

بنو صنایع کیمین و بیکان فضل خلا و نیز وزیر

طبع کاشانه دایات و عرفان مصطفی آئینه صافی در دوزان مورد الوار املات نیز والی باغی



از ارشادات علیه غوث دینی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و مدینه مردان عالم احوال حضرت

مطبع مشرقی فی ان کشور طبع مطبوعه

فہرست جلد اول مکتوبات امام ربانی حضرت مجتہد و الف ثانی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲	مکتوب در بیان احوال کہ مناسب بہ ظہر از بدو	۲۳	مکتوب در بیان کلین کہ بعد از ان حامل شود و الہم
۴	مکتوب در بیان حصول ترقیات و بہامات انبیاء	۲۴	مکتوب در غرض بعضی از باب حوائج
	خداوندی حل سلطانہ پیریزہ گوارخہ نوشتہ اند	۲۸	مکتوب نیز در غرض بعضی از باب حوائج
۵	مکتوب در بیان مجوس خدشہ یا ران بمقام محمول	۲۹	مکتوب در بیان درجہ ولایت خصوصاً در باب ولایت
۶	مکتوب در بیان فضائل شہر رمضان و اہمیت	۳۰	مکتوب در بیان وجہ تعلق در بیان روح و نفس
۷	محمدی علیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام پیریزہ گوارخہ	۳۱	مکتوب بنجان خانان در منع اختلاط از ناقص
۸	مکتوب در غرض خواجہ بیان الدین	۳۲	مکتوب بنجر غنی در بیان لکھنوی کان و بیان است آن
۹	مکتوب در بیان حصول جذبہ و سلوک و تربیت یافتن	۳۳	مکتوب در تہذیب عادت علیہ السلام و صلح و اجتماع
	بہر دو صفت جلال و جمال و بیان فنا و بقا	۳۴	مکتوب بولا صاحب خان در بیان کہ شوق از برای است بدو
۱۰	مکتوب در بیان بعضی از احوال غریبہ و بعضی از غریبہ	۳۵	مکتوب بخواجه حکم در بیان ملحق بر تہذیب علیہ السلام
	مغربی پیریزہ گوارخہ نوشتہ اند	۳۶	مکتوب نیز بخواجه حکم علو حال
۱۱	مکتوب در بیان احوالی کہ بمقام و تعلق دارند	۳۷	مکتوب شیخ نظام الملکی در بیان اداری و انضامی
۱۲	مکتوب در بیان احوالی کہ بمقام و تعلق دارند	۳۸	مکتوب در بیان حدیث شہود آقائی و انضامی
۱۳	مکتوب در حصول قرب و بعد فرق و وصل الہم	۳۹	مکتوب شیخ صفی در بیان حقیقت طہر و توحید و عوی
۱۴	مکتوب در بیان بعضی کثوف حصول مقام سید	۴۰	مکتوب بمرزا حامد الدین در بیان کمال کہ مخصوص
۱۵	مکتوب در بیان حصول مقام فنا و بقا الے آخرہ	۴۱	باسحاب کرم است رضوان امر علیہم
۱۶	مکتوب در بیان بہ نہایتی راہ مطابقت علوم	۴۲	مکتوب بامام حاجی محمد در بیان مذہب علیہ السلام
۱۷	مکتوب در بیان حصول قانع کہ در شاہ راہ رد او بود	۴۳	مکتوب نیز بامام حاجی محمد در بیان جو اخبر عالم مراد
۱۸	مکتوب در بیان احوالی کہ بہ مقام و تعلق دارند	۴۴	مکتوب نیز بامام کور در بیان محبت ذاتی کہ عالم بود
۱۹	مکتوب در بیان احوالی کہ بہ مقام و تعلق دارند	۴۵	مکتوب نیز بامام کور در بیان محبت ذاتی کہ عالم بود
۲۰	مکتوب در بیان احوالی کہ بہ مقام و تعلق دارند	۴۶	مکتوب نیز بامام کور در بیان محبت ذاتی کہ عالم بود
۲۱	مکتوب در بیان احوالی کہ بہ مقام و تعلق دارند	۴۷	مکتوب نیز بامام کور در بیان محبت ذاتی کہ عالم بود
۲۲	مکتوب در بیان احوالی کہ بہ مقام و تعلق دارند	۴۸	مکتوب نیز بامام کور در بیان محبت ذاتی کہ عالم بود
۲۳	مکتوب در بیان احوالی کہ بہ مقام و تعلق دارند	۴۹	مکتوب نیز بامام کور در بیان محبت ذاتی کہ عالم بود

فہرست کتب

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور اسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے لیکن اس کتاب کے پیش چ کئے تین اصول جو سادے ہیں انہیں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۰	دیوبند تحشی مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔	۱۰	کتب تصوف فارسی
۱۰	حدیقہ حکیم سنائی۔ معروف بہ اتھی نامہ	۱۰	دیوان خواجہ شمس الدین حافظ فیضی
۱۰	شرح جدیدہ موسومہ برآة المذائق وحل خواص	۱۰	مکملہ اعجاز قم نشی شمس الدین صاحب
۱۰	جسکے شاخ مولانا عبد اللطیف صاحب	۱۰	واضح قلم کاغذ سفید گندہ۔
۱۰	ہین کاغذ سفید گندہ۔	۱۰	دیوان حافظہ جلی قسم کاغذ رسمی
۱۰	ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	۱۰	ایضاً حق قلم کاغذ سفید و حنائی۔
۱۰	گلشن اسماء رموز تصوف از مولوی	۱۰	شرح دیوان حافظہ از صادق علی
۱۰	انور علی صاحب۔	۱۰	امین لارواح۔ از حضرت شیخ
۱۰	کیمیائے سعادت۔ از امام غزالی	۱۰	معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ۔
۱۰	اکسیر ہدایت۔ اہم و ترجمہ کیمیا سموات	۱۰	کلمۃ الحق۔ از شاہ عبدالرحمن مع شرح
۱۰	ہدایت المومنین۔ رسالہ در بیان بیت	۱۰	نور مطلق۔ از طاہر مائتہ در بیان وحدت
۱۰	صالحین از ملا معین الدین رحمۃ اللہ علیہ	۱۰	وجود مع وائل و دفع شکوک۔
۱۰	مطالب رشیدی۔ از حضرت شاہ	۱۰	مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین بکلی مری
۱۰	تراہ علی قلندر قدس سرہ۔	۱۰	مناجات ہفت پیکر۔
۱۰	رسالہ معرفۃ السلوک۔ از حضرت	۱۰	مکتوبات۔ حضرت شیخ شرف الدین بکلی مری
۱۰	شاہ محمود خوش زبان۔	۱۰	مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو
۱۰	رسالہ الحق نامہ۔ از شاہزادہ داما شکوہ مرحوم۔	۱۰	

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	مکتوب ۳۰ شیخ محمد در توحید بر اربع سنت سفیه الخ	۷۳	مکتوب ۵ شیخ محمد یوسف در نصیحت -
۵۲	مکتوب ۳۱ نیز شیخ محمد در گرفتاری بدات بخت یا تعالی الخ	۷۴	مکتوب ۶ بید محمود در بیان آنکه این راه کیست گام است
۵۳	مکتوب ۳۲ نیز شیخ محمد در بیان آنکه در کار غلبت از خود احوال	۷۵	مکتوب ۷ بید محمود در بیان آنکه آدمی از سبب چاره نیست
۵۴	مکتوب ۳۳ شیخ محمد در بیان تحصیل مقام خلاص -	۷۶	مکتوب ۸ بید محمود در بیان نفعی خواهر و وضع و سادس با کلیه
۵۵	مکتوب ۳۴ شیخ در روش و ترتیب بر توبه سنت سفیه الخ	۷۷	مکتوب ۹ بید محمود در غیب محبت کامل شکل
۵۶	مکتوب ۳۵ شیخ در روش و بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۷۸	مکتوب ۱۰ بلا حسام الدین در بیان آنکه عیب کیست از سبب است
۵۷	مکتوب ۳۶ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۷۹	مکتوب ۱۱ نیز شیخ فرید در بیان آنکه انبیاء علیهم السلام در قبول توبه
۵۸	مکتوب ۳۷ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۰	مکتوب ۱۲ نیز شیخ فرید در بیان لذت و الم حسانی و روحانی
۵۹	مکتوب ۳۸ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۱	مکتوب ۱۳ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۰	مکتوب ۳۹ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۲	مکتوب ۱۴ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۱	مکتوب ۴۰ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۳	مکتوب ۱۵ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۲	مکتوب ۴۱ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۴	مکتوب ۱۶ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۳	مکتوب ۴۲ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۵	مکتوب ۱۷ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۴	مکتوب ۴۳ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۶	مکتوب ۱۸ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۵	مکتوب ۴۴ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۷	مکتوب ۱۹ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۶	مکتوب ۴۵ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۸	مکتوب ۲۰ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۷	مکتوب ۴۶ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۸۹	مکتوب ۲۱ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۸	مکتوب ۴۷ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۰	مکتوب ۲۲ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۶۹	مکتوب ۴۸ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۱	مکتوب ۲۳ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۰	مکتوب ۴۹ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۲	مکتوب ۲۴ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۱	مکتوب ۵۰ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۳	مکتوب ۲۵ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۲	مکتوب ۵۱ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۴	مکتوب ۲۶ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۳	مکتوب ۵۲ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۵	مکتوب ۲۷ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۴	مکتوب ۵۳ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۶	مکتوب ۲۸ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۵	مکتوب ۵۴ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۷	مکتوب ۲۹ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از
۷۶	مکتوب ۵۵ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از	۹۸	مکتوب ۳۰ شیخ فرید در بیان آنکه توبه بر مصلحتها از

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۵	مکتوب شیخ بدیع الدین در بیان بعضی اسرار -	۱۹۸	مکتوب بلاشکیکی مصفا می در حل عبارت نفحات -
۱۴۷	مکتوب امیر محمد نعمان در جواب سوالیکه کرده بودند -	۲۰۱	مکتوب ۲۰۲ کیو چاک میگ و میرزا فتح الله -
۱۴۸	مکتوب ابوالخیر اشرف کابل -	۲۰۴	مکتوب بلا حسینی در تحریر بر محبت این طائفه علیه -
۱۴۹	مکتوب حافظ محمود در بیان تلویحات احوال -	۲۰۳	مکتوب ۲۰۵ و ۲۰۶ بسوای مختلفه و نصاب -
۱۵۰	مکتوب ۱۴۷ و ۱۴۸ یا سایر مختلفه در نصاب -	۲۰۵	مکتوب میرزا حسام الدین در بیان آنکه قرین ندان ندارد -
۱۵۱	مکتوب امیر عبداللہ ابن میر نعمان در نصیحت -	۲۰۶	مکتوب بمیان محمد صادق در سوال جواب -
۱۵۲	مکتوب ابوالخیر اجابوا القاسم و تفسار بعضی از اسامی بیان -	۲۰۸	مکتوب امیر نعمان در حل بعضی از عبارات متعلق رساله معاد -
۱۵۳	مکتوب ابی بیان محمد صادق در جواب استفسار آنحضرت -	۲۱۳	مکتوب بلاشکیکی در حل عبارت نفحات -
۱۵۴	مکتوب ۱۵۳ و ۱۵۴ بلا صلیح در بیان معنی حدیث نبوی کلام مضمون -	۲۱۶	مکتوب بلا یا محمد در سوال جواب -
۱۵۵	مکتوب ۱۵۵ و ۱۵۶ الفتح الله مقبوله و جواب ابوالخیر -	۲۱۷	مکتوب ابوالمولا محمد صدیق در جواب بعضی اسو له -
۱۵۷	مکتوب ۱۵۷ و ۱۵۸ ابوالخیر محمد اشرف و ابوالخیر محمد صدیق در حل -	۲۱۷	مکتوب ۱۵۷ و ۱۵۸ ابوالخیر محمد اشرف و ابوالخیر محمد صدیق در حل -
۱۵۸	مکتوب اشرف الدین بیان آنکه یاد فخر را و جد گرفتار -	۲۱۸	مکتوب ابوالخیر خانان در بیان آنکه دنیا فرزند آخرت است -
۱۵۹	مکتوب ابی از فرزندان نعمان در تحریر حدیث آنکه کی حل است -	۲۱۹	مکتوب ابی میرزا داراب در مذمت دنیا -
۱۶۰	مکتوب ابی خانان در غریب بر تابت اعیانم -	۲۲۰	مکتوب ابی میرزا حسام الدین در بیان بکثرت ظهور خوارق الخ -
۱۶۱	مکتوب شیخ بدیع الدین در جواب استفساری -	۲۲۲	مکتوب بلا طاهر در بیان آنکه نسبت باطن الخ -
۱۶۲	مکتوب شیخ فزید در غریب بر تفتیح عقائد -	۲۲۵	مکتوب بلا دالو در رعایت بی بر تفت -
۱۶۳	مکتوب ابی العبد جهان در تحریر بر تفتیح حقیقت -	۲۲۶	مکتوب ابی میرزا - ج صد دریافت الخ -
۱۶۵	مکتوب ابی العبد جهان در تحریر بر تفتیح شریعت -	۲۲۷	مکتوب شیخ سعید در بیان بعضی از اعلا صوفیه -
۱۶۶	مکتوب ابی العبد جهان در تفتیح اتمیم مکی مفت گامت -	۲۳۰	مکتوب ابی حبیب در بیان خصائص و کمالات طریقه عملیه -
۱۶۷	مکتوب ابی العبد جهان در بیان آنکه سوار شکی که از دنیا فریاد -	۲۳۱	مکتوب ابی میرزا محمد اشرف در بیان خیالی احوال و حضور -
۱۶۸	مکتوب ابی خانان در بیان آنکه آشنائی فخر را عبادت باید نیست -	۲۳۸	مکتوب ۲۳۴ و ۲۳۵ ابوالخیر جمال الدین و میر نعمان -
۱۶۹	مکتوب بلا محمد امین در بیان قبول نمودن آنچه او طلب نموده بود -	۲۴۰	مکتوب ۲۳۵ بلا طاهر در بیان آنکه در هدایت الخ -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۸	مکتوب ۱۱ بلا طاهر در ترغیب بر بندگی -	۱۵۳	مکتوب ۱۱۹ بلا صادق کابل -
۱۳۹	مکتوب ۱۲ نیز بلا طاهر در بیان آنکه ادای نفس الهی	۱۵۴	مکتوب ۱۲۰ بخواجه محمد قاسم سبزان آنکه خایان بود در حق خود
=	مکتوب ۱۳ نیز بلا طاهر در آنکه استطاعت راه شهادت	=	مکتوب ۱۲۱ بمرور در بیان بزرگی طریقه حضرت نقشبند -
=	مکتوب ۱۴ بمیر صالح در بیان آنکه عالم چه چیز در کسب الهی	۱۵۵	مکتوب ۱۲۲ شیخ فرید در بیان آنکه طاعت رسول این اعلی است
۱۴۱	مکتوب ۱۵ نیز بمیر صالح در بیان آنکه ناله ناله دعا	۱۵۶	مکتوب ۱۲۳ میان شیخ فزل در بیان خلاصی ام از قیامت
۱۴۲	مکتوب ۱۶ بلا صفا احمد در بیان آنکه خدمت ملازمین از کس	=	مکتوب ۱۲۴ نیز میان فزل آنکه ایان خود را بگذشت در خود ناپدید
۱۴۳	مکتوب ۱۷ بخواجه مقیم در ترغیب بر بندگی -	۱۵۷	مکتوب ۱۲۵ و ۱۲۶ نیز میان فزل در ترغیب بصلوات
=	مکتوب ۱۸ انعام در بیان آنکه محبت انسان به خدا	=	مکتوب ۱۲۷ بکیم عبد الوهاب و نصیحت -
=	مکتوب ۱۹ بحال الدین بیان آنکه کثرت احوال چندان اعتبار	۱۵۸	مکتوب ۱۲۸ بنیج حمید نگار در بیان تفاوت رتبه کمال
=	مکتوب ۲۰ بخواجه کمالی در بیان شأن طریقه حضرت خواجا	۱۵۹	مکتوب ۱۲۹ بشرف الدین حسین و در خوا -
۱۴۵	مکتوب ۲۱ بلا صدیق در بیان اعتنائی به محبت با خیاوت	=	مکتوب ۱۳۰ بیا محمد در بیان آنکه مشایخ طریقت خطا کنند -
۱۴۶	مکتوب ۲۲ بلا صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۶۳	مکتوب ۱۳۱ بلا صفا احمد در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
۱۴۷	مکتوب ۲۳ نیز بلا صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	=	مکتوب ۱۳۲ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
=	مکتوب ۲۴ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۶۵	مکتوب ۱۳۳ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
۱۴۸	مکتوب ۲۵ شیخ بهار الدین در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۶۷	مکتوب ۱۳۴ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
۱۴۹	مکتوب ۲۶ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۶۸	مکتوب ۱۳۵ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
=	مکتوب ۲۷ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۶۹	مکتوب ۱۳۶ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
=	مکتوب ۲۸ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۷۰	مکتوب ۱۳۷ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
۱۵۰	مکتوب ۲۹ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	۱۷۱	مکتوب ۱۳۸ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
۱۵۱	مکتوب ۳۰ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است	=	مکتوب ۱۳۹ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
۱۵۲	مکتوب ۳۱ بشرف الدین حسین در ترغیب بر بندگی -	۱۷۲	مکتوب ۱۴۰ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است
=	مکتوب ۳۲ بخواجه شرف در آنکه تسبیح در بیان مراد است	=	مکتوب ۱۴۱ بخواجه صدیق در بیان آنکه تسبیح در بیان مراد است

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۳۶	مکتوب ۱۶ بمیرزا حاسم الدین در بیان اسرار و دقائق	۳۷۲	مکتوب ۲۸ بمولانا امان الله در بیان اعتقاد صحیح
۳۳۷	مکتوب ۱۷ بنجانبان در بیان حکمت علم و دانش انبیا	۳۷۵	مکتوب ۲۹ بمیان غلام محمد در بیان جذبه و سلوک
	چیت -	۳۹۲	مکتوب ۳۰ بیدانیا در منع آزادی -
۳۳۹	مکتوب ۱۸ بر تفضی خان در تغیب ابراهیم اعدا کردن	۳۹۵	مکتوب ۳۱ بمولانا بدرالدین در بیان اسرار
=	مکتوب ۱۹ بشیخ نور محمد در ترجیح بعضی صحبتهای عزت		قضا و قدر -
۳۴۰	مکتوب ۲۰ بشیخ حسن در حل استفسار و اقامه -	۳۹۸	مکتوب ۳۲ بلا هشتم صد دریافت -
=	مکتوب ۲۱ بسید محمد در بیان ایمان تعبد	۴۱۰	مکتوب ۳۳ بمولانا عبدالحمید در بیان مراتب
۳۵۱	مکتوب ۲۲ بمیرزا حاسم الدین -		توحید و جودی و شهودی -
۳۵۲	مکتوب ۲۳ بشیخ یوسف تبریزی -	۴۱۲	مکتوب ۳۴ بشیخ حمید در بیان آداب فردی و اجتماعی
۳۵۵	مکتوب ۲۴ بلا احمد در جواب استفسار -	۴۱۷	مکتوب ۳۵ بشیخ حمزه تبریزی در جواب اسوله -
۳۵۶	مکتوب ۲۵ بشیخ بیج الدین در حکمت و تشابهات	۴۲۰	مکتوب ۳۶ بخواجه محمد معصوم در معارف -
۳۵۹	مکتوب ۲۶ بلا عبدالحمید در بیان علم الیقین الهی -	۴۲۵	مکتوب ۳۷ بجاجی یوسف کشمیری در بیان نظر بر قدم
۳۶۱	مکتوب ۲۷ بلا عید الاکرم -		دشمن و دوست و سفر و وطن و خلوت و اجتماع
۳۶۳	مکتوب ۲۸ بسلاحدین کشمیری و رادای شکر -	۴۲۷	مکتوب ۳۸ در بیان بساطت صفات
=	مکتوب ۲۹ بحافظ محمود در محبت این طائفه سنیان		حق و جلال و علا
	سعادت است -	۴۲۸	مکتوب ۳۹ بمولانا بدرالدین در تحقیق احاطه
۳۶۴	مکتوب ۳۰ بمیرزا نعمان در شکر نعمت -		و مهربان
۳۶۵	مکتوب ۳۱ بمیان بیج الدین در بیان ملاقات	۴۲۹	مکتوب ۴۰ بسید محمد امان در بیان وصول
=	مکتوب ۳۲ بصوفی قربان در بیان دوست		به نهایت کار -
	حضرت خاتم المرسل -	۴۳۰	مکتوب ۴۱ بشیخ فرید در عزای مصیبت -
۳۶۶	مکتوب ۳۳ بلا عبدالقادر -	۴۳۱	مکتوب ۴۲ بخواجه محمد معصوم در بیان اسرار غامضه
۳۶۷	مکتوب ۳۴ بسید محمد در بیان احکام سماع و وجد	۴۳۲	مکتوب ۴۳ بمولانا امان الله در بیان قرب و نبوت و ولایت

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۴۱	مکتوب ۲۴۰ و ۲۴۱ شیخ مودود و ملا طاهر در بیان نصائح الخ -	۲۴۱	مکتوب ۲۴۰ و ۲۴۱ بلا محمد صالح در جواب کتابتے کہ در خرابی خود نوشتہ بود -
۲۴۲	مکتوب ۲۴۱ بمیر نعمان در نصائح -	۲۴۲	مکتوب ۲۴۱ و ۲۴۲ بلا صالح و میر نعمان در جواب استفسار
۲۴۳	مکتوب ۲۴۲ بمیرزا حاکم الدین در بیان کد طریق مانع	۲۴۳	مکتوب ۲۴۲ بمیرزا حاکم الدین در بیان کد دین و دود الخ
۲۴۴	مکتوب ۲۴۳ شیخ یوسف در علوم ہمت -	۲۴۴	مکتوب ۲۴۳ بمیرزا حاکم الدین در بیان آنکہ کل تابان الخ
۲۴۵	مکتوب ۲۴۴ بمیر نعمان در جواب اسولہ -	۲۴۵	مکتوب ۲۴۴ در بیان فضائل متابعت سید الاولین والآخرین -
۲۴۶	مکتوب ۲۴۵ شیخ فرید در بعضی نصائح	۲۴۶	مکتوب ۲۴۵ و ۲۴۶ بلا احمد و ملا محمد اشرف -
۲۴۷	مکتوب ۲۴۶ شیخ محمد صادق در بیان آنکہ الخ	۲۴۷	مکتوب ۲۴۷ و ۲۴۸ شیخ بیخ الدین و شیخ سامانی در جواب استفسار ہا -
۲۴۸	مکتوب ۲۴۷ شیخ محمد صادق در بیان آنکہ حقیقت واجبہ جو را الخ	۲۴۸	مکتوب ۲۴۸ و ۲۴۹ بلا احمد و ملا محمد اشرف براہیہ سنت -
۲۵۰	مکتوب ۲۴۸ و ۲۴۹ شیخ محمد صادق در بیان بعضی اسرار -	۲۵۰	مکتوب ۲۴۹ و ۲۵۰ بلا احمد و ملا محمد اشرف براہیہ سنت -
۲۵۸	مکتوب ۲۴۹ بلا طالب در ترغیب بر متابعت سنت سینہ صلعم -	۲۵۸	مکتوب ۲۴۹ و ۲۵۰ میان بیخ الدین در جواب اسولہ
۲۵۹	مکتوب ۲۴۹ و ۲۵۰ بمیر نعمان و ملا احمد برکی در جواب کتابت او -	۲۵۹	مکتوب ۲۴۹ و ۲۵۰ بشریف خان و خواجہ محمد سعید
۲۶۰	مکتوب ۲۵۰ شیخ محمد یوسف در بیان بی نہایتی این راہ -	۲۶۰	مکتوب ۲۵۰ و ۲۵۱ بمیر نعمان در بیان فضائل نماز -
۲۶۱	مکتوب ۲۵۱ و ۲۵۲ مولانا صالح محمد و بیخ الدین در جواب بعضی اسولہ	۲۶۱	مکتوب ۲۵۱ و ۲۵۲ مولانا محبت علی و میان تاج الدین -
۲۶۲	مکتوب ۲۵۲ بلا ابو یوسف مختصب در ترغیب بر طریقہ علیہ نقشبندیہ -	۲۶۲	مکتوب ۲۵۲ سید باقر در بیان آنکہ معاملہ خود در ہجرت الخ
		۲۶۳	مکتوب ۲۵۳ شیخ عبداللہادی بابکہ کد عزت منافع نشود
		۲۶۴	مکتوب ۲۵۴ و ۲۵۵ بخواجه عبداللہ در بیان بعضی از عقائد کلامیہ

بنام سید محمد حسین و سید علی و سید علی و سید علی

شمس کاشانه بدایهت و عرفان مصطفی آئینه صافی در روان مورد انوار الهامات یزدانی اعظمی

ملکوت با امام علی

از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه و مدونه مریدان خالصان حضرت

در مطبع مشرقی نایب کشور طبع مطبوعه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۳۳	مکتوب ۱۲۱ بخواجه محمد معصوم در بیان فرق ولایت سه گانه -	۴۴۵	مکتوب ۱۲۲ بمولانا محمد هاشم در بیان معیت انسان -
۴۳۸	مکتوب ۱۲۲ حاجی یوسف کشمیری -	۴۴۷	مکتوب ۱۲۳ بخواجه محمد سعید در بیان اسرار غامضه -
۴۴۰	مکتوب ۱۲۳ بمولانا عبدالحمی در احوال صالحه -	۴۴۸	مکتوب ۱۲۴ بمیر محمد نعمان در جواب اسوله -
۴۴۱	مکتوب ۱۲۴ بمولانا صاحب در ذکر بعضی از مناقب خواجه محمد صادق -	۴۵۱	مکتوب ۱۲۵ بخواجه محمد هاشم در حل اسوله -
۴۴۲	مکتوب ۱۲۵ بمولانا عبدالواحد سنه کله سبحان الله و بحمده -	۴۵۸	عمره داشت اول و دوم حضرت مخدوم زاده کلان -
۴۴۴	مکتوب ۱۲۶ بمولانا فیض الله در سنه حدیث بنوی صلعم کاشان الح -	۴۵۹	عمره داشت سوم حضرت مخدوم زاده کلان -
۴۴۵	مکتوب ۱۲۷ بمولانا حاجی محمد بریان محاسبی و بی	۴۶۰	تقدیر و لایزالیشی حبیب الدین یوزان

گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطرب بودم ظهور یک درین کسوت بوده در هیچ جا بنوده خصوصیات
لطائف و محنات عجائب که درین لباس منموده از هیچ منظری نشده پیش ازین تمام گذاخته
آب شده میرقم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا تجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پدید
بود در ما و آ آن نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الیهات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را تحسیر بعرض نمیتواند
رسانید اگر در ملازمت علیه بود شاید معروض میداشت اما در اثنا، این تجلیات آرزوی رفیقان
داشتیم و باینها ممالکین ملتفت نمی شدیم اما مغلوب بودم چاره نداشتیم درین اثنا، معلوم شد که این
تجلی بآن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست
ظاهر را که از نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و الحق همچنان یا فتم که باطن اصلا
بزین بصر مبتلا نیست و از جمیع معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و تنبیه بود
تجلیات مستعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات رو بخفا آورد و بدو همان نسبت حیرت و نادانی
بحال خود ماند و صارت تلک تجلیات کان لم یکن شینا مذکور و بعد از آن یک فناء خاص رو داد و همانا که
آن تعیین علمی که بعد از عود تعیین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از مظان انا نماند در نیوقت
آثار اسلام و علامات آنها بجا لم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال و متمم داشتن
نیات و خواهر با جمله بعضی امارات عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکرت
و توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجات بر فوق محدد بسیار میشود مرتبه اول که
عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق محدد رسید و از قله آمد از آنجا با تحت مشهود گشته
در آن اثنا، خاطر آمد که مقامات بعضی مردم را در آنجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها
و نظر آمد و آن اشخاص را نیز در آن محال دیدیم علی تفاوت درجات مکانها و مکانها و شوقا و ذوقا
مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفا و راشدین و مقام
خاصه حضرت رسالت پناه و همچنین مقامات سائر انبیاء و رسل علی تفاوت و مقامات ملایکه و ملائکه
فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آنقدر عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محد دیانند کی گستر ازین
و تا مقام حضرت خواجه نقشبند منتهی شد و فوق آن مقام چند می از مشایخ بودند بلکه در همان



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين انصاف ما حمده جميع خلقه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام على من رسله
رحمة للعالمين كلما ذكره الذكرون وكلما غفل عن ذكره النافلون كما ينبغي له بحمدي وسعته آله واصحابه
البررة النقي اما بعد نموده مي آيد که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت
غوث المحققین قطب العارفین برهان الولاية المحمدية حجة الشريعة المصطفوية شيخ الاسلام والمسلمين
شيخنا واما نا شيخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه اين حقير قليل البضاعة كثرين
خاك نشينان آن مقدس درگاه يار محمد اكيد البخشى الطالقانى جمع نموده در تحریر آورده و چون
نفعی از ان بطالبان حق جل و علا برسد والمسئول من الله سبحانه المعصمة والتوفيق مكتوب
اول در بيان احوالی که مناسبت با اسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحید و بیان
عروجات که بر فوق محدود واقع شده است و انكشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از
اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند و هو الشيخ الكامل المكمل الواصل الى درجات الولاية
الهادي الى طريق اندراج النهاية في البداية مؤيد الدين الرضوي شيخنا واما نا شيخ محمد الباقي
النقشبندی الاحرار می قدس الله تعالى سره الا قدس وبلغه الله سبحانه الى اقصى ما يمتناه عرض
كثيرين بنده احمد بذوره عرض می رساند بحسب امر شریف گستاخی میناید و احوال پریشان را
معروض میدارد که در اثناء راه آنقدر تجلی اسم الظاهر گشت که در جمیع اشیاء تجلی خاص
علیه علیه ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نساء بلکه در اجزاء اینهمه جدا جدا و آنقدر متقاد این طایفه

مشرق میسازند از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین ست قدس سره در صومالی آرند باز شکر می برند و در نزل
و عروج علوم غریبه و معارف عجیبه افاده می فرمایند و با حسان و شهنشاه خاص در هر مرتبه که مناسب بقای
آن مقام است مشرق میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقاء مشرق ساختند و احسانی
میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصله که مناسب حال بود هم
نیجا میسر گشت و جهت جذبہ اکنون تمام شد و شروع در سیر فی اللہ که مناسب مقام جذبہ
است واقع شد هر چند فنا تم باشد بقا مترتب بر آن اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد
صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد فائزہ علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال
صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰۃ والسلام و معارفیکہ از ایشان سر بر زده اند شریعت ست و عقائد یکہ
در ذات و صفات بیان فرموده اند مخالف ظاہر آن از تقلید سکر است الحال معارف کہ بیان
کمینه فاضل اند اکثر تفصیل معارف شریعت است بیان آنها و علم استدلال کشفی و ضروری می گردد
و محل مفصل میشود ع که بگوئیم شرح این پیدا شود می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود مکتوب
سوم در بیان مجوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن
بمقامات تجلی ذاتی نیربہ پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت آنکه یارانی که بجا
و همچنین یاران آنجائی هر کدام بمقامی مجوس اند طویق بر آوردن آنها از آن مقامات متعسر است
آنقدر قدرت کہ مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانہ بیکرت توجہات علیہ حضرت ایقان
ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینہ ازلان مقام گذشت و بمقدمہ تجلیات ذاتی رسیدش
بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر او در بارہ دیگران ہم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجائی
بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طویق ابرار است فی الجملہ یقینی کہ حاصل
کرده اند ہم غنیمت است بمان طویق امر باید فرمود ع ہر کسے را ہر کارے ساختند و تفصیل
آسانی آنها جز آنست نمونہ کہ از حضرت ایشان مخفی نخواهد بود زیادہ گستاخی نمود و روز تہریر عرضداشت
میرید شاہ حسین در مشغولی خود چنان دید کہ گویا بدروازہ ہای کلان رسیدہ است میگوند کہ دروازہ
جیرت ست درون او کہ نظر میکنم حضرت ایشان را و ترا می بینم و ہر چند سعی میکنم کہ خود را در و اندازم پایے
من یاری نمیکند مکتوب چہارم در بیان فضائل شہر عظیم القدر شہر رمضان بیان

مقام با فوقیت قلیلہ مغل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خرازی و باقی مشایخ بعضی ذریعہ آن مقام داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدولہ و شیخ نجم الدین کبرے و فوق آن مقام ائمہ اہل بیت بودند و فوق آن خلفاء راشدین و مقامات سائر انبیاء یک طرف علیحدہ از مقام آنسرور بود و همچنین مقامات ملائکہ عالین در طرف دیگر جدا از آن مقام بودند اما مقام آنسرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری بود و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلاما و ہر گاہ میخواہم بعنایت اللہ سبحانہ عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بنحو است واقع می شود و چیزی دیگر دیدہ میشود و بعضی عروجات آثار ہم مترتب میشود و اکثر چیز یا فراموش میشود و ہر چند میخواہم کہ بعضی حالات را بنویسم کہ در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا کہ انجہ در نظر محقر می آید جای آن دارد کہ ازان استغفار کردہ شود چہ جای آنکہ توبہ رسید در انشاء املاء و غیر ہم بعضی چیز یا بیاد بود تا آخر و فانکہ در کہ نوشته شود زیادہ گستاخی نموده حال ملاقا سم علی بہتر است غلبہ استلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذب بقوق قدم ہماوہ و صفات را کہ اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدای بیند و خود را عالی محض میاید بلکہ نوری کہ صفات قایم باو نیند نیز از خود جدای بیند و خود را ازان نور در طرف دیگر میاید و احوال دیگر ہم روز بروز ہیست و در عرضداشت دیگر انشاء اللہ تعزیز بتفصیل عرضداشت خواہد کرد و مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مباحات بعنایات خداوندی جل سلطانہ بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند قدس سرہ عرضداشت کترین بندگان بذورہ عرض میرساند امر باستخارہ متصل ماہ مبارک رمضان مولانا شاہ محمد مرساند تقدیر فرجہ مدید کہ تا ماہ رمضان خود بہ عتبہ بوسی مشرف تواند ساخت بفرورت بر معنی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی جل و علا کہ برکت توہبات علیہ حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فائض دوار داند چہ عرض نماید من آن خاکم کہ ابرو بہاری کند از لطف بر من قطرہ باری اگر بر روی داز تن صد زبا نم چو سبزہ شکر لطفش کی توانم ہر چند انہاء این قسم احوال موہم جرأت و گستاخی ست و مشعر افتخار و مباحات ست ولی چون شہد مرا برداشت از خاک سزدگر بگذرانم سر را فلاک ابتداء عالم صوب بقا از اداء خرمایہ ربیع الآخر است و تا حال ببقای خاص در ہر یک مدتی

مجردا اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت اتصاف اگرچه
اعتبار است اما بواسطه بر خیزت رنگ صفات گرفته که در خارج موجودان خود را جو در امدار ارتفاع از مکان
برآمده لاجرم حکم میکند وجود آن حائل دائمی احوال این علوم که نشاء آن جامعیت اصالت و طبیعت است
بسیار دارد میشود اکثر آنها در پرچای کاغذ نوشته میشود مقام طبیعت نشاء و قائل علوم مقام ظلی است
و مرتبه فزونی و واسطه در دو معارف دائره اصل استیاز میان ظل و اصل بے اجتماع این دو دولت
میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی که تعیین اول میگویند را در ذات نمیدانند و تحلی
ذاتی شود آن قابلیت را می انکارند و الحق با حقیقت و الاطراف و صحت و اندر بسیاری بحق الحق و
هو بیدی السبیل ساله را که تبسود آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود و همان مستوفی افتاده
تا حکمت آتی جل شانه درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب و در است مکتوب
پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی از احوال و
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احتقران خدمت آنکه رساله در بیان طریقت حضرت خواجگان
قدس شد تعالی اسرار هم نوشته اس رساله افشته است بنظر مبارک خواهد درآمد هنوز مسوده است خواهم
برهان بسعرت راهی شدند فرجه بیا من آن نشد تحلی که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزی
رساله سلسله الاحرار بنظر در آمد در آن اثنا بخاطر فائز رسید که بایشان عرض داشت بکنم تا خود چیز
در باب بعضی علوم آن نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزی در آن باب نویسد این خاطر خیلی قوی
متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند و فی الجمله معذرت بعضی علوم آن رساله در ضمن
آن همین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه از آن انتخاب
نموده بآن ساله ملحق سازند هم وجهی دارد و زیادت جرات از ادب و در است خواجه برهان درین مدتی
خوب کردند و از سیروم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه هم مدد معاش صوبه
مالوه مشوش وقت در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود مکتوب ششم
در بیان حصول جذبه سلوک ترتیب یافتن هر دو صفت جمال و جلال بیان فناء و بقا
و ما يتعلق بذلک و بیان فو قیه نسبت نقشبندی به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت
اکثرین بندگان احمد آنکه مرشد عالی الاطلاق جل شانه بکرم توبه عالی بنظر و طریق جذبی و سلوکی تربیت مودود

حقیقت محمدی علیه و علی آله و الصلوٰۃ والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشتند و فرمودند
 احقر انقدر متذکره است که از راه مغایرت شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیا اطلاعی ندارد و اگر آن
 می باشد قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات
 ذاتی و حیوانی است و داخل دایره اصل است که هیچ غلظتی با راه نبافته است و قابلیت ادنی ظل
 اوست مناسبت تمام است و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی
 انزل فیہ القرآن مصداق این سخن است و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است
 هر برکتی که در تمام سال بکره میرسد و از راه که می آید قطره ایست از دریای بے نهایت برکات
 این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب
 تفرقه تمام سال فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و دلیل لمن سخط علیه فتنع من البرکات
 و حرم من الخیرات ایضا سنت ختم القرآن درین ماه بواسطه آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی برکات
 فعلی میسر شود فمن جمع بینما یبرجی ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع من خیراته برکاتیکه بایام این شهر
 و البعد اند دیگر اند خیراتیکه بایامی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم با و لویه تعجیل فطار
 و تاخیر تسوئده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالاندر رخه حقیقت
 محمدی عبارت از ان است علی مظهر بالصاوة و التسلیمات نه قابلیت ذات است مراتب جمیع صفات
 را که حکم به البعض بلکه قابلیت ذات است غرض سلطان مرعوب علم را که متعلق شود و جمیع کمالات ذاتی و حیوانی
 که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسب خانامی صفات است و بر نفع است
 میان ذات صفات و حقائق اینها دیگر است همین قابلیت بلا حظه اعتبارات که مندرجه اند در وی
 متعلق متعدد گفته قابلیت که حقیقت محمدی است اگر چه ظلمت دارد اما رنگ صفات با و متنوع گشته است
 و هیچ حالتی در میان نیامده و حقائق جماعت محمدی الشرب قابلیت ذات است عرشانه مرعوب علم را که
 متعلق شود بعضی آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بر خست میان ذات جل سلطان و میان این قابلیت
 متعدد و حکم آن بعضی بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدرگاه است و بس و نهایت عروج آنجا
 با آن قابلیت است لاجرم آنرا بآن سر و نسبت کرده علیه الصلوٰۃ و السلام و چون این قابلیت
 اتصاف هرگز مرتفع نمیشود آن بعضی را نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی میفیه حامل است الا قابلیت محمدی

شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و در محو هر چه عوام الناس راست این را هست
از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آمد
لیکن حال غالب بود بخاطر سبک داشت که دعا را از انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخوانند حال آنکه با تحالت شریف
ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که دعا های انبیا علیهم الصلوٰۃ از سر عجز و افتقار و خوف
و حزن بود بجز در انحال در بعضی امور که در امید به حسب امر گاه به عرض آن امور گستاخی می نماید
مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری می میر
بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد آنکه قاصد که فوق حمد و بود و روح خود را
بطریق عروج در انجامی یافت و آن مقام حضرت خواجه بزرگ قدس شد سره الا قدس اختصاص داشت
بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آنوقت چنان تخیل گشت که این عالم از
عنصریات و فلکیات به فرود رفت و نام و نشان از آن مانده چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیاء
کبار این زمان که تمام عالم را بخود درجائی و مقامی شریک میا بد حیرت دست میداد که بود و بیگانگی
تمام خود را با ایشان می بیند عرض حال آنکه گاه گاه دست میداد که در آن بخود می ماند و نه از عالم در نظر
چیزی می آید و نه در علم حالا انحالت ستمه است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمد و بعد از آن در
همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینهار نهاده اند آنجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرود
و ساعت قساعت خود را متصاعده می یافت اتفاقاً نماز شکر بود و هنوز میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شده
و اکابر برار بر لبه نقشند به را قدس شد تعالی اسرار هم در آن مقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفة و غیره
در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالایی آن مقام هستند اما قوا هم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی پایان
علی تفاوت در جات هم خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام
پیدا شدند و یک بود که یوانه شده بر آید و از افراط نموده و غصه قالب تی کند چند گاه برین پنج گذشت آخر
تجربیات علیه حضرت ایشان خود را مناسبت آن مقام دید اول خود را محاذی آن مقام یافت بتدریج رقیب بالایی
آن مقام نشست بعد از تو چنان منظور شد که آن مقام تکمیل کم است که بعد از تمامی سلوک با آن مقام میرسد معجزه
سلوک تمام ناکرده از آن مقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان تخیل گشت که در حصول باین مقام از مشایخ آن
واقع است که در ملازمین حضرت ایشان ید بود و بر حق ساینده که حضرت امیر اکرم الله تعالی و هم میفرماید که آمده ام تا ترا

جمال و جلال مربی ساخت حال جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حواشی رساله قدسیه
این عبارت از مفهوم صحیح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول
بر ظاهر خود است انحراف و تاویل نیست و علامت این ترویجست متحقق شدن نسبت محبت ذاتی پیش از
محبت تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوای است
پس تا زمانیکه علوم تمام از ساحت سیننه رفته نشود و تجمل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت مجمل
وائی است امکان زوال ندارد آنست که گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایه مافی الباب پیش از
بقا جهالت محض است و بعد از بقا جهالت علم با هم جمع اند و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضرت که این
موطن حق ایقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمیکه پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیرت حجاب
غایب است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز
در خود است تا زمانیکه نظر بیرون است حاصل است اگر چه در خود هم نظر داخسته باشد نظر بیرون بالکل منقطع
نیاید که شود حضرت خواجہ بزرگ میفرماید که ابله بعد از فنا و بقا هر چمی بینند در خود می بینند و هر چمی شناسند
در خودی شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحا مفهوم میشود که شهود معرفت و حیرت در نفس
پیش بیرون یکچکدام اینها نیست تا زمانیکه یکی ازین ثلثه در بیرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد
فکیف بقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این فنا مطلق است و مطلق عام است بقا با اندازه فناست اما
بعضی ابله بعد از تحقیق بقا و بقا و بیرون نیز میشوند و از نادمان نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتها است
همه که آئین دارند سکندری داند نه هر که سرتراشد قلندری داند هرگاه از کابراین سلسله بعد از قرون بسیاری تا دو کی باین
نسبت مشرق سازند از سلسله سلجوقی که گوید این نسبت حضرت خواجہ عبدالحق عجمی دانی است تمم و مکمل آن حضرت
خواجہ خواجہا است عینی حضرت خواجہ بہاء الدین المعروف بہ نقشبندی قدس سرهما و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ
علاء الدین باین دولت مشرق شده بودند عین کار دولت است کنون تا گردیدند عجب کجاست اولایان
و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و رحمت میشود دل من مزید میگفت هر چه از امتود نیویہ کم میشد خوش حالی
و این قسم را از رویکردی حال که عالم اسباب فردا آوردند و نظر بر عجز و افتخار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق شود
در اول به نوعی از حزن رو میدید هر چند بسعرت زایل میشود و هیچ نماند و همچنین گرد ما سیکر از برای دروغ بلا و مصیبت
مقتضی از دفع آن بود بلکه امتثال امر دعوتی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه مصائب است خون و خریکه زایل

نیست استطاعت مع الفعل منكشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت مقارنه فعل می بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب اعضا میدهند که قرره علماء اهل سنت و دین مقام خود را بر قدم حضرت خاتم النبیین قدس سره الهی سرالقدس می باید ایشان در مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را نیز از مقام نصیبی است و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالحق قدس سره الهی سرالقدس را نیز از شاخه با تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس سره الهی سرالقدس حاصل نیمه کمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانیکه عجب میزدول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگی و حجاب اوست فلا طیب لما و لاراق لک لگان بیگانگی و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده و بیات بیات همان بیت یوسف زلیخا موافق حال است در افکنده دین آوازه از دوست مکر در دست دق گویا بود پوست بشود کجاست و شایه کیست و مشهور چیست خلق را روی کی نماید بالتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و هم چنین تمام عالم را خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند غیبت و مرئیت خود کجا دارند و علمای ظاهر اهل سنت هر چند در بعضی اعمالی مقصر باشند اما محال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آنقدر نوز اینست و اگر که آن تقصیر و جنب آن مشمول ناچیز در نظری در آید و بعضی متصوفه با وجود ریاضات و عبادات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن جمال در آنها یافته نمیشود و محبت علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده و شوا ایشان خوش می آید آرزو دارد که در جبهه آنها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه میکند و هدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیشت و احاطه علمی با علماء شریک است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل از عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤخر قدرت او را میداند و قدرت مخلوق را تا شیری نمیداند که با هو مذهب علماء و المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بقین تصور مینماید بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی متمنع باشد که قال الحكماء و بعضی از فقهاء زیرا که این سخن بحدیج می کشد و موافق اصول حکماست و مسئله قضا و قدر را بطور علمایانند فلما لک ان یتصرف فی ملکة لیشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که با حجاب میکشد و هو سبحانه

علم السموات تعلیم کنم آه و چون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص بحضرت میر در میان سایر خلفاء را خدین
 رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت و الله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سنیه ساعت بساعت می آید
 بعضی رنگ رفته از وجود می برآیند و گاهی در رنگ دو دیر و ن می آیند در بعضی اوقات تمخیل می شود که تمام
 برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر ظاهر میشود می برآیند ثانیاً معروف می گیرند که توجیه از برای دفع بعضی
 امراض و خداند آیا مشروط بانست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجیه هست یا مشروط نیست
 آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت خواهد قدس الله تعالی سره الا قدس نقل میکنند مفهوم می شود که
 نیست درین باب هر چه حکم فرمایند آنکه خوش نمی آید توجیه کردن ثالثاً بعضی می رسانند که بعد از تحقیق حضور مطالب
 را آیا از ذکر بازداشتن و امر بنگاهداشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن
 ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلاً از ذکر ممنوع نغده و کار نزدیک بنهایت
 رسانیده اند حقیقت کار چیست هر چه امر فرمایند را بقا معروف می آید اگر حضرت خواهد در محقرات میفرمایند آخر
 بذكر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمی شوند تعیین آن مقاصد فرمایند و اما بعضی می رسانند
 که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه می کنند لیکن در لقمه احتیاط نمیتواند کرد با وجود بی احتیاطی حضور و نحو
 استغراق پیدا میکند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب حرکت کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی
 دیگر هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است
 یا نه و اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بی ادبی تمام است مکتوب هشتم در بیان احوالیکه
 به بقا و صحو تعلق دارند به پیر بر رگوار خود نوشته اند و خدا داشت کتب بنندگان همانکه از آن
 زمانکه بصحر آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه معارف نادره غیر متعارفه متواتر و توالی فائض و دایره اکثر
 آنها به بیان مرقوم و اصطلاح متداول نشان موافقت ندارند هر چه از مسئله و محدوده وجود و توابع آنی گفته اند
 و ادوا کل بان حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت می رسد از آن مقام بدرجات بالا برده و
 انواع علوم درین ضمن اقاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صحایا یافته نمیشود و
 اخبار در موزع جمالی در کلام شریف بعضی از بندگان اینهاست لیکن گواه عدل بر محبت آنها موافقت ظاهر
 شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در پنج چیز مخالفت بظاهر شریعت غرض از دو سه موافقت
 بحکما و اصول معقول آنگاه ندارد بلکه از علماء اسلام جماع مخالفت با اهل سنت را بد اصول نیز موافقت

درین باب
 چه حکم است

و کمال فضل اندو تیرمین شایا و الله و الفضل العظیم را از کمال شرف و نقص علم ذوقی است بر آن آنکه شلارت و نقص
متصف شود صاحب این علم متخلق با حقائق اندست این علم هم از جمله کمالات آن مخلوق است و نقص را
در آن موطن چنانکه علم بآن متعلق شود این علم بواسطه شهود نام بحیر معنی است که در جنب آنکه شرف نماید بر بعضی
فرد آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود دلایلین قسم خود را بر زمین نزدیک کارشناسی این بجام نرسد از کمال مولای
خود جلشاندنی نصیب است که خود را عین مولی دانند و صفات خود را صفات و انکار و تعالی الله عن ذلک علو الکبر
و این اسما و صفات است ارباب این زمره در والایین خود و ان فی السماء داخل ندند آنکه هر که جذب
او بر سلوک و مقدم است انجموتین است لکن تقدیم جذب شرط است در محبوبیت آری در هر جذب بخوی از معنی محبوبیت
حاصل است که جذب بی آن نمیشود و آن معنی را عوارض پیدا شده است ذاتی نیست ان معنی ذاتی غیر معلل است
بشئی مگر لا شیا و چنانکه هر شئی را آخر جذب پدید است اما داخل زمره محبان است بواسطه عاریت معنی محبوبیت پیدا شده
است هو او کیف فی ذلک عاریت از آنکه در تصفیه است بعضی متبدلان تابع آنکه در او با محله باعث حصول ان معنی فی الجملة است بلکه
در معنی هم اتباع است پس در جواب ظهور آن معنی فی ان معنی نیز بسته با تابع آنکه در او است بلکه گویم ان معنی ذاتی هم بواسطه مناسب
فائده آنحضرت است و اسمیکه رب است مناسب اسمیکه رب آنحضرت است واقع شده است در حق این خصوصیت
و انجا این سعادت کتساب کرده است و الله سبحانه اعلم بالصواب لایله مرجع و الا بالله که حق و هو میدی السبیل -
مکتوب هم در حصول قرب بعد و فرق و وصل معانی غیر متعارفه به بعضی علوم مناسب آن نیز و پیر
بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر خد متنه آنکه مدتی است که از احوال خدمت آن عتبه علیه السلام ندارم مگر آنست
که عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیز چون از آن یار جدا مانده پیامی برسد میداند که شایان دولت حضور نیست
ع این سکه رسد ز دور با ناکج سم عجبائب کار و بار است نهایت بعدی را قرب میدهد ابو غایتی اقرب و وصل گفته اند
گوینا فی الحقیقت در میان این شلارت بنفی فرق وصال کرده اند شعر کف الوصال الی سعاد و د و نه خلل انجبال دهن
عرف پس حزن بدی و فکرا الحی لا جرم دامنگیر آمد مرا و نیز آخر الامر باراده مرید میاید شد و محبوبت محبت محب
می باید گشت آنسرور دینی دنیا با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از عین مدد از مریدین گشت لا جرم ابر
حال او چنین خبر داده اند که کان رسول اند متواصل بخیر دائم الفکر آن سرور فرموده ماد ذی بی خل
با او ذیست عجمان با محبت توان کشید محبان را تحمل بار دشوار است این قصه پایانه ندارد و وقته العیش
لا انضمام لها، حامل عرض داشت شیخ آنکه بخش بخوی از جذب محبت دارد با یزید چند کجایان ایشان نویسانده

مختار فعال نماید بلکه هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنا بر آن بجز آن گسختی
نموده بنده باید که حد خود داند مکتوب نهم در بیان احوال که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند
بهریزر گوار خود نوشته اند عرض داشت مد بر سیاه و مقصود خود مغرور وقت و حال مفتون و وصل
کمال کارش همه نافرمانی مولی است و عملش همه ترک غریبت و ادوی است نظر خلق را آراسته و منظر حق
را تعالی و تقدس خراب ساختن تمش مقصور بر ظاهر آرائی است باطنش ازین رهگذر همواره بر سوای است
قال و منافی حال دست و حال و دینی بر خیال و ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه
کشاید و بار و خسارت نقد و وقت است غیبات و ضلالت برکت است و مبدأ فساد و شرارت است
و منشأ ظلم و معصیت با تجله عیوب مجسسه است و ذنوب محتمه خیرات اولایق لعن و رد و نجات او شایان
طعن و در ب قاری یقر القرآن و القرآن یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من مما تم لیس من میا مالا انقاء
و اجوع در شان او شاهد صدق فویل لما کان هذا حاله و منزله و کماله و درجه استغفاره و ذنب کساست
و الذنوب بل باشد و حو به معصیه کسائر المعاصی بل فحج کل ما یفعله القبیح قبیح مصداق این سخن است رع
ز گندم جوز جو گندم نیاید مرض او ذاتی است علاج نمی پذیرد و داء او اصلی است قبول و دانست
لا بالذات لا یتفک عن الذات ع سیاهی از جیشی کی رود که خود رنگ است چه تواند کرد و ما ظلم الله و
الکن کالذوالنفسیم نعلون آری خیر محض بشر محض بر بنیاد تاحقیقت خیریت ظهور آید و با لهند بین لاشیاء
خیر و کمال میا بود شر و نقص در میا نیست حسن و جمال را آئینه در کار است آئینه نمی باید مگر در مقابل
شی پس لا جرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه اند پس در هر چه نقص شرارت بیشتر نمایند غیر که و کمال
زیاده تر عجب است کار و بار است این ذم معنی میج پیدا که و این شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت
پس لا جرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چه این معنی در عبدیت اتم و اکمل است محبوبان
را باین مقام مشرف می سازد محبان بذوق شهود متلذذ اندامتداد در بندگی و انس بآن مخصوص
محبوبان است انس محبوبان بمشاهده محبوب است و انس محبان به بندگی محبوب درین انس ایشان
باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شایسته یار که تا ازین میدان سرور دنیا و دین
سید و لیلین آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة التمام و من التحیات اکملها و کسی که بمحض فضل
خواهند که باین دولت رسانند لورا کمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام متحقق میسازند و آنرا باین می بریزند

بعد از توجیه نیاز و شکستگی چون به مقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت فی النور نیست
و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است این مقام درین مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین
در مقام فوق هم که اکنون مذکور شد و بالا ای آن مقام مقام دیگر هم در نظر آمد چون بان مقام رسیده شد معلوم
گشت که آن مقام حضرت فاروق است خلفاء دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق آن مقام
مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم همین بان مقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجه
نقشبند قدس سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع
شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و در درجات و بالای آن مقام هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام
حضرت رسالت تمیست علیه السلام و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی پس شکر و کبر
مثال آن نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آن مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از وی زمین بلند میسازند و معلوم
شد که آن مقام مقام محبوبیت است آن مقام رنگین منقش بود خود را هم با انعکاس آن مقام رنگین منقش یافت بعد از
بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر دید بعضی اطراف را و گرفت حضرت خواجه
بزرگ در مقام صدیق اند خود را درین مقام محاذی آن میباید بکفایتی که معروض داشت دیگر ترک اشغال این
عمل می نمودی نماید کیفیت و حال آنکه گیرد با منکالت غرق میشود کسیکه در خود قوت بر آوردن از آن گرداب میباید
چگونه خود را معائن داد و هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین امر ضروریست و منعیست اما بغیر
آنکه از بعضی مساوئ هوا جس که در افتاد این عمل رود و بنده استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل محض
میشود بی ملاحظه این شرط داخل نمیشود و در نه میستد اما در ده حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار
بی آنکه این شرط را ملاحظه کرده شود منعیست و عمل این کمتر احوال بملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در نه
میستد دیگر در نفحات سخنان حضرت شیخ ابوسعید بوانجیر مذکور است که مین نمی سازد اثر که با ماند لا تبغی ولا تذر این سخن
در اول نظر مشکل بود که حضرت شیخ محلی لدین و تابعلانی ایشان بر آنند که زوال عین که معلوم است از معلومات الله
سبحانه محال است لا قلب علم جلا و چون عین ظاهر نشود اثر که با رود بهیچ وجه در ذهن این سخن ممکن بود سخن حضرت
ابوسعید بهیچ حل نمی شد بعد از توجیه تمام حق سبحانه و تعالی را برین سخن لا منکف ساخت و تحقق گشت که نه عین سبحانه و تعالی
نیز بهمین معنی مدایق هیچ شکل نمائند و مقام این معرفت نیز در نظر آمد پس عالیت فوق مقامیکه حضرت شیخ و تاج
ایشان فرمودند این دو بحث بایک دیگر هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جایست دیگری از جای دیگر

و الغرض که شوق ملازمت ملا هر ساخته متوجه آن حد و گذشته است و بعضی داده با ظاهر ساخت چون در آن باب
ازین حقیر تقاضای غموم کرد و بعد ملاقات با منی شده چند کلمه نویسانند زیاده گستاخی از آداب است مکتوبات دهم
در بیان بعضی کثوف و حصول مقام دیدن تصویر خود و متمم داشتن خود را در جمیع اعمال احوال ظهوری کلام شیخ ابو سعید
ابو انیس که گفته است عین نیاید اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران به پیر یزدگان چنین نوشته اند عرض داشت کترین
بندگان احمد که مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چون حسب العالی باز ملاحظه نمود و عیون خلفا و تلامذة عنوانی الهی علیهم
در آن مقام در نظر آمد و چون بمقام و استقرار و باجای نداشت در دفعه اولی نظر نداشتند چنانکه از آنکه اهل بیت غیر از امامین نام
زین اعابدین بعضی الهی علیهم جمیع آن مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبوری در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان
یافت و آنکه اول خود را و آن مقام نامناسب نمی یابدی مناسبی و دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهوری احوالی از طریق طری
میشود چون احوالی و مؤذنان به مناسبی بطرف میشود دیگر به مناسبی مستقیم که هیچ وجه قابل و احوال نیست و ابراهیم که مصل
آن مقام اند و آنکه ثالث ندارد یعنی در نظر درای آن طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود که نیز نقص قصور است نیت خود را متمم
داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت بشیخ کملی مجذوبی سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت
ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل
متمم بسیار و بلکه تا زمانه که بوجه تمت نمیند بقرار و بی آرام میباشند و خود چنان میداند که هیچ عملی از وی صادر نمیشود
که قابل کتابه بلکه همین باشد و میداند که صحیفه همین را اعمال خیر خالیست که آن معطل میگردد خود شایان آن حضرت علی
کی بوده باشد و هر که در عالم سیرت حتی که کافر و فاجر و ملحد و زندق از خود بوجه بترسید اند و بدترین همه اینها خود را
می نگارد و چه جنبه هر چند بتمامی سیرتی اما تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توارع آن مانده بودند که در ضمن فایده که
مگر مقام سیرتی اما تمام شده بود تمام شد و احوال آن فنار در عرض داشت سابق تفصیل نوشته است که میباید که
حضرت خواه استمرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذاتی تحقق سیرتی اما تحقق
شده و فنا را داده ابراهیم علیه شعب همان فناست هیچ کس را تا نگردد و او فنا نیست و روز بارگاه کبریا و
نامناسبان من مقام هم که مدوالت اند و نظر از جاع متوجه آن مقام و جوایب طریق و وصول آنند و طالع دیگر هیچ
الغاف و توجه آن مقام ندارند و توجه حضرتشان بطریق دوم از طرق و وصول آن مقام نیست و ظاهر میشود و مناسب همان
طریق میباشد چون از جانب حضرت ایشان ماسور بود و متعلا لا اله الا هو یعنی موجود است گستاخی نمود و الارع من همان احمد پیر
که تم آتم + ثانیاً معروض آنکه در آن ملاحظه آن مقام مرتبه ثانیه مقامات دیگر بعضی فوق بعضی ظاهر شدند

و بعضی عید میان شیخ عززل خود را کم می یابد صفات را از اصل بنید و مطلق را در نیم می یابد و اشیا را در رنگ سراب
 بے اعتبار میدانند بلکه هیچ نیاید درین باب مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او هر مردم را از جمله
 مرضیات است اما اجازتیکه مناسب جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده بیاید کرد
 لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نموده بحضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود
 و آنچه در علم گیرند مد معروض داشت و احکم عند کم خواجہ ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت
 پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پس مولانا
 شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطه بعضی موانع چندانی ترقی نکرده زیاده
 گستاخست ع بنده باید که حد خود داند بعد از تحریع معروض داشت کیفیتی رود او دماغی پیش آمد که در تحریع
 گنجایش بیان آن نیست و در اینجا فحای ارادت متحقق گشت همچنان که سابقا متعلق ارادت بملکات بطریق شد
 بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرض داشت معروض داشته بود احوال ارادت بهم از پنج برآمد چنانکه علم
 و لا ارادة و صورت این فنانیز در نظر درآمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فائز گشتند چون در تحریک این
 علوم بواسطه وقت و غموض تسری بود لا جرم عنان قلم را از تحریک آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این فنا
 و فاضله علوم یک نظر خاص بر او را و وحدت پیدا شده است هر چند مقرر است که در او راه وحدت نظری
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بیاید معروض میدارد تا زمانی که یقین نیویست بر نوشتن جرأت نمود و
 صورت آن مقام در او راه وحدت چنان می بیند که اگر او راه دلی است و هیچ شبهه در آن نیاید هر چند در نظر
 وحدت است نه در ای آن هیچ مقایسه نمیتوان خفیه ندانند یا حق را و ای آن دانند حیرت جمل بجهان ملاقات
 و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید و حال
 بے شبهه متحقق است استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا حاضر و ناظر و اینها اینان چنان
 معلوم گفت که سابقا اجازه فنا می صفات میدادست در حقیقه فنا می خصوصیت و بلا میتا ز آنها بود که در
 ضمنی همت مند بود شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند احوال اصل صفات و لو کانت علی سبیل
 الاندماج و الاندماج نیز بطریق شده و قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزیکه از مرتبه علم جملی یا تفصیلی
 حاصل بود ندانند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و لم یمن معشئ و هو الان کما کان این زمان مطابق حال
 گذشته و سابقا علم بمضمون این حدیث بودند حال میدیدار که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت یکدیگر بیان مینمایند

تفصیل عرض داشتن موجب تطویل و ملال است و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده منظر ظاهر
گشت که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آنچه بود در خود نیز از حدیث دائمی یافت اگر چه از نوادرست دیگر کتاب
اصلا خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام مالیه کابر که در مقامات آتشده اند جای شبت کرده باشد خوش می آید که این
تسمیه می یابد شود احوال مشایخ متقدمین بیشتر مرغوب است که محقق و معارف علی الخصوص سخنان توحیدیه و سیرات مراتب
را نمیتواند مطالعه کرد خود را در غیاب بحضرت شیخ علاءالدوله بسیار مناسب مینماید و ذوق و حال درین مسئله شیخ مشایخ را
متفق است با علم سابقین با افکار و شدت آمدن نمی دهد دیگر چه در تبتا برای دفع بعضی امراض توجیه کرده شد و از این
ظاهر گشت و همچنین احوال بعضی سونی که از عالم از شریعت ظاهر شده بودند نیز از برای رفع آلام و شدائد ناخوش بود و اما
حالا قدرت بر توجیه نمانده است که بر چه چیز خود را جمع نمیشود و ساخت بعضی خداوند از مردم بر فقیه گذشتند و ستم نمودند
جمع کثیر از متعلقان این جانب بنا حق ویران ساخته و جلا وطن بنودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای
آنکه خاطر گذارد بعضی از یاران که از مقام جذبیه شهنشهر معرفت پیدا کردند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نمانده اند
شماره از احوال دنیا معروض میدارند امید است که حق سبحانه و تعالی از تمام جهته جذب بدولت سلوک مشتق گردانند شیخ نور
در همان مقام بندست بنقطه فوق که در مقام جذبیه است نرسیده در حرکات سکناات آزار میدهد و قباحات نمی فهمد
یعنی است کار او در توقف می نماند همچنین کثریاران بواسطه عدم رعایت آداب کار آنها در توقف می افتد و در غیاب
خیر است که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنها بخیر است کار که متوقف می شود الا راه اقرب است
مولانا معصوم بنقطه پایان فرورفته است و کار جذب را با انجام رسانیده جذبیه بر خیزد مقام رسیده فوق را من چه نهایت
و ساینده اول صفات را بلکه نوریکه صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ قانی یافته بعد از آن صفات را
از ذات جدا دیده و این بدین حدیث مقام جذبیه رسیده حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با عاقله قائل است
و نه بصیحت چنانی باطن بطون توجه است که غیر از میراث نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایان
از مقام جذبیه رسیده است پس در بنقطه همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات را در دایره جایا بدو از ظهور محفوظ است
و همچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطه پایان رسیده است او خیلی بشوق و دلبسته ظاهر میشود قریب بشاه حسین است
و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود میان شیخ عیسی شیخ کمال در جذبیه بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز
متوجه نزول است و شیخ ناگوری در بنقطه فوق آمده است اما خیلی مسافت در پیش دارد و از یاران اینجا می آید
هشتاد و یکس بلکه ده کس در بنقطه فوق آمده اند بعضی واصل نقطه شده و بعضی نزول دارند بعضی دیگر قریب اند

است لا و علمایند ایشان کشف افرو قلیا بندی دلیل علی صحیح عالم دل من بفرمایند بقدر یضیق صدری
 او لای منطق سانی نقد و قست نمیدارم چه عرض نمایم تو فیق بر تسویه بعضی احوال ندارد و عرض نمیدارم
 گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محرم مجبور را از توجه غریب پروری محرم ندارد
 راه نگذارند نیست این سخن را چون تو مبدا بوده اگر فزون گرد و توانش افزوده زیاده گستاخی نمود ع
 باید که عرض خود داند مکتوب چهارم در بیان حصول قلع که در اثنا راه رود داده بودند و بیان
 احوال بعضی مستتر شد آن نیز به پیرو گزار خود نوشته اند عرض داشت مکتوب بندگان احمد انجلیا یک
 در مراتب کوان ظاهر شده بودند بارها از آن در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از آن مرتبه وجوب که جان
 صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیل مسود اللون متخلل گشت و پس از آن مرتبه احدیت بصورت
 مرد دراز بالا که بر دیوار بار یک پهل بسته شده است متجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف
 تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و زمین اشنا آرزوی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا
 شخصی ام بر کنار دریای محیط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریای اندازد اما از عقب او را بر جسمانی مضبوط
 کرده اند که نمیتواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات به بدن عنصری خود میدانستم
 و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و ایضا کیفیتی خاص رد واد که در آنوقت بطریق ذوق دریافت
 که دل را بهیچ بالیستی غیر از حق سبحانه نمانده است بعد از آن کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاہر خصوصیات
 پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس از آن خصوصیات تمام از آنها فرو ریختند و باقی نماندند الا بعنوان الکلیه الوجود
 و صورت تجرید آنها از خصوصیات نبرد نظر آمد و چنانکه معلوم گشت که اکنون حقیقه صفات را باصل دادی و پیش
 از تجرید از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرید باشد که باحوال را باب التجلی
 الصوری و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود
 بودند یک نفع یافت و امتیاز محال بر خاست در نیوقت از بعضی دقائق انواع فسرک خفی خلاصی
 میسر شد و چنانکه عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان نه جات حدود و اگر فرضا سالما فکر کنم هرگز
 در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد از آن تعیین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز تعیین
 در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشد و آن شخص وجه خاص دانستم اما بعنوان حقانیه
 متصور گشت بعد از آن لای اشخص متصل به مستقیم و در نظر آمد و خود را مین آن پوست یا فم و این جامه تعیین

که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی نیست همچنین معنی یاران انبیا را نیز از آن مقام نصیبی معلوم میشود و الله
 سبحانه علم بحقیقه الحال مکتوب روز دهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه
 خاص هرشی و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و خبر آن به سیر بزرگوار خود نوشته
 اند عذر داشت کترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نماید یا شاء الله تعالی
 و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم علوم میکه تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء داشتند حق سبحان
 بنایات خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هرشی چیست و سیر فی الله به چه معنی است تجلی
 ذاتی برقی چه میباشد و مجری المشرق کیست و امثال آن درم بمقامی لوازم و ضروریات آفرینمایند
 و میگردانند و گم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آنرا نشان داده اند در راه فرد گدازند و نمایند قیل من قبل
 بلا علیهم بچنانکه ذوات اشیا را محمول میداند اصل قابلیت و استعداد آنرا نیز محمول و مصنوع میداند و
 بهمانه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی برومی حاکم باشد زیرا که گستاخی نمودن عذر دهنده باید که حد خود را
 مکتوب سیر دهم در بیان بے نایابی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر
 بزرگوار خود نوشته اند عذر داشت کترین بندگان احمد معروف میگردانده از بے نایابی این راه عذر
 و ارادت و عنایات باین کثرت از نبی است که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است
 تعرج الملائکه و الروح الیه فی يوم کان مقداره خمسمید الف سنه بگرایای بانی معنی داشته اند چون کاریا من سید
 و امید با منقطع گشته بود اندی نیز الی غیث من بعد ما قتلوا و بنشر جنت در کار شد چند روز است که سیر را خفا و قطع
 شده است و مردم مسترخد باز فلو کرده اند فی جمله خبری در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل
 آن مقام نمی یابند لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی نمیگویند و در مسئله توحید که سابقا متوقف بودند
 مکرر برضی رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و براه
 هم از دست را چرب یافت و کمال را در آن بیشتر بود از مقوله هر دو است و افعال و صفات را هم بزرگ میگردانند
 کرد هر را یک یک نموده بغوق گذرانند مد ربی بجنبه بالکل بر طرف خدا تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت گردانند
 و مرموی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالفت ظاهر شریعت کشف را بیان میکنند از اسه است
 یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظری آید و محتاج توجوه و جمیع میشود اما
 منتی حقیقه موافق ظاهر شریعت باطن را مییابد در میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاد است که علما

فرموده بودند از آن سخن نمیدواری تمام است و این جزأت و گستاخی از آن است مکتوب پانزدهم در بیان
احوالیکه مناسب مقامات مہبوط و نزول است با بعضی سلسلہ مکتوب نیز بہ پیونہ گوار خود نوشته
اند و داشت حاضر و غائب جد فاقہ قبل مرصہ آنکہ مدتنا اورامی چیست خود را میافست بعد از آن کار و
بآینجا میاید کہ او خود را می جسد او را میافست کنول در اگم کرد اما خود را میا بد با وجود گم کردن جویای
او نیست با تحقق فقدان خواہان و نہ از روی علم حاضر و اجد و قبل سلسلہ روی ذوق غائب فاقہ و معر
ظاہر بقا است و باطنش خنادر عین بقا فانی است و در عین فنا باقی لیکن فنا علی است بقا ذوق کار و بارش
مہبوط و نزول قرار یافتہ و از صعود و عروج بازماندہ و چنانکہ او را از قلب بمقلب قلبیہ بودند نہ کنول
باز از مقلب قلب در مقام قلب فرد و آوردند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان
از غلبات انوار روح اورا جامع ہر دو بہت روح و نفس ساختند و بہ بر خیزت این چنین در آخر گویانہ
استفادہ را فوق و افادہ بہ تحت اورا معالو اسطہ حصول بر خیزت عطا فرمودہ اند در عین استفادہ مفید است
و در عین فادہ مستفید است کہ گویم شرح این یکہ شود و در تسمیم بس قلمبا بشکافہ معروض میگردد کہ دست چپ
عبارت از مقام قلب است کہ پیش از عروج بمقلب قلب حاصل است بعد از مہبوط از فوق کہ بمقام قلب
فرد می آیند کہ بر پنج چپ راست است کما ہوا نظر علی اربابہ مجذوبان سلوک ناگرددہ از ارباب مقلوبند
رسیدن بمقلب اقلوب وابستہ بسلوک است و تعلق مقام شخصی کنایت از حصول نشان خاص است اورا
درین مقام امتیاز علیحدہ است اولاً از اربابین مقام اجمالیہ آن متنازلان سبقت مجذب است در انحن فیہ
و لقا و خاص است کہ نشاء علوم و معارف مناسب کن مقام خدہ تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبہ سلوک و فنا
و لقا و مثال ندارد رسالہ موعودہ بر تفصیل مرقوم یافتہ است میرسد شاہ حسین با اضطراب را ہی خندہ فرست
بیاض آن و خندہ متعاقب نشاء اللہ تعالی اشرف از مطالعہ خواہد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمدہ است
و مقام جذبہ ما رویش بایلم نیست تو جبہ فوق دارد چون عروج فوقانی بقسرت بود بالطبع مناسبست مجذبہ
داشت در وقت نزول ز فوق بمراد خود خبری کمتر آورده است یا بہ نسبتی کہ از توجہ قاصر بود عروج اثر آن
توجہ بود منور باقی است در نسبت کائنات روح فی الجسد است و کال خود فی الظلمہ لیکن این جذبہ عال غیر جذبہ خواہانت
جذبہ نیست کہ حضرت خواہا حصار را از آبا می گزیم خود رسیده است و شان خالص ایشا نزدین مقام بودہ است
در واقع بعضی طالبان کہ نمودہ بودند کہ خواہ را چنانچہ بودہ اند آن عزیز متوقف حورودہ است مرقوم اثر آن مدین مقام

از خود بیگانه دیدم و نوریکه در آن پوست بود و نظر آمد بعد از ساعتی آن نور غائب گشت و این پوست جانم
نیز از نظر من رفع گشتند و همان جمالت سابق ماند تعمیر این صورت و آنکه مذکوره آنچه در علم آمد بعضی میسرند
که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن نیست که این صورت مذکور عین ثابت است کالبخ بنی لوجود امکان
که هر طرف او از یکدیگر جدا گشته اند و یکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جا نمکنند و آن نور و آن
است بر زینت بنی لوجود و العدم و خود را که در آن آخر پوست یا فم اشارت است بوصول بر خیزت سابقا
در وقایع نیز خود را بر رخ بنی لوجود و العدم می یا فم اما ظاهر آن به نسبت آفاق بود و این نظر نفس است و یک
فرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه در علم حاصل است و
حیرت و نکارت است و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و بطرف میگردد و معرفت آن می ماند در تصویر
بعضی قایم در میماند و اگر چیزی در علم می آید بدان اعتماد نمی کند همان تقریب در عرض داشت گستاخی مینماید
باشد که اعلام حضرت ایشان یقین بامری پیدا شود امیدوار است تبویجات علیه از گرفتاری تعلقات نین
بمخات میسر خود و الا کالیسا شکل است سه به عنایات حق و مفاصل حق و اگر ملک شد سیاه مستش و برق
شیخ پسر شیخ عبدلله نیاز یک از مشاییر مشایخ سرهند است و خدام حاجی عبدلغزیز به تفصیل ایشان اند
قد مبوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را داد علیه انا بت باین طریق علیه تشریف پیدا
شده است و بصدرق و نیاز ملتی شده است استخاره اش گفته ام که بکند ظاهر امانا سبت دار و دیوانی
که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر لطایق رابطه مشغولند بعضی از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و
بعضی پیش از آمدن از دهلی رابطه داشتند و الا بحضور و استغراق میر و ند بعضی از آنها صفات هم باصل میدهند
بعضی نه اما هیچ کس براه توحید و انوار و کشف و غیره ملا قاسم علی دلا مود و محمد و عبدلغزیز هر بنقطه فوق
رسیده اند از مقام جذبه ملا قاسم علی رو بمنزل دارد و آن دو معلوم نیست که فردا آیند و شیخ نور محمد نزدیک
بنقطه است اما نزدیک است ملا عبدلرحمن هم نزدیک بنقطه است اما مسافت قلیل در میان است ملا عبدلغزیز
حضور با استغراق در آن پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منور را جل شاده در اشیا بهفت تشویق بنهم
افعال اجماع و تعالی میدانم دولت ایشان است که بطالبان و مستعدان فاضل میشود و این مکنه را در افاضه آن
هیچ نصیبی نیست ع من همان احمد باریه که ششمم روزی فرموده بودند در میان آنقه در قایم که اگر معنی
محبوبیت در می بود تو قف بسیار در وصول بقصد واقع میشد و محبوبیت او را نسبت بخواهت خود هم میانی

و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزی را اتم و مکمل از برسانے این مقام در کارست تا کی می شود
 امر آنست که با وجود مداریت چندان قطع منازل کرده می شود که میدان را در عمر فروغ هم معلوم نیست که
 می شود بلکه این وجود مخصوص مراد آنست میدان بجا و مگاه نماندند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام مهلست
 افراد هم گذرند از آنکه فضل صدیقه من نیشا و امداد و الفضل العظیم وجه توقفت در مراتب تکمیل و ارشاد نیست
 و عدم نورانیت با سطرطور نور غلبت غیب است چیز دیگر نیست مردم در تعلیمات خود چیز را می دانند و دیگرین را اعتبار
 نباید کرد و در نیاید حال نخستین خام پس سخن کوتاه باید و السلام و در اندیشه این قسم طینات احتمال فر
 غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود پویند بحال نظر را محال و دیگر بسیار است
 من گم خدایم طریقی بود با گم شدگان سخن گویند از غیرت خداوندی جل سلطان باید اندیشید
 امری که حق سبحانه و تعالی کمال می خواهد در تفسیر سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است
 با و تعالی و نزول در مقام قلب حقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق درین موطن عبارت
 از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس خل بود در نور روح و آن جمیع بود از جمیع
 و فوق پیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکرت حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می استکارند حقیقت ندارد
 همین طرح را حق علیه صمد جدا دیدن و او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و بکذا القیاس
 فی اکثر عاظم را با السکران حقیقه الامر مشفق و دال امر عند الله سبحانه و در رساله دیگر تفصیل علوم و ارباب
 جذب و مساو و حقیقت این هر دو مقام تصور یافته است بنظر شریف خواهد گذشت مکتوبات مقتضایم
 در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بر رگوار
 خود نوشته اند عرض داشت احقر اینست که آنکه عزیز یک چگاه متوقف بودند روز تصور چنان ظاهر شد که
 از آن مقام نحوی از عروج نموده بیایان فرد آمدند لیکن تمام نزول کرده اند و بقایا یک در زیر آن
 مقام بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بمنزل آورده است بعد ازین هر چه کیفیت رو
 خواهد داد و در معرض ظهور خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب عالمه نیز بعد از آنکه کلمات عالی و عظیم
 نویسد بصواب نزدیکتر است چون حد و ثلین تقیة نزول پر زور بود حقیر را بواسطه نادان ملاضمت
 طاری شده بود با انجام کار این نزول بیروخت نشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب بعد هم در بیان
 تکلیف است که بعد از تلویین حاصل میشود و بیان تا تبس کاندلایت در بیان آنکه وجودی است

است این جذب مناسب بمقام افاده ندارد و همیشه بنی مقام رد و فوق است و فکر دائمی لازم آنست بعضی از
مقامات جذبیه منافی سلوک است بعد از دخول در آن بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک
متوسط میشوند این جذبیه منافی سلوک است بعد از دخول در آن وقت محریضه متوجه آن مقام شده بود بعضی
و قائل آن تا هر گشت تا باعث نباشد توجه بیشتر نشود و الله سبحانه و تعالی بحقیقه الحال چند ماه است که آن عزیز
فرد آمده است اما تمام داخل مقام جذبیه مذکور نشده اند و عدم علم است بآنان آن مقام با توجهات پراکنده
امید است که در وقت مطالعات این کلمات نامربوط دخول تمام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجہ
را تمام فرد خواهد بود مکتوبات نزدیم در میان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز بهر بهر بزرگوار
خود نوشته اند و حضرت اشتحق الطلحه که کوازش نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکور
بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی تمات و کمالات آن مقام مسطور نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنرا نشد
که حاصل چند اشت را می شد انشاء الله تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که بیاض
رسیده بود فرستاد آن رساله با تماس بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسند که در طریقه نافع
باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر بیکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم
شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰۃ و السلام و التمجید با جمیع کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و
همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کرم خویش آنرا بوسیله می کنند و بمشایخ می نمایند که این نوع مستندات
بیباید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و بروی آنسرور
ایشان و اندام القصد بطولاً در جهان مجلس با شاعت این واقعه تفر را امر فرمودند رع بر کر بیان کارها و شواهد
داران روزگار را دست بر آمده است بواسطه میل بفق مقام ارشاد چندانی مناسب ندارد و چونگاه
خود بهمت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت بگویم و بشیر در نظری آمدند نه عزم عزلت مصمم شده بود
اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدایح تقرب بنهایت الغایت هر چند غایت ندارد میسر شد و میستوی نزد
علی زند کل یوم الوفی شان بر مقامات جمیع مشایخ لا ما شاء الله تعالی گذر آیند نه سگی بردند زیرین مایه سبک
بدان درگاه والا دست بردست بدرین میان کوسه روحانیت مشایخ را تعداد و غایم بطول انجامد با بجله
از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذر آیند از غایات چو نویسد قیل من قیل بلا علی چند
درجه ولایت کمالا شادان و نمودند که چه در قریه آمد و در شهر فی الحجب در مدارج نزول تا مقام طلب آوردیم

مقام نبوت است که فی الحقیقت بالاتر است و کمال صحو و بقا است مقام قربت بیاقت برزخیت این مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است و تمام عروجت شتان باینهاست در پس آئینه طوطی صغیر و اسفند اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم + علوم شرعی نظریه است لایله را ضروری که شفیقه ساخته اند سرسوی مخالفت با اصول علمای شریعت نیست جاری علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت به ضرورت آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس لد تعالی سرالاقدم پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمود تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم معارف بسیار رو می دهند که از آنها می باید گذشت و تا نهایت نهایت که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بنباید فیا لیت شرعی ان من اهل الله لقائلین بحصول هذا المقام الشریع و لیس لهم مناسبتة لعلوم هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم عظیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا بر نهی اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرض مخالفت لازم نیاید و از تفصیل بجا بجا شایسته جبر و منزه است و ظهور بمشابه قمر لیلته البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت این مسئله را پوشیده و خفته اگر شایسته مخالفت می داشت اخفا و ستر مناسب بود لایسالی عما یفعل به کما از هر آنکه اندیم تو به کشاید زبان جز به تسلیم تو به علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدر که از تحمل آن عاجز می شود قوت مدر که مجرب و تعبیر است و لایحل عطایا الملک الامطایا وائل شوقی آن بود که این علوم غریبه را در قید کتاب آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین مرمی بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکه است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تفصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویت بهم رسانند آنکه فقط اصول صرف پس نحو غیر هما کنند بعضی از علوم بعرض میرساند قال لد بتبارک و تعالی بیس کثله شئی و هو السمع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر و قوله سبحانه و هو السمع البصیر معمم و مکمل للتثویه بیانش آنست که چون شیوع سمع و بعد مر عالم را موم شبات مانع است و لونی اجمله نفی اندر سمانه عنهم السمع و البصیر لد فع هذا الوهم یعنی سمع و بصیر او مست جلفانه و سمع و بصیر که در خلایق و مخلوق است در رویت و سمع هیچ مدخلی ندارد چنانکه حق سبحانه و تعالی خلق سمع و بصیر میکند خلق سماع و رویت میکند بعد خلق آن و وصف بطریق جبری العاده من غیر تاثیر بصفا هم و لو قلنا بالتاثير فما التأثير فیها ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات الیثان جمعا و محض است صفات

تعالی زائد است بر ذات و تعالی و غیر آن نیز بر پیوند گوار خود نوشته اند و خدا داشت که چون ندان
 بر تفسیر محمد بن عبد الله که گفته از مانی که از قسم احوال و موارد و میداد بر من آن گستاخی می نموده جرأت میکرد چون
 حق سبحانه و تعالی بیکت توجهات طبعه از رقت احوال محروم ساخت و از تلویح تکلیف مشرف فرموده
 حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جز بجز از قرب جز اغتراب حاصل نشد و از معرفت
 جز نگره و از علم جز جهل نپزدود و لا جرم در عرضه داشت تا توقف واقع شد و بمحو عرض اخبار و زمره
 جرأت نمود مع ذلک لا بد و دردت نمی ستوی شده که بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیگاران
 بجاری نمیتواند پرداخت من هیچم و کم ز هیچم بسیار می + و هیچم و کم از هیچم نیاید کاری بدست
 اصل سخن اینیم و غیب آنست که حالا بحق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب و پرده
 بسته و قناد بقادر انجا حجب اند و در عین حیرت دلی نشانی بعلم شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود
 علم و معرفت خبر از دیار جهل و نکر نیست عجب نیست که من واصل و سرگردانم و الله تعالی
 بحسن عنایت بنیای خویش و مدارج کمالات ترقیات از رانی داشته است فوق مقام ولایت مقام
 شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است بل بعد بنیای اکثر من بعد
 بدین تجلیین کلامه و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است تفاد و تیکه میان این دو مقام است
 اجل من ان یعبر عنه بعبارة و اعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة
 علی الهمما الصلوة و التسلیات و نشاید که میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این علم
 بحایت او کشف می می محج معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل بدو واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند
 و بقرب نامیده اند آن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع
 بیشمار و الا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت و معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما بواسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری
 انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بسی عالیه در منازل عروج فوق آن مقام معلوم
 نیست و زائد است وجود بر ذات جل و علا و نیز مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای حق است شکر الله تعالی بسبب
 و انجا وجود هم در راه می ماند و فوق آن عروج واقع میشود و لا کارم رکن بدین شیخ علاء الدین و بعضی مصنفان
 خود نیز باید و فوق عالم الوجود عالم ملک الودود و مقام صدیقیه از مقام بقا است که رو بایام و پایانی از آن

بدخلی نیست افعال ایشان حرکات چندست من غیر اینکه من لهما تاثیر فی مجعولیه معمول اگر گویند که برین
 تقدیر افعال را منا ط ثواب و عقاب ساختن غیر معقولست در رنگ آنست که سنگی را با مری مکلف سازند و
 بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرست در میان سنگ مکلفین پی منطاط تکلیف قدرت و ارادت
 و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادت اینها نیز مخلوق حق است بمانند من غیره تاثیر لیه فی حصول طر اذان ارادت
 نیز کمالیت است همین کار که در مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جمعی العاده و اگر قدرت مخلوق را
 مؤثر فی الجمله هم گفته شود چنانکه علماء و ما در الهن شکر الله تعالی سعی نموده اند که آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند
 چنانکه قدرت را آفریده اند ففی تاثیر لا اختیار اصلا فیکون تاثیر که بحدادش شخص سنگی را دیده که از بالا
 پایان آمد محراب محراب و حیوانی را که با کشت شخص چنانکه آن سنگ ایجاد میداند فعل و ارادت که نیست نیز
 ایجاد میداند و اثر مترتب بران فعل که بلا کست نیز ایجاد میداند فالذوات الصفات لا افعال کلاما جارات محفته
 و اموات مرده و الحی القیوم و هو السميع البصیر و هو العليم الخیر هو الفاعل لما یرید قل لو کان الحجر ادا الکلمات ربی
 انفع الحجر قبل ان تحذف کلمات ربی و لو چنان باشد مددا گشتاخی بسیار نمود و جرات پیدا و قشع چه تو انکر و حال
 سخن که از جمیل مطلق است بر آن داشت که بجز نبی سخن دراز کند زیرا آید و هر چه از گوید رعنا نماید با وجود خود
 هیچ مناسبت نمی یابد که از انجناب سخن کند و یا نام او بر زبان آید ده هزار بار بشویم و پس ز رشک گلاب
 هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید مع بنده یار که حد خود داند و امیدوار تو به عنایا تست ز خرابی خود چه عرض نماید
 و هر چه در خود بباید از عنایات مبدء آن توجه فالیس لا ع من همان حمد یا رینه که هستم مستم میان شاه
 حسین طریق توجید دارد و درون مظلوظ است بخاطر می آید که از اینجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقفله
 است محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری بجز میشود ترقیات بسیار میکنند در سیر دامن
 کوه همراه او ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بغیر مناسبت تمام دارد و شخ نوزیر
 درین مقام است خیلی ترقی کرده است و از خوشان بن فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه
 نزدیک است و مستعد است مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی را با حواشج نیز به پیرو بر گوار خود نوشت
 عرض داشت انقر اخذ متنه آنکه شخصی از لشکر آمده و انمود که مبلغ و طیفه داران فقر و دلی در سهند از باب فصل خریف گذشته
 حواله از آن علیه علیه کرده اند که بعد از تحقیق حق مستحقان رسانند بنا و علی ذلک گستاخی نموده شد که هزار تنگه فصل
 یا سم شیخ ابوالحسن حافظ علم و هزار تنگه فصلانه با سم شیخ شاه محمد حافظ از سر کار نواب شیخ مقرر است یا الیما حق قائم اند

ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکه قادری محض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان
گفت که سنگ فی الحقیقت متکلم است و صفت کلام دارد و همچنانکه سنگ جماد است این صفت هم
در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرف و صوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد و جمیع صفات ازین
تفصیل است غایه مافی الباب چونین و وصف ظاهر تر بود و بخواهیم تعالی نفیها و بکون لزوم نفی البواتی
منه بالطریق الادلی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد از ان توجیه و معلومی خلق کرد و بعد از ان معلوم را
بر وی متکشف ساخت پس متکشف در وی خلق کرد و بعد خلق صفت علم بجز در جری العادة پس
معلوم است که علم را در آنکشاف چه مدخلیتی باشد همچونین اول خلق صفت سمع کرد و بعد از ان اصفا توجیه
بسموع بعد از ان سمع بعد از ان ادراک بسموع همین طور اول خلق بصر کرد و بعد از ان تفصیل
حدقه و توجیه بصری بعد از ان رویت بعد از ان ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسی است که
مبدأ سمع و رویت او این دو صفت باشد و اذالم یکن که لک فلا سمیع و لا بصیر پس متحقق گشت که
صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد و غیر ذلک و در حق کلام نفی الصفات عنهم راستا
لا ان لهم صفات و لک صفات ثابتة بعد سبحانه لیکون معاین التشریع و التثبیت بل تمام الایة الکریمه
الاثبات التشریع و نفی الثبوت را سا علم اول یعنی اثبات صفات اینها بر حق را و ذوات اینها را جماد محض
و انستین و در رنگ ماه و ان و کوزه یا فتن که آب از آنجا ظاهر است از علوم مناسب مقام و لایه است
و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد فتن و قدامی او را میثبت دانستن که ایک میست و
همین میتوان از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت تدریجیان مقایس مفهوم میشود و بتفصیل
یدل علی الکثیر و البحر عتیقی عن البحر الفدیر رخ سالی که تلو است از بهارش پیدا است و همچنین ادبایان مقام
عالی افعال مخلوقات را نیز کاملست و ایجاد می یا بندند آنکه افعال اینها را بحدیجه نسبت بدهند و فاعل این افعال
او را سبحانه دانند تعالی سبحانه عن ذلک علوا کبیرا در رنگ آنست که شخصی سنگی را چنانکه و حرکت دهد
نمیتوان گفت که آن شخص متحرکست بلکه موجب حرکت است در رنگ سنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه سنگ
جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض یا آن حرکت شخصی هلاک شد بگویند که سنگ گشت
بلکه میگویند که آن شخص گشت و قول علماء و شریعت موافق این است میفرمایند که با وجود صدور افعال
و لو بالارادة و الاختیار از مخلوقات مفعولاننا مصنوع حق است فعل اینها را در مصنوعیتها هیچ

کالبرق ثم بسدل حجب الاسماء والصفات وليست سطوات النوار الذات تعالى فيكون المحصور الذاتي لمحة كالبرق
 والغيبية الذاتية كثيرة جداً وعندنا كابر المثلخ انقشبتة قدس من الله تعالى اسرارهم هو المحصور الذاتي دائماً ولا يغير
 عندهم المحصور الزائل المتبدل بالغيبية فيكون كمال هؤلاء الكابر فوق جميع الكمالات يستبهم فوق جميع الغيب
 كما وقع في عباراتهم ان استبنا فوق جميع الغيب وبالغيبية المحصور الذاتي الدائمى واعجب من ذلك ان الغيبية
 في طريقته هؤلاء الكمل مندرجة في البداية والتمتداهم في ذلك لصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
 وبارك فانهم في اول محبة النبي عليه الصلوة والسلام والتمتداهم ما يتيسر في الغيبية وذلك باندرج النهاية في
 البداية فلما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فوق جميع ولايات الانبياء والمرسلين
 عليهم الصلوات والتسليمات كذلك كانت ولاية هؤلاء الكابر فوق جميع ولايات الاولياء قدس من الله تعالى اسرارهم
 كيف ودان لا يتم منسوبة الى الصديق الاكبر نعم الاقر من كل شارب قد حصلت هذه الغيبة لكن باقتباس من ولاية
 الصديق الاكبر صلى الله تعالى عليه كما اخبر ابو سعيد عن دوام هذا الحديث وقد وصلت جبة الصديق الاكبر
 رضی الله تعالى عنه الى هذا الشيخ الى سعيد كما نقل صاحب النعمات والغرض من اظهار بعض كمالات هذه الطريقة
 بعلية انقشبتة ترغيب لطلابى هذه الطريقة والالامى ونشرح كما لا تها قال المولوى فى المتنوى
 شرح حاشيت باهل بيان بنحو رز شفق بايد وبنان دليک گفتيم وصف اوتاره برنده پيش از ان
 گزفوشان حسرت خورنده والسلام عليكم وعلى جميع من تبع الهدى مکتوب بست و دوم ارسال
 الى الشيخ عبد المجيد بن الشيخ محمد المفتى اللاهورى فى بيان وجه التعلق بين الروح والنفس
 وبيان عروجهما ونزولهما وبيان فناء الجسد والروحى وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق بين
 المستلكن من الاولياء والراجلين الى الدعوة سبحانه من جمع بين النور والظلمة وقرن الامكانى المسرى
 عن الجحيم مع المكاني الحاصل فى الجنة فبالبظلمة فى النور فشق بها وامتزج معها كمال بحمة يزداد بهذا التعلق جلا
 ويكمل مجاورة الظلمة صفاء كالمرة اذ اريد مقالتها وتصرفها بطافتها تربت ولا يظن مجاورة الظلمة الترابية
 صفاءها ويزداد تعلق الكفافة الطينية بها ربا فتشقى كمال النور ما حصل للاداس من شهوة القدرى بل جبل نفسه قوا برب
 الوجودية باستغراقه فى شهوة مشوقة انظما الى وتعلقه باليكل ليو لاني فصار من اصحاب الشامة فى مصاحبه فراع
 من كرامات الغيبية فى مجاورته فان بقى فى مضييق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل له
 بل لويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه فباع جوهره بتمتداه فضل هذا لا بعيد وان سبقت له الحسنى اذكر كتم

و شائبه شغباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتماد نیست اگر خبر مذکور صدق داشته باشد متلعین
اسامی مذکورین را حواله حاصل عرض داشت نمایند مشار الیهما در سرسپندان مکتوب بستم نیز در سفارش
بعضی از باب حوارج به پیر بنبرگوار خود نوشتند عرض داشت حقیر الحمد لله آنکه مکرر ادر باب وظائف اله
جیب البصر سرسپندی و منکوحه او و محاذیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند مصدرع اوقات خادمان عقبه علیه و
اگر مبلغ وظائف مشار الیهم بدلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیهم نمایند بعضی
بطریق و کالت بعضی بطریق اصالت آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حق و قائم اند تا تسلی
بر و انجات می نمایند زیاده گستاخی ست مکتوب بستم و یکم ارسال الی الشیخ محمد المکی ولد موسی
الحاجی القاری اللاهیوری فی بیان درجات الولایه لایسما الولایه المحمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
و التمجید و مدح الطریقه النقیبینه قدس سره تعالی اسرار صاحبها و علو نسبتهم و فضلها علی سائر الطرق و ان
حضوریم دائمی و فضل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالی اجرکم و یسر سحانه کم
و فرج صدرکم و تقبل عذرکم بجزیره سید البشر المطهر عن زلف البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها اعلو الخولی ان الموت الذی قبل الموت المعبر الفناء عند اهل الله الم تحقق تم تیسیر الوصول
الی جناب القدس بل لم یکن النجاه عن عبادة المعبودات الباطلة الا فاقیه و الآله المواتیه لا نفسیه فلم
تحقق حقیقه الاسلام و لم تیسر کمال الایمان فکیف یحصل لدخول فی زمره العباد و الوصول الی درجه الاولاد
مع ان هذا الفناء قدیم اولی وضع فی اطوار الولایه و کمال سبق یحصل فی البدایه یعنی ان یقاس من قبل
الولایه حال خیر او من بدایه او وضع درجه نایبها و لنعم ما قبل الی القاریه قیاس کن زگلستان من بامرله
و قبل بیا یصلح عسالی که نکوست از بهارش بیدار است و الولایه درجات بعضها فوق بعض و علی قدم کل
بنی ولایه خاصه بر و اقصى درجاتها هی التی علی قدم بنینا علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات التی من اتحملا
اذا التجلی لذاتی الذی لا اعتبار فیہ لاسماء و الصفات و المعبودات الاعتبار لا بالایجاب بل بالسلب
مخصوص بولایه علیه الصلوٰۃ والسلام و خرق جمیع العجوب موجودیه و الاعتباریه علما و منیاء تحقیق فی هذه المقام
یحصل الوصول عریانا و تحقیق الوجه حقیقه لاحسا و الکمل من متابیه علیه السلام نصیب کل من حظ وافر من هذا المقام
العزیز وجوده فلیکم بآیامه صلی الله علیه وسلم ان کتم عن جمیع الی تحصیل هذه الولایه القصوی تکمیل هذه الدرجه بنایه
و هذا التجلی لذاتی برقی عند اکثر المشایخ رحمهم الله یعنی ان خرق جمیع العجب عن حضرة الازات جلست سلطان یكون فی زمان سر

و انباء الصالحين الى يوم الدين آمين المحرر الداعي وان لم يحسن العربية اجمية لكن لما كان مكتوبهم اشرف
 محررا بالكلمات العربية الى القراء على نحو اعلا ثم مكتوب بسبب وسوم ارسال الى عبد الرحيم
 المشتهر بخان خانان في جواب كتابته في المنع عن هذا الطريق من لنا قصص بيان مضرة والمنع عن القاب
 الصبيته بل كغفرنا الله سبحانه وياكم عن قال تعالى عن اعمال العلم المعاصر عن الاعمال بحسنة سيد البشر محمد
 الى الاسود والاحمر عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها ورحم الله عبدا قال بينا باغ
 رسا تكلم الاخ الصالح الصادق بتليغها فحكى عن جنابكم بلسان ترجمان ما حكى فانشدت هذا السعدني الرسول
 وجدوا وجه الرسول المحبوب جله من علم ايا الاخ القابل بظهور الكمال حاشه الله سبحانه وتعالى فليكن من القوة ان الدنيا
 مزرة الآخرة فويل لم يدر في ما وعظي من رضا لا استعداد وانشاع بذرا لا اعمال مما ينبغي ان يعلم ان اصابة الارض
 وقطيها اما بان لا يزرع فيها شيئا او ابقى فيها بذرا خبيثا فاسد وهذا القسم من الاصابة اشد مضرة واكثر
 فسادا من القسم الاول كما لا يخفى فحيث البذر فساد بان باخذ الطريق من السالك لنا قصص سلك سلكه
 لان لنا قصص صاحب هوى شحيح وما يشوب بالهوى لا يؤثر في شروا وان على العوى فمحض ظلمة على ظلمة
 ولان لنا قصص لا يميز بين الطريق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطريق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو غير اصل قط
 وكذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة البطلية واذا لم يميز طرق الجذبة عن طرق السلوك
 فربما كان استعداد الطالب مناسبا لطريق الجذبة غير مناسبا لطريق السلوك ابتداء
 ولنا قصص لعدم التمييز بين الطريق وبين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك
 ابتداء فاضل عن الطريق كما فضل فالشيخ الكمال المملوك اذا اريد تربيتة بهذا الطالب وكسليكا شجاع
 اولاه الى ازاله ما اصاب من السالك لنا قصص اصلاح ما فسد بسببه ثم ابقى لبذر الصالح المناسب
 لا استعداد في ارض لا استعداد فنبت نباتا حسنا مثل كلمته طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابته فرعها
 في السماء فصيبة الشيخ الكمال المملوك كبريت احمر نظره دواء وكلمته شفاء وبدرها خرط اقتاد
 بتقنا الله سبحانه وياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتمتة اذ
 هو ملاك امر ومدار النبوة ومناط السعادة ونعم ما قيل بالفارسية محمد عبي كابر دس هود و سر است
 كس كه خاک درش نيست خاک بر سر او و تختم المقالة على صلوات سيد المرسلين تسليماته ونجاته وبركاته كل
 العجب الى الاخ صادق قد نقل ان من جلسا ثم من الشعراء الفضلاء من يلقب في الشعر بالكفر في الحال انه من

والعناية القصوى برفع راسه وذكر ما ضل عنه فرجع القهقري قائلا اليك يا تيممجي وستمري ان حج قوم
الى ترب واجارهم وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب لا قدس على احسن طوبى وتيسر له التوجه
الى اجناب القدس باكمل وجهه بتوجه الظلمة واندرجيت في غلبات النواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى
ان ينسى المتعلق بالظلمة في راسه وجعل نفسه تولى وجوده كليته فاستملك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب
وراء الاستار شرفت بانفعا والجسد والروحى وان حصل له البقاء بذلك المشهود ايضا بالبقاء فيه حتى تمت له جهته
الفناء والبقاء وصرح عليه طلاق اسم النور لا في حينه بل حاله من مرتين ما لا يستغرق في المشهود بالكلية والاستهلاك فيه
على الدوام واما الرجوع الى دعوة الخلق الى الحق غرضه ان يبين بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق
فتتخلص النور من الظلمة المتدرجة فيا المتوجه الى المطاوع وليست بهذا المتخلص من اصحاب اليمين هو
ان لم يكن له في الحقيقة بيمين ولا شمال لكن اليمين والى بحاله وانسب بكماله فحاشيته بجهة النجدة مع اشتراكها
في اليمين والبركة كما وقع في شاة غرشاء كلياته يمين وتزل تلك الظلمة من ذلك نور في مقام العبادة
واداء الطاعة ويعني بالنور الامكان في الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس كذا المراد بالباطن والظاهر
فان قال قائل ان للاولياء المستملكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه واخلاط مع بني نوعهم فما من
الاستهلاك والتوجه بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين المرجوعين الى العالم الدعوة قلنا
ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة عن توجله روح والنفس عاجل اندراج النفس في انوار الروح
كما امرت الاشارة اليه والشعور بالعالم ونحوه ان يكون باحواس القوي والجوارح التي هي بالتفصيل
النفس فالحمل الملخص مستهلك في ضمن انوار الروح في مطالعة المشهود تفصيلا ياق على الشعور سابق من غير طريق
فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونها مطمئنة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة
مع العالم فقع الدعوة بسبب تلك المناسبة في معرض الاجابة واما ان النفس مجلدة وحواس ونحوها
تفصيلها فلا ان النفس لما تعلق بالقلب مصنوع وهو تعلق الروح بتوسط حقيقة الجاهلية بقلبية
والفيوض الواردة من الروح تدور اجمالاً ولا عليها فتم بتوسطها الى سائر القوي والجوارح تفصيلاً لخالفة وجوده
في انفس جملاً فظهر الفرق بين الفريقين مما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكينة الثانية من ارباب
الصحو والغرفة الاولى والفضيلة الاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة ثم فناء الله سبحانه بكمالاته
الاولياء وشبها على كمال متابقة الانبياء مساوات الشرف في سلامه على نبينا وعليهم على جميع ذواته من الملكات المقربين

هو العبد لا غير فالعلم بحل العبد عن مراد نفسه كليت لا يكون الرب مراده ولا يسبح محبة سبحانه في قلبه وهذه الدلالة لقصوى
لا تحقق الا بعد الفناء المطلق المنوط بالتحلي لذاتي فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بانوارها
فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب لتمام المحبوب وايلامه فحصل
الاخلاص فلا يعبد ربه الا لاله لا لاجل نفسه من طلب التمام ورفع الايلام لانها عنده سواء وهذه رتبة المقربين
فان الابرار انما يعبدون الله خوفا وطعنا واما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون
حسنات الابرار شيئا للمقربين فحسنات الابرار حسنات من وجبة سيئات من وجبة حسنات المقربين فحسنات
محفنة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطعنا ايضا بعد تحققه بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم
وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طعنا لرفاهة سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة
لاننا محل رحمة سبحانه لا لخطوئتهم وانما يستعيزون من النار لاننا محل سخطه تعالى لا لرفع الايلام عن
انفسهم لان هؤلاء الاكابر محزونون عن رقية النفس صاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى من بين رتب
المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققة بمرتبة الولاية انما هي ومن
لم يتزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستكملين فلا نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون هذا التكميل
بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه نعمة هؤلاء الاكابر بحضرة سيد البشر عليه السلام واتباعه من الصلوات افضلها
ومن التسليمات اكملها فان الموضع من حب السلام اول وآخر مكتوب بسبب نعيم رسل الى خواججه جهان
في التحريض على متابعة سيد المرسلين متابعة خلفاء الراشدين عليهم من الصلوات اكملها و
من التسليمات اتهماء سلم الله تعالى عليكم وشرح صدركم وزكى انفسكم والان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات
الروح والسر الخفي والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليهم السلام على آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات
اكملها فعليكم بمتابعة وخلافة الراشدين لما دين المهديين من بعده فانهم نجوم الدراية وشموس لولايته
فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا البقية من المقصود لظواهر الاضطرار وحق
المعشية لاني لمرحوم الشيخ اساطان فالمتس من جنابكم مددكم وعانتهم فانكم حريون بذلك بل موفقون بقضاء ورجح
اناس طرأ اراد الله تعالى توفيقكم وجعل الخير فيكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب بسبب وشمس رسل
الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد اللها هورمي في بيان ان الشوق يكون لا لابرار دون المقربين مع علوم كتاب
هذا المقام بمتابعة الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المستطوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية ورد في الحديث

اسادات العظام والنقبا والكرام فيا ليت شعري ما حملته على هذه الاسم الشنيع البين شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذه الاسم زيادة ما يفر من الاسم المملوك كيرحمه كل كيرحمته لان هذا الاسم وسماه مبغوضان لله سبحانه ورسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مأمورون بعداوة اهل الكفر والخلافة عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشايخ قد مر من الله تعالى اسرارهم في غلبات السكر من وجع الكفر والشريعة على شدائزنا واما مثل ذلك فمصرف عن الظاهر ومحمول على التأويل فان كلام السكاري يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة السكر في ارتكاب هذه المخطورات مع ان كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند اكابر هؤلاء غير السكاري غير معذور في تقايدهم لانهم لا عندهم ولا عند اهل الشرع لان لكل شئ موسما ووقتا خاصا صلح ذلك الشئ في ذلك الموسم وتبيح في موسم آخر والعاقلة لا يقبلان حدهما على آخره فالتسوية من قبلي ان يغير هذا الاسم ويبدله باسم خير منه ويلقب بالاسلامي فانه موافق احوال والمسلم ومقالة وانتساب الى الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام واجتناب عن التسمية التي امرنا بالتقرب اليها من موافق انتم كلام صادق لا غبار عليه قال سبحانه وبعد من خير من شرك الاسلام على من اتبع الهدى مكتوب مجيب وجهازم ارسال الى محمد قليج خان في بيان ان الصوفي كائن وان تعلق القلب لا يكون باكثر من واحد وان ظهور المحبة الذاتية يستلزم استواء الالهام والظلم من المجهود والفرق بين عبادة المقرئين وعبادة الابرار وكذا بين الاولياء المستمكنين وبين الاولياء المرجوعين الى دعوة الخلق سلمكم الله سبحانه دعاءكم بحمته سيد المرسلين عليه على آله الصلوات التسليمات المبركة مع من احب قطوبى لمن لم يبق بقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون يوم مع الله جل سلطانه وان كان ظاهرا مع الخلق واقتضى بهم صورة وهو شان الصوفي الكائن البائس الكائن مع الله سبحانه والبائس من الخلق حقيقة اذ المراد الكائن مع الخلق صورة والبائس منهم حقيقة والقلب لا يتعلق بمحبة باكثر من واحد فالمراد من تعلق المحي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبة وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه بمحبة بالاشياء المتكثرة كالحال والولد والرياسة والمدرج والرفعة عند الناس فغلب ايضا محبوبا يكون الا واحدا وهو نفسه محبة هؤلاء فرع محبة نفسه فان هذه الاشياء لا يربها الا لنفسه لا لنفسه فاذا زالت محبة مع نفسه زالت محبة بالشيء ايضا فلما قيل ان المحجابين بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد للعبد حتى يكون محجبا داخا المراد بالعبد هو نفسه فلا جرم يكون المحجابين

بچار فهو شریک و غالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا بحجاب علی طریقه العلماء و العبد الضعیف فی جوابه
 اخره تناسب طریقه الصوفیه و لکن تملک الاجوبه تقتضی نحو اسر من السکر و بدون السکر لا یحسن بل لا یجوز ان سکاری
 معذور و فی رباب الصحو سؤلون و حالی الا ان الصحو الصرحت فلا یلیق بحالی ذکر ما هذا الحمد لله آخره و الصاوة و السلام
 علی نمیدانما و سرمد مکتوب بسبب ما فتنتم بخواجه عک صدور یافت در بیان مداحی طریقه نقشبندیه علوی
 نسب این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت نامه گرامی که از رو
 کرم نامزد این مجلس ساخته بودند و در آن متبع و سرور گردیدید سلامت با خند می خواهد که تصدیق ایشان بدید
 بنیتر که مداحی این سلسله علیه نقشبندیه نماید و ما در عبارات اکابر این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع
 شده است که نسبت ما فوق همه نسبت با ست از نسبت حضو و آگاهی خواسته اند و حضوری که بزرگوار ایشان
 معتبر است حضوری غیبت است که تعبیر زیاد داشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت
 باشد و یادداشت که نعم قاضی بن فقیر قرار یافته است بنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضرت
 ذات است تعالی و تقدس حضور آن سبحانه بملاحظه سما و صفات و شیون و اعتبارات آن تجلی را بر حق گفته اند
 یعنی کلمه سیرتفاع شیون اعتبارات تحقق میشود و باز و در پرده شیون اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر
 حضور بے غیبت متصور نباشد بلکه لمجرب حضور است و اغلب و قات غیبت پس نسبت نزد این عزیزان معتبر باشد
 و حال آنکه تجلی را مشایخ سلاسل دیگر بنایت نهایت گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد اصلا استتار قبول نکند
 و همواره بی پرده سما و صفات و شیون و اعتبارات تجلی شود حضور بے غیبت خواهد بود پس نسبت بی کابر را با نسبتها
 دیگران قیاس نباید نمود و بے تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگر چه پیشین کثرت مردم مستبعد نمایند اما سه هیا لا ربا
 انعم نعمیها و لا عاشق اسکین ای تجمیع این نسبت علیا بر پنج غایت پیدا کرده است که اگر فرضا پیشین را باز
 همین سلسله بزرگ گفته شود و تحمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان رباب غیبت
 بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و تعالی بر وجهی که از وصف ظاهر می شود و
 منزه باشد و توجیه است معراجهاست شسته متعارف اگر چه است فوق توهم باشد و بظاهر دوام پذیرد و این نسبت
 در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و در ذوقیت آنرا وجه ظاهر نیست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول
 بعد از تمامی جبهات مقامات سلوک است و علو درجه آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی است و در
 حصول او است و پس حامدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص محمود نماید معذور است سه قاهر گردید

القدس على الاطلاق شوق لا يبرر الى لقائي وانا ايهيم لاشد شوقا فاجبت الله سبحانه الشوق لا يبرر لان المقربين لو صلحوا
 لاشوق لهم لان الشوق يقتضي الفقد والفقد في محقق مفقود الا يبرر ان الشخص لا يتنازل الى نفسه مع افراطه في حبه بعد
 تحقق الفقد في حقه فالمقرب لو وصل الى باقي بالثبوت سبحانه الفاني عن نفسه حاله مع الله سبحانه كمال الشخص مع نفسه
 فلا جرم لا يكون المتنازل لا يبرر لانه محب قد ونفى بالابرا غير المقرب لو اصل سواد كان في الابتداء او في الوسط
 وبولقي منه مقدار حبه من خروجه ونعم ما قيل في الشعر الفارسي هـ فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست
 درون دیده اگر نعم دوست بسیار است ونقل عن الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه انه راى قارى يقرء القرآن
 ويكس فقال هكذا كفعل ولكن قسمت قلوبنا هذا من قبيل ملذح بما يشبه لذيذ وسمعت عن شفي قدس سره
 يقول ان المنتهى لو اصل به ما انتهى الشوق والطلب لذى كان لاني الابتداء ولرفع الشوق مقام آخر اكمل من الاول
 وحم منه وهو مقام الياس والعجز عن الادراك فان الشوق يتصور في المتصور فحيث لا توقع لاشوق واذا رجع
 هذا الكمال الى الباطن فحايه الكمال الى العالم رجوع القمري لا يعود اليه الشوق ايضا وجود الفقد بالرجوع لان
 زوال شوقه ما كان لوجود الفقد بل حصول الياس هو موجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكمال الاول فانه
 يعود اليه الشوق برجوعه الى العالم حصول الفقد الذي زال من قبل فحين وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق لانه
 زال بزواله لا يقال ان مراتب الوصول لا يتقطع ابدا لا بد من فتيقن بكون تلك مراتب فليصور الشوق لانا نقول
 عدم القطع مراتب الوصول يعني على السائر تفصيلي الواقع في الاسماء والصفات الشيون لا اعتبارا بهذا الساكن
 لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه الشوق ابدا وما نحن بصدد هو المنتهى لو وصل لذى قطع تلك مراتب بطريق
 الاجمال وانتهى الى ما لا يمكن التعبير عنه بعبارة ولا يشار اليه باشارة فلا يتصور ثم توقع اصلا فلا جرم يزول عنه الشوق
 والطلب وهذا حال الخواص من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن منقذ الصفات وهما الى حضرة الذات تعالى
 ولقدس بخلاف الساكنين في الصفات مفصلا والساكنين في الشيون مراتبا فانهم يمسون في التجليات بصفاتهم
 ابدا لا بد من مراتب الوصول في محقق ليست لا الوصول الى الصفات العروج الى حضرة الذات تعالى لا يتصور الا بالسير
 الاحمال في الصفات والا اعتبارات ومن وقع سير في الاسماء بالتفصيل حبس في الصفات الاعتبار لم يزل
 الشوق والطلب لم يفارق عنه لوجده والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد ليسوا بالاصحاب التجليات الصفاتية ليس
 من التجليات لذاته لم نصيب ما داموا في الشوق والوجدان قال قائل ما معنى الشوق من الله سبحانه وليس سبحانه
 بمفقود شيئا قلت ذكر الشوق منها يحتمل ان يكون من قبيل صفته المشاكلة وذكر الشدة فيه باعتبار ان كماله منسب الى الخلق

از مشب گزاردن و آن تاخیر را وسیله تاکید قیام لیل ساختن بسی سنگره باشد چه نزد صنفیه یعنی تلمذ علی غنم
 ادای نماز خفتن در آنوقت کمزوره است هر ازین که بهت کلمه تحمیه راده و از زیر که ادای نماز خفتن را تا
 نصف لیل مباح داشته اند و از نصف آن طرف کمزوره گفته اند پس کمزوهی که مقابل مباح است کمزوره
 محرمی است و نزد شافعیه در آنوقت ادای نماز خفتن جائز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق جمیعت
 در آنوقت ترک بایر یا گشتن بسیار سنگره است زیرا بی این غرض تاخیر ادای وتر هم کافوست و آن تاخیر محرم است
 هم و تر در وقت نیک ادا سیاه بدو هم غرض قیام لیل و بیداری و وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید
 نمود و صلوات گذشته را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک ادبی از آداب منوی نماز
 چهل ساله را قضا فرمود و بعد از آن استعمل که از آن حدیث نموده باشد یا به نیت قربت استعمالش کرده باشد در وقت
 تجویز نمکنند که مردم آن آب بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس غلطه است فقها منع خوردن آن آب
 کرده اند و خوردن آن کمزوره داشته اند آری بقیه آب خور خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلباید
 از آن آب بدهند این فقیر را درین فقه درویشی مثل این است و واقع شده بود بعضی از یاران در واقعه نموده بودند که آب
 مستعمل و فو قیو را بخورند و الاضرع عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکر و کتب فقهیه جوع نمود و غلصی پیدا شد
 که اگر بعد از تغلیث غسل نیت و قربت نکند و در مرتبه چهارم آب مستعمل نمیشود باین جمل تجویز نموده آب غسل چهارم
 را بی نیت قربت بخورد نش داد و ایضا مردم مستعمل نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شمار ایدان ایشان سجد میکنند
 بر زمین بوس هم کفایت نمیکند شفاعت این فعل ظهیر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید منع تأیید اجتناب این
 قسم فعال از هر کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که باقتدار خلق خود را بر آورده باشد اجتناب این قسم افعال و را
 از اخذ ضروریات است که مقلدان باعمال را اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضا علوم این طائفه علوم احوال
 است احوال یوارث اعمال اند کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و بحق آن قیام
 نموده و اعمال را تصحیح و تمیز می شود که اعمال را بشناسد کیفیت عمل بدانند و آن علم حکام شریعت از نماز و روزه و سایر
 فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و بیایات علم هر چه که حق سبحانه و تعالی بر او واجب فرموده است و را بدان عوت فرموده است
 و این علوم اکتسایه است از آنوقت آن بیگانه چاره نیست علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده و طلب آن قبل از
 حصول و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریعت از کتب تصوف مذکور میشود و اکتب فقهیه
 مذکور میشود و کتب فقهیه جارات فارسی بسیارند مثل مجموعه سخانی و عمده الاسلام و کفر فارسی بلکه اکتب تصوف اگر مذکور شود باک نیست

این طائفه اطمینان قصور و حاشی شد که برآرم نربان این گله را به هم فیران جهان بسته این سلسله اند و به از حیدر
چسان بگسلد این سلسله را و السلام اولاً و آخراً مکتوب بسبت و ششتم نیز خواهم نمک صدور یافت
در عا و حال ما ببارتے تحریر یافته است که موهم تنزل و بعد است حرمت نامه گرامی که از روی کرم فرمود
این مخلص ساخته بودند و در آن بتبع گردید و بمطالعہ شرف گشت چه نیتے ست که از ادان یاد گرفتار ان
کنند و چه دوستے ست که رسیدگان غمخواری مجوران نایند و بخارہ مجور چون خود را خیایان وصال نیافت
بضرورت محمول زاویه بحجران گشت و از قرب گر نیتہ لہم آرام گرفت و از اتصال با انفصال قرار یافت چون
در اختیار آزادی گرفتاری دیدیمت گرفتاری را گردید چون طمع خواہد زمین سلطان دین و خاک بر فرق گشت
بعد ازین و عبارات نامربوط و اشارات پرانگندہ زیادہ برین چہ تصدیق ایشان نماید ثبوت اللہ تعالی وایاکم
علی متابعتہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ من الصلوٰات افضلہا و من التسلیمات اکملہا مکتوب بسبت و نهم
بشیخ نظام حقانی سری صدور یافته در بیان ترغیب در ادای فرائض و رعایت شستن آداب حلت مبالغات
در ادای نافلہ در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفتن نصف اخیر از شب منع کردن از تجویز نمودن
خوردن آب مستعمل و وضو و منع کردن از تجویز نمودن مردان کہ سجدہ کنند و عصا انداختن سبحانہ وایاکم عن تعصب
والتعسف و نجایا وایاکم عن اطمینان و التمسک بجمہ سید البشر المتقی عند ربح البصر علی آلہ من الصلوٰات التما و
من التسلیمات اکملہا مقربات علل یا فرائض اندانوا فلنوافل و از حب فرائض ہم اعتبار نیست دای فرضی از
فرائض و وقتی از اوقات باز ادای نوافل ہر سالہ است اگر چه حیث فاعل دا شود ہر نفلیکہ باشد از صلوٰۃ و ہوم
و ذکر و فکر و اشغال نیہا بلکہ گوئیم کہ رعایت سنتی از شستن آداب حین دای فرائض نیز ہمین حکم دارد منقول است کہ روز
ایلمونین حضرت فاروق رضی اللہ عنہ نماز باید و اجماعت گزار و ند و از فراغ صلوٰۃ در قوم نگاہ کرد نہ شخصی از صحابہ
خود و را وقت نیافتند فرمودند کہ فرائضی بجماعت حاضر نشد حاضران عرفی کردند کہ او اکثر شب بیدار میبا شد
تخل کہ در وقت خوابش برده باشد فرمودند کہ اگر تمام شب بیدار میگرد و نماز باید و اجماعت میگزار و بترجیح بود
پس رعایت ادنی و احتیاط را کرد و ہی اگر چه تنہی باشد فکیف تحریر بمزاتب ذکر و فکر و مراقبہ تو جہ بہتر باشد آری
این موردین رعایت احتیاط اگر چه فضا دور و خطا بد و نہ خروا افتاد و شلا تصدی و دگی در جانب کوہ چنان کہ
تصدق جبال عظام از ذہب بطریق نقل بمزاتب بہتر است عایف ادبی از آداب و تصدق آن داگ
شلا آنرا بہ فقیر قریب دادی نیز بمزاتب از ان بہتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر

شاید ازین توهم خلاص نشوند آنجا کسی نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن خروج دست علی حق تعالی و تقدیر حق تعالی است
 اگر نمیمنی از بعضی عبارت این قوم مستفاد شود از جواب گوئیم که این بقا در مقام جذبیه بعضی را بعد از استملاک
 واضح محال که بخشیه فناست دست میدهد و اگر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم نفیر از آن بوجود عدم
 میکنند و این پیش از فناست این باز دلی متصور نیست بلکه واقع است گاهی اورا از وی می ستانند
 و گاهی باز میدهند و بقاییکه بعد از فنا می تمست از زوال مصکون و از غل محفوظ است فنا می یشان فنا
 دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله احوال و تلویات است
 و در ماسخن بعد از او نه چنین است حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود شریعت
 خود میکنند اما وجود فنا بوجود بشریت خود نمیکند پس هر یکینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی
 بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با سوقت اوقات است معامله ایشان با محول احوال پس قبول زوال
 مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله و توفیق
 ایشان و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند که دوم وقت باعتبار بقا و اثر آن وقت از تعیین غیره اطلاقی
 کرده اند لاهل لدوام تعیین بوقت و الاستمرار بنفس احوال ان اظن لا یعنی من الحق شیدا بل نقول ان بعض اظن
 انهم سخن بطویل آنجا میدبر اصل سخن گوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس نرودی جل شانه نیست پس در مقام
 بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست اگر در بند و وسط عشق و محبت
 داده اند مقصود قطع تعلق اوست از مادیات و جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند
 از برای حصول مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی تمام
 خلاص شود عشق و محبت وسیله انقطاع میش نیستند لهذا نهایت مراتب بایت مقام عبودیت است
 و در درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست در مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یا بد
 الا الاحتیاج من جانبہ الاستغناء الا تم ذاتا و صفه من جانب المولی تعالی و تقدس نه آنست که ذات
 او تعالی و صفات خود را با صفات او غر سلطانه و افعال خود را با افعال او سلطانه هیچ وجه مناسبت و اند اطلاق
 خلعت هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه مینمایند او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند پیش ازین
 هیچ چیز جرات نمی نمایند توحید فعلی که جمعی را در انشاء راه دست نمیدهد و قاعل جز حق را سبحانه نمی یا بند
 این بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست نه بهائشان افعال کلین سخن خود نزدیک است که بنزد قه

که آن باحوال علق دارد و در قال در نمی آید و از کتب فقهی مذکور نا شدن احتمال فرودار در زیاده چو اطناب باشد
 و تعلیل بدیل علی اکثره اند که پیش تو گفتیم غم دل ترسیمیم که دل زرده شوئی رفته سخن بسیارست: و زنتا این
 سبحانه و ایام اتباع حیدر علیه و علی آنکه صلوات و التسلیات مکتوب سسی ام در بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه
 در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعی
 و مایا سبب ذلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم انجمنستان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز از بیخ
 تخته نیری صدر یافته است شرف کلام الله سبحانه کمال الاتباع المحمیدی و زیتیکم بالزبی البینی المصطفوی علیه و علی آنکه
 من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها انیدم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود لقمانی و تقدس
 بر زبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریای او از آن بلند ترست که زبان زد مثل من
 بهره گوی گوید چون از بچون چه گوید محدث از قدیم چه گوید مکانی در لامکانی تا چند پوینچه پاره از بیرون خود حیرتی
 ندارد و در مادی خود گذر کند در دهر گریس نیک بس بد بوده اگر چه چهری تانت در در خود بوده انحضرم
 در سیر انفسی که نهایت کار میر شود میرست حضرت خوابه بزرگ خوابه نقشبند قدس الله تعالی سر الاقدس فرموده اند
 این اندر بعد از فنا و بقا هر چه می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خودست
 و فی انفسکم افلا تبصرون پیش ازین هر سیر که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیجا صلی است
 اطلاق لفظ بیجا صلی نسبت بمحصول اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرائط و معومات است از شهود انفسی
 کسی در توهم نمیفتد و آزاد در رنگ شهود تجلی صوری که در نفس تجلی است تخیل نکند عا شاو کلا تجلی صوری
 هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی است و در مرتبه علم یقین حاصل است و شهود انفسی مرتبه حق یقین است که نهایت
 مراتب کمال است اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا همچنانکه سلطان ایشان بچون
 و بچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بچگونه است چون را بچگونه نیست متنوعی اتصال بی
 تکلیف بی قیاس است رب الناس را با جان ناس و نیک گفتیم ناس را نشناس نه ناس غیر از جان جان
 شناس نه و نشنا تو هم اتقا دشود انفسی باشود و صوری مذکور حصول بقا شخص است در هر دو مقام چه تجلی
 صوری سستی نیست اگر فی الجمله رفع قیدی از قیودی نماید اما تا حد فنا نمیرساند پس بقیه وجود سالک آن تجلی حاصل
 است سیر انفسی بعد از فنا اتم و بقای کامل پس لا جرم از قلت معرفت تفرقه در بیان این و بقای نمی تواند کرد زانجا
 حکم با تجلای نمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبره بقای الله است آن وجود را وجود موهوب حقانی میگویند

می نماید آن شخص ناقل زین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویس که مردم
ازین نقل تاجه فراگیرند و در سوطن نیفتند که این بعضی نقل اتم اجابت بمسئله بچند کلمه متصداً گشت مخدوما
لکرمه معتقد فقیر از خوردی با مشرب اهل توحید بود و الد فقیر قدس سره بظاہر بر همین مشرب بوده اند
بر سبیل دوام همین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بی کیفی
داشتند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را زین مشرب از روی علم حفظ و افر بود و لذت عظیم داشت
تا آنکه حق سبحانه و تعالی بعضی کرم خویش بخدمت ارشاد نپایهی حقائق و معارف آگاهی سید الدین
الرمی شنید و مولانا و قبلتنا محمد باقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه
تعلیم فرمودند و توجیه بلخ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ماسته این طریقه علیه در اندک مدت توحید
و جوایز منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاہر گشتند و کم
و قیقه از وقایع این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانند و قائل معارف شیخ محی الدین ابن العربی
را که این بنی لایح ساختند و تجلی ذاتی که صاحب فصوص از بیان فرموده است نهایت عروج جز آنرا نمیدانند
و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن
تجلی را که شیخ مخصوص بنجامتیه میداند نیز به تفصیل معلوم شد و سکر و قوت و غلبه بر حال درین توحید
بحدی رسید که بعضی عیضا که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سر سر سکر است نوشته بود در بار
ای درینا کین شریعت طبع اعلائی است به لذت کافری و لذت ترسائی است به کفر و ایمان زلف و
بروے آن پیری زیبائی است به کفر و ایمان هر دو اندر راه مایکتائی است به دین حال تا مدت مدید
داز شهو و سنین انجامید ناگاه عنایت بینایت حضرت جل سلطانند در پیر غیب عرصه ظهور آمد و پیر ده
رو پوش بچونی و بیچگونگی را بر انداخت علوم سابق که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند و بزوال
آوردند و احاطه و سرپان و قرب محبت ذایته که در آن مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و به قیاس معلوم گشت
صانع راجل شان با عالم ازین نسبتها سزاکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب و تعالی علمی است چنانچه
مقرر اهل حق است شکر الله تعالی هم و او سبحانه با هیچ چیز متخیر نیست اوست تعالی و تقدس و عالم او سبحانه
بچون و بیچگونه است و عالم سر سر بر این بیچونی و بیچونی تسمیم بچون را عین چون نتوان گفت
واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود متعین العدم عین جائز العدم

رساند این را بپناه و واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده نشسته صورتش را در خفا
 می آورد و افعال غریبه در آنجا می نماید جماعت که حدید ابصرند میدانند که جاعل این افعال در آن
 صورتش را جمادی آن شخص پرده نشین است اما مبشرین افعال ایمان صورت اندک میگویند که صورت
 متحرک است نمیگویند که شعبده باز هر که است نفس الامر درین حکم محقق اند شریع انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیمات بهمین حکم ناظر اند و حکم بوحث فعل از جمله سکریات است بل بحق الصریح ان افعال
 متعدد و خالق الافعال واحد و همچنین است که علومی در توحید وجود گفته اند بنی اکبر بر سر کعبه و قف
 و غلبه حال است علامت درستی علوم که نیت مطابقت است با صریح علوم شرعی که سر مو تنجا و زست است بر سر کعبه
 و بحق با حقیقه علمای این ان بل السنه و الجماعه و ما سوی ذلک از ندقته و اسما و سکریه وقت و غلبه حال درین
 تمام مطابقت در میان عبدیت میسرست و در ما و رای این نحو می از سر کعبه متحقق است مع گریه گویم شرح
 آن بجز شود + شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند
 تا معرفت اجمالی تفصیله گردد و استدلال کشفی شود نفوذند که تا معرفت زائد بر معارف شرعی حاصل
 کند اگر چه در راه امور زائد پیدا می شوند اما اگر بنیایت کار رسانند آن زوائد بسیار نشو و نمیکند و همان معارف
 شرعی بر وجه تفصیل معلوم میگردند و از ضیق استدلال به فضا می طلاق کشف می آیند یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوات
 و السلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل خدای کنند علماء
 این علوم را از شریع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیهم الصلوات و السلام
 حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشانرا نیز همان پنج حاصل میشود اما آن و تبعیته در میان است باین قسم کمال
 از انبیا اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاو له و از منته قبا عده انتخاب میفرمایند و خاطر بود که یک مسئله
 اجمالی استدلال را مفصل نویسم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان درین بوده باشد السلام
 مکتوب سسی و یکم شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی
 او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضی اسوله واجب که تعلق تحقیق این مقام دارند ثبناً الله سبحانه
 و تعالی علیه ثابته سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیما
 اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان میان شیخ
 نظام تنانی سری در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

از دو قسم سابق است و داخل دائره حال است هر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تعلیق آن بشریعت و نفس الامر کاف محض است در رنگ تکلفات بار و فلسفیه که سلاطین نه میخواستند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب خوان الصفا و مثل الی زین قبیل است غایه مافی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتماع وی دارد که ملاست و عتاب از ان فروع است بلکه یک جهل و درجات صواب در حق او تحقق است اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد مجتهد دارند و درجه از درجات صواب بر تقدیر خطای نیرمی یا بند بخلاف مقلدان اهل کشف که سخط و نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه امام و کشف بر غیر محبت نیست و قول مجتهد بر غیر محبت است پس تقلید دل بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب شود بعضی از سالکان که در مریای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیدند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیگونه است هرگز در مریای چونی نگنجد و در مجای چندی نمی آید لامکانی در مکان گنجائش ندارد و بیچون را بیرون و اثره چون بایست لامکانی را مادی مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات او نید سجانه و تعالی و تقدس قطب اثره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلامه لان فی آن باید که رویت در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد و در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد و صورت پرست غافل معنی چه داند آخر گویا جمال جانان پنهان چه کار دارد و اگر گویند که در عبارات اکثر شایخ چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب سمیت ذاتیه و در شهود و وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این حوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشد بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشد چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدمه نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان که کثرت بین است بآن حکام و آن فهمو مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب بند در کثرت چنانچه از حال والده خود خبر داده است در اوایل این مکتوب و تحقیق این جواب تفصیل در رساله و در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام محل زیادتى براى آنچه مذکور شدند ابرونه گفته شود که چون در نفس فرو وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد

نگردد و انقلاب حقائق محالست عقلاً و شرعاً و محنت عملی که بر دیگرے متمتع است اصل او را سا عجب است
 که شیخ محی الدین و تابان اودات واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند و محکوم علیه حکمی نمی دانند و مع
 ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتی ثبات می نمایند و ما هو الا حکم علی لذات تعالی و تقدس فالعصوب
 ما قاله العلماء من اهل السنه من القرب العلمی الا حاطه العلمیه و در زبان حصول علوم و معارف منافی مشرب
 وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توحید امر دیگر عالی تر نیست تبضع و زاری دعا میکرد
 که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما یبغی منکشف شد علوم گشت
 که عالم هر چند مرایای کمالات معناتی است و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست ظل عین اصل نه
 چنانکه در سب اهل توحید وجودی است این محبت بنانی واضح گردد مثلاً عالمی ذو فنونی خواست که کمالات
 متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنة خود را در عرض وضع آرد ایجاد حروف و اصوات نمود
 و در مرایای آنها آن کمالات مخفیة ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که
 مجای و مرایای آن کمالات مخفیة شده اند عین آن کمالات انبیا محیط آن کمالات اند بالذات
 یا قریب اند آنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت در میان دالیه مدلولیه است حروف و اصوات
 ایشان دوا میباشند بر آن کمالات و آن کمالات بر طرفت اطلاق خود اند آن نسبتاً که پیدا شده است
 از روی ادبام و خیالات است فی الحقیقت زان نسبتاً هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات
 داین حروف و اصوات مناسبت ظاهریه و مظهریه و مدلولیه و دالیه متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه
 بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهاست و همی میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت محروم است
 و آن من فی غیر از علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریه و مظهریه نیست عالم علم بر خود مبالغ خودست تعالی و تقدس
 مظهر است مظهر کمالات اسمائی صفاتی و اسمی و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام
 و همی میگردد و بعضی را اکثر مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در تخلیقه نقش می بندد
 و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن نحو می آرد و آن احکام می بخشند و این دو صورت توحید معلولند و داخل
 دائره علم بحال کاسه ندارند و بعضی دیگر را منشای این احکام غلبه محبت است که بواسطه اشتیاق
 محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بندد آن که در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست
 که آن مخالف حسن عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث حکم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این قسم توحید علی

که از هر دو جهت جذبه و سلوک جداست نه جذبه را با وسایل سلوک را بآنی تعلق این مقام بس مقام فکرن است
 اصحاب آن سرور علیه و علی آرد علیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیات اکملها یا این مقام ممتاز از باین است
 عظمی اشرف صاحب نیمقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر مشایخته با یکدیگر کمتر دارند بخلاف مقام
 دیگر که با یکدیگر مشایخته دارند و لو بوجه دون وجهین نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام
 بر وجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء الله تعالی از مشایخ طبقات حرم شد بجهان کم کسی ازین مقام خبر داده است باین
 که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایه مافی الباب
 اصحاب کرام را این نسبت غرض الوجود در اول قدم ظهور می آید و بعد در بحال میرسد و دیگر که اگر باین نسبت
 مشرف سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه سلوک و طی عاوم و
 معارف آنها باین دلت عظمی استسعد خواهد گشت و از ابتدا ظهور این نسبت مخصوص برکت صحبت سید الشیخ است
 علیه و علی آله الصلوات و التحیات و البرکات و التسلیات ما تواند بود که از متابعان و نیز کسی باین برکت مشرف
 سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد و فیض روح القدس را باز در فرایده دیگران
 هم بکنند آنچه میسر گردد و در وقت درین نسبت با هم اندراج النهایه فی البدایه تحقیق شود چنانکه در صورت
 تقدم جذبه بر سلوک تحقیق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد و شعور من بعد از مایه صفا به واسطه
 احاطه لیه و اجمل به بعد از اگر ملاقات واقع شد از جانب ستمحان منظمه من استماع در یافت شمه ازین مقام
 انشاء الله تعالی در عرض ظهور خواهد آرد و هم بجهان الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرمودند این فقره از ولات
 ایشان در گذر این حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید یا یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت
 در مقام آنرا نباشد و تغیر و ضاع خود نکنند ان الله لا ینظر الی القوم حتی ینظروا بالانفسهم و از اول و انت بقوم سوار فلان و
 و الهم من و نه من ال در باب بیان شیخ الهدایه و خصوصاً نوشته بود نقد فی شرح صفات نقد نیست اما از است از تفسیر
 وضع خود مشار الیه را در کار است که اندم توبه استشفاع فرغ نداشت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام
 گذشت جانبی دیگر را ایشان دانند دیگر سرسند را متزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پیرگی ناز از
 قبیل است که با موعار فیه گسته گردد و زیاده چه نویسد و السلام مخدوم زاده و سائر اهل بیت بدعا مخصوصند بعد
 تسوید این قیمه خاطر زحمت که مخرب در باب ولات یاران و عفو از ان اصح تر نویسد که در جمال بهام است غیر محتمل
 شود مخدوم عفو بر تقدیری مطلوب متصور است که آن جماعه آن افحاح را بدیدند در مقام نداشت بجهان عفو

و شهود و وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع
 و نفس الامرست زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند و رنگ آنکه
 شخصی حکم کند بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن
 صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلاً نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفاً کاذب
 نگویند هر چه مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و علامت کذب از وی مرفوع است که
 مرسلاً بقا مقصود از اظهار احوال که شایان استتارند آنست تا دانسته شود که اگر قبول و وحدت وجود بوده است
 از کشف بوده است نه از وی تقلید و اگر انکار است هم از انعام است گنجایشش نگارند و در چند بر غیر محبت نیست
 جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی موارد مشترک دارند و در بعضی دیگر امتیاز
 و همچنین است اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرفیه هر چند بالذات ممتاز اند پس
 بر تقدیر غلبه محبت مابداً امتیاز از نظر مخفی میگردد و مابداً اشتراک در نظر نمایان پس در صورتی که حکم بعینه یکدیگر کنند
 مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلاً محال خواهد ماند و احاطه ذاتی و مثل آنرا نیز بر همین قیاس باید کرد
 والسلام مکتوب سی و دوم بر مرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمال که مخصوص باصحاب
 کرام است رضوان الله تعالی علیهم و از اولیا کم کس به آن کمال مشرف شده است و در
 حضرت مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذب و سلوک است
 و در بیان آنکه کمال مناعت بتلاحق انکار است زیادتی آن به تنایع انظار نسبت پیراگر بهمان
 صرافت بماند موجب نقصان است مرید رشید تواند که آنرا کامل سازد و مایه سبب ذلک التفات نامه
 گرامی و دریافت شد سبحاننا محمد و المنته که در افتادگان از یاد نرفته اند و تبهقیری مذکور میگردد و در
 یاری هیچ خاطر خود شاد و مکنیم باز عدم دریافت نسبت خاصه بر شکر علیهم رحمت نوشته اند و سبب تلای پسند
 مخدوم شرح امثال بن خندان بطریق تهور بلکه تقریر بر هم مناسبت نمی نماید تا در فهم کسی چه آید و از اینجا چه فهم
 حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر پنج که باشد در کار است بدو خط اقتاد است و شبهه باید و خوش
 مهتابه + تا با تو عکایت کنم از هر بابی اما حکم سوائی را جوابی باینقدر و اینماید که هر مقالم را
 علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در مقامی مناسب که توجه است و در مقام دیگر تلاوت
 و نماز است مقامی مخصوص بنجد است مقامی بسلوک مقامی باین هر دو دولت متمیز است مقامی

اما علم نشان در حق ذاتی ایشان نافع نیاید هر چند تایید شریعت و تقویت ملت برای ایشان مترتب است اما
 گاه است که این تایید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتنه هم می آید چنانکه سید ابنای علی و علی الصلوات و تسلیمات
 از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند
 که از مسی و آهن هر چه باور سدر زر گردد و او فی حد ذاته بر حجره خودست و همچنین آتش که در سنگ نطفه موج
 عالم را از آن آتش حصول نافع است اما آن سنگی فی ازان آتش درونی بے نصیب اند بلکه گوئیم که این علم
 در حق و ذات ایشان مضرت آنکه محبت را بر ایشان تمام ساختن شد الناس عندنا یوم القيمة عالم لم
 یسفه الله بله جگانه مضرت نباشد علیکنه نزد خدا می عزوجل عزیز است و اشرف موجودات از ادسیله دنیا
 دنیا زمال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است بدترین مخلوقات پس خدا
 را عزوجل خوار ساختن ذلیل و اسفند عزت و ادن بغایت مستقیم است فی الحقیقت معارضه است بحق بجان
 و تعالی تدریس افتاق و فتنی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه جب جاه و ریاست و حصول مال و
 رفعت خالی باشد و علامت این خلوص به دنیا ست بی رغبت بودن است از دنیا و ایضا علمای که باین بلا
 مبتلا اند و محبت این دنیا را از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوء و فاسق مردم و اصولی بی حالی آنکه ایشان خود را
 مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و کسب و انهم علی شوالا انهم هم الکاذبون استخوذ علیهم الشیطان فانهم
 ذکر الله اولنگ خرب الشیطان الا ان خرب الشیطان هم انما سرور غریزی شیطان لعین را دید که فارغ نشده است از
 تحلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر را بر سید لعین گفت که علماء سوء این وقت در دنیا را بمن و عظیم کردند
 مرا ازین مهم فارغ ساختند و اسحق درین زمان هر سستی پدائینی که در امور شرعیه اقع شده و هر فتوری که در تفریح
 ملت دین فلاح گشته است همه از شومی علماء سوء است فساد نیا ایشان روی علماء که از دنیا بے رغبت اند و از محبت
 و ریاست مال رفعت آزاد از علماء آخرت اند و در دنیا بنیای علیهم الصلوات و تسلیمات بهترین خلایق ایشانند که فردای
 قیامت سیاهی ایشان بخون شهید می فی سبیل الله وزن خواهند کرد و باین سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عباده
 و نشان ایشان تحقق ست ایشانند که حال آخرت در نظرشان مستحکم و قباح نیست و شائبه ایشان مشاهد گشته اند و نظر
 بقا دیدند و این را بدایع زوال قسم یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت
 خمره شهود جلال الایزال ست و ذلیل داشتن دنیا و ایضا از لوازم شهود عظمت آخرت ست لان لدنیا و الآخرة
 صرطان ان نصیت احدیها سقطت لاخره اگر دنیا عزیز است آخرت خوارست و اگر دنیا خوارست

گنجایش ندارد و نوشته بودند که پیر دستگیر قدس سره این مقام را بشهادت اینجانب عیسیخ الهداد سپرده بودند و این سخن بیانی میطلبید اگر بپردازن باین معنی گفته اند که تربیت جماعت طالبان بکند و در ستانم شغف نبخشیند ممنوع است و در مرتبه اخیر ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را ببارساند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که منتی بر ضرورت باشد و ضرورت بقدر بقدر با پس آن سفارت هم مخصوص بزبان حیوة ایشان باشد بعد از آن حال ایشان مشغولی گفتن و حاصل طاسبلان برسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی در نقه ایشان پذیرد و محمد تکمیل صناعت بهلا حق افکار است بخوی که سیب و بره منع کرده بود افکار متاخران آنرا ده چند زیاد کرده است بهمان طریقت ماندن خود من نقص است نسبتی که حضرت خواجہ نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجہ بلبل الخاق قدس الله تعالی سرهاست علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجہ مودود تکمیل این نسبت بوده اند و از تمام نمیدانستند که اگر حیوة و فایم کرد بازاده خداوندی جل سلطان این نسبت را تا یکجای بردن در عدم زیادتی آن ملا نسبت و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علیحدہ دارید نسبت ایشان مساوی است و این سخن مکرر در حضور ایشان متفحص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت را چه دانند که حیث تخیلی و حضور قلبی داشت دیگر آنرا هم معلوم نیست که چه حالت است بر پا دارند آن نسبت کمیت انما یدتا فقیر هم مد آنکس باشد و اوقات اعتبار بنهند که خیالی اند صدق ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات و امن متعسر است لامن عصمه الله تعالی و از نسبت بهای مکتبه نوشته بودند محمد و ما آن سلب کردن با اختیار نبود چنانکه در حضور مذکور شده بود احوال هم آن سلب حال خود است زائل نشد آنرا زائل تصور کردن خیال است و از یکله زایل شدن زبان حالت کاری ندارد اگر می را که میسر میزند و آتش زوئی را مل میگردد بعد از آن در افتن هم آوازی درو میماند نمیتوان گفت که هنوز آتش روی مکنونست قانع را اعتبار نیست این سخن اگر موز و پوشیده است منتظر باشند فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما بماند نوشته بودید و بضرورت در جواب آن سخن گفته شد و الای تقریب سخن کردن میسر نشد مکتوب سی و سوم به ملا حاج محمد لاهوری مریافت بیان مذہب علی و سبک محبت دنیا گرفتار اند و علم و وسیله حصول دنیا ساخته دور مدح علما و زاهد که ادینا بے رغبت گشته اند علما محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمال شانست خلایق را اگر چه از ایشان حصول فوائد است

اطلاع حقیقت این جواب هر خسته کمال فردا و لیا و الله را مسلم است که مراتب سلوک بتفصیل گذرانیده بنهایت
النهایت رسیده اند بهیت هر گدائی مرد میدان که شود و پیشه آخر سلیمان که شود و اگر بمحض فضل
ایزدی تعالی شانه نظر بصیرت صاحب دوستی را بتفصیل مرتبه و جوب علی حسب مکان کشاید مطامع
اصول این جواب هر را در آن موطن نیز نمایند و در این جواب هر صغیر و کبیر را در رنگ ظلال آن جواب حقیقت معلوم نماید
رع این کار و دوست کنون تا که رسد و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقائق عالم
امروا وسطه وقت آن معانی مکنونه است تا هر کونه نظر از اینجا چه فرایک و در علم که بشود و ما و تیم من العلم
الاقلیل لا یغنی عننا من الاثر و الله اعلم بالصواب فیما یشاء و الله ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقائق عالم
در نه در مجلس ندان خبر نیست که نیست و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه
و علیهم من الصلوات و التسلیمات تمهید و دوما ثانیا بخاطر آمد که از جواب هر مقدمه علیا نیز به تحریر آورده شود
باید دانست که ابتداء آن جواب از صفات اضافیه است که کالبر از رخ بین الوجوب و الامکان اند
و فوق اینها صفات حقیقه که روح را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را بصفاط هفنا فیه تعلق است
و بر تجلیات اینها مشرف است و بقیه این جواب هر علیا که فوق صفات حقیقه اند داخل دائره حضرت ذات اند
تعالی و تقدس لهذا تجلیات این مراتب سه گانه تجلیات ذاتیه میگوند نمون را بخاطر این مصلحت نیست
رع قلم اینجا سید و سر شگست مکتوب سی و پنجم بمیان حاجی محمد اموری صد در یافت در میان محبت
ذاتی که انعام و ایلام و انعام برابر است بخانا الله سبحانه و دایا کم عن ریح البصر بحر متهد البشیر علیه علی
آله الصلوات و التسلیمات مقصود از سیر و سلوک ترک کینه نفس ماره است و تطهیر آن از عبادت آله باطله
که ناشی است از وجود هوای نفسانی بخانی میسر شود و حقیقت جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله
توجه نمائید و هیچ مقصدی بر وی نگزیند چه از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هر چند احوال
است اما کار بر آست مقررین آنرا سیه میدانند و جز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت البسته بحصول قنات
و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام مساویست از تعذیب بچنان آند از است که از تنم اگر نیست یا
خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست غرض طاعت و
و درخ پناه برای آن جویند که مقام سخطه بویست تعالی مقصود از بهشت طلب خط نفس است و نه قرار
از دوزخ بواسطه بخ و محنت چه هر از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب

آخرت عزیزست مجمع این دو امر از قبیل جمع اضدادست ما احسن الدین فی الدنیا لو اجتماع آری جمعی از مشایخ
از خود و بایست خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و ظاهر آن
می نمایند و فی الحقیقت هیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزادند رجال لا تلیم تجارة ولا بیع عنکم لکن تجار
و بیع ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور ولی تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند تقدیر شد تعالی
سرو الاقدس که در بار از زمین تا جرمی را دیدیم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه
دل او از حق بیخانه غافل نگشت مکتوب سنی و چهارم نیز بحاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان
جواهر عالم امر بطریق بسط و تفصیل مباحث ممکن فقر سعادت دارین وابسته با تبارع سید کونین است علیه علی که
من الصلوات انفسها و من التسلیمات کلها فلسفی که دیده بصیرت در مکمل متابعت صاحب شریعت علیه علی
که الصلوة والسلام و النیمة مکمل نشده است از حقیقت عالم امر بنا نیست فضلا عن ان یکون شعور
عن مرتبة الوجوب تعالی و تقدیر نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در اینجا نیز تمام است جواهرش که
انبات نموده اند همه در عالم نفس و عقل را که از مجردات شمرده است از نادانی است نفس نا طمعه خود همین نفس
اشاره است که به تدریج محتاج است و بالذات هست او بدنی است پستی است بعالی و امر او را به نسبت تجرد او
مناسب و عقل خود او را که نمیکند از معقولات مگر امور بی را که بحسب مراتب مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا
کرده اند اما امری که بحسب مناسبت ندارد و شبه مثال و در مشاهدات پیدا نیست در آن عقل نمی آید
و بنده و بکلید عقل نمیکشاید انداز نظر از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت
عالم عقل است عالم امر را و بیچونی است توجیه بیچونی ابداً عالم امر از مرتبه قلب است فوق قلب و
است و فوق روح است و فوق سرخی است فوق خفی است و خفی است بیچانی عالم امر را که جواهر خمس گویند گنجایش
دارد و از کوتاه نظری خدایت زبرد چند فراموش کرده جواهر انکاشه است و در آن بین جواهر خمس عالم امر اطلاع بر خلق
اینها نصیب کمال تابان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم و چون در عالم مغیره انسانست نمونه است
از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز احوال این جواهر خمس ثابت باشد عرش حمید مبدا این جواهر کبیر است در رنگ
قلب النبیان باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب جواهر پنجگانه فوق العرش برین
ست در میان عالم خلق و عالم امر و در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برین است در میان عالم خلق
و عالم امر در عالم مغیره قلب عرش اگر چه در عالم خلق ظاهرند اما از عالم امر بدین معنی بیچونی و بیچوگی دارند

فاتحه خواند و السلام مکتوب سنی و مفتح بنی محمد خیری صد و ریافته تحریریں بر تبارع سنت سینہ علی صاحبها
الصلوة والسلام و التمجید و در ترغیب بمحصل نسبت نقشبندیہ قدس شد تعالیٰ السلام بر سر ہم اسلئے شریف و جب
لطیفہ گزار روی کرم امداد فرموده بودند بطالہ آن مسرود و مفتح گردید استقامت و ثبات خود بیون طریقہ علیہ
نقشبندیہ نوشته بودند الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بکرت اکا بر این طریقہ علیہ ترقیات
بے نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احرست دینی بر متابعت سنت علی مصدر رب الصلوہ والسلام
و التمجید این فقیر ز نقد وقت خود می نویسد کہ مدتہ از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ بر نیسان
نخندید و کاریکہ باید کرد و بنایت اللہ سبحانہ کردند و احوال روزی نمائندہ است الا انکله حیای سنتی از سنن مطفویہ
عالی صاحبها الصلوات و التسلیمات نموده آید و احوال و مواجید طریق ربان بق راسلہم باشد باید کہ باطن
را بنسبت خواہا قدس شد تعالیٰ السلام بر سر ہم معمور داشته ظاہر را بکلیت متابعت سنن ہر تعلق و فہم بر آید
مصرعہ کار نیست غیرین ہمہ بیچ نہ غمگاہ را در وقت اول او انما اندا لاعتشاء و رستان کہ ثلث شب
تاخیر در آن محب است درین امر فقیر بے اختیار است نخواہد کہ بیرون تاخیر را در اداے صلوۃ گنجایش باشد
و عجز بشریت مستثنی است مکتوب سنی و مفتح بنی محمد خیری صد و ریافت در گرفتاری بذات
بخت تعالیٰ و تقدس کہ منہ است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت بما عہ
ما رسیدگان کہ چون را بچون تصور کردہ بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اہل فنا کہ مرتب است
بر ان تفاوت علوم و معارف و امثال ان مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانہ و تعالیٰ
اموارہ با خود دارد و یک محظہ با غیر خود نگذارد و ہرچہ مادون ذات بخت است تعالیٰ شانہ بعبودیت گرجہ
اسما و صفات باشد و آنکہ متکلمین صفات را لا ہو و لا غیرہ گفتہ معنی دیگر دارد و از غیرہ غیر مصطلح خواستہ اند
و بآن معنی نفی خاص کردہ اند نہ بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ان ذات غر سلطانہ جبر مملوب
تعبیر نمیتوان کرد در ان مرتبہ ہرچہ اثبات است الحاد است و بہترین تعبیرات و جامع ترین عبارات لیسئلہ
شے نیست کہ زبان فارسی ترجمہ آن بچون و بیگونہ است و قلم و خنود و معرفت را بادیحانہ راہ نیست ہرچہ
می بینند و میداند و می شناسند غیر دست تعالیٰ بآندا گرفتاری گرفتاری بخیل و دست پس نفی آن لازم
باشد و تحت کلمہ لا آوردہ اثبات آن ذات بچون و بیگون را بہ کلمہ لا اللہ میاید کرد و این اثبات
ادلایہ تقلید است و آخر بہ تحقیق و بعضی ارباب سلوک بنہایت کار نارسیدہ چون بچون تصور کردہ اند

کل ما یفعله المحبوب خیر حقیقت اخلاص محبوب انجام است میدهد و خلاصی از آلهه بالجله انجام حاصل میشود و کلمه توحید ازین زمان درست می آید و بدو شرط اعتقاد بی محبت ذاتی که بے ملاحظه سما و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است کار در خلل است و تمامی مطلق بی این محبت شرک سوز دست نمیدهد مثنوی عشق آن شعله است که چون بر فروخت بهر چه جز مستحوق باقی جمله سوخت و تیغ لا در قتل غیر حق بلند و در نگرزان پس که بعد از چه ماند ماند الا الله باقی جمله رفت و شاد باش و عشق شرک سوز رفت مکتوب سی و ششم نیز با حاجی محمد لا هوری صدر و ریافت بر بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی است مطلبی نیست که در حصول آن با کمال شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و مانیا سبب لک محققان الله سبحانه و ایاکم حقیقه العظمی المصطفوی علیهما جمیع الصلوة و السلام و التیمه و بحم الله عبد قال میا شریعت را سبب جز دست علم و عمل در اخلاص است این هر سبب جز و تحقق نشوند شریعت تحقق نشود و چون شریعت تحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فزون جمیع سعادات دنیوی و اخروی است رضوان من الله که پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و اخروی آمد و مطلبی نماند که ماورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقه که صوفیه بآن ممتاز گشتند هر دو خادم شریعت اند و تکمیل جز ثالث که خلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رای شریعت احوال و مواجبه علم و معارف که صوفیه را در اثنا در راه دست میدهند نیاز مقاصد اند بل و با هم و خیالات تربی بها اطفال طریقه از جمیع اینها گذشته مقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است مقصود از طریقت و حقیقت و از تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یک را بدو اخلاص مقام میسر سازند کلمات ایشان احوال و مواجبه از مقاصد می شمردند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انکارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگرددند که علی الحسین مدعوم الله بحسبنی ایله من بشیاء ویدی ایله من نبیب آری حصول مقام اخلاص و مول بمرتبه فاضله منوط بطبی این احوال مواجبه است و مربوط به تحقیق این علوم و معارف پس نهائیهات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بعدتر صمیم الله علیه و علی آله الصلوة و السلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجام میدو شاد شریعت کما ینفج جلوه گرفت هر چند از اول گرفتاری احوال مواجبه داشت و غیر از تحقق حقیقت شریعت مطلبی در نظر نداشت لیکن بیزار از عشره کاه حقیقت امر کما هو یظن و آمد الحمد لله علی ذلک حمد اکثر اطیب اسباب را کافیه مبارک علیه فوفت منفعت پناهی سیاه شمع جلال جمیع اهل سلام را باعث خرن و فخر است مخدوم زاده های ایشان را از جانب فقیر غرض نموده

توحید ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و بعلماء در فهم معنی آن موافق است درستی اینها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له هر کس را بر کاره ساختند انچه برین کس است و لابد است
و بان سگفت امتثال او امر و انما از نواهی است ما انکم الرسول فخذوه و ما انکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و چون
ما مور با خلاص است و آن بقیضا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات
فنا که مقدمات عشره است میباید کرد و اگر چه فنا موجب محض است اما مقدمات و مبادی آن بسبب
تعلق وار اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند
و بریاضات و مجاہدات حقیقت خود را صفای سازند و روح حال و از دو صورت خالی نیست یا بصوف
المواقف او را باز دارند یا بتکمیل ناقصان بعالم بازگردانند بر تقدیر اول میسر در مقامات مذکور واقع
نمیشود و در تفصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بخیر است و بر تقدیر ثانی چون در عالم باز گردانند میسر بتفصیل
مقامات واقع میشود و تجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاہده دارد اما فی الحقیقت در
کمال ذوق و لذت است بظاہر ریاضت است باطن تغذی و لذت رع این کار دولت است کنون تا کمال رسیده
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مورات واجبه الامثال باشد حقیقت آن بی فنا تحقق نمیشود پس علماء و ارباب
وصلیاء و اخبار که بحقیقت فنا مشرف شده اند بترک اخلاص عامی باشند زیرا که گوئیم کف نفس اخلاص ایشان
حاصل است اگر چه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص تحقق میشود و جمیع افسراد
شامل میباشند و لهذا گفته شده است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص
بے فنا تحقق نمیشود مکتوب سی و نهم نیز شرح محمد خیر میسر در یافت در میان آنکه مدار کار بر قلب است
از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانہ و تعالی از یادون خود عرض
و بجناب قدس خود اقبای از زانی فراید بجز میده البشر المحرز عن زینج البصر علی آله الصلوات
و التسلیمات مدار کار بر قلب است اگر از دل بنیاد و سیمانه گرفتار است خراب است بتر است
از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاره نمی کشاید سلامتی قلب از اتفقات بما سوای
او تعالی و اعمال صامحه که بدن تعلق دارند و شریعت بانیان آن امر فرموده هر دو در کار است
دعوے سلامت قلب بے اتیان اعمال صامحه بدنیہ باطل است همچنانکه درین نشاء روح
بے بدن غیر متصور است احوال قلبی بے اعمال صامحه بدنی محال است بسیارے از

و شهود و معرفت را با و راه داده اند را با تقلید براتب ازینها بهترند چه تقلید بنیامقبتس از مشکوه و نوزوت
ست علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که خود خطا را با و راه نیست و مقتدا می آن جماعت نارسیدگان شرف
غیر صحیح است رع بنین تفاوت را از کجا است تا کجا بی تحقیقت آن جماعه منکر ذاتند که اگر ثنات شهود
ذات نیکند آنرا نمیدانند که نفس ثنات عین انکار است امام سلیمان امام اعظم کوفی رضی الله تعالی فرموده است
سبحانک یا عبدناک حق عبادتک لکن عرفناک حق معرفتک ای عدم حق عبادت خود غلط هرست لیکن
حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که بنحوی و بیچگونگی
بنشاند ساده ولی گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص بتدی و منتهی مستوی لا اقدم اند گوئیم که اوفز
مکرده است میان علم و معرفت بتدی را علم است و منتهی را معرفت معرفت جز به فنا نمیشد و این دولت جز
فانی را نیست و مولوی میفرماید شتوی بیچکس تا نگردد و این فنا نیست ره در بارگاه کبریا پس چون
معرفت در ای علم باشد باید دانست که امر است در ای دانش تعارف که تعبیر از آن بعرفت میکنند و در
بسیط نیز میگویند شعر فریاد مافظ این همه آخر بر زه نیست به هم قصه غریب حدیث عجیب هست به مشنوی
اتصالی بے تکلف بے قیاس به هست رب الناس را با جان ناس به لیک گفتیم ناس را شناس ناس نه
ناس غیر از جان جان شناس نه به و چون در فنا نیز اقدام متفاوت اندا جرم منتهیان را نیز در معرفت
تفاضل باشد کسیکه فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است و کسیکه درون دست در فنا درون دست
در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن کجاست بایسته از بیجا صلی و نامرادی و بی استقامتی و ناثباتی
خود می نوشتم و از دوستان مددی و معونته طلب میکردم مرا لما شالین سخنان چه مناسبست بیت آگه از حق
چون نیست چنین به چه خبر دار از چنان و چنین به آما هست بلند پایه و طینت سرای نیکند از که بیان های دنیه
و سربای های سفید فرو آید بلکه و التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و اگر می جوید و را
میجوید اگر چه هیچ نیاید اگر صلی دار و را و دار اگر چه هیچ ندارد و اگر و اصل است او را و اصل است -
اگر چه بے حاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی امر را هم العلیه که شهود ذاتی واقع
شده است معنی آن بر غیر از باب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال است
در نیاید حال پنجه هیچ خام به پس سخن کوتاه باید و السلام به عنوان نامه یکلمه
هو الظاهر هو الباطن منزه کرده بودند محمد و ما هو الظاهر هو الباطن در ست اما چندانگاه است که

و اگر چه تکلف میرسد پس فی الحقیقت باطن کمالیقت و حقیقت مستم و کمال ظاهر آمد که شریعت است
پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در انهای راه اسو یک بنظر با شریعت در جنگ ندیده باشند
و ظاهر سازند مبنی بر سکر و قت و غلبه حال است اگر از آن مقام گذرانند و بصحو آزند آن منافات بالکلیه
مرتفع میشود و آن علوم متفاده تمام همپا و نشو و نسب میگردند مثلاً جمیع از سکر با حاط ذاتی قائل گشته اند و بالذات
حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای اهل حق است ایشان با حاط را عالمی قائل اند
فی الحقیقت آرای علما بصواب اقرب است هر گاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس
هیچ حکم محکوم نمیکرد پس حکم در وی با حاط و سریان نمودن مخالف آن قول است و احمق که ذات او تعالی
بچون و بیچون است هیچ حکم را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و در آن موطن جهل و غرور است
و سرگردانی محض حاط و سریان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند
اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا از اندیشه تعین نمیدانند آن تعین را عین ذات
میگویند و آن تعین اول که بمنزله وحدت است در جمیع ممکنات ساریست پس حکم با حاط ذاتی درست آمد
و بما و قیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علما و اهل حق بچون و بیچون است و ما سوای
او هر چه است بروی زاید است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز نزد خواهد بود و از دایره
حضرت ذات بچون بیرون خواهند دانست پس با حاط او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علمای و از
نظر آن صوفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن صوفیه است نزد این علما داخل ما سوای است همین
تقلاص است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شریعی ظاهر تمام و کمال بحدیکه در حقیر
و فقیر مجال مخالفت ندارد در مقام صدقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدقیت مقام
نبوت است عالمی که بنی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق امام منکشف
گشته است در میان این دو علم غیظ و فرق وحی و امام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در ادون
مقام صدقیت هر مقامی که باشد بخوبی از سکر متحقق است و محو تمام در مقام صدقیت است
و پس و فرق دیگر در میان این دو علم آنست که در وحی قطع است و در امام ظن زیرا که وحی توسط
ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و امام اگر چه محل عالمی دار و آن قلیبت
و قلب از عالم امر است اما قلب با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق است و نفس هر چند به تزکیه

ملحدان اینوقت این قسم دعویٰ مینمایند بخانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بعد ته حبیبه علیه الصلوٰۃ والسلام
 والتحیة مکتوب چهلیم نیز به شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو نیست
 از اجزای غلظت شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها نحمدہ و نصلی
 علی نبیہ وسلم محمد و ابعد از طے منازل سلوک و قطع مقامات جذبہ معلوم بشد که مقصود از این میر و سلوک تحصیل
 مقام اخلاص است که مربوط بقنای لیه آفاقی و انفسی و این اخلاص جزو نیست از اجزای شریعت
 چه شریعت راسته جزو دست علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند و تکمیل جزو و که اخلاص است
 حقیقت کار این است اما فهم هر کس اینجا رسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و یگوز و موزیکتفا نموده
 از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه رسد شریعت را پوست خیال میکنند
 و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست به ترات صوفیه مفرور اند و با حواله و
 مقامات مفتون ہدایم الله سبحانه سواء الطرق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین مکتوب چهل و یکم
 شیخ درویش صدور یافتہ در ترغیب بتابعیت سنت سنینہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام
 والتحیة در بیان آنکہ طریقت و حقیقت متمم شریعت اند و در بیان علوم شرعیہ و علوم صوفیہ
 کہ در مقام صدیقیت کہ اعلائے مراتب ولایت است فائض میگردد اصلاً مخالفت نیست
 و انیاسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بتابعیت سنت سنینہ مصطفویہ علی صاحبہا
 الصلوٰۃ والسلام والتحیة متحلی و متفرعین گرداناد بجزئۃ البنی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات
 محمد رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم محبوب رب العالمین است ہر چیز کہ خوب و مرغوب است
 از برای مطلوب و محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک علی خلق
 عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرمودہ تعالی و تقدس ان ہذا
 صراطی مستقیم فاتبعوه ولا تتبعوا السبل غلظت اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام صراط مستقیم خواندہ ما سوائے
 اورا داخل سبل گردانیدہ و از اتباع آن منع فرمودہ و آن سرور فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام اظہار الشکر
 و اعلا ما خلق و ہدایہ ہم خیر لہدی ہدی محمد و نیز فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ادنی ربی فاحسن تا دسیبہ
 و باطن متمم ظاہر است و کمال آن سرورے بایکد گیر مخالفت نداید و مثلاً دروغ بزبان نا گفتن شریعت است
 و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی بہ تکلف و تحمل است طریقت است

وویل لمن حرم من هذه الدولة القسوى بقية المرام انكته جناب خوي اعزى سمان مظفر ولد مرحوم شيخ گهوران
 از مردم اعیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترجمه است زیاده چه تصدیق نماید والسلام
 علیکم وعلی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم سیاوت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صد دریافت
 در بیان انکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و انچه لابد است توحید شهودی که فنا بان مربوط است
 و توحید شهودی بعقل و تشریح مخالفت ندارد و بخلاف توحید وجودی و اقوال شایع که ناظر به توحید شهودی اند
 باید فرود آورده تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرت است
 و چون از آن مقام میگذرد بحق الیقین میرسد از امثالین احوال تماشایی مینمایند و مانیا سبب ذلک
 من لا سوله والا جوبه و التمثيلات الموصفة سلمکم الله تعالی و سبحانه و عظمکم عما یحکم و صانکم عما شاکم توحیدى که
 در انظار راه این طالع علیه را دست میدهد و دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی
 یکی دیدنست یعنی شهود ساک جزیکه نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن غیر و را سعدم و شکان
 و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکے پنداشتن پس توحید وجودى از قبیل علم الیقین مد و شهودى از قسم
 عین الیقین توحید شهودى ز ضروریات این راه است چه فناى این توحید تحقیق نمى شود و عین الیقین
 بے آن میرسد نشود زیرا که رویت یکے با استیلا و استلزام عدم رویه ماسوى اوست بخلاف توحید وجودى که
 نه چنین است یعنی ضرورى نیست چه علم الیقین بے آن معرفت حاصلست چه علم الیقین مستلزم نفى ماسواى
 او نیست غایه مافى الباب مستلزم نفى علم ماسواى اوست در وقت غلبه استیلاى علم آن یکے مثلاً شخصه
 کو یقینى لوجود آفتاب پیدا کرد استیلاى این یقین مستلزم آن نیست که ستاره بار و در آن وقت منتفى و معدوم
 دانند اما وقتیکه آفتاب را دید البتہ ستاره را نخواهد دید و مشهور و جز آفتاب نخواهد بود درین زمان که ستاره بار را نمی بیند
 میدانند که ستاره معدوم نیستند بلکه میدانند که مستند است و در شعاع نور آفتاب مغلوبند این شخص با جماعه که
 نفى وجود ستاره دارند آن وقت کنند در مقام انکار است میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودى
 که نفى ماسواى یک ذات است تعالی و تقدس عن عقل و تشریح در جنگ است بخلاف شهودى که در یکے ویدن
 هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره را نفى کردن معدوم دانستن مخالفت است اما ستاره دارند آن
 وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب و ضعف بصیرت اگر بصیرت نباشد
 آفتاب کجى شود و قوت پیدا کند ستاره را از آفتاب جدا نمیدانند این یدر حق الیقین است پس قول بعضی از شایخ

مطیع نگشته است اما بیت هر چند که مطیع گردد و هرگز صفات خود نگردد پس خطا را و ران موطن
 مجال پیدا شد باید دانست که در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس
 بالکل از طور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی سست و دیگر در روح را حکم ملک پیدا
 میشود و مجوس در مقام خود میگرد و ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند
 ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من التحیات آنها و من التسلیات اکملها و قتی که از جهاد کفار
 مرجعت میفرمودند رجنان الجهاد الا صغرا لے الجهاد الا کبیرا و بالنفس را جهاد اکبر می فرمودند
 و مخالفت نفس درین موطن تبرک غریمت ادنست بلکه باراده آن ترکیست مہما کن تحقق ترک
 ہم متصو نیست و بجان اراده آنقدر ندامت و پشیمانی و التبا و تفرع بجناب قدس خداوندی
 جل سلطانه دست سید هر که کار یک ساله مثلاً و یک ساعت میسر شود بر سر اصل سخن ویم مقرر
 در هر چیز که اخلاق و شائل محبوب یافته میشود آن چیز نیز به جمعیت محبوب محبوب می گردد و بیان
 این رمزست در کریمه فاتحونی یحییکم اللہ پس در متابعت او علیہ الصلوٰۃ والسلام کوشیدن منجبر
 بمقام محبوبیت آمد فعلی کل عاقل ذی لب السعی لکمال اتباع حبیبہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ظاہراً
 و باطناً سخن به نطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند دراز
 میگردد و در بیا تر می آید نوکان البحر مد الکلمات ربی نقد البحر قبل آن شفا کلمات ربی و لوجئنا
 بمثلہ مدد سخن بجای دیگر باید برد حاصل قیمۃ الدعا مولانا محمد حافظ اہل علم است و کثیر العیال
 از قلت اسباب معیشت متوجہ عسکر گشته اگر توجہ فرموده از سر کار نصرت اثا ریادت و تقابست
 دستکاهی شیخ جو وظیفہ یا امدادے از برائے شازایہ حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیق
 نمود مکتوب چهل و دوم نیز شیخ در ویش صدور یافته در بیان آنکہ بہترین مہقلہا از برائے
 از دودن زناگ محبت مادون حق سبحانہ از برای حقیقت جامعہ قلبیہ متابعت سنت است علیہ
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام سلمکم اللہ تعالیٰ و سبحانہ و ابقا کم آدمی تا زمانیکہ بدنس تعلقات پراگندہ
 شامہ ست محروم و مجبورست صیقل مرآت آئینہ حقیقت جامع از زناگ محبت مادون و عزوجل است
 و بہترین مہقلہا دراز آنکہ آن زناگ اتباع سنت سنیہ مصطفویہ است علیہ الصلوٰۃ والسلام
 و انعمۃ کہ مدارین بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم غلامانی ست نطوبی سن نشر بنہ انعمۃ لفظی

بشأنه واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبتی که بمقام پادشاه است وارد خود را پادشاه دید و
 لازم پادشاه است در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی
 پادشاه است در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاه است را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست
 آن شخص و اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خیر سید بهر
 اگر مالی بکند و عنایت خداوندی جل سلطان شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعلی فرق بسیار
 بسیار است که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود پادشاه است پادشاهان نرسد و از حصول حال
 نشان بهره نیابد کجا اقدام مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر انبیا علیهم السلام این وقت
 بعضی بتقلید و بعضی بحد علم و بعضی دیگر بعلوم متنج بزوج و لونی اجماع و بعضی با لحاظ و زنده دوست
 بلا من توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهای خود را از ربه تکلیف
 شرعی باحیله میکشایند و مراعات در احکام شرعی بنمایند و باین معادله خوشوقت و خوشداند و اطمینان
 او امر شرعی را اگر اعتراف دارند طفیل میدانند مقصود اصلی و رای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا غم
 حاشا و کلا نفوذ بالندکاه من لا اعتقاد السوء و طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سرسوی از مخالفت
 در میان ایشان واقع نیست فرق اجمال و تفصیل است و اعتدال و کشف هر چند مخالف شریعت است
 مرد و دست کل حقیقت ربه و تشریع فموزند شریعت را بر جاد داشته طلب حقیقت نمودن کار مرد نیست
 رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامه علی متابعت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیما ات التحیات
 ظاهر و باطن معرفت پناهی قبله گاه ای حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سه چند گاه مشرب توحید جوئی
 داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند و آخر کار حق سبحانه و تعالی کمال عنایت خویش
 از آن مقام ترقی از زانی فرموده بشما همراه انداخته از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد حق
 که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرموده اند که مرا عین یقین
 معلوم شد که توحید کوچه است تنگ شاهراه دیگر است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت
 و این حقیر نیز چند گاه در حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این
 طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطان از آن مقام گذرانیده به مقامی که
 خواست مشرب گردانید زاده برین موجب طناپ است میان فسخ زکریا از برگنه خود مکرر

که ظاهر بشریت حقه خالصه نمایند و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردوی آرند مثل قول ابن منصور کالج
 انا الحق والی میرید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انساب آنست که توحید شهودی فرد باید آورد
 و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه با سوای حق سبحانه از نظرشان مخفی شد در غلبه آن حال باین الفاظ تکلم
 فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حقست نه من چون خود را نمی بیند
 نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق میگوید باین خود کفرست اینجا کسی نگوید که اثبات ناکردن نبوی
 نمیکشد و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرتست
 احکام تمامها ساقط شده اند و در بحالتی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرتفع شده است
 حکم با و تعلق نمیگردد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرتست بعضی را رومی می دهد و چون
 ازین مقام گذرانند و بحق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تجاشی مینمایند و از حد اعتدال تجاوز نمیکنند
 درین زمان بسیاری ازین طائفه که بزمی صوفیان خود را و اینها توحید وجودی را شائع ساخته اند
 و کمال را جز آن نمیدانند و بعلم از عین بازمانده اند و آن فعال مشایخ را بمعانی تخمیده خود فرد آورده مقتدای
 روزگار خود ساخته اند و باز را کاسد خود را باین تخمیلات راجع داشته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ
 ما تقدم الفاظی که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند محل بران باید کرد که در ابتدا در مقام
 علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده و از علم بعین
 برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یک می دانند یک می بینند پس از
 عین الیقین نیز نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را
 دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت شالوده ای تحقیقت هیچ
 مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم با مرے در آن موطن نیست و
 صاحب این توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علمست چه نفی
 وجودا سوا میکند نفی حکمست از احکام از مقوله علم حیرت و علم باید گرد جمع نمیشوند پس ثابت شد که
 صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره اندازد از سه صاحب توحید شهودی را بعد از
 مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن موطن علم حیرت
 جمع میشوند و علم که بحیرتست و پیش از حیرت است علم الیقین است این جواب

غیر فخر و لوله لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبية وكان نبيا و آدم بين السماء والطين ثم ظهر فاعلم
بعضيان كسے در گرو و نکه دارد چنین سید پیشرو و پس ناچار مصداق انجمنین بنیبر سید البشر
علیه الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امتہ اخرجت نقد وقت ایشان مست و مکذبان او علیہ
الصلوٰۃ والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشده کفر و نفاق ایشان حال ایشان تا که ام صاحب دوست
را با تبار سنت سنیه او بنوازند و بتابعیت شریعت رهتیه او سرفراز سازند امر و زامر قلیل را که مقرون
بصدیق حقیقه دین او ست علیه الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کف اینهمه درجات که
یا فتند بواسطه یک حسن است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بنور تعین یابی در وقت
استیلاء معاندان مثلا سپاهیان در وقت غلبه دشمنان استیلاء مخالفان اگر اندک تردد میکنند آنقدر
غایبان میشوند و اعتبار میگردد که در وقت اسل ضاعت آن در حیطه اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سر و محبوب
رب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محب در هر که از متماثل و اخلاق
محبوب خود می بیند آنکس را محبوب خود میدارد و مخالفان را از نجای قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بر وی
هر دو سر است یکسکه خاک درش نیست خاک بر سر او اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی را بکمال
مرعی میباید داشت با ایشان بے ایشان میباید بود لعل مثل محدث بعد ذلک امر موسی نوروز رسیده است
که در آن ایام بابی آن معامله را در تصرف میدارد و بعد از معنی آن هنگامه که اراده خداوندی جل سلطان
مساعت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود و زیاده اطناب موجب اطلال است
بیتکم الله سبحانه علی جاده آب انکم الکرام السلام علیکم و علیکم الی یوم القیام مکتوب چهل و پنجم نیز بیاد است
و نقابت پناهی شیخ فرید صد دریافت این مکتوب بعد از ارتحال پیر و سنگ خود ازین عالم فانی نوشته بودند
و چون تقویت ظاهری فقر و خانقاه محسوب بجناب سیادت پناهی بود اظهار شکر آن نموده و وجه جابیت
انسان که هم سبب کمال او ست و هم سبب نقصان و نیز مذکور کرده اند با ذکر فضائل شهر مبارک مضاف
و انما سبب ذلک بیتکم الله سبحانه علی جاده آب انکم الکرام او سلمکم عن موجبات التلهف و التأسف
للمرور الغمور و الایام و دستان خدای عزوجل حکم المروع من احب با خداوند تعالی و تقدس اند و تعلق
ببدن نخوسے از موافق آن معیت و اتصال است بعد از انفصال ازین بیکر میوایانی و مفارقت ازین بیکر
ظلمانی همه قرب در قرب اتصال در اتصال است الموت جسر و وصل بحبیب الی بحبیب ان این معنی است که

مینویسند نسبت نیازمندی بآستانه علیه ایشان و اینانید از معامله کوری گری هرسانند التجار و عتصما
در عالم حکمت بجانب قدس ایشان دارند نظا هر ملاذی و لمبائے غیر از توبه عالی ندارند امید دارند
همچنانکه ایشان را الوارثه اند تا آخر دستگیری فرایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند و از کمال ادب
بهر ضراشت جرات نمی نمایند فقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخوانند امید است که مسئول
ایشان با جابت مقرون گردد و مکتوب چهل و چهارم نیز بیادوت نپاهی شیخ فرید مدد و ریافت
در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام در بیان آنکه مهدقان شریعت او خیر لاسم و مکذبان
آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت سینه او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
مرحمت نامه گرامی سامی در اعزاز منہ شرف و رودیافت بمطالعہ آن مشرف گشت الحمد لله
سبحانه والمنة که میرا شے از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التحیات بدست آورده اند که محبت
فقر او ارتباط باو شان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر بیسرو برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقر
چند بعبارت عربی ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله من
الصلوٰۃ اتهم و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازونه آنکه
مداحی او علیه الصلوٰۃ و التحیة نماید بلکه مقول که خود بآن ستایید شعر امان مدحت محمد بمقالته؛ لکن مدحت
مقالته بمجریه فاقول و بالله سبحانه العصمة و التوفیق ان محمد رسول الله سید الدوم و اکثر الناس تبی
یوم القيمة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من یشتق عنه الفقر و اول شافع و اول شفیع و اول من یقرع
باب الجنة فیفتح الله له و حامل لوا الحمد یوم القيمة تحته آدم فسر فی مد و هو الذی قال علیه الصلوٰۃ و السلام
عن الآخر و ان یقول یوم القيمة و انی قائل قولاً غیر فخر و انا حبیب الله و انا قائد المرسلین و ان فخر و
انا خاتم النبیین و ان فخر و انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فقیهین
فجعلنی فی خیرهم ثم فرقه ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبيلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا
فانا خیرهم نفسا و خیرهم بیتا و انا اول الناس خروجا و انا اولهم اذا ابغوا و انا اولهم اذا اذفوا
و انا خطیبهم اذا نعتو و انا شفیعهم اذا صبروا و انا مبشرهم اذا میسوا و اکثر الله و مفا تج الجنة
و میزند بیدرے و لوا الحمد یوم منک زبیدی و انا اکرم الدوم علی ربی یطوف علی لفت
خادم کا فم یض کنون و اذا کان یوم القيمة کنت امام البنیین و خطیبهم و صاحب شفاعتهم

مثل اجر آن صائم عطا فرماید بے آنکه از اجرائ آن صائم نقصان کنند و همچنین کسیکه در خدمت ملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را به بخشش و آزاد گرداند از آتش و فرخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة و التحية را میگردند هر اسیر را و هر کس هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات اعمال صاحب موقوف شده در تمام سال و در بتوفیق رفیق گردانند و اگر تفرقه گذشت در تمام سال در تفرقه است ممالک هر قدر که میسر شود جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شب از شبها این ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند از دوزخ میسازند و درین ماه در بای بهشت را میکشایند و در بای دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و در بای رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحر از سنن است و در نیاب آن سرور علیه الصلوة و السلام مبالغه میفرمودند و مانا که در تاخیر سحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج خود است که مناسب مقام بندگیست و بخیر افطار کردن سنت است و در وقت افطار این مایه بخوانند

ذهب الظهار و اقبلت العروق و ثبت الاجر انشا الله تعالی ادا ای تراویح و ختم قرآن درین ماه از سنن سوکده است و شترانچ کثیره و فقنا الله سبحانه بکبریه جمیع بنیه علی آله الصلوات و التسلیات و التیمات بقیة التصدیع آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الا در انتقال مر خود را سحاف نمیداشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم غیب کردن سنت نبوی از طول مل با بکار در انجیر ضعی ایشان خواهد بود هیچ وجه خود را سحاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه بای با فقر ثابت است حضرت قبله گاهی قدس تعالی سر میفرمودند که حقوق شیخ جوی بر همه شما ثابت مقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی همواره بتوفیق اعمال رفیه موفیق گرداند و بحسب مذهب البنی آله الامجاد علیه علیهم الصلوات و التسلیات زیاده برین تصدیع تمام است مکتوب جمل و ششمنه نیز سیادت و نقابت پناهی خلیج فرید مدوریافت و بر بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و مجنبن و هدایت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع ماجا و به من عند الله بدیهی اند و محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات بسیار مذکور ساخته اند بکلم الله سبحانه علی جاوة اباکم الکریم علی اولکم و افضلکم اولاد علی یواقیم غایا الصلوة و السلام وجود باری تعالی و تقدس و مجنبن و هدایت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز صلی الله علیه و آله و سلم بلکه جمیع ماجا و به من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدر که از آفات رویه و امراض معویه محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند لفظ و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت اثبات است

من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات تسلیه است بعد از انفصال ازین پیغمبر و الهی و مفارقت ازین
 همیکن ظلمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال است مرشداً فان راز رازین بیان سے فرماید لیکن
 حال و ایس ماندگان بے دولت حضور نبندگان خراب ترست و استغافه از روحانیات اکابر قدس
 الله تعالی اصرار هم مشروط بشرط است که هر کس را در ایفای آن مجال نیست الحمد لله ذی الانعام و المنه
 که با وجود این حادثه با یکدیگر این واقعه متوحشه این فقرای سر و پا را مری و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و
 دین بود علیه علی آله الصلوٰۃ التسلیمات که سبب نظام این سلسله علیہ واسطه جمعیت نسبت نقشبندیه
 آری این نسبت علیہ که درین دیار بسیار غریب است اهل آن درین ممالک قل قلیل چون نسبت اهل بیت
 است مری آن هم از اهل بیت مناسب است و شایان تقویت آن هم از اهل بیت آن و لے تا تکمیل آن دولت
 عظمی غیر لازم نیاید چنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقر لازم است شکر این دولت بر ذمه ایشان نیست
 لازم است همچنانکه جمعیت باطن محتاج است به جمعیت ظاهراً محتاج و اورد و بلکه این احتیاج مقدم
 بلکه محتاج ترین خلایق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است آنچه همه
 در کار است و او را تنها در کار است و هر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات و از همه پیش آمده و هر تعلق
 مستلزم اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطان پس محروم ترین جمیع خلایق ازین انسان گشت
 و پایا خدا مست و آدمی گشت محروم از مقام محرمی که نگردد و باز سسکین زین سفره نیست از وی
 ایچکس محروم تر و حالانکه سبب فضیلت و از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت است ازین آئینه
 و اتم آمد و آنچه در مریای جمیع خلایق ظاهر است در یک امر است اولاً حق است پس بهترین خلایق ازین
 جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات ازین جهت هم او از کان منہ محمد علیه علی آله الصلوٰۃ و
 التسلیمات و ابو جهل علیه اللفه و شک نیست که توفیق خداوندی غرض از کفیل جمعیت ظاهری این فقرای ایشانند
 و در جمعیت باطنی نیز حکم اولی بر لایه سید واری تمام است و چون عیایت نامه سامی و صحیفه گرامی در
 ماه مبارک رمضان شریف در دیانت بخاطر فائز گشت که شمیه از فضائل این شهر عظیم القدر بنویسد
 باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر
 میشود برابر ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای بقا و فرض است در ماه
 دیگر کسیکه افطار بکند صامی را درین ماه او را نه بخشد و رقبه او از آتش و وزخ آزاد سازند و او را

در شکایت از قرن سابق که کفار ان استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب تک
در ابتداء بادشاه است اگر ترویج این میسر شود بهتر است سبب افشای مضل در میان آمده خلل در کاخ
اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد تنگم الله سبحانه علی جاده اباکم الکرام علی افضلهم سید الگوین
اولا و علی بواقیهم ثانیاً الصلوة والتحمید والسلام بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل ست نسبت ببدن که
اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد بصلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد فساد
عالم میداند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چنان گذشت است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت
در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود که میهم کم و ینکم
ولی دین بیان اینم نیست و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجرای احکام کفر و دار اسلام میکنند
و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قتل میر رسیدند و او را و امصبتا و احسرتا
و آخرتاً محمد رسول الله علیه و آله و سلم که محبوب عالمین است مصداق ان و ذلیل و خوار بودند و
شکران ادب عزت و اعتبار مسلمانان بادشاه ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بفریه و استیلا
بر جبراً احتما ایشان نمک پاشیدند آفتاب هدایت در تنق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب
باطل بنزدی و معزول مروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش
خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند که محمد و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و
تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت خواه بریان میسر شود و خواه بدست سابق ترین
دولت مدد بامیدین سائل شرعیه است و اظهار عقاید کلامیه بطریق کتاب و سنت و اجماع است
تا مبتدعی و ضلالتی در میان آمده از راه نبرد و کار بفساد و انجای مداین قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق
است که ربه آخرت دارند علماء دنیا که بهمت ایشان دنیا و دنیای است محبت ایشان
از هر قائل است و فساد ایشان فساد تعدی عالم که کامرانی و تن پوری کند و او خوشتر
کم است که راهبری کند در قرن ماضی هر بلائی که بر سر آمد از شومی این جماعت بود بادشاهان را
ایشان از راه می برند بهتاد و دولت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدران اینها علماء
سوء بودند غیر از علماء هر که ضلالت رفت کم است که ضلالت او بدیگر تعدی کند و اکثر
جمله صوفی تا این زمان حکم علماء سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدد است و ظاهراً

اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاده بصری غیر از بدست هیچ نیست مثلاً صفرائی تازمانه که بعلت
صفراگر تارست شیسری قند و نبات نژاد محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج
بدلیل ندارد احتیاجی که منشاء آن وجود آفت است بدست جنگ ندارد و بیچاره احوال که شخص احد
اقتضای می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکنند معذرت و وجود آفت در احوال وحدت شخص از بدست
نهی بر آوردن نظریت نمیکشد محقق است که جواز نگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که ادراک دلیل پیدا
شود پس معذرت پس در تحصیل یا ن یقینی ذکر از آن مرض قلبی نمودن ضرورے آمد صفرائی را
از آن علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیسی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت
نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا تلمنی نبات حاکم است
نعمین در مانحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعی است و بالطبع بقا صفت آن حاکم پس تحصیل
یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار و جهل استدل بسی دشوار است پس نفس را
مزکے ساختن ضرورے آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قدح قلع من زکما
و قدح غاب من و سما پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر دایم ملت ظاهره در رنگ سنگ
حلاوت نبات است مصرع خورشید نه مجرم ارکس بینا نیست پس مقصود از سیر
و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریم
فی قلوبهم مرض شعر از آن است تا حقیقت ایمان تحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است
بحسب ظاهر است و پس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود مصر
است مثل این ایمان و تصدیق صورے ایمان مفرا نیست بحلاوت قند
و نبات که وجدان او بخلاف آن غایب است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال
مرض مفرا صورت بند و پس از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت
و وجدانے مے گردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان ایشان صادق شرفنا الله سبحانه بشفرت
هذا الايمان الكامل الحقیقی بحرته النبوی الامی القرشی علیهم و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات الکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسادات پناهی شیخ فریدمدوریانت

شعائر اسلام منهدم شده باشند و در راه خدای عزوجل و علائق پرچ کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعی را رواج دادن چه درین فعل اقتدا با نبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات و مشارکت است بآن اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان انسلم فرموده اند خرج کردنی کرد و درها غیر زمین اکابر لایق نیستند و ایضا در امتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بر خلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند ببله انفاق اموال را که برای تأیید شریعت باشد و ترویج ملت درجه علیا است و انفاق مبتدلی باین نیت خرج کردن برابر خرج گهاست در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار صوفی داشته چون مقدم باشد جواب گویم که او که هنوز حقیقت سخن را در دنیا فتنه است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلائق است چه تبلیغ حکام شرعی از دیر است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس در خلاص ساختن است بخلائق کار می ندارد شخصی که با و کثرت نجات وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر علی الله و بالله بجامم گردانیده باشند و دعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیب دارد و اخل سلطان شریعت حکم علماء شریعت دارد و ذلک فضل الله لوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب چهل و نهم نیز بیاد تپایی شیخ فرید صدد و ریافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را با احکام شرعی متعلق ساختن است و باطن را از گرفتاری مادی و حق سجد آزاد کردن حق سبحانه بدولت موری و سعادت منوی شمس گردانیدن فی الحقیقت دولت موری متعلق شدن ظاهر است با احکام شرعی مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری مادی و حق سبحانه تا کرام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند ع کار نیست غیر نیمه هیچ زیاده تصدیع است و السلام مکتوب پنجاهم نیز بیاد تپایی شیخ فرید در تلمیح دنیای دلی حق سبحانه و تعالی از رقیبت مادی و خود را و اتی کر است فرموده تمام گرفتاری خود گرداند محرمه سید البشر محمد بن نعیم البصره علیه و علی الصلوٰۃ و التسلیمات دنیا بظاهر تیرین است و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقت سمی است قاتل و متاعی است باطل و گرفتاری لا طائل مقبول او خند دل است مفتون و مجنون است حکم او حکم مجنانه است ز راند و ده و مثل او مثل زهر است شکر آوده عاقل آن است که با نینین متاع کا سد فریفته نشود و بچنین کالاس

اگر کسی با وجود استطاعت امداد بر قسم مدد دے کہ باشد تقصیر نماید و در کار خاندان اسلام فتور سے واقع
 نشود آن مقصر سزا تب گزد و بنا علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد کہ خود را در حیرت
 محمدان دولت اسلام اندازد و در ین باب دست و پاے نزنند بکلم من کثر سواد قوم فهو منہم
 یختل کہ این بے استطاعت را داخل آن جماعت کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می نگارند
 کہ دسیمان چند تنیده خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی بنیاد و علیہ الصلوٰۃ والسلام
 ساخته بود امید است کہ درین نزدیکی انشاء اللہ العزیز بشارت حضور مشرق گردد متوقع
 از جناب شریف ایشان آنست کہ چون استطاعت و قرب بادشاہ بر وجه اتم ایشان را
 حق سبحانہ و تعالیٰ میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیہ و علیٰ آک من
 الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برارند حامل رقم نیاز نامه مولانا
 حامد از سرکار اقبال آثار و ذیلیہ مقررہ دارد ہر سال ظاہر از حضور یافتہ بود و اسال نیز امیدوار
 آمدہ است دولت حقیقی و مجازی میسر باد مکتوب چہل و ہشتم نیز بیاد و نقابت دستگاہ
 شیخ فرید صد و ریافتہ در ترغیب بر تعظیم علماء و طلبہ علوم کہ حاملان شریعت اند نصرتکم اللہ سبحانہ علی
 الاعداء بحرمتہ سید الانبیاء علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و التیمات حرمت نامہ گرامی کہ فقہ
 را بآن نواخته بودند بہ مطالبہ آن مشرق گفت در کتاب مولانا محمد قلیج موفی حرم فرمودہ بودند
 جنہ وے خرچے برای طالب علمان صوفیان فرستادہ شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر ہمت بسیار
 زیبا در آید حکم الظاہر عنوان الباطن امید است کہ در باطن شریف نیز بن جماعہ کرام تقدیم پیدا کردہ
 باشند کل انا و شریح بما فیہ مصرعہ از کوزہ همان برون تیرا و کہ در دست و در تقدیم طالب علمان
 ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویہ علیہ و علیٰ
 آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات بایشان برپا است فروای قیامت از شریعت خواهند پرسید
 از تصوف نخواہند پرسید و حول جنت و نخب از نار و البتہ باتیان شریعت است
 انبیاء صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و تسلیما نہ علیم کہ بہترین کائنات اند بشرا ئع دعوت کردہ اند و
 در نجات بران ماندہ اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شریع است پس بزرگ ترین
 غیرت سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمایسن کہ

مسئوده نماید سمع قبول استماع خواهند فرمود و مکرر نفس تارة انسانی بمجبول است بر حسب جاه و ریاست
و مکی است او تر رفع بر اقرانست و بالذات خواهاست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد
او و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از
و شرکست بختی بے همتا جل سلطان بلکه آن بی سعادت بشکرت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد
و بس همه محکوم او باشند فقط و حدیث قدسی آمده است عا و نفسا قانا تصببت بعباد الی یغنی و غنم دار
نفس خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن به تحصیل مروت و
از جاه و ریاست و ترغ و تکبر فی الحقیقت امداد گردنست بدشمن خدای عزوجل و تقویت نمودن دست
مراد از شاعت این امر اینک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبر یا ردائی و العظمت ازاری
فمن نازعنی فی شئ منها دخلت فی النار و لا ابالی دنیا می دانی که ملعون و مغضوب حق سبحانه تعالی بوا سطر است
که حصول دنیا مروت و معادن حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مد نماید ناچار لغت را شناید
و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات زیرا که در فقر نامرادی نفس است حصول عجز آن
متصور از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و حکمت در تکلیفات فخر تعجیر و تخریب همین نفس
اماره است فخر رائج برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت بعمل در آید همان
هوای نفسانی رو بزد آل رد و لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعی در راز اله هوای نفسانی بترست از ریاضات
و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این یا فئات مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا و اقع
نشده اند موند و مقوی هوای نفسانی اند برهنان و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نموده اند
اما هیچ ازینها سودمند نگشته و غیر از تقویت نفس و تربیت آن ننموده مثلاً یکدم در ادای زکوة که شریعت
بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمند ترست از آنکه هزار دنیا را زینش خود صرت کند و طعام خود
در عید فطر حکم شریعت نافع ترست در رفع هوا از آنکه از نزد خود سا بها صالم باشد و دو رکعت نماز بامداد
بجماعت ادا گردن که سنتی از سنن بجا آوردن است براتب بترست از آنکه تمام شب بصلوة نافله
قیام نماید و نماز بامداد را بجماعت ادا کند باجمله تانفس مزنی نشود و از خیمت مایخو لیاے متهتری
پاک نگردد و نجات محالست فکر از آله این مریض ضروری آید تا بموت ابدی نرسد و کلمه طیبه لا آله الا الله که
موضوع است از برای نفی الله آفاقی و انفسی در ترک نفس و تطهیر آن انفع و انسب است کابر طریقت

فاسد گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند براه میباید داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین اطناب است بقیة التصدیح آنکه فضائل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کردی گزیت با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه حاجله که در کمال آسانی است نسبت بمحاسبه آجله هراسناست و ثقیقه عظمی در عالم اسباب تو جسم فشریف میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اندر تو مراد دل ده و دلیری بین پرور به خویش خوان و شیر سمن به دولت صورتی معنوی محصل باد بحسبته البنی الامی و آله الامجاد علیه وعلیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد دریافت در ترغیب برتر و بیج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غزاد احکام ملت زهر قوت گیرند و رواج پذیرند رع کار نیست غیر این همه هیچ و امر و غریب ابل اسلام را درین طور گرداب ضلالت اسید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات اتها و من التحیات و التسلیمات اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من کبها نجا و من خلف عنها هلك همت علیا را تمام بران گمارند که این دست عظمی را بدست آرند بنایب الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منعم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همتش برده باشند این حقیر باراده اظهار خیال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حق متوجه خدمت ایقان است هلال ماه رمضان در حضرت دہلی دیده شد مرض حضرت والده نیز گوار در توقف مفهوم گشت بضرورت اجتماع ختم قرآن توقف نمود و الا مرعند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد مکتوب پنجاه و دوم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد دریافت در خدمت نفسا ماره و بیان مرض ذاتی او و علاج از آلان مرض مرگمت نامر که امی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجر کم و رفع قدر کم و شرح صدر کم و یسر امر کم بحسبته جد کم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فتمننا الله سبحانه علی متابعتہ ظاہر و باطناً ویرحم الله عبداً قال آفياً ثانياً فقره چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بد خو

گم سنت کرار هبیری کننده غرضه که درین باب فکر صحیح و کامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علامت نمی پذیرد و هر چند تشریم می آید که کسی امثال این سخنان را با فطانت صحیح اظهار سازد اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد و مکتوب پنجاه و چهارم نیز بیسایات و نفاقت پناهی شیخ فرید صندور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است حضرت صحبت مبتدع فوق هر صحبت کافرست و بدترین فرق شیعه غنیعه دمانیا سب ذلک عظم الله و تعالی وجه کم و رفع قدر کم دیسر مکر و شرح صدر کم بحر متهم سید البشر المطهر عن بیع البصر علیه علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات الکلهما من لم یشکر الناس لم یشکر الله کسی که شکر نمی بخشد می بخشد خدا می عزوجل بخانیا و در پس بر ما فقیران شکر احسانهاست شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای دافرو بردیم ثانیاً چون بکم کبرت بخت الکبر لرؤیت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقره و باعث انتظام عالمان نیز شما ایند جز که الحمد سبحانه عنا خیر بجزا رسیده که بر تن من زبان شود هر موسی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد و آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از انچه نباید و نه شاید محفوظ دارد و بحر متهم جد کم سید المرسلین علیه علی آله من الصلوات و التسلیمات اتمها و الکلهما این فقیر از صحبت اگر می شما دور افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست خواهیم بشداز و ید درین فکر جگر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش خوب است یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافرست و بدترین جمیع مبتدعان بها عانده که اصحاب پیغمبر علیه و علیه الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا کفار می نامد لیغیظهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون است اعاننا الله سبحانه عما یعتقد الزنا و قته خلاصه و نزاعی که در میان اصحاب علیم الرضوان واقع شده بود محمول بر هواست نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تنگی رسیده بودند و از آزادی گذشته اینقدر می دانم که حضرت امیر در آن باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بود و این خطا و اجتهاد نیست

قدس سرشت تعالیٰ اسرار هم از برای تزکیه نفس همین کلمه طیبیه را اختیار فرموده اند سه تا بحار و ب لا نه روی راه نرسی در سر ای لا اله الا الله هرگاه نفس در مقام کشری آید و نقض عهد نماید ب تکرار این کلمه تجدد ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جدد و ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس تازه همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است فضائل این کلمه که آسمانها و زمین را در پله بنهند و این کلمه را در پله دیگر آینه این پله را حج آید بر پله دیگر و السلام علی من اتبع الهدی و الترمذی متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب پنججاه و سوم نیز بیاد است انتساب شیخ فرید صمد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است و مایه ناسب و کتب تجلیم الله سبحانه علی جاده ابائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشان مسلمانانی که در نما و خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که لازم باشند و بیان سائل شرحیه میگردد باشند تا خلاف تشرع امری واقع نشود و الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را باین چه بشارت و اتم زوگان را باین چه نوید لیکن چون حقیقۃ اسطه همین عرض توجه خدمت علما است چنانکه اگر اظهار آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن محاف نخواهد داشت امید است که مغذو خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگردد اند که علماء دیندار از خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند و طلب غیر از ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام از این علماء طرفه خواهند گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آن را توسل قربت بادشاه خواهند ساخت تا چارم درین امر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و همان محبت در پیش است و ترویج چه گنجایش دارد که باعث تحریب دین خواهد شد و العیا بالله سبحانه من ذلک من فتنه العلماء السوء اگر یک عالم را از براسه این عرض انتخاب کنند بهترین نماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احرست و اگر پیدا نشود بعد از اهل صحیح بهترین دین جنس را اختیار کنند مالا یدرک کله لا یتبرک کل نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است غسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی البیس همین را دید که فایده و بیکار خفته است اگر نرزد پسید گفت علمای نبوت کارها میکنند در اغوا و اضلال کافی اند سه عالم که کارهای دین پرور کنند و او خوشنشین

هر چند بسیار در رخصت مستعد گشت اما داخل جرگه فخاصانست حق سبحانه و تعالیٰ را بخلاص و محبت ایشان
 استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نرفت مکتوب پنجاه و هفتم به شیخ محمد یوسف صدر یافته
 در نصیحت حق سبحانه و تعالیٰ بر جاده آباء کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحکمت سید طهرسین
 علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بزرگ در خاندان شما موردی است برنجی
 زندگانی نمایند که استحقاق این در اثنت میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت
 که عبارت از حقیقت است متجلی و متسری در اندیشه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت
 و طریقت حقیقت آن نه آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر آن اتحاد و زندگانه
 است زعم فقیر درباره شما بسیار فیک است بعضی وقایع را بر اینمغه شاهد دارد ازین ما جدا
 بوالد بزرگوار شما علیه الرحمه اظهار نموده بود بقیه المقصود شیخ عبد الله بنی مردی بصلاح آراسته
 است و نیک بناد اگر بخندست علیه در امری از امور رجوع نماید التقات خواهند فرمود و السلام
 و الا کرام مکتوب پنجاه و هشتم بیادت بآبی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه
 که مادر صدق قطع آنیم همگی هفت گام است در بیان آنکه مشایخ نقشبندیہ ابتدا سیر از عالم اختیار
 کرده اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و ما نیا سب
 ذلک تفاوت نامه گرامی در و یافت از انجا شوق اجتماع سخنان این طائفه علیا مفہوم گشت
 لاجرم منحنی چند در تحریر آورد و اجابۃ المسؤل و ترغیبا الی الما مول محمد و ما این راه که مادر صدق
 قطع آنیم همگی هفت گام است بعد هفت لطیفه انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و
 نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سرخشی اخفی مربوط اند و در هر قدم
 ازین اقدام سبعة و ہزار مجب خرق مینمایند نورانیہ کانت ملک المحجب او ظلمانیہ ان شد
 سبعین الف حجاب من نور و ظلمت و گام اول که در عالم امر مینزند تجلی افعال رو سید ہر و بگام
 دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیہ می افتد ثم و ثم علی تفاوت در جاتا
 کما لا یخفی علی اربابا و ہر خطوہ از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانہ
 نزدیک حتی تیمم القرب بجام ہذہ الاقدام فتح خسروا با فناء و البقاء و بلغوا الی درجۃ
 الولاية انما صفة مشایخ طریقت علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم ابتدا و این سیر

باجای حق نمیرساند بلکه ملاست را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است
از ثواب و نیز پدید ولت از اصحاب نیست در بدبختی او که سخن ست کارے که ان بدبخت کرده
بسیج کافر فزنگ نکند بعضی که از علماء اهل سنت در لعن توقف کرده اند تا آنکه از وی راضی اند بلکه
رعایت احتمال رجوع تو به کرده اند بیاید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم
جهانیان هر روز چهره خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر علیه وعلیه الصلوٰۃ والسلام چه طور
ستایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمند و مخدول گردند درین ایام این
طائفه بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه
دوخته آمد تا در صحبت شریف این قسم بداندیشان را جابجا نشاندیم که اللہ تعالیٰ علی الطریقه المرضیہ
مکتوب پنجاه و پنجم نیز سیادت بنا ہی شیخ عبدلویا بسنجاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه است
که دل را محبت نسبت کمال از زمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بسا علیه
بدعا و ظہر الغیب بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مغرور موجودات علیه وعلی آله الصلوٰۃ
والتسلیمات والتحمیات فرموده اند که من احب اغاه فلیعلم یا ه انظار حب خود نمودن اولی و انسب
و انسب و باین محبت که نسبت به اقرباء آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام پیدا شده است شسته امیدری
تمام بدست آورده است حق سبحانه تعالیٰ محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحمره سید البشر
علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام مکتوب پنجاه و ششم نیز به شیخ عبدلویا ب صدور یافته در سفارش
سیدی جناب قدس سادات کبیر لبرکات بواسطه خیریت آن سرور دین دنیا علیه وعلی آله الصلوٰۃ
والتحمیات ازان برتر است که بمربان قاهر بیان منقبت و محمدرت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت
خود دانسته درین باب جرأت نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مامور است
مینماید۔ اللهم اجعلنا من مجیم بحمره سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد از
سادات سامانه اند و طابع علم و صاحب از عمر ضیق سعادت متوجه آن حد و گذشته اگر در سر کار عالی
گنجایش باشد شش را لایق و سزاوار آن ست والا نه بیکی از مخلصان خود سفارش نمایند که
از عمر سعادت خاطر حج ساز و چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقر و محتاجان توجیه
اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه حیرات نمود در وقت رفتن

آرے صاحب اہل سنت و جماعت کہ فرق ماجرہ اند و نجات بے اتباع این بزرگواران ممکن نیست
 و اگر سر مو مخالفت است خط و خط است این سخن بکشف صحیح و الہام صریح نیز یقین پیوستہ است
 احتمال تخلف ندارد قطوبے لمن و نق لتابعتم و شرف بتقلید ہم و ویل لمن فالقم و اعترا عتہم و نقص
 عن الصلوہم و خرج عن زمرتہم فضلوہا فانکروا الکرۃ و الشفاعۃ و خفی علیہم فضیلتہ الصحبۃ و فضل الصحابۃ
 و حرموا عن محبتہ اہل بیت الرسول و مودۃ اولادہ البتول ممنوعا عن خیر کثیرہ نالہا اہل سنتہ و تقیقت
 الصحابۃ علی ان افضلہم ابو بکر الصدیق قال الشافعی و ہوا علم باحوال الصحابۃ اضطرا الناس بعد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السما خیرا من الی بکر فلوہ رقابہم و ہذا تصریح منہ
 بان الصحابۃ متفقون علی افضلیۃ الصدیق فیکون اجماعا فی الصدرا لادل علی فضیلتہ فیکون قطعیاً
 لایسوغ انکارہ و اہل بیت الرسول مثله کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا و من تخلف عنہا ہلک قال
 بعض ائمار فیران رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و اصحابہ وسلم جعل صحابہ کالجویم
 و بالجیم ہم بیتہ و ن و شبہ اہل بیتہ بسفینۃ نوح اشارۃ الی ان را کب السفینۃ لابدہ من رعایۃ
 الجویم لیا من من الہلک و بدون رعایۃ الجویم النجاۃ متننہ قطعاً و ما یشتہ ان یعلم ان الانکار عن
 بعض انکار عن جمیع قائم فی فضیلۃ صحبۃ خیر البشر مشرکون و فضیلتہ الصحبۃ فوق جمیع الفضائل
 و الکمالات و لہذا لم یبلغ اویس القرنی الذی ہو خیر التابعین مرتبۃ اوسن من صحبۃ علیہ الصلوۃ و السلام
 فلا تعدل لفضیلۃ الصحبۃ شیئاً کالنا ما کان فان ایا تم بیرکۃ الصحبۃ و نزول الوحی یصیر ظہور یا
 و لم یحقق لاحد بعد الصحابۃ ہذہ القربۃ من الایمان و الاعمال متفرعۃ علی الایمان کما ہما علی حسب
 کمال الایمان و ماجری بینہم من المنازعات و المحاربات فمحول علی محامل صحابۃ و حکم بانفہ ما کانت
 عن ہوس و جہل و لکن عن اجتہاد و علم و ان خطا بعضهم فی الاجتہاد و ظلمتہ درجۃ ایضا عند اللہ
 سبحانہ ہذا ہوا طریق الوسط بین الافراط و التفریط الذی اختارہ اہل سنتہ و ہوا طریق الاسلام
 و السبیل الالحکم بالجملة علم و عمل مستفاد از شریعت و تحصیل افلاص کہ بجور روح ست مر علم و عمل
 و ابستہ بسلوک طریق صوفیہ است تا میرا لہ قطع نماید و بسیر فی اللہ متحقق نشود کہ از حقیقت
 اخلاص و درست و اکمالات مخلصان مجبور آرے عامہ مومنان را نیز تبعل و تکلف در بعض
 از اعمال و اخلاص و لو فی الجملہ متحقق میشو اما اخلاصی کہ مادر صد و بیان آیم اخلاص در جمیع

از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این مسیر قطع می نمایند بخلاف سلاسل
دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقش بندیه اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران حد
بدرایت ایشان مندرج گشت رع قیاس کن ز گلستان من بهار مرآت طویق این بزرگواران بعینه
طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بطریق اندراج نهایت که در بدرایت آن میسر شد که کمال اولیاء
امت را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل غرور علیه لرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر
رسیده بود از او پس قرنی که خیر تابعین است افضل آمد سئل عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی
عنه ایها الفضل معاویه ام عمر ابن عبد العزیز فقال انما العزیز الذی دخل الف فرس معاویه مع رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم فیر من عمر بن عبد العزیز کذا مره پس بایده اندیشید که در
بدرایت ایشان نهایت دیگران مندرج گردد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران
چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو سه قاصر می گردند این طائفه را طعن قصور و عا شانه که
بر آرم زبان این گلزار همه شیران جهان بسته این سلسله اندر و به از حیل چه سان بگسلد این سلسله
از قنات الله سبحانه و ایا کم محبة هذه الطائفة العزیز و جو د با کا غده هر چند محقر افتاده است اما سار و
بلند و حقائق ارجند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز پس محمود
هد و ریافته در بیان آنکه آدمی را از سنجیر چاره نیست تا بجا تلبدی میسر گردد و در بیان آنکه نخبات
بلع اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستغنا و از ثمریت اند و اخلاص
منوط بسلوک طویق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل اولیاء را در جمیع افعال و اعمال و حرکات
و سکونات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده ثمریت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام
و التحیة استقامت کرده است فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانا و وفا و ثمره ثمره
و مر اسله لطیفه و رد و یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص باین طائفه
بوضوح انجا میدالیم زوایا طلب فواید رفته بود محمد و آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی
میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم و دو قسم است علمی است که مقصود از ان عمل است که علم فقه تکامل است
علمی است که مقصود از ان مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته بمقتضای

است و یادداشت حقیقت پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر تکلف که موقت بموقیت است از عشره
 و اربعین و ام توجه بطلوب محال است چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوم متفون نیست ایکن
 دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در ان موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبه تکلف
 البته مانع دوام توجه است و دوام نگه داشتن قلوب مبتدیان این سلسله عاید است میدهد امری دیگر است دوم
 توجه که مادر صد بیان آنیم عبارت از یادداشت است که بنایت مرتبه کمال است حضرت خواجہ عبدالحق عجلای
 فرموده اند قدر سن لئذ تعالی سر که در ای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از انظار این مسلم حلال
 ترغیب طالبان این طریقہ عاید است هر چند که متکبران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصل به کثیر و سیدی به کثیر
 مشنوی کبریا فسانه بخواند فسانه است و انکه پیش نقد خود مردانه است آب نیل است و بقطعه خون نموده
 قوم موسی را نه خون بود آب بود و السلام والا کرام مکتوب شخصیت یکم نیم سیادت ثانی سید محمود
 صد و ریافته در ترغیب صحبت شیخ اکمل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و انیا سبب ذکاک حق سبحانه
 و تعالی از یاد دے در طلب خود که امت فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام
 گردانا و بجز سید البشر محمد زین العابدین علی اله الصلوات والتسلیات نامہ گرمی مشرف ساخت
 چون بنی از طلب شوق و شمع از درود و تعطش بود در نظر بسیار زیاده آمد چه طلب بمشعر حصول مطلب است
 و در مقدمه وصول بمقصود عزیزی می فرماید اگر بخواستی و ادندے خواست حصول دولت را
 نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالفت او است احتراز باید نمود و سبب افتوری در وی راه یابد و برود
 در ان حرارت تا نشاید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بمحصول آن دولت
 شکر هم لازیم و دوام التواضع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب را از کوبه
 بحال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التواضع پیشتر شود صورت تضرع و نیاز مندی
 از دست نمی باید داد و ان کم بگو اقتبا گوایکسان این معنی است این محافظت تا زمان وصول
 بشیخ کامل و مکمل است بعد از ان تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میت نیست
 و دست غسال فناے اول فناے فی الشیخ است و ان فنا ثانیاً وسیله فنا فی الله دے گردد
 سه زان روے که چشم تست احوال بمعبود تو پیشتر است اول به زیر که طریق افاده و استفادہ
 بنی بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال دناوت و خاست مثل سبب بجناب

اقوال و افعال و حرکات و سکات است بے تامل و تکلف و این خلاص منوط باشتغال و ایثار فائق
و انفسی است که بیا و بقا مربوط است و وصول است بمرتبه لایت خالصه خلاصی که بعمل و تکلف محتاج
است دوام نمی پذیرد بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق یقین است پس
اولیاء الله هر چه میکنند بر اے حق میکنند جل و علاء بر اے نفس خود چه نفس ایشان قدری حق
شده است در خصوص خلوص ایشان را تصحیح نیست در کار نیست نیت ایشان به فنا فی الله و بقا با الله
تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند بر اے نفس خود میکند نیت کند
یا نمکند و چون این گرفتاری نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علاء بجای آن نشیند تا چار هر چه
کند بر اے حق کند نیت دست دهد یا نیت محتمل در کار است و متیقن احتیاج به یقین نیست ذلک فضل الله
یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد
و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر لام شتان مابینما و فقیکه از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد
آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و یسر تمام در ادای اعمال پیدا میشود و کسلی که از
جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد و رخ این کار دولت است کنون تا کرار سده و السلام
اولاً و آخراً مکتوب مشتمل بر سیادت پناهی سید محمود و در یافته در بیان نفی خواطر
و دفع وساوس بالکلیه و ما کنیاسب ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود
مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس و در طریقه حضرت
خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خانواده
بزرگ که چایه خواطر کشیده اند در تمام آن اولین باطن خود را زور و خاطر باز داشته اند حضرت خواجیه
احرار قدس الله تعالی سر درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر نیست که مانع دوام
توجه مطلوب اند نه دفع خواطر مطلقاً و در ویشی از مخلصان این سلسله علین حکم و امانت ربک فورت
از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بجدی منتفی میگردد که اگر فضاء حضرت نوح علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام بصاحب لقلب بدهند هر خاطر بر قلب عبور نکند نه آنکه او درین رفع متکلف باشد
چون تکلف موقت است و دوام نمی پذیرد بلکه در ایقان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم نشود تعالی بعین از
تعل و تکلف خبر میدهد و تعل در مرتبه طریقت است حقیقت آنست که از تعل و تکلف دار باندیاد کرد و در طریقت

نهایت است در برایت والا حقیقت نهایت در برایت نیکنجد و نهایت با برایت نسبت ندارد
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته تفصیل ذکر
یا فیه است القمه عموماً از صورت حقیقت ضرورت و اکثاف حقیقت بصورت از دوری

حققت الله سبحانه بالحقیقة الحققة وجنبنا عن الصورة الباطنة المسمیة البنی المختار وآله الامراء علیهم
علیهم من الصلوات الکلمات التی فی افضلها مکتوب شصت و سوم به سیادت پناهی
و نقابت دستگاہی شیخ فرید مد و ریافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی علیهم تسلیماً بعد اصول
دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی

از کلمات متفق ایشان بتنا الله سبحانه و ایا کم علی جادة آباءکم الکرام علی افضلهم الصالحات و علی
بواقیم متابعه الصلوة والسلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماً و برکات علی جمیعهم عموماً
و علی افضلهم خصوصاً رفته اند که تبویب این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است
و از گرفتاری گسردی خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نبی بود حق سبحانه و تعالی که غنی
مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمی داد و بآن راه نمی نمود
و ایچکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف
ساخته است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمی گشت پس شکر
این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرامت آنکه از عمده آن بر آید الحمد لله الذی نعم

علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من صدق الانبیاء علیهم الصلوة والسلام و این بزرگواران
در اصول متفق و کلام ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و شرف و نشر و
ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعيم جنت و عذاب عظیم بطریق خلود و تائید اختلاف
ایشان در بعضی احکام است که به فروغ دین تعلق دارد حق سبحانه تعالی در هر یک زمانه
بهر یک پیغمبر و اهل العزم انبیاء آن زمان را به بعضی احکام مناسبه آنرا وحی فرستاده و
با احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شریعه از حکم و مصالح حق است
سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده
بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است

قدس غر سلطان نیست بر زخمی ذمی جنتین در کار است و آن شیخ کامل مکمل است و قوس ترین
فتور در طالب انا بت است به شیخ ناقص که به سلوک و جذب کار را تمام ناکرده بمسند شیخی خود را
کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و انا بت او مرض مهلک است تعداد بلند طالب را
انجمن صحبت به پستی می آرد و از زور و کفایت می اندازد مثلاً فریضه که از طبیب ناقص دارد و خود
در از دیا در مرض خود میکوشد و قابلیت از ازاله مرض خود منافع میسازد هر چند آن دار و در ابتدا کج
از تحقیق بخشد اما فی الحقیقت نفس مضرت است این مریض اگر فرما به طبیب عاقل برسد آن طبیب
اول فکر از تاثیر آن دار و نماید و بمسلمات ساحل میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ازاله مرض میکند
و در طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرار هم بر صحبت است بگفت و شنود کار رے
نیکشاید بلکه مستی در طلب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر سیر
واقع شود اگر جریره خود را رسانند و شافیه چیزے اخذ نموده بسعرت باز گردند گنجایش از در زیاد
برین تصدیق است بقیه الاجوبه المستول عنها آنکه جناب شیخ پناهی ساری میاں شیخ تلج
در آن صوبه مقیم اند و بزرگ اما استعداد شمارا بطریق ایشان مناسب است کم است بے رابطه صحبت
حصول مطلوب تعسر است و الا مرعند کم اگر گاه گاه خبرے از احوال خود می نوشته باشند تا بآن تعویب
از این جانب چیزے نوشته شود مناسب است چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت میباشد
لمکتوب شخصیت و دوم بجانب میرزا حسام الدین احمد صد در یافته در بیان آنکه جذب که پیش از
سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذب که بعد
از سلوک است از مقاصد است و مایه سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفا طریق و حصول
براد و جز دست جذب و سلوک عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذب که مقدم بر سلوک است از مقاصد
نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذب که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از
حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است و جذب و تصفیه سابع از
برای تسهیل مسالک سلوک است بے سلوک کا نیکشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید
جذب اولے کا بصورت است مر جذب اخرے را فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند پس در
از اندراج نهایت در هدایت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت

این سخن براس از دایضاح است والاحق از باطل جداست و نور از ظلمت هویدا جاد الحق
 و زحق الباطل ان الباطل کان زهوقاً اللهم تبنا علی متابعتة هؤلاء الاکابر علیهم الصلوة والسلام
 اولاً و آخراً بقية المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است
 که درین باب چیزی نوشته می آید لیکن اینقدر است که حقیر چند گاه است که از آشنائی ایشان محفوظ
 هست مدتی است که ایشان اشتیاق عقبه بوسی داشتند اما درین آشنائی ضعیف برایشان طاری
 شده بود تا زمانه صاحب فرش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اسید و ارعنایت اند
 مکتوب شخصیت و چهارم نیز به سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بیان لذت
 و الم جسمانی در روحانی و تحریر بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ماینا سبب که سلم الله سبحانه و عاقلم
 فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات لذت الم و دنیا بر دو قسم است
 جسمانی در روحانی هر چیز که جسم را دران لذت است روح را دران الم است و هر چه جسم ازان لذت
 روح را ازان التذاز است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشانی که روح بمقام جسم نرسیده
 نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است
 و بالم او متلذذ نیست مرتبه عوام کالانعام هم زرد و نااه اسفل سافلین در شان ایشان صادق است
 و اس هزار و اس اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع نماید سه پایه آخر
 آدم است و آدمی بگشت محروم از مقام مروتی که نگردد و باز مسکین زمین سفر نیست از و می نمری
 که یکس محروم تر از بیماری روح است که الم خود را از لذت می انکار و لذت را الم می شناسد
 در رنگ صفر است که بواسطه علت صفر شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلاً فکر از انکه این مرض
 لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی می نمایند همیشه از پل
 این عیش و عشرت ساختن به صد هزاران جان بیاید باختن و چون نیک ملاحظه
 کرده میشود معلوم میگردد اگر در دنیا در و الم و مصیبت نمی بود نخو می از زید ظلمت های
 آن را دقایق و حوادث زلال می گردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی دارد و نافع است
 که از ان مرض می نمایند محسوس این فقیر شده در دعوت های عام که طعام می بخورند
 به خلوص نیست نمیتوانست که در جمیع از طعام خواران بشکوی منجرند و منقصت طعام

سبحانه و منع اشتراک است با و تعالی و تقدس و ناگزیر فتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را
 در باب غیر از حق را سبحانه این کلمه مخصوص با بنیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت
 مشرف نشده اند و غیر از این کسی باین کلمات تکلم نه نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را
 سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب
 وجود واحد میدانند در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است
 هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آله باطله است و اثبات
 معبود حق است سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشهر سیدانند
 مثل سایر مردم و آنکه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت با و میکنند تعالی و او را سبحانه
 از حلول و اتحاد منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند
 و حق را سبحانه در خود حلول ثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود
 تخاصی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی برآورده در سنکرات افعال و مستقیمات اعمال می افتند و راه
 اباحت بدینا گشاده میگردد و گمان می برند که الله از هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند صواب
 میدانند و هر چه میکنند مباح می انگارند فاعملوا فی الله و لا تباعم و لا شیاعم و کلمه دیگر که
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت انصیب نیست
 آنست که این بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و ملوث ندارند قائلند
 و اما روحی و حقایق کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند
 از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان
 نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض رسله واقع میشد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی
 قطع می فرمود و ریسان منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند
 و همان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس انصاف در کار است
 شخصی که از کمال بخیر دے خود را آله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال
 طاعتیسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و براتباع
 او چه مدار مصرع سالی که نکوست از بهارش پیداست : اظهار امثال

انجمن علی دیگر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه
 اعداء اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین
 اعدا و این جهاد قوی که امروز شمار میسر شده است جهاد اکبر است مقتنم و انید و اهل من مزید
 بگویند و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن و این مثال ما مردم فقرا و بیدار است و پائیزین دولت تحریر
 سه هینا را باب تعیم نمیماید و للعاشق المسکین با تجمیع سه دایم تر از گنج مقصود نشان
 که ما نرسیدیم تو شاید برسی حضرت خواهد احرار قدس الله تعالی میفرمودند که اگر من شیخی کنم
 پنج شیخی در عالم مزید نیاید اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم
 بصحبت سلاطین میرفتند و به صرف خود ایشان را متقاعد می ساختند و توسل ایشان ترویج
 شریعت می فرمودند ملت من آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با کابر این خانواده برگزیده
 قدس الله تعالی اسرار هم سخن میفرماید تاثیر بخشیده است و عظمت مسلمانی شما
 در نظر اقران ظاهر گشته است فرمایند که اقل احکام کشیده اهل کفر که در اهل اسلام
 شوخی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از ان منکرات محفوظ مانند
 حی انا الله سبحانه عنا وعن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پشپین عناد می بدین مصطفوی
 علیه الصلوة والسلام مفهوم می شد و درین سلطنت ظاهر آن عناد نیست اگر محبت
 از عدم علم است ترس آن است که مباد اینجام کار بنهادنجا بد و بر مسلمانان حاصله
 تنگ تر افتد مصرع چوبید بر سرایان خویش میسرزم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم
 علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فقیر به تقریب
 اینجا آمده بود نخواست که از آمدن خود ایشان را اطلاع ندهد و بعضی سخنان نا فاع ننویسد
 و از محبت عزیز می که بواسطه مناسبت فطریست خبر نکند حال علیه السلام من
 احب اقاہ قلیعلم ایاہ یعنی کسیکه دوست دارد برادر مسلم خود را پس گوا اعلام کند و را
 از ان محبت والسلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب شخصیت و ششم
 نیز بخان اعظم صد دریافت در مداحی طریقه علیه نقشبندی قدس الله تعالی
 اسرار هم و مناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحب جمیع الصلوة والسلام

و صاحب طعام مینایند و صاحب طعام را ازین شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب
طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت از الهی نماید و در معرض قبول می آید اگر
حکوه آن جماعت نمی بود و انکسار قلب صاحب طعام نمیشد طعام سرسبز از ظلمت و کدورت بود
احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و آوارگی آمد و مانا زیر در دکان جویان
عیش و تنعم را مشکل کا رست ما خلقت الجن والانس الایعبدون لخص قاطع است و عبادت عبارت
از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و بنیداران
که دنیا بمن انسانست در زندان عیش جویان بودن از عقل دورست پس آدمی را از مشق محنت کشی
چاره نبود و از درزش بار برداری گذرنه حضرت حق سبحانه و تعالی بانی طاعتان را بر این معنی استقامت
کبر است فرما بدجبرته جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات التها ومن التیات اکملها مکتوب
شخصیت و بنجم خان اعظم صد دریا فته در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی
مسلمانان و تحریف و اغیار تقویت اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و تصرف علی اعداء
الاسلام فی اعداء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیات المکمله فرموده
است الاسلام با عریا و سیمو و کما بداد فطوبی للفریاد غیرت اسلام تا بحمد رسید است
که کفار بر ملاطعن اسلام و ذم مسلمانان مینمایند و بے تحاشا اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در
کوچه و بازار میکنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون
بیست بر می نهفته رخ و دیو در کمر شمشیر و نازه بسوخت عقل زحیرت که این چه بواجبی است سبحان الله
و بحمد الشریع تحت السیف گفته اند و نقی شریع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منکس
گفته است و سعادله انقلاب پیدا کرده است و اسیر تا و اندامتا و او یلا امروز وجود شریف
شمارا مغتنم می شمردیم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شمارانیمیدانیم حق سبحانه
و تعالی سدید و نا صر شما باد بحکمته البنی و آله الامجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیات و التیات
و البرکات در خبر وارد است کن یومن احدکم حتی یقال انه مجنون درینوقت آن جنون که میناس
آن فرط غیرت است اسلام است درنا و شما محسوس است اهد الله سبحانه علی ذلک امر و زآن
روز است که عمل قلیل را با اجر جزیل با عتقائے تمام قبول می فرمایند از اصحاب کعبه غیر از

داخل و امر ثانی ایما احتیاج محتاج است که بفضیلت و صلاح جنگی است و بمعرفت و شهود
 متفرین از دروے نسب کرم است و از دروے حسب شریف محمد و مادر اظهار حق نوع از مرارت
 است اگر چه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد خیل سواد محمدی میباید که این مرارت را
 در رنگ غسل بیاشامد و بل من مزید گوید تلونیات احوال از لوازم صفات مکان است جماعه
 که به تمکین رسیده اند نیز از تلون سرشته اند بچاره ممکن گاه مغلوب سلطان صفات جلالیه
 است و گاه محکوم صفات جمالیه است و قتی محل قبض است و قتی موطن بسط و هر موسم را
 احکام جداست و در روز آن بود امر و زانیست قلب المؤمنین بین مصعبین من اصابع الرحمن یقلبها
 کیف یشاء و السلام مکتوب شخصیت و هشتم نیز خان خانان صدور یافت در بیان آنکه لایق
 از باب غنای زبید و استغنا از ارباب فقر و نیاز سبب ذلک فیما منع الله محمد و ما
 من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم و تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال و تواضع از ارباب غنا زیبا
 و استغنا از اهل فقر لان المعامله بالاحسان و در مکاتیب ثلاثه شما غیر از
 استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد
 الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک در یابید که در کجا باید نوشت آری
 خدمت فقره بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا خرقه بران
 مترتب شود و بدینا خط القادریه اتقوا امت او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
 اتها و اکملها از تکلف برمی اندازد اما التکبیر مع التکبیر من صدق حضرت خواجہ نقشبند راقد من الله
 تعالی استره شخصه گفت که متکبر است فرمودند تکبر من از کبر پائے او است این طایفه را
 ذلیل و خوار نه انکار نمرد رب الضعفاء مد فوع بالا یواب لواقسم علی الله لایره حدیث نبوی
 علیه الصلوة والسلام اندک پیش تو گفتیم غم دل ترسیم که دل آزرده شوے و در سخن
 بسیار است و محبان عزیز می و مخلصان صمیمی شامی باندک ملاحظه نفس امر داشته باشند
 بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر گنگاشته که بدهند صلاح شمارا میباید که منظور
 دارند و مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غائیة
 این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیر ازین طرف

و بیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگر چه او بیس قرنی باشد یا عمر مردانی الحمد للہ و سلام علی
عبادہ الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مبنی بر اندراج
نہایت در بدایت ست حضرات خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمودہ اند کہ ما نہایت
را در بدایت درج میکنم و این طریقہ بعینہ طریقی اصحاب کرام ست رضی اللہ تعالیٰ عنہم چہ
این بزرگواران را در اول محبت آن سرور علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات آن میسر می شد
کہ ادیاء امت را در نہایت النہایت شمع ازان کمال دست سید ہد ہذا وحشی قاتل حضرت حمزہ
علیہ السلام کہ یک مرتبہ در بد و اسلام خود مشرف محبت سید اولین و آخوین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
والتسلیمات و التحیات مشرف شدہ بود از او بیس قرنی کہ خیر التابین ست الفضل مدانچہ وحشی را در
اول محبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام میسر شد او بیس قرنی را بآن خصوصیت در انتہا
میسر نشد لا ہرم بہترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم کلمہ ختم کار دیگران
را در پس انداخت و اشارت بہ بعد درجہ نمود شخصے از علیہ اللہ بن مبارک قدس سرہ سوال کرد
ایہما افضل معاذیرام عمر بن عبدالعزیز قال لغبار الذی دخل لفت فرس سعادیہ تبع رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبدالعزیز کہ امرہ پس ناچار سلسلہ این حضرات سلسلہ الذہب
آمد و مزیت این طریقہ عالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سایر قرون بہترین
جماعہ را کہ از کمال فضل را آغاز شرفی از انجام ارزانی دارند اطلاع بحقیقت کمالات ایشان غیرشان
متعذر ست نہایت ایشان فوق نہایت دیگران خواہد بود مہر عم قیاس کن زر گلستان
من بہار مراچہ مہر سائے کہ تلو ست از بہار شہ پیدا ست ؛ ذلک فضل اللہ یؤتیہ
من یشاء واللہ ذوالفضل العظیم حضرت خواجہ نقشبند سیفر مودند کہ ما فضلیا یم جعلنا اللہ
سبحانہ وایاکم من محبہ ہولاء الا کا بر و متابع آثار ہم محمد متہ البنی القہر شہ علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ
والتسلیمات و من التحیات کلہما مکتوب شصت و ہفتم بخان خانان صدور یا فتم در
سفارش محتاج ثبوت اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعہ سکیطہ سلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
والتسلیمات ظاہر اوباطن ویرحم اللہ عبدی قال یناد امر اہم بے اختیار بران
آوردند کہ تصدیق ایشان جبرأت نماید اول انظار رفیع منظرہ آزار ست بلکہ حصول مودت

و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشند و السلام بکتاب مفتاح و نیز بخان خانان صدور
یا فیه در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد و ستیجی آنکه همین جامعیت او سبب قرب است
و انیاسب ذلک فیکلم الله سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
و السلام و التیمة رحم الله عبدا قال آینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکیه بر کم و
تفضیل ست سبب بعد و تفضیل و تجلیل نیز همان جامعیت ست قرب بواسطه تمیز
مرات اوست و قابلیت ظهور مر جمیع اسما و صفات را بلکه تجلیات ذایت را نیز حدیث قدسی
لا یسعنی رضی و لا سألنی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن رحمی بیان ست و بعد و لیت
احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کلم ما فی
الارض جمیعاً این احتیاج او را جمیع اشیا گرفتاری هست که سبب بعد و تفضیل او
گشته است پایه آخر آدم ست و آدمی به گشت محروم از مقام مردی به گنگر در باز
مسکین زین سفر نیست از و به یکس محروم تر به پس بهترین همه موجودات انسان آمد
و بدترین همه کائنات هم او اذاکان منه محمد حبیب رب العالمین علیه علی آله الصلوة و التسلیم
و التیمات و البوجل للعین عدد و رب السموات الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات
میشود و گرفتاری یک که نقره است از یک نیز حاصل نماید خرابی در خرابی ست لیکن نقصان
مالا یدرک کله لایترک کله زندگانی چند روزه به وفق اتباع صاحب شریعت علیه علی آله
الصلوة و التیمة باید بسیر کرد که رشتنگاری از عذاب اخروی و فور تنفات سردی و البته بسبب
این اتباع ست پس اموال نایبه و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و آنرا وسیله
عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و مطعومات و لبوسات لذیذ و نفیسه حظ نفس
منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اثمر به غیر از حصول وفوت بر داء طاعات نیست دیگر
نباید کرد جامع نفیس بحکم کریمه خدا و از شکم عند کل مسجد به نیست تمویین مامور باید
پوشید و مشوب به نیست دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را به تکلف
برین نیست باید آورد فان لم تجکوا فتبا کوا و دایم بحق سبحانه و تعالی المتجی و متضرع
باید بود که حقیقت نیست میسر شود و از تکلیف دارد به میوه اند که در خاک مومن قبول

بدانند هر چند این مقدمات تلخ مانند ما خوش گویندگان شما بسیار اند بیا با اکتفا کنند
مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه است و ظهور زلالی بخند و نه لیکن
بدانند که اظهار این قسم سخنان از روی آزار است بلکه از روی یکنواهی و دل سوختن
یقین تصور نمایند خواه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند کمثل که فقیر خود را بهر حال
بشما میرسانید پس اما در اثناء راه سرهند ملاقی خدند معذور خواهم شد داشت
انحرافها صنع الله سبحانه مکتوب شخصیت و نهم نیز بخان خانان صدور یافت
در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است در بیان آنکه نجات وابسته بتابعیت اهل
سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله
التفات نامه گرامی که به مصحوب اخو سے مولانا محمد صدیق ارسال داشتہ بود
وصول یافت کرم فرمودند جزا کم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب
فقر نموده اند بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفع الله این منزل
موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گفت بشر سے کم چون الفاظ انا بت
در جوع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انا بت بردست درویش
از درویشان واقع شده است مترصد نتایج و ثمره آن باشند اما حقوق آن را باید
که مما اکن حرے دارند از وصایا و نصائح چه نویسد فایز علوم و معارف چه و انما
که علماء مجتهدین و صوفیہ محققین شکر الله تعالی بسم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جانز
نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهراً بعضی از یاران
بخدمت شما برده اند به نظر شریف گذشتہ باشد باجملة طریق النجاة متابعت
اهل السنة و الجماعة کثر اعم الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و فی الفروع
فانهم الفرقۃ الناجیة و ما سواهم من الفرق فم فی معرفت الزوال و مشرف الملائک علمه الیوم احد
اولم یعلم اما فی الغد فیکمل کل حد و لا ینفع الهم بنها قبل ان ینبنا الموت سیادت مآبی سید
ابراہیم الہ قدیم چون احتسابی بآن آستان علیہ وارد و در سلک دعاگویان منتظم است
بر ذمه کرم الیوم است که دستگیری فرمایند که از ان فقر و پیری با اهل دعیال خود و فقر غایب گذارند

و در مطالع و مشارب و مساکن حدود و شریعه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد
 در اموال نایمه و انعام سائمه زکوٰه مفروضه را داد باید کرد و چون تجلی با احکام شریعیست شد از مضرت
 دنیا نجات حاصل گشت و بآخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم پیشتر نشود از بحث خارج است
 حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرش سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت و اموال انبوی
 است فقط **من** آنچه شرط بلاغت است با تو میگویم: تو خواه از سخن پند گیر خواه ملال: تا که ام صاحب
 دولت باشد که باین طعرات دنیا دی و باین خدم و حشم و باین طعاهما لذیذ و چرب باین لباس
 فاخره در برش کلمه حق را بسع قبول استماع نماید گوشش از یاد زکراتان شده است نشنود ناله و فغان
 مرا و فغان اندر سبحانه و ایا کم بتایبه الشریعه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و التیمه بقیت المراد
 میان شیخ زکریا که سابق گردی بود مرد عالم و فاضل است بشوئی اعمال مدتی است که نزد آن مجوس
 بواسطه ضعف پیری و فقیق معیشت و تمامی مدت بسبب سبویه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکه آمده
 سع و مخلص مانانید کثرت مسافت راه مانع آمد چون انخوی خواجه محمد صدیق بخدایت ایشان میفرستند
 بضرورت بچند کلمه متصدع گشت امید است که توبه عالی در باره آن ضعیف مرعی خواهند داشت
 که عالم است و پیر و السلام اولاً و آخراً مکتوب هفتاد و سوم به تلج بن قلیخان صدور یافته در مدت
 و نیا و انبای آن و در نکویش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباهات و تحریص بخیرت اعمال
 حاصله علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ماینا سب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰات و التسلیات و التیمات لابدیه السرمه تیه استقامت زانی فرماید میفرماید
 دنیا محل آزمائش و ابتلاست ظاهر او را با نواص مزخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت و احوال
 و خط و زلف و خرم و موهوم و مزین ساخته اند و نمیشود بطراوت نصارت تمخیل است لیکن فی الحقیقت
 جیفه است عطر اند و دوزخ بله ایست پل از ذیاب و دود و سربلی است غلبه و شکریست زهر سا باطنی سراسر
 غراب است معامله و ابنا می خود با این همه گندگی از هر چه گوی بدتر فرشته او دیوانه و مسحور است گرفتار از مجنون
 و مخدوع است هر که بظاهر او مفتون گشت بدای خسارت ابدی متهم شد و هر که کلاوت و طراوت
 نظر کردند امت سمرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیم و علما
 اکه الصلوٰه والسلام فرموده است **مال دنیا و الآخرة الاضرتان ان رضیت احد لهما**

آنکه در ساخته است قطره باران را به علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوے علماء و بن تارک
 راه عزیمت را اختیار نموده اند و از خصص اجتناب کرده و زندگانی باید کرد و وسیله نجات ابدی
 باید دانست ما یفعل الله بکم ان شکرتم و انتم مکتبون هفتاد و یکم میرزا و ارباب
 ابن خان خانان صدور یافته در بیان آنکه شکر نعم بر نعم علیهم واجب است و حصول شکر
 باتیان شریعت است لا غیر ایدکم الله سبحانه و لکن شکر نعم بر نعم علیهم واجب است عقلاً
 و قریباً و معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر
 و وجوب شکر زیاده تر پس برا اعتبار علی تفاوت درجات هم نسبت بفقراضعاف مضاعف شکر
 واجب آمد لهذا فقرا این امت پیش از اغنیاء پانصد سال در بهشت خواهند درآمد و شکر نعم تعالی
 اولاً تبصیح عقاید است بمقتضای آرای فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً باتیان احکام
 شرعیه و عملیه است بر وفق آرای مجتهدین این فرقه علیه و ثانیاً تبصیح و تزکیه است بر طبق سلوک
 صوفیه علیه این فرقه سینه و وجوب این رکن اخیر استحساناً است بخلاف رکنین سابقه چه
 اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و علی که مخالف
 این ارکان فاسد است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید باشد داخل محصیت است
 و تا فرمانی و تا سپاسی نعم جل سلطان بر ائمه اند و فلا سفیو تان در ریاضات و مجاهدات خود را
 معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع انبیا صلوات الله تعالی و سلیمان
 علی جمیع عموماً و علی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند و در نجات اخروی بے نصیب نمیکند بحکم
 سیدنا و مولانا و شفیع دُنُوْنا و طیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعت خلفاء
 الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هفتاد و دوم بخوابم جهان
 صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا
 چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نباشد تا سبب ذلک سلم الله سبحانه و عاقل
 ما احسن الدین و الدنیا لو اجتماع جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را
 ترک دنیا لابد آمد و چون درین آوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه تنگیست بضرورت ترک
 حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیوی بمقتضای حکم شریعت عزائم محکوم باید شد

آنهم به نیت جمعیت از برای اداے وظائف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر اداے طاعت است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برود و ملل هذا القیاس سائر المباحات الضروریة اکابر فقیهینند یہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عمل بضریمیت اختیار کرده اند و از رخصت مہما ممکن اجتناب فرمودہ اند از جملہ غرائم الکفاست بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دائرہ مباحات بیرون نباید نهاد و محرمات و مشتبہات نباید رفت تنوعات با امور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانہ از کمال کرم تجوید فرمودہ است و دائرہ این تنوعات را پر و وسیع ساخته قطع نظر از این تنوعات کدام عیش برابر آنست کہ مولاے این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست کہ سید او از اعمال او در سخط باشد رضا اللہ تعالیٰ فی الجنة خیر من الجنة و سخط اللہ تعالیٰ فی النار شر من النار این کس بندہ ایست محکوم محکم موسیٰ اورا پسرخود نساخته اند و در ہر جسد افتد و اند گذاشتمہ فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود فردا غیر از دامت و خسارت ہیچ بدست نخواہد آمد وقت کار موسم جوانی است جو آخر نیست کہ این وقت را از دست نہ بد و فرصت غنیمت شمر و تحمل کہ در اتا زمان پیری نگذرند و اگر گزار جمعیست میسر نشود و اگر میسر شود ہنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد حالانکہ سباب جمعیت ہمہ میسر است و وجود والدین ہم از جملہ الغامات حق است سبحانہ کہ غم معیشت این کنین مگر نیست و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر امر و زبرد با بیدارنداخت و زنت بہ تسوہت باید کشید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ملک المسوفون آرسے اگر مہمات دنیاے دنی را بر فردا اندازند و امر و زبا اعمال آخرت پر دازند پس مستحسن است چنانکہ عکس این مستقیم است درین وقت عقوفان جوانی کہ استیلا و دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک غل را اندک اعتبار است کہ در وقت عدم استیلا و آنها اضعا ف مضاعف آن را اعتبار نیست در توره سپاہی گری سپاہیان کار گزار در وقت استیلاے اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد ہم اعتبار سے گیرد و نمایان می شود و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمی ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی کہ خلاصہ موجود است نہ بود و لعب و خوردن و شغف است

غنیمتِ الاخرے پس ہر کہ دنیا را راضی ساخت آخرت ازوے در سخاست پس ناچار از
 آخرت بے نصیب آمد اعاذنا اللہ سبحانہ وایاکم من مجسمتھا و محبتہا الہما اے فرزند پہنچ
 سیدائی کہ دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانہ باز دارد پس از زن و فرزندان و مال و جاہ و ریاست
 و لہو و لعب و اشتغال بمال یعنی ہمہ داخل دنیا ست علوئے کہ با آخرت کار تیاست
 ہم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و ہندسہ و حساب و امثال آنہا از علوم لا طائل
 بکارے آمد فلا سفہ از اہل نجات مے بودند قال علیہ الصلوٰۃ والسلام علامت
 اعراضہ تعالیٰ عن العبد اشتغالہ بمال یعنی ہر چہ جز عشق خدا مے حسن ست +
 مگر شکر خوردن بود جان کندن ست + و آنکہ گفتہ اند کہ علم نجوم از برائے معرفت اوقات
 صلوٰۃ در کار ست نہ باین معنی ست کہ معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکہ
 باین معنی ست کہ علم نجوم یکے از طرق معرفت اوقات ست بسیارے از مردم ہستند
 کہ از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰۃ را بہ از عالمان نجوم مے شناسند قریب باین
 سخن ست و جبکہ در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینہا کہ فی الجملہ در بعضی علوم
 شرعیہ درکارند گفتہ اند بالجملہ بعد از تحلات بسیار وجہ جواز از برائے اشتغال باین
 علوم پیدا میشود و اما اگر مقصود اینہا غیر از معرفت احکام شرعیہ و تقویت ادلہ
 کلامیہ امرے دیگر نباشد والا لا یجوز اصلا الفعان باید کردار حکام امر باح کہ متلزم
 فوت امور واجبہ باشد از حد اباحت مے برآید یا نہ شک نیست کہ اشتغال باین
 علوم فوت اشتغال بعلوم شرعیہ ضروریہ است اے فرزند حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال
 عنایت بینایت خویش ترا و را بتداء جو اتی توفیق تو بہ کرامت فرمودہ بود بدولت
 یکے از درویشان سلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ امرا رہم اتا بت دادہ نمیدانم
 از دست نفس و شیطان تر اثبات بر آن تو بہ میسر شدہ باشد یا نہ استقامت مشکل ینماید
 موسم عتقوان جو اتی ست و اسباب دنیوے ہمیشہ بیشتر از قربانی مناسب و نا ملائم
 ۵ ہمہ اندر ز من بتوان این ست + کہ توفیق و غانہ رنگین ست + اے فرزند کار این ست
 کہ از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد

پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سیما نه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس این قسم کرد و از ارا یا نیست یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان بکند قال علیه الصلوة والسلام جدو ایما نکم بقول لا اله الا الله و از نامر هیات حق سبحانه توبه نصوح از سر عاده نماید از اموریکه نمی فرموده است و محروم ساخته مجتنب باشد و پنج وقت نماز بجا عت گزارد اگر قیام لیل و نماز از تجدید میسر شود ز به سعاد ت و ادا ز زکوة مال نیز از وظایف ارکان اسلام است آنرا البته واکند و طریق که ادا می آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادا می زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند به فقر و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب نمیشود و در صورت هر قومه زکوة از ذمه ادا شود و هم از خرج سبب تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقر نشود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگه دارند و در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقر جدا میشود اگر امر و ز توفیق ادا می آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند اے فرزند چون نفس بالذات تمخیل است و در اتقال احکام الهی جل سلطان سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود و الا اموال و املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجالست که در آن مکث نماید باید که بمنیت تمام ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را بی هیچ وجه معاف ندارد و در ادا می حقوق عباد و سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوششش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادا می آن حق آسانست بکلامیت و تعلق بهم رفع میشود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تاثیر هست شاید برکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدانشود و بضرورت بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد آثره از علماء دینداند و شیخ علی آثره خود آشناست شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی مغتنم اند در تفقیش مسائل شرعی بایشان رجوع نمودن انسب است اے فرزند ما فقرا را با غنیا و دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان

مقصود از وسع ادای وظائف بندگیست وذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التبا و تضرع بحجاب
قدس خداوندی جل سلطانہ عبادت کے کہ شریع محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بآن ناطق است و مقصود
از ادای آن منافع و مصالح عبادت و بحجاب قدس خداوندی غرضانہ ہیج ازان ماند
نمیشود و بجان ممنون گشته میاید و اگر دو با نقیاد تمام در امتثال و امر و انہما از منای ہی باید کوشید
حق سبحانہ با وجود غنا و مطلق عباد را با و امر و نوا ہی سرفراز ساخته است مامحتا جان را شکر این
نعمت برو جہ اتم باید کرد و بہمت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میداند کہ
اگر از بنا ہی دنیا کہ بشوکت و جاہ صورتی تحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمتی سرفراز سازد
و دران خدمت نفعی بآمر نیز عاید است این زیر دست حکم او را چہ بلا عزیز سیدارد و میداند کہ شخص عظیم القدر
این خدمت را فرمودہ است بہ ممنونیتہ تمام بجا باید آورد چہ بلا شد عظمت خداوندی جل شانہ از عظمت این شخص
ہم در نظر کمتر می آید کہ امتثال خداوندی عظمت نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید
بر آورد عدم امتثال و امر الہی جل سلطانہ از دو چیز خالی نیست یا آنکہ اخبارات شرعیہ را دروغ
میدانند و باور نمیکند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تراز عظمت ابناء دنیا می آید شاعت
وین امر را باید ملاحظہ نمود ای فرزند اگر شخصی کہ کذب او را بارہا تجربہ کردہ اند بگویند کہ اعدا با ستم
تمام بر فلان قوم بخون خواهند ریخت عقلا و آن قوم از بی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن
بلیہ مینمایند با وجودیکہ میدانند کہ آن مجرب بکذب استئم است لیکن میگویند کہ در محل تو ہم
خطر نزد عقلا احتراز لازم است مجرب صادق علیہ الصلوٰۃ والسلام بمبالغتہا و تمام از عذاب
آخر و وسع خبر دار ساخته است ہیج متاثر نمیشوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند
و حال آنکہ علاج دفع آنرا نیز از مجرب صادق علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ معلوم کردہ اند پس چہ
ایمان است کہ خبر مجرب صادق در رنگ خبر و غوغا اعتبار ندارد و صورت اسلام
نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست کہ ظن ہم نیست بلکہ وہم ہم
نیست چہ عقلا در خطر ہا وہم را نیز اعتبار مے نند و ہمچنین حق تعالی در کلام مجرب
خود می فرماید واللہ بصیر بما تعملون باوجود این اعمال بیہ بو قوع مے آرند اگر
بدانستند کہ شخص حقیرے براعمال اینہما مطلع است ہرگز عمل شیع در نظر او نمیکند

پویند علی الخصوص در نشاء اخروی که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت
 مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در روز قیامت ندا در دهد که مالک
 الیوم و خود در جواب آن فرماید الله الواحد القهار عباد را در آن روز غیر از بول و دشت
 متحقق نیست و چه حضرت و هدایت مقصودند الله تعالیٰ در قرآن مجید از شدت آن
 روز و از غایت اضطراب خلافت خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالیٰ ان زلزلة
 الساعة شئ عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما رضعت و ترفع کل ذات حمل حملها و
 ترمی الناس سگاری و ما هم بکاری و لکن عذاب الله شدید در آن روز کنز فسل
 پسند و قول اولو العزم را دل بلرزده بول بهجا نیکه دشت بر ندا نبیؐ : تو غدر گند
 را چه داری بیا : بقیة النصح اتباع صاحب الشریعة علیه الصلوة والسلام و النجیة لازم فان
 النجاة بدو نامحال و عدم الالتفات الی زخارف الدنایا و عدم الاعتناء بوجودها و عدمها
 فان الدنیا بمنزلة الله سبحانه نیست لما قدر عنده تعلق فیمنی ان یكون عدما خیرا من
 وجودها عند العباد و قضیة عدم دنا و دسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا
 یا بنی انما الذین مضوا من قبل و تقنا الله سبحانه و ایاکم یمتابة سید المرسلین علیه و علی
 اله الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و پنج نیز یمیزاید لایع الزمان صدور یافته در تحریر
 بر متابعت سید کونین علیه و علی اله الصلوة والسلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً بدسترس
 احکام ضروریة فقہ و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالیٰ بوسیله یا بوسیله
 او را تعالیٰ میباید طلبید سلکم الله سبحانه و عافاکم فقد سادات دارین منوط
 بمتابعات سید کونین است علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها بنحیک
 علماء اهل سنت شکر الله بهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آرای
 صائیه این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت
 و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد
 از حصول این دو جناح اعتقادی و علمی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس
 سیر آید بدو و ناخرط القاد و دنیا دلی که رای آن نمیکند که آنرا از مطلب فخرند و حصول مل و

سختن کنم نصائح شریعه درین باب بروی اتم واکل وارد شده اند لکن بحکم ابوالفتح اما آن فرزند چون
از راه انا بت به قرار جوع آورده بود دل را بواسطه آن سنا سبت در اکثر اوقات توجه
بحال آن فرزند میشد و همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصائح
و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشند اما مقصود محلی سنت نه مجرد علم بیماری که علم بدار و میض
خود و اوتان دارد و در انحراف صحت نمی یابد علم بدار و فائده نمیکند این همه ابرام و مبالغه
برای عمل سنت علم خود محبت را درست میسازد و قال علیه الصلوة والسلام ان اشرف الناس
عندنا یوم الیقمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انا بت سابق بواسطه قلت صحبت
ارباب جمعیت اگر چه غمخواره باشد اما از نفاست جوهر استعداد آن فرزند خبر میدهم
امید است که حق سبحانه و تعالی آن انا بت در آخرت یوفیق مرضیات خویشش موافق
گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طائفه را از دست نهد و اتجا
و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی بواسطه محبت
خود مشرف سازد و جام بجانب خود کشد و ازین خرمن خسته با باکل خلاص سازد و شنوی عشق
آن شعله است که چون بر فروخت بهر چه جز معشوق باقی جمله سوخت به تیغ لادر قتل غیر حق
براند و در نگرزان پس که بعد لایحه ماند و ماند الا الله باقی جمله رفت به خدا و باش اے عشق
شرکت سوز رفت مکتوب هفتاد و چهارم به میرزا بدیع الزمان صدور یافته و تحریر
بر محبت فقر و توجیه بایشان و التمس باتباع صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام
مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه در و دیافت حمد الله سبحانه که از خواص آن محبت فقر
و توجیه در ویشان مفهوم گشت که سرایه سعادت است لایحه جلساء الله سبحانه و اتم قوم
لا یشق علیکم و کائن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیتفتح بصحا لیک
الماجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانم رب اشعث مدفوع بالابواب لواقسم
علی الله لایتره سعادت آثار فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشائین
این نیت است که مخصوص بحضرت واجب الوجود دست جل سلطان عبد ملوک لا یقدر
علی شئی را چه رسد که بوجه از وجه بخند وند جل سلطان مشارکت جوید و در راه خدا وندی

کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباهات بالکلیه در همه اوقات خصوصاً در نیوقت بسیار
 عزیز الوجود است اجتناب از نامحرمت لازم ساخته مما امکان دایم ارتکاب فضول مباهات را
 تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در پیکه از براس
 دخول حوالی محرمات و ابسته همیشه بحق سبحانه ملتی و متضرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التماس
 تضرع تحمل که کار آن اجتناب بکند که بفضول مباهات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد
 عزیز میفرماید انکسار المعاصین احبالی من صولۃ الطبیعین اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است
 که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحقوق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اہمتر
 است حق سبحانه و تعالیٰ غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقرا محتاجانند و بالذات
 بنحیل و لیوم اند قال رسول الله تعالیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من کانت له مظلمة لآخره من عرضه
 او شئ فلیتملک منہ الیوم قبل ان لا یكون دینا روا و لا درہا ان کان له عمل صالح اخذ بقدر
 مظلمتہ وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبہ فعل علیہ و قال ایضاً صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم تدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درہم له ولا شئ فقال صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم ان المفلس من امتی من لا یابی یوم القیمۃ بصلوۃ و صیام و زکوۃ و یا تی قد شتم
 ہذا و قدف ہذا و اکل مال ہذا و سفک دم ہذا و ضرب ہذا فیعطی ہذا من حسنات و ہذا من
 حسنات فان فینیت حسناتہ قبل ان یقفی ما علیہ اخذ من خطایا ہم فطرحت علیہم غم
 طرح فی النار صدق رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم ثانیاً اخبار محمدت
 گزارے ایشان مے نماید کہ در بلدہ معظمہ لاہور بوجو دایشان بسیارے از احکام
 شرعیہ درین طور زمانہ رواجے پیدا کردہ است و تقویۃ دین و تردد و تبحر ملت
 در ان بقعہ حاصل گشتہ است و آن بلدہ نزد فقیرانچو قطب ارشادست نسبت
 بسائر بلادہند وستان خیر و برکت آن بلدہ بہ جمیع بلادہند وستان ساریست
 اگر آنجا دین راتر و تبحرست و رہمہ جانحو سے از رواج متحققست حق سبحانہ و تعالیٰ
 مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یزال طالفتہ
 من امتی ظاہرین علی الحق و یضربہم من خذلہم سقیم یا اسے امر اللہ

جاء اور از سقا صد انکارند بلند بهمت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی وسیله
 اورا تعالی باید طلبید رع کار نیست غیر این همه هیچ چون التفات نموده و بهمت
 خواسته اند بشیرے کم سالماً و غاماً مراجعت خواهند نمود اما یک شرط را رع می دارند و آن
 وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهور است
 هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی
 الصلوٰۃ والسلام و التمیته استقامت کمر بست فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات و التحیات مکتوب هفتاد و ششم بقلیج خان صدور یافته
 در بیان آنکه ترقی وابسته بوج و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباهات و اگر بیشتر شود
 اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباهات را تنگ تر باید گرفت در بیان آنکه اجتناب از
 محرمات نیز دو قسم است عصمکم اللہ سبحانه عما یحکم و ما نکم عما شاکم محرمة سید البشر المتقی عنه زیغ البصر
 علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیات افضلها قال اللہ تعالی فما اتمکم الرسول فحقنوه
 و ما نهکم عنه فانتهوا و از آنجا استثال او امر و انتهاء از نوا است و ملظم ترین این
 دو چیز جزو اخیر است که معبر بوج و تقوی است ذکر رحل عند رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیه
 و علی آله و سلم عبادة و اجتهاد و ذکر آخر بر عه فقالت البیضاء علیه و سلم لا تعدل بابر عتقی
 یعنی الورع و قال ایضا علیه من الصلوات اتها و من التسلیات اکملها ملاک و نیکم الورع و فضیلت
 انسان بر ملک الزین جزو تحقیق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود و چه ملائکه
 در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس عایت جزو ورع و تقوی لازماً هم
 مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال
 وقتی میسر شود که از فضول مباهات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباهات اکثف
 کرده شود زیرا که اغواء عنان در ارتکاب مباهات با موشحیتهاست و رسالت مطهره
 بحریم نزدیک است من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیہ پس در حصول
 کمال در ورع و تقوی اکتفا از مباهات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم مشروط
 به نیت اداسه و مخالفت بندگی والا آن قدر هم وبال است و قلیل آن غشیه حکم

و وصول ست بان ولایت و اگر سوال کنند کہ بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیہ الصلوٰۃ
 والسلام از ولایت آن سرور نصیب نیست بلکہ بر قدم انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان نفی دارند
 جواب گویم کہ شریعت پیغمبر را علیہ الصلوٰۃ والسلام جامع جمیع شرائع است و کتابی کہ بر دے
 منزل شدہ است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع
 جمیع شرائع است پس باندازہ استعداد خود مناسبتی بر بنی اند انبیا دارد کہ ولایت او را
 اخذ میکند و لا محذور فیہ بلکہ گوئیم کہ ولایت او علیہ الصلوٰۃ والسلام حاوی و لایتمای
 جمیع انبیا است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات پس وصول بان ولایتها وصول بجزوئیست از
 اجزاء این ولایت خاصہ و سبب عدیم الوصول الی ملک الاولایۃ بقصور فی کمال

متابعۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام و لا قصور در درجات فلا جرم حصل التقادس فی درجات
 الاولایۃ و لو قیسر کمال الاتباع لا مکن الوصول الی ملک الاولایۃ اعتراض وقتی دارد
 میشود کہ متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصہ محمدی علیہ و علیہم الصلوٰۃ و

التسلیمات و التحیات حاصل می شد و لیس فلیس الحمد للہ الذی انعم علیہ و ہدینا
 الی الطراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت

بین ست انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و لیل ایمنی ست رزقنا اللہ سبحانہ

و ایاکم کمال اتباع شریعت علیہ الصلوٰۃ والسلام بحرمتہ کمل اتباع و عظم ادبائہ رضوان اللہ

تعالی علیہم جمیعین آمین حامل رقبہ و عاتر دوان حد و دبو و بچند کلمہ حرک سلسلہ عجت گشت

و اسلام علیکم و رحمۃ اللہ سبحانہ لدیکم مکتوب ہفتاد و ہشت تیرہ جباری خان صد دریافتہ

در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکہ حصول این دولت وابستہ باتباع

صاحب شریعت است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام حق سبحانہ و تعالیٰ بر جاہ شریعت

حقہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام و التمجیۃ استقامت ارزانی فراید چند روزست کہ از سفر و ملی اگر

مراجعت واقع شدہ است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشتہ حب الوطن من الایمان نقد وقت ست بعد

وصول بوطن اگر سفر ست در وطن ست سفر در وطن از اصول مقررہ اکابر خانوادہ علیہ نقشبندیہ ست

قدس سرہ تعالیٰ اسرار ہم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا و بسر نگیرد و بطریق اندراج انہایت فی البدیہ حاصل

و ہم علی ذلک چون ایشان را رشتہ ارتباطی بحضرت معرفت پناہی قبلہ گاہی خواہ
محکم بود بنا بر آن بہ سوید چند کلمہ محرک آن نسبت جمی گشت زیادہ برین الطاب
ست حاصل رقمیدہ ما گو کہ از مردم نیک و صلحا ست و آدمی زادہ است حاجتہ بجناب
ایشان آورده است امیدست کہ توجہ شریف در بارہ او مرعی داشتہ روا سے
حاجت او خواہند فرمود و دولت حقیقی و سعادت سہیدی محصل باد بحضرت ابنی و آلہ الامجاد
علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التہیات مکتوب ہفتاد و ہفتم بخاری خان صد و ریافتہ
در بیان آنکہ عبادت خدا سے بچون و بیچگون کے میسر شود و اکینا سب ذلک الحمد للہ
و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بعد از خدا سے ہر چہ پرستند ہیچ نیست
بے دولت ست آنکہ ہیچ اختیار کردہ عبادت خدا سے بچون و بیچگون جل سلطانہ
و قتی میسر شود کہ از قیمت تمام ماسوا سے آزاد شدہ قبلہ توجہ جز ذات احدیت ہیچ مانند
در مصداق این توجہ استوار انعام و ایلام اوست تعالیٰ بلکہ در ابتدا سے حصول این
مقام ایلام مرغوب ترمی آید از انعام اگر چہ در آخر کار بہ تفویض سیکند و ہر چہ میرسد
اولے و انسب میداند عبادتے بر غبت و بہت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت
خودست مقصود از انجائیات و سرور خویش ست تا تو در بند خویش تن
باشی و عشق گوئی و دروغ زن باشی و حصول این دولت و البتہ لفنا و مطلق
است و این توجہ نتیجہ محبت ذاتیہ است و مقدمہ ظہور ولایت خاصہ محمدیہ علی
صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و نتیجہ حصول این نعمت عظمی موقوف ست بر کمال
اتباع بشریعت او علیہ من الصلوٰات التہام و من التہیات اکملہا چہ شریعت ہر بنی
علیہم الصلوٰات و التہیات کہ از راہ بنوت برو سے عطا فرمودند مناسبت ولایت
اوست چہ در ولایت روحی ست سبحانہ بالکلیہ و چون یہ بنوت فرد سے آزد
ہمان نور فرد سے آید و همان کمال را با توجہ خلق جمع سے کند و سلب حصول
کمالات مقام بنوت ہم ہمان نورست و لہذا گفتہ اند ولایت بنی افضل ست از
بنوت اولاد جرم شریعت ہر پیغمبر مناسبت اوست و اباشد و اتباع آن شریعت مستلزم

تعالیٰ جذب نماید و مخالفت را در وے گنجایش ننماید تا سر منوے راه مخالفت شریعت
 کشاده است محل نظر است تمام سبیل مخالفت را باید سد و ساخت بهیت محال است بعد
 که راه صفا تو ان رفت جز در پے مصطفیٰ صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم
 بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مژ شدمی در میان باشد و راه افاده کشاده
 شدہ باشد نباید کرد و آن را ہم قاتل بایدانکاست زیادہ برین اطناب است این چند
 حروف بواسطہ ارتباط محبت و اخلاص تحریر آورده امید است کہ موجب طلال نشو و ثانی
 مصدر میگردد کہ ملا عمر و شاہ حسین آدمی زاده اند خوابان ملازمت ایشان اندامید است
 کہ داخل ملازمان خاصہ گردند اسمعیل نیز ہمین ارادہ بخدست آمده است اگر چه پیادہ است
 امیدوار است کہ فراخور حالت خود بہرہ یابد و یادہ تصدیع ندارد و السلام والا کرام
 مکتوب ہفتاد و نہم نیز بجباری خان صدور یافتہ در بیان آنکہ این شریعت غرا
 جامع شرائع ماقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای
 جمیع شرائع و ما یناسب ذلک اللہ تعالیٰ بر جادہ شریعت مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ
 و السلام و النجیۃ ثبات و استقامت از زانی فرمودہ بالکلیہ متوجہ جناب قدس خود گرداند
 چونکہ مقرر شدہ است کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی
 و صفاتی است و مظهر جمیع انبیاست بر سبیل اعتدال کتابے کہ بروے منزل شدہ است
 خلاصہ جمیع کتب سماوی است کہ بر سائر انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات منزل
 شدہ اند و ایضا شریعتے کہ آن سرور اعطا فرمودہ اند زبدۃ جمیع شرائع ماقدم است
 و اعمالے کہ بمقتضای این شریعت حقہ است منتخب از اعمال شرائع سابقہ است
 بلکہ از اعمال ملائکہ نیز صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلامہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات
 بر کوع اند و بعضے دیگر بسجود و بعضے بہ قیام و ہمچنین امم سابق بعضے بنماز با مداد
 مامور بودند و بعضے دیگر بنماز ہاے دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقہ و ملائکہ مقرر
 خلاصہ از زبدۃ آنرا انتخاب کردہ مامور ساختہ اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان
 اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع و اتیان است باعمال

میگوید و جمیع را ازین طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد
از تمام آن سیر آفاقی و سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آن است آرا می دهند مصرع
این کار دولت است کنون تا که ارسد هینا لا رب اب الینعم لعیها و صول باین نعمت عظمی و است
با تبارع سید اولین و آخرین ست علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها تا تمام
خود را در شریعت گم سازد و باقتال او امر دانتها از نواهی متحلی نگیرد و بوی ازین دولت بمشام
جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سرسومی باشد اگر بالفرض احوال و امور است
دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب بل لعائن
علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در
مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی ست و کدام عیش ست که مولا می
این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزو می و کلی او
مطلع ست از حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و
افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناپسندیده بوقوع
نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم
حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه اسلام ست حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار
نمی دهند و عوذ بالله سبحانه من ثمر و انفسنا و من سیات اعمالنا بحکم حدیث جد و ا
اما نکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم ایشان میباشد
کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت
توبه تا وقت دیگر ندهند بلکه المسوفون حدیث نبوی ست علیه و علی آله الصلوات التسلیات
یعنی هلاک گشتند سوف افضل گویندگان یعنی تا خیر کنندگان فرصت را غنیمت
باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه از عنایت حق سبحانه است
همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشان که قدم را بر سر در شریعت
داوند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان بهتر باید طلب نمود و مدد
باید جست تا عنایت حق سبحانه از در پیم ایشان ظاهر شده تمام بجانب غایت تقدس خود

که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط با اتباع طریق ایشان است و پس چنان که حق سبحانه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله پس اطاعت رسول^۲ عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلافت اطاعت اوصی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خدای را حاصل سلطانه خلافت طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم به کفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید ویریدون ان یفرقوا بین الله و رسوله و یقولون لو من بعض و تکفر ببعض و یریدون ان یجحدوا بین ذلك سبیلاً اولئک هم الکفرون حق پس در مانحن فیه دعوی اتباع آن سرور و نمودن علیه الصلوة و السلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی تحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة و السلام پس نجات را در آن طریق مخالفت چه مجال و محسبون انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشان است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه علیهم الصلوات و التسلیات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سیم فیم الفرقة الناجية چه طاعتنا ان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالغیمة و الخوارج و معتزله خود مذہب محدوث دارند و اصل بن عطار میسر ایشان از تلامذه امام حلی^۳ فخری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل عنا علی هذا القیاس سائر الفرق الباقية و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردنست بر پیغمبر خدا جل شانہ ما آمن برسول الله من لم یقر اصحابه چه خبیث اینها منجر به خبیث صاحب ایشان میشود و نمودن با الله سبحانه من هذا الاعتقاد السور و ایضا شرا گفته که از راه قرآن و احادیث بما رسیدہ است بتوسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی دون بعض نیست بل کلام فی العدالة و الصدق و التبلیغ سوا پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است و اعلیاً ذبا الله سبحانه منه و اگر طاعتنا بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض ایمان اختلاف

متقضیات آن شمرلے پس لاجرم مصدر قان این شریعت خیرالام با شند و همچنین تکذیب
 این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مروج شمرلے ما تقدم را و عدم
 اتیان است بمقتضای آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوة والسلام انکار
 از جمیع کمالات اسمای و صفاتی و تصدیق و تصدیق سنت جمیع آنها پس ناچار است که ان
 آن سرور و مکتبان شریعت بدترین اعم باشند ازینجا است الاعراب اخذ کفر اولقا تا
 محمد عربی کا بروے هر دو سرست پکسیکه خاک در شریعت خاک بر سر این
 محمد ذی الانعام و المنة که حسن اعتقاد و گمان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب
 آن شریعت علیه الصلوة والسلام و التیمة با حسن و جوه مشهور شده بودند
 و ندامت بر او ضاع ناملا نمہ ہوارہ دامنگیر شان بوده حق سبحانہ و تعالی از یاد بران عطا
 فرماید ثانیاً آنکہ حامل رقیمة الدعامیان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریع اندرین دیار بزرگان
 ایشان بزرگ شده آمدہ اند و جوه معاش و وظائف بسیار داشتند مشارالیه از بے معاشی
 متوجہ لشکر شده است و اسناد و فرامین ہمراہ آورده امیدوار است کہ بتوسل ایشان
 جمعیت پیدا کنند زیادہ متصدع نشد مشارالیه را بعد و عظام برنجہ سفارش فرماید
 کہ کار نگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقة گردد و الاسلام والا کرام مکتوب ہشتاد و م
 بمیزان فتح اللہ حکم صدور یافته در بیان آنکہ فرقة ناجیہ از ہفتاد و سہ فرقة اہل سنت و
 جماعت اند و در تلویش فرق مبتدعہ و ماینا سب ذلک حق سبحانہ و تعالی بربادہ شریعت
 مصطفویہ علی صاحبہا الصلوة والسلام و التیمة استقامت ارزانی فرماید مصرع
 کار نیست غیر این ہمہ ہیچ ہر فرقة از ہفتاد و سہ گروہ مدعی اتباع شریعت است و
 جازم نجات خود کل حزب بما لایم فرعون نقد وقت شائست امام بیلے کی پیغمبر صادق علیہ
 من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا بر تمیز فرقة واحدہ ناجیہ از ان فرق متعددہ
 فرمودہ است آنست التین ہم علی ما نا علیہ و اصحابی یعنی آن فرقہ واحدہ ناجیہ آنانند
 کہ ایشانان بطریقے اند کہ من ہر ان طریقہ و اصحاب من ہر ان طریقہ اند ذکر اصحاب باوجود
 کفایت بذکر صاحب شریعت علیہ الصلوة والسلام و التیمة درین موطن براے آن تو اند بود

قرآن را از هر واحدی امته نفاق و کفر جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکارست از مبلغ
اول پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نگشت فکین النہایة و الافلاح قال اللہ تعالیٰ
افتور منون بعض الکتاب و تکفرون بعض فما جزا من یفعل ذلک منکم الاخری فی الحیوة
الدنیة و یوم القیمۃ میرودون الی اشد العذاب یا آنکه گوئیم کہ قرآن جمیع حضرت عثمان
است بلکہ جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سواس
قرآن است پس باید این اندیشید کہ انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن مے کشد عیاداً
بائے سبحانہ شخصی از مجتهد اہل تشیع سوال کرد کہ قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن
چہ اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین بتسام برہم
مے شود و دیگر مائل ہرگز تجویز نمی کند کہ اصحاب آن سرور علیہ وعلیہم الصلوٰۃ و التسلیمات
در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقررست کہ در روز رحلت آن حضرت
سی و سہ ہزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بعیت کردہ اند
اینہ اصحاب پیغمبر بر فضائل جمیع شدن از جملہ محالات است و حال آنکہ آن حضرت علیہ
الصلوٰۃ و التحیۃ فرمودہ لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقفی کہ در ابتدا از حضرت امیر واقع
شدہ است بواسطہ آن بود کہ در آن مشورہ حضرت امیر را نہ طلبیدہ بود نہ چنانکہ
حضرت امیر فرمودہ اند ما غضبنا الا لما خرنا عن المشورة وانا تعلم ان ابابکر خیر منا الخ و
ما طلبیدن شانان مبنی بر مصلحت خواہد بود کالتسلیۃ لاہل البیت بوجود الامیر عند ہم فی الصدق
الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی کہ در میان اصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوٰۃ و
التسلیمات واقع شدہ نہ از ہوای نفسانی بود چہ نفوس شریفہ ایشان تزکیہ یافتہ بودند و از
امارگے باطمینان رسیدہ ہوای ایشان تابع شریعت شدہ بود بلکہ آن اختلاف مبنی بر اجتناد
بود و اعلائے حق پس مخفی ایشان نیز درجہ واحدہ دارد عند اللہ و مصیب را خودہ درجہ
پس زبان را از جہای ایشان باز باید داشت و ہمہ را بہ نیکی یا و باید کرد و قال الشافعی
رحمہ اللہ سبحانک و ما طهر اللہ عنہا ایدینا فلیطہر عنہا استمنا و نیز شافعی فرمودہ است اضطر
المناس بعد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم فلم یجد تحتہ ایم السما خیر من ابی بکر فلولوہ رقابہم

ندایم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتیه سودمند افتد که انکار از بعضی دیگر بآن نشود و بر تقدیر
 انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نمیشود و بر این که حضرت امیر مثل توقیر و تعظیم خلفاء ثلاثه رضوان
 الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدایته ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس
 با وجود انکار خلفاء ثلاثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن
 انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و روایت صریح مرقا و افعال ایشان را
 و احتمال تقیه را در ماده اسد الله راه دادن نیز از سخنان عقلست عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند
 که اسد الله با وجود کمال معرفت و خجاست بعضی خلفاء ثلاثه راسی سال مبطن دارند و اظهار
 خلاف آن ننمایند و محبت نفاق با ایشان دارند از ادعای اهل اسلام این قسم نفاق
 متصور نیست شناعیت این فعل را باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبوسنی و چه
 نوع خداع تشبیه میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و
 توقیر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلاثه را میکرد وند و از ابتدای انتساب
 ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش ندارد دو تبلیغ حق بر پیغمبر
 واجب است تقیه را آنجا راه دادن بر ندیده سیکند قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یضربکم من الناس
 کفار سیکفتند که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکنند و آنچه مخالف اوست اظهار
 نمیکند و می پوشد و مقرر است که بنی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خلل در
 شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلاثه از آن حضرت بظهور نیامد
 معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از ذوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب
 اعتراض ایشان را منع تر گوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز
 در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است
 از متابعت جمیع محروم است هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف
 می اندازد و از اتفاق می آید بلکه انکار قائل بانکار مقوله و میرساند و اینها مبطلان شریعت
 جمیع اصحاب اند که ما را ان الصحابه کلمه عدول از هر کجی چیزی از شریعت بارسیده است و همچنین

امروز این نسبت عقاد قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکند هجرت لاریاب انفعیم نصیب
 للعاشق المسکین بابتخیر: زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب**
هشتاد و سوم به بهادر خان صدور یافته در تحریریں بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را
 بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی فرموده با کلیه
 گرفتار جناب قدس خود گرداند بجز مرتبه سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات
 افضلها و من التسلیات اکملها **سنت** هر چه جز عشق خدائے احسن است بجز شکر خوردن
 بود جان کندن است بظاهر را بظاهر شریعت غزآراستن و باطن را همواره با حق جل و
 علاذ اشیتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز
 جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من
 الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و
 الاخرین ظاهر و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
مکتوب هشتاد و چهارم بسید احمد قادری صدور یافته در بیان اینکه شریعت و
 حقیقت عین یک دیگر اند و علامت وصول بحدی یقین مطابقت علوم و معارف آن
 مقام است بعلوم شرعی و مابینا سب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت
 ارزانی داشته بکی همت متوجه جناب اقدس خود گردانیده ما را اتمام از ما ستانده کلیت
 اعراض از ما دون خود میسر گرداند بجز مرتبه سید البشر المقدس عن زین العبر علیہ
 من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین - آمین **مصرعه**
 از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بجز هر چند هر چه گفته میشود از دوست سخن او
 لیکن چون این سخن را نخورے از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است
 آن معنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرأت و زبان درازی ننماید المقصود
 شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل
 استدلال و کشف است غیب و شهادت است و نقل عدم تعقل است احکام و علوم
 که بموجب شریعت غرامتین و معلوم شده اند از تحقیق تحقیق حق یقین همین احکام و

اینقول تصریح است به نفی تقیه در رضا حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیه المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما بسفرد کن همراه رفته بود امیدوار غایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده توجه را امیدوار است و السلام والا که ام

مکتوب هشتماد و حکم به لایبگ صدور یافته در تخریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان و استیلاء کفار گوناگون سازد انا الله سبحانه و ایاکم حمیه الاسلام غربت اسلام نزدیک یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر مجبور اجرائی احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند میخوانند که احکام اسلامی با کلیه زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بان سرحد رسانند اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز بقره در هندوستان اعظم شعار اسلام کفار بخیریه دادن شاید راضی شوند اما بتذییج بقره هرگز راضی نخواهند شد از ابتدا را بدشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و آنها را اگر عیاذا باشد سبحانه و توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا که ام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و که ام شاهزاد باین دولت دستبر و نماید و لک فضل الله

یوتیه من یشاء و الله و افضل العظیم مبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام **مکتوب هشتماد و دوم** بسکندر خان بود صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نسیان ماسوائے حق جل و علا صورت نه بندد این نسیان معبر بقناست حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد بحجرت سید البشر المطهر عن زینغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی دست میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور نماند و عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوائست که معبر بقناست نزد این طائفه علیه با نفرض اگر غیر آن بکف در دل گذرانند هرگز نگذرد و تا که رابین مرتبه نرسد سلامتی محال است

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
 ادا و صلاۃ است قال علیہ الصلوۃ والسلام الصلوۃ عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
 ومن ترکها فقد هدم الدین و کسی را که بر موافقت ادا و صلوۃ موفق سازند از فحشاء و منکر باز
 دارند گریه ان الصلوۃ تنهی عن الفحشاء و المنکر مؤید این سخن است و صلواتی که نه
 چنین است صورت صلوۃ است حقیقت ندارد ولیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را
 از دست نمی باید داد و الا یدرک کلمه لایترک کلمه اکرم الا کریم اگر صورت را بحقیقت اعتبار
 نماید مستبعد نیست خلیکم بموافقت ادا و الصلوۃ مع الجماعات مع الخشوع و الخشوع فانما یجب
 النجاة و الفلاح قال الله سبحانه و تعالی قد اطلع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون کار
 آنست که با وجود مخالطه کرده شود سپاهیان در وقت غلبه فینم اگر اندک تردد میکنند اعتبار
 بسیار پیدا میکنند بصلاح جو انان بآن سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شہوت نفسانے
 خود را بصلاح آورده اند اصحاب کعب اینهمه بزرگی بواسطه یک ہجرت از مخالف
 دین یافتند در حدیث نبوی علیہ الصلوۃ والسلام وارد است عبادۃ فی الہرج کجبرۃ الی
 پس نمائی فی الحقیقت عین باعث است زیادہ ازین چه نوشته آید فرزندے شیخ بہاء الدین
 را صحبت فقراء مرغوب نمی افتد و باہل غناء و تغم مائل و منجذب است نمیند اندک
 صحبت ایشان سم قائل است و قلم چرب شان ظلمہ افزاست الخذر الخذر ثم الخذر
 الخذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدرہ الصلوۃ والسلام من تواضع لغنی بغیانہ ذنب
 ثلثادینہ فویل لمن تواضع لغنائم و الله سبحانه الموفق مکتوب ہشتاد و ششم
 بیکے از حکام برگزیدہ جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از مادون حق سبحانہ و تعالی
 بر جد اعتدال و مرکز عدالت استقامت گرامت فرماید سجدۃ سید المرسلین علیہ و
 علی آلہ الصلوۃ و علیہا من التعلیمات اکملہ انچہ بر ما و شماست سلامتی قلب است
 از گرفتاری مادون حق سبحانہ و این سلامتی بر تقدیر است کہ غیر اورا سبحانہ بر دل
 خطورے نمازد اگر فرضاً ہزار سال حیات و فاکند غیر بر دل نگذرد بواسطہ نیانی کہ دل را
 از ماسوائے حاصل شود مہصر علم کار این است غیر این ہمہ پرچہ در وقت ملاقات

علوم بعینها تفصیل نمیکردند و از غیبت بشهادت می آیند و تجسم کسب و تحمل عمل از میان
برینخیزد و علامت وصول بحقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است
معلوم و معارف شرعی و تا سر موی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقائق و
بر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت بنی بر سکروقت
است و سکروقت واقع نمی باشد الا در شمار راه منتهیان نهایت را همه صحیح
است وقت مغلوب ایشان است حال و مقام تابع کمال شان ملبیت صوفی ابن الوقت
آمد در مثال بنایک صافی فارغ است از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف شریعت
علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت
پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از بے استقامتی مکمل
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بفصل
حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر مت نسبت
به لب اما اگر بر مستقیم الاحوال اتیان امثال این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و
فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواجسته نقشبند
قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا
معرفت اجمالی تفصیل گردد و استدلالی کشفی شود ز قضا الله سبحانه الثبات والاستقامت
على الشريعة علما و عملا صلوات الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقية التصديق آن که جمال
رقیمه المدعی شیخ مصطفی شریعی از نسل قاضی شریع اند پدر ایشان بزرگ بودند و ظاهر
و وجه مدو معاش بسیار داشتند اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده
است مشارالیه از فقدان اسباب معاش مضطرب است التفات نموده بر نیجه
توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرق نجات یابد زیاده
مصدع نشد مکتوب هشتم و پنجم به مرزاق الله حکیم صدور
یاخته بود در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً ادائے صلوة بحکامات و
مایا سب ذلک و فکرم الله سبحانه لمرضاة آدمی را اینجا که ادرستی اخلاقات

اوصدق نیز میاید که از مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را برضی حق سپردند و حیات دنیا را
 غیر از متاع غرور شمارند اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتبار می بود برابر سرسوی بر کفار بدر کردار
 تجویز نمی فرمودند رزق سبحانه و ایاکم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه و الاقبال الی جناب
 قدسه بجز سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام
 و الاکرام مکتوب نو و هم بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق
 سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت و ایستت متوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیست
 قدس الله تعالی امر ابراهیم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای دینه را در منظر هست خوار و بی اعتبار
 گردانیده حسن و جمال آخرت را در مرآت باطن متجلی و تزیین گرداناد و بجز سید البشر
 المظهر عن زین البهر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها اتفات نامه
 گرامی مع بدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که بحبان
 و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی غرضشان منسر
 گردد و اعراضی از مادیات او تعالی حاصل آید هر صبر همه کار نیست غیر اینهمه پیچ و امروز حصول
 دولت عظمی و ایستت متوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیست است بر یا ضات و مجاہدات
 شاقه آن میسر نه گردد و که بیک صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگواران
 اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشد که منتیان را در
 نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول
 صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات آن کمالات میسر میشد که او بیارامت
 را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت است تعلیم بجهت هو لا الاکار
 فانها ملاک الامر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله
 الصلوة و السلام مکتوب نو و هم بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقائد و اتیان
 اعمال صالحه هر دو جناح انداز برائے طیران عالم قدس مقصود از اعمال شریعت و احوال
 حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است رزق الله سبحانه و ایاکم الاستقامه علی متابعت الله استقامه
 صاحبها الصلوة و السلام و التجهیه کار نیست که او لا به تصحیح عقائد بروفق آرائی علماء اهل سنت و

از روی کرم گفته بودند که در غمی و کاری اگر رجوع اقتضاخواهی نوشت بناء علی ذلک متصدع
گشت که شیخ عبدالصونی از نیکان است بواسطه بعضی حواجج قرضدار گشته است امید است
که مدد در تخلص ذمه او خواهند فرمود و السلام مکتوب هشتم و نهم
به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا اجل و عاکی را
قبول نمایند سلکم الله تعالی و تمککم الله علی جاده شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
مختین بشارت خاندان ایشان را قدم میان شیخ فزل است برکات صحبت ایشان
را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدا اجل و عاکی را قبول نمایند چه جائے
آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایق جلیسم بالجمله صحبت ایشان را قیمت
شمرند و ادب صحبت را امری دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد و السلام اولاً و آخراً -
مکتوب هشتم و نهم نیز به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه نعمتی کسی
بایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب یا بدور پیری
رجاء حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی بایمان و صلاح موی
سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام من شاب شمیته
فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند وطن مغفرت را غالب سازند که در
جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجاء غالب تر میاید و السلام اولاً و آخراً
مکتوب هشتم و نهم به مرزا علیجان صدور یافته در غر افرسی حق سبحانه و تعالی
بر جاده شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم
کل نفس ذائقة الموت از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله بهین موت است
که مشتاقان را بان تسلی میدهند و وسیله وصول دوست بدوست میسازند من کان
یرجو لقاء الله فان اجل الله لات آرسه حال واپس ماندگان و گرفتاران بیدولت
حضور بمطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابر است ولی نعمت مرحومه شادین اوان
بسی نعمتم بودند الحال بر شما آن لازم است که مکافات احسان باحسان بکنند و بدعا و صدقه
ساعت بساعت مدد نمایند فان المیت کا الفرقی منظر و عوة لمحقة من اب او ام او اخ

ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر کل العسیر و السلام مکتوب
 نو و چهارم بنظر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان
 اعمال مانع چاره نیست تا بین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه تعالی
 بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیة استقامت کرامت
 فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرائی صائبه اهل سنت و
 جماعت که فرقۀ ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن
 آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مستحب
 چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانہ مساعدت
 نماید میتوان که بعالم حقیقت طیران نماید و به حصول این دو بازو طیران وصول بعالم
 حقیقت محالست بیت محالست سعدی که راه صفایه توان رفت جز در پی مصطفیٰ
 شتبا الله سبحانه و ایاکم علی متابعتہ علیہ و سلم آله الصلوٰۃ و السلام مکتوب
 نو و پنجم بسید احمد بجاوڑ صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخۀ جامع است و قلب
 او نیز بر حقیقت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبہ سکر واقع
 شده است در وسعت قلب و اشال آن مجبول بر توجیہات اند و در بیان آن که صحو
 افضل است از سکر و مایاسب ذلک آدمی نسخۀ ایست جامع ہرچہ در تمام موجودات
 و انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبہ وجوب
 بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورۃ درہمین جامعیت است قلب انسان
 کہ ہرچہ در کلیت انسانست در قلب تنهاست لهذا آن را حقیقت جامعہ گویند و بحقیقت
 ہمین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند کہ اگر عرش دافیہ
 در زادنیہ قلب مارت اند از ندیج محسوس نشود زیرا کہ قلب جامع عناصر و افلاک است
 و عرش دگرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس ہر آئینہ عرش و مایسر
 را بواسطہ شمول لامکانیہ در قلب مقدارے نباشد چہ عرش دافیہ با وجود وسعت داخل
 دائرہ مکانست مکانی ہر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدرے ندارد اما ارباب

جماعت که فرق ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بقضای احکام فقیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرعه** کار نیست غیر این همه هیچ؛ مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآن است میسر نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاً بر دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد و غیر زاهد بر دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر به تکلیف یا دشواری بند یاد نکند این حالت معبر بقناست و قدم اول است درین راه و بدون خطر اعتقاد و السلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و دوم** نیز شرح کبر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه نظر و استدلال بشنا الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة الابد کر الله تعالی اقلوب راه اطمینان قلب و ذکر الله است سبحانه نه نظر و استدلال است **مصرعه** پای استدلالیان چوبین بودنی پائے چوبین سخت بے تمکین بود چه در ذکر کسب مناسب است یا بجناب قدس هر چند هیچ مناسب نیست بالتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و مذکور پیدا میشود که موجب محبت می گردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **ذکر** گوذر تا ترا جان است؛ پاکی دل ز ذکر نزدان است؛ و السلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و سوم** بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل شانہ باید پرداخت بعد از ادائے نماز پنجگانه بجماعت و ادائے سنن و رواتب اوقات خود را مصروف بذکر الهی جل سلطانہ باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را به شما معلوم کرده شده است همان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یا بسند اول باید تعین سبب فتور کرد بعد از آن تلاشی تفصیر آن باید نمود و با تعجب و تضرع تمام به حضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن بایز خواست و شیخی را که از وی

که ولایت بنی افضل است از نبوت او و زوایین حیرت‌انگیز این سخنان دور از کار دنیا اند چه در نبوة
 روح بخلق فقط نیست بلکه باین توجیه و کجی نیز دارد باطنش بالحق است سبحانه و ظاهرش باخلق
 و آنکه تمام روح بخلق دارد از در برانست انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بهترین جمع موجودات
 اند بهترین دولت بایشان ان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة
 افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر صبر
 در صحرای سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوة صحو تنها که غوام الناس راست از محبت
 خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است
 از سکر علوم شرعی که مصدر آنها را مرتبه نبوة است سراسر صحو است و مخالف آن علوم هر چه باشد
 از سکر است صاحب سکر معذور است ثانیان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر تنها اند بجان
 علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام و التعمیه یرحم الله عبد اقال آفینا و آنچه در
 حدیث قدسی واقع است لا یسعی ارضی ولا سماء و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن مراد از این
 گنجایش صورت مرتبه و جوست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس
 ظاهر شد که شمول قلب را امکانیه را باعتبار صورت لا مکانیه است نه حقیقت آن تا عرض
 و مافیه را مقداری نباشد این حکم مخصوص بحقیقت لا مکانیه است مکتوب بود و ششم
 بحدیث شریف صدور یافته در منع و زجر تسولیت و تاخیر و در تحرص بر متابعت شریعت علی
 صاحبها الصلوة والسلام و التعمیه و ما یناسب ذلک ای فرزندانم روز که آوان فرصت است
 و اسباب جمعیت همه مسیر گنجایش تسولیت و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عفو ان
 جوانی است در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس میباید معروف
 داشت از محرمات و مستهبات شرعیة اجتناب نموده بوقت نماز بجماعت لازم باید ساخت
 و ادا از رکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم بر غایت بلکه بمنبت
 میباید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین
 ساخت و از اموال نامیه و انعام سائمه ربع عشر را احتقا و تقریبا از برای فتنه رافقین
 فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے انصافی است که در شصت گزنی

صحو از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است بر عدم
 تمایز میان حقیقت شی و انمودج او عرش مجید که محل ظهور تمام است از ان رفیع تر است که
 در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش بنماید آن انمودج عرش است حقیقت
 عرش و شک نیست که آن انمودج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که اوجایع انمودجات
 بی نهایت است آئینه که در و آسمان باین بزرگی باشی می دیگر نماید نمیتوان گفت که
 آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان
 صغیر است نه حقیقت آسمان این بحث بشای روشن گردد و مثلاً در انسان انمودجی از کوه
 غفر خاک کمونست نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کوه غفر خاک
 اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقداری نیست جز محقر شی بلکه با انمودج
 حقیر شی را شی دانسته اینک بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در غلبه
 سکر گفته اند جمع محمدی از جمیع الهی جل سبطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والرحمة
 جامع حقیقت و امکان و مرتبه و جوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت
 الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده اینک کرده اند محمد علیه و آله
 الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه و جوب است نه حقیقت و جوب الله تعالی و تقدس
 واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم
 نمیکردند حاشا و کلام من امثال بنده الاحکام السکریه محمد بنده ایست محدود و مثنای و او تعالی
 و تقدس غیر محدود است و ماعنای باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت
 است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق دارد که اکمل تا بجان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
 بواسطه صحو از مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر البصو تفضیل مکنیند بسذا شیخ
 ابو یزید بطای قدس سره میگوید لو انی ارفع من لواء محمد لواءى خود را لوائی ولایت میداند و لو انی
 محمد را علیه الصلوات والتسلیمات لو انی نبوة لواءى ولایت را که رو بسکردار و ترجیح میدهند بر لواءى خود
 که رو بصودار و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند ان لواءیه افضل من النبوة میدانند که در ولایت رو
 سخن دارند و نبوة رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند

مأموره تحصیل یقین است ادا می عبادات صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از آن
 به یقین کرده شده قال عزّ شأنه یا ایها الذین آمنوا آمنوا الذین آمنوا باوا و طاعت
 العبادات المأمورة و مقصود از فناء بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین
 یقین است و بس و اگر از فانی الله و البقا بمعنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت موهم باشد خود همین
 الحاد و زندگی است در غلبه حال و سکر و قوت چیزها ظاهر میشوند که آخر از آن باید گذشت
 و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگوید
 که علم الفناء و البقاء بدور علی اخلاص الوجدانیه و صحته العبودیه و ماسومی ذلک فغالیط و زندگی و المحی
 که راست میفرماید و این کلام از استقامت او خبر میدهد فانی فی الله عبارت از فانی در مریضیا
 اوست سبحانه و علی هذا القیاس السیر الی الله و السیر فی الله و نحو هاتانیا مصدر میگردد که صلاح
 آثار می میان شیخ اگر بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر ایشان وابسته در ماده
 از مواد اگر معونی طلبند امید است که توجیه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود و السلام علیکم
 و علی من اتبع الهدی مکتوب نو و هشتم به عبد القادر سیر شیخ زکریا صدد و ریافته در ترغیب
 بر رفت و ترک عفت بایراد احادیث نبویه علی المصدرها الصلوة و السلام حق سبحانه و تعالی بر مرکز
 عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیات
 اکملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها
 میرگردند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق مالا
 یعطی علی العف و مالا یعطی علی ما سواه رواه مسلم و فی روایتی له قال بعائشة علیک بالرفق و ایاک
 بالعف و ان الرفق لا یكون فی شی الا لانه و لا تمیزع من شی الا شانه و قال ایضا علیه
 و علی آله الصلوة و التحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر و قال ایضا علیه علی آله الصلوة و السلام ان من
 احکم الی احکم اخلاقا و قال ایضا علیه الصلوة و السلام من اعطی خط من الرفق اعطی خط من الدنیا
 و الآخرة و قال ایضا علیه و علی آله الصلوات و التسلیات الحیا من الایمان و الایمان فی النجیة
 و الذی من النجاء و النجاء فی النار ان الله یقبض النصاراء الذی الاخر کم بمن یحرم علی النار و بمن
 یحرم النار علیه الاکل بین لیلین قریب سهل المومنون یهون لیلون کاجل الالف ان قید اتحاد و ان

روز و شب و در گزینی صحت طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا ادا نماید و از
 دائره وسیعۀ مباحات پابرون کشیده بحرات و شبتها در رفته نشود و در موسم جوانی که آوان
 سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان بعین قلیل عمل را بکثیر اجری بردارند و فردا که
 بارزل عمر رسانند و حواس قوی سستی پیدا کند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از نماز
 و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگرزند و فرصت نداشت پشیمانی که غوی از
 توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها من
 التسلیات اکملها از ان اخبار فرموده و عصاة را از ان ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد و در شیطان
 بغرور کرم پروردگار جل سلطانۀ در داهنت می اندازد و عفو او را سبحانه بهانه ساخته مرکب معاصی
 میازد و باید دانست که در داریا که محل آزمون و ابتلا است دشمن و دوست را متمیز ساخته اند
 و هر دو را مشمول رحمت گردانیده کریمه و رحمتی و سختی کل شیئی از ان مشعر است و در روز قیامت
 دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت کریمه و امتناز و الیوم ایها المجرمون منجر از انست و در آن
 وقت قرعۀ رحمت را بنام دوستان خواهند اخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود
 فساکتباللذین یتقون ویوتون الزکوة والذین هم بائنا یومنون شاید انمیعنی است یعنی تحقیق
 اثبات خواهیم کرد آن رحمت از برای آن جماعت که پرهیز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس
 کرم و رحمت را در آخره مخصوص با برادر اهل اسلام نیک کردار داشت آری مطلق اهل اسلام را
 بیهتدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگر چه بعد از از منۀ متاوله از عذاب و نوح نجات یابند
 اما ظلمات معاصی و عدم مبالات با حکام منزله سادی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت بر و علماء
 فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میرساند اصرار بر کبیره منفضی به کفر است عیاذ الله سبحانه و قد
 اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم چه که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است به حق سبحانه و تعالی
 توفیق رضیات خود رفیق گرداند بجز مته محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیه المقصود آنکه
 مولانا اسحق حامل رقبه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بدو و اعانتی
 طلبد توجه سلامی مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر ضرورت اطلاع
 دارد و السلام مکتوب تو دو و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات

بقائے دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دایمی است عقل دور اندیش
را کار باید فرمود و بطراوت بے حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدینا کسی را عزت و آبرو
باشد کفار دنیا دار باید که از همه عزیز تر باشند و بظاہر دنیا فریفته گشتن از بنجر و سیت و هست
چند روزه را ضیعت باید شمرد و در مرضی خدای عز و جل باید کوشید و بخلق خدا بے باید
احسان نمود و تعظیم لامر الله و استغفقه علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی
منجر صادق علیه الصلوٰۃ و السلام هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است هرل و بدیان
نیت خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است و بینوائی قال الله سبحانه و
و تعالی انما خلقکم عبداً و انکم الینا لاترجعون هر چند میدانند وقت شما تقاضای استماع
امثال این سخنان نمیکند و غفوان جوانی است و تنمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر
خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد و هنوز هیچ نرفته است
وقت توبه و انابت است خبر شرط است **ع** در خانه اگر کسی است یک حرف تبت مکتوب
تو و منم به ملاحسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاہی
و جمع آن بجا کالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است التفات نامه گرامی مشرف ساخت
استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاہی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل
است که بعضی بکار این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدو و ماحل این
اشکال مبنی بر مقدمه است که بیان آن ضرور است گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین
بیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در قفس و اما نا الاله مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در
نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول و ولایت نهاده بودند و فریت او ازین راه
بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی باین بیکر ظلمانی جمع
فرموده فسمان من جمع بین النور و الظلمه و قرن الامر بالخلق و چون این دو امری انقیضت بر دو
طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق حل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این نظام
روح را با نفس نسبت بهشتی و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب نظام اینها گردانید که بعد خلقنا الانسان
فمن احسن تقویم ثم ردونا الی اسفل ساقلین و مزی ازین بیان میفرماید و این منزل روح

استیخ على صخرة استناخ من كظم غيظا وهو يقدر على ان ينقذه وعااه الله على رؤس الخلائق
 يوم القيمة حتى يخرجهم في امي الحوراء شاء ان رجلا قال للنبى صلى الله تعالى عليه و سلم على آله
 وسلم اوصني قال لا تعضب فردم ارا قال لا تعضب الا اخبركم باهل الجنة كل ضعيف متضعف
 ابو قسم على الله لا برة الا اخبركم باهل النار كل عتل خوطا متكبر اذا غضب احدكم وهو قائم
 في مجلس فان ذهب عنه الغضب والا فليضطجع ان الغضب يفسد الايمان كما يفسد العسل
 من تواضع لله دفعه الله فو في نفسه صغير وفي ائمن الناس عظيم ومن تكبر وضعفه الله فو في
 اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى يهاهون عليهم من كلب او خنزير قال موسى بن عمران
 على نبينا وعليه الصلوات والتسليمات يا رب من اعز عبادك قال من اذا قدر غفرو وقال
 ايضا عليه الصلوة والسلام والتمية من حزن سانه ستر الله عورته ومن كف غضبه كفت الله
 عنه مذابه يوم القيمة ومن اعتذر الله الله قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة
 والسلام من كانت له مظنة لآخيه من عرضه او شئ فليتحلل منه اليوم قبل ان لا يكون له ونيار
 ولا درهم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظنته وان لم يكن حسنات اخذ من سيئات صاحبه
 فحل عليه وقال ايضا عليه الصلوة والسلام اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فينا من لا درهم له
 ولا متاع فقال ان المفلس من امتي من ياتي يوم القيمة بصلوة وصيام وزكوة ويا في
 قد شتم هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فيعطى هذا من حسناته فان
 غفبت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحه عليه ثم طرح في النار
 وعن معاوية رضي الله عنه انه كتب الى عائشة رضي الله تعالى عنها ان اكتبى الى كتابا
 توصني فيه ولا تكثر فكتبت سلام عليكم اما بعد فاني سمعت رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول من اتقى الله بسخط الناس كفاه الله مونة
 الناس ومن اتقى الله بسخط الله وكفه الله الى الناس والسلام عليكم صدق
 رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم وبارك رزقا الله سبحانه واياكم التوفيق باكمل
 يا اخبر الخبر الصادق والسلام اين احاديث اگر چه ترجمه نوشته شده است اما به خدمت
 شيخ جوار جوع نموده معاني اينها را فسيده سعی خواهند کرد که عمل مقتضای اينها مبسر شود

بلکہ رضا مندی حق سبحانہ تعالیٰ مدین اقبال است و در مبدی ذات و بر غبت است و نامرضی
حق است سبحانہ و فرقی دیگر گوئیم مبدی را میسر است کہ از عالم روگردانیدہ رو بہ حق تعالیٰ و
نقدس آرد و شتی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکہ
کار دعوت او تمام شود و او را از درغنا بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللہم الرفیق الاعلیٰ
نقد و وقت اوست مشایخ طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم در تعیین مقام دعوت سخنان فرمودہ اند
جمعی جمع توجہ بین الخلق والحق گفتہ اند اختلاف آن بنی بر اختلاف احوال و مقاماتست ہر کسی
از مقام خویش بر دادہ والا مرعند اللہ سبحانہ و النبی سید الطائفہ جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ
فرمودہ است النہایہی الرجوع الی البدایۃ موافق دعوتیست کہ درین مسودہ تحریر یافتہ
چہ در بدایت نام رو بخلق است حدیث تمام معنای و لاینام قلبی کہ تحریر یافتہ بود اشارت بدوام
آگاہی نیست بلکہ اختیار است از عدم غفلت احوال خویش و امت خویش لذت اوم در حق آن
سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام ناقض طہارت گشت و چون بنی در رنگ شانت در محافظت
ست خود غفلت شایان منصب بنو ساد نباشد و حدیث لی مع اللہ وقت لایسنی فیہ ملک
مقرب و لاینبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت قبلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجہ بجناب
قدس خداوندی جل سلطانہ نیست بلکہ این تجلی از ان جانب است تجلی نہ در آن صنعی نیست
از قبیل سیر معشوق و عاشق است عاشق از سیر سیر گشتہ است صحت آیینہ صورت از سفر
دور است نہ کان پذیرای صورت از نور است نہ باید دانست کہ بر تقدیر رجوع بخلق حجب
مرتفع نمود نمکند با وجودی بر دگی اورا بخلق مشغول داشتہ اند و فلاخ خلایق را با و مربوط ساختہ
مثل این بزرگواران مثل شخصی است کہ کمال تقرب ببادشاہ دارد و میان او و بادشاہ عالمی باز نہست
و معنی فتح نیست مع ذلک اورا بخدمات ارباب حوائج مشغول داشتہ است این فرق دیگر
است در میان مبدی و منتہی رجوع چہ مبدی صاحب حجب است و منتہی مرتفع التجب السلام
علیکم و علی سائر من اتبع الدین مکتوب صدرم نیز بملاحسن کشمیری صدر دریافتہ در جواب
سوالی کہ نمودہ بود کہ فریخ عبد الکبیر مینی گفتہ است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ عالم الغیب نیست نہ انفات
نامہ گرامی مشرف ساختہ انچہ از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجا مید نوشته بودند کہ شیخ عبد الکبیر

و اگر فاعلی آن فی الحقیقت از قبیل مدح بمایشبه الذم است پس بواسطه آن نسبت حی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهره روحی آورد حکم او میگرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه وجوب تعالی و تقدس است داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بخلقت سپارد و حکم ظلمه گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود بخلقت نفس روح را که معشوقه اوست امر نمود من ربح العقری فقد فاز فوزاً عظیماً و من لم یرفع راسه و اخار الخلود الی الارض فقد ضلّ سعیداً و اجواب آن اشکال گویم که ازین مقدمه اجتماع روح بانفس مضموم گشت بلکه فاعلی آن در نفس و بقاؤ آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام بریاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن و نوم که غفلت ظاهرست عین غفلت باطن و چون این انتظام خلل یزدرد و باطن از محبت ظاهر اعراض نموده و محبت الظن البطون آورد و فساد بقاؤ که به فانی پیدا کرده بود در بزوال آورده فساد بقاؤ به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تا اثر کند باطن را تمام پشت بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن رجح در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا محذور و مثلاً روغن با دآم تا زمانیکه کنجاوه و مختلطست حکم هر دو متحدست و چون روغن از کنجاوه جدا گشت احکام تمايزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود همچنین صاحب دوشی را اگر خواهند بحالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت و از ظلمات نفسانی و اربانه او را بطریق سیر من الله بانیة فردمی آرند روی او تمام بخلق میگرد و بی آنکه گرفتار بی نیایان کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود دست بی اختیار او را درین عالم آورده اند پس این متمشی با سائر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت رجح مناسبت ندارد و اگر فاعلی تا عدم گرفتار بی تفاوت فاحشست و ایضا اقبال بخلق در حق این متمشی بے اختیار نیست رفتی درین ندارد

در مرتبه احدیت مجروره نسبت علمیه نقضی است اما عالمیه او تعالی بر حال خودست چه بذات
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نقایه صفات حق سبحانه عالم میگویند یا آنکه صفت
علم را از وی تعالی سلوب میسازند انگشانی که بر صفت مترتب می شد بهر ذات مترتب
میدانند فلذا اندو توجیبی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده
نموده اند و تعلق علم را بآن جافره نداشته اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات
ست اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب تعالی بذات بحت او سبحانه بحث است چه وجبی که
در عدم جواز گفته اند اقتضا حقیقت علم است مرا حاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی
عدم احاطه است فلا یجتمعان لهذا تعلق است اینجا محل خدشه زیرا که در علم حصولی این معنی
در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ درکار نیست
و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا محذور فی ان تعلق العلم الواجب سبحانه
بذاته تعالی بطریق المحذور لا بطریق الحصول و الله سبحانه عالم بحقیقه الحال و صلی الله تعالی
علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و سلم و بارک و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و یکم
نیز بملاحسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
در از می نمایند احسن الله سبحانه حالکم و اصلح بالکم مفاوضه شریف مولانا محمد صدیقی رسانیده
حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطباتی که به نفس بحسب ظاهر ایراد
نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آرے هر اعتراضی که بر نفس دارند در زمان امارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن اند حق
سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض
نمیرود و او مرد حق است سبحانه زیرا که حصول ایمان دولت در زمان تخلق باخلق الله
است ساحت قدس او از اعتراض مایست فطرتان بلندست هر چه میگویم با عایدست
بسی است اگر از خوشبین چون نیست چنین به چه خبر دارد از چنان و چنین به با ست که جا بلان
از کمال جبل نفس مطمئنه را بامارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا نمینمایند
چنانکه کفار انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام در رنگ سائر بشر انکاشته از کمالات نبوت انکار

بینی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست مخدوم و مافقر را تاب استماع امثال این سخنان
هرگز نیست بی اختیار رگ فاروق در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن
سخنان شیخ کبیر میباشد با شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام در کار است
نه کلام محی الدین عربی و صدر الدین قولوی و عبد الرزاق کاشفی ما را نبص کار بست نه نفص
فتوحات مدینه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود
می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از و سبانه بسیار مستقیم و مشکوه است
و فی الحقیقت تکذیب است مرتضی را سبانه غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نمی بر آید و کبریت

کلمه تخرج من افواههم فیالیست شعری ما محکم علی التقوه بامثال هذه الكلمات الصریحه فی
خلاف الشریقه منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سجانی معذور اند و مغلوب اند در غلبات
احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عبد رانی

شاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فلان کلام السکاری ایچیل و یصرف
عن النظائر لا غیر و اگر تکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و
نصرت اینها آن نیز مشکوه است و مستعجن از برای تحصیل ملامت خلق را بهای بسیار است بحسب
ضرورت کسی تا بمر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار ننوده بحکم
سوالی را جوابی باید ضرورت در آن باب سخن مراد و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند
که غیب معدوم باشد علم به معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است
ولا شئی محض تعلق علم را بوسی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیه مطلق و لا سیبیت محض می برآرد
توان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود
نیست و لا شئی صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در صدق
اینهاست نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفومات آنها ممکن التصور اند و مصادقات
متنق التصور چه معلومیت از استحال می برآرد و لا اقل وجود ذنبی می نباشد و اعتراضی که بر توجیه
مولانا مجید رومی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجبی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه

ایشان از برای جماعه ازان بل پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری
 و سپاه گری را حیلہ احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جائز و حلال دانستن
 از تدین دورست می باید که شیوہ امر معروف و نہی منکر را امری داشته جماعه کہ باین بلا گرفتار
 باشند منع نمایند و بعد صدق این حیلہ آگاہ سازند چر کسی را باید اختیار کرد کہ آخر بار کباب
 این قسم منظور و مبتلا باید شد و وجہ معیشت بسیار است منحصر در سپاہ گری نیست چون شما از
 اہل صلاح و تقوی اید روایت طیب در اکل فرستادہ شدہ نوشتہ بودند کہ درین زمان
 بی شبہہ پیدا نمی شود راست است اما ما امکن از شبہہ باید احترام از نمودن رعایت بی طہارت
 کہ منافعی طیب داشتہ اند در ہندوستان اجتناب ازان ممکن نیست لایکلف اند نفساً و لا وجہاً
 اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی است حلال و حلال دانستن و حرام را حرام دانستن
 در حلال و حرام قطعی است کہ انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نہ چنین است بسا امور مباحہ اند
 نزد خفی کہ شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس در ما نحن فیہ اگر کسی در حلیت قرض بسود
 محتاج مشکوک را کہ بظاہر مخالف حکم نص قطعی است توقف نماید نمیتوان اورا تضلیل نمود و تکلیف
 باعتبار حلیت او فرمود بلکہ صواب بجانب اورا رجح است بل یقین و مخالف او در خطر است
 بعضی از یاران شما نقل کردند کہ روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت کہ اگر قرض بسود
 پیدا شود بہتر است چر کسی بسود نگیرد شما اورا زجر کردید و گفتید کہ از حلال انکار میکنی مخدوما
 اشغال این بختان در حلال قطعی گنہایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست کہ ترک آن اولی
 است اہل و رع بر خست امر نمی کند و بغیر میت دلالت نماید مضیان لا ہو و احتیاج را
 دخل دادہ حکم بہ حلیت کردہ اند احتیاج را دامن فراخ است اگر پسین کنند ہیج را بنامند و حکم
 نص قطعی بحرمت را باعث می افتد چنانکہ بالا گذشت اما بقدر ملاحظہ بایستی می نمود کہ
 دیگران را طعام خورانیدن چہ قسم احتیاج است مستقر قرض بسود را روایت قینہ بعد التیاد للتی
 مجوز استقرض بسود است محتاج را نہ دیگران را اگر کسی گوید کہ محتاج این طعام را شاید
 بہ نیت کفارت پیمین یا طہار یا صوم پنجمہ باشد و شک نیست کہ او با دای این کفارت محتاج
 است گوئیم اگر استطاعت اطعام ندارد و روزہ دارد نہ آنکہ قرض بسود گیرد و اگر اقسام احتیاج

نموده اند اما خداوند سبحان عن انکار هو لا الاکار و انکار متابعتهم علیهم الصلوات و التحیات
 مکتوب صد و دوم بلا منظر صد دریافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است
 نه زیادی فقط مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه درین صورت مجموع دوازده
 تنگه حرام است نه ده تنگه زیادی و ما یعلق بذک الجوده و سلام علی عباده الذین
 اصطفی شما آن روز میفرمودید که ربا در قرض بسود همان فضل است و پس محرم در قرض
 ده تنگه بدوازده تنگه همان ده تنگه زیادی است چون بعضی کتب فقهیه رجوع کرده شد
 ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در فضل است نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد
 و هر چه نسبت محرم تکفیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود
 از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار این معنی بود باقی ماند
 صورت احتیاج مخدوم حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج
 است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است بروایت قینه رتبه آن ندارد
 که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهور اند می فرمودند که بسیار
 از روایات قینه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحه
 بنده الروایه پس احتیاج را با مضطر را و منحصه میاید فرد آورده تا منحصه آن حکم قطعی کریمه
 فمن اضطر فی منحصه باشد که مثل اوست در قوه ع که رستم را کشد هم خوش رستم و ایضا اگر
 از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادی
 قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود و بی احتیاج بچکس بفر خود اقدام نخواهند نمود
 فلا یغنی لندا الحکم المنزله من الحکیم المحمدمزید فائدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم و
 ولو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل قرض المال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة
 بقدر بقدر ربا پس طعام از آن مبلغ سود بخشن و مردم خوراندن داخل احتیاج نیست
 ضرورتی بآن تعلق ندارد و ترک سیت احتیاج مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و
 طعامی بروحانیت او بخشن داخل احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج ترست بصدقه پس در
 در صورت تنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقر همان بسود و محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه

بقدر ای مناسب تدبیر امر تالیف و اصلی آدمی از ندیس آدمی تازمانیکه مرض قلبی مبتلاست فی قلبه هم
 مرض هیچ عبادتی و طاعتی او را ناخ نیست بلکه مفرست رب تال للقرآن و القرآن یلغنه حدیث معروف
 است و رب عالم لیس له من صیامه الا الجوع و النظار خبر صحیح اطباء ای امراض قلبیه نزول باز الہ مرض
 امر میفرماید و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است بجهانہ بلکه گرفتاری است بخود چه هر کسی هر چیز را
 که میخواهد برای خود بخواد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد و همچنین اموال و ریاست
 و حسب جاه پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس اوست تازمانیکه ازین گرفتاری تخلص نشود امید
 نجات بسی مستبعد است پس بر علماء الالالباب و حکمای ذوی الابصار فکر ازاله این مرض لازم است
 مع در خانه اگر کسی است یک حرف بس است: مکتوب صد و ششم بمحمد صادق کشمیری صد و یازده
 در بیان آنکه محبت این طائفه که مفرغ بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است جل شانہ
 مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال و داد بود وصول یافت شد بجهانہ الحمد و المنة علی ذلک
 محبت این طائفه که مفرغ بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل سلطانه تا که ام صاحب دولت
 را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هر دی میفرماید آئی چیست اینکه دوستان خود ترا کردی که
 هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را شناخت بغض این طائفه سم قاتل است و
 طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بجهاننا الله سبحانه وایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرمود آئی
 هر که خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی بپست بی غایات حق و خاصان حق بزرگ باشد سیاحتش
 و رقی: این رجوع و انابت که حق بجهانہ تجدد شمارا کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور
 فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبند و السلام علی من اتبع الهدی و الترمیم
 متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و هفتم نیز بمحمد صادق
 کشمیری صد و یازده در جوابیه و سوله چند که نوشته بود از انجا بوسی لغت می آمد و این مکتوب مشتمل
 است بر فوائد ضروری که در ایمان این طائفه علیه ناخ آید و حق سبحانه و تعالی بسعادت ایمان این
 طائفه علیه مستعد گرداند و گمانی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید هر چند
 سوا لیکه شائبه لغت و نقص داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در
 جواب اقدام بنیاید اگر کی را نفع کند شاید که دیگرے را ناخ آید سوال اول آن بود

ازین قبیل دیگر هم پیدا شود بازندک توجه بهرکت تقوی مند خ خواهد شد و من تقی الله یجسل له
 مخز جاویر زقه من حیث لا یحتسب زیاده اطباب زرفت و السلام علیکم وعلی من اتبع الهدی
 مکتوب صد و سوم بساوت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافته در بیان معنی
 عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی بعافیت دارد آن عافیت
 خواسته می آید که غریزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرد و می نمود شخصی از ان عزیز
 سوال کرد این همه میگزرائی مگر عافیت نیست گفت آن میخواستیم که روزی از صبح تا شام مگر کب
 معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتی است که سرهند قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعی
 کار بجز میرسد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصی ندارد و در تشریف
 آن مال بی اذن شرعی مضطرب است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید ملی هذا القیاس مکتوب
 صد و چهارم به قضاة برگزیده مستکن صد و ریافته در غرض هر چند معصیتی که از فوت مغفرت پناهی
 رسیده بسیار شدید است و متعصب اما بندگیست غیر از راضی بودن بفعل مولی تعالی و تقدس چهارم
 نیست از برای بودن نیارده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت
 باکی نیست بلکه با شاه است الموت جسر و وصل المحب الی المحب در شان او ثابت معصیت بر رفتن
 نیست بر حال رفته الی المحب است تا با وجه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد نمودن
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالمیث فی القبر الا کالفرق المتوفی فی طرد دعوة ملحه من اب الامام
 ادوخ او صدیق فاذا التحته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القصور
 من دمار اهل الارض اقبال الجبال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاسوات الاستغفار لهم انفا
 نامه رسیده هوای سرنا بر خرا بسیار شدید است و الا خود را معاف ننید اشت سفارش بتاکید نوشته
 است انشاء الله تعالی سودمند گردد و زیاده تصدیق است محبت شعاری قاضی حسن و سایر اعزّه و عوالت
 فردان مطالعه نمایند و از حق تعالی در جمیع امور راضی و شاکر باشند مکتوب صد و پنجم بحکم عبدالقادر
 صد و ریافته در بیان آنکه مریض تا زمانیکه از امراض به نشود هیچ غذا و دارو سودمند نیست و اما یائسانست کب
 چون نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانیکه از امراض به نشود هیچ غذا و دارو سودمند نیست اگر چه مریض
 باشد بلکه مقوی مرض است رع هر چه گیرد ملتی علت شود پس اول فکر از امراض او نماید بعد از آن

هیچکس از اتقاء شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در انبیا تصور باشد بلکه متحقق در او بسیار بطریق اولی
 خواهد بود طالب صادق چه باشد غایه مافی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن اتقاء
 مستنبه می سازند و باطل را از حق جدا می نمایند که نمی بیند استقامتی الشیطان ثم حکم است آیات تنبیه دال
 است بر نفی و در اولیاء این لازم نیست که او تابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت رد
 خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعت نبی از ان ساقط است و باثبات و نفی
 آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین
 عدم امتیاز هیچ تصور بی ولایت راه نمیداد چه آیان شریعت و متابعت بنی تکفل نجات دارند
 است و امور سکوت عنما زانده بر شریعت اند و ما مکلف بر امور زانده میستیم باید دانست که غلط
 کشف منحصر بر اتقاء شیطانی نیست بسا است که در تخلیه احکام غیر صادق صورتی پیدا کنند که
 شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منایات حضرت پیغمبر علیه الصلوة
 والسلام می بیند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است درین
 صورت اتقائی شیطانی تصور نیست که مختار علماء عدم تمثیل شیطان است بصورت خیر البشر
 علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف تخلیه که غیر
 واقع را واقع دانانیده است سوم آن بود که چون تصرف کراماتست و تاثرات استدراج
 در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کراماتست و این مدعی
 صاحب استدراج جوایش آنست و الله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه
 دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه تعالی جمع
 خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کراماتست و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم
 خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر غفائی در معنی ست عوام کالانعام راست
 نه طالبان را و دهنای عوام نزد خواص از خیر اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و
 غشاوه بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن تفرقه ضروریست و نهم خدا
 المکتوب بعضی المعارف اننی یفعلک فی الزمانه مثل نزه الشکوک و الشبهات بدانکه معنی مخلوق با خلاق
 الله که ولایت ما خود از آنست که حاصل شود و مراد یار الله در اصفا تیکه مناسب باشند صفات واجبیه

سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند از بزرگان این زمان کم ظاهر
 میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان
 چنانکه ظاهر از فحواصی عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور
 خوارق نه از ارکان ولایت نه از شرائط آن بجلالت معجزه مبین راعلیه الصلوٰۃ والسلام که از
 شرائط مقام نبوة است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذائع است کم است که تخلف
 کند اما کثرت ظهور خوارق بر فضیلت دلالت ندارد و تفاضل آنجا با اعتبار درجات قرب
 الکی است جل سلطانہ تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق
 که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم عشر عشر
 آن بظهور نیامده بآنکه افضل اولیای بمرتبه ادنی صحابی نزد نظر بظهور خوارق از
 کوه نظر نیست و دلیل است بر تصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوة و ولایة جماعه
 اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوه نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله
 تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در صدیق نبی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام اصلا
 محتاج بلم گفت و ابو جہل بعین بواسطه قصور بعین استعداد با وجود طور چندین آیات با ظهور معجزات
 قاهره بدولت صدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دولتان میفرماید - فان یزولوا
 کل آیه لایمنوا بها حتی اذا جاء ذک یجادونکم یقولون الذین کفروا ان لہ الا اساطیر الاولین
 یا آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید
 که سید این طائفه است معلوم نیست که از و ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه
 تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام چنین خبر داده است حیث قال غو جہل و لقد
 انیتا موسیٰ تسع آیات بیات از شایخ این وقت از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نبی
 آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا نداند یا
 نداند مفسرین مع خورشید نه مجرم اگر کسی بنیاست بدوم آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق
 القادر شیطان را داخل باشد یا نه اگر هست و ضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست
 سبب آنکه در امور با همه بعضی علما یافته میشود چیست جوایش نیست و الله سبحانه اعلم بالصواب

و ندان چو درو گوهرست به عجب کارست که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودید و سبب آن را ملاحظه و واقعیه در پی نموده نوشته بودید که اثر آنرا در اقامت نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق تحقق گشت و به توبه و بانابت که آورد و تجدید ایمان مشرف ساخت یکماه گذشته بود که تغییری درین وضع منوم گشت و رجوع قهری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صد و آن آمدید که آن دو واقعیه را وحی پیدا شود که با تقای شیطانی منجر گردد و با غلط کشف بکشد آن چه بود و این حسیت حسیت بگفتا فلانی چه بد میکند نه با من که با نفس خود میکند

والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
مکتوب صد و هشتم بمیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بعکس آنچه گفته که ولایت افضل از نبوت است متبنا اند سبانه و ایام و جمیع المسلمین علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بقضی از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت و ولایت نبی خواسته اند ما هم انصافیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقه کار بر عکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت افضل است در ولایت از تنگی سینه رو بخلق نمیداند آورد و در نبوت او کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه حق تعالی در نبوت تنها و بخلق نیست تا ولایت را که رو بخلق دارد ترجیح بروی ندهند عیاذ الله سبحانه و بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است شان نبوت از آن برتر است نعم انمعنی از باب سکر ادشوار است اما اگر بتسقیم الاحوال ازین معرفت متنازاند عینیا لا از باب النعم فیها بقیة المقصود میان شیخ عبداللہ و لد میان شیخ عبدالرحیم باین فقرت قرابت دارند و الد ایشان مدتها ملازم بهادر خان بودند و حاجتمند الحال عذر بصارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود در غیاب اگر از جانب ایشان نیز اشارت رود سودمند خواهد بود و السلام مکتوب
صد و نهم به حکیم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او و مادون حق را سبانه اهل الشداطبا امراض قلبیه اند از اهل باطنیه منوط توجه این بزرگواران است کلام ایشان دواست و نظر ایشان شفا هم قوم لایقی مجلسیم و هم جلساء اند هم میگردون و هم یزقون راس امراض باطنیه

تعالیٰ لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواهد بود محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلیقات با افعال الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رزنده راه که بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف در دالما نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنو است و چون رزنده راه سخن حق را از هر کسی که باشد بی گرائی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق لاری بی گبوش جان فم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رزنده راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بنید و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بنید و نیز بصیرتی حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون رزنده راه با حیات سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهما که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلیقات را برنگ دیگر نمیده اند ناچار در تفسیر ضلالت فرو نهشته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کار است و اشیای غیبی میباید که اکثر بروی منکشف شود و اشغال اینها و هوگاتری من الطنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منصرف در احیاء و اماتت نیست علوم معارف الهامیه از عظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و ابله اند چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میسر نبرد از کجاست علوم باین کثرت بتماها موافق علوم شرعی اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است حضرت خواجه ماقدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را پیر راست نامید زیاده چه نوشته آید و این اسوله شما و لا هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تقریب اینها و گفت آمده است نیک است بحیث هیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست به زنگی شهر ننگ را

متحقق اگر چه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت و احد گفتن و واحد دانستن نزد
 ارباب اصول از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است
 لابد است اما معنی دیگر است فرقی در میان لامعبود الا امتد و در میان لاموجود الا امتد بین است
 تصدیق ایمان علی است و اورا یک وجودانی حالتی است پیش از حال سخن از ان را ندن محظور است
 جمعی از مشایخ که درین باب سخن رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبه حال مستور
 یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و تهافت
 احوال و اعوجاج آنرا بمنزبان احوال ایشان نسجند بی این دولت افشای اسرار ممنوع است
 حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب مایه بران گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیه
 مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام و التخیة روزی گردانا بخرتة البنی و آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات
 و التسلیمات بقیة التصدیع آنکه حال رقیمة عامیان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زاده
 اند و کثیر العیال و ابوالبنات قلت اسباب معیشت بر آن آورده که خود را بکرمیه رساند امید است که
 بمقصود برسند زیاده تصدیع است مکتوب صدور و وارویم شیخ عبدالجلیل صدور یافته
 در بیان آنکه کار آنست که بر عقائد اهل سنت و جماعت متحقق گردیم و باین دولت اگر احوال و
 مواجید عطا فرمایند منت می داریم و الا همین دولت را کافی میدانیم چون این هست همه هست حق سبحانه
 و تعالی شان ما مفلسان را بحقیقت مقدمات حق اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت متحقق ساخته
 توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال که ثمرات این اعمال اندکرامت فرموده تمام
 پنجاب قدس جل سلطان جذب فرماید رخ کار نیست و غیر این همه بیخ و چه احوال و مواجید که بی
 تحقق بحقیقت مقدمات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدر اراج بیخ نمیدانیم و جز خرابی بیخ نمی انکاریم
 ما این دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بدهند منت می داریم و شکر بجای می آریم و اگر همین را بدهند و بیخ
 از احوال و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که در
 غلبه حال و سکروقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرائی صائبة اهل حق بطبوری آیند چون
 افشای آن کشف است معذور اند امید است که فردا بان مواخذة نمایند حکم مجتهد مغلی دارند که خطای
 او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکر الله تعالی سقیم زیراک علوم ملای

و در پیش طل مغویه گرفتاری قلب است بمادون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی
 میسر شود سلامتی محاسن چه شکر است را در آن حضرت جل سلطانہ اصلا بار نیست الا الله الدین
 الخالص فلیکف که شریک را غالب ساختہ باشد نہایت بجایائی است محبت غیر حق را سبحانہ
 بر پنجہ غالب ساختن کہ محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد و یا مغلوب الحیا، شجبتہ من الایمان
 مگر این حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ماسوا را کلیتہ و ذہول
 اوست از اشیا، جملہ کہ اگر تکلف یاد اشیا کند ہرگز یادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چہ
 مجال این حالت نزد اہل اللہ معبر نفی است و قدم اول است درین راہ و بعد از طور انوار قدم است
 و نشاء و در معارف و حکم و در نہا خط القادس و یکپس را تا نگردد این فنا نیست رہ در
 بارگاہ کبریا بہ مکتوب صد و دہم شیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکہ از خلقت انسانی ادا
 و ظائف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانہ و تعالی حق سبحانہ تعالی بمنتہای نقبای
 ارباب بمآل رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب
 حق سبحانہ و انمعنی بے تحقق شدن بجمال اتباع سید اولین و آخرین ظاہر او باطناً علیہ من مصلوات
 اتما و من التحیات اکلہا میسر نیست زرقا اللہ سبحانہ و یا کم کمال اتباعہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم تو لا و تعلا
 ظاہر او باطناً عملاً و اعتقاداً آمین رب العالمین بعد از خدای ہر چہ پرستند ہیچ نیست نہ بدوست
 آنکہ ہیچ اختیار کرد نہ ہر چہ غیر از حق سبحانہ مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات
 یابد کہ غیر از خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چہ از مقاصد اخروی و منعمات بشتی باشد ہر چند این
 مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است ہر گاہ در امور اخروی حال بدین متوال
 باشد از امور دنیویہ چگوید کہ دنیا مقصوبہ حق است سبحانہ و تا آفریدہ است ہرگز بجانب او نگاہ نگرد
 و جب او سرگنہان است و طالبان آن مستحق طعن و طرد اند دنیا ملعونہ و ملعون ما فیہا الا ذکر اللہ
 تعالی انجانا اللہ سبحانہ عن شربا و شربا فیہا بحرۃ حبیبہ محمد سید الاولین و آخرین علیہ الصلوۃ و السلام
 مکتوب صد و یازدہم شیخ حمید سنجلی صدور یافته در بیان توحید عبارت از تخلیص قلب
 است از مادون حق سبحانہ و تعالی و ما یناسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الدین المطفی
 توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجہ مادون او سبحانہ تا زانیکہ دل را گرفتاری بماسوی

بنحاشا که ذره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و نعمات اخروی براتب بهتر است
 فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و حریت مربوط باتبان شریعت او علیه و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام و التعمیه مثلاً خواب نیروزی که از روی این متابعت واقع شود از کر و کرور احیای
 لیالی که غیر از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن
 امر فرموده است از صیام ابد الابد که نه ماخوذ شریعت اند بهتر است اعطای جتلی بامر شارع
 از اتفاق که زکر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز
 بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند
 که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فرمود
 که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی اهل یا ضا
 مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند اگر جرے
 بدان اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصود به بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع
 اورا کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است اجرش از همه کمتر
 مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جوار نفیس به الماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها
 در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل کیساعت تواند بود که با جرنبرابر
 بود سر آنست عمل که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نارضی اوست
 تعالی پس نارضی چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است انفعنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باند
 التفات به طور می آید سبب هر چه گیر و دلتی علت شود پذیرد کمالی ملت شود پس سر پای جمع سعادت
 متابعت سنت است و هیلای جمع فسادات خلاف شریعت تنها اند سبحانه و یا کم علی متابعت سید
 المرسلین علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات و السلام مکتوب صد و یانزد و هم بملا عبد الحق
 دهلوی صدور یافته در بیان آنکه مادر صد و قطع آنیم بکی هفت گام است مضارع از هر چه میرود سخن
 دوست خوشتر است این راه که مادر صد و قطع آنیم بکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و
 پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیز نیکو خلقی افعال رو میدهد و بگام دوم تخلی صفات و بگام سوم
 شروعی در تجلیات ذاتیه می اندیشم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کمالا یعنی علی را بابا مکل و اگر

مکتوبات امام ربانی
 جلد اول
 صفحه ۱۳۵

مقبس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتمیٰۃ کہ مؤید است بوحی قطعی مقتدا می
 معارف این صوفیہ کشف والہام است کہ خطا را بوی راہ است و مصداق صحت کشف والہام
 مطابقت است با علوم علما اہل سنت اگر سرسوی مخالفت است از دائرہ صواب بردن است
 ہذا ہو العلم الصیخ والحق الصریح نماز ابعدا الحق الاضلال رزقا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعتہ
 سید المرسلین ظاہر و باطناً علماً و اعتقاداً علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ اکملہا و من التسلیمات افضلہا
 و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیر و ہم بحال الدین حسین کو لالی صدور
 یافتہ در بیان فرق در میان جذبہ بتدی و جذبہ منتہی و آنکہ مشہود مجذوبان و ابتدائیۃ الارواح
 کہ فوق قلب است و ہمان مشہود را شود و آئی جل شانہ متخیل می کند الحمد للہ و سلام علی عبادہ
 الذین اصطفیٰ انجذاب و کشش نمی باشد الا بمقام فوق نہ بفوق فوق و کذا الحال فی الشہود و
 نحوہ پس مجذوبان سلوک ناکرودہ را کہ در مقام قلب اند انجذاب نیست الا مقام روح کہ فوق
 مقام قلب است انجذاب آئی در جذبہ منتہیان است کہ فوق آنها مقام دیگر نیست و مشہود در جذبہ
 بدایت نیست الارواح متفوح و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان اللہ خلق
 آدم علی صورتہ شہود روح را شہود حق میدانند تعالیٰ و تقدس و چون روح را بعالم اجساد و نحوی از
 مناسبت ثابت است گاہی آن شہود را شہود احدیت در کثرت میگویند و گاہی بعبت قائل میشوند شہود
 حق جل و علا بے حصول غنای مطلق کہ نہایت سلوک متحقق است مقصور نیست شمعہر سچکس را تا نگردد این
 فنا نیست رہ در بارگاہ کبریا پند این شہود را بعالم سچ کاری نیست فرق در میان شہودین است کہ اگر با عالم
 بوجہ من الوجہ مناسبت دارد و شہود حق نیست تعالیٰ و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شہود است
 آئی جل و علا شہود بواسطہ تنگی عبارت از اطلاق میباید و الا نسبت در رنگ منتسب الیہ میگویند
 و بچگونہ است رع عالم چون را بہ بیچون راہ نیست پند لاجمل عطایا الملک الامطایا مکتوب صد
 حیار و ہم بصوفی فرمان صدور یافتہ در تحریریں بر متابعت سید المرسلین علیہ و آلہ الصلوٰۃ
 و التسلیمات چون حق سبحانہ ما مفلسان بے برگ و سر را بدولت اتباع سید اولین و آخرین
 کہ بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفائی خود را در عرصہ طور آورد و اورا بہترین جمیع کائنات
 خلق کرد علیہ من الصلوٰۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا مشرف گرداناد و بران استقامت

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليه ما جاء به
 عبد الله انصاری میفرماید انگی هر که را خواهی براندازی یا مادراندازی **بست** ترسم آن قوم که
 بر در کشان میخندند: در سر کار خرابات کنند ایمان را با حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را
 از انکار فقر و وطن درویشان بگاها درو بگرمه سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام
مکتوب صد و نوزدهم بهر نغمان بدخشی صد و ریافته در غیب بر صحبت شیخ مقتدر بیان
 آنکه گاه است که کمالان بعضی از مریدان ناقص خود را هم تعلیم طریقت اجازت نمایند
 بواسطه بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این را دیوانگی می طلبد در خبر
 آمده است کن یومن احدکم حتی یقال انه یخون و چون چون آمد از تدمیر زن و فسرزند
 فارغ گشت و از اندیشه گذارد که اجماعت میر شد این دیوانگی در نهادش است اما بعوارض لا فاضل
 آن را خس پوش ساخته اند چه توان کرد درین کسب بے مناسبتی بسیار مفهوم میگردد و زودند اگر
 نمایند و بے استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمیع این طائفه در ماورای جمیع خلق
 است اسباب جمیع خلق باعث تفرقه ایشان است دست در اسباب تفرقه باید زد تا جمیع
 حاصل آید و اگر فرضاً در جمیع خلایق این طائفه را جمیع بخشند از ان جمیع باید ترسید
 و بجنب حق سبحانه اتجا باید آورد تا آن جمیع بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان
 فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت در جاتل مع فراق دوست اگر
 اندک است اندک نیست: شایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تسلیم
 طریقت داده اند حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخانی را
 بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتورسیده است
 بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثراً
 در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبدالرحمن جامی در نعمات ایشان را اول در
 مریدان خواجہ علاء الدین میمارند و ثانیاً بحضرت خواجہ نقشبند نسبت میدهند با بجزله علاء الدین
 تفرقه صحبت از باب جمیع است مکرراً و مکرراً نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری
 اختیار کرده وضع فقر را گذاشته است انوسن هزار انوسن که کسی را از اعلیٰ علیتین باسفل سافلین

منوط باتباعه سید الاولین و الآخرين علیه من الصلوات اکملها ومن التسلیات افضلها و آنکه گفتند
 که این راه دو خطه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و اشتراک علی سبیل الاجال تسبیلا
 الامر علی نظر الطلاب و حقیقه الامر حقیقت توفیق الله سبحانه هذا هو مکتوب صد و شانزدهم
 بملا عبد الواحد لا هوری صد و ریافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوای است
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غیبتی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب
 اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید علی سلامتی قلب موقوف
 بر نسیان ماسوای است از قلب بحدی که اگر تکلیف یادش دهند بیا دنیا رو برین تقدیر خطور
 ماسوای را معنی نباشد این حالت معبر بقنای قلبی است و قدم اول است درین راه و بمشتر
 کمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد و همت را بلند دارد و بجوی
 و مویزی قناعت نمکندان الله یحب معالی العلم از کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف و غیبت
 است درین امور دنیویه زنده را بآن سلامتی قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال
 دنیوی مهملان اقدام نمایند که مبادار غیبتی پیدا شود و در خسارت اندازد و عیاذا بالله سبحانه
 کنایه در فقر بمراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا، مکی همت آن باشد که بفقر و نامرادی
 زندگانی چند روزه بسر برده شود فرمن الغناء و اربابه اکثر با قفر من الاسد و السلام
 مکتوب صد و هفتاد و نهم بملا یار محمد بخشی قدیم صد و ریافته در بیان آنکه در ابتدا قلب
 تابع حس است و در انتها این طبیعت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشد چندگاه قلب
 تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینہ
 فلیس القلب عنده غیر تبه است در نهایت کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در
 قرب قلبی تاثیر نکند لذا شاخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز
 نفرموده اند بالجمله بحکم لایدرک کلام لایترک کلام برهان طریق باشند و از صحبت نا جنس بوجه ابلغ اجتناب
 نمایند قدم میان شیخ مرزبل مقدمه سعادت و الهیة صحبت ایشانرا غنیمت شمرد و اکثر اوقات با ایشان
 صحبت دادند که بسیار عزیز الوجود اند و اسلام مکتوب صد و هفتاد و نهم بملا قاسم علی بخشی صد و
 ریافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعراض کنند کتابتی که محبت آثار می مولانا قاسم علی

مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند بردند و
 از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلانی مثل مشهور است نوام چهار و چنان از اختلاط باغیا
 لابدست بهمت را بلند باید داشت و بهر چه بد است نباید پرداخت بهمت مازنی طوریکه بود
 مشرق انوار از مغرب و کوب و مشکوٰۃ گذشتیم به خراسان این زمانه اکثر در مقام روستا کتفاتیست
 دارند صحبت ایشان هم قابل ست فرسنگی که قفر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و اوقات
 را چندان اعتبار کنند که مجال تاویل را میدان وسیع است زندهار خواب و خیال گوی نشوند
 شعر کیف الوصول الی السعاده و دنیا قلل الجبال و دونهن خوف و السلام مکتوب است
 نسبت و سوم بملاطاهر بدخشی صدویافت در بیان آنکه او از نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم
 باشد قوت فرضی را از فرائض لایعنی داخل لایعنی است به مکتوب شریف انجمنی ارشدی لالزل
 کاسه طاهر عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمده است علامه اعراضه تعالی
 عن العبد استغفار به لایعنی اشتغال به نفعی از نوافل یا عواض فرضی از فرائض داخل بالایعنی
 است پس نقیض مر احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او به چه چیز است بفل
 هست یا بفرض بود اسطه یک حج نفل مرکب چندین خطرات نباید شدنیک ملاحظه نمایند العاقل
 مکنیه الاشارة و السلام علیکم و علی رفقا کم مکتوب صد و نسبت و چهارم نیز بملاطاهر
 بدخشی صدویافته در بیان آنکه استطاعت راه شرط و وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعت
 نسبت بحصول مطلب داخل تصنع اوقات است به مکتوب شریف انجمنی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید
 قد سجد الحمد و المنة که فور در اخلاص و محبت فقراره نیافته است با وجود تمامی ایام هجرت این
 علامت سعادت عظیمه است محبت آثار چون شمار خصلت طلبید و بر فتن غم مصمم گردید در وقت و دواغ
 اینقدر مذکور ساخته بود با احتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخاره موافق
 نیامد و تجویزی در نیاب مفهوم گشت بهر وقت تقاعد و رزیه صلاح فقره اول در رفیق شما نبود اما
 شوق شمار ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تصنع اوقات است
 اما هم گذاشته بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده
 باشد یا نه سخن نیست بیشتر بخاراند مکتوب صد و نسبت پنجم بمیر صالح نیشاپوری صدویافته

برندامرا و از دو حال بیرون نخواهد بود یا در لوکری جمعیتش خواهند و او یا نخواهند و او اگر جمعیت خواهند و او به
 و اگر نخواهند و او بدتر بنیالات از رخ قلوبا بعد از بدینما و سبب نما من لدنک رحمة انک انت الوهاب و السلام
 مکتوب صد و سبتم نیز بهر محمد نعمان صد و ریافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت مانا که خدمت
 میرفراموشی گزینند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت سیر است و صرف آن در اہم
 مقام ضرورت و آن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصعبة شیئا یا ما کان الا تری ان اصحاب
 رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و بارک فضلہ ابا الصعبة علی من عداہم سوی الانبیاء علیہم السلام و امکان
 او بسیار قریا و عمر و انیاع بلوغا نهایتہ الدرجات و وصولا لما غایہ الکمالات سوی الصعبة فلا جسم
 صار خطا معا و تہ خیر من صوابها بمرکبة الصعبة و سہو عمر و بن العاص افضل من صوابها لما ان
 ایمان ہو لا الکبراء صابرا بالصعبة شہود یا برودتہ الرسول و حضور الملک و شہود الوحی و معاشہ
 المعجزات و ما اتفق لمن عداہم ہذہ الکمالات التي ہی اصول سائر الکمالات کلما و لو علم اہل فضیلة
 الصعبة ہذہ الخاصیة لم یمنعہ مانع من الصعبة و ما اثر شیئا من الاشیاء علی ہذہ الفضیلة و اللہ یخص برحمۃ
 من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم بیت سکندر را نمی بخشند آپ بہ بزور زر میر نیست این کار بہ
 اللہ و ان لم یختلفانی ہذہ النشارۃ فی قرن ہو لا الا کا بر فاجلنا فی النشارۃ الآخرۃ محشورین
 فی زمرتم بحسرت سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوات و التحیات و التسلیمات و السلام مکتوب
 صد و سبت و یکم نیز بهر محمد نعمان صد و ریافته در بیان آنکہ این راہ ہلکی ہفت گام سترار
 یافتہ است بعضی از یاران بہ شش گام رسیدہ اند خدمت میر و عوات فرادان مطالعہ فرایند
 بدستیت کہ از احوال خود اطلاع ندادہ اند و از فقر اسے اینجا خبری نگرفتہ الحمد للہ سبحانہ و المینۃ
 کہ فقر اسے مرشد الاحوال اند شہ بطریق اجمال در معرض بیان می آرد و محبت آثار این راہ ہلکی
 ہفت گام قرار یافتہ است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیدہ اند و جمعہ تا پنج
 گام و طائفۃ تا چار گام و فرستہ تا سہ گام علی تفاذہ درجاتہ و صاحب سہ گام ہم بہر دم
 افادت مینماید یکتب جماعہ کہ پیش قدم باشند بلند بہتی در کار است تا بہ حقیر و فقرا اکتفا نہ شود زیادہ
 برین گنجایش وقت نبود و السلام مکتوب صد و سبت و دوم بلاطہر بخشی صدور
 یافتہ در ترغیب بر بلند بہتی و عدم اتفات بہر چہ دوست افتد + مولانا محمد طاہر مسدورانہ

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و محیت و سکرست ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت مقر است
 و از مناسبت مبرما للتراب و رب الارباب باینقدر مناسبت ظاهره و منظره و حده وجود گویند
 یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیه و ظاهره و منظره نه آنکه
 یک موجود است و ما سوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است
 اثبات حقیقت دردی نمودن او با هم و خیالات ویرانی بر آورد که مقصود سوفسطائی است
 مشغولی چون بدانستی تواند و از نخست به سوی آن حضرت نسب کردی درست بود آنکه دانستی
 که ظل کسی بی فارغی گرمردی و گزینی به مکتوب صد و نسبت و ششم نیز بر صراح
 بنیسا پوری صد و یافته در بیان آنکه طالب باید که اتهام در نفی آنکه باطله نماید چه آفاتی و چه
 انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هر چه در حوصله نهم و در حلیه ادراک آید آن را
 نیز در تحت نفی داخل ساخته اتکاف موجودیه مطلوب نماید و اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش
 نیست و مایا سب ذلک سیادت و نقابت و تنگنا طالب را باید که اتهام در نفی آنکه باطله
 آفاتی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هر چه در حوصله فهم در حیطه و هم در آید از انیز
 در تحت نفی داخل سازد و اتکاف موجودیه مطلوب نماید مصرع بیش ازین پی نه پرده اند که هست به
 اگر چه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ماورای وجود باید طلبید علماء اهل سنت شکر الله تعالی
 سعیم زیرا گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحانه و وجود را مین ذات گفتن و ماورای
 وجود امر دیگر اثبات ناکردن از تصور نظر است قال الشيخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملك لودو
 این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گزرا نید و تا چند گاه که مغلوب آنحال بود خود را از روی ذوق و
 وجدان از ارباب تعطل می یافت و حکم بوجود واجب جل شانہ نمیکرد و چه وجود را در راه گذاشته بود در
 مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هر چه در
 حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید سبحان من لم یجعل للخلق الی الله سبیلا الا بالعجز عن معرفه
 از حصول فانی فی الله و البقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و تسلیم
 قلب حقایق پس چون ممکن واجب نگردد و نصیب ممکن غیر از عجز نباشد فقر و عنقا شکار کس نشود و ادم باز
 چنین به کاینجا همیشه باد بدست است دامن را به یلند همی همین طور مطلب می خواهد که هیچ از بدست نمی آید

در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه اند تعالی شان عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیه و المظهریه و ما یناسب ذلک ، اللهم اننا حائق الاشیا کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه است تعالی شان و مرا یا سئوون و کمالات ذاتیه او غرض سلطان نبی بود مخفی و سری بود مکنون خواسته که از خلا بطلا عرض دهد و از اجمال به تفصیل آرد و عالم را بر تبحر علق فرمود که بذات و صفات خویش دال باشد بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و تدبیرات و شیونات او تعالی حکم با اتحاد و غیبت و نسبت احاطه و سر بیان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحوایشان را شربی ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمیکند الا المخلوقیه و المظهریه و احاطه و سر بیان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سعیم عجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه بنمایند کمالا حاطه و المعیه مثلاً معترف اند با آنکه اذ ذات جمیع نسب مسلوب است حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب نمایند فلذا لا تنافض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است از باب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط حقیقی نمیداند و او را ای او هر چه باشد داخل اسمای شمرند فرو و فراق و دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر غمخوار است بسیار است و مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنم مثلاً عالمی نخری ذ و فونی خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آرد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا مرپرده آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات و دال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی نیست الا این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفی است مرایای آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن معانی مخفی گفتن معانی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت درین صورت غیر واقع است معانی بمان مرافقه مخزونه اند هیچ تغییری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات و دال نحوی از مناسبت و الیه و مدلولیت تحقیق است بعضی معنی زائده ازان در تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه ازان معانی زائده منزله و مبر است آنچه معتقد است درین مسئله نیست اثبات امر زائده و رای مظهریه و مراتب

مرید مقتدی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب صدوست
 و نهم سید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جهت
 است که سبب جمعیت اوست کما قیل ما للبحرین و للبحرین مکتوب شریف وصول یافت
 آدمی چون که جامع ترین موجودات هست و بواسطه هر جزوی از اجزای تعلقی و گرفتاری
 دردی بوجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس
 خداوندی محل سلطانه از همه پیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر توفیق
 اینزدی غرضانه خود را از این تعلقات پراکنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزاً عظیماً و
 الا فقد فضل ضللاً لا یغید ا بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات
 بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر در عالم دارد از هر چه گویند مکرر
 ترست و اگر و بختی سبحانه و تعالی دارد و مصفاست و از همه پیش نماست کمال آزادی از ویس این
 تعلقات خاصه محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ازین انبیا و اولیاء دیگر علی تفاوت
 در جاتهم صلوات الله و تسلیاته علی بنینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین رزقاً الله سبحانه
 و ایاکم نجاتاً من هذه التعلقات بجزیه النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی
 علیه و علی آله من الصلوات التما و من التسلیات املها زیاده برین موجب ملال است و السلام
 و الا کرام مکتوب صدوسی اجمال بحال الدین صدور یافته در بیان آنکه تلویات احوال را
 چندان اعتباری نیست حصول مقصد یحیی و یحکونی باید کرد و تلویات احوال را چندان
 اعتباریست بآن مقید باشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگرست که از
 گفت و شنود و دید و شنود منزله و مبر است طفلان سلوک را بجز و موز تسلی میدهند مهربت
 بلند باید داشت کار دیگرست اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را بادشاه دید نفس
 الامر بادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طرق نقشبندی قدس الله تعالی اسرارهم
 و قلعه را اعتبار نمی نهند این بیت در کتب ایشان نوشته است چو غلام آقا بم هم از آفتاب گویم پنه شدم
 نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ب اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شلردی و غم نیست منتظر
 حصول مقصود یحیی و یحکونی باید بود و السلام مکتوب صدوسی و یکم بخوابه کابلی

و هیچ نام و نشان از او پیدا نشود و جمعی هستند که مطلبی میخواهند که آنرا عین خود یابند و قرب معیت با او پیدا سازند
مضمر آن ایشانند من ختم یارب به و السلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و سست و ششم** بلا صفر احمد
رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب حصول مطلب حقیقی بکاری
محض است و تعطیل صرف بلکه داخل سیه است حسنات الابرار سیئات المقربین و مایه ناسب ذلک **مکتوب**
مغروب رسیه غدریکه در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد
و خود را مقصر باید دانست قال الله سبحانه و تعالی و وصینا الإنسان بوالدیه احساناً حملته أمه کرها و وضعت
کرها و قال الله سبحانه ایضاً ان اشکر لے و لوالدیک مقدر آن باید بود که اینهمه در جنب حصول
مطلب حقیقی بکاری محض است بلکه در خور طی منازل سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار
سیئات المقربین شنیده باشند **سست و ششم** هر چه جز عشق خدای احسن است بجز شکر خوردن بود
جان کندن است بجز حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است او اے حقوق اینها امتثالاً
لامره است سبحانه و الا کرا مجال آن بود که خدمت او را گزاشته بخدمت دیگری اشتغال
نمای پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت
افرق بسیار است مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت بادشاهان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است
آنجا نام زراعت و قلبه رانی بردن عین معصیت است و مژد هر کار باندازه آن کار است
قلبه رانان با محنت تمام در ردی یک شگل اجرت میگیرند و مقرب در ساعت بخدمت حضور مستحق لکها
میگردود و ذلک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و بس نشان با اینها فرج حین
خیلی موفق است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده حیه نوسم و السلام **مکتوب صد و سست و ششم**
بنخواجہ بقیم صدور یافته در ترغیب بر بلندبختی و عدم اتکاف بر طلب بیجونی و خدمت خواجہ بقیم دور افتادگان را
فراموش سازند بلکه دور نمانند المرء مع من احب المقصود و من لک بغایت طویل است و مطلب
در غایت کمال رفعت و هم در غایت منقصت و منازل وسطی همچو سراب مطلب نمانست عیاذاً
بالله سبحانه و سطرانهایت انکاشته بکیا بر مقصد را مقصد داند و چون را چون تصور نماید و از حصول
مطلب حقیقی بازماند مهت را بلند میباید ساخت و هیچ حاصل سر فرو نمی باید کرد و در و رای الورد
میباید جست و حصول اینچنین مهت و ابسته تو چه شیخ متفقد است و توجه او بقدر اخلاص و محبت

سیزده گرو و نه چنین است حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که گاهی سیزده رکعت و اقامه کرده اند
 و گاهی یازده گاهی نه و گاهی هفت نماز تجمیع هر دو ترک حکم فردیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت
 قصور احکم یک رکعت قیام داده اند منشاء امثال این علم و عمل عدم تمیق سنت سنیه مصطفویه است
 علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمه عجب است در بلاد علما که ماورائی این مجتهدین است علیم
 برخوان این قسم محدثات رواج یافته بآنکه مافقران علوم اسلامی را از برکات ایشان استفاضه نمایم
 و الله سبحانه الملم لاصواب فروان که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم بکریل آزرده شوی در نه سخن
 بسیار است و السلام مکتوب صدوسی و دوم بملا محمد صدیق بخشی صدور یافته در اجتناب از
 صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا که کناسی فخرابه از صدر نشینی اغنیاست بهنا لا ترغ قلوبنا
 بعد از بدینا و سبب نماند رنگ رفته آنک انت الوهاب ای برادر ظاهر از صحبت فقر و تلنگ
 گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا خواهند
 کشاد و غیر از نماست فائده نخواهد کرد و خبر شرط است اسے بوالهوس امر تو از دو حال غالی نیست
 در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدیند استدر ارج است عیاذاً بالله سبحانه من ذلک و اگر بدیند
 خسر الدنیا و الآخرة نشان حالست کناسی فخرابه از صدر نشینی اغنیاست امروز این سخن معقول شما شود یا
 نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب و تنمائی لباس فاخره شما بادین
 بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر بر اصل بکنید و هر چه از حق سبحانه تعالی مانع آید آزاد شمن
 دانسته از وفرا نماید و حذر کند آن من از ادا حکم و اولادکم عدوکم فاحذروهم نفس قاطع است
 حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل در آید پاننه من از اول میدانم از
 فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شمع و قدکان ما خفت ان یکونان
 انا الی الله رجونا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابقه المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات
 و التسلیات و التیمات التها و اکلهامن از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس را شاد
 سرگین انداختد انا الله وانا الیه راجعون مکتوب صدوسی و سوم نیز بملا صدیق صدور
 یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکه بدست قاصد
 ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت از رسوم

صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرات خواجہ اقدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم و شکایت از حال
 جماعت که درین طریقه علیہ اعدائات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته اند محمد رب العالمین
 و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین و اخوی ارشدی خواجہ محمد اشرف شریف اللہ
 سبحانہ بمشربفات اولیاء الکرام بدانند کہ طریقه حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 اقرب طرق موصلہ است و نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبت است اینہم بواسطہ آنست کہ درین طریق التزام سنت است و اجتناب از
 بدعت مما لکن عمل بر رخصت تجویز نمی نمایند اگرچہ بظاہر در باطن نافع یا بند و عمل بفریبت از دست
 نمیدہند اگرچہ بصورت در سیرت متغیر و اندوخال مواجید را تابع احکام شرعیہ ساختہ اند از واق
 و معارف را خادم علوم شرعیہ دانستہ اند جوہر نفیسہ شرعیہ را در رنگ طفلان بجز و مویز و جد و
 حال عوض نمیکند و بہ ترہات صوفیہ مغرور و مفتون نمیکردند از نفس باز نمیکردند و از فتوحات مدنیہ
 نفوحتات مکیہ التفات نمی کنند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلے ذاتی
 کہ دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی ست حضور می کہ فیت در تقای آن باشد
 نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است رجال لا تلہیم تجارتہ ولا بیع عن ذکر اللہ اما فہم ہر کس
 بمذاق این اکابر برسد نزدیک است کہ قاصران این طریقه علیہ نیز از بعضی کمالات ایشان انکار
 نمایند بہت قاصری گر کند این طائفہ را طعن قصور بہ حاش اللہ کہ بر آرم بزبان این گلہ را بہ
 آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیہ درین طریق نیز احداث نموده اند و روش اصل
 اکابر از دست داده جمعی از مردیان ایشان اعتقاد آن دارند کہ باین محدثات تکمیل این طریقه
 نموده اند حاشا و کلا کبرت کلمتہ تخریج من افواہم بلکہ در تخریب و تضعیف آن کوشیدہ اند افسوس ہزار
 افسوس بعضی از بدعتیہا کہ در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیہ احداث نموده اند و نماز
 تہجد را بجماعت میگزاردند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تہجد جمع میکردند
 و بجماعت تمام ادا مینمادند و این عمل مکروہ است بکہاہتہ تحریمہ از جمعی فقہا کہ تداعی شرط کراہت داشتہ
 اند جو از جماعت نفل را مقید بواجب مسجد ساختہ زیادہ از یک کس را باتفاق مکروہ گفتہ اند و ایضا نماز تہجد را باین
 وضع نیز رکعت میدادند کہ دو از دہ رکعت را ایستادہ می گزاردند و دو رکعت را نشستہ تا حکم یک رکعت پیدا کنند بآن

اما فی طرف النزول فلان لاجساد الاولیاء المحمدیة علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام والحقہ نصیبا من کمالات درجات تلك الولاية لما اذنہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم امری لیتہ الخاج با محبہ الی ماشار اللہ تعالیٰ وعرض الجنة والنار وادحی الیہ ما دحی وشرفت ثمة بالرویة البصریة وینال انقسم من المعراج مخصوص علیہ الصلوٰۃ والسلام والاویار المتابعون کمال المتابعین الساکون تحت قدمہ لهم ایضا. النصیب من هذه المرتبة المخصوصة مصرع ولاارض من کاس الکرام نصیب فی غایتہ ما فی الباب ان وقوع الرویة فی الدنیا مخصوص بہ علیہ الصلوٰۃ والسلام والحالة التي حصلت لاولیاء الذین تحت قدمہ یست رویہ الفرق بین الرویة تلك الحالة کالفرق بین اصل الفراع وانشخص وانظر وليس احد یما بین الآخر مکتوب صدوسی وستمین نیز بملا محمد صدیق صدوریانہ در منع از تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی کتوب مرغوب وصول یافت چون قاصدا و آخر عشرہ متبر کہ رسید بعد از مضی آن بجواب کتابتسا پرداخت جواب کتابت خانمانان در جواب کتابت خواجہ عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است ملاحظہ خواهند نمود در فتن شادین و نفعہ بلشکر معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد والا امر عند اللہ سبحانہ ملاحظہ فرمایند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال کرم قوت یومیہ عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نہ آنرا وسیلہ قوت دیگر باید ساخت کہ کار بہ تسلسل میکشد در روشنی طول امل کفرست و معامالہ تخلیص از قرض معلوم نیست کہ از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند بخواجگی چیزی نوشت منقح و صریح اگر او در جواب ہم منقح نبوسید و وعده مو کہ مفهوم شود باین نیت بروند اما عالج تسویف و تاخیر چه باشد هر چه کنند زودتر بکنند کہ فرصت بسیار غنیمت است مکتوب صدوسی و مہتمم بحاجی خضر افغان صدوریانہ در علوشان نماز کہ منوط است کمال آن نہایت نہایت و ما یاسب ذلک + مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبادات در رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانہ خصوصا در ادای صلوٰۃ کہ غیر منتہی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوٰۃ زیرا کہ در ابتدا نہایت باجرا صلوٰۃ نافلہ ملتزمی سازند و در نہایت نہایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادای نوافل خود را بسجا رسیدند کار عظیم نزد ما ادای فرائض است و بس مصرع این کار دوست کنونی تا اگر ارادت

عادات کاری نمی کشاید و از تمهل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مگر صادق علیه من الصلوات
 آنها و من التسلیات اکملها فرمود ملک المسوفون سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را
 صرف امر سوهم نمودن و موهم را از بر اے موجود نگا بداشتند بسی مستکبره است باید که نقد
 وقت مصروف امر اہم گردد و نسیہ از برای مخرجات لایعنی مدخر باشد حق سبحانه تعالیٰ در
 بی آزادی بدید که از آرام ماسوی او تعالیٰ نجاتی میسر گردد گفت و گو حاصل ندارد سلامتی قلب
 می طلبند فکر بر صل باید کرد و از مالا یعنی اعراضی تام باید نمود سبب هر چه جز عشق خدای احسن است
 گر شکر خوردن بود جان کندن است یا علی الرسول الا ببلغ مکتوب صدوسی و چهارم نیز بملا
 محمد صدیق صدر و ریافتہ در منع از تسوین حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در مدارج قرب و درجات
 بی اندازه کرامت فرماید بمرتبه سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیات آنها محبت آثار الوقت
 سبقت قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امر اہم را امروز باید کرد و غیر اہم را فردا باید
 انداخت حکم عقل نیست نہ عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد و السلام مکتوب
 صدوسی و پنجم ہذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد صدیق فی بیان مراتب الولایۃ
 عامۃ کانت او خاتمہ مع بعض خواص الخاصۃ اعلم ان الولایۃ عبارتہ عن الفناء و البقاء و ہی اما عامۃ
 او خاصۃ و یعنی بالعامۃ مطلق الولایۃ و بالخاصۃ الولایۃ المحمدیۃ علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و التحیۃ
 الفناء فیما تم و البقاء اکل و من شرف ہذہ النعمۃ العظمیٰ فقد لان جلدہ للطاعۃ و انشرح صدرہ للاسلاک
 و طمأننت نفسه فرضیت عن مولا ہا و رضی مولا ہا عنہا و سلم قلبہ المقلبہ و تخلص روحہ کلیۃ الی مکاشفۃ
 حضرت صفاتہ اللاہوت و شاہد سرہ مع ملاحظۃ الشیون و الاعتبار و فی ہذا المقام شرف
 بالتجلیات الذاتیۃ البرقیۃ و تخریجۃ کمال التزہ و التقوس و الکبریاء و اصل اخاءہ اتصالا بلا کیف
 و ضرب من المثال ہذہ مصرعہ ہنیالارباب النعمیم نعمیابہ و ما یعنی ان یعلم ان الولایۃ الخاصۃ المحمدیۃ
 علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و النعمۃ متمیزہ عن سائر مراتب الولایۃ فی طہر فی العروج و النزول اما
 فی طرف العروج فلان فناء لا تحنی و بقاءہ مختصان بملک الولایۃ الخاصۃ و عروج سائر الولایات
 الی الخفی فقط مع تفاوت درجات یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام التزویج
 و عروج البعض الی السر و عروج البعض الآخر الی الخفی و ہواقصی درجات الولایۃ العامۃ =

را از تذکر مواظبت و تعقل نصائح در برده انداخته بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد فالخذر فالخذر من صحبتهم و الخذر الخذر
 من زوهم و الله سبحانه الموفق بخاتمائه سبحانه و ایاکم عمالایرضی عنه ربنا المتعال بجمعه سید البشر الممدوح بماز من
 البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام مکتوب صدوسی و نهم
 بجعفر بیک تحالنه صد و ریافته در بیان آنکه جماعت بید و تان که طعن در اهل الله نمایند بجه و نکویش آن
 جماعت مجوزست بلکه مستحسن اتفات نامه گرامی مشرف ساخته حق سبحانه و تعالی ایشانرا اسلامت
 دار و که تفقد حال فقر میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند و ما کفار قریش چون از
 کمال بی سعادت و بی سعادتی در جه و نکویش اهل اسلام سالغ نموند حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوة و السلام
 بعضی از شعرای اسلامیة امر فرمودند که جهو کفار نگوئید آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی
 آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بر بالای منبری برآمد و اشعار جهو کفار بر ملا میخواند
 آن سرور میفرمودند که روح القدس با دست ما دایمیکه جهو کفار میکند ملاست و اید از خلق از نعمات عشق
 است اللهم اجعلنا منهم بجمعه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و
 حمله بملا محمد معصوم کاتبی صد و ریافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار پنج و محنت از لوازم
 محبت است اختیار فقر را در دو غم لابدست محبت غرض از عشق تو ام جاشنی درد و غم است به در نه
 زیر فلک اسباب تنغم چه کم است پا دوست آزار کی بهیو اهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد
 اینجا آرام در بے آرامی است و ساز و در سوز دست و قرار در بقاری و راحت در جرات در نیقام
 فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را بحبوب باید سپرد و هر چه از دنیا بید برضا
 باید قبول کرد و ابر و نباید بحدی طریق زندگانی درین وضع است تا تو انند استقامت و رزند و الا فتور
 در قفاست شغولی شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خود را ازین
 ترددات جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد که بن اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا تو انند
 کار میکرد و السلام مکتوب صد و حمله و یکم بملا محمد قلیج صد و ریافته در بیان آنکه عمده این کاتب محبت
 و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بجمعه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات
 و التسلیات از احوال قلبی گاهی نمینویسد که چه صورت دارد البته از ان باب نیز می نوشته باشند که موجب
 توجه غالبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی منوم نشود غم نیست چون استقامت

باید دانست التذادی که در حین ادا و صلوات دست میدهند نفس را اصلاح و دران خطی نیست در حین
این التذاد و زوال و فغان است سبحان الله چه رتبه است **مصرع** هینا لا رب اب العظیم هینا: مثال
ما مردم بوالهوس را گفت و شنود این سخنان هم مفتنم است **مصرع** باری هیچ خاطر خود نشاد میکنم: و
و نیز بدانند که رتبه نماز در رنگ رتبه روتیه است در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت
قرب در آخرت در حین روتیه است و بدانند که سایر عبادات و سائلمند از برای نماز و نماز از مقاصد است
و السلام و الاکرام مکتوب **صدوسی** و **هشتم** شیخ بهاء الدین سرهندی صد دریافت در دست
دنیا می دیند و اجتناب از صحبت ارباب دنیا فرزندانی ارشدی باین دنیای مبعوضه خرسند باشند
و سرمایه دوام اقبال را بجانب قدس خداوندی جل سلطان از دست ندهد فکر باید نمود که چه چیز
می فروشد و چه چیز می خرد آخرت بدنیای عوض نمودن و از حق سبحانه بخلی باز ماندن سفاقت و تجویزی
است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است اما حسن الدین و الدینا لو اجتماع ازین دو ضد هر کدام
اختیار کند و هر که خواهد خود را بفر و شد عذاب آخرت ابدیت و متاع دنیا قلیل است دنیا مبعوضه
حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس عرش مائت فایک میت به و الزم مائت فایک
معارف آخرت از زبان و فرزند را باید گذاشت و تدبیر اینها را بقی سبحانه باید سپرد و امروز خود را مرده باید انگاشت
و ممت اینها را باو تعالی باید تقویض نمود و او لاؤکم عدوکم فاحذروهم نفس قاطع است مکر شنیده
باشند که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم
قاتل است کشته این سم بیهوشی ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة تکفیه التصریح مع المبالغة
و التاکید لثمة چرب ملوک در از دیار مرض قلبی میگویند تکفیه الفلاح و النجاة الحذر الحذر الحذر
من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم به تو خواه از سخنم بیدگیر خواه ملال به فر من صحبتکم اکثر من
الاسد فانه یوجب الموت الدنوی و هو قد فید فی الآخرة و اختلاط الملوک یوجب الملوک الابدی
و الحسرة السودی فایک و صحبتکم و یاک و نصیتم و یاک و نصیتم و یاک و نصیتم و یاک و نصیتم و یاک و نصیتم
نصیتهای و برب تلذذینه و نیز باید اندیشید که اینهمه تواضع و چاپلوسی از جهت غما و ایشان است یا خیر
دیگر شک نیست که از جهت غما و ایشان است و نتیجتاً باب و ثلث دین است فاین است من الاسلام
و این است من النجاة اینهمه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میدانند که ثمة چرب و صحبت ناخوش دل افزین

حرکت این انجاء گنجایش ندارد و پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیت است که از علم اسفل بعلم اعلی می رود و از ان اعلی با علای دیگر الی ان میثی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم امکانات کلمات و زوالمها با سیر الی الله الحاله هو المعبر بالنظر و تیسری ان عبارت از حرکت علمیه است در مراتب و جوب از اسما و صفات شیون و اعتبارات و تقدسیات و تنزیهات الی ان میثی الی المرتبه التي لا یلیکن التبعیر عنها بعبارة ولا یشار الیها بالتارة ولا تسمی باسم ولا تکتبی بکتابه ولا یعلیها عالم ولا یدرکها مدرک و هذا السیر المسمی بالبقا و سیر الی الله باشد که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرو می آید و از ان اسفل با سفل دیگر الی ان یرجع الی امکانات رجوع القمقری و نیز ل عن علوم مراتب الوجوب کلمات و هو العارف الذی نسى الله بانته در حقه عن الله مع الله و هو الواجد لافاقد و هو الواصل المبحر و هو القریب البعید و سیر رابع که سیر در اشیا است عبارت از حصول علم اشیا است شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیا کلمات فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل السیر الاول و السیر الثالث للسیر الثاني کما تری و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات الله تعالی و تسلیما علی جمیع عموما و علی افضلهم خصوصا و متابعان کل را از مقام این بزرگواران علیم صلوات الله تعالی نیز تنصیب است قل نه سبیلی اذ عواری الله علی بصیره انما ومن المعنی ایست حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تنوید و تشویق طلاب است به بر شکر غلطی صفرائیان به از برای کوری سودایان به و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافت در بیان آنکه مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم سر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثیر بعضی از مبتدیان این طریقت بسرعت به ثبوت الله سبحانه و ایاکم علی جماده الشریعه المصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحية و یرحم الله عبد اقال آینه مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع نمایند بخلاف مشایخ سائر طرق که ابتدا سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند لذا اطلاق نقشبندیه اقرب طرق آمد و لا جرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار ما

بر اخلاص است امید است که کارنین بساعات میرگذرد و السلام مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبد الغفور
 سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب
 شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فخر و توجه باین طائفه از اجل نعم خداوندی
 ست جل ساینده از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن مسؤل و مر بوط است نیازیکه بدو پیشان
 فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از اینجا
 فراسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتور می رفته باشد میریت یک چشم
 زدن خیال او پیش نظر بهتر ز وصال خوب رویان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست
 افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن گلستان
 من بهار مرا با ازین فتور غم نیست چون رشته محبت بجمله این نسبت توی ست فرجی که مکر شده
 است ارسال داشته شد گاه گاه آن را پوشند و باد بنگا دارند که فوائد بسیار از آن متوقع است
 هرگاه آن جامه را پوشند با وضو پوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رود و هرگاه
 چیزی نویسد باید که اول از احوال باطن خود نویسد که احوال ظاهر بے احوال باطن از چیز
 اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میر و سخن دوست خوشتر است پتبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت
 سید البشر الطهر عن نیغ البصر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ظاهر او باطنا مصرع کار نیست غیر
 این همه هیچ مکتوب صد و چهل و سوم بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موم جوانی
 را غنیمت شمرده بله و لعب صرف نمکنند محب فقر امولا شمس موفق باشند که موم جوانی را غنیمت شمرده بله و لعب
 صرف نکنند و بچو و موز عوض نمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امر دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خبر شرط است
 پنج وقت نماز بجاعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است
 و علی آله الصلوات و التسلیمات تلذذات فانیه و نعمات باکله منظور نظر باشند و الله سبحانه و الموفق للغیرات مکتوب
 صد و چهل و چهارم بجا فظ محمود لا هوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان سیرانی باشد
 و سیرنی الله و دوسیر دیگر که بعد ازین دو سیر است حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات
 بنی اندازد که امت فرماید بمرتبه سید البشر الطهر عن نیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
 مصرع از هر چه میر و سخن دوست خوشتر است پتبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت صاحب شریعت است

مذنب نیناید و میفرماید که سبقت از آن طریقت نکوست بلی را جمعی که گستن را مقدم داشته اند و انکار این
 سبقت ننمایند مرا و ایشان از پیوستن ظهور تمام است و آن زمانی سبقت بزطور مطلق نیست ظهور مطلق
 مقدم باشد گستن و ظهور تمام موخر از آن برین تحقیق نزاع ایشان بلقظ را جمع میگردد و انظر طائفة
 اولی بلندست که قلیل را در چیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم
 و الحمد سبحانه اللهم للصواب بهر حال مظهر گستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو
 مرتبه است و بدونها شرط اقتدا مرتبه اولی مربوط بسیرالی الله است و مرتبه ثانی بسیرنی الله و محبوب
 این دو سیر مرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجات و دو وسیع دیگر از برای تحصیل تکمیل است
 و وصول بدرجه دعوت مع بانگ دو کردم اگر در ده کس است مکتوب صد و چهل
 و هشتم بملا صدوق کاتبی صدور یافته در بیان آنکه صاحب رای بجای اصل است و در بیان آنکه زینهار
 توسط رکاوات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که صور مشایخ فی الحقیقت لطائف
 شیخ مقدس است و دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول و سری انبیا نموده و مکتوب ثانی
 از تسلی و بجای اصلی الحمد سبحانه که عبرت مرخاتم راست صاحب رای بجای اصل است و آنکه خود را
 بجای اصل دانست و اصل است مگر بشما گفته شده است که زینهار توسط رکاوات مشایخ و امدادات
 ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقدس است که بآن صور ظهور نموده است
 قلمه توجیه را وحدت شرط است توجیه را برانگنده ساختن موجب خسران است عیاذ الله سبحانه
 ثانیا آنکه مکرر و مکرر بشما گفته ایم که سر رشته کار محقق بگیرند تا بهر علت سرانجام یابد امر ضروری را اگر داشته
 بامر لاطائل برود خفتن از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما مقتدرای خود اید سخن کس در شما
 کم است که خوشتر افتد شهادت اعلی الرسول الالبلاغ مکتوب صد و چهل و نهم نیز بملا صدوق کاتبی
 صدور یافته در بیان آنکه هر چند سبب الاسباب تعالی اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه دیکار
 که نظر بر سبب معین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که اینهمه خود را بعالم اسباب و گذشته
 است هر چند سبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه دیکار که نظر
 بر سبب معین دوخته شود مصحح گردی بسته شد ای دل دیگری بکشاید این قسم کوتاه نظری بسیار
 بی فایده است میطلبید از اشغال شما مردم بسیار سخن است ساعتی بجال خود فرو باید رفت این شاعت را باید

جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امرست بسرعت متاثر نشوند و مذاق
 و حمایات که مقدمه جذب است بزودی پیدا کنند و جنبش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق
 ضعیف افتاده است و همین ضعف سدره سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تاثیر تا زمانی متحقق نیست
 که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریقه
 علیه تصرف تمامست مرصاحب تصرف تمام را و علاجی که مناسب طرق دیگرانست تقدیم نرود
 نفسست و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام
 و التیته باید دانست که بطور تاثیر علامت نقصان استعداد نیست گزینی باشند تمام الاستعداد که باین
 بلا مبتلا گردند و السلام مکتوب صد و چهل و ششم بشریف الدین حسین صدور یافت در نصیحت بر تکرار
 سبق مکتوب فرزندی ثمرت الدین حسین وصول یافت الله سبحانه و الحمد المنة که سعادت یاد فقرا
 مستعد اند یعنی که گرفته بودند تکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند مبادا که
 کوفه فرامی ارجا ببرد و طراق زائله بجلاوت سازد و سبب همه اندر زمین بتوانیست نه که تو طفلی و خانه
 رنگین سست نه چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عفو ان شباب توفیق تو بر کرامت
 فرماید و بران استقامت بنحشد توان گفت که نعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شنبی دارد
 در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمست چه
 دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التها و اکملها مکتوب صد و چهل و هفتم بنجاحه اشرف کابلی صدور
 یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن و حق سبحانه تعالی در مدارج کمال
 ترقیات کرامت فرماید بمرتبه سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التها جمعی از مشایخ
 طریقت قاری الله تعالی اسرار هم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران
 پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خرازی گوید قدس سیره
 تا نرزی نیایی و تا نیایی نرزی ندانم کدام پیش بود اتم سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق
 میگردد و جایز نیست که گسستن و پیوستن جدا باشد و پیوستن بگسستن هویدا گردد و غایت مافی الایات
 اگر خدائی هست در تقدیم ذاتیست و تعیین علیه کی مر و گیری را شیخ الاسلام هرودی قدس سره حقاً

صَدِّ و نَجَاه و دَوْمِ سَبَادَت و نَقَابَت پناهی شیخ فرید صدد و ریافت در بیان آنکه اطاعت رسول
 عین اطاعت حق است سبانه و ما ینا سب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت
 حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای بخود وصل که غیر اطاعت
 رسول باشد اطاعت او نیست سبانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورده تا با الوسی در میان این
 دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند
 از حال جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و
 رسوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلاً اولئک هم الکافرون حقا
 آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرار هم در وقت غلبه سکر و غلبه حال غمان گفتند آنکه
 موزن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشراندا اختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان
 محمود غزنوی در ایام بادشاهت خود نزدیک بحر قان فرود آمده بود اندانجا وکلای خود را بخدمت
 شیخ ابو الحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بیدین او بیایند و بولکلاسه خود گفت که
 اگر از شیخ توقفی فیم کنید گریه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر خوانید چون وکلای از
 شیخ توقف فمیدند گریه مذکوره را بر خوانند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار اطیعوا الله ام
 که شمرنده اطیعوا الرسول ام و باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبانه
 در غیر اطاعت رسول اودانست این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین
 قسم سخنان تنزه مینایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبانه را در اطاعت
 رسول اومیدانند و اطاعت حق سبانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوة و السلام
 عین ضلالت می انگارند و نیز منقولست که شیخ امین و شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی داشتند و سید
 اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند با اتفاق در آن آسانا مجذوبی
 مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد بسید فرمودند که
 تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم این مجذوب بواسطه محبت حق
 سبانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سبانه بر محبت
 رسول او علیه الصلوة و السلام از سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند انا بقدر هست

فهمید در کسوت فقر این همه تلاش در تحصیل مبنی حقی حل نشانه چه بلاستنگراست عجب است که این
 مستنگر را در نظر شما چه طور زیان نموده اند در تحصیل امور ضروری به بقدر ضرورت باید کوشید تمام محبت را
 بآن مصروف ساختن و غیر ادرنی آن گزرا نیدن سفاست محض است فرصت بسیار غنیمت است
 هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است و ما علی الرسول الا ابلاغ از
 گفت شنود مردم آزار نکشند چیز با بک بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشند هیچ غم غنیمت چه دولتی است
 که مردم کسی را بداند و فی الحقیقه تنگ باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود و محمل خطر است و السلام
 مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت
 واجب الوجود تعالی و تقدس نیست + التفات نامه اخوی محمد قاسم وصول یافت موجب حمت
 گشت از تشنگی اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری و تنگ نشوند که کرای آن نمیکند زیرا که
 این نشأه در معرض فنا است بر ارضی حق سبحانه و تعالی میاید بسر برد و درین ضمن عمر با شهادت یا سر
 شایان مطلوبیت راجز ذات واجب الوجود نیست جل شانه خصوصاً اشال شماردم عزیز ارمع ذلک
 اگر بختی و کاری اشارت نمایند محبت و سعی آن خواهد کوشید و السلام مکتوب صد و پنجاه و یکم
 میر موسی لمخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و بیان معنی
 یادداشت که مخصوص باین اکابر است ۵ از هر چه میر و سخن دوست خواستراست پیادداشت
 از طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور
 حضرت ذات است تعالی و تقدس بی غلج حب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی
 غیبت یعنی وقتی که تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حب
 تمام از پیش حضرت ذات او تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اختیارات
 می آید پس نزد این اکابر از حیرت اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی
 و قیقه عبارت از ظهور حضرت ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میر میگردد
 و فمائی اتمل را در مقام ثبات میکند اتمی گردد و حب هرگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بغیبت بقدر
 خواهد گشت و یادداشت خواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجهی اتم و اتمل است و اتملیت
 تمامیت بقا با ندازه تمیت و اتملیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا پ مکتوب

اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بوسیله ضلالت رود و اینجا حلول بود اتحاد بهم پیش از تحقیق باین مقام تفکر
 آن ممنوع است رزقما الله سبحانه وایاکم الاستقامه علی الطریقه المرضیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
 وائتمه از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود
 عدم آنرا مساوی دانند و السلام و الاکرام مکتوب **صد و پنجاه** و پنجم نیز بیان شیخ
 منزل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد که بعد از خدا
 هر چه پرستند هیچ نیست بیدولت است آنکه هیچ اختیار کرد پنجاه ماه جمادی الاول روز جمعه
 بطواف حضرت دہلی شرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روزه اگر اراده خداوندی موافق
 است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیحست بچاره
 یکبار و دنا صبیہ بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ بناصيته ان ربی علی صراط مستقیم این المفسر آنکه
 فقر و الی الله گفته در وی بوی بگریزند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته رو باصل
 باید آورد و هر چه جز عیش خدای احسن است بگریزند خوردن بود جان کندن است مکتوب
صد و پنجاه و ششم نیز بیان منزل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله و کتابی که بدست
 قاضی زاده جالندهر فرستاده بودند در دہلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقر نقد وقت دارند و
 بحکم المراجع من احب بائشانده ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان نزدیک است
 مابسی در ورست و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست بیدرون دیده اگر غم مموت
 بسیارست بچون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق انفعنی را اختیار کرده اند همان طور بکنند
 فقیر هم تمامه رجب شاید اینجا بماند و الله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب بهر حال چند
 روزه عمر را بفقر می باید گزرانید و اصبر نفسك مع الذین یرعون ربهم باغلاۃ و العشی یریدون
 وجهه خود نص قاطعست که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیہ من الصلوات اتها و من التیمات اکملها
 بآن امر فرموده غریزی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت
 و ما تر یافت ایشان را شناخت رزقما الله تعالی وایاکم محبة هذه الطائفة العلویة و الشریعہ
 مکتوب **صد و پنجاه** و هفتم بحکم عبدالوہاب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان
 برود باید که خود را خاکی نکرده رود و تا مملو باز نگردد در بیان آنکه اول تصحیح عقائد باید کرد در مرتبه شما

که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نفسی از مقام نبوة است محبت رسول غالب است بنا شد سحانه علی اطاعة الرسول التي هي عين اطاعة الله سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سوم بمیان شیخ فزل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیبت ماسوای که مربوط بنفای مطلق است نه کتابیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمته که طابان خود را در طلب بقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر بخود نجات می بخشد اما خلاصی نام از رقیبت اغیار وقتی میر شود که بنفای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوای را باطل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و خجتهی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی اورا مقصودی و مرادی نباشد و دونه خط اقتاد هر چند گمان بی تعلقی دارد اما ان الطن لا یعنی عن الحق شیئا مصرع این کار دولت کنون تا که ارسد به گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید به هر چه از دست دامانی چه کفران حرف و چه ایمان به هر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیاده غبت شما بطویل انجامید فرصت غیبت است اگر یار ان اهل اند در رخصت چون توقف خواهند اگر نا اهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را میباید ملاحظه کرد اهل عالم را رضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود مع طفیل دوست باشد هر چه باشد به مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود و شود اگر نشود گونه شود مع رخسار من اینجا تو در گل نگری به و اسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بمیان فزل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت نه حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد - اللهم لا تکلفنا الی انفسنا طرفة عين فنهلك ولا اقل منها قضیع هر بلای که هست از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری مادی او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستند فی الحقیقت خود را می پرستند که افرات من اتخذ الله بواه من از خود چو گذشتی به عیش است و خوشی بوقع نلک و تعالی چنانکه از خود گزاشتن فرض است و در وقتن هم لازم است که یافت اینجا است در بدون خود یافت نیما شده با تو در زیر گیم است آنچه هست به پوزا بنیا مبر هر سوی دست به سیر آفاقی بعد در بعد است و میر انفسی قرب در قرب اگر شود است در خود است و اگر معرفت است هم از خود اگر حیرت هم در خود بیرون خود تمسک ای نیست سخن بجا رفت مباد ساده ولی

البعض بسبب لمة القلب و تخلص الروح و کمال الآخر بها و باشهد و السری ایضا و کمال الثالث
 ذلک الثالث بالحیرة المنسوبة الی الخفی و کمال الرابع بذلک الرابع الاتصال المنسوب الی الاخی
 ذلک فصل السد یوتیه من یشاء و السد ذوالفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی امی مرتبه کانت من
 المراتب المذكورة اما رجوع القهری باوثبات و استقرار فی ذلک الموطن و الاول هو مقام تکمیل و
 الارشاد و رجوع من الحق الی الخلق للمدعوة و الثاني هو موطن الاستلک و الفرقة من الخلق و السلام ادلا
 و آخراً مکتوب صد و نجاه و ننم بشرن الدین حسین جشی صادر شده در غزا، هر چند آلام و مصائب
 بظا هر تلخ ست و مولم جسم یکن باطن شیرین ست و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا هر دو طرف
 نقیض واقع شده الم کی مستلزم لذت دیگر نیست پست فطرتی که در میان این دو نقیض و لوازم آنها
 تمیز نتواند کرد و از بحث خارج ست و قابلیت ندارد و اولی که با لانا هم بل هم اضل است اگر از خوشن
 چو نیست چنین چه خبر دارد و از چنان چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار
 نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته سیر این معمار اچه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع
 قهری نه نماید و امر از خلق جدا نشود و جمال این معرفت جلوه گر نه گردد و حصول این دولت وابسته
 بمولی است که پیش از دو اخل مسمی صورت می بندد و مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم
 از انبیا تبصیر کرده اند که خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست مظهر کل و دیکه پیش
 از مردن غر و مصیبت او باید داشت و غزا باید آورد و خبر از تحال و الدم روحی شما که بینیکان می
 شرت داشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمان را موجب حزن و
 مستلزم اندوه گشت انالله و انا الیه راجعون آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان
 را بصدقه و دعا و استغفار حمد و معاون باشد که موتی را اشد احتیاج با مداوا حیات و در حدیث نبوی
 علیه و علی آله الصلوات و التحیات آمده است ماسیت الاکال فرقی المتغوث یغفر دعوة لمحمد
 من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل
 علی اهل القبور من دعا اهل الارض اشال الجبال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاموات
 الاستغفار بقیة النصح مداومة الذکر و ملازمة الفکر فان الفرقة طلیة جدایی ان یعرف الی اهل اللہام
 و السلام مکتوب صد و شصتم نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند اعنی یا محمد یا محمد یا محمد

قدم رنج فرموده آمده اید و زود برخاسته رفیق فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود و مقصود از ملاقات افزاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداد خارج است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه استفاضه بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مفره ندارد و امتلار اجز علت با نیست و استغفار اجز طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را نیاز شرط آمدن مع ذلک درین آوان که طالب علمی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر نخبیت که چون مجرب آمدن ایشان را هم تخته هست پس از جانب خود هما اکمن ادا حق باید نمود و لاجرم بزبان قلم از جهت تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چنان کلمه بمقتضای وقت و حال املا نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه الملهم للصواب و الموفق للسداد و سعادت آثار آنچه بر ما و شما لازم است تفصیح عقاید بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی بیدم از کتاب و سنت آن عقائد را فحیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فحیدان ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد زیرا که هر مبدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهد و از آنجا اخذ مینماید و الحال آنه لایقنه من الحق شینما و تا نیا علم با حکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و شائنا عمل بمقتضای این علم است و را بغا طریقی تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم تا بصحیح عقائد نه نماید علم با حکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید تا این هر سه میسر نگردد حصول تقصیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با ستمات و کلمات اینا کالسنه مکمله للفرض هر چه هست از فضول است و داخل دائره مالا یعنی دین حسن اسلام المر ترکه مالا یعنی و استغاله بما یعینه و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات مکتوب صدور پنجاه و هشتم شرح حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعداد اعلم ان مراتب الکمال متفاوت بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی الکمال قد یکون بحسب الکمیة و قد یکون بحسب الکلیفیه و قد یکون بهما معاً فکمال البعض مثلاً التعلی الصفا فی و کمال الآخرین بالتعلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذنوب و تمکین و بین اربابها ایضاً فکمال

که آن شخص متالم شود چنانچه طائفه ثالث بآن قائل اند علی هذا لقیاس جمیع افعال ذمیه که از مخلوقات صادر میشود نمیتوان گفت که فعل حق است بجهان چنانکه سایه بارادو خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحده وجود یعنی در خارج یک موجود است و پس آن ذات حق سبحانه است و عالم را در خارج اصلاً تحقیق نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعمیان با شتمت و انکحة الوجود و هر چند این جماعه همه عالم را داخل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظل ایشان در مرتبه حسن است فقط و نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را غرض جل تصف بصفات و جوبیه و امکانیه نمیدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه همان ذات احد را با حکام لائقه این مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات غرضانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه مشوهمه و مخطورات عقلاً و شرعاً بر اینها بسیار دارد و میشود که در جواب آنها محلات و تکلفات ینمائید هر چند این طائفه و اصل و کامل اند علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بفضلاست و الحاد و پهنونی کرده بزند و رسانید و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و ادقی اند بکتاب و سنت اما اسلیت و ادقیتیه ظاهر است و اکلیتیه و اتمیه نابرآست که بعضی مراتب وجود انسانی بغایت لطافت و تجرد و بمبداء شایسته و مناسبست تمام دارند کالغنی و الاغنی پس جماعه که با وجود فقای سری این مراتب را از مبداء جدا نتوانستند کرد یا تحت لاد آورده نفی آن کنند بلکه مبداء نزد ایشان بمرتزج و تشابه ماند و خود را حق یا قند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلاً وجودی نیست اما چون تعداد آثار خارجیه تحقق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که عیان را بر رزخ بین الوجود و العدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از مبداء جدا نساختند قائل بوجوب وجود او نشده به برزخیت گویا شدند و رنگ و جوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم رنگ ممکن است مشابه بواجب و لونی الصوره و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق غرض جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند و آنکه اثری درین کس بانی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری از من بانی

اطلاقی در بیان آنکه شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام
اینها و کمال نقصان هر طائفه ازینا شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند طائفه
اولی قائل اند بآنکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه درست از اوصاف و کمال همه
بایجاد حق است سبحانه و خود را شیئی بیش نمیداند بلکه شجیت هم از دست غر شان در بحر نیستی چنان گم میگردند
که نه از عالم خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشند و بدانند که این جامه
عاریت است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه
می یابد و اگر انجمن شخصی را از نی شعوری و سرکش شعور و بصو ۲ رند و به بقا بعد الفناء مشرف سازند
هر چند جامه را بر خود می یابند اما بنیقین میداند که از دیگر است چه آن فاعل اکنون در علم مندرج است
و اگر قاری و تعلقی که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات
خود را در رنگ جامه عاریت می انگارد و اما میداند که این جامه دروهم است در خارج هیچ جامه
ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدیکه آن لباس و همیه را درست می اندازد و خود را برهنه
می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و همیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فاعلی شخص اول اتم
است و بقای مترتب بر آن اکمل کما یسبحی عن قریب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع
معتقدات کلامیه که بروقی کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند بعلما اهل سنت و جماعت متفق
اند و فرق نیست در میان تکملین و ایشان الا بآنکه تکملین انفعی را علما و استادان در میانند و ایشان
کشف و ذوقا ایضا این بزرگواران عالم را بحق سبحانه بنایت تزییه هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع
نسبت را سلب میکنند فکیف العقیقه و الجزئیة تعالی شان الانسیت مولائیت و عبودیت صانیت
و مضموعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زبان بنمای حقیقی مشرف شده قبول
تجلیات ذاتیه پیدا میکند و منظر تجلیات بی نهایت میگردند طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه
میدانند اما قائل اند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیت نه بطریق اهلیت
و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه متد شد و
آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و ابراه و غیره
حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد بآن تسلیم شود که قهلا و عرفا نخواهند گفت

بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر بانکار انجامید و نمودند که این پایه پابست رخت بمقام ظلیت برد و اما
 درین انکار بے اختیار بود و نمیخواست که از آن مقام بر آید بواسطه آنکه شایخ عظام بآن مقام افتاد
 دارند و چون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را اطل یافت چنانکه طائفه ثانیه بآن قائل اند آرد
 آن شد که کاشکے ازین مقام بفرزد که کمال در وحدت وجود میدانست و این مقام فی الجمله باو مناسبت
 دارند اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی از آن مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند
 این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستغفر شد و
 اگر آن درویش را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعضی را از بعضی نمی نمودند تنزل خود را در نیستی
 میدانست چه نزد او بالاتر از توحید مقام دیگر درست نبوده و اندر یحی الحق و هو بهدی اسبیل پایداریست
 که منشاء تفاوت علوم و معارف جبراد مکتوب و رسائل که این درویش بلکه از هر سالک که صادر شده
 است همین تفاوت حصول مقامات تفاوت است هر مقام را علوم و معارف جداست و هر
 حال را اقال ملحد پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد و رنگ نسخ احکام شرعی است
 فلاکین بن المبرن و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب صد و شصت و
 یکم بلا صالح بدخشی کولانی صدور یافته در بیان آنکه مقصود از سط منازل سلوک حصول ایمان
 حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از سط منازل سلوک حصول ایمان
 حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد و نجات مقصود نیست و نفس بر تبه
 اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروی نگارند و سیاست قلبی وقتی میر گردد و قلب از کار می
 که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری مادی و دنیوی حق سبحانه حاصل کند و علامت
 سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوائی اوست تعالی و تقدس و تاسر مواز غیر آگاه است از سلامتی
 گمراه است مطوبی لمن سلم قلبه لربه سعی لازم است هر که سلامتی قلب مشرف گردد باطمینان نفس انجامد
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام مکتوب صد و شصت و
 و م بخواجه محمد صدیقی بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت او با
 قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت امر که افطار بآن مستحب است
 و مایعلق بذلک باسمه سبحانه شان کلام از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

نمانده است این نیز از کوه نظری اوست و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از مبدأ جدا و بدیدند و بیکجه لاد آورده یعنی آن نمودند اما بواسطه ظلیت و اصلت یک چیزی از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه نسبت خل را باصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو شد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمیه علیه من الصلوات اتها و من التحیات اکملها جمیع مراتب ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لاد آورده یعنی نمودند ممکن را باوجوب هیچ مناسبتی ندیدند و هیچ نسبت را با او اثبات نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق غیر معذور نشانقتند و او را عظمای خالق و مولای خود دانستند خود را مولی دانستن و باطل او انکار داشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشواری آید بالتراب و رب الارباب این بزرگواران اشیاء بواسطه آنکه مخلوق حق اند بجان و دست میدارند و محبوب در نظرشان می آید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانۀ تمام منقاد و تسلیم اشیاء میکردند و بر افعال انکار نمیدانستند کرد الا انکار الشریعۀ چنانکه در باب توحید او اسطه مظهریه بلکه غیبت اشیاء نسبت بحق سبحانه را ازین قسم محبت و انقیاد دست میداد ایشان را بجز مضوعیت و مخلوقیت آنها دست میداد هیچ بین تفاوتی نه از کجاست تا بکجا؟ همین محبوب را باندک محبت هم دوست میداد و داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب پیدا نمکند و دوست میداد و محبوب نمی انکار و این طائفه علیه را از مقام عبودیت که نهایت جمیع مقامات دلالت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تراست که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شرعیت است و هر موی از ظاهر شرعیت مخالفت بر اینها راه نیافته است اللهم اجعلنا من محبهم و متابِعهم بمرتبه محمدی ^{الصلوة علی الله تعالی علیه و آله و سلم} و بارک درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین پیوسته بود هر چند حال نداشت و چون درین راه درآمد اول راه توحید منکشف شد و مدتی در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند فائض گشتند و مشکلات و ادوات که برار باب توحید دارد میشوید همه مکتوف و علوم فائضه حل شدند بعد از مدتی نسبت دیگر برین مدویش غلبه آورد و مدخله آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود

که گویا اکل آن فائده جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار نینماید و این فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا تجویز شرعی واقع شود و سرسوی از حد و دشمنی تجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و آن ظاهر و باطن اگر میدید ظاهر غذا بر ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الایر امدادی ظاهری مقصور است و اکل آن درین تصویر سعی کن تا تقریر سازی گهر بعد از آن چندان که نخواهی بخور به همین تکمیل غذا است مرصاحب غذا را در قیاس افطار و تاخیر تسخیر و اسلام مکتوب صد و شصت و سوم بیادت و نقابت پناهی شیخ فرید قدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر است الی آخر ما قال سلمه الله فی تذیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار نه الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جلنا من امته محمد علیه الصلوٰة و السلام نقد سعادت دارین و ابسته باتباع سید مومنین است و بس علیه و علی آلہ من اصلوات افضلها و من تسلیات اکملها متابعه او علیه الصلوٰة و السلام باتیان احکام اسلامی است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه و تعالی حسب خود را علیه الصلوٰة و التحیة می فرماید یا ایها النبی جاہد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم پس پیغمبر خود را که موصوف بنخلق عظیم است بجہاد کفار و غلظت با ایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کیست که اہل کفر را عزیز داشت اہل اسلام را خواری ساخت عزیز داشتن عبارت از ان نیست که البته ایشان را تعظیم کنند بالا نشانند در مجالس خود و جائے دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و میزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را و در باید داشت و اگر عرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد دینی ایشان میسر نشود شیوہ بی اعتباری را امری داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از ان عرضی دنیاوی نیز باید گذشت و ایشان

ذاتی و شیونات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمع خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاضل از حضرت ذاتست تعالی و تقدس و نتیجه شیونات او سبحانه چه هر شرف و نقص که بوجود می آید منشأ آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من عیبه فمن نفسك خود نقص قاطع است پس جمع خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات نتایج و ثمرات آن کمالات اند و بهین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبده این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قرآن است پس هر که درین ماه بجمیعت گزارد و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام سال بجمیعت گزارد و بخیر و برکت ملو و معنوی باشد و قضا الله سبحانه للخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزق الله سبحانه انصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام و التحیت فرموده است اذا افطرتکم فلیطرق علی قمر فانه برکت آن سرور افطار صوم بتمه کرده اند و در بودن آن تمه برکت آنست که شجره آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اعدلیت مخلوق است در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نخله را تمه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوقست كما قال علیه الصلوة والسلام اگر موالکم النخله فانها خلقت من بقية طینة آدم و تمیه او به برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار بتمه آن که تمست جزو صاحب افطاری شود و حقیقت جامع آن باعتبار این جزئیت جزو حقیقت اکل آن میگردد و اکل آن بآن اعتبار جامع کمالات بی نهایت که حقیقت جامع آن تمزید می شود و این معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل است اما در وقت افطار که او ان خلوصا تمست از شهوات بالغه و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بوجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده علیه من الصلوات انما و من التحیات اکملها نعم سحر المومنین من التمر باعتبار آن داند که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد و میل حقیقت دوست نه حقیقت آن غذا چون این معنی در صوم مقصود است از برای تلانی بسجود تمزیه غیب فرمود

که کار تا بجا میکشد و از مسلمانی بویی نمی ماند غریزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد
 و یوانگی عبارات از ده گذشتن است و نفع و ضرر خود بواسطه اعلائی کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود
 گوشتود و اگر نشود گوشتود و چون مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر علیه الصلوٰه
 و السلام و ائمه دولتی عظیم تر از رضای مولایست رضینا باشد بجانہ ربا و بالا سلام و دنیا و بعد
 علیه الصلوٰه و السلام بنیاد رسولاً همبرنیم بداریم یا رب بحر متہ سید المرسلین علیه و علی آله
 من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام اولاً و آخراً عجالات الوقت انچه ضروری
 و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد ازین اگر توفیق رفتن گشت مقصود تر ازین
 نوشته ارسال خواهد گشت چنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت
 جمع نشوند ترک دنیا بدو نوع است نوعی است که از مباهات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت
 این قسم علی ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشتهات آن اجتناب کرده شود
 با توجیه مباهات آن تقیم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین آردان بسیار غریز الوجود است
 سه آسمان نسبت بعرش آمد فرو دین و زنه بس عالیت پیش خاک تو دین پس ناجار از استعمال
 ذہب و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویہ علی مصدرها الصلوٰه و السلام و ائمه آنرا
 محرم ساخته است اجتناب باید نمود او انی ذہب و فضه را که برای تجمل کنند فی الجمله گنجینش آرد
 اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرسب داند
 ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دایره امور مباهات بسیار وسیع ساخته است نجات و
 تمتعات بانیاد در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در مباهات رضای حق است
 سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقاء بهم ندارد عدم رضای
 مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباهات هم تجویز فرموده است رزق خا
 سبحانه و ایاکم الاستقامه علی متابعتہ صاحب الشریعہ علیه و علی آله الصلوٰه و السلام در معامله حل و حرام
 همواره بعلماء و دینداران رجوع باید نمود و ازینها استفسار باید کرد و مقتضای فتوای ایشان عمل باید نمود که
 راه نجات شریعت اوست و بعد شریعت هر چه هست باطل است و بی اعتبار فاذ اجد الحق الا
 الضلال و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و شصت و چهارم به حافظ بہاء الدین سرہندی

نباید پرداخت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود اهل کفر و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و
 موافقت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جایات باشد اقل ضرر در مصاحبت مخالفت
 این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری از بون میگردد و حیای نبوت
 مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدا می گردد و جل
 و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة و السلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و قصد یق
 ایمان با مشر و بر رسول دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام و راه پاک و صاف
 میبرد و نفوذ با دشمن مشر و رافضی و من سیات اعمالنا سه خواجه پیدا کرد که مرد و اصل است به
 حاصل خواجه بجز پذیرفتن این کار این نابکاران استناده سخریت است با سلام و اهل آن
 که منظر اند اگر قابو بیابند ما را از اسلام بر آرند یا همه را بقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام
 را هم شرع در کار راست که ایماز من الایمان و ننگ مسلمانی ضرورت است همواره در مقام خواری
 اینها باید بود جزیره از اهل کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر
 است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی جزیره گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این
 خواری بحدیست که از ترس جزیره جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان
 و لرزان میباشند از اخذ اموال پادشاهان را چه میرسد که منع جزیره گرفتن کند حق سبحانه و تعالی
 جزیره را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است و غرت و غلبه اهل اسلام
 جهود هر که شود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض با اهل کفر عناد است
 با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را بنحس فرموده و در جای رحس فرمود پس در نظر
 اهل اسلام میباید که اهل کفر بنحس و پلید در آیند چون چنین بنیند و داند لاجرم از صحبت ایشان
 پرهیز نمایند در مجامعت ایشان مستکبره بوند چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم اینها عمل کردن
 از کمال اغواز این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و عاقلکه بتوسط ایشان خواهد چه
 خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خودی فرماید و ماد عارا لکافرین الانی ضلال دعا این
 دشمنان باطل و بجاصل است اجابت را در اینجا چه احتمال بقدر فساد لازم می آید که اعس از این
 سنگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد و تان خود را وسیله خواهند آورد و خیال بایده کرد

جمع فتون جمع ضدین را محال گفته اند محبت کی متکرم عداوت دیگر است نیک تامل باید فرمود که هنوز
کار از دست نرفته است مدارک اسبقی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از دست حاصلی
نخواهد بود بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب و بجز بستان دنیا
غرور در غرور است معامله آخر وی ابدی بر آن مترتب است زنگانی چند روزه را اگر مبتلا بعت
سید الاولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا
هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیریه کند محمد عربی کا بروی هر دوسر است چنانکه خاک پیش
منیت خاک بر سر او حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا
دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه شلأمودی شود حکم ترک کل دارد در عدم حصول مضرت چه مال
نزدکی از ضرر بر آمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة هست از آن اگر چه ترک کلی اولی
و افضل است اما ادای زکوة هم کاران می کنند آسمان نسبت بعرض آدم فروزد و رز بس
عالیت پیش خاک تو و پس لازم است که سگی همت در ایقان احکام شریعت باید صرف نمود و
اهل شریعت را از علماء و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل بدعت یا
خوار باید داشت من و در صاحب بدعت فقه اعان علی مردم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای و جلالت
و دشمنان رسول وی اند علیه الصلوات و التسلیات دشمن باید بود و در دل و خواری ایشان
سی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد و این بید و لتان را در مجلس خود راه نباید داد و آنرا نباید
نمود و راه شدت و عظمت را با ایشان پیش باید کرد و مها لکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود
و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضا می حاجت انسانی بکمره و اضطرار قضا می حاجت
از ایشان باید نمود و این که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
می رساند انیت اگر باین راه رفته نشود وصول باین جناب قدس دشوار است بهیات بهیات
کیعت الوصول الی سعاد و دونه قتل الجبال و دونه فیوت جزایده چه ابرام نماید
اند که پیش تو کلم غم دل ترسیم که دل آزرده شوی و رز سخن بسیار است مکتوب
صد و شصت و ششم محمد امین صد و رافته در بیان آنکه در بر حیات بی مد چند روزه
نماید نهاد و فکر از آن مرض قلبی درین فرصت نسیر بکر کشید که از احم مام است باید نمود

صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام از دست تفاوت قبول عدم قبول
آن ازین طرف ناشی است و حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشیده بینه اگر چه فیض حق سبحانه و
تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و نام بر از قسم اموال و اولاد و چه از جنس به ایت و ارشاد
بی تفرقه و اداست تفاوت ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر باطلسم
افتد و لکن کانون انفسیم نظیمون آفتاب تابستان بر گاز و در جامه یکسان می تابد روی گاز سیاه میگرد و دو
جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرض
را اوبار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسی نگوید که بسیاری از معرضان باشند که به نعمات
عاجله متنازند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است که
بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت منمک گردد و

قال الله سبحانه و تعالی یحبون انما ندیم بهم بمن مال و منین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یستعرون
یس دنیا و نعمات اوبا وجود اعراض عین خرابی است آنقدر الحذر و السلام مکتوب صدور
شخصت و تحم بیاد و تقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته و در عیب بر متابعت صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان
شریعت او علیه الصلوٰة و السلام و شرفکم الله سبحانه بکرم المیراث المعنوی من النبی الامی
اقرشی المائمی علیه و علی آله من الصلوٰات افضلها و من التسلیات اکملها کما تفرق بکرم المیراث
الصوری و یرحم الله عبدا قال آینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوٰات
و التسلیات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت
در شد و بهایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که میراث معنوی تحلی کردند آنجلی بالمیراث
المعنوی لا یتفسیر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوٰة و السلام و التحیه علیه السلام با تمام
و اطاعتی او امره و نواهی و کمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوٰة و السلام
مصرع ان المحب لمن یطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است با عدا و اصلی الله
علیه و سلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوٰة و السلام در محبت مداومت گنجایش دارد
و محبت دیوانه محبوب است تا به مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید در محبت قبیانه

رام پسر جبرئیل و برادر چمن و شوهر سیتا هرگاه رام زوجه خود را نگاه نتواند داشت غمیری را
 چه در نماید عقل درویدیش را کار بایده نمود و بتقلید ایشان نباید رفت زیرا ان عار است که کسی
 پروردگار عالمیان را بم رام یا کرشن یا دکنه در رنگ آست که بادشاه عظیم الشان اباسم ازل لناس
 یا دکنه رام در چمن را یکی دانستن از نهانیت بی عقلی است خالق با مخلوق کی نمی شود چون با چون
 متحد نمی گردیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدا شدن
 اینها چه شد که نام رام و کرشن با دسجانه تعالی اطلاق می کند و یاد کرشن و یاد کرشن و نام را یاد
 پروردگار میدانند حاشا و کلام حاشا و کلام پیغمبران ما علیهم الصلوات والتسلیمات که قریب بیک
 اله و لبست و چهار هزار گذشته اند خلایق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر
 منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از هر صیبت او و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند
 و الهه بنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را اله دانسته هر چند پروردگار قائل اند اما او را
 اند خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازین جهت خلق را بعبادت خود می خوانند و خود را اله گویند
 و در محرمات بی تحاشی افتاده بر عزم آن که آله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود قهر می کند که نخواهد بکند
 اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند صلواتا صلواتا پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات
 که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیزها آزاد داشته اند بوجه اتم و اکمل خود را
 بشر مثل سایر بشر می گفتند **ببین تفاوت** ره از کجاست تا به کجا به مکتوب صد و
لبست و شتم به محذوم زاده ان کنی استنخواجه محمد قاسم صد دریافت و بیان
 علو سلسله علیه نقشبندی و شکایت از حال جماعه که محدثات و غترعات درین طریقه تشریفه
 لاحق کرده اند و اینها سبب ذلک با الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین
 و آله اطاهرین البچمین باشد دعوات موفوره و تحیات نامحصوره بعالی جناب سلاله المشایخ
 الکرام نتیجه اولیا و العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه الله تعالی سبحانه و ابقاه
 بتبلغ نموده اظهار اشتیاق و آرزو مندی بنمایند **بکیف الوصول الی سعاد و دوزنها** و **الجمال**
 و **المن حیوت** به معلوم شریف مخدوم زادگی باد که طو این طریقه علیه درخت طبقه نقشبندی
 بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر خیر اجتناب

مخدوم تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کے بر خود از غصه و غم باید سجد خود را او تمہ را مرده باید
انکاشت و جادے حس و حرکت باید پنداشت انگ میت و اہم معیون نفس قاطع است فکر از اہل دین
قلبی درین فرصت یسیر نہ کر کثیر از اہم مہام است و علاج علت معنوی دین مہلت قلیل بیاورب حلیل
از اعظم مقاصد دلی کہ گرفتار غیر است از وجہ توقع خیر روحی کہ ماکل بکثرت نفس امارہ از وہتر
است آنجا مہم سلاستی قلب ہی طلبند و خلاصی روح می جویند و ماکوتہ اندیشان ہمہ در فکر تحصیل
اسباب گرفتار می روح و تعلیم مہیات مہیات چہ توان کرد و ما ظلمہم اللہ و لکن کالوا انفسہم یظلمون
و گیر از عمر ضعت ظاہر اندیشہ نکنند انشاء اللہ تعالیٰ الصحت و عافیت تبدیل خواہد یافت
خاطر این جانب ازین رہ گذر جمع است جائزہ فقر کہ طلب داشتہ بود پذیر من فرستادہ شدہ
خواہند پوشید و ترصد نتائج و ثمرات آن خواہند بود کہ کثیر البرکت است ہر کس افسانہ
بخواند افسانہ است و آنکہ دیدش نقد خود مردانہ است و السلام علی من اتبع الهدی
و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات مکتوب صد شصت و ہفتم
بہر مدے رام مہند کہ اظہار اخلاص این طائفہ علیہ نمودہ بود صد و ہر یافتہ در ترغیب بر عبادت
پروردگار عالمیان کہ سیچون و بیچگونہ است و اجتناب از عبادت آلہ باطلہ مہند و دو کتاب
شمار سید از ہر دو محبت فقر و التجا باین طائفہ علیہ مفہوم گشت چہ نعمتی است کہ ہر کسی را
باین دولت بنوازد ثانیاً من انچہ شرط بلاغ است با قومی گوئیم چہ تو خواہ از سختم بند گیر و
خواہ طلال و بدان و آگاہ باش کہ پروردگار را و شا بلکہ پروردگار عالمیان چہ سہوات چہ ارضین
و چہ علین و یعلین کی است سیچون و بیچگونہ ارضینہ و مانند منزہ است و از شکل و مثال بزرادری
و فرزندی در حق او تعالیٰ محال است کفایت و تامل را در آن حضرت چہ مجال است بچہ اتحاد
و طول در شان او سبحانہ سبحن است و مظنہ مکنون و بروز در آن جناب ہمہ ستم زانی نیست
کہ زمان مخلوق است مکانی نیست کہ مکان مصنوع اوست وجود او را بدایت نیست
و بقائے او را نہایت نہ ہر چہ از خیر و کمال است با وسعہ ثابت است و ہر چہ از نقص
و زوال است از و تعالیٰ سلوب پس مستحق عبادت او تعالیٰ باشد و سزاوار پرستش او سبحانہ
رام و کرشن و مانند آنها کہ آلہ مہند و اند از کنیہ مخلوقات و ساند و اند مادر و پدر زائیدہ اند

واجتناب از سنت هم گنجایش دارد از تجدد را بحیثیت تمام و امنیاید و این بدعت درنگ سنت
ترا و بیج در سجد رواج و رونق می بخشند و این عمل را نیک میدانند و مردم را بر این ترغیب می کنند
و حال آنکه او ای نوازل را بجاعت فقها شکر الله تعالی سعیم کرده گفته اند اشد کراهت و جمعی از فقها
کنند اعمی شرا کراهت در جماعت نقل داشته اند و از جماعت نقل را عقیده بنا حیه مسجد ساخته اند و زیادت از
سکه کس را با اتفاق کرده گشته اند و العینا نماز تجد را این وضع سیزده رکعت می انگازند که دوازده رکعت
استاده می گذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از اینجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف
ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التَّحْمِیْلُ حضرت
پیغامبر که سیزده رکعت او افزوده اند همراه و ترست و فریفته دو رکعت نماز تجد از فر و دیگر رکعات
و تر پیدا شده است لا کما زعم هؤلاء الفطامه اند که پیش تو گفتم غم مل ترسیدم که دل اندر
شوی در نه سخن بسیار است به عجب است که بلاد ماوراءالنهر که ما و ای علمای اهل حق است
این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع مختزعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه با فقران علوم شرعیه
را از برکات الشان استفاده می نمایند و الله سبحانه و الله للصواب شتبا الله سبحانه و
یا کم علی جاده الشریفه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التَّحْمِیْلُ و یرحم الله عبد اقل امینا
مکتوب صد و شصت و نهم شیخ عبد الصمد سلطان پوری صد دریافت در جواب سوال
او از حال ریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص منکر یا حق سبحانه باشند تو در میان ده آس سر از
تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید و کلنا گرفت الحمد للرب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
و آله الطاهیرین اجمعین در اسله شریفه و تقاضیه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت
گشت استفسار می رفته بود و مقصد قضی و مطلب استثنی وصول بجناب قدس خداوند نیست
بل سلطان لیکن چون طالب در ابتداء بواسطه تعلقات شتی در کمال تدنس و تنزل است و جناب
قدس او تعالی در نهایت و ترفع و مناسبتی که سبب امتناع و تناف است در میان مطلوب و طالب
مسلوب است لاجرم از پیر راه و ان راه بن چاره نبوده که بر زرخ بود و از پر و طوط خا و افروارد
تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا می گردد
همان قدر پیر خود را از میان می کشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تمام پیدا شد

فرموده اند و بذکر طبعی ولالت نموده اند و از سماع و قیص و تولهید که در زبان آن سرور علیه الصلوة والسلام
 و در زمان خلغای راشدین بنوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول
 بنوده بجای آن خلوت و اربعین اختیار کرده و لاجرم نتایج عظمی برین التزام مترتب گشته است ثمرات
 کثیره بر آن اعتناء متضرع شده از نیجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج
 است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دواء اعراض قلبیه است و نظرشان شفا می
 علل معنوی توجیه و جیه ایشان طالبان را از گرفتاری کوفین نجات می بخشد و همت رفیع شان
 مریدان را از حسیض امکان بذروه و جوب می برد و نقشبندی عجب قافله سالارند که بر اندازده
 پنهان بحرم قافله را به از دل سالک تیره جاذبه از صحبت شان بی برده و سوره خلوت و فکر چله راه
 لیکن درین آوان که آن نسبت شریفه عظمای مغرب گشته در و باستار آورده جمعی از همین طبقه
 از یافت آن دولت عظمی و از تقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوهر
 لطفیه بحزق ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان بجز و مونیر آرام یافته از فایض اضطراب و
 حیرانی طریق اکابر خود را گذاشته گاهی بهر تسلی می جویند و زمانی بسامع و قیص و آرام می طلبند
 و چون در اجتنان ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آن که این بزرگان
 متسم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمردند حضرت حق سبحانه و
 تعالی ایشان را انصاف و لم دشمنه از کمالات اکابر این طریق یکشام جاها می ایشان رسانا و
 بالانوار و الصادق علیه السلام که الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و چون این محدثات در آن دریا
 شیعی می پدید آمده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و و طبع و شریف آنجا
 وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل قدیم اعراض نموده بخاطر رنجت گشته ازین
 ماجرا آنجا و مان آن عقبه علیه اظهار نماید و این وسیله در ذیل بیرون اندازد و نمی داند که این مجلس
 خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و بویس محفل از کدام فرقه است و بخواهم بشده از دیده
 دین مکرر بگر سوزده کاغوش که شد منزل و اسالتش خواست و به السکول من الله سبحانه این
 بیستم جناب قدسکم عن عموم ذاه البیوی و ان یخطو عقبه شرعکم عن ستون الاستبلاء مخدوم و انرا احد لث
 و لدارع را درین طریق علیه سینه روح داده اند که اگر خالفان گویند که درین طریق التزام بدست

یشار الیه بالا صایع فی دین او دنیا الا من عهده الله وستم داشتن افعال و نبات خود را اگر چه مثل
 خلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجبه خود اگر چه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و متحسن
 نیاید پس است مجرب و باید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بوقت قبل و علاقه این
 قسم تا یک ماه مهست که از کافرو فاجر بگوید قال علیه صلوات الله ان الله یحب الذین بالمرحل الفاجر مردیکه
 بطلب آید و اراده مشغولی نماید آنرا در رنگ پرورش باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی
 او خواهند و استدرج او نمایند و اگر فرصت در قدم مرید در خود فرجی و سه و رهی یا نبه آن را
 کفر و شرک دانند و تدارک آن بنده است و استغفار چندان نمایند که اثری از ان سرور نماند
 بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تا کید نماند که طعمی در مال مرید و توقع در منافع
 دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی هر چه آنهاست تن خالص می طلبند الا الله
 الدین الخالص شرک را در ان حضرت هیچ وجه گنجایش نیست و بداند که هر غلته و کدورتی که
 که بر دل طاری گردد و از الله آن قبوله و استغفار روز است و التجا با سهل و وجهه سیرت غلظتی و کدورتی
 از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود منقص می گردد و استغفار می سازد و در از الله آن لغزش
 تمام است و تغذیر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم حب الدین را س کل
 خطبه بخانا الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدینا و محبة ابناءها و اربابها و الاختلاط بهم و المصاحبة بهم
 فانها سم قاتل و مرض بالک و بلا عظیم و داء عظیم انوی ارشدی شیخ حمید باسن وجهه تروان حدود
 استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التلاقی مکتوب صد و مقصود
 و دوم بشیخ بیع الدین صد در یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که لایق اقل قلیل است از
 خواص و بیان آن که درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد با ذکر سبب آن
 در تطبیق آن یا ظاهر شریعت غرض ایتعلق بذکر بعد الحمد و الصلوة العلوم انوی اعزى
 باد که شریعت را صورتی است و حقیقه صورتش آنست که علمای طواهر به بیان تنکفل اند و
 حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکن است
 بعد از ان اگر در مراتب و جوب سیر واقع شود صورت با حقیقت متمیز خواهد بود و این معانی
 امتزاج نیز ما عروج ایشان العلم است که مبداء یقین سید البشر علی اله الصلوات و التسلیم

پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب را بطلب بی توسط خود وصل گردانید پس در ابتدای و در توسط
 مطلوب را بی آنکه پیر نمی توان دید و در انتهای توسط آن پیر حال مطلوب جلوه گیرید و وصل غریبان حاصل
 میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سرازتن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین
 نگویید و براه بی ادبی بنویسید و مراد را از بر کاتب پیر جویند مکتوب صد و هفتاد و پنج و صد و
 یا منت در بیان آنکه آدمی را هم چنان که از احتمال او امر و نواهی حق جل و علا چاره نیست
 از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ماینا سب ذلک به الحمد لله و
 سلام علی عباده الذین اصطفی پیر او را رشد آدمی را همچنان که از احتمال او امر حق جل و انتها
 از نواهی چاره نیست از مراعات او از حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره را منتظم لامراه
 مرأی الله علی خلق الله بیان او از این دو حقوق می فرماید و مراعات هر دو سطر آن دلالت
 می نماید پس اختصار بر یکی از آن دو امر قصور است و اکتفا بر جبر و از کل از کمالیت دور پس محل ادای
 خلق ضروری آمد حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی زبید و ناپرواکی نمی شود
 هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالم است پناز کی که راست آید باری باید کشد به چون مهتا
 در صحبت بوده آید و مواعظ و نصائح شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار
 افتاد بتنا الله سبحانه و ایاکم علی جاوه الشرعیه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التجه
 مکتوب صد و هفتاد و یکم بملاطاف سر بخشی صدور یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است
 و دام ذل است و انتقار و اذیت و ظالمت عبودیت و محافظت حد و شرعیه و متابعت سنت سنیه
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و مشاهده استیلا از ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما
 نیاسخ ناک به الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آل الطاهرین آنچه
 بر انقیاد لازم است و دام ذل است و انتقار و اذیت و ظالمت عبودیت و محافظت
 حد و شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و نتیجه و تصحیحات تحصیل خیرات
 و تخلص لولین و سلیم خواهر و دوست عیوب و مشاهده استیلا از ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب
 و طیل نه اشتق حنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر اشق سبکات خود را اگر چه اندک باشد
 و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوٰۃ والسلام بحکم الرحمن الشیران

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بجهت معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت
تیز از روح و سر نمی گذرد و نفی و اخفی نمی رسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت بمن خفی و اخفی اند
والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال شتبا الله سبحانه وایاکم وجميع المسلمين علی متابعت
سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واملها مکتوب صد و
هفتاد و سوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند باین بیان بعضی از اسرار
غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لاله الا الله بعد الحمد والصلوة معلوم جناب سیادت پناهی
باد که پرسیده بودند چون هر چه دید و دانش در آید بکلمه لافعی آن ضرورت چیست چه مطلوب
ثبت ماوراء دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که بشود محمد رسول الله صلی الله علیه و
وآله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب ثبت در ماهرای آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بآن علو شان بشر بود و بدایع حدوث و امکان تتم بشر از خالق التبرجل
سلطان چه در یابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را حلت غنیمت چه طور احاطه نماید
لا یحیطون به علما مضطرب است شیخ عطار فرماید **ه** نمی بینی که شاهی چون همپیر نیافت او فقیر
کل تورخ کم بر پناهی عزیز این مقام تفصیل می طلبد بگوش بدوش باید شنید بدانکه کلمه طیب
لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اول آنکه نفی استحقاق
عبادت الهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق
شود بمقبوعات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و و رای
مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه
در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از کلمه **ستنی** هیچ چیز ملحوظ نباشد و بعد از چند گاه که بصیرت
حدت پیدا کند و کجیل خاک راه مطلوب مکتحل گردد و مستثنی نیز در رنگ مستثنی نماند شود و ملک سالک
خود را اگر قناری و رای آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در ابتدا این
کمال هر چه در تحت لا داخل شده بود و تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت داشت
و به برکت تکرار این کلمه طیب از معبودی که مستحق عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود
لیکن از ضعف بصیرت مرتبه که موجب را که شایان عبادت جدا شده و بکلمه الا مثبت گشته نمی دید غیر از

بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو دوداع خواهند نمود، معامله عارف بشان آب حیوان خواهد افتاد و این شان عظیم الشان را بعالم بیح مناسبتی نیست از شیدانات حقیقت است که در دنیا بان نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان در واره مقصود است و مقدمه مطلوب برین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون میاید اما چون محفوظ است و قیقه از وقایع شریعت فرو نمی گذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آنرا بیان کند شاید که اقل قلیل قبول کند و جمیع کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی در سافل ظلی است از ظلال آن انکاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند پوست را گذاشته بجز رسیده این مقام از مرتبه اقدام صوفیه است جمیع از اقصای این راه بالحد و زندقه رسیده اند و سر از رقبه شریعت عزابر آورده ضلوعا ضلوعا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل کن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند بر این معرفت را نمی دانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقر بعنائیت اند سبانه و صدقه جیبیه علیه و علی آله الصلوٰه والسلام سر این معما متکشف شده است و حقیقت کار که مایعنی بوضوح پیوسته شده از آن ماجرا در معرض بیان می آرد و متعل که ناقصان را بر راه آورد و کاملان را حقیقت معامله و انما یدانست که تکلیفات شریعیه مخصوص بقالب اند و قلب چه تنگ و نفس متضرع بر این است و آنچه اول طائف قدم از دایره شریعت بیرون می نهند و اسوای این است پس آنچه تیریش تکلف است همیشه تکلف است و آنچه تکلف نیست هم گز تکلف نبوده غایت مافی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر متفرج بودند از قلب جدی می پاشند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید معلوم شد که تکلف که بود و غیر تکلف که ام **سوال** اگر گویند آن مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد و چنانچه باشد جواب گویم آن یافت تحقیق نیست تخیلی است نشان تحیل الصباغ قلب و قالب است بزرگ الطیف لطائف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در اواسط

مبعد نباشد و وصلی می جویند که سحر کسا بود تسوئیت و تاخیر را تجویز نمی یابند تطیل و تحصیل را مستحسن
می نگارند و وقت بجز خرفات بهیوده صرف نمی کنند و سرایه عمر را به مموهات لا طائل توفت نمی فرمایند
از شریف بخشیش نمی گیرند و از مرضی بمغضوب التفات نمی نمایند بقیه های چهره و شیرین خود را بمنفعه
و بجا های رفیق و مزب حطابندگی نمیدهند عار دارند از آنکه تحت شاهی را بقا و وراثت تعلقات
طوف و از دوزنگ دارند و آنکه در ملک خداوند می جلسلطان لایق نمی اشترکت و منهدای برادر اینجاست
دین خالص می طلبند آلله الدین الخالص و غباری از شرک تجویز نمی فرمایند لین الشریک محط
ساعتی بحال خود در روید اگر این دین خالص می شده است بشری کم و الا علاج واقع پیش از وقوع
باید کرد و واقعه که نوشته بودند ظهور چنین بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقع
می شود غم نیست ان کید الشیطان کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند بکار کلمه تجید لا حول لا قوه الا بالله العظیم
دفع آن کید نماید و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابقه لمصطفی علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات انها و اکملها مکتوب صد و مقفاه دو هم بجا فظ محمود صد و ریافته
در بیان آنکه تلخیصات احوال حصول تکلیف و معنی حدیثی مع الله وقت مفاوضه شریفه بر اوری
و وصول یافت شد از تلونیات احوال خود نوشته بودند و دانند که سالکان را چه در بدایت و چه در
نهایت از تلونیات احوال چاره نبود غایت مافی الباب اگر آن تلون بر قلب است سالک از
ارباب قلوب است و سبی باین الوقت و اگر قلب از تلون بر جست و از رفیت احوال خود از گذشت
و بمقام تکلیف پیوست این زمان و رود احوال متلونه بر نفس است که بمقام طلب بخلاف آن نشسته است
این تلون بعد از حصول تکلیف است و صاحب این تلون را اگر احوال وقت اندر گنجایش دارد و اگر
بمحض فضل انبوی جل سلطان نفس نیز از این تلونیات برگذشت بمقام تکلیف و طمینان پیوست این
زمان در و تلونیات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلون دائمی است
چه تکلیف و حق قالب تصور نیست اگر چه صغیر شده باشد برنگ الطف لطافت زیرا که تکلیف که از راه
این الضایع می آید بطریق تبعیت است و در و احوال متلونه بطریق اصالة و عبرة لا اصل لا تتبع و صاحب
این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابوالوقت هم او تواند بود که معنی حدیثی مع الله
که از ان سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت سمر

محکم بکلمه مستثنی ازان مقام نصیب نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منتهی شود گشت
و چون مرتبه و جوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطان و متعلق بهت سالک احدیه مجرد است
که استحقاق عبادت تیر در آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود
خود را از ما و راه و صفات می طلبد و از گرفتاری بیاورد آن تماشای مینایه چو دل بادی بری رام گیرد
ز وصل دیگری که کام گیرد به نسی صد دسته ریحان پیش بلبل و نوا را خاطرش جز نکست گل و در تشرش
چو در نیلوفر افتد و تماشای مهرش که در خور افتد و چو خواهد تشرش بانی شربت آب و نیت سودمند
نکست آب و کمال در اعتبار ثانی که مقصود ازان نفی مقصودات غیر مقصود است آنست که شهود مرتبه
و جوب نیز در رنگ شهود مراتب اسکانی دخت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر
نقوله بکلمه مستثنی به چه گویم با تو از معنی نشانه به که با اعتقاد به دم آشیانه و عفاست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم و الحاق که فطرت علیا و بهت مقصودی همین قسم مطلب را خواهم انست
که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گروے بد اسن ادراک نرسد و تیه اخروی حق است اما تصور
آن را از جامی برو مردم بوعده رویت اخروی سرور و محفوظ اند و گرفتاری من بحر غیب الغیب
نه یکی بهت خواهم انست که سروی از مطلوب از غیب به شهادت نیاید و از گوش باغوش
نرسد درخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند هر کسی را بر کاری ساختند
هر چند درین مقام از دیوانگی بسیار دارم اما از ادب لب نتوانم جنبانید غ جنون من
حبیب ذی فنون است عمر گزشت و حدیث در دما آخر نشد و شب با خورشید
کنون کوته کنم افسانه را به والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و
علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و بیست و چهارم بنوا جہ افروز
کامی صد دریافت در بیان آنکه دیوانگان این راه با بن معیت تسلی نمیکند و این بعد قرب ناشکین
نمی یابند قرب می خواهند بعد نا و صلی می جویند سحر آسودریان آنکه واقع که نوشته بود و بدو ملحق
بود و تصرف باطل او به مکتوب مرغوب انجوی اخروی وصول یافت چون بنی از محبت قرا و التماس
باین طائفه علیا بود موجب فرحت گشت الموضع من احب نقد وقت دانند اما بداند که دیوانگان
این راه با بن معیت تسلی نمیکند و با بن بعد قرب ناشکین نمی یابند قرب می خواهند که

چه احتیاج با آنکه با کسی احسان و حسن معاشرت و ولادت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت بر دخل و سود او شود
غایت مافی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و فقیر نسبت می نماید و از صبر و صیقل و خفیت نسلی می جوید
بنابر آن نقد و گشته تسلی ارباب مسئله نموده آید خدا و ماکرما احسان در همه جا محمود است علی الخصوص
نسبت بجاعت که قرب جوار و در حضرت رساله خانیت علیه و علی آله الصلوات و التلیات و الاواد
حقوق جوار آن قدر بسیار لغه می فرمودند که اصحاب کرام از آن بیانعه گمان می برزند که شاید با اهل
جوار ارش هم بداند مشغولی چون چنین بایکدگر تمسایه ایم و تو چون خورشیدی و با چون سایه ایم
چه بر س ای مایه بی با یگان به گز که داری حق تمسایگان و السلام مکتوب صد و هفتاد و نهم
بمیر عبد الله ابن میر نغان صدور یافت در نصیحت و فرزند می اعوی لازال کاسمه موفق باشند
موسم جوانی رغبت و دانسته تحصیل علوم شرعی و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و تمام نمایند
که این عمر گرامی در مال یعنی صرف نشود و لم یولد و لم یجب تلف نگردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز
بشما ملحق خواهند شد ان شاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواسطی خبردار خواهند بود
ع در خویش باش گری می به مکتوب صد و هشتاد و یکم بمجدوم زاده انگلی یعنی خواجه
ابوالقاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن تردد پیدا شده بود و خدا و
کرم آنچه از حضرت خواجه یعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمة بار رسیده است و تحقیق اسامی پیرانیکه
باین حضرت مولانا خواجگی انگلی و حضرت خواجه احمد ارگه گشته اند است که دو بزرگ اندکی ازین
بزرگ و آن بزرگو از حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد و دولی از ایشان مولانا محمد زاهد
است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی شخصت پیاسی خواجه خاوند محمود باین حدود
تشریف آورده بودند به اول ملاقات سخن از حضرت مولانا گذر ساختند و گفتند که ایشان از کسی
مجاز نبوده اند و او اکل مرید نمی گرفتند و در او اخر عمر شروع در سخن کردند گفته شد که ایشان از
بزرگ بودند و تمام ما و را نه هر بزرگه ایشان قائل بهر گز تجویز نمی توان کرد که بی اجازت
ایشان مرید گرفته باشند و او اکل یا در او اخر که این عمل داخل خیانت است بادی سلم این ظن
نمی توان کرد و کیفیت با کابر دین بعد از آن خواجه خاوند محمود گفته که یک روز مولانا درویش خواجه
کلان و به بیدی رفته بودند و ایشان خرپزه می خوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان

مراد داشته اند جمعی دیگر وقت تا در راجع باین بیان باشند چه نسبت به بعضی لطافت تہر است
و نسبت بعضی دیگر قدره فلافات بالجملة ظاهر را بشیرت غراحتی داشته تکرر سبق باطن اوست نماید
۵ اندرین بحر کے کرانہ چو خاک ہوست و پائی بزن چہ دانی بک انخوی اعزی مولانا محمد صدوق
در اگرہ اند ملاقات الشان را غنیمت دانند مکتوب صدوق مقفاد و ششم بلا محمد صدوق صدوق
در بیان آنکہ محافظت اوقات از ضروریات این راہ است تا با امور لا طائل تلف نشود و الحمد للہ و سلام

علی عبادہ الذین اصطفی من حسن اسلام المرء استعالمہ بسا یعیبہ و اعراضہ عما لا یعیبہ پس از محافظت ا
وقات خود چارہ بنود با امور لا طائل تلف نشود و شعر خوانی و قصہ پردازی را نصیب اعدا دانستہ
بہ سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یا ران درین طریق از برای جمیع باطن
نہ از برای تشمت خاطر انداختن را بر خلوت اختیار کردہ اند جمیع را از اجتماع حسنہ
اجتماعی کہ سبب تفرقہ باشد تہاشی آن لازم است با جمیع باطن ہر چہ جمع شود مبارک است
و ہر چہ جمع نشود و شوم و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود کہ جمعی را در صحبت این کس جمعیتی حاصل شود
و آنکہ در تفرقہ اند از ورق خود را باید گزینید و از گفت بسکوت آمد وقت شاعرہ نیت و نگام مجاورہ
ع چہ وقت مدرسہ بحث کشف و کثافت است و سلام مکتوب صدوق مقفاد و ہفتم
بحال الدین حسین بدخشی صدور یافتہ در ترغیب بر تصحیح عقائد بمقتضای آرای صاحب اہل سنت
و جماعت فکرم اللہ تعالی سعیم و خواجہ جمال الدین حسین غنفوان شاب انعمیت شمرند و ما لکن مرث
رضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آرای صاحب اہل سنت و جماعت شکر اللہ
تعالی سعیم لازم دانند و ثانیاً عمل بموجب احکام شریعہ فقہہ و ثالثاً سلوک طریقہ علیہ صوفیہ قدس اللہ
تعالی اسرار ہم من وفق اند افقدہ فاز نور اعظیما من تحلف عنہا خسرنا منینا خدمت نگاری
فرزدان خواجہ محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چہ آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت خواجہ
مشا را لہ است کہ از قبلان است ع دادیم تر از گنج مقصودشان و السلام مکتوب صدوق مقفاد و ہفتم
بہر از مخلص صدور یافتہ در فہرست شخصی و در ترغیب بر متابعت مید عالمیان و خلاصہ ادیان
علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات عظم اللہ اجر کم و رفع قدر کم و سید امر کم و شرح صدر کم
بجہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام متحققان اخلاق نبویہ را علیہ الصلوٰۃ و السلام

خالی نیست یا نظر کشنی با خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب الکلیت این مقام امری است و رای یقین یا ترتب یقین بر قرینت نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قریب است قریب بیشتر یقین زیاد تر سبب الکلیت آن مقامات نیز الکلیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشنی هم صحیح است غایت مافی الباب حصول قریب در الطف لطائف است پس یقین نیز نصیب بهینان باشد و الکلیت آن مقامات چون ترتب بر الکلیت یقین است نیز ایشان احاطل بودند که بزرگی با وجود قوت قریب در مقامی از مقامات الطف لطائف قیاس است و زید باشد و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قریب بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از ان قریب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس الکلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او باین لطیفه افستاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقاً حاصل شده بود دستور گشته بخلاف بزرگی که به قالب رجوع او استفاده است حکم او حکم الطف لطائف است قریب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و المل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قریب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را دستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلافی که سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالا صاله مقام انبیاء مرسل است طیم الصلوات و التسلیات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام طلب اطمینان قلب فرموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بر دویه عبری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام گفت انی بحیثیه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته و کشف الغطاء را از ودت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و جدید حل بر آن باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این در ویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات ظاهریه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات و از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع

گفتند که خمر زه شتا تمام است مولانا فرمودند که شتا گو ای سید مهد که خمر زه ما تمام است فرمودند که گو ای سید هم که خمر زه شتا تمام است از الوقت مولانا میگردن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نبود که بجزد این قول مولانا خود را شیخ گیرند و در بی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجه خاوند محو گفتند که این دو اسامی بزرگان کین حضرت مولانا و حضرت خواجه اسحاق نقل می کنند و سببی باین دو اسم میدانند خطاست با ساسی دیگر یا دیگرند و نیز گفتند که مولانا در پوش محمد را از حال خود نسبتی نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بقدرورت تصدیق ده گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسد که مجال سخن نماند و حدیث اجازت ایچه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسد قطع لسان طاعیان شود و دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محو ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بی بضاعت بود بابلغ وجه چه نفی پیرستلزم نفی مرید است باکد وجه پس نفی این بی بضاعتان را طریقی بسیار بود و چه حلیج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته باشد نفی بزرگان بالا حاکم خواسته نیز سخت نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایته ربنا لاترغ قلوبنا

بعد از بدیننا و مهب لنا من لدنک رحمة انک الوهاب بحر مته سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و شصت و ویم بحضرت محمد زاده اعنی محمد صادق سلمه الله و ابقاه علی مفارق البجین صد و ریافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شان در حبه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیره همایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب تعفوق دارند و در مقامات مذکور ه تنزل و اناسب ذلک بفرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه در حبه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل ترک و مبرورنا ایشان را درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب در حبه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیره اقدام سفلی و مقرر است که اکلیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین سبب اقربیه است بجنب تقدس خداوندی جل شان پس از چند

بلائی جان تو پیش از برگ اگر کاری کردی و نهادی الاخرای در خرابی است سبق باطن را عزیز باید داشت
و هر چه منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت هر چه جز عشق خدای احسن است بهر شکر خور و دلجو
جان کندن است و ما علی الرسول الا لبلاغ مکتوب صد و هشتاد و چهارم بفتح الصد صد و
ویر غیب بر متابعت سید المرسلین علیه و آله الصلوات و التحیة مکتوب مرغوب فرزند زیدی
اغزی که از روی محبت اخلاص نوشته بود و می رسید خواه برسانند موجب فرحت گشت حضرت حق
سجانه و تقالی تو فنیات مرضیات خود فنی کردی و انما بحرمة البنی و آله الامجاد علیه السلام من الصلوات کما و التسلیم
انتهای فرزند انچه فردا بخار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة و السلام
و التحة احوال و مواجید علوم و معارف و اشارات و رموز اگر آن متابعت جمع شوند فیها و نعمت
و الاخر خرابی و استدرج هیچ نیست سید الطائفة جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از
حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات و فیت اشارات فانقنا الاکیعات
و العنا فی الجلیل علیکم متابعة النبی و متابعة خلفاء الراشدین علیه و علیهم الصلوات و السلام و ایالم
و مخالفة شرعیة قولاً و عملاً و اعتقاداً فان الاولی یمن و برکت و التانیة شوم و بلکه نه دیگر رساله که
فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد و نظر خوب درآمد اما کار دیگر از تصنیف اسم تراست
و باو پرداختن انسب و او بی است و السلام مکتوب صد و هشتاد و پنجم منضم
عرب صدور یافته در سفارش شخصی حضرت حق سجانه و تقالی بر حادّه شرعیة مضطفویه
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة استقامت از رانی داشته بگی سبب متوجه جناب قدس
خود گرداناد و آنچه بر ما دشوار است سلامتی قلب است از گرفتاری مادی و حق سجانه و این
سلامتی بر تقدیری مسیر گردد که غیر او را سجانه بر دل خطوری نماند اگر فرضاً هزار سال حیات وفا
کنند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از مساو او تقالی حاصل شده است ع کار نیست
غیر این همه هیچ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سر بند می که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سر بند
آزادی آن دارد که در سیری و ضعف خود بملاقات پسر خود میبندد و سرور گردانید و علی ذلک
میرزا بقید این معنی مشوش ساخت و الامر عند کم بل کل من عند الله و السلام مکتوب صد و هشتاد و
و ششم بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تخریص بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

آن یقین مستور شود و بنگام الناس محتاج بدلائل و براین گشت ع چنانکه پرورش میدهند میر و می
والسلام مکتوب صد و شصت و دوم بلا صالح کولابی صد و ریافته در بیان حدیث نبوی
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را از نکایت از خواطر سوء و خود را
و ملک من کمال الایمان و ایناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند و سخن از خطرات و وسوس
طالبان در میان آوردند و درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و
علیم الصلوات و التسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء و نکایت که در آن سرور فرموده
علیه الصلوة والسلام و ملک من کمال الایمان این فقیر را در الوقت معنی این حدیث چنین بخاطر
آگه شد اند سحانه اعلم بحقیقه الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترت
بر کمال قرب و بر حنیف قلب و مافوق او را از لطائف قرب الهی جل شانہ بشیرید اشود و ایمان و یقین
زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر
خلو خواهد یافت و وسوس نامناسب تر لایح خواهد گشت پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان
پس منتهی نهایت النہایت را بر حنیف خطرات بیشتر و نامناسب تر اکلیت ایمان زیاده تر چه کمال
ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد و لطف لطائف الباطنیة قالب و این بی مناسبتی هر چند افزون
قالب خالی تر و ظلمت و کم و درت نزدیک تر و در خواطر و وسوس در آن بیشتر بخلاف
مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیادتی بخش باطن فلاح کن
من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی
و التزم متابعت مصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و شصت و سوم
بلا معصوم کابلی صد و ریافته در فضیلت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام و التجه استقامت که است فرموده بکلیت گرفتار جناب
قدس خود گرداند امید است که تعلقات شنی و توجهات پراگنده که بظاہر مبتلا یافته اند مانع نیست
باطن نباشد مع ذلک سعی نمایند که تحقیقی که در تفرقه ظاہر سیر آید مباد که در باطن سرایت کند و از
وصول مطلب باز دارد و عیاذ بالله سبحانه و من ذلک دنیا و مافیها کرامی آن نمیکند کسی آنرا بصیرت
عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود سه ای سرای دایع تو زندان تو

دست چپ مستحسن داشته اند و سنت و فریض ارسال آن مبنی الکفین است بر ظاهر است که این عبت
 رافع سنت است و هم چنین است آنچه علماء در میت نماز مستحسن داشته اند که با وجود ارقه و حلب بان
 نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است بدو است صحیح
 و نیز بر وایت ضعیف و نیز از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون نیت
 می گفتند تکبیر تحریمیه می فرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت راحنه گفته اند و این فحتر
 میدانند که این بدعت چه جای نفع نیست و رفع فرض می نماید چه در تجویر آن اکثر مردم بزبان اتقانینانیه
 و از غفلت قلبی پاک نماند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد
 و بقضا و نماز میرساند علی بن القیاس سائر المقدمات و المحذات فانه از یادات علی است و
 لوجه من الوجه و الزیاده نسخ و التسخیر علیکم بالاقتصار علی متابعتی رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم و الاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کانهم باهم اقتدیم استیم و
 اما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدع فی شئی فانه من ظهور المعنی النصوس لا مثبت امر از ایضا عتبر و
 یا اولی الالبصار و السلام علی بن اتمع الهدی و التزم متابعتی المصطفی علیه و علی آله الصلوات و السلام
 مکتوب صد و ششاد و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طسوق
 رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابی
 که بیا ران نوشته بودند بنظر درآمد و بر احوال مستوره مطلع گشت بدانکه حصول رابطه
 شیخ مرید را بی تکلف و بی تعل علامت مناسبت تمام است در بیان پیرو مرید که سبب افاده
 و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بصول از طریق رابطه نیست تا کدام دو تنند که بآن سعادت
 مستعد سازند حضرت خواجه احقر اقدس الله تعالی سره و فقرات می آید که سایه بر سر به است
 از ذکر حق گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه بر سر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را در وقت
 پذیر کور جل و علا مناسبت کابل حاصل نیت تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً
 مکتوب صد و ششاد و هفتم بخواجه محمد صدیق بخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده
 بودند مکتوب مرغوب انجمن اعز می وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت آنها را
 مختلفای بعضی از لطائف در تبه قلب مقصور بران لطائف است که قلب متقن آنها است

و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است از حضرت حق سبحانه و تعالی تبضیع و زاری و التجا
 و افتقار و ذل و انکسار و هر چهار سالت منبایه که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در
 زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر چه آن چیز در روشنی
 مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو پیوسته اند گرفتار عمل این محدث نگردان و مفتون حسن آن مبتدع
 نکنو بجز مته سید الختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که عبت بر دو نوع است حسن
 و سیه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوات ائمتها
 و من التحیات الکملها پیدا شده باشد و رافع سنت نه نماید و سیه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ
 بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانی نیستاده یعنی کند و جبر ظلمت که ورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل
 مبتدع را امر و بر بواسطه ضعف بصارت بطراوت و تضارعت بینند فردا که حدید بپیر گردند و دانند که جز
 خسارت و زیانست نتیجه داشت بسیمت بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باختی عشق
 و رغب و بجز در سید البشر می فرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا یا ما
 لبس منه فهو و چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان
 خیر المحدث کتاب الله الهمدی همی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة
 و السلام اذینکم یقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبد احب شیئا فانه من بعین منکم بعدی فیری
 انما افانیه انما یکنم بستی و سنة الخلفاء الراشدین المهديین متکوا بها و عصفوا علیها بالنواحب و
 ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت
 ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود الا انچه از احادیث مفهوم می گردد آنست که هر بدعت
 رافع سنت است تخصیص بعضی ندارد پس هر بدعت سیه بود قال علیه الصلوة و السلام اما حدث
 قوم بدعة الرفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احدث بدعة و من حسان قال ما ابتدع
 قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سیمت مثلها ثم لا یعید لهم الیم الی یوم القيمة باید دانست که بعضی
 از بدعتها که علماء و مشایخ آراست دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود که رافع
 سنت از مثلا در تکفین میت عامه را بدعت حسن گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادت
 بر عدد منون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال نفس را بجا ب

بنایه کرد و الله سبحانه و الحمد و المنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در تبت
میری گرد و بطریق اندراج نهایتی فی البدایه حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب اولی
و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس تر باید قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این
طریقه علیه اقبال نمائی و بمستی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که
متوجه قلب صوری گردی کآن مضغه همچون حبه است و قلب حقیقی را واسم مبارک الله را بر آن قلب
بگذرانی و در نیوقت بقصد بیچ عضوی را حرکت ندی و کلیت توجه قلب نشینی و در تخلیه صورته قلب را
جاندهی و بان ملتفت نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را
به چوینی و بچگونگی ملاحظه نمائی و بیچ صفت را بان منضم سازی و بخاطر و ناظر نیز محو خاک کنی تا از ذره
حضرت ذات تعالی بحضیض صفات فرو دنیا می و از آنجا بشهود وحدت در کثرت تنقی و از
گرفتاری بچون بشود چون آرام گیری و هر چه در مرآت چون ظاهر شود بچون نبود و هر چه در
کثرت نمود از گردد و احدی نباشد بچون را در ای دایره چون باید حجت بسیا حقیقه را بیرون
محاطه کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بکلفت ظاهر شود آن را نیز بقلب
باید برود و در قلب نگاشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کسیت پیر انگس است که از طریق وصول
بجناب قدس خداوندی جل شانہ استفاده نمائی و مدد با و اعانت بآدمین طریق یابی مجرد
کلاه و دامن و شجره که عرف شده از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل سوم
و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و اخلاص با و
زندگانی نمائی احتمال خراش و نتایج درین صورت نیز تولیت و بدانی که منابات و واقعات شان
اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب با شاه دید یا قطب وقت یافت فی تحقیق نخست
بیرون خواب و واقع اگر با شاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در
بیداری و واقعات ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الاطلا و بدانی که نفخه و ترتب آثار بر آن مربوط
بایمان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و شتهیه تنگ احتیاط باید
کرد و در تطیل و کثیر تعبدا رجوع باید نمود و بمقتضای فتوای اینان زندگانی باید نمود اسلام مکتوب
و نو و و کیم بجانخانیان صد و نیا فته در عین بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام

نه آن لطافت کدوراتی طلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبه طلب معنی ندارد دیگر شخصی که استعدادش تمام مرتبه طلب با روح است پیر صاحب نفرت تواند او را بر امت فوق رسانید اما اینجا دقیقه است که محضو تعلق دارد و تحریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر بزرگ باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر مضیق گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام مکتوب صد و شستاد و هفتم نبشرف الدین حسین صد و ریافته در بیان آنکه یا فقرا با وجود گرفتاریها لا طائل اشد مناسبت است با فقر و بطاوت دنیای دنی فرقیته نباشد و سبق باطن عزیز باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نبای پیچید و پیمنت و زاری تمام قبول باید نمود

و اما سبب ذلک به الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب شریعت فرزند می ارجمندی اغری ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت و بخت فرحت و باعث بخت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاری های لا طائل فقراد و راز کار از یاد فرقه از این معنی یاد از شدت مناسبت میدم که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود نیک و اصل است بر ارتباط معنوی اول دلیل ای فرزند بطاوت نیامی و فرقیته نشومی و کبر و فریب معنی او مفتون نگردی که بے مدار و بی اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شامشود فردا البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت و گشتش از بار زر گران شده است نشود ناله و فغان در باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانه بخت بکرا آن مولع و حرص باشد و پنج وقت نماز را بجا بعت بے کسل و فتور ادا نماید و از حیل یکی زکوة را بخت بفقرا و مساکین رسانند و از محرمات و مشتهات اجتناب دارند و بر خلاف شفق و مهربان باشد طریق نجات و رستگاری اینست و السلام مکتوب صد و نود و یکم یکی از فرزندان میر محمد نعمان بدشتی صد و ریافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب بر اختیار نمودن طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم با بیان طرز و ذکر و ماسیه

ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین و اما آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه ذکر مولا خود است جل سلطانه اما ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه بخت و یک لحظه تجویز غفلت

مع ذلک لباس ابرشیم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عامه مردان است همچنین است حال
در حبس و فتنه که حلی زنان از برای تمتع مرد نیست اگر بی انصافی باین سیر و باین سهولت متعسر و متعذر دانند
بر مرض قلبی مبتلا است و لعبت باطنی گرفتار بسیاری از کارهاست که صاحب عقل آن سیر تمام دارند و
بر ضعف و مقسرت بعد تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است احکام منزل که سماوی و مسمی
که دارند صورت تصدیق است و حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسرت در ایتان

احکام شرعیة و بدو مناخرط اتفاقاً قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین اما دعویهم الیه الله

یعنی الیه من یشاء و یدعی الیه من یشاء و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المعطی علیه
علی آله الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها مکتوب صد و نود و دوم بنسخ به بیع الدین سه پانز
صد و ریافته در جواب استفساری که بنوده بود که از مقام رنگین که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است
رفته بود انخوی اغوی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض حضرت یازدهم که
بحضرت خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین وصول میگردشت که بلندتر از مقام
صدیق اکبر است یعنی الله تعالی اعنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی ما نسلم که
این عبارت مستلزم تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و لو سلم گوئیم این سخن و سخنان دیگر که
در آن عرض داشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیرو خود نوشته و مقرر این طائفه است
که هر چه از وقائع روید به صحیح باشد یا یقیناً بی تخاشی به پیرو خود اظهار نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال
نا و دل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره نبود و در این فیه بلا حظ این معنی صحیح مخلط لازم نمی آید و
حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود یا کی نیست بلکه واقع
است چنانکه در ماده شده از زیادتها واقع شده است که در انبیانیت علیهم الصلوات و التسلیات
با آنکه فضل کلی مرئی راست علیه و علی آله الصلوات و التسلیات برین تقدیر اگر غیر نبی در
کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا به هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام

او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از آن مقام حکم حدیث من سن سنة طه اجمرا و اجمرا
من علی بها نصیب تام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی
مجوز خواهد بود خلا اشکال اصلاً و اساساً مکتوب صد و نود و سوم ببیانیت بناسی شیخ فرید

درین مکتوب کلماتی است که در بعضی از کتب مذکور شده است و در بعضی از کتب مذکور نشده است

و در بیان آنکه در تکلیفات شرعی مراعات سیر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده الحمد لله الذی هدانا
 لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی
 مرد و ما متابعت انبیا صلوات الله تعالی و تسلیاته حجازه علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً
 نیز ارسال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدید بجا آورده اگر نیز متابعت این بزرگواران
 منور نگردد و بجوی منعی خیزند و بخواج نیمروزی که سر اسر غفلت و تقصیل است که با مر این برگزیدگان واقع
 شود بر ابر منی اند ازند و مثل سراب نقیبت می شنوند کمال عنایت خداوندی جل سلطان است که
 در جمیع تکلیفات شرعی و مامورات دینی نهایت سیر و غایت سهولت مراعات فرموده است مثلاً در شب
 شانزده روزی به عقده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجبور یک ساعت نمیشد مع
 ذلک در قراءه آن بهر چه پیشتر شود کفایت نمود اگر قیام متعذر شود و قعود بخیزد فرموده و در وقت قعود
 باطل باع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود یا و اشارت دلالت نموده و در طهارت
 اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از حمل یک حصه را بفقراء
 مساکین یقین فرموده و آنرا نیز معتد باموال نامیه و انعام سالکده داشته و در تمام عمر یک حج را
 فرض ساخته مع ذلک مشروط بر اذ و احوال و اسن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخت
 چهار زن به نکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبذیل
 نشان گردانیده و از اطعمه و اشربه و آتشه اکثر را مباح ساخته و اندک را محرم و آن هم بواسطه
 مصالح عباد اگر چه یک شراب بی مزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چند این اشربه خوشخو
 خوشبوئی چند ان منافع را در عوض آن مباح ساخته عرق قنقل و عرق دارچینی بآن خوشخوری
 و خوشبوی چند ان منافع فوائده دارد که چه نولید چیر تلخ و بد مزه تند بوئی به خوبه بهوس
 به خطره را بان عرق خوشبوئی خوش خور چه مناسب است شتان بینها مع ذلک
 فرقی که از راه حل و حرمت می خیزد جدا است و تمیز کی از ره گذر رضای پروردگار جل
 سلطان و عدم رضای اول تعالی پیدامی شود علیحد و بعضی از لباسهای ابرشم را که محرم
 فرموده چپاک که چندین انواع جامه های مزین و قماشهای مزین در عوض آن حلال
 گردانیده است و لباسهای پشیم که مطلقاً مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابرشم بهتر است

شیخ جیو در حلی خود مسجد جامع بنا کرد الحمد للہ سجانہ علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مزید
توفیق ارزانی فرماید این قسم اخبار کہ مخلصان پیشو غایتی سرور و متبع میگردند سیات پناہ مکرر امور
اسلام بسیار غریب است جنتی کہ موزر و تقویت آن صرف میکند کبر و بسجده تا کہ امام شاه باز را این
دولت عظمیٰ مشرف سازند ترویج و دین و تقویت ملت در همه وقت از سر کس کہ بقوم عی آید ریاست
و رعنا مادرین وقت کہ غربت اسلام است از امثال شاجران و ان اهل بیت ریاست و رعنا ترست کہ این
دولت خانہ زاو خاندان بزرگ شاست از شاد و تبت و از دیگران عرصی تحقیقت مرثت نبوی علیہ علی
آلہ من الصلوات افضلہا من البیات و التلیات الکلمہ و تحسین این امر عظیم القدر است حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم
اصحاب را مخاطب ساخته فرمودند کہ شاد زبانی موجود شدہ آید کہ اگر از او امر و نواہی دهم حصہ را
ترک کنید ہلاک شوید بعد از شاد گروہی خواہند آمد کہ اگر دهم حصہ را از او امر و نواہی بوقوع آرند
خلاص شوند و بعد از شاد این آن وقت است ماین گروہ آن گروہ گویے توفیق و سعادت
در میان افکندہ اند کہ کس بمیدان دینی آید سواران را چہ شدہ درین وقت کشتن کافر لعین گویند
وال بسیار خوب واقع شدہ باعث شکست عظیم بر بنو دود و گشت بہرنت کہ شتہ باشند بہر غرض کہ
ہلاک کردہ خواری کفار خود نقد و وقت اہل اسلام است این فقر پیش از آنکہ این کافر را بکشند و خواب
دیدہ بود کہ پادشاہ وقت کلمہ شرک را شکستہ است و الحق کہ آن گبر رئیس اہل شرک بود و امام اہل
کفر خدا ہم اللہ سبحانہ و آن سرور دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ والسلام در نصیحتی او عیہ خود اہل شرک را با این
عبارت مفرین فرمودہ اند اللہم شتت شتلم و فرق جمعہم و خرب بنیانہم و خذ ہم اخذ عزیز مقتدر غرت
اسلام و اہل آن در خواری کفر و اہل کفر است مقصود از اخذ جزیرہ خواری کفار است و اہل انت
ایشان ست ہر قدر کہ اہل کفر را غرت باشد دولت اسلام ہمان قدرت این ہر شتہ را نیک با یک ہر شتہ
و اکثر مردم این سرشتہ را گم کردہ اند و از شوی آن دین را بر باد دادہ قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ یا
ایہا النبی جادہ الکفار و المنافقین و اعظما علیہم جہاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
بقایاے رسوم کفر کہ در قرن سابق پیدا شدہ بود در نیوقت کہ پادشاہ اسلام را آن تو جہا ہل
نفر نامہ است و ولہای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است کہ پادشاہ
اسلام را از شرشی رسوم آن بدیشان اعلام بخشند و در رفع آن کو خند شاید بقایاے اینہما

صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آراء اهل سنت و جماعت تحریر بر تعلیم احکام فقهیه از اهل علم و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غریب اسلام و اعزاء بر تردید و تأیید ان شاء تعالی تا صرکم و تعلیم علی کل ما یصلحکم و یشیکم خستین ضروریات برابر با تکلیف تصحیح عقاید است بر وفق آراء علمی اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم که بجای اخروی و البتة بتابع آراء صواب نماست این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشان و ایشانند که بطریق آن سرور و صاحب آن سرورند صلوات الله و تسلیاته علیه و علیه اجمعین و از علومیکه از کتاب و سنت مستفاد اند همان معتبرند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیر آکه هر متبذع و ضال عقاید فاسد خود را بر نعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ می کند پس هر معنی از معانی مفهومه از اینها معتبر باشد و از برای تصحیح این عقاید حق رساله امام اجل تو پرستی بسیار مناسب است و قریب بعظم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه شکل بر استلال است و طول و سطو بسیار دارد اگر رساله که مستقمن سائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا و بخاطر حقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که مستقمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ اگر میسر شد نه شش متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقاید علم حلال و حرام و فروع واجب و سنت مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد در مجلس می خوانده باشد مثل مجموعه خانی و عده الاسلام و اگر عیاذ الله سبحانه در سئله از سائل اعتقادی ضروریه خلل رفت از دولت بجای اخروی محروم است و اگر در کلیات مسأله رود تخلف که تبویبه هم در گذرانند و اگر مواخذه هم کنند آخر کار نجات است پس عده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجہ احرار قدس الله تعالی سره منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را باید منهد و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متحلی نسازند خبر خرابی هیچ نمیداد و اگر تمام خرابی های را بر جمع کنند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی ندارد که بتا الله سبحانه و ایاکم علی طریقیم المرصیه بجهت البشر علیه و علی آله من الصلوات المتناهیه تسلیات الکمله در ویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس گفته اند برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب

مستغنی باشد بر عدم علم با دوشاه بر شستی آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علمای اهل اسلام را
اعلام بخشند که آمده بر شاعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کلمات
سیح و کار منیت و قیامت هذر نخواهند شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نه کرد انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر ایشان معجزات می طلبید می فرمودند
که معجزات از نزد خداست غرض بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه
و تعالی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعی
اطلاع دادن ضروری است تا این واقع نشود و عمده بر ذمه علماء و قربان حضرت با دوشاه است
چه سعادت که درین گفتگو جمعی آزار رساند انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ احکام شرعی
چه آزار نگشاید اند و چه غنیمت اندیده بهترین ایشان علیهم الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها فرموده ما و ذی بنی شل ما و ذیت سه عمر گزشت و حدیث در دما آخر نشد بدست
با آخر شد کنون کو یکم افسانه را بد والسلام والا کرام مکتوب صد و نو و دو جهان
عبد رجهان صد و ریخته و تحریص بر ترویج ملت و تأیید دین و تالیق بذک سلم الله
سجانه و الباقی استماع سخنان ترویج احکام شرعی و تذلیل اعداء ملت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیت مسلمانان ماتم ز دگان را فرح بخش و روح افزاست
الحمد لله سجانه و المنة على ذلك الرسول من الله سجانه الملك القدیر از دیاد نذر الامم الخیر
بحرته النبی البشیر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات الملك
یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا متصدی
از دیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود بے سر و برگ درین باب
چیز از لغوی نمایند شنیده شد که با دوشاه اسلام از حسن استعدادهای اسلامی خواهان علماء اند
الحمد لله سجانه على ذلك معلوم شریف است که در قرن سابق هر فسادى که پیداشد
از شومى علماء سوء الظهور که درین باب تمیيع تمام مرعى داشته از علماء و پندار انتخاب نمود و مقدم
خواهند فرمود علماء و علماء مخصوص دین اند مطلب ایشان حیا و ریاست و منزلت و نزول خلق است
و العیاذ بالله سجانه من قسستهم آری بهترین ایشان بهترین اند ایشانند کفر و انقیاد نیستی ایشانند

جان است اهل آن در دنیا همیشه و فقره اندود آخرت از اهل ندامت حوسر حقیقت ترک آن عبارت
در ترک رغبت در آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصول
این معنی بی صحبت ارباب جمیعت متعسر است صحبت این بزرگان اگر تسیر شود مغتنم بایستد و خود را باین
بایستد و صحبت میان شیخ فزل سیر چند شما را مغتنم است و امثال این عزیز عزیز الوجود اغوس کبریت
الاحمر ماشیوه اهل کرم اشیار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود و چند روز اگر میان شیخ فزل را
رضت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز باز خواهند رفت اخلاص غائبانه هم شمار اکار

حضور می کند زیاده قصد بلع است زرقا الله سبحانه وایاکم الاستقامه صلوات الله علیه وعلی آله
من الصلوات المکملات و من التقیات المکملها والسلام و الاکرام مکتوب صد و نود و هشتاد و پنج خانان
صد و ریافته در بیان آنکه آشنائی فقرا با غنیان درین زمان بسیار متعسر است و مانیاب ذلک فتوحات
مکیه مفتاح فتوحات مدیه با دمجرحه النبوی و آله الامجاد علیه وعلیه السلام و التسلیمات التقات نام
گرامی که نام زد فقر افروخته بود و در وصول یافت موجب از واد صحبت گشت بشبری لکم ثم بشبری لکم
مخده و فقر را با غنی آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقر را گفتن یا خوشن راه
تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگيرند کوه اندیشان از سوطین خودی انکارند که طامع
و محتاج اند لا حرم درین مکن خسر الدنيا والاخره می گردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر
فقر با استغنا که نیز از لوازم فقر است حریف میزنند قاصر نظران از بخلق خود قیاس می کنند که متکبر
و بخلق اندر نمی دانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع ضدین از اینجا از استحاله برآمده است
ابو سعید ضرار می فرماید عفت ربی بجمع الاضداد هر چند ارباب نظر این مقدمه را قبول نمی کنند و
محال انکارند لیکن غم نیست طور ولایت و رای طور نظر عقل است باقی احوال امیر مولانا تقی
معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و نود و هشتاد و پنج بلع محمد امین کابلی
صد و ریافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود و از رد و دشواری صحیفه گرامی که مبنی بود از
فرط محبت و اخلاص و شتر از مودت و اختصاص و رودیافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه
اعظم طلب مودی از او را نموده بودند بنا علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده
باز گری ازین طریق علیه مشغول سازد و آنچه امری فرمایند را اقبال آن سعی بلع خواهند نمود و امید است

است و بهر گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد بکن سجانه نزدیک میگردد و محققه رحمت و قیمة کرم است در اعزاز منته و دریافت الله سجانه الحمد و الثناء که خواص از ایداعوام فارغ نیستند و منتظر از غنچه ارگی کتران خالی ننید جز آنکه الله سجانه عنا خیر الجزاء خود را مع از هر چه میرود سخن دوست غنچه است این راه که مادر صد قطع آنیم بکی سفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند بجای افعال رومیید بدو بگام دوم بجای صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت در جاتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بابتا بقه سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها من التسلیات و التحیات اکملها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال و تیسیر الامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامهای سفت گانه از خود دور می افتد بکن سجانه نزدیک و بعد از طی این گامهای فنامی اتم است که بقای اکل بر آن مترتب است باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه محدیه است علی صاحبها الصلوات و السلام و التجهیه مخرج این کار دولت است کنون تا که رسیده ما فقیران نامراد با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر از ان که کام و دمان خود را بزال اهل کمال سیراب و شیرین داریم ریاضی گزیداریم از شکر جز نام بهر چه این بسی خوشتر که اندر کام زهره آسمان نسبت بهر سق آدم فرو دهم و در لب عالمیت پیش خاک تود و السلام اولاً و آخراً مکتوب حمد و نود و ده منقحتم به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بجزارت محبت حق سجانه و تعالی گرم و مانیاب و لک بشکرم الله سجانه علی جادة الشریعة سعادت مند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بجزارت محبت حق سجانه تعالی گرم محبت مینا سرگشایان است و ترک آن سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوبه حق است سجانه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل ادب را غلط و طعن میسومند و خبر است که دنیا ملعونه و ملعون با فیها الا ذکر الله چون ذکر آن بلکه پر زده از ذرات وجود ایشان بیکر الله سجانه ملو است پس ذکر آن حق سجانه ازین و عید خارج باشد و در شما اهل دنیا نیانید زیرا که دنیا چنبر لیس است که دل را از حق سجانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن تیر و خواه جاه و ریاست و خواه تنگ و ناموس فاعرض عن من تولى عن ذکر انفس قاطع است هر چه از دنیا است بلا که

نموده است و چون این غیبت و ذمبول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق است و تقدس آن
حضور و شعور را به راه اشارت فرموده این مقام بیان می طلبد بگوش بوش بایشنید که مدبر جسد روح است
و مربی قالب قلبی جمعی کسب از قوت و احاطی است و حواس قالبی مستفاد از نورانیة قلبی پس
ناچار در وقت توجه قلب روح بجناب قدس خداوندی جلشاند که لازم طریق جذب است در ابتداء احوال
که او ان نقص است فتوری در مدبر جسد و تربیت قالب به میا به کسب تعقل حس و ذمبول از شعور میگردد
مستقیم قوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین میخوابد و این حالت اشباح شبح محی الدین بن العربی
قدس سرور فتوحات مکیه تعبیر بسامع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوریت از اسماع
گفته و مبالغه منبع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صورتی متضمن حضور معنوی است و این ذمبول
جسدی تشبیه بر شعور روحی که تعبیر از ان بهاء مناسب است بر سر اصل سخن بگویم باید دانست که پوشیدن
روی ماه بابر سیاه کنایت از ظهور صفات بشریه است که متبایان را با استتار آن حضور و آگاهایی
میرساند و این استتار تا قیام احوال است چه متوسطان را این استتار نیست بر چند بی استازیت
تواند بود که بهین معنی گفته باشد که چون نیم شبی خند دیگر پاره ماه از ابروین و اثر قدم آن دو جوان در
بازای چشم چه در حالت لب که او ان حضور و آگاهیت بر راه روشن می گردد و قطع مسافت
بشیر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذمبول زایل شد و آن حضور و آگاهایی
قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایت ازین حضور و طلبوع آفتاب کرده است که عبادت
از وجود بشریت است که درین وقت برومی ظاهر ساخته اند که درین طریق ترکیه نفس بعد از تصفیه
محب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلا و محبت لاجرم مرد و ارباب
بر بالای کوه بشریت نهادند و یک ساعت بران بالا شدند و نجومی از فاشترن گشتند و حسین هجاب
چون آن قوت جذب نداشت به محنت تمام بالای آن برآمد آن هم برکت متابعت آن دو ترکمان
میرشد و الا سرش بر میداشتند لشکر گاه عبارت از مرتبه اعیان ثابت است که جامع
تغنیات حقائق امکانی است و تعین علمی و جوی که خنیمایی بی نهایت کنایه از ان تغنیات
است و در ان میان خنیمه عظیم اشارت تعین علمی و جوی است و تقدس که لکن را خنیمه
سلطانی گفتند و چون حسین هجاب شنیده که آن خنیمه سلطانی است خیال کرده که مطلب

[illegible]

که منتهی نایب گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمی کرد و تعلق بجنود صحبت داشت بنابراین تصدیق اخوس
مشار الیه داده شد و السلام مکتوب دو صدم بلا سبکی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات
که انغلاق داشت و طلب شرح اول نموده بود الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین
و علی آله الطاهیرین اجمعین عبارت نفحات کئی الحبله افلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح
باید کرد و بنا بر آن این چند کلمه جرات نمودم و ما مکرما عین القضاة سهرانی میگوید در بیان حال جماعه
که بیه راهبری راه ناسلوك رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و سستی سائبان
سرا ایشان شد و هر که با تمیز بود پیشترش برداشتند مراد از راه ناسلوك والله سبحانه اعلم طریق سلوك است
و طی مقامات عشره مشهوره به تربیت و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس متقدم است بر تصفیه قلب و
انابت شرط هدایت است و راه ناسلوك عبارت از طریق جذب و محبت است و تقدیم
تصفیه است بر تزکیه و راه احتیاب است که مشروط با نابت نیست و این طریق طریق محبوبان
و مردانست بخلاف طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان قوت جذب داشتند
و استیلا و محبت که مغلوبی و سستی عبارت از آنست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند
و از اغواء اضلال ایشان مصون هر چند راهبرند اشتد انفس ایزدی جل سطان زنبونی
فرموده ایشان را المطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذب داشت
و استیلا و محبت در حق وی مغفود بود چون راهبرند اعداء دین او را از راه برزد و پاشش ساختند
و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکان بودند که حسین قصاب برز و
اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در اسیر می رفتیم نگاه دو ترکان از میان کن کاروان
بیرون شدند و راه ناسلوك را در پیش گرفتند الی آخر القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه
میرفتند راه سلوك است که به قطع مقامات عشره مشهوره به تربیت و تفصیل صورت بندد
چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین همین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه ناسلوك
که آن دو ترکان اختیار کردند حسین قصاب با ایشان در آن راه متابعت نمود و طریق
جذب و محبت است که نزدیک تر است بوصول آن راه سلوك معهود و مقدمه این طریق التذات
و آرام است که سبب غیبت است از حسن و باعث ذهول است از شعور و کنایت از احوال بدین

و حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ کہ خلیفہ نخستین ایشان است در معنی بیت میخواند پس
 اگر شکستی دل و زبان را زب قفل جان را همه بکشایم؛ ثبثاً اللہ سبحانہ علی طریقہ ہولاء الاکابر و اسلام
 مکتوب و و صد و یکم بکوچک بیک حصاری صدور یافته در استفسار او الحمد للہ و سلام
 علی عباده الذین اصطفی جناب بکوچک بیک حصاری پرسیدند کہ شخصی میگوید کہ علوم تمام
 در دوسہ حرف مندرج است این سخن را باور میتوان کرد یا نہ در جواب گفتہ شد کہ ظاہر آن
 شخص از روی علم و سماع و مطالعہ کتب گفتہ باشد کہ از کبار متقدمین اشغال این سخنان مٹرزہ
 اند حضرت امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ فرمودہ اند کہ جمیع علوم در بار بسلہ مندرج است بلکہ در نقطہ آن
 و اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید برین منکشف
 ساختہ اند کہ تمام علوم در دوسہ حرف مندرج است عام تر از آنکہ آن دوسہ حرف را مخصوص
 علوم او کرده باشند یا نہ احتمال صدق دارد و اگر گوید کہ تمام علوم را در ضمن دوسہ حرف برین
 منکشف گردانیدہ اند در صفحہ آن دوسہ حرف تمام علوم را مطالعہ میکنیم پس مدعی کذاب است
 از و باور نباید کرد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰات
 و التسلیمات اتمہا و اکملہا مکتوب و و صد و دوم بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافته در تاسف از
 حال جماعہ کہ خود را در سلک ارادہ این اکابر داخل ساختہ اند و بموجب قطع این بزرگواران
 نمودہ ثبثاً اللہ سبحانہ و ایاکم علی الطریقہ المستقیمۃ المرصیۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام
 و التیمۃ روزی سخنی از غیرت مشایخ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مذکور میشد و بہر آن آشنا
 مذکور شد کہ حال آن جماعہ چہ خواہد شد کہ خود را در سلک ارادہ این اکابر داخل ساختہ اند و
 یاد ضمن اینہا خود را در آورده اند و ایشانان قبول فرمودہ و در ثانی الحال بے جهت و بموجب
 قطع این بزرگواران نمودہ اند و لظن و تخمین تشبہت اذیال دیگران گشتہ درین ضمن نام شما و نام
 قاضی سنام مذکور شدہ بود و آن مذکورہ معلوم نیست کہ یک لمحہ کشیدہ باشد و آنہم مبتنی بر تقریب
 بودہ بعد از آن خدا نکند جلسانہ کہ فقیری آزار سلمانی را خواستہ باشد یا در دل کینہ نگاہداشتہ خاطر
 شریف آن را بگذر جمع باشد معلوم شما شدہ باشد کہ طریق ماطرق و دعوت اسمائیت اکابر این طریقت
 استہلاک درمای این اسما اختیار فرمودہ اند از ابتدا توجہ ایشان باحدیت صرف است از اسم و صف

رسیده خواست که از مرکب سکر وستی که قطع ازین راه بی مدآن مرکب میسر نیست فرو دیکه که
 بوصول مطلوب بیا ساید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه اصلوک بپای
 قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن بر راه اصلوک مناسبت دارد و اول ازوستی که فرود
 می آید همان روح است و ثانیاً قلب که بپای چپ معبر از انشت از کتاب بیرون آورده بود که الهام
 بگوشش رسیده که سلطان در خمیه نیست و الحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب نداشت
 باز که بشارت ازوستی فرو داد و آن در کان چون جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این
 بی شراب گول نشدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر نهر ارسال انتظار بکشید سلطان را
 هرگز در خمیه نخواهد یافت که او قتالی و راز افراست قوله بر نشسته است و بشکار شده یعنی بر مجالی
 و مظاهر حبلیه بر نشسته است و بصید و لهامی عشاق شده و این آواز و این معنی باز نازده فهم و درایت
 حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تعالی و نقص
 بر نشستن و بشکار شدن معنی ندارد و بصیت لا و هو زان سرای روزی بی باز گشتند و حبیب و
 کسبه تری و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فائز میرسد که مناسب مقام نفوذ و کبرائی است
 هر چند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان اما از معانی دیگر اولی قسب است
 و این معنی انیت که بر وحدت که یقین اول است و فوق مرتبه واحدیت بر نشسته است و چون
 در مرتبه وحدت آنحضرت است و استلک تعینات علمی و معنی است بشکار که سبب هلاک محوش و طیب است
 مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عیوبه بشکار گاه
 سلطان رسیدند و بصید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب با امید
 برگشتن سلطان در خمیه بپای واحدیت ماند و الله سبحانه اعلم بحقیقه المراد وافی من الصواب
 و السلام و محذوما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار همین راه اصلوک را احتیاج کرده
 اند و آن راه نامعلوم و در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه
 تصرف بطلب می رسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات کدوب پیرفته انموده آید چه
 درین طریق پیرو جوان در حصول برابر اند و نسلا و صبیان مساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوار اند
 حضرت خواجہ نقشبندیه قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی خواسته ام که التبتة موصل باشد

که مجلس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتما ومن اتحات اکملها که
 خدای تعالی را فرشتگانند و رای کتبه اعمال در راهها و سرگزرها طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بنده این
 طائفه را که در ذکر اند و یکدیگرند آکنند که بشتاید بسوی حاجت خویش پس اگر دیگر ایشان را با جمعه خویش
 و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که دانا تر است بحال بندگان از ملائکه هر چه چون دید
 بندگان را فرشتگان گویند اکی حمد و ثنای تو میکنند و ترا به بزرگی یاد میکنند و ترا از جمله محبوب و
 تقصان تبرئ می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر بنیند
 چگونه باشند گویند بیشتر تجید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه می طلبیدند گویند
 بیشتر میطلبند خداوند تعالی فرماید ایشان بیشتر را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر به بنیند
 چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یا رب آن طائفه اند و در رخ
 می ترسیند و متوهمانه میبندند حق سبحانه و تعالی فرماید ایشان در رخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان
 آید که اگر به بنیند چگونه باشند گویند اگر به بنیند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از ان بیشتر اختیار کنند
 خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شمار آگواه گرفتیم ایشان را همه بیامرزیم ملائکه گویند یا رب در ان
 مجلس ذکر آن فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق
 سبحانه فرماید ایشان جلسانند معنی جلسان من اند بکم انما مجلس من ذکر نهیست ایشان بدخبت
 نهاند پس ازین حدیث و از حدیث سابق که المراسخ من احب لازم می آید که محبان این طائفه
 با ایشانند و هر که با ایشان است بدخبت نباشد متبنا الله سبحانه و لیاکم علی محبة یولاء الکرام بحکمست

النبی الای و الماسخی علیه و علی آل الصلوٰت و التسلیات و اتحات کلمات ذکره و الاکرون و کما فصل
 من ذکره انما ظنون و انچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ آکه داد علی نموده بود و بدین قسم
 عدالت و کم شد تما طالبان را بسیار روی و دهر بهت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت میکنند
 پس بی رنگ است بار دل خواهی دل به قانع نشوی بزنگ ناگاه ایدل به صحبت
 این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان اندازد سه گردستان
 گرد اگر کم میرسد بوی رسد به گریه بوسه هم نباشد رویت ایشان پس است به همان طریق که از
 حضرت قبله گاهی معنی خواجۀ عبدالباقی قدس سره اند کرده باشند اسم مبارک اشدر یعنی چونی

جزوات نخواهند تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان ممدوح گشته است ع
 قیاس کن زنگستان من بهار مرانه الحال چون آن مذاکره توسط تعلیمای متعدد و هیئت دیگر پیدا کرده و
 شایان آن گشته که از آن جانب توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلام اقدام نمود از
 آشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی هیچ نقی راه نمی یابد لمحوط و منظور خیر اندیشی شما بود اما اگر
 بالفرض اشتباه نظر مثل مشهور است تعین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی
 سخنی بود از روی غیرت که در دیشان را میباشند تقریب گفته بود بخاطر بار ندهند دیگر شخصی که خود را در حضرت
 صدیق رضی الله تعالی عنه افضل دانند اما از دو حال خالی نیست زندقه محض است یا جاهل صرف
 این فقیر پیش ازین پنجاه سال مکتوبی که بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند
 محجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز نمائید کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت
 صدیق گوید از جرکه اهل سنت می برآید کیفیت که خود را افضل دانند و مقرر این طائفه است اگر سالکی
 خود را از مسلک کرکین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر فضیلت حضرت
 صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات منعقد گشته است احمق باشد که توهم خرق این
 اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که کمرتبه صحبت خیر البشر
 علیه و علی آله الصلوة و السلام رسیده از او پس قری که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این
 طور تخفیف آن قسم سخنان تحمل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتیکه مردم این توهم را از آنجا پیدا
 کرده اند باید دید و بحقیقت معامله و رسید مجرّد تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است با آنکه شایع
 در غلبه سکر چیزهاست نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لو انی ارفع من لولای محمد از آنجا بفضیلت
 نتوان برد که من زندقه است و در عبارت فقیر عاشر و کلام که این قسم کلام چیز مذکور شده
 باشد و السلام مکتوب و و صد و سوم بلاحسنی صدور یافته در تحریر بر محبت این طائفه
 علیه و در بیان آنکه مجلس ایشان از تفاوت محفوظ است و ایناسب ذلک احسن الله تعالی
 احوالکم و اصلاح سنان اعمالکم و انا لکم مکتوب شریف چون منی بر محبت فخر بود برسدن آن فرحت
 فرادان وی و اوجی سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی
 نسبت بایشان مریای روزگار سازد بکم المرز مع من احب محبان ایشان بایشانند و ایشانند

وخذ لان فی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی نگار و باید که بعد از تجلی و تیرین بانیان احکام شرعیہ عملاً و اعتقاداً
 بروفق آرای علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سیم باطن خود را بزرگتر از کسی جل سلطانہ معصوم و از بندوبستی
 کہ در طریقہ علیہ و اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم اخذ کرده اند تکرار فرمایند کہ در طریق این بزرگواران
 اندراج نہایت در بدایت است و نسبت ایشان فوق نسبتہا است کوتہ اندیشان سخن را با و در اندام مایہ مقصود
 ترغیب و تشویق و دوستان است مخالفان خارج از بحث اندہ ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است نہ دانگ
 دیدش نقد خود مردانہ است نہ بالجملہ فلاح اخروی را مریوط بذکر کثیر داشتہ اند کہ میروا ذکر و اللہ کثر بعلمکم
 نقلجون - شاہد این معنی است پس ذکر کثیر باید قرار داد و ہر چہ منافی این دولت است از او دشمن باید دقت
 علاج رستگاری نیست ماعلی الرسول الا لبلای سے ذکر گو ذکر تا ترجیحان است نہ پاکبازی و دل زد ذکر
 رحمانست نہ الا بذکر اللہ طہیون القلب نص قاطع است المسؤل من اللہ سبحانہ التوفیق علی ذلک التبات
 والاستقامۃ علیہ فانہ ملاک الامر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ وآلہ الصلوٰۃ
 و التسلیمات التمام و اکملہا جامعہ فرجی کہ در اوقات نیک مکر پوشیدہ است مریسل داشته خواهند پوشید
 عواقب جمیع امور بخیر باد بجز تہ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ و السلام مکتوب و وصود و ہفتم
 بزرگ احسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکہ قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است
 و در بیان آنکہ وجد حال را تا بمیزان شریع نسجند بہ نیم جہیل نیغیرند الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین
 اصطفیٰ مدتی است اخبار سلامتی جناب شہاد حضرت مخدوم زاد ہا فرزند میانی جمال الدین
 حسین و سائر اعزہ و خدمت عقبہ علیہ و علی الخصوص میان شیخ اللہ داد و میان شیخ اکبر و یا
 نرسیدہ مانع آن غیر از نسیان دور افتاد ہا نخواہد بود آری قرب ابدان را در قرب
 قلوب تاثیر عظیم است لہذا رج ولی بمرتبہ صحابہ نرسد و قرنی بان رفعت شان کہ بشرف
 صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات نرسیدہ بمرتبہ ادنی صحابی نرسد شخصی از
 عبد اللہ بن المبارک رضی اللہ عنہ پرسیدہ ایما افضل معاویہ ام عمر بن عبدالعزیز در جواب
 فرمود العبار الذی دخل الف فرس معاویہ مع رسول صلعم خیر من عمر بن عبدالعزیز کذا مرۃ احوال
 و اوضاع اینخود مدع لواحق و توابع مقرون بعافیت است اللہ الحمد و المنة علی ذلک علی علی
 جمیع النعماء و الآلاء و علی الخصوص علی نعمۃ الاسلام و متابعتہ سید الانام علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ

و چگونگی بعد از توبه با لکویه بقلب گزراوند یعنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفت لموظف اندازند همین
اسم مبارک را بعد از توبه نیکو بپوشانند در دل حاضر دارند بعضی امور ضروری منوط بحضور و صحبت است
اگر ملاقات میرشدند که خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجذوبه نویسان باشند که مطالعه آنها
باعث توبه غائبانه میگردد و اسلام مکتوب و و صد و چهارم بمیر محمد نعمان بخشی صدور یافت
در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در محبت و ستان
و حصول ترقیات ایشان خدمت میرنعمان از نعمان پریشان ارباب حسرتان محنت نکشند کل لعل
علی شاکسته لائق آنکه بمکافات و مجازات متعرض نشوند و دینی را فروغی نیست باعث کسادت
بازار آنها کلمات متافیه آنها خواهد بود من لم یحصل الله له نوراً فما له من نور شغلی که در پیش دارند
در همان گوشند و از غیر آن خبر پوشند قل الله ثم در بهم فی خود ضمیم لیجون اخوی خواهم مجد صادق
بوقت رسیدن عشره اعکاف با اتفاق بجا آورند و بفتوحات و ارادات مجذوبه مشرف گشتند و احکام
سبانه که اوقات سازد و ستان نیز مقرون بحبیب است و ترقیات پی در پی ذلک فضل الله
یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب و و صد و پنجم بنحوا محمد اثرش کابلی صدور یافته
فی بیان ان متابعت صاحب الشریعۃ علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و التیمۃ ملاک الامر شرفکم الله سبحانه
بجمال المتابعۃ المصطفویۃ علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمۃ فانه ملاک الامر و فیه الصدقین و مله
سوی ذلک فادبام باطله و خیالات فاسده نبجاء الله سبحانه و ایاکم عنہا و السلام علی من تبع الهدی
و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات و اما مکتوب صد و ششم بنحوا محمد بن
محمد قندی صدور یافته در مذمت دنیا و نکویش بگرفتاری به نعمات آن اللهم بنیاقبل ان بنکنا الموت
بمحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات انما و افضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه
شریفه که ناظر دین حیر دور افتاده نموده بودند بوصولی آن متبع و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه
عنایز الجزاء اے برادر آدمی را در دنیا از برای طعامهای خرب و لذیذ و لباسهای فریب و نفس
نیارده اند و از برای تمتع و تنعم و لهو و لعب نیافریده معقود از خلقت او دل و انگسار و غر و افتقار
اوست که حقیقت بندگی است اما آن انگسار و افتقار که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام
و التیمۃ بآن اذن فرموده چه بیافزاید مجاہدات اهل باطن که موافقت بشریعت عز اندازد و بخرنسات

و غیر از غایب حاصل نه کریمه إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ شاید با معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و الوار بالا را خود گرفته فردی آیند درین اسماء علی تفاوت مراتبها که مشابست با خبا رطبۃ ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لهذا اگر کسی ایشانرا بعد از استقرار جوید در همان اسماء یا بد پس بلند استعداد که متوجه حضرت ذاتست تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسماء خواهد رسید و از آنجا بفق خواهد گذشت الاما شاء الله تعالی چون آن سالک را از بالا فرو آید و با سیکه مقبلا تعیین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایان تر از ان اسمی که مقامات انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است هر که مقام او بلند است افضل است و ما سالک باز با سم خود نگر دو اسم خود را پایان تر از ان اسمی نیابد فضیلت آن بزرگواران را به طریق ذوق و حال نتواند دریافت به تقلید ایشان را افضل میگوید و به تعیین سابق حکم با ولایت آنها میکنند اما وجدان او کذب حکم اوست در نیوقت اتجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و در این مقام منزله اقدام سالکان است این جواب را بشانی واضح گردانیم از باب معقول گفته اند که دغان مرکب از اجزای ارضی و اجزاء آبی است و فئیکه دغان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزای آبی بالا خواهند رفت و بجهول قمر قاسم عروج خواهند نمود گفته اند اگر دغان قوی باشد عروج او تا کره نارتحق می شود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا خواهند رفت در نیصورت نمیتوان گفت که رتبه اجزاء ارضی بلندتر است از رتبه اجزاء آبی چه آن تفوق باعتبار قاسم بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول به کره نارتحق چون آن اجزاء ارضی بهبوط نمایند و برکز طبعی خود برسد هر آئینه مقام اینها فرودتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در مانحن فیه عروج آن سالک از ان مقامات باعتبار قاسم است که آن قاسم افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد و جهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسد خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق

والسلام فانه ملاک الامر ومدار النجاة ومناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخریة ثبتنا الله سبحانه وایاکم
 علی ذلک بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة التمام واکملها مع کار انست غیر این بهر بیج
 از تر بات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا و جد حال را تا بمیزان شرع ننهد به نیم
 بتیل نمیزند و کشف و الهامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند به نیم جوی نمی پسندند مقصود و سلوک
 طریق صوفیه حصول از ویاد یقین است بمقدمات شرعی که حقیقت ایمان است و نیز حصول سیر است
 در ادوات احکام فقهیه امری دیگر و رای آن چه روتیه موعود با آخرت است در دنیا البته واقع نیست و شهادت
 و تجلیاتی که صوفیه بآن خرسند آرام نظرال است و تسلی بشبه و مثال او تعالی و راه الی او راست عجائب
 کار و بار است اگر حقیقت شهادت و تجلیات ایشان را کماهی گفته شود خوف آن دارد که قوری در
 طلب متبدیان این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و از ان نیز می ترسد که اگر نگویید

با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتحیرین و لنی بحرمة من جملة رحمة للعالمین
 علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اهللام فرمایند موجب از ویاد محبت

است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات و

التسلیمات افضلها و اکملها مکتوب و و صد و هشتم بحضرت مخدوم زاده امینی میان محمد صادق
 سلمه الله سبحانه علی مفارق الحنین صدور یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این
 طریق گاه هست که خود در مقامات انبیای یا بد علیم التسلیمات و الصلوات بلکه در بعضی اوقات
 می بیند که از ان مقام نیز بالا رفته است سرانغمی چیست فرزند می پرسیده بود که سالک
 این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود در مقامات انبیای علیم الصلوات و التسلیمات التما
 و اکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از ان مقام نیز رفوق رفته است سرانغمی چیست حال
 آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیا راست علیم الصلوات و التسلیمات اولیا هر چه میانند و تجلیات
 ولایت میرسد بتابعات ایشان میرسد جوابش آنست که آن مقامات انبیای علیم الصلوات و التسلیمات
 نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بر مراتب از ان مقامات بالا
 رفته است چه آن مقامات عبارت از اسماء اکسیت جل سلطان که مبادی تعینات ایشان است
 و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات ربی توسط اسماء بعالم بیج مناسبتی نیست

اگر چه مجرد اعتبار است نیز رضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبدء وجود
اعتباری او گرد پس این اسم را از آن مرتبه نصیبی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاری
است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه دیگر را هم گردانید است
اما در فوق آن مرتبه غیر از استلزام و ضحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علم شمع بنیاد را باب
الغیر نیمیما؛ وللعاشق المسکین یا تجرع یا تفاضل اقدام اهل الله با اعتبار طے ایمرات شتی است
علی تفاوت الاستعداد و تقابلیات والواصلون الی الاسم قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم
واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیه باسرها بطریق السلوک
والسیر التفصیل و قد توهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق المجذبه الصرته ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعقد به
والذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا مراتبه الثغاف و قد قلت او کثرت فلوله اقل لیل منم بر سر اصل سخن
رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعیین و جوی را گویند تعیین مکانی او را نیز گویند چون این مقدمات
معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوات و التحیات در رنگ کافه انام مرکب از عالم
خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانہ که رب عالم خلق اوست شان العلم است و آنکه ترتیب عالم
امر او میفرماید آن معنی است که مبدء وجود اعتباری آن شان است کما حقیقت محمدی عبارت از شان
العلم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبدء آن شان است و حقیقت کعبه سجانی بهمان معنی
است و بنوی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام آن سرور را حاصل بوده و از آن
مرتبه جبر داده و گفته گشت بنیاد آدم بن الماء و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق
دارد و همین اعتبار حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام که کلمه الله بوده اند و بعالم امر بیشتر مناسبت
داشته بشارت قدوم آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات باسم احمد داده و فرموده و معتبرا
بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد و بنوی که بنشاء عنصری تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدیت بلکه
باعتبار حقیقتین است و رب او در غیر مرتبه آن شان و مبدء آن شان لهذا دعوت ایمرتبه اتم است از
دعوت مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است و ترتیب او مقصود بر روحانیان
و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و ترتیب او شامل بر اجساد و ارواح فایت مافی الباب درین
نشاء بنشاء عنصری او را علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبت

در میان ظلال حائق نیت اند کرد و چنین شبهه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان یا بند خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شیئی است به نفس شیئی اللهم انما حائق الاشياء کما هی و جنباً عن الاشتغال بالملاهی بجزئ سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التما و اکملها مکتوب و و صد و نهم بمیر محمد نغان بخشی صدور یافته در حل بعضی از عبارات منطوق رساله مبدا و معاد که پرسیده بودند و بعضی از عبارات دیگر که تقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی اعز می میر محمد نغان بحسبیت باشند احوال اینچنین مستوجب حمد است در وقت و دواعی در سرای فرخ شما اخوی خواجه محمد اشرف معنی العبارة که در رساله مبدا و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بنحاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد و عبارات آن رساله اینست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام زمانی نمی آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و منظر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسبی تحقق شود و مقام سابق حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسیٰ علی نبیا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل شریعت محمدی نماید علیهم الصلوات و التیات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعیین و جو بے است که تعیین مکانی آن شخص ظل آن تعیین است و آن تعیین و جو بے اسمیت از اسماء الکی جل سلطانه کا علیم و التقدر و المرید و المتکلم و المتألهما و آن اسم الکی جل سلطانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی او و این اسم را نسبت بجهت ذات تعالی شان مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد است بر وجودات این اسم اطلاق بیاید و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات مجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوب که در بیان سلوک و جذبه نوشته شده به تفصیل ذکر یافته است اگر خفائی باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان

وعلیم الصلوة والسلام اولیاء است او که بطور آئین هر چند اقل باشند اکل بودند تا تقویت این شریعت
بر وجهی آتم نمایند حضرت مهدی خاتم الرسل علیه وعلیم الصلوة والسلام از قدم مبارک او بشارت فرموده
اند بعد از هزار سال بوجود خواهند آمد و حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از
هزار سال نزول خواهند فرمود با جمله کمالات اولیاء این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هر چند
بعد از انبیاء فضل مرا صاحب کرام راست علیم السلام اما جاس آن داده که از کمال قنایه یکی را بر
دیگری فضل نتوان داد و از اینجا تواند که آن سرور فرموده علیه وعلی آل الصلوة والسلام لایدری
اولم خیرام آخرهم نفرموظاوری اولم خیرام آخرهم بطلسه بحال کل من الفریقین لهذا قال
خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابعت جانی تردد بود فرمود لایدری اگر پرسند که آن
سرور علیه وعلی آل الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است
و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه قیقین باشد
پس نشان این طبقه در کمالات با صاحب کرام چه بود در جواب گویم تواند بود که خیریت آن قرن
برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت و چه داهل بدعت و ندرت ارباب فسق و
معصیت و هو لایانی کون بعض الانرا من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیر من اولیاء ذنوب القرون
مخففة المهدی شلاله فیض روح القدس اربازد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میساکر در
اما قرن اصحاب از جمیع وجه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در
جنت نعیم متربان ایشانند اتفاق کوه ذهب دیگران بعد شعر ایشان رسد و الله یحق بر حمت من
ایشاء باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد فوق
این مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی
بعینا حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقت ظل اوست پس ناجای مسجود حقیقت
محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء است اومی آید و از ایشان برکات می جوید پس
حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی انمینی چگونه جائز باشد در جواب گویم که حقیقت محمدی
نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج
کعبه است مرتبه اول در عروج حقیقت محمدی بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات

که سبب افاده و استقاده است بشیر پیدا شود و بخلاف آنکه جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت
حق سبحانه تعالی حبیب خود را اصلی اند علیه و علی آله و سلم با که وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود که ما قال سبحان
و تعالی قل انما انا بشر مثلكم لوی الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال از نشاء
غضری جانب روحانیه او علیه الصلوٰۃ و السلام غالب آمد و مناسبت بشریت رو نبض آورد و نورانیت
و دعوت تفاوت پیدا کرد بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور علیه و علیهم الصلوٰۃ
و السلام فارغ نشده بودیم که درد لهای خود تفاوت یافتیم بله ایمان شهودی بایمان عینی مبدل
گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله
الصلوٰۃ و السلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و از منته مطاوله جانب روحانیت
بر نیجه غالب آمد که جانب بشریت را اتمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق منفع بعالم امر گردانید
پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی
حقیقت محمدی عروج فرموده لم یح بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد
مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در نیات تعیین امکانی خلق و امر است علیه و علی آله الصلوٰۃ
و السلام نه تعیین و جوبی که تعیین امکانی او ظل آنست چه عروج تعیین و جوبی را معنی نیست و متحد گشتن
بآن تعیین معقول نه چون حضرت عیسیٰ علی نبیاء علیه الصلوٰۃ و السلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت
خاتم الرسل علیها الصلوٰۃ و السلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده تبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد
رسید و تقویت دین او علیها الصلوٰۃ و السلام و التیات خواهد نمود و از اینجا است که نقل میکند از شراعی ما تقدم
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولوالعزم از انبیاء کرام و رسل عظام معبوث میشدند که
تقویت شریعت آن پیغمبران فرمایند و اعلا کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام
میشد پیغمبر اولوالعزم دیگر معبوث می گشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام تسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است طمانت او را حکم
انبیاء داده کار تقویت شریعت و تأیید ملت را بایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر
اولی العزم را تابع او ساخته و در یک شریعت او نموده است قال الله سبحانه و تعالی انما نحن
من انما ذکر و انما له لحاظ و انما که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه

ایشان را سرمایه ببرد و چون خیرند محبت ایشان خیرند بجز مته من افتخر بالفقر و آثره علی الغنا و علی آله
الصلوات و التسلیات و التماس و اکملها از روی کرم و مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت چیست که در
نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب و حله بتقریب غسل غوطه زده بود
و سر از آب نیل برآورده بمهر درآمد و آنجا که خدا شد و فرزند آن بهر ساینده و تا بهفت سال در مصراعات
ورزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود و سر از آب و حله برآورد و دید که در کنار و حله
همه جامهای اود که در اول بر کنار و حله گذاشته بود بحال خود است جامها را پوشیده بنجانه درآمد البلیه اود
گفت طعامیکه از برای مهمانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوما که ما اشکال این
حکایت نه از آن رهگذر است که در کیساعت کارسین چگونگی میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع
آمده است حضرت رسالت خاتمت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و انقته در شب معراج بعد از
طے معارج عروج و قطع منازل و حصول که بالوقت سنین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند
و دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابرق برای طهارت جدا کرده
بودند تسکین نیافته و حبش بهمانست که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل سبط
زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین رهگذر است که در بغداد آن یک باشد و در مهران آن
امتداد بهفت سال پیدا کند مثلاً اهل بغداد در آن زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری
و اهل مصر در آن وقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز این نمی نمایند این معامله است
بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امکانه متعدده محال آنچه بنحاطر کلیل این حیر
میگذرد آنست که این حکایت نه از عالم قیظ است بلکه از قبیل روایات و اوقات است که مستمع روایات و
مشبه گشته است و نوم به قیظ التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از منظر آن اشتباه است
در خواب دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزند را آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین
بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بتجلیق الاسرار کلمات نوشته بودند
که شرح این عبارت باید نوشت که مری جسد روح است و مری قالب قلب مخدوما و مادی این
هر دو عبارت واحد است و آن تربت عالم خلق انسان استوار عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ
روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسب لفظ در بیان قالب و قلب بوده هر کدام را التماس

شرح عبارت که مری جسد روح است و مری قالب قلب

اورا غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیاء اکمل است اورا از عروجات آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام نصیب تمام است اگر چه کعبه از برکات این بزرگواران در یوزه نماید چه عجیب است زمین زاده
 بر آسمان تاخته به زمین و زمان را پس انداخته به عبارت دیگر از ان رساله که در مقام واقع شده بود نیز حل شد
 و آن عبارت نیست که صورت کعبه همچنانکه مسجد و صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجد و حقائق آن اشیا است
 بعد از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الهیت جل سلطان که مبادی
 فیوض وجودی و توالع وجود ایشان است حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس هر آینه حقیقت کعبه
 متبوع حقائق اشیا باشد آری اگر کمال اولیاء را سیر بالا بر حقیقت کعبه واقع شود و الوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود
 کشیده با جبار طبعی اشیا است در مراتب عروج فرو آورند کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود و کما مر سابقاً
 و ایضاً در رساله مبدأ اتمعاد چند فقره نوشته است در بیان فضیلت انبیاء الوالو الغرم صلوات الله تعالی و
 تسلیما تمهید معنی فضیلت ایشان را از بعض دیگر و چون بنمای آن بر کشف و الهام است که طنی است
 از ان نوشتن و تفرقه نمودن در فصل آدم و مستغفر است به در ان باب سخن جز بایل قطعی جائز نیست
 استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و مکتوب خود نوشته بودند که در سرای فرخ
 پرسیده بودم که تعلیم طریقت مطالب آنرا نیست بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که به خاطر
 فقیر نمائده است که انفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشهر الطست مطلقاً مرضی نیست و الحال
 هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا مسا بکنند تا با ستخارها یقین نشود
 که باید گفت نگوید و اغوی مولانا یا محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و تا بگوید که در تعلیم طریقت
 مشرت نمایند مقصود و کان این کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود خبر شرط است دیگر از تشریح
 خود نگه نموده بودند که از وضع خود باید کرد که بآن جماعت بر نیاید زندگانی میکنند که البته عاقبت آن از آرزو
 گفته اند که پیر باید که در نظر مدیور خود را تحمل نایند آنکه در اختلاف بکشاید و صاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایت
 بهنگامه را گرم دارد و السلام مکتوب و صدق و صمیم بل شکلی اصفهانی صد دریافت در حل عبارت نعمت
 که پرسیده بود و در ذکر بعضی از انصاری فروری که مسکه نموده بود و مر اسله شریفیه و ملاطفه لطیفه که از
 روی شفقت و مهربانی تا فر دین حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته به تبع
 و مستر و گردید سلامت باشند و سلامت بروند و تا باشند بر محبت خدای باشند و چون بروند محبت

و باینده اندازد او یقین بهم رسیده چون سلوک طریق صوفیه میر شود آن استدلال و کشف شود مبدل میگردد و دو یقین اکمل حاصل میشود علی هذا القیاس سایر الاعتقادات و ایضا مقصود تحصیل سیر است در ادای احکام ختمیه و از اله عسر که از امارگی نفس میگذرد و یقین این غیر آنست که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم شریعیه است نه امری مباین از شریعت و این معنی را در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول این غرض اعتبار طریق علیه نقشبندیه در میان سایر طرق اولیٰ و انسب است چه این بزرگواران از تمام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از آن احوال هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را می پسندند حضرت خواجہ احراز قدس الشدره فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما بدیند و حقیقت ما را با اعتقاد اہل سنت و جماعت نتوانند جز خرابی هیچ نمی دانیم و اگر اعتقاد اہل سنت و جماعت را بدیند از احوال هیچ ندیند غم نداریم و ایضا درین طریق آن در ارج نہایت در بدایت است پس در اول قدم آن میایند که دیگران در نہایت یا بند اگر فرق است با جمال و تفصیل است و شمول و عدم شمول همین نسبت بعینا نسبت اصحاب کرام است علیم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیما آن یافته اند که اولیاد امت را معلوم نیست که در نہایت میر شود از اینجا است که اولیس قرنی قدس سرہ کہ خیر الناس بعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزہ علیه الرضوان کہ یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام رسیده نزد زیراک فضل صحبت فوق جمیع فضائل و کمالات است چه ایمان ایشان شهودی است و دیگران را هرگز آیند و ملت میر نشده مصرح شنیده کے بودمانند دیده پس لهذا اتفاق بدفعیر ایشان بهتر از اتفاق کوه و سب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت برابر اند پس ہمسہ را بزرگ باید داشت و بہ نیکی یاد باید کرد زیرا کہ صحابہ ہمہ عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام ہمہ برابر روایت یکے بر روایت دیگر فریہ نیست حالان قرآن مجید ایشان بودہ اند و آیات متفرقہ را با اعتماد عدالت ایشان از ہر کدام و وایہ ہر آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکے از اصحاب کسی جرح نماید آن جرح منجر بقبر آن مجیدے گردد یہ حامل بعضیہ آیات تواند بود کہ ادب باشد و مخافت و نمازعات کہ در میان آن بزرگواران گذشتہ بر محال نیک صرف باید نمود و از ہوا و تعصب خود را دور باید ساخت قائل الشاسع رحمہ اللہ سجانہ و ہوا علم بحال الصحابۃ

خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود مخدوم اعطوفت آثار اشرف می آید
 با وجود اینکه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی و بی حاصلی ازان باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارات ازان
 مقوله حرف زند لیکن ازان نیز می ترسد که اگر از قول معروف هم خود را معاف دارد و مبادا کار نخبست و دناوت
 بکشد و بجهنم و بخل انجامد بنا علی ذلک بنجد کلمه جرأت مینماید مخدوم مذمت بقای دنیا بسیار قلیل است و ازان قلیل
 هم اکثر تلف شد و اقل مانده و مدت بقای آخرت مخلود و دوام است معامله خلود را به بقای چند روزه
 هر بوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دائمی است یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال
 تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار باید فرمود مخدوم اشرف عمر در هواد هوس گذشت و بمرضی اعدا
 خدا جل شانہ بسر آمد و از ذل عمر مانده اگر امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانہ صرف بکنیم و تلاقی
 اشرف بار دل هم نمایم و محنت اقل را وسیله راحت نمولد سازیم و کفایت سیات کثیره را بحسنات قلیل
 هم نفزایم فردا بکدام رویش او تعالی خواهیم رفت و کدام حلیه را پیش خواهیم برد خواب خرگوش یا
 خواب بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاده از بصارت خواهند برداشت و پنبه غفلت از
 سامعه از آله خواهند نمود اما سود نخواهد برداشت و بجز حسرت و ندامت نقد و وقت نخواهد بود پیش از ورود
 موت کار خود باید ساخت و اشوقا گویان باید مرد آلا از درستی اعتقاد چاره نبود و از تصدیق بانچه
 از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گزرد و ثانیاً علم و عمل بانچه نقد متکفل آنست نیز
 ضرورست و ثانیاً سلوک طریق صوفیه هم در کارست نه از برای آن غرض که صورت و اشکال غیبی را
 مشاهده نمایند و الوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخل لوبو لعب است صورت و الوار حسی چه
 نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بر یا حیات و مجاهدات هوس صورت و الوار غیبی نماید این صورت و الوار
 و آن صورت و الوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات داله بر صافیت او تعالی نور آفتاب و ماهتاب
 که از عالم شهادت است بوجه فریت دارد بران الوار که در عالم مثال بنید اما چون این دید دائمی
 و خواص و عوام دران شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس الوار غیبی مینمایند بے مصرع
 آبله که رود پیش درت تیره نمایند بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل از یاد یقین است
 در معقدهات ثمر عمیه تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از اجمال بقتضیل گرایند مثلاً وجود
 واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدۃ او سبحانه اول بطریق استدلال یا تقلید معلوم شده بود

بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بمرت سید المرسلین علیه و علی آله
 الصلوات و التسلیات التماما و اکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مریدیت بعد از تصرف خود بمراتبی که
 فوق از استعداد او است تواند رسانید یا نه ملی تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مناسب استعداد
 اوست نه بمراتبی که قبایل استعداد او باشد مثلا مریدیکه استعداد او ولایت موسوی دارد و نهایت قوت
 استعداد او تا حصول نصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را خود تواند با قصای درجات آن ولایت
 رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد و درین ولایت او را ترقیات بنحشد معلوم
 الوقوع نیست و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است اخفی که لطف لطائف انسانی است
 در آن مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنات و خاست شبه او پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی هر چند
 لطف لطائف است اما داخل دایره اسکان است و بدل غد و تسم چون سالک پا از دایره اسکان
 بیرون نهد که در مراتب خوب میر فرماید و از ظلال و جوبی باصول آن برسد و از تقید صفت نشان اربع
 تا چهار نامکن در نظر او خوار و بے اعتبار در آید و اخس و لطف را در دنات و خاست برابر بنفوس
 و اخفی را در مقام توأمین انکار و دو نوشته بودند که بواسطه یابی و اسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت
 حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و ارب عبادت باید کرد این که او را
 سبحانه حاضر داشته عبادت کند موسی او بسبب محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر برزده
 باشد جای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند حضرت رسول اکرم علی نبیا علیه الصلوة و السلام را درین
 واقعه دیده بسیار نیک است که احالت دارد آب کنایه از علم است دست در آن کردن حصول
 قدرت است در علم و شاکت حضرت آدم علی نبیا علیه الصلوة و السلام در معنی مو که حصول است
 چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم از اسماء کله غایبه مانی الباب مراد از علم درین واقعه
 علم باطن است بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد و علیم الرضوان و الباقی
 عند التلانی و السلام مکتوب و و صد و سیزدهم سیادت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان
 مواعظ و نصائح و در ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت
 علماء سوء که علم را وسیله حطام دنیوی ساخته اند و بعضی اند سبحانه عمال المیق نجایم بمرتبه جدیم الامجد علیه و علی
 آله الصلوات و التسلیات قال الله سبحانه و تعالی اهل جزا الاحسان الا الاحسان نمیداند که احسان شمارا

علیم الرضوان تلک و ما طهر الله عما یدینا فلنظهر عنها الشنا و مثل این مقوله از امام اهل جعفر صادق
 نیز منقول است و السلام اولاً و آخراً مکتوب دو صد و یازدهم بملا یار محمد قدیم بخشی صدور یافته
 در جواب سوال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه در بیان شرائط ضروریہ مقام تکمیل و ارشاد مکتوب
 مرغوب اخوی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و تکمیل رساناد بجز مہ النبی المختار و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات از مقوله مولوی
 علیہ الرحمه پرسیده بودند کہ گفتہ اند آن نازنینی کہ در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز
 است یا نہ بدانکہ این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معاملہ تمثیلی صورتی
 است کہ صاحب معاملہ آن صورت تمثیلی را راجع می انگار و تعالی شانہ سخن بہان است کہ شیخ اجل
 امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات تربی بہا اطفال الطریقہ دیگر چون
 نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ است درین باب بعضی فوائد نوشتہ میشود بگوشت
 ہوش استماع نمودہ بعمل خوانند و آورد بداند کہ چون طالبے بارادہ پیش شما بیاید در تعلیم
 طریقت او تامل بسیار باید کرد و درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی
 منظور باشد علی الخصوص کہ در آمدن مرید فرج و سروری پیدا شود باید کہ درین باب راہ انجا
 و تفرع اختیار نمودہ استخا و ہای متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوند کہ طریقہ را با و باید گفت و استدراج
 و خرابی مراد نیست زیرا کہ در نہایت حق سبحانہ تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان عارت
 نمودن بی اذن سبحانہ بوجہ نیست آئیہ کہ تخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت برین
 معنی دارد غریب فوت کرد و خطاب آمد کہ توئی کہ زہر پوشیدہ بودی در دین من بر بندہا سے من گفت
 بلی فرمود ہلا کلک خلقی الی قلبت بقلبک علی و اجازتیکہ بشما دیگران کردہ شدہ است بشرط بشرط
 است و منوط است بحصول علم بر صنی او تعالی ہنوز آنوقت نیامدہ است کہ اجازت مطلق کردہ
 شود تا و در آن وقت شرائط را نیک مرے دارند خبر بشرط است و بہر نفعان ہم بمعنی نوشتہ است
 از انجا نیز معلوم خوانند نمود باجملہ سے نمایند کہ آنوقت برسد و از تنگے شرائط و ارہند و السلام
 مکتوب دو صد و واز و ہم بمولانا محمد صدیق بخشی صدور یافت در جواب بعضی
 اسولہ کہ پرسیدہ بود و حل واقعہ کہ دیدہ بود نوشتہ دو مکتوب مرغوب پے در پے رسید فرحت

می شمرند از برای آن فرض که در آن فرصت تنجات و لذذات فرمایند که بدار و ثبات است مع ذلک معذرت
 محن و عقبات بلکه نادان فرصت کشت و کار فرمایند و از بیکدانه عمل خیر گریه و اندیشه بیاضا عفت لمن شیا، فقرات
 بی نهایت حاصل کنند از اینجا است که اعمال صالحه چند روزه را به تنجات مخلص جزا فرموده اند و الله تعالی
 العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است و در سیئات جزا مثل است پس کفار را بواسطه سیئات
 معدوده عذاب مخلص چون باشد گوئیم که مماثلته جزا در عمل را منقوض بعلم و اجابت تعالی و تقدس علم
 ممکن از ادراک قاصر است مثلاً در قذف محضات جزا مماثل آن شهادت تا زیانه فرموده و در حدسرت
 قطع مین سارق جزا آن نموده در حد زنا در صورت بکره بکره حد تا زیانه و تعزیت عام تقدیر نمود و در صورت
 شیخ و شتیة حکم بر جم فرمود علم اخید و تقدیرات از طوق بشیر خارج است ذلک تقدیر الغیر از حکیم پس در
 ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را عذاب مخلص و جزا و فاق فرمود معلوم شد که جزا مماثل مکر موقت
 را همین عذاب مخلص است و کسی که خواهد که جمع احکام شرعی را معقول بخود سازد و بادل عقلیه برابر نماید آن
 کس منکر طور نبوت است علیه مایستی با دشمن کردن از بجز و سیت سیت زان کس که بقرآن و خبر و نبی
 آنست جوابش که جوابش نهی به بقیة المرام را رفع رقیه فقرایان شیخ احمد ولد از مغفرت پناهی شیخ
 سلطان تحافیری است الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا نموده بخدست علیه سول
 این نقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در رگته اندری کرم فرموده بودند و الامر
 عندکم بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی آله و سلم و علی بن ابراهیم الهندی و الترمذی متابعه المصطفی علیه و علی آله و سلم است
 و التسلیمات مکتوب و و صد و یازدهم هم بر زاد ارباب صدور یافته در مدت دنیا مکتوب شریف که
 از حسن نشان استعداد فطری به نیاز تمام بنظر ارباب البصاعت ارسال داشته بودند رسید جزا کرم الله سبحانه
 عنا خیر انجزا بصدقه جمیه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات است فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا
 به بلای عظیم گرفتار اند و با تبار عظیم بمانند زیرا که دنیا مغویه ضنه حق است سبحانه و مره ارترین جمیع نجاسات
 در نظر ایشان مزین ساخته اند و فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زارند و ده سازند و زهری
 را شکر آلود مع ذلک عقل دور اندیش را بشناخت این دنیه مبتد ساخت و بر قباحت این نامرضیه
 ولالت فرمود لندا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند به زاهد یا به
 داد که از دنیا بیرغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست معذرت از کمال رحمت بیک نشان

جمع احکام شرعی را با دال عقلیه برابر نماید آن کس که بقرآن و خبر و نبی آنست جوابش که جوابش نهی به بقیة المرام را رفع رقیه فقرایان شیخ احمد ولد از مغفرت پناهی شیخ سلطان تحافیری است الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا نموده بخدست علیه سول این نقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در رگته اندری کرم فرموده بودند و الامر عندکم بل کل من عند الله و السلام علیکم و علی آله و سلم و علی بن ابراهیم الهندی و الترمذی متابعه المصطفی علیه و علی آله و سلم است و التسلیمات مکتوب و و صد و یازدهم هم بر زاد ارباب صدور یافته در مدت دنیا مکتوب شریف که از حسن نشان استعداد فطری به نیاز تمام بنظر ارباب البصاعت ارسال داشته بودند رسید جزا کرم الله سبحانه عنا خیر انجزا بصدقه جمیه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات است فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار اند و با تبار عظیم بمانند زیرا که دنیا مغویه ضنه حق است سبحانه و مره ارترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زارند و ده سازند و زهری را شکر آلود مع ذلک عقل دور اندیش را بشناخت این دنیه مبتد ساخت و بر قباحت این نامرضیه ولالت فرمود لندا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند به زاهد یا به داد که از دنیا بیرغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست معذرت از کمال رحمت بیک نشان

بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب للسان باشد الحمد لله
 سبحانه والته که انیعنی بخیر است میراست و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در
 معرض قبول افتد چه نعمت است تقاب و نجابت و تنگنا با خلاصه مواعظ و زبده نصائح اختلاط و انبساط با اهل
 تدین و ارباب تشرع است تدین و تشرع منوط بسلوک طریقه حق اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه
 اند در میان سایر فرق اسلامیة نجات بی متابعت این بزرگواران محالست فلاح بی اتباع آرای
 اینا ممکنست و لائل عقلی و فطری و کشفی بر معنی شاید است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم نشود که تحقیق بیه
 خرد دل از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قابل باید دانست و محالست
 او را از هر اضی باید انگاشت طالب علمان میباید از هر فرقه که باشند بصورت دین انداختن از صحبت اینان نیز
 از ضروریات است و این مهم فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه خطا
 دنیوی آخرت خود را بر باد داده اند و انگ الذین استروا الفضل بالهدی فماریجت تجارتهم فاکالیه
 مستدین ابلیس لعین را شناسید که دید که آسوده و فارغ اقبال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه
 کرده سر از آبر سید لعین گفت علماء سوء اینوقت کار مرا کفایت کرده اند تکفل اغواء و اضلال گشته از طلبه
 آنجا س مولانا زعم نیک نهاد است بشرط آنکه او را درین برهنند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز
 جنون اسلام دارد که در اسلام از آن جنون چاره نبودن یومین احدکم حق یقال انه جنون معلومست
 است که فقیر بگفتن و نوشتن در سخنرایی بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب
 از مصاحبت سوء خود را معاف نداشته که آنرا اصل عظیم میدانم و انقبول عندکم بل کل من عند الله فطوبی
 لمن جعل الله سبحانه مظهر الخیر تذکر احسانها س شایرین گفت و گوی می آرد و ملاحظه تصدیق و طلال را
 از میان بری اندازد و اسلام مکتوب و و صد و چهارم و پنجم بخانمان صدور یافته در بیان آنکه
 دنیا فرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون
 باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعل الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا فرعه آخرت گردانید
 بیدولت باشد کسیکه تخم را درست بخورد و بر زمین استعداد نیندازد و از یکدانه نهفت صد دانه
 نسازد و از براس روزی که برادر از برادر گرفتار و برادر نیز از برادر گرفتار و نیکو خسارت دنیا و آخرت
 نقد وقت است و حسرت و ندامت دارین برگفت دست و صاحب دو تان فرصت نیار غنیمت

است تا مدت‌ها بنحاطر تجلید که وجه حسیت که او لیا و اکمل این است بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هر چه که ام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی این معارف را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بلندتر است مناسب ان مقام حکایت خواهر حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره نقل است که روزی خواهر حسن بصری برب دریا ایستاده بودند و انتظار کشتی میبردند که از بگذرند و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی هست شما یقین ندارید خواهر حسن گفت تو علم نداری حبیب بے امانت کشتی از آب گذشت و خواهر در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون کمال اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بودند بی توسط اسباب با وزندگان میگردانیدند اما افضل حسن راست که صاحب علم است و عین یقین را بعلم یقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بغافل حقیقی و در دبی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازل تر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مستر شد و کار است که متوط به نزول بدانند که اغلب آنست که هر چند بالا رود پایان تر فرود آید لذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و التیمه از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و به کافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند مبتدیان خبر مرجوع از اینجا است که شیخ الاسلام هر وی قدس سره گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودند میمن شمارا بوی فرستادی نه بخرقانی که دمی شمارا سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتی بود مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتی غیر مرجوع نه منتی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتی تر بود از همه حال آنکه افاده او

عقل کفایت نمود شاهد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرموده و بزبان رسل علیهم الصلوات و التحیات که رحمت عالمیانند بر حقیقت آن متلح کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قبه مکار منع بلیغ فرموده با وجود این دو شاهد عدل هم اگر کسی بطمع شکرموهموم زهر بخورد و بامید ز تحویل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلبید با طمع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و اموال و نوحه چیز دیگر نخواهد بود و امروز پنجه غفلت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و دندست سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است بیت همه اندرز من بتوانیست بکه که تو طفلی و خانه رنگین است و السلام مکتوب و و صد و شانزده و هم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سرکثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور از بعضی دیگر و در بیان اکیست مقام تکمیل و ارشاد و ماینا سبب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین بخاطر فائز میرسد که چون در میان اجاب بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهر غفاری مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید بناء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی مینویسد امید است که بملال نکشد مخدوما چون محبت ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی خیزند کور میسازد و استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فناء بقا است که خوارق و کشف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم بود بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط با سباب میابد و فعل سبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده با سباب فرسیده و نظر او بر فعل سبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او بر فعل سبب الاسباب مرتفع گشته است لازم حق سبحانه تعالی به مقتضای ظن با هر کدام علحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را با سباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بتوسط اسباب میامی سازد و حدیث قدسی از ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد که

میشود و خلاف آن بظهوری آید مثلاً خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواب مرویاز سفر بخود وطن مراجعت خواهد نمود
 اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز بچکدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن بکثوف و مجرعه مشروط بشروط
 بوده است که صاحب کشف در آنوقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شی مطلقاً
 یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عاری فی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است از
 قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محودی خبر نه در صورت اگر مقتضای حکم خود حکم کند
 ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام
 پیش حضرت پیغمبر علیه السلام و آله الصلوٰۃ والسلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصبح خوابد و حضرت پیغمبر
 علیه و آله الصلوٰۃ والسلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز
 منگوه بگرد حلوا فرمودند تا هر دو میساختند آن جوان شب با لپیه خود در خلوت خانه نشسته بود و
 طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست
 برداشته بآن فقیر داد چون صبح شد حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ والسلام از اظهار خبر
 فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که
 خوش و خرم است تیر مانند درین اثنا حضرت جبرئیل علی بنیاد علیه الصلوٰۃ والسلام آمده گفت
 که تصدق حلوا دفع بلائی آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یا قنبد که مرده و در درون آن مار
 حلوا کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطاب
 جبرئیل امین نمی نماید که حامل وحی قطعی است و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستبعد
 می داند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که به تبلیغ است
 از قبل حق سبحانه درین خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علمی و مستفاد از لوح محفوظ است که
 محل محو و اثبات است پس خطا درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرب تبلیغ است فاقد قاعده
 کالفرق بین الشاهد و الاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی بدان ارشدیم باشد تعالی
 بمانه که تقضای او دو قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدل است
 و در قضاء مبرم تغییر و تبدل را مجال نیست بقال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدی این
 در قضای مبرم است و در قضای معلق میفرماید یوحی الله لایس و ثبت و عنده ام الکتاب

از همه زیاده تر بود پس مدار زیادی افاده و کمتر آن رجوع و سهو طأند نه بر آنها و عدم آنها اتحاد قیقه
 است باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت مروی را علم ولایت خود شرط نیست چنانکه شهید
 است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از ان
 خوارق اصلا اطلاع نه و او لیا که صاحب علم و کشف اند جایز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع
 پیدا کنند بلکه صور شالیه ایشان را در آنکه متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه
 از ان صور نظور آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست مصرع از ما و شما بهانه
 بر ساخته اند نه حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیز می گفت عجب کار و بار است
 مردم از اطراف و جانب می آیند بعضی میگویند که ترا در یک مظهر دیده ام و در موسم حج حاضر بوده ای و
 باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اطهار آشنائی مینمایند و من هرگز از
 خانه خود نبرآمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه حتمی است که بر من میکنند الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 کما زیاده برین اطباء است اگر تعطش ایشان را معلوم ساخت زودتر و بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله
 تعالی مکتوب و صدور و هفتدهم بملا ظاهر بخشی صدور یافت در بیان آن که نسبت باطن
 هر چند بحالت و حیرت کشد زیاتر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کشف اولیاء
 الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام
 اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه احادیث
 تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و مایعلاق بذلک + الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرين اجمعین مدقست که از احوال و اوضاع
 خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت
 اعتقاد و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مقام است و هر چند بجانب جلال
 کشف زیاتر بود و چندان که بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشف الهی و ظهورات اسمانی در آنها
 راه است بعد از وصول اینها همه کوتاهی میکنند و غیر از جلال و عدم یافت مطلوب دیگر نمی مانند
 از کشف کوفی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنه غلط غالب جود و عدم آنرا مساوی باید
 دانست اگر پرسند سبب چیست که در بعضی از کشف کوفی که از اولیاء الله صادر میگردد و غلط واقع

و مصروف انظار است محمول بر تاویل و تعبیر ایستقام از جمله غلاط کشفیه است با جمله آنچه قطعی است و شایان اعتماد
 کتاب و سنت است که بوج قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علماء و جهاد مجتهدین نیز
 راجع باین دو اصل است و ماورای این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق است باین اصول
 مقبول و الا فلا اگر چه از علوم معارف صوفیه باشد و از الهام ایشان بود آنجا و بعد و حال را تا باین ان شریع
 نسخند به نیم جوئیخیزند و کثوف و الهام را تا بحد کتاب سنت نزنند به نیم جلیل نمی پسندند مقصود از سلوک طریق
 صوفیه حصول از دیاد یقین است بحقیقت متقدات شرعی که حقیقت ایمان است و حصول سیر است
 و داداء احکام شرعی نه امری دیگر و رای آن چه رویت موعود با خرت است در دنیا واقع نیست و
 مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسند اند آرام بظلال است و تسلی به شبه و شال او تعالی و راه
 الوری است می ترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کمای بی گلویم فتوری در طلب متبدر بیان
 این راه اقتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و ازان سیر سم که اگر نگوییم با وجود علم تجوز التباس
 حق باطل کرده باشم بضرورت اینقدر اظهار نیایم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر یک تجلی و
 شود کوه موسی کلیم الله علی بنیاد علیه الصلوة والسلام باید زد اگر درست نیاید ناچار بظلال و شبه
 و شال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مقصود است و در دنیا ازان چاره نبود اگر بر
 باطن تجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیات ازین همه
 سیر است او را در دنیا رویت میسر شد و سرسوی از جان رفت و اکمل تا بعان او را که ازین مقام
 نصیب دارند گفته اند بی پرده نطلی از ظلال نخواهد بود صاحب سبکی فمدیان بهرگاه کلیم الله را از
 مشاهده این حال بی آنکه تجلی شود صفت در گرفت دیگران چه باشند دیگر بدانند که مقصود از اجازت بعضی
 از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا رهنمونی نمایند و خود هم
 باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سر رشته را نگاهاشته سعی نمایند که بقای خود
 را بر باد داده کوشش کنند که مستر شدند نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم
 کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا ابلاغ و الاسلام مکتوب و دو صد
 و هفت و هجدهم بملاذ و دو صد و ریافته در بیان رعایت پر طریقت مکتوب شریف اخوی اغزی مولانا
 داود رسید موجب سبوت گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن ابرضیات خود تجلی مترین دارد

حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محی الدین جبلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته اند که در قضا مبرم هیچ کس را مجال نیست که تبدیل بدو مگر مرا که اگر خواهم انجام بدهم تصرف کنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استعجاب میفرمودند و این نقل مدتها در خزینة ذہن این فقیر بود تا آنکه حضرت سبحانه تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدود دفع بلیه بودم که به بعضی از دوستان نامزد شده بود و در الوقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضا و این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یا س و نا امید ی دست داده و سخن حضرت سید محی الدین قدس سره باید آمد مره ثانیة باز لم یج و تضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شده بحسن فضل و کرم ظاهر ساختند که قضا معلق بر دو گونه است قضای است که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضای که تعلیق او نزد خداست جل شانہ و بس در لوح محفوظ صورت قضا مبرم دارد این قسم اخیر از قضا معلق نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید معروف باین قسم اخیر است که صورت قضا مبرم دار در قضا که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل در آن محال است عقلاً و شرعاً کما لا یخفی و الحق که کم کسی را بحقیقت آن قضا اطلاع است فکیف که در آنجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آمد و دست شده بود در آن قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه تعالی دفع آن بلیه فرموده و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر اطمینان مبارک علیه که ما یحب ربنا و یرضی و الصلوة و السلام و التحية علی سید الاولین و الآخِرین خاتم الانبیاء و المرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین و علی آله و اصحابه و علی جمیع اخوانه من النبیین و الصدیقین و الشہداء و الصالحین و الملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبهم و متابعی آثارهم ببرکة هؤلاء الکبراء و یرحم الله عبد اقال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم و در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع میشود سبب آنست که بعضی از مقدمات مسلم که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم الهامی فدا میشود و به خشتی که صاحب الهام نمی تواند تمیز نمود بلکه مجموع علوم را الهامی انکار و پس ناچار در مجروح خطا واقع شود بسبب خطا در بعضی اجزاء آن و ایضا گاه هست که در کثوف و واقعات اموری را می بند و خیال میکند که محمول بر ظاهر است و مقصود بر صورت باندازه آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نداند که آن بود

یرید اشتدکم الیسیر ولا یریدکم العسر و کریمه یرید ان تھیف عنکم و خلق الانسان ضعیفا هر دو شا هر ان معنی
 است مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بنیاست پس فکر از ال این مرض لازم آمد با طباء، حادث
 التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دو صد و ستم شیخ حمید نکالی
 صد و ریافته در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشا غلط آنها الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین
 و علی آله و اصحابه اجمعین احوال او ضاع قفرا اینجار و زبر و ز موجب از و یاد شکر است همین توقع
 را در ماده دوستان دور افتاده دارد آسمی عزیز درین راه غیب الغیب منزله اقدام سالکان بسیار است
 سر رشته شریعت را در اعتقادات و عملیات نیک نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت
 همین نصیحت است مباد غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می نویسند و منشا غلط را
 تعیین نمایند بنظر اعتبار ملاحظ خواهند نمود و در ماورای جزئیات مذکوره باندازه آن کار خواهند
 فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران
 یابد که فی الحقیقت افضلیت آنها با جمیع علمای ثابت شده است و بقیین مقام این سالک دون مقامات
 آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیمات واقع شود عیاذاً باشد بمانند ذلک منشا غلط جمعی از آنست که هر یکی از انبیا و اولیاء
 را اولاً عروج تا با سمار است که مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق
 میشود ثانیاً عروج در ان اسما است و از ان اسما الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج
 ماوای و منزل هر کدام ایشانان همان اسم است که مبادی تعین وجود اوست لهذا مقامات عروج
 هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یا بدیهه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسما
 است و عروج و هبوط از ان اسما بواسطه عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از
 اسما بلندتر واقع شود لا جرم از ان اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً باشد بمانند
 از آنکه آن توهم یقین سابق را زایل گردانند و در افضلیت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اولویت
 اولیاء که با جمیع افضل اند اشتباه پیدا آورد این مقام از منزل اقدام سالکان است در آن وقت
 سالک نمیداند که آن اکابران از ان اسما عوجات بی نهایت فرمودند و بفوق فوق رسیده
 و نیز نمیداند که آن اسما بکنه طبعی عروجی ایشان است و اوراتیر را انجام مکانی طبعی که او در آن

بحرۃ البنی و آلہ الامجاد علیہ وعلینہم الصلوات و التسلیمات و ذکر ارسبق باطن استقامت بر طریقت اکابر قدس
 اللہ تعالیٰ اسرار ہم باید کہ از توجہات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی و کدورتی طاری شود علاج
 آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ و توجہ تام است بمرئی خود کہ
 وسیلہ حصول این دولت اوست و در حضور نیت رعایت آداب و اساس این دولت عظمی را نیک نمایند و
 رضای این بزرگواران را وسیلہ رضای حق سازند بسانہ طریق نجات و فلاح نیست و السلام مکتوب
 و وصد و نوز و دم بجز ایرج صدور یافته در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود در فکر ازالہ امراض ظاہر خود
 است و از مرض باطنی کہ عبارت از گرفتاری دل است غافل و مانیاسب ذلک عصمکم اللہ بسانہ عما میکم

و صاکنم عما شاکنم بحرۃ سید الاولین و الآخرین علیہ و علی آلہ اجمعین من الصلوات النما و من التسلیمات
 اکملہا سعادت و نجات آثار آدمی را چون مرضی از امراض ظاہر طاری میگردد و عضوئی از اعضا
 اورا آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغہ مینماید کہ آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی
 کہ عبارت از گرفتاریست ببادون حق جل و علا برنجی بروی استیلا یافته است کہ نزدیک است
 کہ اورا بموت ابدی رساند و بعداب سرمدی گرفتارش گردد و هیچ فکر در ازالہ آن نمی نماید و سعی در
 دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند ضعیف محض است و اگر میداند و باک ندارد و بگوید صرف
 ماناک از برای ادراک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوتاہ اندیشی خود مقصود بر ظاہر بینی
 است عقل معاش چنانچہ آفات مغویہ را بواسطہ ملذذات فانیہ مرضی نمی انگارد و عقل معاد نیز از این
 صوریہ را بواسطہ ثوبات اخرویہ مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر
 عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیاء و باب
 دنیا و نشان مابینہا و تسبائی کہ محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و
 مجاہدت با جماعہ کہ بدولت دار آخرت مشرف شدہ اند و داویم تر از گنج مقصود نشان بگرما
 نرسیدیم تو شاید برسی ب باید دانست کہ مرض ظاہر چنانچہ موجب تقصیر ادای احکام شرعیہ است

مرض باطن نیز مستلزم آن تقصیر است قال اللہ تبارک و تعالیٰ کبر علی المشرکین یا مدعوہم الیہ قال
 بسانہ و انما کبیرۃ الاعلیٰ الثا شین در ظاہر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف
 یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر و الامور تکالیف شرعیہ بہر تحفیف است و تمام سیر و سہولت کریمہ

و مساوی و بهین اشتباه نمودن بحقیقت شئی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است نمونه از جمع آکی چه جمع محمدی شتمل بر حقائق کونی و آکی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتغال برطلی از ظلال مرتبه الوهیت است و نمودن آن است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست مالم تر اب رُب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی از اکابر که بقیقین از وی افضل اند بتوسط او بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینچنانیز مزال اقدام سالکان است عیاذ الله باشد سبانه که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد چه عجب و کدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در نصرت زمینداری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمیندار به بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه مافی الباب اینجا احتمال فضل جزئی است که خارج از صحبت است چه هر حجام و حاکم به بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون و حکیم بوقلمون فضل اورد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدت این حالت در او بود مع ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بود که در یقین سابق سرمدی تذبذب زلفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافت الله سبحانه و الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعماته و آنچه خلالت مجمع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد و به محال نیک حرف میگردد و جملاً انقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی را بجای فضل جزئی خواهد بود هر چند این سوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الهیست جل سلطان و ازین زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق و سوسه بهار نشور میگشت و هیچ اعتبار ندانست بلکه توبه و استغفار و انابت التجای آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کثوف ظاهر نشود و خلالت معتقدات اهل سنت و جماعت سرمدی منکشف نگردد و روزی این خوف غلبه کرد که مباد ابرین کثوف نخواهد نمایانید و این توهمات مسأله فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت اتحاد تضرع را بنجانب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقاً در بنوقت گزر بر فرار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را حمد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی

آن اسماست و انزل آنها چه افضلیت هر شخصی باعتبار اقدامت اسم اوست که مبداء تعین او گشته است
ازین قبیل است آنچه بعضی از مشائخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج بر خست کبری
را حاصل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجہ مامیفرمودند که رالبعه نیز ازین جماعه است این
جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبداء تعین بر خست کبری است بغوث گذشته اند توهم کرده اند که بر خست
کبری در میان حاصل نمانده است و از بر خست کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمت علیه و علی آله الصلوٰۃ
و السلام ملوداشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشاء آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون
سیر سالک در اسمی واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال
چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس ناچار درین ضمن اسمای که مبادی تعین
مشائخ دیگر است بطریق اجمال نیز بیان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته به منتهای آن اسم خواهد
رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشائخ و از آنها
گذشته انمودی است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع
میپاید و دیگر از اجزاء خود می انکار و لاجرم توهم او توتیه خود پیدا می آرد و در نی مقام شیخ بسطام میگوید
لوامی اربع من لوازم محمد از غلبه سکر نمیداند که ارفضیه لوامی او نه از لوامی محمد است علیه و علی
آله الصلوٰۃ و السلام بلکه از انودج لوامی اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل
است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیه و رزاقیه قلب عارف بهندج محسوس
نشود و اینجا نیز اشتباه انودج بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه اورا عظیم میفرماید
قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهور یک در عرش است عشر عشر آزان در قلب
نیست اگر چه قلب عارف باشد روتیه اخروی بطور عرش متحقق خواهد شد این سخن امروز هر چند
بر بعضی از مصوفیه گران خواهد آمد اما آخر ایشان معقول خواهد شد این سخن را بشائی واضح گردانیم انسان
را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بداند چون
این دید غالب آید و دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترین در یوقت طوفان
می فتمند که عظمت و کلانی از اجزاء خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند انودجات
ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی او از ان انودجات است که اجزاء وی اند نه از حقیقت کره ارضی

والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین اغوی اغوی سیادت پناهی میر سید حسین دور افتادگان را
فراموش نکرده باشند و رعایت آداب این طریق علیه که از سایر طرق مشایخ کرام بوجه امتیاز دارد و از
دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظه این معنی بعضی از خصائص کمالات این
طریق علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند و معروض تحریری آورد هر چند میداند که ادراک این قسم علوم
و معارف بالفعل از اذهان مستعان بعید است اما اثبات اینچنین معارف بدیهه ملاحظه است بکی آنکه سماع را
استعداد این علوم هست اگر چه بالفعل دور از کار او مینماید و هم آنکه اگر چه در ظاهر مخاطب معین است
اما فی الحقیقت مخاطب کسی است که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است آبی برادر
سر حلقه این طریق سینه حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که به تحقیق افضل جمیع بنی آدم است
بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و بهین اعتبار در اعتبارات اکابر این طریق واضح شده است
که نسبت مافوق همه نسبتها است چه نسبت ایشان که عبارت از خضوع و آگاهی خاص است همان
نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهیهاست و درین طریق اندراج نهایت در
بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم ع قیاس
کن زنگستان من بهارم را اگر چه پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج شد پس نهایت
ایشان چه خواهد بود ایضا نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد بجا نه پس میر ایشان از حق کجا خواهد
شد پس و را در العبادات قرینه مثل مشهور است جواب گویم که نهایت این طریق علیه اگر میر شود و
وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافهم فان کلامنا
اشاره لایدر که الا الاول من الخواص بل من اخص علامته حصول آن دولت عظمی را برای
آن مذکور ساخت که جمعی ازین طائفه دوم از وصل عریان زده اند و طائفه دیگر بپاس از حصول
مطلوب قائل گشته اما جمیع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمیع آنرا ضیق
انکارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعا و وصل می نمایند یا س را حرمان میدانند و جماعت که مدعی
اند وصل را عین فضل می انکارند اینهمه علامت نارسانائی است بآن منزلت علیا غایت مافی الباب
پر تویی از ان مقام عالی بر باطن ایشان تافه است جمعی آنرا وصل انکاشته اند و جمعی دیگر یا پس
این تفاوت از راه استعداد هر کدام میبیز و مناسب استعداد طائفه وصل است موافق استعداد طائفه

جلشانه در رسید و حقیقت معامله را کما یغنی و انود و حانیت حضرت رسالت خاقیت علیه و علی آله الصلوٰة
و السلام که حجت عالمیان است در نیوقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود و معلوم گشت که آری
قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شد است قرب ظلی است از ظلال مراتب
الوہبت که مخصوص با سبی است که رب تفت پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی انیقام را
بر نبی مشکفت گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیتہ زائل گشت و این درویش بعضی از علوم
که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود بمشتر گشته خواست که
نمشاره غلط آن علوم را که بعض فضل خداوندی جلشانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه
مشتر را اشتباه تو به در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید و فضلات نیفتند
تا به تعصب و تکلف تقلیل و تجہیل نوزند که درین راه غیب الغیب این گناہا بسیار میشکند جمیع را
ہدایت مہر و جمعی دیگر را فضلات رہنونی می فرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرہ
میفرمودند کہ اکثر از گروه ہای ہفتاد و دو ملت کہ فضلات رفته اند و راہ راست گم کردہ نمشار
آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار با انجام نارسانیدہ غلطکار کردہ اند و فضلات رفته و اسلام
مکتوب و و صمد و لبست و یکم بسید حسین ہانک پوری صدور یافته در بیان خصائص و کمالات
طریقہ علیہ نقشند یہ مثل فضلیت این طریق و اندراج نہایت و ربات آن بابیان نہایت این طریق
و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبہ بر سلوک و ابتدای اوسیر از عالم موجودن این طریق
اقرب طرق کہ البتہ موصل است و بودن این طریق بر نبی کہ در ابتدا آن خلوت و وجدان است
و در انتہا بجزگی و فقدان کہ از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا و این طریق قرب شود و در انتہا
بعد و حرمان و اکابر این طریقہ احوال و مواجید را تالیف احکام شرعیہ ساختہ و از واق معارف را خادم
علوم دنیہ داشتہ و درین طریق پیری و مریدی بہ تعلیم و تعلم طریقیت است نہ بکلاہ و شجرہ و درین طریق باطنی
و مجاہدات بانفس امارہ با ثبات احکام شرعیہ است و التزام متابعت سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰة و السلام
و اتقیہ و درین طریق تسلیم طالب مربوط بہ تصرف شیخ مقتداست و این بزرگواران چنانکہ قدرت کاملہ در
اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامہ دارند و درین طریق بیشتر افادہ استفادہ بسکوت
است و آن سکوت از لوازم طریق الیسا نیست و ماینا نسب ذلک و الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰة

هست رب الناس را با جان ناس بیچسپس از مشایخ این طریقه علیه نهایت طریق خود خبر داده است از ابتداء
 طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت آمیز باشد نهایت هم باید
 که مناسب آن بدایت باشد و آن نهانست که این فیهما ظهار آن امتیاز یافت سه اگر با دوشته بر
 در پیر زن بیاید تو امی خواجه سببت بمن به شد سحانه احمد و المنة علی ذلک ای برادر و مسلمان این
 نهایت ازین طریق که از طریق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد فرودان نمایند نزدیک است نزد یحیی نوری
 جویند و از انکار بعدیان خود چه امتیعا نماید کل ذلک لکمال الوصول فی نهایت النهایة بعد توجیه علیه و علی
 آله الصلوات و التسلیمات اتمنا و کلمها و از جمله خصائص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت
 از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طریق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود
 بعد از سیر قطع آفاق و درین طریق ابتداء ازین سیر است و میر آقائی در ضمن این سیر قطع میباید پس
 فشار این سیر که در ابتداء حاصل میگردد اندراج نهایت فی البدایت گشت و خاصه خلوت دیگر
 دران انجمن است که تفرع است بر سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه و وطن سفر
 نماید و تفرقه آفاق بحجۃ انفس راه نیاید این خلوت هر چند متیان طرق دیگر نیز میسر است
 اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق گشت باید داشت که خلوت در انجمن بر تقدیر
 است که درهای خلوتخانه وطن را بر بسته باشد و روزنهار اسد و ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملققت
 احدی نگردد و تکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که آن منافی
 این طریق است اسے برادر اینمه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تخلات هیچ
 درکار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر زانجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در
 حق منتهی مطلقا مساویست لایکله مراد آنست که تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر اندر مع ذلک اگر ظاهر
 را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی انصب خواهد بود و قال شد سحانه امر النبی علیه علی
 آله الصلوة و السلام و او که اسم ربک قبل التیة مبتلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چار و نبود که
 حقوق خلق او باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن در هیچ وقت از
 اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سحانه پس سه حصه از عباد مسلم از بر اسے حق
 شد تعالی باطن تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از بر اسے ادای حقوق خلق باقی ماند

و دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر از استعداد وصل است هر چند آنجا وصل یاس ملازم یکدیگر اند جواب
اعتراف دوم نیز ازین جواب لایح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر وستان باینها لغنی
بالوصول العریانی رفع المحجب کلمات و ذوال الموانع با سمر با دما کان اعظم المحجب اقوا با هی التجلیات
المنوّمه و انظورات المختلفة لا بد ان ستقفه و تتم ملک التجلیات و انظورات تمامها سوار کان
التجلی و انظور فی المرایا الا مکانیه او الجالی الوجوبیه فانها فی حصول نفس المحجب سوار و امکان التقاد
بیمهانی الشرف و المرتبه و هو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را
نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که
بے نهایتی تجلیات بر تقدیر است که سیر در اسماء و صفات به تفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بضررت
ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی تقدس
منوط بطه اسماء و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات
ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بیان تصریح
نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه
نیز بملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان
آیم امر است ماورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن موطن جاری نیست
هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شئی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ماشاء الله
تعالی و انجام ارب همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام
اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی
غیر زائده تجلیات ذات است لهذا ظهور و حدوث را که تعیین اول است و زائد بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته
اند و مطلب با حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در آن موطن اصلا گنجایش نیست
زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و
تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آن موطن در رنگ مطلب همچون بچگون
ست اتصالی که عقل از افهم کند از بحث خارج است و شایان آنجا بقدس نیست زیرا که
چون را به بیچون راه نیست لاجمل عطایا الملك الامطایه اتصال بی تکلیف بقیاس

حلاوت و وجدان و همچنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان و بخلان طرق
 سائر مشایخ کرام تفاوت طرق از بنیاقیاس باید کرد و بزرگی این طریق مالی را باید دریانت چه قرب و
 شهود و حلاوت و وجدان از دوری و میجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بخلان و فقر و انانیت
 قرب و فهم من فهم در شرح این سرانقده و اینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکیتری ندارد نسبت قرب
 شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را منفعه و است و نسبت بغیر خود که با او مباهیت دارد این
 نسبتها موجود و فاعل تکلیف الاشارة و اکا بر این طریق علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند و
 اذواق و معارف را خادوم علوم و ینیه داشته جوهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان بجوز و موز و حلاوت
 عوض نمیکند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند احوالی که باز شکاب مخطورات شرعی و خلاف
 سنییه حاصل شود قبول ندارند و نخواهند از ینجا است که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذكر هب اقبال نمی
 فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تکی ذاتی که دیگر از کالبرق است ایشان را دانی
 است حضور می که ضیبت در تقای آن باشند نزد این بزرگواران از خیر اعتبار ساقط است بلکه کارخانه
 ایشان از حضور تکی بلندتر است چنانکه اشارت به آن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند
 که خواجهگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بهتر از اقی و در قاصی نسبت ندارند کار ایشان
 بلند است و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ
 رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منظم بر کلاه و شجره ساخته اند از ینجا است
 که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مرشد می نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق
 او بجای نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم پیر صحبت
 را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در حین حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جای
 دیگر بنید بے انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب
 تجویز امین از علماء بخارا فتوی در دست فرموده بودند آری اگر از پیری خرقة ارادت گرفته
 باشند از دیگر خرقة ارادت نه گیرد اگر گیرد خرقة تبرک گیرد از ینجا لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا
 نگیرد بلکه رواست که خرقة ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر
 این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدده

این مشایخ کرام تفاوت طرق از بنیاقیاس باید کرد و بزرگی این طریق مالی را باید دریانت چه قرب و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و میجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بخلان و فقر و انانیت قرب و فهم من فهم در شرح این سرانقده و اینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکیتری ندارد نسبت قرب شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را منفعه و است و نسبت بغیر خود که با او مباهیت دارد این نسبتها موجود و فاعل تکلیف الاشارة و اکا بر این طریق علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند و اذواق و معارف را خادوم علوم و ینیه داشته جوهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان بجوز و موز و حلاوت عوض نمیکند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند احوالی که باز شکاب مخطورات شرعی و خلاف سنییه حاصل شود قبول ندارند و نخواهند از ینجا است که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذكر هب اقبال نمی فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تکی ذاتی که دیگر از کالبرق است ایشان را دانی است حضور می که ضیبت در تقای آن باشند نزد این بزرگواران از خیر اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور تکی بلندتر است چنانکه اشارت به آن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجهگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بهتر از اقی و در قاصی نسبت ندارند کار ایشان بلند است و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منظم بر کلاه و شجره ساخته اند از ینجا است که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مرشد می نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق او بجای نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در حین حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جای دیگر بنید بے انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز امین از علماء بخارا فتوی در دست فرموده بودند آری اگر از پیری خرقة ارادت گرفته باشند از دیگر خرقة ارادت نه گیرد اگر گیرد خرقة تبرک گیرد از ینجا لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقة ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدده

اماد ادا می آن حقوق هرگاه اقبال ادا محقق است بسمانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت بسمانه الهیه بر حج
 الامر مکه فاعبده و توکل علیه و ماربک بغافل عما تعملون و درین طریق تقدم جذب است بر سلوک ابتداء
 سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طے معارج جذب به
 مندرج است و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میرسپ اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایه فی
 النهایت بهم بگویند گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتداء درین طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه
 از انتها بر می سیر ابتدا فرو آید و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید
 نهایت این طریق بدایت طرق سائر مشایخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشایخ این طریق
 واقع شده است که ایشانرا سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست آید که
 نهایت ایشان بدایت دیگران شد چه سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسما و صفات
 در ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر آن سیر هم واقع میشود غایت مانی الباب چون سیر اسمانی و صفاتی بسبب
 عروض بعضی از عوارض ظهور است کند سیر تجلیات ذاتی مستوری گردد و تخیل میشود که آن سیر و اتمام کرده داخل
 تجلیات اسمانی و صفاتی بسبب عروض گشته است و نه چنین است که آری بعد از تمامی سیر در عروج و ولایت
 رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت
 خود تصرف کرده باشند بعد نیست اما چه میگوید مشایخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مراد از
 نهایت و بدایت نهایت ولایت است و این سیر رجوع بولایت تعلق ندارد و نصیبی است از مرتبه
 دعوت و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند
 طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق بسمانه و تعالی طریق حق خواستم که البته موصل باشد و این
 خواست ایشان با حاجت مقرون گشته است چنانچه در سجات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده
 است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که آنها در ابتدا در آن اندراج یافته است خیلی بے دولتی باشد که درین
 طریق داخل شود و استقامت نور زد و بے نصیب برود و مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی بینان نیست
 آری اگر طالبی بدست ناقص افتد گناه طریق صمیمیت و تفسیر طالب کدام زیرا که فی الحقیقت راهبر این
 طریق موصل است نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا محلاوت و وجدانست و در انتها
 بیزگی و فقدان که از لوازم یا سبب بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بیزگی و فقدان دارند و در انتها

احوال و دید و تم و داشتن جنات خود را و جمع شدن این دید تصور با کمالات ولایت بلکه این دید اثر آن کمالات است و ما بنیاسه لک اللهم تقنا لرضا تک و تقنا علی طاعتک بحجرت سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بزرگی فرموده است مزید صادق آنست که مدت بشت سال کتاب شمال او چیزی نیاید که بر وی بنویسد و این فخر بر تقصیر بذوق و وجدان در حق خود میاید که کتاب یحیی معلوم نیست که در مدت بشت سال حسنه بیاید که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا و انما است جل سلطان که این سخن را به تصنع و تکلف نیگوید و ایضا بذوق میاید که کافر فرنگ از وی براتب بهتر است و اگر لم آزا بر سند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق ذوق خود را محک خطیبات میداند و مشمول شیآت می انگارد و حسنی که بوجود می آید کاتب شمال خود را یکتابت آن احق می بنید و میاید که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب یحیی او معطل و بیکار و صحف یحیی را خالی و سفید میداند و صحف شمال را املو و سیاه امید می جز به رحمت ندارد و دوست آویز به جز مغفرت نه دعا اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من علی موافق حال اوست عجب کار و بار است فیوض و وارثات الکی جل سلطان که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و وارثات نماید این دید تصور نیاید و تقویت این غیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در کل ترشح را بتواضع و فروتنی میکشاید در آن واحد هم کمالات ولایت مشرف است و هم بدید تصور منقصت هر چند بالا ترمیر و پایان تر خود را می بنید بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظفا آزا باور و اندیانه و اگر سر آزا معلوم کنند شاید باور و دارند سوال بر این جمع تنافین چیست و وجود احد المتنافین سبب وجود تنافی دیگر چرا باشد جواب استعمال جمع تنافین مشروط با اتحاد محل است و در ما نحن فیه محل متعدد است بالا روند با لطافت عالم امر است از انسان کامل و فرد آینه ها از عالم خلق و لطافت عالم از هر چند بالا تر روند بنیاسه تر میگردد و بعالم خلق و همان بنیاسه سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پایان تری آید سالک را بی حلاوت ترمیازد و دید عیوب نقائص را زیاده تر میگردد از اینجا که متنبیان مرجوع آرزوی آن التذاذ و حلاوت دارند که مبادا ایشانرا میسر شده بود و در انسا از دست رفته بهیژگی بجای آن نشسته و بهیژگی است که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر نور حق است بواسطه امتزاج عالم امر بعالم خلق و در عارف این امتزاج حائل شده است عالم خلق تنها که انما

استفاده نماید باید دانست که پیرانست که مرید را به حق سبحانه و ربانی فرماید بمعنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ
و واضح است پیر تعلیم هم استاد شریعت و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب پیر تعلیم
بیشتر بجای باید آورد و باسم پیری ادا حق باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات بانفس آماده باتیان
احکام شرعی است و التزام متابعت سنت سبینه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیمه زیرا که مقصود
از ارسال رسل و انزال کتب رخص هوای نفس اماره است بمعادات مولای خود جل سلطانہ منصب
گشته است پس رخص هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعی گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد
از هوای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال او امر و نواهی شریعت نبود
خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت مقصور نباشد ریاضات و مجاهدات که بپادشاه را تقلید سنت اختیار
کنند معتبر نیست که جوگیه و برابری هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات و حق ایشان
جز فضیلتی نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بقصر شریعت
مقتدی است بی تصرف او کار نمی کشاید چه اندراج نماید در بدایت اثر از توجه شریعت اوست
و حصول معنی پیچونی و پیچگونگی نتیجه کمال تصرف او نیست بخودی که آزار او مخفی اعتبار کرده اند
حصول آن در اختیار سببی نیست و توجهی که معر از شش جهت است و وجود آن در نحو رخصه طلب
س نقشند یہ عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را با این بزرگواران همچنان که
قدرت کامله بر اعطاء نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند
در سلب آن نسبت نیز قدرت تام دارند و بیک بے التفاتی صاحب نسبت را نفلس میازند بی آنها
که میدانند می ستانند هم اعادتا اند سبحانه من عصبه و غضب الا دلیا و الکرام و درین طریقه علیه بیشتر افاده
و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت مانع نشد از کلام چه نفع خواهد گرفت و این سکوت
را به تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا و توجه این بزرگواران
با حدیث مجوده است از اسم و صفت جزوات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه و ولایتیم
آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و انتم هذه القالة بجهل
سبحانه و الصلوٰۃ جمیعہ الحمد شرب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین المعصین
و السلام مکتوب و دو صد و سبست و دوم نجو اجمہ محمد شرف کابل صدور یافته در بیان خرابی

احتیاط و تاکید چاره نبود بجا و البکر و حیل از جا بزند و به تسویل و تقویه سیات را بصورت حسنات و انانیت فرموده اند که دشمن لعین چون از راه اطاعت و نصیحت و رزق آید دفع کردن آن متعسر است پس همیشه بجای و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی به شکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او بخواهند و استدراج او نطلبند طریق استقامت نیست که سعادت ابدی رهنمائی فرماید و دیگر فقر و نامرادی بحال این طائفه است بسید کونین علیه علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل رزق عباد خود شد است و ما و شما ازین نزد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق زیاد تر بجمع است متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند و الباقی عند التلای بعضی یاران که از ان طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر میرنگن است بنا بر علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابی بملایار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصائح و مواعظ باشد بظواهر مضمون آن کتابت مقبول طبعیتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن و عانیز خود را معاف داشت گو مقبول طبعیتش نیفتد جماعه که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و مواد خطا را ایشان را اعلام نکند و حق را از باطل جدا سازد از عده چگونه برآید و در آخرت چه روبرو نماید با و بگویند من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم نیکو گیر خواه طلال بد آنکه مقام شیخی و دعوت خلق بحق جل و علائیس مقام عالی است الشیخ فی قومه کالبنی فی امته شنیده باشند هر چه سر و برگ را باین منزلت علیه چه مناسبت به هر گدائی مرد میدان که شود و پیشه آخر سلیمان کی شود و به علم به تفصیل احوال و مقامات و معرفت به حقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشف و الهامات و ظهور و تعبیرات و اوقات از لوازم این مقام عالی است و بد و نه اخطار اعتقاد غایت ثانی الباب کا بر طریقت قدس الله تعالی امر بهم بعضی از مریدان خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوے از تجویزی فرمایند که بطلالان تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و اوقات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است که آن مرید مجاز را امر با احتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را ادا نماید و بتکرار بر بعضی آنها اطلاع بخشد و بمبالغه ناتمامی آنها را ظاهر سازد در نیصورت اگر شیخ در اظهار حق مسأله نماید خائن باشد و اگر مرید را بدآید بیدولت بود مگر نمی داند که رضای حق جل و علا منوط بر رضای

عارف بروی سعه افتد جدا مانده است که سراسر پر از ظلمت و کدورت است هر چند لطافت عالم امر فرد
می آید با عالم خلق اختلاطی ندارد و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا داشتند گفتو بیکه بدست اخوی خواجه
محمد طاهر ارسال شده بود و رسید حصول رابطه که منی بر مناسبت تمامه است در زمان غیبت از نعمتای عظیم شمرند
و تا مواضع مرتفع شود آنگاه بقریب قلوب نمایند با وجود این قرب خواهش قرب ابرار از دست ندهند که
تمامی نعمت مربوط باین قرب است او پس قرنی با وجود قرب قلوب چون ابرار نداشت با و نامی آن
جماعه که اقرب ابرار داشتند نزد انداخته که ذهاب او بدشیر ایشان که اتفاق کنند برابری کنند
فلا تعجل بالصیحه شیئا کائنا ما کان والسلام مکتوب و وصد و نسبت و سوم بخواجه جمال الدین
حسین کولابی صدور یافته در تحریر بر اظهار احوال و واقعات نمودن شیخ بزرگوار خود اخوی خواجه
جمال الدین حسین مدتی است که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبریه مریدی را
که تاسه روز از احوال و واقعات خود بمرحله شیخ خود رساند گفت پامی میفرمایند مصی با مضی او دیگر چنین نکنند
و هر چه رود بدو نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اخوی را منتقم دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت
گرامی ایشان را عزیز دارند و او هم تراز گنج مقصود نشان مکتوب و وصد و نسبت چهارم بمیر محمد نعمان
بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع غلبه آزار که توهم نموده بود و مرا با احتیاط و تاکید در تعلیم طریقت
و تحمل نمودن بخای خرد و نامرادی و بعضی نصائح و تنبیها که بلا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب
نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون تقدیماتی
که ترتیب داده بودند و مخوای تشکیکاتی که نموده بود و صوح انجاسید بعضی مردم شمار عقل زمان میگویند
این قسم نعمان در میان آوردن با کسی که از وی گزید و چاره نباشد چه مناسب است قطع نیتوان کرد و
معاذت نیتوان جست مع ذلک خیال نکند که ازین نوع سخنان بخاری بخاطر این جانب راه یافته باشد که
بازار انجاسید چه جای آنکه به بزراری بکشد خوبهای شما در نظر است و زلات شما از اعتبار سابق هیچگونه خاطر
خود را مشوش ندارد و هیچ چه آزار این جانب تصور ننماید که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست چرا آزار
متصور شود که موجب آزار منفی است اموری که بسبب و نسیان بقصدضای بشریت سر بر زدن شایان مؤلفند
نیت توهم آزار از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر با استخوانها از برائے تاکید
این امر است نه از برای منفی این امر هرگاه دشمنان و دشمن بدترین دشمنان این سکین باشند از

آنسر و گردد و اسلام مکتوب و صد و سست و ششم به برادر حقی خود میان شیخ محمد مودود و املا نموده اند
در بیان آنکه فرصت حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بر آن دمایا سب ذلک مکتوب
مرغوب اخوی اغزی وصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر و تقنا الله سبحانه و ایاک فرصت
حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بر آن حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لا طائل
صرف نماید و ملزم آلام مملد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب و بنوی نموده درنگ
مور و ملخ میریزند و شاکر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیای دنییه بذوق میدوید و به شوق
خواهان حصول آئیند الحیا رتبه من الایمان حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل شد و این قسم جمعیت شد فی الله که امروز در سرهند میسر است
اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید و شمه ازین ماجر حاصل کنید و شما همچنین
دولت را مفت از دست داوید و از جواهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید مخرج
شهرت باد انبر از شهرت با و ان ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر بدهند این اجتماع بر پا
نگذارند آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلانی بچه چیز حاصل آید غلط کرده آید و خطا نمیداد
بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و مزین فریب نخورید و تاج آنها غیر
از حسرت و ندامت چه درد دنیا و چه در آخرت پیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار دور است حق سبحانه و تعالی عقل و هاد و
معتبه کنایه ای برادر دنیا که در یوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنایات و خست مشهور حیف باشد
که عمر گرایی خود را از پله یوفا و خمیس صرف نماید ماعلی الرسول الا بلاغ و السلام مکتوب و صد
و سست و هفتم بلا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح و مواظب که بمقام شیخ
تعلق دارد و احمد الله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب
فرحت گشت از حلاوت و انتداز پاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حقی سبحانه
تعالی که شمار این منصب گرامت فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم او انباید و محاضرت
کنید که امری صادر نشود که باعث فقرت خلایق گردد که وبال عظیم است فقرت خلایق مناسب
حال ملائیه است که بشیخی و دعوت کارند اند بلکه مقام نقص ملائمت نقص مقام شیخی است مباد این دو

شیخ است و سخط او تعالیٰ مربوط بسخط او چه باشد نمی فهمد که قطع کردن از مانع بکجا میشود اگر از مایه قطع کند بکجا خواهد پیوست و اگر عیاذاً باشد سبحانه این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گویند که تو می کنی و استغفار نماید و بجهت حق سبحانه ملجی و متضرع باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا سازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگردد اندک سبحانه اشحد و المنة که ازین همه ناپروا نی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزارش بر خاطر این جانب راه نداده است از این جا امیدوار است که عواقب امور بنجر بگذرد و بانی احوال و اوضاع را اخوی ارشدی مولانا محمد صالح به تفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات التمام و اکملها مکتوب و وصله است و بجز بمبلاط سهر لا هوری صدور یافته در بیان آنکه در بدایت این طریق علیه احوالی که دیگران را در نهایت امید میگرد و میسر میشد و لیکن بطریق اندراج نهایت در بدایت که لازم این طریق عالی است و ظهور را بنحین احوال در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن احوال را کامل و کامل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ما یناسب ذلک به نحمده و فصلی علی نبیہ و سلم علیه و علی آله اگر امر ماسلات شریفیه بی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و اقامه اجتماع ایشان اندراج یافته بود و فرست بر فرست افزود غایت مانی باب چون درین طریق اندراج نهایت در بدایت است متبدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میداد که شبیه باحوال مشتیان است تحقیقی که فرق در میان این دو نوع احوال تواند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال بایم خود آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان اوست بحتمل که تحیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه او راه نیافته مضی ما مضی جمعی را که اجازت داده اند بلائمت معقول آنما سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و نصاحتی که مناسب دانند و کار دارند و بر مقتضات آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منع شان نکنند که شاید برکت نفس شما به تحقیق مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین عظیم القدر نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث از دیار گرمی هنگامه طالبان

در مراعات آن احتیاط فرمایند و تبرع و زاری ثلاثی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه با عتکات نشینند بنیت قضای عتکات عشره اخیره ماه رمضان که وقت از ماه ترک شده باشد تا باین نیت مرکب سنت باشد و در آن عشره اتکات تبرع و زاری و اقبال و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز و در آن عشره مدو شاخو اهر نمود انشاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود بنیت اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هر چه در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد چیز بیجا طریقت میگذرد که ترک آن اولی و انبسط است نفس را بجز امور که پیش گرفت میخوابد آنرا با انصرام رساند و بحجت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چنانکه نوشته شد حضرت حق سبحانه تا نفع آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان سلامت بر و اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق باید آنرا تعلیم طریقت بکنند آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سر اسرار و خسران است مکتوب و و صد و قسبت و تمیم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل صناعت و تمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است

الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد و مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب از و یا و فرحت و باعث افراط محبت گشت جزا کم الله سبحانه عنایه و انحراف انحراف مجمل بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق ازان طریق عالی و کدام نسبت ازان نسبت علیه اولی و انبسط است که کسی آنرا اختیار ننماید غایت مانی الباب تکمیل صناعت و تمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلاً نحو می که در زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران دو چیز زیاده گشته است و محروم و متعجب شده مع ذلک همان نحو سیبویه است که افکار متاخران بیش از بیش مشاطگی و تزئین آن نموده است مقولہ شیخ علاء الدوله قدس سره بمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند وسائل بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد این قسم زیاده بر آن نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزئین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمیع را در تمیلات انداخته است حقیقت معامله آنست که بے تکلف و توضیح نموده آید

مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آزدی ملامت کنند که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود متجمل دارند و در اختلاط و موازنست با ماستر شدن افراط نمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محاذ حدود شریعیه نیک رعایت نمایند مآل کن عمل بر حضرت تجویز کنند که هم منافی این طریقۀ علیا است و هم مناقض دعوائی متابعت سنت سینه عزیزه فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بنجابت اقدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان اسباب تقلید است مرطابان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل کنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند طالبان بآن اقتدا نمایند این ریاضین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را به عمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال بسائر طالبان برابر اند و از اتیان اعمال بیکس را استغنا نیست غایت مافی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریاء نامند با بجملة در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان نهنگامه طلب اندکاری بوقوع نیاید که مناسف و نیکام باشد و جمال را بطین اکابر رساند از حضرت حق سبحانه تعالی استقامت طلبند و دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند و چه آن را مکرر بشما بالمشافهت گفته شده است و رای آن چیز نیست که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسید و السلام مکتوب و و صد و بیست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصائح که بتمام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و ایناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت ای برادر بزرگوار شما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدیکه بزرگ ادنای آداب آن را رضی نباید شد در سوخ و شبانت بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجیکه اصلا برومی مجال اعتراض نماید بلکه جمیع حرکات و سکنات او باید محبوب در نظر مرید در آید عیاذاً بالله سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود اگر بنهایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایای دیگر نیز گوش زده شماست

و دوشن خوف به الله تعالی بچون و بچگونه است هر چه در دید و دانش و شنود و مکاشفه در آید غیر اوست
 سبحانه و تعالی در راه است ز نهار بجز و مویز این راه در رنگ طفلان گول نشود و بوصول نهایت
 مغرور نگردد و اوقات احوال را پیش شیخان ناقص نگذارد که ایشان باندازه یافت خود قلیل را
 کثیر می انگارند و بدایت را نهایت می شمارند لاجرم طالب مستعد و زرعم کمال می افتد و فتور در طلب او راه
 می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجه امراض باطنیه را از او باید خواست تا زمانیکه شیخ کامل نرسید
 باید که این احوال را در تحت لاد آورده نفی بکنید و اثبات معبود بر حق که بچون و بچگونه است بنمایید
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت
 کلمه لافنی آن باید کرد و بیشتر هر چه رود نفی بکنید که او تعالی در راه او راست در جات اثبات غیر از
 حکم بکلمه مستثنی هیچ درست نباشد طریق اکابر این طریقت نیست و السلام علی من اتبع الهدی و التزم
 متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات اتمنا و کلمها مکتوب و و صدوسی و یکم
 بهر محمد نعمان صدور یافت در جواب اسوٰله که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول
 چیست و اسمائی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوٰات و التسلیمات همان اسماء مبادی
 تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر جهری کند که بدعت
 است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه الصلوٰة
 و السلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل نخمه و فضلی علی بنیه و نسیم علیه و علی آله
 الاکرام و مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب اول هر چند بنی بر سوزش و اضطراب بود اما مکتوب
 ثانی ملائم همواره بوده است و شعر از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سعد الدین
 را می شنیدند طلب کتابت نمودند در آن وقت بیدماغه مقبوض بود بحدیکه بخط خود نتوانست نوشت
 بمولانا یا محمد صید گفته که بتولید در وقت بیدماغی اگر کلمه ملائم مندرج شده باشد معذور
 خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیز بیجا نگردد و معامله را برهم نزنند حق سبحانه و تعالی
 کند که آزاره در میان باشد و یا از روی رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از روی
 نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار منظوم ساخت حرارت
 در هر امر در کار است پیرمردگی و آنسر دگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان حصول

مکتوبات و رسائل این فقیر را ببینید که این طریق را طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مدلل ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر این طریق را بر نمیمی نموده است که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد عشر عشر آن موفق نگشته و ایضا این فقیر در روزمره و در نشست و برخاست رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجه اتم ینماید و سر موی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنر را از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در آیام آزار نسبت بعضی یاران در کلام و سخن ناظم واقع شده باشد در نظر درآمده عجب تر آنکه شما اشغال این سخنان را با هر میدارید و مجرد شنیدن از جایم دید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بآن جماعه است یا مگر قابل حسن ظن نیستیم با جمعه اگر مدار برگفت و شنود است از دست سخن چنان خلاصی تصور نیست و اخلاص متوقع نه از کلفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص تصور شود و در رفع کلفت دیرینه گردد نوشته بودند که وقت تربیت حضرت پیرزادگان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس سره یاد داده بودند مخدوم و مالک با سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد و حالاً اگر میداد که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نمایند و اگر نیک ملاحظه ینمایند که درین کار مجرد امتثال وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را کافیت احتیاج دیگری نیست و دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلایزاد حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی خود را در استماع این خبر در تعجب آورد و اگر او از نارسائی خود چیزی نخیل کند ایشان چون تجویز نمایند برین بترسد که مباد آزار محمد قلیج جای دیگر سرایت کند مکتوب دو صد و سی ام بشیخ یوسف برکی حدور یافته در معلومت و عدم گفتا بآنچه حصول شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماورای دید و دانش است الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفتی شمه از احوال گرامی شما میان بابو بامر شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا بر علی ذلک چند کلمه نوشته آید مخدوم و انیتسم احوال در اوائل اقدام بتدیان این راه را بسیار دست می دهد هیچ در اعتبار نمی آید بلکه نفی آن ینمایند اصل کو نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قتل الجبال

و مملکت، رویه را در نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن و جمال آخرت را با طراوت جنات و انهار آنها را
 باز یادت می تقاپرورد و کار آن جل سلطان جلوه گر گرداناد بجز مرتبه سید المرسلین علیه و علی آل من صلوات
 افضلها و من التسلیات اکملها تا ازین قبیح سریع الزوال بے غبتی حاصل گشته بجلیه توحیدی بعالم بقا که محل فضا
 مولی است جل سلطان میسر آید و تاج این دین ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محاست و ماخلصی از
 گرفتاری آن میسر نشود و خارج و نجات اخروی متعجب حب الدنیا را س کل خطیه قضیه مقرر است و چون معالجه بایند
 اوست علاج از الة محبت این دین منوط باشد بر غبت نمودن در امور آخرت ایتان اعمال صلح برود
 احکام شریعت عزاق سبحانه تعالی حیوة دنیا را منخر بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانند حدیث قال الله تعالی
 اما حیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بیکم و کثرت فی الاموال الاولاد پس ناچار و قتیکه اشتغال باعمال
 صالح نماید جز و اعظم آن که لعب و لهو است رو بقصان آورد و اجتناب از تبس حریر و تبیس بدب و فضه
 که عده در تحصیل زینت اند فرمایند جز و دیگرش که زینت است رو بزوال آورد و چون یقین نماید که فضیلت و
 کرامت نزد خدای عزوجل بوسع و تقوی است نه بحسب و نسب هر آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که
 اموال و اولاد مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از کثرت در ان قاعد فرماید و تزیید
 آنرا از معاتب شمر و با بجله ما تا کم الرسول فخذوه و ما نکم عنه فاستوا کیما یضرم شی بهیت و اویم تر از کج مقصود
 نشان بگرماز سیدیم تو شاید برسی ببقیة المرام میان شیخ عبدالمومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام
 رسانیده سلوک طریقت صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت
 بشری از قبیل اهل و عیال مخروبی اختیار مضطرب سازد این فقیر از برای دفع این اضطراب و ولالت بجناب
 شما نموده من و ق باب الکریم الفتح و السلام مکتوب و و صدوسی و سوم بجای جناب شیخ
 فرید در بعضی فصاح بحسن او و صدور یافته ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی ما جاور به حدکم الامجد علیه و علی آل و اصحابه
 من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها در ایام عرس حضرت خواجہ قدس سره بحضرت دلی رسید بخاطر
 داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین اثنا خبر کوچ منتظر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه مامور لوط
 تصدیح ده گشت اگر در حضور است و اگر در غیب بکی نیت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه
 نباید و نشاید و در بعضی اوقات غلبه خیر اندیش بران می آرد که لکنی ایشانرا اختیار کرده از آنچه شایان
 عقبه علیه ایشان نباشد تا کید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نا اهلان را نگذارد اما س و اند

و وصول نمیتواند نماید اے برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول متعذر غفار را که بصورت
 مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت که غفار در درگاه ما حاصل است اما وصول ببقا متحقق نیست
 زیرا که خلقت که عبارت از ظهور شیئی است در مرتبه منافی حصول آن شیئی نیست اما وصول شیئی
 خلقت را بر تابد فخر تا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا است علیهم الصلوات
 و التسلیات همان اسمای مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست اے عزیز
 مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیات کلیات اسماست و مبادی تعینات اولیا
 جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما
 است که بقیدی از قیود ما خذ گشته است کالارادة المطلقة و الارادة المقيدة بشیء و چون
 اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات ترقی واقع می شود رافع آن قید
 نموده لمحق مطلق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب به تفصیل مذکور ساخته است ملاحظه
 خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است یا بلکه ذوق و شوق می بخشند
 چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه و علی آله الصلوة و التسلیات منع نمیکنند مثل
 لباس فرجی و شال سر اوایل مخدوم عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بر دو نوع است
 بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادات عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها
 منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمایم که احوال در دین است و آن مردود است و عملیکه
 بنا بر عرف و عادات است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم که در منع آن مبالغه نمی نمایم که بدین
 تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادات است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی
 یا و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت از منسبه
 تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و نتیج
 سعادات ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی تابعی کل من الصلوات
 افضلها و من التسلیات اکملها و السلام مکتوب و دو صد و سی و دو م بخانن خانان حدود
 یافت در بیان حقیقت دنیای دینه و تیج مزخرفات رویه آن و علاج از اله و محبت این دینه
 و ما بناسب ذلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت دنیای دینه نامرضیه را تیج مزخرفات

و تقدس و این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقاً لا مواطاة و مراد از آن ظل
 بطور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و اشرف فردیت که محمول
 بر ذات است تعالی اشتقاقاً پس در هر مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در
 مرتبه آن ظل الله تعالی موجود صادق است نه الله تعالی وجود و چون حکما و طالعاً از صوفیه که بعینیه و جو
 قابل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا ساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة
 هر دو در یک مرتبه اثبات نموده و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تحمل و تکلف گشته و الحق با حقیقت بالهام الله سبحانه
 و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبه اصالت که موطن
 اجمال است و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت
 الله تعالی علیم و نمیتوان گفت که الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبوده و
 بالا اعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن را سا اذ التغایر لایکون الا فی المراتب الظلیة و لا ظلیة ثمة فوق التعمین

الاول کبر اصل لان النسب لم یحظ بطریق الاجمال فی ذلک التعمین و لا ملاحظه شی من الاشیا و لوجه
 من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبه ظل که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است
 نه حمل مواطاة لیکن غنیة این صفات در مرتبه فرع غنیة وجود است تعالی که مبداء هر خیر و کمال است
 و منشأ هر حسن و جمال و این فقر در کتب و رسائل خود هر جا نفی غنیة وجود کرده است مراد از آن وجود
 ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبداء آثار خارجیة است پس مایهاتی
 که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیة خواهند بود فافهم فانه ینفک فی کثیر
 من المواقیع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیة باشند و ممکنات نیز در خارج موجود بودند نه اے
 فرزند من فافهم بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت ذات است مثلاً
 علم در موطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و ایضاً در موطن
 حضرت ذات تمامه علم است که همچنان تمامه قدرت است نه آنکه بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر
 قدرت است که بعضی و تجزیه آنجا محال است و این کمالات که گویا منترع از حضرت ذات تعالی در
 مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز پیدا کرده مع بقا حضرت الذات تعالی و تقدس علی الملک الصرافة
 الاجمالیة الوحدانیة بعد از آن هیچ چیز در موطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کمالات

که جمیع آرزوهای میرنیت بضرورت بدعای طهرالغیب رطب اللسان است شاید که بعضی قبول افتد
حضرت خواجہ احرار قدس سرہ از بزرگی و کلانی خود میفرمودند کہ ہر چند کفر است کہ کسی چنان کلان شود
کہ اگر او برہم شود کہ ہمہ عالم برہم شود اما چہ توان کرد کہ ما ربانی ما کلان ساختہ اند امروز آن قسم بزرگی
و کلانی نزدیک است کہ در مادہ جناب شما صادق آید چہ در رفاہیت خلایق است و بالعکس از اینجا
کہ نزد مردم و عوام خیر شما در رنگ و عارضہ دل مطر است کہ بعامہ خلایق نافع است پس عیب باشد کہ
بآن کلانی و بزرگی برابر دانہ خشکاش جای انگشت بماند و این دانہ خشکاش بدول و ستان و خیر از دنیا
بار عظیم است کرم نمودہ ایشانرا سبکسازند چند گاہ بہست کہ این خیر اندیش ازین مقولہ فرجی نوشته است
کہ مبادا اگر او مبالغہ گران آید سہ یا رنازک بدن از باد ہوا میرنجبد ہمو گاہ کہ ز آسب صبا میرنجبد اما
از دوستی دور نمود کہ بملاحظہ گرانی خاطر در مقام سکوت آید سہ حافظ و ظیفہ تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش کہ نشیند یا شنید چند گاہ است داعیہ زیارت حرمین شریفین حر سہا شد سبحانہ
عن الآفات پیدا شدہ است و باعث این سفر ہمان داعیہ است و چون ایمنی منوط استخرانج و
استرخار ایشان بودہ خبر کوچ آن داعیہ را در تسلیت انداخت اخیر فیما صنع اللہ سبحانہ و اسلام مکتوبہ
و و صدوسی و چهارم بھائی آگاہ معارف دستگاہ عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زادہ کلان
اعنی الشیخ محمد صادق سلمہ اللہ تعالی سبحانہ و البقاء و اوصلہ الی غایتہ ما یتنہا صدوریافتہ در بیان آنکہ
حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است کہ منشأ ہر خیر و کمال و حقائق ممکنات عدیات
اند کہ مبادی ہر شرف و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان تجلی ذاتی کہ فوق جمیع نسب
و اعتبار است و معنی تا و علی کہ مبدء النور السموات و الارض و ما یناسب ذلک مع اسولہ و اجوبہ
یتعلق بتوضیح ہذا المقام و نبیات تلخیص ہذا المرام بسم اللہ الرحمن الرحیم اما بعد حمد خدا نے
بیچون و در دیگر رہنمون معلوم فرزند می باد کہ حقیقت حق سبحانہ وجود صرف است کہ امر دیگر بان
انصاف یافتہ است و آن وجود تعالی منشأ ہر خیر و کمال است و مبدء ہر حسن و جمال و خبری است
حقیقی و بسیطی است کہ ترکیب اصلا بان راہ نیافتہ است لا ذہا و لا خارجا و بحسب حقیقت متعین اتصو
است و محمول است بذات تعالی مواطاۃ لا اشتقاقا ہر چند نسبت حمل را نیز در الوطن فی تحقیق گنجائش
زیر کہ جمیع نسب در انجا ساقط گشتہ اند و وجود یکہ عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی

برآمده وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و مستلزم جبل تعالی باشد عن ذلک علوا کبر بلکه بآن معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی پیدا کرده اند و رای وجود علمی وجود خارج سببی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد بخار در ذهن صورت سریر تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید در صورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است از خانه علم آن بخار شکر کرده است بلکه در خارج آن سریر وجودی بر طبق آن صورت ذهنیه پیدا کرده است فافهم بد آنکه هر عدمی بظنی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست و منعکس در تصویر گشته در خارج وجود ذهنی پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متأثر گشته است و رنگی نگرفته است چگونگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابل دارد و بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس عارف تمام المعرفه بحضرت وجود و ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید تبوسل و این عدم نیز بآن حضرت انصباغی پیدا کرده فرین میگرد و مستحسن میشود این زمان جمع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقه جمیع مراتب ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است این خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص با بچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا تصور است بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا جمیع مراتب تفصیلی او دیده است علی تفاوت الدرجات و این قسم اخیر نیز نادرا لوجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شرف و نقص است هیچ کس را از غیر آن عارف بویی از خیریت نیافته است در رنگی از حسن پیدا نموده پس ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تمام متصف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس آواره مطمئن گشته از مولای خود را غنی گردد و از اینجا است که سید المرسلین علیه وعلیم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم شیطان پس هیچ غازی در غر از وی سبقت نگیرد و مثل شیطان را دلالت بخیر نماید بجان الله معارفی که از این خیر بخیر است بطور می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن کوشد معلوم نیست که میسر شود مانا که حظ وافر از این معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید تو ای خواججه سبست کن: فقبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین پس ذوات ممکنات عدات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته فرین ساخته است پس ناچار ممکنات بالذات ماورای هر شرف و فساد باشد و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها

که هر کدام ایشان عین ذات بود تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی وجود
ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند و اعیان ثابته
نزد صاحب نفصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود علمی حاصل
کرده است و نزد فقیر حقائق ممکنات عدوات اند که ما وای هر شر و نقص اند بان کمالات که در آنها منعکس
گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک اند تعالی که عدم مقابل وجود است
و نقیض اوست پس بالذات نشاء هر شر و نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبه
اجمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالی بطریق
اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیه عدیه بطریق اشتقاق نیست در آن
مرتبه آن ماهیه را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بان ماهیت عدیه
تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت مصف بعدم میگردد و حمل اشتقاق در آنها راست می آید و مفهوم
عدم که گویا متزع از آن ماهیت اجمالیه عدیه است و کما نفل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصل
آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما سخی و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم اند
سجانه هر شر و دیگر جدا گشته و هر فساد می از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری
از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی از این کمالات وجودی هر نقیضی از این نقایض عدیه که مقابل است
در خانه علم منعکس گشته است و صور علیه یکدیگر با هم دیگر مزج پیدا کرده است و آن عدوات که عبارت
از شر و در نقایض اند بان کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات
اند غایت مافی الباب آن عدوات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور
حاله در آن پس اعیان ثابته نزد این حقیر عبارات از این عدوات و از آن کمالات است که بایکدیگر
متمم گشته اند و قادر مختار جل سلطانه این ماهیات عدیه را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه
که در اینها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هر گاه خواست بان وجود ظلی
منصیع گردانیده موجودات خارجی ساخت و مبداء آنها را خارجیه گردانید باید دانست که منصف ساختن
صور علیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات ایشان نه بانه معنی است که صور علیه از خانه علم

لازم نمی آید زیرا که این خلل لازم آن اصل است فلا انکاک غایه مافی الباب عارفیک قبله توجه احدیت ذات
است تعالی و تقدس و از اسرار و صفات هیچ لمحوظ او نیست در انوطن هر آئینه ذات را میاید تعالی و از صفات
هیچ لمحوظ او نمیشود نه آنکه صفات در الوقت حاصل نیستند پس انکاک صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس
با اعتبار ملاحظه عارف ثابت نشدند باعتبار نفس امر تا باهل سنت مخالف باشد فانهم ازین بیان لایح گشت
معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشنود و نقص و دانست که هر
خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس پس ناچار حق را
بجانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تا ویلی کریمه الله نور الهی
و الارض زیرا که همین شد که ممکنات با سربا عدا مات اند که سراسر ظلمت و شرارت است و خیر و کمال و
حسن و جمال در اینها از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال ناچار بود
آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس چون این نور در آسمانها
و زمین توسط ظلال بوده است از برای رفع دهم و اجهان که بے توسط نمند کمیشلی از برای آن نور
آورده حیث قال تعشیل نوره مشکوٰۃ فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الایة الکریمیه تا ثبوت ساطع
فرماید و تفصیل تاویل این کریمه انشاء الله تعالی در جامی دیگر ثبت خواهد یافت که جمال سخن در اینجا
بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تا ویلی کریمه است زیرا که معنی تفسیر
مشروط بقل و سماع است من فرأى القرآن برأیه فقد کفر شنیده باشند در تاویل مجر و احتمال کافی است
بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عداست صفات ناقص
و زو اکل ایشان مقتضیات آن عدا مات که با بجا و قادر مختار جل سلطانه وجود آمده اند و صفات کامله در ایشان
مستعار از خلل کمالات حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق التکاس طویو یافته با بجا و قادر مختار جل
سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن قبح اشیاء است که هر چه رو با خرت دارد و برای آخرت معد است
حسن است اگر چه بظاهریست حسن نماید و هر چه رو بدینا دارد و برای دنیا معد است قبح است اگر چه بظاهریست حسن نماید
بکلا و طراوت ظاهر شود کما لخرافات الدنیویة از اینجا است که در شریعت مصطفویة علی صاحبها الصلوٰۃ
و السلام و اتمیة منع فرموده اند از نظر کردن بیل و خواهش بحسن امارد و نسا را جنبیه و مخزفات و غیره
که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم سست که با و امی هر شر و فساد است اگر مشاء این حسن و

تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است گریه با اصحابک من حسنه
 فمن الله واما اصحابک من سئیه فمن نفسك شاید این معنی است و چون فضل خداوندی جل سلطان این دید
 رعایت استیلا یا بدو کمالات خود را در دست از ان طرف بیند خود را شرم محض بدو نقص خالص اند و هیچ کمالی
 در خود مشاهده نکند اگر چه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بود و جامه عاریت در بر کرده باشد این
 وید عاریت بروی کمال استیلا یا بدو برنجیکه درست جاها را در غل بجا حبش بدو بر آئینه خود را بنوعی برهنه یا بدو
 اگر چه عاریت واسطه باشد صاحب این پدیده شرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است این اجتماع
 خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین نیست که تو آنرا محال دانی
 زیرا که نقیض وجود و صرف عدم صرفت و این مراتب ظلمیه چنانکه در جانب وجود از ذروه اصل بخصیض تنزلات
 نزول فرموده اند در جانب عدم نیز آنرا تب ظلمیه از خصیض صرفت عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها
 در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمع فرموده اند فنبجان من
 جمع بین الظلمه والنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف را نیز حکم بالنسباص کرده بود صرف که نقیض
 است پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محالست اما قیام بیک نقیض نقیض
 دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و اتصاف
 وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود منصف بوجود گردد و چرا محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات
 ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس وجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم م
 را از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب
 معقول عدم وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس
 نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس
 در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است و
 جزئیات او پس جزوی از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود سوال از حق
 سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجودی حاصل
 نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی میبیم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی
 و تقدس جدا نمیدانند و متمنع الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان بخواز انفکاک

مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جزا و موجو بنمیداند انعکاس پیدا کرده نمود خارجی و اصل کرده است
و آن صو علمیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحث وجود کرده است
و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفت تعالی و تقدس شرف نقص را منتی گفته نفی شرارت مطلق و نقص محض
کرده است از نجاست که خیر رائج بالذات نمیداند حتی که کفر و ضلالت نسبت ایمان و هدایت بد میداند
بذات خود که از عین خیر و صلاح می انکار و نسبت بار باب خود اینها را با استقامت حکم ینماید و کریمه
و مامن و آیه الاهی اخذ بنصیتهان ربی علی صراط مستقیم شاهد این معنی بسیار دارد هر حکم بوحده وجود نیابد از
اشمال این سخنان چرا تا شای فرماید آنچه برین حیرت ظاهر ساخته اند آنست که ماهیات ممکنات عدوت اند بکلمات
وجودیه که در آنها منعکس گشته است و متمیز شده کما مفضل و اندر سبانه حق الحق و هو میدی سبیل سے فرزند
این علوم و معارف که هیچ یک از اهل تدبیر آن حکم نفرموده است نه بصریح و نه بشارات از اشرف معارف اند و اهل
علوم که بعد از هزار سال در ضمه ظهور آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس ممکنات را کما میکن و یلین بیان
فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت دارند و نه مبادیت با قوال اهل حق مانا که مراد از دعای نبوی علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام که گویا از برای تعلیم است فرموده اند اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی این حقائق اند
که در ضمن این علوم مبین گشته اند و مناسب مقام عبودیه اند و نقص و ذل و انکسار که ملائم حال بندگی است
و لالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولای قادر خود دارد چه لطافت دارد از کمال بی ادبی خبر میداد
اے فرزندان این آن قنیت که در اتم سابقه در نیطور و تنیکه پر از ظلمت است پیغمبر اولی الغرم معوث
میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین امت خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله
الصلوٰات و التسلیمات علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجود علما از وجود انبیاء کفایت فرموده اند
لذا جبر هرگاه از علما این امت مجبوری یقین ینمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضمی الحث
که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی الغرم است و بر هر پیغمبری در انوقت اکتفا نموده اند در نیطور وقت
عالمی عارفی تمام المعرفة در کار است که قائم مقام اولی الغرم ام سابقه باشد شعر فیض روح القدس بریان
مد و فرماید نه دیگران هم بکنند آنچه میجامی کرد نه اے فرزند وجود صرف مقابل عدم صرف است و بالا
گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند ملاحظه این
معنییه هم اگر چه بر سبیل اجمال باشد در ان موطن گنجائش ندارد که شائبه ظلمت دارد و عدم صرف که

جمال کمالات وجودیه بی موضع نمیروند مگر ازین راه که توجیه نمودن نطفی با وجوه اصل مستحسن است این منع استجابی است
 نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در مظاهر جمیله دنیوی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن اوست تم بلکه از لوازم عدم است
 که بواسطه مجاورت حسنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر غلاف سازند
 و نجاست را زایل نموده نمایند و آنکه تجویز تمکینات نسبا و جمیله نکاحیه و اما در فرموده است بواسطه تحصیل اولاد
 و بقا و نسل است که مطلوب است و بقا و نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نعمات مستحسنه گرفتار اند بخیل آنکه
 این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب بوجود دست تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است
 و این گرفتاری را نیک و مستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور نمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده
 است چنانچه شمره از ان بالاند کور شده است عجب کار است بعضی از بنیادان مطلب خود این قول را سب
 می آرند که گفته ایم که المرو فان فهم لونا کلون الله کلون الله ایشانرا در اشتباه می اندازد نمی دانند که این قول شایع
 طلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا که گفته تجدید آورده است منع توجیه بایشان ننموده است و شایع غلط را
 بیان فرموده که حسن ایشان مشایب حسن و جمال حق است سبحانه حسن او تا در غلط نیفتند قال علیه السلام و بصلوة
 ما الدنیا و الاخرة الا الفقرتان ان رخصت احداهما سقطت الاخری درین حدیث نیز تصریحی است آنکه در میان حسن
 جمال اخروی تفاوت و مبایه است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی پس ضرار
 حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار فتناء اول عدم بود و فتناء ثانی وجود آری بعضی از
 اشیا هستند که یک وجه بدینا دارند و وجه دیگر بآخرت این اشیا از وجه اولی قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و
 امتیاز در میان این وجه در میان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما اسکلم
 الرسول فخذوه و ما نكهم عنه فانتهوا و خبر آمده است که از اوقات که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه
 و تعالی بروی نظر نگرفته است و مغضوبه حق است سبحانه اینهمه بواسطه قبح و شمرارت و فساد است که از مقتضای
 عدم است که ما و ای هر شر و فساد است حسن جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن کامل طور در فی الطریق اند
 و منظور نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال الله سجد بحکایت
 عن جالم یرید ان یرضی الله یرید الاخرة اللهم الدنيا باعینا و کبر الاخرة فی قلوبنا بجملة من افقر باعینا
 و تجنب عن الفناء علیه و علی آله الصلوات التمام و اکملها و چون شیخ رحیل شیخ محی الدین العربی نظر حقیقت
 شمرارت و نقص و فساد اینها نمیداخته است حقائق ممکنات را بصورت علمیه حق جل و علا داشته است که صلا

و کمالات همه منسوب باد تعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین اولاد و آخراد اهل صلوٰۃ و السلام رسول الله و امما و سرمد او علی
 آل اکرام و اصحابه العظام و السلام علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آل الصلوٰات و
 و التسلیمات آنها و اکملها مکتوب و و صدوسی و تحم بلا عبد الغفور سر قندی و حاجی بیگ فر کنی و
 خواجہ اشرف فعلی کابل صددور یافت در بیان آنکه محبت این طائفه سرایه سعادت دنیوی و اخرویہ است و
 توفیق اتیان احکام شرعیہ و تحصیل جمعیت مغویہ از ثمرات آن محبت است و ما نیاسب لک بعد الحمد اهل صلوٰۃ
 و تسلیمات معلوم شریف دو شان حقیقی و مشتاقان تحقیقی باو که مکاتبات شریفه بینی از فرط محبت و اشتیاق
 بوده بوصول آن متبج و سرور گردیده بمبکم الله سبحانه علی ذہ الحبتہ این محبت را سرایه سعادت دنیویہ و
 اخرویہ دانسته از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت بران مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام
 شرعیہ نتیجہ این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ازین مودت اگر عالم ظلمات و کدورت را در باطن
 بریزند و این محبت را برپا دارند غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود اگر کوه کوه انوار و احوال را در باطن
 اضافه کنند و سر موی ازین محبت بردارند جز خرابی بیج نباید دانست و استدر ارج باید شمر دو این سر رشته
 را نیک محکم داشته متوجه کار خود باشند و با نور لا طائل عمری گر انما یہ را تلف نسازند ہر ہر اندر ز من
 بتوانست بذکہ تو طفلی و خانہ رنگین است بذکہ و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفیٰ علیه و علی آل من الصلوٰات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب و و صدوسی
 و ششم بخندوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمہ الله تعالی در بیان بعضی از اسرار صدور یافت بعد
 الحمد و اهل صلوٰۃ معلوم فرزند می ار خندی باو کہ از مکتوب شما کہ در شرح احوال نوشته بودید خیال مفهوم
 گشته بود کہ شمار مناسبتی بولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمتہ پیدا شده است ازین معنی شکر
 خداوندی جل سلطانہ بجا آورده کہ از دہتم آرزوی این دولت داشته کہ در حق شما بحصول پیوند و این زمان
 امیدوار گشته متوجه آن شمد کہ شمار با این دولت جذب نماید اتفاقا درین جست و جو شمار داخل
 موسوی یافت علی بنیا و علیہ الصلوٰات و التسلیمات و از انجا کشیده داخل دائرہ ولایت خاصہ
 ساختند سبحانه الحمد و التیمتہ علی ذلک و چون شمار را به قمر درین ولایت در آورده اند زیادہ
 از بسبب روز است کہ در کنار خود نگاہ داشته پرورش ینا یند معلوم نیست کہ از ضعف این نسبت
 معلوم شما شده باشد و حالا چون او بقوۃ آورده است امید است کہ معلوم شما نیز گردد و از انعامات

مقابل آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با و راه نیافته است و من هر شرف نقص است هر چند
 این صفت نیز در انجانی گنجد که بوی از اضافه دارد معلوم است که ظهوری بر وجه اتم که در مقابل حقیقی آن شیئی
 صورت بند و بقصد باقیمانده الاشیاء پس تا چنانچه ظهور وجود صرف بر وجه اتم در مراتب عدم صرف حاصل گردد و مقدر
 که نزول باندازه عروج است پس کسیکه عروج بعنایت الله سبحانه بجهت وجود صرف تحقق شود نزول او ناچار
 بعد صرف که مقابل دست خواهد بود لیکن در وقت عروج استلزام عارفست که قبل از لازم است و در
 وقت نزول بصحیح تحقق است که مقام علم معرفت است درین مقام صحو و ابراهیمی ذاتی که مبراست از شائبه
 ظلمت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسازند و می دانند که پیش ازین هر تجلی که
 حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارف آن تجلی را
 بی ملاحظه اسما و شیون داند و تجلی حضرت وجود صرف شمرده بجان الله این عدم که ماورای هر شرف نقص است
 بواسطه ظهور نام حضرت وجود تعالی معنی پیدا گردد و آن یافت که چنانکه نیافت قبح لذاته بواسطه آن
 عارضی مستحسن گشت نفس نامه انسانی که بالذات بشرات مائل است از همه مناسبت تمام بآن عدم دارد و
 لهذا در تجلی خاص از همه فائق آمد و بر همه تری گزید و عکس گشتی که امت گناهکارانند باید دانست که عارف
 نام المعرفه بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت نبود نماید هر آئینه جمیع کمالات
 اسمائی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را و خواهد نمود با لطافتیکه مقام اجمال متضمن آنست
 که این دولت غیر اورا میرفت و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قد او دوخته اند و خزینة حضرت
 علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه خارج
 که در خارج جمیع کمالات را دانوده است سوال معنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشیء محض است
 بکدام اعتبارات و جو گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشیء محض است اما در علم اقیانوسی پیدا کرده
 است بلکه وجود علمی نیز حاصل کرده نزد ایشان وجود ذهنی و اورا مراتب وجود بآن اعتبار گفته اند که
 در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرات که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود
 و هر کسایکه در مرتبه عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور
 کمالات وجودی گشت و لا معنی لمرآتیه الا هذا فانهم فانه نیفک و الله سبحانه اللهم ای فرزندان عارف
 که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشند که شائبه اصلا و ساوس شیطانی

باجمیت حاصل شود و معامله بر ترقی انجام مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است و او دایم تر از گنج مقصود
 نشان بود و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیما
 انما و اکملها مکتوب و دو صدوسی و هشتادم نیز نمایان صد دریافت در بیان آنکه در مکتب خوان
 امید واریاست و در تنبیه آنکه مباد احوال و معارف مریدان باعث توقع پیران شود و منجر بحجب گردد
 و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نماید الحمد لله رب العالمین
 و الصلوٰة علی سید المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین اجمعین مکتوب شریف که بمصوب کس خواجہ رحی
 ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت و چون احوال مسترشدان ایشان
 بتفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در مکتب خوانان بموجب اکثر او انکم فی الدین امید واریاست
 و کرمی بنشیند عضدک باخیک نیز نموده است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود باشند
 و لحاظ سکون و حرکت خود بود مباد که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان
 در خانه مرشدان برودت اندازد و از تخمین ترسان و لرزان باید بود و احوال مقامات مریدان را در
 رنگ شیر و بر باید دانست چه جائی آنکه با آنها معاشرت و مباحثات باید کرد که مباد ازین راه در دوازده
 کشاده گردد و بلکه باید که حکم الحیا الشبهة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و حجالت باشد
 و حرارت طلب طالبان موجب عزت و غیرت بود باید که قصور اعمال و متمم داشتن نیات لازم وقت
 بود لسان حال دقال بکلمه بل من مزید مرطوب باشد هر چند متوقع از اوضاع پسندیده شامعین قسم
 معاطات است اما ملاحظه اعدای دین که اماره لعین بود نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین
 راه مباد ابرودن در سرگرمی توجه طالبان افند که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصاد برین
 و قصور است خواجہ رحی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بر وجه اتم مرعی
 باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق تو به یافته باشند و نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی
 از طالبان طریقه قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از طریقه نقشبندی به هیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که
 خلط و در طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید گیرند و نصیحت فرمایند و السلام علیکم و
 علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوٰة
 و السلام انما و اکملها مکتوب و دو صدوسی و هشتادم نمایان صد دریافت در جواب

حضرت حق سبحانه چه نویسد که در باب این عاصی علی التواتر و التوالی فالس است من آن خاتم که ابرو بهاری بکن
از لطف بر من قطره باری به اگر بر دید از تن صد زبانم به چو سوسن شکر لطفش که تو اغم به دیگر فرزندی اعز می
محمد سید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار اصل است آن خصوصیت از یاران کم کسی را روداده
است امیدوار است که حضرت حق سبحانه و تعالی اورا نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل
خداوندی جل سلطانة بالذات قابل آند ولت است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوه فعل آرد بصفتی حبیب
و علی آله الصلوٰۃ و السلام مکتوب دو صد و سی و هفتم بمحمد طالب بایکلی صدور یافته در ترغیب
بر متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التیمه در مداحی طریقه علی نقشبندی قدس الله تعالی اسرارهم
بشتنا الله سبحانه و ایاکم علی جاوة الشرعیة الحق المصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ و التیمه و علی آله الکرام و اصحابه العظام
اخوی ارشدی اکابر طریقه علی نقشبندی قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعت سنت سنیه نموده اند و اختیار غسل
بعصمت فرموده اگر باین التزام و اختیار ایشان را باحوال و مواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدادند و اگر
احوال و مواجید بایشان بدهند و درین التزام و اختیار فتوری یابند آن احوال را نمی پسندند و آن را
بر اینگونه اند و در آن فتور جز خرابی خود هیچ منبسطند زیر که بر برهان و جوگیان بپند و فلاسف یونان از
قسم کلیات صوری و مکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و سوالی نتیجت آن ندارند
و جز بمذوحر مان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الهی جل سلطانة خود را در سلک اراد و این اکابر
داخل ساخته تا چار است که متابعت ایشان را التزام نماید و سر موی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات
ایشان سودمند و برخوردار گردد و اولاً التصحیح عقاید بر وفق معتقدات اهل سنت و جماعت کثر هم الله سبحانه
تقراید ثانیاً ظم فرض و سنت و واجب و مذوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبیه که در علم فقه مذکور است
و عمل بمقتضای این ظم حاصل باید ثالثاً توبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جراح درست کند طیران عالم
قدس محال است و اگر احوال و مواجید بی حصول آن دو باز و میسر شد خرابی خود را در آن باید داشت و از آن
احوال و مواجید استعاضه باید نمود ع کار اینست غیر اینهمه هیچ به اعلی الرسول الا البلاغ اخو
میان شیخ داود انجامده اند صحبت ایشان را منتهی شمرند با نچه نصیحت و دلالت نمایند انقیاد نمایند که در
صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند و راه روش ایشان معلوم نموده یار انیکه آنجا اند و توسط خدمت میرنمان
داخل این طریقه علی گشته باید که صحبت مشارالیه را غنیمت شمرند و در حلقه کجا نشینند و در یکد گیر فانی باشند

این راه بعضی از فوائد کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که متضمن احوال
خیر مآل شما بود رسید مطالبه آن باعث مسرت گشت ع در عشق چنین بواجبها باشد اما باید که از احوال گذشته
بجول احوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیت بعد از آن اگر معرفت مشرف سازند زهی دولت یا بحاله
هر چه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شود وحدت در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا
انگیزایش نیست آنچه نماید شیخ و مثال آن وحدت نه او پس مناسب حال شما درین وقت ذکر کلمه طیبه لا
اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بجای که در دید و دانش پنج نگذار دورخت را بجزت و جهالت نبرد و مسامحه را
پیمانند از تابجرت و تهل برود از فنا نصیب نیست آنچه شما فادانسته اید مبر بیدم است نه فنا چون بعد از وصول بکل
فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کجاست که راه کیف الوصول الی سعاد و دونا به
فلل اجمال و دوشمن خوف و احوال شما درست است اما گذشتن از آن لازم است و السلام علی
من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شرعی که عباد الله سبحانه
و رقول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید خرابی خود در آن باید دانست طریق ارباب استقامت نیست و السلام
مکتوب دوصد و چهل و نیم بجانب مولانا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی بعضی یاران بعد
الحمد و الصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال اینجند و دوستوجب حمد است یاران اینجای خرم و خوشوقت
اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند و از اسم
بزمی با سم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر رفوق دارند از آنجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل بوجع نمایند
والله یخیر بر حتمه من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند و میشوند نوشته باشند
و چند روز در آنجا استقامت و رزند و السلام مکتوب دوصد و چهل و دوم بجانب ملا بیج الدین
صدور یافته در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی
اخوی باد که در ویش کمال حقیقه شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید تصور و تمهید داشتن نیات
و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه و تعالی فرید این دید مشمول است و
اتمام این اتهام مطلوب که درین راه این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استغفار
نموده که شغل اسم ذات نقاسی و تقدس تا کجاست و چه مقدار حجب از مداد و مت
این اسم مبارک بر طرف میگردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمه متبر که

کتابت او که نوشته بود و استفسار نمودند از سید المرسلین و آل
 و اصحابه الطاهرين اجمعين صحیفه گرامی که از روی شققت و مهربانی مرسل داشته بودند بطلالعه مضامین آن
 بتیج و سرور گردید نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است این مخدوم مقصود از حصول احوال گرفتار
 بحال احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گوناگون نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود
 که در حق شما تخم ریزی بسیار کردیم این مخدوم و احوال کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمورد اله بود و الا لا
 حال الحیوة و بعد الحیات البشر و لا تحمل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد
 بود فهمیده شود از آن مقوله معترض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانید از سواد ادب که رفته بود نوشته
 بودند از خلصان نباتات مغفوره است بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تقیثش نموده بودند لیسجانه الحمد و الله
 که شمار از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند که دو شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند
 این مخدوم و استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود و در
 ثواب یاد و واقع یاد بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره یا رجوع بقلب باید نمود
 و اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال بآن فقره است که سابق داشت و
 نقصان پیدا نکرده هم منع نیست در صورت استخاره بکار مکرر سازد تا یادتی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخاره
 تا بهفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است
 در صورت نیز اگر استخاره بکار سازد گنجایش دارد بلکه بر تقدیر استخاره مکرر ساختن اولی و انطب است
 و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت رسالت مبداء و معاد که در بیان جسد مکتسب
 روح تحریر یافته است پرمیده بودند مخدوم و ما با شریعت روح مرافعی را که مناسب افعال اجسام است بواسطه همان
 جسد مکتسب است ازین قبیل است مدد های که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی اسرار بهم که مناسب
 افعال اجسام است کما یلک الاعداء و نصرة الاحباب و بوجه مختلفه و انحاء شتی طلب امان از فتنه ظلمت فتنه
 بود حضرت حق سبحانه تعالی شمارا بلکه بقعه شمارا از شر آن ظلمت محفوظ ساخته است بفرغ خاطر متوجه جناب
 قدس او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت سازند آن ربک واسع المغفرة اما اهل آن
 بقدر انصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی ان الله لا ینظر بالاعمال
 حتی ینظر الی القلوب و السلام مکتوب و وصود و چهل و پنج یوسف بکی صدور یافت در بیان غنای

بجز دوزخ و جهنم و حال عوض نمیکند و تبرکات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند از نصیغ نفس نمیگرفتند و از فتوحات دنیوی
 و فتوحات کمیه انتفاعات نمیانیدند از نجاست که حال ایشان دوام است و وقت ایشان بر استمرار از نقوشان سحر
 از باطن ایشان برنجی متلاشی میکردند که اگر هزار سال تکلف در احضار ماسوا نمایند مسیر نشود و آن تجلی ذاتی که
 دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است خصوصاً که غیبت در تقای آن باشند نزد این عزیزان
 از اعتبار ساقط است رجال الا تلمیم تجارة ولا ینج عن ذکر الله بیان حال شایسته مع ذلک طرق ایشان
 اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت
 ایشان که بحضرت صدیقی منسوب است رضی الله تعالی عنه فوق همه شبهتهای مشایخ است اما فهم کبریا
 این اکابر نزد یک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان آکار نمایند قاصری
 اگر کند این طائفه را طعن قصور به حاش الله که بر آدم زبان این نگله را به شاعر عرب فرماید شعر مذکک آبائی
 فبعضی منکم یذا اجمنا یا جریرا لمجامع حضرت خواجہ احمد اقدس سره فرموده اند که خواجگان این
 سلسله علیه قدس الله تعالی اسرار هم بهر زراتی در قاضی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است
 یعت باشند شرح او اندر جهان بهر چو را از عشق باید در بهمان به یک گفتم وصف او تار به بند پیش از آن
 کز فوت آن حسرت خورند اگر وفات در بیان خصائص و کمالات این برگزیدگان ثبت نموده اند کلمه قطره باشد
 از دریای ینبیاست ع و ادم ترا گنج مقصود نشان به واسطه اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابته المصطفی علیه
 و علی الله من الصلوات افضلها و من التسلیحات الکملها - مکتوب دوصد و چهل و چهارم بسم الله محمد صالح
 کولابی صدور یافته در جواب کتبتی که نوشته بودند در بیان خرابی خود و مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجہ
 محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از ان هم خراب تر گردد و
 نهایت این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اند راجع یافته است از انجا معلوم
 خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانستند چند روز
 دیگر هم کث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دارد که استخار با و تو جهات
 بواسطه آن سفر اند و این مقام را بر فرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و اخل ولایت ایشان
 ساخته اند فقیر این جاد در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علیه
 شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعوات افرادان مخصوص اند فرزندی

چه گنجایش بایش می آیند و چه قدر حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبادت از طرف غفلت است و چون ظاهر
 را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذكر گشت خایه مانی الباب بعضی
 اوقات ذکر اسم ذات عزوجل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب با قیامند معاملت
 باطن در اینجا نیز تا زمان ارتقاء غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود اینقدر هست که در ابتدا و این دو ذکر
 مستعین است و در توسط و انتها این دو ذکر مستعین نیست اگر تبادلات قرآن و ادا صلوة نیز مطلق غفلت نموده
 آید گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بجا متوسط مناسب و ادای نماز نوافل مناسب حال منتفی است
 باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که ملاحظه اسما و صفات باشد اگر چه دائمی بود نزد متوجمان
 احدیت مجروده داخل غفلت است این غفلت را نیز مطلق باید نمود و بپورا و الورا باید رفت و فراق دوست
 اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر غمخوار است بسیار است و از وقایع که رو می دهند نوشته بودند
 پیش ازین بیشتر در جواب نوشته بود که اینها بشارت آند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند
 و کار کنند کیف الوصول الی سعاد و دنیا و کل الجبال دو و نه نوح و السلام مکتوب
 و وصیه چیل و سوم بجانب ملا یوب محتسب صد دریافت در تغیب بر طریقه علیه نقشبندیه بعد
 الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزى باد که چند دفعه در کتابهای متعدده طلب نصایح نموده بودند
 و این حقیر نظر بر خواهیای خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمى نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند
 فقره نامربوط نوشته آمد استیاض نمایند و بدانند که آنچه برین کس است و لابد است و بآن تکلف امتثال او امر است و انتهاز
 بخواهر کرمیه ما اناکم الرسول فذروه و ما نهائکم عنه فانتهوا شاید آنچه است و چون امور باخلاص است لا اله الا الله
 آن بی فساد صورت نمى بند و بی محبت ذاتیه مقصود نمى شود لا جرم سلوک طریق صوفیه که تحصیل فنا و محبت ذاتیه است
 نیز ضروری آمد تا تحقیق اخلاص صورت بند و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه تفاوت اصالت است
 پس هر طریقه که ملزم متابعت سنت سنی باشد و اوفق باتیان احکام شرعی از برای اختیار اولی و انسب بود
 و آن طریق اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت
 نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده و محال کن عمل بر خصلت تویز نمى کنند اگر چه بظاهر در باطن نافع یا باند و عمل
 بغیریت از دست نمیدهند اگر چه بصورت در سیرت بتضرر دانند احوال و مواجید را تلایح احکام
 شرعی ساخته اند و اذواق معارف را خادوم علوم دینی و انسته جواهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان

و بیان وجوبی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد و بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی
سید المرسلین و آله و اصحابه الطاهرین اجمعین صیالح شریفه که بتواتر و توالی رسید فرحتها را فرودان ساینده
قاصد می متوجعان حدود نبوده تا جواب هر یک را علی حدیث منوشت معذ و رخواهند داشت بعد از وصول
مکتوب که بمفهوم میرداد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بار بار دو حلقه یاران شسته بودند خواست باین نحو
توجهی بجانب شما پیدا شد و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می در آمد گشت و اهتمام در دفع ظلمات و کدورت
که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب هدایت و هدایت نماده بود در همه
دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الا ان تیج الطرف بعد ذلک یافتند
بقدر وسعت شینا نشینا و تا زمان تطویل صورت شاید این معنی را در نظر داشت و تا یقینی که صدق صدق
است حاصل آمد الحمد لله سبحان علی ذلک حصول باین دولت تا دلیل آن واقع است که شما دیده بودید و
حصول آن را بمیان فیه و تاکید مسئله منویدید الحمد لله سبحان و المنة که در شما تمام ادا یافت و سوغ و منج شد
معهود و وفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و محرمی آن حدود وجود
شریف شما منور گردد و دوازده توفیقی خود نوشته بودند ظاهر سبب آن فیض مفرط است و چون فیضهای
شما مفرط و طویل لدلیل است مسبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود مع ذلک خود را تکلف
بر اتیان اعمال و اداء عبادات دارد و عمل بر این معنی با خند دیگر درین سال علوم باند و معارف از جمله
آمده است از انجمله و مسوده را بخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یک در حل خرج بعضی از رباعات
حضرت خواجہ مست قدس سره که در وقت قرائت یاران فیروز آبادی نوشته شده است دران
رساله علوم توحید آمیز بتقریب آن رباعیات اندراج یافته است و تطبیق داده در میان علما و صوفیه
که بوحده وجود قائمند و بر نیجه تصویر یافته است که نزاع فریقین با لفظ راجع گشته هم از آن مسوده مکتوبی است
که بفرمودی ارشدی با طناب بسط تحریر یافته است علودرجه آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری از آن
بماند انفسار نمایند مکتوب صد و چهل و هفتم بفرمان پناهی مرزا حسام الدین احمد صد و ریافت بیان
آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس امان وجود حق است جل سلطان ماسوا کو نعم و ما شایسته کبریا
ربی بفسخ انرا هم لابل عرفت فسخ انرا هم بر بی جل و علا فانه سبحان الدلیل علی ما سواه لا انکس قال لدلیل
نظر من المدلول دای شی انظر منه سبحان لان الاشياء انما ظهرت بدو منه سبحان و تعالی قهر الدلیل علی نفسه

خواجہ محمد صادق و سایر برادران شاد و جمیع یاران را دعا میرساند مکتوب و صد و چهل و پنجم بنما صبح صدور یافت در جواب استفسار با که نموده بود بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بنماید که مکتوب طریقت که بموجب قاصد از سال داشته بودند رسید موجب فرست گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا به سبب و یکدیگر در مانده است اما در وقت نمیشود و وضعیت هم گاه گاه رو میدهد محبت آثار او در ذکر گفتن ظاهر شرعی از شرط مفقود است که نتیجه بر آن حد و مرتب نمشته باشد اما شافعه انشا الله تعالی استفسار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان لعلته و ذکر القلب و سوسه و ذکر الروح شرک و ذکر السکر کفر بدانند که چون ذکر مبنی از ذکر و مذکور است هر ذکر که باشد مقصود قتال ذکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را قلعه و سوسه و شرک و کفر فرمودند و بهر چه از دوست و امانی چه کفر آنخرف چه ایمان بهر چه از راه و افتی چه زشت آنخرف و چه زیبا و اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر در معنی خفائی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود که حوصله کتبات تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر طلب دلیل بمقصود از ابوعلی سینا نموده بودند او در جواب نوشته که در آئی در کفر حقیقی و برای از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بعین القضاة نوشته که اگر لگه سال عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد از وی شد عین القضاة نوشته که اگر می فهمیدند مثل آن بچاره مطعون و طام گرامی شدند باید دانست که کفر حقیقی عبارت از نفی حقیقی است بالکل و استنار کثرت است تمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت با اسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کونه نظری این سینا است که با اسلام حقیقی دلالت نموده و فی الحقیقت او را از کفر حقیقی هم نصیب نموده از وی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته و در خرخشهای فلسفی مانده امام قرانی تکفیر او بنماید و این که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابوسعید از عین القضاة بسیار مقدم است با و چه نویسد اگر شباهت از اشتباه باقیانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود و اسلام مکتوب و صد و چهل و پنجم بمیر محمد نمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد بوده است در مراتب کمال و تمیل

حصول آن تجلی لطیف و دست علیه الصلوة والسلام و کمال اولیاء این است بتبعیت و علیه الصلوة والسلام انبیاء
برخوان این نعمت عظمی لطیف و جلیس و بند علیه و علیهم الصلوات و التیمات و اولیاء خادم او نش خوراد و جلیس طفلی تا
خادم او نش خور فرق بسیار است این مقام از ملاقات اقدام است در تحقیق آن شبیه از آن فقیر در مکتوبات
و رسائل خود و جوہ شتی ذکر کرده و الحق با حقیقت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و ذکره تعالی معلوم ترست
بوده باشد که هر چند جمیع انبیاء را علیه الصلوات و التیمات لطیف است و علیه علی آله الصلوات و التیمات از آن تجلی
نصیب فرست اما معلوم میشود که این ولایت صمد در اولیاء امتان ایشان ملوکیت نموده است از آن تجلی
نصیب و افرنگرفته اند چه هرگاه در اصول آنجا این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفرع بطریق عکس لعکس چه رسد
صداق انیمه گشت صریح است نه استدلالی عقلی آنچه سابقاً مذکور شد که کمال بجان تمام کمالات بتبوعان
را جذب مینمایند و از آن کمالات اهل بیتتبعان است نه مطلقاً تا تناقض پیدا نشود بلکه ایشان را ولایت
مخصوصه هر کدام انبیاء خودیه تبعیت بهر فرقه گشته اند در میان امتان همین است بتبعیت یا این تجلی مخصوص
اند و باین دولت عظمی مشرف اند از لایح لام گشته و علماء اینها در رنگ بنیاء بنی سربل شده و ذلک بفضل الله
یوثق من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل و خصائص نیولایت خاصه شمه نویسد تنگی وقت
مساعدت نکرد و کاغذ کوتاهی آورد و بنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزند و بر
عجائب غرائب سراسر اطلاع می بخشد و محرم این را از فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد یا را دیگر
چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از اینجا گفته اند هر چند ولی باشد اما بمرتبه صحابی نرسد شوق
در یافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که تا نزد این حقیر فرموده بودند بورد آن مشرف گشت
حضور اعمال را جل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است فراط در رنگ تفریط از حد اعتدال بیرون
است السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت مصطفی علیه علی آله الصلوات و التیمات مکتوب
دو صد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعت سید و ولین و آخرین و کمالات مرتبه بران مراتب مخصوصه
آن بیزار طراب صمد در یافت احمد الله و سلام علی جباهه الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمد
منوط بتابعیت سید و ولین و آخرین است علیه علی آله الصلوة والسلام اتماد اکمل اندامتابعیت بمقام
محبوبیت حق جل سلطان میرسد و بتابعیت و تجلی ذات تعالی تقدیر مشرف میگردد و بتابعیت بمرتبه عبدیت
که فوق جمیع مراتب کمالات بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفرازیان زد و متابعتان کمال او را

له وجود الحق سبحانه و تعالی

و علی ما سواه فلا جرم عرفت ربی بر ربی و عرفت الاشیا ربه تعالی فالبرهان همنامی و زعم اکثر اندانی و تفاد
تفاوت النظر و الاختلاف باختلاف النظر بل لا مجال للاستدلال و البرهان شبه لا اختلاف فی وجوده
سبحانه و لا ریب فی ظهوره تعالی فهو من انبی البدییات و ما خفی ذلک علی احد المرص فی قلبه عشا و عی
بهره و الاشیا و محسوسه بالحواس الظاهرة و معلوم بالضرورة ان وجود اسم الله تعالی و تقدس من فخر ان هذا العلم
ببعض بواسطه و من المرض لا یضری المطلوب السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
علیه علی آله الصلوٰة و السلام اتها و اکملها مکتوب صد و چهل و ششم نیز یونیا بناب میرزا احسان الدین احمد
صد و ریافت در بیان آنکه کمال تابان انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیات از جمیع کمالات ایشان نصیب
است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ ولی بر مرتبه نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بانفسر علیه الصلوٰة
و السلام گفته اند بجهت معنی است و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هذا المذا و ما کنا لنعمدی لولا ان
هنا ان الله قد جارات رسل ربنا باحق صلوات الله تعالی و التسلیات سبحانه علیم و علی اتباعهم اعدوا نعم
و خزنة اسرارهم کمال تابان انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیات بحجت کمال متابعت و فرط محبت بلکه بعض
عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعه خود را جذب ینمایند و بکلینت بزرگ ایشان منصف میگردد
حتی که فرق نمی مانند در میان متبوعان و تابعان الا بالاصالة و التبعية و الالیه و الاخریه مع ذلک هیچ
تابعی اگر چه از تابعان افضل المرسل باشد نیز به هیچ نبی اگر چه مادی و انبیا باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که افضل
بشراست بعد از انبیا و سرور همیشه زیر قدم نبی میایستاده که پایان ترجمه پیغمبران است ازین جا است که سیاهی
تعیینات جمیع انبیا و ارباب ایشان از مقام اصل است مبادی تعینات امتان از اعالی و اسافل در باب
ایشان از مقامات خلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المسادات بین الاصل و الظل
قال الله تبارک و تعالی و لقد سبقتم کلنا لعلنا المرسلین انهم لم المنصورون و ان جندنا لم
الغالبون و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیا مخصوص بحجتم ام رسول علیه
و علیهم الصلوٰات و التیمات و کمال تابان آنسرور را ازان تجلی نصیب است نه باین معنی است
که تجلی ذات نصیب بنیان نیست و به تبعیت نصیب کمال است عا شاد و کلا سمان نیز تصور هذا المعنی
فان فیه مزیه الاولیا و علی الانبیا و بلکه مخصوص بودن آن تجلی بانسرور باین معنی است که دیگران را
محصول آن بظلیل و تبعیت اوست علیه علی آله الصلوٰات و التسلیات بنیاد را علیه الصلوٰات و التیمات

محصول

صدور یافت در بیان فضائل خلفاء و راشدین و فضل حضرات شیخین در بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان
 تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان در بیان محامل محمود و براسے منازعات مشاجرات ایشان مایعلق بذلک بعد
 احمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجہ اشرف باد بعضی از علوم غریبه اسرار عجمیه و مواهب لطیفه
 و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرت شیخین ذی النورین مجید رک رک ارشد مجین داشته
 بحسب فہم قاصر خود مینویسد بگوش ہوش ستار فرماید کہ حضرت صدیق و حضرت فاروق با وجود حصول کمالات
 محمدی و وصول بدرجات لایت مصطفوی علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام در میان انبیاء ما تقدم در طرف
 ولایت مناسبت بحضرت ابراہیم صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماۃ علی نبینا و علیہ و آئندہ در طرف دعوات کہ منساب
 مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسیٰ دارند صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماۃ علی نبینا و علیہ و آئندہ حضرت
 ذی النورین در ہر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماۃ علی نبینا و علیہ و آئندہ حضرت
 امیر ہر دو طرف مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماۃ علی نبینا و علیہ و چون حضرت عیسیٰ
 روح اللہ است و کلمہ اول و الا جرم طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوت و حضرت امیر نیز بواسطہ
 آن مناسبت طرف ولایت غالب است مبادی تعینات خلفای اربع صنفہ العلم علی اختلاف اہجات
 اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیفہ با اعتبار بزرگ
 اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکہ رب حضرت موسیٰ صفتہ الکلام است رب حضرت عیسیٰ صفتہ القدرت
 و رب حضرت آدم صفتہ التکوین بر سراسر سخن یکم حضرت صدیق و حضرت فاروق عامل بارنوبہ محمدی
 اند علی اختلاف المراتب حضرت امیر بواسطہ مناسبت حضرت عیسیٰ و غالبہ جانب ولایت عامل بارنوبہ
 محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار بزرگیت محل بار ہر دو طرف فرمودہ اند و تو انہ بود کہ بین
 اعتبار نیز ایشان را ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین محل بارنوبہ فرمودہ اند مناسبت بحضرت
 موسیٰ بیشتر دارند چہ مقام دعوت کہ ناشی از مرتبہ نبوت است در میان سایر انبیاء بعد از پیغمبر در ایشان تمام
 اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بہترین کتب منزله لہذا است ایقان در اہم ما تقدم بشیخہ و بہت
 خواہند رفت ہر چند شریعت حضرت ابراہیم و ملت او را جمیع شرائع و ملل افضل و اکمل است
 از نبی اسف کہ پیغمبر افضل الرسل را امر شایعست او فرمودہ کہ یہ تم اوحینا الیک ان تتبع ملتہ
 ابراہیم حنیفاً شاپر یعنی است و حضرت محمد صی موعود کہ رب و نیز صفت العلم اسف در رنگ حضرت

مثل بنیاد بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران او و الواعزم آرزوی متابعت او می نمایند و لو کان موسی حیاً فی زمانه و معه
 الا اتباعه و قصه نزول روح الله و متابعت حبیب الله معلومه شریکه امته او بواسطه متابعت ایشان است
 و اکثر اهل جنیت شده فردا بدولت متابعت ایشان پیش از جمیع اهل ایمان خواهند درآمد و نعمات خواهند
 فرمودند و کذا و کذا هم کذا و کذا علیکم بمطابعت و التزام سنته و اتیان شریعتیه علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات
 افضلها و من التسلیات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسماعیل نماید از آشنایان معارف آگاهی حاصلی
 علیه بحق است و السلام مکتوب دوم در پنججاهم بملا احمد برکی صدور یافت در محل بعضی استفسار
 که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقراء
 اینجند و مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه عافیتکم صمیمه شریفه و وصول یافت نوشته بودند
 که ذوق و فرحی که اول داشت حالا در خود نمی یابد و این را کنترل خود میداند معلوم اخوی باد
 که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در انجا داخل تمام بوده و حالتیکه
 احوال میسر شده است جسد از انجا قلیل انصبیب است بقلب و روح تعلق بیشتری دارد و بیان
 این معامله تفصیله میطلبد با جمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است براتب عدم وجدان ذوق
 و فقدان فرصت فرح فوق وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند به حالت یکشده و بکسرت
 انجا مدوا و از حد و در تر و دوا میل است و حصول مطلوب نزر و یکتر زیرا که در آن موطن جزع و غم و جمل
 را انجا ایشان نیست جمل را تعبیر معرفت میکنند و غیر را ادراکی نامند نوشته بودند که آن نسبت را
 بنایثری که در اول بوده است حالا نمانده بلایثری جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند
 هر کس در ادراک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین تقییر بسیار کم بوده است و علوم و معارف غامضه کم
 مذکور شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه تعالی خواسته باشد که صحبت شبنی شود و چند روز بهم باقیم ایثنا استفسار
 نموده بودند که آیا با وجود زاد و راعله درین زمانه که رفتن فرقی هست یا نه خود و ایا نقد و یتیاب
 اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسله فتوای فقیه ابواللیث که گفته است اگر غالب برین امر عدم
 هلاک است در راه پس فریتش ثابت است والا لا لیکین این شرط شرط وجودی است شرط غرضی
 گما هو الصبیح پس صیبتنکج در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکند و جواب استفسار ما
 دیگر شمارا بر کتابت دیگر موقوف و الله و السلام مکتوب در پنججاه و یکم بمولانا محمد افرات

پس اینها از کمالات شیعین چه دریا بندین هر دو بزرگوار از بزرگی و کفایتی در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا منحصر
قال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم لو کان بعد منی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام عزای حضرت فاروق
عبد اللہ بن عمر حاضر صحابه گفت مات تسعة اعمار العلم چون در بعضی در فهم بمعنی توقف دید گفت مراد من علم باقیست
نه علم حیض نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع حسات حضرت عمر یک حسه دوست چنانچه محض صاوق اذان خبر
داده و محسوس میگردد و اعطای که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیاده اذان اعطاط است که
حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علی آلہ الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن که اعطاط دیگران از حضرت
صدیق چه قدر خواهد بود و یحیی بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر نیز در میان ایشان خواهد بود
چنانچه فرموده پس فضیلت بواسطه قربیت ایشان را بدین مقیر تلیل البضاعت از کمالات ایشان چه گوید و از
فضائل ایشان چه بیان نماید و در راه یا آن سخن از کتاب گوید و قطره را چه مجال که حدیث بجرمان بر زبان رود و ایام
که برای دعوت خلق مرجوع اند و از هر دو طرف ولایت و دعوت بهره دارند و علماء مجتهدین از تا بعین تبع
تا بعین بنور کشف صحیح و فراست صادق و اخبار متابعه فی الجملة کمالات شیعین را دنیا فته اند و غنم از فضائل
ایشان شناخته ناچار حکم با فضیلت شان نموده اند و بر این معنی اجماع فرموده اند و گفته که بر خلاف
این اجماع ظاهر شده بر عدم محبت حمل نموده اعتبار نگرفته اند کیفیت و قد صح فی المصدر الاول فضیلتها کما روی
البخاری عن ابن عمر قال کنا فی زمن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لانعلل بالی بکر احد ائم عمر ثم عثمان ثم ترک
الحباب البنی صلی اللہ علیہ وسلم لانفاصل منیم و فی روایة لابی داؤد و قال کنا نقول در سوره البقره صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
فی افضل امت البنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم بعد ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنهم و آنکه گفته اولایه افضل
من النبوة از ارباب سکر است و از اولیا و غیر مرجوع که نصیب افراد کمالات مقام نبوة ندارد و بنظر شما در آمده
باشد که فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوة افضل از ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد
و حق همین است و آنکه بر خلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوة است چنانچه بالا گذشت و معلوم
است که سلسله علییه نقشبندی در میان سایر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است پس نسبت
محمود ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیختر
ظاهر شود ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتها و سایر سلاسل باشد پس دیگران به کمالات
ایشان چه پے برند و از حقیقت معامله ایشان چه دریا بندنی گوئیم که جمیع مشائخ نقشبندی

نبوة افضل از ولایت است و آنچه بر خلاف آن گفته از کمالات نبوة است

مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند گویا یک قدم حضرت عیسیٰ به حضرت امیر است و قدم دیگر به سرمدی دارند
که ولایت موسیٰ جانب یحییٰ ولایت محمدی واقع شد اسبق ولایت عیسیٰ جانب یحییٰ آن ولایت چون حضرت عیسیٰ
بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا با ایشان متناسب گشت کمالات حضرت امیر بشیرین کمالات حضرت یحییٰ
اکثر اولیا و عظام که کمالات ولایت مخصوص ندهند اگر نه اجماع اهل سنت بر افضلیت یحییٰ بود کشف اکثر
اولیا و عظام با افضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت یحییٰ کمالات بنیا است علیهم الصلوات
والتسلیمات دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ابواب کشوف بود اسطر عروج
آنها در راه کمالات ولایت و جنب آن کمالات کاملط روح فی بطریق اند کمالات ولایت زینما اند از برای
عروج بر کمالات نبوت پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود و سبادی را از مطالب چه شعور از این سخن
بواسطه بعد عمد نبوت بر اکثرے گرانست و از قبول دور لیکن چه توان کرد سه درس آئینه طوطی مصفح
ساخته اند هر چه او ستاد ازل گفت همان میگویم اما الحمد لله بجانہ و المنة که درین گفتگو بنما اهل سنت
شکر الله تعالیٰ سیم موافقم به اجماع ایشان متفق استدلالی ایشان را بر من کشف ساختند اند
و اجماع را بر تفصیل این فقیر را تا زمانیکه کمالات مقام نبوت بتابعیت پیغمبر خود رسانیدند
مازان کمالات بهر تمام ندادند بر فضائل یحییٰ بطریق کشف اطلاع نه بخشدند و غیر از تقلید رای
نمودند الحمد لله الذی هدانا لهذا انما كنا لننتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق روزے
شخصه نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید که حضرات
یحییٰ را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توحه تمام ظاهر شد که دخول لدن امت و بهشت
با استقواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز
و دخول مردم میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بدون می برند و شهود می گرد که گویا تمام
بهشت نبوت حضرت صدیق ملواست در نظر لدن حقیر حضرت یحییٰ را در میان جمیع صحابه شان
علو است و درجه منفرد گویا هیچ احدے مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات و التسلیات گویا هم خانه است اگر تفاوت است بلو و سفال است حضرت فاروق
بطیف حضرت صدیق نیز باین دلت مشرف اند و سایر صحابه کرام با نسو و علیهم الصلوات
و التسلیات نسبت همسرے او دارند یا هم شهری با اولیا امت خود چه سدرع این سکر رسد ز و در باگ سیم

داشته باشد اهل سنت برخلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت و کتب انقوم مشحونه با عطاء الاجتهاد و کما صح
 الامام انفرالی و القاضی ابوبکر و غیره بامس تفسیق و تضلیل در حق مجاریبان حضرت امیر جائز نباشد
 قال لقاضی فی الشفا قال مالک رضی اللہ تعالیٰ عنہ من شتم احدا من اصحاب البنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم
 ابا بکر و عمر و عثمان و معاویہ و ابن العاص رضی اللہ عنہم فان قال کأنوا علی ضلال و کفر و ان شتمہم بنیر
 ہذا من مشاتمہ الناس لکل کمالا شدیداً فلا یکون مجاریبون علی کفر کما زعمت الغلاة من الرففہ و لا فسق کما
 زعم البعض و حسب شارح المواقف لی کثیر من اصحابہ کیف و قد کانت الصدیقہ و طلحہ و الزہر و کثیر من الاصحاب
 الکرام سنہم و قد قتل طلحہ و الزہر فی قتال الجمل قبل خروج معاویہ مع ثلثہ عشر الفا من ثقی فقتلہم مالا تحجر علیہ
 المسلم الا ان یکون فی قلبہ مرض و فی باطنہ خبیث و انچہ در عبارات حقیقت خلافت او از زمان خلافت
 حضرت امیر خواهد بود نہ جوریکہ بآتش فسق و ضلالت است تا با قول اہل سنت موافق باشد مع ذلک
 ارباب استقامت از اتیان الفاظ موہمہ خلافت مقصود اجتناب می نمایند و زیادہ بر خطا تجویز نمی کنند
 کیف یکون جائزاً و قد صح ان کان اماماً عادلاً فی حقوق اللہ سبحانہ و فی حقوق المسلمین کما فی الصواعق
 و حضرت مولانا عبدالرحمن الجامی کہ خطا منکرہ گفتہ است نیز زیادہ کردہ است بر خطا ہر چہ یاد کند
 خطاست و انچہ بعد از ان گفتہ است کہ اگر مستحق لعنت است انخ نیز نامناسب گفتہ است چہ جا
 تر دیداست و چہ محل شتبہ اگر این سخن در باب یزیدی گفت گجایش داشت مادامکہ حضرت
 معاویہ رد گفتن شناعیت دارد و در احادیث نبوی با سناد ثقات آمدہ کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ
 و السلام در حق معاویہ دعا کردہ اند اللہم علمہ الكتاب و الحساب و العذاب و جاسے دیگر در دعا فرمودہ اند
 اللہم اجعلہ با و یا ممد یا و دعا، آن حضرت مقبول ظاہر این سخن از مولانا بر سبیل سہو و لسان
 سر بر زدہ باشد و ایضا مولانا در ہمان ابیات تصریح نام نا کردہ گفتہ است آن
 صحابی دیگر این عبارت نیز از نا خوشی خبر میدہد ہر بنا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا و انچہ از امام
 شعبہ در ذم معاویہ رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند و نکویش و رازہ فسق بالا گذرایندہ اند بہ ثبوت
 نہ پیوستہ است امام اعظم کہ از تلا میندا دست بر تقدیر صدق و احق بود باین نقل و امام مالک
 کہ از تابعین است و معاصر او و اعلم علماء مدینہ شاتم معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عمرو بن
 العاص را بقتل حکم کردہ است چنانکہ بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چہر حکم بہ قتل شاتم

در نیما مله تساوی اندکین بل بود و بعد از حد من الاولون علی هذه الصفة لا غنم انکارم که حضرت مهدی موعود
 با کمیت ولایت محمود است نیز برین نسبت خود خواهد بود و تقیم و تکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود و نسبت جمیع
 ولایات دون این نسبت باینست یر که سائر ولایات کمالات مرتبه نبوت قلیل انصبیلند این ولایت
 بواسطه انتساب حضرت صدیق الا ان کمالات خط و افراد در کمالاتها مصرح عین تفاوت ره از کجاست
 تا کجا ای برادر حضرت امیر جو که حامل بر ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب
 و ابدال و ادوات که از ادبیا غلت و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد و اعانت
 آنحضرت است سر قطب الا قطب که قطب مدار است زیر قدم اوست قطب مدار بحماییت
 در عایت او هم خود را سر انجام بنماید و از عهده داریت برمی آید حضرت فاطمه علیها السلام و اما این
 نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
 الصلوة والتسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد و خطیب از انس روایت کند که
 رسول صلی الله تعالی علیه و آله فرموده ان الله اختار لى و اختار لى اصحابا و اختار لى منهم همما را و
 انصارا فمن حفظنى فیم حفظ الله و من اذا نى فیم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول
 فرموده علیه و آله الصلوة والسلام من سب الصحابی فلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین این عدلی
 عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و آله الصلوة والسلام ان مثل را شی
 اجر اثم علی الصحابی و منازعات و محاربات که در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید
 کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفت بنی بر اجتهاد تاویل بوده نه بر هوا و هوس
 چنانکه همواره اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله وجهه بخطا بوده اند و حق
 بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا و خطا و اجتهاد است از ملامت و وراست و از مؤاخذه
 مرفوع چنانکه خارج مواقع از آمد می نقل میکنند که واقعات مجمل و صفین از روی اجتهاد بوده شیخ
 ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه
 او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که سنازعت
 معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و انچه شایع
 مواقع گفته که بسیار از اصحاب بر آنند که آن ناسعت از روی اجتهاد بوده ملا و از اصحاب که هم کرده را

بنا بر بید و ملت از زمره فاسق است توقف و لعنة او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگر کافر باشد تجویز لعنة نکرده اند مگر آنکه یقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کابی اهل جنتی امرته نه آنکه او شایان لعنة نیست ان الذین یؤذون المدورسوله لعنهم اللہ فی الدنیا و الاخرۃ بدانند که درین زمان چون اکثر مردم بحکمت امامت را پیش داشته بمواریه سخن از خلافت اصحاب کرام علیهم الرضوان نصب حین ساخته اند و تقلید جهل را باب و مرده اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاد میکنند و امور نامناسبه بجناب ایشان منتسب میسازند ضرورت شمه از آنچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیه علی الصلوۃ والسلام اذ اظهرت الفتن و شاع البدع و سب اصحابی فلینظر العالم علمه فمن لم یفعل فلک فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل مدله صرفا ولا عدلا اما احمد بنده سبحانه و المنة که سلطان وقت خود را حنفی مذہب سیگیر و دوازده اهل سنت میدانند و الاکار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجای آورد پس باید که مدرا اعتقاد را بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار بر افسانهای دروغ ساختن خود را فاضح کرد دست تقلید فرقه ناجیه ضرورت تا اسید نجات پیدا شود و بدو نه خطر القتا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی عایه و علی الصلوۃ والسلام مکتوب دوسم و پنجاه و دوم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار های که رفته بود احمد بنده و السلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشد می رسید فرحت فراوان رسانید استفسار ها رفته بود معلوم شریف بوده باشد که سید او تعیین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیما ته سبحانه علی نبینا و علیها صفة العلم است چنانکه سید او تعیین محمد صلی علیه الصلوۃ و السلام نیز همان صفة است تفاوت بجمادات و اعتبارات است چه آن صفت را وجه بعالم است و وجه دیگر معلوم و جدا ولی بوحدت ملائم است و وجه ثانی بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یک از اعتبار سید او تعیین بزرگی شده است و دیگر معارف تعلق حمل باریبوت و ولایت داشته بود در مکتوبیکه بنواجه محمد اشرف نوشته تفصیل اندراج یافته است بنگار ننوشت از اینجا طلبند و دیگر خواست در جواب استفسار فرق میان قطب غوث و خلیفه نوید ما ذون گشت بروقت متوفی دارند و السلام مکتوب صد و پنجاه و سوم بشیخت آب شیخ اوریس سامانی صدور یافت در بیان جواب سوله او در بیان باریبوتی بن راه و تفصیل

او میکرو پس معلوم شد که شتم او را از کبائر و انسته حکم بقتل شاتم او کرد و ایضا شتم او را در رنگ شتم الی بگویم و غیره
 عثمان را ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه استحقاق ذم و نکویش نباشد ای برادر معاویه تنها درین معامله
 نیست نصف از اصحاب کرام کم و بیش در نیم معامله باو شریک اند پس محارب با او امیر اگر کفره یا فسقه
 باشند اعتماد از شرط دین میخیزد که از راه تبلیغ ایشان بار رسیده است و تجویز نکند این معنی را مگر زندقه که
 مقصود غل ابطال دین است ای برادر منشاء اثاره این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه
 طلب قصاص نمودن از قتل او و طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند و حضرت
 صدیق نیز بایشان درین امر موافقت نمود و جنگ جمل که در آنجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند
 و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن
 معاویه از شام بیرون آمده بایشان شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن
 منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در مدخل خلافت حضرت امیر بوده شیخ ابن حجر
 نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابوشاکو سلمی که از اکابر حنفیه است گفته است
 که منازعت معاویه با امیر و امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات معاویه
 رضی الله عنه را فرموده بودند اذ املکت للناس فارفق بهم از آنجا معاویه راطع در خلافت
 پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیر آنکه وقت تاخیر خلافت حضرت امیر بوده
 و توفیق در میان این دو قول نیست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن
 طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بر تقدیر اجتهاد و در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک
 درجه است و محق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر طه یقیناً اسلام در نیم وطن سکونت از ذکر شاجرات
 اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و اعراض از تذکره منازعات ایشان پیغمبر فرمود
 علیه الصلوة و السلام یا کم و یا شجر بین الصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام اذاکم الصحابی فاسکوا
 نیز فرموده علیه الصلوة و السلام الله الله فی الصحابی لا تخمدوهم غرض این بترسید از خدا عز و جل
 در حق اصحاب من بترسید از خدا جل و علا در حق ایشان ایشان را نشاء تر خود و نسا زید قال
 الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک باطرط الله عنهما ایدینا فلنظر عنهما استنا ازین
 عبارت مفهوم میشود که خطای ایشان را تم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد

اجمال نوشته آمده والا مرعنه شد سبحانه والسلام علیکم وعلیٰ آلکم مکتوب صد و پنجاه و چهارم
 بکلام احمد بر سر کی صدور یافت در جواب بعضی سوله که پرسیده بود انچه شد والسلام علیٰ عبادہ الذین مطیعین نوشتہ
 بودند کہ بعضی اکابر فرموده اند کہ اومی ہر چہ کند فرمان صاحبان کند تا نتیجہ بد ہاگر چہ کار است شروع باشد
 اگر این سخن صحیح است اسید و فرمان است در کل مشروعات محمد و اسخنی کا بر صبح است شمارا اذن حاصل
 کردہ ذون ساخت ما بدانند کہ مراد از نتیجہ منہد باست نہ مطلقا نوشتہ بودند کہ در رسالہ تخریر یافتہ
 است کہ حضرت خواجہ احمد ارقدس سرہ فرمودہ اند کہ قرآن بحقیقت از مرتبہ عین جمیع است یعنی از احدیت
 ذات تعالیٰ و تقدس پس معنی انچہ در رسالہ بعد اسعاد تخریر یافتہ کہ حقیقت کعبہ ربانی فوق حقیقت قرآنی است
 چہ باشد محمد و امرا و از احدیت ذات احدیت مجرہ نیست کہ هیچ صفتی و شانی در انجا ملحوظ نباشد حقیقت
 قرآن ناشی از صفت کلام است کہ یکہ از صفات ثنائیہ است و حقیقت کعبہ ناشی از مرتبہ است کہ
 از تلویات صفات و حیوانات برتر است پس تفوقی از انجا پیش شدہ نوشتہ بودند کہ بعضی از تقاسیم
 نوشتہ اند کہ اگر کسی گوید کہ من کعبہ را سجدہ میکنم کا فریشود چہ سجدہ بطرف کعبہ باید نہ بکعبہ و در جائے دیگر
 نوشتہ اند کہ در اول سلام در سجدہ یک سجدت میگفتند مدلول فناء نفس ذات ست تعالیٰ و تقدس پس
 معنی انچہ در رسالہ بعد اسعاد تخریر یافتہ کہ صورت کعبہ انچنانکہ سجدہ و سوار شیا است حقیقت کعبہ نیز مجود
 حقائق اشیا است چہ باشد محمد و امرا این از مسامحات عبارات است چنانکہ میگویند آدم سجود ملائکہ است
 سجدہ مرخلاق راست جل سلطانہ مخلوق و مصنوع اورا ہر مخلوقیکہ باشد و السلام علیکم وعلیٰ اصحابکم
 واجب اکرم علیٰ الخصوص ملا پایندہ شیخ حسن مکتوب دوم صد و پنجاه و پنجم بلا طاهر لا ہو و
 صدور یافت در تخریص برا حیاے سنت سینہ و رفع بدعت نارضیہ احمد شد و سلام علی
 عبادہ الذین مطیعین مکتوب شریعت کہ بمحسوب حافظا بآء الدین ارسال داشتہ بودند رسید فرحت
 فراوان رسانید چہ نعمتی است کہ محبان و مخلصان ہمگی ہمت خود متوجہ حیاے سنتی از سنن مہ مطہوبہ علی
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمم باشند و بکلیتہ خود خواہان رفع بدعتی از بدعت مسکرہ
 نارضیہ بوند سنت و بدعت ضد یکدیگر نہ وجود یکے مستلزم تنفیض نفی دیگر می ست پس حیاے
 یکے مستلزم امانت دیگر ہے بود اعیای سنت موجب امانت بدعت است بالعکس پس بدعت
 منہ یا سنیہ مستلزم رفع سنت است مگر حسن نتیجتا اعتبار کردہ باشد کہ حسن مطلق انجا انجا پیش نہاد و چہ جمیع

بعضی از مقامات و منازل طریق سبیل مزد و اجال بعد از حمد و الصلوات تبلیغ الدعوات میرساند که احوال او ضارع
 فقره اخذ و مستوجب حمد است و استول من الله سبحانه سلا متکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقه المرضیه
 المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اتمیمه بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا بعلوین احوال فرموده بودند
 و استفسار جواب آن فرموده مولانا تفصیل همه را و انمود گفت که فرموده اند که اگر بجانب من نظر میکنم زمین را نمی
 یابم و اگر بجانب آسمان نظرمی اندازم آنرا نیز نمی یابم و پیش کیامی میروم و او را نیز وجود نمی یابم و همچنین عرضش و
 گری و بشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز وجود نمیدانم و وجود حق جل شانہ بی پایان است نهایت
 او را هیچکس نمی فته است بزرگان نیز تا همین جا گرفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده بر شمع
 اختیار ننموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقاسید پس من پیش شما برای چه می آورم و تصدیق کنم
 و تصدیق بدینم و اگر امری دیگر و رای این کمال است پس علم بخشند تا و یار دیگر که درو طلب بسیار دارد و اینجا
 بر سیم چندین سال توقف در آمدن بواسطه حصول این تردد بوده و ما این احوال در امثال این احوال از
 تلونیات قلبت مشغول و دیگر دو که صاحب این احوال از مقامات قلبت زیاده از ربع طوکرده است که حقیقت دیگر
 از مقامات قلبت باید کرد تا معامله قلبت تمام طوکرده باشد از گذشت قلب روح است از گذشت
 روح سرست و از گذشت سرخی است بعد از آن اخفی هر کدام ازین چهار اقیانانده احوال مواجید علاوه
 دارد و همه با جبراطی باید کرد و به کمالات هر کدام تمحلی باید شد که از گذشت این پنجگانه عالم امر و طی منازل
 اصول آنما مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسماء و صفات که اصول این اصول است در مرتبه بعد در تجلیات
 اسما و صفات است و ظهورات شیون اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات دانست نعم و تقدیر
 این بی مان معامله باطنیان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر می آید کمالاتیکه درین موطن
 حاصل میگردد و در جنب این کمالات کمالات سابق یکم قطره دارد و جنبیای محیط بیکران اینجا شرح صدر
 میسر گردد و به اسلام حقیقی متعرف شود ع کار این است غیریانمیه هیچ تجلیات سما و صفات که پیش از قطع منزل
 این پنجگانه عالم امر با اصول و اصول اصول متوهم شود و ظهورات بعضی از خواص عالم امر است و نصیب از یحیی
 و بهر از لامکانیت وارد نه تجلیات اسما و صفات ساکنی درین مقام گفته است که سی سال روح
 را بنجدا می پرسیدیم پس وصول کجا است و میری که شمع کف لوصول لی سعاد و دونا قتل احوال و
 و دشمن خیوف و چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بودند شمه از آن بطریق

حکمی اندازنجا است که صاحب فتوحات یکتہ مینویسد ما من قرید موشته کانت او کافرة الا وفيها قطب نند
 که صاحب منصب البتہ صاحب علم است و آنکہ کمال آن منصب دارد و منصب نماز لازم نیست کہ از ارباب
 علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتیکہ از عالم غیب میسر شد بشارت حصول کمالات آن مقام است نہ بشارت
 منصب آن مقام کہ منوط بعلم است و ایضا پرسیده بودند کہ مراد از ایمان کہ در حدیث بود زن ایمان بانی بکر مع
 ایمان امتی لررر واقع شدہ است چیست و سبب حجان آن کدام است بدانند کہ رجحان ایمان بواسطہ رجحان
 مومن بہ است و چون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان است است ہر آئینہ راجع باشد
 نخذ و ما در عوجات معاملہ تا بجائے میرسد کہ اگر یک نقطہ بالاتر رود کما لیکہ بسبب عوجات آن نقطہ
 حاصل شدہ است از جمیع کمالات ما تقدم افزون تر بود زیرا کہ آن نقطہ از جمیع انچہ ماتحت اوست افزون
 تر است بچنین است حال آن نقطہ کہ فوق آن نقطہ ما تقدم است چہ نقطہ ما تقدم با نچہ در تحت اوست
 در جنب نقطہ فوق حقیر و فقیر است علی ہذا القیاس پس ہر کہ متعلق ایمان او کمال فوق بود ہر آئینہ راجع
 خواہد بود از جمیع انچہ ماتحت آن بود ازینجا گفتہ اند کہ حاملہ عارف بجای میسر شد کہ در طرفہ العین کسب
 جمیع کمالات ما تقدم می نماید و با اندازه تحقیق فقیر و یک لمحہ تحصیل زیادہ از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید
 ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و ایضا پرسیدہ بود کہ شیخ ابن العربی و تابعان
 ایشان نوشتہ اند کہ آنقدر اطفال کہ بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کشتہ
 شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حقیقت
 این سخن را بہ تفصیل نویسد بدانند کہ این اصیل است زیرا کہ بہ تحقیق نوشتہ است کہ چنانچہ یک شخص را
 سبب حصول کمالات جامعہ میگردد و مانند چنان جامعہ را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند پس ہر چند
 سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان پیر اسباب کمالات پیران نیستند رافقہ در ماکولات
 و مشروبات کہ جزا بدن خود میساخت نیز احساس میکرد کہ ہر طعامی و شرابی کہ تناول میکرد سبب
 جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضہ اوقات کہ قصد ترک ماکولات
 لذیذہ مینمود ممنوع میشد بواسطہ تحصیل اینجا سمیت و تبرک آن طعام لذیذہ ماذون نمیشد سبب حصول
 آن قابلیت و بسا است کہ استعداد یکی بدیگر سے انتقال کردہ است کلا و بعضا محسوس شدہ است
 کہ آن یکے خالی مانده است و دیگرے جمعیت ہم رسانندہ پرسیدہ بودند کہ شیخ نجسم الدین کبری

سنن مرضی حق اند جل سلطانہ و افاضہ آداب مضیات شیطان امروز این سخن بواسطہ شرح بدعت بر اکثری گزشت
ما فرود معلوم خواهند کرد که ما بر بدعتیم یا ایشان منقول است کہ حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید
و احیای سنت فرماید عالم بدینہ کہ عادت بطل بدعت گرفته بود و از حسن پنداشتن طوق بدین ساختہ از تعجب گوید کہ این
مرور فرج دین با نموده و امانت ملت ما فرمودہ حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حشہ او را سیئہ انگارہ
و لک فضل اللہ بونیہ من یشاء واللہ ذوالفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر من لدکم نییان بر فقیر غالب
آمده است معلوم نشد کہ مکتوب شمارا بکہ پسرہ بود تا جواب را بر استفسار با نویسد معذرت خواهند داشت
میان شیخ احمد فرعی از محبان است چون در جواب شما واقع است التفات و توجہ در اودہ مشارالیم مرضی خواہند
داشت مکتوب دو صد و پنجاہ و ششم بکیمان بدیع الدین مدد دریافت در جواب سوائہ کہ نموده بود
برسیدہ بود کہ معنی قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفہ حبیبیت و مایہ تعلق بذلک برسیدہ بود و از تحقیق پند
نود زن ایمان الی بکراخ و غیر ذلک محمد بن رسول علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف کہ بمصحوب
در ویشی ارسال داشتہ بودند رسید فرحت فراوان رسانید برسیدہ بودند کہ معنی قطب و قطب الاقطاب
غوث و خلیفہ حبیبیت و ہر کدام بچہ خدمت ما موراند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نہ و پشارت
قطب الاقطابی کہ از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع دہم و خیالی است باید دانست کہ کمال تابان
یعنی علیہ السلام صلوات و التسلیمات چون بہ تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب
امامت مرفراز میسازند و بعضی را بمرجوحہ و حصول آن کمال گفتا میفرمایند این ہر دو بزرگ نفس حصول آن کمال برابرند
تفاوت در منصب و عدم منصب است و در اموریکہ تعلق بآن منصب دارند و چون تابان کمال ولایت
را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند و بعضی را بمرجوحہ و حصول آن کمال گفتا میفرمایند چنانکہ بالا
گذشت این ہر دو منصب تعلق بکمالات اصلیہ دارند و در کمالات ظلیہ مناسب منصب امامت منصب قطب است
و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام کہ در تحت اندلال آن دو مقام اند کہ رفوق
اند و غوث نیز و شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است نزد او غوث منصب علیہ نیست او منصب
قطبیت و انچہ متقدم فقیر است آنست کہ غوث غیر قطب مدار نیست بلکہ مدد و معاون روزگار است
قطب مدار در بعضی امور مدد از کسی نخواہد و در منصب مناسب مقام ابدال نیز او را دخل است
و قطب را با اعتبار اعوان و انصار و قطب الاقطاب نیز گویند چہ اعوان و انصار قطب الاقطاب

گذشت قلب سیر و مراتب روح است که فوق و دست و از گذشت روح این عالمه با بر است که فوق
 اوست و بکذا حال انفی و الا انفی بعد از طراز منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بر کدام اینها
 علمیه و علمیه دارد و بعد از تحقیق احوال و وجوب که بهر یک از این پنجگانه جدا جدا مخصوص است سیر در اصول این
 پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر است
 و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل قالب انسان است
 و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق فوق آن اصل سیر انسانی است فوق اصل سیر انسانی است
 و فوق اصل انفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را به تفصیل طے کند و بنقطه آخر آن برسد دائره
 مکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نهاده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود سیر
 در ظلال اسما و صفات واجب جل سلطان خواهد بود و این ظلال کالبر از خاندین اوجوب الامکان
 و اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته
 است و اگر بفضل ایزدی جانشان منازل شکسته این ظلال را نیز طے کرده بنقطه آخر آن برسد
 شروع سیر در اسما و صفات واجب جل سلطان خواهد بود و تجلیات اسما و صفات روح و خواهر خود و ظهورات
 خمیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود این زمان معامله پنجگانه عالم را تمام کرده باشد و حق اینها
 را ادا کرده بود و بعد از آن اگر بفضل خداوند جانشان از اتمام نیز ترقی واقع شود معامله با همینان نفس
 خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات سلوک است سیر خواهد شد و نیوطن شرح صدر
 حاصل میگردد و بشفاف اسلام حقیقه مشرف می شود کما لایکده درین موطن حاصل میشود و در جنب این
 کمالات کما لایکده بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریای محیط این همه کمالات
 که ذکر یافته است تعلق با اسم الظاهر دارد و کما لایکده تعلق با اسم الباطن دارد و دیگر است که به استوار
 و بطریق مناسب است و چون کمالات این وه اسم مبارک تمامها حاصل شود و بازوی طیران از برای
 سالک میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه نماید تفصیل این معامله
 در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندے ارشدے صحیح آن بعد است دیگر اگر میسر شود خود را یکم تله بخا
 رسانند اما بشرط آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سر رشته را بر هم نزنند خود تنها بیایند و اندیشه یاران
 هرگز پیشقدم دانند و پیشواے انجمنه ساخته متوجه این خود و گردند و اندیشه سحانه اعظم تا وقت دیگر فرصت

خرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان زیر قدم کدام پیغمبر اند از غیره فرمود که بود تو
 در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا وعلیه
 ازین عبارت این معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که چه بود و در او را گویند که است حضرت موسی بودند علی بن عبد الله علیه الصلوٰه و السلام
 پرسیده بودند که در نفحات مینویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد
 از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشد با بعد از اصل ولایت که عبارت از قرب الی است محل سلطان و
 نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است در کشف
 احوال خطا بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا بخوده بودند منتظر باشند
 که بحال ظهور پس برآید پس دیده بودند که در نیشاپوری مینویسد آن شانکاک هوالاتیر بالیا تحقیق چیست بجز
 است یا بیا بجز است و آنکه بیا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب
 مشغولی بنمایند اگر محارم را چه مانع است والا در پاره بنشینند و طریق را اخذ نمایند پرسیده بودند که در هر ماه
 از باب حدیث ایام منی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفرمایند چه باید کرد و والد فقیر قدس سره
 میفرمودند که شیخ عبد الله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند و در حریم ایشان ملقب بشیخ بودند
 بتقریب بحد وستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را که مانی شایع بخار س نقل کرده است تضعیف
 است حدیث صحیح درین باب لا یام ایام الله و العباد الله است نیز میفرمایند که نحوست ایام بولادت
 رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات و تسلیات زائل گشته است ایام نحوست نسبت به امم با تقدم بوده
 و عمل فقیر نیز بکیمیل است و پنج روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنها از شایع معلوم میکند کالمجموعه
 و رمضان و نحی بمانوشته بودند که معارفی که تحمل بار نبوة تعلق دارد در مکتوب خواجہ محمد اشرف نیافتم
 گجایا بماند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشمار رسیده مکتوب در راست یاده
 از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را فرستند و السلام مکتوب دو صد و پنجاه و هفتم به میر نعمان صدور
 یافت در بیان طرق بطریق احوال بعد از صلوات و تبلیغ الدعوات میر سازد که مکتوب شریف
 که بمحبوب شیخ احمد قرطبی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب ساله بیان طریق نموده بودند
 مسودها آماده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد احوال چند فقره در بیان طرق بطریق
 احوال می نویسد بگوشت روشن ستار فریاد سیادت پناه طریق که اختیار کرده ایم ابتدا بکسر آن نقل است

سواله دور فیا لیت شعری ماذا اراد اصحابنا الماتریدیه من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع
 تعالی و وحدتہ سبحانہ فکلفوا الشاہق بحمل لعباد للضمیم لہما دان لم یملنہ دعوة الرسول و حکموا بترک النظر فیہما بکفر و
 خلودہ فی النار و نحن لانفہم احکام الکفر و الخلود فی النار الا بعد ابلاغ المبیین و الحجۃ البالغۃ المنوطۃ بارسال
 الرسل نعم العقل حجۃ من حج اللہ تعالی لکنہ لیس حجۃ بانوہ فی الحجۃ تیرتب علیہ شد العذاب سوال اگر
 شاہق جبل کہ عابد منہم است و دروزخ محلد نہا شد و بہشت خواہد بود و این جائز نیست زیرا کہ دخول
 بہشت بمشکران حرام است و ما وای ایشان ووزخ است کما قال اللہ تعالی حاکمنا علی عن یسعی علی بنیاد علیہ الصلوۃ
 و السلام انہ من یشکر باللہ فقد حرم اللہ علیہ النجۃ و ما وای النار و واسطہ میان جنت و نار ثابت
 نشدہ است اصحاب اعراف بعد از چند روز بہشت خواہند رفت پس خلود و جنت است یا وزخ
 این سوالی بسیار متعصب است آن فرزند می رسیدی میداند کہ مدتہا برین فقیر تکرار سوال میکرد و جواب
 خافی نمی یافت و انجہ صاحب فتوحات میکرد در حل این سوال گفتہ و بہشت پیغمبری در روز قیامت از برای
 دعوت این قوم ثابت کردہ و باندا زہ انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بہشت نمود
 نزد این فقیر مستحسن نیست چہ آخرت و از جزا است نہ دار تکلیف تا بہشت پیغمبرے نمودہ آید بعد از مدت
 مدید عنایت خداوندی جل سلطانہ رہمونی فرمود و حل این معما نمود و مشکف ساخت کہ جماعہ کہ نہ در
 بہشت محلد خواہند بود نہ دروزخ بلکہ بعد از بہشت و احیای آخر دی ایشان را در مقام حساب با شتم
 باندا زہ جرمہ معاتب مذہب خواہند ساخت و استیفای حقوق نمودہ در رنگ حیوانات غیر مکلف
 ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشئ محض خواہند فرمود پس خلود کردہ بود و محلد کدام باشد این معرفت
 غیبیہ را چون در محضر انبیا علیہم الصلوات و التسلیات عرض نمودہ شد بہ تصدیق آن فرمودند و قبول
 داشتند و العلم عند اللہ سبحانہ برین فقیر بسیار گران می آید کہ حکم کنند با آنکہ حضرت حق سبحانہ تعالی
 با کمال رافت و رحمت خود بندہ را بحد عقل کہ مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکہ ابلاغ
 مبیین تبویب انبیا علیہم الصلوات و التحیات فرمایند در آتش محلد دارد و بعد از ابہری گرفتار
 ساز و چنانچہ گرانست احکم کردن او را با وجود شرک بخلود و جنت کما یلزم من مذہب الشیعی عدم
 القول بان واسطہ بین النجۃ و النار فالحق بالہمت بہی عدمہ بعد استیفاء جماسبہ یوم بمشکر کما رو بہین حکم است
 بخود فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چہ دخول بہشت منوط یا یا نیست با صالت یا بہ تبعیت اگر چہ

و واسطہ میان جنت و نار ثابت نشدہ است اصحاب اعراف بعد از چند روز بہشت خواہند رفت

دهند یانه والسلام مکتوب و پنجاه و ششم بشریف خان صدور یافت در بیان اقریبیت حق تعالی
 اکمل شد و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم نامزده فقراء و سادگان بودند
 یورو و آن بتبع گشت و مسرور گردید نیز اکمل اللہ سبحانه خیر انجاء محمد و ما هر چند اقریبیت و تعالی با از انبصاط
 ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و اوراکات ما و را و اورا است
 با آنکه دانیم که این درائمت در جانب قریب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است
 حتی که ذات احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفاتی که با افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت در راه
 طول نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیک تر بر آن تواند تصور نمود مثالی که توضیح این بحث نماید هر چند متبع
 نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از
 قرب و معیت بیان فرموده اند اما از قریبیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی در آن باب نفرموده
 عجائب کار و بار است اقریبیت و سبحانه سبب بعیدیت مانسته است هذا لی ان ینبلغ الکتاب جلد فافهم فان
 کلامنا اشارات و بشارات و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و سلم آله
 الصلوات و التسلیمات انهم اکملها مکتوب و و صد و پنجاه و نهم محمد دم زادگی خواجه محمد سعید که جامع
 علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل و معرفت واجب
 الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در مادیات حق جل و مشرکان زمان فتره رسل و اطفال مشرکان
 در حرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیاء و در زمین هند از اهل هند در احوال سابق و ما نیاسب
 ذلک الحمد للہ الذی هدانا لهذا و کنا لنهتدی لولا ان هدانا اللہ لقد جات رسل ربنا بالحق شکر نعمت
 ارسال رسل علیه الصلوات و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد و شمع آن نموده
 بید و جوارح کو که با اعمال حسنہ مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما
 قاصر فہمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانہ کہ دالالت می نمود قدماے فلا سفہ یونان
 با وجود زیر کیمای بوجود صانع جلشانہ ممتد نگشتند و وجود کائنات را بهر تنسب ساختند و چون
 روز بروز انوار دعوت انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات ساطع گشت متاخران فلا سفہ بہر کثرت انوار
 رند بہر قدماے خود نموده بوجود صانع جلشانہ قائل گشتند و اثبات او تعالی نمودند پس عقول ما
 بے تأیید انوار نبوت ازین کار معزول است افہام ما تبوسط وجود انبیا علیہم الصلوات التحیات ازین

تو فردوسی تبو اتر منقول سگشت و بیس فلین زیر که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در قومی یا در قریه شخصی را باین دولت شرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت معرفت صلح جلشاند کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالیٰ نموده و آن قوم یا اهل قریه کار او کرده بکشند و نذیل و جمیل و نموده و چون انکار کنند میبایست نشان بنهایت رسیده باشد عذاب حضرت حق جل و علا آمده ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبر دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل مهم که عامل الاول بقوم و فعل بهم ما فعل با و انکم و کذا الی ما شاء الله تعالیٰ و آثار اهل اکت قری و بلا در زمین هند بسیار است و این قوم هر چند هلاک شدند اما آن کلمه دعوت در میان قرآن آنها باقی مانده و جملها کلمه باقیه فی عقبه علیهم چون خبر موت انبیاء مبعوث و قتی بار رسیده که جمع کثیر ایشان گردیده باشند و قومی پیدا کرده یک گل آن مرد و چند روز دعوت کرد و گذشت و یکپس او را قبول نکرد و دیگر آمد و همین کار را کرد یک کس را و اگر ویده و دیگرے را و کس را کس گردید و خبر زکما منتشر شود کفار همه در مقام انکار بودند و مخالف دین آبا و خود را رد می کردند تا قتل که بود و به که نقل کنند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر علیه علی جمیع الانبیاء و الصلوات و التسلیمات و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوث هند را بنی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب آن سوال بطریق معارضه گوئیم که اگر انبیاء در هند مبعوث شده باشند و هم بربان ایشان بایشان دعوت نکرد باشند هر آینه حکم اینها حکم شاهنشاها حق جمیل بود با وجود تردد و دعوی الوهیت بد و زرخند و آیند و عذاب محمد ایشان را نشو

هذا الایره تفهیم العقل السلیم و لایسا عده الکشف الصیح فان انشا بد بعض مرد تم فی وسط انجیم و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب و و صد و شصتم بمقائق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الهی منج رحمت نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد الصادق سلمه الله تعالیٰ صد و ریافت در بیان طریق که حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است آن بیان و لایمت سه گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که ولایت انبیا است و ولایت علیا که ولایت ملا و علی و شمل است بر بیان فضیلت نبوت بر ولایت هر ولایت

تبعیت در اسلام باشد چنانچه اطفال اهل فتره است ایمان در حق اینها ساقط مسفقود است پس نخواست
 اینها را تصور نباشد و دخول دوزخ و غلوه در آن مربوط بشکر بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق اینها
 مسفقود است حکم الهام من الاعدام بعد بعث النور لمخاطب تیفاء الحق و همین حکم است مشرکان
 زمان فتره رسل که دعوت پیغمبری ایشان فرسیده است ای فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را بسپرد
 هیچ جانی یابد که دعوت پیغمبری ماعلیه علی آله الصلوٰه و السلام بانجا رسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ
 آفتاب همه جانور دعوت و علیّه علی آله الصلوٰه و السلام رسیده است حتی که دریا جوج و جوج نیز که سحلی
 دارند و در ارم سابق که ملاحظه میکند کم بقعه می یابد که در اینجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور
 ازین معامله میناید نیز می یابد که از اهل سیم بران به عوث شده اند و دعوت بصانع جلشانه فرموده اند و در بعضی از
 بلاد هند محسوس میگردد که از اربابا علیهم الصلوٰات و التسلیمات در ظلمات شرک رنگ مشعلها انداخته اند و اگر
 خواهد تعین آن بلاد دهند نماید و می بیند که پیغمبری است که یکپس از را ندیده است دعوت او را قبول
 نکرده و پیغمبر نیست دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است دیگر نیست که دو کس بوسه گرفته اند و بعضی
 را سه کس ایمان آورده اند زیاده از سه کس در نظر نمایند که در هند پیغمبری ایمان آورده باشند تا چار کس است
 یک پیغمبر بودند و آنچه رؤسا و کفر هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تزیینات تقدیسات
 او تعالی نوشته اند همه مقتبس از آنوا مشکوٰة نبوت است چه در هر یک عصری در ارم سابقه نبی از انبیا گذشت
 است و از وجود واجب تعالی و از صفات ثبوتیه و سبحانه تعالی و از تزیینات تقدیسات و سبحانه تعالی انچه کرده
 و اگر نه وجود شریف این بزرگواران بود عقل ننگ کور این بید و لثان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است
 که باین دولت مبتد شد عقلانی قصه بید و لثان فی حد ذاتها بالوہیت خود حاکم اند و غیر از خود
 آتی اثبات می کنند چنانکه فرعون مصر گفته با علمت لکم من آله غیره و نیز گفته لمن اتخذت آلهما غیر می
 اما جنانک من السجودین و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات معلوم کردند که عالم را صافی است
 واجب الوجود تعالی بعضی ازین بید و لثان بر قبح ادعاء خود اطلاع یافت بتقلید و تشر
 اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال او ساری دانسته اند و باین حیل مردم را
 بر سرکش خود خوانده تعالی الله اعلم القول الظالمون علوا کبیرا این جاکوته اندیشی سوال نکند
 که اگر در زمین هند مبعوث می شد هر آینه خبر بعثت ایشان نیز بامیر رسید بلکه آن خبر از حبش

از اهل هند پیغمبران مبعوث نشده اند ۱۳

دارد هر چیزی آن صفت حقیقت شخص است از اشخاص غیر انبیا و کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام و مبادی تعینات انبیا و ملائکه اصولین ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلاً صفت علم و صفت القدرة و صفت الاراده و غیره و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبداء تعین است شرکت دارند باعتبار اختلاف مثلاً مبداء تعین قائم برسل شان اعلم است همان صفت العلم باعتبار مبداء تعین حضرت ابراهیم است علی بنیاد علیه الصلوٰۃ و نیز آن صفت باعتبار مبداء تعین حضرت نوح است علی بنیاد علیه السلام الصلوات و التسلیات و تعین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد شرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند حقیقت محمدی تعین اوست که حضرت اجمال است و معنی بوحثت مراد ایشان آنچه برین فقیه ظاهر ساخته اند و الله سبحانه اعلم مرکز همین دایره ظل است این دایره ظل را تعین اول انکاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحثت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که دایره اسما و صفات است ذات بیون که مبرست از تعین تصور نموده اند یعنی همین است بلکه گوئیم که مرکز این دایره ظل مرکز دایره فوق است که اصل دست و سخی است بدایره اسما و صفات و شیون اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال سما و شیونات است و تفصیل سما و صفات درین دایره مرتبه احدیت است و اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلالی سما نمودن بنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است یا اطلاق سیر فی الله در آن موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیرالی الله است بعد از آن اگر عروجی در دایره اسما و صفات که در اصل این دایره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات لایت کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات و التسلیات بلاصاله و تبعیت ایشان با صاحب کرام ایشان نیز باین دولت رسیده و نصف ظل این دایره متضمن سما و صفات زائد است و نصف عالی آن متضمن شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج پنجگانه عالم مرتبانه است این دایره اسما و شیونات است بعد از آن اگر بعض فضل ایزدی جلشانه از مقام صفات و شیونات ترقی و واقع شود سیر در دایره اصول انتها خواهد بود و از گذشت این دایره اصول دایره اصول آن اصول است بعد از طی آن دایره قدسی دایره فوق ظاهری خواهد بود آنرا نیز قطع باید نمود و چون از آن دایره فوق جز از قوسی ظاهر نشد همان قوس اقتصار نموده آید در اینجا سیری خواهد بود بران سرطلاح پنجشده اند

که باشد و بیان لطائف عشره انسانی که پنج ازان از عالم مرست پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عنایه هر دو باشد
 بلکه لایق که مخصوص بهر کدام ازین لطائف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمال آنکه مخصوص
 به عنصر خاک است بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و امثال ذلک سبب الحمد الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهیرین - بدان
 اے فرزند اسعد که الله تعالی و سبحانه که بچگونه عالم امر قلب و روح و سرخفی و اخفی که اجزاء عالم صغیر
 انسانی است اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر رابعه که اجزاء عالم انسانست اصول خود در عالم
 کبیر در و ظهور اصول آن بچگونه که فوق العرش است که بلا مکانیت موصوف است ازینجا است که عالم امر
 را لامکانی گویند و دائره امکان چه خلق و چه امر و چه غیر چه کبیر و نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم
 بوجود که نشاء امکانست درین موطن غمتی گردد و چون سالک شید محمدی المشرب بچگونه عالم امر را
 به ترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است فرماید و به بلند فطرتی بلکه محض فضل نیرد به
 جل شانہ آن همه را به ترتیب تفصیل طے کرده به نقطه آخر آن برسد هر آینه دائره امکان را بلیر می کند
 تمام کرده باشد و اطلاق اسم فناء بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغیر که ولایت اولیا است
 نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال سماء وجودی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول
 این بچگونه عالم کبیر است و شائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را بفضل خداوندی جل سلطانه
 بطریق سیر فی اللہ طی کرده نهایت آن برسد دائره ظلال سماء وجودی را نیز تمام کرده باشد و اصول
 بر تئیه اسماء و صفات و اجبی جل سلطانه حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغری تا اینجا است نیمه
 شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات
 و التسلیمات نداده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن بهادمی تعینات خلایق است سوائے انبیاء
 اکرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة والسلام و ظل هر اسم بهادری تعین شخصیست از اشخاص حتی که مبدء تعین حضرت
 صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نقطه فوقین دائره است آنکه گفته اند که
 چون سالک سبی که مبدء تعین اوست برسد سیر الی اللہ را تمام کرده باشد از ان اسم ظل اسم آسمانی طبعشانه
 باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دائره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه آنرا و صفات
 است مثل علم صفتی است حقیقی که جزئیات دارد تفصیل آن جزئیات ظلال صفت است که باحوال مناسبت

و بیان ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا ۱۲

مدت مدیده را در طرفه العین میسر آرد و ع با کریان کار با دشواریست همچنین گفته است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید که در دل جمیع اسما و صفات و شیون اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل الوصول لا ینقطع ابداً لایدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را سه نه حشش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان - بهیر و تشنه مستقی و دریا، پیمان باقی - گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب وصول با اعتبار ذاتیه گفته باشند با اعتبار تجلیات صفاتی و از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه هملا خطه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات جمالیه نه چه گفت و گورابی این روپوش در انموطن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از ظلیت میطلب پس از ملاحظه شیون در آن مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل همان دایره اسما و شیونات است که انقطاع آن نزد ایشان محسوسست و امریکه برین درویش ظاهر ساختند ما در تجلیات و ظهورات است چو تجلی ذاتی و چو تجلی صفاتی و در ادوار جمال است چو حسن ذاتی و چو حسن صفاتی با جمله طالب بلند و مقاصد ارجمند و در سلک عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریا با هی بی نهایت را در کوزهای چند و آورده و لاکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیار میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که بین ترقیات بالا صله نصیب غصن نارس است و غصن هوایی و غیر آبی که ملائکه کرام را علی بنیاد علیم الصلوات و التسلیات نیز ازین عنایه سرکه گانه نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و شمع مخلوقند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین النار و الثلج است و در افتخار این سیر در واقع نمودند که گویا بسرا میروم از بسیار رفیق سخت در مانده شده ام آرزو می خواهم و عصب دارم که بعد از آن شاید توانم راه رفت میسر نشود و بهر خس و خاشاک است می اندازم که تقویت راه رفتن بنماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدت باین حال سیر نمودم فتنه شهر ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فداخول بآن شهر واقع شده معلوم کردیم که این شهر عبارات از تعیین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و وصول صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مراصول این مراتب و اصول اینها را و منتهاست عبارات ذاتیه است که تا آنجا معلوم صولی مناسب است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند

و این اصول سنگانه اسماء و صفات که مذکور شد بحجرت اعتباراتند و حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات
و شیونات گفته حصول کمال است این حصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئن است و حصول اطمینان مراد از بی‌مطمئن
بی‌سیرگرد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی مشرب میگردد و همین موطن است که طمئن
بر تخت صدر جلوس میفرماید بتمام رضا ارتفاع مینماید موطن تنهایی و لایبت کبریا است و لایت انبیا است
علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر را تا اینجا رسانند موعوم شد که مگر کار را تمام کرده باشند و در دوا و
این همه تفضیل اسم ظاهر بوده که یک بازوی طیران است اسم باطن هنوز در پیش است که بازوی دوم است
از برای طیران عالم قدس چون آن را تفصیل بانجام رسانند و جناح از برای طیران طیار کرده باشند چون
بعنایت الله سبحانه سیر اسم باطن نیز بانجام رسیده و جناح طیران سیر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد كانت صلل بنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه نویسد که مناسب حال آن سیر هتار
تبطن است اینقدر از مقام و می نماید که سیر در اسم انظار هر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات
لمحوظ گردد و تعالی و تقدس سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسم است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است
و آن اسماء در رنگ سیر باشد که روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلاً در صفت العلم ذات تعالی
اصلاً ملحوظ نیست و در اسم آن علم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زید که علم ذاتی است که
مراد را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسماء انظار و السیر فی العلم سیر فی الاسماء الباطن و قدس علی هذا سائر
الصفات و الاسماء و این اسماء با اسم الباطن تعلق دارد و مبادی تعینات ملائکه ملائکه اعلی است علی بنیاد
علیهم الصلوات و التحیات و شروع سیر در این اسماء نمودن و قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملائکه
و فرقی در میان علم و علم در بیان اسم انظار هر اسم الباطن نموده آید که آن فرق را اندک خیال کنی و نگویی که
در علم تا علم اندک راه است لایکه فرقی که در میان مرکز خاک محدب عرش است نسبت بآن فرق حکم
قطره دارد و نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه
بر سبیل اجمال در بیان می آید مثلاً گفته شده است که پنج گانه عالم امر را طی کرده سیر اصول اینها غایتنا
و اثره اسکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر یافته است و حصول ازین سیر تقدیر
به مدت پنجاه هزار ساله راه نموده که بمیه تعریج الملائکه و الروح فی یوم کان مقداره خمسمین الف ستر
رمزی از نیمه مینماید غایت مافی الباب جذب عنایت جل سلطان نزدیک است که کار این

نشود و دام باز چین و اینجا همیشه با بدست است دام راه نموسبحانه بعد و راه الوره ثم و راه الوره سه هبوط اولی
استغنا بلند است همراهِ فکر رسیدن ناپسند است و آن درایت نباهت با رجوب حجب است حجب
بتمام مرتفع گشته است بلکه با اعتبار ثبوت عظمت و کبریا یی است که بلغ ادراک است و منافی وجدان نموسبحانه
اقرب فی الوجود و البعد من الوجود آنرا بعضی از مکمل مردان باشند که در آن سر و قات عظمت و کبریا یی
بطغیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیات ایشان را جاد و حرم بارگاه سازند قوئل معمم با عوئل معمم
فرزند این عالمه معکوس بیات و جدائی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است
مع ذلک در نیموطن نیز رئیس همه عنصر خاک است و آنکه گفته یس و راه الاله عدم المحض زیرا که بعد از
تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول است که نقیض و ذات نشد سبحانه و راه این
وجود و عدم است بچنانکه عدم را آنجا راه نیست بود را نیز گنجایش نه زیرا که وجود یک عدم بر تقاضا است او بر پا
با شعله شایان آنحضرت است جل سلطان و اگر اطلاق وجود را نیز ترکیب از تنگی عبارت مراد وجودی خواهد بود
که عدم را با مجال نقاضت نباشد و آنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت
حق سبحانه و تعالی وجود محض است از نارسائی خود نوشته است بحقیقت این عالمه ازین قبیل است بعضی از
ساراف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت کار آگاه ساختند
از آنچه در ابتدا و وسط نوشته است و گفته نام و مستغفر گشته استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله سبحانه
و تعالی ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت در مراتب معبود است و ایضا در عوالمات نبوة ردیحق است
سبحانه نه آنچنانکه اکثری گمان برده اند که در ولایت ردیحق است سبحانه و تعالی و در نبوة ردیحق و ولایت
در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوة یود آری
هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و هبوطی در عروج هر دو را ردیحق است سبحانه و تعالی و در هبوط و خلق
خایت مافی الباب در مرتبه هبوط ولایت بلکه ردیحق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بخشش بخلق
سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم لگرائی
فوق هر وقت دامنگیر دست و مانع توجع دست کلیه بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را
تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه
المعرفة الشریفة و مثلاً ما لا یستلزم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر

و در انطباق نبوة ردیحق و نشاء المانع فی انطباق و لایت نبوة

اطلاق علم حصولی و علم حضوری در آنحضرت جل سلطان به اعتبار تمیض و تقطیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها مناسب علم حضوری و الا فلیس تمیلا لتعلق العلم بالمعلوم من غیر آن بحصول من المعلوم فیه شئی فافهم و این تعین دل که آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایت انبیا و کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات و التسلیات و نعمتای ولایت علیاست که مخصوص بخواه اعلی است بالا صانه و در مقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعین دل حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است باعتبار جامعیت اسما و صفات و شیون و اعتبارات و سیرے که فوق آن سیر واقع شود شروع در کمالات بنوّه خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات و التحیات و ناشی از مقام نبوت است کمال تا بجان انبیا را نیز به تبعیت از آن کمالات نصیب است و در میان طائف انسانی خط و افزاین کمالات بالا صانه عنصر خاک راست و سایر اجزای انسانی چنانچه از عالم امر و چنانچه از عالم خلق در مقام تابع آن عنصر پاک اند و لطیف اند و باینده و لذت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بر بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک فضل گشتند چه انچه این عنصر را میسر شده است بیکس را میسر نشده و بعد از و حقیقت ندلی از نبی و من یطوین بطوری آید و سرقاب قوسین او ادنی انجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت مغربی و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات تمام بنوّه اند و آن کمالات شج و مغال اند و حقیقت این کمالات را دلایح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع مییابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود جمیع کمالات ما تقدم در باب محیط را نیز نسبت است بقطره در انجا آن نسبت بهم مفقود است مگر آنکه گوئیم نسبت مقام بنوّه بمقام ولایت همچون نسبت غیر فتا هی است به فتا هی سبحانی و اندر حالی ازین سیر میگوید الوایة افضل من البوّة و دیگرے از عدم آگاهی انیعا ندر توجیه میگوید ولایت بنی افضل من البوّة کبرت کلمه تخریج من انوارهم و چون بنایات و سمانه و صدقه جمیده علیه علی آله الصلوات و التسلیات من سیر را نیز با تمام رسانند مشهور گفت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر فرزند در عدم محض خواهد افتاد و ازین راه الا اعدم المحض ای فرزند ازین ماجرا در توهم مفتی که عنقادر شک را مد و سمرغ در دوام افتاد و عفا شکا کرس

که از کمالات اخفی که نهایت مراتب امرست نیز نصیب داشته باشد اما معالیه اخفی را با انجام نمرساند و
 بنقطه آخر دمنتهی نشود بلکه در ابتدا و اواخر و وسط او ماند و چون در اخفی کوتاهی کند در اصول آن نیز باندازه آن
 کوتاهی خواهد کرد و کار را با انجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهار گانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه بسته
 به وصول است بنقطه آخر آن مرتبه ابتداء و وسط از نقص خبر میدهد اگر چه برابر موازنه نهایت کوتاهی کند سه
 فراقی دوست اگر اندک است اندک نیست و در دن دیده اگر نیمه دوست بسیار است و این کوتاهی در اصول
 و اصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از اصول بمطلب باز خواهد داشت و آنکه گفته ام که این بیان مخصوص بحجری
 المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال و مقصود بر درجه اولی باشد از درجات
 ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و دیگر بود که کمال او مقصود بر درجه ثانی باشد از درجات ولایت
 که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او در درجه ثالث بود که مقام سرست شخصی
 رابع بود که نهایت کمال او تا درجه رابع باشد که مقام اخفی است در درجات و این را مناسبت تجلی صفات
 افعال است و درجه ثانیه را تجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسبت
 و درجه رابع بصفات سلبيه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد و هر درجه از درجات ولایت
 زیر قدم نبی است از انبیاء و اولی العزم درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا
 و علیه الصلوٰه و السلام رب او صفت تلوین است که منشأ صدور افعال است و درجه ثانیه زیر قدم
 حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و التسلیمات
 و رب ایشان صفات العلم است که جمیع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی علیه
 نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابع زیر قدم حضرت عیسی
 است علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و رب او صفات سلبيه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است
 و اکثر ملائکه که ام علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام در نیوطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان را
 در نیو مقام حاصل است و درجه خامس زیر قدم خاتم المرسل است علیه و علیه الصلوٰه و السلام و التسلیمات و رب
 علیه الصلوٰه و السلام رب الارباب است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات
 است و مرکز دائره این کمالات است و در مرتبه صفات و شیونات تمیز از این علم مناسب است که
 این شان عظیم ایشان جامع جمیع کمالات است و همین مناسبت ملت و علیه الصلوٰه و السلام ملت حضرت ابراهیم است

در منازل بهبوط آن عنصر از همه پایان تر فرو می آید چرا پایان تر فرو دنیا بد که مکان طبعی آن همه پایان تر
و چون از همه پایان تر فرو و آید ناچار دعوت صاحب آن آتم بود و فادۀ آن کامل باشد بدان امر فرزند
چون طریقه نقشبندیه ابتدا سیر از قلب بود که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده آید بخلاف سایر
طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس نمایند و تطهیر قلوب می فرمایند بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی
ما شاء الله تعالی آنجا عروج ینمایند از اینجا است نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است
و این طریق اقرب گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بوجه حسن میسر شده است که سانس
کو تا ه گشته الاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد افاضل دانسته اند بیکار شمرده اند لکن مضموم مانع
وصول بطلب یقین نموده اند زیرا که مالکان طریق بقدم تزکیه و بریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع
باید به واسطه صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر نمایند و در انجذاب قلبی التذاد روحی افتند
بسیار است که باین انجذاب فتاعت کنند و باین التذاد کفایت در زهد و منظمه لامکانیت این عالم انگیز
شان شود و شائبه بچونی آن عالم از بی چون حقیقی باز دارد و مگر در مقام ساکنی گفته است سی سال روح را
بجملای پرستیدم و دیگری گفته که سرستوار و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف فاضله است و از بیان
سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دائره امکان است تنزیه نباست فی الحقیقت تشبیه است
بخلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع از مقام جذبه ینمایند و بعد التذاد ترتیبات میفرمایند این انجذاب
و التذاد در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول
است این بزرگواران را محدود معاون لامکانیت عالم امر امین مکانیت تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند
و بچونی آن عالم را امین چون دانسته بچون حقیقی ارتقای ینمایند لاجرم بغیر و جود حال در رنگ دیگران
مفتون نمیگردند و بجزو و موزین راه بر مثال طفلان گول نمی شوند و به تربات صوفیه بیابات نمیکنند
به تعلیمات مشایخ افتخار نمی نمایند و به احدیت صرف اند و از اسم و صفت جنود مقدس نمی خواهند
باید دانست که همین عروج که در ماقدم ذکر یافته است مخصوص بجمعی المتشرکات است که عالم متعالی است
که از کمالات جواهر غمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن
بهمگان که ظلال اسمای وجوبی است خط و افراز و همچنین از وصول آن ظلال که مقام اسماء
و صفات است و آنکه گفتیم که تمام الاستعداد بود زیرا که نباست که به ظاهر محمدی المتشرب بود

ن نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است ۱۲

یسعی علی نبینا وعلیها الصلوة والسلام ملک الجباسة والشان فعلنا ان التفاوت فی ذلک الموطن بامر
 آخر واذ ذلک معلودا السفلی هانا اجتهت من بعد مفصل انشاء الله تعالی بحسن توفیقہ وکمال منہ وکرمتہ تعالی
 وذلک جدنا التفاوت بین خلیل رحمان وسانرا الانبیاء غیر خاتم الرسل علیهم الصلوات والتسلیمات فی
 الکمالات التي تتعلق بحقیقت الکعبۃ الربانیۃ التي هی فوق جمیع اعقالت البشریۃ والملکیۃ فان تحلیل ثمننا
 عظام ورتبہ رفیعہ لم یتسنر لاحد ذلک الشان والرتبہ درین مقام شکر که مناسب مقام ظهور سرودات
 عظمت وکبریائی است کمالات مرکز آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی
 همه مفصل حضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در آنجا طیفه ایشانست از انبیاء کمل اولیاء علیهم الصلوات
 التسلیمات مانا که حضرت پیغمبر علیهم الصلوة والسلام تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند
 آنها که تشبیه داده اند صلوات وبرکات مسؤل خود را صلوات وبرکات حضرت ابراهیم علی نبینا و
 علیه الصلوات والتسلیمات و بین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضمی هزار سال آن کفیل ایشانرا
 نیز بنمسر شد و مسؤل محاب گشت احمد بنده سحانه علی ذلک علی جمیع نعمایه و کمالات آن مقام عالی
 فوق کمالات ولایات و کمالات بنوت رسالت است چیز فوق نباشد که آن حقیقت سجود ایما است
 را نبیا اکرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوات والتسلیمات و انجما بین فقیر در رساله مبدا و مسا و نوشته است
 که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده ممتد گردد و حقیقت
 محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه غلے از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم ظهور این
 حقیقت همه آنرا حقیقت انکاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که کل را در وقت عدم ظهور اصل مسل
 می انکار و بحقیقت می نامد از انجا است که یک مقام چند مرتبہ ظاهر میشود و سرش آنست که ظهورات مقام
 باعتبار ظلال مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبہ اخیر ظاهر شده است اگر گویند
 از کجا معلوم شود که اخیر مرتبہ اخیر ظهورات است تا بحقیقت دانسته شود گوئیم که حصول علم به طبیعت
 ظهورات سابق شاید عدل است بر آخریت آن ظهور چاین علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست
 بلکه هر ظهور را حقیقت میداند که هیچ یک از ظلال نمی انکار و اگر چه ندانند که اختلاف این حقایق از کجا آمده
 قافم از فرزندان معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارد مقدمات امد و معارف
 هر کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از طبیعت خالی نیستند و مخصوص اند بمقامات

در معارف و تفاوت مراتب انبیاء

و قبله و قبله او علیها الصلوات و التسلیات باید دانست که تفاضل قدیم و ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجه است تا صاحب خفی افضل باشد و دیگران و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعدت از اصل و مع شازل درجات ظلال کثرت و قلت پس روا بود که صاحب قلت باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب خفی که آن قرب پیدا نکرد و مستحکم است که ولایت العینی التي فی الدرجه الاولی من لولایة افضل قطعاً من لایة الولی الذی فی الدرجه الاخری پوشیده نماند که سلوک طائف تتریب مذکور که از قلب بروح روند و از روح بسفر از سر خفی تا خفی به خفی نیز مخصوص بمردی المشرک است که بر تتریب بنیچگاه عالم را تمام ساخته تتریب اصول و بنیهای بنیچگاه را در اصول اصول همین تتریب را مری داشته کار با انجام میرساند و این راه تتریب مذکور شاه راه است و حصول و حصول مستقیم است مرتبه جان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در آنجا گویا از هر درجه نقی کنند و تا بمطلوب رسانیده اند از مقام قلب نقی کننده از و بصفت افعال که اصل اصل دست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نقی کننده و بصفت ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس شک نیست که افعال اصفا و تعلل از ذات او متفک نیست اگر انفاک است و ظلال است پس در آن موطن و اصلان افعال و صفات را نیز نصیب از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب خفی را بعد از تمام کار انبیا و اولیا و پس خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب قلب خفی را بر مری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا و بایکدیگر متصور است که صاحب ولایت قلب روح است از صاحب ولایت خفی بعد از وصول هر دو مرتبه کمال ما اولیا و انبیا و انبیا و علیم الصلوات و التسلیات این تفاوت معقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است افضل است از ولایت ولی که از مقام خفی ناشی گشته است اگر چنان ولی کمالات اخفی را انجام رسانیده باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه تعالی و قد کلمتنا عبادنا المرسلین انهم لم المنصورون و ان جندنا هم انما یلون ارسے این تفاوت در میان انبیا و بایکدیگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفلی لیکن این تفاوت در انبیا و علیم الصلوات و التسلیات مع نیز با خرد و کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفلی نیست تواند که صاحب این سفلی در آن موطن افضل باشد از صاحب این علو که تا بدین تفاوت فی ذلک الموطن بین موسی و یسعی و بنیاد و علیم الصلوات و التسلیات فان موسی جبره میرم و ذشان عظیم

که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال تا قداست پس قریبیکه فخر ادا این بطل است باندازه اعمال
خواهد بود پس تا قریبیکه فخر اداء فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قریبیکه فخر اداء نوافل است نصیب عالم امر
و شک نیست که نفل باندازه فرض هیچ اعتدالی نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت دریای محیط بلکه نفل
باندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت فرض نیز نسبت قطره و دریاست پس تفاوت
در میان دو قرب از نجایا من باید کرد و در مرتبت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلایق
چون از نیغ نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میگویند صوفیه خام ذکر و فکر را از ابراهیم
دانسته در اتیان فرائض مسابلات می نمایند و اربعینات ریاضات اختیار نموده ترک جمیع جماعت میکنند
خی دانند که ادا یک فرض جماعت هزاران اربعین ایشان بهتر است آنکه ذکر و فکر با رعایت آداب
شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای ربی ملحقان نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و اجتر میسازند
مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوات و التسلیات بصحت نه پیوسته است
بجماعت و جمعیت تمام میگذرانند و حال دیگر میدانند که روایات قهیه بکراست جماعت نافله تعلق است
و در اداء فرائض کسلی در زندگم است که فرض را در وقت سخت ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز
نمیکنند و جماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس یا بدو کس و جماعت قناعت دارند بلکه بسیار
که به تنهایی کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف
در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار هواد بدعت هویدا اند که پیش تو گفتم غم دلی ترسیم
که دل زده شوی و در نه سخن بسیار است و ایضا اداء نوافل قرب علی از ظلال می بخشد و اداء فرائض
قرب اصلی که شاکه ظلیت ندارد مگر نوافل که بر آن تکمیل فرائض را کرده شود آن تیرمه و معاون
قرب اصل است و از لحقات فرض پس ناچار اداء فرائض مناسب عالم خلق بود که حاصل توجیه است و
اداء نوافل مناسب عالم امر که روش نفل است فرائض همه هر چند قرب اصل می بخشد اما افضل و اکمل
اینها صلوات است الصلوة معراج المؤمن شعیده باشی و اقرب مایکون العبد من الرب فی
الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و آله که الصلوة و السلام که تعمیر از آن بهر
مح الله و وقت فرمود نیز فقیر در نماز بوده نماز است که کفر سیئات است و نماز است که نهی
از فحشاء و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام راحت خود را در آن میجوید

ولایت و کمالات ثانی از شایسته‌ترین است که مناسب ظهور است این نشانه و فیوض برآمده اند و از مقامات نبوة
 نصیب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خدا و مان باشند مفرطت را که ناشی از مرتبه نبوة
 و ولایت زنی باشد عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی سرانجام اختیار
 کرده اند و ابتدا از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق است باید
 نمود نه از اعلی بادی چه توان کرد این چهار مرتبه نگشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده
 شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده اند دانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است و بعضی فی الحقیقت بلندی
 است و بلندی پستی علی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است نقطه اولی که اصل الاصل است این
 قرب نقطه دیگر را پست کرده است مع که مستحق کرامت گناهکارانند این دید مقبلس از مشکوة نبوة است
 از باب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب ندانیا علی الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند
 و از حقیقت بشریت آمده اند غایت مافی الباب اولیا و کمال را که سیر ایشان موافق سیر انبیا و علیهم الصلوات
 والتسلیمات افتاده است و ابتدا صورت شریعت است و در وسط شریعت حقیقت که بولایت تعلق دارند
 و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت فکده
 است محصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیا کمال و بدایت انبیا و سل حقیقت شد و نهایت هر دو
 شان شریعت فلا معنی نقول من قال بدایت الاولیا و نهایت الانبیاء و از بدایت اولیا و نهایت انبیا و شریعت
 خواسته آری آن پیچره چون از حقیقت کار آنگاه هم نداشت لاجرم باین شیخ تکلم نمود این معارف
 هر چند کسی نگفته است بل اکثری بر عکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است اما منصفی که جانب بزرگی
 انبیا و علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بروی مستوی بود و محتمل که قبول این امر را
 غامض نماید و این قبول را وسیله زیادتایمان خود نماید اے فرزند بشنو که انبیا علیهم الصلوات
 والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند فی الاسلام علی خمس و چون قلب را مناسب است
 بعالم خلق بیشتر بود تصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از ما در اقلب سخن نفرو و ندو
 الهی را که لطوح فی الطريق ساختند و از مقام مدینه شمرند بے نجات بهشت و آلام
 دوزخ و دولت دیدار و بید و تنی حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امر را بان
 تعلق نیست دیگر علم که فرض و واجب سنت است اتیان آن ببالب تعلق دارد که

طریقت و حقیقت خدا و مان شریعت اند

لا معنی نقول من قال بدایت الاولیا و نهایت الانبیاء

و سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب میفرماید این تخت صدرفی بحقیقت فوق جمیع مقامات و رتبه
مرتبه ولایت کبری است بر آئنده این تخت را نظر باطن بطون نفوذ میکند و غیب الغیب سرایت مینماید بل
کسی که بار حق انکه معصود فرماید بهر ابد با بعد ابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تکمیل این مطننه عقل نیز از مقام خود
برآمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت هر دو با اتفاق بلکه با اتحاد متوجه کار خود خواهند بود
فرزند مطننه را گنجایش حاکمیت نامیده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب است و بتامی گرفتار
مقصود همتش جز بر ضایع و دردگار نیست جل سلطان و مطلبش جز طاعت و عبادات او تعالی و سجده
نه اما ره کمال بدترین خلایق بوده بعد از اطمینان و حصول رضا حضرت سلطان رئیس اطاعت
عالم امگشته است و راس قران خود شده بلی مجتهد ق فرمود علی علیه السلام فی الامور انما یجوز فیها
فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خیر و سرکشی است نشاء ان علی علیه السلام فی الامور
عناصر اربعه است که اجزاء قالب اند اگر قوت غلبه است از انجا ناشی است اگر شمول است هم از انجا
اگر حرمت شمره است هم از انجا خاسته است اگر خست و ناست است هم از انجا ناشی است یعنی سایر حیوانات
که نفس اماره ندارند این اوصاف را اهل در آنها بواجتم و اکمل حاصل است پس تواند بود که مراد از جهاد
اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه السلام فی الامور انما یجوز فیها با قالب بود نه جهاد با نفس کما قبل که نفس اطمینان انجا میدهد است و رانی و مرتضی گشته پس موت
خلاف و سرکشی از وی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب عبارت از
ارادات ترک اولی است و از تکالیف مودر خسته ترک غیریت نه اراده ارتکاب اشیاء محرمة ترک فرائض
و واجبات که حق و نصیب عدل گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات مطننه
است چنانکه گذشت اما مطننه بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امگشته است
صاحب شکست و در مقام استقرار لاجرم مجال حاکمیت در وی نامیده و عناصر را چونکه مناسبت
بمقام موت بیشتر است محمود در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت در ایشان باقی مانده از بر
تحصیل بعضی منافعه و فوائد که آن مربوط است فافهم باید دانست که منصب موت ختم بر خاتم الرسل
شده است علیه و علی اکه الصلوات و التسلیات از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان
او را نصیب کامل است این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز

است نه جهاد با نفس اماره
است نه جهاد با نفس اماره

انجا که میفرماید راجی یا بلال و نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق سلام و کفر گشته بر اصل سخن دوم
 و از مزیت عالم خاق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا خط خود را فر گرفته است و مشا به و معانی حاصل
 کرده فردا در نبوت رساله بیا لم خلق فتد و رویت بلا کیف در ایستاده و ایضا متعلق مشا به غلطی است از
 اطلاق و چون مرئی در آخرت واجب لوجود پس هر قدر که فرق در میان مشاهده و رویت است در میان
 ظلمت دارد و با تقدیر فرق عالم امر و عالم خاق بدان و نیز بدان که مشاهده غمره ولایت است و رویت غمره
 نبوت که به تبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات عاقله متابعان را نیز میسر خواهد شد ازین جا تفاوت
 در میان ولایت و نبوت نیز در باب تنبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات
 ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کس که بعالم خلاق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از انجا
 که حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت
 زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب مرد در حضرت عیسیٰ عالیست لهذا ملحق بروحانیان گشت
 و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننموده طالب بیت
 بهر فرمود این است بیان سبب تفاوت قدم انبیا در کمالات نبوت که در ما تقدم و عدله بیان آن نموده
 بودیم نه غلو بلیط الطائف و نه غلو آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است الله سبحانه الملکم للصواب ای فرزند
 چون عالم نبوت که مشرب و عالم است تعلق بقالب بیشتر داشت انبیا و علیهم الصلوات و التسلیات را نیز
 مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده از انجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است
 بعد از عروج بمقامات قرب که بولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب نمودن
 قریب سابق حاصل شده بود غلطی از اطلاق این قرب بوده که بصورت بعد تصور بگیرد و عروجی که اول میسر
 شده بود عکسی از عروج این عروج بوده که بظاهرنزول بنماید غمی بینی که مرکز دایره که بعد نقطه است نسبت
 به محیط دایره و حال آنکه فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه اجمال
 است و این نسبت نقطه دیگر را میسر شد است عوام صورت بین این قرب را توانمند دریافت حکم
 بالبعیدیت آن نقطه بینا بیند و حکم از سیرت آن نقطه را جمل مرکب تصویری کنند و عالم این حکم را نسبت تحمیل تحقیق
 می نمایند و انکه استغنائی علی ما تطفنون باید دانست که مطمئن بعد از حصول شرح صدر که از لوازم
 کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا میاید و انجا تکمیل

و در فرق در میان راجی یا بلال و نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق سلام و کفر گشته بر اصل سخن دوم

انکار و این عوام کیفی است و ضروری نه است دلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است
و تقریب با تمام عوام بلکه تنبیه و تشریح است برای ادراک خواص نام نیست میان طریقیکه حضرت حق سبحانه
این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته است از هدایت تا هدایت بنیادش نقش بندیه است که متضمن اندراج هدایت
و هدایت است برین بنیاد عمارت ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نبی بود معامله تا باینجا نبی خرد و تخم از بخار و قند
آورده در زمین هندی که مادرش از خاک شیر و بطحا است کشتند و آب فضل سما آن را سیلاب داشتند و تبریت
احسان مربی ساختند چون آن گشت و کار کمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید احمد شد الهی هدانا
لهذا را کائنات شدی لولا ان هدانا الله لقد هاجت رسل ربنا باحق باید دانست که سلوک این طریق تعالی
مربوط است برابطه محبت شیخ مقتدا که سیر مرادی باین راه یافته باشد و قوت انجذاب باین کمالات متصنیع
گشته نظر او شافی امر از غفلت بلیه است و توجه و ارفع علل معنویه صاحب این کمالات تمام وقت است خلیفه
روزگار قطب ابدال به ظلال مقامات خرسندند و او تا دو نجما از بخار کمالات او بقطره قانع نوب هدایت
و ارشاد او در رنگ نور افتا بسنجواست او بر هر کس فالقن ست فلکیست که بخوابد هر چند که خواستش
او در اختیار او نباشد چه بسا است که طلب خواستش مرے نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود لازم
نیست جامه که نبورا و مهند شوند که تبوسل و رشد پیدا کنند انیضه را بداند بلکه بسیار است که اصل
هدایت و رشد خود را نیز گما میبندند ندانند مع ذلک کمالات شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را
هدایت نمایند چه علم همه را نمیدهند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری
شیخ که مدار بنا و خصوصیت طریقه از طرق و اصول منوط بوجود شریف او است البته صاحب علم
است و از تفصیل سیر گاه دیگران را بعلم او کفایت نموده تبوسل او بر تبه کمال و تکمیل میرسانند و
بقناد بقا مشرف میسازند ع خامی کنند بنده مصلحت عام را با فاده و استفادها مالک الفکاهی البغای
است مرید برابطه محبت که شیخ مقتدا دارد ساعت فضا بترنگ او منصیع میگردد و بطریق انعکاسی
با نوار میشود در نصوص علم چه در کار بود و اعم در افاده دهم در استفادها خریزه که بتابش بخورید
ساعت فضا بچخته میگردد و به مرو را میام می پرورده در کار است که او را علم به بختگی خود بود و یا آفتاب
دانند که آن را بچخته می سازد آری علم از برای سلوک و تسلیک اخلاقی را برای در کار است که
بسیار سل دیگر مربوط و در طریق ماکه طریقه اصحاب کرام است علیم ارضوان علم بسلوک و تسلیک

این دولت بر سهیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو با ستار آورده است و غلبه کمالات ولایت ظلی بوده
گشته است اما امید است که بهلر ز میثاق آیند دولت از مرتزه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات
اصلی رو بنظور آرند و ظلی استوار پیدا کنند و حضرت محمدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت
علیه باشد و فرزند تاج کامل بنی علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام چون تبعیت کمالات مقام نبوت را
تمام کند اگر از اهل مناصب است بمنصب یا تشرف را فرامیسانند و چون کمالات ولایت کبری تمام
کند اگر از اهل مناصب باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب است
منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که تحت
اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق و غوث نزد شیخ محی الدین عربی همان قطب مدار است
غوثیه منصب علیّه نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب مدار است قطب از وسع
در بعضی امور مدو خواهد و در منصب مناسب بدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتی من
یشاء و الله ذو الفضل العظیم تدبیر عیال و معارفیکه مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت
شرائع انبیا است علیه الصلوٰۃ و التسلیات و چون در اقام نبوت تفاوت است در شرائع انبیا
غیر باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفی که مناسب مقام ولایت اولیا
است شطحیات مشایخ است و علومی که از توحید و اتحاد خبر دهد و از حاطه و سیران نبایند و از قرب
و محبت نشان بخشد و از مراتب و ظلیات اشعار فرماید و مشهود و مشاهد اثبات کند بالجمله
معارف انبیا کتاب سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرآت ولایت اولیا پلے بقرب حق بر دو ولایت انبیا نشان قربیت و تعالی نماید و ولایت
اولیا ولایت بشود و نماید ولایت انبیا نسبت مجبوری لکیفیه اثبات فرماید ولایت اولیا و قربیت
را شناسد که چیست و جمالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب عین
بعد و اندو شود و انفس غیب شمع گردد که بگویم شرح این یحیی شود و ای فرزند سخن را در بیان کمالات
نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت نفسانیه و ولایت
کبری و ولایت علیاست و معارف مناسب هر کدام و محال متعلقه هر یک طبعی و لایزال است و نقصان
نکرده و تکثر در بیان این معنی اندراج نمود تا بود که از کمال غایت از استبعاد افهام بر آید و از مظان

بیان کمالات نبوت و قربیت آن بر ولایت ۱۲

و طالب را بطلب که ولایت نمود لذت بخش هیچ در کار نیست هر چند شیخ معتقد که هم چو پانی آن طریقه است
 کمال علم و نور معرفت تحقق پس چار درین طریق عالی در حق وصول حیات و اموات میان شیوخ
 و جوان و اکمل مساوی باشند که بر این طریقه محبت یا توجه صاحب لذت به شتای مقاصد برسد و لذت فضل شدی
 من یشاء و الله ذوالفضل العظیم مایه اند که منتی هر چند صاحب علم نبود اما از طور خوارق چاره نباشد گاه باشد
 که او را در آن طور اختیار نبوده بلکه بسیار است علم طور آن نیز نباشد مردم از دس خوارق بینند و او را از آن
 اطلاع ند و آنکه گفته شد که منتی صاحب علم نبود مردم از عدم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقاً بخشی که احوال
 خود هیچ فهمد کما مرث الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بے واسطه و بواسطه بواسطه
 تا زمانه ساریست که طریقه مخصوص و را بلوٹ تغیرات و تبدیلات بلوٹ نسخا و بالحق مختصرات
 و تبدیلات خراب نگردانند ان الله لا یغیر ما یقوم حتی ینزله و اما بالفسح عجب آنکه جماعت این تبدیلات را
 تکمیلات آن طریقه گمان می برند و آن لحا قات تیممات آن نسبت تصور مینمایند نمیدانند که تیمم و تکمیل آن کمال
 سرانجامی نیست و الحاق و اختراع فراخ هر بیسوی برگی نه ۵ هزار نکته باریک تر از مو انجا است نه هر که سر
 بترشد قلندری داند و نور سنت سینه را علی صاحبها الصلوة والسلام و التجهی ظلمات بدتها مستور ساخته اند
 در و نطق ملت مصطفویه را علی صاحبها الصلوة والسلام و التجهی که درات امور محدثه ضائع گردانیده عجب
 آنکه جمیع آن محدثات را امور تحسنة میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل حین و تقیم ملت از آن
 حسنات می جویند و در امتیان آن امور ترغیبات مینمایند و با هم اندر سحانه سواء الصراط مگر نمی دانند
 که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضا و حضرت حق سبحانه و تعالی بوصول
 پیوسته کما قال الله تعالی ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا پس کمال حین
 ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بمقتضای این که بهر بیست سال که پیش تو گفتم
 غم دل ترسیم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است علماء مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه
 احداث مالیس منه پس حکام اجتهادیه از امور محدثه مباشد بلکه از اصول حین بودند لان الاصل را رجع الیه
 دس فرزندان معرفتی در رساله مبدا و معاد و باب فاده و استفاده که بقلب رشاد و تعلق دارد و نوشته
 است چون مناسبت باین مقام داشت و سودمند بوده این معرفت درین مکتوب نیز نوشته ازینجا اعتبار
 نمایند قطب شاد که جامع کمالات فرویه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار رواه شده

بنظرم می آید و عالم ظمانی که نور ظهور و نورانی میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است محیط
عرش نام کز فرخش هر کسے را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از
مستفاد میگردد و متوسط افکند یکس با نیند و ملت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریا و محیط تمام عالم را فرا گرفته است
و آن دریا گویند بنجد است اصلاً حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد یا آنکه اگر
آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توبه گویار روزی در دل طالب کشاده میشود و از آن راه بقدر توبه
و اخلاص دریا سیراب می گردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جلشانه و با آن عزیز اصلاً متوجه نیست از انکار
بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است
اما شخصی که منکر آن بزرگ است و با آن بزرگ از در بابا است هر چند بدکر الهی تعالی و تقدس مشغول است
اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان نگار و از آن راه فیض و میگردد و بے آنکه آن عزیز متوجه
عدم افاده او شود و قصد فرار نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد است صورت
نیمه قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت آن عزیز دارند هر چند از توبه مذکور و ذکر الهی تعالی جلشانه
خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و لیکن هذه المعرفته آخر المکتوب
بس کم این زیر کانرا این بس است : بانگ دو کردم اگر دروه کس است : الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله و انما و سرمد المکتوب و و صد و خصصت و یکم
بسیار و آب میر نعمان صد و ریافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصه آن در ضمن معارف
بلند و حقائق اربعه بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اغری ارشده لیسجانه
یاد که نماز رکن دوم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزوی آنست که از جامعیت
حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع تقریبات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان را علیه
آرا الصلوات و التسلیمات در شب معراج در شبست میر شده بود و از نزد دل در دنیا مناسب این
نشان آن دولت ایشان را در نماز میسر شد اندا فرمود علی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمن و غیر
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام اقرب ما یکون من الرب فی الصلوة و کمل تا بجان او را
علیه و علیهم الصلوات و التحیات از آن دولت درین نشاء در نماز خط و افرست و نصیب کامل
اگر چه رویت نیست که این نشان را بر تنابد اگر نماز کردن نمی فرمود نقاب جبره مقصود که می کشود

اولم خیرم اوسلم چنان سبت آخر را باول بیشتر دیده که محل تردد و گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه علی آله
 الصلوة والسلام که بهترین این امت اول است یا آخر و در میان گذاشت آنرا در متاخرین این امت اگر چه
 نسبت علواست اما قلیلاست بل اول و در متوسطان هر چند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر است بل اکثر
 و کل و وجه کمیت کیفیت اما قلیت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسا بقان ثابست واده
 و بیشتر ساخته قال علیه علی آله الصلوات و التسلیات لا سلام بد اغریبا و معو کما بد افطوبی الغریبا و فخر ع
 آخریت این امت از برای ثلث ثانی است از آن حال آن سرور علیه علی آله الصلوة والسلام زیرا که معنی این
 را خاصیت است عظیم در تغیر امور و تاثیر نسبت قوی در تبدل اشیاء و چون درین امت نسخ و تبدل نمود
 ناچار نسبت سابقان همان طراوت و فنارت در متاخران جاوه گرفته است و تا بعد شریعت تجدید
 ملت در اعلی ثانی فرموده گواهان عدل بر این حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حضرت
 مهدی است علیه الرضوان فیض روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند انچه سجایا کرده
 لے برادر این سخنام در بر اکثر خلاق گران است و افهام اینها دور دور اما اگر بر مکرر نصاف بیایند
 علوم معارف یکدیگر را سوازه نکنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت علوم شرعی عدم مطابقت آن
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت نبوت را به بینند که در کدام یکی مبنی ترست شاید از استبعاد برآید
 دیده باشند که فقیر در کتب سائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از
 ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 هیچ مقداری نیست کاشکه حکم قطره دانسته نسبت بدریای محیط و امثالین بسیار نوشته است خصوصا
 در مکتوبیکه بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار
 نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدا سے
 جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بترواند کیفیت آنکا بر دین ابیات بی چون شمر
 برداشت از خاک و منور گردد زانم سر زافلاک و من آن خاکم که بر نو باری کند از لطف بر من قطره
 باری و اگر بر روی زمین صد زبانم چه سوسن شکر لطفش که تو انم بعد از مطالعه این مکتوبات
 اگر شوق تبعلیم ناز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد
 بعد از استخارها متوجه اینخد و گردند شطری از عمر تبعلیم ناز صرف نمایند و الله سبحانه و الهما دے

بیشمار تقسیم گوهری غلغله است که راحت ده بیمار نیست حتی یا بلال مغر نیست ازین جزا و قرة عینی
 فی الصلوة اشاره ایست باین متناذرات و مواجید و علوم و معارف احوال مقامات انوار و احوال تلویحات
 تمکینات و تجلیات تکلیف و غیر تکلیف و ظهورات و غیبات و غیر متلونه هر چه ازینها در بیرون نماز میسر شود و بی گاهی از
 حقیقت نماز رو بدین اشارات مثال است بلکه ناشی از و اجم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است
 در وقت و احوال و گویا از نشاء دنیوی می بر آید و در نشاء اخروی می در آید لا جرم درین وقت حتی که مخصوص
 با خیر است نصیبی از ان فرامیگیرد و خطی از اصل بی شائبه طبیعت بدست می آرد چنانچه دنیوی مقصور بر کمالات
 ظلی است که معالیه که بیرون ظلال است مخصوص با خیر است پس از معراج چاره بود و آن نماز است در حق متعال
 ایند و لذت مخصوص باین است که به تبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات التسلیمات که در شمع معراج از دنیا
 با خیر رفت و به بهشت در آمده بدولت رویت و مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و بدین سعادت
 مستعد شدند اللهم اجزه عنا موله واجزه عنا افضل جزیت نبیا عن امته واجز الانبیاء کلم جزاء فانهم
 دعاة الخلق الی الله سبحانه و هدایتهم الی لقاء الله تعالی جمیع را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نداشتند و کمالات
 مخصوصه آن اطلاع نمی بخشیدند معالجات امراف خود را از امور دیگر جستن و حصول مرادات خود را با شیاء
 دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها نماز را دماز کار دانسته بنای آن بر غیر و غیریت داشتند و علوم را از علوم
 افضل انکار داشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم که ترک کل شرب است بصفت حدیث تحقق شدن
 و در نماز تغیر غیریت آمدن دعا بد و موجود دانستن هوکما تری مبنی علی سله التوحید و لوجودی الذی هو کما
 احوال اسکاری از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جم غفیر از این طائفه تسکین اعطای خود را از سماع و نمیزدند
 نواجب جستن و مطلوب خود را در پرده های نفی مطالعه نمودند لا جرم رقص و رقصی را دیدن خود گرفتند یا آن
 شنیده باشند با حمل الله فی الحرام متعارف با لغویات متعلق بکل خشی و حب الشئ یعنی و یعم اگر شمه از حقیقت
 کمالات صلواتیه بر ایشان متکشف شدی هرگز دم از سماع و نفی نزد ندی و یا وجد و تواجد نکردند و
 رع چون نمیدیدند حقیقت ره افسانه زدند اے برادر هر قدر فرق که در میان نماز و نفی است همان
 قدر فرق در میان کمالات که متشاء آن نماز است و کمالاتیکه متشاء آن نفی است بعد ان معاقل
 تکلیف الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخرتیه است که بزرگ
 اولین بر آمده مگر از عجا فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اللهم خیر ادعهم فمروودند

این دولت در نماز توجیهی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقائق الهی است تعالیٰ تقدست پس کعبه
 عجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیا است فی الحقیقت از آخرت است نماز متوسط آن نیز این نسبت
 پیدا کرده است بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز
 میسر شود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل می شود چنان حالات از دایره ظل نه برآمده اند هر چند
 علو پیدا کنند و این حالت نصیب از اصل دارد هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر فرق
 در میان آن حالات و این حالت باید دانست و متفاده می گردد که حالتی که عنایت الله سبحانه در وقت
 موت ر و خواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود و چه موت از مقدمات احوال آخرت است هر چه با آخرت
 نزدیک است اتم و اکمل است چنانچه ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتانی مابینما و همچنین حالتی که بکرم
 الهی جل سلطان در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود
 و همین نسبت برزخ کبری را که روز قیامت است یا برزخ صغری که مشهود آنجا اتم و اکمل است
 و مشهود جنات النعیم نسبت به مشهود برزخ کبری اتمیت و کمایت دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است
 که محمد صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیات از آن خبر داده فرموده ان مدخلة لیس فیها حور و لا قهقرو
 یجلی فیها ربنا صا حاک پس پایان ترجمه ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالا ترجمه جمع آنها خیمه بلکه دنیا
 اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال و نمودار مثال که مخصوص بد دنیا است نزد فقیر معدود از
 امور دنیوی اند و فی الحقیقت داخل دایره امکان آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند
 و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون علوا کبیر فقیر دنیا را تمام ملاحظه نمایند خالی محض می باید
 و آنچه از مطلوب آنجا بمشام او میرسد غایت ما فی الباب مرزء ایست مر آخرت را مطلوب
 و آنچه جستن خود را بر ایشان کردند است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثر بآن
 گرفتار اند و بخواب خیال آرام گرفتند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بوی از مطلوب
 می آرد و دونه خط التماس مکتوب و دو صد شصت و چهار هم می رسید باقر سار نبوری صدور
 یافت در بیان آنکه معالنه خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوف بناید کرد درین ضمنی واقع
 که بعضی از مشایخ نواحی اظهار نموده بودند ذکر یافته و تعمیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اعطی صیغه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان ساینده متوجه کار خود

الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والترم متابعة المصطفی علیه علی الصلوة والسلام اتمهاواکملها
 مکتوب دوم در خصوص شخصیت دووم بمولانا محب علی صدور یافت در بیان آنکه ارتباط ماجبی است
 و نسبت ما انکاسی در قرب بعد تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الصیفة شریفه
 که از روی اتفاحت معلوم فرموده بودند بوصول آن نتیج گردید چون بنی الا فرط محبت کمال اختصاص بود از دیوار
 فرحت بخیعده سخن از وفاء بعد سابق اندراج یافته بود و محذور و ما بهر وضعی که باشند از اوهناغ شرعی محل مضائقه نیست
 بشرط آنکه رشته محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و ناره این اشتیاق سرور و دیگر دو بلکه ساء
 فساد در التهاب میفرماید چه ارتباط ماجبی است و نسبت ما انکاسی انصبافی در قرب بعد تفاوت ندارد
 مگر در سرعت و بطور و علم و بعضی از خصوصیات طریق و عدم علم به آن تحقیق نیمنه را از خاتمه مکتوبی که
 بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یا ران
 سیادت پناه اخوی میر محمد نمان آورده اند از انجا طیند زیاده چه اظنا ب نماید و السلام مکتوب دوم در
 شخصیت و رسوم بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صدور یافت در بیان معارف که تعلق بکینه
 ربانی دارد و در بیان فضائل صلواتیه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الصیفة
 قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید مد سبحانه الحمد والمنة علی ذلک **الفصل**
 بدو اے فلک مینا فام تا زین دو کدام خوشتر کرد خرام خوشید جهان تاب نواز جانب شرق
 یا ماه جهان گرد من از جانب شام چون قدم نخبه فرموده اند زودتر تشریف آرند که مشتاقان زویر باز
 انتظار اند و از روی استماع احباب بیت الله دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجد الیهاست محصور
 خلایق را به بشر و جمیع ملک حقیقت آن نیز مسجد الیهاست محقق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق حقائق
 آمده است کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سائر حقائق گشته گویند این حقیقت برزخ است میان
 حقائق کونی و حقائق آلی مخلوقات عظیم و کبریا بی داشته که هیچ رنگی و کیفی بدان قدس
 آن نرسیده و هیچ ظلیته به آن راه نیافتد نهایت عروجات و نیومی و ظهورات
 آن نامتناهی حقائق کونی است نصیب از حقائق آلی جل شانہ مخصوص باخریت
 است الا در نماز که معراج مومن است و در آن معراج که گویند از دنیا به آخرت
 رفتن است خط از انچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و انکارم که عمده در حصول

مکتوب دوم در خصوص پنج شیخ غلبه لاد می بردا و فی حد و ریافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان ضایع نشود با بیان حقوق و مایه سبب ذلک بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ دعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید لشکر سبحانه اجماع المنته که تمامی ایام سفارت تاثیر در محبت و اخلاص مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسید ندمنا سبب بوده انحراف صانع الله سبحانه از روزه عزلت نموده بودند بلی لغزله نیست تصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و انزو اگر نیند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه علی اکرم الصلوة و السلام حق المسلم علی المسلم خمس و السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تسمیت لعاطس مادر اجابت دعوت شمر الطاست فی الاحیاء و بمنع من الاجابة لکان الطعام طعام شربة و التماثل علی سقف او حائط و سماع شی من المزمیر و المکاهی و التثاقل تبوع من المود للعب و کل ذلک مما یمنع الاجابة و یوجب تخمیرها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا و شریرا و متکلفا طالبا لللبایات و الفخر و فی ثمره الاسلام و لا یجیب لی طعام صنع ریاء و سمحه فی المحيط لا یبغی ان یعبد علی المائدة اذ کان علیها لعب غناء و قوم یقربون او یشرکون المحرک الذی مطالب المومنین اگر این موانع همه معقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هر چند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است و نیز بدانند که رعزت از اغیار باید نه زیاره که صحبت با هم از ان سنت موکده این طریقه علیه است حضرت خواجہ شبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط صحبت داشتند که بی موافقت میسر نمیشود و عیادت مریض سنت است اگر ان مریض را شخصی متهم بود و بیمار داری او نماید و الاعیادت آن مریض واجب است چنانچه در عاشیه شکوای گفته اند و به نماز جنازه حاضر شدن لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعی جماعت پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از ان چاره نبود باقی اوقات را بتبطل اقطاع بگذرانند اما اول تعجیب نیست که عزلت را به لوث هیچ عثری از اعراض عاجله ملوث نشانند و هیچ مقصدی غیر از جمعیت باطن بزرگ آتی جل سلطان و اعراض از اشتغال لا طائل من ملاهی هیچ نبود در هیچ نیت نیک احتیاط نمایند مبادا غرض نفسانی در ضمن آن مخفی باشد و درین هیچ التجا و تقصر بسیار نبیند و عجز و انکسار

مکتوب دوم
مکتوب دوم
مکتوب دوم

در باب
دعوت
است

باشند بذكر اسم تعالی و تقدس بیلا حظا سما و صفات اشتغال نمایند تا معامله بکمالت نگردد و کاذبیت انجام دهد
 ملاحظه سما و صفات بسیارست که باعث ظهور احوال گردد و واسطه وجود و مواجید آید شنیده باشند که احتمال
 خطا در احوال و مواجید بسیارست و اشتباه باطن بحق در انموطن بیشتر بشنوند که درین ایام یک از مشایخ کواچی
 باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که بهر نظر میکنم هیچ نمایی یام
 آسمان زمین را که نگاه میکنم نمایی یام و عرش و کرسی را نیز نمایی یام و خود را که ملاحظه میکنم هیچ نمایی یام و پیش کس
 میروم و در این نمایی یام و خدا می عزوجل و ملائکه نهایت است نهایت او را کس نیافته است
 مشایخ همین اکمال دانستند اگر تو نیز همین اکمال میدانی پس طلب حق جل و علا برآی همیشه قویایم
 و اگر امر دیگر اکمال میدانی بنویس فقیر در جواب و نوشت که این احوال را تا نو نیاات قلب است قلب بنده اول
 است ازین راه و صاحب این احوال ربه از مقام قلب طے کرده است سه حصه دیگر از قلب باطل باید
 کرد بعد از آن برزئنه دوم که عبارت از روح است عروج باید نمود و ای ماشاء الله تعالی بعد از مدتی
 ازین ماجرایک از اربابان فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود معلوم شد
 که حال و موافق حال آن شیخ مستفسرست بلکه این دران مقام از و قدمی بیشتر دارد و چون نیک بکمال و
 ملاحظه نموده آمد ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عصر هو است که محیط هروره از ذرات مستشهود
 از غیر از هو امر دیگر نیست و همان را خدا بے نهایت دانسته تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیر
 مرتبه دیگر او را طلبیده فقیشتش احوال او نمود یقین شد که گرفتاری او بغیر عصر هو با امر دیگر نبوده است
 و او را نیز بر نیستی مطلع ساخت و چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل او غیر از هو امر دیگر
 نیست و از آن احوال مستغفرت گشته قدم بیشتر گذاشت بدانند که قلب برزخ است در میان عالم خلق
 که عالم عناصر راجع است و در میان عالم ارواح و رنگی از هر دو عالم دارد پس گویا که نصف قلب از
 عالم خلق است و نصف دیگر از عالم ارواح و نصف عالم خلق آن را که نصف سازیم معامله بخیر
 خواهد افتاد پس راجع قلب عبارت از مقام هو باشد که قلب متضمن آنست پس بجز آخر ظاهر شد
 موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت دست محمد بن عبد الله بن هاشم و ائمه ائمه اهل بیت علیهم السلام
 هانا الله و الله قد جادت رسل بنا باحق زیاده برین گنجایش وقت نبود و السلام علیکم و علی آئمتنا و علی سائر من تبع الهدی
 و اتهم متابعتهم علیهم و علی آله من الصلوات افضل و من التسلیمات اکملها

خواجہ حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانہ از ماجرا بخیر و باد کہ کونتمہ ما مقصود را بر خود اتزام نموده مگر
 اہمت را در خدمت خدمتہ علیہ السبتہ اند و مادور افتادگان را فارغ ساخته و گریستن من بجان شود ہر ہوس
 یک شکر وی از ہزار توانم کرد و سہ مرتبہ فقیر دولت عتبہ بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبہ فقیر را
 فرمودند کہ ضعف بدن بر من غالب آمدہ است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواہی بود و
 در حضور خود شمارا طلبیدند و شہادہ جوہر صفات بودید و بفقیر امر کردند کہ با ایشان توجہ بکن با مر ایشان در حضور
 ایشان بیشما توجہ کردہ بحدیکہ ظاہر اثر آن توجہ نیز ظاہر شدہ بعد از ان فرمودند کہ حضرت والدات ایشان نیز این
 غائبانہ توجہ بکن حسب الامر غائبانہ توجہ نمودہ آمد امید است کہ بہرکت حضور ایشان ان توجہ شمرنتا کج باشد
 تصور نکنند کہ از امر واجب الامثال دو صیت لازمہ ایشان ذہولی واقع شدہ است یا تنافلی
 زوہ باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر ان است الحال چند فقرہ بطریق نصیحت نوشتہ می آید
 بگوشت ہوسن ستارہ خواهند فرمود اسعدکم اللہ سبحانہ فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقاید است
 بموجب آرای صائبہ اہل سنت و جماعت شاکر اللہ تعالیٰ اعیم کہ فرقہ ناجیہ اند بعضی از مسائل اعتقادیہ کہ
 در انجا نوع خفا بودہ بیان آن نمایند باید دانست کہ اللہ تعالیٰ و تقدس خود موجود است و اشیاء
 بایجاد او تعالیٰ موجود اند و او تعالیٰ یگانہ است ہم در ذات ہم در صفات ہم در افعال ہم بایکس در ہیچ
 امرے با او تعالیٰ فی الحقیقت شریکت نیست چہ وجود و چہ غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از بحث
 خارج است صفات و افعال و تعالیٰ در رنگ ذات او سبحانہ تعالیٰ چون بجاوندہ اند و بصفاست و
 افعال ممکنات ہیچ مناسبت ندارد مثلاً صفت العلم اورا سبحانہ صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقی کہ
 ہرگز تعدد و تکثر با آن راہ نیافتہ است اگر با اعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا کہ آنجا یکا یک تکلفی است
 بسیط کہ معلومات ازل و ابد بہمان اکتشاف منکشف میگردد و جمیع اشیاء را باحوال مناسبتہ متضادہ ایشان
 کلیت و جنریت با اوقات مخصوصہ ہر کدام در ان واحد بسیط دانستہ است در ہمان آنی دید را ہم موجود
 دانستہ است ہم معدوم و جنین دانستہ است صبی و جوان دانستہ است و پیر و زمرہ دانستہ است و
 و مرده و قائم دانستہ است قاعد و مستند دانستہ است و معطوب و خندان دانستہ است گریان و متلذذ
 دانستہ است و متالم و عزیز دانستہ است ضعیف و ہم در پیر زرخ دانستہ است ہم در خشوہ ہم در جنت
 دانستہ است ہم در تلذذات پس تعدد و تعلق نیز در ان موطن مفقود باشد چہ تعدد و تعلقات تعدد ذات علیہ

پیش از آنکه بحقیقت نیست میسر شود و غیث استخاره ادا نموده به نیت درست غلت گیریند امید است که ثمرات
عظیمه بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته والسلام مکتوب و وصود و شصت
و شش مشتم بر حضرت پیرزاد باطنی خواجہ عبدلہ شہر و خواجہ عبدلہ شہر و ریافت در بیان بعضی از عقائد
کلامیه و فوق آرا می اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سیم کہ حضرت ایشان از روی الہام و فراست
حاصل گشتہ از رویہ تقدیر و تہمید و ادراک احوال حضرت پیغمبر علیہ السلام علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات بخواب
و دیده بودند کہ میفرمایند تو از مجتہدان علم کلامی و این ائمہ را بحضرت خواجہ خود گذاریند بودہ اند از آن
رو حضرت ایشان در ہر سالہ از سائل کلامی علیہ السلام است و حکم جدا لکن اکثر مسائل موافقت بمشاخ ماتریدہ
دارند با بیان روفاستفادہ مذکور پیش ایشان بود ملاحظہ و زنا و قہ کہ مراد صوفیہ را نا فہمیدہ بفضل الہی فتنہ اند و در بیان
بعضی از احکام فقہیہ کہ بصلاوۃ متعلقند و در بیان کمالات طریقہ نقشبندیہ التزام ایشان بر متابعت
سنت را در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس قاصدان ماینا سبب لک بعد الحمد الصلوٰۃ و تبلیغ
الدعوات بخواب مخدوم زادہای کرام مینماید کہ این فقیر از سر تا قدم غرق حسنا س و والد بزرگوار شما
درین طریق سبق الف و بی را از ایشان گرفته است و تہی حروفین راہ از ایشان آموختہ و دولت
اندراج النہایت فی البدایہ بہرکت صحبت ایشان حاصل کردہ و سعادت سفر در وطن را بعد قہ خدمت
ایشان یافتہ توجہ شریف ایشان در دو نیم ماہ این نا قابل را بہ نسبت نقشبندیہ رسانیدہ و حضور خاص
این کابر را عطا فرمودہ و درین مدت قلیلہ انجم از تجلیات و ظہورات و انوار و الوان و سبے
رنگینہا و بی کیفیتہا کہ بطفیل ایشان رودادہ چہ شرح دہد و چہ بیان تفصیل آن نماید بہ بین توجہ شریف
شان کم دقیقہ مانده باشد در معارف توحید و اتحاد و قرب و احاطہ و سران کہ برین فقیر نکشا و نند
از حقیقت آن اطلاع ندادند شود و وحدت و کثرت و مشاہدہ کثرت در وحدت از مقامات مبارکہ
این معارف است بالجملہ کہ نسبت نقشبندیہ است خصوص خاص این اکابر نام این معارف
بر زبان آوردن و نشان این شہود و مشاہدہ را بیان نمودن از کوتہ نظری است کارخانہ این کابر
بلند است ہر زراتی در قاضی نسبت ندارد و ہر گاہ این طور دوستی رفیع القدر از حضرت ایشان
بلین فقیر رسیدہ باشد اگر در مدت عمر سر خود را پائمالی قدام خدمتہ عقبہ علیہ بہ شما کردہ باشد
بیچ نکندہ باشد از تہمیدات خود چہ عرض نماید و از شرمندگیہاے خود چہ اظهار نماید اما معارف آگاہ

فعل است و مهنوعات و لیر و آخرین بهمان یک فعل بوجود می آیند کرمیه و با امرنا الا واحدة کلمه با بصیرت است
ازین اگر احیاست و اگر ماتت مربوط بآن فعل است و اگر ایلام و اگر انعام منوط بهم بآن فعل همچنین اگر
ایجاد است و اگر اعدام ناشی از آن فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد تعلقات ثابت نه بود بلکه
بیک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقیات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل
تعالی همچون دیگرگونه است زیرا که چون را به همچون راه نیست لایحل عطا یا الملک الامطایاه و انصرمی
چون از حقیقت فعل حق جل سلطانة اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و افعال و سبحانه را حادث
دانست ندانست که اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال و تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی
از صوفیه تجلی افعال ثبات نمود و در انموطن در مراتب افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانة ندیده
اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل و تعالی زیرا که فعل و تعالی که همچون دیگرگونه
و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آنرا تکوین گویند در مایه محدثات گنجایش
نیست و در مظاهر ممکنات ظهور نه در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد در کلمه گدایان معنی چه
کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر بے تجله ذات متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت
ذات تعالی و تقدس نفکاک نیست تا تجلی آنها بے تجلی ذات متصور بود و آنچه منافک از ذات
است تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی آنهاست تجله ظلال افعال
و صفات بود نه تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعلی در هیچ چیز حلول نکند هیچ چیز در او
حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نه آن حاظه و قرب معیت که
در خور فهم قاصر باشد که آن شایان جناب قدس و نیست تعالی آنچه بکشف و مشهود معلوم کنند
از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات صفات در افعال او تعالی جز جمل و حیرت
نصیب نیست ایمان بغیب باید آورد و هر چه کشف و مشهود گردد تحت لافنی باید ساخت
عقفا شکار کس نشود دام باز چین و کایجا همیشه با بدست است دام را پیته از مشنوی حضرت
ایشان مناسب انجام است هنوز ایوان استغنا بلند است و مرا فکر رسیدن ناپسند است و پس ایمان
آریم که او تعالی محیط اشیا است و قوی است با ایشان و با ایشان است اما معنی احاطه و قرب و معیت

و کثیر از منته میخاهد و بیس قریه الان واحد و بسیط من لا اول الی الابد لا تعد و فیہ صلا الذلجری علیہ تعالیٰ بمان لا تقدم
و لا تاخر بسبب علم او تعالیٰ اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود و که هیچ معلومات متعلق گشته است
و آن تعلق نیز مجهول کیفیه است و در رنگ صفت العلم بیون و بیگو نه است مبتعد این تصور را بمانشای
زائل گردانیم و بگوئیم که رواست که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغایره در اعتبارات
متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی و هم رباعی و هم عرب
داند و هم بنی و هم تمکن داند و هم غیر ممکن و هم معروف و هم غیر معروف و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم
مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه را در
مرآت کلمه در یک وقت تفصیل می بینم هر گاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع اضداد تصور بود و در علم واجب
تعالیٰ و الله المثل لا علی چه راست بعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است مافی تحقیق
در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است
اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هزار سال ستمی نیست و وقت عدم
سابق او پیش از آن بیال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد و نه
فی الحقیقه تضاد الزمان و علی هذا القیاس سایر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالیٰ از هر
بجزئیات متغیره تعلق گیر و شائبه تغیر دروے راه نمی یابد و منطه حدوث در آن صفت پیدا نمیشود و کما
زعمت افلا سفه زیرا که تغیر بر تقدیر تصور یا شد که یکے را بعد از دیگرے دانسته باشد چون همه را
در آن واحد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدد و مراد را تا تغیر و
حدوث راجع بآن تعلقات بوده بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لرفع شبهة افلا سفتا رے اگر تعدد
تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان
یک کلام گویا است اگر مرست از همانجا باشد است اگر نهی است هم از آنجا اگر اعلام است هم از آنجا ما خود را
و اگر استعمال است هم از آنجا اگر تمثیل است هم از آنجا مستفاد است اگر ترجمی است هم از آنجا جمیع کتب منزله
و صحف مرسله و رقیست از آن کلام بسیط اگر توریث است از آنجا انتساب یافته و اگر انجیل است هم از آنجا
صورت نقلی گرفته است اگر زبور است هم از آنجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم از آنجا متنزل فرمود
و الله کلام حق که من الحق یکست بس و پس نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک

مستزله و فلاسفه نیز تفاسیر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تفاسیر علمی انکار ننموده و گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است و اتحاد با اعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تفاسیر وجود خارجی اعتبار نکنند از تفاوت صفات خارج نشوند و اتحاد را اعتباری و لا یجزم نقلاً کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود و جمیع مسلمین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کس که بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است بکفر و نموده است امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و تقدس اند و بقدم بیسوی و صورت گمان برده اند و سموات را بانچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجه با قدس سره میفرمودند که شیخ محمد الدین بن اعرابی بقدم ارواح کمال قائل است این سخن را از ظاهر صرف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالفت نشود و او تعالی قادر مختار است از شأنه ایجاب و منظمه اضطرار منزه و مبراست فلاسفه بخرم کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از و واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند و جزو یک مهنوع که انهم بایجاب است از خالق سموات الارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان از بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطرار التماس بعقل فعال آوردند و بحضرت سبحانه هیچ رجوع نکنند که او تعالی را در وجود حوادث مدخل نداده اند گویند که عقل فعال است که بایجاد حوادث تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بید و لتان برحق بلا هست پیشقدم فرق مناله اند کافران التماس حضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه از و تعالی را می طلبند بخلاف این سیفیان و دجین درین بید و لتان الرجب فرق ضلالت و بلا هست بیشتر است یک کفر و انکار است با حکام منزله و عناد و عداوت است با اخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است و تبیین لای دلخواه باطله در اثبات مقاصد مطالبه بهره نقد رخط در اثبات مقاصد خود که ایشان خورده اند هیچ سیفه نخورده سموات و کواکب که همه وقت بقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و هناع ایشان انداخته اند و از خالق سموات و موجد کواکب محروک نیامدند بر این ایشان چشم پوشیده اند و دراز معامله دانسته اند و هیچ خبر از آن بید و لتان سیفه ترا ایشان آنکه ایشان را زیر ک دانند و صاحب فطانت انکار داز علوم متسق

اور تعالیٰ ندانیم کہ چیست لحاظ و قرب علمی گفتن از تادویلات متشابه است با قائل بتاویل آن نیستیم و او تعالیٰ هیچ چیز
 متحد نشود و همچنین هیچ چیز با و سبحانه متحد نمیگردد و آنچه از بعضی عبارات صوفیه اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان
 است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم اتحاد است اذ اتم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود
 و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند مگر الله تعالی نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زند قبه
 است تعالیٰ سبحانه عما یتوهم النظار لمون علوا کبیر و حضرت خواجہ قدس سره می فرموده اند که معنی عبارت
 انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آن است که من نیستیم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدل را بذات و صفات
 و افعال و تعالیٰ راه نیست فیهما من لا تغیر بذاته و صفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه
 وجودیه تنزلات خمس ثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت
 است بلکه این تنزلات در مراتب ظهورات کمال او تعالیٰ اعتبار کرده اند و بے آنکه تغیر و تبدل
 در ذات و صفات و افعال او تعالیٰ را و یا بدو او تعالیٰ عینے مطلق است هم در ذات هم در صفات و هم
 در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات
 بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالیٰ در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقیر بسیار
 گران است میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول کمالات است مراد ایشان را آنکه کمالاتی که عالم بجناب
 قدس او باشد تعالیٰ و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیبعدون ای یعرفون مؤید این معنی
 است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است امریکه
 عالم بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقت الخلق لا عرف مراد از آنجا
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و توسط معرفت ایشان کمالاتی حاصل نمایم تعالیٰ الله
 عن ذلک علوا کبیر و او تعالیٰ از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبراست جسم و جسمانی نیست
 و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از انچه هشت صفت کمال در و سے موجود اند
 وجود زائد بر وجود ذات تعالیٰ و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و ارادت و بصر و سمع و
 کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود زائد از وجود ذات و خارج
 نفسانی مانند تعالیٰ و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند از روی تعقل همه غیر اند
 صفات و با ذات تو از روی تحقیق همه عین که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه تفاوت صفات

اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا مقبولان است بواسطه خطا کشفی چگونگی رو کرده
 شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرای اهل حق اند چگونگی بتقلید قبول توان کرد و الحق
 هو التوسط الذی وفقی الله سبحانه بمنه و کرمه آری در مسئلہ وحدت وجود جم غفیر ازین طائفه با شیخ شریک اند
 هر چند سخن درین مسئلہ نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن فخریت دارند این مسئلہ نیز هر چند بطا هر مخالفت بمعتقدات
 اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان جمع این فقیر بنمایست الله سبحانه و در شرح رباعیات حضرت ایشان
 این مسئلہ را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را بلفظ عائد داشته و شکوک و
 شبهات طر قین را حل ساخته برنجیکه محل ریب اشتباه نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه باید دانست
 که ممکنات با سر با چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه
 مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها در وجود با و تعالی
 محتاج اند در بقا نیز با و سبحانه محتاج اند وجود اسباب و وسائل را و پوشش فعل خود ساخته است
 و حکمت آفتاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله
 وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت بصیرت ایشان بکمال متابعت انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیات مکمل شده است میدانند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا با و سبحانه
 محتاجند و ثبوت و قیام از و دارند و بوسیله دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جماد محض اند
 چگونگی در دیگرے که مثل نه است تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند قادر می است و را که
 آنها که بجا دان میفرماید و کمالات لائقه او را عطا مینماید چنانچه عقلاے فعلی از جماد محض بینند
 از اینجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور حال او نیست فاعل است یا و
 او که بجا دان فعل میفرماید پس فعل چنانچه در عقلا و پوشش فعل فاعل حقیقی نغذ بلکه آن فعل نظر
 بجا و دیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا هذا آری در فهم ابله فعل جماد و پوشش فعل فاعل
 حقیقی است که از کمال عبادة جماد محض را بواسطه آن فعل کما حسب قدرت دانسته است و
 از فاعل حقیقی کافر گشته یعنی به کثیر ایدمی به کثیر این معرفت مقبتس از شکوة نبوت است
 فهم هر کس را بخیر رسد جمیع کمال را در دفع اسباب می دانند و ابتداء اشیا را بتوسط اسباب بحضرت
 حق سبحانه و تعالی منتسب می سازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در میان چندان

و نظم ایشان علم ہند سے است مالا یعنی مخفی است و لا طائل صرف مساوات یا ثالث ثلث ہر دو قائمہ را بچہ
 کاری آید و شکل عوسی و ماسونی کہ جائگاہ ایشان ست بکدام غرض مربوط است علم طب علم تہذیب خلاق کہ
 بہترین علوم ایشان است از کتب نبیا و ما تقدم علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام سرکہ کردہ ترویج باطل خود
 نمودہ اند کہما صرح بہ الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اہل ملت و متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام
 اگر در دلائل و براہین خلط کنند با کہے نیست کہ مدار کار ایشان بر تقلید انبیا است علیہم الصلوٰۃ والسلام
 و لا تل و براہین بر اثبات مطالب عالیہ خود بر سبیل شرع می آرند بہمان تقلید ایشان را کافیت
 بخلاف این بید و لتان کہ از تقلید خود را بر آورده اند و در صد و اثبات بدلائل گشتہ مضلوا
 فاضلوا و عوت نبوت حضرت عیسیٰ علی نبینا و عالیہ الصلوٰۃ والسلام چون با فلاطون کلان ترین
 بید و لتان بودہ رسیدہ گفت نحن قوم مہتدون لا حاجۃ بنا لے من ہدینا زہے سفیہ مالا یعنی
 شخصہ کہ حیایے اموات ینجاید و ابراء کہ و ابرص مے کند کہ خارج از طور حکمت ایشان است
 اور امیدید و تفلن احوال و سیکردہ نا دیدہ جواب دادن از کمال عناد و سفاہت است
 فلسفہ چون اکثرش باشد سفہ پس کل آن ینہم سفہ باشد کہ حکم کل حکم اکثر است و نجانا اللہ
 سبحانہ عن ظلمات معتقداتہم السوء درین ایام فرزندی محمد معصوم جواہر شرح مواقع را تمام کردہ
 در اثنا و سابق او قباحتا مے این بخیر و ان بوضوح آمد و قائدہا بر آن مرتب شد الحمد للہ
 الذی ہدانا لهذا و ما کنا لننتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جادت رسل بتا بحق و عبارات شیخ محی الدین
 بن العربی نیز ناظر بایجاب است و در معنی قدرت و موافقت بفلسفہ دارد کہ محبت ترک زقا و تجویز غیایہ
 و جانب فعل را لازم میدانند عجائب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر درمی آید و اگر
 علوم و کہ مخالف آرای اہل حق اند خطا و ناصواب ظاہر میشود مانا کہ بخطای کشف معذور داشتہ اند
 و در رنگ خطا و اجتہاد می از ملامت مرفوع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را در مادہ
 شیخ محی الدین کہ اورا از مقبولان میدانند و علوم مخالفہ اورا خطا و مضری بنیند جمع ہستند ازین
 طائفہ کہ ہم شیخ را طعن و ملامت میکنند و ہم علوم اورا تحظیہ می نمایند و جمع دیگر ازین
 طائفہ تقلید شیخ را اختیار کردہ جمع علوم اورا صواب میدانند و بدلائل و شواہد حقیقت
 آن علوم را اثبات مے نمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسراط و تفریط

منسوب است و کسب بایشان عادت اند سحانه برین جاری شده است بعد از قصد عبد مرفعل خود را خلق
حق سبحانه و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار و عمد و رمی یا بدین یا چار متعلق مدح
و ذم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه
گفته اند مسلم است اگر ضعیف باین معنی گفته اند که در اداء فعل یا مورد کافی نیست پس غیر صحیح است قلن
لا یکلف بالکس فی وسعه بل برید الیسر لایرید العسر غایت مافی الباب جزاء مخلد مرفعل معرفت
را سقوط تقدیر حق است بعزیز الحکیم بقدر توفیق اللہ سبحانه ما هم میدانم که کفر و زیدین نسبت بحضرت
حق سبحانه و تعالی که مولی نعم ظاهره و باطنه است و موجد سموات وارض است و هر بزرگ
و کمال که هست مرعوب قدس وراثت است جزا آن کفر باید که از شدائد عقوبات بود و آن
خلود است در عذاب همچنین ایمان آوردن بنیبل یحیی منعم بزرگ را و استگودا شدن را با وجود
مزامعت نفس شیطان باید که جزا او بهترین جزا یا بود و آن خلود است از تعذبات و لذت ذات بعضی از مشایخ
فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضیل حق است سبحانه و منوط ساختن آنرا بایمان بنا بر اینست
که جزاء اعمال بود و الذبا شد و نزد فقیه دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل
او است سبحانه و عطیه او تعالی و دخول نار مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای نفس مآره
ما اصباک من حسنة فمن الله و ما اصباک من سيئة فمن نفاک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت
را بایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که اینچنین اجر عظیم القدر بران مترتب
شده است و همچنین منوط ساختن دخول نار را بکفر حقیر کفر است و تفصیله آنکه نسبت به او تعالی
این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبت بر دوام مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ
گفته اند که ازین دقیقه خالی است ابقا در دخول نار که عدیل او است مثل این وجه متمشی نیست
چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است و اللہ سبحانه الملم به از حضرت حق سبحانه و تعالی را
مؤمنان در آخرت به بهشت خواهند دید بجهت و بے کیف و بے شبه و بے مثال
این مسئله ایست که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت هم متکبرانند و رویت
بے حجت و بے کیف را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت
آخرت را تجلی صورے فردمی آرد و بمنزله تجلی تجویز نمی نماید روزے حضرت ایشان

مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیاء علیهم الصلوٰات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند و
 تفویض مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام
 ملاحظه چشم زخم نموده پس از خود را وصیت فرمود یا نبی ملائکه خلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب
 متفرقه با وجود این مراعات تفویض را مرحق فرموده جل سلطان گفت و ما عنی عنکم من الله من شئ ان
 احکم الله علیہ توکلت وعلیہ فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت را در عین فرموده
 است و بخود نسبت داده که بعد از آن فرموده و انه لدو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون
 و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز متوسط اسباب بشارت میفرماید یا ایها
 النبی حسبک الله و من تبعک من المؤمنین باقی ماند تا نیز اسباب رواست که حضرت حق سبحانه در بعض
 اوقات در اسباب تاخیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضه اوقات تاخیر در آنها خلق نکند پس
 تا چاره ای اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمایم این معنی را در اسباب که وجود سببها گاهی ان
 اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بظهور نمی آید انکار از مطلق تا نیز اسباب مکابره است
 تا نیز باید گفت و آن تا نیز را در زنا که خود آن سبب با یجا حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست را
 فقیر درین سئله است و الله سبحانه اعلم ازین بیان لاح گشت که توسط اسباب فی توکل نیست چنانچه
 با اقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه
 الصلوٰه والسلام مراعات سبب را با تفویض مرحق جل و علا توکل فرموده علیہ توکلت وعلیہ
 فلیتوکل المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شر است و خالق این هر دو الا از خیر را خیر است
 و از شر را خیر نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق سبحانه و تعالی اهل سنت
 را بآن فرق متد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم ابتدا باین فرق و رضالت مانده اند
 معتزله در نیجا عبد را خالق فعل خود گفته اند و ایجا د کفر و معاصی را با و منسوب ساخته و از کلام شیخ
 محی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرعی اسم الهادی است کفر و
 معاصی نیز مرعی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است سیلی با یجا دارد که منشا رضا
 گشته است چنانکه گویند که اشراق و انوار مرعی آفتاب است حضرت حق سبحانه و تعالی عباد را
 قدرت و اراده داده است که با اختیار خود کسب فعال نمایند خلق فعال بحضرت حق سبحانه

تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز ان متمیز میگردد و او اشغال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که
 بعثت رحمت است و آنکه ستفاد هوا نفس را به گشته بکم شیا طین بعین نگار بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل کند
 گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام الهی جلشانه ناقص با تمام
 است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبته و اتصال غیر تکلیف بمرتبه واجب تعالی و
 تقدس پیدا شود که سبب آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت میست که توسط ملک
 است نشود جواب عقل هر چند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلیق که باین پیکر هیولانی داشت
 بالکل نازل نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس همه همیشه و انگیزه بود و تخیله هرگز خیال و رانگزارد و قوت غضبه
 و شهویه همواره صاحب او بودند و ذیل محرم و شره همه وقت ندیم او باشد و شهو و نسیان که از لوازم طبع
 انسان است از و منفک نبوند و خطا و غلط که از خواص این نشاء اند از و جدا نباشد پس عقل شایان
 اعتماد نبوده احکام ماخوذه او از سلطان و هم و تصرف خیال مصئون نبوند و از شائبه نسیان و مظنه خطا
 محفوظ نباشد بخلاف ملک که از این اوصاف پاک است و از زایل بلرسان چار شایان اعتماد بود و احکام
 ماخوذه او از شائبه هم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصئون باخند و در بعضی اوقات محسوس میگردد و در
 محسوس میگردد و روحانی اخذ نموده است در اثنا بلیغ آن بقوی و حواس بعضی از مقدمات مسلم غیر
 صادق که از راه و هم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بے اختیار بآن علوم منقسم میشود و حیثیت که در آنوقت
 اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی احوال گاه بود که علم آن تمیز دهند و گاه ندهند پس لاجرم آن علوم بواسطه
 خلط آن مقدمات بیئت کذب پیدای کند و از اعتمادی برآیند یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه
 منوط است بایمان اعمال صالحه که در فضیلت مولی باشد سحانه و این معنی موقوف بر بعثت است چنانکه
 گذشت پس بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفائی که کفار و اهل فسق را حاصل
 میشود آن صفائی نفس است نه صفائی قلب صفائی نفس غیر از صفالت نمی افزاید و بجز از خسارت
 و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفائی نفس کفار و اهل فسق را دست میدهد
 استدراج است که مقصود از ان خرابی و خسارت آن جاء است بجا نا اتم سحانه عن هذه البلیة
 بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات علی کما بین تحقیق و انفع گشت که تکلیف شرعی
 که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچنانکه شکران تکلیف شرعی را ملا حده نماید

از شیخ نقل میگردد که اگر معتزله رویه را بمرتبه تنزیه عقیده نمی کردند و تشبیه نیز قایل می گشتند و رویه را باین
تجلی نیز میدانستند هرگز از رویه انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از یحیی و بر کفیی است
که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که حجت و کیف در آن ملحوظ است پوشیده همانند که رویه
آخرت را بتجلی صورتی فرد آورده اند فی الحقیقت انکار کردن است هر رویه را چه آن تجلی صورتی اگر چه
از تجلیات صورتیه دنیا جدا بود و بیت حق تعالی نیست **ب**راه المؤمنون بغیر کیف و ادراک
و ضرب من مثال بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود
این بزرگواران نمی بود ما کما گران را بمعرفت ذات و صفات واجب الوجود تعالی و تقدس
که دلالت میفرمود و مرفیات مولائی ما را جلشانه از عدم مرفیات او سبحانه که تمیز مینمود و عقول
ناقصه ما بے تأیید نور دعوت ایشان از نیمه معزول است و انعام نا تمام ما بے تقلید
این بزرگواران درین معامله معزول آری عقل هر چند حجت است اما در حجت نا تمام است
و بمرتبه بلوغ نرسیده حجت بانته بعثت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات که عذاب ثواب خردی
دائمی منوط بآنست **سؤال** چون عذاب خردی دائمی منوط ببعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان
گفتن بچه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات و صفات واجب الوجود
است تعالی و تقدس که متضمن سعادت دنیوی و اخروی است و بدولت بعثت معلوم و تمیز گشته
است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است و آنچه نامناسب جناب قدس او است سبحانه
زیرا که عقل لنگ و کور ما که بدایع امکان و حدود تقسم است چه داند که مناسب حضرت و جوی
قدم از لوازم او است از اسما و صفات و افعال او کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال را نقصان داند و نقص را
کمال انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بید و ملت تر آنکه امور نامناسبه را
به جناب قدس او تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد
بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده
بعثت است که براه حق جل و علا توسط آن دعوت می فرمایند و بنده بار ابعادت قرب
و صل مولی جل سلطان میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرفیات مولی جلشانه میسر شود و کما ر و جواز

قبر نیز دو جهت دارد سعادتمند کسی است که از زلات و سحابی او بکمال کرم و رافت در آخر زند و اصل او افتخار
 نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان در آلام و محن و بنوی سازند و اگر سیه
 مانده باشند بصفه قبر و محنتها سئو که در آن موطئ مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک پاکیزه بخشیر معوض گردد و
 هر که از چنین نکلند مواخذه او را با آخرت انما زند عین عدلست اما دایه بر گناهکاران شرمساران لیکن
 اگر از اهل اسلام است مالی بر حمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا
 انعم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحمده سید المرسلین علیه السلام الصلوات والتسلیمات روزگاریست
 حق است و در آن روز سموات و کواکب ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون همه مردم
 و ناپیر خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین کوهها بهابا منشور
 شوند این اعدام و افنا بقیع اولی تعلق دارد و ببقیعتا نیز از قریب برانگیرند و منشر روند فلا سفا عدام
 سموات و کواکب را تجویز نکنند و فساد بر اینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند
 مع ذلک متاخران ایشان از تحمیدی خود و از هر اهل اسلام میگیرند و اتمان بعضی از احکام اسلام
 بنمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدهند و بی تخاصی ایشان را مسلمان
 میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع
 اینها را منکر می انکارند و حال آنکه اینها منکر نفوس قطعی اند و انکار جماع انبیاءین علیهم الصلوات
 والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال الله تعالی اذا
 السماء انشقت و اذنت لربها و حققت و قال الله تعالی و ففتحت السماء فکان فیها ابوابا
 منتهیه و امثال ذلک فی القرآن کثیره نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست تصدیق
 جمیع ما علم مجئیه من الدین بالضروره باید و تبری از کفر و کافر می نیرد کار است تا اسلام
 صورت بندد و بدو نه خطر القتل و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه السلام
 آله الصلوة والسلام ازان خبر داده استبعاد بعضی از جبالان طور نبوت از وجود این امور از حیر
 اعتبار ساقط است چه طور نبوت و راست طور عقل است اخبار مادیة انبیاء را به نظر عقل
 موافق ساختن فی تحقیقت انکار طور نبوت است انجا معامله بر تقلید است بدانند که طور
 نبوت مخالف طور عقل است بلکه طور عقل بے تأیید انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بیان

برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده معقول دانسته اند و گویند که امر مهربانی است که عباد را با مشاقه
تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آن را ترک
شوند بدوزخ خواهند رفت چنانچه تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بنسپند و بطور خود باشند این بید و لثان
و غیر دان مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیایا بی تالیان محکم است پس
تکلیف بقول واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذاشتند غیر از
شمرات و فساد به طور حق مدبر و الهی و فتن مال دیگر دست درازی می کرد و به خبث و فساد میشد علی مدغم
خود ضائع میشد و هم او را ضائع میساخت عیاذ بالله بجهان اگر ذر و مو مانع شرعی نمی بودند و کلمه فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب هکند زنگه مست در کعبه تو اگر چو حکم نباشد ز لطف یا آنکه گوئیم که
او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد ملوک نیستند بجهان پس هر حکم و تصرفی که در ایشان فرماید
عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد و منزه و مبرا است لایسالی عما یفعل هکذا لهره آنکه
از بیم او و کفایت زبان جز تسلیم او و اگر همه را بد و نفع فرستد و عذاب ابدی فرماید بجهان
اعتراض نیست و در ملک غیر ما تصرف بے شائبه بستم پیدا کند بخلات املاک ماکه فی الحقیقت
املاک او نیست بجهان جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است زیرا که صاحب شمع بواسطه
بعضی مصالح آن املاک را بمانسبت داده است و فی الحقیقت املاک او نیست بجهان پس تصرف ما در
آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است و مباح ساخته
انجیلین بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات باعلام حق جل و علا اختیار نموده اند و بیان احکام
فرموده همه صادق اند و مطابق واقع در احکام اجتماع دین این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات
هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند زود ایشان
را بان متنبه می سازند و تدارک آن بصواب می فرمایند فلا اعتداد بذاک الخطا و عذاب قبر مر
کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است بمنزله صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
از ان خبر داده و سوال منکر و دیگر مؤمنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است در میان دنیا و آخرت
عذاب او نیز بیگانه است نسبت بعذاب نبوی دارد و انقطاع پذیر است بوجه دیگر مناسبت بعذاب
آخری که فی الحقیقه از عذاب است آخرت است که بیهوشان را بر غیر هوشان علیها عذاب و غیاث اولت فی عذاب قبر همچنین است

وامام المحرمین و صاحب فتوحات مکیه با فضیلت خواص ملک از خواص پیشتر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر
 ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوٰت و التسلیمات اما در نبوت
 رسالت درجائست مرئی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجه از راه عنصر خاک آمده است که
 مخصوص پیشتر است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت
 بی اعتبار می نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مزیت که از راه نبوة آمد باصفان
 زیاد خواهد بود از آن مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس فضیلت مطلق مرانبیا را بود علیهم
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل خوبی هر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیهم الصلوٰت و التسلیمات
 فالصواب ما قال جمهور من العلماء و شکر الله تعالی سیم ازین تحقیق لایح گفت که هیچ ولی بدرجس نبی
 از انبیا نرسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه ملکی که همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در
 هر سلسله از مسائل که علماء و صوفیه در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظه مینمایند حق بجانب علماء
 می یابند ترش آنست که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت علوم
 آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس چرا علمیه از پیشگاه
 نبوت اخذ نموده شود و احب خواهد بود و از آنچه از مرتبه ولایت مأخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف
 در مکتوبیک بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج است اگر غفایماند آنگاه جمیع
 فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر ما بر سیده است و اگر کسی
 نیز رکن ایمان گفتند که احتمال سقوط دارد علامت این تصدیق تبریست از کفر و نیرای از کافرے
 و آنچه در کافریت از خصائص و لوازم آن همچنان بستن زنا و مثل آن و اگر عیاذ بالله شر سحانه با دعوے این
 تصدیق تبر از کفر نماید مصدق و مبین است که بدراغ ارتداد و متهم است و فی الحقیقت حکم ادعای منافق
 است لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و اما ای آن تبری قلبی است
 و اعلاے آن تبرے قلبی و قلبی عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل علا آن دشمنی
 خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب قالب بود در وقت عدم آن خوف
 کرمیه یا ایها النبئی یا ایها الکفار و المناحقین قلظ علیهم مؤید اینمے است چه محبت خداے عز و جل محبت
 رسول و علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات بی دشمنی دشمنان و صورت نه نمود ع تولی بے تبر

مطالب عالی توانید متذکر مخالفت دیگر است و ما رسیدن دیگر مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت
و دوزخ موجود اند بعد از حاصیله روز قیامت گرویده را بهشت خواهند فرستاد و گرویدار بدوزخ و ثواب و
عقاب بنیاب است که انقطاع ندارد و کما املت علیہ المعصوم القطعیة الموکدة صاحب مقصود گوید که مال بهر رحمت است
ان رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب و دوزخ تا سه حقیقت ثابت کند بعد از آن گوید که نایز حق ایشان بر دوسلام
گرو چنانچه بر حضرت بر اہم علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام شدہ بود و خلف در وعید حق جانزدارد و گوید که کجاست
از اہل دل مخلو و مذاب کفار گرفته است درین مسئلہ نیز صواب افتادہ است ندانستہ است کہ وسعت رحمت
و روح و معنای کافران معصوم بدینیا است در آخرت بولی از رحمت بجا فرستد کما قال اللہ تعالیٰ انہ لا یبیس من
روح اللہ الا القوم الکافرون و قال تعالیٰ بعد قولہ سبحانہ و رحمتی وسعت کل شیء فساکتہما للذین یتقون یوتون
الزکوٰۃ والذین ہم بایتنا یومنون شیخ اولایت را خواندہ و آخر را کافر مسودہ و کریمہ فلا یحسب اللہ مخالفت
و عدہ رسالہ دالت ندارد بر خصوصیت خلف و عدہ تواند بود کہ اقتضای عدم خلف بوعدہ اینجا بواسطہ آن بود کہ
مراد از وعدہ اینجا نصرت رسل است و قلبہا ینہا بر کفار و آن متضمن وعدہ وعید است و عداست مرسل
را و وعید است مرکفرا راس گویند درین کریمہ ہم خلف و عد متفق شد و ہم خلف عیدقا لایہ مستشہدہ علیہ لالہ
و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعدہ مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانہ زیر لالہ
در ازل دانستہ بود کہ کفار را عذاب محلد نخواہم کرد مع ذلک برای مصلحتی مخالفت علم خود گفته کہ عذاب
محملہ خواہم کرد اینمعنی را تجویز نمودن شفاعت تمام دارد سبحان ربک رب العزۃ عما یصلون و سلام
علیہم المسلمین اجماع اہل دل بر عدم خلو و عذاب کفار کشف شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است
فلا اعتداد بہ مع کونہ مخالفا لاجماع المسلمین ملائکہ بندہ اسے خدا اند جل سلطانہ کہ از معاصی معصوم
اند و از خطا و لسان محفوظ لا یعصون اللہ ما امر ہم ویفعلون یا یومرون از خوردن و آشامیدن
پاک اند و از زنا شوی منزہ و مبرا و تذکیر ہما سر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار
شرف صنف ذکور است از صنف نساء کما اور و سبحانہ تذکیر الصما لہ فی حق
نفسہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بعضی از ایشان را بر رسالت برگزیدہ است چنانچہ ہم
بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساختہ اللہ یعطی من الملائکہ رسلا و من
الناس جمہور علما و اہل حق برانند کہ خواص نبشر افضل ہما از خواص ملک امام غزالی

استدراج و کید است در حق ایشان که بمیه ایسمون مانده هم بین مال و بین نسیان لم فی الخیرات بل لا یشرعون
و کریمه سبند رحیم من حیث لا یعلمون و املی امل ان کید می تنین شاید این معنی است فلیفهم فائده جلیله عذاب
ابدی دوزخ جزاے کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای آورد تو عظیم گم
اهل کفر می نماید و علماء بکفر و حکم می کنند و او را از اهل ارعاد دے شمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین
بلا معتقد اند پس بفتوی علماء باید که آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار
صحاح آمده است که کسی که در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ و اوارا بیرون خواهند آورد و
در عذاب محله نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله نزدیک تو چیست گویم که اگر کافر عطف است عذاب
مخلد نصیب و ست عیاذ بالله سبحانه منه و اگر با وجود اتیان مراسم کفر ذره از ایمان نیز در او بعذاب نفع
مبتلا خواهد شد اما بیک آن ذره ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود و از گرفتاری
دلی نجات یابد فقیر کیباری بیاد است شخصی رفته بود که معامله او قریب با حضار رسیده
بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد و هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که
آن ظلمات را بیرون بند قبول نکرد و بعد از توجبه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی از صفات کفارت
که در وی مکتوست و منشاء آن کدورات و حالات اوست با کفر و اهل کفر توجّهات دفع آن ظلمات
نمایند تنقیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نارا است که جزا کفر است و معلوم شد که ذره از
ایمان دارد که بیک آن آخر او را از دوزخ خواهند بر آورد چون این حال را در وی مشاهده نمود
بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجّه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانی که با وجود
ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم امام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز باید و بکفار ملحق نباید ساخت
گما هو العمل الی الیوم و امیدوار باید بود که آخر بیکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابد پس معلوم شد
که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفران لیشک به اگر کافر صرف است عذاب ابدی جزا کفر
اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد جزاے او عذاب موقت است از تار و در سائر کبار انشاء الله
تعالی غفران شاء عذب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است بصفات
کفر که سببی تحقیقه و اهل کبار که گناهان ایشان بمغفرت نه آمده اند توبه یا شفاعت یا مجرود عفو و
احسان و غیر آن کبار را بالآلام و محن و نبی و نسیان یا عذاب و سکر موت کفر نساخته امید است که

نیست ممکن و اینها مادی است شیعه که این قاعده را در موالات اهل بیت جاری ساخته اند و تبری غلطی
 تائید و غیر ایشان را فطر آن موالات داشته تا مناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات و دشمنان
 داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه السلام و اهل بیت و اهل
 و التحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت و علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام اموال نفس
 خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را بر باد داده چگونگی دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان
 ساخت و حال آنکه بعضی قطع محبت اهل قرابت آن سرور علیه و علیه السلام و اهل بیت و اهل بیت
 مندر است و آخرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة
 فی القربی و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوٰۃ
 و السلام اینهمه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی
 لقد کان لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معاه اذا قالوا لقمومنا ابراهیم و ما تعبدون من دون الله
 کفرنا بکم و بدأ بنینا و بیکم العداوة و البغضاء ابدأ حتی تومنوا بالله و حمده و هیچ علی در نظر فقیر از برابری
 حصول رفاه حق جل و علا بر این تبری نیست تبری باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کفری
 عداوت ذاتی است و آنکه آفات مثل لات و عزی و عبده ایشان بالذات دشمنان حق اند چنانکه
 و خلوه و تاجزای این عمل شنیع است و آنکه هوای نفسانی و سایر اعمال سید این نسبت ندارند زیرا که عداوت
 و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است اگر عقاب عتاب است
 بافعال راجع لندا خلوه و تاجزای این سلیات نگشته بلکه منفرت ایشان را منوط بشیعت خود داشته باید دانست
 که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و رافت که از صفات جمال است در آخرت
 بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نمکند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقوی در رفع است
 از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی
 آمده است سبقت جنتی علی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص بمصداق مومنان
 است نه غضب ذاتی که بمشربکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت
 نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق ان کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه
 نموده جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا کافران را با اعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

و نقصان ندارد تفاوت در اینجا نمایندگی است که از صفات ذاتیه آن است پس نظر شخص ثانی مناسب است و بحقیقت شئی نافذ و نظر شخص اول مقصور است و از صفت بذات زمرت رفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجاتین تحقیق که این فقیر با ظاهراً آن موفق شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام متجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد و علی تفاوت در جاتم و همچنین ایمان الی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از عامیان این است اعتبار بخل و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفت کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با عامه در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد گویند از آن نواح خارج است از خواص فضائل آن نوع محروم با وجود این تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که آن انسانیت قابل زیادتی و نقصان است والله سبحانه و تعالی لهم للصواب ایضاً گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل عن هم بود امام اعظم حج گوید انا مؤمن حقاً و امام شافعی گوید انا مؤمن انشاء الله تعالی فی الحقیقت نزرع ایشان لفظ است مذهب اول باعتبار ایمان حاست و مذهب ثانی باعتبار ثقل و ماقبت گاه اما تخلفی از صورت امتثال اولی و احوط است که لا یخفی علی المصنف و کرامات اولیاء الله حق است و از کثرت وقوع خوارق عادت از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر این منکر علم مادی و ضروریست معجزه فی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی از این معنی خالی است بلکه مقرون است باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة و الکرامه مگر از عم المستکرون و ترتیب در میان خلفاء را بعدین ترتیب خلافت است اما افضلیت یحییٰ بن اجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند استراجامه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال النسخ امام ابو الحسن الاشعری ان تفصیل الی بکر رضی

در عذاب آنها جمیع را بعذاب قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود مختلفه قبری احوال قیامت می شد اند
 آن روز که تقاضا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج عذاب ناز گردند که بمیدان آید و اولی میبوسوا
 ایما تم یظلم اولئک لهم الا من مؤید انیمعنی است چه مراد از ظلم شمر گشت و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور
 اگر گویند که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی ومن قتل مؤمنا
 متعمدا فجزاءه جهنم خالد فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک مقبیه او را
 در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نیست گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بقتل قاتل
 و متحمل قتل کافر است کما تکرره المفسرون در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شائبه
 صفات کفر عالی نخواهد بود و مثل اختلاف سید و عدم مجالس باتیان آن و خوار داشتن او امر
 و نواهی شرعی را در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و در جای دیگر فرموده امتی است مرحومه
 لا عذاب لها فی الآخرة الحج کریمه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایما تم یظلم اولئک لهم الا من مؤید انیمعنی است
 کما مر و احوال اطفال شرکان و شاهقان جبل و شرکان زمان افترة رسل در مکتوبیکه بنام فرزندی
 محمد سعید نوشته است تبصیر شبت یافته از اینجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان
 علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رقی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید ولا ینقص و امام
 شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که نیرید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین
 قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل
 دائره ظن است نه یقین غایه مافی الباب ایمان اعمال صالحه و آن یقین میفرماید و اعمال
 غیر صالح آن یقین را کمدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال و انجلا و آن یقین ثابت
 شد نه در نفس آن یقین جمیع یقین را که منجلی و روشن یافتند زیاده گفتند از آن یقینی که آن انجلا و روشنی
 ندارد گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین ندانستند همان بعضی منجلی را یقین دانسته ناقص گفتند و جمیع
 دیگر که حدت نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است نه نفس یقین
 لاجرم یقین را غیر رائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلا می و نورانیت تفاوت دارند
 شخصی بیند آئینه را که انجلا زیاده دارد و نمایندگی درو بیشتر است گوید که این آئینه زیاده است
 ازین آئینه دیگر که انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابر اند زیاده

فیوشک ان یوقد و قال عزوجل ان الذین یوادون الله و سوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و انهم مولانا
سعد الدین در شرح عقاید نسفی درین افضلیت انصاف دانسته است از انصاف و راستی تر دیدی که نمود
است بیا حاصل است چه مقرر علما است که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدای جل و علا انجام داد
است نه افضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلاء اعتبار ندارد و زیرا که سلف از صحابه تا بعین
آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت پیغمبر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء واحد من
الصحابة من الفضائل ما جاء لعلى مع ذلک هم ایشان محکم کرده اند با فضیلت خلفا و ثلثه پس معلوم شد که وجه
افضلیت دیگر است و در این فضائل و مناقب اطلاع بر آن افضلیت ایشان و ملت حق را میسر است که بصریح یا
بالقولین معلوم نموده باشند و آن همان پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیات پس بنی شایع عقاید نسفی گفته است اگر
مراد از افضلیت کثرت ثواب است پس توقع رجحان است قط است زیرا که توقع را وقت گنجایش
باشد که آن افضلیت را قبل از صاحب شریعت صریحا و دلالت معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند
چرا توقع نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم با فضیلت کنند و آنکه همه را برابر دانند و فضل یکی بر دیگری
فضولی انکار و بوالفضول است عجب بوالفضولی که جماع اهل حق را فضولی دانند مگر لفظ فضل و را
باین فضولی برده است آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب تیب خطب فتمیمة اعمارهم دلالت بر ذات
افضلیت ندارد چه از خلافت دیگر است و محبت افضلیت و دیگر دو سلم این مثال این شرطیات است او است
که شایان تمسک نیست کثر معارف کشفیه و که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب راست پس ثابت
نکند آنرا اگر کسی که دشمن بعضی است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابا و منازعات مشاجرات گذشته بر محامل
نیک صرف باید کرد و از هو او تعصب دور باید داشت قال التقی زانی مع افراط فی حب علی کرم الله تعالی
و جود ما وقع من المحالقات و المحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافة بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیة
الحیالی علیه فان معاویة و احراب بنوا عن طاعة مع اعترافهم بانه افضل ال اهل زمانه و انه الاحق بالامامة من شیهة
بی ترک انقصا من عن قتلة عثمان رضی الله تعالی عنه و نقل فی حاشیة کمال القری عن علی کرم الله تعالی و جملة قال
اخواننا بنوا علینا و لیسوا کفره و لافسقه لما هم من التاویل و شک نیست که خطاء اجتهدی از ملاست
و راست و از طعن و تشنیع مرفوع مرعات حقوق محبت خیر البشر را علیه علی اکرم الصلوات التحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه علی اکرم الصلوات التسلیات ایشان را دوست

تخت بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن پنجه زمین نزدیک است اول او را بر زمین نهد پس اول
دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن جبین را در وقت وضع زانو
و دست ابتدا از جبین باید نمود و در وقت رفع راس پنجه با آسمان نزدیک است دل باید برداشت
پس بتدریج از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید داشت و در وقت رکوع بر پایها
خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون
نظر را از پیراگندگی دوخته شود بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بحجیت میرشد و صلوات بخشوع حاصل آید
کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین تفریح اصابع و دست در وقت رکوع و خم
ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آنرا اعمال فرایند انگشت کشادن یا ضم ساختن
بے تقرب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شریع بعمل در آورده است را هیچ فائده
برابر عابعت صاحب شریعت نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام اینهمه احکام در کتب فقهیه مذکورند
بجفیف و ایضاً مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقه و تقنا الله سبحانه و یا کم
على الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعية بعد ان و تقنا الله سبحانه تصحيح العقائد الدينية بحسب ما سيلزم سليلين
عليه و عليهم و على كل من اهل كل من الصلوات افضلها و من التسليمات اكملها اگر شوق بفضائل صلوات و دانستن
كمالات مخصوصه آن در خود یا بنده پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مطالعہ فرمایند
اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم
باسم شیخ تاج بعد از تحصیل و جناح اعتقادی و علی اگر توفیق ایزدی جل سلطانہ رہنمون
فرماید سلوک طریقہ صوفیہ است نه از برای آن غرض که شے زائد از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر
مجدید است آنرا بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یقینیه و اطمینانی حاصل کنند هرگز بشکاکات عمل نکرند و بایزاد
مشبه باطل نشود چه پائے استدلال چو بن است و مستدل بے تکمین الا بذکر الله تطین القلوب و
نسبت باعمال یسری و سهولت حاصل کنند و کسل کشی که از اماره ناشے میشود زایل گردانند
و ایضاً مقصود از سلوک طریقہ صوفیہ آنست که صور اشکال غیبیه را مشاهد نمایند و انوار
دالوان را معائنہ کنند این خود داخل بود و حسب است صور و انوار حسی چه نقصان
وار و که کسی اینها را گماشته بریافته و مجاہدات تنهای صور و انوار غیبی نماید چو این صور

باید داشت قال علیه و علی اکه الصلوة والسلام من اجتمع فیهم من الغنیم فیفضل الغنیم یعنی محنتی که با صاحب من
تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق نموده است و همچنین بفضیله که با ایشان تعلق گیرد همان بغض است که بمن
تعلق گرفته است اما با مجاریبان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جای آنست که از ایشان دور و دراز باشیم با چون
اصحاب کرام پیغمبر اند که با محبت ایشان ماوریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع ماچاره برادر دوست میداریم بدوستی
پیغمبر علیه و علیه الصلوات و التسلیما ت از بغض و ایذاء ایشان گریزان که آن بغض ایذاء و منجر آن سرور میشود لیکن محقق
حق گوئیم و محقق است حضرت امیر بر حق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فصولیست تحقیق این محبت
در مکتوبیکه بنخواجہ محمد شرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است اگر خطای مانده باشند بآن مکتوب رجوع
فرمایند بعد از تصحیح عقاید از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض واجب خلل و حرام و سنت و حد
مشتبه و مکروه گذرنه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه از ضروریات شمرند و
بلخ و ریتان حال مالک مصرعی دارند شمه از فرائد و ارکان صلوٰه که عماد دین است ایراد مینماید استماع
فرمایند اول از اسباب وضو چاره نبود هر عضو را سه بار تمام و کمال باید شست تا بر وجه سنت و ایا بود در مسح
استیفاء باید نمود و در مسح گوش مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تحلیل پنجم دست چپ جانب یران اصابع
آمده است آنرا مراتب فرمایند تیان مستحب اندک ندانند مستحب است داشته شده حق است جل و علا و مرضی
او تعالی اگر تمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلاطه معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد و منتهی
حکم آن دارد که کسی بخیر و نیکوای چند جواب نفیس بخیر و بجا دلائل روح را بدست آورد بعد از ظهور کمال
و اسباب وضو قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بی جامعیت و انبیا
بلکه تکلیف و بے با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب باید و در قرائت مراعات قدر سنون باید کرد و در
رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار در قومه راست باید ایستاد و خمیه
استخوانها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانینت در کار راست نیز باید که فرض است یا واجب
یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است بعد از شستن در سجده
اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر شش
تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام یا اندازه حال مقتدیان است
شرم آید که کسی در حال نفاذ در وقت استقامت اقبصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند

احصای آن متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایت شاذ را در اباحت سرود بیارد اعتبار نگیرد
 که فقیه در هیچ وقتی و زمانی فتوی با باحت سرود نداده است در قص و پاکوبی را مجوز ندانسته چنانچه در ملتقا ساکن
 بهام بنیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در محل و حرمت سند نیست همین بس است که ایشانرا معذور داریم
 و ملاست کنیم و مرایشانرا بحق سبحانه تعالی مسفوف وایم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است
 نه عمل ابو بکر شیبلی و ابی حسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را
 دین و ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته و کتاب الدین اتخاذ و ادبیم نمود و لعبا و از روایت
 سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن اندازد مرده اهل اسلام می برآید و مرتد میگردد پس خیال
 باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آن را طاعت و عبادت دانستن چه شناعیت دارد و الله سبحانه
 و تعالی المنة که پیران ما باین امر مبتلا نشده و ما متابعان را از تقلید این امر و از بایندند شنیده
 میشود که محذور را در با میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبها جمعه منعقد میسازند
 و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه
 ساخته از کتاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقت
 درین امر محقق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی یکطرف مخالفت
 طریقت پیران خود یکطرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبود
 بمجر و احداث امر در طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی بآن جمع شود و یقین است که جناب مرزا حبیب
 باین امر راضی نخواهند بود و اما مراعات آداب شما نموده تصریح منع نمی کنند و یاران را ازین اجاع نمی نمایند
 و این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملاست مرزا حبیب
 بگذارند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند و السلام مکتوب دو صد و شصت و هفتم
 به مرزا احصاء الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه امر او در قائل که حضرت ایشان بآن متمیز نشده اند
 شمه از آن بطور مخفی توان آورد بلکه بر مرز و اشارت نیز از آن باب سخن نمیتوان کرد و آن امر عیش از
 محکوم نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و ما بنا سب ذلک بعد الحمد و الصلوة
 و تسبیح الدعوات میرساند که محیفة شریفه که از روی کرم نامزد این احقر ساخت بودند
 بمطالعان مشرف گفت جزا کم الله سبحانه خیر از انعامات حق بل سلطان چه نویسد و چه

و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و ازایات داله بر وجود او تعالی و در میان طریق
صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده
و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند فرموده اند و اگر با وجود
احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را نمی پسندند اینجا است که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوال دیگر
بر آن مترتب شود اعتبار نموده اند بلکه ذکر و جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و ثمر آنکه بر آن مترتب
شود اتفاقات بآن نموده روزی مجلس طعام از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از
مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را خوش
آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت
خواجه نقشبند علماء آنجا را جمع کرده نجافاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر و جهر منع فرمایند
علماء و حضرت می گفتند که ذکر و جهر بدعت است ننگند ایشان در جواب فرمودند که گفتیم که بر این طریقت هرگاه در شیخ
جلوس همه مایلند نمایند از سماع و رقص و وجه چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب شوند
نزد فقیر از قبیل استدراج است چاهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و
مکاشفه معائنه در مرایا و صورت عالم بطوری آید حکماء و یونان و جوگیه بر این میهند در نیمنه شرک اند علامت صحت
احوال سوا نقت علوم شرعی است باجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتمه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقت
داخل لیس و لعب است کبریه من الناس من یشری لهوا الحدیث در شان منع سرودن ازل شده است
چنانچه مجاهد از شاگرد این عباس است و از کلمات تابعین گوید که مراد از لهو اسحریث سرد است
فی المدارک لهو الحدیث السمر و الفناء و کان ابن عباس من ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم یحلفان انه انفساء
و قال مجاهد فی قوله تعالی و الذین لا یشهدون الذین لا یحضرون الفناء و حکى عن امام الهدی علی السلام
الماتریدی من قال لمقری زماننا احسن عند قرأته یغفر بান্ত منه امراته واجبط الله تعالی کل حسنة
و حکى عن ابی نصر الدیلمی عن ابی القاسم عن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة
من المحرمات من ذکاب عتقا و ابی حمزة عتقا و یحیر مرتد فی الحال بناء علی اننا بطل حکم الشریعت
و من البطل حکم الشریعة فلا یكون مؤمنا عند کل مجتهد و لا یقبل الله تعالی طاعته واجبط الله کل حسنة
اعادها الله سبحانه من ذکات آیات احادیث و روایات فقیه در حرمت غنا بسیار است بحدی که

وادفع فقر و اینجند و مستوجب حمد است المسؤل من الله سبحانه و تعالی انکم دعا فیتکم و ثباتکم و تقاضایکم چون
 میبخت علم و وراثت در میان بوده چند کلمه از آن مقوله بمقتضای وقت فی شتاء آمد در اخبار آمده العلماء و رثه الانبیاء
 علیکم السلام از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات باقی مانده است و انواع است علم احکام و علم اسرار عالم
 وراثت کسے است که او را از هر دو نوع علم سهم بودند آنکه او را از یک نوع نصیب بودند از نوع
 دیگر که آن منافی وراثت است چه وراثت را از جمیع انواع ترک مورث نصیب است نه از بعضی و
 بعضی آنکه او را از بعضی نصیب است داخل غناست که نصیب او بنفس حق او تعلق گرفته است
 همچنین فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام علماء امتی کانبیاء یعنی اسرائیل مراد از علماء وراثت اند
 غنا که نصیب از بعضی ترک گرفته اند چه وراثت را بواسطه تقرب و جنسیت همچو مورث میتوان گفت
 بخلاف غریم که ازین علاقه خالی است پس هر که وراثت نبود عالم نباشد مگر آنکه علم را
 مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم احکام است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وراثت باشد و
 از هر دو نوع علم او را نصیب و افزو بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علم توحید
 وجود است و شهود و وحدت در کثرت مشاهده کثرت در وحدت و کنایه است از معارف حاطه و کسریان
 وجود و قرب و سمیت او تعالی برینجه یکشوف و مشهود را بابل حوال است حاشا و کلام حاشا
 و کلام که این علوم و معارف از علم اسرار بودند شایان مرتبه نبوت باشد زیرا که بنا بر این
 عارف سکر و قنوت و غلبه حال که منافی صلوات و علم انبیا علیهم الصلوات و التحیات چه علم از احکام
 و چه علم اسرار چه صحو در صحوست که شمه از سکریان متمزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم را بر
 دیگر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بودند بر اسرار نبوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات هر چند ولایت نیز ثابت است
 اما احکام آن مغلوبند و در جنب احکام نبوت بیفصل ۵ بلی هر جا شود هر آشکارا و پنهان را جزو همان بودن چه یاراد
 فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریای محیط دارد و
 کمالات ولایت در جنب آن قطره است محقر اما چه توان کرد جمیع از نارسانی کمالات نبوت
 گفته اند که الولاية افضل من النبوة و جمیع دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت بنی الفضل است از نبوت
 و این هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته حکم بر غائب کرده اند زیرا که باین حکم است حکم تزیج
 سکر بر صحو اگر حقیقت صحو نیستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمی دادند ع چه شبست خال

شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود بموفق خداوندی جلشانه اکثران در قید کتابت می آید و بسبب اهل
 و نا اهل میرسد اما اسرار و قائلی که آن تمیز است شمه از آن ظهور نمیتواند آورد بلکه بر مرز و اشارت نیز از آن مقوله
 سخن نمیتواند کرد و فرزند می اغری که مجموعۀ معارف فقیر است نحوه مقامات سلوک و جذبه رمز ازین اسرار
 دقیقه با او در میان نمی آرد و بسبب تمام در استنار آن می گوشت با آنکه میداند که فرزند از عمران اسرار است
 و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار بهرامی بند و یقین صدر
 و لا ینطق لسانی نقد و قسستان اسرار نه از آن قبیل اند که در بیان نیاید بلکه در بیان نمی آید
 فریاد و حافظ این همه آخر هر روز نیست بهم قصه غریب و حدیث عجیب هست و این دولت که با در استنار
 آن میکوشیم مقبول ز مشکوٰۃ نبوت بنیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملاء اعلیٰ علی نبیا و علیهم
 الصلوات و التسلیمات شریک این دولت اند و از متابعان بنیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر که باین
 دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا کمالی شد علیه و آله اصحابه و سلم
 و انواع علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم
 مرا بر بند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم ثانیاً مرقوع آنکه کتابتیه که بحضرت خواجۀ زاده نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت
 خرد ما مکرم احداثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
 ما زبانی قائل است که احداثی در طریقت پیدا نغده است و چون مرحدث در طریقت پیدا شد راه
 نفوس و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از این مهم آمد و اجتناب از
 مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر ما که از هر مخالف طریقت خود بپشتد بجز و بماند منع
 این فرمایند و در ترویج تقویت آن طریقت کنند و الا اعلام و الا کرام مکتوب نیست
 و شصت و هشتم همان غانان صد و ریافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 چیست و مراد از علما که در حدیث علما امتی کا بنیاد بنی اسرا یکل واقع شده اند کدام
 اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات و التسلیمات
 غیر آن اسرار است که اولیاد امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید و وجودی و بیان احاطه
 و سرایان و قرب و معیت و انشاکی ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال

در ترغیب بر امانت رسانیدن با عدای دین و تحریک توپن آله باطله این خمیردان و بید و بتان و اظهار
 عنای خود باین مرعظیم القدر و ماینا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ہر کسی را در دل محتاج
 امریست از امور و تمنای این فقیر شدت نمودنست بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان بغیر و علیہ و علی آله
 الصلوات و التسلیات و امانت رسانیدن است باین بید و بتان و خوار دانستن ایشان و آله باطلہ
 ایشان را و یقین میدانند کہ هیچ علی نزد حق جل و علا ازین عمل مرعفی تر نیست بنا بر آن مکر ایشان را باین
 عمل مرعفی ترغیب می نمایند و اینان باین عمل از اہم مقام اسلام میدانند چون بدولت آنجا تشریف برده اند
 و برای تحقیر و امانت رسانیدن آن بقدر کثیفہ و اہل آن متعین شدہ اند اول شکری این نعمت بجا باید آورد
 کہ جمع کثیر برای تعظیم و توقیر مقام و اہل آن میروند لہ سبحانہ و تعالی الحمد و المنة کہ ما را باین بلا مبتلا ساخت
 و بعد از شکری این نعمت عظمی در تحقیر و توپن این بید و بتان آله باطلہ ایشان سعی بلیغ باید فرمود
 ہر قدر کہ میسر شود بنحیفہ یا جہر در تحریک این جامعہ باید کوشید و انواع امانت باین بت تراشیدہ
 یا تراشیدہ باید رسانید امید است کہ بعضی از مداہمتہا کہ واقع شدہ است باین عمل تلانی آنها نمایند و
 کفارتہ سازند ضعف بدن و شدت سرما نفع است و اللہ ہیست ایشان رسیدہ ترغیب باین امر می
 و باین تقریب یکبار ترقی بران سنگ می انداختہ اند سرمایہ سعادت میبایست زیادہ چہ مبالغہ نماید
 و السلام مکتوب دو لیست و ہفتاد و پنج نور محمد صد و ریافت در بیان ترجیح بعضی صحبتہا
 بر عزال الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد و رافقہا گنابجی فراموش ساختہ
 کہ سلامی و پیامی ہم یاد نمیکند تمنای شما عزلت و انزوایودہ کہ میسر شد اما بعضی از صحبتہا ہست
 کہ بر عزلت می چربد قیاس از حال او پس قرنی نمایند کہ چون عزلت اختیار کردہ بصحبت خیر البشر علیہ
 و علی آله الصلوات و التسلیات نہ رسیدہ از کمالات صحبت بہرہ نیافت و از تابعین گشت و از
 خمیریت پایہ اولی بدرجہ دوم رسید بنایت اللہ سبحانہ بصحبت ہر روز بہ طرز دیگر است
 من استوی یوماہ فہو معنون و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الہدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و
 علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب دو لیست و ہفتاد و یکم بشیخ حسن برکی مدور
 یافتہ در حل استفسار واقعہ کہ دیدہ بود الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب
 قریبت اخوی اعز شیخ حسن احسن اللہ سبحانہ حالہ و اوصلہ الی کمالہ رسید واقعہ روشن

با عالم پاک : آنانکه صحو خواص را نیز محافل صحو عوام دانسته شکار بر آن ترجیح داده اند کاش شکار خواص را محافل صحو عوام دانسته جرأت یابن حکم نمی نمودند چه مقرر عقل است که صحو بهتر از شکر است اگر صحو و شکر مجازی است این حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز این حکم ولایت را از نبوت افضل گفتن و شکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی که کفر را با اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت منصوص شود بدین کفرت بدین الله و الکفر واجب :
 له می و عند المسلمین فیج : و محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از کفر استعاضه می نماید
 قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان لم یز فطره الحقیقه اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه جمع کفر و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز تحقق پس کفر و شکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بجه می بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نبودن نسبت بر مرتبه جمع است که سراسر شکر و استتار است و الا صحو آن مرتبه نیز مترجح بسکر است اسلام آن مختلط بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتاب گنجایش می دانست احوال معارف مرتبه فرق را تفصیل ذکر کرده امتزاج شکر و مانند آنرا در آن مرتبه بیان می نمودار باب فطانت شاید نیمنی را بفرس نیز دریانند العجب کل العجب این قدر باید فمید که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات این همه بزرگی و کلائی که یافته اند از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت پیش از خادمی نیست از برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملا را علی که ولایت ایشان کمال است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات افضل میشوند و گروهی ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته ولایت ملا را علی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات و التسلیات و از جهل اهل سنت بهدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقه النبوة و چون در نظر مردم بواضع بعد عهد نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می درآیند لاجرم سخن را درین باب مبسوط ساخت و شمه از حقیقت معامه و نمودن بنا و غفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت امرنا
 و انصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی شیخ داود چون متردد آن حدود بود و دند با عبث
 این تصدیق گشتند مکتوب دو لیست و شصت و نهم بر تفسیر خان صدور یافت

امر دیگر مشهود و نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل علاه و ارکار نباشد و چون مرد دعوت
 تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب من متوجه شود و خست از غیب شهادت کف کند معامه را از گوش
 به آغوش برد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم قصه رجوع بکلیت انقص خیال نکند
 و توجه باطن را که باقی است جل سلطان بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشانست نداند زیرا که صاحب
 رجوع با اختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه عراد حق جل سلطان از اعلا به سفلی نازل کرده است
 و از وصل به بحر خود قرار داده پس صاحب جمع قائم بر ادحق است جلشانه و فانی از مراد خود صاحب توجه
 بوصل و مشهود محفوظ است و به قرب معیت شادان **س** هجره که بود مراد محبوب و از وصل هزار بار
 خوشتر و لانی فی الوصال اعیب نفس و فی هجران مولی للموالی و غفلی بالحسب کل حال به احبالی من شغل
 بحالی و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بیا
 محیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت شتان مابینما اما فهم هر کس به این کمال نرسد
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بعضی از جامعان تنزیه تشبیه گویند که ایمان به تنزیه بهر
 مؤمنان را حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه بآن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را
 کمسوت و وحدت داند و مانع را در صانع مطلق کند با جمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است شهود
 وحدت بی ملاحظه کثرت عیب این جماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص می شمردند و ملاحظه وحدت
 بی ملاحظه کثرت تجدید میدادند و تقید می انگارند سبحان الله و بحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیات به تنزیه صرفست و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیه ایست انبیا علیهم الصلوات و التسلیات
 نفی آله باطله آفاقی و انفسی نمایند و به ابطال اینها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود که بی چون
 و بی چگونه است ولالت یکنند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت بایمان تشبیه نموده است خلق را ظهور خالق
 گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیات در کلمه **وحدید** واجب الوجود تعالی و تقدس متفق اند
 نفی ارباب مادی و اوسمانه نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل کتاب تعالوا الی کلمه سواء
 بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یخذ بعضنا بعضا ربنا من دون الله فان تولوا
 فقلوا شئنا و ابانا مسلمون این جماعه اسباب به نهایت اثبات **س** می نمایند
 و همه را ظهورات رب الارباب تمخیل میکنند ذکات منست را که در مطالب خود مستشهد می آرند

که ر داده بود نوشته بودند بوضوح انجا میدادند و با باشند و آنچه باورند در میان آن بجان
 نوشته بودند از میان احکام شرعی که تجا و تجویز نکنند و معتقدات حقه اهل سنت و جماعتی باشند ع کایت
 و غیر این همه هیچ و اگر والدین شما تجویز نکنند و آخوند را فنی باشند سیر منهد و ستانز هفتتم شمرند و السلام +
 مکتوب دو لیست و مفتاد و دوم بپرسید محبت الله پاکبوری صد و ریافته در بیان ایمان غیبی گان
 شودی و توحید شودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فناور کار است توحید شودی است توحید وجود
 هیچ در کار نیست و در بیان اصناف هر کدام و فضل و ادنی یان غیب بر بیان شهادت در بیان آنکه اول کسی که
 اظهار توحید وجودی نموده است نصرت بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات شایخ ما تقدم هر چند
 از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شودی می اند و ما ینا سب لک بجز الله الصلوة سیادت پناه
 اخو می اغی می محبت الله معلوم فرمایند که یان غیب وجود و حسب تعالی و بسا تر صفات او سبحانه
 نصیب انبیا است و نصیب محباب بنیا علیهم الصلوات و التسلیات و نصیب ایامی که بکلیت مرجوعند
 و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگر چه اینها قلیل اند بل قل و نصیب علماء و نصیب عالمه نشان
 و ایمان شودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزت بودند یا از ارباب عشرت چه از باب
 عشرت هر چند مرجوعند اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر خلق اند
 و باطن بحق جل سلطان پس همه وقت ایمان شودی نصیبشان است و انبیا علیهم الصلوات و التسلیات
 چون بکلیت مرجوعند و ظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیبی نصیبشان است
 و این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم
 و هوست بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است به بنایه نهایت صوفیه کمال و در جمع بین التوحیدین
 دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمال شمرده و مضمحل آن ایشانند و من چنین یارب و انبیا علیهم
 الصلوة و السلام چون از مقام دعوت فانی میگردد و متوجه عالم تفانی شود و مصلحت رجوع تمام میشود بشوق
 تمام نداء و الرفیق الا علی برآورده بکلیت متوجه حق جلشانه میگردد و در مراتب قرب تجسیم نمایند
 اینها لا ربا بانیعیم نعمی و العاشق المسکین یا متبرع و نزدیک کمال آنست که در وقت و محکمت
 بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز غوطه نباشد و جز احدیث مجرده هیچ مشهود نبود +
 ثم عمل مع ما عول معه در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ عامه مومنان

و غلط عوام مانع اظهار آنها گشتن این جماعت کسیکه به دو وجود قائل است و از عبادت ماسوا و تعالی تنزه میمانند
 و را مشرک می نامند آنکه بیک وجود قائل است و را موحید میگویند اگر چه عبادت هزار مرتبه نماید تخفیل آنکه اینها
 بطور حق اند بمانند و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شأنه انصاف باید نمود که ازین مصنف
 مشرک کدام است و موحید کدام انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بوحده و دعوت نکرده اند و دو وجود
 گوینده را مشرک بگفته و دعوت ایشان بوحده و عبودیت جلشانه عبادت ماسوی را مشرک گفته اند اگر
 صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمیکند ماسوی ماسوی است و اندیاند بعضی
 از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطان نمیکویند و از عینیت حاشی می نمایند و طعن و تشنیع بقائلان
 عینیت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه باز میگردانند و میگویند مع ذلک
 این جماعت عالم را غیر حق جل سلطان نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علایم اند ازین سخن از صواب دور است
 الا نشان متغایران قضیه مقرر است منکر عینیت مصادم بدرجه عقل است غایه مافی الباب متکلمین در صفات
 واجبی جل سلطان لا هو و لا غیر هو گفته و از غیر مطلق مراد داشته جواز انفکاک متغایرین مراعات نموده اند
 چه صفات واجبی جل سلطان از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان ذات و
 صفات قدیمه اد تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو و لا غیر هو در قدیمه صادق است بخلاف عالم کاین
 نسبت در و مفقود است کان الله و لم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم مطلق از صدق
 و راست ازین جماعت از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انکاشته اند و حکم مخصوص آنرا اینجا
 اطلاق نموده و این جماعت چون به نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که به غیریت عالم
 قائل شوند و از مره ارباب توحید وجودی بر آیند و بر جودات متعدده عالم گردند و در توحید وجود
 از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن با این معنی است که عالم با صانع
 متحد است حاشا و کلا بلکه آن معنی است که عالم معدوم است و وجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه
 این فقیه در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه جوید گوینده دو وجود را که مشرک
 گویند باعتبار آنست که او دو بینی است مشرک طریقت است جواب نفی که مشرک طریقت است توحید و
 حاصل میشود و توحید وجودی در آن مطلق هیچ در کار نیست باید که مشرک سالک لمحو طواغیر از یکدات مقدس
 امری دیگر بنود و تفان متحقق شود و شرک طریقت سنده گردد و در روز که آفتاب انتهای می بیند و ستاره

و کتاب هو الاول والاخر والظاهر والباطن و ما ریت اذ ریت ولكن الله رمى ان الذين يبايعونك لما
يبايعون الله فاعلم ان اول فليس قبلك شئ وانت لا خير فليس بعدك شئ
وانت الظاهر فليس فوقك شئ انت الباطن فليس دونك شئ هیچ استثناء نیست زیرا که این عبارت حصار بر
نفی کمال وجود از ماسواست و ابلاغ وجه نه نفی اصل وجود چنین است که فرموده لا صاوة ولا بافاحة لکتاب فرموده
لا ايمان لمن لا امانة له وامثال آن در کتاب سنت بسیار است این توجیه نه تاویل نهوض است
چنانکه گمان برده اند بلکه حل نهوض است بر کمال بلاغت و معرف چون اهتمام با هر سالت شعنی نمایند
میفرمایند که دست او درست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که مبلغ از حقیقت است چون
فعل از انداز و قدرت فاعل که عباد و ملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بود توغیر آید التفات توجه جان
مالک قادر در آن فعل مرعی باشد مالک را سرزد که بگوید این فعل را من کردم نه تو سخن بالا هیچ دلالت نیست
بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات عاشا و کلام که فعل عباد ملک عین فعل ملک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او
این جماعت مذاق انبیا علیهم الصلوٰات والتسلیمات مگر تفهیمه اند که مدار دعوت ایشان بر تنفیست است
وجود دیگر و غیریت عبارات ایشان را بر توحید و اتحاد فرد آوردن از تکلفات بارده است اگر فی تحقیقت
موجود یک بود و ماسوائے او ظهورات و بوند و عبادات ماسوی عبادات و باشد چنانچه بن جماعه گمان برده
اند چرا انبیا علیهم الصلوٰات والتسلیمات مباهله و تاکید منع آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادات ماسوی
مترتب سازند و مانند آثار دشمنان خدا گویند چون بر دشنا و غلطایشانرا اطلاع نه بخشند و دید غیریت را
که از جمل دایشان ناشی شده است زائل نگردانند و عبادات ایشانرا عین عبادات حق جل و علانه دانند
بعضی از این جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوٰات والتسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار توحید وجود
را پوشیده بنامی دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دلالت ده اند این سخن
در رنگ تفسیر شیعه ناسموس است پیغمبران علیهم الصلوٰات والتسلیمات حق اند به تبلیغ آنچه فضل لامر است
هرگاه نفس الامر موجود یک بود غیر او را موجود و نباشد چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس نمایند علی الخصوص
احکامی که بذات وصفات افعال واجب الوجود تعالی و تقدس تعلیق داشته باظهار و اعلان احق اند
کوچه نظر آن اگر چه و رسم آن قاصر بودند بی بینی که تشابهات ظرفی و آنچه در احادیث آمده است
از تشابهات چه جائز عوام که خواص نیز در فهم آن عاجزانند مع ذلک در اظهار آن ممنوع نشدند

توحید شهودی را عین وجودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرائط راه دانستند و وجود گوینده را ضال و مفصل الکاغذی حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطانه مختصر در معارف توحید وجود خیال کرده اند و شهود وحدت را در مرامی کثرت از انجام کار تصور نموده اند لکن بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر با علیه و علی جمیع اخوان من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است

کریمه انا اعطیناک الکثر را اشارت بآن مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت میکنند بدرستی که ما اویم ترا شهود وحدت در کثرت مانا که از توسط داد کوثر در میان حروف کثرت این اشارت را نصیب ده اند عا شاکلا که این قسم معارف شایان مقام نبوت باشند چه اینها علیم الصلوات و التقیات بخداست و چون جل سلطانه دعوت مینماید و هر چه در مرامی چون گنجایش دارد از بچینی بی نصیب است و بدایع چون و چندی قسم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف و با دیگر امین را علیم الصلوات و التسلیات به ترازوی کمالات خود میسنجد و کمالات ایشان را ماثل کمالات خود میداند کثرت کلمه تخرج من افواههم ۵ چنان کریم که در سنگه نه است

زمین و آسمان او جان است بکینه است او را ازین قسم معرفت که اوائل حاصل شده بودند است استغفار است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از آنجانب قدس نفی مینمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه خیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد پس شهود وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از آنجانب قدس منتفی است

این کلام حضرت خواجه مرا ازین شهود بر آورده است و از گرفتاریهای مشابهه و معانیجات بخشیده و رخت از علم بچل کشیده و از معرفت بکثرت برده جزاه الله سبحانه یعنی غیر آنچه از من به این یک سخن مرید حضرت خواجه ام و طلقه بگوش ایشان و الحق از اولیاء کم کس بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معانیات را برین پنج نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان کفر نموده اند معرفت خدا را بر بهار الدین حرام اگر اجنداء او انتهابا یزید بنا شد باید جست چه بایزید بان بزرگ از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگناهای سجانی قدم بیرون نزنده بکلمات حضرت خواجه ماکه بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطانه تنزیه او تر و خواهم تشبیه است و همچون و چون کمال از نقص ناچار انتهابا که از تشبیه نگذشته است ابتداء باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند

نمی بیند دفع و دفعی حاصل است هر چند هزاران بار در روز موجود بوند مقصود آنست که یک کتاب
 بشنو بوند ستار با معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم که کمال فنادان هست که اشبار موجود باشند ساکن کمال فنادی
 که بطریق قبیله در هیچ چیز التفات نمایند بلکه هیچ چیز را مشاهده نکنند هیچ چیز در دیده بصیرت و نه در آید و اگر اشیاء
 موجود نباشند فناد که تحقق شود و فانی از که بود و کرامت او شش سازد اول کسی که قریح توحید وجود ذکر به است
 شیخ محی الدین بن العربی است عبارت شایع آنست که از توحید و اتحاد خبر میدهند اما قابل حمل اندر توحید و توحید
 چه هر گاه غیر حق را جلشانه نه بینند بعضی گویند لیس فی حقیقه سوی الله و بعضی ندای سجای از نند و بعضی لیس
 الدار غیر بار را ندود دهند انیمه گما است که از شاخ یک بینی میسنگد هیچ کدام را دلالت بر وحدت وجود نیست
 آنکه سله وحدت وجود را محبوب و مفصل ساخته است و در رنگ مرف و توحیدین نمودن محی الدین است و بعضی
 از معارف غامضه این بحث را مخصوص بخود گردانیده حتی گفته فاقم البتة بعضی از علوم و معارف را از فاقم
 الولاية اخذ میکنند و فاقم الولاية محمدی خود را میداند و تملیح در توحید آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینة خود
 چیزی بگیرد چنانکه در باب الجمله تحصیل فتا و بقا و حصول کمالات دلالت کبری توحید و توحید در کار نیست
 توحید شهودی باید تا فناء تحقق شود و نتیان ماسو حاصل گردد و تواند بود که سلاک از هدایت تا نهایت سیر کنند و از
 علوم معارف توحید وجود هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکی که نگارین علوم نماید نزد فقیر را همیکه بی ظهور
 این معارف بسا و ک میسر شود اقرب است از آن راهی که متضمن این ظهور بود و الا یقنا ساکنان این راه اکثر
 خان مطلوب میسرند و رنده های آن راه اکثر شان را میمانند و از دریا بقطره سیر میگردند و تبوهم اتحاد ظل
 مرقار میمانند و از وصل محروم میشوند و این معنی را تجربه با معلوم ساخته است و الله سبحانه الملکم للصواب
 و نیز فقیر هر چند براه ثانی میرشته است و از ظورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما چون
 عنایت خداوندی جل سلطانة شامل حال و بود و سیمحوی داشته بود می مفاد و راه را با فضل عنایت
 طی نموده است و از کمال کرم و از انزال گذرانیده به اصل ساینده چون ماهی پشته شدن فناد دید که راه با اقرب
 به وصول است و اصل حصول بحقیقته الذی هدانا لهذا الا انما کاننا لنحید لولان هدانا الله لهذا و لا یسل بنا بالحق تبتیه تحقیق
 سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و ماسو حق جل علما موجود بود و است که فناء و بقا تحقق شود و ولایت
 صفوی و کبری حاصل آید چنان ماسوی فناء است اعدام ماسوی و دید ماسوی باید که مغفود شود نه آنکه ماسوی
 معدوم و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور همه اکثر خوانس پوشیده مانده است از عوام چه گوید

ظاهر شود تنزیه نه ز نهار تیر بات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی این جامع بواسطه غلبه
حال اگر معذور اند و در رنگ مجتهد محطی از مواخذ مرفوع اما با مقلدان ایشان تاجه معامله کند کاش در رنگ
مقلدان مجتهد محطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و جهاد اصلی است از اصول شرعی که با تقلید آن
ماوریم بخلاف کشف و الهام که را با تقلید بآن امر نظر موده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است
پس تقلید علماء مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آرای ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند
آراء علماء مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطیحات ایشان باید شمرد
و از ظاہر معروف باید ساخت عجب است که بسیاری از صوفیان عوام را با بیان امور کشفیه و الهامیه خود همچو
وحدت وجود و شگالات میکنند و ترغیب بتقلید آنها مینمایند و بر عدم آن ایمان تهدیدات می کنند
کاش دالات بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است
و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم است اما از انکار اینها محافطت باید نمود تا مبادا انکار این امور
به انکار ارباب این امور کشد و به اولیاء حق جل و علا بغض و عداوتی پیدا کند بر وفق آرای علماء اہل
حق کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جزأت نباید کرد و ہذا الحق المتعوض
بین الافراط والتفریط و الحمد للہ المصواب عجائب کار و بار است جمیع از مدعیان این را
باین شہو و مشاہدہ قناعت ندارند بلکہ این شہو را تنزل الکاخشتہ درین اثنا برویتہ بصری قائمند میگویند
کہ ذات بچون واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم و میگویند کہ آن دولت کہ حضرت پیغمبر را علیہ الصلوٰۃ
و السلام یکبار در شب معراج میسر شدہ بود را ہر روز میسر است و نوریکہ مرغی ایشانرا میشود آن را
باسفار صبح تشبیہ مینماید و نور را مرتبہ یک مینی می انگارند و نہایت مراتب عروج را ناظوران و تصور
مینمایند تعالی سجانہ عالم بقول الظالمون علوا کبیرا و ایضاً اثبات کلام و مکالمہ با حضرت جشانہ مینمایند
و میگویند کہ خدای تعالی چنین فرمودہ است و چنان گاہے در حق دشمنان خود اذان حضرت غر شام
و غیر با نقل میکنند و گاہے دوستان خود را بشارتہا میدہند بعضی از ایشان گویند کہ بقیۃ ثلاث شب یا ربیع
شب نامنا ز صبح با حق سجانہ و تعالی مکالمہ داشتم و از ہر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم لقا استکبر و انی
الفسم و عتوا کبیرا و سخنان ابن جامعہ مفہوم میشود کہ آن نور مرغی را عین حق می دانند جل
سلطانه و آن نور را ذات اول تعالی تصور میکنند آنکہ آنرا ظہوری از ظہورات او تعالی انگارند

که نزدیک با حق تعالی میگفت اذکرکم الاعوج غلظه و اخذتکم الاعن فتره حضور سابق را غفلت داشت که حضور را ندانید و تعالی
بلکه حضور علی بود از ظلال ظهور بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد چنانکه سلطان و تعالی و راه و راست ظلال
و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدیات و آنچه حضرت خواجہ فرموده اند ما نهایت را
در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتدا ای توجہ ایشان بر احدیت صریح است و از هم صفت
جنس ذات نمیخواهند تعالی بتدیان رشید این طائفه علیه را این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا
که این کمال مشرف شده است حاصل میشود و ندانند پس ناچار نهایت کمال در بدایت این بزرگواران مندرج
باشد غایتی اما فی الباب این توجہ احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاہر بر این بزرگ باطن منصف سازد
ساکن از مشاهدات سفلی که در مریایه ممکنات ظاہر شود و از ادب است و از معارف تشبیهی غلامی اگر این توجہ
غلبه پیدا کند و بر باطن مقصور گشت بسیار است که ظاہر شود و وحدت در کثرت ملتذذ بود و بتوحید و اتحاد و حفظ
باشد اما این شهود در حق ایشان مقصور به ظاہر است بی باطن سرایت نکند باطن شان متوجہ احدیت
صفت و ظاہر شان مشاهد وحدت از کثرت باشد که توجہ باطن بواسطه غلبه نسبت ظاہر معلوم نشود و غیر
از شهود ظاہر امر دیگر مفهوم بود چنانچه در اوایل حال کاتب این سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاہر
از توجہ بی باطن که با حدیث صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت خود متوجہ شهود وحدت در کثرت می یافت
بعد از مدتی حضرت حق بجهان بر توجہ باطن اطلاع بخشید و باطن برابر ظاہر نصرت داد و معالمر را تا اینجا رسانید
آنکه متدبیرانه خلقی ذلک ازین قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از بعضی خلفاء این
خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاہر و باطن متوجہ این شهود دهند و گرفتار این معرفت
تخلیفات دیگران که بظاہر و باطن گرفتار این شهود دهند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال
می دانند این جامع هر چند باطن ایشان نیز ایما می باشد به تنزیه صرف دارد اما گرفتار می دیگر است
و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر جامع که ایمان به تنزیه صرف ندارند و بسبب مشاهد سفلی
امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحظه اند که از بحث خارج اند نزد فقیه شهود حق جل و علا
در مریایه ممکنات که جامع از صوفیه آنرا کمال می شمرد و جمیع بین التشبیه و التنزیه می انگارند
آن شهود و شهود حق نیست جل و علا مشهود در آن جز تمخیل و تلویح ایشان نه آنچه در ممکن
می بیند واجب نیست تعالی و تقدس و آنچه در حادث می باشد قدیم نه و بهر چه در تشبیه

منکر آن کافر بود و فاهم آن هذا تحقیق نیفک فی کثیر من الموضع و الله سبحانه الموفق باید دانست وجودی که در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکنات را در حسب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرت مادی را در حسب قدرت قدیم چه اعتبار بچنین وجود ممکن در حسب وجود واجب تعالی لاشی محض است چه جای آن دارد که ناظر بر سطر تفاوت مراتب این دو وجود در شکل فتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجازی مبنی که جم غفیر از صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند موجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا خاص خواص مراد از اخص انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و از امتان ایشان کیسکه بولایات اصلیه ایشان مشرف شده است و دائره ظلال را تمام طے کرده عوام ظاهرین اند وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میداند و هر دو را موجود تصور نمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجودی بایند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود نمایند نه راجع بحقیقت و ذات وجود تا کی حقیقت شود و دیگر حجاز و جماعه متوسطان که از رتبه عوام قدم فوق مانده است و از کمالات اخص خواص کوتاه دست اند شکل است که قائل بوجد ممکنات گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را موجود به این علاقہ میگویند که دورا نسبت است بوجد کمالات یا شمس آنکه وجودی بوی قائم است تا بطریق حقیقت موجود شود و بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی دیگر نفی وجود از ممکن نمایند و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و طائفه از ایشان وجود ممکن را غیر وجود میدانند چنانچه عین نمایند و اگر چه از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود است ممکن نیز جهان وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن نمایند باجمله و اثبات وجود ممکن حدت نظر بایند و این شعشه نور وجود واجب تعالی تواند آن را دید تیز بینان در روز با وجود شعشه آفتاب ستاره ها را می بینند و آنکه تیز بین نیست نمیتواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستاره ها است در روز هر که حدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دید بے نصیب است اگر پرسند عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را میتواند وید و حال آنکه شعشه انوار وجود واجب تعالی مانع رؤیت اوست گوئیم از ارباب علم اند که ارباب دید سخن ما در ارباب دید است نه در

و ظلی از ظلال او دارند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانۀ انفراد محض است و امکان وصف
 و زند و خالص نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که مثال این مفریان را بعد از ما بگوید که گویا کون است جمال
 نمی فراید و استیصال آنانی نماید بجانک علی طلمک بعد علمک بجانک علی عفوک بعد قدر تک
 قوم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجز طلب روتیه بپاک گشتند و حضرت موسی
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از طلب روتیه زخم لن ترانی خورد و بهیوش
 افتاد و از آن طلب تاب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که محبوب العالمین
 است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از
 عرش و کرسی در گذشت و از مکان و زمان بالا رفت علماء را در روتیه او علیه و علی آله الصلوة و
 السلام با وجود اشارت های قرآنی اختلاف است اکثر علماء بعد روتیه او علیه و علی آله الصلوة و السلام
 قائل گشته اند قال الامام الغزالی و الاصح انه علیه و علی آله الصلوة والسلام ما را می ربه بجانۀ لیلة المعراج
 این بے سرانجامان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند جلشانه حال آنکه علماء در یک دیدن محمد رسول
 الله صلی الله علیه و علی آله وسلم قبل و قال دارند ففهم الله سبحانه ما اجلهم و ایضا از سخنان این جماعۀ معلوم
 آمد که آن کلام را کسی شنیده نسبت آنرا بحضرت حق سبحانه بجهو نسبت کلام بمشکلم میدانند و این عین السداد
 است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در و مرتب باشد و تقدیم و تاخیر
 بوده که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ کیا را ایشان را در غلط انداخته است چه مشایخ نیز اثبات
 کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانۀ نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت حق سبحانه
 بجهو نسبت کلام بمشکلم نمیتوانند بلکه بجهو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند و در اینجا هیچ مخطور نیست حضرت موسی
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جلشانه نسبت این کلام بحق
 جل سلطانۀ بجهو نسبت مخلوق بود بخالق نه بجهو نسبت کلام بمشکلم و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل
 علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی بجهو
 نسبت مخلوق بود بخالق عسایه مافی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانۀ و تکرار
 آن کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است در میان کلام نفس و کلام لفظی که بتوسط امر
 حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علایس ناچار

علیه و علی آل و صحابین صلوات افضلها و افضل التسلیمات ائمه کلمه بر اصل سخن رویم و گوئیم که ایمان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان بحجاب ایشان و ایمان اولیاء که تخت باصحاب اند بعد از شهود و بواسطه رجوع بدعوت به غیبت و فراغت در رنگ آنکه شخصی آفتاب را در روز نیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او بدل به ایمان غیبت گردد و ایمان علماء هر چند نجیب است تا غیب ایشان بواسطه متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات حکم جاری پیدا کرده است و از نظر نبر آمده است مراد اینجا علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل عامه مؤمنانند و ایمان نجیب که بعلمه مؤمنان منسوب است بهترین اقسام ایمانی است که بتقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات مربوط است بقال ائمه و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط سوال علماء فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حسی که بسیاری از علماء استدلال با شرائط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را مستند داشته و توایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بر تقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات در تبلیغ رسالت صادق اند چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیاء که همه بنوید معجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آن وجود نماید و صدق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبوده این ایمان نزد بسیاری از علماء معتبر نیست باقی ماندن استدلالی که بمقامات ارباب نظر حاصل کند و به ترتیب مغری و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند آن استدلال امریست که بمکان نزدیکیست و از وقوع دور و در مقام استدلالی باثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین و آقایی از ارباب نظر معلوم نیست که کس گذشته باشد زیرا که او هم محقق است و هم متاخر در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محضیات رسائل او در مقدمه منبع یا تنقیص پیش نیامده باشد و دخلهای موجه نکرده باشد و امی به صاحب استدلال که ایمان را بحد استدلال حاصل نماید و تقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و تکیه بر انما بنا انزلت و اتبعنا الرسول یا کتبنا مع الشاهدین مکتوب و ولیست و هفتاد و سوم بمبرز احسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه سالک را باید که لمزم طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر وقائع برخلاف آن رود مبتدا اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قومی از کرم و کید او غافل نباشد

ارباب علم چه ارباب علم انجست خاج اند پس گویا ظهور انوار واجب الی در حق ایشان مفقود است پس بالغ رویت وجود ممکنات
 نباشد یا آن گوئیم که ظهور انوار بالغ شود و وجود ممکنات است نه بالغ علم وجود ممکنات چه علم اشیا باست که بسامع و تقلید نیز
 حاصل شود و بنظر استدلال هم تصور بند و چنانچه علم وجود دستار مادر و در وضعیت بعرضه حاصل است با وجود ظهور انوار
 از آفتاب عوام را علم وجود ممکنات است نه ظهور و وجود آنها چه ظهور و از صفات بصیرت است و بصیرت ایشان کور است
 مشهور و ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لا بهوت اسے عزیز عوام چنانچه درین بحث مشارک خاص خواص اند در جایگاه
 دیگر نیز در میان ایشان شریکته حاصل است ازینچاست که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات در بسیاری از احکام
 در رنگ عوام زندگانی نمایند در معاشرت با خلق یا اهل و عیال خیر البشر یا اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند
 اخبار حسن معاشرت خود علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مشهور اند منقول است که روزی سید البشر علیه علی آله
 الصلوات و السلام تقبیل امین میفرمودند و به انبساط تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران
 گفت یا رسول الله من یا زده پس دردم و هرگز هیچ کی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله
 الصلوات و السلام که این رحمت است که بر بنده های رحیم خود عطا می فرماید و چون خاص خواص و بعضی اوصاف
 بعوام مشارک اند اگر چه شرکت باعتبار صورت باشد و ناچار عوام از نار سائی خود از کمالات ایشان
 قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود با خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود
 او را میگرد و بزرگ میداند ازینچاست که اوصاف و اخلاق اولیای را که از اوصاف اخلاق ایشان
 جداست بهتر میداند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است اگر چه آن اخلاق در انبیا و
 موجود بود و ند علیهم الصلوات و التسلیات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید بخشکر که چون یکی از فرزندان
 ایشان می مرد و خبر موت او با ایشان میرسید هیچ تفری در ایشان راه نمی یافت و میگفتند که سگ بچه
 مرده است بیرون تابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه الصلوات و السلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و
 علی آله الصلوات و السلام بروی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم
 لمحزونون بتاکید بالغربیان حزن خود فرمودند بخشکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام حامله اول
 بهتر است و آنرا بی تعلقی میداند و ثانی را عین تعلقی و گرفتاری می انگارند و اعاذنا الله من معتقداتهم
 السوء و چون این وارد از آذین ایشان و ابتلاست عوام را شبهه ساختن و در شبهات انداختن عین حکمت
 و مصلحت است اللهم انما نحن قفاور قفا ابتاه و انما الباطل باطلا و انما الحق حقا اجتناب بهر چه سید البشر

و همدان و قریش و رؤسائے اہل کفر آنجا حاضر بودند و بسیار سے از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند و سید الشہ
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر ایشان سورہ و النجم می خواندند چون ذکر آلہ باطلہ ایشان بکلام آنسہ و علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ والسلام منضم ساخت برنجیکہ حاضران آنرا از کلام آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام انکاشند و هیچ را تمیز آن
 نیافتند کافران کہ حاضر بودند غفلت بر آوردند و گفتند کہ تجو با صلح کرد و ستایش تبتان مانمود و حاضران اہل اسلام
 نیز از آن کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند چہ واقعہ است صحابہ کرام
 عرض کردند کہ این فقرہ ما در اثناء کلام شما ظاہر شد آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام متفکر و متفرد
 گشتند درین آثار جبرئیل امین علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام آمد و وحی آورد کہ آن کلام التماسیطانی
 بودہ و هیچ نبی و رسولی نگذشتہ است کہ شیطان در کلام او اتقا نکرده است پس از آن حق سبحانه و تعالی آنرا
 رو کرده است و کلام خود را محکم ساخته است پس ہر گاہ در زمان حیات آنسہ و علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
 در حالت یقظہ و در محضر صحابہ شیطان لعین در کلام آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام کلام باطل
 خود را القا نماید و یکجس تمیز نکند بعد از وفات آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام در حالت
 منام کہ محل تعطیل حواس است و جاسے التباس و اشتباہ با وجود تمنائی را می از کجا معلوم شود کہ
 آن واقعہ از تصرف شیطان محفوظ است و از تبلیس او مصئون یا آنکہ گوئیم چون در اذان
 قصائد نفث خوانندگان و شنوندگان ممکن شدہ بود کہ آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
 ازین عمل راضی خواہند بود چنانچہ ممدوحان از ماموحان راضی اند و این معنی در تخیل ایشان
 متناقض گشتہ تواند بود کہ در واقعہ آن صورت تخیل خود را دیدہ باشند بے آنکہ واقعہ حقیقہ
 باشد و یا تمثیل شیطانی بود و ایضاً واقعات در ویار صادقہ گاہے محمول بر ظاہر حقیقت
 آنها ہمانست کہ را می دیدہ است مثلاً صورت زید را در خواب دیدہ است و مراد همان
 حقیقت زید است و گاہے مصروف از ظاہر اند و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب دیدہ است
 و مراد از آن عمر و داشتہ اند مثلاً بواسطہ علاقہ مناسب کہ در میان عمر و زید بودہ است پس این وقائع یا ران از کجا معلوم
 شود کہ محمول بر ظاہر اند و از ظاہر مصروف نیستند چنانکہ ان بود کہ مراد از آن وقائع تعبیرات بود و آن وقائع کنایات
 باشد از امور دیگر بے آنکہ تمثیل شیطانی را گنجائش بود باجمہد اعتبار و قائل نہاید نہاد اشیاء خارج
 موجود اند سعی باید نمود کہ اشیاء را در یقظہ بیند کہ شایان اعتماد است و گنجائش تعبیر نہانچہ در خیال

وایا سبب لک الحمد للہ الذی بدلائلہ الکاثرۃ لک الحمد للہ الذی لولا ان ہذا اضر لقد جارت رسل ربنا بالحق علیہم من اھلوت اھم
والقسیات الکملہ صحیفۃ الثغات کہ ادروس کریم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن متبع و مسرور گردید خبر کم
سجائے خیر اندراج یافته بود کہ اگر چنانچہ مبالغہ در منع حاکم متقمن منع مولود کہ عبارت از قصائد لغت و اشعار غیر لغت
خواندن است نیز بود اخی و اخی میر محمد نعمان بخش یاران انجائی کہ در واقعہ آنحضرت راضی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم
دیدہ اند کہ ازین معرکہ مولود بسیار را اخی اند برینا ترک شنودن مولود بے شکل است آنقدر و اگر وقائع را اعتبار بود
و بر مقامات اعتبار باشد میدان را بہ پران بیج احتیاج نباشد و التزام طریقی از طرق عبث می افتد چہ ہر مریدی موافق
وقائع خود عمل خواہد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواہد نمود آن وقائع و منامات موافق طریق پیر باشند یا نباشند
و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلہ پیری و مریدی برہم بخورد و ہر بوالہوسے بوضع خود مستقل میگردد
و مریدی صادق ہزار وقائع را با وجود پیر بہ نیم جو نمیخورد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را از
اضغاث اھلام می شمرد و بیج الثغات بہ آئنائی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتیان از کید او بہین
نیستند و از کراوترسان و لرزان اندازند بیان و متوسطان چہ گوید خاتہ مافی الباب منتیان محفوظ
و از سلطان شیطان معصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس قانع ایشان شایان اعتماد نباشد و از
لر دشمن محفوظ نبوند سوال واقعہ کہ دران واقع حضرت پیغمبر را بہ بنید صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ
فان شیطان لا تمیل بصورتہ کما ورد پس وقائع ما نحن فیہ صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بوند جواب
صاحب فتوحات مکبہ عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصہ آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
کہ دفون در مدینہ است یسازد و حکم بعدم آن تمثیل بہر صورتیکہ بہ بنید تجویز نمی نمایند و شک نیست کہ تشخیص آن
صورت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام خصوصاً در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر
عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصہ آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام نسازیم و بہر صورتیکہ بہ بنید
عدم آن تمثیل را در صورت تجویز بنماییم چنانچہ بسیار از علماء بدان رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسرور است
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام گوئیم کہ اخذ احکام از آنصورت و دریافتن مرضی آن از مشکلات است چہ
تواند بود کہ دشمن لعین در میان متوسط شدہ باشد و خلاف واقع را بواقع نموده بود و بیندہ را ورشتہا
و التباس انداختہ عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام گردانیدہ
باشد چنانچہ مرویست کہ روزی سید الیشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مجلس داشتند

مرا فکر ریب ن ناپسند است بد مقصود ذکر ارکله طیبیه لاکه الا اصر که فقیر در مکتوب سابق بشان نوشته بود و نفی این شهود بود و
 که کثرت تعلق داشت مندرجه انحر و المنه که برکت این کلمه طیبیه این شهود از شمار ازل گشت همت بلند و از بند و بجز و موزون
 راه انکشاف نمایند ان اصر بجان مجیب معالی اطم از کوچک تنگ توحید برآمده بشا هر راه بر افتاده اند چه نعمتی است اگر نذر
 احوال سابق نگنند و یاد لذتهای شهود و کثرت آمیز نمایند و استقامت عمری درین راه رنگ و پو فرمایند بسیار می
 از کوکنار یا زاده ام که کوکنار را گذاشته اند و برقیع آن فعل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مدتی مذکره احوال کوکنار
 خوردن و یاد لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است محروم و اشتهودیکه برامای
 کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهود تنزیهی که رو به جل دارد و از لذت اذ بعید است بی مد و شیخ مقتدا
 بآن راه رفتن متعذر است اغوامی اعز مولانا احمد برکی که عوام او را از علما و نظایر می دانند و او نیز علم باحوال
 خود و احوال یاران خود داده سرش آنست که باطن او متوجه شهود و تنزیهی است که موطن جبل است و ایمان
 او در رنگ علماء ایمان بغیب است باطن او از بلند فطرتی التفاتی به شهود و کثرت آمیز نگرده است
 و نظایر تیرمات صوفیه مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در ان نواحی منقسم است این حالت که شما
 از حصول آن خبر داده اید مولانا دیر است که بآن حالت تحقیق است علم اولم لعلم نزد فقیر در آن بقصر
 بروجو و مولانا است عجب است که بر اهل کثوف آن نواحی این معنی چگونگی محقق مانده است در علم فقیر بر بی
 مولانا در سنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیق و اتماس دعا و فاتحه دارد و السلام
 مکتوب و ولیست و هفتاد و پنج بمل احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار که از قبول خود نموده
 و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحلیص نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر احکام فقهیه و مایب
 ذلک بعد از الحمد و الصلوٰه و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که بمصوب شیخ حسن و غیره ارسال داشته
 بودند رسید فرمود ان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجه اولیس نموده اند و در صحیفه دیگر استفسار
 از قبول خود فرمود و بین اثنا توحیدی بحال ایشان نموده اند دید که مردم آن نواحی بجانب شامید وند و التجا
 بشامی آرند معلوم شد که شمار امدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود و راه شمار بوط داشته اند بجان
 الحمد و المنه علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انکارند که از مظان ریب و اشتباه است
 بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و در تحصیل این دولت شمار از تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام
 فقهیه در مواضعیکه در آنجا متکثر گشته است و بدعت رسوم پیدا کرد و بآن محبت و اخلاص شمار

دید و شود خوب و خیال است یا ران آنجا بد نیست که بوضع خود در دگرگانی نموده اند اختیار بدست ایشانست اما
 میر محمد نعمان را بغیر از انقیاد چه چاره است عیاذا بالله سبحانه اگر لح بعد از منع توقف نماید اگر فرضاً توقف کند که
 آمرز خواهد کرد و مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت ظریقت خود است مخالفت طریق خواه بسامع و رقص بود خواه بمولود
 و شعر خوانی هر طریق را در اصولیت بمطالع خاص و وصول مطالب خاص این طریق متوسط تر است این امور بر کمال طلب
 این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجہ نقشبند
 قدس سره فرموده اند نه این کار میکنم و نه آنکار میکنم یعنی این کار سانی طریق خاص است پس بنیم چون مشایخ دیگر کرده اند
 بر آن انکار هم تمامیم لکن وجهه همو لم یاف و ز آبا د که لم یجد و ملاذ مافقر است و قد و ما پیر و ان هرگاه در و امی حادث شود
 که مخالف این طریق علیه بود جای مضطرب مافقر است مخدوم زاده با حق بجا قنط طریق والد بزرگوار خود فرزندان
 حضرت خواجہ احرار قدس سره بعد از تغییر والد بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند و بالتغیر کنندگان
 مجادل فرمودند چنانچه بسبع شریف ثنائیه رسید باشند از مشرب قومی العذب حضرت خواجہ مانوشت بودند آری در احوال
 حال در بعضی امورات رعایت مذهب ملائمه نموده مسالمة میفرمودند و ملاست را ترجیح داده ترک غیرت در بعضی شایع
 از کتاب مینمودند اما در او اخرازم امور هم اجتناب داشتند و با دلاست و ملائمه میکردند به نظر انصاف ببینید و اگر
 فرضاً حضرت ایشان درین آوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا این امر راضی میشدند
 و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکار می نمودند و مقصود فقیر
 اعلام بود قبول کنی یا کنی هیچ مضائقه نیست و گناشت مشاجره اگر مخدوم زاده با و یا ران آنجای برهان
 وضع مستقیم باشند یا فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد و السلام
 اولاً و آخراً مکتوب دو لیست و سبقتاد و چهارم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در میان
 بلند مرتبه و عدم التفات به شهودات سفله که تعلیق بر ایست کثرت دارد و مانیاست ذلک بعد از کمال صلاح و
 و تبلیغ الدعوة میرساند رسائل ثلثه شما که ارسال داشته بودید رسید و از وقایع احوال و کرامات که
 اندراج یافته بود بوضوح انجای حالیکه در آخر حال شهود و وحدت در کثرت نوشته اند و این عبارت ادا
 نموده اند که دیگر انتہا آنست که بحال اول شهود دو گم شدن کم کنند یعنی بنده ام و خلق من و محمد مصطفی ام
 صلوات الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال حاصل است و فوق احوال مذکوره است اما
 انتہا دیگر است و نهایت اذان حال بمحل بعید بنور ایوان استغنا بلند است

و قسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار بدو وجه و قدم و ساق و اصابع و انازل که در قرآن و حدیث آمده است همه از تشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوائل قرآن وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بر تاویل آنها اطلاع نداده مگر علماء را سخین را خیال نکن که تاویل عبارت از قدرت است که به یقین آن نموده اند و یا ذات است که به وجه آخر مبعبر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص آنرا نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از آن حرف بحریست سواج از اسرار غفیه عاشق و معشوق و رمزیت نامض از رموز و قیقه محب و محبوب و حکمت از چند امهات کتاب اندامانایج و ثمرات آن که تشابهات اند از مقاصد کتاب اندامات از مسائل پیش نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب تشابهات اند و حکمت کتاب قشربان لب تشابهات اند که بر مرقع اشاره میان اصل بنیانند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف حکمت تشابهات حقائق اند و حکمت نسبت به تشابهات صور آن حقائق عالم را نسخ کس بود که لب را بقشر توان جمع ساخت و حقیقت را بصورت تو اند فرمود و در دو علماء قشر به قشر فرسند اند و به حکمت اکتفا نموده و علماء را سخین علم حکمت را حاصل نموده اند تاویل تشابهات حفظ و انفراسی گیرند و جمع صورت و حقیقت که حکم و تشابه است ینماند اما کسیکه بعلم حکمت و جعل بمقتضای آن حکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گذشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جمل خود بخیر است و ضالست خود بی شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتها این نشاء است لان من مات فمات قیامت و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است الفکاک صور از حقائق آنجا حاصل است پس حکم بر نشاء عالمی است خلط نکنند که با بدگیره مگر جابل باز ندین که مقصودش البطل شرالع است چه هر حکمی که شریعت را بر بند نیست همان حکم بر منتهی است عائد مومنان و اخص خواص از عارفان دین معنی تساوی الاقدام اند مقصودان خام و طحان به سرانجام در صد دانند که گردنهای خود را از ربه شریعت بر آرند و احکام شرعی را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند که خواص مکلفین بفرفت اند و پس چنانکه از جبل امراء سلاطین را بجز عدل انصاف مکلف نمیدانند و میگویند که مقصود از ایتان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی ساقط گشت و این کریمه و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله

بدوستان خود بعض عطا فرموده است تعالیٰ تعلیم تعلیم العلوم الدینیة و نشر الاحکام نفیقه استعظم فانها ملاک الامر و مناط
الارتقاء و مدار النجاة که هرست را مضبوط بسته خود را در جگر و علماء دارند و بامر معروف و نهی منکر خلق را بر ابرار
حق جل سلطان و لالت فرماید قال الله سبحانه و تعالیٰ ان هذه مذكره لمن شاء اتخذا الى ربه سبيلا و ذکر قلبی که بآن
تجاوز اند نیز موید اینان احکام شرعی است و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع
به احوال یا اربان خود در آزار نباشد و از دلیل بیجا صلی خود ندانند احوال یا اربان در آینه داری کمالات شما کافی است
احوال شماست که بطریق انعکاس در یار اربان ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شماست و معدود معاون
معامله شما اگر فخر شما را میل باوراء النهر و یا سیرنه وستان پیدا شود و مناسب شما آنجا شیخ حسن است التفات
و توجه در حق او مدعی دارند و کوشش ببلخ فرمایند که از تفصیل علوم دینی ضروری و دودتر فارغ شود این سیرنه بدوستان
هم در حق او منتقم بود و هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم لا انتقامه علی ملتة الاسلام علی صاحبها الصلوة و السلام
و النجیة نوشته بودند که آن یار شمشاه است که ترقی واقع شده است آنچه در غیبت دبی شعوری دست میدید
از ارواح طیبات حالا در افاقت می بیند و ما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بیند یا در بی شعوری
قدم اول درین راه است که غیر حق را سبحانه هیچ نمیداند و از مساوی او سبحانه در مبداء اندیشه او هیچ نماند باین معنی
که اشیا را غیر او تعالیٰ نمیداند و بعنوان مساوی اندانند این خود کثرت بینی است بلکه غیر او را سبحانه اصلا نمیداند
و ندانند این حالت مبرقعا است و منزل اول است از منازل این راه و بدو خط العناد و یکسری را
تا نگردد و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا که مکتوبانی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است
و خواند غریبه در اینجا اندراج یافته نقل آنرا شیخ حسن آورده اند نیک ملاحظه نمایند فرمود التماس عرض منفرت
والله مرحوم خود نموده بودند ما جابت نموده آمد باقی احوال انقدر و در شیخ حسن تفصیل معروض خواهند داشت
والسلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعة المصطفیٰ علیه علی الرحمن الصلوات افضلها و من التیمات الکلمات فقیرو
فقرنا و با التماس دعا سلامتی فائده دارند و والسلام مکتوب دولیت و هفتاد و ششم بیان شیخ
بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمت و تشابهات قرآنی و بیان علل راغبین و بیان کمالات
ایشان و ایا سب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیه و علی آله و صحابه
الطیبین الطاهرين اجمعین جعلنا الله سبحانه و ایاکم من الرغبین فی العلم اسر برادر حضرت حق سبحانه و تعالیٰ
کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمت و تشابهات قسم اول بنشأ علم شرائع و حکام است

کلامیکه برای اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و شهادات را بیک کلمه پیچونی و بچگونگی حق جل و علا که از مسائل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تکلیفات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعی ظاهر گردیده نیم جوینهند و آن ظهور را از مظان استدراج می شمردند و انک الذین بهی اعدوهم لهم اقتداء ایشانان علماء ائمان اند که بحقیقت معامله ایشانرا اطلاق بخشیده اند و سیرت مراعات آداب شریعت ایشانرا بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام شرعیه مهاکن سرسوی تخاصم و زبانی نمایند اما چون آن حقیقت را و رای شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت معاملان حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی اند و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء و اسخ که اصل است در راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت آن اولیا و ظل ولایت انبیاء علیهم الصلوات و التیمات و فقیر علماء را سخنان را غیر از ایمان بتشابهات نصیب نمی یافت و تا ویلائی که علماء صوفیه بیان کرده اند آنها را لافعی باشند آن تشابهات نمی دانست و از اسراری که قابل اعتبار باشد آن تا ویلات را تصور نمیکرد و چنانکه عین القضاة در تاویل بعضی از تشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خماسه که بمعنی در دست که لازم شستن و محبت است و امثال آن آخر یکا چون حضرت حق سبحانه تعالی بحض فضل خود شمه از تا ویلات تشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی از آن دریای محیط به زمین استعداد این مسکین کشاده گردانید و است

که علماء را سخنان نیز از تا ویلات تشابهات نصیب وافر است الحمد للذی هدانا لهذا و ما كنا لننتهی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعبیرات و قائل مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بر حضور داشته از آن مقوله بیخ نتوشت چه کند قلم مبارک دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذره خواهند داشت و اسلام علیکم و علی سائرین اتباع الهدی و التزام متابعه المصطفی علیه و علی آله و علی اخوانه الصلوات و التسلیمات العلی مکتوب و ویست و بهفتاد و مضمتم بلا عبدالحی مدوری است در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود و شهود انفسی است و معارفیکه اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود افاقی بے حاصل دانسته و راس انفس شهود اثبات نموده اند و در رنگ

کما قال سهل التستری بمشاهدة آرائه یعنی انتماء عبادت ما حصول معرفت حقیقی است ظاهر آنکه بیان کرده
است یقین را بافته بجهان مرادش انبیا کلفت عبادت بوده باشد تا از آن حصول معرفت حق جل و علا نه نفس
عبادت که آن مغفی الحاد و زندقه است و می انگار و که عبادت عارفان ریائی است برای آن میکند که بتدیان
و پس رد آن ایشان بآن اقتدا کنند آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در نمایند این قول از مشایخ نقل
میکند که گفته اند تا پیر منافق و مرانی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و خذلیم امد بجهان اجماع را احتیاج
که عارفان را عبادت است عشر آن مرتدیان را از آن احتیاج حاصل نیست و غروجات ایشان
مربوط بعبادت است و ترقیات ایشان منوط به ایقان احکام و شراعی عبادت است که عوام را فردا
متوقع است عارفان را ثمرات آن امروز میسر است پس ایشان احق بعبادت باشند و احوج بایقان
شریعت بودند باید دانست که شریعت چهارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزا از شریعت اند و حکم و تشابه هر دو افراد آن علما ظاهر
بقشر آن کفایت نموده اند و علما را تخمین قشر آنرا لب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت خطا
و افراد گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد و جمیع بصورت
آن گرفتار سه پدیدارند و از حقیقت آن انگار نمودند و پیر مقتدا سه خود را غیر از بدایه بزد و دس
نماشتند این جهاد علما و قشر اند جامع دیگر گرفتار آن حقیقت گشتن آما آن حقیقت را حقیقت شریعت
ندانستن بلکه شریعت مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشته و لب و را آن تصور نمودند و مع ذلک
سرموی از ایقان احکام شریعت باز نماندند که صورت را از دست ندادند و تارک حکم از احکام
شریعت را بطلال و ضال شمرند اینها اولیاء خدا اند جل سلطان و بحجت او تعالی از اسوای او بجهان
بریده اند و جمیع دیگر آن که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع قشر و لب یقین خود
حصول صورت شریعت بی تفصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیث اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن
بی ثبات صورت اتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بے ثبوت حقیقت بود آنرا از اسلام نیز
میدانند و نجات بخش تصور میکنند کما بهو حال ظواهر العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت از
بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قائل آنرا از ندیق و ضال می نامند باحکام کمال است
صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعی است و علوم و معارف آئینه مقصور بر عقائد

قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین وقال ايضا وعلا متهم من عرف
حق المعرفة ان يطلع على سره فلا يجد علما به فذلك لکمال فی المعرفة التي لا معرفة ورارها وقال ايضا قدس
تعالی اسرارهم الغلیة اعرفهم بالله انشد هم تحیر افیه حق الیقین عبارت از شهود اوست سبحانه بعد ارتفاع الشک و
اصحلال الشک اما این شهود اوست حق را سبحانه بحق است جل وعلا اذ لا یمل عطا یا الملک لا مطایا و این در
بقا بالله که مقام بی لیمع و بی بصیر است صورت بند و نگاه سالک را بعد از تحقق بقا از مطلق که فکای ذات و
صفات است حق سبحانه و تعالی بحض عنایت خویش از نزد خود و جودی می بخشد و از سکر حال و بنجودی بصحو و افاق
می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند و در آن موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند و عین شهود
عالم و در عین علم مشاهد و همین تعین اوست که عارف در آن موطن آنرا عین حق می یابد و عن نشانه متعین کونی چه اثری
از آن در دیده شهود او نمانده است و از تجلیات صوریه که تعینات و صور خود را از حق می یابند تعالی نشانه
آن تعینات کونی است که فکای با و راه نیافته است قاین احدیها عن الآخر ما للتراب و
رب الارباب اگر چه ظاهر عبارت نزوع و ام موهب هم عدم فرق است میان تجلی صوری که خود را حق
یافتن است و میان حق الیقین که در اینجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری انا بر صورت نیفتد و
در حق الیقین بر حقیقت و نیز در تجلی صوری حق را بنجودی میند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالی نشانه
حق را بنجود نمیتوان دید پس اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجویر است چه حق را جسمیه حق
نمیتوان دید آن در مرتبه حق الیقین است که حقیقت شهود در آن مقام تحقق است و بعضی شيوخ
الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق ولم یعلم الشکین الا الشکین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر
قدس الله تعالی اسرارهم فی تفسیر هم حق الیقین علی النسخ الذی قور و زعم ان هذا الشکین
قد تحویل فی التجلی المصور الذی هو اول القدم فی السلوک و هم فسروا به حق الیقین
الذی هو نهایت الاقدام فلیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لهم فی نهایت
تحصل لنا فی التجلی المصور الذی هو اول اقدامنا و الله بیدی من یشار الی صراط
مستقیم و السلام مکتوب و ولست و هفتاد و هشتم بلا عبد الکریم سناسی حدود
یافت در بیان آنکه لازم بر هر کس بعد از تصحیح عقاید و عمل بمقتضای شریعت غر اسلامت
داشتن قلب لازم است از ما و او حق جل و علا که نسیان ما سواست و مداحی طریقه علیه

شهود آفاقی بی حاصل دانسته و رایی النفس و فاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس شهود در دوازه وصول انشته از دواوری
 آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب رسائل ایشان لایح است بدان ارشد که بعد از علم الیقین در
 ذات حق سبحانه و تعالی عبارات از شهود آیات است که دال بر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن آیات را سیر
 آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز سیر الفنی تصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد ذره گریز نیک
 و ریس بد بود بلکه چه عمری نگذرد در خود بود و آنچه در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و
 دلائل است بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات حق سلطان قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجہ عبدالقادر
 قدس سره الا قدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و سیر متدیر سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر
 متدیر قرب در قرب سیر مستطیل مراد از خارج دایره خود طلبید لذت و سیر متدیر برگردن خود گشتن است
 و مقصود از خود گشتن پس تجلیات که در صور حسی موشافی و همچنین در پرده انوار پیدا شدند داخل علم الیقین اند
 هر صورتیکه باشد و هر نوریکه ظاهر شود رنگین باشد آن نور یا بیرنگ متنهای باشد یا غیر متنهای
 محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن اجماعی قدس سره السامی در شرح
 لمعات میفرمایند در بیان این بیت **سے دوست ترا بر مکان میبستم** هر دم خبرت
 از این و آن میبستم: که این اشارت بمشاهده آفاقیت که مفید علم الیقین است و این شهود
 چون از مقصود منتهی خبر نمید و حضور آن نمی بخشد الا بالا امارات و الاستدلال لاجرم در رنگ شهود
 و دو حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود داد دایره علم نه بر آید و مفید
 عین الیقین نشود و مغنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است این دسجانه بعد
 انکان معلوماً بالعلم الیقینی و این شهود مستلزم فنا می سالک است در غلبه این شهود تعیین او بالکلیه نمیگردد
 و در دیده شهود او اثری از ان باقی نماند و در شهود فانی و مستملک می گردد و این شهود نیز دوطائفه
 قدس الله تعالی اسرار هم معتبر است با دراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریک اند
 لیکن فسوق آنست که خواص را شهود و خلق مزاحم شهود حق جل و علانیت بلکه در دیده شهود
 شان جز حق جل و علا مشهود نه عوام را مزاحم است لهذا از آن شهود ذہول تمام دارند و از
 ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجاب در وقت
 تحقیق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در ان موطن اصلاً گنجایش نیست قال بعض الکبراء

حق سبحانه و تعالیٰ امتیامت بران کرامت فرماید که مشارالیه چون در اسلام نو در آمده است اورا تعلیم عبادت کلامی
 که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام فقہیہ نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مذنب
 و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان
 داخل بیکاریست و اسلام مکتوب و ولایت و نهقا و ونهم بلا حسن کشمیرے صدور یافت
 در ادا شکر نعمت دلالت او بر طریقہ علیہ نقشبندیہ و تخریص صحت و خدمت حضرت ایشان قدس سرہ
 الا قدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطانہ کہ توسط آن مرتب گشته و ذکر یافته الحمد للہ و سلام
 علی عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و انکس نام زد این فقیر ساخته بود و جناب مولانا محمد علی
 رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود ازین عبارت شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سرہ کہ سبب ترتیب خلافت مدہ اعمار ہم کہ در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع
 شدہ است مخدو یا فقیر این عبارت را بدست کہ در فتوحات کبیرہ دیدہ بود درینولا ہر چند تخصیص کر تفسیر واضح
 میسر نشد اگر مرہ تا بنیہ بنظر در آمد اعلام خواہد نمود انشاء اللہ تعالیٰ دیگر فقیر در ادا شکر نعمت دلالت شما احتیاج
 بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما مستوفی بجز انیمہ کار و بار شمنی بر آن نعمت است و انیمہ دیدہ و اد
 مربوط باحسان بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم دیدہ است و بمن توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے
 چشیدہ است از خواص عطایا آنقدر عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از علوم عطایای آن مقدار میسر شدہ است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہورات ہمہ زینہ ہمارا عروج ساختہ ہزار
 قرب و منازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب
 نمہ و لا وصول و لا جبارۃ و لا اشارۃ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا
 احاطۃ و لا سریان و لا علم و لا معرفۃ و لا جہل و لا حیرۃ چہ گویم با تو از مرغے نشانہ بکہ باحقا بود
 ہم گشایدہ بزخما ہست نامے پیش مردم بز مرغ من بود آن نام ہم گم چون اطہار این احسانہای
 خداوندے جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آہنا مرتب است بران نعمت شما بودہ است
 متضمن شکر نعمت شما نیز بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج ساختہ بقید کتابت در آورده بود
 کہ نختہ از شکر آن نعمت شما ادا یا بدو اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے و التہم
 متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات مکتوب و ولایت و ہشتاد و م

نقشبندیہ و در تحریص با مداد و اعانت موتی و مایا سب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی کہ بہ یاران کردہ و میکند آنست کہ بعد از تفہیم
عقائد بروفی کتب کلامیہ ہلست و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیم بعد از ایتان احکام فقہیہ ز فرض واجب سنت
و مندوب و حلال و حرام و مکروہ و مستحب امتثالاً و انتہای سلامت داشتن قلب است از گرفتاری مادون حق سبحانہ
و تعالیٰ و سلامتی قلب وقتی میسر شود کہ در قلب ماسوسے حق جل و علا غطور نشود و فرضاً اگر نہ ارسال
حیات و فاکند خیر حق سبحانہ در دل خطور نکنند بآن معنی کہ اشیا در خاطر گذرند و آہنرا اخیر حق نداند
جل سلطانہ زیرا کہ این معنی در ابتدا مراقبان توحید را نیز میسر است بلکہ بآن معنی کہ اشیا ہلا در دل
خطور نکنند و این عدم خطور یعنی بر نسیان قلب است مادون حق را سبحانہ بر نہی کہ اگر بہ تکلف اشیا را
بیاد او بدہند یاد کنند آیند و لت معبر بفنبار قلب است و قدم اول است درین راہ و سائر کمالات لایست
متفرع برین دولت اندسہ ہیکس را تا نگردد او فنا نیست رہ در بار گاہ کبریا و اقرب طرق
از برای وصول باین دولت عظمیٰ طریقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالیٰ سہرا را با ہا چہ این بزرگوار
ابتداء سیر از عالم امر نمودہ اند و از قلب بقلب قلب راہ جستہ ایشانرا بجاے ریاضات و مجاہدات
و دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند طریق ناقص
طریق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بہم و اقدمے بہد اہم للمو لوی الجمای سہ
نقشبندیہ عجب قافلہ سالار اند کہ برند از رو پنهان بحکم قافلہ را و اندول سالک رہ جاذبہ
صحبت شان پی برد و سوسہ خلوت و فکر چلہ را و قاصری گر کند این طائفہ را طعن قصور بہ حاش شکر
بر آرم بزبان این گلہ را و ہمہ شیران جهان بستہ این سلسلہ اند و بہ از حیلہ حسان بگسلہ این سلسلہ را
تا نیامر فوع آنکہ صحیفہ محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مثنیٰ از فرط محبت فقر ا بودہ موجب فرحت
گشت دعار فقیر را بایشان رسانند تا لالشالاح باد کہ مکتوب مرغوب بشیخ حبیب اللہ رسید از فوت
والد مرحوم خود نوشتہ بودند انا اللہ و انا الیہ راجعون از جانب فقیر دعار سانیدہ عزائے
مصیبت نمایند و گویند کہ بدعار و فاسخہ و صدقہ و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود
نمایند فان المیت کالغریق یظفر دعویٰ تلحقہ من ولد اواب او ام او اخ او صدیق را لبع
یکشوف آنکہ شیخ احمدی طریقہ این بزرگواران را نمودہ متاثر گشتہ است حضرت

و بعد از اجلاس دیگری بجای خود بنحیکه هیچ فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه اینجد و دشواری بنحیثی باشد که در بدین
این شرائط معامله آنجا را برهم نزنند و در جمعیت طالبان فتور نه اندازند زیاد چه مبالغه نماید و السلام مکتوب
دو لیست و هشتاد و دوم بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت
خضر علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام و شمه از احوال ایشان الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مدتی بود که
یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام متفسار مینمودند فقیر را چون اطلاع بر احوال ایشان
گما مینوی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امروز در حلقه با دومی بنیم که حضرت الیاس حضرت خضر علی نبینا و
علیها الصلوٰۃ و التسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و بتلفی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم
حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متشکل شده کار برای که
از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صدور می یابد از حرکات و سکناات جسمانی و طاعات و عبادات جسمی درین
اشنا پرسیده که شما نماز بندهب شافعی ادا مینایند فرمودند ما بشرائع مکلف نیستیم چون مهمات قطب مدار را با مریوط
ساخته اند و قطب مدار بندهب شافعی است ما هم در پس و نماز بندهب شافعی ادا مینمایم در انوقت معلوم شد که بر
طاعت ایشان جز از مرتب نیست در ادرا طاعات موافقت با اهل طاعت مینمایند و مراعات صورت
عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت بفقہ شافعی است و کمالات نبوت را متابعت
بفقہ حنفی اگر فرضاً درین است پیغمبر بمبعوث میشد موافق فقہ حنفی عمل میکرد و در نبوت حقیقت سخن
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول سه نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیها
الصلوٰۃ والسلام بعد از نزول بندهب امام ابو حنیفه رضی الله عنه عمل خواهد کرد در انوقت بخاطر رسیدگی
ازین دو بزرگوار و روزی نه ناید فرمودند که کسی را که عنایت خداوندی جلشانه شامل حال او بود ما را در انجام چنان عمل
باشد گو یا خدرا از میان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیها الصلوٰۃ والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند
و السلام مکتوب و دو لیست و هشتاد و سوم به صوفی قربان صدور یافت در بیان
رویه حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات در شب معراج که
آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده است پرسیده بودند که اجماع اهل سنت و
جماعت است که رویت در دنیا واقع نیست که اکثر علما را اهل سنت منع رویت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والا صبح

بجای حفظ محمود و صدور یافته محبت این طائفه سرمایه سعادت است و هر کرا با این نعمت مشرف سازند و استقامت
 دهند همه چیز خواهند داد و بعد الحمد لله الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که بصحوب جناب مولانا
 محمد علی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت الله سبحانه الحمد که محبت فقره که سرمایه سعادت و نیوئه اخرویه است
 رسوخ تمام دارد و تادی ایام مفارقت تاخیر در آن کرده و چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت
 علیه علی آله الصلوة و السلام و محبت و خلاص باشی مقتدا با این دو چیز هر چه در بندگی است اگر هیچ ندهند و این دو چیز
 را سخ باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر حیا و ابا باشد سبانه و یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال و اذوائ
 بجال خود است از استدرج باید دانست و خرابی خود باید انکاشت طریق استقامت نیست والله سبحانه الموفق
 و اسلام مکتوب و دوست و همشاد و ویکم بیاد تآب میر محمد نعمان صدور یافت و در شکر نعمت انساب بسلسله
 علیه نقشبندیه و آنکه درین طریق راه کمالات نبوت بطریق تبعیه و دراشت میکشایند و هر که درین طریق بنابر اتمام
 بره قانع و منامات خود سازد و اختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن نکن خاصه و غائب است مایا مناسب
 ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین حفظه شکر این نعمت عظمی یکدام زبان بجا آید که حضرت حق سبحانه و تعالی ما
 فقر را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراء اهل سنت و جماعه شکر الله تعالی سعیم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخت
 از مریدان منتیان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام در بطریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است
 و هر یک که کمالات نبوت بطریق تبعیه و دراشت کشا و پیشو مخصوص این طریق عالی است منتهای طریق دیگر تا نهایت کمالات
 و ولایت است از انجا راهی کمالات نبوت نگشاده اند از انجا است که این فقیر در کتب رسال خود نوشته است که طریق این بزرگواران
 طریق صحاب کرام است علیم الرضوان چنانچه صحاب کرام بوراشت از کمالات نبوت خط و افر گرفته اند منتیان این طریق نیز از
 کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل میایند مبتدیان و متوسطان که ملزم این طریق اند و محبت کامل منتیان این طریق و از دیگر
 امید دارند الموضع من احب بشارتی است دور افتادگان را خائب و خاسر در بطریق کسی است که داخل این طریق شود و مراعات
 آداب این طریق نگیرد و امور محدثه در بطریق اختراع نماید و با اتمام منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند
 در خصوص گناه طریق صیت او براه منامات و واقعات خود متمشی است که روی بترکستان دارد و با اختیار از
 راه که به خوف گشته است به ترسم نرسی که به ای اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است به خوش بینی آید که با وجود
 جمعیت یاران و سرگرمی طالبان این طریق شما را از اینجا بجا سازم پیش ازین اگر اشارت به سیرانید و در فرشته بود
 مشروط بشرط بوده الحال نیز مشروط بشرط است بعد از استخار با سه مکر و انشراح قلب به شبهه بی تردید

دو قسم است طاعتی که علم نفس حصول احوال ندارند و از تلویحات آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تلویحات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جامعه هر چند تشخیص احوال نمیتوانند کرد و اما داخل ارباب علم اند و شایان شیخ و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون مطاول ظهور مینمایند تا یکی را بان بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده طفیلی او سازند انبیاء الوالغرم صلوات الله تعالی و تسلیما علیهیم بعد از مدت های مدیده مبعوث میشدند با حکام متنازعه هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء دیگر علیهیم صلوات و تعجیلات مامور به تبعیت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام اکتفا میفرمودند و خاص کننده مصلحت عام را با ذوالسلام مکتوب و ولایت و هم نشاء و پنج میر سید محب الله مانکی پور رے صدور یافته در بیان احکام سماع و وجود و قص و بعضی از معارف که بروح تعلیق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی بدان ارشد که الله تعالی طریق السداد و انماک صراط الیرشاد که سماع و وجود جامعه را ملغ است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل اوقات تسم و قتی حاضر اند و قتی غائب گاهی واحد گاهی فاعدا ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتی از صفته بصفته و از اسمی با سیم تنقل و تحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است و تشتت آمال حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال و استمرار وقت در شان شان متمنع زمانی در قبضه ندر زمانی در بطن فیم ابناء الوقت و مخلو به قمره یسر چون و آخره بی بطون ارباب تجلیات ذاتیه که تمام از قلب بر آمده بقلب قلب پیوسته اند و بکلیت رسته وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لابل لا وقت و لا حال فیم آباء الوقت و ارباب التکلیف و هم الواصلین الذین لا رجوع لهم و لا اولاد لا فقدان قطعاً فمن لا فقدان لا وجد له آری قسمی از منتسبانی که سماع با وجود استمرار وقت ایشان را نیز نطفه است بیان آن تفصیل در آخر این بحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رساله خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و التحیه فرموده است لی مع الله وقت و لا یسعینی فیه ملک مقرب و لا بنی مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ ازین وقت و ستم خواسته اند لی مع الله وقت ستم فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت ستم کیفیت خاصه احیاناً نادرست میدهند و تواند بود که از وقت وقت نادره مراد دارند و این کیفیت نادره خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخله داشته باشد پس غنتی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج

انه عليه الصلوة والسلام بارئى ربه ليلته المعراج وتودر رسائل خود بوقوع روتيه آنسرور عليه الصلوة والسلام
 در شب معراج در دنيا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گويم كه روتيه آنسرور عليه الصلوة والسلام در
 شب معراج در دنيا واقع نشده است بلكه در آخرت واقع شده زيرا كه آنسرور عليه الصلوة والسلام در آن
 شب چون از دائرہ امکان و زمان بيرون جست و از تنگي امکان برآمد ازل و ابد را آن واحد يافت بدني
 و نسايت را در يك نقطه متحد و يدايل بهشت كه بعد از چندين هزار سال به بهشت خواهند يافت و در بهشت
 عهده الرحمن بن عوف كه بعد از پانصد سال از فقرار صحا به رضوان الله تعالى عليهم جميعين بهشت خواهند رفت
 و يد كه به بهشت قبل از مضى آن مدت در آمد و سر توقف را از وسع پارسيدند پس وني كه در آن موطن شود
 روتيه آخرت خواهد بود و منافات با جاح بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن روتيه دينوى گفتن محمول
 بر تجوز است و مبنى بر ظاهر و اندر سجانه اعلم بحقائق الامور كه ما مكتوب و وليست و بهشت و و چهارم
 علامه عبدالحق در انبالي صدر و يافت در بيان آنكه احوال و مواجيد نصيب عالم امر است و علم باحوال نصيب
 عالم خلق اين معرفت از معارف سابقه است حقيقت معاطلة آنست كه در مکتوبات حضرت مخدوم ناده كلان
 عليه الرحمة در بيان طريقت تحرير يافته است بدانكه انسان مركب است از عالم خلق كه ظاهر اوست و از عالم
 امر كه باطن اوست احوال و مواجيد مشاهدات و تجليات كه در ابتدا رتوسط ظهور نيمايند نصيب عالم امر است
 كه باطن امر انسان است و همچنان حيرت و جهالت و عجز و ياس كه در انتها حاصل ميشود نصيب عالم امر است
 كه باطن انسان است ظاهر با حكم والارض من كاس الكرام نصيب روقت قوت دارد و اين ماجرا نصيب است
 هر چند ثبات و استقامت نيست اما نحوه ازان عالم پيدا ميگردد و باصالت كاري كه بظاير تعلق دارد علم باطن
 احوال است زيرا كه باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال گر ظاهر غيب و راه دانش و تميز نيز كشود ظهور
 صور مثاليه و معارج مقامات از برے ادراك ظاهر است پس حال باطن است علم بآن حال ظاهر از اين بيان
 معلوم شد كه اولياي كه صاحب علم اند و آنانيكه از علم بے نصيب اند و نفس حصول احوال فرقه اند از آنكه
 فرقه است از راه علم بران احوال است و عدم علم به آنها مثلاً شخصي كه حالت جوع بروي طار ي
 شده است و بے قرار و بے آرام ساخته مع ذلك ميداند كه اين حالت را جوع مي نامند و همچنين شخصي
 ديگر است كه طريان آن حالت در حق و بے ثبات شده است اما نمي داند كه آن حالت معجب و عجوب
 است پس اين هر دو شخص حصول آن حالت برابرند فرقه اند زنگرد علم و عدم علم بايد آنست جامة كه علم ندارند

و تشکین در ادای حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهایت ایشان کم است و شوق صعود در بطن شان
 قلیل بنور متابعت ملت جبین وقت ایشان لایع است و کجالتی اتباع سنت و دید بصیرت شان کجالتی لاجسم
 حدید البصر اندازد و چیز بی بینند که نزد یگان در ابصار آن عاجزند هر چند عروج کمر دارند اما نورانی که نور اصل منور
 در جهان مقام شان عظیم دارند و جلیل قدر دارند ایشانرا احتیاج بسماح و وجہ نسبت عبادات ایشانرا کار سماح
 میکند و نورانیت اصل از عروج کفایت میبخشد جائه مقلد از اهل سماح و وجد که بر عظم شان این بزرگواران اکتفا
 نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشانرا از زبانه گوینا عشق محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طائفه دیگر
 از غفشیان آمانند که بعد از قطع مسالک سیر الی اللہ و تحقق به بقا باللہ ایشانرا جذب قوی عنایت میفرمایند و
 بقلب باغذب کسان کسان می برند و دوت آنجا از سرایت ممنوع است و تسلیه ایشانرا اخیر جائز در عروج محتاج
 و امور غریبه نیستند سماح و رقص را در تنگنا سے خلوت ایشان با نیست و وجد و توحید با ایشان کار نه باین
 عروج انجذاب بی نهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت آنسر و علی آله الصلوات
 و التسلیمات و التحیات از مقامیکه مخصوص بآنسر و است علی الصلوة و التحیة نصیب می یابند این نوع
 وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند اگر بعض فضل ایزد جل سلطانہ
 این نوع و اصل نهایت نهایت را بعالم باز گردانند و تربیت مستعدان با و حواله نمایند نفس او در
 مقام بندگی فرو می آید و روح بمیرغ نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمالات فردیه است
 و حاوی تکمیلات قطبیه و اعنی بالقطب مہنا قطب الارشاد و لا قطب لا و تا د علوم مقامات ظلی و معارف
 مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نہ ظل است و نہ اصل از ظل و اصل او را گذرانیده اند این کامل
 کمال بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متداوله و از منہ قبا عدہ بظہور آید ہم منقسم است عالمی از شے
 منور گردد و نظر او شافی امراض قلبیہ است و توجه او دفع اخلاق ردیہ نامرضیہ اوست که مدارج عروج
 را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است و آرام و انس عبادات گرفته بمقام عبدیت که فوق آن
 مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب
 محبوبیت نیز ایشانرا مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات و جہد دعوت از
 ولایت خاصہ و نبوت بہرہ مند است بالجملہ در شان او این مصراع صادق است ع ایچہ خوبان ہمہ ازین تونہا لار
 ہذا مبتدی را سماح و وجد مفرست و منافی عروج ہر چند بشرط واقع شود شئمہ از شرائط سماح در آخر این سال تحریر

بسماع گشت جواب گویم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حین ادا نماز است و اگر در بیرون نماز احیاناً دست و پنجه
از مشایخ و غمرات آنست تواند بود که در حدیث قره عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضاً
خبر است اقرب مایکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اجدوا اقرب و شک نیست که در
هر وقتیکه قرب آبی جل شامه بیشتر است گنجایش غیر در آنوقت منفی تر پس از پنجه و از کرم نیز مفهوم میشود که آنوقت
در نماز است دلیل بر استمرار وقت دوام وصل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما رجع من اجمع الا من
الطریق و من وصل لاربع و یاء داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطان
در طریقه حضرات خواجگان قدس السلام و اعمام مقدراست باجمل اشکار از دوام وقت علامت نارسائی
است و شرمه قلیله از مشایخ کابن العطا و امثاله که بجز از رجوع و اصل بصفات بشریت قائل گشتند
و از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در جواز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع البته واقع نیست
کما لا یخفی علی ارباب پسین جماع مشایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف بعض راجع بجز از رجوع گشت
بمطالعۀ از غنیه باشد که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال و وصول مشاهدۀ جمال لایزال ایشان را
برودت قویه دست میدهد نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل و وصول باز میدارد و وجه بمنازل
و وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند
و از روی کمال قرب در مصورت سماع ایشانرا سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد سماع ایشانرا عروج
بمنازل قرب میسر میشود و بعد از تسکین ازان منازل فرود می آیند اما رنگی ازان مقامات عروج
همراهی آرند و بآن رنگ منبغ می گردند این وجه بعد از فقد نیست چه فقد در حق ایشان مقصود
است بلکه با وجود دوام وصل از براسی ترقی بمنازل و وصول است ازین قبیل است سماع و
وجد منتیان و واصلان آرے بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبۀ عطا فرماید لیکن چون
برودت قوت دارد جذبۀ تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمی گشت محتاج به سماع
می گردند طائفه دیگر از مشایخ اند قدس السلام تعالی اسرار هم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس
شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی متوجه جناب
قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی تنگ و راسخ گشته است مدوی بروح
میرسد روح را بواسطه آن اعداد مناسبیت خاصه مطلوب پیدا میگرد و آدام این بزرگواران عبادات است

اگر خواهند که اورا ازان اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایت انهنایه برسد و اگر هاجنا
 مستلک گشت ز سه شرافت و اگر بکے تربیت خلق بازش آوردند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول بان
 اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا که اازین میان باین نعمت قصوے
 سرفراز گردانند و آنکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسیار است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از مرتب
 که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پائین تر است تنزیهی که فوق العرش تراخیل میشود نیز داخل دائره جمیع
 و ان کشف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدود جات و منتهای ابعاد است عالم ارواح ما و را در
 عالم جبات و ابعاد است چه روح لا مکانی است در مکان نمیگذرد و روح را در ما و را در عرش اثبات نمودن
 تمام در و هم نمیدانند که روح از تو بعید است و مسافت دور دراز در میان تو و روح است به چنین است
 روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لا مکانیت برابر است ما و را در عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با هاجنا
 نرسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که به تنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در بافته تنزیه آتی
 جل شاء تصور نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوار را درین مقام حل کرده
 و حق آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیداشده بود
 اما چون عنایت خداوندی جل سلطان ازان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور
 آتشی جل سلطان الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتد لولا ان هدانا الله و چون روح لا مکانی
 است و بصورت بیگانهگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگرد و والله یحیی الحق و هو بهیدر سبیل
 و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا پیدای کنند خود را
 جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعدا جمع تصور میکنند
 امثال این معالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط باید دانست
 که روح هر چند نسبت به عالم چوین است حقیقی داخل دائره چوینست گویند بر رخ است در میان عالم چوین و در میان
 جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در روی صیغ است بخلاف چوین حقیقی که چون
 را اصلا بهیچ راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم نرسد پس دل از جمیع
 طبقات سلکوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید بعد ازان مراتب
 لا مکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود و آنرا باین نام بان اسم رسد و خواجہ پنہارو که مراد اصل است

خود دریافت انشاء اللہ تعالیٰ وجد او معلول است حال و وبال حرکت او طبعی است محرک و مشوب به واسطه نفسانی و اعنی بالمبتدی من لا یکن من ارباب لقلوب ارباب لقلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین هو الغانی فی الدن و الباقی و هو الواصل لکمال و لا انتہار درجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب لا یکن قطعها ابدالاً بدین بالجملة سماع متوسطاً از نافع است و قسمی از منتہیان نیز چنانکہ بالا گذشت لیکن باید دانست کہ ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الی نیست بلکہ جامعہ راست کہ بدولت جذب مشرف نشد و اندر برایش و مجاہدات شامہ میخوانند کہ قطع مسافت نمایند سماع و وجد در نیصورت این جامعہ را مدد و معاون است و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساکن سیر ایشانرا بدو جذبہ است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست کہ سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع نیست بلکہ انتفاع از ان مشروط بشرائط است و بدو نسا خطرات و از جملہ شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتامی خود معتقد است محسوس است آری سماع و در انیز نحو از عروج میبخشد اما بعد از تسکین از ان مقام فردوی آید و شرائط در کتب کابر تنظیم الاحوال کوارف المعارف و نحو امین شده کہ اکثر آنها در این بنای این وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع در قصص کہ در نیوقت شائع شده است و این نوع اجتماع کہ درین اوان متعارف گشته شک نیست کہ مضر محض است و منافی صرف عروج در اینجا معنی ندارد و صعود در انصورت تصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود تنبیه سماع در قصص هر چند نسبت بعضی منتہیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج ممکن الحصول بتام طی نکنند حقیقت انتہا ازینها مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر الی اللہ است و نہایت دین سیر تا سہمی است کہ ساکن مظهر آنست بعد از ان سیر در ان اسم و ما یعلق بہ است چون از اسم و ما یعلق بہ ما یکتشف علی اربابہ گذشتہ بہ سمای حقیقہ برسد و در اینجا فانی و بقائی پیدا کنند منتہی حقیقہ است و فی الحقیقت نہایت الی اللہ در نیصورت است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی اللہ اعتبار کرده اند و باعتبار فانی و بقائی کہ در آخر تہ حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکہ گفته اند کہ سیر فی اللہ را نہایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد از طی منازل عروج یعنی بے نہایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود تفصیل بشیونات مندرج در ان متخلی گردد و ہرگز نہایت آن نرسد چہ ہر اسم شملہ شیونات مندرج و بی نہایت است اما در وقت عروج

باب الجملة سماع متوسطاً از نافع است و قسمی از منتہیان را نیز

بسم الله الرحمن الرحيم بدان ارشدک الله تعالی والهمک سوار الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک
اعتقاد صحیح است که علما اهل سنت آنرا از کتابی سنت و آنرا سلف اعتبار فرموده اند و کتاب سنت را محمول
در شبن بر معانی که جمهور علما را اهل حق یعنی علما را اهل سنت و جماعه آتقی را ازان کتاب سنت فمیده اند و ضرورت
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه کشف و الهام امر ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد و ازان استعاره
باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین حاطه و سربان قرب و محبت
ذاتیه معلوم میگردد و چون علما را اهل حق ازان آیات و احادیث این معانی فمیده اند اگر در اثنای راه
بر سالک این معانی منکشف شود و موجود و جزئیکی نیاید یا او را بالذات محیط دانند و قریب ذاتا بیاید بهر چند او در وقت
بواسطه غلبه حال و سکروت معذور است اما باید که همیشه سخن سبحانه و تعالی الملتجی و متضرع باشد که او را ازین
در طبع بر آورده امور یک مطابق آراء صائبه علما را اهل حق است بروی منکشف گرداند و سربوی از خلاف
معتقدات حق ایشان ظاهر نشود و با بجمه معانی مفهوم علما را اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت
و محکم الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشانست از چیز اعتبار ساقط
است زیرا که هر مبتدع و ضال مقتدی معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و با اندازه افهام را یکیکه
خود ازان معانی غیر مطابقه می فمید فیصل به کثیر آید و به کثیر او آنکه گفتیم که معانی مفهومه علما را اهل حق
معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که آن معانی را از منبع آثار صحابه و سلف صالحین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس فرموده اند لهذا
نجات ابدی مخصوص با ایشان گشت و فلاح سربدی نصیب شان آمد و لکن حزب الله الان
حزب الله هم المفلون و اگر بعضی از علماء با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات بدایت نمایند و مرتکب
تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است
و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشاند و ناقدان جدید
آنرا از رویه آن ایشاند و لا نور هدایتهم لما اهدت دنیا لولا تمیزهم الصواب عن الخطا لغوینا و هم
الذین بذلوا جهدهم فی اعلام کلمه الدین القویم و اسکو طریق کثیر من الناس علی الصراط المستقیم
فمن تابعهم نجح و افلح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد از
تمام منازل سلوک و وصول با فضیله درجات الولایت همین معتقدات علما را اهل حق است

حاصل خواجہ بچہ نیر از نیست به فوسجانه و در اولو را این عالم خلق عالم امر است و در این عالم مراتب است
و شیونات طلا و اصاله و اجالا و تفصیلاً و در او را این مراتب خلق و صلی و کونی و آئی و اجالی و تفصیلی
مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این جست و جو بنوازند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف
سازند و لک فضل الله یستینیشار و الله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست
افتد قناعت نیاید کرد و در او را در امری باید جست که کیت الوصول الی سعاده و نهاده طلال بحالی
دو دهن خوف به تنبیه آخر دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقیق فنا مطلق باشد مشرف
شده باشد و علم حصولی او بطل حضور است تبدیل یافته این بحث را به بیان واضح و لاج گردنیم بدانکه هر علیکه
عالم را از او را از ذات خود حاصل میگرد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در دهن عالم و بهر علیکه
محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضور نیست چه ذات بنفسه حاضر در عالم است در علم
حصولی تا صورت معلوم حاصل است در دهن توجه معلوم است و چون صورت از دهن زائل گشت آن
توجه دهن نیز زائل گشت پس و ام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از
معلوم در اینجا غیر متصور است چه نشان تحقیق آن علم حضور ذات عالم است چون این حضور دائمی است علم نیز
بذات دائمی باشد پس و ال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقای باشد علمی است حضور است که زوال آن
متصور نیست گمان نکنی که بقا باشد عبارتست از آنکه خود را عین حق بایی چنانکه بعضی از این طائفه حق البقین
را باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقا باشد که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت
ندارد این حق البقین که بعضی گفته اند مناسب بقا است که در جذب دست میدهند بقای که مقصود ما
دیگر است مع ذوق این می نشانی بخدا تا بخشی پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت بقا باشد
ثابت شد پیش از تحقیق بقا باشد و دوام ممکن نیست اگر چه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام
اینمندی متوهم میشود علی الخصوص در طریق علی نقشبندی قدس الله تعالی اسرار بهم و الحق با حقیقت و اصواب
ما الهست و الله تعالی اعلم بالاصواب و الیل مرجع و المآب الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوة
و السلام علی رسول دانا و سردا مکتوب دو صد و هشتاد و ششم بمولانا امامان الله قد صید و رفیت
در بیان اعتقاد صحیح ما خود از کتاب و سنت است برد فوق آراء صائبه اهل سنت و جماعه و رد جماعتیک
از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نموده اند و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند

الایجابی صوری و این قول مستلزم انکار رویه حق است سبحانه رویتی که تجلی صوری تجویر نموده اند فی الحقیقه رویه حق نیست سبحانه قریب است از شیخ و مثالی سه راه المؤمنون بغیر کیف به و ادراک و ضرب من مثال به و کقولیم بقدیم ارواح الکمل و اذلیتها و هذا القول ایضاً مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم جمیع اجزای محدث و الارواح من جمله العالم لان العالم اسم جمیع ماسوسه الله تعالی فافهم پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالف گفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علماء را محقق و خود را مخطی و کار و چه مستند علماء تقلید انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیات که بوجی قطعی موبد اند و از خطا و غلط معصوم و کشف و الهام او بر تقدیر مخالف گفت با حکام نامتنبه بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علماء مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعی مترکه و موعین الضلالة و محض الخساره و ایضاً همچنانکه اعتقاد بموجب کتاب سنت ضروریست عمل بمقتضای آنها بر هیچیک ائمه مجتهدین از کتاب و سنت متنباط فرموده اند استخراج احکام از آنها نموده از حلال و حرام و فرض و وجوب و سنت و محبت و مکروه و مشتبّه و علم باین احکام نیز ضروریست مقلد را نمی رسد که خلاف را که مجتهد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذہب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بغیر محبت عمل نماید و هما ممکن در جمیع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی در وضو نیت را فرض می گوید بے نیت وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و دولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و دولا باید کرد امام مالک لک و غسل اعضا فرض میگوید البته و لک بکند همچنین لمس نساء و مس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر و قبح لمس نساء و مس ذکر تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جناب اعتقاد و عملی متوجه عروج مدارج قربانزوی گردد و چنانکه طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد لیکن بدانکه این قطع منازل و عروج مدارج وابسته متوجه و تصرف حضرت شیخ کامل کمیل راه دان راه بین راه ناست که نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دفع اخلاق رویه نامرضیه پس دل طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانّه شیخ را باود انانیت و تشنه شیخ را نیست عظمی تصور کرده خود را لازم او سازد و تمام متقاد و تصرفات او گردد شیخ الاسلام بر وی میفرماید انمی چیست اینکه دوستان خود را کرده که هر که ایشان را شناخت ترایافت و تا ترایافت ایشان را شناخت اختیار خود را با لکلیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات نبی ساخته گمیرمت را در خدمت او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید سرانجام سعادت خود را در ان دانسته در امتثال آن بجمان

علما را نقل و با استدلال است و صوفیه را بکشف و الهام اگر چه بعضی صوفیه را در اشعار راه بواسطه سکروت و غلبه
 حال امور مخالف آن محققات ظاهر میشوند لیکن اگر در ازان مقام گذرانیده بنهایت کار رسانند آن مخالفات انازا
 نشور میگردند و الا بر همان مخالفت مینمایند آیا امید است که او را بآن مخالفت اخذ میکنند حکم او حکم مجتهد خطی است
 مجتهد و مستطاب خطا نمود و در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوجدت وجود دست و احاطه و قرب بمعیت
 ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود و زائد بذات و سلباً
 زیرا که علما را طبعست صفات را موجود میدهند و در خارج بوجود و زاید بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا
 شده است که در بنیوت مشهود ایشان ذات تعالی و تقدس در مراتب این صفات معلوم است که مراتب از نظر ذاتی
 مخفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود میبودند مشهود
 میگشتند و غیبت لاشعور لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجد صفات طعن کرده اند بلکه بکفر و تنویر حکم نموده
 اعادنا الله سبحانه من الجراحة في الطعن و اگر ایشانرا ازین مقام ترقی واقع میشد و مشهود ایشان ازین پرده
 می برد حکم مراتب تزل میگشت صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن اکابر علما میکشید
 و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضی امور است که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی و تقدس اگر چه ایشان لفظ
 ایجاب طلاق نمیکند و اثبات ارادت مینمایند اما فی الحقیقت نافی از او اند و درین حکم جمیع اهل مل را
 مخالفند کی از انجمله امور حکم ایشانست بآنکه حق سبحانه قادر است بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یفعل
 لم یفعل اما شرطیه او لے واجب الصدق میداند و ثانیه را متمنع صدق و این قول با ایجابست بلکه انکار
 قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل مل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و لازم از
 قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هدامن ذلک مذهب ایشان درین مسئله بعینه مذہب
 حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق او لے و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات
 از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص حدی المتساوین است فبحث لا تساوی لا اراده و
 ههنا التساوے معدوم للموجب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشانست در تحقیق مسئله قضا و
 قدر برنجیکه ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان در آن بحث نیست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم
 قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی بر وی گذاشتن بسیار مستقیم است انهم ليقولون
 منكر من القول و زور و امثال اینها از مخالفات بسیار است که قولیم بعدم امکان ردیه الحق سبحانه

فراغت خود است نمیخواهد که خود را بچیز مفید گرداند و آن فراغت و عدم تعقید نیز داخل محرم است یا فضول پس در امثال او امر مخالفت با نفس اماره اجتناب ازین محرم یا فضول آئیده از راه آدای او امر فقط که ملائکه نیز دارند فالقیاس صحیح پس هر طریق که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است شک نیست که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریق علیف شبندیم بیشتر است چه این بزرگواران عمل بغیریت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جز از اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و پس اگر گفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار رخصت میرسد عزیمت را و در آن چه مجال و همچنین ذکر چه که پیش از رخصت در آن متصور نیست و ایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم بر رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه که سر موی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع واحداث روانداشته پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انطباق باشد چه راه بنایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفائے ایشان ترک او ضلع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طرق احداث نموده اند و سماع و رقص و چهار اختیار کرده اند و این عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانوادہ بزرگ خیال کرده اند که بر این محدثات و مبدعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضعاف آن میکوشند و الله یحیی الحق و هو یدعی السبیل مکتوب دو صد و هشتاد و نهم بمقتضی حقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صد و ریافته در بیان جذبه و سلوک و معارفی که مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جازت رسل ربنا بالحق و ختمهم بافضلکم و اکملهم محمد الذی جار بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته علیه و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطه دنارت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکل مسلک طویل را و طلب بقیع را بر راه قصیر و مقصد وضع فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نفیر اکتفا نموده اند

سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب است عقد او او ذکر خواهد و بدین آن امر خواهند نمود و اگر توجه و مراقبه نباشد
 بآن اشارت خواهد کرد و اگر در محضر صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود و بالجمله با وجود دریافت صحبت
 شیخ احتیاج ذکر بهیچ شرط از شرط راه نیست هر چه مناسب حال طالب خواهد بود و یا فرمود و اگر بعضی از
 شرط راه تقصیر واقع خواهد شد صحبت شیخ آنرا تکافی خواهد کرد و توجه و جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف
 صحبت نخستین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مراد است جدایش خواهند کرد و محض عنایت بیغایت کار او را کفایت
 خواهند نمود و هر شرطی داد و بیکه در کار شود اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را
 و سائل راه او خواهند ساخت چه بطریق برهه عاوده الله سبحانه در قطع راه سلوک توسط روحانیات مشایخ
 در کارست و اگر از مریدانست کار او به توسط شیخ مقتدا در خطرست تا زمان وصول شیخ بیاید که همیشه بخی
 سبحانه تلجی و متضرع باشد که او را شیخ مقتدا رساند و نیز بیاید که رعایت شرط راه لازم و اندک شرط در کتب
 مشایخ بتفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عبارت معظم شرط راه مخالفت با نفس
 است و آن موقوف بر رعایت مقام درع و تقوی است که عبارت از انتہای از محارمست و انتہای از
 محارم صورت نمیداند و از فضول مباهات اجتناب نکند چه از خاسه عنان در ارتکاب مباهات با شیعار
 مشبهات میرساند و مشتبیه بحرم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر و من حام حول الحمی یوشکون
 یقع فیہ پس اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباهات پس در ورع اجتناب از فضول
 مباهات نیز مرعی شد و ترقی و خروج وابسته بر ورع است بیانش آنست که اعمال را در جزئیات امتثال
 و امر و انتہای از مناهی و امتثال او امر قدسیان نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان نیز
 واقع میشد و انتہای از مناهی و قدسیان نیست چه ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا
 از آن منی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهین جزئیات و این اجتناب سر سر مخالفت
 نفس است چه شریعت براس رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی دارد و شده است زیرا که مقتضا
 طبیعت نفس یا ارتکاب محرمست یا فضولی که با انجام بحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول غیر مخالفت
 نفس است اگر سوال کنند که در امتثال او امر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نخواهد که عبادات متعالی
 نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملاکمه در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی نشد
 فالقیاس مع الفارق جوابش آنست که عدم رضا نفس در ادای عبادات بواسطه آنست که او خواهد

این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند انقیاس تحمیل و این نوع توهم بر بسیارست و جمعی را بهم از ایشان
که منقلب در مقام جذبه حاصل میشود و از حالی بچالی میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی الله
می انگارند و بآن تعلیقات خود را بجنوب سالک میدانند بخاطر قرار یافت که فقره چند نوشته شود
در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص منیره هر یک از
دیگر و فرق در میان جذب مبتدئ و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب
آن مقام باشد لحنی الحق و بطلان باطل و ذکره المجرمون فیه سخن توفیق بجان و بهر بجان میدهد لیسلی و نعم المولى
و نعم الوکیل این مکتوب شش مثل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفیکه بتمام جذبه متعلق اند
و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان از او استیگانا
کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر یک
منجذب شوند و داخل جرگه ارباب قلوب اند بسلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی توان گذشت که بمقلب
پیوسته است انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی چنانکه با روح و در مقام
متمنج است و ظلمت با نور و در نیامده غمط بالکلیه از ضیق مقام قلب بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب
روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجیه مطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن
او در مقام بندگی متصور نیست با دام که این هر دو نه الحقیقت مجتمع اند اما حقیقت جامعه قلبیه کم و بریاست
انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی الله
و تحقق سیرانی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که سیر عن الله باشد متعلق دارد و صورت بند و
هر گدائی مرد میدان که شود و پشه آخر سلیمان که شود و قطره الفرق بین جذب المنتهی و جذب المبتدی شه و این
بجذب بان ارباب قلوب در پنده کثرت است بمعنی را معلوم کند بانه و شه و شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح
که لطافت و احاطه و سریان بوجد خود بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت
شهو در روح باشد و حق میداند تعالی و تقدس و احاطه سریان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که
خطر سالک عبور میکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از
مقام روح بالا نرود و شه و در روح امر دیگر نباشد نظر نفیون روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبت و
انجذاب بهم در رنگ شه و دست شه و حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته بصورت فضا است

و همانرا مقصد پنداشته و خود را ب حصول آن کامل و منتهی انگاشته اند و احوالیکه منتیان راه و اصالان درگاه
از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرتان باستیلار قوت تخیله خود آن
احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است مگر خوب اندر مگر روشنی شمر شده از بحر عمیق قطره
بلکه بصورت قطره از دریا بی عمان بر شعله بلکه بصورت ریشه قناعت کرده اند چون را بچون تصور کرده از بچون
آرام گرفته و مانند را بیا شمرند تخیل نموده از بیانشانند گردیده اند احوال جاعه که تقلید ایمان را بچون آورده اند و
بیانشان را گردیده از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمز آب بهتر است از
محتی تا مبطل و از منصب تا مخطی فرق بسیار است و ای بر طالبان بمطلب رسیده که محدث را قدیم میدانند و چون
را بچون می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند ربالاتواخذنا ان نسیلا
و اخطانا مثلاً شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقاً در اثنای راه خانه شبیه خانه کعبه
و در پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و بهانجام متکلف گشت و
شخص دیگر خواص کعبه را از اصالان کعبه معلوم ساخته تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گاهی از طلب براه
کعبه نروده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود و محنت است حال او از حال طالب مخطی مذکور
بهتر است از کسی که طالبی که هر چند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال قله
محتی که قدم در راه مطلب نروده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلب قطع مسافت راه
مطلوب نرفته بلکه کرده است پس مزیت او را تحقیق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
و نمی خود را بمسند شنی و افتاد خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
کمالات راضا ک ساخته اند و بشوئی بروت صحبت خود و حرارت طلب طالبان را از ازل گردانیده اند ضلوع
فاصلوا ضاعوا فاضا عوا این تخیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
مجدوب نارسیده همیشه است زیرا که مبتدئ و منتهی در صورت جذب مشار کنند و به ظاهر در عشق مبت
تساوی اگر چه فی الحقیقت یا یکدیگر مناسب ندارند و احوال یکدیگر جداست ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک ؟ در ابتدا هر چه هست معلول است و بر غرض محمول و در انتها چون بحق است برای حق است
تفضیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری
باحث آن تخیل میشود و چون در طریق علی نقشبندیه جذب سلوک مقدم است مجذوبان

است که دیگر از انیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را در بنیقام بے آفکة قطع منازل سلوک نمايند فزار و بقار شبيه بقار و بقلے ارباب سلوک حاصل میشود و شرعاً از مقام تکميل که شبیه بمقام سير عن الله بالذات است نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان بنیایند تحقیق این مسجست عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن بخوی از توجه بمقصود حاصل بود چون به بدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علی طریق از برائے ظهور آن توجه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شکی نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که متبیهان راست بعد از فناء روح است و بقای او وجود حقانی که مجرب بقاء الله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فناء با و راه منافعه است و فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فناء روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترخیص طلبای مطرب بوده باشد و الحقیقه ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تحمل و کسب است بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثری است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق به بدن زائل نشده است کسب و تحمل از برائے ظهور توجه سابق جامع است که بواسطه این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است مرآن دولت گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند و توجه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل و گم شدن در آن خبر میدهد و عدم نسیان توجه نسیان غایت مافی الباب در سابقان آن توجه و شمول و سرایان در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز محکم روح شان بیگردد و کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شئی و صورت شئی است کما هو انظار علی ارباب بهاری مجبان و اصل و مریدان کامل را این قسم شمولی از تحقیق است لیکن کالبرق است و این نیست شمول دائمی خاصه

که نهایت سیر الی الله معبر است سه هیچکس را اهم نکرده و فناء نیست ره در بارگاه کبریا به اطلاق شهود و نیقاص از تنگی میدان عبارتست و الا کارخانه این بزرگواران باور دارد و راه شهود متعارفست همچنانکه مقصود ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون و بیچگونه است چون را به بچون آه نیست لایحل عطایا الملك الاستطایه اتصال به تکلیف بمقیاس بهست ربان ناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و محبت حق سبحانه نزد محققین را باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر الله تعالی سقیم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بحاصلی و دوریست نزدیکان حکم بقرب نمیکند بزرگی میفرماید هر که گوید نزدیکم دورست و هر که دورست نزدیکست تصوف نیست علیک متعلق بتوحید وجود است فشار آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذب پیدا نکرده اند و براه سلوک قطع منازل مینمایند این علم بایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که بسلوک از قلب بکلیت متوجه بقلب قلب اند ازین علوم تبری مینایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند براه سلوک در آیند و طومنازل نمایند اما نظرشان از مقام موقوف قطع نشود و در و نفوق پیدا کنند امثال این علوم و امن ایشان نمیکند از و ازین در طره نمیشوند بر آمدند از عروج بدایع قرب و صعود بمعارج قدس کند و لنگ اندر بنا آخر جنانم بنده القرینه انطالم اهلما و اجل لنا من لدنک و لیا و اجل لنا من لدنک نصیر علامت وصول نهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند به تشریف بیشتر است پیدا شود عالم را با صانع به مناسبت تربیای بدین زمان عالم را عین صانع داشتن و یا صانع را خط عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد و بالتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت میسر میشود در نظریات انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود و مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روحی است و بتدریج جذب قلبی و چون قلب بر نرخ است میان روح و نفس و ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را بان طریق هر چند نمیشود در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر این خانواده طریق از برای حصول آمینتی وضع نموده اند و مسلک از برای وصول این مطلب تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر می شود و ضابطه بدست ندارد و این بزرگواران را در مقام جذب به نشان خاص

موسوفت در معنی نهایت در بدایت درج میکنند ۱۲

مخصوص نیستی است پس لاجرم در کیفیت افاده نسی راجح باشد و ایضاً نسی را فی الحقیقت بهمت و توجیه نیست و مجذوب صاحب بهمت و توجیه است بهمت و توجیه کار طالب را پیش میرود هر چند بعد کمال نرساند و ایضاً نهایت توجیه که طالب را از مجذوبان حاصل میشود همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیا و ایشان آمده بطریق اندراج در توجیه قلبی حاصل گشته بخلاف توجیه که در صحبت منتیان پیدا میشود توجیه حادث است که بیشتر اصلاً موجود نبود و موقوف بود بر بنیای روح بلکه بر بقای او بود و حقانی پس لابد توجیه اول اسهل الحصول باشد و توجیه ثانی متعسر الوجود و هر چه سهل است بیشتر است و هر چه متعسر است کمتر از نیاج است که گفته اند که تحصیل حجت جذبه شیخ مقتدا و اسطه نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان پهنیه و تعلیم محتاج گشته این شیخ را شیخ تعلیم گویند و شیخ تربیت و در جهت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که انقیاس مجذوب ممکن را با فاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افاده باشد و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه اتم داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اقتضای تحمل که آن استعداد ضائع شود و آن قابلیت بر طرف گردد و مثلاً از مینی که قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم جید گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازند استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که سلوب لقا بلت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی افاده دروسه یا بد باید که افاده او را مقید سازد و بعضی شود مثل ظهور نسبت طالب بطریق افاده او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدار بیواسطه نفسانی از وی زائل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس چون معلوم کند که طالب از وسع نهایت افاده او رسیده است و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی نیغنی را ظاهر سازد و او را رخصت بدهد تا کار خود را از شیخ و دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیل راه زنی مردم نکنند و امثالین شرطی که مناسب وقت و حال او دارند که کور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد تا منتهی مرجع در افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بمجمیع طرق و استعدادات مناسب است هر کس زوی بقدر استعداد و مناسبیت بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و بطور بواسطه قوت مناسب و ضعف آن در صحبت شیخ و مقتدا یان نیز منظور است اما در اصل فاده مساوی الاقدام اند شیخ

محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب ممکن در سوخ پیدا کنند و معرفت و
صحو که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان نجات
محببت قلبی جامه طلب را حاصل شود و هر چند از ایشان بکمال نرسند چه ایشان خود بحد کمال نرسیده اند و دیگر بر
واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید فائده ایشان هر قدر که باشد پیش
از فائده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب بنیتان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان بطریق
سیر عن الله باشد فرد دنیا و رده باشند چه منتی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افادند از چه در عالم مناسب است
و توجیه نمائند تا فائده تواند نمود و شیخ مقتدر اگر بر رخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام
قلب است فرو آمده است و از هر دو جهت روح و نفس خطی وافر گرفته است از جهت روح از فوق
استفاده میکند و از جهت نفس با دون خود افاده مینماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه با توجیه خلق جمع شده است
که هیچ کدام حجاب دیگری نیست پس فائده و استفاده معا و را حاصل است بعضی از مشایخ ازین
برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میخوانند و شیخ برنرخ را جامع بین التثبیه و التثزیه میگویند پوشیدگانند
که انقسم برزخیت که بنار آن بر سر است لائق مقام شیخی که بمنای آن بر صحو است نیست زیرا که
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج منشار مسکر شده است
و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جداست پس ناچار سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه
آنجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند
بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و بواسطه حصول کمالات مستعدان کمالات میشود
و مجذوب ممکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد
و از انجذاب و محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیب بدست آورده است لاجرم راه افاده بروی
گشاده است بلکه گوئیم که کمیت افاده مجذوب ممکن پیش از کمیت افاده منتی مرجوع است و کمیت
افاده منتی زیاده از کیفیت فائده مجذوب است زیرا که منتی مرجوع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده
اما در صورت است فی الحقیقت جداست منبغ برنگ اصل است و باقیست با و این مجذوب را بعالم
مناسبت فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است بقای که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار
طالبان بواسطه مناسبت حقیقه از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتی مرجوع کمتر لیکن فائده مراتب کمالات و

و برکاته علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اتباعهم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشانرا بتوسط صفات است پس گوئیم اسمی که رب آنسرور است علیه الصلوة والسلام و واسطه وصول فیض دوم است ظل شان العلم است و این شان جامع جمیع شیون اجمالی است و آن ظل معبر بقابلیت ذاتست تعالی و تقدس مرثا علم را بلکه جمیع شیون اجمالی تفصیله را لیکن باعتبار شمول علم مراتبها را باید دانست که این قابلیت اگرچه برنخ است میان ذات عز شانه و میان شان العلم اما چون کمحبت او برننگ است و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برننگ جهت دیگر که شان العلم است منصفیج است پس ناچار اثر ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شی عبارت از ظهور شی است اگرچه بشبه مثال باشد در مرثبه دوم و چون حصول برنخ بعد حصول طرفین است لاجرم این برنخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان منکشف میشود و پس باعتبار این ظهور را یا آخر اطلاق ظلیت مناسب فقا و وظائف از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله علیه وعلیه وسلم و بارک سائی که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت را جامع اند و کاتفاصیل اند و مر آن ظل محل را و ارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا وعلیهم و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشانرا قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطان به صفات موجود زانده و طائفه که بر اقدام ایشان در باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول فیض اول مر آنسرور را علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدس جمیع صفات را گوئیم قابلیات که وسائل فیوض سائر انبیا و صلوات الله و برکاته علی نبینا وعلیهم ظلال این قابلیت جامع اند و کاتفاصیل اند و مر آن جامع محل را و طائفه که بر قدم آنسرور اند علیه الصلوة و التحیة و وسائل وصول فیض اول نیز ایشانرا جدا است که صفات اند پس محمدیانرا و وسائل وصول فیض اول جدا آند از وسائل وصول فیض ثانی بخلاف دیگرانرا که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که رب آنحضرت را علیه الصلوة و التحیة در قابلیت اتصاف مخصر ساخته اند و مشار آن عدم فرق است میان شیون صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله سبحانه و تعالی و هو بیدعی السبیل پس محقق شد که رب آنحضرت علیه الصلوة والسلام و التحیة رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خاتمه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات و ولایت آنحضرت علیه الصلوة والسلام از ذاتست بی توسط امر زانده شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی و ایشان

مقدمه اور وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او خوف المکره سبحانه فی ضمن
 بذا الاشتباه لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی اورا
 عطا فرموده است و در هیچ وقتی از اوقات در هر افعال از وی منفک نمیشود و لکن فضل الله یونس بن سنان
 و الله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق
 سلوک متوجه بقوت گردد اگر با سیمیکه رب اوست برسد و در آن فانی و مستملک گردد و اطلاق بقا بر وی
 درست می آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فناء و بقا بر سه اولی از اولیای
 مشرف گردد و لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن ضرورت نیست تمهید فیضی که از ذات تعالی و
 تقدس میرسد و نوع است نوعی است که با سجاد و ابقا و تخلیق و ترزین و احیاء و امات و امثال
 آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب و لایت و نبوت متعلق است نوع
 اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط
 شیوناست و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لایطهر الا علی احاد من الاولیاء
 المحمده المشریه و لم یعلم انه تکلم به احد یا بحکم صفات در خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و
 تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند و ذات عرض سلطان این بحث بمشالی روشن گردد آب مثلاً باطبع
 از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه
 از باب علم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم از بالا به پایین می آیند و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیات است
 و اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص حد المقدورین است این اعتبارات
 در ذات آب غایب کرده شود و بمنزله شیوناست اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب
 اثبات کرده شود بمنزله صفات موجود است بوجود زائد آب را باعتبارات اولیای حی و عالم و قادر و مریض و توان گفت
 از برای این سالی ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اشارات ساسی
 مذکوره از برای آب واقع شده است بنای آن عدم فرق است میان شیون صفات و همچنین حکم نفی وجود
 صفات نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون صفات است که مقام شیون مواجبه و شایسته
 و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائیکه بر قدم وی اند و خوانند تعالی علیهم
 اجمعین صول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوناست و سایر انبیاء و جماعه که بر قدم ایشانند صلوات الله تعالی

ف مقصود ثانی در بیان سلوک ۱۳

این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی باشد بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا مقید بصفته یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فانی محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و ایضا عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فانی سالک در شانی مستلزم فانی مطلق او باشد برنجیکه هیچ بقا وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بجا خود بآن شان باقی میگردد و بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیشود و چه وجود سالک اثر همان صفت است و ظل آن پس بطور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا با اندازه فانی است پس محمدی از رجوع بصفات بشریت امین باشد و از خوف او محفوظ چه او کلی از خود برآمده است و با وسعانه باقی گشته و درین محل خود ممنوع باشد بخلاف در صورت فانی صفاتی که عود در اینجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و اختلافیکه در میان مشایخ وجود از رجوع و اصل و عدم جواز آن واقع است حتی آنست که اگر محمد نیست محفوظ است از عود و اولاد در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فانی او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانسته اند حتی درین باب نیز تفصیل است اگر محمد نیست عین و اثر هر دو را گم میسازد و غیر او را اثر زایل نمیشود چه اصل صفت که اصل و ست باقی است پس زوال ظل آن را سالمی نباشد اینجا و قیقه ایست باید داشت که مراد از زوال عین و اثر شود و زوال شود نیست نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و از زوال اثر ممکن گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته اند و الحق با حقیقت با علامه سبحانه عجیب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است باجماله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان که تمام از قلب می برآیند و بمقلب قلب می پیوندند از تقلب احوال آزادند و از رقیب ماسوس بالکلیه محروم و دیگران چون وجود آثار و امتگیه است و تقلب احوال نقد وقت مخلصه از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب حقیقه جماعه قلبیه است پس شود و دیگران همیشه بر زوال باشد چه هر قدر که از بقایای وجود سالک ثابت است پرده مطلوب بها نقد راست چون اثر باقیست بر زوال همان اثر است معرفت اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق آید که رب و دست برسد و با آنکه بکن اتم رسد در مرتبه فانی و ستمناک گردد و فانی فی الله در انصورت گفتن درست است و همچنین است بقا بآن

از منزهات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص و گشت و مکمل تابعان او چون از راه و فیض میگیرند ایشانرا نیز
از این مقام مشرب به دست آمد و دیگر بر او چون وسائط صفاتی در میان است صفات بوجود دارند موجودانند حاجز
حصین در میان افعال و تجلی صفاتی نام زد ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است
وجود دارند مدار وجه صفات وجود دارند قابلیت اینها اما چون قابلیت در رنگ بر این اند میان ذات و
صفات بلکه میان شیون و صفات و بر این رنگ طرفین خود میگیرند و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته قابلیت
پیدا کرده اند فرقی دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دریده اگر نیم دوست بسیار است و
از این بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را
منافی است لهذا آنرا علی الصلوة والسلام و التحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات و ولایت حاکم
در میان نیاید و در جانب فیض وجودی حاکمی در میان آمد که قابلیت انصاف است چنانکه گذشت گفته نشود
که چون شیون و قابلیت اینها از اعتبارات عقل باشند وجودی ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد
غایت مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی در میان و
موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لکن حجاب علمی ممکن
ارتفاع من البین بحصول بعضی المعارف بخلاف خارجی فانه لا یکن زواله چون این مقدمات معلوم است
پس بدانکه اگر محمد است منتهای سیراد که مسمی بسیر الی الله تا بطل شان است که اسم او است بعد از فنا
دران اسم بفنائی فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله و از این میگذشت و باین فنا
و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة داخل میشود و اگر محمدی
مشرب نیست بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب او است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانه
فی الله بروی اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه
است که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در جهت شیون زیادت اعتبار است عین ذات و عین
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا
بیک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن درست میشود
بخلاف در جانب صفات که موجودانند بوجود دارند بذات مغایرت اینها با ذات عز سلطان و با یکدیگر
تحقیق است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و لکن امکان فی البقا پس ناچار

بلکه گوئیم آن تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست و داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن شخص است
 علیه الصلوة والسلام و التحیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بی شعور است و بی شعوری از دور است و
 دلیل بی پردگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب بن تجلی که بالاصالة والاستقلال
 چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت ه موسی از هوش رفت بیک پر تو صفات بی تو عین ذات می نگری
 در بسی بی همین تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دائمی است و محبان را بی پرده که ابدان محبوبان رنگ
 ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بسبب ندرت
 و آنچه در حدیث نبوی علیه من الصلوة اتمها و اکملها واقع شده است لی مع اللہ وقت مراد از وقت نه این تجلی
 برت است زیرا که این تجلی در حق آنسور که بادشاه مراد است علیه الصلوة والسلام دائمی است بلکه نوعی از
 خصوصیت این تجلی دائمی است که آن بسبب قلت واقع است کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس اللہ
 تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع اللہ وقت لا یسغی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل دو طائفه اندوخته از وقت
 وقت مستمر اراده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت
 نادر نیز متحقق است کما مرث الاشارة الیه آنفا نرو این حقیر تحقیق آنوقت نادر در وقت ادا نماز
 است و همانا که آنسور علیه الصلوة والسلام در حدیث قره عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است
 و ایضاً آنسور فرموده علیه الصلوة والسلام و التحیة اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة وقال
 تبارک و تعالی و اسجد و اقرب پس در هر وقتی که قربت آنی جلشانه بیشتر است گنجایش خیر و ثواب
 متغنی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس اللہ تعالی اسرارهم فرموده اند از وقت حال و قوت
 و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فالاحادیث
 المذكورة بل انقص المذكور شیخ المساواة والاستمرار باید دانست که استمرار وقت متحقق است
 سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بر بندرت وقت اطلاع
 نداده اند نهی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را که اذان مقام بهره داده اند بآن احترام نموده اند
 و الحق کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوة و التحیة در نماز جمیعت داده اند از دولت قرب آن شرر بی
 ارذانی داشته اند اقل قلیل اندر زقا اللہ سبحانه کمال کرمه نصیباً من هذا المقام بجرمه محمد علیه
 و علی آله الصلوة و التحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب صفات در علوم و معارف

مرتب پس تخصیص فنا فی اللہ آن اتم باعتبار آنست آن مرتبه اولی است از مراتب فنا فی اللہ معرفت سلوک
 انواعست بعضی را بی تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنا قطع منازل
 سلوک جذب حاصل میشود و جمعی را طی منازل سلوک میسر میشود و اما تا بحد جذب به میسرند تقدم جذب به محبوبان راست
 و باقی اقسام همچنین تعلق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهور است به ترتیب و تفصیل و در
 سلوک محبوبان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب تفصیل کارے ندارند علم بوحده وجود و مانند آن
 از احاطه و سرپا بردن و محبت ذاتیه جذب به مقدم یا متوسط و البته است سلوک خالص جذب به تنهایی از ابدا تا این
 علوم مناسب نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهی از انیز بعلم مناسبه توحید وجود و مناسب نیست
 هر جا بیان حق الیقین بمقام محذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین محذوبان
 بتدریج یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب به برسد بعد از آن را بهر حال
 جذب به است و پس یعنی احتیاج به توسط را بهر دیگر ندارد و همان جذب به کافی است اگر ازین جذب به جذب به سیر فی اللہ
 اراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ را بهر مثالی این اراده است چه بعد از سیر فی اللہ مسافتی نیست که در
 قطع آن محتاج را بهر باشد و همچنین جذب به مقدم هم مراد نیست چنانکه متبادر از عبارتست پس ناچار جذب به متوسط
 اراده نموده باشند و کفایت او در وصول به مطلوب معلوم نمیشود چه بسیار از متوسطان در وقت حصول این
 جذب به از عروج بفوق قاعد نموده اند و همان جذب به را جذب به نهایت انکاشته اند اگر کافی میبود در اشارة
 راه نمیکذاشت آری جذب به مقدم چون محبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقبلا
 غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم
 ممنوع است جذب به که انجام کار او سلوک کشد کافی است و اگر سلوک نیاید محذوب است ابراست از محبوبان
 نیست خاتم طائفه از مشایخ قدس اللہ تعالی اسرار هم گفته اند که تجلی ذاتی فزلی شعور است
 و محفل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدت بے حس
 و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انکاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات کرده اند
 حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده اسمی است از اسما و بقا برده بواسطه بقایای اثر
 وجود صاحب تجلی است و آن بے شعور بواسطه آن بقیه است اگر تمام فنا میگشت و به بقا باشد
 مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بے شعور نمی ساخت شعور محرق بالنار من پس به پس به النار کیف یخترق

بلکه بقائی بقدم یافته عرش و ما فیها اگر در وقت محو و ستلاشی گردند و اثر از اینها باقی نماند کما قال سید الطائفة
 فی هذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقديم لم یبق له اثر این لباسی است کما که خاص بر قدر روح و ذوقه اند
 ملائکه نیز این خصوصیت ندارند و اصل و اثره امکنند و متصف بچونند لاجرم انسان خلیفه رحمتی مد جل سلطان
 بی صورت شیئی خلیفه شیئی است تا بر صورت شیئی مخلوق نباشد خلافت شیئی را نشاید و ماخلافت را شایان نباشد
 تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد لاجل عطا یا الملک لا مطایاه قال تبارک و تعالی انما عرضنا الامانة علی
 السموات والارض والجبال فامین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا لا یتقیر الظلم علی
 نفسه بحیث لا یستی من وجوده و لا تواضع وجوده اثر و لا حکم کثیر کجمل حتی لا یكون له ادراک خلق بالمقصود و لا علم
 له نسبتی الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک لموطن ادراک و الاعتراف بالجمل معرفة اکثر هم معرفة بالقدر
 اشدهم تحلیفیه تنبیه اگر بعضی عبارات لفظی که موهم ظرفیه یا منظر فیه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 محل بر تنگی میدان تجارت بیاید کرد و مراد کلام را مطابق آرای اهل سنت بیاید داشت معرفت عالم چه صغیر
 چه کبیر مظاهر اسما و صفات آیه است تعالی شانه و مرایای شیونان کلمات ذاتیه و سبحانه گنجی بود مکنون هر
 بود مخزون خواست که خلا بگوید و از اجمال تفصیل او عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش علامت باشد
 بر حقیقت خود پس عالم را با صانع بچون نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست دلیل است بر کمالات مخزون
 او تعالی و تقدس و را در این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت احاطه و محیت از عکس و وقت و غلبه حال است
 اکا بر ستقیم الاحوال که اوقوح صحوا ایشانرا شرع ازانی داشته اند ازین علوم متبرک و مستغفر اند اگر چه بعضی
 ایشانرا در انشاء راه این علوم حاصل میشود اما بالآخرة ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم
 ازلی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی خسریری ذوق فون که
 کمالات مخزونه خود را در عرض صفت ظهور آرد و فون مکنون خود را بر ملا جلوه دهد با حروف و اصوات نماید
 تا در پرده آن حروف و اصوات آن کمالات را متجلی سازد و آن فون را اظهار نماید پس بر تصور این جزو
 و اصوات دوال را با معانی مخزونه بلکه بآن عالم موجد هیچ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است
 و اینها دوال اند بر کمالات مکنون او و حروف و اصوات را عین آن عالم موجد یا عین آن معانی
 گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی بهمان صرافت
 مخزونه اند از هر چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسب

بمجدوبان نزد یکسانند و در شهود هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایه مافی الباب ارباب
صفات از تفصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضاً ارباب صفات بواسطه سلوک عروج بفرق قرب
بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیزه شان است اگر چه حبس ریاض است چه عجب اگر حکم المرحوم
من است و مجذوبان نیز قرب و محبت اصل اعتبار کرده و سپس مجذوبان در محبت مناسبت بمجدوبان دارند چه
ذاتی و بواسطه الحجب بمجدوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که قطب انجلی
صفات افراد انجلی ذات درین سخن مجال تامل است چه قطب تجدی مشرب است محمد یاز انجلی ذات است آنست
درین تجلی نیز تفاوتهاست قریبیکه افراد است اقطاب را نیست اما هر دو از انجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که
از قطب قطب بدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت ان الشخلق
آدم علی صورته الله تعالی بچون و بچگونه است روح آدم که خلاصه دست بر صورت بچونی و بچگونه آفرید
پس همچنانکه حق سبحانه لامکانیست روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح ببدن همچو نسبت دست تعالی او
تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل نه مفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود و هر ذره از ذرات
بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت
روح است هر فیضی که دارد میشود محل درود آن فیض ابتدا از روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد
و چون روح بصورت بچونی و بچگونه آفریده شد لاجرم بچون و بچگونه حقیقی را در او گنجایش آمد
لا یسغی ارضی ولا سمانی و لکن یسغی قلب عبیدی المؤمن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون
داخل دائره امکانند و بدایع چون و بچگونه گنجایش لامکانی که مقدس از چند است و چونی است ندانند
لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بچون و روح آدم نمیکند پس چرا گنجایش در قلب عبد مؤمن که لامکانی
است و میرد از چند است و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مؤمن بنا بر آنست که قلب غیر
مؤمن کامل از اوج لامکانی فرو آمده است گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بسط این دل
و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضائع ساخته است
اولی که لا نعام بن هم فصل و از مشایخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب
بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه
و جنب لامکانی که روح است حکم داده خردی دارد بل قل بلکه گوئیم که این قلب چون محل تجلی نور اقدس شده است

و علی آله الابرار و صحبہ لاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص عوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام
تمام دارند و مکتوبات سہلالت نمایند و مراعات سنن و محبات را در آنها کمتر میکنند نوافل را غرض میزند و
فرائض را ذلیل و خوار کم است که فرائض را در اوقات مستحب ادا نمایند و در تکبیر جماعه مسنونہ بلکہ در نفس جماعه
تعمیدی ندارند بکاسل و تساہل ادا سے نفس فرائض را غنیمت می شمارند و روز عاشورا شب برات و
شب بخت و ختم ماه ربیع الاول شب جمعہ ماہ مذکور کہ آنرا ایلة الرغائب نام نہادہ اند کمال اهتمام را بر عی و ادا
بجمیع تمام نوافل را بجماعت میگزاردند و آنرا نیک و تحسن می پندارند نمیدانند کہ این تسویات شیطان اند
کہ سیئات را بصورت حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین ہرٹ در حاشیہ شرح وقایہ میفرماید کہ
تطوع بجماعت و ترک فرض بجماعت از جہائل شیطانست باید دانست کہ نوافل را بجمیع تمام گزاردن
از بدعتہائے مذمومہ و مکروہہ است ازان بدعتہا است کہ حضرت رسالت خاتمیت علیہ السلام
افضلہا و من لتسلیمات المکملہ در شان آن فرمودہ است من احدث فی دیننا ہذا فهو بداعی انکہ ادای نوافل
بجماعت در بعضی روایات فقیہ مطلق مکروہ است و در بعضی دیگر کراہت مشروط بداعی و مجمع است پس
اگر بے تداعی یکد کس در ناحیہ مسجد نقل بجماعت گزارند روا باشد بے کراہت و در سہ کس اختلاف مشایخ
است و در چهار کس باتفاق مکروہ نیست و در بعضی روایات و در بعضی دیگر اصح آنست کہ مکروہ است فی القفا
السریحہ کرہ التطوع بالجماعۃ بخلاف الترویج و صلوۃ الکسوف و فی الفتاویٰ الغیاثیہ قال شیخ الامام
السرخسی رحمہ اللہ سبحانہ التطوع بالجماعۃ خارج رمضان انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدوا بواحد
و اثنتان لایکرہ و فی الثلث اختلاف و فی الاربع یکرہ بلا خلاف و ذکر فی الخلاصۃ التطوع بالجماعۃ اذا کان
علی سبیل التداعی یکرہ اما اذا صلوۃ بجماعۃ بغیر اذان و اقامۃ فی ناحیہ المسجد فلا یکرہ و قال شمس لائمۃ المحلوا
اذا کان سوس الامام ثلثہ لایکرہ بالاتفاق و فی الاربع اختلاف و الاصح مکروہ و فی الفتوے الشافیہ
ولا یصلی التطوع بالجماعۃ الا فی شہر رمضان و ذلک انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و
اقامۃ اما لو اقتدے واحد و اثنتان لا علی سبیل التداعی فلا یکرہ و اذا اقتدے ثلثہ اختلف المشایخ رحمہم اللہ
وان اقتدے باربعۃ کرہ اتفاقاً و امثال این روایات بسیار است و کتب فقیہیہ بہ آن مسلط اند
و اگر روایتی پیدا شود کہ از ذکر عدو ساکت باشد و مطلقاً مجوز باشد ادا سے نوافل بہ جماعت
آنرا عمل باید کرد بر مقید کہ در روایات دیگر واقع شدہ است و از مطلق مقید مراد باید داشت

والیت و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقع در تحلیلی آید فی الحقیقت آن عالم و معانی نخواست
 او از ان نسبت آنده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی موجود
 اند و آن حروف و اصوات او بام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است با وجود
 انطالی و الکنون الطبیعی نه آنکه عالم او بام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سفسطائی است که عالم را دو عالم
 و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از او بام و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجود در عالم
 ازیر که عالم و رای الحقیقه مفروض است تنبیه مراد از منظریت و مرآتیت عالم را ماسا و صفات است و مرصو و ماسا
 و صفات را نه اسما و صفات با حیا نه چنانکه در رنگ سخی محاط هیچ مرات نیست و وصفی بجز موصوف مقید
 به هیچ مظهر نگر و در در رنگان صورت معنی چگونه نگیند در کتب نگه ایان سلطان چکار دارد و معرفت کمال
 تابعان آن سرور علیه الصلوٰۃ والسلام اگر چه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام و التبعیه از تجلی ذات که
 بالاصالة خاصه آنحضرت است علیه الصلوٰۃ والسلام نصیب است و سایر انبیاء را علی بن ابی طالب و علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیات تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء را
 علی بن ابی طالب و علیهم الصلوٰۃ و اتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابعان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلا شخصی محبت بمال آفتاب مدایح عروج را طو کرده
 با آفتاب برسد در میان آفتاب و او غیر از عالمی واقعی مانند شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج با عروج
 عاجز است هر چند میان او و آفتاب حائل در میان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب
 و عالم تر است پس کمالات دقیقه او پس در هر که قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی از
 اولیاء این است که خیر الامم است با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر همه هیچ نبی از انبیاء نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت
 پیغمبر خویش از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیاء را است اولیا طفیل اند ولیکن با آخر الکلام
 الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه و الصلوٰۃ والسلام علی افضل انبیائه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
 و الملائکة المقربین و علی الصديقین و الشهداء و الصالحین مکتوب و وصود و شهادت و شهادت
 بسید امین مانکچور صدور یافته در منع از ادای صلوات نوافل بجماعه در نماز عاشورا و شب برت
 و خیر باد و ایناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمناجاة سید المرسلین و جنابنا از جماعه
 المبتدعات فی الدین و الصلوٰۃ والسلام علی من تمع بنیان الصلوة و رفع اعلام الهدایه

ودرین باب زجر را باطل و جوه مرعی دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفقته است متحقق شود و الله یحیی
 المیت و یموت و یرزق من یشاء و و صد و هشتاد و نهم بمولانا بدرالدین صد و ریافت در بیان
 اسرار قضا و قدر و مایه سبب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضا و القدر علی
 الخواص من عباده و شرع العوام لکان اضلال عن سوار السبیل و اقتصاده و الصلوة و السلام علی من
 اقبل به بالحجة الباقية و قطع به اعداء العصاة الماکلة و علی آله و صحابه البررة الاقویاء الذین آمنوا بالله
 و رضوا بالقضا و بعد فلما کانت مسکلة القضا و القدر کثیر فی الحجة و الضلال و غلب علی اکثر ناظرین
 باطل الوهم و الخیال حتی قال بعضهم بعض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار و نفی بعضهم بنبه الی لو اعد القهار
 و اخذ طائفة بطرفه الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم و المنهج القویم و لقد وفق بهذا الطریق
 الفارقة الناجية الذین هم اهل السنة و الجماعة رضی الله تعالی عنهم و عن اسلامهم و اخلاصهم فترکوا الافراط
 و التفريط و اختاروا الوسط و البین روى عن ابی حنيفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر بن محمد عن الصادق
 رضی الله تعالی عنهما فقال یا بن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اهل
 ان یفوض الربوبية الی العباد فقال بل یجبرهم علی ذلک فقال الله اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم
 یعذبهم فقال و کیف ذلک فقال بین البین لاجبر و تفویض و لا کره و لا تسلیط لهذا قال بل السنة ان لا یفعل
 الاختیارية للعباد و مقدرة الله تعالی من حیث الخلق و الایجاد و مقدرة العباد علی وجه آخر من التعلق
 یعبرونه بالاکتساب فحرکه العبد باعتبار نسبتها الی قدرته تعالی سیمی خلقا و باعتبار نسبتها الی قدرة العبد
 کسبانه غیر ان الاشعرى منهم ذهب الی ان لا مدخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد
 الافعال عقیب اختیارهم بطریق جبر العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده و هذا المذهب حائل الی الجبر
 لهذا سیمی بالجبر المتوسط قال الاستاد ابو اسحاق الاسفرائینی بتاثير القدرة الحادثة فی اصل الفعل حصول
 الفعل لمجموع القدرین و قد جوز اجماع المؤثرین علی اثر واحد مجتنبین مختلفین قال القاضي ابو البرکات اقلانی
 بتاثير القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل موصوفا بمثل کونه طاعة و معصية و الخ و عند
 العبد اضعیف تاثير القدرة الحادثة فی اصل الفعل و فی وصفه معا اذ لا معنى للتاثير فی الوصف بدون
 التاثير فی الاصل و الوصف اثره المتفرج علیه لکنه محتاج الی تاثير زائد علی تاثير اصل الفعل اذ وجود الوصف
 زائد علی وجود الاصل و لا محذور فی القول بالتاثير و ان کبر ذلک علی الاشعرى اذ التاثير فی القدرة

و جواز مقصود برائشین یا ثالث باید نمود چه علما برخلاف آنچه در اصول مطلق بر اطلاق میکنند و بر مقید
 حمل نکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز و اشبه اند بلکه لازم دانسته و اگر بطریق فرض محال حمل
 نکنیم و بر اطلاق بگذاریم هر آینه این مطلق معارض خواهد بود و هر آن مقید را اگر در قوت برابر باشد و مساوی
 ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مخکار و مفتی بهما اند بخلاف روایت اباحت ولو سلم
 مساوی آنها گوئیم که بر تقدیر تعارض اولی که کراهت دارد اباحت ترجیح بجانب کراهت راست که رعایت
 احتیاط در راست چنانچه مقررا بصل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و
 لیلة الغائب نماز بجاعت میکنند و دوست و دوست سید سید میگردانند که در مسجد جامع میشوند و
 آن نماز را و اجتماع و جماعت را سخن می بیند از مردم تکیان امر مکرره اند با اتفاق فقها و مکرره را سخن
 از اعظم جنایات است چه حرام را مباح دانستن منکر کفر است و مکرره را حسن پنداشتن مکرر تباذیل پاپان
 است شاعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود و دست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی
 است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص به واحد و اشنین است
 و آنهم بشرطی است که ناحیه مسجد متحقق شود و بدو نه خطر القاد با آنکه تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است
 از براس ادا نماز نقل و تمنی درین جماعت متحقق است چه قبیل قبیل در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند
 می خوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز جمعیت می باید گزارد و این فعل را اعتبار
 نموده اند انقیاس اعلام از اذان و اقامت هم ملغ است پس تداعی هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص
 با اذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان و اقامت خواهیم
 پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بو احد و اشنین است با شرط دیگر که بالاند کور شد باید دانست
 که میناس ادا نوافل بر اخفا و ستر است که منظره ریا و سمع است و جماعت منافعی آنست و در اذان
 قرائن اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمع مبر است پس با جماعت مناسب باشد یا آنکه
 گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از براس ادا نماز جمعه حضور سلطان بانائب و شرط کرده اند
 تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و درین جماعت مکررات هم احتمال یقظ فتنه قوی است پس این اجتماع
 مشروط نباشد و منکر باشد و در حدیث نبوی علی من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنه تأیید
 لعن الله من یقظها پس ولایة اسلام و قضاة و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

فی هذه المسئلة حتى قالوا ان المجوس سعدا لانهم حيث لم يشبهوا الا شرکاء واحدوا المعترلة انتموا انهم کما لا یحیی
فرغمت الجبرية ان لا فعل للعبدا اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات لا قدرة لهم صلا ولا قصد الاختیار
وزعموا ان العباد یشاب بالخیر ولا یعاقب بالشر والکفار والعصاة معذورون غیر مسئولین لان لا افعال
کلهما من الله تعالى والعبد مجبور فی ذلك وهذا کفر وهول المرجیه الملعونون الذین یقولون بان الله یته
لا یضر والعاصی لا یعاقب روى عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لعنت المرحیه علی لسان سبعین
بنیا وذهبیم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بین حرکت البطش وحرکة الار تعاش فعلم وتعلم قطعاً ان
الاول باختیاره دون الثاني والنصوص القطعية تنفی هذا المذهب ایضاً لقوله تعالى انما کانوا یعملون
وقوله سبحانه فمن شار فلیؤمن ومن شار فلیکفر الی غیر ذلک واعلم ان کثیر الناس لضعف عجمهم وقصور نیاتهم
یطالبون الاعتذار ودفع السؤال عن انفسهم فیملون الی مذهب لا شرعی بل لی مذهب الجبرية فارة یقولون
بان لا اختیار للعبد حقيقة ونسبة الفعل الیه مجاز وتارة یقولون لضعف الاختیار المستلزم للاجبار ومع ذلک
یسعون کلام بعض الصوفیه فی هذا المقام من ان الفاعل واحد لیس لا هو وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
وان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفة کسرها بقیعة بحسب الطمان ما راحی اذ اجاره لم یجد
شیئا وجده الله عنده وامثال هذا الكلام ازادهم حراة علی الارهاصات والمساہلات فی الاقوال والافعال فقول
فی تحقیق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة المرام ان الاختیار لو لم یکن ثابتا للعبد حقيقة کما هو مذهب لا شرعی لما
نسب الله تعالى الظلم الی العباد اذ لا اختیار لهم ولا تاثیر لقدرة لهم وانما ینی مدار الخس عنده وقد نسب سبحانه الظلم
الیهم فی غیر موضع من کتابه المجید ومجرد المدار یتبدون التأثير لو فی الجملة لا یوجب الظلم منهم نعم ان الایلام
والتعذیب للعباد منه لتعالی من غیر ان یمکن الاختیار ثابتا لهم لیس لظلم اصلا اذ هو سبحانه ماکک علی الاطلاق
یتصرف فی ملک المطلق کیف یشاء ان نسبة الظلم الیه مستلزم لثبوت الاختیار لهم واحتمال المجاز فی هذه النسبة
خلاف المتبادر فلا یرکب من غیر ضرورة فاما القول بضعف الاختیار فلا یخلو ما یراد به لضعف بالنسبة الی اختیار
تعالی فسلم ولا نزاع فیه لاحد وکذا لضعف بمعنى عدم الاستقلال فی صدور الافعال ایضاً مسلم واما لضعف
بمعنی عدم المدخلية للاختیار فی الافعال منوع وهو اول المسئلة وسند المنع قدم مفصلاً یشغب ان تعلم ان الله تعالى
کلف عباده بقدر طاقتهم واهطاعتم وخفف فی تکلیف بضعف خلقهم قال الله تبارک تعالی یرید الله ان یخفف
عنکم خلق لانسان ضعیفا کیف وهو سبحانه حکیم رؤوف رحیم لا یطیق بالحکمة والرافقة والرحمة تکلیف ما لا یتطیع له

ایضا با ایجاد الله سبحانه که ان نفس القدرة با یجادہ تعالیٰ ایضا القول بتاثر القدرة ہو الا قریب الى الصواب
وذهب الاشعری داخل فی دائرة الجبر فی الحقيقة اذ لا اختیار عنده حقيقة ولا تاثر للقدرة بالحادثة أصلا عنده
الا ان الفعل لا اختیار عنده الجبرية لا ینسب الی القاعل حقيقة بل مجازا و عنده الاشعری ینسب الی القاعل
حقيقة وان لم ینسب الی اختیار ثابته حقيقة لان الفعل ینسب الی قدرة العبد حقيقة سواء کان القدرة مؤثرة و لو فی الحکم
لما هو مذهب خیر الاشعرى من اهل السنة او مدارا محضاً كما هو مذهب وید الفریق یمیز مذهب بل الحق عن
مذهب بل باطل و فی الفعل عن القاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب الجبرية کفر محض و انکار عن
الضرورة قال صاحب التمهید و من الجبرية من قال بان الفعل من العبد ظاهر و مجازا اما فی الحقيقة لا استطاعة
به او العبد کالشجر اذا حرکتها الريح تحرکت فكذا العبد مجبور کالشجر و هذا کفر و من اعتقد هذا الصیر کافرا و قال ایضاً فی
مذهب الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال علی الحقيقة لانی الخیر و لانی الشر و ما یفعله العبد فالقاعل هو الله سبحانه و
هذا کفر فان قلت اذ لم ینسب الی القدرة العبد تاثر فی الافعال و لم ینسب الی اختیار له حقيقة فامعنی لنسبة الافعال
الی العبد حقيقة عند الاشعرى قلت ان القدرة و ان لم ینسب الی تاثر فی الافعال لانه سبحانه جعلها مدارا لوجود
لافعال بان یخلق الله تعالیٰ الافعال عقب صرف قدرتهم و اختیارهم الی الافعال بطریق جبر العادة و
کان القدرة علی عادیة لوجود الافعال فیکون للقدرة دخل فی صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها
عادة و ان لم ینسب الی تاثر فی الافعال فما اعتبار العلة العادیة ینسب الی العباد و افعالهم حقيقة نجا هو
النهاية فی تصحیح مذهب الاشعرى و الکلام بعد محل تأمل علم ان اهل السنة آمنوا بالقدرة و قالوا بان القدرة
خیر و شر و حلوله و مره من الله سبحانه لان معنی القدرة هو الاحداث و الایجاد و معلوم انه لیس بمحدث و لا موجب
لان الله سبحانه لا اله الا هو خالق کل شئ فاعبدوه و المعزلة و القدريه انکروا التفسار و القدرة و زعموا بان
افعال العباد حاصلة بقدرة العبد و حدها قالوا لو قضی الله سبحانه الشر ثم یعذبهم علی ذلك جوزا منه سبحانه و
هذا جهل منهم لان القضا لا یسلب لقدرة و الاختیار عن العبد لانه قضی بان العبد یفعل او ترک باختياره علی
ما فی الباب انه یوجب لا اختیار و هو محقق للاختیار لاساناف له و ایضا منقوض بافعال الباری تعالیٰ لان فعله
سبحانه بالنظر الی القضاء اوجب و متمنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فیحیب او بالعدم فیتبطل طوکان و یوجب لفعل
بالاختیار مناقیا له لم ینسب الی الباری تعالیٰ محاراً و هذا کفر و لا یخفى علی حدان القول باستقلال قدرة العبد فی ایجاد افعاله
مع کمال منعه فی غایة السخاوة و مشا نهائية السفاهة و لهذا بانع مثل ما و اداء الله شکر الله تعالیٰ السعیم فی فضلیهم ۴۰

العبد فلم تکلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسر على العبد من الصلوات والسنن
 على القيام والركوع والسجود والقرأة اليسيرة وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية السهولة والركون
 ايضا كذلك اذ قد رجع العشر ولم يقدر بالكل والنصف مثلا للثقل على العباد من كمال لراقة جعل للمأمور
 خلقا ان يحسن الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا احكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعدا ومن لم يقدر
 على القعود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركعتين والسجود صلى موميا الى غير ذلك مما لا يحصى على الناظر في الاحكام
 الشرعية تبظرا للاعتبار والانتصاف بحج تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر ونهاية السهولة وبطالع كمال البراءة
 منه سبحانه على العباد في صفات الصفات التكليفات ومصادق تحقيق التكليفات تمنى العوام في زيادة التكليف
 من الماسورات فان بعضهم تمنى الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضة على هذا القياس
 وما هذا التمني الا الكمال الخفيف وعدم وجدان اليسر في ادراك الاحكام للبعض مني على وجود ظلمات نفسانية و
 كدورات طبيعية ناشئة عن هوس النفس لا مارة المتعجبة بمعادات الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين
 ما تدعونهم اليه وقال تعالى وانا لكبير الا على الخاشعين كما ان مرضا لظاهر موجب للعسر لا ادراك الاحكام كذلك
 مرضا لباطن ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد في الشريعة الشريفة لا يبطال رسوم النفس لا مارة ورفق هو جسد
 قوي النفس ومتابعة الشريعة على حرفة تقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر وسيل وجوده هو نفس مقيدر وجود
 الهوس بقدر العسر اذ اتفق الهوس كلية استغنى العسر اساءة اكل كلام بعض الصوفية المذكور سابقا في
 نفى الاختيار اضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للجهة
 والتقليد وانا الصالح للجهة والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية يعقب وما
 خالفهم لا يقبل على اننا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا الشريعة اصلا لا في الاحوال ولا في
 الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف وتعلمون ان بقية الخلاف مع الشريعة ناشئة عن غم في الحال
 وحلل فيه ولو صدق الحال ما خالف الشريعة بحجة وبالحكمة خلاف الشريعة دليل لزمدة وعلاوة الحاشية ما في اننا
 ان الصوفي لم يحكم بكلام مخالف للشريعة ناش عن الكشف في غلبة الحال وسكر الوقت فهو معذور وكشف غير صحيح وغير
 صالح للتقليد ينبغي ان يحل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكارى يحل ويصرف عنه هذا ما تيسر
 في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مكتوب
 دو صدق وودوم بلامحمد باشم صدور يا فته نسيم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

مختص یا قتم و در خارج جزئیات موجودند و چون اینجا است را بعرض شرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فوق
 بعد از جمع همین است و نهایت سعی تا اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد او هر کس ننشاده اند ظاهر میشود
 این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی چون از سر کبر
 آوردند از قنای بقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافتند هر ذره
 اهرامات شهود او یافت از انقلام باز بجزرت بردند چون بخود آورند حضرت حق سبحانه تعالی را با هر ذره از ذرات
 وجود خود یافتند در وی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فرود تر در نظر آمد باز بجزرت بردند و چون
 بافاقت آوردند و نیز مرتبه حق را سبحانه تعالی حاصل عالم یافت و نه نفسانی نه دخیل عالم و نه خارج نسبت نسبت و
 احاطه و سر بیان برنجیکه اول می یافت با لکلیه متقی گشت مع ذلک بهمان کیفیت مشهود شد بل کانه محسوس
 و عالم نیز درین وقت شهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بجزرت بردند چون بصحو
 آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبت است و را از این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول
 الکلیفیه است او تعالی شهود شد نسبت مجهول الکلیفیه باز بجزرت بردند و نحو از قبض درین مرتبه بروداد
 چون باز بخود آوردند او تعالی شهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکلیفیه بطورے که هیچ نسبت بعالم
 ندارد نه معلوم الکلیفیه نه مجهول الکلیفیه و در بنوقت عالم شهود بود بهمان خصوصیت و در آنوقت علم خاص
 عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو شهود درین
 وقت معلوم گردانیدند که این شهود باین صفت باین تشریح ذات حق است سبحانه تعالی عن ذلک
 بلکه صورت مثالی تعلق تگوین اوست سبحانه که و را او تعلقات کوئی است معلوم الکلیفیه باشد آن
 تعلق یا مجهول الکلیفیه هیسات هیسات شعریف الوصول الی سعاد و دونهای قلیل لبحال و دهنن خوف
 ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل انجامد و به اطناب کشد علی الخصوص
 معارف توحید وجود عالم ظلیت اشیا اگر در بیان آیند جماعتی که عمر را در توحید وجود گذرانیده اند معلوم نمایند
 قطره ازان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب آنست که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید
 وجودی انکارند و از علماء متکبرین توحیدی شمارند و از کونه نظر پنداشته اند که اصرار بر معارف توحیدی از
 کمال است و ترقی از ان مقام از نقص به بخورده چند خود بخیر به حجب پسندند بر عجم هنر به مستشده آنجا دور
 امر اقوال مشایخ ما تقدم است که در توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف

ینما یعنی انبساط باید کرد بعد از آن نور سیاه منبسط و با نقیاض آن در دو تنگ شدن گرفت تا آنکه
 بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد بحیرت آخر همچنان کردم آن نقطه موهم هم از میان اُل شد
 و بحیرت آنجا مید که در انموطن حق سبحانه خود بخود است چون بغرض رسانیدم فرمودند که همین حضور نقشبند
 است و نسبت نقشبند به عبارت ازین حضور است و این حضور را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندک آنجا
 و ربه است درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ خد کردن طای
 است در سلاسل دیگر از کار و او را در ان پیر تباران عمل نماید و پی بقصود بروج قیاس کن رنگستان من بهار
 مراد و این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از ابتدا زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق
 شدن این نسبت فضای دیگر که آرزو افای حقیقه میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد
 که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خود دل قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد
 عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین خود دیدم و خود را عین
 همه آنها تا آنکه تمام عالم را در یک ره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را بآنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام
 عالم را بلکه ضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور یافتم منبسط که هر ذره را سالیست
 صورت و اشکال عالم در آن نور امضحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بغرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را
 چنانکه اول حق می یافتم این نان موهم و هر ذره را که حق می یافتم بے تفاوت و بے تمیز همان ذره را موهم یافتم
 بغایت حیرت دست و پا درین انما عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرحمۃ شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است
 ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من جهة خلق من جهة ان شئت
 قلت بالحق و لیدم التمییز بنیای این عبارت فی الجمله ممکن آن منظر اب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان
 رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز بوجود و موهم
 ظاهر شود و عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز
 هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول شتم حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی توجیه شریف
 حضرت ایشان بعد از دور و ز تمیز و موجود و موهم ظاهر گردانید تا موجود حقیقه از موهم متمایل ممتاز یافتم
 و صفات و افعال و آثار که از موهم ینمایند از حق سبحانه و دیدم و این صفات و افعال را نیز موهم

دشانی و اصل منتی است و اصل را رجوع نباشد بزرگی میفرماید ما رجوع من ارجع الامس الطريق و من وصل
 الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بجز کم اندراج النهایه
 فی البدایه آگاه است آنچه منتی را در آخر مسیر است خلاصه آن این را در نخبه اجمالاً حاصل است این نسبت
 چونکه در منتی شمولی پیدا کرده است و عموم سیر البته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل گشته و در وجود
 عدم مقصور بر خلاصه قلب است و لوفی الجملة و انکان علی سبیل الاجمال لاجرم منتی صاحب تفصیل است
 رجوع او بصفات جسمانیه متمتع چه سرایان آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن برآورده است و
 فانی ساخته و این فناء موهبت محض است و رجوع از موهبت محض لایق بجناب قدس تعالی و تقدس
 بخلاف صاحب وجود عدم که این سر است در حق او مفقود است چون این مراتب تابع قلب اند آن
 نسبت بطریق تبعیت در بنیان نیز فی الجملة ساری شده است و از ضرورت بازداشته مغلوب ساخته لیکن تا
 فناء و زال نرسانیده نمیکند الرجوع منه اذا المغلوب قد غلب بعروض بعض المعارض و حقوق بعض الموانع
 الزائل لا یعود کما مر به انکه بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی اراده هم بر تهاک و انحلال
 مذکور و بقاییکه بران مترتب است اطلاق فناء و بقا کرده اند بجزئی ذاتی و شهود ذاتی نیز در غیر تبهات نموده
 و این باقی را و اصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه و تعالی
 در اینجا محقق میداند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایه فی البدایه و الا فالقضاء و البقاء لا یكونان الا
 للمنتهی هو الواصل و التجلی الذاتی مخصوص به و دوام حضور مع الله سبحانه لا یكون الا للمنتهی الواصل
 اذ لا رجوع له اصلاً اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است و منتی بر وجه وجهی زمین قبل است فناء و بقا و
 تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یاد داشت در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سرور الا قدس
 واقع است عزیز میفرمودند که بناس آن کتاب مکتوبات در سائل است بعضی از مخلصان ایشان را است
 معرفت من ارسلت الیه است کلمه والناس علی قدر عقولهم در انجام می است نیز ازین قبیل است رساله
 سلسله الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است با عیانت مشرحه که حضرت خواجه ما
 مؤید الدین رضی شیحنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند و این بقا را بلکه بر بقاییکه در جبهه جذبه پیدا
 شود آزار و در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق یقین را بر نمی بایان کرده اند که مالکش توحید وجود است
 و بعضی را همین بیان را شبهه انداخت که حق یقین ایشان عبارت از تجلی صورت نیست و کار که بطریق و شیخ

و با و از کجادانسته اند که آن مشائخ را از ان مقام ترقی واقع نشده است و محبوبس ان مقام مانده اند سخن در
نفس حصول معارف توحید نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از مقام است اگر صاحب
ترقی را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که چون قلیل را
بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر غدیر اشاره اقتضای قلیل نمودم و اکثافقطره ای برادر چون حضرت خواجہ
مرکال مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان احوال من نمودند و در انوقت در کمال تکمیل خود
ترودی بود و فرمودند جای تروی نیست که مشائخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرمودند اگر تردوی
در این مقام پیدا شود تردوی در کمالیت آن مشائخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم تو جهات
در کار طالبان مرعی ساختم و درست شد ان اثر بای عظام محسوس شد حتی که کار سنین بساعات قرار یافت
یک چندے باین امر سرگرمی داشتیم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند که تجلی ذاتی
برستی که اکابر مشائخ آنرا نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیرالی اللہ و سیر فی اللہ نیز معلوم نشد که
چیسیت پس از تحصیل مثال این کمالات چاره نبود این زمان علم به نفس خود و مبرهن گشت طالبانی که در
گرومن بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتیم و وداع همه را ساختم اما طالبان ان معنی را بر توضیح معمول داشته
از آنچه داشتند نگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه حبیب علیه
السلام صلوات و التسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس اللہ تعالی اسرارهم اعتقاد طاعت
و جماعت است و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اتحیة و اجتناب است
از بدعت و مہواسے نفسانیه و عمل بغیر محبت امور مہالکن و احترار از عمل به رخصت و استہلاک
اضمحلال است اولاد و رحمت جذبه و این استہلاک را بعدم تعبیر کرده اند و بقائے که درین جنت پیدا
شود بعد از تحقق این استہلاک معبر بوجود عدم است یعنی وجودے و بقائے که مترتب است بر عدم
استہلاک است و این استہلاک و اضمحلال نہ جبارت از غیبت از حس است بلکه باین استہلاک بعضی را
غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر رانہ و صاحب این بقا ممکن است کہ بصفت بشریت رجوع کند
باخلاق نفسانیہ عود نماید بخلاف بقائیکہ بر فناء مترتب است کہ عود از ان جائز نیست تواند بود کہ حضرت خواجہ
بزرگ قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس بہین معنی فرموده باشند کہ وجود عدم بوجود بشریت خود میکند اما وجود فنا
بوجود بشریت ہرگز عود نمئے کند چہ باقی بقاء اول ہنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است

از ان اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الا ماشاء الله میبایند شعرو من بعد هذا ما یدق صفاته
و ما کتمه خطی لدیه و اجل به هر چند و اصلمان سائر از باب سلوک در حجت ثانی با ایشان مشارک اند و بقا
فی الله و البقا به تحقیق لیکن مسافتی که از باب سلوک بر ریاضات و مجاهدات قطع میکنند و دراز منته طول
بمنتهای آن میرسد اکابر این خانواده بزرگ بالتذاد دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن مسافت
و از زمان قلیل قطع میفرمایند و بکعبه مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت میبایند که منتهیان
از باب سلوک از ان ترقی و قرب قلیل النصیب ندجه تقدم جذب بر سلوک بخوی از معنی محبوبیت میطلبند تا
مراد نباشد جذب نمیکند و چون بکشته هر آینه نزد یکتر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواسته شده و ناخواسته
فرق بسیارست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم متوسمی عشق معشوقان نهانست و تیر
عشق عاشق باد و صد طفل و نفیر و لیک عشق عاشقان تن زده کند و عشق معشوقان خوش فریاد کند
اگر گویند که مراد ان سلاسل و گیر هم در این ترقی و قرب شمر یکند چه جذب بر سلوک شان مقدم است پس بجهت بطریق
بر طرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول غنیمتیست
بلکه بعضی ایشانرا بر سبیل اتفاق آیند دولت دست میدهند و این طریق موضوع از برای حصول سید دولت است و
یادداشت که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع میشود و بعد از تحقق هر دو حجت جذب و سلوک صورت می یابد
و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهیهست الا نهایت مطلق و راه الود است تفصیلش
آنست که شود و یاد مرآت صورت است یا در معنی یا در اوصورت و معنی این شهود بی پرده را بر ترقی گفته اند یعنی
حصول آن شهود کالبرق است باز و پرده میشود همین شود اگر بعض فضل یزدی بهی سلطانه دوام پذیرد و تمام
از حقیق پرده بپایند تعبیر از ان یادداشت میفرمایند که حضور به غیبت است چه هرگاه مشهود در پرده غیبت
متحقق گشت مادام که دوام بپروگی پیدا نکند نام یادداشت بران طلاق نمیشود و ایجاد قیقه است باید داشت
که هر هر دو اصل را رجوع نیابد و آگاهیش دائمی است اما سر بیان آن نسبت در کلیه و کالبرقست بخلاف محبوبان که جذب
بر سلوک شان مقدم است این سر بیان آنیست کلیه ایشان حکم سر گرفته است و کار سر میکن کما مرآت الا اشاره است
لاست اجساد هم کما لانت راو اتم حتی صارت ظواهر هم بطنهم و باطنهم ظواهر هم لیس لجرم غیبت را در آگاهی ایشان
گنجایش نباشد پس آن نسبت فوق بر نسبتها باشد و همین معنی در رتب و رسائل این حضرات آن عبارت شائع
ست چه نسبت عبارت از آگاهی است نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام پذیرد و مشایخ

انجام میدو حق آنست که این حق یقین ایشان در جنت جذبه پیدا شده است و این معرفت مناسب
 آن مقام است تجلی صورتی چیز دیگر است که لا ینفخ علی اربابه و شهود وحدت در مرات کثرت برنجیکه مرات تمام
 محقق شود و شهود جزو وجه باقی هیچ مانند آن مقام را بیا داشت مناسب است اطلاق یاد داشت بر این مرتبه کرده اند
 و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن کم شدن را بوصول معرفت
 مع تودر و کم شود وصال نیست و پس به و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواججه عبد الله از مشایخ
 متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نکرده است مع هر چه خوبان گفته خوب آید به از کلمات قدسی
 سمات ایشانست که زبان مرات دل است دل مرات روح و روح مرات حقیقت انسانی و حقیقت انسانی
 مرات حق سبحانه تعالی حقائق غیبیه از حقیقت قطع مسافات بعیده کرده زبان می آید و آنجا صورت لفظی
 پذیرفته بسامع مستعدان حقائق می رسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمست کردم و دچیز مرا است کردند
 می گفت آنکه هر چه نویسم جدید بود نه قدیم و می گفت آنکه هر چه گویم مقبول بود نه مردود و از این کلمات قدسیه بزرگی ایشان
 و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان در ان سخنان در میان نیستند و مرتبه
 پیش نیند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال و راعنه من علو درجه و منزلت کماله این ثنویات را مناسب جل
 خود بخوانند و ثنوی هر کسی از ثنوی خود شد یا از من به درون من بخت اسرار من به سیر من از ناله من دور
 نیست به لیک گوش جویم را این نور غیبت به این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف ایشان را آخر
 این مکتوبات با اندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت و الا مرعند الله سبحانه و اگر حق سبحانه کمال عنایت خود
 بعضی ایشان را بعد از حصول آن بخزند و تمامی اجمعه بدولت سلوک مشرف گردانند به وجه به سافت بعید را که
 تقدیر به بچاه هزار ساله راه کرده اند در کریمه تعج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة
 در نیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت ثنائی الله و البقار تواند رسید نه سالی سلوک
 تا نهایت سیرالی الله است که فضائی مطلق معبر است بعد از ان باز مقام جذبه است که سیر فی الله و الله
 بالله تعبیر کرده اند سیرالی الله عبارت از سیر تا اسی است که سالک منظر آنست که سیر فی الله سیر در ان هم
 چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر در ان نیز بی نهایت باشد و این روش را در مقام معرفت خلص
 است درین نرمیکه ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین ثابته است زیرا که عین
 ثابته سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جائه که بفضل این زدے جل شانه مخصوص اند

مشهورست در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقۀ علیہ علانیہ است هر چند اصل این جذبه از حضرت خواجہ نقشبندست اما وضع طرق از برای تحصیل مخصوص آن خواجہ علاء الدین است قدس الله تعالی اسرارها و الحق که این طریق کثیر البرکت است اندک این طریق ناقص از بسیار طرق دیگر آنست تا انوقت خلفای مثل شیخ خانوادۀ علانیہ و احرار یه با بنید دولت عظمی بهره مند اند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجہ احرار با بنید دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخ علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجہ علاء الدین سیده است نوع اول از جذبه که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنہ منسوب است طریق علیہ از برای حصول آن موضوع است و آن طریق وقوف عدوی است سلوکیکه بعد از حصول این جذبه متحقق میشود و دوم نوع است بلکه انواع است نوعیست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنہ از آن طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و حقیر نیز از همین خانه جذبه همین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنہ بحجت کمال خلاص که بآن فرستادند و فائز در ایشان بودند از میان سایر اصحاب ضوان الله تعالی عنهم جمیع باین خصوصیت طرق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسیده و چون والدۀ امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرمودند و لدنی ابو بکر مرتبین چون حضرت امام از ابای کرام خود بنهم نسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آنجذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر سیر آفاق قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با فائق چندانی تعلق ندارد بآن نباید که نقیبی از خانه جذبه کنده باشند و مطلوب ساینده در سلوک اول تحصیل معارف است در ثانی غلبه محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه علم آند و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسر و علی الصلوٰۃ والسلام پیدا کرد قال علی الصلوٰۃ والسلام لو کنتم اتخذ احد اخلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار حاجات جذبه که بنای آن محبت است بحجت سلوک آفاق که نشاء علوم و معارف است نصیب و اقرار محبت و معرفت حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مرکب را بطریق ودیعت سلطان لعارفین قدس الله تعالی سرور پیاده گوید این بار امانت را بر پشت ایشان نهد اند تا بتدریج با بیل آن برسد و روی توجه شان جانب دیگرست پیش از تحمل آن امانت بآن نسبت مناسبست ندارند و درین تحمل نیز حکمتهاست هر چند حالان ازین نسبت قلیل انصیب

این طریق که این نسبت را بخود مخصوص میداشند باعتبار وضع طریق است از برای حصول آن دولت گما امر و الا
بعضی اکابر سلاسل دیگر را هم اگر چه بدین سرشود جائز است بلکه واقع قدوة اکابر اهل الشیخ ابوسعید ابو الخیر قدس
الله تعالی سره ازین آگاهی رهنمی نمایند و از استاد خود تحقیق آن میفرماید اینجا که میپرسد که این حدیث داهی
باشد استاد در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله نمایند و همان جواب مییابد و مرتبه سوم باز تکرار آن
سوال میکند استاوش در جواب میفرماید که اگر باشد نادرست شیخ برقص در آمده و گفته که این از ان نادور است
آنکه گفته بودم که نهایت مطلق در اول او راست بپایانش آنست که بعد از تحقیق این آگاهی اگر عروجی واقع
شود در گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج و ابلس میگذارد و همین حیرت است که
سلب حیرت کبر است که مخصوص با کبر است کما وقع فی کتب لقوم بزرگ و در مقام میفرماید حسن تو مرا کرد
چنان زیر و زبانه کنی و خط و زلف تو ام نیست خبر و دیگر میفرماید عشق بالای کفر و دین دیدم
برتر از شک از یقین دیدم کفر و دین و یقین و شک هر چارینه همه با عقل همشین دیدم چون گذشتم ز عقل
صد عالم چون گویم کفر و دین دیدم هر چه هستند سدا راه تواند سدا سکندری همین دیدم غریزی دیگر
میفرماید لا و هو از ان سرای روزی بی بازگشتند چیست کیسه نهی بعد از حصول این حیرت مقام مشقت
تا که ابا بنی و ملت مشرف سازند و حصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت
مطلوب محققان درین ایمان است و مقام دعوت و کمال متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلو
و السلام که ادعوی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی در این مقام است که آنسر و درین دنیا علیه الصلو
این ایمان را میطلب و میفرماید اللهم اعظمی ایما ناصدا و یقینا کین بعد کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت
است استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر ای مرتبه مراتب نهایت حق یقین است اینجا علم و عین
حجاب یکدیگر نیستند شعر فطوبی لارباب النعم نیمیها و للعاشق المسکین یا تجرع یا ذابدان و شک است
تعالی که جذب این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و همین اعتبار طریق ایشان
نسبب آن حضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن تبوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات و
استلک و ضحلال دران نوع دوم که مبداء ظهور آن در طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ائمه میخیزد
و آنجند از حضرت خواجه بخلیفه تختین ایشان خواجہ علاء الدین سیده و چون ایشان قطب رشاد و وقت خود
بودند از برای حصول تقسیم جذبه نیز طریق وضع کردند آن طریق در خلفای خانوادہ ایشان بطریق علانیة

و افق اخلاق نامرضیه سید الطائفه جنید البغدادی باین دولت مستعد شده بود و باین منزلت که گشته
گشته نسبت قطبیت ایشان را از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از
سرخان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را
غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده و در جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجگانند
چرخ این خاندان بزرگ حضرت خواجہ احرار بودند جذبہ خواجہ اتمام نموده متوجہ سیر آفاقی گشتند و تا هم سیر
را رسانیده بی آنکه در اسم در آمده استملاک و فنا در ان پیدا کنند باز خانه جذبہ در آمدند و استملاک و
اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقایای هم در همین جهت یافتند با بحاله شان عظیم و محبت و عشق و
علوم و معارف که از فنا و بقا دست میداد ایشان را در همین مقام میسر شد اگر چه در علوم بواسطه تغایر جبهتین
تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید و وجودست و عدم آن و همچنین است اثبات اموریکه مناسب توحید
مذکور اند من الاطاعه و السمعان و المحیت الذاتیات و شهود الوحدۃ فی اکثرۃ مع اختفاء اکثرۃ بالکلیۃ بحسب
لا یرجع کلمۃ انا علی السالک اصلا و امثال ذلک بخلاف علوم الہی تیرتب علی البقار الذی بعد الفنا
المطلق فاما لیست کذلک بل علومهم مطابقتہ بعلوم الشریعۃ بحقیقۃ غیر محتاجۃ الی التحولات و التکلفات
والا سولۃ والاحوتۃ با بحله بقائیکه در حجت جذبہ است هر نوع جذبہ که باشد از سکر نمی برآورد و در صحیحی آرد
لہذا با وجود بقا تا بر باقی رجوع نمیکند و اشارت با دینی اقتد چہ در جذبہ غلبہ محبت است و غلبہ محبت را سکر لاوم
ست پس هیچ وجہ سکر از من متفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشد کما لقول بوحدة الوجود فان ما
علی السکر و غلبۃ المحبۃ بحیث لا یبقی فی نظرہ الا المحبوب فی حکم منفی ما سواہ و اگر بصحیحی آمد شود محبوب باقی شود
ما سواہ او نمیشد و حکم بوحده و وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فنا مطلق و نہایت سلوک است نشان سحر و سحر
معرفت است سکر را در انموطن مدخلی نیست آنچه از سالک در حالت فنا کم شده بود همه جوع کرده اما منصف بزرگ
اصل و هو المعنی بالبقا و باشد پس ناچار در علوم نشان سکر را بحال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیاء باشد
علیہم الصلوٰات و التسلیات و البرکات الی یوم الدین ایضا از عزیز شنیده ام کہ حضرت خواجہ سیدی از آباء
مادری خود کہ صاحب غریب بودند و جذبہ های قویہ داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام اقطاب شاعر
کہ تا سید دین بایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجہ را نصیب افرود تا سید
شرعیّت و نصرت دین ایشان را از انجا بود شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شد بہت بعد از ان

اما این نسبت را از انوار آن بزرگوار نصیب فرست مثلاً نوعی از مسکر که درین نسبت منبج است از آثار
انوار سلطان العارفین است آن مسکر متبدیان از احسن غائب میسازد و از پیش می برد بعد از آن بتدریج در
باستقار می آرد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو منبج میگردد در ظاهر صحت در باطن منکر
این بیت در بیان حال ایشان است از درون شوآشنا و از برون بیگانه و شایسته این چنین زیباروش
کم میبود اندر جهان بی علی هذا القیاس از هر بزرگ نورس فرار گرفته تا با بلی خود رسیده و آن عارف
ربانی حضرت خواجه عبدالخالق عجمی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجاست قدس الله تعالی
اسرارهم و در ثبوت باز این نسبت علیه از سطر اوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله
جانب سلوک آفات باز مخفی شد بعد حصول جذب بر اهرام و دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا
زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذب و سلوک
آفات باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذب و دیگر را
که از راه معیت میخیزد و نیز ایشانرا عطا فرمود چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب افلاک مناب
ایشان اعنی خدمت خواجه علاء الدین و الدین را حاصل گشت بدولت هر دو جذب و سلوک فانی مشرف گشتند و
بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تام یافتند و حضرت
خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل دیدن من بکنند محمد را ببیند و نیز از ایشان مقصود است که
میفرمودند مقصود از وجودها و الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا با وجود این کمالات نسبت فرزند
مولانا عارف ربوب کرانی است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشانرا ملایع شیخی و تکمیل طلبه
گشت والا در کمال و تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از پی
منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بها و الدین که پدرشان بود یافته بودند باید بدست که نسبت خود
با تمام روحی است سبحان و شیخی و تکمیل و دعوت کارسازند و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت
و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است پلار ارشاد و تکمیل و در بصورت زبونت والا
صاحب آن و نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش با کلیه با حق تعالی و تقدس
درجه علیا در مقام دعوت خلق صاحب این نسبت رست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت
میکند الا این بزرگواران را در مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شایسته امراض قلبیه و صحبت شایسته

ایشان مغلوب اسخاال اند پس هر آنکس معذور باشد و لا روه و لا طعن علی المضطر المعذور لیکن اینقدر میداند که
فوق انیمعرف دیگرست و ورا را اینحال حالتی دیگر متحقق مجوسان اینمقام از کمالات بسیار ممنوع و از مقامات
بیشمار محروم اینحقیر قلیل البصاعت را بی آنکه ماست بمعنی توحید نماید در ضمن مراقبات و اذکار بلکه بی آنکه
جد و جهد نماید بحض فضل انیردے در ملازمت هدایت افاضت پناهی حقائق و معارف آگاه بی توفیق الدین ارضی
شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الا قدس بعد از تعلیم ذکر و توجیه و القات ایشان در مقام قلب درو
در نیمیافت کشاده بودند و علوم و معارف اینمقام را فراوان عطا فرموده و دقائق اینمعارف را منکشف ساخته و تا
مدتی در اینمقام و شتمند آخر الامر از کمال بنده نواز سزاوار مقام قلب بر آوردند درین ضمن انیمعرفت و بزوال وروده
رفته تمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که نیز قوم را از روی کشف و ذوق بحر
آورد است نه از روی ظن تقلید و معارف توحید که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند و راجحه حال در مقام
قلب بسر برزده باشد پس هیچ نقص با ایشان ازین راه لاحق نشود و تحقیق نیز از وقت رسائل در معارف توحیدی قوی
ست چون آن نوشته را بعضی یاران منتشر ساخته جمع آنرا متعسر داشته آن رسائل را بحال خود گذشته نقص و
لازم می آید که از آن مقام نگذرانند طائفه دیگر از ارباب توحید آمانند که استلک و ضحکلال در مشهور و خود بر وجه تمام
پیدا کرده اند و همت ایشان آنست که در مشهور و مجهول مضحک و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود
بر وجه انما بر خود کفر میداند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز گرفتار می دانند بعضی از ایشان
میفرمایند شتی عدلا لا اعدا اعدای میخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشان اند مقول بحبت حدیث قدسی من
قلته فانما ویتنهان ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود نمودن آسایش نداشتند چه آسایش و غفلت است بر
تقدیر و هم استلک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هر وی میفرماید کیسکه را یک ساعت از حق سجانه غافل سازد
امیدست که گناهان او را بخشنه و وجود بشریت را غفلت کار هست حق سبحانه تعالی از کمال کرم خویش هر یک را از ایشان
با اندازه استعداد و باموریکه مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجودی لحظه از ایشان
تخفیف یا جمعی را بسامع و قص لفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شتار ساخته و گروه
را بعضی امور مباح مشغول داشته عبد الله صطخری همراه سگبانان بصحرای قریه شخصی از عزیزه سمرقند رسید
فرمود و انفسه از بار وجود خلاص شود و بعضی را بعلوم توحید و وجود و وحدت و در کثرت آرام و اوزان بار ساعته
بیا ساند ازین قبیل است توحید یک از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار جم ظاهر شده است نسبت این

احیای طریقت این بزرگواران اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن
از کمالات ایشان بی بهره بودند بطور ارشاد و ینا هی معارف آگاهی نوید الدین رضی شخی و مولانا محمد الباقی
سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که شمه از کمالات ایشان نیز درین مکتوب برج نماید چون رضای
ایشان درین باب مفهوم گشت از جرات آن درین باب تقاعد ننمود مکتوب دو صد و نو و دو و یکم
بمولانا عبدالحی صدور یافته و بر بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف مطلقه آنها بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین بدان رشک
الله تعالی که نشان توحید وجودی جمعی را کثرت ماسته مراقبات توحید است و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله
بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تخیل و تامل و تخیل بواسطه استیلائی سلطان خیال است که از
کثرت مزاولت معنی توحید انیم گرفت و در تخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آئینه
معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوبند و از مقام قلب
در نیوقت خبر ندارد و علمی بیش نیست بلکه علم را در جات است بعضی فوق بعضی و جمعی دیگر را انشاء توحید
وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا را یادگار و مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است اشتغال نموده
و بجد و جهد و ساقیه عنایت بمقام قلب سیده اند و جذبه پیدا کرده اند و در مقام اگر بر ایشان جمال توحید
وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود که ماسوائے محبوب را از نظر نشان تخیل ساخته است
و مستور گردانیده و چون ماسوائے محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند و
توحید از احوال است و از علت تخیل و تشابه توهم پاک و مبر و اگر انجذاب ارباب قلوب را از جهان مقام
بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و موجودات را مژد و بجالی حسی جمال
محبوب میدانند اگر بعض فضل خداوند جل سلطان از مقام قلب برآمده متوجه جناب قدس مقلب قلبی و ند
انیمرفت توحید که در مقام قلب پیدا شده بود و بزوال می آرد و هر چند در معارج عروج صعود نمائید خود را با هم
بی مناسب تر یاب جمعی از اینها تا بحال انکار و طعن بر بند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابوالکارم شیخ
علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال انیمرفت بنفی و اثبات آن کار معنی مانند کاتب این سطور از
انکار ارباب انیمرفت تحاشی مینماید و از طعن ایشان خود را دور میدارد و انکار و طعن را وقتی مجال باشد که ارباب
آن حال را در ظهور آن حال قصد و اختیار باشد بے اراده ایشان بمعنی در ایشان ظاهر شده است

محقق

میگردند پس ناچار عالم را عین بشود و مینمایند یا در مرآت عالم آنرا جلوه میدهند تا ساعتی از آن باز تخفیف یابند و نشان تقسیم اخیر توحید را بطریق کشف ذوق معلوم نبود همان دو وجه سابق را میدهند یعنی با تقسیم داشت لهذا در رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توحید وجود را منحصر در آن نیست لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت هزار شریف ببلده محروسه دلی اتفاق عبور افتاد و روز عید بزیارت شریف ایشان رفته بود و در اشارت توحید نیز از متبرک التعالی تمام از روحانیت مقدسه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار نبوب بود و محبت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریا و معلوم گشت که منشاء توحید وجود در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت نیست بلکه مقصود از این معرفت تخفیف آن غایت است تا مدتی اظهار انیمینی را مناسب نمیداد ما چون در بعضی رسائل آن دو وجه سابق سابق مذکور شده بودند مردم قلیل الدراست از آن در توهم افتادند که از این بیان تقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است باین توسل زبان فتنه انگیزی در آن کردند حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت بضرورت مصلحت در اظهار تقسیم توحید و دیدن برای استشهاد ذکر آن واقع نیز مناسب نیست در تحریر آوردن روشی از مخلصان خواجه مائل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب ارباب حید بستی فرامیگیریم بخین است مقصود آنست که ساخته خود را غافل سازیم این سخن مؤید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبدالحق که از مخلصان حضرت خواجه ماست نقل کردند که حضرت خواجه فیل ایام رحلت میفرمودند که ما را به یقین یقین معلوم شده است که توحید کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین همه میدانستیم اما آنقسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان توحید مناسبند داشتند در ابتدا حال اگر آنقسم توحید هم ظاهر شده باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشائخ را در ابتدا آنقسم بظهور آمده است با خبر کار از آن برآمده اند ایضا بعد از وصول بمقام جذبه نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر جداست و علوم و معارف نیز از هم جدا اند غلبه توحید حضرت خواجه احرار بعد از آن نسبت باطنی اجداد ماوری خود است که پشت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا نیستی که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت انبای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت

بزرگواران بتجزیه صرف میکشند بعالم و شهود در عالم کارے ندارند معارفیکه ارشاد پناهی حقائق و معارف
و تنگنای ناصرالدین خواجه عبداللہ مناسب علوم توحید وجود و شهود وحدت ذکر کثرت نوشته اند از تقسیم خیر توحید
ست کتابت فقرات ایشان که شکل است بعضی علوم توحید و جز آن منشاء علوم آن کتاب مقصود و از ان
معارف استیناس یافت ایشانست بعالم و همچنین است معارف خواجه تا که در بعضی رسائل بطریق کلام کتاب
فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید را جذب است و نه غلبه محبت و شهود ایشان را با عالم نیست نیست آنچه ایشان را
در عالم مینمایند شبه و مثال مشهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصی گرفتار حال آفتاب است و از کمال محبت خود را در
آفتاب گرم ساخته است نامزد نشانی از خود نگذاشته اینچنین گرم شده را اگر خواهد با و باز دهند و انسی و افتنی
دروی با سوسه آفتاب پیدا آرد تا ساعته از شعشان انوار آفتاب نفسی راست کند و می بسیار ساید
همان آفتاب را در حجابی انعام و اینمیند و آن علاقہ اورا با انعام انسی و اتفاقی پیدا میسازد نگاہی اورا
میداناند که انعام عین آفتابست و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست نگاہی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب
مینمایند اینجا کسی سوال نکند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب نماندین خلاف واقع باشد زیرا
که گوئیم افراد عالم با یکدیگر و بعضی امور مشترک دارند و بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش موری که
باحث ایتنازند بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظریات متخفی میسازند و اجزای مشترک فقط مشهود مینمایند پس ناچار حکم
باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقہ عین عالم میسازند همچنین حق را سبحانه با عالم هر چند فی الحقیقت بسیح
مناسبت نیست اما مشابہت اسمی مصحح این اتحاد میگردد و مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و عالم هم موجود و هر
فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین و تعالی سمیع و عالم بصیر حق و قادر و مریبست و
بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از یکدیگر جداست اما چون خصوصیت وجود مکانی
و تعالی صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم با اتحاد کنند گنجایش دارد و تقسیم خیر توحید و کلام
اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب این معرفت مغلوب این دارند و نیند و سکر ایشان باعث این معرفت نشده
بلکه این دار و بر ایشان از برای مصلحت آورده اند و خواستند که بتوسل این معرفت ایشان را از سکر بصحو
آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسامع و رقص طائفه را استعمال بعضی امور مباحه تسلیم اند باید دانست که عکس
ایشان ازین طائفه بعضی اموریکه مغایر مشهود ایشانست اشتغال مینمایند تسلی مییابند بخلاف این بزرگواران
با مرے که مغایر مشهود ایشانست انفعات نمی نمایند و رام نمیکردند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند و رام

طالبی را باینطور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او مقتم داند و خود را تمام باد سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد با جمله هوای خود را تلخ رضا و سازد در خیر نبویست علیه علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها لن یومن احدکم حتی یکون بهواه متعالما بحسب بداند که رعایات آداب صحبت مراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راهی قاده و افتاده مفتوح گردد و بدو نهال انبیج الصبحه و الاثمرة للجلوس بعضی از آداب شرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش پیوست باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیری اذن و بنوافل و اذکار نیز داند و در حضور او بغیر و اتفاقات نماید و بکلیه خود متوجه نشیند حتی که بذر کرم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و خیر از نماز فرض نیست در حضور او او انگذ نقل کرده اند از سلطان انبوقت که وزیرش پیش او استاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر اتفاقاً بجانب جامه خود کرده بند آزار بدست خود درست میساخت و زنجی نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر و متوجهست بزبان خطاب گفت که این را ایضم نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه اتفاقات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل و دنیا و دنیه را آداب فقه در کارست و وسائل وصولی بشمار بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و هماکنون رجای نه است که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد بر مصلائی او بپا نهند و در متوضای او طهارت نکنند و بطرف خاصه استعمال نکنند و حضور آب نخورد و طعام تناول نماید و کیسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جایی که است پا دراز نکند و بزاق و دهن با نجانب نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگر چه بظاهر صواب باشد و هر چه میکند از الهام میکند و باذن کار میکنند بر این تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر چه در بعضی حضور و الهامش خطا راه یا بد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد است ملاست اعتراض بران مجوز نیست ایضاً چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هر چه از محبوب صادر میشود محبوب یاد پس اعتراض باجمال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن پوشیدن چه در خفتن طاعت کردن نماز را بطرز او یا بداد کرد و قه را در عمل و باید اخذ نموده آنرا که در سرای نگارست فارغست از باغ و بوستان تماشا است لاله زار و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات و مجال ندید اگر چه آن اعتراض مقدار حبه خردله باشد زیرا که اعتراض را بخیر از حرمان نتیجه نیست بی سعادت ترین جمیع خلایق حبیب بنی سیاط کف علیه است بخانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکنند اگر چه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد

خواجہ نقشبندیہ اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که معلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند
 در چنین زمان فاسد که ارکان شریعت در آن سستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب بدیه تعین با آن طریق از
 برای افاده طلبه نمود اگر حق سبحانه طریق احراریه را بتوسط آن حقیر ترویج میخواست عالم را بان نواد و نور میساخت
 چه انوار این هر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده است طریق تکمیل هر دو اکابر را و انموده ان فضل
 بسم الله الرحمن الرحیم من بشاره الله و الفضل العظیم به بادشاهیست که عنایت خویش به هر دو عالم یک گدازیده
 اگر بادشاه بر در پیرزن به بیاید تو ای خواجہ سبک بکن به حکم و اما بنعمه ربک فحدث بعضی اسرار خفیه را
 در معرض ظهور آورده است تحسبانه و تعالی طالبان حق را از ان بهره مند گرداند هر چند میدانند که منکرانرا
 خیر از انکار نخواهد افزود و اما مقصود افاده طلباست منکران را بحث خارج اند و از مطنع نظر بیرون تفضیل به کثیر
 و هید به کثیر ابرار باب بصیرت مخفی نیست که اختیار یک طریق برای مصلحت فضیلت این طریق بطریق دیگر
 لازم نمی آید و نقص دیگر نمیشکند در دوازه شهر را توان بست به توان دین مخالفان بست به مکتوب
 و و صد و نو و دو و م شیخ حمید صد و ریافت ربیان آداب ضروریه مریدان رفیع شمس الله الرحمن
 الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویه و هدانا بالاخلاق المصطفویه علیه علی آله الصلوات و التسلیمات
 اتسما و اکملها بدانکه سالکان این راه اند و حال خالی نیستند تریدند یا مراد و اگر مراد ند طولی لهم براه نخبه
 و محبت ایشانرا کسان کسان خواهند برد و بمطلب علی خواهند رسید و هر ادب که در کار شود بتوسط یا بتوسط
 تعلیم شان خواهد شد و اگر گزینے وقع شود زود متناسب خواهند فرمود و بزبان مواخذه نخواهند کرد و اگر
 به پیر ظاهر احتیاجی داشته باشد به سعی ایشان بآن و لست لالت خواهند فرمود با کجمله عنایت از لے
 جل سلطان متکفل حال این بزرگواران است بسبب بی سبب را ایشانرا خواهند کرد و الله یحیی من یشاء و اگر
 مریدند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوارست پیر باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد
 بسعادت فنا و بقا مستعد گشته و سیر الی الله و سیر عن الله باشد و سیر فی الاشیاء باشد را
 بانصرام مانده اگر جذبه او بر سلوک و مقدم است بر تربیت مراد ان مرئی شده کبریت حمرست کلام و دوست
 و نظر او شفا حیا و دل های مرده بتوجه شریفه و منوط است تا زگی جانهای فسرده بالحقا لطیف و مربوط
 و اگر انیلو صاحب ولت پیدا نشود ملک بمذوب هم منتهم ترست نقصان از ونیری آید و بتوسط او دوست
 فنا و بقا میرند آمان است بعرض اند فرموده ورنه بین عالیت پیش خاک تود: اگر بغایت خداوندی جل سلطان

تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بر یکث کرماندی زیادتى پیدانه کردى بخوبىکه در زمان سیهویه بودست
امروز باختلاف آراء و تلاحق انظار و ده صد زیادتى و کمال پیدا کرده است ما چون بنا را او نهاده است فضل
او است افضل للتقدیرین لیکن کمال بنهارا مثل امتی مثل لاطراید ری اولهم خیر ام آخرهم حدیث نبویست علیه
علی آله الصلوٰه و السلام تزیین لرفع شبهه بعضی لمیدین بدانکه گفته اند شیخ یحیی و بیست احیاء و امانت از لوازم
مقام شیخی است مراد از احیاء روحی است جسمی و همچنین مراد از امانت امانت روحی است نه جسمی مراد از حیوة و
موت فنا و بقاست که بمقام ولایت کمال میرساند و شیخ مقتدا باذن اللہ سبحانه متکفل بن هر دو امر است پس شیخ را
ازین احیاء و امانت چاره نباشد معنی یحیی و بیست یعنی و یفنی احیاء و امانت جسمی را بنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا
حکم گاه را با داور هر کس را که با و مناسبت است در رنگ خرم خاشاک و عقیق و میدود و نصیب خود را از استیفا
نیماید خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست مریدان بناسبت معنویه منجذب میگرددند و آنکه باین بزرگواران
مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه هزار معجزه خوارق و کرامات بنماید بوجهی که اهل
را شایسته معنی باید گرفت قال اللہ سبحانه فی حق الکفار و ان یرد اکل آیه لایؤمنوا بها حتی اذا جاءواک یجادلو
بقول الذین کفروا ان هذا الا ساطیر الاولین و السلام مکتوب و و صد و نو و نو و سوم شیخ محمد جنر
صد و ریافته در جواب اسوله که پرسیده بود لی مع الشرف در حدیث نبوی علیه علی آله الصلوٰه و السلام آمده
است و ابوذر غفاری نیز همین را گفته وجه آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی بذه علی رقبه کل ولی اللہ حضرت شیخ
عبد القادر فرموده و دیگرے نیز همین را گفته حقیقت انیماعلمه چیست و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر
گردن آنها نهاده بود او دیار همان عصرند یا مطلقاً آنحضرت و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که رساله است بزرگوار
بور و آن مبتنی و سرور گردید چه نعمتی است که دوستان حق جل و علا دور افتاده بار ایا و فرمایند اندراج یافته بود که
حضرت رسالت پناه علیه علی آله الصلوٰه و السلام تسلیات فرموده است لی مع اللہ وقت حضرت ابوذر غفاری نیز همین
گفته و حضرت میران محلی لدین گفته که پای من برگردن همه اولیا و دیگرے همین گفته است گاه گاه بر بنی و لفظ غوغا
میشود عنایت نموده نویسد که این دو سخن چه معنی دارد و درین دو چه فرق است متوجه شده تمامی را در پنج نوشته
که قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند و ما این فقیر در رسائل خود نوشته است که آنسر و در وجود استمرار
وقت و وقت نادیر هم بوده است آنوقت در حین ادای نماز بوده است الصلوٰه معراج المؤمنین شنیده باشند
و از حق یا بلال شاہد بیست عدل و اثبات این مطلب ابوذر غفاری بوراثت و تبعیت نیز باین دولت

هیچ شنیده که مومنی از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفار اند اهل انکار سه معجزات از بهر قهر
 دشمن است: بوی جصیت بی دل بروست: موجب بیان نباشد معجزات: بوی جصیت کند جذب صفات: تا
 اگر شبهه پیدا شود در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ نقصت را بحجاب پیر عائد
 نسازد و واقعه که رود و از پیر نهان ندارد و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب مشکف شود نیز عرض
 نماید و صواب خطا را از وجود و برکشوف خود زمین را اعتماد کند که حق با باطل درین از زمین حجت صواب با خطا
 مختلط و بصیرت بی اذن از وجدانشود که غیر او را برای گزیدن ستانی از اوست آواز خود را بر آواز او بلند کند و
 سخن بلند با و نگوید که سواد است هر فیضی و قوتی که رسد آنرا بسط و تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیضی از شاخ دیگر
 رسیده است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب است تعدا خاص
 مرید ملائم کمال شیخی از شیخ که صورت اخلاصه از وی ظاهر شده است بر مرید رسیده است لطیفه از لطائف پیر که
 مناسب آن فیض اردو بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه استیلا می میان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است
 فیض را از آن دست این مغالطه عظیم است حقیقت از زلت قدم نگا دارد و بر عقاید و محبت پیر تقسیم دارد و بجهت مریدان
 علیه علی آله الصلوات و تسلیات با کماله الطريق کلامی مشهور است هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت
 بعضی از آداب خود را مقصود اند و در ادای مایه نبی نرسد و اگر سعی هم نتواند از عهده بر آید معفو است اما در عکس آن
 بتقصیر چارست اگر عیاذ بالله بجهت رعایت آداب ننگد و خود را مقصود هم نداند از برکات این بزرگواران محروم
 است سه هر کار روی به بهبود نداشت: دیدن روی سود نداشت: آری مریدیکه بمرکت توجیه پیر بر تبه فنا و تقابل بر دور
 امام و طریق فراموش کرد ظاهر شود و پیر از اسلام دارد و کمال و گواهی و پادشاه را می رسد که بعضی امور الهامی به پیر خلاص
 کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه غریب در نیوت از تبه تقلید برآمده است تقلید
 در حق بی خطاست نمی بینی که صاحب پیغمبر علی الله علیه السلام الصلوات و تسلیات را مورد اجتماع و احکام غیر منزه
 بآنست و خلاف کرده اند و بعضی اوقات صواب بجا نباشد صاحب ظاهر شده است کمالا یحیی علی را باب العلم معلوم شد
 که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتب کمال مجوز است و از سواد پیر است بلکه اینجا چنین است اگر چه
 صاحب پیغمبر علیه السلام الصلوات و تسلیات کمال در مؤدبانه اند غیر از تقلید امر و دیگر نمیکردند از باب یوسف
 بعد از رسیدن بمرتب اجتهاد و تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب در متابعت رای خود است
 نه راسته ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابی حنیفه فی مسئله خلق القرآن سه شهر شنیده با که

افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی بنیاد علیهم الصلوات والتحیات زیرا که گوئیم
سر حلقه ولایت محمدیت که از راه سر حاصل گشته است چنانکه گذشت نه سر حلقه مطلق آن ولایت تا فضیلت
لازم آید یا آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم فضیلت نیست زیرا که تواند بود که دیگر سر
کلمات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود فضیلت از راه آن کلمات اورا ثابت باشد جمعی از
میریدان حضرت شیخ عبدالقادر و روح شیخ غلامینا نیند و در محبت جانب افراط میگیرند و در رنگ جو بان مغرور حضرت
امیر کرم الله وجهه از فحوی کلمه و کلام اینجا مفهوم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء را تقدم و اما تا فضل
میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوات و تسلیات معلوم نیست که دیگر بر این حضرت شیخ فضل بهند این از افراط محبت است
اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او را باشد گوئیم که
کثرت ظهور خوارق بر فضیلت دلالت ندارد و تواند بود که یک بود که شیخ خارق از وی بظهور نیامده فضل باشد از
آن کس که خوارق و کرامات از وی بظهور نمی آیند شیخ الشیخ در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده

کل هذه مواهب الله سبحانه وقد يكاشف بها قوم و يعطى وقد يكون فوق هؤلاء من لا يكون له شيء من
بذلان هذه كلها التقوية للیقین و من منح صرف الیقین للاحاجة له الى شيء من هذه الكرامات و من ما ذكرنا
تجوز الذکر فی اغلب وجود کرامات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر فضیلت ساختن در رنگ آنست که کسی
کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل فضیلت او سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل
و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشو خوارق عادات بر و نوع است نوع اول علوم و معارف الهیست
جل سلطانه که بذات و صفات و افعال و اجبی جل و علا تعلق دارد و و زای طور نظر عقل است خلاف متعارف
مقدار است که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از
مضیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت و نوع ثانی شامل محبت و
مبتل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرف اعتبار
دارد که باولیا و مخصوص ساخته است و اعداد ارادان شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق
معبر است و در انظار ایشان معزز و محترم بمعنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از
نادانی او را پرستش نمایند و بر طرب و یابس که او را ایشان از تحلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه
محبوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شنوند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است

مشرف شده باشد چه کمال تابعان آنسور را از جمیع کمالات او علیه الصلوات و التسلیمات بطریق و کمال نصیب افرست و حفظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدسی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و جمیع الاولیاء صاحب عوارف کہ مرید و مرای شیخ ابوالنجیب سہروردی ست کہ از حرمان مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر بوده است این کلمہ را از ان کلمات ساخته است کہ شعر عجیب مذکور از مشائخ در بدایت حوالہ بواسطہ بقایای سکر یافتہ اند و در نجات از شیخ حماد باس کہ از شیوخ حضرت شیخ است نقل کردہ است کہ او بطریق فرست فرمودہ کہ این عجیبی را قدسیست کہ در وقت وی برگردن ہمہ اولیاء خواہد بود و ہر آئینہ ماور شود بانکہ گوید قدسی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ ہر آئینہ ترا گوید و ہمہ اولیاء برگردن نبند بہر تقدیر حضرت شیخ در این کلام محقق اند این کلام خواہ از بقایای سکر از ایشان سر برزودہ باشد و خواہ ماور باشد باطلہا را این کلام چہ قدم ایشان برگردنہای جمیع اولیاء آنوقت بودہ است و جمیع اولیاء آنوقت بزیر قدم ایشان بودہ اند لیکن باید دانست کہ این حکم مخصوص باولیاء آنوقت است اولیاء ما تقدم و اما تاخر ازین حکم خارج اند چنانکہ از کلام شیخ حماد مفہوم میشود کہ قدم او در وقت وی برگردن ہمہ اولیاء خواہد بود و نیز خوشے کہ در بغداد بودہ است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبداللہ زیارت او رفته بودند کہ آن خوش بطریق فرست در حق شیخ گفتہ کہ می بینم ترا در بغداد کہ بمنبر برآمدہ و میگویی قدسی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ وی بنیم اولیاء وقت ترا کہ ہمہ گردنہای خود را بہست کردہ اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفہوم کہ آن حکم مخصوص باولیاء آنوقت بودہ است در نیوقت نیز اگر کسی را حتی بجانہ چشم بنیاحطا فرماید بنید چنانچہ آن خوش دیدہ بود کہ گردنہای اولیاء آنوقت بزیر قدم وی اندو انجیم تجا و زبیر اولیاء آنوقت نکرودہ است در اولیاء ما تقدم انجیم چگونہ مجوز بود کہ شامل اصحاب کرام است کہ یقین از حضرت شیخ افضل اند و در اماخر نیز چگونہ متمشی شود کہ شامل حضرت مہدی ست کہ آنسور علیہ و علی آئمہ الصلوٰۃ و السلام بقدم او بشارت دادہ است و امت را بوجود او بشمر ساختہ و او را خلیفہ اللہ فرمودہ و همچنین اصحاب حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ از انبیاء اولوالعزم ست از سابقانند و بواسطہ متابعت این شریعت طبعی بہ اصحاب خاتم الرسل اند علیہم الصلوٰۃ و السلام از بزرگے متاخران این امت تواند بود کہ آن سرور فرمودہ باشد علیہ و علی آئمہ السلام لایدری اولہم خیر ام آخرہم بالجملہ حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم ست و در وجہ علیاست ولایت خاصہ محمدیہ را علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ از راہ سیر نقطہ آخر رسانیدہ است و سر حلقہ آن دائرہ گشتہ از پنج کسی تو ہم نمکنہ کہ چون شیخ سر حلقہ دائرہ ولایت محمدیہ بود باید کہ از ہمہ اولیاء

بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و مبادی تعینات سایر خلایق و حقوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات بیک کس دیگر و در فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات در بیان حصول وصل عریان هر کس تابعان را با وجود توسط انبیا علیهم الصلوات و السلام و در تحقیق الفاظ محدود احتمال که در عبارت مثل خلق قدس الله اسرارهم واقع شده اند و ماینباسب ذلک صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوة است و آخر شان صفت تکوین سه قسم اند قسمی است که تعلق آن عالم غالب است و اضافت آن بخلائق بیشتر است که تکوین از اینجا است که جمعی از اهل سنت و جماعت بخار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و الحق آنکه من الصفات التحقیقه الغالبه علیها الاضافه و قسمی دیگر آنست که اضافت دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم و القدرة و الایاده و السمع و البصر و الکلام و قسم ثالث اعلا ی اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و راسخه از اضافت ندارد و کالحیوة این صفت ام جمیع صفاتست و حاصل همه آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبادی تعینات تم الرسل است علیه علیهم الصلوات و التسلیات آنها و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدد جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و تربیتی و احیاء و امات جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده و هر که مبادی تعینات او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهد بود و زیر قدم او زندگانی خواهد نمود از اینجا است که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم موسی علیهم الصلوات و التسلیات و التسلیات آنها و اکلهما و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق بکلیات خود خواهند شد و شهود کلیات خواهد بود و فرق با صالیه و تبعیت خواهد ماند و اعتبار متوسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه باید و هر چه بنید به توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از قصور خود اصل را متوسط نداند اما فی حقیقه اصل در میان تابع و شهود او حائل است نه حائل که مانع شهود باشد بلکه باعث شهود در رنگ عینک صاف و جائز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر در آیند و شهود ایشان مشهودان کلی دیگر شود مثلاً جاعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی دخیل شوند اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او بیند علیه و علی آله الصلوة و السلام زیرا که

و کرامات بزرگم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان زبجی بخیر و ان
 علیک به احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این
 علم شایان است که بجهل مبدل گردد و تاسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت اجبی
 است حق تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوارست و با عزت و احترام شایان سه پری نفست
 رخ و دیو در کرشمه و ناز به بسوخت عقل زحیرت که این چه بوی عجیبیست به و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام
 الهرودی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه و الذی ثبت عندی بالتجربة ان فراسه
 اهل المعرفة انباهی فی تمیز هم من یصلح لحضرت الشریع و علامن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد الذین
 اشتغلوا بالله سبحانه و وصلوا الی حضرة الجمع فمذه فراسه اهل المعرفة و اما فراسه اهل الرياضة بالجوع
 و الخلو و تصفیه الباطن من غیر وصله الی جانب الحق تعالی فلم فراسه کشف الصور و الاخبار
 بالمغیبات المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبین عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة
 فلا شغل لهم بایر و علیم من معارف الحق تعالی لایکون اخبار هم الا عن الله تعالی لما کان لعالم اکثرهم
 اهل نقطاع عن الله سبحانه و اشتغال بال دنیا مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور و الاخبار عما غاب من
 احوال المخلوقات فغفطوهم و اعتقدوا انهم اهل الله خاصة و اعرضوا عن کشف اهل حقیقه و اتهموهم فیما یخبرون
 عن الله سبحانه و قالوا لو کان هو لار اهل الحق کما یرحمون لآخر و ناعن احوالنا و احوال المخلوقات و
 اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی کشف امور اصلی من نه و کذبوهم بهذا
 القیاس الفاسد و عمیت علیهم الانباء الصبیحی و لم یعلموا ان الله تعالی قد حمی هو لار عن ملاحظة الخلق
 و خصم و شغلهم عما سواه حایة لهم و غیره علیهم و لو کانوا من تبعرض الی احوال الخلق ما صلحوا الحق سبحانه
 و قدر انی اهل الحق اذا التفتوا الی التفات الی کشف الصور و لو بما لایقدر غیرهم علی او را که بافراسه
 التي شیتها اهل المعرفة و هی الفراسه فیما تعلق بالحق سبحانه و الاقرب منه و اما فراسه اهل الصفاء
 الخارجین المتعلقین بالخلق فلا تعلق بجناب الحق سبحانه و ما الاقرب منه و یشتکر المسلمون
 و انصاره و الیهود و سائر الطوائف فیما لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیتخص بها اهل
 مکتوب و و صد و نو و و چهارم مجدوم زادگی که جامع علوم ظاهره معارف و اسرار
 باطنیه اند مجد الدین خواجہ محمد مقصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معارفی که

اگر نه سائر انبیاء را نیز بالا صالته از ذات تعالی نصیب است و امثال کمال ایشان را تبعیت انبیاء و رسول علیهم و علی
 ائمه صلوة و التحیات نیز نصیب است سوال هر گاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس در راه حقیقت
 الحقائق نیز تعین صفت الحیوة حاصل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرنا مندر جواب آن تعین کا تعین
 است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری ندارد و مرتبه حضرت ذات تعالی بنیاد هر چند صفات دیگر را نیز
 در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها تا مرتبه ذات نمیرسند نوعی که متلاشی گردند بخلاف صفت الحیوة
 که آنها میسرند و متلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلایق دیگر دائمی اند و زوال
 آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشی دیگر است و مضحک گشتن در شی دیگر و عبارت بعضی
 از مشایخ قدس لفظاً ارواحهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از آن محو نظر است نه محو یعنی تعین
 سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از ناقصان این
 راه از ان الفاظ موهمه محو اضمحلال یعنی دانسته اند و بزندقه رسیده اند که از عذاب و ثواب اخروی
 انکار نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدت
 خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضحک خواهد شد و جمعی از این زنادقه آن محو شدن را قیامت
 کبری خیال کرده اند و از حشر و نشر و حساب و عرطه و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیرا من الناس
 یک شخص را از ان جماعت دیده که در مطلب خود شمر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس بدره آتشهاد
 می آورد و جامی معاد و مبداء و وحدت است و پس بنام در میان کثرت موجود و اسلام نمیدانند که مراد
 مولانا از این بیت عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یکذات مشهود ایشان بنمایند و
 کثرتها تمام از نظر ایشان مخفی میگردد و نه رجوع عینی و وجودی مگر کورند نمی بینند که از هیچ کاملی عجز و نقص
 احتیاج زائل نشده است پس رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال
 کرده اند کافر زندقه اند که از عذاب اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیاء نمایند علیهم الصلوات
 و التسلیات اتماء و اکملها سوال تو در بعضی از رسائل خود نوشته که فقای اخفا مخصوص بولایت
 محمدیست معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق، ماندم معلوم شد که وصل عریان مخصوص بولایت
 محمدیست و دیگران را هر چند جب مرتفع شود اما از حیل و لهجه و پیرهن شعر که از راه توسط توسط حقیقت
 محمدی حاصل می گردد و چاره نبود که مریس از اخفا که نهایت مراتب انسانی است بر علو بلند از

رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل لااصل باشد و
 این ترقی گوینا باصل الاصل است نه باصل که مبائن اصل آنهاست اینقدر فرق در میان جزئیات و
 کلیات آنها خواهد ماند که جزئی را دو حاکم است یکی اصل خود که کلی اوست حاکم دیگر اصل لااصل و کلی او را
 حجاب اصل لااصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بی پرده
 تعینات است و شهود دیگران در پرده تعینات لااقل در پرده تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی ذات
 خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و تجلی دیگران در پرده صفات لااقل در پرده رب الارباب
 که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة الحیوة اگر گویند که اذین بیان لازم می آید
 شهود سائر انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات در پرده مبدء تعین محمدست که رب اوست اولیاء است او
 که بالا صالة زیر قدم او بنده علیه الصلوة و السلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیاء در پرده رب الارباب
 خواهد بود پس فرق در میان سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در میان اولیاء است او
 علیه الصلوة و السلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیاء اسوامی این شهود که در پرده حقیقت محمدی است
 شهود دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالا صالة صینک با سه مخصوصه
 خود را بر دیده های بصیرت گذشته مشاهده غیب الغیب میفرماید باید دانست که این دو شهود
 نه باینمغنی است که هر دو معاً متحقق میشود بلکه باینمغنی است که اگر ترقی که باصل لااصل برسد شهود
 در پرده حقیقت محمدست در رنگ عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و السلام که بعد از نزول بندگی است
 مشرف خواهد شد و این ترقی متعسر است نزدیک باستحالة است فضل عظیم خداوندی جل سلطانہ در کار است
 و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشربست و اگر ترقی از اصل خود ننموده و از حقیقت خود
 بحقیقة الحقائق نرسیده شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است بدان و آگاه باشی همچنانکه بحضرت
 ذات تعالی و تقدس را می است از حقیقت الحقائق که بعد طی منازل کشیده وصول میسر میشود همچنین
 از سائر حقائق کلیات نیز را می است بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل مشکرة وصول حصول
 می پیوندد و غایت مانی الباب در راه حقیقت الحقائق وصل عریانست و در سائر طرق هر چند وصل
 ذرات میسر میشود اما این سیر از منتهای اصول عالی حقیقت الحقائق که حقیقت محمدی است در میان
 حاکم است اگر چه حصین نباشد و مانع متین نبود همین قدرها جزیت است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته

سبحانه هذا العبد بها بصدقة مجيبة محمد عليه وعلى آله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود
از آفرینش خاتم الرسل است علیه وعلیه السلام الصلوات والتسلیات دیگران و نفس جو و حصول کمالات
طفلی اویند در تبعیت او بدرجات علیا میرسد لهذا در روز قیامت آدم و من و نه تحت لوای او علیه و
علیه السلام الصلوات خواهند بود و تو گفتی دولت وصول بر سایر انبیا علی نبینا وعلیه السلام الصلوات و التبعیات بطریق
اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم از راه حقیقت خود طریق است بحضرت ذات تعالی و تقدس نبیاء دیگر را علی نبینا وعلیه السلام الصلوات
و التسلیات نیز راهها است از حقائق خود بحضرت ذات تعالی شانه درین صول تبعیت نیست بخلاف
امتان که تبعیت انبیا از راه حقائق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بطلب میرسد با صالته
در حق ایشان مفقود است غایت مافی الباب چون صل دیگران اگر چه با صالته باشد وصل عریانی است
چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات و التسلیات پیر این شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فنی که
میرسد بآن حقیقت اتصال می یابد بعد از آن توسط او بدگیران میرسد و معنی تبعیت همین حصول توسط
است پس آن اصالته باین تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است
در این تبعیت است که منافی اصالته است کما مر غیره فافترقا اگر گویند که در مراتب عروج از مرتبه
صفه الحیوة نیز نصیب کمال هست یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت این صفت را
اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمال از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو
در بالا گفته که تعینات حقائق را ضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که ضمحلال عینی با محاد و زندقه
میرساند جواب ضمحلال عینی چه در کار ضمحلال نظری کافیست اگر چه درین ضمحلال مراتب متفاوت
باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات و التسلیات التماسا و اکملها مکتوب و و صد و نو و نیم بحاجی یوسف کشمیری
صد و یافته در بیان نظر بر قدم و هوش و مردم و سفر در وطن و خلوة در انجمن که اصول مقرر طریقه علیهم
نقشبندی است قدس الله تعالی امر را مشایخا باید دانست که یکی از اصول مقرر طریقه نقشبندی قدس الله
تعالی امر را مشایخا نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل
بفوق نماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود نمیداند زیرا که

آن حیلوله بقیه بیناید پس بملاحظه آن بقیه اطلاق فضای در مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیه را خیر از
محمدی کیست که در یابد و از هزاران محمدی المشرک اگر کسی را این حدت نظر پیدا شود هم مقتضی است
مشایخ طبقات اکثرشان تار و معرجه و سر سخن کرده اند کم کس باشد که از افتخار سری گفته باشد کفایت از
افتخار آنکه در دریای افتخار غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت احمد است
ذلک فضل شد و تیه من یسار و الله ذو الفضل العظیم سوال معتقد توانست که هر چه نبی را علیه علی آله
الصلوة و السلام از کمالات حاصل آید کمال تابعان او را نیز تبعیت از ان کمالات نصیب است پس
لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب شود حال آنکه همان در میان حاصل است جواب حیلوله نبی در وصل
عریان ضرر ندارد چه آن واصل تبعیت نه باصاله پس حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت
حصول متوسط است نه رفع از متوسط که آن مناسب مقام اصالة است پس هم حیلوله باشد و هم وصل
عریان تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ماده کمال تابعان نبی علیه الصلوات
و التسلیات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات الله تعالی و تسلیاته علی نبینا
و علیهم این اطلاق تجویز نمیکند بآنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوة و السلام در هر دو ماده حاصل جواب
تجویز این اطلاق در ماده کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق نیست چنانکه
گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار صالیه انبیا
چه این بزرگواران باصاله قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک نیست که
متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود و پس فرق واضح گشت باید دانست که فوق صلات
و تبعیت در میان انبیاء را تقدم و کمال تابعان این است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات
موجب فضیلت انبیا است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات چه صل مقصود است تالیع طفیل چه بر تابعان
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبعان این اطلاق نیست ما طفیل را چه یار که مقصودی مساوی
جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در وصل بر وجه اتم و کمال است و در تابعان بوجه اسم و رسم ما انقدر
مناسبت تصحیح نسبت بیناید و تابعان را همچو متبوع میسازد و لذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات
است خود را همچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود و ازین بیان لازم آمد که حصول تجلی ذات مراد و لیا این امت را
موسوم فضل نباشد و انبیاء که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من عزله الا که و نصف فان هذه العلوم استأثر الله

عالی اندراج الیهایت فی النہایت نیز گوئیم گنجائش دارد و کلمہ چہارم کہ قرین این کلمات سرگانه
 است کلمہ خلوت در انجمن است ہر گاہ سفر در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانہ وطن سفر نماید و
 تفرقہ آفاق کچھ نفس راہ نیاید این نیز بر تقدیر است کہ در ہای حجہ را بر بستہ باشد و روزنامہ مسعود و سائتہ
 پس باید کہ در انجمن تفرقہ متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد و وائیمہ تحلات و تکلفات در ابتداست و
 در وسط و انتہا ہیچ ازینہا در کار نیست در عین تفرقہ جمعیت است و نفس غفلت حاضر از خیال کسی گمان
 نکند کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در جمعیت حق منہی مطلقاً مساوی است لابلکہ مراد آنست کہ تفرقہ و عدم تفرقہ
 در جمعیت باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاہر را با باطن جمع سازد و تفرقہ را از ظاہر نیز دفع نماید اولی
 و انسب خواهد بود قال اللہ سبحانہ و تعالی لبیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام و اذکر اسم ربک و
 تبطل الیہ تبئلاً باید دانست کہ در بعضی اوقات از تفرقہ ظاہر چارہ نبود کہ حقوق خلق ادا شود پس
 تفرقہ ظاہر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقہ باطن ہیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست کہ آن بعض
 از برای حق است سبحانہ پس سہ حصہ از عبادت مسلم از برائے حق باشد جلشائے باطن تا بموضع فی الظاہ نفوذ
 دیگر از ظاہر از برای ادا حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکہ امتثال او امر حق است سبحانہ آن نصف
 دیگر ہم راجع حق گشت تعالی و تقدس الیہ راجع الامر کہ فاعبدہ مکتوب دو صد و نو و ششم
 و در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعد و تعلق آن باشیاء بجزرت مخدوم زادگی خویش
 محمد سعید سلمہ اللہ تعالی و ابقاہ صد و یافت احمد اللہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین
 و آلہ الطاہرین جمعین بدان اسعدک اللہ تعالی کہ صفات واجب جل سلطانہ در رنگ ات او تعالی بچون
 و بگونہ اندوز بساط حقیقت اند مثلاً علم یک انکشاف بسیط است کہ معلومات ازل و ابد بجان یک انکشاف
 منکشف میگردد و یک قدرت کامل بسیط است کہ مقدرات اولین و آخرین بوسیلہ آن بوجود می آید دیگر
 یک کلام بسیط است کہ از ازل تا ابد بجان کلام گو یا است علی ہذا القیاس سائر الصفات بحقیقہ و تعبیر
 کہ باعتبار تعلق معلومات و مقدرات پیدا شود نیز در امر تہ مفقود است اشیاء معلوم و مقدر حق اند بجا
 اما صفت علم و قدرت را با اشیاء ہیچ تعلق نیست انیمعرفت و را بطور نظر عقل است ارباب معقول ہرگز
 مثل نمینے تجویز نمی نمایند و محال میدانند کہ شیاء معلوم و مقدر حق باشند جلشائے و علم و تعالی باہنسا
 تعلق نکند و همچنین مقدر باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند کہ در امر تہ ازل و ابد آن حاضر است

صعود برزنیست علاوه نظر است بعد از آن قدم صعود مینماید و چون قدم بر تبه نظر رسید نظر از آنجا بریزد بالای آید
 و قدم تبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس اگر مراد آنست که
 نظریاید که بمقامی ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز خیر و قسمت زیر که بعد از تمامی قدم اگر نظر
 تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فایده شود بسیار است آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد
 سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول باصالت است قدم
 ثانی تبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر است این نظر چون حدت پیدا کند
 منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آداب الصلوات و التسلیمات که آن سالک بر قدم اوست
 چه کمال تابعان نبی را که از جمیع کمالات و نصیب است لیکن با نهایت مراتب استعداد که باصالت سالک
 و تبعیت اوست قدم و نظر و افقت دارند بعد از آن قدم کوتاهی میکند و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت
 مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نیز فوق اقدام
 ایشان صعود میفرماید و کمال متابعان این بزرگواران را از مقام انظار ایشان نیز نصیب است
 چنانچه از مقام اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 مقام رویت است که دیگر از امور صعود و باختر است آنچه دیگر از انبیاست و از انقاد است کمال متابعان او را
 از تمام نصیب است اگر چه رویت نیست و فریاد و حافظ این همه آخر بزره نیست به هم قصه غریب
 حدیث عجیب است به بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف نماید
 بنوحی که در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیک است زیرا که بمعنی مانع ترقی است و همچنین اگر از
 قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد نباشد شود گنجایش دارد چه در وقت راه رفتن نظر بر آنگذارد که بیدار میکند و تجسس است
 متلونه قشمار حاصل میکرد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مراد مناسب است
 بمعنی کلمه دیگر قرین است آن کلمه نیست هوش در دم غایت مافی الباب کلمه اولی از برای دفع تفرقه
 است که از اتفاق میخیزد و کلمه ثانی دفع تفرقه النفس میسازد و کلمه ثالث که قرین این و کلمه است کلمه سفر
 در وطن است آن عبارت از سیر در نفس است که نشاء حصول اندر لاج نهایت فی الابدایه است که
 مخصوص بنظره علیه است به چند سیر در نفس جمیع طرق است اما بعد از وصول به آخر قافی است و در نظری
 شروع ازین سیر است و سیر آخر قافی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق

اقسام الاقسام من الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع
والحال والتمييز والثلاثي والرباعي والخماسي والكحروف الجارة والناصبية والكحروف المختصة بالافعال والكحروف
المختصة الداخلة عليها الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من تقسيمات الغير المتناهية فانه الاقسام كلها
غير الكلمة بل هو الاما حقبامات مندرجة تحت الكلمة ما زاد في تفصيلها وتميزها عن الكلمة وفي تميز بعضها عن
بعض شيء الا اعتبار العقل وفي الخارج ليست الا الكلمة ولهذا اصح اكل ولكن لكل مرتبة من المراتب اسم يخص
هو بها واحكام لا توجد في غير ما مثالا الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغير الاقتران
اسم وبغير الدال على المعنى بالاستقلال حرف وكذا المتقترن بالزمان الماضي فعل ماض وبالزمان الحال
والاستقبال مضارع وما وجد فيه علتان من لعل التسعة المشهورة فغير منصرف الا المنصرف وحروف علمها الجحارة
وحروف علمها النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجراء احكام احدهما على الاخرى
كاطلاق فعل ماضى على المضارع والمنصرف على غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب
كلها ليست الا الكلمة فاجراء احدهما على الاخرى ضلالة مختصة وخروج عن الصراط السوى فنقول والسببان
اعلم ان لكل مرتبة من المراتب منزل لوجود سبحاننا سما مختص بها واحكام لا توجد الا فيها فالوجوب لذلك
والاستغناء الذي تختص به مرتبة الجمع والا الوهية والامكان الذاتي والافقار الذي تختص به مرتبة الكون
والفساد والمرتبة الاولى بمرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية مرتبة العبودية والمخلوقية فلو طوى اسامي
احدهما على الاخرى واجرى احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان زندقه صرفة وكفر مجنونا
من بعض الملاحظة والزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب يحرون احكام مرتبة على مرتبة اخرى فيصفون
الممكن بصفات الواجب الواجب بصفات الممكن مع علمهم بتمايز صفات الممكن الذي هو مرتبة واحدة
بعضها عن بعض واختلاف احكامهم وعلمهم بعدم زوال تمايزهم واختلاف احكامهم وصلاح اتحادهم
في المرتبة الكونية فانهم يعلمون بالبداهة مثلاً ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بها ليست
واحدة منهما في الماد ولا يوصف بها الماء وكذا البرودة التي اختصت بالماء ليست في النار وكذا تميزون
بالضرورة بين اذواهم واهتمامهم ويحكمون بتفرقة احكامهم والسبحانه الهادي الى سبيل ارشاد والسلام
على من اتبع الهدى مكتوب في صدره ونود ووشتم بميرسيد محب الله انكسوري صدره وريافت برهان فصول
بنهايت كار بطريق اشارت خفيه وعجارت لطيفة وبرسرارين مخا غير از مخدومزاده كلان عليه الرحمة

بلکه آنهم گنجایش ندارد پیش از تعبیر یا قرب شئی و اوفق آن نیست و موجودات ازل و ابد و آن حاضر
اند و در همان آن حاضر زید یا بهم معدوم میدانند و هم موجود و هم چنین میدانند و هم صبی و هم جوان میدانند
و هم پیر و هم حی میدانند و هم میت و هم در برنخ میدانند و هم در حشرات و جنات و معلوم است که آن آزا
باین موجودات هیچ تعلق نیست چه اگر تعلق پیدا کند از آنست خواهد برآمد و زمان نام ما خواهد یافت
و ماضی و استقبال خواهد گشت پس این موجودات هم در آن ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انگشتانی
ثابت کرده شود بسبب حقیقه که او را هیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بآن یک انگشتانی
معلوم گردند چه عجب زیرا که جمیع ضدین در نیوطن آنهاست حال برآمده است که مخصوص با اتحاد زمانست
و اتحاد جهت اینجا زمان را گنجایش نیست از لایحه علییه بجا نه زمان اتحاد جهت نیز مفقود است که
فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسم یکدیگر اند
همه را در آن مرتبه در آن واحد متحد می بینیم و منصرف را عین غیر منصرف می یابیم و مبنی را عین معرب
میدانیم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یکی از این اقسام تعلق نیست ازین همه مستغنی است و
هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکند و ما نحن فیه و الله الشان لا علی چه استبعاد کنند
و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست
اما مناسب مرتبه و جوب نه تعالی و تقدس سه خر بوزه بخور ترا بفالیه چه کار به شما لیکه در مخلوقات
میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است که گفته اند که علم بعلت مستلزم علم معلول است و در صورت
بالاصالة مدركه متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول تبعیت آن علم علت آمده
بے آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد از باب معقول و در صورت نیز بے تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت
معلول تجویز نخواهند کرد اگر چنان تعلق باصالة نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست که
پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحقائق الامور کما و الصلوة و السلام علی
من اتبع الهدی و انتم متابعتا المصطفی علیه و علی آله من الصلوات و التحیات و المبارکات مکتوب
و و صمد و نود و هفتم بمولانا بابر الدین صمد و ریافته در تحقیق احاطه و سر بیان حق سبحانه و توضیح آن
بامثله و در رعایت حفظ مراتب و جوی و امکانی اعلم ان احاطه الحق سبحانه بالاشیاء و سر بیان فیها
کاحاطة المحمل بالمفصل و سر بیان فیها کالنکمة مثلا سار به فی جمیع اقسامها من لاسم و لفعل و لحرف کذا فی

است زیاده چه نویسد مکتوب سه صدم بخند و مزادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجدالدین محمد مصوم
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غیبیه بلسان رمز و اشارت آیات از
مقام قیاب قوسین او او نه نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباد اله الذین اصطفی انسان کامل
چون بر تفسیر صلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات
آئین جل سلطان گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است بتمام تحقیق شود و غیر آن کمالات دروے
بیج چیز ظاهر نبود این زمان به بقای خاص که منوط بآن کمالات است بعد حصول فنای تام که مربوط
باشقایی عدم او بوده مشرف گردد و اسم ولایت بروی صادق آید و بعد از آن اگر عنایت ازلی جل سلطان
شامل حال او بود و تواند بود که مرتبه ثانیة این کمالات که عارف بآن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات
تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند در نیوت سر قیاب قوسین بطور آید باید دانست که ظهور شئی
در روی در نیوطن کنایت از حصول نسبت مجهولست مرثی را بآن مراتب نه آنکه آنجا حقیقت مرآت است
حصول شئی است در روی و مثلث لاشل لا علی و چون آن کمالات که عارف بقا بآن یافته بود در مرآت
آنجناب قدس سره بطریق حقیقت و اصالة منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول کیفیت
اور آنجا حاصل شود لاجرم آنکه بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهره
بیند بنایت عروج آنادر مقام قیاب قوسین تا آنجا است ای فرزند بشنوم مرآت صورت که دروے
حسن و جمال منعکس گردد و اگر فرضا آن مرآت صورت و علم پیدا کند ناچار بطور آن حسن و جمال متذکر باشد
و حظ وافر خواهد برد و در مراتب حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات مکانست اما امری که شایان
آن مرتبه علیاست و از سمات منقص حدوث مبرکات آن ثابست است و فریاد حافظ اینمه خبر زده نیست به
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست به این کمالات ظاهره که در آخرتیه نسبت مجهول کیفیت پیدا کرده اند
حکم اینادر رنگ حکم عالم خلق انسانست نسبت بعالم امر برین عرف نفس قد عرف ربها آنجا دریاب چون این
کمالات ظاهره که بفضل حضرت اجمال ذات است تعالی را تقدس نسبت مجهول کیفیت حضرت اجمال پیدا کرده
و اتصال بلا کیف بدست آورده اند آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت جمال تفصیل بخود اعتبار
بمحض تو هم نیز پیدا شد که سبب عروج انامی عارف گشت این کمال و سببه بمقام او ادنی است و علم بخارید
و شکر گشت به نیست بیان نهایت نهایت غایت لغایت که فتم آن از ادراک خواص بر محل و راست و از

والرضوان زیاران چچکس اطلاع نیافته بدان رشد که شد تعالی مدتها که سیر و ظلال داشت وصول نفل عین
 حصول می یافت حال آنکه وصول باصل میسر شده است حصول جز نفل ندارد و کلام آیه الکائنات فی بدین شخص حصول
 الیه لا نصیب بهامن شخص لا اطلاع فافهم فان کلامنا اشاره بدانند عبارتی مناسب بیان که بطریق رمز و
 اشارت تحریر یافته بود مناسب ای مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند و گریبان ناخود از تیر راه گناه
 مداومت بران بازگشت بفضیل حضرت رحمان صل عریان باقی همه جهان و السلام علی من تبع الهدی و انتم هم
 متابعه المصطفی علیه و علی آله من الصلوات التمام و من التحیات کلمها مکتوب و صد و نود و نهم شیخ فرید ابراهیم
 صد در یافته در غری مصیبت و دلالت بصبر و رضا بقضای فضیلت مرگ طاعون در بیان آنکه فرار از زمین
 طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است بعد از کج و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرسانند که مکتوب بفرست
 رسید از مصیبتها نوشته بودند ان الله و انما الیه اجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داد و من از تیر و
 نه چچم گرم بیازاری به که خوش بود و عزیزان تحمل خواری به قال الله تبارک و تعالی ما اصابکم من مصیبه فمما
 کسبت یدیکم و یعفو عن کثیر و قال تبارک و تعالی ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت یدین الناس و یرین باثر
 شومی بحال ما اول موشان هلاک شدند که با احتیاط بیشتر داشتند و زنان که مدارسل و بقای نوع انسان
 بر وجود ایشانست بیشتر از مردان مردند هر که درین و با از مردن گریخت سلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه نگریخت
 مرد و طوبی که و بشری که بالشاده و قد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل لما عاون فی فضل طاعون
 بان لمیت بالطاعون لایساک لانه نظیر المقتول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محاسب اعلم ان الله لا یصیب
 الا ما کتب له اذا فی غیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المربط که ذکره الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب
 شرح اصد و رتب حال لمونی و القصور و قال هو حجة جدا و همین کسی که نگریخت و نمر و از جمله غازیان مجاهدست و
 از جر که صابران و بلاکشان هر کسی را اجلی است مسلمی که گنجانش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریز یابان که سلامت
 ماند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بودند آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت اکثر صابران
 که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس انفرار یخی و لا الاستقرار هلاک این فرار و در رنگ فسرار یوم
 زحف است و گناه کبیره است از مکر خداوند نیست جل سلطان که گریزند کان سلامت مانند و صبر کنندگان
 هلاک شوند فیض به کثیر او میدی به کثیر شنیده میشد از صبر و تحمل شاد و امداد و اعانت شما مسلمانان بخاکم
 الله سبحانه و خیر در تربیت طفلان و تحمل اذا را ایشان و لشک نشوند که امید داری اجر جزیل بران مترتب

از خصائص مقام نبوة انكاشته نه این چنین است بلکه این نزول در رنگ عروج هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد و این توجبه بخلق خیر آن توجبه بخلق است که به نبوة مناسب است و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوة شمرده اند چه کنند که قدم از دایره ولایت بیرون ننهد و اندو حقیقت کمالات نبوة را در نیافت نصف ولایت را که جانب عروج است تمام ولایت انكاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول است مقام نبوة تصور کرده اند چه چنان گوئی که در نیافت زمین و آسمان او همانست و ممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات مفصله ولایت و نبوة نماید و تمیز در میان کمالات باین مقام که اینجانب حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بدانکه نبوة نبی بهتر است از ولایت و باید دانست که بعد از وصول براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت به حصول نرسیده است اما زبده و خلاصه ولایت بوجه حسن میسر شده است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این وصل مغر از حاصل کرده آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات ظلمیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن وصل از آن علوم و ظهورات قلیل الانصیب است اینمغنی موجب مزیت نیست بلکه آن وصل را از این علوم و ظهورات تنگ ناموس است جلای آن دارد که از ازانوب سور او ب دانند بی وصل اصل زطلال آن اصل گریزان و مستغفار است گرفتاری بطل تا زمان عدم وصول است اصل ظل بی حصول است و توجبه بطل سور او بای فرزند حصول کمالات نبوة مربوط به نبوت محض است منوط به کبرمت صرف کسب عمل را در حصول این دولت تخطمی هیچ داخلی نیست که ام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد که ام ریاضت و مجاهده است که شمر این نعمت استی بود بخلاف کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسی است حصول آن مربوط بر ریاضت و مجاهده است هر چند رواست که بعضی از اربابی گویند کسب و عمل نیز باند دولت هست سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از زنت نیز موهبت است و بعد از کسب مقدمات بفضل و کرم هر که خواهد بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات مجاهدات آنسور علیه علی جمیع الانبیا و المرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل طاعة جمعین الصلوات و التسلیات پیش از نبوت بعد از نبوت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بوده قلت حسنات و کفارت زلات بشریت و ارتقا در درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اهل و شرب پاک است و کثرت ظهور خوارق که مناسب مقام نبوة اند و امثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیا و علیهم الصلوات

عوام چو گویا از خص خاص نیز قل قلیل اند که بایند دولت و معرفت متدگشته اندسه اگر بادشهر بر در پیرزن بیاید
 توای خواجہ بسلت بکن : این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیاتست که بعد آن از قسم و تجلی و ظهور هیچ متصور
 نیست سه و من بعد از الایدق صفاته : و ما کتمه خطمی لدیه و اجل : و السلام علی من اتبع الهدی و التزم
 متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی کل ملائکة المقصودین لصلوات علیکم
 و التحیات و البرکات انما و اکملها و اولها و اعلاها و ادومها و ابقاها و اعمها و اتملها مطلوب سه صد و یکم مولانا
 امان اللہ در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راه ہے کہ بقرب نبوة موصل اند بعد الحمد و الصلوة معلوم
 فرزندے مولانا امان اللہ با و کہ نبوة عبارت از قرب الہی است جل سلطانہ کہ شائبة ظلیت ندارد و
 عروجش روحی و ادو جل و علا و نزولش روحی و خلق این قرب بالاصالہ نصیب نبیا است علیہم الصلوات
 و التسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیہم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب سید البشر است
 علیہ و علی آله الصلوة و السلام حضرت علی بن ابیہا و علیہ الصلوة و التحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم
 الرسل خواہد بود علیہا الصلوة و السلام غایت مافی الباب متابعان و خادمان را از دولت و اولش
 صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیہم الصلوات و التحیات کمل تابعان را ہم نصیب بوده و علوم
 و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد مع خاص کند بندہ مصلحت
 عام را : پس حصول کمالات نبوة مراتب باین طریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیہ و
 علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خاتمیت او نیست علیہ و علی آله الصلوة و السلام فلا
 تکن من الممتحنین بدان اسعدک اللہ تعالی راہ ہے کہ کمالات نبوة موصل اند و است راہی است کہ مربوط بعلی
 کمالات مفصلہ مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلیہ و معارف سکرہ کہ مناسب قریب ولایت اند
 بعد از علی این کمالات و حصول تجلیات قدم در کمالات نبوة نہادہ می آید و بنیام و حصول و انکشاف بظلیت نیست
 راہ دیگر آنست کہ توسط حصول این کمالات ولایت و حصول کمالات نبوة میسر میگردد و این راہ دوم شایعہ است
 اقرب است بحصول کہ کمالات نبوة رسیده است الا ماشاء اللہ تعالی باین راہ رفته است از انبیا کریم
 و الصلوة و السلام و از صحابہ ایشان تبعیت وراثت ایشان علیہم و علی صحابہم الصلوة و التحیة و راہ اول
 دور دراز است متعسر بحصول متعذر الوصول جمعی از اولیاد در مقام ولایت کہ بشرف نزول مشرف گشته اند
 کمالاتیکہ بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوة خیال کرده اند و روحی را کہ مناسب مقام دعوت است

بوده در پرده الوان و اواخر همه وقت در مقام ولایت است و در طی مقامات مبادی آن بخلاف مرتبه نبوة که در آن موطن وصول باصل است و استغناست از تجلیات ظهورات که ظلال آن اصل بنوعین در وقت طلوع مقامات مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت نیست نه بواسطه طی مسافت راه وصول نبوة بالجملة تجلیات ظهورات از ظلال خبر میدهد و آنکه اگر قرارے ظلال گذشته است از تجلیات و ارسته سرط زاع البصر بجا باید طلبید ای فرزند و گوشتش وطنه محبت و لغزهای شوق انگیزه صحیحه پاکد و آمیز و وجد و رقص رقاصی همه در مقامات ظلال است و در آوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت در آن موطن بمعنی اراده طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه معنی زانکه بر آن که فشار شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنوخون در مقام ولایت رفع اینست مطلوبست ناچار و نیاز بر وصال اراده سعی بنیاید شیخ بسطام گوید اریمان لا ارید و در مرتبه نبوة چونکه رفع اینست رکاز نیست و ال نفس اراده مطلوب نگشت چه مطلوب باشد که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصه با و راه یافته است بواسطه حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر محبت باشد مرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی حق باشد جل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگوید و در مرتبه نبوة مطلوب نفی متعلقات سوار این صفات است نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلاً صفة علم فی حد ذاتها از صفات کامله است اگر نقصه بوی راه یافته است از راه متعلق سوار اوست پس نفی متعلق سوار آن ضرورے آمد نفی اصل آن صفة علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوة از راه ولایت آمده است وارد شمار راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه به توسط ولایت بمقام رسیده است او را نفی اصل صفات کاری نیست نفی متعلقان سوار این صفات باید کرد باید نیست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغریه معبر است ولایت اولیاء است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است و دیگر است بجز مطلوب نفی متعلقات سوار صفات بشریت است نفی اصل این صفات چون نفی متعلقات سوار صفات حاصل ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوة خواهد بود و از این بیان لایح گشت که نبوة را از اصل ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت ظلی در وصول کمالات نبوة هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد بعضی دیگر اصلاً

والتسلیمات متوسط است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که تبعیت و وراثت بایند دولت
 مشرف گشته اند متوسط انبیا است علیهم الصلوات والتحیات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات
 والتسلیمات کم کسی بایند دولت مشرف گشته است هر چند جائز است و دیگر بر این ترتیب تبعیت و وراثت بایند دولت
 است سازند فیض روح القدس را باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میجو میگردانند انکارم که این دولت
 و کبار تابعین نیز بر توفیق انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افکنده بعد از ان رو با ستار
 آورده تا آنکه نوبت بالغ ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده
 درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بر منصه ظهور آمده و آخر را بادل مشابه ساخته
 اگر با دوشه بر در پیرزن بیاید تو اینجا به سبست بکن و السلام علی من اتبع الهدی و الترم متابعت
 المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انما و اکملها مکتوب سه صد و دو و هم بخندم زادگی
 که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند اعنی محمد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی عهد و ریافت
 در بیان فرق ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت
 ملا را اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و در بیان آنکه نبوة افضل است از ولایت و بعضی از
 خصائص معارف تعلق دارند و اینها سبب ذلک بدان ارشد که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب
 آتی است جل سلطان که به شایسته خلعت صورت نه بند و به حیلوله حجب حصول نه پذیرد و اگر ولایت و
 است البته بدایع خلعت قسم است ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از خلعت برآمده است
 اما بی حیلوله حجب اسما و صفات محقق نیست ولایت ملا را اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از
 حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوة در سالت است
 که شایسته خلعت با و راه یافته است و حجب صفات اعتبارات را دور راه گذشته پس تا چار نبوة از ولایت افضل باشد
 و قرب نبوة ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتها حکم بالعکس و جزم بالعقب پس حصول در مرتبه نبوة باشد و
 حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بملاحظه خلعت صورت نه پذیرد بخلاف حصول و ایضا در کمال حصول
 رفیع آئینیت است در کمال حصول بقا و ثنیت پس رفیع دو گانه مناسب مقام ولایت باشد و بقا و دو گانه
 ملاکم مرتبه نبوة و چون رفیع دو گانه مناسب مقام ولایت است پس چار سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد
 و در مرتبه نبوة چون بقا و ثنیت است پس صحو از خواص مرتبه نبوة و ایضا حصول تجلیات خواهد در صورت و شکل

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ رود دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرماید ان اردت السلامة سلم علی الدنیا والارث الاکرامه کبر علی الآخرة و دیگرے ازین طائفه گویند که من مستکم من یرید الدنیا و مستکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است با بخل فنا که عبارت از نسیان ماورای حیات است و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزای ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود و در مرتبه کمالات نبوة گرفتارے آخرت محمود است و در دار آخرت مرضی و مقبول بلکه در آن موطن درو آخرتست و گرفتارے آخرت کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و کریمه یتخشون ربهم و یخافون عذابہ و کریمه الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مستفقون نقد وقت ارباب ان مقام است گریه و ناله ایشان از تذکر احوال آخرتست و الم و اندوه نشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در و حق جل و علا نزد نشان در آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه اگر بقا است موعود با آخرت است و اگر رضا است کمالش نیز موقوف با آخرت دنیا مبعوضه حیات است جل و علا و آخرت مرضیه و تعالی مبعوضه ابا مرضیه در پنج امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبعوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است خلاف موعود مرضی او تعالی کریمه و الله یدعوالی دار السلام شاید تمعنی است حضرت حق سبحانه و تعالی مبایع و تاکید تر خیب آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است امام داود طائی بآن بزرگے چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت اگر گفت مگر ندانست که صحاب کرام علیهم الرضوان همه بدر آخرت مبتلا بودند و از عذاب آخرت ترسان بودند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنہ شکر سوار بکوچه میگذاشتند قاری این کریمه را خواند ان عذاب یکبک نواقع مالمین و افع از استلح اکن از بهوش رفتند و از شتر بخود بر زمین افتادند از آنجا برداشته بخانه بردند و تا مدتی از آن در و دیوار افتادند که مردم بیادوت ایشان می آمدند آنرا در توسط احوال در مقام فانی از دنیا و آخرت میسر میکرد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدادند اما چون بشرف بقا مشرف گشت و کار را با انجام رسانیده کمالات نبوة بر توست انداخت آنجا جمعه در آخرت است و استعاذه از دروغ است و تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شایای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها و طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غصبه رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نیک و ثمرات

بأن

بأنه آن عبوری وقع شود فافهم و شك نیست که نفی اصل صفات حسرت نسبت بنفی متعلقات مورد آن
 صفات پس حصول کمالات نبوة ایمنون اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بسبب وقرب
 است در برابر آن که وصول باصل دار نسبت باصوریکه از اصل جدا افتاده اند یعنی بنفی که گیمیا می اصل سهولت
 عمل میسر است باقرب طرق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و در محنت است و عمره در تحصیل آن
 فانی می سازد مع ذلک حرمان نقد وقت و ست آنچه بدست آورده است بعد اللیتا و التی شباهت بآن اصل دارد
 و بسا است آن شباهت عارضه از روی زائل گردد و به اصل خود عود نماید و بقلابی و علی نکشد بخلاف اصل
 اصل آنکه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و علی همین است جمعی از سالکان این راه که براهیت
 شاقه و مجاهدات شدید غلبه از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بر ریاضات شاقه است
 و مجاهدات شدید نمیدانند که راه دیگر اقرب زمین راه است موصل بنهایت نهایت آن راه اجتناب است که بجز
 فضل و کرم منوط است رای که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و صلحان این
 راه اقل قلیل اند و اصلان راه اجتناب جم غفیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات همه براه اجتناب رفته اند و صحابه
 ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز به تبعیت و وراثت براه اجتناب واصل گشته اند و ریاضات را باب اجتناب از
 برای ادای شکر نعمت و وصولت قال علی الصلوة و السلام فی جواب سائل عن وجه ریاضات الشدیدة
 کون ذنوبه التقصیر و المتأخره مغفوره افلا اکون عبد اشکور و مجاهدات اهل انابت از برای حصول و حصول
 نشان با اینها راه اجتناب راه بردنست و راه انابت راه رفتن از برون تارفتن فرق عظیم است زود می برند و
 دور می رسانند و زیر و زور در راه می مانند حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرمودند ما فضلیا نیستم بے تافضل
 نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و اللہ
 ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فقیر در عرض داشتها که بهر بنزدگوار خود قدس سره نوشته است
 که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جا است بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز در رنگ
 مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثة انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مشرف
 ساخت دانست که مقصود رفع متعلق سودا آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع
 متعلق سودا بعد از رفع اصل بروج اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بجزو فضل آن میسر شود که متعلق تکلف
 عشر عشر آن حاصل نگردای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری

بمولانا عبادالحی صدور یافت بر بیان اعمال صالحه که در اکثر آیههای قرآنی و خون بهشت منوط بآن ساخته است
 تعالی و تقدس در بیان او و شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بعد الحمد و الصلوة بدان احوال و شکر
 تعالی تامل نماید و بدو بهشت که آیا مراد او اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در اکثر آیههای قرآنی و عدله دخول
 بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی که جمیع است محتمل است کم کسی باینان جمیع
 موقوف شده باشد و اگر بعضی است مجهول است تعیین نیافته آخر بعض فضل خداوندی جل سلطان بخاطر ریخت که
 شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمس اسلام باشد که بنا بر اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول پنجگانه
 اسلام بر وجه کمال و ایابند نجات فلاح نقد و تقست چنانچه فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و موانع سیئات و
 منکرات اند که می که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر شاید این معنی است چون اینان دین پنجگانه اسلام میشود
 امید است که شکر او یافت چون شکر او یافت از عذاب نجاتی حاصل آید یا فضل الله بعد از انکه شکر او تمام
 پس در اینان این پنجگانه بجان باید که بشود علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است همانا ممکن بزرگ
 ادنی از آداب آن رضی نباید شد اگر تمام ساحت حاصل عظیم از اسلام بدست آورد و جلستین از برای خلاصی حاصل گردد
 و الله سبحانه و العزیز بداند که بکلیه ولی در نماز اشارت به تنها و کبریا او است تعالی از عبادات عابدان از نماز مصلیان و
 بکلیه آن که بعد از ارکان اندر موز و اشارت بعد از بیاقت و در هر یک از برای عبادت جناب قدسی و تعالی در تسبیح و تکریم
 چون معنی بکلیه ملحوظ بوده است و آخر تکریم بکلیه گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود تسبیحات آنها در اول و آخر تکریم گفتن
 فرموده تا کسی در و هم نیفتد که در سجود که نهایت اخطا و انحطاض است غایت تذلل و انکسار حق عبادت ادا
 می یابد و از برای دفع این و هم هم در تسبیح سجد و لفظ اعلی اختیار اقاده هم تکرار بکلیه سنون گشته و چون نماز
 معراج مؤمن است و در آخر نماز کلماتیکه آنسر و علیه و علی آله الصلوة و السلام در شب معراج به آن کلمات
 مشرف شده بود خواندن فرمود پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب ر نماز خود را بگوید قال علیه
 علی آله الصلوة و السلام اقرب الیک عبد من الرب فی الصلوة و مصلی چون مناجی رب است عزت شاه
 و مشاهد عظمی جلالت و است تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی ربی و هستی پیدا شود
 از برای تسبی و ختم نماز و تسبیح تسبیح فرموده و آنچه در حدیث بنوی آمده است علیه و علی آله الصلوة و السلام
 حد بار تسبیح و تحمید و تلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سرش آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و نقص واقع شده
 تسبیح و تکریم تلافی آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت

اعمال صالحه اند پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان نباشند
 پرسیدند که چه طور نباشند فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله
 یقولند تا در بهشت نهال یک درخت نباشند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کلمات تنزیهی است چنانچه
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کلمات را در کسوت درخت تعبیر میفرمایند
 علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجه حمل صالح و هر چه از کلمات خوبی بغایت تقدیم است در ضمن کسوت صالح
 قوی و علی اندراج یافته است در بهشت آن کلمات در پرده لذات سخات ظهور میفرمایند پس ناچار آن
 تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای بقا و وصول را تعبیر چهاره اگر ازین سر آگاه میگشت
 فکر سوختن کبشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علانی دانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که
 نشاء آن خبث و شرارت است بمنتهی آن حرمان در آخره اعادنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است
 محاسبه در پیش است اگر رحمت و تسکین و نفع مایه وای صد وای و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ازنا ظلمنا
 انفسنا وان لم تعفونا وترحمنا لنكونن من الخاسرین پس این تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ و تنعم قائل
 و آن تلذذ و تزیات نافع پس در آخره یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب خاص خواص زین در
 تنزه ینمایند و گرامت در خلاف آن می انگارند و آن ایشانند من جننیم یارب مکتوب سه صد و
 سوم سجای یوسف کشمیر بعد الحمد و الصلوٰۃ باید دانست که کلمات اذان هفت است الله اکبر الله
 الله اکبر ان يكون له حاجة الى عبادة عابد كمرت هذه الكلمة اربع مرات لتأكيد هذا المعنى المبهم اشهد ان
 لا اله الا الله اشهد ان تقالی مع کبریا و استغنا عن العبادۃ لیس المستحق للعبادة الا هو سبحانه
 اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان شهداء علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام رسول سبحانه و يبلغ عنه لعائله
 طریق العبادة فلا يكون العبادة الا لایقه بجناب قدسه تعالی الاما هی مأخوذة من جهة تبلیغ و رسالت علیه
 و علی آله الصلوٰۃ و التحية حی علی الصلوٰۃ حی علی الطلح کلماتان بطریق المصلی الی اداء الصلوٰۃ المکروهیه الی
 الطلح الله اکبر ای اکبر من ان یطیع بجناب قدسه تعالی عبادة احد لا اله الا الله الله الله الله تعالی لا محاله هو
 المستحق للعبادة وان لم قصد العبادة من احدی لایقه بجناب قدسه تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این
 کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید در یافتن سالی که کسوت از بهارش پیدا است : اللهم
 اجعلنی من المصلین المصلین بحرمه سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مکتوب سه صد و چهارم

والتمتیه میداند که تمامی تمام تمامی حسنات خود را درجه سهواً آنسور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام سالت بنمایید
و عمل سهواً آنسور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام مثل سلام دادن و است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بود و کثرت
نماز فرض چهارگانی بطریق سهوکاروی پس نماز منتهی با وجود دستار و ثمرات دنیوی و جز جزیل آخرت بر آن تشریب
باشد بخلاف نماز مبتدی و عامی که نسبت خاک را با عالم پاک بدینمه از خصائص نماز منتهی و امی نماید از آنجا
قیاس نمایند گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرأت قرآن و اتیان تسلیمات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجر
موسوی حیاء و قوی و جوارح خود را بیش از آلات و ساطع نمیداند و گاهی میاید که در وقت ادای نماز باطن و حقیقت
بتمام انظار و صورت تعلق گسته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت بمجول الکفایت نصیب پیدا کرده و چون از
نماز فارغ شده باز رجوع نموده با آنکه جواب اصل سوال گویم که ایاتان امور اربعه مذکوره بتمام و کمال نصیب منتهی
است مبتدی و عامی و در است که با ایاتان این امور بتمام و کمال موفق شوند هر چند ممکن و جائز است و انسا
لکبیره الا علی الخاشعین و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سه صد و شصت و شصت بمولانا صلح صدور
یافته در ذکر بعضی از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف و دستگاه و مخد و مزاده کلان خواجہ محمد الصاوی
علیه الرحمۃ و الغفران و مخد و مزاد با سه خرد و محوی مخفوس محمد فرخ و عیسی رحمة الله علیهم و در خاتمه این مکتوب
بیان فمائی از باب ولایت و در بیان آنکه این فماد در قرب نبوة هیچ در کار نیست و ما یاسب لک الحمد نشود
سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی ملاحظ و اوقات اہل سرسند را شنیده باشد فرزند می اعظم رضی اللہ عنہ
نیر با و برادر خرد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند و انانالید اجون حمد اللہ سبحانہ کہ اول باقیان گذار
قوت صبر عطا فرمودند تا شبیه را سر و اند خوش گفت من از تو روی نیم چم گرم بیازاری که خوش بود و خیزان
تخل خوار می بد فرزند محوی آیتی بود از آیات حق جل و علا و حتمی بود از رحمتہای رب العالمین درین بخت و چ
سا لگی آن یافت که کم کسی یافت پاپه مولویت و تدریس علوم نقلیہ عقلیہ باجد کمان رسانیده بود حتی کہ تلامذہ
ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس و اند و حکایات معرفت عرفان و قصص شہود و
کشف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آورد معلوم شماست کہ درین بہشت سا لگی برنجی مغلوب حال شده بود کہ حضرت
خواجہ راقدس سرہ معالجه تسکین حال ایشان را بطعام های بازار کہ مشکوک و مشتبہ است بنمودند و میفرمودند کہ محبتی کہ
مرا بخود صادق است با هیچکس نیست و همچنین محبتی کہ او را بااست با هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید
در یافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیده بود و عجائب غرائب آن ولایت علیہ را بیان میفرمود و ہموارہ

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید و شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید هست
 که چون ادای نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت
 از غیر او تعالی از جمیع قلوب به این کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوندی جل سلطان گردد و حسب
 آن نماز مصلی و مصلح بود الباری جل جلاله من المصلین المفلحین بحمد سید المرسلین علیه وعلیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات
 مکتوب سید محمد و محم میر محب الله صدر یافته در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدئ و
 و حامی و در میان نماز شمش و ماینا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 بدان ارشد که الله تعالی تمامی صلوة و کمالات آن عز و فقیر عبارت از ایتان فرائض و واجبات و سنن و
 مستحبات نماز است که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر و رای این امور اربعه نیست که در نماز
 نماز از نماز مطلق باشد ششوع نماز نیز مندرج در همین امور اربعه است خصوص قلب نیز مندرج با آنها جمیع علم
 این امور کفایت و رزیده اند و در حل مسأله و مداخله اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل نصیب گشته
 اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بختی سحانه داشته باعمال ادبیه و احوال کم پروا اند و اقتصار بر فرائض و سنن
 نمایند و اینجا معتبر از تحقیق نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از خیر نماز حجت چه حضور قلب را از جمله
 احکام نماز نه نموده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب
 باشد باین امور اربعه تا فوراً در ایتان امری ازین امور واقع نشود و وای این حضور حضور دیگر نفهم
 این فقیه بی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بایتنان امور اربعه گشت و امری دیگر و رای
 اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدئ و شمش بلکه نماز عامی که مقرون بایتنان این
 امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه تفاوت غسل
 متفاوتست علیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از اجر
 که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد علی و جزیل لاجراست اینجا گفته اند
 که عمل ربانی عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است غلیظ که عمل عارف مقرون باخلاص بود انداخته
 صدیق رضی الله تعالی عنه سید حضرت پیغمبر را علیه وعلی آله الصلوة بهتر از صواب عمل خود دانسته طلب سبوا و علیه
 وعلی آله الصلوة و تحت میفرماید اینجا که میگوید یا کینه کنت سبوا و از وی آن دارد که جلالت خود سبوا آن سرور بلند
 علیه وعلی آله الصلوة و السلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کمال از عمل سبوا آن سرور علیه وعلی آله الصلوة

علم حضوری نسبت بآن علم چو علم حصولی است نسبت بعلم حضوری آن معرفت را بطور عقل و فکر است من لم یذوق
لم یدرسین مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا پس نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طرق و آلات
که زوال گرفتاری اشیا آنجا بی نسیان اشیا تصور نیست چه در ولایت گرفتاری بطلان است گرفتاری بطلان را
آنقدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را توانند از نسل گردانند پس اول از نسیان اشیا چاره نبود
تا گرفتاری با نازل گردد و بمعرفتی است که مخصوص باین درویش است و دیگر آن تکلم مکرره بحمد اللهی بدانا
لهذا ما کنا ننتهی لولایان بدان الله لقد جابت رسل ربنا باحتی مکتوب سه صدر و هفتم بر لانا بحمد الله
لاهوری صدر و یافته در بیان معنی کلمه طیبیه سبحان الله و مجده و مایا نسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد و الصلوة باید دانست که عابد در وقت اوائی عبادت هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت
خود یا بد آن همه راجع بتوفیق خداوند است جل سلطان و الاحسن تربیت و احسان اوست تعالی
و هر چه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یا بد آن همه عائد بنفس اوست و از شرارت جلی او ناشی
شده است و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است
و همچنین هر چه در عالم وقوع می آید حسن و کمال آن راجع بجناب قدس اوست تعالی و شرف و نقص آن عاید
بناظره ممکنات که قدم را سنج در عدم دارد که نشاء هر شرف و نقص است کلمه طیبیه سبحان الله و مجده بوجه المبلغ
بیان این دو امر میفرماید و کمال تتریه و تقدیس او تعالی مینماید از آنچه شایان جناب قدس او تعالی نیست
از شهور و نقائص و ادای شکر عبارت حمد که را اس هر شکر است میکند بر صفات و افعال جمیل و در برائعات
و احسانات جزئیه او سبحان الله نجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که هر
این کلمه طیبیه در روز یا در شب صد بار بگوید هیچ یک در عمل در آن روز و در آن شب با و برابر بگوید مگر آنکه شل
و این کلمه طیبیه را بگوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت و ادای شکر است از شکر بای خدا و بخل سلطان
که جزو این کلمه طیبیه و یافته است و جزو دیگر او که بیان تتریه و تقدیس او تعالی مینماید علل و است فعلیکم بایان بده
الکلمه طیبیه کل یوم و لیلة مائة مرة و الله سبحان الله الموفق سوال در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات
و التسلیات سبحان الله و مجده عدد خلقه و رضا نفسه و زینة عرشه و مآد کلماته و آمده است سبحان الله المیزان
و آمده الحمد لله اضعاف ماحصه جمع خلقه و قائل غیر از یکبار نگفته است و عدد غیر از یک فرد و وقوع نیامده
آن را عدد خلقه بجه اعتبار گویند و رضا نفسه بجه معنی گویند و زینة عرشه بجه گویند و مآد کلماته چون

خاضع و خاشع و ملتجی و متذلّل و منکسر بوده میفرموده که هر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه تعالی
 چیز خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود
 و کافی خوان و بشو سبقت بخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دو عامی که در سن
 طفولیت و نیا و نیه را و ادع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمار داری ما و
 میگردند عجائب غرائب از وی مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد علیه تاهشت سالگی که مردم معائن
 کرده اند چه نویسد با کجمله جوهر نفیسه بودند که بود دعوت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امانات را با بابل
 امانات بے کره و بے اگر احوال نمودیم اللهم لا تحرنا جبریم ولا تقضنا بعدیم بحیثه سید المرسلین علیه السلام
 و التسلیمات از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بدانند که مقصود از فنا که عبارت از نسیان
 ماسوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری مادی و اولیای زائل گردد چه هرگاه ذوات و صفات
 و افعال اشیا از دید و دانش زائل گردند گرفتاری محبت اینها ناچار و زوال خواهد آورد و در طریق
 ولایت از برای زوال گرفتاری مادی و اولیای زائل و علا از نسیان ماسوای جاره نبود و در مدارج قرب
 بنوة در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در قرب بنوة گرفتاری باصل که فی
 حد ذاتها حسن و جمیل است میگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی با ندو
 اشیا فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری به اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او
 تعالی و وصف دوم پیدا کرده بودند چون گرفتاری اشیا زائل گشت علم اشیا بدو موم نشد علم اشیا چگونه بدو موم
 بود که اشیا به سادگی از حق جل و علا با علم مادی و اولیای زائل گشت علم اشیا بدو موم نشد علم اشیا چگونه بدو موم
 جل و علا زائل نشود پس علم حق جل و علا با علم مادی و اولیای زائل گشت علم اشیا بدو موم نشد علم اشیا چگونه بدو موم
 مادی و اولیای زائل گشت علم اشیا بدو موم نشد علم اشیا چگونه بدو موم نشد علم اشیا چگونه بدو موم
 تعالی تعلیق پیدا میکند مشابه علم حضور پس هر دو علم در یک وقت جمع شوند و هیچ محدود لازم نیاید بخود و وقتی
 لازم آید که هر دو علم حصولی باشند و آنکه گفته از قبیل علم حصولی است مشابه علم حضور زیرا که اینج
 حقیقت حصولی است و نه گنجایش حضور علم حق سبحانه و تعالی که با اشیا تعلیق میگیرد حصولی نیست زیرا که
 حوادث را در ذات و صفات و تعالی حلولی و حصولی نیست و علم این عارف بر توی است از آن علم و علمیک
 متعلق بخبر حق سبحانه بود و آن حضور را نیز میتوان گفت زیرا که اولیای بزرگ از مدر که هم نزدیک تر است

و التسلیمات

سجده و در این خصوص که سی بان علم نموده

صفات الکمال کما قال بل جزاء الاحسان لا الاحسان فلا جرم کمون الکلمات ثقیلتین فی الزینان الخ لیسببات
بسبب تکرارها بصیبتین الی الرحمن بوجود الاخلاق الحمیده بواسطتها و السلام مکتوب سه صد و نهم مولانا
حاجی محمد ذکری صد و ریافته در بیان محاسبه یومی و لیلی کما در و حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد و الصلوة تلک
الدعوات میرساند که جمعی از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرار هم طریقه محاسبه اختیار کرده اند و شرب قبل نوم
و قدر افعال و اقوال و حرکات و سکنت یومیہ خود را ملاحظہ نمایند و تفصیل بحقیقت ہر کدام وامی رسد تفصیلات
و سیئات خود را تدارک بتوبہ و استغفار و التبت و تضرع میفرمایند و اعمال و افعال صالحہ خود را راجع بتوفیق و
تعالی ساخته بحمد و شکر خداوند جل سلطانہ پیش می آیند و صاحب فتوحات مکیہ قدس سہو از محاسبہ
بودہ میفرماید من در محاسبہ خود از مشایخ دیگر افتخردم و خطرات و نیات خود را نیز محاسبہ نمودم و نزد فقیر صد
بار تسبیح و تحمید و تکیب قبل نوم برنجیکہ از تجربہ صادق بہ نبوت پیوستہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات
حکم محاسبہ دارد و کار محاسبہ بنیاد گوینا بہ تکرار کلمہ تسبیح کہ مفلح توبہ است اعتذار از تقصیرات و سیئات خود
بنمایند و جناب قدس و تعالی از آنچہ در کتاب امین سیئات عائد شدہ بود تنزیہ و تقدیس میفرماید چہ مرتکب
سیئات را اگر عظمت و کبر بایی جناب قدس حضرت آموختا ہی لمحوط و منظور میشد ہرگز بعد امتثال امر او
تعالی مبادرت نمی نمود و چون مبادرت نمود معلوم شد کہ امر و نہی او را تعالی از تو مرتکب اعتدادے و
اعتبارے نبودہ اعاذنا اللہ سبحانہ من ذلک پس بہ تکرار کلمہ تنزیہ تلافی آن تقصیر بنمایید باید نیست در استغفار
طلب تنزیہ است کہ در تکرار کلمہ تنزیہ طلب تہیصال ذنب فاین بنامن ذلک سبحان اللہ عجیب کلمہ است
الفاظش در غایت قلت و معانی و منافع آن در نہایت کثرت و تکرار کلمہ تجید شکر توفیق خداوندی جل سلطانہ
بجای آورد و اوای شکر نعم او تعالی میفرماید تکرار کلمہ تکبیر اشارتست بہ آنکہ جناب قدس و تعالی بلند تر است
از آنکہ این اعتذار و این شکر شایان آنحضرت جل شانہ باشند زیرا کہ اعتذار و استغفار او محتاج باعتذار
استغفار کشیدہ است حمد او راجع بنفس و سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین الحمد بیشتر
رب العالمین محاسبان با استغفار و شکر کفایت بنمایند و باین کلمات قدسیہ ہم کار استغفار حاصل شود و ہم شکر
بجای آید و ہم ایما بی باطن را نقص استغفار و شکر میسر گردد و در بنا تقبل منا انک انت اسمیع العظیم صلی اللہ تعالی
علی سیدنا محمد و علی آلہ و صحبہ الطاہرین و سلم و بارک علیہ و علیم و جمیع مکتوب سه صد و نهم مولانا
محمد ششم در بیان جامعیت انسان بعضی از اسرار غامضہ کہ تعلق بان مقام دارد و ما بناسب ذلک

راست آمد و میزان را چگونگی پر سازد و اضعاف با همه جمیع خلقة بجهت معنی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق و
عالم امر است هر چه در خلق و امر است در انسان است شئی را ند و آن بنیة و حدانی دوست که از ترکیب خلق و امر
ناشی شده است و این بنیة و حدانی هیچکس را بغیر و بیست نشده است و این بنیة و حدانی بهیست غریب المودعی است بدیع
پس حمدی که از انسان بوقوع آید اضعاف جمیع خلایق خواهد بود علی هذا القیاس حل سائر الاسواله و این جمیع
خلق ماسوای انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل گوئیم گوئیم که انسان کامل چنانچه جمیع افراد عالم را جزای
خودی یا بد افراد انسان را نیز جزای خودی یا بد خود را کل همه میداند برین تقدیر چه خود را اضعاف حمد خود میداد و
اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواهد یافت و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی
آل من الصلوات التهادی من التحیات اکملها مکتوب سه صد و هشتاد و نه بولانا فیض الشدایانی بی صدور یافت
در بیان مخفی حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام کلمات خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان
جیبیتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم بدان ارشد که الله تعالی قال علیه و علی آل الصلوة
و السلام کلمات خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان جیبیتان الی الرحمن سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم و خفیفتهما علی اللسان ظاهر قلته الحروف اما وجه تعلما فی المیزان و کونهما جیبیتین الی الرحمن فلان
و بحمده الاول من الكلمة الاولی تغید تنزیهه تعالی سبحانه عمالا یلتیق بحجاب قدسه عزوجل و ابعد حجاب
کبریا به عن صفات انقص و سمات الحدوث و الزوال و البحر الثانی من تلك الكلمة یفید اثبات صفات
الکمال و شیونات الجمال له تعالی سوا کانت الصفات و الشیونات من انفضال من انفضال و من انفضال و من انفضال
اللاستغراق فی البحرین یفید ثبوت جمیع التزهیات و التقدسیات و ثبوت جمیع صفات الکمال و الجمال له تعالی
فما حصل البحرین من الكلمة الاولی ارجاع جمیع التزهیات و التقدسیات له سبحانه و اثبات جمیع صفات الکمال
و الجمال له عزوجل و حاصل الكلمة الثانیة اثبات جمیع التزهیات و التقدسیات له تعالی مع اثبات عظمته و کبریه
له عزوجل و فیما الی ان سلب التقاض عنه تعالی لیس الا لاجل عظمته و کبریه سبحانه فلا یرم یكون ثقیلتان
فی المیزان جیبیتین الی الرحمن و ایضا التبعیح مفتاح التوبة بل زبدة التوبة و خلاصتها کما حققت فی بعض المکتوبات
تفکون التبعیح وسیلة الی محو الذنوب و عوایسات فلا یرم یكون ثقیلا فی المیزان من مرجح کثرة الحسنات جیبیا الی
الرحمن لانه سبحانه یحب العفو و ایضا ان المسیح الحامد لما تنزهه جناب قدسه تعالی عمالا یلتیق به و اوجب صفات
الکمال و الجمال له تعالی فالرحمن الکریم الوباب جل شأنه ان نیزه المسیح عمالا یلتیق به و یوحده فی الحامد

ما تا که توهم هر غیبت ذات و صفات واجب تعالی و تقدس ایشان را از خیال ناشی شده است که تغائر و تباین آنم وطن را
 در رنگ تباین و تغائر آنم وطن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تغائر آنم وطن که ذات و صفات
 ما باشد نیافتند و تا آنکه از این مشابهه مدیدند لاجرم حکمی تغائر و تا آنکه نمودند و عنایت یکدیگر را قائل گشتند
 ندانستند که تا آنکه تباین آنم وطن در رنگ ذات و صفات واجب تعالی چون و چگونه است و آن تا آنکه از این تا آنکه
 نسبت نیست الا در صورت و اسم پس تباین تا آنکه در آنم وطن تحقق باشد و ما در رنگ آن عاجز به ششم نه اگر چه هر چه را
 دوراک متوانم که نفی آن کنیم و مخالف اصل حق باشیم و الله سبحانه و العليم بالصواب مکتوب سه حمد و یا زوهم
 بخند و مزوگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار غامضه و حقایق متصوره
 بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد که از منشاهات قرآنی است که علمای ربیعین را از انوار
 آن اطلاع داده اند و در اللهم های دو چشمی است مربی ما به محمد الف رب حبيب خدایه لام رب خلیل الله است به
 میم زنده بر کلیم الله است به سبای کار بار حضرت کلیم علی بنیاد و علیه الصلوٰة والسلام حقیقت الف است و
 سبای معاطله این حقیر نیز به تبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن باز گشت حضرت کلیم علی بنیاد و علیه الصلوٰة
 و السلام بحقیقت میم است و باز گشت این حقیر بحقیقت های دو چشمی است الحال مرجع و ملازمین همین حقیقت
 هاست این حقیقت همانست که تعبیر از آن چغیر بیوت میناید و این حقیقت گنجینه رحمت است یک رحمت که در دنیا
 بین کرده اند و نود و نه رحمت که بر لافخه و ذخیره مانده اند مستقر و مستوج همه آنها همین حقیقت است گوئیایک
 چشمه آن مخزن رحمت دنیا است و چشمه دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت انبار میناید
 در نیم وطن ظهور جمال صرف است که شائبه از جلال آنرا نیافته است و دوستان را در دنیا هر چه از قسم محنت و
 آمده بدیند صمیمت جمالی است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هر چه از جنس نكمت و
 سرور بدیند ظهور جلال است که بصورت جمال و انموده اند و از اینها المکرر الاهی جل سلطانہ فیض به کثیر و بیدی
 به کثیر او سبای کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیات حقیقی است که فوق حقیقت الف است
 و همچنین سبای حضرت خلیل علی بنیاد و علیه الصلوٰة و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت مافی الباب حقیقت
 سبای حضرت خاتم الرسل جمال الحقیقت است و حقیقت سبای حضرت خلیل تفصیل تحقیق علیه الصلوٰة
 و التسلیات است و اما و کلمات و باز گشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰة و السلام حقیقت الف است و
 باز گشت حضرت خلیل علی بنیاد و علیه الصلوٰة و السلام حقیقت لام است بی جمال را بوحدهت بیشتر مناسبت

بعد الحمد و الصلاه بنیاید که هر چه در انسان از کمالات است همه مستقلا و از مرتبه وجوبت تعالی و تقدس است اگر علم است
 مستقلا و از علم آخرت است و اگر قدرت است نیز مستقلا و از قدرت آخرت است علی هذا القیاس با کمال هر مرتبه باندازه آخرت است
 علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم مرده دارد که لاشی محض است نسبت بزننده که بجات بدی از مد گس
 یافته باشد و همچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عکس است و از آنکه نساجی بیت خود نماید
 نسبت بشخصی که بر یک و میدان او آسمانها و زمینها و حیال و سجاد پاره پاره گردند و هبای منشور شوند کمالات دیگر را
 هم برین قیاس باید گردانید تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس
 کمالات انسان در صورت کمالات مرتبه وجوب تعالی تقدس گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسی از
 کمالات آخرت چنانچه دیگر حاصل نکرده است از اینجا است ان الله خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف
 ربه ازین بیان لایح میگرد و چه هر چه در نفس است اگر چه صورتها نیست همانست که حقیقت آن در مرتبه وجوب تعالی
 و تقدس حاصل است از اینجا سر خلافت انسان را در باب چه صورت شئی خلیفه شئی است در تمیقام زنا و قد و
 جسم گمان برده اند که خدا عز و جل سلطان بصورت انسانست از بخردی قوی و جوارح انسانی را در ان
 حضرت جل سلطان ثابت نموده اند ضلوا فاضلوا اندانسته اند که اطلاق صورت و مثال آن در آنحضرت
 از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و ثبوت چه حقیقت آن صورت ترکیب مطلقه و بعضی و تجزیه
 میخواهد که منافی وجوبست و مانع قدم تشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال
 الله تعالی و ما یعلم تاویل الا الله یعنی تاویل آن تشابه را هیچ کس نمیداند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد
 که تشابه نزد خدای عز و جل و علانیة محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و علمای را بخین را نیز از علم
 این تاویل قلبی عطا میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خاص رسل را اطلاعی نمی بخشد
 آن تاویل را خیال کنی که در رنگ تاویل بدست بقدرت و تاویل وجه بذات حاشا و کلا آن تاویل
 از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید باید دانست که صاحب فتوحات کیه و تابان او
 میگویند که صفات واجب تعالی و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگر
 اند مثلا علم چنانچه عین است عین قدرت نیز عین ارادتست عین سمع و عین بصر علی هذا القیاس سایر صفات
 درین سخن نزد فقیر از صواب و راست زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذہب
 اهل سنت و جماعه است چه صفات ثانیة یا سبعة برفق اگر اسی این بزرگواران در خارج موجود اند

در این تاویل قلبی عطا میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خاص رسل را اطلاعی نمی بخشد

غیر روایات اصولست و غیر ظاہر مذہب است و آنچه امام محمد شیبانی گفته کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یشر و یضع کما یضع النبی علیہ و آلہ الصلوٰۃ والسلام ثم قال ہذا قولی و قول بحفیض رضی اللہ تعالیٰ عنہما از روایات نوادر است و نہ روایات اصول کما فی الفتاویٰ و الفرائض فی المحيط بل یشر باصبع السبابة من ید الیمنی لم یدکر محمد ہذا مسئلہ فی الاصل وقد اختلف المثلخ فقیہ منہم من قال لا یشر و منہم من قال یشر و ذکر محمد فی غیر روایۃ الاصول حدیثاً عن ابنی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انہ کان یشر ثم قال ہذا قولی و قول بحفیض رضی اللہ تعالیٰ عنہما و قد قبل انہ سنۃ و قبل سخب ثم قال ہذا ما ذکرہ او الصحیح ان الاشارة حرام و فی السراجیۃ و بکرہ ان یشر بالسبابة فی الصلوٰۃ عند قولہ اشہد ان لا الہ الا اللہ ہو المختار و من الکبرے و علیہ الفتوے لان سببہ الصلوٰۃ علی السکون و الوقار و فی الغیاثیۃ من الفتاوی و لا یشر بالسبابة عند التہجد ہو المختار و علیہ الفتوے فی جامع الرموز لا یشر و لا یعقد و ہو ظاہر اصول اصحابنا کما فی الزاہدی و علیہ الفتوے کما فی المصنعات الوکیلی و الخلاصۃ و غیرہ و عن اصحابنا انہ سنۃ فی خزائنہ الروایات من التمار خانیۃ ثم اذا اخذ فی التہجد و اتقی الی قولہ لا الہ الا اللہ بل یشر باصبع السبابة الید الیمنی لم یدکر محمد رحمہ اللہ فی الاصل فقد اختلف المثلخ فقیہ منہم من قال لا یشر و فی الکبرے و علیہ الفتوے و منہم من قال یشر و من الغیاثیۃ و لا یشر بالسبابة عند التہجد ہو المختار ہر گاہ در روایات معتبرہ حرمت اشارہ واقع شدہ باشد و برکراہت اشارہ فتویٰ دادہ باشند و از اشارت و عقد نمی کنند و آنرا ظاہر اصول اصحاب گویند مقلد انرا منیر سد کہ بمقتضای احادیث عمل نمودہ جرات در اشارت نمایند و بفتاویٰ چندین علماء مجتہدین مرکب امر محرم و مکروہ و منہی گردیم و ترک ہین امر از حقیقہ از دو حال خالی نیست یا آنکہ علماء مجتہدین را علم احادیث معوفہ جو ان اشارت اثبات نمی نمایند یا آنکہ عالم این احادیث میدانند ما عمل بمقتضای این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کنند و می شمارد کہ اینا بمقتضای آراء خود برخلاف احادیث حکم بحرمت و کراہت کردہ اند و این ہر دو شوق فاسد است تجویز نکنند آنرا اگر سفیہ یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوٰۃ گفته است کہ انگشت شہادت برداشتن در تہجد سنت علماء مقدم است اما علماء متاخرین کردہ اند از آنکہ چون رافضیان درین غلو کردند سنیان ترک کردند از برائے نفی تمت سنی بہ رافضی مخالف روایات کتب معتبرہ است زیرا کہ ظاہر اصول اصحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت سفت علمای ما تقدم شد و وجہ ترک نفی تمت انگشت حسن ظن ما با بن اکابر دین آنست کہ بازمانیکہ دلیل حرمت

است لاجرم بالغ مراحت بیک گشت که قریب بوحث است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت و هشت ناچار با گذشت
به لام که نزدیک بکثرت است حاصل آورد پس حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بهم در بسیار کثیر البرکت اند
و بهم در معاد و مرجع ازینجا است که سید البشر علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام صلوٰۃ و برکت که عامل صلوٰۃ و برکت
حضرت خلیل است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام مسالۃ مینایند و در اسرار اکمیه که رتبه اینها فوق رتبه صفات
رب حضرت خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوٰۃ و التسلیمات اسم مبارک الله است تعالی شان و رب انجیة ارحم برب
الرحمن است جل و علا چون انجیة را در مبدایت مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام تجار
برکات بسیار از انحضرت با انجیة رسیده است هر چند ولایت انجیة ولایت موسوی نیست اما از برکات آن طایفه
طلو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفاده که انجیة از ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است
و استفاده فرزندی عظمی علیه الرحمة از آن تفصیل از آن ولایت و ولایت فقیه که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت
رجل موسی است که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندش علیه الرحمة شبیه ولایت سحره فرعون است که
ایمان آوردند مکتوب سه صدر و دو از او هم بمیر محمد نعمان صدر دریافت و در جواب اسوله که پرسیده بود
در اینجا تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علماء خفیه است در آن باب الحمد لله رب العالمین اصلوٰۃ و السلام
علی سید المرسلین وعلی اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین جمیع صحیفه شریفه
که مصحوب ملا محمد دارالسلام داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانیده پرسیده بودند که علماء میگویند که در این
روضه متبرکه مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و اتحیه از مکه معظمه بزرگتر است با وجود وجود بودن صورت
و حقیقت کعبه معظمه بر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوٰۃ و اتحیه زمین روضه متبرکه که چون بزرگتر
باشد مخدوم آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر القلوع کعبه معظمه است بعد از آن روضه قدسه
مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ و اتحیه بعد از آن زمین حرم حضرت مکه حرمه الله تعالی عن الآفات اگر علی
روضه متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشد مراد مکه معظمه سوائے زمین کعبه مقدسه فراد داشته باشند ایضاً
پرسیده بودند در ماده تجویر اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا اعلم الله رساله نوشته اند فرستاده شده است
و درین باب هر چه اشارت شود مخدوم و احادیث نبوی علی صدرها الصلوٰۃ و السلام در باب جواز اشارت
سبابه بسیار وارد شده اند بعضی از روایات فقیه خفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد
نموده است و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است
 که نفوذ غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف قول من
 بیاید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نکنید ملاذ از ان حدیث حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است
 بنا بر عدم علم این حدیث حکم بخلاف آن فرموده است احادیث اشارت از ان قبلی نیست احادیث معروفه
 اند احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علمای خفیه بجز از اشارت نیز فتوی داده اند بقضای فتاوی مستعار
 بهر طرف که عمل نموده مجوز باشد گوئیم اگر تعارض در جواز و عدم جواز وصل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم
 جواز است و جانب حرمت را ایضاً شیخ ابن ہمام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع
 متعارض اند بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدیم که مبنای صلوٰۃ بر سکون و خشوع است که با جمیع مطلق
 و مرغوب است و العجب من الشیخ ابن الہمام ان قال وعن کثیر من المشائخ عدم الاشارت وهو خلاف
 الروایۃ والدرایۃ کیف نسب التحمیل الی العلماء المجتہدین المتکلمین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من
 الشرح وهو ظاهر المذهب و ظاهر الروایت عمد الخفیفۃ و ہذا الشیخ قد ضعف حدیث الثقلین بالاضطراب
 المحاصل من کثرہ اختلاف الرواۃ فرزندے ارشدی محمد سعید درین باب رسالہ مینویسد چون بہ بیاض
 برسد فرستادہ خواهد شد انشاء اللہ تعالی و ایضاً پرسیدہ بودند کہ طالبان طریقہ ایشان بہر طرف جمعی
 ہستند در ہیچ جادیرے کمرہ و یکس نگفتہ کہ سر حلقہ باشد بہرچہ اشارت شود بہر کرنا مناسب دانند
 فرمایند کہ سر حلقہ جمعی باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخارہ و توجہ امر فرمایند و اسلام
 علیکم و علی من لدیکم مکتوب سہ صدر و سیر و حکم خواجہ محمد ہاشم صدر دریافتہ در صل اسولہ کہ
 نوشتہ بودند سوال اول آنکہ کمالات اصحاب کرام مر بوط بہ فنا و بقا و سلوک و حبس مذہبہ بود یا نہ
 سوال دوم آنکہ طریقہ علیہ نقشبندیہ از ریاضات منع میکنند و مضری دارند و حال آنکہ آنسور علیہ
 و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ریاضات شاقہ کشیدہ اند سوال سوم آنکہ این طریق چرا مشوب بحضرت
 صدیق گشت سوال چہارم آنکہ در یک مکتوب نوشتہ اند کہ طالب را از ولایت موسوی بولایت
 محمدی تبصر ف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشتہ اند کہ شمار از ولایت موسوی بولایت محمدی
 آورد و جہ توفیق چیست سوال پنجم آنکہ پیر بہن پیش چاک باید پوشید یا پیر بہن حلقہ گریبان سوال
 ششم آنکہ توجہ نفی و اثبات بدل گفتہ شود لا را چہ را بر فوق برند و آلہ را بجانب یمن و در آخر

یا کراهت در میثاب برایشان ظاهر نشده است حکم بجزمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و استحباب
اشارت گویند بنماز که او را واضح این الاشارات حرام معلوم میشود که اول سنیت و استحباب نزد این بزرگواران
بصحت پذیرفته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایت مافی الباب ما علم آن دلیل نیست این معنی مستلزم
حق اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد وراثت حل و حرمت معتبر نیست
در میثاب ظن مجتهد معتبر است اول مجتهدین را او بهین از بیت عنکبوت گفتن بساجرات نمودن است و علم
خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاهر اصول اصحاب حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بهار برهم
زدن و شواذ گفتن احادیث را این کار بر واسطه قرب عهد و فور علم و حصول وریع و تقوی از ما دور افتادگان بهتر
میدانستند و صحت و سقم و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما می شناختند البته وجهی موجه داشته باشند در ترک علم و تحقیق
این احادیث علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و اما قاصر همان اینقدر می فهمیم که روایت احادیث در کیفیت اشارت
و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی
روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد نگاه
دسه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بست و سه و بعضی بر قبض خضر و بنصر و حلقه ابهام با وسط
اشارت سیاه روایت کرده اند و در روایتی بجزر و وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرمودند و در روایتی
آمده که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده و دست چپ را بر پایی راست نهاده اشارت میکردند و در
روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ در رخ بر رخ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند
و در بعضی روایت آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند از بعضی روایات معلوم میشود
که اشارت بی تحریک سیاه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا در بعضی روایات قیاس شده
است که اشارت در وقت قراة تشهد میفرمودند من غیر تعین و بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ
بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید بوقت دعا ساخته است که میفرمود یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی دینک و چون علمای حنفیه در اتیان اشارت اضطراب روایت دیدند فضل فرمادند و نیاز
بخلاف قیاس اثبات نه نمودند که بناس صلوٰۃ بر سکون و وقار است و ایضا توقیع اصابع بجانب قبله تا ممکن
باشد صحت است لکن اقال علیه الصلوٰۃ والسلام فلیوجه من اعضائه اقبله ما استطاع اگر گویند که کثرت
اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق در میان روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیه ممکن است زیرا که

در ملازمت حضرت خواجه خود بودم قدس سره که این دولت رو بظهور آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده بودم که بر من امری ظاهر شده است که سیر نفسی نسبت بآن امر همچو سیر آفاقیست نسبت به سیر نفسی زیاد تر ازین عبارت در خود قدرت تعبیر از این دولت نمی یافتم بعد از سالها چون انبیا طه عجیب منقح و محرر گشت بعبارت مجمل در تحریر آورد و الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذب و سلوک محدث باشد و از مختصرات مشتمل بود مولوی جاسع علیه الرحمة در نفحات عینو بسید که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراز است قدس سره حاصل سوال دوم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه آنسرور علیه و علی آل الصلوٰة و السلام ریاضات عجیب و گریستگهای شدید کشیده اند و در طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بواسطه ظهور کشف صوریه مضریه اند عجب نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و محبت اطوارا که گفته است که ریاضات در طریقه ممنوع اند از کجا شنیده که ریاضات را مضریه اند در طریق دوم محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التیحه و سعی در ستر حوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابسل از ریاضات شاقه و مجاهدات شدید است غایت مافی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمی شمردند و از مجاهدات نمیدانند ریاضت و مجاهدت نزد ایشان منحصر در گریستگی است و کثرت جمع در نظرشان عظیم القدر است زیرا که غرور و نرد این بهائم صفات از اجمهم ماست از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاهده شدید باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوٰة و التیحه و امثال آنها را در نظر عوام قدری مست و اعتدادی نه تا ترک اینها را از منکرات دانسته تحصیل این امور از ریاضات شمرند پس لازم است بر اکابرین طریقت که در ستر حوال میگویند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و شمر شرارت نمایند قال علیه و علی آل الصلوٰة و السلام بحسب امر امن الشران یشار الیه بالا صایح فی دین او و ینال من عصمه الله نزد فقیر گریستگهای دور در از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است که سیر تمام دار و دمی باید که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جمع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در اینجا نوشته که ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط

این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم و فتراین مکتوب را بهین مکتوب سازند و
عد و سیصد و سی و سه رعايت کنند که موافق عدد پیغمبرین مرسل است علیهم الصلوة و التسلیات نیز عدد اهل
بدرست رضی اللہ تعالی عنہم جمعین فرمودند که در خلاصه این مکتوب عرض داشتی که حضرت مخدومزاده کلان علیه
الرحمة و الغفران نوشته اند نویسنده تا خوانند با بدعای و فاسخه ایشان را یاد کنند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
بجانب اخوی خواجہ محمد باشم میر سانداسو که طلب حل بنا در مکتوب میر سید محبت اللہ نموده بودند و جواب بنا آنچه
معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الہی جلی سلطانہ بحسب فقای فی اللہ و بقای باللہ و علی تمام
مقامات جذبہ و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیہم الصلوة و السلام از اولیای است فضل
گشتند آیا انیمہ سیر و سلوک و فقا و بقا ایشان را در همان یک صحبت فضل بود از تمامی سیر و سلوک دیگر فقا و بقا اصحاب کرام
را بتوجہ و تصرف آنحضرت بوده علیہم الصلوة و التحیۃ بحد و سلام و نیز ایشان را علم سلوک و جذبہ حالاً و
مقاماً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخوانند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت
بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف بر خدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است به یک
نوشتن چگونه معقول شاخا و شاخا چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه
اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قریبیکه منوط بقفا و بقا و سلوک و جذبہ است قرب لایب است که
اولیای است به آن مشرف گشته اند و قریبیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام علیہم الصلوة
و السلام میسر شد قرب نبوة است که تبعیت و وراست ایشان را حاصل میگشت و درین قرب فقا است
نه بقا نه جذبہ است نه سلوک و این قرب براتب از قرب ولایت اعلی و فضل است چہ این قرب قریب
احصا است آن قرب ظلیت فستان باینها اما فهم هر کس بمذاق انیمہ قدرت نرسد و کیست که خواص رفیع انیمہ
بعوام مشارک باشند اگر بعلی نوای قلند رنواختی پنهانی بدی هر آنکه بعالم قلند رست پز آری بزرگه کمالات
قرب نبوة براه قرب لایب عروج واقع شود از فقا و بقا و جذبہ و سلوک چاره نباشد که اینها مبادی و محددات
آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاہراہ قرب نبوة اختیار افتد فقا و بقا و جذبہ و سلوک هیچ درکار
نباشد اصحاب کرام بشاہراہ قرب نبوة رفته اند که بجدبہ و سلوک و فقا و بقا کار ندارند بیان انیمہ قدرت از
مکتوبیکه بنام مولانا امان اللہ نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسائل خود نوشته است
که محاط بمنجا و برای سلوک و جذبہ است و وراست تجلیات و ظهور رست مراد از ان بهین قرب است

اوست تا زمانیکه بسیارست قلب بلکه متابعت سنت اتباع شریعت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و آخرت بلکه بعض
فضل خداوندی جل سلطان مزی و مطهر گردد و خست ذاتی او زایل نگردد و فلاح و بهبودی از وی متصور نیست فلاطلون
از کمال جبل صفائی خود را که باماره او تعلق داشت در رنگ صفای قلب موسوی انکاشت ناچار خود را نیز
همند به مطهر و رنگا و خیال کرده و از دولت متابعت او علی بنیاد و علیہ الصلوٰۃ والسلام محروم مانده بدایع
خسارت ابدی قسم گشت عاونا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این حضرات در نهاد جمیع کمون بوده اکابر
این طریقه قدس شد تعالی اسرار هم ریاضت جمیع را ترک نموده در مطعومات بر ریاضت اعتدال و مجاهده و بوط
حال دلالت نموده و منافع جمیع را با احتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کرده و دیگران منافع جمیع را ملاحظه نموده
چشم از مضار آن پوشیدند و جمیع ترکیب نمودند مقرر عقلاست که با احتمال ضرر منافع کثیره را میتوان گذشت
نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سیم که اگر امری دائر باشد میان سنت بدعت ترک
بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع
منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود
حقیقت این سخن آنست که آن سنت گوئیم وقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطه وقت و خفا جمیع در یافتند
مبادرت در تقلید آن نموده اند و جمیع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نورزیده اند و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال
سوال سوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت با حضرت صدیق نسو است بخلاف سایر طرق اگر دینی
گویند که اکثر طرق به امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق نسو است پس ملاسل و دیگر را با حضرت
صدیق نسو نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی
عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز
است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق نسو
گشت جمعی دیگر هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیری را اخذ نموده بحضرت امیر نسو گشته اند این تغییر تقریری
در برگشته بنارس رفته بود که آنجا آب گنگ آب جمن جمیع اند با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علاحد
است و آب جمن علاحد برنجیکه گوئید و میان برنج مانده اند که آب یکی بدیگر خلط نشود و جمیع که بجانب آب
گنگ واقع شده اند از جهان آب مجتمع آب گنگ پیور و جمیع دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن پیورند
اگر گویند که حضرت خواجه محمد باقر ساقی سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر خا پنجاه

نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافیت باین معات هیچ احتیاج بذكر و فکر نیست و الحق که در مطاعم و ملائیس بلکه در جمیع امور توسط حال و میان روی چه زیباست نه چندان بخور کرد و بابت بر آید نه چندان که از ضعف جانست بر آید حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت پیغمبر را علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگیهای شاقه مینمودند و اصحاب کرام نیز به برکت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰۃ و التحیه تحمل این بار میفرمودند و هیچ فوری و ظلی در اعمال و افعال ایشان واقع نمی شد با وجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا برنجی داشتند که قدرت شیر شکرمان به شکر آن نرسد از اینجا بوده که بست کس از صابران برد و بست کس از کفار غالب می آمدند و صد کس بر بنهار غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه نزدیک است که در اتیان آداب و سنن عاجز آیند بلکه بسیار است که از عهده او در انقض تکلف بر آیند بی قدر در این امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان سنن و فرائض خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق رضی الله عنه تقلید آنسرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند از خضف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام کیست از شما مثل من بزد و پروردگار خود ببتوته میکنم و طعام و شرب از اینجا میخورم پس بے قدرت تقلید نمودن سخن نمادند و بعضی اصحاب کرام به برکت صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام از مضرت های خفیه کثرت جوع محفوظ و مایمون بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست بیانش آنست که کثرت جوع البتہ صفا بخش است جمعی را صفا قلب میبخشد جمعی دیگر را صفا فی نفس صفائی قلب بدایت افزای و نور بخش است و صفائی نفس ضلالت نامست ظلمت افزا فلاحه یونان و برابره و جو گیه مبدیه را ریاضت گرسنگی صفائی نفس بخشیده بضلالت خسارت و دلالت نمود و افلاطون بی خرد و عتاد بر صفائی نفس خود نمود و صور کشفیه خیالیه خود مقتدرای خود ساخته عجب ورزید و بحضرت موسی علی ابنیاء و علیه الصلوٰۃ والسلام که در آنوقت مبعوث شده بود نگریید و گفت سخن قوم همدیون لا حاجه بناالی من پیدا اگر این صفائی ظلمت افزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سدا و میگشتند و از وصول بمطلوب مانع نمی آمدند و بنظر این صفا خود را نورانی پنداشتند نیست که این صفا از پوست قویه ماره او نگذشته است ماره او بر همان خبت و نجاست خودست بیش ازین نیست که نجاست مغلطه را بشکل غلاف رفیق نمایند قلب کفی حد ذاته پاکیزه است نورانی میگرد و زنگی بر روی او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است به باندک تصفیه بجالت اصلی رجوع مینماید و نورانی میگرد و بخلاف نفس کفی ذاتا خبت است و ظلمت صفت ذاتی

شیخ نظام نارنوی پیر این حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه نماید جمعی از عرب با زیر این و تعجب دارند که پیر این زمان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل عرب بر صواب باشد و هم عمل هند و ماوراءالنهر لکل وجهه هم و لیها اگر سنیت پیر این بیش چاک ثابت می شد علما از خفیه لباس آنرا بایل زمه تجویز نمی نمودند مخصوص بایل دین اهل علم میداشتند و چون زنان درین لباس بیش قدم انداخته لباس مردان بلباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتداء توجه طالبان این طریق با حدیث صرف است باید که نفی و اثبات این توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیرست جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت و تربیت توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس توجه نفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بغی غیر شتان ما بین ما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدئ این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیرنهان میگوید آیا در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لایفوق و آنکه بهین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد و لا رابفوق بر و آنکه را بجانب یمن صرف کند و الا الله را بجانب خود بکشد یا آنکه نفی و اثبات را در آن طریق به تحیل میگذرانند بکام و زبان کاری ندارد و اما موافق قلب شرط قول نمایند این دو سوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر راز است اگر نیک متوجه میشدید منفی میگشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران آنجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان کم می پروازند و گرفتار بے لغارت دارند مبلغ فتوح بر عمارت خرج میشود و فقرای نصیب می مانند این عقدهات را بر بنج نوشته بودند که شائبه اعتراض از آنجا مفهوم میگشت و بوسه انکار می آمدند که کار این طائفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر افی که بموت ابدی رسانند و هلاک سر مدعی گرداند و کفیف که این انکار و این اعتراض عائد به پیر گردد و سبب ایذا بر پیر شود منکر این طائفه از دولت ایشان محروم است و معترض بر ایشان همه وقت غائب و خاسته تر از زمانیکه جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن و زیبانه در آید از کمالات پیر بهره نیا برد و اگر یابد استدلال بود که عاقبت آن خرابی و رسوائی است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص که به پیر دارد اگر در خود برابر سر موگنجانش اعتراض بر پیر یا بد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر بے نصیب بود و اگر فرضاً مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود باید که آنرا

حضرت رسالت خاتمیت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و اتحیة تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گویم با وجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدد محال بحال خودست یک آب بواسطه تعدد محال خصوصیات تمیز پیدا میکند پس این است که نظر بصحبت هر یک مطلقاً با و منسوب شود حاصل سوال چارم آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد و ولایت موسوسه دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را با استعداد و ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب رویش زاده کلان قدس سره نوشته اند که شمار از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده و جبهه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق درج شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدی بدون حلیم الوقوع نیست در الوقت علم بوقوع این مرتب و بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و تبدیل دادند نوشته که شمار از این ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا متناقض متصور شود حاصل سوال پنجم آنکه پیراهن را صوفیان انجالبی پیش چاک می پوشند و میگویند سنتین است و بنندگان حضرت امیر بطریق حلقه میسازند تحقیق این چیست بدانند که ما هم در یناب تردد و ایرام اهل عرب پیراهن پیش چاک می پوشند و آنرا سنت میدانند از بعضی کتب معتبره فقهیه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک مردان را بناید پوشید که لباس ناست امام احمد و ابو داود و از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر ص روید علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام لعن رجل یلبس لبس المرأة والمرأة یلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین ولا تشبه المرأة بالرجل ولا تشبه الرجل بالنساء فان کلا الفرقتین ملعون بلکه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل ذمه را این لباس تجویز نموده اند و جامع الرموز از محیط نقل میکند فلا یلبس لى الذمی ما یختص بالاهل لدین و العلم کما رووه و العمامة بل قمیصاً شتاً من الکراکاس حمیه علی صدره کالنساء و ایضاً بقول بعض علماء پیش چاک قمیص نیست بلکه درج است قمیص نزد ایشان آنست که بنسبیدن چاک داشته باشند فی جامع الرموز فی بیان کفن المرأة و فی الهدایة بدل قمیص الدرع و فرق بینهما ان شقه فی الصدر و قمیص الی المنکبین و قالوا بالتراؤف نزد فقیر صواب آن بنیاید که چون مردان از تشبیه لباس زنان ممنوع گشته اند به بنیم جائیکه زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبیه زنان نموده پیراهن حلقه گریبان بپوشند و در جائیکه زنان پیراهن حلقه گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند و در عرب زنان حلقه گریبان بپوشند مردان بعضی وقت پیراهن پیش چاک بپوشند و در ماوراءالنهر و هند لباس نان پیراهن پیش چاکست ناچار مردان نیز حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبدالحق و بلوے میگفت که در حضرت مکه بودم و دیدم که یکس از مریدان

نشده است باقی احوال بحسبیت گذران است در نیا معظم خلیه برکت غوم میشود و اغوی محمد سعید و ضلع هموار دارد
 و اوقات بحسبیت بگذر میگذرانند یا ران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره جنبی بالا حفظ
 کرده است تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یا کند و العبودیه عرضداشت و و هم عرضداشت کمترین بندگان
 محمد صادق بذروه عرض میرساند که احوال و اوضاع ایخود و مستوجب شکراست خیریت آن ذات کعبه مراد است
 مع خادمان و مخلصان مطلوب و مسؤل است سرفراز نامه نای و صحیفه اگر اهی که بمصوب اسمعیل مرسل بود بمطالع
 آن مشرف و نتیج گردید حق سبحانه و تعالی شانه عاطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام باقی و پاینده و اولاد
 بحرمة النبی الامی و آل الامجاد علیهمین الصلوات و التملیات اکملها قبله گاه از خرابی احوال چه نویسد که
 غیر از حسرت و ندامت بر صدور اعمال و تضرع احوال ماضیه و حال سرایه بدست ندارد و آرزوی آنست که هیچ
 لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آنسور درگاه مدوی
 فرماید و دستگیر نماید از که میان کار و دشواری نیست بچه الحمد شد و المنة که تا حال همین توجه شریف بطریقیکه
 امر فرموده بودند استقامت دارد و در آن کم فتور می راه میاید بلکه روز بروز امیدوار ترقی و تزیید است
 بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و ملاحظه با والدین چون از ترددات فرصت میاید بقرآن نیز میخواند و این
 فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بسبب و قبض و بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن
 دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف سسته نه متوجهند و نه غافل و اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضور است
 بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظل متجاوز نمیشاید و بطائف اولاً
 ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امری دیگر مفهوم نمی شد چنانچه بحضور موفور السرور
 عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز در می آیند و این مقام مقام بقا میداند و بعد از بقا با زیک نوعی
 از قنایه لطائف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار نیست و الحال
 چند روز است که مقبوض و معامله سرور کم است تا چه ظاهر شود و اما تا حال توجه بعالم نیامده است چنان
 عرض احوال ضرور میبود بچند کلمه جز آن نمود قبله گاه با فقیر به شب حضرت را بخواب می بیند الا ماشاء الله
 زیاده چه نویسد که داخل تعلقات رسمیه است و العبودیه عرضداشت سووم عرضداشت کمترین
 بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر بدست که مقبوض و مفهوم میبود آخر الامر محض توجه
 اقدس عنایت خداوندی جل سلطان در رسید و بسط عظیم روی نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که

استفسار برنجی نماید که از شائبه احتراض پاک بود از منظره استکار میسر در نیوقت چون محض و مبطل محتج اند
 اگر احياناً از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن امر تقلید پیر نکند و بحسن ظن ممالک آن را
 محض طلب و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا بحضرت حق سبحانه و تعالی المتحی و
 مستضر شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبهه در ارتکاب مریح پیدا شود آن شبهه
 را اعتقاد نکند هرگاه مالک الامر جل سلطان در ائیان مباح منع نفرموده باشد و احتراض ننموده و بگریه و زاری
 که از نزد خود احتراض کند بسیار است که در بعضی جاها ترک اولی اولی باشد از ائیان اولی در حدیث
 نبوی آمده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ان الله كما يحب ان يؤتی بالغمیمه يحب ان يؤتی بالرحمته
 خدمت پیر چون فیضهای مفروط دارند در ایام فیض اگر باحوال مریدان به پردازند تسلی خود بعضی از امور
 مباحه نمایند چه جائز احتراض است در نیوقت عبد الله صاحب طریقه از برای تسلی خود هم همراه
 سگبانان به صحرا به شکار میرفت و بعضی از مشایخ درین وقت تسلی خود بسماع و نغمه بنمودند
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات التمام و اکملها
 خاتمه عرض داشت اول که معضرت پناه محمد و مزاوله کلان قدس سره نوشته بودند
 عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این حدود و بین
 توجهات علیه جمعیت صوبه و مغفوع گذران است مدیست که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و
 پریشان بوده روز آخر بر علیه میان بدرالدین رسید و خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بحد و مسرت
 بے اندازه روی نمود الحمد لله سبحانه علی ذاک حمد اکثر اکثر قبله گا با حافظ بها و الدین شب سینه دریم ختم قرآن
 کرد از شب چهاردهم حافظ موصی شروع کرده است پنج پنج سیپاره بخواند شب آینه که شب نوزدهم است
 ختم میکند در عشره اخیر حافظ بها و الدین تمام داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح
 حافظ قرآن بخواند که مقامی در پنج بس نودانی ظاهر شد گویا که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند بان حرأت
 نمیتواند کرد و حیان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام اجمال و انیمقام است گویا که
 در بای عظمت دارد که روزه در آورده باشند و انیمقام تفصیل حقیقت محمدی است اکثر از انبیا و اولیا و کل بقدر
 خود از بعضی آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر را علیه الصلوٰۃ والسلام نصیبی مفهوم نشد و
 این حقیر نیز بهره یافتی سبحانه و تعالی توجه عالی نصیبی کامل روزی گرداناد و تا هنوز انیمقام خوب واضح

فہرست جلد ثانی مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳	مکتوب شیخ عبدالعزیز چنوری در بیان تحریر	۲۴	مکتوب ۱۲ برائے آگاہی میان غلام محمد برادر حقیقی حضرت
۹	مکتوب ۹ شیر شمس الدین خلجانی در بیان آنکہ مرتبہ	۲۶	مکتوب ۱۳ بمیرزا شمس الدین در جواب کتابت او در
۱۱	مکتوب ۱۱ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		بیان آنکہ نصیب علما و خواہر چیت و نصیب صوفیہ
۱۲	مکتوب ۱۲ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		علیہ و نصیب علما و راغبین چیت -
۱۳	مکتوب ۱۳ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین	۲۷	مکتوب ۱۴ بمولانا احمد برکے در جواب استفسار او
۱۴	مکتوب ۱۴ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		کہ صاحب منصب البتہ صاحب علم ست یا نہ -
۱۵	مکتوب ۱۵ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین	۲۸	مکتوب ۱۵ بسادات عظام و قضاة و اہالی و سواہی
۱۶	مکتوب ۱۶ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		گرام بلکہ سامانہ در مکتوب پیش خطیب آنجا کہ عید قربان
۱۷	مکتوب ۱۷ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین	۲۹	مکتوب ۱۶ شیخ بدیع الدین سہارنپوری در جواب
۱۸	مکتوب ۱۸ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		استفسار ہائے او در بیان عجائب و غرائب
۱۹	مکتوب ۱۹ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		بر رخ صفرے و فضیلت مرگ طاعون -
۲۰	مکتوب ۲۰ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین	۳۰	مکتوب ۱۷ بمیرزا حام الدین در بیان مصیبت ہائے
۲۱	مکتوب ۲۱ بنجدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید مدین		این عالم کہ بظاہر راحت اندامانی بحقیقت باعث
			ترقیات اند -
		۳۱	مکتوب ۱۸ شیخ جمال ناگوری در بیان آنکہ نصیب علما و
			خواہر چیت و علما و راغبین چیت -
		۳۲	مکتوب ۱۹ بمیرزا محمد الدین در اتباع سنت سنہ
			واجتناب از بدعات نامرضیہ -

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۵	مکتوب ۲۹ مجاہد در بیان آنکہ نیان ماسوائے حکام اول این طریق است۔	۱۲۲	مکتوب ۲۳ بنور محمد در جواب استفسار اول الخ
۹۹	مکتوب ۵۰ میر شمس الدین بآل کثر لکھنؤ تحفہ حقیقت	۱۲۳	مکتوب ۲۴ بنور محمد مومن در بیان تلون احوال الخ
۱۰۰	مکتوب ۵۱ مجاہد محمد صدیق در بیان ادب خانہ۔	۱۲۴	مکتوب ۲۵ بہ مولانا محمد م شرم در احتراز از ہول لا طائل۔
۱۰۱	مکتوب ۵۲ مجاہد محمد علی کشمیری۔	۱۲۵	مکتوب ۲۶ بجا سخا نان در بیان محتاج اہل سنت و ورع و تقویٰ۔
۱۰۲	مکتوب ۵۳ بیگی از شاخ صدور یافتہ۔	۱۲۶	مکتوب ۲۷ بجا سخا نان در بیان محتاج اہل سنت و جماعت۔
۱۰۳	مکتوب ۵۴ بسید شاہ محمد در بیان آنکہ متابعت آن سر و صلعم مراتب و درجات دارد۔	۱۲۷	مکتوب ۲۸ مجاہد شرف حسین در بیان ستون نورانی الخ۔
۱۰۴	مکتوب ۵۵ مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید خواجہ محمد معصوم در بیان آنکہ قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیہ است	۱۲۸	مکتوب ۲۹ بہ محمد مراد نجفی در بیان تعدیل ارکان بنا الخ۔
۱۰۵	مکتوب ۵۶ بمولانا عبد القادر در بیان معاملہ عارفانہ	۱۲۹	مکتوب ۳۰ بہ مولانا عبد الواحد در بیان اسرار کعبہ مغظمہ الخ۔
۱۰۶	مکتوب ۵۷ بلا غارتے نائب کد کراولے است از صلوات۔	۱۳۰	مکتوب ۳۱ بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید۔
۱۰۷	مکتوب ۵۸ مجاہد محمد تقی در جواب استفسار اور از عالم مثال۔	۱۳۱	مکتوب ۳۲ بہ مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم در بیان معاملہ بیت اللہ۔
۱۰۸	مکتوب ۵۹ بہ پیر زادہ خواجہ محمد عبد اللہ در بیان آنکہ معقول و مویوم کشوف و مشہود و جمیع داخل ماسوائے است۔	۱۳۲	مکتوب ۳۳ بنور حضرت خواجہ محمد معصوم در بیان ظاہر و باطن انسان کامل۔
۱۰۹	مکتوب ۶۰ بہ محمد تقی از جواب کتابت او۔	۱۳۳	مکتوب ۳۴ مجاہد ہاشم در بیان تاویل کریمہ ظالم لنفسہ الخ
۱۱۰	مکتوب ۶۱ در غرار حرمی مولانا احمد بیکے۔	۱۳۴	مکتوب ۳۵ بجا سخا نان کر انسان مئے الطبع مجبول است۔
۱۱۱	مکتوب ۶۲ بجا سخا نان کر انسان مئے الطبع مجبول است۔	۱۳۵	مکتوب ۳۶ بجا سخا نان کر انسان مئے الطبع مجبول است۔

بن صنایع کیمین مکان فضل خلایق نیرین

شمع کاشانه هدایات و عرفان معقله آئینه صافی در دوزان مورد انوار الملمات بزدانی انمی

مکتوبه امام ابراهیم

از ارشادات علیه غوث دلی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه مدینه میدان علم الخامس حضرت قائم

در مطبع مشرقی نال کشور مطبعه مطبوعه

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۴۶	مکتوب ۸۶ برزا مظفر در بیان آنگہ سخن و بیات	۱۵۷	مکتوب ۸۷ بلا بدیع الدین در رضا بقضار
۱۴۷	مکتوب ۸۷ بر دوستان را کفارت است	۱۵۸	مکتوب ۸۸ بسادات پنا و میرحب اند و نصیحت
۱۴۸	مکتوب ۸۸ بمولانا فتح حسین در بیان حقیقت عرش الخ	۱۵۹	مکتوب ۸۹ بمیرزا عرب خان در سفارش
۱۴۹	مکتوب ۸۹ بمولانا حسن بر کے در جواب اعتراضات	۱۶۰	مکتوب ۹۰ بخواجہ محمد سعید در اسرار قاب توہین
۱۵۰	او کہ بر کلام صوفیہ نمودہ بود	۱۶۱	او ادائے
۱۵۱	مکتوب ۹۰ بر داراب خان در بیان محبت و اخلاص الخ	۱۶۲	مکتوب ۹۱ بمیر محمد نعمان در بیان آنگہ ولایت عبارت
۱۵۲	مکتوب ۹۱ بشیخ یوسف در جواب رسالہ اور	۱۶۳	از قرب آہی است
۱۵۳	مکتوب ۹۲ بشیخ حامد ہنارے در بیان آنگہ پریہ بود	۱۶۴	مکتوب ۹۳ بخواجہ ہاشم بخشی در بیان آنگہ ہر کہ اعجاز
۱۵۴	کہ عین القضاۃ در تمہیدات سے نوید و شاکہ	۱۶۵	خطائف عالم خلق و عالم امر ہم ظاہر و ہم باطن
۱۵۵	خدا امید اندر محمد است	۱۶۶	مکتوب ۹۴ بمولانا عبد القادر در بیان حقیقت تن و
۱۵۶	مکتوب ۹۴ بہ محمد مراد در بیان اجتناب از مغز خرافات	۱۶۷	قضا و بقا و جد اشیدن عدم از حقیقت و صورت
۱۵۷	دنیا سے دنیہ	۱۶۸	عارف و نسبت مجاورت بہر سائیدن
۱۵۸	مکتوب ۹۵ بخواجہ شرف الدین حسین در اجتناب	۱۶۹	مکتوب ۹۶ بہ مقصود علی تبریزے در سوال اول
۱۵۹	از دنیا سے دنیہ	۱۷۰	کفر حقیقیہ صدور یافت
۱۶۰	مکتوب ۹۶ بہ میرزا محمد در محبت ابن طائف	۱۷۱	مکتوب ۹۷ بخواجہ ابوالحسن بخشی صدور یافت
۱۶۱	علیہ	۱۷۲	جواب اعتراضات شیعہ
۱۶۲	مکتوب ۹۸ بشیخ حمید بنگالی در بیان سکایت	۱۷۳	مکتوب ۹۸ بخواجہ ہاشم کشمے در جواب کتابت اور
۱۶۳	عدم رسی پیام و سلام	۱۷۴	مکتوب ۹۹ بحضرت محمد ذادہ ما خواجہ محمد مصوم
۱۶۴	مکتوب ۹۹ بشیخ نور محمد صدور یافت	۱۷۵	و خواجہ محمد سعید
۱۶۵	مکتوب ۱۰۰ بشیخ طاہر بدخشے در جواب	۱۷۶	مکتوب ۱۰۰ بمیر محمد نعمان در جواب سوال کہ کردہ بودند
۱۶۶	کتابت اور	۱۷۷	مکتوب ۱۰۱
۱۶۷	مکتوب ۱۰۱ بہ فتح خان افغان و نصائح	۱۷۸	مکتوب ۱۰۲

بن العربی در مسئلہ وحدۃ الوجود باینچہ مختار حضرت ایشان سست سلمہ اللہ تعالیٰ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ
الذی جعل الامکان مرآۃ للوجوب و مہر العدم منظر للوجود و الوجود ان کانتا صفۃ کما لہ سبحانہ
فوق تعالیٰ و راء جمیع الاسماء و الصفات و راء جمیع الشیون و الاعتبارات و اوراء الظہور البطون و دور
البروز و الکمون و دوراء التجلیات و الظہورات و اوراء المشاہدات و المکاشفات و دوراء کل محسوس
و مقبول و دوراء کل مہیوم و تتخیل نموسبحانہ و راء الوراۃ ثم و راء الواوۃ ثم و راء الوراۃ **س**
چگونگی باتو از مرغی نشانہ + کہ باعتبار بودیم آشیانہ + ز غنقاہست نامی پیش مردم + ز مرغ غن من بود آن
نام ہم لم + فلا یصل حمد حامدالی جناب قدس ذاتہ بل منتہی جمیع المجاہدون سہرا قات عزتہ فهو الذی
اشنی علی نفسہ و حمد ذاتہ بذاتہ نموسبحانہ الحامد و المحمود و ما سواہ عاجز عن اداء الحمد المقصود و کفایت وقد
عجز عن حمدہ سبحانہ من ہو جائل لواء الحمد یوم القيمة تحتہ آدم من دونہ و ہو افضل البرایا و اکملہم ظہورا و
اقربہم منزلا و جمعہم کمالا و اشہلم جلالا و اتئمہم برآ و ارفعہم قدرا و اعظمہم اہتہ و شرفا و اقوہم
دینا و اعدہم مائتہ و اکرمہم حبا و اشہرہم نبأ و اعزہم نبیا و اولاہ لما خلق اللہ سبحانہ المخلوق و لما اظہر
المریۃ و کان نبیا و آدم بین الماء و الطین و اذا کان یوم القيمة کان ہو امام البینین و خطیبہم
و صاحب شفاعتہم الذی قال نحن الآخرون و نحن السابقون یوم القيمة و انے قائل
تولا غیر فخر وانا حبیب اللہ وانا خاتم النبیین و لا فخر وانا اول الناس خروجا واذابعتوا وانا قائم ہم
اذا و قد وانا خطیبہم اذا انصتوا وانا مستشفعہم اذا حسبوا وانا مبشرہم اذا یسوا و المفتاح یومئذ سیدی
س در قاطبہ کہ اوست و انم نرسم : این بسکہ رسد ز دور بانگ جرسم : صلوۃ اللہ سبحانہ و
تسلیماتہ تعالیٰ و تحیتہ غر شانہ و برکاتہ جل پر ہانہ علیہ و علی جمیع اخوانہ من البنین و المرسلین و الملائکۃ
المقربین و علی اہل الطاعتہ جمیعین صلوۃ و سلاما و تحیتہ و برکتہ ہو لما اہل کما ذکرہ الذاکرون و
کما نخل عن ذکرہ العافلون و بعد الحمد و الصلوۃ و تبلیغ الدعوات و ارسال التیمات نمودہ می آید
صحیفہ شریفہ کہ نامزد این فقیر ساختہ بودند را غوی اعزای شیخ محمد طاہر رسانیدند و خوش وقت ساختند
چون شضم جقائق و معارف ارباب کشف و شہود بود و فرحت بر فرحت افزود و جزاکم اللہ سبحانہ
فقیر نیز موافقت صحیفہ ایشان نمودہ از افواق مذاق این طائفہ علیہم سخن در میان آوردہ و بچند کلمہ
مصدع گشت مخدوم ما معلوم شریفیست کہ وجو و مہدای ہر خبر و کمال سست و عدم نشاء ہر نقص و شرارت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد كثير اطيابا مباركا فيه وعليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام الاتقان الاكملان على
جيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته وكل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة
المقرين كالميلين بملو شانهم ويحرمي اما بعد فنذره مكاتيب تضمنه لعلوم غريبة ومعارف عجيبه واسرار
لطيفة ودقائق شريفة ما تكلم بها احد من العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء مقبلة من مشكاة الوار
النبوة للامام الهام قدوة العلماء والراشدين المشرف بتشريلات المرسلين صاحب الولاية الاصلية مخزن
الاسرار الالوتية واقف ودقائق المتشابهات القرآنية الآتية العجيبة من الآيات الرحمانية مجد والفت
ثاني شخينا وامانا الشيخ احمد القاروتي سلمه الله تعالى سبحانه على رؤوس العالمين چون جلد اول
مكتوبات بعد وسيد وسيزده مکتوب رسيده حضرت ايشان سلمه الله تعالى فرمودند که برهمن عدد ختم
کنند که موافق عدد پيغامبران مرسل است صلوة الله تعالى على انبياء وعلیهم ونیز موافق عدد
اهل بدر است رضوان الله تعالى عليهم جميعين تبركا وتيمنا بران عدد ختم نموده آمد بعد از ان مكتوبات
قدس آیات دیگر که صدور یافتند معارف آگاهای حقائق و دستگاهی مظنه فیض الهی منظر اسرارنا متناهی
جامع علوم ظاهره و باطنه حضرت مخدوم زادگی شیخ مجدد الدین خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالى
وابقاءه واصله لے غایت ما یتناه باعت گشتند که این مکاتیب جمع شوند بحسب اشاره شریف
ایشان کترین خاگردان این درگاه ضعف عباد الله الباری عبدالحی بن خواجہ جگر حصای غفر الله تعالى
ذنوبه وستر الله سبحانه عیوبه و حسن الله تعالى خاتمه تصدی جمع این مکاتیب گشت هو الله الموفق
وعلیه النکالان مکتوب اول شیخ عبدالعزیز جو پوزی صدور یافته در بیان تحریر نهج شریف علی الدین

مثلاً علم و قدرت چنانچه عین ذاتند تعالی عین یکدیگر اند نیز پس در آن موطن در هیچ اسم و رسم تعدد و تکرار نباشد و نمایان
و بتامین نبود غایتی بانی الباب آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت عالم تمانیز و بتامین پیدا
کرده اند اجمالاً و تفصیلاً اگر تمیز اجمالی است معتبرترین اول است و اگر تفصیل است سیمای تبعین ثانی تعیین اول
در احدیت می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعیین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق سایر ممکنات
می نامند و در این حقائق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعیین علمی که وحدت و احدیت اند و مرتبه
و جوب اثبات مینمایند مگر بنیاد این اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرد هیچ موجودی
نیست و این کثرت که در خارج مینماید عکس آن اعیان ثابته است که در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج
موجودی نیست منعکس گشته است و وجودی که پدید آورده در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد
و وجودی که در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جز در تخیل ثابته نیست و در مرآت روئے حلول
نگروده است و در روی آن مرآت چیزی منعکس گشته اگر استقاس است در تخیل است که در روئے
مرآت متوهم شد این تخیل و متوهم چون صنع خداوند نیست جلسلطان که اتفاق تمام دارد بر مفعول و هم
تخیل مرفوع نکرده و جواب و عذاب ابری بران مرتب باشند این کثرتی که در خارج نمود روئے پیدا
کرده است به سه قسم است قسم اول تعیین روحی است و قسم دوم تعیین مثالی و قسم سوم تعیین جسمی
که بشهادت تعلیق دارد این سه تعیین را تعیینات خارجی میگویند و در مرتبه امکان اثبات می نمایند تزللات
خمس عبارت از این تعیینات پنجگانه است و این تزللات خمس را حضرات فوس نیز گویند چون علم حاج
غیر از ذات واجب است تعالی و غیر از اسما و صفات و لهجی جلسلطان که عین ذاتند تعالی و تقدس
نزد ایشان ثابته نشده است و صورت علمیه را عین این صورت دانسته اند نه شیخ و مثال آن و
بچنین صورت منعکس اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را
تصور کرده اند نه شبه آن ناچار حکم با تکا و نموده اند و همه اوست گفته ایمست بیان نه هب شیخ
محمی الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود و در وجه اجمال همین علوم مند و امثال این علوم که شیخ
آنها را مخصوص بخاتم الولایت می دانند و می گوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم
الولایت اخذ می نماید و شرح فصوص در توجیه آن تکلفات مینمایند با جمله پیش از شیخ
پیچ کی انون طائفه باین علوم و اسرار زبان نگشاده است و این حدیث را بدین نهج

منعکس

اول علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است از آن که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلی
 است که در عجز و مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که
 مرآت عدم که مقابله اوست منعکس گشته است و بنیاد مردم از خانه چیز نیست به تودای
 همه چیز من چیز نیست؛ لیکن نزد فقیر ظلی عین شیئی نیست بلکه شیئی است و مثال آن شیئی و حل
 یکی بر دیگری منتفع است پس نزد فقیر ممکن عین واجب ثابت نبود چه حقیقت ممکن عدم است
 و عکس که از اسما و صفات در آن منعکس گشته است شیخ و مثال آن اسما و صفات است نه عین
 آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شرارت
 و نقص و خیر را انشاء است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود توابع آن همه مستفاد
 از آن حضرت است جلالها و پر توی است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس بیاچار او تعالی نور آسمانها
 و زمین باشد و او را ای او سبحانه همه ظلمت بود کفایت و عدم فوجی از ظلمات تحقیق این بحث کما یفیه در
 مکتوبه که بنام فرزندی غلی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق مایهات ممکنات نوشته است
 طلب فرمایند پس عالم با سرانزد شیخ محی الدین عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم نیز پیدا
 کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت از عداوت
 است که اسما و صفات و اجبی جلالها در خانه علم و آستان منعکس گشته اند و در خارج بایجاد
 حق سبحانه آن عداوت بآن عکس وجود و ظلی موجود شده پس در عالم خبیث ذاتی پیدا شد و
 شرارت جلیله ظاهر گشت و خیر و کمال همه عائد بجناب قدس او شد و حل و خلا کردیم ما صاحب من جنه
 فمن الله و ما صاحب من سیکه من نفسک مودع انیم گرفت است و الله سبحانه الملم پس ازین تحقیق
 معلوم گشت که عالم در خارج موجود است و وجودی چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است
 بود و اصلی بل بذاته غایبه مافی الباب ازین خارج نیز ظلی همان خارج است و در رنگ وجود و صفات
 پس عالم را عین حق حل و علا سلطانه نمیتوان گفت و حل یک بر دیگری جائز نباشد ظلی شخص
 را عین شخص نمیتوان گفت و لوجود التاثر بین مافی الخارج لان الاثنین متعارفان و اگر کسی ظلی شخص را عین
 شخص گوید بر سبیل تسلیم و تجوز خواهد بود که خارج از بحث است اگر گویند که شیخ محی الدین تا بیان
 او نیز عالم را ظلی حق می دانند تعالی پس فرق چه بود گویم ایشان وجود آن ظلی را جز در وهم نمی دانند

بیان نموده هر چند سخنان توحید و اتحاد و غلبات سکر از ایشان بطور آمده اند و اما الحق و سبحانی گفته اند اما
وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و نشاء توحید را در نیافت پس شیخ بر این مقدمان این طائفه آمده و محبت
متاخرین ایشان گشته مع ذلک و قائل کثیره درین مسئله مخفی مانده است و اسرار خامضه درین باب
بر منصفه ظهور نیامده که فقیر با آنها را آن توفیق یافته است و تجربه بیشتر گشته و اندر تحقیق الحق و هویدای اسبیل
مخدوم اصفاات ثمانیه واجب الوجود و تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی میسم در خارج موجود اند
تا چار و در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشد تمیز که از قسم بیچونی و بیچگونگی بود و همچنین این صفات از
یک دیگر متمیزند تمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع
بالوسع الجہول لکیفہ و تمیز که فراخ و رفعم و ادراک ما باشد از ان جناب قدس سلوب است چه بعض
و تجزیه در اینجا مقصود نیست تحلیل و ترکیب را در ان حضرت جلل طائنه بارنه و حالیت و خلصیت را
انجائش نه با جمله آنچه از صفات و اعراض ممکن است از ان جناب قدس سلوب است کیس کلمه
شئی لانی الذات و لانی الصفات و لانی الافعال با وجود این تمیز بیچونی و وسعت بی کیفی اسما و صفات
واجبی جلل طائنه در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر اسم و صفت متمیز را مقابله
است در مرتبه عدم و نقیضه است و انمولن شلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابله است و نقیضه که عدم علم
باشد که معبر نه محمول است و صفت قدرت را مقابلی است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس و آن
عداات متقابل نیز در علم واجبی جلل طائنه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و در ایاسه اسما و صفات متقابل خود
گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نزد فقیران عداات آن عکوس اسما و صفات حقائق ممکنات اند فایده ما
نی باب آن عداات در رنگ اصول و مواد آن مایهات اند و آن عکوس همچون صور حاله و زان مواد
پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما و صفات متمیزه اند در مرتبه علم و نزد غیر حقائق ممکنات
عداات اند که قائلین اسما و صفات اند یا عکوس اسما و صفات که در مایاسه آن عداات و در خانه علم ظاهر
گشته و با یکدیگر متمیز شده و قادر مختار جلل طائنه هر گاه خواست که مایهتیه را از ان مایهات متمیزه بوجود
طلعه که بر توے است از حضرت و هر دو برین تصف گردانیده موجود خارجی ساخته با جمله بر توے
از حضرت وجود با این مایهت متمیزه انداخته مبدا و آثار خارجیه گردانید پس وجود ممکن در علم و
در خارج در رنگ سایر صفات او بر توے است از حضرت و هر دو از کمالات تابعه او شل علم ممکن بر توے

والحمد لله رب العالمین والسلام علیکم وعلیٰ اهلکم مکتوب دوم بمیرزا شمس الدین غلخانی تحریر یافت
 در بیان آنکه مرتبه ذوات او تعالی و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است الحمد لله وسلام
 علیٰ عماده الذین مطاعی مفاد و شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرست
 فرادان رسانید کثرت اخوان دین سبب امیدواری است در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی
 الدین و تثبنا و ایا هم علیٰ متابعت سید المرسلین علیه وعلیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات
 المکملها **۵** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به محبت آتارا صفات سبع با ثمانی واجب
 الوجود تعالی و تقدس اختلاف آراء که صفات تحقیق اند در خارج موجود اند و غیر از اهل حق شکر
 الله تعالی سیم از فرق مخالفه هیچ کی بوجود صفات واجب جل سلطانۀ قائل گشته است حتی که متاخرین
 صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادت صفات را بعلم راجع داشته اند گویند **۵**
 از روی عقل همه غیرند صفات به با ذات تو از روی تحقیق همه عین به و الحق که سخن اهل حق بر حق است
 و مقتبس است از مشکات نبوت و مویید است بنور کشف و فراست غایتی الی باب اشکالی که مخالف
 در وجود صفات دارند قوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی نیستند مکن باشند یا واجب امکان
 مستلزم حدوث است لان کل مکن حادث عند هم و قول بتعدد واجب منافی توحید است و اینها
 بر تقدیر امکان جو از انفکاک صفات از ذات تعالی و تقدس لازم است و اینهمه موجب جواز جهل و
 عجز است و واجب را تعالی و تقدس حل این اشکال آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آن است که حضرت
 حق تعالی بذات خود موجود است نه به وجود که عین باشد آن وجود یا زائد و صفات واجب تعالی
 بذات تعالی الوجود دهند نه به وجود زیرا که وجود در ادیان موطن کنجایش نیست شیخ علاء الدوله اشارت
 باین مقام فرموده است اینجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الوجود پس نسبت امکان و وجوب
 نیز دران موطن مقصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ناهیت وجود و حیث لا وجود لا امکان
 و لا وجوب این معرفت و را و طور نظر و فکر است مجوسان عقل ازین معرفت چه دریا بند و غیر
 از انکار نصیب شان چه بود الا من عصمه الله سبحانه و بکیر سیادت پناه میر محب الله خندگاه اینجا
 بودند احوال چون متوجه آن حدود شدند به صحبت و خدمت ایشان از مفتنم دانند و السلام علیکم وعلیٰ
 من لدکم مکتوب سوم بخندوم زادگی حقانی و معارف آگاهی مظهر فیض آفتی خواجہ محمد سعید

دو ہی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمینمایند بالجمله کثرت موهومہ را بطل وحدت موهومہ تعبیر نمینمایند
 و در خارج موهومہ دو احد را میداند تعالی و نشان ماینها پس نشاء و حمل ظل بر اصل و عدم آن محل اثبات
 وجود خارجی گشت محظ را و عدم اثبات آن وجود ایشان و چون ظل وجود را وجود خارجی اثبات
 نمی نمایند باچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موهومہ میداند بطل مبادرت نمی نماید و فی جود
 اصلی از ظل فقیر و ایشان شریک اند و در اثبات وجود ظل نیز متفق لیکن این فقیر و دظلی در خارج اثبات
 مینماید و ایشان وجود دظلی را در وہم و خیال می آکارند و در خارج جز احدیت مجرورہ را موهومہ و نمیدانند و صفات
 ثنائیہ را کہ بآرای اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالی عنہم وجود اینہا در خارج ثابت شدہ است نیز
 در علم اثبات نمیکند علما و ظواہر و ایشان رضی اللہ تعالی عنہم و طرف اقتضار را اختیار فرمودہ اند و حق
 متوسط نصیب این فقیر بودہ کہ بآن موفق گشتہ اگر ایشان را نیز این خارج را ظل آن خارج می یافتند
 از وجود خارجی عالم انکاری نمی نمودند و در وہم و خیال اقتضائی فرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات جہب
 الوجود نیز نمی کردند و اگر علمائے آگاہ می گشتند ہرگز ممکن را وجود اصلی ثابت نمی کردند و دظلی اکتفا می نمودند
 و آنچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است کہ اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نہ بطریق مجاز منافی
 این تحقیق نیست زیرا کہ ممکن در خارج بوجہ دظلی بطریق حقیقت موهومہ است نہ برسبیل توہم و خیال کما مر
 سوال صاحب فتوحات مکیۃ اعیان ثابتہ را بر رخ گفته است بین الوجود و العدم پس عدم بطور
 او نیز داخل حقائق ممکنات گشت پس فرق در میان تحقیق و آن قول چه بود جواب بر رخ باین اعتبار
 گفته است کہ صور علیہ را دور و است روی است کہ بوجہ دور و واسطہ ثبوت علم و روی
 است کہ بعدم دار و بواسطہ خارجی لان الاعیان با شمت را تحت من الوجود و خارجی عنہ و عدمی
 کہ درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد و همچنین آنچه در عبارات بعضی اعزہ کہ اطلاق
 عدم بر ممکن رفته است مراد از آن معدوم خارج است نہ عدمی کہ بالتحقیق یافته و او تعالی
 از آن اسما و صفات کہ در علم تفصیل و تمیز یافته اند و در مایہ عمدات متعلک گشتہ حقائق
 ممکنات خدہ اند و را دور و است پس با عالم اور اسما نہ ہیچ وجہ مناسبت نباشد ان اللہ یفنی
 عن العالمین اور اسما نہ با عالم عین و متحد ساختن بلکہ نسبت دادن برین فقیر بسیار گران است
 سہ آن ایشانند و من خیریم یا رب سبحان رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین

اثبات

سیر که بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر در اقریبیت حق است سبحانه و تعالی زیر که فعل او تعالی
 نیز از ما بماند و بیکتر است و همچنین صفت اتم تعالی از ما و از فعل و تعالی نیز بماند و بیکتر است و ذات او تعالی هم از ما
 و هم از فعل و صفت او سبحانه بماند و بیکتر است سیر درین مراتب سیر در اقریبیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی صفت
 و تجلی ذات درین مطن متحقق میشود و از سلطنت و هم و دائره خیال اینجا بخاتی حاصل میگردد و زیر که سلطان و هم
 و خیال او در بیرون دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت و هم تا نهایت ظل است هر جا ظل نبود و هم نبود
 پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از قید و هم بعد موت میسر شود که و هم او بعد مآرد و در ولایت اصلی که ولایت
 کبری است خلاصی از قید و هم و خیال درین نشاء میسر است با وجود و هم از قید و هم آزادی است که طائفه
 اولی را در آخرت است طائفه آخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از
 منحوت و هم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش و هم منزله و مبراست اما که حضرت ملا و هم از
 حیاط و هم و قید خیال هم تنگ آمده آرزوی موت می نماید تا بود که مطلوب را اعریان از لباس و هم و خیال در
 کنار کشد و در مبادی موت منع عافاک اندنوده میفرماید من شوم عریان زتن او از خیال پنهانم در
 نهایت اوصال بشنود آنکه گفتیم در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است نه تجلیات نفس افعال
 و صفات بیانش آنست که کون از صفات حقیقه است چنانچه مذکور است علماء ماتریدیه است شکر الله تعالی سیم
 نه از صفات اضافیه که از صفت درین صفت چون رنگ منافات غالب است نظیر بعضی صفات دیگر که از
 از صفات اضافیه گمان برده اند و اینجا چنین است بلکه آن صفت از صفات حقیقه است که رنگ صفت آن متج
 گشتا است و این صفت کون پایان ترمیم صفات است رنگ صفات عالیه دارد مثل نصیب از علم و حیوة دارد
 و ظلی از قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت کون را جزئیات است که فی الحقیقت ظلال وی از تجمیع
 تخلیق و تزئین و احیاء مات و انعام و ایلام و این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقت ظلال آن
 صفت اند و از دائره صفات حقیقه خارج و این فعل را دو وجه است و همیست بفاعل و همیست
 و بیکر مفعول و این دو وجه در نظر کشف متناظر اند وجه اولی عالیهست و وجه ثانیه سافل و این دو وجه
 اولی در نظر مفعول می در آید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و ایضا وجه اول رنگی از
 و وجه دوم وجه ثانی رنگی از مکان این وجه ثانی مبادی تعینات غیر انبیا است علیهم
 الصلوات و التسلیات و از اولیاء کرام و سائر انام و این فعل حق محل سلطانه چون باعتبار

سلمه الله تعالى صد دریافت در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال است و در میان ولایت صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را روداده اند که آن ظل فعل حق است نه عین فعل بصفات و ذات + الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین ^{مصطفی} هر چه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بدن غلیظت تسم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشته از قید غلیظت است و شریعی در تجلی فعل و صفت پیشتر گشت و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که روداده بود در سیر آفاقی و انفسی اگر چه آن را تجلی ذات دانند همه تعلق بظلال فعل و صفت داشت نه نفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره غلیظت نهایت انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هر چند فی الحقیقه ظلال حضرت دانند تعالی و تقدس اما داخل دائره اصل نزد ولایت انیمه و ولایت صلی است بخلاف ولایت مرتبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتیان دائره ظل را با تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است پیشتر است که کیامت از قید آفاق و انفس و اهرام و جمیع که از دائره آفاق و انفس در گذشته و از ظل با اصل پیوستند ضیاء تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه سکن و ماوای این بزرگواران دائره اصل است که تجلی برقی ناشی از ان است بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور به مرتبه که تعلق کند از شائبه غلیظت بیرون نیست و گرفتار سے اصل الاصل ایشانرا از ظل فارغ ساخته است و از زنجیر البصر خلاص کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است به تجلی برقی حصول می پیوندد این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیم الصلوات و التسلیات و ولایت صغری و ولایت اولیا است قدس الله تعالی اسرارهم از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیات سبحانه علیم که نهایت آن ولایت برایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیم الصلوات و التیمات چه گوید که برایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت تواجبه نقشبند قدس سره نصیب از ولایت انبیا علیم الصلوات و التیمات به تبعیت و در اثنای فر گرفته اند که گفته ما نهایت مادر برایت و بیچ میکنیم این فقیر اینقدر میداند که نسبت و حضور نقشبندی چون بحال برسد بولایت کبری می پیوندد و از کمالات آن ولایت حظ وافر می گیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است باید دانست

و امتناع از آن حضرت تعالیٰ مسلوب نیست پس قسم رابع بیدار شد سوای وجوب و امکان و امتناع و امکان
 انحصار عقلی ثابت شده است درین اثبات ثلثه گوئیم که این انحصار ما بهیة راست نسبت بوجود آن نیست
 لایمته لما بهیة الی الوجود و انحصار کمافی ذات الواجب تعالیٰ و صفاته سبحانه فان ذات تعالیٰ موجود بذاته لا بالوجه
 عینا کان او زمانا و صفاته تعالیٰ موجوده بذاته سبحانه من غیر ان تخلل فیها وجود ذات تعالیٰ و صفاته سبحانه فوق
 هو و لا و الثلثه المنحرة غایة مافی الباب بالنسبة ذات تعالیٰ و تعقل صفاته سبحانه بالوجه و الاعتباران و لا دلیل
 الی لکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود و التصوری الظل الی وجوب کما هو المناسب و الاثبات بمنزلة تعالیٰ و عرض لصفاته
 سبحانه فی الوجود و الذهنی الامکان کما هو المناسب لها لا احتیاجا الی الذات ذات تعالیٰ و صفاته سبحانه فی نفسها
 فوق مرتبة الوجوب و الامکان بل فوق مرتبة الوجود و ایضا باعتبار الوجود و التصوری الظل الی وجوب نیاسب لذات
 تعالیٰ و الامکان نیاسب الصفات تعالیٰ و تقدست فی الصفات تعالیٰ من حیث الوجود و الخارجی لا واجبه و لا
 ممکنه بل ہی فوق الوجوب و الامکان و باعتبار الوجود و الذهنی ممکنه و لا یلزم من هذا الامکان احد و ثلثه لما یلزم
 لذاته کمال ممکنات بل بوجوداتها الظل و نیاسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المقول من ان الکلیة و الجزئیة تقرقا
 لما بهیة باعتبار خصوصية الوجود و الذهنی فلا یصف بها الماهیة حال الوجود و الخارجی فزیر الموجود فی الخارج مثلا قبل تعقل
 لیس مجزئی کما انه لیس کلی بل عرض له الجزئیة بعد الوجود و الذهنی الظل بل نقول جمیع النسب و الامتناعات و الاحکام
 و الاعتباران التي کل علیه تعالیٰ کالو بهیة و الازلیة غیر الصفات الثمانيه الموجودة انما یدق علیه سبحانه باعتبار
 التصور و التعلل و الا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة و لا مسمی بآثم و لا محکوم حکم فصاحب الشرع تعالیٰ
 انما اطلق علی ذاته اسما و احکاما باعتبار التناسب و التشابه لیکون قرینه الی انهام المحلقات و لیکون التکلم
 منهم علی قدر عقولهم کما یقال لزیر الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه
 و التظنیر و لیکون حکمهم بالجزئیة لزیادته و النسب و اشیء من حکمهم بان کل فکذلک احکم بالوجوب و الوجود علی الذات
 انفسه لعلی اولی و النسب من حکمهم بالامکان و الامتناع و الا فلا یصل الی جناب قدسه تعالیٰ و وجوب
 و لا وجود کما لا یلیق بجناب تنزیهه تعالیٰ الامکان و امتناع فانهم هذه المعرفة الشریقة المقدسة فانها
 اساس الدین و خلاصة علم الصفات و الذات تعالیٰ و تقدست و ما حکم بها احد من العظام و ولا واحد
 من الکبراء و اشتاثر الله سبحانه هذا العبد بنده المعرفة و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهارم
 بیاد و تاب میر محمد نعمان مدد و ریافتہ در بیان آنکه علم یقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضه

جتین رنگی از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن ممکن است
 و ایضا این فصل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم دارد باعتبار جهت تحتانی قدیمی در حدوث ناچار
 حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمیع فعل حق را جل سلطان قدیم گفته اند
 نظر به جهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهت آخری است نظر طائفه اولی
 بلند است و نظر طائفه ثانیه نیست هر چند هر دو فریق از حق و طرف مانده است و حق متوسط آنست که
 این فقیر آن انیاز یافته است ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقه
 نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق
 خاص است که مخلوق بزرگ گرفته است و این خلق زید و یوگیا جزئی است از جزئیات مطلق خلق شلا و این خلق خاص
 که مخلوق بزرگ گرفته است نیز جزئیات دارد و در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید
 و این جزئیات خلق زید و در رنگ ظلال اندر آن خلق زید را که همچون کلیست و خلق فعل زید را نیز ظله
 است و منظمی و آن کسب زیست که خلق فعل نموده است این کسب را زید از خانه پدر خود دنیا ورده است بلکه
 کسب او پدری است از خلق حق بل و علا پس ازین معارف معلوم گشت که فعل ظل کون است و وجه ثانیه از فعل
 ظل است و وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه را نیز ظل است که خلق زید بود و مثلاً و خلق زید را نیز ظل
 است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی است که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بما که در نظر ساکنان در
 وقت سلوک مثلاً چون نسبت کسب زید از زید غنی گردد و اضافت آن بزرگ تر قع شود ناچار فاعل آن فعل حق
 را میداند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه غلائق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور این معنی را کلی
 افعال می انکارند انصاف بیاید داد که این کلی فاعل حق است سبحانه یا کلی ظلی از ظلال آن فعل است
 که بر ارباب تنزل نموده اسم ظلیست یافته است بر کلی فاعلیات دیگر را قیاس باید کرد که وظله از ظلال کفایت
 نموده اصل اصل انکاشته اند و بجز و مویز آرام یافته باید دانست که وجوب وجود چه نکه نسبت اضافت
 است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون لکن نسبت بعالم مناسبت ندارد بلکه مخصوص به صانع عالم
 است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند از من بیان
 لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی
 و تقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات سلوب بود چنانچه امکان

هر آینه مجروری گذشته است اما مجرور ماند دیگر است و مجرور الف دیگر چنانچه در میان ثمانه و الف فرق است
 در مجرورین اینها نیز همانقدر فرق است بلکه زیاده از آن و مجرور آنست که هر چه در آن مدت از فیوض
 بامتان برسد توسط او برسد اگر چه قطاب او تا دکان وقت بود و نزدیک باشد و خاص کند بنده مصلحت
 عام را به والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
 بعلی و علی جمیع انوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب
 پنجم بمیر شمس الدین علی خلجی صدر و ریافته در بیان آنکه صفات او تعالی و او اعتبار دارد اول اعتبار
 حصول آنها است فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنها است بذات و هر دو اعتبار تمیز و خارج
 اند از الحمد لله و سلام علی عباد الله این مصلحتی چند و ما صفات واجب و سلطانیه که موجود اند و قیام بذات
 دارند تعالی و تقدس و اعتبار دارد اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه
 قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبت به عالم دارند و مبادی تعینات اند باعتبار
 دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توحیدی به عالم و عالمیان ندارند و اینها در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی
 و تقدس مشکک مینماید و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورای اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نیز چنین
 اند و انفاکاک متصور نه و اینها باعتبار اول حجاب ذات تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب مرفوع است
 در رنگ آنکه بیاضی که قائم باشد حجاب جامه نیست غایه مانی الباب بیاض بهر دو اعتبار حصول
 نفسی و حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بخلاف
 صفات واجب تعالی و تقدس باعتبار اول حاجب اند و اعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان این
 دو اعتبار آنکه خیال کنی این فخر با وجود و جذب قوی و سرعت سیر مابین این دو اعتبار را از نزدیک
 بهر پانزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار متذکرند که حصول عرض فی نفس همان
 حصول قیامی اوست در جوهر و از علماء متأخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند
 که حصول نفس عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حق انه وجود مقام
 فی الوجود غیر القیام این تحقیق متأخران که در عرض نموده اند گویند ازینیه بود از برای عروج
 مستندی و وسیله بود از برای حاجتمندی بسیار پس از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و
 سلوک مدون نموده است و واسطه معارف الهی جلشانه گشته والسلام علی من اتبع الهدی

موقوف بر قرار داده اند فی الحقیقه و در شرط اند از سه شرط علم یقین و یک شرط علم البقین در پیش است تا بعین
 البقین چه رسد به بیان آنکه صاحب این علوم مجد داین الف سبت و الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفا کریمست که از احوال خیر مال خود و اطلاق بخشیده اند المسؤول بن الله سبحانه سلا متکم و استقامتکم بلانند
 که علم البقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقه استدلال است
 از اثر بؤثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات و مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر
 بؤثر است اگر چه آن تجلیات و تجلیات ذاتیه مانند و آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهور شی در
 مرآت حصول اثر نیست از آثار آن شی بصورت عین آن شی پس سیر آقائی و انفسی بنامه قدم از دایره
 علم البقین بیرون نکند و غیر از استدلال از اثر بؤثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی ستریم
 آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه الحق دیگران سیر آقائی را از علم البقین دانسته اند و عین البقین
 و حق البقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون نفس سیر کفایت آن ایشانند و من چنین یا رب به
 میداند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقریبست
 سیر دیگر متخلل است که وصول بقطع آن منوط است ازین سیر ثالث نیز فی الحقیقه مثبت علم البقین است
 هر چند دایره ظلیت بیرون است اما از شاخه ظلیت پاک و مبرأ نیست زیرا که اسما و صفات واجب و جلی سلطان
 فی الحقیقه ظلال حضرت ذاتند تعالی و تقدس و هر جا شوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشانان
 از سه سیر علم البقین یک سیر اول را مخصوص علم البقین ساخته اند و سیر دوم آنرا محصل عین البقین و حق البقین دانیده اند
 و به سیر ثالث لب نکشاده تا دایره علم البقین تمام شود عین البقین هنوز در پیش است مع قیاس کن زگلستان من بهار
 مرا از عین البقین و حق البقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند که دریا بدین معارف از حیطة ولایت و باب ولایت
 و در رنگ علما و ظواهر در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی
 اربابها الصلوٰة و السلام و نتیجه که بعد از تجرید الف ثانی به تبعیت در اشت تازه گشتانند و بطراوت ظهور
 یافته صاحب این علوم و معارف مجد داین الف است کما لا یخفى علی الناظرین فی علومه و معارفه است
 تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تملین بالاحوال و المواجید و التجلیات و الظهورات فعیلون
 ان یؤلوا المعارف و العلوم و راء العلوم العلماء و و راء معارف الاولیاء بل علوم یجوز لای بالنسبه الی
 سائر العلوم فشر و تلك المعارف لب ذلک القشر و الله سبحانه تعالی الهادی و مبدا کند که بر سر

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والنتیجہ موطن مسکن ودر مقام ملاحظت دارد و بواسطہ غلبہ محبت ولایت محمدیہ علی صاحبها
 الصلوٰۃ والسلام والنتیجہ نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبت غلوپ و ستورای فرزندان وجود انبیا عالمہ که خلقت
 این مربوط بوده است کارخانہ عظیم دیگرین عوالم فرمودہ اند و برای پیری و مریدی مرانیاد و رده اند و مقصود از خلقت من
 تکمیل و ارشاد خلق نیست معالہ دیگر است و کارخانہ دیگر درین ضمن ہر کہ مناسب است دارد و فیض خواہر گرفت والا سلام
 تکمیل و ارشاد نسبت بآن کارخانہ نیست چگون طریق فی طریق و حوت انبیا عظیم الصلوٰۃ والتسلیمات نسبت
 بمعاملات بلذیہ ایشان بہین حکم دارد و ہر چند منصب نبوت ختم یافتہ است اما کمالات نبوت و خصائص آن بطریق تبعیت
 و وراثت کمال بیان انبیا انصیب است عظیم الصلوٰۃ والتسلیمات مکتوب ہفتم بقدر حقیر عبدالحی کہ جامع این
 مکتوبات شریف است صدور یافتہ در بیان مراتب پنجگانہ محبوبیت و محبت و حجت و رضا و مرتبہ فوق
 آنها و خصوصیت ہر کدام آنها بہ پیغمبری و انبیا سب لک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و الحمد للہ الذی
 انعم علینا و ہر انا الی الاسلام و جعلنا من امتہ حبیبہ محمد المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بدان ارشد کائنات
 تعالی و محبت ذاتیہ کہ حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد و اعتبار محبوبیت و محبت و
 محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیہ بنجام الرسل علیہ و علی آلہ و عظیم الصلوٰۃ والتسلیمات سلم است غایتیانی الباب
 در جانب محبوبیت و کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل است و انفعالی تابع آن لکن افعال علت غائی است فعل
 را ہر چند در وجود متاخر است اما در تصور متقدم و ظهور کمالات محبت انصیب حضرت کلیم اللہ است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ
 والسلام و اعتبار رسوم کہ نفس محبت است بلو البشر حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام اولاد را بجا مشہور و گشت
 ثانیاً حضرت ابراہیم نیز علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بجا مشہور و شد و ثالثاً حضرت یحییٰ نیز در همان اعتبار
 بنظر در آمد و الا امر الی اللہ سبحانہ حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچہ خود را دوست میدارد و کمالات اسمائی
 و صفائی و انفعالی خود را نیز دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس مرا سما و صفات خود را
 در حضرت خلیل اتم است علی نبینا و عظیم الصلوٰۃ والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفائی و انفعالی و ما نبینا دیگر
 مستحق است علی نبینا و عظیم الصلوٰۃ والسلام و التیمات در رنگ ظهور محبت اینها و چون اسما و صفات افعال
 را ظلال است بطور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول نبینا انصیب اولیای مراد و محبوبان است در رنگ
 محبت آن ظلال کہ انصیب اولیای مریدین و مجبین است فوق مقام محبت ذاتیہ مقام حب است کہ جامع
 اعتبارات ثلثہ است و اجمالاً ہما و مقام رضا فوق مقام محبت حب است بہ مرتبہ رضا فوق مرتبہ محبت است

و انهم متابرة المصطفیٰ و علی آله و اصحابه من الصلوات انما هم من التسلیات اکملها مکتوب ششم
 بخندوم زادگی جامع علوم عقلیه و نقلیه مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ صد و ریافتہ در بیان بعضی
 از اسرار غامضه و از انجا و جوامع ابتلع پیغمبر با مرسلت حضرت ابراهیم و اعلیٰها الصلوٰۃ والسلام مفهوم می گرد
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ انکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی
 علیهما الصلوات و التیمات منصنغ گردد و حسن ملاحظت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت منترج شود
 و ورونی الحدیث الحی یوسف الصبح و انا الطلح باین الفصیلغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجہ علیہ رسد ما
 که مقصود از امر با بتلع ملت ابراهیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حصول این دولت عظمی بوده است و
 طلب صلوات و برکات مائل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام براس این
 غرض بوده ملاحظت و صباحت هر دو یعنی از حسن فیات اند تعالیٰ بجز صفات لیکن حسن صفات و افعال و آثار همه
 مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکات است حسن ملاحظت بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحظت کمزی
 است حرم را و صباحت دائره آن مرکز و در حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است وسعت است نیز
 آن بساطت و وسعت که در فهم مادر آید و نه آن اجمال و ضل که بدرک ما گرد و ولادت که الالبصار و هو یدرک الالبصار
 و هو اللطیف الخیر بساطت و وسعت که در حضرت ذات تعالی اثبات بینمایم از یکد گیر جدا اندزه آنکه عین یکد گیر از یکد
 بعضی گمان برده اند اما تمیزی که در میان انبیا در آن مرتبه ثابت است خارج از حیطه ادراک ما است و پیرون از
 دائره انهام ما پس ملاحظت صباحت نیز در مرتبه تمیز باشند و احکام یکد گیر از هر که جدا بودند و کمالاتی که باینها متعلق
 شوند از هر که جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش فرخ و سید استم معلوم شد که قبول پیوست و سئول هزار ساله با جابت
 قرین گشت الحمد لله الذی جعلنی صلیتہ بین البحرین و مصلح بین الفضلین اکمل الحمد علی کل حال و الصلوٰۃ والسلام علی
 خیر الانام و علی اخوانہ الکرام من الانبیاء و الملائکة العظام و چون صباحت نیز بزرنگ ملاحظت متلون
 گشته است لاجرم مقام غلت ابراهیمی نیز وسعت پیدا کرده است و محیط حکم مرکز نیز یافتہ باید داشت
 که مقام محبت بمرتبه ملاحظت مناسبست دارد و مقام غلت بمرتبه صباحت در محبت محبوبیت
 صرف نصیب خاتم الرسل است علیہ و علیهم الصلوٰۃ والسلام و محبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی
 نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و حضرت خلیل علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام نسبت یاری و یمنی دارد و محبوب محبوب
 است و یار و یکم دیگر بر کدام نسبت علیحدہ است و این فقیر چون مرای ولایت محمدیه و ولایت موسویه است

حاصل کرده اند و خاص خواص غیب الغیب را در پس پردای ظلال جمال و جلال و دراء سادات تجلیات و
 ظهورات مطالعه نموده ایمان بنیب حاصل نموده اند و متوسلان ظلال را اصل نگاشته و تجلیات عین تجلی دانسته ایمان
 شهودی خرسند اند و در حق ایشان ایمان بنیب نصیب عدا است کل حزب بالذیم فرعون باعث تصبیح آنکه
 مولانا عبد الغفور و مولانا حاجی محمد از یاران مخصوصان در هر قسم احسان و رباب مشارالیهما بوقوع آید موجب امتنان
 فقیر است به باکر ایمان کارها دشوار نیست + والسلام مکتوب نهم بلاء عارف ختنی سدور یافت در بیان فضائل
 کلمه طیبه لا اله الا الله و تحقیق مقام تنزیه و بیان آنکه ایمان بنیب وقتی محقق شود که عالم با قربیت رسد چه آن حاملان
 ضبط و هم و خیال بیرون است احمد الله و سلام علی عباده الذی صطفی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آنکه باطل نموده
 اثبات مبدوحین جلوس طایفه نماید و هر چه بدخ چونی و چندی قسم است آنرا تحت لاداخل ساخته ایمان بخدای تعالی
 جلشانه حاصل کند تا مترین چه در نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه و علی له الصلوة والسلام فضل از ذکر لا اله الا الله
 لا اله الا الله و قال علیه و علی له الصلوة والسلام حاکما عن الله سبحانه و ان السموات السبع و ما فیهن غیری و الارض السبع فی
 گفته لا اله الا الله فی گفته لما لت بین لا اله الا الله چرا فضل نباشد و راجح بنیاید که یک کلمه آن نفی جمیع ماسوای بیناید چه
 سموات و زمین چه عرش و چه کرسی چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کلمه دیگران اثبات مبدوحین میفرماید که
 که خالق سموات و زمین است ماسوای حق جل و علا هر چه هست از آفاق و انفس همه بدخ چونی و چندی قسم است پس باطل
 در طریای فاق و انفس تجلی شود بطریق اولی چند و چون خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهور و موسوس
 ما بهر چون و چگونه متصف است بعبودیت و امکان میبوید بر آنکه معلوم و محسوس است است محمول تنزیهی که در علم
 آن متعلق شود عین شبیه است و کمال که با اندازه فهم ما بود عین نقص پس چه بر ما تجلی و مکشوف و مشهور و موهوم و موسوس
 است سبحانه او تعالی و در اواز و است حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرماید تعبد و انما یخون الله خلقه و انما
 تعملون و نخوت ما خواه بدست تراشیده باشیم و خواه بقل و هم همه مخلوق حق است سبحانه و شایان عبادت نه شایان عبادت
 آن خدای تعالی و بیچگونه است که دست و هم ما از دامن او راک و تعالی که گفته است و دیده کشف و شهود ما از
 شهود عظمت و جلال و سخا و غیره و تبا و پس ایمان به چنین خدای تعالی و بیچگونه جلشانه میسر نشود مگر بطریق غیب
 چه ایمان مشهود ایمان با نیست تعالی بلکه ایمان است بنحو خود که از مخلوقات او است تعالی و تشریک است
 ایمان غیر با ایمان او تعالی بلکه ایمان غیر است پس عاذا بالله سبحانه و تعالی که ایمان بنیب قتی میسر میشود که و هم سر سبز
 السیر را انجا بولا نگاه نماید و هیچ چیز از انجا و تخیله منتقش نگردد و انیمنی در اقریبیت و تعالی تحقیق است که از حیطه و هم

زیریکه در محبت و جود نسبت است اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضا خدمت نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیات از ان مقام خبر داده که فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام لی مع الله و محنت لا یسمی فیہ ملک مقرب لابی مرسل در حدیث قدسی مکرر باین مصیبت اشارت است که دارد شده یا محمد انا و انت و ما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام اللهم انت و ما انا و ما سواک ترک لاجلک محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر و زجره در بایند عظمت و بزرگی ایشان را درین نشاء چه شناسند که حق با سطل و درین دار ابتلا متمتع است و حق با باطل مخلوط و در روز قیامت بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان آدم و من و دونه همه تحت لوای ایشان بودند علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها جائز است که در انموطن خاص که فوق مقام رضا است خادمی را از خادمان اولش خورایشان پوراشت و تبعیت جاد دهند و طفیل محرم آن بارگاه سازند از کریمان کارها دشوار نیست باین معنی متکلم مزینت غیر انبیا بر انبیا نیست علیهم الصلوات و التسلیات چه خادم را با همگان مخدوم چه مساوات و تابع را با همسران تبعی چه نسبت اصل مقصود نیست و تابع طفیلی نهایت معلوم تابع بفضل جزئی میکشد که در آن منظور نیست چه هر حال و حجام باعتبار صنعت خود بر عالم ذی فنون فضل دارد که ازین اعتبار ساقط است کانهما اشارات و رموز و بشارات و کنو زلات نصیب منها لا اکثر الا ان یومنها حسن الظن فینتج ایانهم ثم اتفق لهم و الله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابقة المصطفی علیه و علی جمیع انوار من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها مکتوب هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان فرق ایمان غیبی خاص و ایمان عوام و ایمان متوسطان و الحمد لله علی عباد الله الذین اصطفی ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است بقال الله تبارک و تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب و قال الله تعالی یا کون من تجوی ثلثة الابرار بهم ولا تسته الا هو سادس و لا اونی من ذلک لا اکثر الا هو معهم اینها کافرا و قرب و معیت او تعالی همچو ذات و سبحان همچون و بیگونه است زیرا که چون را بهیچون راه نیست پس هر چه از من قریب معیت تعقل فهم مادرک شود و یا بکشف و شهود مادر آید او تعالی زینتی منزله و مبر است که در نزد هیچ بنده دارد ایمان آریم که او تعالی قریب و با ما است اما منی قریب معیت ندیم که معیت درین نشاء آنها نصیب اکمل ایمان غیبی است بذات و صفات او تعالی و دور بنیان بارگاه است پیش ازین پی برده اند که هست ایمان غیبی که نصیب خاص خاص است و در لایان غیبی هم نیست عوام بسامع یا استدلایان غیبی

باشد نسبت بدیاری محیط بل قاع عرش آن سبب که حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ آنرا عظیم می نامد و سراسر استخوان جاثبات می فرماید و
قلب عارف را با واسطه جامعیت بسبب تشبیه تشبیل عرش اقدس می گویند چنانچه عرش مجید بمنزست در میان عالم و عالم مرور عالم
کبیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز بمنزست میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر
آن عالم پس قلب را نیز بسبب تشبیه عرش میتوان گفت تشبیه تشبیل است و قلوب عالم را در قدم که از شایسته ظلیت منزله و میراست مخصوص
بعرش مجید است چنانکه از عالم خلق و از عالم امر و از عالم کبیر و از عالم صغیر این قابلیت دارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل
با واسطه خلقت جامعیت و بر خیزش از آن اوار قلبیاس نماید و غنی از کبر و دست علی رو بعد عرش قلب عارف تمام المعرفه هر چه ظاهر است
بدان غظلیت قسم است و بوی از اهل بیانته باینکه اگر از سکر نخچین بیرون آید و از صند که مدعی می شود است ازین سخن زیبا نیست چه کند که حققت
مسائل گاهی نیافتد و از گرداب دریای ظلیت بساحل تشبیه تشبیل سخن هر چند امر و در نظر اکثر خلق تشبیه نماید اما امر و در نظر و نزدیک
است به تعالیٰ نه ایندانی امر و در نظر تشبیه و سجاده تعالیٰ انما یشکر کون اسلام علی اسبج الممدی و اترتم متابقة المصطفیٰ علیہ و علی الهی و
والتسلیمات علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی الملائکة المقربین و علی سائر الصالحین علی التوفیق و المؤمنین و المؤمنات اجمعین مکتوب
یا زوہم بخودم زادگی حقائق و معارف گاهی ظریفی است که بعد الدین خواجہ محمد معصوم صدور یافته در بیان بعضی از خصائص و زوہر فوق
عرشی معنی تا و بی کریمه اقدس را سموات الارض لایق و بعضی از خواص کائنات انسان فضائل جزو ارضی و ماینا سبب ذلک نموده و فصلی
علی نبیہ و سلم علیہ و علیہ و السلام عالم کبیر با وجود وسعت و میل چه کبریت حدائی دارد و قابلیت وسیع حقیقی که مجرد از نسب اعتبارات
و معارف و تامل شیون صفات است ندارد و مشرف اجزاء عالم کبیر حضرت عرش رحمن است که محل ظهور انوار حضرت ذات جمیع الصفات
است بل سلطانہ و ماورای عرش مجید هر چه از عالم کبیر است ظهور و قادم آن شایسته ظلیت عنانی نیست لهذا رب العالمین است
در میان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانید که فضل اجزاء آن چنان است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقه ظهور است
تعالیٰ اما عبارت استوار نمودہ آید و ایضا ظهور که انما است علی است بل کل استوار چند نور آسمانها و زمین است تعالیٰ اما این
نور مقرون بحجب ظلال است بی تو سط ظلیت درینما ظهور نفرموده و اینهمه ظهورات متعین از انوار ظهور عرش است
که بحجاب ظلی از ظلال محجب گشته ظهور فرموده است در رنگ آنکه از دریای محیط بتوسط ظروف آب را هر جا
بیرسد و منتفع گردند و در رنگ آنکه از مشعل کلان چراغهای خود را گیرانند و اطراف و اکنان را بآن چراغها روشن
سازد معنی که در کریمه اقدس نور السموات و الارض مثل نور که شکوہ فیہا المصباح المصباح نے زجاجة الزحابة کانهما کوکب
دری یوقد من شجرة مباركة زیتونه لا مشرقیه ولا مغربیه یکا و زیتها یعنی و لو لم تمسه نار ایاکے سبب باین معارف
زیرا که در کریمه تشبیل برائے آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در نیایبے توسط نفهمند و ظل را بابل مشتبہ

و خیال بیرونست چه هر چند دور تر بود و لاکگاه و هم آنجا بیشتر باشد و در سلطنت خیال زودتر داخل شود این دولت مخصوص
 انبیا است علیهم الصلوات التسلیات ایان غیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات التسلیات و تبعیت و راشت ایشان هر کرا
 باین دولت مشرف سازند و ایان غیب که عامه مومنان را حاصل است از حقیقت هم خارج نیست چه وراء الورا از زوایا هم جانب
 بعد است که چو لاکگاه و هم سمت و واء الورا از زوایا این بزرگواران علیهم الصلوات التسلیات و انتحیات در جانب القرب که هم را آنجا محال
 تا زمانیکه دنیا بر است و بحیات نیازنده است از ایان غیب چاره ندارد و چو ایمان مشهود اینجا معلوم است چون نشاء آخرت بر توی ندارد
 و صورت هم در خیال را نشاندن ایشان شهودی مقبول و دوازده علت جبل و نخت میرا باشد اکرام که چون محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
 در دنیا بدولت رویه مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق او علیه و آله سلم الصلوات التسلیات اینجا انبیا گنیم محمود بود و دوازده علت جبل و
 و نخت آ زاد باشد چه بچه و دیگر از افراد موعود است و اینجا میسر است علیه و آله سلم الصلوات التسلیات و نخت آ زاد باشد و انشاء الله
 و دو الفضل العظیم باید نیست که کلمه نفی را حضرت علیل علیه و آله سلم الصلوات التسلیات تمام کرده و بیج در عیال و درهای شرک نداشت که مسدود
 ساختند لام انبیا علیهم الصلوات التسلیات و پیش قدم ایشان گشت علیه و آله سلم الصلوات التسلیات چه نهایت کمال در نشاء انبیا
 با تمام نفی است زیرا که ظهور کمالات کلمه پیشانی حقون نشاء آخرت است غایبانی بالما بین خاتم الرسل علیه و آله سلم الصلوات
 و التسلیات درین نشاء بدولت رویه مشرف گشت از کمالات کلمه طیبه انبیا درین نشاء و نیز نصیب افزایفته توان گشت که
 کلمه انبیا با نماز و این نشاء بخت ایشان تمام گشت علیه و آله سلم الصلوات التسلیات و بهین معنی تواند بود که کلی ذات در حق ایشان رسین
 نشاء و انبیا بنمایند و دیگران را موعود میسازند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتی علیه و آله سلم الصلوات التسلیات
 و من تسلیات اکملها مکتوب و هم بحق آن آگاهی بر ادعای حضرت ایشان میان محمد مودود و مدد دریافت در بیان بنگه
 هر طور که باشد بی شایسته ظلیت نیست بخلاف ظهور فوق عرشی و چون قلب نهایت خود رسد بعد از انوار عرشی اقتباس مینماید بی شایسته
 بسطای گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در نادیه قلب من نهنید عارف را از فرانی قلب هیچ حساس آن نشو و خج جنبه نایم
 این سخن بنماید و بر لای انبیا آن میکند و میگردد که حادث چون تعظیم مقرون و دانه اثر نماید یعنی عرش نمایان حادث است قلب در کمال
 ظهور انوار قدم است چون آن حادث را بان قلب آن واقع شود محال و تلاشی گردد و فکیر محسوس و عجب عجب و سلا موفیه سلطان
 العارفین سید الطائفة باشد هرگاه چنین بیند و عرش محمد را در جنب قلب من هیچ اعتبار نهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم نشاء
 حادث گویند و قلب را بواسطه ظهور انوار قدم قدیم مانند از دیگران چه که بدو چه نوسید زوایا فیکر میزنی خدمت الهی است آن است
 که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص خود نهایت الهی رسد کمال حاصل کند که فوق آن تصور نباشد و نهایت
 آن پیدا کند که از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بروی فاعکس گردد و این لمعه نسبت بان لمعات قطره

ذات او نخواهد بود و محسوس شخصی بتجمع صفات نخواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس
در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول اصل میسر گشت صفات را متفک از ذات تعالی نخواهد یافت
و شهود ذات متفک از شهود صفات نخواهد بود و کلی صفات که از کلی ذات جدا ساخته اند و کلی افعال علیحدہ دانسته اند
و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول بل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلاً زیر که می بینند
شهود ذات او از شهود صفات او متفک نیست در همان وقت که زیر را می بیند می باید که او عالم و فاضل است علم و
فضل چنانچه حجاب رویت او نیستند متفک از و نیز بینند آری اگر زیر را نقل کند و بصورت ظلیت او را در اک نمایم صفات
از ذات او متفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت یعنی بینی که مرئی در آخرت ذات بتجمع صفات
است تعالی و تقدس نه ذات امر از اسما و صفات که آن مجرب و اعتبار است زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد
نیست و صفات از ذات هرگز متفک نیستند تجرد بآن اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی
و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود اوئی ماند
پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار خارج و نفس امر که سببی تحقیقه انشاء
الله تعالی و ایضاً لایحظ و جامع نتهائے تصویرات مثال است کما لے که بعد از آن رود و در مراتب مثال
تصور نمیتواند یافت چه در مثال امری را تصویر مینمایند که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگرچه آن
مشابهت در اسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در مثال محال است و کمالات
فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز و هیچ وجه مشابهت آنها نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید از نیجاست که در آن
موطن جبل همه وقت دانگیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین مختار هر چند از آن مقام غیر از
جبل یا علم یافت امری دیگر بحصول نرسیده است اما امید است که در آخرت قوتی بخشد و ولی دهند که در مثال
نور تلاشی نکرد و از حقیقه معلوم آگاه بود و در تعادل ده و دلیری بین فرود بخویش خوان و ضیری بین
آگاه باش که ظهور فوق العرش در بینند از آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان و جهت
او را ثابت باشد تعالی حق ذلک و عمال الیق بجانب قدس تعالی لظهور صورت زیر و در مراتب معلوم
استقرار ندیدیم در مراتب هر چند بخردان در توهم افتند و الله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحتی سبحانه بر ابرار و همه مخلوق
وے اند تعالی و تجلی که بکوه طور واقع شده بود شایسته محالیت و علیت نه نسبت فایده ماسف الباب

نسا ز نور نور ظل را موقد و مقبس ز نور اصل دانند بیدری الله نور من یشاء الا که بیه محمول علی اداء الله تعالی
و نحن تا ولنا بنا و لیل و کشف علینا نقول بحون الله تعالی سبحانه و حسن توفیق تعالی الله نور السموات و الارض
نور است که اشیا با و روشن گردند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه اوستحانه اینها را از ظلمات عیدم
بر آورده است و بظلال و وجود و توالج وجود تصف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را که بآن نور قیامت
گشته اند در رنگ مشکوه تصور باید نمود و آن نور را بشارت مصباح باید دانست که در آن مشکوه موع است و دخول کل
تمشیل مشکوه بنا بر آفتاب آن مشکوه است بر آن مصباح و از زجاجه پرده آسمان و صفات لاطفه باید نمود چه آن نور شلیس
با صفات است نه محر از شیون و اعتبارات و زجاجه صفات غر سلطان کجمن و جوب و جمال قدم همچون کوکبی است
در خشان و آن مصباح که در آن مشکوه مودع است از شجره مبارکه زیتونه ایفا یافته است که کنایت از ظهور جامع
عرشی است که ستوی و مرتبت از آن ظهور چه ظهورات دیگر که آسمانها و زمین قتل دارند و رنگ اجزا از مر آن ظهور
جامع را چون آن ظهور جامع لامکانی است و بی جهت است لا شرفیه و لا غریبه آنرا توان گفت که کاد زیتونه
یعنی و لولم تسع نار صفه مادحه است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات و تلو لیسیت آن شجره است که
تمثل بهایت نور یعنی آن پرده زجاجه از جهت صفا و درخشندگی از دیاد آن نور نموده است و در
حسن و جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن
ذات تعالی مقرون شده با وجود تضاهات نور و کمال ظهور بیدری الله نور من یشاء و علی لم یجل الله له نور انما له
من نور این ظهور جامع که بعرض آنساب یافته است غنمای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است
و نهایت تجلیات ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از آن معامله بکل قرار بینا بر چنانچه
شمه از آن در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات
درین موطن حجاب ذات نیستند جایست صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه
است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ظهورات اصل در مقام عین و در علم صفات حجاب ذاتند نه
در عین نبی بینی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم بصفات خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم
یا جابل مغیر یا کبیر یا کاتب اینهمه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او خواهد بود و اینهمه تقیدات کلیه فی حد
شخص او خواهند گشت و چون آن زید رخس از علم عین کشف با وجود صفات مشهود گردد و معامله از ظلیت
بر اصالت قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی که اصل اوست اینجا صفات حجاب

احد جل سلطانہ پیدا کند و از صفات شیدونات هیچ لحاظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بکلم المراد مع من
احسب اور ایک قسم اتصالی مجہول الکلیفیتہ کہ حضرت احدیث مجروحہ بیدار میگردد و آن گرفتاری کہ بذات احد
جل سلطانہ اور ارجل شدہ بود نسبت قریب بیچون بذات بیچون در وی اثبات نماید ورنہ وقت انسان کامل
مرآت ذات احد میگردد و بختیستی کہ از صفات و شیدونات در آن هیچ مشہود و مرئی نشود و بلکہ احدیث مجروحہ تعالت و
تقدست در وی ظاہر و تجلی باشند سبحان اللہ انظم ذاتی کہ از صفات ہرگز انفکاک نداشتہ و مرآت این انسان
کامل بختیست تخر و ظاہر و تجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی نمیز باشد و این آیتست و مظهریت غیر از انسان کامل
احدی را تیسر شدہ است حضرت ذات تعالی و تقدس بل قمران صفات و شیدونات در هیچ چیز غیر از انسان تجلی نداشتہ
عرش مجید در عالم گیر مظهر ذات متجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات احد است کہ
مجرد از اعتبارات است این مرآتیت از انجلیگیہای انسان است و اللہ سبحانہ المطلق لایعنی لما اعطاه ولا سطة

المانعہ والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المطلق علیہ و علی آلہ و اصحابہ الصلوٰۃ و التحیات العلی
مکتوب دو از دہم برابر تب آگاہی برادر حقیقی حضرت ایشان سلمہ اللہ تعالی امیان غلام محمد صد دریافت
در بیان آنکہ ملک ہر خیزد شاہد صلست و شہود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کا بجز
ساختہ اند و بقائی بان بخشیدہ و مانیاسب و لک بنہ الحمد قدوس سلام علی عبادہ الذین صطفی لہم لکہ کرام علی بنیاد و عظیم علیہ
والسلام شاہد صل اند و متوجہ صل و گرفتاری بابل دارند شاہد ظہیت در حق ایشان مفقود است انسان بیچارہ
درین نشاء کم است کہ از اذخراہ ظہیت قدم بیرون نہد و بی توسط ہر ایای آفاق و نفس شہود ذاتی پیدا کند بعد از
وصول بابل پرتوی از شششان انوار صل را در مرآت قلب و تجلی ساخت بامش باز میگردد و مانند تربیت نقصان
با و جوالہ میدارند درین رجوع ہم تربیت اوست و ہم تربیت دیگران زیرا کہ آن پرتو انوار صل کہ بجز جز و اساختہ اند
در مدت رجوع اجزاء دیگر اورا نیز منصف بزرگ خود میسازد و متلون بلون خود مینماید چنانچہ دیگران را از نقص کمال
می آرد و از غیب شہود دلالت می کند و چون مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب بابل رسد شوق صل
پیدا شود و ندای رفیق اعلی از ہذا دوسرہ بر زند و از تعلقات شتی وارستہ خست از غیبت بشہادہ کشد
و معاملہ را از گوش باغوش آرد الموت جبر و صل الجبیب الی الجبیب انجا صادق می آید باید بدست
کہ ملک ہر خیزد شاہد صل است و شہود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کا بجز و ساختہ
اند و بقائی بان بخشیدہ اند و متحقق بان گردانیدہ بخلاف ملک کہ آن دولت را در وے کا بجز و نگرانیدہ اند

بعضی محال قابلیت ظهور دارند بعضی دیگر را ازین قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صورت دارد و فعل مستور
 را این قابلیت نیست بآنکه هر دو از ان اند پس تفاوت در مظهر است نه در مظهر و نسبت بظاہر نہ مظاهر ہر یک را نہ
 قابل و ناقابل و همچنین الفاظی کہ موہم کلیہ و جزئیہ باشند و یا عالیت و خلیت از ان مضموم میگردد و از ظاہر مضمون
 اند و شایان جناب قدس او تعالی نمیتند از تنگی عبارت از کتاب این الفاظ نمودہ می آید ۵ این قاعدہ یاد
 دار کا بجا کہ خداست بذنی جزو نہ کل ز نظر نہ مظهر و است بذو چون قلب انسان عرش عالم صغیر است
 و مشابہ عرش عالم کبیر تخی کہ آن ذات است بی شائبہ خلیت لعلہ از جهان تخی بی شائبہ نصیب آن قلب است
 ہر چند با سمانہا قدس نیز از جهان تخی رسیده است اما در پردہ وظلی و ظلال است مگر قلب در رنگ عرش از شائبہ
 خلیت مبرا است اگرچہ ظہور باعتبار صغیر و کبیر متفاوتست ۶ بقدر آیت حسن توینما در رو و پس تخی بی شائبہ خلیت
 بعد از عرش مجید نصیب قلب کمال اکمل انسان است و دیگر از ان خلیت و انگیر است باید دانست کہ ظہور عرشی
 از شائبہ خلیت مبرا است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس متمیز است و شیون و اعتبارات در ذات تمام
 ثابت اگرچہ صفات و شیونات در ان تمیہ حجاب ذات نباشند لیکن در دید و دانش مشارک اند و در محبت
 و گرفتاری مساہم گرفتار ان محبت احدیت مجرودہ تعالیت و تقدس است بشرکت امری را منی نمیتند و حکم گیرند
 الاشد الدین الخالص وین خالص را خواہا نند عدم شکر کت صفات علی تفاوت الدرجات نصیب ہیئت
 وحدانی انسانی است و نصیب ہیئت وحدانی قلب انسانست و نصیب جزوارضی انسانست و فوق ہمہ
 اینہا ہیئت نیست وحدانی مر انسان را کہ برنگ جزوارضی او برآمده است و حکم آن گرفته با جملہ عدم توینما
 جزوارضی است امور دیگر در رنگ تمیہات زائدہ است در انسان دو چیز اند کہ عرش ندارد و عالم کبیر
 را ازین نصیب نیست و انسان جزوارضی است کہ در عرش نیست و ہیئت وحدانی کہ در عالم کبیر نیست و
 شعور کہ بہ ہیئت وحدانی تعلق دارد و نورطی نور است کہ مخصوص بہ عالم اصغر است پس انسان العجوبہ ایست کہ با حق
 خلافت پیدا کردہ است و بار امانت برداشتہ است از خصائص غریبہ انسانی بشویشنو کہ مایلہ او بہکامے
 ہر سد کہ قابلیت مرآتیت حضرت احدیت مجرودہ پیدا میکند و بی اقترا ان صفات و شیونات مظهر ذات احد
 ی گرد و تعلق لاشانہ و حال آنکہ حضرت ذات تعالی و تقدس ہمہ وقت مستجمع صفات و شیونات
 است هیچ وقت ذات را تعلق لافکاکہ از صفات و شیونات نیست بیانش انیکما انسان
 کامل چون از گرفتاری ماسوائے ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشتہ گرفتاری بذات

در شأنیاء علم و صلوات علیهم السلام و با آنچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق است که در
تشیبهاست قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بسبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المآب
و المحققون بالوراثه ایشان بسبیل تبیین و وراثت شریک دولت خاص انبیاء از عظیم الصلوات و تسلیات
و عزم بارگاه لاجرم بشرف کرامت علماء امتی کا بنیاد فی اسرائیل مشرف گشته اند صلیکم بمتابقه سید المرسلین
و حبیب رب العالمین علیه و علی اجمع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات
و التحیات و علما علما حالا و وجد الکلون وسیله الی حصول لوراثه التي هی نهایت درجات السعادة مکتوب
بها از کوه هم بخوانا احمد بر کی جلد و ریافته در جواب استفسار او که صاحب منصب البته صاحب علم است یا نه استفسار
در گیر که فانی الله و بقا باشد تا اکنون بدست نیاید و در عدم اطلاع بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی
عباده الذین انطی و صحیفه شریفه پی در پی رسید عزامی مصائب نوشته اند ان الله و ان الله را چون بیاران و دوستان
فرمایند که هفتاد هفتاد بار کلمه طیبه لا اله الا الله و حانیت مرحومی خواجہ محمد صادق و بر و حانیت مرحومه همشیره او
ام کلتم بخوانند و نواب هفتاد هزار بار را بر و حانیت کی بخشد و هفتاد هزار دیگر را بر و حانیت دیگر از دوستان
دعا و فاتحه مسکول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم است محروما
قطب الاقطاب صاحب علم است اقطاب بقعات در رنگ اجزای وی دست و پای وی اندر بعضی را علم بدارت خود
بود و بعضی دیگر را نبود نوشته بودند که فانی الله و بقا باشد تا اکنون بدست نیاید چه توان کرد که شهادت صحبت کم بوده اینقدر
مکتب نگردد که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از چند دوستان فانی و بقا شمارا مشاهده میکنم و این دو کمال که
گفته اند در شما احساس میکنم و شما انکار نمینمایند مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال
مکنونه متعسرست مثلخ و فقا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مرز و اشارت است از خود کس چه دریاید و حضرت حق سبحانه در
همه علم و احوال نمیخشد شخصی را علم بر احوال عطا فرموده پیشو امیسا ز و جمعی را با بر و لوط ساخته بمرتب کمال و تکمیل میرساند
خاص کند بنده مصلحت عام را یا کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال
او داده بخدست شما میفرستایم آری شما کل و زیاران رشید قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز اقامت میکرد و هم
سخن میداشت چه خوب بوده تا خبر برای ضروری بوی نموده میشد مقصود آنست که احوال حال شود اطلاع بر احوال
برام دیگر است و الباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی و السلام و بیتی که لابد است آنست که در و کس علوم
پسچ و چه خود را مسافت ندارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود بوس ذکر و فکر نکنند ساعتی شب

در بیرون نظارگی میکند و بقای تحقیقی بآن حاصل نمی نماید آن انصباع و تلون که انسان را ملون اصل میسر
 شده است ملک ندارد و اختصاصی که خدایا بر او مست داده قدسیان بر حاصل نه زیرا که از درون تا بیرون تفاوت
 بسیار است اگر چه دولت درونی کالجز بود و دولت بیرونی کلکل صحن مدد است و بیرون دین کلامنا اشاره و بتازه
 لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود اینها استحقاق خلافت پیدا کردند و الله تعالی بمرحمت من بشارت
 و افضل و افضل العظیم من زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را پس انداخته بدین دولت انسان را بواسطه
 جزه ارضی تمیز شده است و قلب که عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع کل است و مرکز انزله
 امکان بی زمین از پستی و بی سری انیمه علو و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سر بلند ساخته من تواضع قد
 سبحانه رخصه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی مرتب رجوع و دعوت و بعد از انصباع بصبح اهل رجوع باطل نماید
 و متوجه بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی که او را آنجا میسر شود پیشین است که دیگر برپا نشود و قربی و منزلتی که او را
 حاصل گردد دیگری را نه چه او اصل فانی گشته است و بقای اهل پیدا کرده و منصب بزرگ اهل شده و دیگر بر آنچه مجال که
 با او برابری جوید چه انصباع و دیگران اگر چه باعتبار تجرد و تنزه اکمل دائم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد
 و انصباع انسان چون درونی است حکم ذاتی دارد و شتان باینها این کمال مخصوص بانبیاست صلوات الله تعالی
 و تسلیما علیه و علیم جمیع که مراد از خواص بشر ایشانند و پوراست و تمییز هر کرا باین دولت غلطی مشرف سازند و در
 اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات سبک است جهت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا نهوا و از
 هر چند قلیل بود مدلل قلی است اگر بادشاه بر در پیر زن بیسیا ید تو ای خواججه سلیمت کین پرنیبا انکم لنا نورنا و اغفر لنا
 انک علی کل شئی قدیر بحجرت سید المرسلین علیه و علیم الصلوات و التحیات و التسلیما و اکلمها و اکلمها مکتوب سیزدهم
 بمنزله سید الدین صدور یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه نصیب علماء و ظواهر چیست و نصیب صوفیه علیه
 چیست و نصیب علماء را چنین چیست که ورثه انبیا اند و انبیا سبب دلک + بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
 میرسانند و میفرمایند که از وی کرم صادر فرموده بودند و انخوی انغری شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند
 اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بکتابت که شتمله نصاب باشد یا دیگر درده باشند خود را مکرما
 انصحه بی الدین و متابعت سید المرسلین علیه و علیم من الصلوات افضلها و من التحیات اکلمها نصیب علماء
 طواهر الدین و متابعت سید المرسلین بعد از تصحیح عقائد علم شرائع و احکام است و عمل بقتلای آن علم
 و نصیب صوفیه علیه بالانچه علماء از احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علماء را چنین که

از اکابر صحابه و از اقارب آن سرور علیه السلام التیاحات میں محبت و مودت اتی باشند قال اللہ تعالیٰ قبل لا
 یسئلکم علیہ اجر الا المودۃ فی القربی و قال علیہ علی آکہ الصلوۃ والسلام اللہ فی الصحابی لا یستخذ و ہم عرضا من احدی من
 اجہم فجبی اجہم ومن اجہم فففسہ انفسہم ومن آذیہم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی اللہ ومن آذی اللہ یوشک
 ان یاخذہ این قسم گل بدلو از ابتدای اسلام تا اینوقت معلوم نیست کہ در ہندوستان کشتہ باشند نزدیک است کہ
 ازین معاملہ تمام شہر ہم گرد و بلکہ اعتماد از ہندوستان متغیر شود سلطان فتح نصر و اللہ سبحانہ علی عہد الاسلام از اہل
 ستغیہ و خفی مذہب است در زمان و انجین بدعت نمودن نہایت جرأت است بلکہ فی الحقیقت منازعہ کردن
 است با سلطان خروج است با اطاعت اولی الامر مع ذلک عجب است کہ مخدوم عظام آن مقام درین واقعہ خود معان دارند و
 مسالہ فرمایند قال اللہ تبارک و تعالیٰ فی ذم اہل الکتاب و لولائہم البر بانہون و الاجار عن قومہم الا کم و اکہم سمحت لبس ما
 کاوا یصنون و قال اللہ تعالیٰ ایضا کاوا لائتایہون عن منکر فعلوہ لبس ما کاوا لایفعلون درین طور و اوقات تغافل زبیر
 بتدعان را دلیر ساختن است و رخنہ در دین کردن از مسالہات است کہ جماعہ مہدیہ آنجا بر ملا اہل حق را باطل
 خود و حوث بینا بند و در اندک مدت یک دور در رنگ گریگان از بر می ربایند زیادہ چہ تصدیق و ہر چون استماع
 انجیر و حشت انگیز و شورش آور و درگ فار و قیم را حرکت و ادب کنند کلمہ اقدام نمود معذور خواہند داشت و السلام علیہم
 و علی سائرین اتبع الہدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و علی آکہ الصلوۃ و التسلیمات و التیاحات و البرکات
 مکتوب شانز و ہام شیخ بیچ الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفسار ہای او در بیان عجائب و غرائب
 احوال ہر بنی صغری و فضیل مرگ طاعون ، الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیہ صحیفہ شریفہ رسید اندراج یافتہ
 بود کہ در نچید و حادثہ قومی رودادہ است اول حادثہ طاعون دوم حادثہ تخط اعازنا اللہ سبحانہ و ایاکم عن البلیات
 نوشتہ بود کہ با وجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبہ صرف میکرد و باطن بہر راست شد سبحانہ الحمد
 و المنۃ علی ذلک جواب اسو کہ اندراج یافتہ بود درین اکثر اوقات قرأت چہا قیل کردہ میشود و کفر منون رجال
 راستہ نوب است و تبارک است اقتضای کفر منون نائیم و جواب امہ نمی نویسیم کہ احتمال تلوث بقاذورات است
 و ہند صحیح بہ ثبوت نہ پیوستہ است و علی علماء ماوراء النہر برائست و پیران تبرکی را اگر ہر جاے فیض کفر بہ ہند
 گنجائش دارد جاہاے شہداہان اکفان ایضا نیست و حضرت صدیق رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بود و کفر منون فی
 ثوبی ہر بنی ہر زخ صغری چون از یک وجہ از موطن دینیوی است گنجائش ترقی دارد و احوال انیموطن نظر
 باشخاص تفاوت و تفاوت فاش دارد الا بنیاء یصلون فی القہور شتیدہ باشند و حضرت پیغامبر علیہ و علی

از برای ذکر و فکر فراموشی سخت شیخ حسن را نیز سبق گفته میباشند و سطل نگذارند و چون آن حدود از علم قلیل انصیب
است احیای علوم شرعیہ نمایند زیاده چه مبالغه نماید و اوراق و قلع و خوجا و پس رسید اکثر جاها بنظر درآمد بشراوند
از حضرت عیسیٰ سبحانه و تعالیٰ اسیدوار باشند تا از قوت بفعول آیند و السلام مکتوبات یا سرور و اہم بسادات عظام
و قضاة و اہالی موالی کرام بلکہ سامانہ صدور یافته در نکویش خطیب آنجا کہ در عید قمر بان ذکر خلفاء راشدین
رضی اللہ تعالیٰ عنہم ترک کردہ و خواندہ میناسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین مطہری با عمت تصدیق خدام
ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اہالی و موالی کرام بلکہ سامانہ آنکہ شنیدہ شد کہ خطیب آن مقام در خطبہ
عید قمر بانی ذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم ترک کردہ و سامی متبرکہ ایشانرا خواندہ و نیز شنیدہ کہ چون جمعی
با و تعرض نمودند بسودنیان خود اعتذار نہ کردہ و تمرد پیش آورده و گفته کہ چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین نہ گور نشدہ و
نیز شنیدہ کہ اکابر و اہالی آن مقام در غیاب مسالہ و رزیدند و بشدت بغلظت بآن خطیب بی انصاف پیش نیا آمدند و
دای نہ کیا کہ صد بار وای مذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمعین اگر چه از شرائط خطبہ نیست و لیکن
از شرائط اہل سنت است شکر اللہ تعالیٰ عنہم ترک نکند آنرا بعد و تمرد و مکر کیسہ دلش مریض و باطنش خبیث است اگر فرض
کنیم کہ تعصب و عناد ترک نہ کردہ باشند و عیدین تشبہ بقوم فہو منہم را چہ جواب خواہد گفت باز مظان تتم کہ اتقوا
مواضع التمس چگونه خلاص خواہد گشت اگر در تقدیم و تفصیل حضرات شیخین متوقف است طریق اہل سنت را رافضی
است و اگر در محبت حضرات شیخین متروک است نیز از اہل حق خارج و دور نیست کہ آن بحقیقت کہ بکشمیر منسوب
است این شیخ را از مبتدعان کشمیر اخذ کردہ باشند و حقول و باید ساخت کہ فضیلت حضرات شیخین با جمیع صحابہ
و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند آنرا جماعہ اکابر ائمہ کہ یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام
ابو الحسن الاشعری ان فی کبر تم عمر علی بقیۃ الامۃ قطعہ و قد تواتر عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی خلافتہ و کرسی
ملکوتہ و بینہم بلکم الخفیر من شیعتہ ان ابابکر و عمر و فضل الامۃ و قال الذہبی تم قال و رواہ عن علی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ سبعاً و ثمانون نفساً و عدو منہم جماعہ تم قال تھج اللہ الرفضۃ ما جہلیم و رواہ البخاری عن الذہبی
کتابہ صح المکتب بعد کتاب اللہ تعالیٰ انہ قال خیر الناس من بعد النبی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ابو بکر
تم عمر ثم رجل اتوا فقال انہ محمد بن الحنفیہ ثم انت قال ما انا و ل من المسلمین و امثال ذلک عنہ و عن غیرہ من
اکابر الصحابہ و التابعین کثیرہ شہیرہ لا ینکرہ الا الجاہل او مجان و بان بے انصاف با یک گفت کہ محبت جمیع صحابہ
پس ما بر علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیات ما موریم و از بغض و ایزای ایشان ممنوع حضرات شیخین

دیگر شہدانی سبیل اللہ باین خصائص تمیز باشند و اما فرقت فرزند بی اغری قدس سرہ از اعظم مصائب
 است معلوم نیست کہ کسی مثل این مصیبت مصاب شدہ باشد اما صبر و شکری کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ
 درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرمودہ از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانہ
 مسألت مینماید کہ جزاء این مصیبت معد باخرت باشند و در دنیا بیج از ان جزا ظاہر نشود ہر خد میداند کہ این
 مسألہ از تنگی سینه است والا و تعالیٰ واسع الرحمة فليد الآخرة والا و الی المسؤل من الاخوان الامداد و ولاعانة
 و دعاء و سلامة الخاتمة و العفون الزلات الملازمة للانسانية و التجاوز من التقصيرات النائية من البشرية ربنا
 اغفر لنا ذنوبنا و اسرارنا فی امرنا و نعمت اقدارنا و الفرحنا علی القوم الکافرين و السلام علیکم و علی اسائر
 من اتباع الهدی مکتوب ہمیز و ہم شیخ جمال ناگوری صدر یافت در بیان آنکہ نصیب علماء و راہنہین صیبت
 و نصیب علماء و طواہر صیبت و نصیب صوفیہ پیب در جواب التماسی کہ نمودہ بود بد الحمد للہ و سلام علی
 عبادہ الذین اصطفى العلماء و ورثۃ الانبیاء و در مداحی علماء و عظام کافیت علم وراثت علم شریعت است
 کہ از انبیا باقیانہ عظیم الصلوات و التسلیات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتہ صورتش آنکہ نصیب
 علماء و طواہر است شکر اللہ تعالیٰ اسیم کہ تعلق بحکامات کتاب و سنت دارد و تحقیقش آنکہ نصیب علماء و راہنہ
 است رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ متعلق بمتشاہبات کتاب و سنت است و حکامات ہر خد اہمات کتاب اند اما نتائج
 و ثمرات آن تشاہبات اند کہ از مقاصد کتاب اند اہمات و مسائل پیش نیستند از برائے حصول نتائج
 پس لب کتاب تشاہبات اند و حکامات کتاب قشر آن لب تشاہبات اند کہ ہمز و اشارت بیان اہل مینامند و از
 حقیقت آن معاملہ نشان میدہند علماء و راہنہ قشر را لب جمع ساختہ اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت
 را دریافتہ ہزگو از ان شریعت را در رنگ شخصہ تصور نمودہ اند کہ قشر و لب آن از صورت شریعت حقیقت
 شریعت باشد علم شرائع و احکام را صورت شریعت دانستہ اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت
 دریافتہ و جمع بصورت شریعت گرفتار گشتہ از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتداے خود را غیر از
 ہادیہ پیروی ندانستہ و جمع دیگر ہر خد گرفتار آن حقیقت گشتہ اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستہ
 بلکہ شریعت را مقصور بر صورت داشتند و قشر را گشتہ و لب را ورا و آن تصور نمودند لا محرم اند
 حقیقت آن حقیقت آگاہی نیافتند و از تشاہبات نصیب فرا گرفتند و العلماء و راہنہ ہم الوارثون فی
 الحقیقہ جعلنا اللہ سبحانہ و ایاکم من مجہم و لفظی آثار ہم نماند آنکہ انہ سیان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاہر

آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا وعلیه السلاوة والسلام گذشتند دیدند که در قبر نماز میگذارند و همان لحظه چون آسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند حامله انبیا و اطراف عجاایب و غرائب دارد و درین ایام چون بتقریب فرزندی غلی مجوی نظر بآن موطن بسیار کرده میشود اسرار غریبه بشو می آید اگر شمه از آن دو گفت آید باعث قننا گردد و هر چند شمع جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضه ایست از ریاض جنت هر چند عقل کوتاه اندیش در تصویر آن عاجز باشد ششم دیگر است که تماشای این عجوبهای بینا بد مجرب دایمان اگر چه بعد اللیتا و التیجی است اما نفع کلمه طیبه مرطوب بل صالحه است و اگر بختن از موت گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسیکه در زمین دیبا صبر بماند و بمیرد از شهید است و از قنقه قبر مامون و آنکه صبر نماید و نمیرد از غازیان است ه ان قال لی است مستعما و طافه به و قلت لداعی الموت ابلا و مر حبا به خیر و درست که بلغم و سرفه زبون ساخته است و ضعف بدن بهم رسیده بغض و رت اقتصار بر اجوبه نموده آمد و السلام مکتوب هفتادم بمیرزا احسان الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه مصیبت های این عالم اگر چه بظاهر جبر است اندامانی بحقیقه باعث ترقیات اند و مر اهم و در فضیلت مرگ طاعون و مایا سب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات تصدیق ده میگردد که محیضه شریفه که بمصوب شیخ مصطفی در باب غزاه مصیبت ها ارسال داشته بودند بمضمون آن مشرف گشت ان الله وانا الیه راجعون این مصیبت ها بظاهر رحمت با بوده است و فی الحقیقه ترقیات و مر اهم بعیانیت الله سبحانه و تعالی و ثمراتی که درین فشا و بکانهما مرتب شده است عشرین آن ثمرات است که احکامات او تعالی در آخرت متوقع و مامول است پس جو در فرزندان عین رحمت است هم در خیره شایه منافع و فوائد است و هم حرمان شان ثمرات و متلج مترتب است امام اهل محی است در حلیه الابرار مینویسد که در زمان عبداللہ بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد و در آن طاعون هشتاد و سه سپه از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر بودند علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و آن سه روز در حق او عادی برکت فرموده فوت کردند و چهل سپه از حضرت عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هر گاه با صاحب کرام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام انعام فرمایند ما عاصیان در کدام حساب در خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است طاعین است را شهادت است و الحق جماعه که درین و بای میزند عجب حاضر و متوجه میروند و محس می آید که کسی درین ایام باین جماعه را باب بلا طاعین شود و رخت از دنیا با آخرت بکشد این ملا درین است بظاهر غضب است و بیاطن رحمت میان شیخ طاهر نقل می کرد که در لاهور در ایام طاعون شخصی زید بود که میگویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت نخواهد کشید بی هر گاه که نظر با احوال این گذشتگان سر داده میشود احوال غریبه و مملات عجیبه شاید میسر شود

مومن است پس اهتمام تمام در ادای آن مرعی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان و شرائط و سنن و آداب آن کمایشی و بطریق ادایا بد و در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید نیک محافطت نمایند که اکثر مردم نماز را ضائع ساخته اند و طمانینت و تعدیل ارکان را برهم زده اند و عید و ادراخ اینجامه وار شده اند و تهدید با آمده و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات بیشتر گشت چوین بر پا شد و معراج عروج با تمام رسید **۵** بر شکر غلطیدای صفرائیان بنده برای کوری سودائیان بنده و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اعلیٰ مکتوب بیست و یکم بخواجه محمد صدیق لقب بهدایه صد دریا فته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده است لایستی ارضی الخ مضغه است نه حقیقه جامعه که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد سلوک و جذبه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تکمیل قلب و اطمینان نفس از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته و پخته و جدا پیدا کرده و مرتب این مضغه به حقیقه جامعه بچندین وجه در بیان آنکه اینهمه کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب قوسین است او معالمانی در این است **۱** بسم الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی پر سیده بودند که در مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و فضل کلی مر ظهور عرشی راست و در حدیث قدسی آمده است لایستی ارضی و لاسمائی و لکن سستی قلب عبدی المومن ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود و فضل مراد را باشد محبت آثار اعلیٰ بن اصل نبی بر مقدمه است بدانکه ارباب ولایت قلب گویند و مراد حقیقه جامعه انسانی دارند که از عالم امر است و بلسان نبوت علی صاحبها الصلوة و السلام و آتیه قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است و فساد آن فساد جسد منوط کما و در فی الحدیث النبوی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات ان فی جسد آدم مضغه از صلوات صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا ذی القلوب و سعت قلب لازم اطلاق اول است از اینجا است که بایزید و جنید قدس الله تعالی اسرارها از و قلب خبر داده اند و عرش و بایفه را در جنب غطمت قلب محقر انکاشته کلی قلب لازم اطلاق ثانی است در مقام قلب را تنگی بر نیجه است که جز لایتنجی نیست که اگر احقر و اصغر جمیع اشیا است در آنجا گنجایش نیست در بعضی اوقات که تنگی قلب را بجز لایتنجی نسبت داده میشود آن جزو محقر و نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر می گردد و این محال و رای طور نظر عقل است فلان کن بن المتمرین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهور یک حقیقه جامعه مربوط است مشک نیست که لمعه ایست بسته به ظهور تمام عرشی و فضل کلی درین مقام مر عرش راست و شیخ بایزید و

ساختند که میفرمودند ما از ایشان سلسله جازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم بخرد و ما که ما
 پیری و مریدی در طریقه علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلسله دیگر متعارف است
 طریق این بزرگواران صحبت است و ترتیب ایشان انعکاسی است لاجرم در هدایت ایشان نهایت
 دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گذشته و نظر ایشان شانی امراض قلبیه است و توجه شان
 دفع علل منویه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بر غمازه پنهان بحرم قافله را به معذور خواهند
 داشت و الغر عند کرام الناس مقبول و السلام و مکتوبات فوز و بهم بمیرحب الله مدوریافته در
 اتباع سنت سنبه و اجتناب از بدعت نامرضیه و مایهاسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الخیرات
 بیاد و پناهی اخوی اغری بمیرحب الله میرساند که احوال و اوضاع فقره اینچود و مستوجب حمد است
 المسئول من الله سبحانه و سلام و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال اینچود و اطلاع بخجشیده اند
 بعد مسافت از موانع است النصیحه هی الدین و متابعت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و السلام و ایتیان
 هسته السنیه و الاجتناب عن البدعه اللامرئیه و انکانت البدعه تزی مثل فلق اصبح لانه فی الحقیقه لا نور فیها
 و لا ضیاء و لا لعلیل منها شفاء و لا لادواء منها و اکیف و البدعه اما رافقه للسنه او ساکنه عنها و الساکنه لا بدوان
 تكون زائده علی السنه فکون ناسخه لمانی الحقیقه یضالان الزیاده علی النص نسخ له فالبدعه کیف کانت تكون
 رافقه للسنه تقیضه لمانی فلا خیر فیها و لاسن فیها لیت شعری من این حکمو بحسن البدعه المحدثه فی الدین الکامل
 و الاسلام المرضی بعد اتمام النعمه و لم یعلموا ان الاحداث بعد الکمال و الاتمام و حصول الرضا بمنزل من احسن
 فماذا بعد الحق الا الضلال و لو علموا ان حکم بحسن المحدث فی الدین الکامل متلزم لعدم کماله و مبنی عن
 عدم تمام النعمه لم یخبروا علیه ربنا لا تاخذنا ان فیثلا و اخطانا و السلام علیکم علی من لدیکم مکتوبات
 مستم بمولانا محمد طاهر بخشی مدوریافته در فضائل صلوة و تحریض نمودن بر آنکه ارکان و شریکات
 و آداب و تحذیر ارکان کما ینبججا باید آورد و مایهاسب ذلک بعد الحمد و السلام علی
 عباده الذین الصطفی مکتوب شریفین که از لواحق جنهور نوشته بودند رسید چون متضمن خیر صفت
 بوده با عصف لے آرمی گشت متر صد خیر صفت است بدست آیند با مرسل دارند و کیفیات احوال
 نویسنده محمد طاهرا چون این دارد و عمل و دار جزا و رآخوت است سح در ایتان اعمال صالحه
 باید فرمود و بهترین اعمال فاضلترین عبادات اقامت صلوة است که عماد دین است و معراج

این اطمینان در مرتبه ولایت صورت می‌نماید که زمینه نبوت است علی‌رابطها الصلوة والسلام والیتیمه مناسب
 شان نبوت قلب و اضطراب مضغه است نه قلب حقیقت جامعه که آن نصیب عوام است و حضرت رسالت
 خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والیتیمه که ثبات قلب نموده اند و گفته اللهم یاقلب القلوب ثبت قلبي
 علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث که در باب تعقل قلب وارد گشته اند نظر باحوال پناه
 اگر از قلب معنی گرفته شود که جامع و شامل حقیقت جامعه و مضغه بود گنجایش دارد دو سوال این مضغه هرگاه
 بشرف یعنی قلب عبدی المؤمن شرف شده باشد و شایان مرآتیت حضرت تعالی و تقدس گشته قلب و
 اضطراب در وی چرا بود و محتاج باطمینان برای چه باشد جواب ظهور خدایتست پیدا کند و از شایسته شریف صفات
 و از هر جهل و حیرت بیشتر پیدا کند و کار و نیافت زیاده نیز محال آید پس است که با وجود این ظهور و با وجود این گنجایش از
 کمال جهل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال با تقلید یقین بر وجود صانع تعالی
 پیدا کنند پس تعقل و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب اطمینان را و از ضروری بود این فقیر در بعضی از
 رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج با استدلال میگرد و در نی مقام معلوم شد که
 در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است انیقام موافق حال کمالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام
 والیتیمه و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت و تعلق شود قلبن و اضطراب
 و تعقل و تعلق قلب او را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج بدلیل است
 در زمان فرقت اولی با استدلال محتاج بود تا بوسیله استدلال فی الجمله اطمینان پیدا کند با آنکه گوئیم که دوستی که
 چند روز از او پوشیده داشته اند و بدافع فرقت آن تبسم ساخته جای آن دارد که همواره بقلق و اضطراب بود
 و هر دو ام بحزن و اندوه باشند کان رسول الله صلی الله علیه و سلم متوکل الحزن انکم الفکر بعضی وجوه که فارق این
 دو اطلاق قلب است بیان میکند گوش هوش آتماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امر است بعد از
 تصفیه و تزکیه مکین تام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط با دراک حواس است تا زمانیکه
 شئی را بخواس او را که ننماید از تعلق نه بر آید لذا حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء
 و المرسلین و الملائکة المقربین از برای اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تمی الموتی
 فارق و گیر آنکه حقیقت جامعه بذکر متناثر می‌گردد و چون حال ذکر میرسد بذکر متحد میشود و توجیه بذکر می
 گردد و انیقام را صاحب غوارت قدس الله تعالی اسره مقصد استی گفته است این توجیه قلب را بذکر

شیخ خفیه که قلب را اوسع از همه گفته اند و عرش و مافیه را در جنب آن محقر دانسته از قبیل اشتباهه شیئی به الموضع شئی است الموضع جات عرش و مافیه را در جنب جامعیت قلب محقر دید حکم بر حقائق عرش و مافیه نموده اند و نشان این اشتباه را این فقیر در کتب و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان نبی است علیهم الصلوات و التسلیمات مراد از آن قلب مضغه است و شک نیست که ظهور اتم اینجا است و مراتب احدیت ذات مجرده تعالی امر او را مسلم است عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات را در انموطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن ظهور از شائبه ظلمت پاک و مبرا باشد از اینجا است که عرش را ازین ظهور انسانی که باطل صرف تعلیم دارد توقعات است و مکررین معامله اوست سوال از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفهوم میگردد و تو آنرا تنگ میگوئی جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش اسوی است و روی و وسعت آن باعتبار ظهور انوار تقدم است خلاصه این فقیر در بعضی رسائل خود تبصیر از آن قلب باعتبار این عبارت کرده است الضیق الاوسع البسط والاطل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت جامع است که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلت است بر عالم امر که ادراک عوالم بلکه ادراک اکثر خواص از آن مزیت قاصر است اینمغنی را این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی عظمی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته اگر تردیدی مانده از اینجا تشفی طلبند حقیقت این مضغه بشنو عوالم را مضغه است که ترکیب عناصر راجع بهم رسیده است و خواص را بلکه خاص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک و جذب و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکه بحض فضل و کرم خداوندی جلستطانه از ترکیب اجزای عشره صورت یافته است چهار جز و از عناصر و یک جز و از نفس مطهنة و پنج جز و از عالم امر این هر دو جز و با وجود تضاد و تماین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس صورت قضا و بتاین مینما ز اعل گشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این عجوبه را حاصل نموده اند جز و اعظم در دنیا عالم عنصر خاک است این هیئت وحدانی نیز بزرگ جز و از رضی برآمده است و خاک استقرار یافته خاک شوخاک تا بروید کل که بجزر خاک نیست مظهر گل بنای برادر دستار باب ولایت بدانان این علوم و معارف نرسد که مقبض از مشکوة النوار نبوة است علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و قلبه که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه من الصلوة والسلام آنها و اکملها اطمینان آن سالت نموده همین مضغه است چه حقیقت جامع او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود و نفس باطمینان رسیده زیرا که این تمکین و

جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدالی و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده
 شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او و مضافه تعبیر نموده اند نیست
 حقیقه مصغه که با اندازه چهار رات و گرفت آمده است و الا امر الی الله سبحانه اگر ناقص گوید که هر انسان مرکب از این
 اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئته وحدانی وارد گوئیم آری از این اجزا مرکب است آنان اجزای مزی
 و مطهر گشته اند و بجز به و سلوک از نفس تعلقات ماسوا آزاد و گشته بخلاف اجزای انسان که بفنا و بقا پاک و پاکیزه
 گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا و متباین و متمایز و هر جز و در احکام و احوال متمایز
 است تا چار از هیئته وحدانی نصیب ندارند و اگر هیئته پیدا کرده است اعتبار نیست نه حقیقی بخلاف اجزای
 انسان کامل که از تمایز و تباین برآمده متبج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایز ایشان زائل گشته بیک
 حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئته وحدانی روحی حقیقی بودند اعتباری در رنگ آنکه چون را از ادویه مختلفه است
 سازند و سخی نموده جمیع اجزای او را بیکدیگر غلط کرده هیئته وحدانی ثابت کنند و از احکام متباینه بیک حکم آرند
 خافم و الله سبحانه اعلم ای برادرانیمه کمالات که مرصغه را ثابت نموده است در مقام قاب تو سین است که در ظاهر
 رنگی از منظر متواتر است هر چند اینجا ظاهر اهل است نه ظل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک
 و مبرر نیست پس تو سین ثابت باشد و ادای این مقام مقام اودنی است که ظاهر از منظر رنگی گرفته است و امر زانجا
 در تخیل نیامده پس تو سین اینجا مفقود اینجا باشند و جز بیک رنگی در اینجا متصور نباشد که مناسب مقام اودنی است و
 معامله این مقام ملحقه است تمام ورق را باید گردانید تا از تو سین به ادنی رخت برداشته شود کلامنا اشارات
 و رموز و بشارات و کنوز و الله سبحانه الملهم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک مکتوب سبت دوم
 بمولانا محمد صادق کشمیرے صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سمرهند بر اکثر بلاد المغیرل حضرت ایشان
 سلمه الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گردی از صفه وی راه نیافته در زمین سکنی خود و آن زمین بعد از
 چند گاه روضه مقدسه مخدوم زاده کلان خواجہ محمد صادق قدس سره گشتن الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین
 اصطفی بناتیه الله تعالی و سبحانه و بصدره حبیب تعالی و علی آله الصلوٰۃ والسلام و التتیه و البرکة بلده سمرهند
 گویا زمین احیای من است که برای من چاه عمیق تاریک را پر کرده صف بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع
 آن را از تفلح داده نوری در آن زمین و دیست گشته است که مقتبس از نوری منشی و بکیفتی است و در رنگ
 انواری که از زمین مقدسه سبت الله سلط و لامع است پیش از ارتحال فرزندی علمی بچند ماه این نور را چون

ذات تعالیٰ تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا اثر او کجا و توجیه را کجا ظهور نکرده است با صلاحت
 نه بطولیت نهایت عروج با ذکر نا و این نیز مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون نهایت نهایت است و
 و از مرآتیت خاطر نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آید و ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود
 عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی شیخ شخص است نه عین شخص بخلاف مضغه که برخلاف
 مرآت ظاهر در وی عین مطلوب است نه ظل او لهذا فرموده لست بقلب عبدی المومن انیما له وراے طور
 فظ و فکر است زینهار از اینجا حلول و ممکن نعم کنی که آن کفر و زندقه است هر چند عقل معاش باور نکند که عین یک
 شئی در شئی دیگر ظاهر شود و طول و ممکن آنجا نباشد و این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شا ه فلا تکن
 من القاصین فرق دیگر آنست که حقیقت جامع از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر
 هر دو اجزای اویند خلق جزو غلظت اوست و امر جزو اصغر و از اجتماع این هر دو جزئی و وحدانی ایجاد یافته است
 که بخوبی روزگار گشته این انچه به هر چند از عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بواسطه همیشه ترکیبی متناسب
 و تشابه ندارد اما معدود از عالم خلق است زیرا که جزو ارضی درین معامله عمده است و پستی خاک باعث نفست
 او فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامع باعتبار ظهور که صور انشیا است در وی وسعت مضغه که بعد از تنگی آن
 نگشود میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که نامحدود و داناتناهی است و آن تنگی و این تنگی اوست که مانع دخول
 ماسوای است حتی که ذکر را نیز نمیکذارد که داخل سرادقات مذکور شود و شایسته طلیعت را نیز نمیاند که گردان
 حرم مقدس گردد و ایضا فراخی اول چون شایسته چون دارد شایان گنجایش همچون نبود و فراخی ثانی چون
 نصیب از بیچنی یافته است چون را گنجایش ندر عجائب کار و بار است این قلب را بعد از رجوع بخیر
 ظلمت و غین طاری می گردد و از اینجاست که سید البشر علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات فرموده آندانه
لیخان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید بالترب رب الارباب ای برادر این مضغه را بر چه گوشت لایعبا به
 خیال کنی که آن جوهر نفیس که خزائن و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته است و فائز و خفایای عالم
 امر در وی مدفون شده باز یادت می معاطات خلاصه که همیشه وحدانی او منوط است اول اجزای عشره
 را به تصفیه و تزکیه و جذب سلوک و بقا و معز که و مطهر ساخته اند و از دوش تعلقات ماسوی آزاد گردانیده
 مثلاً قلب را از تقلب گردانیده بتکلیف رسانیده اند و نفس را از آمارگی باطمینان آورده اند و جزو ناری
 را از سرکش و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و پست فطرتی از ارتفاع داده اند علی هذا القیاس

خرابی مربوط به تحصیل برکت هر برکت که باشد برکت را در رنگ نگذارد میداند که هم بنیاد اسلام بنیاد بر سنت را
در رنگ کوکب درخشان بنیاد که در شب و بجز فضالت هدایت میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه تعالی توفیق
و داد که بحسن هیچ برکت لب نکشایند و بایقان هیچ برکت فتوی ندهند اگر چه آن برکت در نظرشان در رنگ خلق صبح
روشن در آید چه تسویلات شیطان را در او راوی سنت سلطان عظیم است و رازمه مانع چون اسلام قوت و دشت ناچار
تحمل ظلمات بیغ بنمود و شاید که بعضی ان از ظلمات دشمنان نور اسلام نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن می گشت
اگر چه فی الحقیقه هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات بیغ صورت ندارد
و اینجا فتوی متقدمین و متاخرین متشی بنیاد ساخت چه هر وقت را احکام علیمده است و ریز وقت عالم بواسطه کثرت ظهور
برکت در رنگ دریای ظلمات نظری در آید و نور سنت با غیبت و ندرت در آن دریای ظلمانی در رنگ کرکهای شب
افروز محسوس می گردد و عمل برکت از دیاد آن ظلمت بنیاد و قلیل نور سنت می سازد و علت آن ظلمت است
و کمترین آن نور من شاء فلیکن ظلمة الیعد و من شاء فلیکن نور السنه و من شاء فلیکن حزب الشیطان و من شاء فلیکن حزب الله
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون والا ان حزب الله هم المفلحون و صوفیه وقت نیز اگر بر سر انصاف بیایند و ضعف
الاسلام و افشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ما و را و سنت تعلیم بیان خود کنند و امور مختصره را بهمان عمل شیخ دیدن
نحو گیرند تا بلع سنت البتة نمی است و تخریجات و بدکات و در تقلید غیر سنت خطر و خطر است و ما علی الرسول الالبلاغ بیان
ما را حضرت حق سبحانه تعالی از اجزای خیر دها که ما و پس مانگا نرا بایقان امور متبده و دالت نکرد و تعلیم خود با در
ظلمات مملکه نینداختند و جز بتابعه سنت راه ننمودند و غیر از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و التیمه
و غیر از عمل بعبودیت هدایت نفرمودند و ملاجرم کارخانه این بزرگواران بلند آرد و پیش طاق وصول ایشان منقطع گشت
ایشانند که سلع و رقص را پشت پازده اند و وجد و تواجد را با گشت شهادت دویم ساخته کشوف و مشهور دیگران
نزد این بزرگواران و ظل ماسوی است و معلوم متخیل آنها تا بل نفی معامله این اکابر و ما و را و دید و دانش است و در او را
معلوم متخیل است و در او تجلیات و ظهورات است و در او ای مکاشفات و معاینات است و اتمام دیگران در اثبات است و
بهت این بزرگواران و نفی ماسوای دیگران تکرار کلیه نفی و اثبات برای آن میکنند و اگر چه اثبات و وسعت پیدا کنند و تمام
عالم که بعنوان غریب پیدا است بکار کلا و توحید بنوان حقیقت منکشف گردد و همه راقق نیند و حق یابند تعالی و تقدس بخلات
این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلا طبعیه لا اله الا الله و وسعت دائره نفی است تا هر چه مشهود و کشوف معلوم متخیل
مجموعه بود همه در تحت ملا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر فساد جانب اثبات امری ظاهر شود

در بدایت ایشان مندرج گشته و بتدی طریق ایشان حکم شتیهان طرق دیگر یافته و از ابتدای سفر ایشان در وطن مقرر شده و بخلوت و محجوب پیوسته و دوام حضور نقد وقت شان آمده ایشانند که ترمیم طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف شان نظر شان شافی امراض قلبیه است و التفات شان دافع علل معنویه یک توجه ایشان کار صدراعین میکند و یک التفات شان بر ابر ریاضات و محاسن شین

نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بر دوازده پنهان بحرم قافله را نه سعادت آثار ازین بیان کی توهم نکند که این اوصاف و شمول حج اسانده و تلازمه طریق علیه نقشبندیه را حاصل است کلا بلکه این شمول مخصوص با اکابر این طریق علیه است که کار را بنهایت الهیته رسانیده اند و بتبدیان رشید باین اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اند و راج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بجلالت تبدی ازین طریق که بشیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او مقصور نیست چه شیخ او نهایت نرسیده است در حق تبدی نهایت چگونه مقصور شود از کوزه همان بدون تراود که در دست بنجابت آثار طریق این اکابر طریق اصحاب کرام است علیه الرحمن و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که در صحبت خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آن میسر میشد که در انتها کم است که دیگر انرا میسر گردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بطور بی پیوست هر چند در ظاهر آخر از اول دور است نسبت بوسط آتانی الحقیقه آخر اول از وسط نزدیکتر است و منفعی بصیغ آن متوسطان آنرا یاد دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت انیمال و دارند و السلام علیکم و علی امن اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام

و تسلیات لیلی مکتوب نیست و چهارم بجای محمد دکنی صدور یافته در جواب کتابها و الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی هم اسله شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت و ان گشت نسبت رابط همواره شمارا با صاحب رابط میزد و واسطه فیوض انکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجای آید و در قبض و بسط هر دو بازی طیران این راه اند قبض و گشایش و در بسط خوشحال نگردد آرزوی آن نموده بودند که در جمیع ذرات مشاهد جمال لایزال میسر شود و محبت اطوار انبده را آرزو چه کار آرزوی او با نمازه فهم خاص را خوا بود جمال لایزال در مرآت ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه جمال که مرایای آن جمال گزیده اند و مرایای ذرات میشود دیگر و علی از ظاهر بی نهایت

انما نیز راجع بنفی باشد ساخت و غیر از کلمه بکلمه مشتقی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و اثبات در طرق
 و گیران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمه اثبات محض است بعد از آن مناسب بود تا ثبوت کشود
 بتکرار این کلمه اثبات استقرار و تکرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بر عکس است که اول اثبات است و ثانی نفی
 آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از آن صورت بندد اگر
 باقصی سوال کند و گوید که همین تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد و غیر از نفی نقد وقت نشان نهد
 جواب گویم که اثبات دیگران در او اکل حال این بزرگواران را میسر است تا بعد از بلند ممتی آن اتفاقات نمی نمایند بلکه
 شایان نفی دانسته آن را نفی می نمایند و مطلوب ثبوت در او ان میداند پس هم اثبات و دیگران ایشان را میسر است
 و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریای است ایشان را تسلیم هر بی انجام می یکار ایشان نبرد و هر دو الهی
 از حقیقت معاد ایشان آگاه بود و شکر از عدم حصول این اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر از
 حصول اکابر اکابر ایشان لب کشاید خواص به خواص ملحق شوند و منتهمان در رنگ مبتدیان سبق الف
 و با اختیار کنند شمع فریاد حافظان همه آخر بهره نیست به هم قصه غریب و حدیث عجیب هست به و مراقبه
 ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیرت اعتبار ساقط است و سبب اصل و بر اقبیه
 آنجا جز ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی بلکه اسما و صفات او سبحانه نیز
 بیرون از حیطه فکر و مراقبه ما است از ین مقام غیر از جبل و حیرت نصیبی نیست نه آن جبل و حیرت که مردم آنرا
 جبل و حیرت دانند که آن مذموم است جبل و حیرت این موطن عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت
 و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است و از بی چونی بی نصیب در آن موطن و هر چه اثبات کنیم
 بی چون خواهد بود و تعمیر از آن خواهد کمال کنیم و نخواهیم معرفت من کم یزیده کم یزد و ایضا توجه این بزرگواران با حدیث
 است تعالی و تقدس و از اسم وصف جز ذات نمیخواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات
 بصفات فردی آیند و از زوره بخصیض نمیکارند عجب کار و بار است جمیع از ین طائفه ذکر اسم الله
 اختیار نموده اند و آن اکتفا نموده بصفات فردی آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم می نمایند و باز بسبیل
 عروج از علیم و بصیر و سمیع با اسم الله مدبر و مدبر با اسم الله تنها کفایت نمکند و قبله توجه جز احدیت ذات
 تعالی و سازند ایس الله کاف عبده نفس قاطع است و ذکر یقین قل الله ثم فور هم ثم ید این معنی است
 یا بکلمه نظر هست بزرگواران این طریق علیهم بلند افتاده است بهر زراتی تقاضی نسبت ندارد و لهذا نهایت

بی جنون طلب ایراد آن عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مگر انحرافی راه یافته باشد زیرا تا ترغ
 قلوبنا بعد از هدایتنا و حسب لنا من لدنک رحمتنا انک انت الوهاب اما فقیر میدانم که وصیت ایشان بحکمت نخواهد
 بود و امید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه از آن از مکتوب ایشان
 مفهوم میگشت بر باد رود و ضد آن بجای آن نشیند بدوستان و یو خوابان یعنی بسیار گران است که اهتمام
 آن دارنده مکر ما اگر کاذب و تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الهی بی است مریضیا
 که مجرد همین تعلیم محصل بلکه مولویه است چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما نیست که بک طرف دایره را
 بگذرانند و مجمع یاران بسادات آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید و السلام مکتوب بستم و بستم بمولانا
 محمود ظاهر بخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبدالعزیز جوینوری در مکتوب اول که بنام او است
 در آن نموده بود بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از علت مدید ارسال
 داشته بودند رسیده فرحت رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی جمیعت ظاهر و باطن تخلی و متزین داراد فقیر و نیت
 است مکتوب شما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشمار رسیده است مسافه بعیده عذر میناید و مکتوبیکه
 مشیخت آید شیخ عبدالعزیز نوشته بودند به مصحوب مکتوب شما نیز رسیده آنچه اندراج نموده بودند بوضع انجا رسید
 آنجا اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که صور علمیه اند عدا مات باشند که اعداد صفات اند لازم می آید
 حصول آن عدا مات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزله عن ذلک عجب شبهه است میدانند که حضرت
 حق سبحانه اشیاء شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام اینها در ذات تعالی حصول نیست و هیچ کدام
 اتصاف نه در بنصورت حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی
 و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارات از ارواح و نفوس ممکنات است بل وجود و ثبوت علمی دارند
 که در حقائق در کار است باید که این اعتراض اول بشیخ محی الدین بکنند که گفته الا عیان ما شکست را کجای الوجود
 عجب کار است اینها حقائق عبارات از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابت و معلومات اقد
 گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیاء و علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیاء علیهم الرضوان و سایر افراد
 انسان که از ممکنات اند اگر حقائق اینها عدا مات باشند که شرف و کرامت ازین زمره علیه سلوب و
 معدوم گردد و چه اسلوب و معدوم میگردد که او تعالی حکمت بالغه و قدرت کامله خود آن عدا مات را
 بجهن تربیت خود مریای عکس اسما و صفات خویش میبختد بغير نبوت و ولایت مشرف گردانیده

آن جمال است اورا تعالی وراء الورا ای حیست و بیرون دائره آفاق و انفس باید طلبید نسبت به کمال شما دارید
 فوق تمنای شماست زنها را تقلید مردم به پستی میل کنند و تمنای نزول از اوج به حقیقت ننمایند کارخانه اکابر
 بلند است ان الله سبحانه یحب فی العلم المسئول من الله سبحانه جمیعکم الصوریة والمعنویة والسلام مکتوب نسبت
 به سیم بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر علی که برو فی شریعت عز کرده آید داخل ذکر است اگر چه پیچ و شری بود
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین با صطفی صحیفه شریفه که فرزند می عزیز می محبوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد
 ار سال داشته بودند رسید و صحت و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه نیز استماع خبر صحت شما فرحت فراوان
 رسانید ای فرزند فرصت غنیمت است و صحت و فرخ متعظم همواره اوقات را بذکر الهی جلالتا نه مصروف
 باید ساخت هر یک که برو فی شریعت عز کرده آید داخل ذکر است اگر چه پیچ و شری بود پس در جمیع حرکات
 و سکونات مراعات احکام شرعیه باید نمود همه ذکر گرد تا چه ذکر عبارت از طر و غفلت است و چون مراعات
 او هر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت آموذای آنها بخاتی میسر شد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت این
 دوام ذکر و رایادداشت حضرات خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم که آن مقصود بر باطن است و این
 در ظاهر نیز متعظم است اگر چه متعسر است قضاانا الله سبحانه وایا کم ثباته صاحب الشریعة علیه علی آله الصلو
 والسلام و النیة مکتوب نسبت و ششم بر خان پناهی مرزا حسام الدین احمد رسال یافته در جواب
 کتابت او که از انخابوی جانب داری می آید و در آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف و بی است مرصیان را هم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین با صطفی صحیفه مکرمت که محبوب قاصد کشمیر کرم ده رساله داشته بودند
 بطلان آن مشرق گشت چون متعظم خیریت حضرات آن خود و بوده فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیرا از راج یافته
 بود که مخدوم زاده کلان و خواجہ جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهداد آنجا نتوانستند رسید
 مخدوم و ما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و ازین طرح و وضع مباینت و مخالف مفهوم میگردد
 انا لله وانا الیه راجعون مخدوم زاده کلان بایسته شرم و صیست و الذی زرگوار خود می کردند و شرم توجه و
 افاده که در حضور ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده بامحضرت ایشان واقع شده بود نیز می کردند و میان
 شیخ الهداد با وجود دعوی پیر پستی با وی درین امر جزاات نمی نمودند و ملاحظه و صیست و سبقت افاده میگردند
 آنچه شما نوشته اید حق و ثواب خواهد بود اما مکتوبی که مخدوم زاده کلان محبوب برادر عزیز خود رسال
 داشته بودند متعظم کمال تواضع بوده و متکبر فرط طلب و شوق عبادت ابرار ان مکتوب اختیار نمود و بودند که

افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری بقرون متداوله صادر شده بودند آن صدور افعال
از ارواح مجروره ایشان بوده و اطلاع بر نیکی ایشان را بعد از وجود عنصری حاصل شده و همی را
صدور این افعال در توفیق تمنای آنی اندازد و حاشا و کلا که بدین دیگر با و تعلق گرفته باشد روح مجرور
است که با قدر خداوندی جل سلطان کار بدن میکند و ارباب زلف را در ضلالت می اندازد
و بنیتقام مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فاضل گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود
انشاء الله تعالی الآن وقت مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در شجاعت مینویسد که چون خواجه
علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموشی گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب
نسبت کنند مولانا در آنوقت التجا بروحانیت آن سرور آورد و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و
از آنحضرت علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بحضرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین آن ماست
کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب می نویسد که در پیرامون حضرت خواجه
احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می گفت که خواجه را پیرایه کنند و هر چه دایم می کردند
و در آخر کار مغلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
کے را که از آن خود ساخته باشند و فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره
چگونه بروی تصرف کنند باشند که حضرت خواجه اقدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا
توقف داشتند و می فرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری که
مرید مولانا نظام الدین است بسیارند و هیچ یکی بر این نقل لب نکشاده است و هر دو قول پیش نیامده
مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتواتر الدواعی
علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است
و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب رجمات کرده است از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه
و در آن نقلها تردد دارند و هو سبحانہ اعلم ایضا حضرت خواجه اقدس سره می فرمودند که مغلس ساختن
و لالت بر سلب ایمان دارد و اعاذنا الله سبحانه منہ و این سخن تجویز نمودن بسیار مشکل است و بنا لا یخرج
مکتوبنا بعد از هدایتا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب مکتوب است و نه هم
بفضیلت بنای شیخ عبدالحق دہلوی مذکور یافته در بیان آنکه بهترین امتها این نشاء خزن و

و بظلال کمالات خود متجلی گردانیده مغز و کرم ساخت چنانچه انسان را از ازمهین خلق کرده بدرجاست
 علیارسانیدالجب شرف و کرامت انسان را در نظر در آورند و تنزیه و تقدیس واجب را تعالی و تقدیس
 از دست دادند میگویند همه اوست اشیا و خسیسه و رفلیه را این حق میگویند تعالی و تقدیس از ان مقوله
 تماشایی نمی نمایند و حقائق عدمیه مرانسانرا تجویز نمی نمایند و از ان تماشایی دارند حضرت حق سبحانه تعالی العنان
 و با دو نیز آنرا درج یافته بود که سخن اجماعی را با بدع ارفع نمیتوان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را میدانیم
 مقوله همه از دست مجمع علیه علما است تا این زمان که راه ملاست و شناعست بر صاحب فصوص ملوک است
 بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از دست که مقبول شرع
 و عقل است فکیف که میگوید بکشف و الهام گردود و شیخ مشارالیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده
 نوشته اند که اگر حقائق کمالات ارواح انسانی دارند موافق جمهور است که از جمهور که ام منف را مراد
 داشته باشند تا این زمان مسموع شده است که حقائق کمالات را که ارواح انسانی گفته باشند البجب کل العجب
 شیخ خیال کرده که هر کس سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بتفکر و تحلیل بیافند کلامی که بی کشف و الهام در گفت
 و نوشت آید بی شهود و مشاهد در تحریر و تقریر نگذارتان و افتر است علی الخصوص که مخالف قوم گوید شیخ
 مشارالیه تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کدام قبیل فهمیده بود در بنا اعرفنا ذلونا و اسرافنا

فی امرنا و ثبت اقدامنا و انهرنا علی القوم الکافرون و السلام مکتوب بسمت و بهشت بمولانا و احوال
 کشمیری در جواب استفسارهای او بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف رسید چون
 متفحص احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معاملت بجای رسیده است که
 حل صفات بر تعالی و تقدیس بتکلف مینماید و در پاسخانه و راه همه میدانند نمی نمایند که این عمل تمام تکلف
 میسر نشود و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در شحات از بابا و آبریز نقل کرده است که گفته چون
 حق سبحانه تعالی روز ازل گل آدمی سرشت من آب بران گل میرنجتم تاویل این چگونه باشد بدانند که
 خدمات طینت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنانچه لا اله الا الله کرام را علی نبینا و علیه الصلوة
 و السلام دخل داده بود و در روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آب ریزی با وسپرده
 بعد از نشاء و عنصری او بلکه بعد از کمال او باین معنی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه
 و تعالی ارواح مجرد را قدرتی دهد که افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبرا از

و اخلاص است بشیخ خود و باثبات این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود پاک ندارد و آخر او را ضائع
 نخواهند گذاشت اگر عیاذاً باللّٰه سبحانه تعالی ازین دو چیز نقصان پیدا کرد و خرابی در خرابی است اگر چه خصوصاً
 و جمعیت باشد که آن استدرج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالی تنبیه و وزاری
 ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئله نمایند فائده ملاک الامر و مدار النجاة و السلام علیکم
 و علی سائر الانوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبدالغفور السمرقندی مکتوب سی و نهم بخواجه
 شرف الدین حسین صدور یافته در بیان و غلط و نصیحت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ فرزند عزیز
 فرصت منتقم است باید که تمام عمر با مورا طائل صرف نشود بلکه تمام عمری حق جل و علا صرف یا بنماز پنجگانه
 بجمیعت و جماعت با تعدیل ارکان یا بکره ادا یا بدو نماز تهجد از دست ندهند و استغفار سحر را را ایگان
 نگذارند و بخواب غرگوشت مخلوط نباشند و مخلوط عاجله مصرنگردند و تذکر موت و احوال آخرت نصب
 عین دارند با جمله از دنیا معرض باشند و آخرت مقبل بقدر ضرورت بدینا پیر دارند و سائر اوقات
 باشتغال امور آخرت همور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر
 با حکام شرعیه متخلی و مترین سه کار نیست و غیر این هیچ باقی احوال بخیر است و السلام مکتوب
 سی و دوم بهرزا قلیج الله صدور یافت در جواب عریفه او که شکایت از جمیعت باطن نوشته بود
 و ایناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند میخفته شریفه که در باب عز نوشته بودند رسید
 ان الله و انالیه راجعون ما هم تبونق الله سبحانه بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم راضی باشید و بدعا
 و فاتحه مبر و معاون گردید و دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت و از دو الم کی الم تسکین یافت
 الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک شکایت از جمیعت باطن نوشته بودند بی تشتت ظاهر را تا تاثیر عظیم است
 در تصرف باطن چون در باطن کدورت یا بند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت باطن
 ظاهر شود بکلمه تجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم فقط دفع آن بکنند و تکرار معوذتین در آن وقت
 منتقم است باقی احوال مستوجب حمد است الله سبحانه الحمد و المنة و انما و علی کل حال و اعوذ بالله سبحانه
 من حال اهل النار فقیر اثر ضعف داشت بنابر این تفصیل احوال پیر و اخت حضرت حق سبحانه و تعالی
 ما و شمار ابرجاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التیمه استقامت کرد است فرماید و السلام
 مکتوب سی و سوم به مولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب

اندرده است و گوارا ترین نعم این مائده الم و مصیبت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الخ و ما کرم
 در و در مصائب هر خیزش اذی است اما امید کرامتهاست بهترین امتداین نشاء حزن و اندوه
 است و گوارا ترین نعم این مائده الم و مصیبت این شکر پاره برداری تلخ غلات رفیق فرموده اند
 باین حیل راه ابتلا و انموده سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها انداخته و آن تلخی را در رنگ شکر می خایند
 و مرارت را بر عکس صفا شیرین می بینند چرا شیرین نباشند که افعال محبوبان شایسته اند
 علقه گرا آنرا تلخ یا بده که با سوا ی گرفتار است و دوتنمندان در ایلام محبوب آنقدر حلاوت و لذت
 می یابند که در انعام او متصور نباشد هر چند هر دو از محبوبند و لیکن در ایلام نفس محب را در خلعت نیست
 و در انعام قیام بمراد نفس است هینا لا رب اب النعم فیما بنا اللهم لا تحرنا اجرهم و لا تقتنا بعدهم وجود
 شریف ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را منتقم است سلیم الله سبحانه و ابقا کم و السلام
 مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد فرنی در جواب کتابت ایشان و در جواب
 سوال یکی از ورزش نسبت رابطه و دیگری از فتور مشغولی خود بسم الله الرحمن الرحیم به الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین اصطفی الخ گرامی که اخویان غمین اشرفین ارسال داشته بودند رسید و کیفیاست
 احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجه محمد اشرف و ورزش نسبت رابطه را نوشته بودند که بکبری
 استیلا یافته است که در صلوات آنرا بسجود خود می دانند و می بیند و اگر فرغانه نفی کند نفی نمیگردد و محبت
 اطوار این دولت ممتنای طلب است از هزاران کی را اگر بپذیرد صاحب این معامله مستعد تمام المناصب
 است محتمل که با نرک صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات او را جذب نماید رابطه را جدا نمی کنند که او بسجود الهیه است
 نه سجود له چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند ظویر این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا در جمیع احوال
 صاحب رابطه را متوسط خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بید دولت که خود را
 مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت و الدله
 فرزندان خود نوشته بودند وانا لله و انا الیه راجعون خوانده فائده خوانده شد و در انشاء و خواندن اثر اجابت
 مفهوم گشت مولانا حاجی محمد اظهار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است
 و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده محض اطوار انغم نیست اگر در دو چیز فتور زفته باشد یکی
 ازان دو چیز تابست صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و التحیات و دوم محبت

اضافات معرست کما هر آنچه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا قدس گاه می نیست الا تا علم الرسل
 را علیه و علیهم و علی آله کل الصلوات و التسلیات مگر عبارت از این مقام است که مخصوصی دست علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما باید دانست که هر است ظاهر منافی رضا و باطن نیست و هر آن صورت فانی صلاوت
 حقیقت نه زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و اگر داشته اند تا باقیاب کمالات او گردود و بتلاو
 آزمائش پیدا کند و محقق باطل منتج گردد و این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت بباطن حقیقت او در رنگ جامه
 بلیا تصور باید نمود نسبت به شخص لایق آن جامه معلوم است که جامه را نسبت بان شخص چه مقدار است بجهنم است
 قدر صورت نظر حقیقت او این صورت عارف ربانی بصران در رنگ کوه می انکار و در مثل صوری حقائق خود خیال میکنند
 لاجرم در مقام انکاری آیند و حرمان کسب می نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی المکتوب
 سی و چهارم بنور محمد تماری صدور یافته در جواب عریضه او که از تواریخ احوال نوشته بود الحمد لله و السلام علی عباده
 الذین صطفی مکتوب شریف رسید از تواریخ احوال به موضوع انجا میاید بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل
 عالم نیست خارج عالم هم نیست و چنانچه منفصل ز عالم نیست متصل بعالم هم نیست او تعالی هست اما انهم صفات
 دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه سلوب است خالی زین صفات اربع او را سبحانه بایر جاست و
 بیرون ازین صفات او را تعالی بایر یافت اگر زنگی ازین صفات منتج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است
 بلکه بصفت بیچونی و بیچگونی که گردی از ظلمت نداشته باشد او را تعالی بایر طلبید و اتصال بیچونی بان مرتبه پیدا بایر
 کرد این دولت نتیجه صحبت است گفتن و نوشتن راست می آید و اگر بنویسد که فهم کند که در بار خود سه گرم باشند
 و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند و السلام مکتوب سی و پنجم به پیرزادگی خواجه محمد عبداللہ سلمه
 تعالی صدور یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از توحید و از عین یقین و مانیاسب ذلک بسم الله الرحمن
 الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوم زاده میرزا صمیمه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان
 بحصول انجا میاید از شمول نسبت حضور و استیلاي آن اندراج یافته بود نیک و مبارک است این دولت که شمارا
 در سه ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و کرم عظیم تصور نمایند لشکر انعمیت
 بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و به همین این قسم احوال از شما بجهت عجب مبراست اظهار این نعمت
 نموده آید لکن شکر کم لازم یکم نفس قاطع است نوشته بودند که پیشگاه توحید ظهور کردند گرفته است این دولت نیز مبارک
 باشد با دلب قبول این دار نمایند اما غلبه این حالت و ادب شریع را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما یبغی

در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اقل ایلام از دیاد محبت بخش است از انعام او مزیت حمد بر شکر و اینها سبب ذلک الحمد شد و سلام علی عبادہ الذین اخطی انہی اعزے مولانا محمد صالح معلوم فرماید که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت شرف گشته اند در وقت انعام از دیاد محبت محبوب است از وقت ایلام از دیاد هر دو در وقت مساوات است و نزد اقل عکس انیمالیه است و ایلام از دیاد محبت بخش است از انعام او مقدار این دولت عظمی این ظن است که محبت حتی که اگر محبوب بر حلقوم محب جزا سکین نماید و هر عضو او را از عضو دیگر جدا سازد و محب در این صلاح خود داند و بهیود خود تصور کند و چون محب را این جن ظن کراهت فعل محبوب از نظر محبت بر خاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص من حبیب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و معراست از جمیع نسبت اعتبارات مشرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب لذت و فرح یافت انکارم که این مقام فوق مقام رضا است چه در رضا دفع کراهت ایلام محبوب است و اینجا لذت از این فعل زیر که هر چند از جانب محبوب جدا بلند شیر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد نشان مابینما و چون محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس امر محمود و هیچ نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مانع و تنناخوان او نمی یصدق لهذا المحب الصادق ان یقول صادقاً و صدوقاً الحمد لله رب العالمین علی کل حال و یصیر فی المحب من الحامین له سبحانه فی السراء والضراء حقیقه مانا که مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر است که در شکر انعام منم ملحوظا است که راجع بصفت بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان ذاتیا او وصفیا او فعلیا و سواء کان انما او ایلاما فان ایلاما سبحانه حسن کافنامه تعالی فیکون الحمد الخ فی الثناء و اجمع مراتب احسن و الجمال و البقی فی حالتی السراء و الضراء بخلاف الشکر فانه تصور سیج الزوال و علی شرف الهلاک بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حب است که این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان دو جن چیست جوابا بمقام محبت و راء آن مقام محبت مقام حب است چه آن مقام شکر نسبت اعتبارات است اجمالا و تفصیلا اگر چه آن محب را محبت ذاتی گویند و این محب را محب ذات تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از سبب و

بعد الحمد والصلوة قد تبلغ الدعوات میرساند محبت و درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت آمل و سخنان
 این طائفه علیه و سئل با وضع و اطوار این طیفه پسندنا از اجل نعم خداوند نیست جل سلطان و از اعظم دُول او
 تعالی بجز صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام المریع من احبّ پس محبت ایشان با ایشان است
 و در حریم حریم قریب طفیلی ایشان تو فیک آثار سعادت و اطوار فرزند می خواهم شریف الدین حسین ظاهر ساختند
 که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است و انیمعی پسندیده با وجود گرفتاریهای ملاحظ
 مجتمع شد سجانه الحمد و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است و فلاح ایشان مستلزم فلاح
 جمع کثیر مشار الیه ظاهر ساختند که ایشان بهمنان تو آشنا اند و رغبت با شما علم تو دارم اگر چند کلمه بجناب
 ایشان بنویسی بهتر باشد اجابتی که تمسّج چند کلمه نوشته شد چون دین ایام از بحث امامت بسیار رنرگو میشود و هر یک
 درین باب نظن و تخمین سخن میراند و ضرورت درین بحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذکور اهل سنت مذہب
 مخالفان بیان نموده شد بجا به آثار من علامات اهل السنة و الجماعة تفصیل شیخین و محبة شیخین تفصیل شیخین
 که با محبة شیخین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفصیل شیخین با جماع صحابه و تابعین ثابت
 شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمّه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابوالحسن اشعری
 میفرماید که تفصیل ابو بکر و عمر باقی است قطعی است و از حضرت امیر نیز نبوا تر ثابت شده است که در زمان
 خلافت و آن مملکت خود در حضور جم غفیر خود میفرمود که ابو بکر و عمر بهترین این است اند چنانچه امام زهبی گفته
 امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ
 والسلام ابو بکر است پسر عمر پسر مروان دیکر پس گفت پسر او محمد بن الحنفیه پسر توفی فرمود نیست مگر یک
 مردی از مسلمانان با جمله تفصیل شیخین از کثرت روایات ثقات بحد شهرت و تو اتر رسیده است انکار آن یا از
 راه جمل است یا از راه تعصب و چون مجال نکار نیافت عبد الرزاق که از اکابر شیعه است بی اختیار تفصیل
 شیخین قائل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفصیل داده من تمام تفصیل او را بشنم را برودی تفصیل
 میدهم و اگر او تفصیل نمیداد من تمام تفصیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت علی نکالم و به او مخالفت کنم و
 چون در زمان خلافت حضرت جنتین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه
 که در وقت پیدایش گذشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته ضرورت محبة شیخین نیز از جمله شرائط
 سنت و جماعت اعتقاد نموده اند تا جاهل ازین راه سو وطن با صاحب خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام

بجا آوند و بدانند که این شجره بر تقدیر صدق و محبت بواسطه استیلائی مجتنب محبوب است که محب هر چند نیکو و دانا غیر
از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد اثر انسوب محبوب دارد و درین صورت مشهور محب کثرت است لیکن
بمعنای واحد پس فنا و نیستی محقق نباشد زیرا که در فنا رخ شود کثرت است باطل بواسطه استیلا و شهود واحد
این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی محقق شود که کثرت اسما و صفات و شیون و
اعتبارات نیز بتماماً از نظر محقق گردد و جز احدیت ذات مجرد و تعالی هیچ چیز بطور مطلق و منظور نباشد حقیقت تمامی
سیرالی الله انجا جلوه گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه در نیامد صورت بند و این زمان معامله باطل
اصول اقتدا و ازاله لعل رسیده شود و از علم بعین و از گوش باغوش عروج نموده آید و وصل عریان تحقیق گردد
و کذا و کذا نمک و از کذا انبیا در مر و اشارت و آن هم مبهم و سرور هم از آن موطن لب نمی توان کشاد نمود و زاده
از مابیان آن عین یقین می طلبند و بخواهند که آن عین یقین در علم عین کج شکل کار است چه کند و چه گوید و چه رسان
و انما به مشغول سازد مگر خودم زاده از که معذور و زاده از طلب علم مطلب حال گردانید و سوای که خودم زاده
گردید هر دو سوال از بلند فطرتی خبر داد یک سوال از بیان عین یقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر
از بیان تاویل تشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء را نیست است جواب سوال دوم از جواب سوال اول
هم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استتار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل تشابهات کتایات از معالمت است
که مخصوص برسل است علم الصلوات و التسلیات از امتان گمراقل قلیل را نبهیت و وراثت ازین علم نزولی
ارزانی دارند و درین نشاء برقع از حال شان برایشان نکشاند اما امید است که از نشاء جم غفیر از امتان نیز
تبہیت باین دولت مشتد گردند انقدر تعلیمی در آید که درین نشان بعضی دیگر را در آن اقل رواست که
باین دولت مشرف سازند اما علم حقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف سازند باجمه جانوست که تاویل
تشابهات حاصل آن بعضی بود انما ندانند که چه حاصل دارد زیرا که تشابهات کتایات از معالمت است روا
بود که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میسر نگردد و این معنی در یک فردی از متنبان خود مشاهد نموده است
بر گیر می تا چه رسد سوال شما از نیامده امید دار ساخته است اللهم انم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
و السلام مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدر یافته در بیان بحسب امامت و حقیقت غریب
اهل سنت و جماعت و نیز غریب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط که بعضی
و خوارج اختیار کرده اند و داعی اهل بیت آنسر و صلی الله علیه و سلم و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

پیدا میکند و بجا نشینان پیغمبر علیه و السلام بغض و عداوتی حاصل نیاورد پس محبت حضرت امیر
 شرف المصنف آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت
 امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و خلود در آن محبت نمود و بسبب وطن اصحاب
 خیر البشر علیه و السلام زبان کشود ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله
 تعالیٰ علیهم اجمعین کرد و رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط
 آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم
 چنانچه امام احمد بن حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام فرمود که تو خیلی
 است از عیسی و مومن داشتند او را یهود تا آنکه برادر او بهتان بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه
 فرود آوردند او را بمنزل که او ندانست یعنی ابن الله گفتند بپسترا امیر فرمود بملک گردند و من دو مرد سیکه
 آنکه در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید بعد از دست بردن
 بهتان نبندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال نصاری که هر دو از حق
 وسط و دو طرف افتاده اند خیلی جاایی باید که اهل سنت و جماعت را از محبان حضرت امیر ندارند و محبت امیر را
 مخصوص بر فضا دار و محبت امیر بر فضا نیست تبری از خلفاء ثلاثه رخص است و بیزارى از اصحاب کرام مذموم و
 علام امام شافعی میفرماید که لو کان رفضاً حباً ل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض بنی حباً ل محمد فرفض نیست
 چنانچه گمان میبرد و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران
 می آید نه از راه محبت ایشان پس محبان اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اهل سنت باشند و
 فی الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشانان شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوٰة والسلام بنمایند و خود را گروه
 اهل بیت میگیرند اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
 و التحیات بجا آرند و مشاجرات ایشان را بر محال نیک محمول دارند و اهل سنت باشند و از خوارج در روض
 بیرون بودند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج و تبری از اصحاب رفض و محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب
 کرام تسنن با جمله بنای خروج در فضا بر فضا مصاحبان پیغمبر است علیهم الصلوٰة والسلام و التحیات و بنای تسنن بر حب
 مصاحبان او علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و التحیات محال منصف هرگز بر فضا اصحاب را بر حب
 ایشان نخواهد گردید و بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و التحیات قال علیه

ایم اقتدیم اهتدیم یعنی اصحاب من چو ستاره ها اند بر کرام ایشان که اقتد کنید راه یابید و احادیث
و غیر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بیا رآمده اند پس همه را معزز و کرم باید داشت و زلات ایشان را
بر حال نیک حمل باید نمود نیست نه سب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینماید و محاربان
امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور
حقیت جانب امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر
حد اعتدال است سب وطن اکابر دین نمودن از دین است و تیرین دور است که رفضه آن اختیار نموده
و شتم اصحاب پیغمبر علی علیه السلام و ایمان خود تصور کرده عجب دینی است که سب جانشینان
پیغمبر علی علیه السلام و تسلیات جزو عظم است طوائف متعصبان هر کدام بجهت اختیار کرده اند و اهل سنت
جدا گفته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض و دراز حق بعید قاضیه اند نمیی
که سب وطن اکابر دین را جزو عظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت و روافض و افاده
فرقه اند تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و عظیم الصلوٰۃ و السلام مینمایند و سب خلفاء و راشدین را عبادت میدانند
این جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خط متحاشی مینمایند و روافض غیر خود را میدانند که در احادیث
و عید بسیار در حق رفضه آمده است کاشکے از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب پیغمبر علیه و عظیم
الصلوات و التیمات میکردند و هند و ستان نیز خود را ببنده و بیگویانند و از لفظ کفر متحاشی میکنند و خود را
کفار نمیدانند و کفار ساکنان و از حرب رومی انکارند غلط فهمیده اند هر دو وصف کفار اند حقیقت کفر تحقق
اینها مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و عظیم الصلوات و التسلیات و در رنگ خود با تصور کرده اند و ایشان را نیز
و دشمنان بی بکر و عمر خیال نموده و این جماعت حکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخایع انگاشته اند و
حکم کرده اند که حضرت طایری سی سال حکم تقیه با خلفاء و ملکه محبت نفاق داشته اند و بناحق تعظیم و توقیر ایشان نمیکند
عجب معامله است اگر محبت اهل بیت رسول الله بواسطه محبت رسول است علیه و عظیم الصلوات و التسلیات
باید که دشمنان رسول را نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب لعن دشمنان اهل بیت کنند مگر از اجل را
که دشمن رسول است علیه و عظیم الصلوات و التیمات و انواع آزار جنایات میسازد بر آن سرور رسانیده علیه و
علی علیه و عظیم الصلوات و السلام ازین جماعت نیست نشنیده است که سب و لعن او کرده باشند و در ساوی او زبان کشوده و بکر
صدیق را که که احب از جلالی رسول الله است علیه و عظیم الصلوات و التسلیات بر عزم فاسد خود دشمن

و مبطل را مبطل و باطلان او را از او و اوس دور میدارند و هر دو ای و اونها و حواله مینمایند و روافض از اهل سنت
و قتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سوزن با این کابردین
حاصل کنند خوشنودی خوارج مربوط بحدوات اهل بیت است و منوط بنفق آل محمد علیه و علیهم الصلو است
و البرکات ربنا لا نزع قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب نزد اکابر
اهل سنت شکر الله تعالی اسمعیم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلو ات و التسلیات و در وقت منازعات و
محاربات یکدیگر سسته کرده بودند جمعی بدلیل و اجتهاد و حقیقت جانب امیر نموده بودند و جمعی دیگر بدلیل و
اجتهاد و حقیقت جانب دیگر را یافته و طائفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده و بطائفه
اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب مخالف
امیر لازم که سودی اجتهاد ایشان است و بر طائفه سوم توقف لازم آمد ترجیح یکی بر دیگری خطا هر سسته
فرقه بقضای اجتهاد و غرض نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملاست چه گنجایش
دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبدالعزیز است تلک دما و طهر الله
قملی عنهما ایدینا فلفظهم عنما السنن ازین عبارت مفهوم میشود که حقیقت یکی و خطای دیگری هم لب نباید
کشود و همه را جزیه یکی یا نباید کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلو ات و السلام
افاذلوا صحابی فاسمکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد کرده شود شما خود را
نگاهدارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیل که بر ایشان ظاهر شده باشد برانند
که حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا رایموده لیکن این خطا چون خطا و اجتهادی است از
ملاست و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و تبر از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران
ما بر باغی نشند اینها نه کافر اند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تا ولی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
و رفضه هر دو تخطئه محاربان امیر مینمایند و هر دو بحقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق
لفظ خطا که ناشی از تاویل است و در حق محاربان امیر تجویر نمیکند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه
میدارند و محافظت حق محبت خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلو ات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلو ات
و السلام الله الله فی صحابی لا تحذوهم عرضا یعنی از خدا تبر سید جلشانه از خدا تبر سید جلشانه و در حق اصحاب
من از برای تاکید این کلمه را بتکرار فرمود و دیگر یه اصحاب مرا نشانه تبر ملاست خویش و نیز فرموده صحابی کاخوم

اهل بیت تصور نموده بسبب وطن بان و رازی بنمایند و امور نامناسب باو منتسب نیاید این چیزها
 و بدین است خدا کند جلشانه که ابو بکر و عمر و سایر صحابه کرام با اهل بیت رسول علیه علی آله الصلوٰات و السلام
 دشمن بودند و بغض و عداوت با اهل بیت محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکه دشمنان اهل بیت را سب کنند و لعین
 از ساری اکابر صحابه بنمایند و سوسوای بزرگان و بدین پیدافسازند این زمان درین باب مخالفت ایشان با اهل سنت
 مرتفع میگردد و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و طعن و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت
 است که شخص معین را که با نوع کفر مبتلا بود با احتمال اسلام و توبه چنان نمیکوبند و اطلاق لعن تجویز نمی
 کنند بر کافران علی الاطلاق لعن تجویز نمیکند اما بر کافر معین تجویز لعن نمیکند تا زانیکه سود خاتمه او بپای
 قطعی معلوم شود و روافض بی تمناشی ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالی عنہما را لعن می کنند و اکابر صحابه را سب
 و طعن بنمایند و اجماع اللہ سبحانه سواء الصراط درین بحث در دو مقام خلافت عظیم است بیان اهل سنت
 و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء اربعه قائل اند و هر چهار را خلفاء برحق میدانند
 زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از منیبات است الخلافه بعدی ثلاثون سنته داین مدت بخلاف
 حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان
 آنکا بحقیقت خلافت خلفاء ثلاثه بنمایند و خلافت ایشان را تبصیب و قتل و سبب می سازند
 و امام برحق غیر از امیر دیگر برانیدارند و بستی که از امیر بخلفاء ثلاثه واقع شده بود بر تقیہ حل میکنند و در میان
 اصحاب کرام خیر الامام علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام محبت نفاق می انگازند و در عداوت کید گیر را مخارج
 تصور بنمایند زیرا که بزرگم نهادن امیر و مخالفان امیر بخلافان او حکم تقیہ البته محبت نفاق داشته و خلاف آنچه در
 دلهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بر غم ایشان عداوت امیر و عداوت دوستان
 امیر بودند با ایشان بنفاق آشنائی می کردند و معاوضه را باحوالات و آئین و دین پس بر غم ایشان جمیع اصحاب
 پیغمبر علیه وعلی آله الصلوٰات و التسلیمات منافق و خاوع بودند و بطاهر خلافت آنچه در باطن بود ظاهر می کردند
 پس باید که نزد اینها بدترین این است اصحاب کرام باشند و بدترین محبت خیر البشر بود علیه وعلی آله الصلوٰة
 و السلام که این اخلاق و سیمه از انجاشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشند که بر این نفاق و
 عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را رحمتیم میفرماید
 اعازنا اللہ سبحانه عن معتقداتهم السوء هرگاه سلفان این است رایان اخلاق و سیمه متصف سازند و در اخلاق

است بعد کتاب اللہ تعالیٰ و شبیه نیز بران اعتراف دارند فقیر از احمد قبی که از اکابر شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب اللہ آنجا روایات هم از سوانحان امیر است و هم از مخالفان امیر و بموافقت و مخالفت راجع و مرجع نمائسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت دارد و اگر شائبه طعن در معاویه و روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را درج نکردی و همچنین در سلف که نقادان او بوده اند هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفت امیر را نشاء طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر و جمیع امور خلافیه حق باشند و مخالفت ایشان بر خطا هر چند در امر جاریه بجانب امیر بوده زیرا که بسا است که در احکام خلافیه صدر اول علماء تابعین و ائمه مجتهدین مذہب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذہب کرده اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است بمذہب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت نبوت منظور نمائسته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف ای امیر بوده است بسیار است بتتبع مصنف مخفی نخواهد بود و تفصیل آن اطالت میطلب پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و طام نباشند حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا که بعد حبیب رب العالمین بوده است و طالب گور مقبول و منظور و او علیه الصلوٰۃ والسلام بوده و حضرت پیغمبر مرض موت را بچجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در چجره مطهره او دفون گشتن مع ذلک الشرف حضرت صدیقہ عالمه و مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بیان شطردین را با و عاقله داشته و احباب کرام در مشکلات حکام رجوع بوی نموده و در حل مشکلات از وی دریافتند اینچنین صدیقہ مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و انشای و ناشایسته را بوی منتسب نمودن بسیار نامتناه است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام امیر اگر دانا و حضرت پیغمبر است و پیغمبر است حضرت صدیقہ زوجه مطهره او است علیه و علی جمیع اہل بیتہ الصلوٰۃ والسلام و حبیبہ مقبوله او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام پیش ازین بچند سال داب فقیر آن بوده که اگر طعام می پخت مخصوص بروجائیات مطهره اہل عیال می پخت و بان سر و حضرت امیر و حضرت فاطمہ و حضرت امین را نعم میکرد و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات شب و خواب پند گمان سرور حاضر است علی آله الصلوٰۃ والسلام فقیر ایشان عرض سلام میکند توجه فقیر نمیشوند و رجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر مودت که من طعام در خانه عائشہ میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه عائشہ فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقہ را در ان طعام شریک

و غیر ایشان وارد گشته و جمعی را از ایشان بشهر بجنند ساخته آن حدیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت
 پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است و عظیم الصلوات و التسلیمات و ایضا آیت
 قرآنی که درین باب نازل گشته از تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را لفافه و باطن را بآب مقبول است
 که تقیه از صفات جبانست است باسد الله آنرا نسبت دادن نامناسب است بکلمه بشریت صفت تقیه در کیاست یا دو
 ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد و تاسی سال در اسد الله این صفت جبانست اثبات نمودن
 و مصر بر تقیه داشتن بسیار متکرر است و اصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر بعضی از صفات ارباب شقاق باصحاب نفاق
 چه خواهد بود کاش قباحست این امر را بفهمند از تقدیم چنین گریختن آنکه متلزم با آنها میسرست و تقیه اختیار کرده اند اگر گشت
 صفت تقیه را که از صفات ارباب نفاق است می نمودند هرگز تجویز آن نمیکردند و از دو ولیه اهلون را اختیار نمی نمودند بلکه
 گوئیم در تقدیم چنین بیج امانت امیر نیست حقیقت خلافت امیر بحال خود است و درجه و ولایت در مرتبه هدایت و ارشاد و
 کرم الله تعالی وجه بحال خود در اثبات تقیه تنقیض و توهم لازم است که این صفت از خصائص ارباب نفاق است
 و از لوازم اصحاب کفر و خذل ع مقام دوم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی السیمم مشاجرات و منازعات اصحاب
 خیر البشر را علیه و عظیم الصلوات و التسلیمات بر محال نیک محمول میدانند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نقول
 ایشان در محبت خیر البشر علیه و عظیم الصلوات و التحیات مزیکی شده بود و سینه های ایشان از عداوت و کینه پاک گشته
 غایه مافی الباب چون هر کدام را رای و اجتهاد بوده و هر متبدر اهل موافق رای خود واجب بصورت و بعضی امور
 بسبب مخالفت اکثر رای مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را عقیده رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در
 رنگ موافقت بر رای حق بوده نه برای هوا و اوس نفس یا مآره مخالفان و محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع
 طعن و تشنیع در محاربان تجویز نمایند هر گاه اصحاب کرام در بعضی امور اجتهاد می آن سرور علیه و علی آله الصلوات
 و التسلیمات مخالفت کردند بخلاف رای آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلام حکم نموده اند و آن ختلاف
 ایشان مذموم و طام نبوده و منع آن با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چه اگر باشد
 و مخالفان چه مطعون و طام باشند محاربان جمیع غیر اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از
 ایشان بشهر بجنند تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبریت کلمه تخرج من افواههم قریب نصف دین و شریعت
 را از رویک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شرط وین پیغمبر و چگونه این
 بزرگواران مطعون باشند که روایت یحکیم ام اینها را بچکس زد و نکرده نه امیر نه و نه صحیح بخاری که صحیح کتب

بالتفاق من غیرهم ولا نصیفه و هم الذین اثبتوا ان الله تعالی عظیم فی القرآن المجید و رضی عنهم و رضوا عنه ذلك مشاعری ابتداء و شلم فی الاصل
 اگر نزع انج شطاه فازره فاستنظاف مستوی علی سوتة یجب الزرع لنبیظهم کفار سی الله تعالی غایم کفار افیحد عن عظیم
 لکایحد عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعتی که یجب نسبت را بان سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات درست کرده باشند
 و مقبول و منظور و علیهم الصلوات و التحیات گفته اگر بعض امور یا یکدیگر مخالفت کنند و مشاجرت نمایند و به رای و اجتهاد
 خود عمل نمایند بحال طین و اعتراض نیست بلکه حق و صواب در آن موطن اختلاف است و عدم تقلید رای غیر رای خود است
 امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطاست و ثواب تقلید رای خود است امام
 شافعی قول صحابه را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر بر رای خود تقدیم نمیدهد و عمل بر رای خود اگر چه مخالفت قول
 صحابی باشد صحاب میداند هرگاه مجتهد است را گنجایش مخالفت آرای صحاب گشت اگر صحاب با یکدیگر مخالفت نمایند هر چه بگویند
 باشند با آنکه گویم صحاب کرام را امور اجتهادیه بان سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیات خلاف کرده اند برخلاف را
 آنسرور علیه و علیهم الصلوات و التحیات حکم نموده با وجود نزول وحی و هم بر ایشان نیامده و برخلاف ایشان منع دارد و گفته
 چنانچه گفته شد اگر این اختلاف نامرضی و نامقبول حق بودی از جانشان البته منع آن آمدی و برخلاف کنندگان و عید نازل گشته
 فی تنبی جماعت که در کمال آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام رفع صوت میشود و چگونه منع آن صوت آمد و وعید آن
 بر آن رفع مترتب گشت قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا به بالقرآن
 بجز حکم بعضی از تحطاعا لکم و انتم لا ترفعون و را ساری بر برخلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق و سعد و معاویه
 بقتل آن اساری نموده بودند و دیگران تجلیص و فدییه حکم کرده بودند و مقبول رای آنسرور علیه و علیهم الصلوات و التحیات
 حکم تجلیص و فدییه بود و مواضع اختلافات دیگر بسیار است ازین قبیل است اختلافیکه در ایقان قرطاس نموده بودند آنسرور علیه
 و علی آله علیهم الصلوات و التسلیات و در مرض موت طلب قرطاس فرموده بودند تا رای ایشان چیزی نبویسد جمعی گفته اند
 قرطاس باید آورد و جمعی دیگر منع ایشان قرطاس نمود و حضرت فاروق از جماعتی که با ایشان قرطاس را رضی نشده گفت حسبت
 کتاب الله اعلان ازین راه بر حضرت فاروق اعتراض کرده اند و زبانهای من و تشییع کشاده اند فی الحقیقه محل طعن نیست
 زیرا که حضرت فاروق دانسته بود که زبان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده و غیر رای و اجتهاد را در اثبات
 احکام گنجایش نمانده و بنیوت آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام هر چه خواهند گفت از امور اجتهادیه خواهد بود و دیگران
 را در آن شرکت است و حکم فاعیله ای الا بصار پس صلاح در آن دید که درین طور علیه و جمیع ایشان را تصحیح نباید داد
 به رای و جهاد دیگران کفایت باید نمود و حسبت که با الله تعالی فی قرآن مجید که ماخذ قیاس و اجتهاد است مرستبظان را کافیه

طریق سلاستی نیست و اندک بجانہ الموقر سوال چون در احکام اجتہاد یہ احتمال خطا را گنجایش شد و توفیق در جمیع احکام شرعی
 کما از ان سیر و منقول است علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلام چگونه نموده آید جواب احکام اجتہاد یہ در زمانی الحال حکام منزله
 سماوی گشته است زیرا کہ بر خطا مقرر و شستن اندک اجازت نیست علی بنیا و علیہم الصلوٰت و التسلیات پس در احکام اجتہاد یہ بعد از
 ثبوت اجتہاد و تنبیطان و اختلاف آرا می ایشان حکمی از نزوح حق جل و علا نازل میگردد و کہ صواب را از خطا جدا سازد و اتیاء حق
 از مبطل نماید پس احکام اجتہاد یہ نیز در زمان آنسر و علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلام بعد از نزول وحی کہ تیز صواب از خطا نمود
 قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا نداشتند پس جمیع احکام کہ در زمان آنسر و علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلام کہ بہ ثبوت پیوسته قطعی اند
 و از احتمال خطا محفوظند زیرا کہ ہر وحی قطعی ثابت گشته اند ابتداء و انتہا و مقصود از متنبط اجتہاد این احکام آن بود کہ بجهتدان و تنبیطان
 ایشان حکمی از نزوح حق جل و علا نازل میگردد کہ صواب را از خطا جدا سازد و اتیاء درجات کہ بہت حاصل بدو خطی و مصیب علی تفاوت
 الدرجات ثواب یا بندہ پس احکام اجتہاد یہ ہم درجات بجهتدان بند گشت و ہم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد
 آری بعد از انقضای زمان ثبوت احکام اجتہاد یہ یعنی انکہ مفید عمل از مدہ ثبوت اعتقاد کہ شکریہا کا ذکر کرد و مگر جماع بجهتدان
 بران حکم منتقد شود این زمان مشہد اعتقاد نیز باشند و تخم المکتوب بالخاتمہ الحسنی فی فضائل اہل بیت الرسول علیہ و علی آلہ و علیہم
 الصلوٰت و السلام و البرکات و التحیات و روی ابن عبد البر انہ قال علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلام من احب علیا فقد
 احبنی من بغض علیا فقد بغضنی و من اذی علیا فقد اذی و من اذی فقد اذی اللہ و اخرج الترمذی و الحاکم و صحیح
 عن بریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ان اللہ امی بہ حب ابی و اخبرنی انہ یحبہم قیل یا رسول اللہ سمع
 لنا قال علی سلم یقول ذلک فلما و ابودر و المقداد و سلمان اخرج الطبرانی و الحاکم عن ابن مسعود رضی اللہ تعالی
 عنہم انہ قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم النظر الی علی عبادۃ اسناد حسن و اخرجہ الشیخان عن ابی ہریرۃ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم و احسن علی عاتقہ و ہو یقول علیہ و علی آلہ الصلوٰت و السلام اللہم انی ارجو فاجبہ و اخرجہ البخاری عن
 ابی بکر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم علی المنبر و احسن الی جنبہ یخطب الی الناس مرۃ و الیہ مرۃ و یقول
 ان انبی ہذا سید و لعل اللہ ان یصلح بہ بین فیکتبن من اسلمین اخرج الترمذی عن ہمام بن زید قال راایت النبی صلی اللہ
 تعالی علیہ و علی آلہ و سلم و حسن و حسین علی در کہ فقال ہذان ابنا ابنتی اللہم انی ارجو فاجبہما و احب من کبما
 اخرج الترمذی عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ای اہل بیتک احب الیک قال الحسن و حسین
 دروی المسور بن المخرمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال فاطمہ بفضتہ منی فمن بغضہا بغضتہ و فی روایت ہندی
 ما رواہ ابو یوسف عن مالک و اخرجہ الحاکم عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال سلمی فاطمہ احب الی منک

احکام را از اینجا انتخاب خواهند نمود و تخصیصی که کتاب استخوان بود که برای آن باشد که تقریر آن معلوم کرده باشند این حکام که در صد و نود و شش اند را خداوند کتاب است نه در سنت تا ذکر سنت نمود و آیات پرست حضرت فاروق از حضرت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت در شدت و وجع بامری تصریح نگشتند چنانکه امر ایشان است و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام نیز بر این امتحان بوده نه وجوب تا دیگران از این انتخاب آن آسوده باشند و اگر امر تیره و بی از برای وجوب بودی و تصریح آن بمالعه محرم و بجز در تهلان اعراض از آن نمودی **سوال** حضرت فاروق در آن وقت گفته است که ای عمر! استفهمه مراد از آن چه باشد جواب حضرت فاروق بخاطر در آن وقت نمیده باشد که این کلام از ایشان بواسطه وجع بقصد و اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ کتب متوهم میشود چه آن سرور گاهی چیزی نوشته است و ایضا فرمودن تفسیر بعدی هرگاه درین کامل شد باشد و نعمت تمام گشته در ضلالتی بود آن بیست ضلالت بدان چه صورت خواهد داشت و در کیساعت چه خواهند نوشت که دفع ضلالت آنچه در بیست و آه سال گشته شده است مگر کافی نیست و دفع ضلالت نمیکند و در کیساعت با وجود شدت مرض چیزی نویسنده که دفع ضلالت نماید از اینجا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بمنابر و مشیقت بقصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق یعنی بگوید و تجرید استفسار آن نماید و درین نشان اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور پیغمبر متعین نیست و دیگران از آن مقوله سخن نفرمودند و از دوات و قریاس یاد کردند باید دانست که تهلانی محاب کرام در امور جهادیه آن سرور علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات نمیدانند اگر عیاذ بالله سبحانه شایه بود او معصب می داشت بر مذهب اهل تدا و میکشید و سر از رقبه اهل اسلام بیرون می انداخت و کتک می زد و سوء معاشرت آن سرور کفرست علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و تقیات عاذا بالله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنابر قتال مرافقا و جوده بوده است زیرا که شخصی که پایه جهاد داشته باشد در احکام اجتماعیه او را تقلید اجتهاد و رای دیگری نمودن خطاست و نمی عنایتی در حکام منزله که رای او جهاد را در آن مطلق نیست غیر تقلیدی آنجا گنجایش ندارد و ایمان انقیاد آنها و جهت غایتی فی الباب احکام قرن اول از کلمات بری بودند و از آرایش عبارات متعنی اتهام ایشان با صلح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان مطرح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب در آن قرن باعتبار حقیقت و معنی بودند باعتبار صورت و لفظ اقتضای مرسل علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلام کار ایشان بود و اجتماع از نامرضیات آن سرور علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات معامله شان با واداهات اولاد و از دل خود را فدای آن سرور نموده بودند و علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات از کمال اعتقاد و خلایع لعب بسیار کن و علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و ایتمانت میگردانند که بر زمین نهد بلکه در رنگ آبجیات نیز فرو میبرد و در قصد خود را بکمال خلایع و سحر و سحر و استعاراتی که موهم سوء ادب است و اهل آن دن که پرازدن و خلایع است از آن بزرگواران صادر شود و نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلام بدین نیک فرد و باید آورد و حاصل عبارت باید رفت الفاظ قسم که باشد ملحوظ نه باید ساخت

باین کلمه کرده باشند و زده ایمان حاصل نمود و مع ذلک بر سوم کفر و زائل شرک متکلم گشته امید است که بشفا عمت این کلمه از
 عذاب بیرون آید و از خلود و وزخ نجات یابد چنانچه در دفع عقوبات سائر کبار این است شفاعت محمد رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم انفع و افضل است و آنکه گفتیم کبار این است زیرا که در تمام سابقه از کتاب کبار کمتر است بلکه استرجاع رسوم
 کفر و زائل شرک نیز از آن بیشتر غریب شفاعت این است است در تمام سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان با خلاصی و دفع
 و امتثال و اعم نمودند و پاک میگشت این است پر گناه اگر مثل کلمه طیبه شیخ ایشان نبی بود و مثل خاتم الرسول علیه و علیهم الصلوات
 و الهیات شفاعت شان نبی نبود و طیبه نیز در رب غفور آتقد یعفو عن غفران عن حل و ملاک در شان این است بکار خواهر در حق معلوم
 نیست که در شان مجمع ائم ماضیه بکار رود و نو و نه رحمت را گویا برای این است بجز قلوب ذخیره ساخته اند مع کشف
 اگر است گناهکارانند و چون عن سبحانه و تعالی اعفو عن غفران را دوست میدار و هیچ داده از برای عفو و مغفرت بیاورین است
 بر تقصیر نیست لاجرم این است نیز الا تم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کنند ایشان است فضل از ذکر آید و غیر شیخ ایشان
 سید الانبیا خطاب یافته علیهم الصلوات و الهیات اولنگ بیدار کنند سیاه حنات و کان الله غفور راجحی ارحم الراحمین
 چنین باشند و اگر ام اکرمین چنین بود **۵** با کریان کار بادشوار نیست و کان ذلک علی الله سیر انما اعفونا و لا بد و انما
 فی امرنا و تمیت اقدامنا و نهضنا علی القوم الکافرین و نیز از فضائل بن کلمه بنفق قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و
 علی آله و سلم و بارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کثره نظر ان تعجب دارند که بیک کلمه گفتن لا اله الا الله چگونه دخول جنة
 میسر شود و از هر کات این کلمه طیبه واقع نیستند محسوس بن فخر شده است اگر تمام عالم بیک گفتن این کلمه طیبه بخشد و شست
 فرستند گنجایش دارد و شود و میگردد که هر کات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم سمت کند تا بآباد همه را کفایت کند چنانچه
 سیراب گردانند طبعیت که باین کلمه طیبه تقدسه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم الصلوات و الهیات قرین
 گردد و مجموع این دو کلمه جامع کمالات و ولایت و نبوت است و دومی سبیل بن هر دو سعادت و وسعت و ولایت را از غفلت
 ضلال پاک سازد و نبوت را بر ربه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطيبة و شیتا علیها و امتنا علی تصدیقها
 و شتر ناسع المصدقین لها و ادخلنا الجنة بجرمتنا و کثره سبیلنا علیهم الصلوات و الهیات و التسلیمات و البرکات البیضاء
 نظر و قدم و انیس مانع و بر و بال است فرودیز و سواله منیب حرم انقدر در نمودن چنان کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
 نتوان رفت و مجزور کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن کلمه طیبه رونده آن نمودن هم با برادر
 و اعانت تحقیقت این کلمه مقدسه بیک گام راه از آن مسافت قطع نمیتواند و از خود و در حق حل و علانزدیک می نهد
 و هر چند مسافت از آن مسافت با عنفات زیاده است تمام دانه عالم امکان پس از اینجا فضیلت این ذکر باید بداند

وانت اعز علی منها وعن عائشة رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت ان الناس یخرون بعدایا ہم یوم عائشة یخنون بزرگ حاة
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقالت ان نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کن حزمین فخر ب فیہ عائشة وحفصة
وصفیه وسودة والحزب للاحرام سلمة وسائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکم خرب ام سلمة قتلن لما کلم رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یمیدی الی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فلید الی حیث کان فکلمه فقال لہا لا
تؤذینی فان الوحی لم یأتنی وانی ثوب امرأة الاعائشة قالت اتوب الی اللہ سبحانہ من ذلک یا رسول اللہ ثم نہن عن فاطمة
فارسن الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلیت فقال یا بیۃ الایمن ما احب قالت لی قال فاحبی بڑہ وعن عائشہ رضی
اللہ تعالیٰ عنہا قالت اعزت علی احد من نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزت علی خدیجہ وماریتہا ولکن کان کثیر ذکرہا
وہو کاذب شاة ثم یقطعہا اعضاء ثم یمیتہا فی صدائق خدیجہ فرما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امراتہ الا خدیجہ فیقول بانہا کانہ
وکانہ وکان لی منها ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم العباس بنی و
انا منہ واخرج الدیمی عن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اللہ غضب اللہ علی من اذانی فی عتقی واخرج
الحاکم عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال فیہ کم فیہ کم لابی من بعد اخرج
ابن عساکر عن علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال من صنع الی اہل بیتی براءۃ فانی علیہا
الفتیۃ واخرج ابن عبد البر عن علی بن رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال یتکم علی الصراط
اشدکم جلالا لئلا یتبی ولا صحابی سہ انہی بخت بنی فاطمہ کہ بر قول یان کنی خانہ اگر دعوت م رد کنی در قبول پس درست
وامان آل رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم علی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین والملائکۃ الکرام المقربین وعلی سائر
عباد اللہ الصالحین چہین مکتوب سی و ہفتتم بغیر حقہ عبدالحی کہ جامع این مکتوبات شریفہ است صدوریاتہ در بیان
فضائل کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ واما سب ذلک بسیم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ ہیچ چیز در تسکین غضب بعل و علای سلطانہ
ازین کلمہ طیبہ نافع تر نیست ہر گاہ این کلمہ طیبہ تسکین غضب دخول نافرمانیہ غضبہای دیگر خود دون و دست بطریق اولی تسکین
آہنا نماید چر آنکسین نماید کہ بندہ بکرا را این کلمہ طیبہ نفی ماسوی نمودہ از ہر روگردانیدہ است و قبلہ توجہ بہود بحق راساختہ غشا
مغضب توجہات شتی بودہ کہ بندہ بان بجا گشتہ بود و پس ٹیس نمین را در عالم مجاز مشاہدہ نمائی چون مالکی از ملوک و درانا باشد
و ہر و غضب نماید بندہ از حسن نشاء کہ دارد توجہ خود را از ماسوی مالک خود گردانیدہ تمام خود را توجہ مالک گردانید این زمان نابجا
مالک را تسفیت و مرست در حق ملوک خود پیدا کرد و غضب از او مرتفع شود و این کلمہ طیبہ رکبہ خزنہ بود نہ رحمت کہ برای آخرت
و غیرہ فرمودہ است باید و میداند کہ تسفیع تری از برای دفع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمہ طیبہ دیگری نیست کیہ قصد

این شخص نیز از مرده اصحاب است و ملکی کمالات انبیا علیهم الصلوٰات والبرکات و رقی او مگر فرموده علیه و علی آله
 الصلوٰة والسلام لایدری اولم خیر ام اگر ابرام هر چند فرموده علیه و آله الصلوٰة والسلام خیر القرون قری لایدری
 این را باعتبار قرون گفته و آنرا باعتبار انخاص و اندک سخاوت علم لیکن اجماع اهل سنت است بر فضیلت شیخین
 و بعد از انبیا علیهم الصلوٰات والتسلیمات کسی نیست که برابر او بکبر سبقت کرده باشد سابق سابقان این است اوست و
 اقدم پیشینان این است حضرت فاروق تبسّل او بدولت فضیلت مشرف گشته است و تنبسط او از دیگران
 بالا گذشت از پنجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند و در خطبۀ رسول الله خود اندک شمسوار این محال
 حضرت صدیق است و حضرت فاروق را درین اوست خوش رویی که شمسوار رفعت نماید و با خصل و صفات او
 مشارکت فرماید بر سر اصل سخن ردیم و گوئیم که سابقان از احکام بیّن شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق
 کتاب ایشان و در او کتاب بیّن و کتاب شمال است و محاسبه شان و راوی سبب اصحاب بیّن و اصحاب شمال کار و بار
 ایشانان علیحدّه است و غنچ و دلال باینان جدا اصحاب بیّن در رنگ اصحاب شمال از کمالات شان چه در یابند و ارباب
 ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار ایشان چه فراگیرند و در قطع قرآنی روزنا سر ارشان است و تشابهات
 فرقانی کنوز در راج و وصول ایشان حصول اهل ایشان از ازل خارج ساخته است و در باب ظلال را از حریم خاص
 ایشان دور داشته مقربان ایشانند و روح در میان نصیب شان ایشانند که بفرع اکبر اند و بکین نمیکردند و با هموار
 قیامت در رنگ دیگران از جهانمیر و ند اللهم اجعلنا من مجیم فان المراضع من حب بصدر قشید المرسلین علیه و علی
 آله و علیهم الصلوٰات والتسلیمات والتجرات والبرکات مکتوب چه علم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان
 فرق حجب که باعتبار شده است نه باعتبار وجود و مایه سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 خرق حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس و تقسم است خرقی است که باعتبار
 شهود خرق و جودی متعین است و خرق شهودی ممکن بلکه واقف هر چند نصیب قل قلیل و اخص خواص بود و آنچه
 در خبر آمده است ان قد سمعین انک حجاب من نور و ظلمه کشف لا حرقت سحابت وجهه با انتمی الیه بصره من خلقه
 مراد ازین کشف و خرق خرق و جودی است که متعین است و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق
 جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد از ان خرق خرق شهود است چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی
 شخص را بصارت کرامت فرماید که ماورای حجب و استار شمای ستور و راب بنید و پنج خرق حجب و استار
 باعتبار شده است نکند از این علوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق سانی جزم عدم جواز خرق حجب

که تمام دنیا را در حجب آن هیچ مقداری و احساسی نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط عظمت
این کلمه طیبه باعتبار درجات گوینده است هر چند درجه گوینده بیشتر طور این عظمت بیشتر نزدیک وجه حسنه اوست
مازود نظر از روی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشه خزیده باشد و تنگداری این کلمه طیبه متلذذ
و مخلوط بود تا چه توان کرد جمیع آرزوهای غیر نیست و از خلقت و اختلاط خلق چاره نذر بناگرم تا نور تا و اغفر لنا انک علی
کل شیء قدير سبحان ربک رب العزّة العالیة فون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **مکتوب**
سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری صدر و ریافته در بیان آنکه اهل الله در باطن برابر نزد تعلق بر دنیا
نیست هر چند ظاهر بر دنیا و اسباب دنیاوی تشبث نمایند و ایناسب ذلک: الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین
اصطفی معرفة خدا جل سلطانہ بر آنکس حرام که برابر نزد در باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او را انقدر تعلق
بر دنیا باشد و یا این مقدار خاطری ماز دنیا در باطن او ظهور کند مانع که ظاهر او که از باطن بر اهل جدا افتاده است
و از آخرت بر دنیا آلوده و اختلاط مردم پیدا کرده حصول المناسبه المشروطه فی الافادة والاستفادة اگر
سخن از دنیا گوید و با سبب دنیوی تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ ندم نمود بلکه محمود بود تا حقوق عباد مطلق نشود
و طریق افاده و استفادة مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم چونهای گندم فروش دارد مردم
ظاهرین در رنگ خود باور انگذم نمایی و جو فروش تصور میکنند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال
می کنند که ظاهر بی تعلق و اینامید و بیاطن گرفتار است ربنا فتح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاعلین اسلام
علی بن ابي الهدی و الترم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اعلی **مکتوب سی و نهم**
بسید عبد الباقی سارنگپوری صدر و ریافته در بیان اصحاب بکین و صاحب شمال و سابقان و ایناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال
اصحاب حجب ظاهری اند و اصحاب بکین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان آنند که ازین حجب دازان حجب
برآمده اند و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر همین ضلالت گوی سبقت بمیدان اهل برده اند و از ظلال مکانی
و ظلال و عیبی بالا گذشته و از اسم و صفات و از نشان و هتاج جزات خواسته تعالی و تقدس اصحاب شمال
ارباب کفر و شقاوت اند و اصحاب بکین اهل اسلام دار باب ولایت اند و سابقان بالا صالیه انبیا اند علیهم
الصلوات و التسلیات و جیه عیبت هر که را با این دولت مشرف سازد این دولت بیشتر به سعادت و کامیابی
انبیا است علیهم الصلوات و التحیات و بر سبیل قلت و ندرت و غیر اصحاب نیز تحقق است و فی الحقیقه

فصاحت احوال و اطوار خود را در عالم مثال که از جمله آفاق است مشاهده مینماید و انتقال خود را درین عالم از بسبب
 بشریتی می بیند گویا سیر در آفاق دارد و با هر یک از این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک است و حرکتی کلی است در
 اوصاف و اخلاق او تا چون از دورینی مطلع نظر آفاق است نه نفس سیر نیز با فاق منتسب گشت بنمای این سیر
 که به آفاق منسوب است تمامی سیر الی الله قرار داده اند و فارم ربط باین سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده
 بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی مینامند و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقای بالله در غیوطن ایشان مینمایند
 و در بنیام حصول جذبه بشریت سلوک میدارند چون لطافت سالک در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورت شهرت
 و ارسته قابلیت آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست و در مایه این لطافت ظاهر گردند
 و این لطافت موارد تجلیات و ظهورات جزئیات آن اسم جامع باشند این سیر را سیر انفسی برای آن نامند که
 انفس مرایای ظلال و عکوس سما گفته است تا آنکه سیر سالک در انفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشته است باعتبار
 مراتب آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر در آفاق است درین سیر فی الحقیقه سیر ظلال است و مرایای انفس
 لهذا این سیر را سیر مشوق و در عاشق گفته اند نه آینه صورت از سفر دور است بکان پذیرای صورت از نور است
 این سیر را سیر فی الله باین اعتبار بدان گفت که گفته اند سالک درین سیر متخلی با خلاق الله میگردد و از خلقه بخلقه
 دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را از لطف اوصاف ظاهر نصیب است و لونی با جمله پس گویا سیر در آسمان و تعالی
 متحقق گشت نیست نهایت تحقیق بنیام و تصحیح این کلام صاحب مقام تا چه حال داشته باشد و تکلم کلام را تا چه مراد
 بود هر کس با اندازه فهم و دریافت خود چیزی میگوید و تکلم از کلام خود را در انفس می نماید و سامع از همان کلام معنی دیگری
 ایشان سیر انفسی را بنی تکلف سیر فی الله میگویند و بی تحاشی آنرا بقا بالله نامند و مقام وصال و اتصال می انکارند
 و این اطلاقات بدین فیه بسیار گران می آید لاجرم و تصحیح و توضیح آن از کتاب تحمل تکلف نموده می آید که باره ازان
 تحمل از کلام ایشان ما خوف است و باره از راه افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی گویا تخلیه از زوائل حاصل شده
 بود درین سیر انفسی تخلیه اخلاق حمیده است چه تخلیه مناسب مقام فنا است و تخلیه مناسب مقام بقا و این سیر انفسی
 را نهایت ندیده اند و بعد منقطع آن اگر چه عمداً بدی میسر شود حکم نموده و گفته اند که شمائل و اوصاف محبوب
 را نهایت نیست پس لایزال در مرآت سالک متخلی بخلی صفاتی از صفات او خواهد بود کمالی از کمالات او خواهد شد
 پس منقطع کجا بود و نهایت چگونه نمود باشد گفته اند در هر کس نیک در پس بد بود و اگر چه عمری تک زند در
 خود بود و بدترین فناء و بقا که سیر آفاقی در سیر انفسی حاصل شده اطلاق اسم ولایت مینمایند و نهایت کمال را تا اینجا

نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر فلاکن من المشرین والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعا لمصطفی
علیه و علی آله الصلوات و التسلیات علی مکتوب جیل و یکم شیخ فریدتھا قیسری صدود یافتہ در بیان آنکہ مرتب
بہایت النہایت مرتبش می آید کہ ہر ذرہ آن موطن باصناف مضاعف زیادہ از تمام دائرہ امکان بود و ایناسب
ذلک بعنایت اللہ سبحانہ و بعد تعجیبہ علیہ و علی آله الصلوات و السلام در وقت عروج ہر ارباب نہایت النہایت مرتبش
آید کہ ہر ذرہ آن موطن باصناف مضاعف زیادہ از تمام دائرہ امکان بودہ پس اگر ذرہ ازان موطن سلوک نمودہ قطع
کردہ شود گو یا زیادہ از اصناف دائرہ امکان قطع میسر شدہ باشد تکلیف کہ کسی مسافت طویلہ را ازان مرتب طی کردہ
باشد پس معلوم شد کہ دائرہ امکان را نسبت بہ مراتب و حجب غماض و تمایج مقدار بی نیست کاشکہ حکم قطعہ داشت
نسبت بدریای محیط پس ناچار بقوت پای خویش گوی دوست نتوان رسید و بچشم خود او را نمیتوان دید لکن
عطایا الملک الاسطایہ و مکتوب جیل و دوم بخواجه جمال الدین حسین ولد مرزا حسام الدین احمد در بیان
انحصار نمودن صوفیہ سیر را در آفاق و انفس و اثبات نمودن تخلیہ و تجلیہ را در ان سیر و منع نمودن حضرت ایشان قدس
سیرہ این معنی را و نہایت النہایت را بیرون نفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایت اللہ سبحانہ بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ الکرام و اصحابہ العظام الی یوم الیقام فرزند عزیز من
اللہ تعالی فی الدارین گوش ہوش بشنو کہ چون سالک بعد از تصحیح و تخلص از پیست بزرگتر کسی جلسہ طائفہ اشتغال نماید و
ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ پیش گیرد تزکیہ حاصل کند و اوصاف رزیدہ و باخلاق حسنہ تبدیل یابد و توبہ
و انابت اورا عیسہ گردد و حسب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این معانی حاصلہ خود را
تبدیل و بترتیب در عالم مثال مشاہدہ نماید و خود را از کرد و رت بشریہ از ذائل صفات آن پاک مصفا بیند کہ
سیر آفاقی را تمام کردہ باشد چہ ازین طائفہ و در مقام احتیاط و زریہ اند و ہر لطیفہ از لطائف سہد انسانی را
در عالم مثال بصورت نوری از انوار متاہیلہ آن قرار دادہ اند و علامت صفائی ہر لطیفہ آن ظہوری و نوری ازان
انوار شالی مقرر داشتہ اند و این سر را از لطیفہ قلب ابتدا نمودہ بتدریج و ترتیب تا لطیفہ غشی کہ نہتہای لطائف است
رسانیدہ اند شلاً علامت صفاء قلب سالک را ظہور آن قلب داشتہ اند و در مثال بصورت نور سرخ و علامت
صفای روح را بصورت نور زرد قرار دادہ علی ہذا القیاس پس حال سیر آفاقی آن شد کہ سالک بتدریج
اوصاف و تغیر اخلاق خود را در مریای عالم مثال مشاہدہ نماید و زوال ظلمات و کرد و رت خود را در ان عالم
حساس کند تا یقینہ بہ صفائی خود را حاصل آید و علی تہذیب خود را در انابت گرد و چون سالک درین سیر ساعت

چون بود پس از آفاق و نفس بایگزشت و او را سبحانه ماوری آفاق و نفس بایزست و همچنین در دایره مکان چه
 آفاق و چه نفس چنانچه ذات او را سبحانه گمانی نیست آسمانها و نباتات او را تعالی نیز گنجایش نه هر چه در آنجا ظاهرست ظلال
 و عکوس آسمانها و صفات بهست تعالی و تقدسست و شبح و مثال آنها بلکه طبیعت آسمانها و صفات و مثال است اینها نیز بیرون آفاق
 و نفس است اینجا بیش از قبیه نیست و زیاده از استقاش قدرت نه ظهور کرد و بجای که با زیر آسمانها و صفات او سبحانه در رنگ
 ذات او تعالی بیچون و بچگونه اندو بی شبه نمونه تا از آفاق و نفس بیرون نیروی مسمی طبیعت آسمانها و صفات او سبحانه تعالی
 مدانی فکیف الوصول الی الالاسماء و الصفات تعالی و تقدسست عجائب کار و باری است اگر سخنان معلومات و مشغولات و عقیده
 خود گویم که موافق مذاق مشایخ نباشد و مطابق مکتوبات ایشان نبود از من که با و دارد و که قبول کند و اگر گویم تستر نمایم تجویز
 البتاس حق بیاطل کرده باشم و خوازا اطلاق مالا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده بضرورت آنچه حق است و شایان جناب
 قدس و ست تعالی اظهار نمایم و آنچه نامناسب جناب قدس و ست سبحانه و تعالی سلب سکیم و از خلایق دیگران
 پاک ندارم و غم نخورم و مخالفت دیگران وقتی مستحق شود که در ساله خود نذرب دایم و در کشوف خود شنبه باشم هر گاه در
 رنگ خلق صبح حقیقت کار را و انامید و در رنگ قمر لیلۃ البدر معامله اهل مافرح سازند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبیه
 و مثال بالا بگذرند شنبه که با بود و نذرب کرد باشد حضرت خواجہ اقدس سره میفرمود که علامت محبت احوال حصول یقین
 است بر کمال و ایضا نذرب و اشتباه چگونه صورت بند که بنیابت بی غایت و تعالی اطلاع تفصیل حوال مقرر ز این بزرگواری
 سر شده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سر بیان کشوف گشته حقیقت کشوف و مشهود ایشان حصول پیوسته
 و وقایع علوم و معارف ایشان بوضوح انجا مید و تا مدت و در مقام اقامت و رزیده و تعلیل و کشوفشان الا ماشاء الله
 تعالی و از سید و آخر الامر بفضل خداوندی جلیسلطانه ظاهر گشت که انجمه شعبده های ظلال است و کفر قادی بجهت مثال
 مطلوب ما و را و او را اینها نیست مقصود ما سوای سوای ایشان ناچار و از عجزتانه متوجه جناب کس بن چون گشت و از هر چه
 بدایع چند و چون قسم است مبرا باشد لای و محبت و حبی للذی فطر السموات و الارض خلیفا و اما این اشترکین اگر معامله بنچنین
 بودی هرگز بخلاف مشایخ لب کشادی و بطن و تخمین با ایشان مخالفت نکردی و ایضا این خلایق اگر بذات و صفات
 و اجبی جلیسلطانه تعلق داشته و سخن از تقدیس و تمیزیه او تعالی نبودی البته اظهار خلایق کشوف این اکابر و وقوع
 نیامدی و سخن از مخالفت عدم ایشان حصول نه پیوسته که من کمینه خوشه و چین خرمهای دول ایشانم و به وسیله
 ذمه بر دار خواهنای نعم اینها مکرر اظهار نمایم که ایشانند که بالوسع تربیت مرا مربی ساخته اند و با صفات کرم و
 احسان مرا منتفع گردانیده آما چه توان کرد که حقوق خداوندی جلیسلطانه فوق حقوق ایشانست چون بحث بذات و

میدانند بعد از آن اگر سیر شدند نزد آنها سیر رجوعی است که معبر است بسیر علی الله باشد و همچنین سیر راجع را که آنرا
 سیر فی الاشیاء بالله گفته اند نیز منقول تعلق دارد و این دو سیر را برای تأسیل و ارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر
 برای حصول نفس ولایت و کمال است و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجب که در خبر آمده است آن کس که عین لطف حجاب من
 نور و ظلمه در سیر آفتابی خرق میابد چه در هر لطیفه از لطائف سبع ده هزار حجب خرق میگرد و چون آن سیر تمامی رسد و حجب
 بتماهم مرفع گردد و دو سالک بسیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل برسد نیست حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و
 فسحه جامع کمال و تکمیل ایشان و در ثیاب آنچه برین فقیر محض فضل و کرم خداوندی حل سلطان ظاهر ساخته اند و
 و به آن تسلیم فرموده اظهار التضرع و شکر لوطیه تسویه بینایر فاعتر و یا اولی الابصار بدان ارشاد کند تعالی و هر کس
 سود الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که چون و چگونه است چنانچه در ای آفاق است و رای نفس است نیز پیش آفتابی
 را سیر الی الله گفتن و سیر نفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد بلکه هر دو سیر آفتابی و نفسی اصل حیرانی الله است سیر
 فی الله سر نیست که بر حال از آفاق نفس بعید است و در ادوار و اینها است عجب حاصل است سیر فی الله که سیر نفسی قرار
 داده اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و بعد از بری قطع آن مجوز داشته چنانکه گذشت و چون نفس در درنگ آفاق دایره
 امکان است برین تقدیر قطع دایره امکان ممکن نباشد فلا جرم یکون الحرام و انما و اخر ان سرمد و لا یحقق انفاذا بدلا
 تصور البقاء و حقیقت الوصل و الاتصال و کیف القرب و الکمال سبحان الله هر گاه بزرگان از آب سیراب کفایت کنند
 و الی الله رانی الله انکارند و مکان را وجوب تصور کنند و چون رای چون تغییر فرمایند از خود ان و پست فطرتان چه گاه نماید و ظاهراً
 شکایت کند چه باشد نفس را بکدام اعتبار حق گفته اند محل و علا که سیر آنرا با وجود و در نهایت بی نهایت انکاشته ظهور
 اسما و صفات و جوی جل سلطان و در مراتب سالک که درین سیر نفسی قرار داده اند آن ظهور ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات
 است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخرین مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی بچشم و چگونه
 این سود ادب را با وجود علم و تمیز جناب قدس و تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را سبحانه شریک سازم
 هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرار هم بر ذمه خود لازم دارم که با نوع تربیت مربی ایشان اما حقوق
 حضرت واجب الوجود حل سلطانة فوق جمیع حقوق ایشان است و تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران بحسن
 تربیت او تعالی ازین و در طریقات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را سبحانه شریک نساخته الحمد لله الذی
 هدانا لهذا لولا ان هدانا الله و تعالی ایچون و چگونه نیست و هر چه بمل غرضی و چیزی قسم است از جناب او
 تعالی مطلوب است پس ای آفاق و جهانی اصل و سبحانه گنجایش نباشد و هر چه در دنیا ظاهر گردد و در درنگ مظاهر چند و

به تسلیم آن مشرف ساخته اند راهیست که جامع جذبه و سلوک است و تجلیه آنجا با هم جمع اند و تصفیه و تزکیه
 در آن موطن یابید گیر مقرب و سیر نفس در مقام متضمن سیر آفاق است و در عین تصفیه تزکیه است و در عین تجلیه و نفس جذبه
 محصل سلوک است و نفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی بر تجلیه و جذبه راست و تصفیه بر تزکیه سبقت ذاتی است ملحوظ نظر
 نفس است نه آفاق پس ناچار درین طریق راه اقرب گشت و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصول است
 و احتمال عدم وصول نا محقق است از حضرت حق سبحانه و تعالی انتقامت سالت باین نمود و فرصت باین طلبید و آنکه
 گفتیم که این طریق البته موصول است زیرا که اول قدم این راه جذبه است که بدین موصول است و مواقع و ثقات یا منازل
 سلوک است یا سواطن جذباتی که متضمن سلوک نباشد و درین طریق هر دو مانع مرقع است زیرا که سلوک طفیلی است که در ضمن جذبه
 بموصول پیوندد پس اینجا سلوک خالص است و نه جذبه اتم تا سدر راه گردد و این طریق است که شاه راه انبیا است علیهم
 الصلوات و التسلیمات این بزرگواران ازین راه بمنازل موصول علی تفاوت مراتب درجا هم رسیده اند و آفاق و نفس
 را بیک گام قطع کرده گام دیگر ماوراء آفاق و نفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک
 تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت سیر نفسی و چون سیر آفاقی و نفسی نهایت رسید و معامله سلوک
 و جذبه تمام گشت بعد از آن نه سلوک نه جذبه انمعنی فراخ و رفیع هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد
 اینها ماوراء آفاق و نفس قدمگاهی نیست اگر بالفرض عمری یا بند در سیر نفس صرف نمایند و هنوز آن را تمام
 نتوانند بزرگ گویند **دره گریس نیک در پس بر بود که چرخ عمری یک زند در خود بود چنانچه گذشت و دیگری**
فرماید و التلج من الذات لا یكون الا بصورة التجلی له فالتلج له ما رای صورته فی مرات الحی و ما وراة الحی و لا
یکن ان یراه باید دانست که پیران من و بخدا نه نمایان من که تبسّل ایشان درین راه چشم و اگر و ام و متوسط
شان ازین مقوله لب کشاده در طریقت سبقت الف با ایشان گرفته ام و ملکه سلوویت از توجه شریفه شان
حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل ایشان است و اگر معرفتست هم اثر القات ایشان طریق اندراج نهایت
فی الهدایة ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بحجت قبولیت از ایشان اخذ نموده و بیک
نظر ایشان آن دیده ام که مردم در این زمین نه بینند و بیک کلام شان آن یافته ام که دیگران در زمین نیابند
آنگاه به تبریز یافت یک نظر تمس دین به طعن زنده بر همه سخره کند بر چله ی خوش گفت آنگاه گفت
نقشبندی عجب قافله سالار اند که بزم نماز و روزه پنهان بحرم قافله را به از علوفطرت و سموهیت اتمدا
طریقت را از سیر نفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن در عمارت

صفات او تعالیٰ اقدس معلوم شد که اطلاق بعضی امور شایان جناب قدس است و تعالیٰ در نمی‌وطن سکونت و در زمین
 و از خلایق دیگران ترسیدن از دین و دیانت دور است و مقام بندگی در اطاعت آنرا بر تمام خلایق علامه مشایخ
 رحمهم الله سبحانه در امور خلافت مسئله التوحید و غیره از راه نظر و استدلال است و خلایق این فقیر را ایشان درین امور از راه
 کشف و شهود و علم و فقه این امور را مانند و این فقیر بحسن این امور بیشتر با جمیع خلایق شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت وجود و بطریق علم
 مفهوم میشود و فقه آن ناظر است هر چند راه کشف در آمده است چه صاحب کشف آنرا فقهی غامض و زیر که لکن مسئله متضمن
 احوال غریبه است و متکلم معارف غایبه مافی الباب اقامت در نمی‌وطن نیست و انفاً باین احوال و معارف زیربانه سوال
 برین تقدیر مشایخ خبر باطل باشند و حق او را می‌کشوف و مشهود ایشان بود و جواب باطل نیست که محلی از صدق ندارد و در
 باطن فیه نشاء این احوال و معارف غلبه محبت حق است سبحانه و بتیلا و حسب و تعالیٰ بهیچیکه نام و نشان با سویی را در نظر بصیرت
 نشان گذارد و او هم در هم غیر و غیره را در نمود و متلاشی سازد و در نتیجه یافت ناچار بر بسطه شکر و غلبه حال سویی را سعادتمند خواهد
 دانست و موجود و جز حق را نخواهد دید تعالیٰ اینجا باطل چیست و بطلان کجا در نمی‌وطن بتیلا و حق است و بطلان باطل
 این بزرگواران در محبت حق مل و علا و خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک است
 که باطل از شاخه ایشان بگریزد و اینجا همه حق است و برای حق است علماء و ظاهرین از حقیقت ایشان چه دریا بنده
 غیر از مخالفت صوری چه نمند و از کمالات ایشان چه فراگیر تر حق در این است که ما و این احوال و معارف کمالات دیگر
 است که این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطره دارد نسبت بدریای محیطه آسمان نسبت به برش آفرود و در نه
 پس عالیت پیش خاک تو در برابر اصل سخن روم و گوئیم که آنچه در حق حجب گفته اند که بسیر آفاقی و حجب ظلمانی و نورانی تمام متصف
 میگردد و نه چنانچه گذشته است نزد فقیر این سخن محل خدش است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته که خرق حجب ظلمانی
 منوط بطلی حجب مراتب امکان است که بسیر آفاقی و بسیر نفسی میسر است و خرق حجب نورانی بسیر سما و صفات واجب است
 تعالیٰ و تقدس حق لایستی فی نظره هم و لا صفه و لا نشان و لا اعتبار فی سیر خرق الحجب انورانی و جمیع انوار باطل احرانی
 و امکان نه باطل اصل حصول لا نه باطل اصل و لا بسیر در سیر آفاقی معلوم نیست که نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد
 و خرق حجب نورانی اینجا چه صورت دارد و غایه مافی الباب در حجب ظلمانی مراتب متفاوتند که سبب اشتباه میگردد و در
 چه حجب انسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است مثلاً پس قلیل الظلمه اگر خود را بعنوان نورانیت نسبت و انما در ظلمانی
 نورانی تمیز خودنی است حقیقت ظلمانی است و نورانی نورانی حدی البصر کی را بدر گیرد خطا کند و نشاء اشتباه
 را در این مسئله ظلمت را بنمود حکم نه نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اقدر و لا فضل الاظیم و طریق که این فقیر را

قدس خداوندی جلیس طایفه بجای آن گشت ناچار اوصاف رذائل و اخلاق رویه او تمام متغیر شد و مستحله باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متعلق آمد و آنچه سیر آفاقی تعلق داشت بنی مؤننه سلوک تفصیل و بی ریاضات و مجاهدات شدید و پیوسته شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید و چون محبت بحکمال رسید اطاعت تمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بوجه اتم باندازه قوت بشری حاصل گشت مقامات عشره میسر شد و بهین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر نفسی نیز بانجام رسید زیرا که خبر صادق فرمود علیه و علی آلاء الصلوة و السلام الموضع من احب و چون محبوب ما و رای آفاق و انفس است محب را نیز بکمال محبت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر نفسی را نیز واپس گذارد و دولت محبت حاصل کند پس این بزرگواران بدولت محبت ندانند آفاق کاردارند و نه انفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است و سلوک و جذب طفیل معامله شان سر مایه ابدین بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعت محبوب مربوط بایتان شریعت است علی صاحبها الصلوة و السلام و ایتمه که دین مرضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت کمال ایتان شریعت آمد و ایتان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت بندد و در جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که نصیب مخلص است بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معاهده دریابند و المخلصون علیه خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذب و تصفیه تطهیر نفس است از اخلاق رویه و اوصاف رذیل که رئیس آن همه ذمائم گرفتاری است با نفس و حصول مآدات و لذایحی نفس است پس از سیر نفسی چاره نبود و از صفات ذمیه بصفات حمیده رفتن گذر نه و سیر آفاق خارج از مقصود است و غرض معتد به آن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری نفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست می دارد و برای شمع و اتفیع خود دوست می دارد و چون در سیر نفسی دوستی خود بواسطه استیلائے محبت حق جل و علا زائل گشت دوستی فرزند و مال و ضمن آن نیز زائل شد پس سیر نفسی ضروری آمده و سیر آفاقی لطیفیل در ضمن آن پیوسته گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات با نفس مقصود گشت و آفاقی لطیفیل و ضمن منقطع شد بنی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدهند و بی تخیل توقفات بانجام آن رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقفات مبتلا سازند نزدیک است که سیر آفاقی را داخل مالا یعنی شمرده شود و از موانع حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر نفسی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است که از سیدة بحسنه رفتن است نعمت عظیم است که

ایشان کنایت از سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و به حصول نزدیک ترو نهایت سیر دیگران
 بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در هدایت در حق میکنیم بالجمله طریق این بزرگواران میان
 سایر طرق مشلح قدس سران جمعیم بسیار عالی است و حضور و آگاهی ایشان توان گفت که فوق آگاهی های اکثر
 شان است از اینجا است که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتها است و از نسبت حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن
 چون در مادی آفاق و انفس و راه سلوک و جذب و ولایت اولیا را قلم گاهای نیست و گذر گاهی نه ناچار این بزرگواران
 نیز بیرون از آفاق و انفس خبر نداده اند و از راه سلوک و جذب سخن نیز آموخته اند و کلمات ولایت میفرمایند اهل
 الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند هر چه می شناسند در خود می شناسند و هر چه در ایشان در وجود
 خود است و فی نفسکم افلا تبصرون سبحانه العز و الجلاله که این بزرگواران هر چند از بیرون نفس خبر داده اند اما اگر
 قنار نفس هم بینند نخواهند که نفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلمت غیریت نفی آن نمایند حضرت
 خواجۀ بزرگ قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلام لا نفی
 آن باید کرد و نقش بند ندولی بند بر نقش نیندازد هر دم از لواحق نقش و گرایش آرند و نقش بند آن
 و لیک از نقش پاک بر نقش ملامت گر چه پاک از لوح خاک بنمایا سرسپست باید دانست که نفی غیریت دیگر است
 و انتقای غیریت دیگر نشان مابینا و آنکه گفتیم که ولایت را بیرون جذب و سلوک و آفاق و انفس قدم گاه
 نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از ان
 شجره بلند بالادست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اقلی از سایر ائم به تبعیت
 و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التحیات باین دولت متذکشته اند و باین راه جامع جذب و سلوک قطع منازل
 بعد نموده در مادی سلوک و جذب قدم نهاده اند و از دایره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق
 واپس گذاشته اند و درین مقام تجلی ذاتی برقی که دیگران را کالبرق الحاطف است و ایشان را دایمی است
 بلکه معامله این بزرگواران فوق محلی است چه برقی و چه غیر برقی زیرا که نخواه از ظلیت می طلبند و فقط از ظلیت برین
 بزرگواران از کوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذب و محبت الهی است جل سلطان و چون بعضا
 بیغایت خداوندی جل سلطان و عظم شانه محبت ساعه فضا ساعه استیلامی باید و قوت و غلبه پیدای کند ناچار محبت
 ماسوی درجه درجه و بزرگی می آرد و تعلق گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع می گردد و چون صاحب دولتی
 را با استیلا محبت خداوندی جل سلطان محبت ماسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری محبت

در نفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر نفسی صورت میابد سیر و آفاق است بخلاف سیر آفاقی و سیر نفسی بطور دیگران که محتاج به تکلف است چنانچه گذشت بی هر جا حقیقت است از تکلف آزاد است و اندک سجانه الموفق بشنود بشنود ظهور اسما و صفات واجب جل سلطان در مرآت سالک که در سیر نفس گفته اند و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقت آن ظهور بطور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه نه بلکه ظهور ظالی از ظلال اسما و صفات است که محصل تجلیه است و سهل تر کیه و تصفیه بیافش آنست که سبقت از ان طرف است که مناسب بتدائیم است اول ظهور ظالی از ظلال مطلوب در مرآت طالب ب حصول می پیوندد تا ظلمات و کدر و رات طالب را زایل گردانند و تصفیه و تزکیه او را حاصل کنند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتامی سیر نفسی است تجلیه صورت می بندد و متعدد و تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجب جل سلطان میگردد پس در سیر نفسی تحصیل تجلیه است که منوط تزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تجلیه برودنه حقیقت تجلیه تا در سیر نفسی حصول تجلیه و ظهور تصور نشود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن بنها پیوستن مقدم است تا ظالی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس نشود اگر گسستن غیر مطلوب منظور نباشد اما پیوستن باصل بعد از حصول گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از ان پیوستن ظالی بیداشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از ان پیوستن باصل باید نمود تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد و شیخ ابوسعید خراسانی سره درین مقام متوقف است بگوید تا نرخی نیایی تا نیایی نرخی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظل از رهیدن است و یافت اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خالی سازد و صفات نخبه بعد از زوال ظلمات و حصول صفات طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع بادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه زیرا است هر چند تخلیه و تصفیه فی مقدمه طلوع شان تصور نیست قطره الحی و ارتفع النزع و زال الاشتباه و اندک سجانه الملمم مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فضل صدر و ریافته در بیان معنی آنکه گفته اند در ان حضرت ذوق یافته است نیافت و در تحقیق اندراج النهایه فی البدایه که خاصه این طریقه علیه است و بیان فضیلت این طریقه بر طرق دیگر بایناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الزین اصطفی و عبارت مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی

این سیر را با انجام رساندن و بیرون دانه نفس خرد چه در کار است که کسی تلویحات نفس را در مرآت آفاق
مشاهده نماید و تغییرات خود را در آفاق معاشنه کند چنانچه صفائی قلب نمود و مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد
و آن صفای را بصورت نفسی به بیند و او بعد از آن خود را کار نماید و بفراست خود صفائی آنرا خواهد
کنند مثلاً مشهور است که دو دوازده ساله را بطیب چه حاجت چه بوجدان صحیح خود تلویحات احوال خواهد
دریافت و بفراست و مقام خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار
و از جامع آنها راجع بظلال است و تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر نفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در سیر
و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظلال تعلق شود چه آفاق چون ظل است مرآت را
و مرآت است مظهر و در اینجا باید دانست که نفس در مرآت آفاق مشاهده نماید و صفای تجلیه را
از اینجا معلوم میسازد در رنگ آنست که کسی در خواب یا در واقع در عالم مثال خود را پادشاه
بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقت نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه
و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد و غایت مافی الباب ازین خواب و اندیشه واقع
استعداد و پادشاهیت و قابلیت تطبیق را معلوم میگردد چنانی باید کند تا معامله از قوه بفعل آید و از گوش
یا خوش رسد و را سخن فیه نیز ترکیه و تجلیه منوط بسیر نفسی است و آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد
و قابلیت ترکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر نفسی خود را مرکز و مظهر نه بیند و بوجدان خود را
مصفی نیابد فی الحقیقت از ثنایی نصیب است و از محقق بمقامات بے بهره است و از اطوار سبعه بجز پست
بدرست نیاروده پس ناچار سیر نفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر الی الله که مقام فنا است مربوط
به تمامی سیر نفسی شد و سیر فی الله بمحل بعد از سیر نفسی صورت می بندد و کیف الوصول الی سعادت
و دو نهانه قتل الجبال و دو نهان نبوت پس سعادت آنرا را چون در سیر نفسی تعلق علی وجهی که بذات سالک
منسوب بوده نازل میگردد و گرفتاری که بخود داشت مرتفع میشود و گرفتار دیگران در ضمن زوال گرفتاری
ذات او نیز زایل می گردد چه گرفتار بیاه دیگران بواسطه گرفتار خود است چنانچه تحقیق آن
بالا گذشت پس راست آمد که سیر آفاقی در ضمن سیر نفسی قطع گشت و سالک بهین یک سیر هم از گرفتاری
دیگران نجات یافت پس باندازه آن تحقیق معنی سیر نفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف را سست آمده چه
فی الحقیقت سیر نفسی است و قطع تعلقات و هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدبیر سیر

چاشنی از آنها درج مینمایند و طین انعکاس بر توی از نهایت در باطن مبتدی رشیدی اندازند و چون ظاهر مبتدی
 به باطن او مربوط است و قوت تعلیق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی
 ولایت از باطن بظاهر مبتدی میدود و ظاهر را بر انگ باطن از صنایع بیساز و ذوق یافت بے اختیار در
 ظاهر او پیدا میگردد و پس رسد آنکه در مبتدی حقیقت یافت غفود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان
 علو طریقه اگر نقش بندیه قدس الله تعالی اسرار هم و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال
 اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد و در قدم اول آنچه خود دارند با اندازه حوصله
 مرید رشید مطالب صادق عطائی فرمایند و بعلاقه و ارتباطی با لغات و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی
 از مثل سلسل دیگر قدس الله تعالی اسرار هم از سخن اندراج النهایه فی البدایه که ازین بزرگواران
 صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز نمیکند که مبتدی این طریق بر ابر
 منتی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتی طرق دیگر از کجا نموده اند پیش از
 اندراج نهایت و برایت ازین بزرگواران سر بر زده است و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد
 مقصودشان آنست که درین طریق شیخ منتی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود به طریق انعکاس
 به مبتدی رشید عطا میفرماید و در برایت او نمک نهایت خود امتزاج مینماید مساوات کجا است و محل ششماه کدام
 و در حقیقت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی است پس عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم منتی ندارد
 اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضاً اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق وصول و طی منازل آن ندهند از
 دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت او را بلیغ و کمین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق
 دیگر که از نهایت دور اند و در قطع منازل مسافات زیر بار وای هزار وای اگر ایشان را فرصت این قطع منازل
 و طی مسافات در حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر فرق واضح
 گشت و مریدان این مبتدی بر دیگران با برایت لایح شد باید دانست که در میان منتیان این طریق و طرق
 دیگر این قدر فرق است و مریدان این منتی بر منتیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت این
 طریقه علیه و راء و انبایا سائر طرق مثل آنست این سخن را ازین باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف آیند شاید باور
 دارند نهایتی که برایت و نهایت آمیز باشد از نهایت دیگران البته امتیاز خواهد داشت و ناچار نهایت آن نهایت
 خواهد بود و سه سله که گوشت از بهارش پیدا است چمنی از متعصبان سلسل دیگر میگویند که نهایت است

اسرار هم واقع شده است که در آن حضرت جلاسل طایفه ذوق یافت است خدا یافت این سخن مناسب مقام اندراج
 نهایت در بدایت است که موطن جذبه خالصین بزرگواران است طایفه حقیقت یافت نیست که مخصوص
 پائین است لیکن چون چاشنی از نهایت در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه محال
 بیرون رود و از ابتدا توسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت و بعد آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت
 و چون کار نهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت منقود بود و چون ذوق یافت در شتی منقود است ناچار نشد
 و حلاوت و رقی و می کمتر است شتی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذشته است و در آخر محمول زادی و حلاوت
 و بی مزگی گشته کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بارک توصل الحزن و انکم الفکر سوال چون شتی را
 یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت چراغ منقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا
 یافت جواب دولت یافت نصیب باطن شتی است که بعد انقطاع تعلیق از که بظاهر خود داشت باین دولت
 مشرف گشته است و چون باطن او را بظاهر او تعلیق کمتر مانده است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت
 باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن شتی را یافت مطلوب حاصل بود ظاهر او را ذوق آن یافت
 بنیاشد باقیمانده ذوق باطن که یافت نصیب اوست چون باطن نصیب از بیچونی یافته است آن ذوق او نیز
 از عالم بیچونی خواهد بود و در درک ظاهر که سر اسرار چون است نخواهد در آید پس بسا است که بظاهر نفی ذوق
 از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود حلاوت داند چه ذوق چون دیگر است و ذوق بیچون دیگر و چون دیگر
 ظاهر شتی از ذوق باطن او خیر ندارد و حرام ظاهر بین از باطن شتی چه خیر خواهند داشت و غیر از انکار نصیب شان چه
 خواهد بود و ذوق که نفی شان در آید ذوق ظاهر است که از عالم چون است از اینجا است که سماع و رقص و صیحه و
 اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه
 بسا است که اذواق و مواجید را منحصر درین امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور نه انکارند بلکه اهم اندر
 سواء الصراط احوال ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد نسبت به بیچون پس ثابت شد که باطن نقشه
 هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایب مانی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیب دارد و بدرک ظاهر او
 نمی در آید بلکه ظاهر شتی آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را
 نمی دریافت پس ذوق بظاهر توان گفت که شتی را یافت میسر است اما ذوق یافت منقود است و در مبتدی
 رسید این طریق عالی که ذوق یافت اثبات مینمایند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست این بزرگواران در ابتدا

اصطفی پر سیده بودند که صوفیه بوحمدت و جود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طائفه از فرق و مذهب
 از حقیقت این عالم نزد و تو چیسست محبت استوار تحقیق این محبت را این فقیر در مکتوبات و رسائل خود تبصیل نوشته
 است و نزاع فریقین را بلفظ راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود
 بضرورت چند کلمه نوشته اند بدانند که از صوفیه علیه هر که بوحمدت و جود قائل است و اشیا را عین حق می بیند
 تعالی و حکم همه اوست می کند مرادش اینست که اشیا با حق محل و علاقه اند و تفریق نزل نموده تشبیه گشته است و
 واجب مکن شده همچون آنچه آمده که انیمه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آنجا نه ایجاد است نه عینیه تفریق
 است نه تشبیه فهو سبحانه الا ان کما کان فسیحان من لا تتیر بذاته ولا بصفاة ولا فی اسمائه مجرد و لا الا کو ان و سبحا
 و تعالی بر همان صرافت اطلاق خود است از ارجح و موجب تخصیض مکان میل بغیر موده بلکه است همه اوست آنست که
 اشیا نیستند و موجود است تعالی و تقدس منظور که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن
 کفر است و موجب قتل و بلکه معنی قول او آنست که من میتم موجود حق است سبحانه غایه مانی الباب صوفیه اشیا را
 ظهورات حق میدانند تعالی و تقدس و بکمالی اسما و صفات او سبحانی انکار زندقه و شایسته تفریق و بی منطقه تغیر و
 تبدل در رنگ آنکه ظل از شخص متمم شود نمیتوان گفت که آن ظل بآن شخص متحد است و نسبت عینیت دارد و
 یا آن شخص تفریق نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بر معرفت اصالت خود است و ظل از وی
 بوجود آمده است بی شایسته تفریق و تغیر هر چند در بعضی اوقات جمعی را بواسطه کمال عینیت که بوجود آن شخص پیدا کرده
 اند و وجود سایه از نظرشان مخفی گردد و غیر از شخص هیچ چیز نشود و ایشان بنا شد شاید که بگویند که ظل عین شخص است
 یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است و پس از این تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند
 تعالی نه عین حق بسلطان پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جلشانه پس معنی کلام ایشان که عین است همه اوست
 باشد که محتاج علماء کرام است و نزاع در میان علماء کرام و صوفیه عظام کثر هم اند سبحانه الی یوم الیقام فی
 الحقیقت ثابت نباشد و مال قولین یکی بود و اینقدر فرق است که صوفیه اشیا را ظهورات حق میگویند تعالی
 و علما ازین لفظ نیز تجاشی بینا اند از جهت تحریر نمودن از توهم حلول و اتحاد سوال صوفیه اشیا را با وجود
 ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجی
 میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج
 وجود و هی آنرا اثبات نمائند و ادا را خارجی میگویند و اکثرش و همیه خارجی را نمیکنند مع ذلک

ما وصول بحق است سبحانه و آنرا شما برای خود میگوئید پس از حق کجا خواهر رفت و نهایت شما را و حق چه خواهد بود و گوئیم
که ما از حق بحق میرویم جلسلسطانه و از شما بطبیعت گرفته بل اصل می گوئیم و آنجلیات اعراض نموده متملی را میجوئیم و
ظهورات را اولین گذاشته ظاهر را در اطنان بطون میجوئیم و چون در اطنان مراتب متفاوت است از یک لطینت با لطینت
دیگر میرویم و از آن لطینت دیگر با لطینت ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی
هر چند بسیط حقیقه است اما واسع است نیز نه بآن وسعت که طول عرض دارد که از امارت امکان و علامات
حدوث است و وسعت و تعالی در رنگ ادب کانه چون و چگونه است و سیری که در آن وسعت واقع میشود و نیز چون
و چگونه است و صاحب سیر نیز با وجود چونی و چندی بقوت چونی و چگونگی قطع آن منازل چونی میناید و از چونی همچون
بیچارگان بی سرو برگ از حقیقت معامله چه دریا بند و گرفتار آن عالم چون از چونی چه خبر دارند تا رسانی خود را
اعتراض می انکار و در بنادانی خود مباحث مینمایند و پیچری چند ز خود بخبر و عیب پسندند بزرگم هنر و این قدر
نی فهمند که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و الهیات نیز حق
است سبحانه و نهایت اینان با نهایت این بزرگواران علیم الصلوات و الهیات متحد نیست بلکه با یک دیگر
هیچ مناسبت ندارد و پس تو آنکه که جمیع را نهایت میسر شده باشد که در آن نهایت انیان بود و دون نهایت آن
بزرگواران علیم الصلوات و الهیات باشد پس راست آنکه نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طول و
علی تفاوت در جات ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول حق میدارند جل سلطان لیکن بسیاری
هستند که ظلال ظهورات حق را هم میدارند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس
نهایت جیسار باب نهایت نفس الامرو وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزرگم هر یک منتها و حق است
سبحانه پس اگر ابتدا یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگر نیست بزرگم حقانیت و نهایت
آن یکی وصول بحق باشد تعالی که ما و آن ظلال و ظهورات است چراست که بود و چرا محل انکار و پناه
باشد قاصری که گند این طائفه را طعن قصور و حاشا الله که بر آرم بزبان این گله را نه همه شیران جهان
بسته این سلسله اند و به از حیل جهان بگسلد این سلسله را نه ربا اغفرنا و لولنا و اسرافنا فی امرنا
و ثبت اقدارنا و انفرنا علی القوم الکافرین مکتوب چیل و چهارم به محمد صادق و لد حاجی محمد مومن
صدور یافته و جواب استفسار او که از وحدت وجود بدر سیده بود و تطبیق دادن آنرا بعلوم شرعیه و ایضا
بر سیده بود و اذ احب الله سبحانه عباد الخ بچه معنی است و ما نیا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله من

منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس مرئوسیت وحدت وجود هم نفس امری و
تعدد وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع یقینین مرفوع است این مجت
بیشانی روشن گردد و صورت زیر مثلاً که در مراتب بینا نفس مرد در مراتب هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت
نه در آن مراتب نیست و نه در وی آن مراتب بلکه وجود آن صورت در مراتب باعتبار توهم است و پیش از اذاعه خیال
آنرا در مراتب حصولی نیست و این وجود واهی و اذاعه خیالی که صورت را در مراتب پیدا شده است نیز نفس مرئوسیت
است اگر کسی گوید که من صورت زیر را در مراتب دیده ام عقلاً و عرفاً و درین کلام صادق میدانم و حق نمی نگارم
و چون بنای ایمان بر عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من صورت زیر را در آئینه دیده ام باید که حاشا
نشود پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زیر در مراتب نفس مرئوسیت و هم حصول آن صورت در مراتب
و اعتبار تخیل و توهم نفس امری اما نفس مرئوسیت مطلقاً نفس مرئوسیت و نفس مرئوسیت توسط توهم و تخیل است عجب معامله
است اعتبار توهم و تخیل که منافی نفس مرئوسیت اینجا همان اعتبار محصل نفس مرئوسیت است اولاً حاصل نفس مرئوسیت لا در
مثال دیگر نقطه جوده است که باعتبار توهم و تخیل بصورت دائره در خارج شوقی پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول
دائره در خارج نفس مرئوسیت و هم حصول آن دائره باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلقاً نفس
مرئوسیت و حصول آن دائره بلاخط توهم و تخیل نفس امریست پس اول مطلق است و ثانی مقید است
پس در مانحن و فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشت پس بلاخط
اطلاق و یقید در میان این دو نفس امتزاج نباشد و اجتماع یقینین ثابت نبود سوال چون زوال و هم
جمع و اهما ن فرض کرده شود وجود واهی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود واهی مجرد اختراع
و هم حاصل نشده است تا بزوال و هم زائل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه و هم حاصل گشته است و ایقان
پیدا کرده است ناچار بزوال و هم خلل نپذیرد و وجود واهی بلین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در
مرتبه حس و هم خلق فرموده است و چون خلق است تعالی هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و
حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن
مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس مرئوسیت و آنکه گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی
آنرا در مرتبه حس و هم خلق فرموده است یعنی آشیا را در مرتبه یکا و فرموده است که آن مرتبه را حصول و شوقی
نیست مگر در حس و و هم در رنگ آنکه شعبه بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را در مجیزه و اندیشه آن چیز

میگویند که این وجود واهی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجودات واهی است که با ارتفاع و بهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود واهی و این نمود خیالی چونکه تصنع حق است سبحانه و انتقاش قدرت کامله اوست تعالی از زوال محفوظ است و از خلل مصئون معامله این نشاء و آن نشاء بآن مربوط است سوفسطائی که عالم را ارباب و خیالات میراند از ارتفاع و بهم خیالی می انکار و میگوید که وجودش تابع اعتقاد ما است نفس محقق ندارد از آن آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین با اعتقاد ما آسمان و شیرین را اگر تلخ و انیم تلخ است و تلخی با اعتقاد ما شیرین بالجمله این بخیر و ان انکار یا بکدام خلق مختار جل سلطان مینمایند و آشیا را با تعالی مستند نمیدارند مثلوا فانملوا پس صوفیه آشیا را در خارج وجود واهی که ثبات و استقرار دارد و با ارتفاع و بهم مرتفع میگردد و ثبات مینمایند و معامله این نشاء و آن که مخلد و مومید است بآن وجود مربوط میدارند و علماء آشیا را در خارج موجود میدارند و احکام خارجی ابره را بر آشیا مرتب می دانند مع ذلک وجود آشیا را در جنب وجود حق جل علاه ضعیف و نحیف تصور مینمایند و وجود ممکن را نسبت به وجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند پس نزد فریقین آشیا را در خارج وجود ثبات گشت که احکام این نشاء و آن نشاء بدان مربوط است و با ارتفاع و بهم و خیال مرتفع است فارفع النزاع و زوال الخلاف غایه مافی الباب صوفیه آن وجود را واهی میگویند بواسطه آنکه در وقت خروج وجود آشیا از نظر ایشان محقق میگردد و غیر از وجود حق جلشانه در نظرشان مینماند و علماء از اطلاق لفظ و بهم بر آن وجود و تحاشی مینمایند و وجود واهی نمیگویند تا قاصر نظری با ارتفاع آن حکم نکنند و از ثواب عذاب آن انکار ننمایند سوال صوفیه که آشیا را وجود واهی اثبات مینمایند مقصودشان آنست که این وجود با وجود ثبات و استقرار نفس امری نیست وجودی جز در و بهم ندارد و غیر از نمود نصیب و نیست و علماء آشیا را در خارج موجود میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باقی جواب وجود واهی و نمود خیالی چون با ارتفاع و بهم و خیال مرتفع نشد نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال و بهم جمیع و اهما این وجود ثبات است بزوای آنها هرگز زایل نمیکردد و لا معنی المواقف نفس الامر لا اله الا بقدر هست که این نفس امری که در وجود ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثبات است حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را در موهومات و تخیلات شمرده شود و رنگ افرا و کلی مشکک که بایکدی گرفتار و تفاوت فاش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت به وجود واجب تعالی حکم لاشی دارد نزدیک است که آن را در عداوت شمرده شود و لا نزاع فی الحقیقه سوال وجود همه آشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امر موجودات متعدد باشد نفس الامر یک موجود نه بود و این

کثرت زبیر که بنیای شریعت بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و تنبیہ و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بحکم قاجبستان اعرف کثرت را میخواند و ظهور را دوست میدارد و ابقاء این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه مرضی و محبوب رب العالمین است سلطان ذی شان را خدم و ششم باید و عظمت و کبر پائی او را ذل و افتقار و یکسارد کا است معالیه و حدت و وجود هر چند کمال حقیقه است و معالیه کثرت نسبت با و در رنگ مجاز لهند آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز آما ظهور است چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را عطا فرموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را در پوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالیمو رنده است و اینجا متعارف گشته نقطه جواله هر چند کمال حقیقه است و دوائر که ناشی از آن نقطه است کمال مجاز آما حقیقت آنجا میجو است و آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پیر سیده بود یعنی این قول افواجب اللہ عبدالم یضره ذنب بدانند که چون دوست دارد حق تعالی و سبحانه بنده را ذنب آوی صادر نشود که اولیاء حق چل و غلا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگر چه جائز است که ذنب را ایشان صادر شود و بخلاف انبیاء علیهم الصلوات و السلام که از ذنوب معصوم اند چرا که صد و زنب هم زیشان سلوب است و چون ذنب از اولیاء صادر نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لایضره ذنب درست است کما لایخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بدرجۃ ولایت صادر شده بود فان الاسلام بحیب ما کان قبله و حقیقت الامر عند اللہ سبحانه ربنا لا تواناخذنا ان یسئلا و اخطانا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اعلیٰ مکتوب چهل و پنجم بحثی که گاهی معارف و دستگاہی خواجہ حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی شما و صفات واجب است جل سلطان بخلاف ذات که مکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی ارزانی نداشته و تمامی عرض است بوی از جوهریت نیافته و مایناسبت ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ محمد و ما کرماع از هر چه میر و سخن دوست خوشتر است نه از معارف غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه خاص نموده می آید توجه تبلیغ نمایند باید دانست که عالم تمام مجالے و مظاہر اسما و صفات واجب است تعالی و تقدس اگر در مکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم او است سبحانه و اگر قدرت است مرآت قدرت او است

حصولی نیست مگر در حس و دهم در نفس مرغی یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله
 خداوندی جلّ سلطانه ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و سرعت زوال محفوظ باشند نفس امری می گردند پس آن
 ده چیز هم در نفس مرهستند و هم نیستند لیکن بر و اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حاصل و دهم کرده شود نیستند و بلاخط حس و دهم
 هستند قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبه بازان پیش سلطانی بنیاد شعبه بازی نموده بودند درین اثنا طبع
 و شعبه باغ و ختای انبه بظراً آوردند و نمودی بود اینها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمودند که آن درختهای
 آکمان شدند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بار اکتا و ل نمودند و درین وقت آن سلطان حکم کرد که شعبه بازان
 از قبیل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبه اگر شعبه بازان را بکشند آن شعبه بقدرت خداوندی
 جلّ سلطانه بحال خودی ماند و اتفاقاً چون آن شعبه بازان را کشتند آن درختهای انبه بقدرت خداوندی
 جلّ سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال خودند و مردم از میوه آنها میخورند
 و اذلک علی الله بفریز پس در صورت تنازع فیہ حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس امر
 موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسماء صفاتی خود را در پرده صورت ملکات در مرتبه حس و دهم ظاهر
 ساخت و وجودی بی ثبوت خیال آن کمالات را در بحالی اشیاء جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کمالات
 در مرتبه حس و دهم ایجاد فرموده تا نمود و بی ثبوت خیالی پیدا کرد پس بود اشیاء با اعتبار نمود خیالی است
 لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده است و در صنع اشیاء
 اتفاق مرغی داشته و معامله ابدی با بنیامر بود ساخته ناچار وجود و بی ثبوت خیالی اشیاء نیز نفس الامر
 گشته است و از خلل محفوظ شد پس توان گفت که اشیاء در خارج با اعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود
 ندارند لیکن بر و اعتبار چنانچه مگر گشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که ادعای محققین بودند قدس سره
 میفرمودند که قاضی جلال الدین اکری که از علماء و متبحرین بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت
 اگر وحدت است شریعت که بنای آن بر احکام متباینه و متنازعه است باطل می گردد و اگر نفس امر کثرت
 است قول صوفیه که بوحدت وجود قائمند باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو
 نفس امر نیست و آنرا بیان فرمودند بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه درین وقت
 بخاطر فقیر نخواستند و تسوید آورده و الامر الی الله سبحانه پس صوفیه که بوحدت وجود قائل اند حق اند و
 علماء که کثرت وجود حاکم اند نیز حق مناسب احوال صوفیه بلکه وحدت است و مناسب احوال علماء

بآن ذات است تعالیٰ قیوم جمیع اشیا و مست سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انا مینماید راجع
 بذات واجب تعالیٰ باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالیٰ
 چه اشارت هر کس بلفظ انا بما هیست و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن ارباب
 توحید وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون اعراض مجتمعه
 است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال و بالاصالت قابل اشارت حسی نیست و چون
 حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع به مقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان
 اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا ی او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب است
 تعالیٰ و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب گشت تعالیٰ و تقدس و وری سخن ارباب توحید شد تعجب
 معالیه است انا می ممکن بواجب تعالیٰ رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سبحانی و اما الحق تکلم نکند بلکه
 نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالیٰ مستلزم قیام حوادث است بذات او
 تعالیٰ و آن محتج است جواب امتناع قیام حوادث بلعنه حلول حوادث است در ذات او تعالیٰ که محال است لیکن
 قیام رنجا بلعنی حلول نیست بلکه بلعنه ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب است تعالیٰ
 سوال چون ثبوت ممکن بذات واجب است بتمامه عرض باشد از محال و ناچار نه بود که قائم باو باشد و آن
 محال کدام است ذات واجب نیست تعالیٰ و همچنین محتج محال او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات
 خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را انبات
 محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل
 بیج در کار نباشد محسوس و مشاهد است که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالیٰ بیج حلو لے و
 محله در میان نیست ارباب معقول آنرا باور دارند یا نه تشکیک ایشان مصادم براهته نمیشود و یقین ما
 بشک اینها زائل نمیکرد و این بحث را بمناء لے واضح گردانیم ارباب طلسم و صاحب سیمیا چیز را میفایند از
 جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه درین صورت همه کس میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض
 بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است و بیج محل اینها را ثابت نیست و نیز
 می دانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات صاحب طلسم است
 بی توهم حلول و در مانحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت خدی سبحانه و تعالیٰ ایشان را در مرتبه حس و وهم

تعالیٰ علیٰ ہذا القیاس و ذات اور تعالیٰ در عالم مظہری نیست و مرآت قیاسی بلکہ ذات اور تعالیٰ با عالم ہیج مناسبتی نیست و در ہیج چیز بیشتر کی نہ اگر چه آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان اللہ لغنی عن العملین بخلاف اسماء و صفات کہ با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری در میان اینها ثابت است چنانچہ در واجب تعالیٰ علم است و ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچہ آنجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات کہ ممکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق و بی ارزانی نہ شدہ بلکہ ممکن چون بر صورت اسماء و صفات او تعالیٰ مخلوق است بتمامہ عرض است و لوی از جو ہریت نیافتہ و قیام او بذات واجب تعالیٰ و تقدس وار باب مقول کہ ممکن را بجوہر و عرض تقسیم نمودہ اند از ظاہر مبنی است و قیام بعض ممکن بعض دیگر کہ ثابت است از قبیل قیام عرض بعض است نہ از قبیل قیام عرض جوہر بلکہ فی الحقیقت آن ہر دو عرض بذات الواجبی قیام دارند تعالیٰ جوہریتے در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات او است تعالیٰ و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت ذات نبود کہ صفات او قائم بکن ذات باشند بلکہ ذات مر واجب است تعالیٰ کہ صفات او تعلق و پیچیدہ ممکنات با دو قائم اند و اشارتے کہ ہر یک بذات خود بلفظ انامی ناید آن اشارت فی الحقیقت راجع بہ ان یک ذات است کہ ہمہ را قیام با دست اشارت کنندہ اند یا اند اند ہر چند ذات تعالیٰ مشار الیہ ہیج اشارت نیست و با ہیج چیز متحد نہ این معارف غامضہ را کو تہ نظر ان با معارف توحید و وجودی خلط نکنند و دست دگر بیان یکدگر نداشتند و باب توحید و وجودی جنجیک ذات تعالیٰ و تقدس موجود نمیدانند و اسماء و صفات او را تعالیٰ نیز اعتبارات علیٰ انکار نہ و حقائق ممکنات را میگویند کہ لوی از وجود باینہا نہ رسیده است الاعیان نامست را بخوہد کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالیٰ نیز موجود بود و زانہر میداند چنانچہ علماء اہل حق فرمودہ اند و ممکنات را کہ مجالی اسماء و صفات او است تعالیٰ نیز وجودی اثبات مینمایند غایہ مافی الباب ممکنات را غیر از اعراض کہ قیامی بخود ندارند نمیدانند و جوہریت کہ قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمیکند و ہمہ را قیام بذات او تعالیٰ یقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود کہ ذات ممکن عین ذات واجب است تعالیٰ و ممکن با واجب متحد است جلشائے و این محال است کہ مستلزم قلب حقائق است جواب گوئیم کہ ذات ممکن یعنی ماہیت و حقیقت او همان اعراض متعدده مخصوصہ است کہ مجالی اسماء و صفات واجب تعالیٰ و این اعراض را با ذات واجب تعالیٰ و تقدس ہیج عینیت نیست و ہیج وجہ اتحادی نہ تا قلب حقائق لازم آید بیش ازین نیست کہ قیام این اعراض ہیج

در شهود است و الله سبحانه و تعالی لهم الصواب و حکم بید بقاء اعراض در دوزمان که بعضی از متکلمین گفته اند دخول
 است و بی ثبوت نه پیوسته و اوله که بر عزم بقاء اعراض آورده اند تا تمام اندر این معارف غامضه گویا سبقی
 است مرا که یاران آنجای را التفات فرموده نقل آنرا بهر که شوق کند التفات فرماید چون در فقیر کسب شود
 بهر کدام از یاران کنایت علیحدہ نوشته شد و گفتا بهین معارف نموده آمد و السلام علیکم علی من لدیکم مکتوب
چهل و ششم بمولانا حمید بنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبہ کہ متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است در
 بیان آنکہ کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار سے نیست و در بیان آنکہ ولایت را
 از شریعت چارہ نیست و ہمیشہ بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن و مانیاسب ذلک لا اله الا الله محمد
 رسول الله این کلمه طیبہ متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانیکہ سالک در مقام نفی است در مقام طریقت
 است و چون از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او نفی گردد و طریقت را تمام کرده باشد و مقام فنا رسید
 بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجز بگریزد و بمرتبه حقیقت متحقق شدہ باشد و یقیناً صوفی گشته
 و باین نفی و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبہ اسم و ولایت صادق
 می آید و نفس از آمارگی باطمینان میگراید و مرکزی و مطہ میگردد و پس کمالات ولایت مربوط بجز اول این کلمه
 طیبہ گشت کہ نفی و اثبات است باقی ماند جز و دوم این کلمه مقدسہ کہ ثبت رسالت خاتم المرسل است
 علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات این جز و اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از
 شریعت حاصل شدہ بود صورت شریعت بود و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن
 است کہ بعد از حصول مرتبہ ولایت بوصول می پیوندد و کمالات نبوت کہ مکمل تابعان را بہ تبعیت و
 وراثت انبیا علیہم الصلوٰات و التحیات حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت کہ محصلان
 ولایت اند گو یا شرایط اند از میراث تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را بچون طهارت
 باید دانست و شریعت را بچون صلوة در طریقت گو یا از انہ نجاسات حقیقیہ است و در حقیقت از انہ نجاسات
 حکمیہ تا بعد از طهارت کاملہ شایان اتیان احکام شرعیہ گردد و قابلیت او اسے نمازے کہ نہایت
 مراتب قرب است و ستون دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جز و اخیر این کلمه مقدسہ را در مای
 یافتیم بیکران کہ جز و اول در جنب آن قطرہ عین و سبب کمالات ولایت و جذبہ کمالات نبوت مقدار
 نیست و در را در جنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله جمیع از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانستہ اند

خلق فرموده و اتقان و احکام در صنع اینها مراعات نمود و معامله ابدی و تنعم و تغذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق اند بی شائبه حلول و بے مظنه حال و محل و تمثیل دیگر صورت که یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود و ابله باید که آن صور را اجسام دانسته و اهر انکار و آن تمثیل را جواهر انکاشته قائم بخود داند اگر فرضاً شخصی آن صور را اعراض داند و قائم بغیر تصور نماید و بعلت عرفیست طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه است که بتقلید مردم انکار بداهت خود مینماید چه هر که تمیز دارد بدیداهت می یابد که آن صور را اصلاً محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بحال ندارد همچنین نزد ارباب کشف شهود تمام ممکنات در رنگ آن صورند و بیش از تمثیل نیستند غایت مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور را تمثیل را بصنع کامل خود بر نیجه اتقان و احکام داده است که از خلل مصئون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروے ابدی باینها مربوط است که امر غیر مرتد از متکلمین نظام که از علماء معتزله است حکم ریتة من غیر رام عالم را مجموع اعراض دانسته است و از جواهر خالی انکاشته بلی ان الکذب قد یصدق چون او از کوته نظری قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطان دانسته مورد طعن و تشنیع عقلا گشته است چه عرض را از قیام بغیر چاره نبود و بوجوه هر قائل نیست تا قیام را با و مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارات از ذات احدیت دانسته جلساطاً لیکن بعدم بقای این اعراض در دوزمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنے بعدم میرود و مثل حق بوجودی آید و نزد فقیر این معامله شهود نیست نه وجودی چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این بحث نموده است سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوس از نظراً و مطلقاً مرتفع گردد و بر ان چنان می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن رابع موجودی انکار و تا آنکه بفناء مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوس را معدوم یا بدو دین زمان در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر می آید و گاهی مختفی می گردد و از انجا نیز حالت تجد و انشای متوهم میگرد و بهمواره عارف را معامله بقا و رجوع بعالم بانجام میرسد و در مقام تکمیل و ارشاد استقامت نماید باز عالم بنظر او خواهد درآمد و عالم را استمرار الوجود خواهد یافت پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه یک تیره است اگر تیر برب است

گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طریقت است بهر وجه که پیشتر شونده آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمه
نفی و اثبات است یا کمرار اسم ذات تعالی لایچنانچه گمان برده میشود پس آنچه از امتثال او امر و انتها
از نوای شرعیة نموده آید همه داخل ذکر است هیچ و شری با مراعات حد و شرع ذکر است
و همچنین نکاح و طلاق بآن مراعات ذکر چه در عین مباشرت این امور با مراعات مذکوره امر و نهی
جل سلطانہ نصب عین مباشرت این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکرے که با هم وصف
مذکور واقع شود سرخ تاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بمذکور بخلاف
ذکرے که با امتثال او امر و انتها از نوای واقع شود که ازین صفات قلیل انصیب است هر چند ازین
صفات در بعضی افراد که ذکر شان با امتثال او امر و انتها از منای شرعیة است بر سبیل معرفت یافته
شود حضرت خواجه نقشبندی فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تابا دی قدس سره از
راه علم بخدار سیده است جل سلطانہ و ایضا ذکرے که با هم وصف واقع شود وسیله ایست
مرد ذکرے را که بمراعات حد و شرعیة حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیة نمودن
بی محبت تام بنا صلب شرع نیست و این محبت تام منوط بذکر و صفات او است تعالی پس
اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معامله عنایت دیگر است آنچنانچه هیچ شرط
و نه هیچ وسیله اندک بختی من پشاد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که و راو این معامله سه گانه طریقت و
حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معامله را در جنب
آن معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و با ثبات تعلق داشت
صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که
در ابتدا بر تبه عوام ب حصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت
بسیر میگردد و خیال باید کرد معامله صورت او حقیقت باشد و مقدمه او ولایت بود و گفتگو چگونگی
و آید و در بیان بگونه گنجد و اگر فرضاً بیان کرده شود که دریا بدو چه دریا بدو این
معامله وراثت انبیای اولی العزم است علیم اصول و تسلیمات و التیمات و البرکات
که نصیب قلیل است هر گاه اصول درین معامله قلیل باشند فردع ناچار اقل خواهند بود
سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد

و شریعت را که لب لباب است پوست انکاشته چه کند نظر نشان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست
 بدست نیامده اند و نبوت را بعلت توجیه بخلق قاصر نگاشته اند و این توجیه را در رنگ توجیه عوام ناقص نیست
 ولایت را که توجیه حق دارد جل و علا بران توجیه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته اند و می دانند که
 در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رویت است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت
 آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه اذان ذکر خواهد یافت و در وقت
 نزول نبوت در رنگ ولایت رویت بخلق است این قدر فرق است که در ولایت بظاهر توجیه خلق است و
 بیاطن حق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن توجیه خلق است و بکلیت خود ایشان را بحق جلش
 دعوت می نمایند و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل تحقیق آن نموده
 است و این توجیه ایشان بخلق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه توجیه عوام بخلق اوجبت
 گرفتاری ایشان است که با سوسه دارند و توجیه خاص خواص بخلق نه بواسطه گرفتاری است با سوسه
 چه این بزرگواران گرفتاری با سوسه را در اول قدم و داع نموده اند و گرفتاری بخلق
 خلق بسلطان بجا می آن گزیده بلکه توجیه بخلق این بزرگواران را بر اے هدایت و ارشاد است
 تا بخلق خلق جل سلطان ایشان از نهونی فرمایند و بر ضای مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت
 نمایند و شک نیست که این قسم توجیه بخلق که مقصود از ان تخلیص ایشان است از رقیبت با سوسه
 فاضل تر است از ان توجیه که برای نفس خود بحق نمایند جل و علامتاً شخصی بزرگوار که جل سلطان است تعالی
 دارد و درین اثنا تا بینایی پدید آید که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود
 درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا تا بینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که
 تخلیص تا بینا بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی بخشنه است از و از ذکر او تا بینا بنده ایست
 محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود و این زبان تخلیص او مهم
 ذکر است که امتثال امر است و ذکر اداء یک حق است که حق مولای باشد جل شأنه و در تخلیص که با مر
 واقع شود ادای دو حق است حق عبودیت مولی تعالی بلکه نزدیک است که ذکر گفتن در ان
 وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحسن است
 و در ایام منی و در اوقات کبر و روزه ناداشتن و نماز ناگذاردن از روزه داشتن و از نماز

مرت واجب تعالی لمحو اولاهان مرآت است و اتفاقات ثانی از برای شهود اشیا در کار است و ایضا در مرآت صوت
 صور نیز برای حکام و آثار مرآت اند اگر مرآت طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر میشوند و برای طول مرآت
 میگردند و همچنین اگر مرآت صغیر است آن صغیر در برای صور ظاهر میگردد و بطلان مرآت ذات واجب تعالی که اشیا برای
 حکام و آثار را نمیتوانند شرح در آن تبیه علیین هیچ حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت آنجا مسلوب است اشیا اگر برای
 چه چیز و انکایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت مساوی صفات است اگر اشیا برای صور حکام واجب باشند بخواهند
 دارد چه سمع و بصیر و علم و قدرت مثلاً که در برای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصیر و علم و قدرت مرتبه و چون در مرآت آن اشیا
 است اینها احکام مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهر ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی لمحو اولاهان
 مرآت است و اتفاقات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند در آن مرآت در کار است حال ابتدا رجوع است
 که صور بنظر آورده اند بعد از آنکه از نظر بنام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع با ضرر رسد و سیور اشیا
 دور و دراز واقع شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد ناچار شهود و غیب مبدل خواهد شد و
 ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در زنده آن وقت
 غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود و از آن شهود که قبیل
 رجوع حاصل شده بود چه شهودی که با آخرت تعلق دارد و اکمل است از آن شهود که بدنیات تعلق
 است به بیئینا لا رباب انیم فیهم بانه وللا شیق المسکن ما یخرج به باید دانست که از تحقیق سابق لایح
 گشت که صورت شئی را که در مرآت بینا یزدی درخیل شوقی نیست مرآت بر صرافیت مجرد خود است
 از حصول آن صور مع این صورت را توان گفت که آئینه قریب اوست و نیز توان گفت که آئینه محیط
 آن صورت است و بآن صورت است این قربت و احاطه و محبت ساز قبیل قرب و احاطه جسم یا جوهر بر عرض ملک
 آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصویر آن عاجز است و در ادراک کیفیت قاصر پس درین
 صورت قرب و محبت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و ثبوت مثل الا علی همچنین است قربی
 که حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و محبت او قعال معلوم الما هیته است و محبت و کیفیت
 ایمان آرم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه محبت او را تعالی
 ندانیم که چیست چه این صفات از صفات اشیا جدا است و از مساها امکان و حدوث و طلیحه هر چند
 منطقی و تشبیه آنرا در عالم مجاز که قطره حقیقت است آورده است و به آئینه و صورت

و به ما و سایر بشریت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشا و نبات
متعلق است ظاهر همیشه بشریت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون این نشا و نبات در عمل است
باطن از اعمال ظاهر مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط بایشان شریعت است که بظاهر تعلق
دارد پس همه وقت درین نشا و نبات ظاهر و باطن از شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریت است
و نصیب باطن نجات و ثمرات پس شریعت جامع کمال است و اصل جمیع مقامات کشف متاع و ثمرات است معصوم به بودن
نشا و دنیوی نیست کمال است اخروی و تمام سعادت نیز از ثمرات متعلق شریعت است پس شریعت
شجره طیبه آمد که درین نشا و نبات در آن نشا و ثمرات و فواید آن عالم منتفع است و جهان جهان
فوائد را از آنجا مأخوذ است سوال ازین بیان لازم آید که در کمال نبوت نیز باطن بحق است
سبحانه و ظاهر خلق و خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالاین گذشته است که در مقام نبوت که محل نبوت
است تمام روح با خلق است و چه توفیق چیست جواب آن معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت
مربوط بسوخته است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر با خلق تا بوقت شریعت غر ادا
حقوق اینها نماید و در وقت بسوخته تمام باطن متوجه باشد و کلیت خود خلق را بحق جل و علا دالالت
فرماید فلا منسافاة و تحقیق این مقام آنست که توجبه باطن عین توجبه بحق است سبحانه فاینا تلو لولاهم
وجه الله نه باین معنی که ممکن عین واجب است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر راجع
یا را که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآت است او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که
واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیاء و مرآت واجب تعالی چنان متوهم میشود که
صور اشیاء و مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست همچنین اشیاء
را در مرآت واجب تعالی حلول و سریان نه چگونه حلول تصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجود
نیست وجود صور در مرتبه توهم و تخیل است پس آنجا که مرآت است صور نیست و آنجا که صور نیست مرآت را
هزاران عارض است زیرا که صور را پیش از نمود خیالی شوقی نیست و غیر از تحقیق و تمیزی بودی نه اگر مکان را برود و توهم
توهم دارند و اگر زمان دارند و مرتبه تخیل دارند لیکن این نمودی بود اشیاء چون بعضی خداوندی جل سلطان و تخیل
مستوفی است و از سرعت زوال محفوظ و معالیه ابدی باینها مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی بایشان
منسوط بدانند که در مرآت صورت محفوظ اولاً صور است و التفات ثانی از برای شود مرآت در کار است و در

که بعد لایحه مانده ماند الا الله بانی جمله رفت به شاد باش ای عشق شریک سوز رفت به والسلام علی من
 اتبع الهدی مکتوب چهل و نهم بنحاجه گدا صدور یافته در بیان آنکه نسیان ماسوی گام اول بن طریق
 است سعی کنند که ازین کوششی نشود خنده و فصلی علی نمیه و سلم علیه و علی آله الکرام نصیحتی که با خوی خواجه محمد گدا
 نموده می آید بعد تصبیح عتق کلامیه و بعد اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جلسا طانه بنحیکه یاد گرفته اند
 باید که ذکر آنقدر استیلا یا بر که غم نکرند و در باطن نگذارند و تعلق علی و حبی را از ماسوی مذکور زایل گردانند این
 زمان قلب را نسیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر بتکلف و قفل آشیار الهی
 یاد دهند یاد کنند و شناسند همواره متسلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا بینجا رسد یک گام درین
 راه زده باشد سعی نمایند که از یک گام هم کوششی نکنند بدید و دانش غیر گرفتار نمانند گوی توفیق و سعادت
 در میان افکنده اند یکس میدان در نمی آید سواران را چه شد فطاهر تعلقات شما کم بینا پیرا تا بشوق تعلق
 خود را بار باب تعلق محشور میدارند الرضی بالضر لا یستحق النظر مسئله مقرر است والسلام مکتوب پنجاهم
 بمرزائشس لدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها
 از شریعت چاره نبود و در بیان کلین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزای قالب که در مرتبه نبوت است
 و مایه ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی شریعت را صورت است و حقیقت صورت
 شریعت عبارت از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود
 منازعت نفس ناره و با وجود کوششی و اطمینان و انکار که در جبلت او مودع است و در نیوطن اگر ایمان است
 صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی هذا القیاس
 سایر الاحکام الشرعیه زیر که نفس که عده و وجود انسان است و مشار الیه هر فرد بقول انما هم اوست بر کفر و انکار خود
 است و حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه تصور شود حجت خداوندی است جلشانه که مجرد صورت را قبول فرموده
 و بشارت بر خول جنت که محل رضای او است تعالی نموده است و بهم احسان او است تعالی که در
 نفس ایمان تبصیرت طلب کفایت فرموده است و با ذعان نفس تکلیف ننموده بل جنت را هم صورت است
 و بهم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت مخلوط خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت جنت اصحاب صورت
 و ارباب حقیقت از یک فاکه حجت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی یا بدو صاحب حقیقت
 لذتی و دیگر از لاج مطهرات اموات المؤمنین بان سبر و علیه و علی آله الصلوات والسلام در یک

ایمای فرموده تا ضعیف بنیان بنیابت او تعالی از مجازی بحقیقت بر نرد از صورت بمعنی گرایند و السلام
 علی من تبع الهدی مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد قاسم بدشتی صدور یافته در نصیحت و تنبیه بسم الله الرحمن
 الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرسانند سبحانه الحمد و ملئنه که از کلمه و کلام آن انعمی حرارت
 طلب مغموم میشود و بوی از جمیعت می آید مانا که این دولت اثر قرب صحبت است گرفتار بهای لاطائل
 شمار انگذشت که یک هفته صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشند
 از خدا شرم باید داشت جلسطانه که از هزار روز یک روز اہم برای خداے عزوجل انتخاب
 نمیکند و از تعلقات شتی خود را جمع نمی نمایند چیت بر شما درست شده است و به و جدا خود در یافته آید که
 یک ساعت این صحبت به از ربعینات مجاہدہ است مع ذلک ازین صحبت گریزانند و بیلہای خود را
 دوری انما از ندجو ہر استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت لفعیل نیامده استعداد شما بلند افتاده
 است لیکن شما بیست و در رنگ طفلان از جوہر نفس بختن ریزہ ہاخی خیس آرام گرفته اند ہ وقت صبح شود و بچو
 روز معلوم است کہ باکہ با ختہ عشق در شب و بچو ہ حالا ہم ہیچ نرفته است فکر بر صل باید نمود و عمدہ این کار
 صحبت ارباب جمیعت است و اگر این دولت میر نشود اوقات خود را بزرگرتی جلثانہ کہ ما خود انصاف
 دولت است مشغول باید داشت و ہر چه منافی ذکر است از ان اجتناب باید نمود و در حل و حرمت شرعی
 نیک احتیاط باید فرمود و لباسا ہلہ نباید گذراند و نماز پنج وقت بجماعت التزام نمایند و در قعدل ارکان سے
 تبلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند کہ نماز و اوقات مستحبہ اوایا بربنا کم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئی قدير
 مکتوب چهل و ہشتتم بخواجه محمد طالب بدشتی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا بسم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی خواجہ محمد طالب ہوارہ خواہان مطلوب باشند خبر
 فوت قرقہ العین محمد صدیق نوشته بود و ندا نالید و ناالیراجون برادر عزیز حضرت حق سبحانہ و تعالی
 نزد مومنان از ہم چیز عزیز تر و محبوب تر است چہ اموال و چہ نفس و احیاء و اماتہ فعل اوست تعالی
 کہ دیگر برادر وی دخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواہد بود جای آنست
 کہ مجان از فعل محبوب لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چہ دلالت کند کہ ایمای بکراہست و اردو مقام
 رضا ہر چند از رغبت و سرور خبر میدہا اما مرتبہ اتنا از امری دیگر است سہ عشق آن شعلہ است
 کو چون برفروخت ہ ہر چہ بزم مشوق باقی جملہ سوخت پتہ لا در قتل غیر حق برماندہ در نگران پس

الطینان اگر چه سر مو تفاوت کند هر چه گویند از طینان و سر کشی گنجایش دارد اما بعد از حصول الطینان مخالفت و طینان را مجال نیست و ریناب این فقیر هر چند با معان نظر مطالعه نموده است و در حل این معاد و در دور رفتن که مخالف مقرر قوم است اما بتعلیل و اندیشه آن بمراسم و در نفس مطمئنه مخالفت و سر کشی نیافته و جز استلاک و انحلال چیزه دیگر در وی ندیده هر گاه نفس خود را اگر خدای مولای مملو ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرت حق سبحانه تعالی راضی گشت و حضرت حق سبحانه تعالی از وی راضی شد طینان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی حق جلشانه هرگز نامرضی نیگردد و مراد از جهاد آنکه در اندیشه حقیقه الحال تو آن بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبع مختلفه است و هر طبیعت او خواهم امر نیست و اگر میزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از قالب ناشی است و اگر غضبیه است هم از آنجا آید است نمی بینی سایر حیوانات که نفس ناطقه ندارد این صفات را ذلیله در آنما کائن است و بشهوت و غضب و شره و حرص شصت اند این جهاد همیشه بر پا است الطینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و لیکن قلب رفع این قتال میفرماید در ابقاء این جهاد فواید کثیره است که متضمن تنقیه و تطهیر قالب است تا کمالات آن نشاء و معالیه آخرت با صالت او و او عزم و کشت چه در کمالات این نشاء قالب طبع است و قلب تبع آنجا کار بر عکس است قلب تابع و قالب تبع و چون این نشاء فعل پذیرد و آن نشاء بر تو اندازد این جهاد منقضی گردد و این قتال با انجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام الطینان آمده و مقدار حکم آنی جلشانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر چه عمل خواهد بود در آرد از حقیقت خواهد بود و اگر نازاد ایاقت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سایر امتیازات و احکام الشریعیه پس طریقت و حقیقت و در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بلاییت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی با اسلام حقیقی نرسد و چون بحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت محلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالات نبوت به تبعیت دور افتد اینها علیم اهل و التسلیمات بهر تمام یابد و نصیب وافر گردد و چنانچه صورت شریعت همچون شجره طیبه است کمالات و ولایت را که گویا ثمرات او نیز حقیقت شریعت نیز گویا شجره مبارک است کمالات نبوت را که همچون ثمرات او نیز کمالات و ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات و ولایت صورت باشند کمالات نبوت را که حقائق آن صورت اند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از نفس آمده بود که صورت نفس اماره طینان و شهوت

جنس باشند و از یک فاکه تناول فرمایند اما التذات و تمهر کلام علیحدہ است و اگر علیحدہ نباشد لازم آن فیصلہ است
المؤمنین بر جمیع نبی آدم بعد از پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و نیز لازم آید کہ ہر کہ فضل باشد از شخص زوجہ
و نیز از آن شخص فضل بود کہ زوجہ باز وجہ ممتزج است این صورت شریعت بشرط انتقامت موجب فلاح
است و مستلزم نجات اخروی و صحیح دخول جنس چنانکہ گذشت و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عالم
حاصل نمود اللہ ولی الذین امنوا و این زمان بعنایت اللہ بحاجہ سالک مستعد آن گشت کہ قدم در طریقت نہد
و رو بولایت خاصہ آورد و نفس را از انارگی بتدریج باطینان کشد لیکن بدانند کہ طے منازل وصول بآن ولایت
نیز مربوط باعمال شریعت است ذکر آنی محل شانہ کہ عمدہ این راہ است اما موربات شرعیہ است و اجتناب
از منہای شرعیہ نیز از ضروریات این راہ است و ادای فرائض از مقربات است و طلب پیر راہ بین راہ
نماید کہ وسیلہ تواند شد نیز ماسوی شرعی است قل اللہ تعالی و اتبعوا لہ الوسیلۃ بالجملة از شریعت چارہ نبود چہ
صورت شریعت و چہ حقیقت شریعت زیرا کہ امہات جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعیہ است کمالات
ولایت تسلیح صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما سجدی انفا انشاء اللہ تعالی
مقدمہ ولایت طریقت است کہ آنجا نفی ماسوی مطلوب بتدریج غیر نیست مقصود و چون بفضل خداوندی جل شانہ ماسوی
بکلیت از نظر رفع گشت و در دیدنای و نشانی از اغیار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت بانجام رسید و میر
الی اللہ تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است کہ معبر بہ فی اللہ است و ہمین است مقام بقا کہ مطن
حقیقت کہ مقصد قصی است از ولایت بآن طریقت و حقیقت کہ فنا و بقا است اسم ولایت صادق می آید و اما ہ
مطہی می گرد و دواز کفر و انکار خود باز میماند و از مولای خود جہلسطانی را ضعی میگردد و مولی نیز از وی را ضعی
میشود و کراستہ کہ در جہلس خود داشت زائل میشود و گویند ہر چند نفس در مقام اطمینان برسد از سر گشتہ
خود باز نیاید ہر چند کہ نفس مطہیہ گردد و ہرگز صفات خود نگردد و نہ جہاد اکبر کہ آن سرور علیہ و علی
آلہ الصلوٰۃ والسلام در حدیث رجحان الجہاد لا صغری الا الجہاد الاکبر فرمودہ است مراد از آن جہاد
بافس داشتہ اند و آنچه بہ کشف فقیر در آمدہ است و لوحدان خود یافتہ است خلاف این حکم
متعارف است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ کسشتی و طغیان نمی یابد و در مقام انقیاد شکنجی بیند
بلکہ آنرا در رنگ قلب شکنجہ کہ نسیان ماسوی نمودہ است می یابد کہ از دید و دانش غیر و غیریت گذشتہ
است و از جب جہاد دریا سعاد و لذت دالم و ارسبہ مخالفت کجاست و کسشتی کرا پیش از حصول

در کرم است این مقام نسبت بجاه سابق بس عالی است و وسعت تمام دارد و نورانیته دارد که در سابق
اثری ازان نبود این مقام باصالت مخصوص به انبیا و اولی العزم است علیم الصلوات و التسلیات و بتجسست
هر گرانوازند و بوار داشت هر گرامشرف بنماز مره با گریان کارها دشوار نیست بنیجا که غلط نکند و نگوید که
در نیوطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج بایتنان احکام شرعیه نیماند زیرا که گویم شریعت
اصل این کار است و بنیاد انبیا و ائمه است و درخت هر چند بالا رود و سرفراز گردد و دیوار هر چند بلند بر آید و
کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد منفی نباشد و احتیاج ذاتی ازان ایشان را نل نگیرد مثلاً خانه علو
هر چند رفعت پیدا کند از بیتی دور تر رود از خانه کسفل در اچاره نبوده و احتیاج او از سفلی هرگز نازل نشود
اگر فرخنده در خانه سفلی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز تاثر نخواهد نمود و زوال سفلی بزل علو نخواهد رسانید پس
شریعت همه وقت بجهت حال در کار است و بایتنان احکام آن همکس محتج و چون بنیایت خداوندی جلشانه
معامله ازین موطن نیز بالا رود و کال از فضل محبت آید قهای پیش خواهد آمد پس عالی که بالا صالت مخصوص بنجام
الرسل است علیه وعلیم و علی آله کل الصلوات و التسلیات و التمجیات و البرکات و تبهجیت و وراشت تا کرا
باین دولت مشرف سازند آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر نیک می در آید حضرت صدیق را در اینجا
بطریق وراشت متانق و دخل میباشد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهند است و از امهات المؤمنین
حضرت خدیجه و حضرت صدیق را با نسر و علیه و علی آله و صحابه الصلوة و السلام بعلاقه از دواج آنجا نیز می بیند
و الامالی الله سبحانه مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صد و ریافته الحمد لله و سلام علی عباده و اولادین
اصطفی اعلم ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع ابشر قد یكون شفاه و ذلک لافراد من الانبیا و علیم الصلوات
و التسلیات و قد یكون ذلک لبعض الملک من متابعتهم بالتبعیته و الوراثه ایضا و اذا کثر هذا القسم من الکلام مع وهد
منهم سمی محمد ثلثا کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا غیر الالهام و غیر الالتقاء فی الروع و غیر الکلام
الذی مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل الجامع بعالی الامر و الخلق و الروح و النفس
و العقل و الخیال و الله یخص به من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و لا یلزم من کون الکلام شفاه ان یشکون ان تکلم
مرئیا للسامع لواء ان یشکون السامع ضعیف لیسر لا یحمل شعثان انواره کما قال علیه و علی آله الصلوات
و التسلیات فی جواب سوال الرویة عنه لورانی اراده و لان فی شفاه خرق الحجب الشهودی لا الوجودی
قائم فان هذه معرفه شریفه قلما تکلم بها احد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و دوم

و حقیقت شریعت بر احکام خود بوده و حقیقت نفس مطمئنه گشته است و مسلمان با همین فرق در میان کمالات ولایت که کمالها
اند و در میان کمالات نبوت که کمالها اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزاء و اقسام طایفه ای که بر باز
مانده اند مثلاً جزو ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکیه خود باز مانده است و جزو ارضی از دست ایشان گشته
علی هذا القیاس سایر الاجزاء در مقام کمالات نبوت اجزاء و اقسام نیز باعتبار آن مانده است و از افراط و تفریط باز
از نیکی تواند بود و آنچه آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات و السلام سلم شیطان چنانچه در آفاق است و نفس است
نیز و آن جزو ناری است که معنی خیریت خود است و عوامان تکیه و ترفع خود که بدترین صفات برزخیه است و اسلام
او کنایه از نفع این ایروا فل است پس در کمالات نبوت هم تکلیف قلب است و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزاء
قالب و در ولایت این تکلیف قلب است و بعدا للقیما و لاتی اطمینان نفس و آنکه گفتیم بعدا للقیما و لاتی اطمینان نفس زیرا که
اطمینان نفس را بر حد کمال و بی تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است لهذا رباب ولایت بواسطه عدم
اعتدال اجزاء و قالب رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال
اجزاء و قالب مرفس را حاصل میگرداند و از رجوع بصفات برزخیه پاک و مبر است پس خلط رجوع نفس برزخیه عدم
رجوع آن مبنی بر تفاوت مقامات نفس که و انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده و آل
هرگاه اجزاء و قالب نیز بحد اعتدال آیند و از طایفه و سرکشی بازمانند جهاد با دنیا چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه
جهاد از میان نیز مرتفع گردد و جواب فرق است در میان مطمئنه و این اجزاء مطمئنه صاحب استهلاک و محال است
و ملحق بعالم امر است که بحال استهلاک و مگر متصف است و این اجزاء بواسطه اتیان احکام شرعیه که بنای آن
بر صحت است مناسبت با استهلاک و مگر ندارند و در مستهلک گنجایش مخالفت نیست و آنکه محمود دارد بواسطه بعضی
مصلح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد و امید است که این مخالفت بفضل خداوندی
جلسلطان از ترک استجاب بالانرو و دوازده ارتکاب کراهت تنزیه پایان ترف و دنیا پس جهاد در مرتبه قالب
وجود اعتدال اجزاء او متصور شود و در مطمئنه جهاد مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان
طریق که با هم فرزند غلبه مجرم نوشته شده است تفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد
آنجا رجوع نمایند و اگر به محض فضل خداوندی جلسلطان کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت
اند نیز با انجام رسد و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشد معامله در آن موطن به محض فضل خداوندی
و احسان حضرت رحمان است جل سلطان اعتقاد آنجا اثر نیست و علم و عمل را حکم نه فضل و فضل و کرم

نه موجب مستغنی و چون دید تصور اعمال پیدا شود اعمال را قیمت اغراید و مقبول سزاوار بودی نمایند
 که این دید پیدا شود واجب ندید و بزودتر در الفتا و الا ان یشاء ربی غنی و جمی را که این دید
 تصور اعمال بوجه کمال میرسد و چنان می انگارند که کاتب بین محفل و بیکار است و حسنی نیست
 که در کتاب او درآید و کاتب شمال همیشه در کار است که همسج و سوء است و چون معامله عارف
 با این حدیث بر سر عمل معلول به قلم اینچا رسید سر شکست و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب
 پنجاه و چهارم رسید شاه محمد و ریخته در میان آنکه متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
 مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه و مایه سبب ذلک الحمد لله
 و السلام علی عباده الدین اصطفا متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که سرمایه سعادت
 دنییه و دنیویه است و مراتب دارد و درجه اولی مرحوم اهل اسلام راست از ایشان
 احکام شرعیه و متابعت سنت سینه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که بدرجه ولایت
 مربوط است و علماء و طواهر و عباد و زهاد که معامله شان با طینان نفس نه پیوسته است همه درین درجه
 متابعت شریک اند و در حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس در مقام از کفر و انکار خود نه رسته
 است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت
 موجب صلاح و رستگاری آخرت است و منی از عذاب ناراست و بیشتر بخل جنت از کمال کرم انکار
 نفس را اعتبار نامه و تصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات امر لوط بآن تصدیق ساخته
 میتوانی که دوی باشک مرحسن قبول نه ای که در ساخته قطره بارانی را در درجه دوم از متابعت اتباع اول
 و احوال او است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که بیاطن تعلق دارد از تزیب اطلاق و دفع رذائل صفات
 و اذات احوال با طینه و علل معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بار باب سلوک
 است که طریقه صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده بود و مفاد سیر الی الله را قطع مینمایند و درجه سوم از مراتب
 اتباع احوال و اذواق و مواجد آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق
 دارند و این درجه مخصوص بار باب ولایت است که مجذوب با آنکه خدایا سلک مجذوب چون مرتبه ولایت
 بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و اطمینان و سرگشته باز نماند و از انکار با قرار و از کفر با سلام آید بعد ازین
 هر چه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز ادائی نماید حقیقت متابعت بجای آرد

بنواجه مهر علی کشمیری صدور یافته در ترغیب این طائفه علیه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که
 از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود مع هذا بایر سید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت این طائفه متعاقبات
 کرامت فرماید و ایشان محشور دارند و هم قوم لایق جلیس و لایق هم جلس و لایق هم مجلس است و هم اذراوا
 ذکر الله و هم من عرفهم و جدا الله نظر هم دوا و کلام شفاء و محبت هم عنیاء و بهاء من رای ظاهراً هم خاب
 و حسر من رای باطنهم فامر و نظرفروش گفت آئی چیست این که دوستان خود را کروی که هر که ایشان را شناخت
 تر یافت و تا تر این یافت ایشان را شناخت یعنی شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر مشک نیستند
 تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را و مختار قائل تقدم آن طرف است
 لانه المبدأ و منه البدایه اولی و اخری و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب پنجاه و سوم بیک
 از مشایخ نواحی صدور یافته در جواب استفسار او که اگر عبادت کف نفس را استغنا حاصل میشود و اگر زلت و
 خلاف شرع از من صادر میشود و عدم است شکستگی پیدای آید الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی پرسیده بود
 اگر در ریاضت خود رانی آرام نفس را استغنا پیدا میشود و میداند که مثل من صالحی نیست اگر چیزی خلاف
 شرع واقع میشود و خود را محتاج و فروتر خیال میکند علاج این چیست تو میگوئی اظهار احتیاج و فروتنی که بشی از مردم
 هست و رشتن ثنایی که پیدا میشود نعمت است عظیم عیاذاً بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب مخطو شرعی ندانست هم که
 از شعب توبه است پیدا نشود و بایمان ذنب تلذذ و مخطو ظالمه که التذذ ذنب امرار بر ذنب است اگر
 امرار بر شیء صغیره است کبیره میرساند و امرار کبیره و بلیز کفر است شکر این نعمت عظمی ناپیدا از دیادے
 در مردم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شرع باز دارد قال الله سبحانه تبارک و تعالی لا اله الا انت لا اله الا انت
 حاصل شق اول حصول عجب است بعد از ایتیان اعمال صالحه و این عجب سبب است قاتل و مرضی است
 مهلک که اعمال صالحه را ناپدید کند و آنچه آتش خطب را بهیچ سازد و نشاء عجب آنست که اعمال صالحه در
 نظر عامل مزیب می در آیند و مستحسن بنمایند فالعاجز بالاحسانه باید که حسانت خود را در و قیل و خیز
 حسانت در نظر آورد تا خود را اعمال خود را قاصد اند بله شایان لمن و طر و یا بد قال علیه و علی
 آله الصلوٰه و التسلیات رب قار و القرآن و القرآن یلونه و کم من عالم لیس له من صیامه الا الظواهر
 و الجوع خیال نکند که حسنه ارفع ندارد اگر اندک متوجه شود بنهایت الله سبحانه و تعالی یارب و یوسے
 از حسن احساس کند عجب کجا و استغنا کرا بلکه از استیلا ی دید تصور اعمال باید که از ایشان حسنه متعلق و شمرند به

و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین مخط است و علی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام شریعت
 حقیقت اتباع کامن است سوال حقیقت نماز و روزه و حجچه معنی است نماز و روزه افعال مخصوصه است اگر
 آن افعال چنانچه فرموده است ادایا بحقیقت او یافته باشد صورت چه بود حقیقت در اتیان چه باشد واجب
 بتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعی از روی باعتبار صورت است
 و منتی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت قبول احکام شرعی نموده اتیان احکام از و س باعتبار
 حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو اداء نماز می نمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آورد
 و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متخی است پس صورت حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است
 این درجه چهارم درجه بیست از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع
 است این درجه چهارم از اتباع مخصوص علماء و سخیین است شکر الله تعالی سخییم که بعد از اطمینان نفس بخیر دولت
 متابعت متحقق نیز اند و اولیاء الله را قدس الله تعالی اسلام بر هم هر چند نخی از اطمینان نفس بعد مکیمن
 قلب حاصل است اما کمال اطمینان نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء و سخیین را
 از ان کمالات بطریق در اشت نصیب است پس علماء و سخیین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت
 که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و
 گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علماء و سخیین بیان کنم تا هر ظاهر دانی دعوی رسوخ نماید و
 اماره خود را مطمئن نماید و عالم را سخ کس است که او را از تاویل تشابهات کتاب و سنت نصیب است
 و از اسرار حروف مقطعات و اهل سور قرآنی بهره دارد تا ویل تشابهات از جمله اسرار غامضه است
 خیال کنی که در رنگ تاویل ید قدرت است و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است با اسرار
 کار ندارد و اصحاب این اسرار غیر اند علیهم الصلوات و التسلمات و این رموزات اشارات معاطات
 ایشان است و بتبعیت و وراعت این بزرگواران هر که باین دولت عظمی امتداد سازد حصول این درجه
 متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه علی آله الصلو
 و السلام گاه هست که تبوسط قنای بقابی توسل سلوک و جذب به سرگرد و تو اند بود که از احوال و مساوید
 و از تجلیات و ظویر این بیخ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت باید
 دولت رسیدن اقر نیست از آنکه همراه دیگر رسد و آن راه دیگر بزرگم این فقیر التزام متابعت سنت

است مدعی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه همه وقت شامه و مایه مناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیّه است بلکه جامع جمیع شرائع با تقدم است غایه مانی بالباب
 بعضه از احکام این شریعت از آن قسم اند که عبارت نص و اشارت نص و دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردد و عموم
 و خواص را اهل لغت درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که توسط اجتماع و استنباط مفهوم میگردد و در این
 فهم مخصوص با آنکه مجتهدین است که آنسرور باشند بقول مجبور و صاحب کرام آن سرور و مجتهدان سائر ائمت آن سرور
 باشند علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات لیکن احکام اجتماعیه در زمان آنسرور که آوان وحی بوده علیه و علی آله الصلوٰة و
 السلام در میان خطا و صواب متردد نبودند بلکه بوحی قطعی صواب بحق از خطای غلطی تمیز میگشت و حق با باطل متمیز
 نیماند که تقریر و تمیز نبی برخلاف مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط
 مجتهدان حاصل گشته در میان صواب و خطا مترود اند لهذا احکام اجتماعیه که در زمان وحی مقرر گشته اند موجب
 یقین اند که مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب
 اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلامی از جانب
 منزل احکام جلسلطان حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود حصول این اعلام مخصوص پیغمبر است علیه و علی
 آله الصلوٰة و السلام غیر پیغمبر این اعلام نکند این احکام هر چند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است
 علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ناچار این احکام را منسوب بسند و اشته اند که مظهر آن سنت است
 در رنگ آنکه احکام اجتماعیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و
 قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگر چه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که مجال
 خطا دارد و دیگری مؤید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت باطل دارد
 گویا نسبت احکام است هر چند فی الحقیقت نسبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است پس باید دانست که در احکام
 اجتماعیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام مجال خلایق است اگر آن غیر پیغمبر است اجتماعیه و احکامیکه
 عبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است احدی را در آنها جای
 مخالفت نیست بلکه بر جمیع ائمت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان است را در احکام اجتماعیه متابعت
 رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود است اینجا دقیقه است
 باید دانست پیغمبر آنکه متابعت شرائع پیغمبران او لازم بینا پیغمبر علیه و السلام واجب بر ایشان همان اتباع

کلمات آن بجز جمیع است و فوق و تحت و چنان است ازین درجه متابعت نیز تا قلیل را ضعیف و سالیان پنج درجه
 متابعت غیر از درجه اولی آنکه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول اینها بصورت مربوط است و درجه پنجم از متابعت است که
 تعلق نبزول و بهبوط دارد و این درجه با سایر از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین وطن نزول
 هم تصدیق قلب است و هم تکلیف قلب است و هم اطمینان نفس است و هم اتم احوال جز او قالب که از طغیان کششی
 باز مانده اند درجات سابق که از متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است هر آن که از درجه پنجم تابع به متبوع نیجه
 شتاب است پیدا میکند که گویا ستم طبیعت از میان بخیزد و امتیاز تابع و متبوع را مثل میگرد چنان شود که متبوع در رنگ
 متبوع هر چه میگرد اصل میگرد و گویا هر دو از یک شتاب بخیزند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک استراحت و هر دو
 در رنگ خیر و شکر اند تابع که در متبوع که ام و طبیعت که در اتحاد نسبت تفاضل گنجایش نه دارد و عجب معامله است
 در تنظیم هر چند با معانی نظیر طایفه یا نسبت به طبیعت تبعی لحاظ و منظور دیگر در دو امتیاز متابعت و متبوعیت اصلا مشهود
 نمیشود و این قدر نیست که خود را طیفی میدانند و ادوات نبی خود مییابند علیه و علی جمیع الانبیاء من اهلوا من فضلهما من التسلیمات
 اکملها ما تا تابع دیگر است و طفیلی و ادوات دیگر هر چند هم در تقارن طبیعت اند ظاهر او تابع حیلوله متبوع در کار است
 و در طفیلی و ادوات سبب حیلولتی در کار نیست تابع اولش خود است و بی طغیانی منی بالجملة هر دو ملت که آمده است از
 برای انبیاء آمده است عظیم اهلوا و التقیات مساوات امتانست که بطیفی انبیاء عظیم اهلوا و التسلیمات
 از ان دولت بهر دو یابند و از اولش ایشان تناول نمایند و در قافله که دوست دائم ترسم به المن پس که رسد
 زود در با گنج هر سم به تابع کامل کسی است که باین غفلت درجه متابعت متخلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت
 دارد و بعضی ندارد و تابع فی الجملة است علی تفاوت درجات علماء و ظواهر بر درجه اولی آخر سدا امر کاش
 آن درجه را هم سرانجام بهر متابعت را تصور بر صورت شریعت داشته اند و رای آن امری دیگر آگاه شد
 طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بکار تصور نموده اند و اکثرشان پیر و مقتدای خود را
 غیر از هرایت و بزرگوئی ندانسته چه آن کرمی که در سنگ نهان است به زمین و آسمان او همان است به
 حقیقتا شد سحاشا که بحقیقه التابته المرفیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و البرکة والتحمید و علی جمیع
 انوار من الانبیاء و الکرام و الملائکة النظام و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام مکتوب پنججاه و بیستم بخندوم
 زاد و های عالی درجات یعنی خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد مصوم سلمی الله تعالی صدور یافته مد بیان آنکه
 قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعی است و در مناقب امام عظیم ابی حنیفه در بیان آنکه اصل این کار شریعت

در آنها متصور نیست که این احکام نسبت به بعضی است و بعضی دیگر پس آنها و پیروی همچنین سنت و رفع آنها و سنت پیغمبر
و دیگر نمی توانند شد که آن نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت با کدام نام یا نسبت بیک گروه کرده باشد
البته نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم به نسبت با کدام نام است حکم ثانوی نسخ حکم اول است پس سنت لاحق
پیغمبر با علیه و علی آله و جمیع الانبیاء و المرسلین الصلوات و التحیات ثلاث باشد مرسل سابق او را علیه و علی آله الصلوة
و السلام و حضرت عیسی بنیاد علیه الصلوة و السلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد نمود و اتباع سنت
آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علماء و فواید مجتهدان
او را علی بنیاد علیه الصلوة و السلام از کمال وقت و غرض خدا نکار نمایند و مخالف کتاب و سنت و دانش مثل روح
القدس مثل امام عظیم کوفی است که بیکت در رع و تقوی و بدو ملت متابعت سنت و پیغمبر علیا در اجتهاد و استنباط یافته
است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدان او را بواسطه وقت معانی مخالفت کتاب و سنت دانند و او را صاحب
او را صاحب رای بنظر آنرا بلکه عدم الوصول الی حقیقه علم و درایت و عدم الاطلاع علی فقه و فرائض امام شافعی
بکثره از وقت قضاوت و علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلمه عیال بی حقیقه و ای زجر اتمای قاصر نظران که تصور
خود را بدگری نسبت نمایند قاصری که گذارین قافله را طعن تصویر حاش شد که بر آرم بزبان این کلمه را به پیغمبر
جهان بسته این سلسله اندیز و به از حیا چنان بگسلد این سلسله را به و بواسطه همین مناسبت که بکثرت روح القدس
دار و تواند بود آنچه خواجهمحمد یار ساد فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی بنیاد علیه الصلوة و السلام بعد از نزول
بنده سبب امام ابی حنیفه علی خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح القدس و انق امام عظیم خواهد بود نه آنکه تقلید این
مذهب خواهد کرد علی بنیاد علیه الصلوة و السلام که شان او علی بنیاد علیه الصلوة و السلام از ان بلند تر است
که تقلید علماء است فرماید بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیست این مذهب حنفی بنظر کشف در رنگ
دریای عظیم یتايد و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جد اول بنظری در آیند و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید
سواد عظم ان اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیم الرضوان و این مذهب با وجود کثرت متابعان
در اصل و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق عینیه دار و این معنی نبی از حقیقت
است عجب معامله است امام ابو حنیفه و تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ اتحاد
مسند شایان متابعت میداند و برای خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابه را بواسطه شرف صحبت خیر لیس علیه
و علیم الصلوة و التسلیات بر خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند و بلکه مخالفان او را صاحب را می دانند

احکام است که از کتب و صحف ایشانان بعبارت و اشارت و دلالت تابع شده اند نه آن حکام که با جهاد و سنن ایشانان ظاهر گشته زیرا که در حکام اجتماعی هرگاه مجتهدات متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر کائنات است چنانچه پیغمبر و لعزم را آن حکام با اعلام حاصل اند و پیغمبر غیر او و لعزم را نیز حکام با اعلام او و تعالی ثابت است متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که با اندازه هر وقت و مناسب هر گروه حکام علیحدّه است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر اولی لعزم را اعلام بکل مری شده بود و پیغمبر غیر اولی لعزم را اعلام بجرمت آن و این حل و حرمت هر دو ما خود از صحیفه منزله است چنانچه در مجتهد از یک ماضی و حکم مختلف اخذینا بنویسکی از اینجا حاصل می نمود و دیگری حرمت سوا این اختلاف و در اجتماع گنجایش دارد که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا تردد و صواب و خطا جائز نیست بلکه نزد حق حل و علایک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را مجال نیست جواب رواست که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا حل و علایک و واقع متعدد باشد نسبت تبع و قوم و لاخذ و آری در است خاتم الرسل بن معنی رهست نمی آید که کافه انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند و در یک واقع نزد خدا عز و جل سلطان ایجاد و حکم نیست سوا آن پیغمبر اولی لعزم هرگاه حکم بکل مری کرده باشد و پیغمبر دیگر متابع او در آن امر حکم بجرمت نماید لازم می آید که حکم ثانوی تلخ حکم اول باشد و این جائز نیست کسب مخصوص پیغمبر اولی لعزم است غیر او نسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتی لازم می آید که حکم ثانوی عام بود نسبت بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانوی عام نیست بلکه نسبت بیک گروهی حکم بجرمت کرده است حکم اول جنگ ندارد یعنی بینی که در یک واقع مجتهدی حکم بکل میکند و مجتهد دیگر در همان واقع حکم بجرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجا رای است و آنجا اعلام در رای تعدد و حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاج آن مینماید چنانچه گذشت پس در شریعت تقدم احکامیکه از کتب و صحف پیغمبران و لعزم بحسب لغت مفهوم میگردد و پیغمبران متابع را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام وارد گشته اند و پیغمبر متابع هر قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است تا زمانی که پیغمبر دیگر از اولی لعزم بیاید و رفع آن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار همان حکام باشد که بحسب لغت از صحیفه منزله ما خود اند و احکامیکه با جهاد و اعلام ثابت شده اند و بسند و اجتماع و نسوب اند نسخ

ماسومی است از قدم ثانی ایشان چه دانماید که بیرون آفاق و نفس است امام ایشان راست و کلام ایشان است
اکابر ایشان علوم و اسرار ربی توسط از اصل خدایت نمایند و در رنگ جبهه که تابع رای اجتهاد خود است ایشان نیز در معارف
و مواجید تابع امام و فرست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در فاضله علوم لدنی روحانیت
حضرت متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و السلام ظاهر این سخن نسبت بائیند و توسط خواهد بود و معالیه تمام
دیگر است کما یشهد به لکشف الصبح و مؤید این تحقیق است آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره نقل
است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف بنمودند و درین اثنا گذر حضرت خضر و وقوع شد شیخ فرمود ای اسرار ایل یا
کلام محمدی شنو ازین عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد
محمد یا نرا چگونه واسطه بپوش حق شد که علوم و معارف دیگر اند ما در ای حکام شرعی که اهل مذکوران مخصوص اند هر چند آن
معارف ثمرات و ثمرات این احکام از مقصود از درخت نشانند حصول ثمرات است تا از آنکه درخت بر است ثمرات
متوقع است و چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات محدود گشت یعقلی باشد که درخت را بر دو ثمرات را توقع دارد
هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمره اگر چه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت
و مدار این شریعت را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب تقست هر چند التزام بیش معرفت پیش و آنکه
مدار این است از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه زعم فاسد خود دارد و اگر چه هیچ مدار از قبیل است در اج است که
جو گیه و بر اهرم را در ان شرکت است کل حقیقه رفته اشتریکه نمودن وقت و الحاد پس رواست که خواجی الله در معارف
ذات و صفات و فعال و تعالی بعضی از اسرار و وقایع فهم کند که ظاهر شریعت از ان معارف ساکت است و در حرکات
و سکانات اذن و عدم اذن او تعالی در یابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات اداء
بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یا باند و تبرکات آن ماذون گردند گاهی نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعی
با اوقات موقت و احکام الهامیه همه وقت تا به اند و چون حرکات و سکانات این بزرگواران مربوط با اذن است
تا چار نوافل دیگران نیز فرایض ایشان باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکم شریعتی فعل است و همان فعل
نسبت بشخص دیگر حکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای نوافل نمایند و گاهی مرتکب امور مباحه میگرددند و
این بزرگواران چون کار را با امر و اذن مولی جسلطانه میکنند همه از فرایض ادای یا بدستحب و مباح
و گیران فرم ایشان است از اینجا علو شان این بزرگواران باید دریافت علما و اطو اهر در امور دین اخبار غیبیه را
مخصوص باخبار غیبیان میدانند علیهم الصلوٰۃ و التبلیات و دیگران را در ان اخبار شرکت نمی دهند این معنی

والفاظیکه بنی از سوی او بنام و متسبب میسازند با وجود آنکه هر یک کمال علم و دود و روع و تقوی و اوست و حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق و هدایت داده که از راستین و رئیس اسلام انعام نمایند و سواد عظیم اسلام را از آن کنند و بپایان ان لطیف و اولاد الله با تو اہم جماعه که این اکابر دین را صاحب رای میدانند اگر این عقاید دارند که ایشان برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد عظیم از اہل اسلام بر غم فاسد ایشان ضال و مبتنع باشند بلکه از جرگہ اہل اسلام بیرون بوزن این عقاید و کلمہ گریهایی که از جہل خود بخیرست یا از غیبی که مقصودش بطلال شطردین است تا نفس چند احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را مخصوص در آن ساخته و اورای معلوم خود را فی مینا بیند و آنچه نزد ایشان ثابت نشد و حق میسازند چه چنان کرمی که در سنگی نهان است بزمین و آسمان او همان است و وای ہزار وادی از تعصبات بار و ایشان و از نظر بانی فاسد ایشان بانی فقہ ابو حنیفہ است و سہ حصہ از فقہ او را مسلم داشته اند و در بیع باقی ہنمہ شرکت دارند و فقہ صاحب خانہ اوست و دیگران ہمہ عیال و ملی ندبا و وجود التزام این مذہب با امام شافعی گو یا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافلہ تقلید مذہب و بینا می کنم کہ دیگر انرا با وجود و دود و روع و کمال تقوی و جنب امام ابی حنیفہ در رنگ طفلان می یابم و الامر الی الله سبحانه و بزرگ حل سخن رویم و گوئیم کہ بالالذ شتہ است کہ اختلاف حکام اجتہادیہ اگر چه آن اختلاف از بیغیر صادر شود و متلزم نسخ نیست بخلایف اختلاف در حکام کتاب و سنت کہ موجب نسخ است کما مر ایضا تحقیقہ پس مقرر شد کہ معتبر در اثبات احکام شریعیہ کتاب و سنت است و قیاس مجتہدان و اجمل است نیز بحقیقت مثبت احکام است بعد ازین چہار اولہ شریعیہ ہیچ ولیلی مثبت احکام شریعیہ نمیتواند شد الہام مثبت حل و حرجت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت را نماید ارباب ولایت خاصہ یا عامہ مؤمنان و تقلید مجتہدان برابر اند کشف و الہامات ایشان را امر ایت نمی بخشد و از ربقہ تقلید نمی بر آرد و ذوالنون و بیسطامی و جنید و شلی باز ید و عمر و بکر و خالد کہ از عوام سوسنانند و تقلید مجتہدان در حکام اجتہادیہ مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگرست اما کتب شرف و مشاہدات ایشانند و ارباب تجلیات و ظہورات ہم ایشانند کہ بواسطہ استیلای مجتہد محبوب حقیقی جل سلطانہ از مساوی او تعالی گستاخند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر اصل ندانند اصل ند در عالم بچالم اند و با خود بخود اند اگر مزینند برای او مزینند و اگر میر عد برای او میرند بتدیان ایشان مظلوم را بواسطہ غلبہ مجتہد در مرات ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہدہ نمی نمایند و ہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی اوی یا بند از منتہیان ایشان چہ نشان دہد کہ بے نشان اند قدم اول شان فی بیان

آمده است و علی هذا القیاس سائر الصفات اولئک سیدل انفس و سیدل اهل السموات و کان الله غفورا رحیما والسلام
مکتوب پنجاه و هفتم بملا غازی نائب صدر و ریافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شانه اولی است از
صلوة فرستادن بخیر البشر علیه و علی آله من صلوات فضلها و من تسلیات اکملها انا ذکر می که شایان قبولیت و شایسته
باشد یا ذکر می که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و مایه سبب ذالک چند گاه بصلوة خیر البشر علیه و علی آله بصلوة
والسلام اشتغال داشته و با انواع و اقسام صلوة درود میفرستادم و نتایج و ثمرات عاجله بر آن تترتب مییافتیم و
بدقائق و اسرار و ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و التجه متدی میگشتم چون مدت برین عمل گذشت
اتفاقا فتوری درین الزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال را نعل خود بر صلوات موقتة اقتضای فاد و در اوقات
خوش می آمد که بجای صلوة به تسبیح و تقدیس و تملیل اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود و تاجیه ظاهر سازد و آخر
بنسایت الله سبحانه معلوم گشت که در نیوقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است اهم مرسل را و هم مرسل الیه را
بر دو وجه یکی آنکه در غیر قدسی آمده است من شغله ذکر می عن سالتی عطیته فضل باطلی السالین و بعد دوم آنکه چون
ذکر ما خود از حضرت پیغمبرست علیه و علی آله بصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بزرگتر میرسد بآن سرور نیز مثل
آن ثواب میرسد قال علیه و علی آله بصلوة والسلام من سن منه حشنة فله اجرها و اجر من عمل بها و همچنین هر عملی
نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که وضع آن عمل است نیز هانقدر اجر و اهل
میگرد و بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و هیچ درکار نیست که عامل به نسبت پیغمبر عمل نماید چه آن عطا
حق است بسلطان عامل را در آن معنی نیست آری اگر از عامل نیست پیغمبر نیز بوجود او باعث از یاد او حاصل
خواهد بود و این زیاتی نیز به پیغمبر عائد خواهد گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم و شک
نیست که مقصود اصلی از ذکر یا حجت است سبحانه و طلب اجر طفیلی اوست و در درود مقصود اصلی طلب
حاجت است نشان اینها پس فی بعضی از راه ذکر به پیغمبر برسد با ضعاف زیاده خواهد بود از آن برکاتی که از
راه درود با برسد علیه الصلوة والسلام باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکر می که شایان قبول است باین
مرتبه مخصوص است ذکر می که این چنین است و در او برکات و مزیت است و وصول برکات از درود و بیشتر متوقع است لیکن ذکر می که
طالب از شیخ کامل کلل اخذ نماید و بشرط طریقه بر آن مداومت کند از درود گفتن افضل است چنان ذکر وسیله آن ذکر است
سایان ذکر کنند بآن ذکر رسد ازینجا است که مثل طریقت قدس الله تعالی سرایم مبتدی را بخیر از ذکر کردن تجویز نموده
اند و در حق او قصار بر فرائض و سنن نموده اند و از امور نافله منع ساخته اند ازین بیان واضح گشت که هیچ فروی از اینست

مسانی در اشت نیست و نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیح را که برین متین قلعی دارند آری احکام شرعی مر بوطا بود
 از همه است که الهام را در ان گنجایش نیست اما امور و مینی باورای احکام شرعی بسیار است که اصل خامس انجا الهام
 است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقراض عالم بر پا است پس گیران را باین
 بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران
 در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران شد و عوام بکلمات
 این حاکم اند آن را عاید میدادند و این را مکاری شمرند سوال چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه
 احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد و جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه ثبت کمالات زائده در دین
 چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق و اسرار است که معم اکثر مردم از ان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام
 فرق واضح است که آن مستند است بخاق را که سلطان مین الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام
 شبیه اعلام نبی است که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام فنی است و آن الهام قطعی ر بناتنا من لکن
 رحمة و هی لنا من امرنا رغدا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و ششم بمولانا عبد القادر
 ابنای مدد و ریافت در بیان آنکه معامله عارف بجای میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا
 میکند بحکم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولیک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله در ویش بنایت
 الله سبحانه و له در تهمه حبیب علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تا بجای میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و در ویش
 ایشان میدرد او میشود مثل آری او سمع از سیئات است و از رد اکل او صاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم
 حمد و تسبیح و تکریم که آن در ویش جمیع تمام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خدا و ندی
 جل سلطان منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود در داشته با و تقاضای
 مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند
 اگر فرمنا فردی از افراد عظمت و کبریائی بظا هر متوجه او نشود او را زینہ خوا بدیافت که از راه اول فوق خوا
 گذشت و بجناب که شایان عظمت و کبریائی است خوا بد رسید و همچنین حال حسن و جمال و خیر و کمال که پیش
 از زینہ بودن از دنیا نصیب او نیست اما تا با اهل امانات راجع است پس در صورت ریا و سمع مقصود
 اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است بجان و اعلام احسان او است تعالی
 که نسبت با و تفرح آورده است پس ریا و سمع عین حمد و تکریم حق باشد تعالی و تقدس که از زوال محمد است

اشتهای طواف ایشان و وصیت عربی خوانندگی کی از آن دو بیت این است سه تقدفنا کما لم نتم عیننا + بهذا البیت
 طراجمینا چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها ابران عالم مثال اند و مقارن این خطور یکی از اینها
 بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد تو ام من پرسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت
 من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تمجید لفظم که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیه الصلوٰۃ
 و السلام تا اینده هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کدام آدم میگوئی؟ این آدم است که در اول دوره
 هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در نیوقت آن حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام که سابق تحریر
 یافته است بخاطر گذشت که مؤید این قول است بخد و ماکر ماورین مسئله بنیایت ائمه سحانه برین فقیر ظاهر گشته
 است آنست که اینهمه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام گذشته اند وجودشان
 در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین
 خلافت یافته و سجود ملائک شده صلوات الله تعالی و تسلیما ته سبحانه علی نبینا و علیهم جمیعین غایه مافی الباب آدم
 چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف او صاف بسیار دارد و پیش از وجود او بقرون
 متطاو له در هر وقت از اوقات صفته از صفات یا لطیفه از لطائف او بجا دند و ندی جلسلطان در عالم مثال
 موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و یکی با هم او گشته و کار د بار آدم منظر از وی بوقع آمده حتی که توالد و تسلی
 که مناسب عالم مثال است نیز بطور پیوسته و کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب
 و ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده بهشتی و دوزخی بدو رخ رفته بعد از آن در وقتی از اوقات بهشتیه
 الله سبحانه صفتی یا لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام در همان عالم بمنصه ظهور آورده و
 کار و بار که از ظهور اول وجود آورده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آورده چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثانیست
 از آن صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام بحصول پیوسته و چون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده
 ظهور رابع به ثبوت پیوسته الی باشاء الله تعالی و چون در آن ظهورات مثالی که تعلق بصفات و لطائف
 او داشت تمام گشته آخر الامر آن سجد جامع در عالم شهادت بجا دند و ندی جل سلطان بوجود آورده و بفضل
 خداوندی جلسلطان مغرور و مکرر گشته اگر صد هزار آدم باشند جزای همین آدم اند و دست و پای او نیند و
 مبادی و مقدمات او نیند جد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار فوت او گذشته است لطیفه بوده است در
 مثال از لطائف جد شیخ که در عالم شهادت وجود داشته است و طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده

اگر چه در کمالات بدرجه علیا برسد به پیغمبر خود مساوات پیدا کند زیرا که اینهمه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مرآن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات متابعت دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه الصلوة والسلام و همچنین آن فرد کامل بر مرتبه هیچ پیغمبری نرسد اگر چه آن پیغمبر را هیچ علی متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول ننموده بود چه هر پیغمبر با صلاحت صاحب دعوت است و تبلیغ شریعت مأمور انکار متان و رد دعوت و تبلیغ تصور پیدا کند و نیز ظاهر است که هیچ کمالاتی بر مرتبه دعوت و تبلیغ نرسد فلان حب عباد الله الی الله من حب الله الی عباد و حب عباد الله الی الله و هو الداعی و تبلیغ شنیده باشد که در خبر آمده است فردی قیامت سیاهی علما را با خون شند و فی سبیل الله وزن کنند و پله آن سیاهی بر پله آن خون راجع آید و امتان را این دولت میسر نشده است هر چه طفیلی و ضعیفی است اصل زایل است و فرع مستبطن از بنی فضل اعیان مبلغان این است باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ درجات است اعیان و مبلغان و درجات شفا و تندرست علامت تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطنی اهتمام دارند و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این است که تبلیغ احادیث نبوی مینمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام فضل این است دانسته اند اگر مطلقاً افضل دانسته اند محل خدشه است و اگر نسبت مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد و فضل مطلق مرسل جامع راست است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم باطن لان فی الاقتصار تصور اینانی اطلاق افضل فافهم ملائک بن القاصرین بلی ظاهر هر چند عمده است و مناط نجات و کثیر البرکته و عموم المنفعة اما کمال او مربوط بباطن است ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر نافر جام و آنکه باطن را بظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفسار او که از عالم مثال بود از دو جماعه که یکی به تناسخ قائل و جماعه دیگر که نقل روح میگویند دبیان کمون و بروز و مانیاسب ذلک + بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين صحیفه شریفه که از حسن نشاء و علوف طهرت التفات فرموده بودند بطلان آن مشرت گشت سلکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام ان الله خلق ما فی العاقل آدم و حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه غبطه چنین ظاهر شد که همراه جمعی طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم و در

بوقوع می آید هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولی نه هرگاه جنبان را بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود
 که تشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آید و ارواح اکمل را اگر این قدرت عطا فرماید چه محل تعجب
 است و چه احتیاج بدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت
 در آنکه متعدد و حاضری گردند و افعال تبانیه بوقوع می آید اینچنین لطافت ایشان تجسد با جسد مختلفه
 و تشکل باشکال تبانیه میگردد و همچنین بر یک شلاد و هندوستان قوطن دارد و از آن دیار نه برآمدن است
 جمعی از حضرت که معظمتی اند میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ام و چنان و چنین در بیان می نمود
 عزیز گذشت و جمعی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر در بغداد دیده اند اینهمه تشکل
 آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را از آن تشکلات اطلاع نبوده اند و جواب آن
 جماعت گاه میگویند این همه بر من تمت است من از خانه نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی بینم
 و نمیدانم که شما چه کسایتید و همچنین ارباب حاجات از اعزّه اعیان و اموات در آن محال است و محال است و باطل است
 می نمایند و می بینند که آن صور اعزّه حاضر شده دفع بلیه از آنها نموده است گاه هست که آن اعزّه را از
 دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه نبوده از ما و شما بهانه بر ساخته اند این تشکل لطافت آن اعزّه است
 و این تشکل گاه در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب بنی اکرس آن سوره علیه و علی
 آنکه اهل صلوات و اسلام بصورت مختلفه در خواب می بینند و استفاده های نمایند اینهمه تشکل صفات لطافت اوست
 علیه و علی آد اهل صلوات و اسلام بصورت های مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده می نمایند و
 اصل مشکلات میسر آیند کمون و بروز که از بعضی مشایخ گفته اند بتناسخ پیران مساس ندارد و زیرا که در
 تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک حس و حرکت آن بدن است و در
 بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات است
 مر آن بدن را و وصول بدرجات است و ما را چنانچه جنی افراد انسانی تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید
 این تعلق نیز برای حیات آن فرد نیست چه او حی و حساس و متحرک بیش ازین تعلق است چیزیکه ازین تعلق
 در وی حادث میشود ظهور صفات و حرکات و سکانات آن جن است و مشایخ مستقیم الاحوال بعبارت
 کمون و بروز لب نمی کشایند و ناقصان را در بلا و فتنه نمی اندازند و فقیر کمون و بروز هیچ در کار نیست
 کاملی اگر تربیت ناقصی نخواهد بود که در وی بروز نماید باید که با قدرت خداوندی جلاله صفات کامله

چیز که به منظر این در مثال صورتی تشبیه بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیه در نیاب نظر را در دور و نزدیک بسیار نموده و در عالم شهادت آدم و دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثالی گفته که من جد تو ام و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدم بای پیش از ظهورات صفات و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علیحده داشتند ازین آدم مبانی بودند چه مبانی را به این آدم چه نسبت و چرا جدا بود از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد و جماعه که در دلهای ایشان مرض است ازین حکایات تناسخی نمند و نزدیک است که تقدم عالم قائل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند و بعضی از ملاحظه که بباطن خود را مستثنی گرفته اند و بعضی از تناسخی نمایند و انکار نکنند نفس تا زمانه که به کمال برسد از قلب ابدان او را چاره نبود و میگویند چون بکمال رسید از قلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و منقسم و از خلقت او کمال او است میسر شد و این سخن کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس به کمال برسد و زرخ کرا باشد و معذب کدام بود این انکار و زرخ است و انکار عذاب اخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزرگم اینها نفس را احتیاجی بکسب که آلت کمالات او است نمائند و است تا بحشر نموده آید اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر است که آنها در تناسخی نمی نمایند و عذاب و ثواب اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات می کنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها عذاب دنیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی وجه و بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیب پیش از وجود و عنصر بقرون متطاو له از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بشیرت الهی است خود تجسداً با جساد گشته مباشر افعال عجیب گشته اند و بعد دیگر نیست که آن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش از تعلق باین جسد بعد دیگر که مبانی و معاصر آن روح است تعلق گرفته باشد چون خود تجسد بکند گرد و تناسخ چه بود جنیان که تشکّل اشکال میکردند و تجسداً جساد میشوید و درین اعمال حال عجیب که مناسب این اشکال و اجساد است

مثال خیال است چو جمیع اشیا را در خیال صورت تصور است کفایت احوال و مقامات سالک چنانست بسیار را
 که تصویر کرده بیناید و از ارباب علم میازد و اگر خیال نبود یا کوتاهی کند جمل لازم بود از اینجا است که فوق مرتبه ^{ظلال}
 جمل و حیرتست چه تنگ و پوی خیال مرآت بظلال است هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه
 صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت در خیال که پرتو نیست از مثال چگونه صورت تنزیهی تصور بود
 علامت لایکون که الا بجل و الحیة و هر جا علم نبود گفت نبود من عرف الله کل لسانه نشان آنست و هر جا علم بود
 گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان آنست پس درازی لسان در ظلال بود و لکی زبان فوق مرآت
 ظلال است فعل بود یا صفت اسم بود یا سخی پس هر چه سخوت خیال است چون از ظلال است معلول است و معلول
 جعل مجبول پیش ازین نیست که چون از آثار و علامات مطلوب است مفید علم یقین است عین و حق و راست
 ظلال و خیال است خلاصی از بخت خیال و قفس میگرد که سیر نفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی واپس اندازد و
 و را و رای آفاق و نفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر میگردد تا حیات است خیال انگیز نشان
 و اقله را از اکابر این دولت درین نشاء میسر میگردد با وجود حیات و نبوی از تصرف سلطان خیال بیرون
 می آیند و مطلوب ربانی محنت جمل و در کنار سبک مدد درین وقت محلی ذاتی برقی در حق این بزرگواران دائمی می گردد
 و وصل عریانی پرتوی اندازد به بینا لارب النعم نعيمها و للعاشق المسکین ما تجرع پیسوال جمعی در وقعات
 و منامات در مثال و خیال می بینند که با دوشاه شده ایم خدم چشم خود را معائنه بینایند و نیز می بینند که با قطب
 شده ایم و عالم روبا آورده در عالم یقظه و افاقه که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات ظهور نمی آید این
 رویت هیچ صدقی دارد یا باطل محض است جو اسباب این رویت محلی از صدق دارد و بیانش آنست
 که معنی با دوشاهت و قطبیت در آن جماعه کائن است لیکن این معنی در آنها ضعیف است شایان آن نیست
 که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از آن از دو حال خالی نیست اگر این معنی بنصایت الله سبحانه قوت پیدا کرد
 و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند قدرت الله سبحانه هم با دوشاه و هم قطب وقت میشود و اگر
 این معنی آن قدر قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و بهمان ظهور مثالی که صف ظهور است است
 کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یا بد ازین قبیل است و اتقانی که طالبان این راه می بینند و خود را
 در مقامات عالی می یابند و می بینند که بمناسب ارباب ولایت سرفراز گشته اند اگر در شهادت این معنی
 ظهور کند و نیست عظیم و اگر ظهور مثال کفایت شدنی حاصل است و جای مصیبت است و هر جا کمال

خود را در مرتبه ناقص محسوس سازد و توجیه و اتفاقات آن انعکاس را نباتات و استقرار و پرتاب و پرتاب ناقص از نقص کمال
آید و از صفات رفوئیه بصفات حمیده گراید و هیچ کمون و بروز در میان نبود و پاک فضل الله یونیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم و بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود
که اگر خواهر بدن خود را بگذارد و بدن دیگری داخل شود نقل میکنند غریزی که این کمال و این قدرت
را داشتند در جوار او جوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که پس در کبر رسیده بود گذاشت و در بدن
آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میست گشت و بدن ثانی زنده گشت این قول تسلیم تناسخ
است که تعلق بدن ثانی از برای حیات آن بدن است این قدر فرق است که قائل تناسخ به نقص نفس حاکم
است و تناسخ از برای تکمیل نفس نباتات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است روح را کامل می انگارد
و بعد از کمال روح نباتات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول تناسخ هم ساقط تر است زیرا که
تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار را باطل است و نقل روح را بعد از حصول
کمال گمان برده اند اگر چه هیچ کمال نیست هر گاه تبدیل ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده
باشند بعد از حصول کمال نقل بدن ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند بهمت ایشان بعد از حصول
کمال تجرد از ابدان است نه تعلق با بدن زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است ب حصول پیوسته و ایضا در
نقل روح اما تمت بدن اول است و ایجاد بدن ثانی است پس بدن اول را از حصول احکام
برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب قبر گذرند و بدون ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینمایند
حشر و رحمت او در دنیا ثابت گشت انگارم که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعد از ثواب و ثواب قبر قائل
باشند و بجزر و فشر معتقد بودند افسوس هزار افسوس این قسم بطلان خود را بجهنمی گرفته اند و معتقدی
اهل اسلام گشته ضلوا و اضلوا ربنا لا تزعقلو بنا بعد از هربنا و هرب لنا امن لدنک رحمة انک انت
الوهاب بحر من سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات **تکلیف** در بیان بعضی از علوم و معانی
که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فرخ ترست هر چه در جمیع عوالم
است صورت او در عالم مثال است معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را اجل و علا
سلطانة مثلی نیست اما مثال هست و الله مثل لا علی این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در
مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست فلانصر لوالله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم

یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین بایر بر دخت
و اینها سبب ذلک + الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بطالعہ صحیفہ شریفہ مشرق گشت دلائلی کہ بآن متذکرتہ
و اندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ باجماع اہل حل و عقد صدر اول
کہ خیر القرون است و در باب فضیلت خلفاء راشدین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کہ تدریب لغت خلافت
ایشان مترتب است و در باب سکوت و زیرین از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰات
و التسلیمات فرحت فراوان رسانید این عقدا و در بحث امامت کل است و موافق اہل سنت و جماعت است
شکر اللہ تعالیٰ سبیم خود ما شفقت آتانا بحکف امامت از فروغ دین است نہ از اصول شریعت ضروریات دین گیر
است کہ با اعتقاد و عمل قلن دارد کہ علم کلام و علم فقه کفلا آنست ضروریات را گذشتہ بفضولیات پرداختن عمر
خود را صرف مالایینی کردن است و در علامت اخیر آمده است علامتہ اعراضہ تعالیٰ عن العبد استغاثہ بالایعینہ اگر
بحکف امامت از ضروریات دین و از حصول شریعت می بود چنانچہ شیعه گمان برده اند بایستہ کہ حضرت حق سبحانہ
و تعالیٰ در کتاب مجید خود تعیین اختلاف میفرمودہ تشخیص خلیفہ مینمود و حضرت پیغمبر نیز علی آله الصلوٰات و التسلیمات
امر بخلافت یکی میکرد و بتخصیص و تصریح یکی را خلیفہ میباخت و در کتاب و سنت چون اہتمام این امر مفہوم نہ شد معلوم
شد کہ بحث امامت از فضول دین است نہ از اصول دین فضولی بایر کہ بفضول اشتغال نماید آنقدر ضروریات
دین در پیش است کہ نسبت بفضول بایر سدا اول از تصحیح عقدا چارہ نبود کہ بذات و صفات و فعال و جہی جہلسطانہ
تعلق دارد و اعتقاد بایر نمود کہ انجہ پیغمبر علیہ و علی آله الصلوٰات و السلام از نزد حق جل و علا آورده است و بضرورت
و تو اتر از دین معلوم گشتہ است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی و انجی و سائر سمعیات ہمہ حق است احتمال
تخلف ندارد اگر این عقدا نبود نجاست نبود ثانیاً از امتیاز احکام فقہیہ ہم چارہ نبود از ادای فرائض و واجبات
بلکہ از ادای سنن و مستحبات نیز گذرنہ رعایت حال و حرمت فقہیہ نیک بایر نمود و در حد و دشریعت احتیاط بایر
کرد تا فلاح و رشکاری از عذاب آخرت مشغور شود و چون عقدا و عمل را درست کند نسبت بطریق صوفیہ رسد
و امیدوار کمالات ولایت گردد و بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایتیانی
الباب چون مخالفان در نیاب غلو نموده اند و ظن در اصحاب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰات و التسلیمات کرده
بضرورت در رد ایشان مقدمات طویل بذیل بر او نموده می آید کہ لزوم فساد از دین شین رفع نمودن
از ضروریات دین است و اسلام مکتوب شصت و یکم در غرر مروجی مولانا احمد بر کی صدور یافت

و حجام در خواب خود را با دشاهی بیند و بیج حاصل ندارد و در خسارت بقدر وقت نیست پس بروا قعات اعتبار
 بناید نهاده و دشمنان هر چه میسر شود از آن اوست و چون غلام آقام همه را قصاب گویم نه ششم نه شنبه پرتیم
 که حدیث خواب گویم از اینجا است که اگر نقشبنده واقعات را اعتبار نمی نمود به تعبیر همان است که در افادت
 و قیظ میسر گردد و لهذا و ام شهود را اعتبار نمود و اندوخته را حضور را دولت دانسته اند حضور را که غیبت
 و زرقای آن باشند و این بزرگواران از حیر اعتبار را قسط سنا زین جاست که نسیان ماسوی در حق ایشان نمی
 گشته است و خطو غیر از قلب شان همه وقت منفی شده بلی که نهایت در بدایت او مندرج گردد این کمالات از وی
 چه مستبعد بود بنا غفر لنا ذنوبنا و اسر افغانی امرنا و ثبت اقدارنا و الضمنا علی القوم الکافرین و السلام مکتوب
 پنجاه و نهم به پیرزادگی خواجه عبداللہ سلمہ اللہ تعالیٰ صدور یافته در بیان آنکه مقتول و موهوم و مکشوف
 و مشهود همه داخل ماسوی است و ماینا سب ذلک الحمد و سلام علی عباده الذین صطفی صحیح شریفه که قره لعین
 ارسال داشته بودند و وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ آن شعبده با بر طرف شده
 است و از آن مقوله هیچ نمانده است همه بر آن مصروف است که از اثبات بیج چیز بدست نیاید مقتول
 و موهوم همه در تحت لا داخل است که از او نوشته بودند اما این منتهی تکلف است امید است که بی تکلف نصیب
 شود و نجابت آثار مقتول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آقائی و چه نفسی همه داخل دائره ماسوی
 است و از جمله لعب و لهو است و پیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوالین گرفتاری اگر تکلیف است
 داخل طریقه است و از جمله علم یقین است بعد التیاء و التی اگر این دولت تکلف میسر گردد و از تکلف نفی
 یافتای ماسوی پس از ضیق طریقت و از هر دو که چه علم بیرون جسد و بفنا مشرف گردد این بکفتن آسان
 است بر سیدن و شوارا لامن سیرہ اللہ سبحانه کاروباری که بحقیقت تعلق دارد و پیش است و در گذشت نفی
 بلکه اتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است بر آنکه که طریقت را در جنب حقیقت بیج اعتقاد است نیست
 و نفی را نسبت با اثبات بیج اعتبار نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب است تعالیٰ
 و در جنب اثبات همچون قطره در نظری در آید در پیلوی دریای بیکران و بحصولین نفی و اثبات
 بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایۃ الخاصۃ اما العروج و اما النزول و ان کان النزول
 لذک العروج لازما ایضا ربنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیء قدير السلام علیکم و علی
 سائرین اتبع الهدی و انزل من السماء المصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ و السلام مکتوب پنجاه و نهم به محمد تقی صدور

پوشیار باشد و ریاست را ملای جان خود داند ترسانان از آن بشارت و درین ریاست لذتی پیدا شود و
 سبلاکت ابدی رسامد رینا و خزانة نوبینا و اسرافاتی امرنا و قیمت اقداسنا و انصراف علی القوم الکافرین سبحان بیک
 رب العزیز و العزیزون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب شصت و دوم بخانخان
 صدور یافت در میان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است
 و خوبی انسان بهمدین است و اینها سبب ذلک است الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ترقیات
 صوری و معنوی شمارا از حضرت حق سبحانه و تعالی مسالت مینماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاه است
 جم غیر از مسلمانان است و دعاء شما گویا دعاء جمیع ایشان است سلکم الله سبحانه عما لا یلیق بکیم بجز سید المرسلین
 علیه وعلیهم و علی کل بن الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و ارادت اخلاص
 شما با کابر سلسله علیه نقشبند به قدس اسرار بهم میداند که بروجه اتم و کامل است بنا بر آن قصد جمیع ده میگردد
 محذوم اکرام اهل این سلسله علیه درین دیار غریب افتاده اند و اهل این دیار را بواسطه شیوع بدعت
 بطریقه این اکابر که ملزم سکت امر قلقت مناسب است از اینجا است که بعضی از اهل سلسله بواسطه تصور
 نظر درین طریقه علیه نیز بدعتها اختیار نموده اند و لهای مردم را بهلأله از کتاب بدعت بجانست خود کشیده
 و این عمل را بهر نعم خود تکمیل این طریقه علیه گمان برده حاشا و کلا بلکه این جماعت در تحریف و تفصیح این طریقه
 کوشیده اند و بحقیقت معاند اکابر این طریقه نرسیده به اہم الله سبحانه سوا انصراف و چون اهل این سلسله علیه
 درین دیار عزیز الوجود مریدان و محبتان این سلسله امداد و اعانت این اکابر و طلبه این طریق که آدمی
 مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است الله تعالی تبارک و تعالی یا ایها البنی
 حبیب الله و من اتبعک من المؤمنین ہر گاہ در کفایت مہمت خیر البشر علیه و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام مؤمنان
 را داخل دادہ باشند بدگیران چه مضائقه اکثر اغنیاء اینوقت در ویشی را عبارت از عدم احتیاج می دانند
 کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ملکات است بلکه خوبی انسان بہین احتیاج است و ذل بندگی
 اعداؤین را ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان در ازل گردد و دستخدا پیدا کند غیر از عصیان و کسر شئی طغیان
 و نافرمانی در داری نقد وقت او نخواهد بود و قال الله سبحانه ان لا انسان لیطغی ان راہ استغنی غایت مافی الباب فقرا
 از گرفتاری ماسوی دارسته اند احتیاجی که با سبب دارد آن احتیاج را بحسب الاسباب حوالہ
 مینمایند و دولت بہین شده را از خوان نعمت تعالی میدارند و محلی و مانع فی تحقیق او را سبحانه

در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن و ماینا سبب ذلک بپسندم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و صلوه و تبلیغ الدعوات میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة یغاید و جو و شریف مولانا در نیوقت مرسلما نثر آیتی بود از آیات حق جل و علا و جمتی بود از جتهای او تعالی اللهم لا تحرنا جرمه و لا تضلنا بعده از یاران دوستان امداد و اعانتی که شتگاه را مامول و مسئول و دست خدای شکاری و دوجویی فرزندان و متعلقان مرحومی بر حجاب و مخلصان لازم هستی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و معلوم شرعی تخلی کردند حسان محومی را مکافات با حسان فرزندان او نمایند بل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریق و ذکر و حلقه مشغولی باید که تصور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سیل تفاق نوشته بود که اگر موزان سفری بختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قطار این سفر مراد بوده است الحال هم که بر ملاحظه بنمایم شیخ حسن را چنین این امر بیایم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید که با اختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از اینجا نب گرفته بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل انصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و توحید و اتحاد متخی گردند اما این دولت دلیک است و این کار و بار دیگر است کسوف کشف را اینجا بجای نمیخیزد و از ان توحید و اتحاد مستغفروند بالجملة باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه اولی این معنی را معقول یاران ساخته بحلقه مشغولی دلالت نماید و شیخ حسن تربیت فرماید حسن را هم باید که محافطت خاطر هم پیگان نماید و حقوق برادری بجا آورد و ملاحظه کتب فقر از دست نهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت سنت سینه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و فقر و زاری را از دست نهد و بمباد نفس راه از راه ریاست و تقدم بر اقران در مملکت اعمد و محبوب و ابر سز دهم وقت خود را قاصد و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان و دودشمن قوی در کمین اند که نشود که از راه بنید از د و غائب و خاصه سازند سه همه اندر زمین تبواییست که که طفل و خانه رنگین است به هندوستان از شهادت دور است و در دو ساله یک قافله می آید و خبری آرد و میهمان احوال را نوریسان باشند اگر نتوانید رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف با نزدیک اند و تا در اینجا بودند و فوایم بسیار اخذ نمودند و تحقیقت فنا اطلاع یافتند و به بیعد باز آمدن بخانه رفتند و مستعد و صادق الاخلاص است و الله سبحانه الموفق چون شما و در افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می آید

حال زندان در دو عالم و اندوه و مصیبت است از تلون احوال و تنگ نباشند و از عدم حصول آمال و گریه
 نگر و نذران مع العسر لیسر ان مع العسر یسیر ابایک تنگی و دوزخی مقرون فرموده هست مانا که فراخی دنیا و فراخی
 آخرت خواهد بود با گریان کار را دشوار نیست بباقی احوال بخیر و در سایه آب تو فیق آثار میر سید عبدالباقی
 بالمشافه خواهد گفت مشار الیه مراعات شفاق و حقوق شمارانموده بملاقات گرامی متوجه است مکتوب
 شخصیت و پیچیدگیها تمام صدور یافته در اختر از امور لا طائل به بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
 و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند و نیت از احوال باطن خود خبر مقتدره نوشته اید تا باعث فرحت باشند امور
 لا طائل است و دنیا و مافیها گدای آن نمیکند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسی بجنبش و نیت اشتغال نماید هر چند نیت
 شما بخیر خواهد بود اما احسان الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را ضرر
 و اندوه و الضرورة تقدیر بقدر باشد سجانه الحمد و المنه که فقرای اینجای هر چند رزق معلوم ندارند اما بی سستی و بی
 کوشش بفرغت و وسعت میگزرانند زیاده از قدر کفایت میرسد و روزی که نقد وقت است باقی احوال
 این حدود مستوجب حمد است درین چند ماه و با عود کرده بود کیسه اجل او رسیده بود و در حال ابر طرف
 شده است الله سبحانه و الحمد و المنه علی جمیع النعماء و السلام مکتوب شخصیت و ششم بخانان صدور
 یافت در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی و مایه ناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام
 علی عباده الذین استغفروا چون عمر گرامی در معاصی و زلات و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوش می آید
 که از سخن توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون
 اعلمکم انکم تقولون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً عسی ربکم ان یمحکم عنکم سئیاتکم و
 یدخلکم جنات تجري من تحتها الانهار و قال الله تعالی و ذروا ظاهراً الاثم و باطنه فالتوبة من الذنوب و جبر
 و فرض عین فی حق کل شخص لا یتصور ان یتغنی عنه احد من البشر کیف و الانبیاء و علیهم الصلوة و السلام لم
 یتغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم صلوات الله و التیمات انه لیعان علی قلبی و انی
 لا استغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان كانت المعاصی تتعلق بکون الله تعالی و سبحانه و لا تتعلق بحقوق بظلم
 العباد و حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع غیاه و النظر الی غیر محرم و مس لمصحف بنیر و وضوء و عقاید بدعتی
 عنها بالنزوم و الاستغفار و التمسع و الاعتذار الی الله عزوجل و لو ترک فرض من الفرائض لا بد فی التوبة من
 ادائه و انکانت المعاصی تتعلق بظلم العباد فتوبتها برود المظالم الیه و الاستحلال منهم و الاحسان الیه و الدعاء

تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و مصلح در میان آورده اند و حسن و قبح را با سبب منتسب ساخته اند
 بزرگواران نیز فکر و شکایت را با سبب راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را
 دخل ندهند کارخانه عظیم را باطل سازند و بنا ما خلقت هذا باطلا بجانک و وجود شریف سیادت پناه حق تعالی و معارف
 آگاه انوی اغری میر محمد نعمان در آن خود معتقد است دعا و توجه ایشان کبریت احرار کرام که بر کات و فیوض جهات
 ایشان قوا لم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان را ممد و معاون شما میباشم زیاد از یک سال شده است
 که ایشان از خوبیهای شما غائبانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شمار آن نسبت بفقر حاصل است در اینجا
 درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدیگری تفویض نموده اند و وقت توجه و دستگیری است فقر
 را در اثنا و مطالع آن مکتوب توجهی در نیاب حاصل گشت و شمار را در انوشت رفیع القدر یافت ظاهر ادره آن
 ساعت شخصی را ای بود و جواب آن باین عبارت نوشت که خانخانان در نظر رفیع القدر می در آید و الامر عند
 الله سبحانه و السلام مکتوب شخصیت و رسوم به نور محمد انبانی صدور یافت و جواب استفسار او که پرسید
 بود که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق حل و علانماید مجوز است یا الله علم الله الرحمن الرحیم
 بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میر ساعد مکتوبیکه ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر
 طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق حل و علانماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه و پیر وسیله نیست
 بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بنهد و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یا بفرقا
 که در حیوة پیری اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد از او نماید ایا باید از پیر اول کار نکند و از پیر
 یازدهم یا علی الخصوص پیری مریدی اینوقت که پیش از رسم و عادت نمانده است اگر پیران اینوقت از خود خبر نزنند
 و ایمان را از کفر جدا نمیتوانند کرد و از خدا جلشانه چه خبر خواهند داشت و میر را که ام راه خواهند نمود
 که از خویشین و نیست چنین که خبر دار از چنان چنین و ای بر مریدی که برین طور پیر عقاد کرده نشینند
 بدیگری رجوع نکنند و راه خدا جل شان معلوم نساز و خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص
 آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد هر چهار رشد و جمعیت دل یافته شود و بی توقف رجوع باید کرد و
 از وسوسه شیطانی پناه با چسب مکتوب شخصیت و چهارم به محمد سوم و لاهم روحی خواج
 علیجان صدور یافته در میان آنکه از تون احوال و از عدم حصول مال دنیای دینه و تنگ بنامشند
 بسم الله الرحمن الرحیم سلم الله سبحانه عمالایق کالم الدنیا یمن المؤمن دنیا زندان مومن است مناسب

کلمه لایترک کلمه اللهم وقتنا لرحمتک و شبتنا علی دینک و علی طاعتک بعدتہ سید المرسلین و قائد الغر المحجلین علیہم السلام
 علی کل من الصلوات و فضلهما من التسلیات اکلها مکتوب شخصیت و یقینم نجایمان صدور یا فتور بیان
 حق اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیہم اجمعین با بیان نخستہ ارکان اسلام و تخریض نمودن بر آنکہ هر
 صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و انقاس نامزد فقرہ نامزد ساخته بودند رسید محمد سبحانہ کہ درین طور اوان
 پر شبہ و اشتباه افیاض و سعادتمند را احسن نشاء کہ دارند با وجود مناسبتہا با فقرہ دور از کار سر نیاز است ایمانی
 باین طائفہ حاصل است چہ نعمتی است کہ تعلقات شتی مانع حصول این دولت گشتہ است و توجہات پراکنده
 از محبت اینان بازداشتہ شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و امیدوار باید بود کہ امر و مع من احب حدیث
 بنوی است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام سعادت و یجابت بہنار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرای فرقه
 تاجہ اہل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیہم اجمعین کہ سواد عظم و جم غفیر اندچارہ نبود تا فلاح و نجات
 آخر وی مقصود شود و چنانکہ مخالف معتقدات اہل سنت است سم قائل است کہ بیوت اہل سنت و
 عقاب سردی رسانند اہل سنت و مسالمت در عمل میدفعرت دارد اما اہل سنت اعتقاد وی گنجایش مغفرت ندارد
 ہن الله لا یغفران یشرک بہ و یغفر اوون ذلک لمن یشاء معتقدات اہل سنت را بلسان ایجاد و اختصار
 امیر آدمی نماید بقضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانہ و تعالی استقامت برین دولت
 بتضرع و زاری مسالمت باید نمود بداند کہ الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیاء بیکجا و ادیان
 موجود گشتہ اند و تخلیق او تعالی از عدم بود آئندہ پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیاء حادث و نو پدید
 باشند و ہر کہ قدیم و ازلی است باقی و ابدی است ہر چہ حادث و نو آئندہ است فانی و مستملک است
 یعنی در شرف زوال است و او سبحانہ گانہ است شریک ندارد و در وجوب وجود و نہ در استحقاق عبادت
 وجوب وجود غیر او را تعالی نشاید و استحقاق عبادت و سوا ی اورا سبحانہ نسزد و مر او را تعالی صفات کاملہ است
 از انجملہ حیات و علم و قدرت و اسادت و وسیع و بصر و کلام و تکریم است کہ مقدم و ازلیت متصف اند و بکثرت
 نواح جلسلاطانہ قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات غفل کنند و حدوث متعلق مانع ازلیت اینان نگردد
 خلاصہ از پیچیدگی و معتزلہ از کوری از حدوث متعلق بی بحد و متعلق برند و نفی صفات کاملہ نمایند و عالم
 بجزئیات ندانند کہ مستلزم تغییر است کہ امارت حدوث است نمیدانند کہ صفات ازلی باشند و تعلقات

واما ان صاحب المال والعرض متیفا بالاستغفار له والاحسان ورد المبل الی اولاده وورثته وان لم یعلم له
 وارث یتصدق بقدر المال والنجاة علی الفقراء والمساکین نیتیة صاحب المال والذی او ذی ینیر حق قال علی
 کرم الله تعالی وجبه سمعت ابا بکر رضی الله تعالی عنه یقول وهو الصادق قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
 وسلم ما من عبد اذ نبذ ذنبا فقام فتوضا وصلى واستغفر الله من ذنبه لکان حقا علی الله ان یغفر لانه یقول بل و
 علا من یمل سوء او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجده الله غفورا رحیما وقال علیه وعلى آله الصلوة والسلام فی حدیث آخر
 من اذنب ذنباً ثم ذم علیه فهو کفارته و فی الخبر ان الرجل اذا قال استغفرک واتوب الیک ثم عاد ثم قال ما عمداً
 لم اکت کتب فی الربا بته من الکبائر و فی الحدیث النبوی انه قال علیه وعلى آله الصلوة والسلام هک المسون یقولون
 سوف نتوب اوصی لقمان بالحکیم لا یهتد بانی لا تاخر التوبة الی عذقان الموت یا تیک بفتنة قال مجاهد من لم یتوب
 اذا صحح وامس من الظلمین قال عبد الله بن المبارک رحمه الله سبحانه رد فلس من الحرام فضل من ما یفلس
 یتصدق به قبل رد وفاق من فضة افضل عند الله من ثمانية مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا ان لم نقر لنا وقرمنا لکنون
 من الخاسرین عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان الله تعالی یقول عبدي اذ ما افرغت عليك
 وتکن من اعبد الناس وانه عما نیتک عنه تکن من اوع الناس واقنع بما رزقناک تکن اغنى الناس وقال صلی
 الله تعالی علیه وآله وسلم لا بی هريرة رضى الله عنکین ورعا لکن اعبد الناس وقال حسن البصری رحمه الله
 سبحانه متقال ذرة من الورع خیر من الف متقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضى الله تعالی عنه جلوساً
 الله تعالی عذرا لیل الورع والزهد حی الله تعالی الی سوسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام لا یقرب الی
 متقرب بمثل الورع قال بعض العلماء بالله لا یم الورع الا ان یمی عشرة اشياء فریفة علی نفسها ولها حظ لها
 عن النیبة والثانی الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن التخریج والرابع غرض البصر عن المحارم
 والخامس صدق اللسان والسادس ان یموت منه الله تعالی علیه لیل المحجب نفسه والسابع ان یطیق بالله فی
 الوحی ولا یخفى فی الباطل والثامن ان لا یطلب لنفسه العلو والكبر والتوسع الحافظة علی الصلوات والعاشرة
 الاستقامة علی السنة والجماعة ربنا لم لنا ورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدير غمد واکرم ما شفقت وکرم ما
 انما اگر تو به از جمیع ذنوب میسر شود وورع و تقوی ان جمیع محرمات و مستهبات حاصل آید نعمتی است
 غنی و دولتی مستقصی والا تو به از بعض ذنوب وورع از بعض محرمات هم منتقم است شاید برکات
 و انوار این بعض در بعضی دیگر سرایت کند و تو فیق تو به وورع از سایر معاصی نیز میسر گردد و لا یدرک

ساخته است و عباد و بندگان امر و نهی فرموده چنانچه ماکلام نفسی خود را توسط کلام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر می سازیم و مقاصد خفیه خود را در غرضه ظهور می دهیم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کلام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است و او امر و نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منصفه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم کلام کلام حق باشند لفظی و علامت نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا را نفی کردن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوٰات و التسلیمات انزال فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در ان کتب و صحف مندرج است احکام خداوند نیست جلسلطان که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و بدین مومنان مر حضرت حق سبحانه را در برشت بی جهت و سلبه مقابل و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و به کیفیت آن مشغول نشویم زیرا که رویت او تعالی بی چون است و درین نشاء حقیقت آن برابر باب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب ایمان نبود و اس بر فلاسف و معتزله و سایر فرق بتدع کما از حرمان و کوری انکار رویت اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهر کنند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند و تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال اینها است نیز خیر باشد آن فعل یا شرعیه تقدیر او است تعالی اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت و مشیت او است سبحانه لیکن باید دانست که شتر نه را بواسطه ادب باو تعالی نسبت نباید کرد و خالق الشرب باید گفت خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیئی باید گفت و خالق القاذورات و الخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از شנותی که دارند خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب اینها میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند و کسب در بنده اثبات نموده زیرا که فرق و دفع است در میان حرکت حرکت مش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش هیچ دخلی نیست و در حرکت اختیاری دخل است همین قدر فرق باعث موافقه میگردد و اثبات ثواب و عقاب ینا باید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر و عاجز دانند ایشان مراد علماء را فهمیده اند اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد بکند این خود از بندگی دور است

صفات تعلقات حادثه حادث باشند و صفات تعلق از جناب قدس با و تعالی سلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزّه است زمان و مکان و جهت را و حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش و اندر جهت فوق اثبات کند عرش و ما سوای آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان خالق قدیم گردد و مقرا و شود و اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات است و تعالی او نور است و صفات همه ممکنات در وی بیشتر است تا چار حکم مراتب دارد که طوبی عظمت و کبریائی خالق جل و علا آنجا پیدا و هویدا است باین علاقه ظهور آنرا عرش نشاند مانند والا عرش و غیر نسبت با و تعالی بر ابرار که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت نمایندگی هست و دیگران را نیست آئینه که صورت شخص را بینا یز نیست توان گفت که آن شخص در آئینه است بلکه نسبت شخص با آئینه و سایر اشیا و متقابله بر ابرار است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت شخص بینا یز و دیگران را این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که نفهم مادر آید محیط است نه بآن احاطه که درک مانشود و قریب است نه بآن قرب که متقل با گردد و با است نه بصیفت متعارف ایمان آریم که واسع است و محیط است و قریب است و با است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم و دانیم که قدیمی در ذریع جسم دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزّی در جناب اقدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت حل شأنه ممنوع است و او را سبحانه شل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونه و بیچون اندونی شبه و بی نمونه اندا اینقدر میدانیم که او تعالی هست و با سما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است تصف است اما هر چه از آن در نعم و ادراک مادر آید متقل و متصور مانشود و تعالی از آن منزّه و متعالی است چنانچه گذشت لا تدركه الابصار و در میان بارگاه است نه پیش ازین پی نبوده اند که هست بیاید و نیست که اسماء الله تعالی توفیقی اند یعنی موقوف بر سماع انداز صاحب شریع هر اسمی که اطلاق آن در شریع بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشند جو اطلاق باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطان که لباس حرف و صوت در آورده بر پیغمبر با علیمه و علی آله الصلوٰة والسلام منزل

و بعد از محاسبه مؤمنان چون بهشت روند و در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد و
 همچنین کفار چون بدو رخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابداً باو محذب خواهند ماند تحقیقی در عذاب
 و در حق ایشان بجز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم یظرون و هر که در دل او ذره از ایمان
 خواهد بود او را بواسطه افرام معاصی اگر بدو رخ بزند بقدر عصیان محذب خواهد بود و آخر او را از دوزخ خواهند
 بر آورد و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد و چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و تخیر خواهند کرد چنانچه کفار را کنند از جهت
 حرمت ایمان او و ملائکه بنده های خداوندی و عا که مکرم اند و عصیان از امر خدا جلشانه و در حق ایشان جائز نیست
 و با آنچه مأموران فعل می آرند و از زنا شوی پاک اند و تواالد و تناسل و در حق ایشان منقود است بعضی ایشان را
 حضرت حق سبحانه و تعالی نبرسالت برگزیده است و به تبلیغ دینی مشرف ساخته مبلغان کتب و صحف انبیا علیهم الصلو
 و التسلیمات ایشانند که از خطا و غلط محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ
 نموده اند همه صدق و صواب است و شایسته احتمال و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او
 سبحانه ترسانند و غیر از امتثال او امر کار دیگری ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی با آنچه از دین متواتر
 و ضرورت ببارسیده است اجمالاً و تفصیلاً احتمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند
 و حسن پیدای کنند امام اعظم کوفی علیه الرحمۃ میفرماید که ایمان قبول زیادتی و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی
 عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت
 کند داخل دائره ظن و دوهم است کمال و نقصان در ایمان باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت بیش
 کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مؤمنان مثل ایمان انبیا بنابر علیهم الصلو و التسلیمات که آن ایمان
 بواسطه اقرار این طاعات بذروه علیاً آن کمال رسیده است که ایمان عوام مؤمنان بگرد آن نرسد
 هر چند این هر دو ایمان در نفس ایمان شریک دارند اما آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت دیگر پیدا
 کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و در میان اینها ممانعت و مشارکت منقود است عوام
 انسان هر چند بانبیا علیهم الصلو و التسلیمات در نفس انسانی شریک اند اما کمالات دیگر مرامبیا
 را عظیم التسلیمات بر درجات علیرسانیده است و حقیقت دیگر ثابت کرده گویا از حقیقت مشترکه عالمی
 و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم فتناس دارند امام اعظم علیه الرحمۃ فرماید انا مومن حق و امام شایسته
 گوید علیه الرحمۃ انا مومن انشاء الله تعالی هر کدام را وجه است باعتبار ایمان حال توان گفت انا

بلکه باین معنی است که بنده با آنچه مکلف شده است از عمره آن تواند برآمد مثلاً تا پنج وقت تواند آمد و اگر روز که چهل کی تواند داد و در دوازده ماه یکبار روزی تواند نشست و در عمر خود بزراد و را حله یک حج تواند داد و نمود و علی بن اقیاس باقی احکام شرعی است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و سهولت و هسانی در اینها رعایت فرموده است از جهت منفعت و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله لکم الیسر ولا یرید لکم العسر یعنی خدا ایتعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جل سلطان یرید الله ان تخفف عکم و خلق الانسان ضعیفاً یعنی میخواهد خدا ایتعالی که تخفیف کند از شما اگر انی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف و ضعیف از شماست نمیتواند کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات فرستاد بای حق اند جل شانہ بسوی خلق عالمشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت برآه آرند هر که دعوت ایشان را قبول کند او را بهشت دهند هر که انکار نماید عذاب دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده همه حق است و صدق که شایسته عطف و مروت و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی آله و سلم و دین او تا نسخ ادیان سابق است و کتاب او بهترین کتب است و شریعت او را باقی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که نزول خواهد نمود و عمل بشریعت او خواهد کرد و بعنوان امت او خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از احوال آخرت خیر و آرزو است همه حق است از عذاب گور و مضطرا آن و سوال مشکو و کیم در آن و فتنای عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و برزخ زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و حشر و نشر و اعاده روح بجد و زلزله ساعت و حلول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت و جوارح اعمال کتبه و طیران نمودن نامه های حسنت و سیئات به پیکرین و شمال و وضع میزان حسنت و سیئات را بآن وزن کنند و کمی و زیادتی حسنه و سیئه معلوم سازند اگر چه حسنت گران آمد خلاصت نجات است و اگر خفت ظاهر شد خلاصت خسرات است ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیا است آنجا پاره که بالا رود ثقیل است و آنکه سب است با خفت تخفیف و شفاعت انبیا و صلی علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و ثانیاً هر عاصه مؤمنان را باذن مالک يوم الدين جل سلطان شایسته است قال علیه و علی آله الصلوة و السلام شفاعتی لایل الکبائر من امتی و بلی صراط که بر پشت دوزخ نهند و مؤمنان از آن بلی عبور کرده بهشت روند و کافران باینها لغزیده در دوزخ افتند و بهشت که بعد از سما تشبیه مؤمنان است و دوزخ که بعد از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و باید آباد باقی خواهند آمد و وفائی نخواهند گشت

و محمد بن فضل بدیع مفری است اور اتنا زبانه نرم چنانکہ مفری را بزرگ حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ کہ از مصنفات ایشان است میفرماید وحدیثی نقل میکنند کہ آن سرور فرمودہ است علی آله الصلوٰۃ والسلام کہ مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مہتابا کہ نمودم کہ خلیفہ بعد از من علی بود ملائکہ گفتند کہ ای محمد ہر چند خواہد آن شود خلیفہ بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود کہ حضرت امیر گفتہ است کہ بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکہ عہد کرد و بمن کہ خلیفہ بعد از من بن ابو بکر رہ خواہد بود بعد از ان عمر بعد از ان عثمان بعد از ان تو خلیفہ خواہی بود رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و حضرت امام حسن فضل است از امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما و علماء اہل سنت در علم و اجتہاد حضرت عائشہ را رضی اللہ تعالیٰ عنہا بر حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فضیلت میدہند فاطمہ را قبول میکنند کہ صیغہ مبالغہ است و را نقطہ و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ حضرت عائشہ را تقدیم میدہد و آنچه معتقد این غیر است آنست کہ حضرت عائشہ زور علم و اجتہاد پیش قدم است و حضرت فاطمہ در زہد و انقطاع بیش از فاطمہ را قبول میکنند کہ صیغہ مبالغہ است در انقطاع و حضرت عائشہ مرجع قادی اصحاب است رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین هیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات پیش نمی آید مگر آنکہ حل آن نزد عائشہ بود رضی اللہ تعالیٰ عنہا و محاربات و منازعات کہ در میان اصحاب کرام علیہم الرضوان واقع شدہ اند مثل محاربتہ حمل و محاربتہ صفین بر محال نیک صرف باید نمود و از ہوا و تعصب دور باید داشت چہ نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات از ہوا و ہوس مزکی شدہ بودند و از حرص و کینہ پاک گشتہ اگر مصلحت دارند بر اے حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت برای حق است ہر گروہی بمقتضای اجتہاد خود عمل نمودہ اند و مخالف را بے شائبہ و ارتعص از خود منع کردہ اند ہر کورہ اجتہاد خود مصیب است و در درجہ و بقولے وہ درجہ از ثواب دارد و آنکہ خطے است یک درجہ ثواب اورا نقد وقت است پس محلی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکہ امید درجہ از درجات ثواب دارد و علما فرمودہ اند کہ در ان محاربات حق بر جانب امیر بودہ است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و اجتہاد مخالفان از مواب دور بودہ مع ذلک موارد وطن نیستند و گنجایش ملامت ندارد چہ جای آنکہ نسبت کفر یا فسق کردہ شود امیر کرم اللہ تعالیٰ وجہہ فرمودہ است بر اوران مایا بائی گشتند ایشان نہ کافر اند نہ فاسق زیرا کہ ایشان را تاویل است کہ منع کفر و فسق مینمایند حضرت پیغمبر فرمودہ است علی آله الصلوٰۃ والسلام ایا کم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات بزرگی باید داشت و ہمہ را بے نیکی یاد باید کرد و در حق بیسج

مومن حقا و باعتبار مال و خاتم توان گفت انا مومن انشاء الله تعالی اما بهر وجه که گویند از صورت اشتباه
 ا جتناب بهتر است مومن باز تکاب معاصی اگر چه کبار باشند از ایمان بیرون نرود و داخل دائره کفر
 نگردد و منقول است که روزی امام اعظم با جمعی از علماء کبار نشست بودند شخصی آمده پرسید که
 چه میگویند در حق مومن فاسق که پدر خود را بناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسه سر
 او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود ناکند آیا مومن است یا کافر هر کدام از
 علماء در حق او غلطتها نمودند و دور از معامله ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود و مومن است و باز تکاب
 این کبار از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علماء گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان را دراز
 ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عامی پیش از
 غرغره توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر توبه و انابت مشرف
 نکشت امر او بخدای است جل سلطان اگر خواهر عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهر بقدر معصیت عذاب کند
 با تش و غیره نقش اما آخر کار او نجات است و مال او به بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از
 رحمت خداوندی جل سلطان مخصوص باهل کفر است و هر که ذره ایمان دارد امیدوار رحمت است
 اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتها انعام است الله سبحانه و تعالی میسر است ربنا لا تمنع قلبنا

بعد از هر تینا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بخت و خلافت و امامت نزد اهل سنت
 شکر الله تعالی بسم هر چند از اصول دین نیست و با اعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه در نیاب غلو
 نموده اند و افراط و تفریط کرده اند بضرورت علماء اهل سنت حق رضی الله تعالی عنهم این بحث را طبع
 بعلم کلام ساخته اند و حقیقت حال را بیان فرموده اند امام بر حق و خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل
 علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات حضرت ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت
 عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عثمان ذوالنورین است رضی الله تعالی عنه
 بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیه و افضلیت ایشان تبرئ من خلافه
 است افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را کابر آنکه که یک
 از ایشان امام شافعی است شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که افضلیت شیخین بر باقی
 است قطعی است انکار کنند مگر جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید یکسکه مرابری بیکر

علیه و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام برستی کہ بنی اسرائیل ہفتاد و یکفرقہ شدہ بودند کہ ہمہ ایشان در نماز دیگر کی از ایشان
و زود است کہ امت من بر ہفتاد و ستہ فرقہ متفرق نشوند کہ ہمہ ایشان در آتش باشند مگر یک فرقہ پرسیدند کہ آن
فرقہ تا جبہ چو کسانند و علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام آنا شد کہ باشند چنانچہ سن بر آنم و صحاب من بر اند علیہ و علی
آلہ الصلوٰۃ و السلام و آن یکفرقہ تا جبہ اہل سنت و جماعت اند کہ ملتزم متابعت آن سرور علیہ الصلوٰۃ و السلام
و التسلیات و متابعت صحاب آن سرور علیہم علیہم الصلوٰۃ و التسلیات اند اللہم بحکم علی معتقدات اہل سنت و جماعت

و امتناعی زمر تم و احشر تا تم ربنا لا تزح ظو بنا بعد از ہدایتنا و حب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب
بعد از تصحیح اعتقاد از انتقال او امر و انتہا از لواہی شریعی کہ محل تعلق دارد نیز چارہ نبود نماز پنج وقت
بنی فطور با تعدیل ارکان و با جماعت او باید نمود کہ فارق در میان اسلام و کفر چہین نماز است چون او
صلوٰۃ بروج مسنون میرشد چنانستین از اسلام بدست آید زیرا کہ نماز اصل دوم است از اصول پنجگاہ اسلام و اصل اول
ایمان بخدا و رسول و سنت جلشانہ و اصل دوم نماز است و اصل سوم ادا و زکوٰۃ است اصل چہارم روزہ ہا
ماہ رمضان است و اصل پنجم حج بیت اللہ است اصل اول بایان تعلق دارد و اصول ربیعہ با عمل تعلق دارند
جامع ترین جمیع عبادات و فاضل ترین اینها نماز است در روز قیامت ابتدا و محاسبہ از نماز خواہد بود و اگر نماز
درست آید دیگر بعنایت اللہ سبحانہ نیز بہ سہولت خواہد گذشت و ہما لکن از خطورات شریعی اجتناب باید نمود
و نا عرضیات مولی را جلشانہ سمیات مملکہ باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب
آن بخل و متغفل باید بود و نماست و حسرت بیکشیر طریق بندگی نیست و اللہ سبحانہ الموفق و کمکہ فی تعاشی ارتکاب ناخوشی
مولای خود نماید جلشانہ و از ان عمل خود در تشویر و انفعال نبود مارد و تہمید است اصرار و تہمید او نزدیک است کہ اورا
رقبہ اسلام بیرون کشد و در اکثرہ اعدا و اخل سازد و ربنا آجتنا من لدنک رحمۃ و ہی لنا من امرنا رشد و ولتی کہ حق سبحانہ
و تعالی شمارا بان ممتاز ساخته است و مردم از ان دولت غافلند بلکہ نزدیک است کہ شما ہم آنرا دریابید نیست کہ
بادشاہ وقت کہ بہفت پشت سلمان آمدہ است و از اہل سنت است و حنفی مذہب ہر چند چند سال است دین
آوان کہ آوان قرب قیامت است و بعد عمد نبوت بعضی از طلبہ علوم مشغولی طمع کہ ناشی از حبش باطن است
با مراد و سلاطین تقرب جستہ بر او خوشامد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبہات پیدا کردند و
ساوہ لوحان را از راہ برداشتند با دشاہ عظیم الشان ہر گاہ سخن شمارا بحسن اتماع میفرماید و بقبول
تلقی مینماید چہ دولت است کہ بصریح یا با اشارت کلمہ حق یعنی کلمہ اسلام کہ موافق معتقدات اہل سنت

یکی ازین بزرگواران بدنباید بود کمان بدنباید کرد و منازعت ایشان را بیه از مصالح دیگران باید و شست طریق فلاح و نجات اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه وعلیه صلوات و تسلیات بزرگی فرماید ما سن بر رسول الله من لم یقر اصحابه علامات قیامت که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات و تسلیات از ان خبر داده است حق است احتمال تخلف ندارد که طلوع آفتاب را جانب غرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان من نزل حضرت روح الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خروج و جلال و ظهور یا جوج و ماجوج و خروج و فوج و دایه الارض و دجج که از آسمان پیدا شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب درونک کند مردم را از اضطراب گویند ای پروردگار من این عذاب را از ما دور کن که مایمان می گیریم و آخر علامات انش است که از عدل خیز و جماعت از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود بوده است پس بزرگماینان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان می دهند که قبرش در فراست و احدیست صحیح که بگذشت بلکه بخدو اترسنی رسیده اند که باین طائفه است چه آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفقود اند و در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله من الصلوة والسلام که مهدی موعود بیرون آید و بر سر و نه یارده ابر بود و در ان ابر فرشته باشد که ندا کند که این شخص مهدیست او را متابعت کنید و فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را مالک شد و در چارس و کس از مؤمنان و دو کس از کافران و دو القرین و سلیمان از مؤمنان و غمزد و در نجست نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص نجم از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام دنیا زود تا آنکه بعثت کند خدا تعالی مروی را از اهل بیت من که نام او موفیج نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس بر ساز و زمین را بداد و عدل چنانچه بر شده بود بجز و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهفت اخوان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و در قتال و جهاد و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد بود و در اول آن ماه خسوف قمر بر خلاف عادت زمان بر خلاف حساب بجهان بنظر انصاف باید دید که این علامات در آن شخص میت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدو نیست علامت میکشد نهایت اجل است که با وجود و خروج امر مهدی موعود و حجه در ضلالت مانند هدایتهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده

است و هر چه بعد از من نوپیدا شود و در دست پس ندی که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء شریفین علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات حادث شود و نیز اعتبار سنا قط است و شایان اعتبار نیست شکراین و علت غلطی بجا باید آورد که از کمال
فضل و کرم ما را داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل یهود و بدعت نگر و انبند
و با عقدا و فاسد که ایشان بتلا نکر و از ان جماعت نساخت که بنده را در آنخص صفات مولی جلشانه شریک
گردانند و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رویت از وی باشند که سرمایه و دل و نیوی و اخروی است
و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از ان دو طائفه نساخت که با صحاب کرام خیر البشر علیه
وعلیهم الصلوات و التسلیمات به پیچید و با کبر دین سوء ظن نمایند و ایشان را معاوی یکبر گیه تصور کنند و بغض و کینه
بمطن شتم سازند حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحما و ینیم میفرماید و این دو طائفه نکذیب کلام حق جل و
علا ینمایند و اثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینهارا توفیق و هاد و بصراط
مستقیم ینا گرداناد و نیز از ان جماعت نگر و انبند که حق را سبحانه جهمت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی
نکارند و امارات حدوث و امکان در واجب قدیم جلسلطان ثابت گردانند بر سر اصل سخن ردیم و گوئیم که
معلوم ایشان است که سلطان کالروح است و سایر انسان کالجسد اگر روح صلاح است بدن صلاح و اگر روح
فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و صلاح در انهار
اسلام است به روش که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلیه اسلام از مقتضات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه
گوش زد باید ساخت و در نهیب مخالفت باید نمود و اگر این دولت میسر گردد در ائت غلطی از انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات برسد آید شمار این دولت مفتی بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاده چه مبالغه نماید هر چند
ببالغه و ابرام مستحسن است و الله سبحانه الموفق مکتوب منحصص و مستتم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت
در بیان ستون نورانی و ستاره و دنب دار که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و مایه سبب لک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا کنا لنهتدی لولان هداانا الله تقدیرا و رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات
والتسلیمات و محیة شریفه که فرزند می معصوب مولانا ابوالحسن فرستاده بودند رسانیده و خوشوقت
ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است کمر استفسار نموده بودند بدانند که در خبر
آمده است که چون بادشاه عباسی که از مقامات ظهور حضرت مهدی معهود است علیه الرضوان السلام
برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن دو استثنین در حاشیه ینو لیسید یعنی عمودند که در دوسر داشته باشد

و جماعت است شکوۀ تعالیٰ سیم گوش زد ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش دانند سخن اهل حق را عرصه دارند و بلکه همواره مترصد و منتظر باشند که تفرقه پیدا نشود و سخن نهیب و ملت در میان آید تا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعیت کفر و کافر می کرده شود و کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقل آنرا نه پسندد و بطلان آنرا بی تخاصی باید ظاهر ساخت و آله باطله ایشان را بی توقف نفی باید کرد و آله برحق جلستانه بی تردد و همیشه خالق سموات است هیچ شنیده آید که آله باطله ایشان پشه را آفریده باشند اگر چه همه جمع آیند و اگر پشه ایشان را نباشد و از آزار رساند خود را محافظت نمایند چه جای آنکه و گیر آنرا محافظت کنند کفره گو یا شاعت این امر را ملاحظه نموده میگویند که این آله شفعاء خواهند بود نزد حق جل و علا ما را بجدا جل شانۀ نزدیک خواهند ساخت بی عقلا تند از کجا دانسته اند که این جمادات را مجال شفاعت خواهر بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت شرکار که فی الحقیقت دشمنان ویند در حق عبده دشمنان خود قبول خواهد کرد و در رنگ آنست که باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از ابلهان امداد باغیان نمایند برغم فاسد آنکه در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاء خواهند بود بوسیله آنها این تقرب سلطان خواهیم یافت زبیه بخیر و ان خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند چه اخذ دست سلطان برحق نکنند و باغیانرا شکست بدهند تا از اهل قرب و از اهل حق باشند در امن و امانی بودند بیعتان سنگ را بگیرند و بدست خود تیرا شد سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی امید دارند بالجمله دین کفره ظاهر بطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت است و آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیه و علی آله الصلوات و السلام و طریق خلفاء راشدین است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غیثه میفرماید که دنیا می مبتدعان که اصول آنها ظالمانه و خوار و شیعیه و معتزله و مرجیه و مشبه و همبیه و ضرابیه و نجایه و کلابیه و زمان آن سرور نبودند علیه و علی آله الصلوة و السلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم جمیع نیز نبودند اختلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از موت محابه و تابعین موعود فقهای سبعه رضی الله تعالی عنهم جمیعین حادث شده است خبر آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات کیسکه بعد از من خواهد زیست اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم گیریشماست مراد سنت خلفاء و راشدین مرا آنرا اندان خود محکم گیرید و در مدار خود را از محدثات اسوزیر که هر بدعت خلاف است

بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم بسبب ادب اسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه در زمان او ظهور خواهد آمد و رواست که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادت در رنگ ارباب صابن بنی علیه الصلوة و السلام ظهور آید و مبادی ظهور و نیز چنانچه از احادیث مفهوم میگردد بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا زمانی که کفر استیلا پیدا نکند و بر ملا کفر کفری کنند پس متوقع در وقت استیلاء کفر و کافر نیست و زبونی اسلام و مسلمانان است این آنوقت است که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام العبادۃ فی الحج کحجۃ الی یمن عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است یسوی من معلوم شماست که سپاهیان در وقت استیلا می فتنه و فساد اگر اندک جرأت نمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر هزار تروند نمایند بی اعتبارند پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین وقت و رفتنهاست تمام خود را بر فضیلت حق جل و علا و باز مژغیر از متابعت سُلَطَت سینه علی صاحب الصلوة و السلام و آنچه هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که مقبولان مشور شوند بحاجت کف بیک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود بر وجه عنایار سید شما خود بخند و داخل خیر الامم آید وقت خود را بهو و لعب از دست ندهید و بجز و سوز در رنگ طفلان گول نگردید و دادیم ترمانجی مقصود نشان بگرمای رسیدیم تو شاید یرسی به و نمود نوری که پیش از ظهور این کوکب ذنب دار طالع شده بود ~~ظلمت~~ و که ورستی در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر در نظر نمی برد آمد آتش رة ذنب دار شایسته که ورت داشت اما بالنفع و المضار هو الله سبحانه و در هیچ ستاره موت شخصی و حیات احدی و ویت نفرموده اما آنچه از کلام مفهوم میشود و اعراضی که بتاره های تعلق دارد ستاره چیز است و فرموده و بانجم هم بیتند و ن بتاره راه می یابند در سفرهای بر و بحر فرموده و لقد زینا السماء الدینا بمصابیح و جمانا بارجو اللشیاطین آسمان دنیا را بتارهای مزین و مزین ساخته غرض سوم رجم شیاطین باینها مربوط است تا استراق سمع نمایند ما در ای این سه غرض هر چه گویند به ثبوت نمیبویستد است و داخل ادغام و خیالات است ان النطن لاینبی من الحق شیبابل نقول ان بعض النطن انم فرزند غریز مکررینو سید که وقت توبه و انابت است و هنگام قتل و انقطاع که زمان ورود و فتنه است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنه بگریزد و مدو عالم را درگیرند مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام ان من یدی اساعة متقنا قطع الليل المظلم یصبح الرجل فیما مونا

اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام و در زمان
حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام طلوع نموده بود و وقتی که او را آتش انداختند و در وقت
هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بود پس چون بنی اسرائیل حضرت حق سبحانه و تعالی
استغاثه بکنند از شر نعمتها این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور بوده بعد از آن
کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شلخ سست حمل نموده و نیز باین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن
شلخ باریک گشته بود که شباهت بندگان داشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف
آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند اخی شیخ محمد طاهر بخشی از چون پورا آمده است میگوید که این ستون نیز
بجانب فوق و دوسو داشته شبیه بدو دندان که در میان آنها اندک فاصل بوده در صحرا شش این معنی نموده
باشد و جمیع دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع و رای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت
مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مایه خواهد بود و درین وقت از مایه بست
و هشت سال گذاشته است و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب
مشرق ستاره طلوع کند که آن را ذنب باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است اوست یا مثل او این
ستاره ذنب دار خواهد بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس روی
آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق است و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت
اوست که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب مغرب هر روز بلندی بر آید بسیر قسری اوست که
مربوط بسیر فلک اعظم است و الله سبحانه اعلم بحقیقت الحال بالجملة وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است
تا سر مایه که او ان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی بطور آئیند این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان
در رنگ ارباصات بنمیر است علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوٰۃ
و السلام بطور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نقطه عبد الله که صورت حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی
آله الصلوٰۃ و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه تنهای روی زمین گلوله ساز شدند که همه شیاطین از کار خود
بازماندند ملائکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و ویرا در ویرا انداختند و چهل روز عقیقه کردند و
در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ایوان کسری بنمید و چهارده گنگره از آن
بیفتاد و آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بود نمد و نمرده بود فرد و چون حضرت مهدی

فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز را در این پذیرند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام بجای نیاورد و گفتند
 زید بن وهب مروی را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجای نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چندگاه هست که تو پنجین
 نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه
 و آله صحبه و سلم بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود و آن نماز آن بشناشت
 بود و نورانی فرشتگان آن نماز را با آسمان میزد و نماز بر نماز گذارنده دعا و نیکو میکند و میگویی خطبک الله سبحانه و کما حفظت
 اخدای عزوجل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو گذارد آن نماز ظمانی بود و فرشتگان را اگر هست آید
 و نماز را با آسمان بزند و نماز گذارنده را دعای بزرگوار و نیکو میکند و میگوید ضعیف الله تعالی کما ضعیف الله یعنی خداوند عزوجل ضعیف
 گرداند ترا چنانکه تو مرا ضعیف گردانیدی پس نماز تمام بپایه گذارد و تعدیل ارکان باید نمود و از رکوع و سجود
 و قومه و جلسه نیک بجای باید آورد و دیگران را نیز بتامی نماز دلالت باید کرد و بطلانینت و تعدیل ارکان راه
 باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و این عمل متروک گشته است اجماع این عمل از اہم مام اسلام است
 آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام کیسکه سنت مرا اجماع نماید بعد از آن که آن سنت مرده باشد
 آنکس را ثواب عید شہید بود و نیز بدانند که در نماز جماعت صفها برابر باید کرد و یکپس از مصلیان پیش و پس نایستند
 سعه باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام اول تسویہ صفوف می فرمود
 بعد از آن تحریمی نیست و فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام تسویہ صفوف اقامت صلوٰۃ است ربنا آمین
 من لدنک رحمۃ و ہئے لنا من امرنا رشد اُسادات آثار اعلیٰ بہ نیت درست میشود چون بجای و کفار و احراب
 رفتارند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجہ بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلای کلمہ اسلام
 باشد و تو این و تخریب اعدای دین بود که ما بان ماموریم و مقصود سراسر جهاد اہم همین است مامور و گیر نیت
 خود را باطل نسازند علوفہ غازیان از بیت المال مقرر است کہ منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان
 نمی آرد و نہ تناسل بر ابطال عمل مینمایند تصحیح نیت بکنند و از بیت المال علوفہ خورند و جهاد نمایند امیدوار اجر
 غازیان و شہیدان باشند کمال شامع بطہ می آید کہ در باطن کجمن مشغولید جل و علا و در ظاهر نماز بہ جماعت کشیدہ
 ادا بینمائید مع ذلک بدولت جهاد کفار و احراب مشرف گشته اید ہر کہ سلامت می ماند غازی است و
 مجاہدان کہ ہلاک شود و شہید پاک است اما این ہمہ بعد تصحیح نیت تصور است اگر تحقیق نیت متحقق نشود بتکلف
 خود را برین نیت باید آورد و بحضرت حق سبحانہ تعالیٰ و متضرع باید بود تا تحقیق نیت میسر گردد و ربنا اقم لنا نورنا

و لم یسی کافر و لم یسی مومن و لم یسی کافر القاعد فیما ینسب الی القائم و الماشی فیما ینسب الی الساجی فکسر و اقطعوا فیها و تانک
واضر و اسید فکرم بالحجاده فان دخل علی حد تکم فلیکن کثیره انی آدم و فی روایت قالوا فیما تا مرقا قال کونوا احلاس
بیو تکم و فی روایت و الرمو فیها اجواف بیو تکم معلوم شناسنده باشد که جرین روز با کفار دار الحرب نواحی نگر کوٹ
بر مسلمانان و بر بلا و اسلام چه متمنا نمودند و چه امانتار رسانیدند فخذکم اللہ سبحانہ این قسم گلهای بد بوی بقتضای
آخر الزمان بسیار خواهد شکفت شبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم و جمیع المؤمنین علی متابعتہ سید الرسلین علیہم الصلوٰۃ و السلام
و آل کل و علی ملئکہ المقربین مکتوب شخصیت و منعم به محمد مراد بخشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان
نماز و طهارت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند نصیحت نیست و نماز تجمدا فرمودن و احتیاط
در رقره نمودن و ما یتعلق بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی اجداده الذین اصطفیٰ صحیفه کشفیه که ارسال
داشتند بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم اللہ سبحانہ
ثباتا و استقامتا اندر لج یافته بود امریکه بان مامور است باجمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران مردان
نمایند و نماز پنج وقت با جماعت بجا بیاورند و شخصیت کس را میکنند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چه نعمتی است که باطن
بزرگوار کی جلشانه معمور باشد و ظاهر با حکام شرعی متخلی نشود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مساهلت
مینمایند و بطایف نیست و تعدیل ارکان تقید نمی در زبرد ضرورت بپایان و درین باب بتاکید و مبالغه مینویسد تا تلوع
نمایند خبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و زودترین و زودان کسی است که از نماز خود بزدود
گفتند یا رسول اللہ از نماز خود چگونه میزد و فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام تمام کند رکوع نماز را و نه سجود نماز
را و نیز فرموده است علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام نظر کند خدای جلشانه نماز بنده که ثابت نماز و صلب خود را
در رکوع و سجود و نیز آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام دیدم روی را که نماز میگذارد و رکوع و سجود
تمام نمی آرد فرمود انما نافع لمست علی ذلک لمست علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی آله
الصلوٰۃ و السلام تمام نشود نمازی که تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل
خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام تا در میان دو سجده تین نشیند و صلب خود را درست
کند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بیکی از نماز گزاران میفرمود
دید که حکام و ارکان و تومہ و جلشانه بجای آرد فرمود که اگر تو برین بگیری روز قیامت از امتان من ترا
نگویند و در جای دیگر فرموده است که اگر بگیری بگیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی اللہ عنه

و صاحب این نسبت حلیه بدولت مرکز مطلوب تمیز است هر چند در نفس مرکز هم مراتب است اما بدولت نسبت
 مشرف است زیاد ازین مهاجمه و نایز و بیش ازین موزجیه شرح دهد و چون نقیض الله سبحانه این نسبت علیه
 سر بر آرد نسبتهای پیش همه رد بزوال آرد و نامی و نشانی از آن نماند چه نسبت قلب چه نسبت غیر قلب از این
 نه الله تعالی نشان آن موطن است اصحاب این دولت بصراط مستقیم اند که بوصول مطلوب مجازی فتاوه
 است و آنکه ازین صراطین و شمال است و وصول او بظلم از ظلال است اگر چه در ظلال مراتب متفاوت است
 اما تا آنکه بدایخ طلیعت قسم اند به فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نیم دوست
 بسیار است به هر که از صراط مستقیم برادران خرد و جدا افتاد تا میرود و تیر میرود و از وصول مطلوب بعید تر
 میرود و نه نرم نرسی بکعبه ای اعرابی به کین راه که تو میروی تبرکستان است به تبتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم
 والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هفتاد و دو یکم حضرت مخدومزادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجہ
 محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته لاکه الا الله محمد رسول الله کلمه اولی متضمن اثبات مرتبه دانست تعالی
 و تقدست ظهور مرتبه و خوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و غلیظ
 مشهور گردد هر چند در آن مرتبه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طول را مجال است نه عرض و
 عمق را لاجرم در صورت کشف کلمه مثبت در رنگ نقطه بیناید و کلمه محمد رسول الله که تثنی از دعوت خلق است
 که باجسام و جوهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم را سخ است ناچار صورت مثالی این مقام در
 نظر کشف طویل و غلیظ می در آید درین مقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را
 در رنگ دریا به محیط بیابد و کلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند از اینجا است که
 این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریای است که در جنب آن
 کلمه اولی کالقطه است و درین مقام صاحب فتوحات مکیه نیز گفته است جمع محمدی الجمع است از جمع
 بی پایان الهی جلیسلطانه و چون بجایست الله سبحانه و سعادت بیچونی مرتبه و خوب خاست و تقدست بر توانا زد و
 احاطه بی کفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم تمامه باین طول و عرض صم جزو لایخبره پیدا کند نسبت به دریا
 بے پایان چیزه را که اول نقطه بیافت این وقت دریای بے پایان بیابد و دریا به محیط از جزیره
 لایخبری خرد تری بنید از اینجا که گمان نکند که ولایت فضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمه
 اولی است و نبوت ملائم کلمه ثانیه زیرا که گوئیم نبوت عبارت از حصول هر دو کلمه قدسه است و درج

و آخر لئانک علی کس شیئی قدیر نیست دیگر که بیان آن نموده می آید التزام نماز تہجد است که از ضروریات طریقی است
 و در حضور جم بشما هم گفته بود که اگر این معنی معتبر نماید و بیداری خلاف مقدار نیست نشود چسب از مستحقان ابرین امر باید
 می شست تا در آن وقت شمار اطلوع یا بکره بیدار سازند و نگذارند که شمار خواب غفلت افتاده باشد چون چند روز
 چنین کنند امید است که بی تکلف و اوست دولت پیشتر گردد و نصیحت و دیگر احتیاط در رتبه است چه در کار است
 که هر چیز از هر جا که بیاید باید خورد و ملاحظه حل و حرمت شرعی بناید کرد این کس بمهر خود نیست تا هر چه داند بکند
 مولای دار و جلاطانه که با منوی تکلیف فرموده است و رضا عدم رضاے خود را توسط انبیا که رحمت های
 عالمند علیم اصلوات و تسلیات بیان نموده است بی سعادست بنده باشد که خلاف مرعی مولای خود را اتفاقا نماید
 و بی اذن مولاد در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی بینایند و بخوانند
 که دقیقه در بنیاب فرو گذاشت شود و مولای حقیقی بتاکید و مبالغه از امور نامرضی نمی میفرماید و زجر بلخ بینماید هیچ
 اتفاقات آن نمی نمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید و هنوز هیچ نرفته است و تمارک ماسبق ممکن است که
 انساب من الذنب لمن لا ذنب له بشارت است و مقصرا از مع ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود آن خود
 باشد منافق است صورت اسلام دفع عقوبت او ننماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید باطل
 تکفیه الاشارة دیگر در مواضع خوف و در حال استیلاء اعدا از برای امن در فاهیت قراة سورة لایلات مجرب
 است اقل هر روز و هر شب یا زده بار بخوانند و در حدیث مصطفویہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام آمده است
 من نزل منزلا ثم قال اعود بکلمات التائبات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی یرحل من منزله ذلک و السلام
 علی من اتبع الهدی مکتوب هفتاد و هم بمولانا عبد الواحدا بوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق
 کعبه مظهر که چنانچه در انسان نموده عرش است نموده کعبه هم است و ایناسب ذلک در انسان چنانچه قلب او
 نموده عرش رحمن است جلاطانه و ظهور قلب او نمونج طور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است
 که میانه است و زمین و شمال بیگانه است و کعبه سبقت بیگانه است ارباب این دولت علیم بلا عاملان انبیا اند
 علیم اصلوات و تسلیات و تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا این دولت مشرف سادات
 در محاب انبیا علیم اصلوات و التحیات ببرکت محبوب انبیا علیم اصلوات و تسلیات این دولت بیشتر بوده است
 و بعد از زمان اصحاب قلم پیدا کرده بعد از قرون متطاو له اگر کسی را این دولت بوراشت و تبعیت مشرف
 سادات بنمقتنم بود و کعبه بیت احمد باشد و این شخص داخل زمره صحاب کرام است علیم الرضوان و از سابقان است

گشته است و امن طریق هم بواسطه طلب سلامت متحقق شده است و شوق ادای آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن
تسویف و تسویف است آنکاره بسفر مساعده کم بینایر و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نیکشاید و وصول بکعبه
بظرفی در آید چه توان کرد در تأخیر ادای وظیفه بنیمه عذر باسو و مسند نیست مگر حال بقصد ادای فرض حج بتوفیق الله
سجانه از خانه باید برآمد و بدیده و ستر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمت است عظمی و اگر در راه ماند
و میدواری نقد وقت است ربنای تم لانا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
و بارک و سلم مکتوب هفتاد و سوم بحضرت نحمد و مزانی مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی اصدور
یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ایناسب ذالک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان
جبارت از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و
باطن انسان میدانند و اعیان ثابته را که حقائق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن عیانند
و آن اعیان و وصول اینهاست چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال
ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات و جوهریه آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب
امکان آنرا میدانند زیرا که تعین و وحدت و تعین و احدیت را که مرتبه اعیان ثابت است تعین و جوهری گفته اند
و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین جوهری را که
حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجز و خوار بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خوار بود که از مرتبه و جوهری شئی
گو با حقیقت سنی است پس آنچه گفته اند که صدوقی کائن و باین است یعنی بظاهر با خلق است و بباطن ایشان
جبر است که با حق است بجهان مراد و بظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام
را که جمع بین التوحیدین است پس عالمی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت انکاشته
و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن آنست که شخصی باشد از خص خواص که نسبت باو مجموع
عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین اوست با اسماء و شبهات
دیگر که کلاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرت الذات المحرقة عن الشیون و الاعتبار رات این عارف
تمام المعرفه چون جمیع مراتب امکانیه را طے کرده و وصول بآن اسم که قیوم است او را میسر شده است و انانی
او از مراتب امکانیه کنده شده بآن اسم منطبق گشته و تدریج بر سبیل خروج انا فاما بمراتب فوق آن اسم
که کلاصل اند مر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین منط با حدیث مجرده رسیده پس انیمه مراتب انطباق

نبوت بکلمه اولی تعلق دارد و نزول آن به کلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمه
ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمیع گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص ولایت داشته اند نه آنچنین است
بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت اند عروج و نزول غایب مانی
الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند کمالات نبوت را در مقام سکر هر چه میگویند
معدور اند و این فقیه نیز در سکریات با ایشان شریک است لهذا در بعضی مکاتیب خود کلمه اولی را مناسب مقام
ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر به نعمت غلطی است اگر بصحرا کرد و از کفر طریقت باسلام

حقیقت بر ندرتینا لا تو افخذا ان نشینا و اخطانا بعد توبه حبیب محمد علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و بر حم الله عبدا
قال آیتنا مکتوبه **دووم** بخند و خرداگی خواجیه معصوم صدور یافته و در بیان آنکه عالمه بیت الله المقدس
فوق تجلیات و ظهور است و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول بحقیقه کعبه و شوق زیارت
صورت بصورت کعبه عظمیه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ظهور عرشی هر چند فوق همه ظهورات است اما معامله که
به بیت الله مقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است انجام ظهور و تجلی بردن نیک است تجلیات و ظهورات
حکم محیط دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است و شک نیست که محیط دایره با وجود وسعت
ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را بین ساخته است و برنگ صدر نقطه برآمده محیط دایره
گشته است و در آن فیه تعبیر نقطه از قبیل تعبیر با قرب اشیا است و الا با آن نقطه نیز در رنگ دایره مفقود است
نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر در آن موطن نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز اذان دولت همراه رنگ
ظل در راه مانده است و چگونه با تو از مرغی نشانه بکه با عقاب و هم آشیانه بزرعفا است نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم کم بکه کعبه انبیای بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوٰه و التحیات که صخره بیت المقدس
است کمالات ظهورات آن آخر رجوع کمالات این کعبه عظمیه دارند و ملحق باین میگردد و در چه اطراف را
غیر از حقوق هرگز چاره نیست طرق را بجز نرسد که صراط مستقیم است بطلب راه بنیاد و اشتوق اهله
لواء الکعبه المظهره قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارک و گاه هر

للعالمین فیه آیات بینات مقام امیر ایمین و من دخله کان آمنا و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا و من کفر فان الله عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه مبسّر شده است و ترقیات
بے اندازه بعد از حقوق وصول پیوسته است الا شوق ملاقات صورت بصورت است حج فرض اکبر

ایشان را انصاف دها و کہ بکل مرکب خود حکم نکنند و ہنر را عیب ندانند **مکتوب ہفتاد و چہام**
 بخواجه ہاشم صدور یافتہ در تامل کریمہ منعم ظالم نفسہ الایہ در بیان کریمہ انا عر ضنا الامانۃ الایہ و در
 بیان خلافت انسان کامل کہ معاملہ او تا بجای میرسد کہ اورا قیوم جمیع اشیا می سازند آن ظالم نفسہ
 است و مقصد را بندیم و خلیل تعبیر نمودہ اند و سابق باخیرات را محجب و محبوب کہ سر حلقہ آن محمد رسول اللہ
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام قال اللہ تبارک و تعالی و تعالیم اور ثناء کتاب الذین صطفینا من عبادنا منعم
 ظالم نفسہ و منعم مقصد و منعم سابق باخیرات باذن اللہ تعالی و قال اللہ تعالی انا عر ضنا الامانۃ علی
 السموات و الارض و ابیحال قاین ابن کلنہا و استفقن بنہا و حملہا الانسان انہ کان ظلو ما جہولاً امر او
 الایتین ما را و اللہ سبحانہ و تحن نا و لہما بما ظہر لہما ربنا لا تو اخذنا ان لیسنا و انطنا یا بدو نیست کہ ان اللہ
 خلق آدم علی صورتہ او تعالی از صورت منزہ و متعالی ست پس خلق آدم بر صورت او سبحانہ باین معنی
 تو اند بود کہ اگر مرتبہ تنزیہ را در عالم مثال صورتی فرض کردہ شود ہر آئینہ این صورت جامع خواہد
 بود کہ انسان جامع بران صورت موجود گشتہ است صورت دیگر را قابلیت آن نیست کہ تمثال آن
 مرتبہ مقدسہ تو اند بود و مراکت آن تو اند گشت ازینجا است کہ انسان شایان خلافت او تعالی گشتہ
 است زیرا کہ تا بر صورت شیئی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شیئی نباشد چہ خلیفہ شیئی خلق شیئی است
 و نائب مناب آن شیئی است و چون انسان خلیفہ رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را
 متعین شد لا یحل عطا یا الملک الا مطایہ آسمانها و زمین ہا و کہ ہما جامعیت از کجا یا بند تا بصورت
 او تعالی مخلوق گردند و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانہ نمایند و
 محسوس میگردد کہ اگر این بار امانت را فرشتہ آسمان و زمین و کوہ و حالہ نمایند پارہ پارہ گردند و هیچ اثری
 از انہا باقی نماند و آن امانت بزرگم این حقیقتیست جمیع اشیا است بر سبیل نیابت کہ مخصوص بکل
 افراد انسان است یعنی معاملہ انسان کامل تا بجای میرسد کہ اورا قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت
 می سازند و ہمہ را افاضہ وجود و بقائے سائر کمالات ظاہری و باطنی تبویط او میرسانند اگر ملک است
 یا متوسل است و اگر انس و جن است باو مشبث و فی الحقیقت توجہ جمیع اشیا بجانب او است
 و ہمہ نگران او و ایند این معنی را دانند یا نہ فرمودہ اند کہ کان ظلو ما جہولاً کثیر الظلم علی نفسہ بحیث لا یستقی
 من وجودہ و لا من توابع وجودہ اثر و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم نماید شایان تحمل بار امانت نبود و جہولاً

انای و حقیقت او گشته است که عالم امر و در رنگ عالم خلق او صورت بآن حقیقت شده و این صورت در رنگ جامه
 است مر آن حقیقت را که همچون شخص لایس است مر آن جامه را و چون دیگران را اطلاق انا مقصور بر عالم
 خلق و عالم امر است لا جرم صورت و حقیقت اینها برین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مبادی
 تبیینات ایشانند پیش از قیوم ایشان بنشانند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله کمالات است
 و از مکان بوجوب متصف نیکو و دلیس است که قیوم است و از مرتبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و جز او باشد
 جواب گویم که این حقیقت باعتبار شود است نه به اعتبار وجود تا منظور لازم آید چنانکه بقابل گفته اند این شهود
 مجرد خیال نیست ثمرات و نتائج بر آن متفرع است نه فزاید حافظ اینهمه آخر بهره نیست به هم قصد غریب و حدیث
 عجیب است پس محقق شد که مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف است که نسبت
 بحقیقت این صورت همچون جامه کینا است نسبت بشخص لایس آن جامه پس دیگران از حقیقت آن چه دریافتند
 و چه فهم کنند و غیر از مثل صورت و حقائق خود با چه تصور نمایند معرفت این عارف تسلیم معرفت حق است سبحانه
 اذ را و اگر الله سبحانه نشان نشانست الهی چیست آنکه دوستان خود را کردی که هر ایشان را شناختن ترایان
 و تا ترایان ایشان را شناختن و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که عارف تام المعرفة بعد
 از رجوع به دعوت کلیت خود متوجه عالم میگردد تا آنکه ظاهرش خلق است و باطنش بحق جل سلطان مراد از ان کلیت
 عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردند و آن
 حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن مراد دانسته توجه او بحق جل و علا سفی
 ندارد که از عالم و جوب است چنانچه گذشت پس به تقدیر در وقت رجوع توجه عارف کامل به تمام بجانب
 خلق است و آنکه بیکر و خلقت و او در روست و دیگر بحق جل و علا دارد و در توسط سیر است لیکن از آن شخص ساکن
 بلند تر است که رویش به تمام بحق است جل و علا سلطان زیر که این شخص و را و اسے حقوق عباد ناقص
 است و آنکه ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق ممالک بجای آورد و خلق را بجانب خالق
 میخواند جل سلطان پس نسبت او کامل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطان بعد از طلب و بعد در حق
 این عارف نصیب دیگران گشته است که متوجه محتاج انجلیس دیده که بخود متوجه باشد فکیف که از خود
 نزدیک تر باشد که توجه بوی صورت ندارد این عدم توجه از خصایص کمالات آن عارف است و دو بینان
 نزدیک است که آنرا نقص انکار عمد و توجه را از عدم توجه کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی

باید طلبید سلیم الله سبحانه عما لایلیق بنجایکم در دوزخ و بلیات دنیویہ مرد و ستانرا کفار است هر زلات ایشانرا
تقصیر وزاری و بالتجاول کسار عفو و عافیت از جناب قدس و تعالیٰ باید طلبید تا زمانی که اثر حاجت مفوم شود
و تسکین فتن معلوم گردد هر چند دوستان بخیر اندیشان در زمین کار اند اما صاحب معامله حق باین کار است
دار و غور و در بر نیز نمودن کار صاحب مرض است و دیگران پیش از اخوان او نیستند در اثر آله مرض حقیقت
معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی برسد بکشادگی حسین و فراموشی سینما و راجعت قبول باید کرد بلکه بآن
باید گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محبوب بهتر از ناموس و تنگ و نام است که مراد نفس
است اگر این معنی در محب حاصل نگردد و در محبت ناقص است بلکه کاذب است گر طمع خواہد بر من سلطان
خاک بر فرق قناعت بعد ازین جناب شریعت آب چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و
تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتح سلامت و عافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤخذنا ان نسینا و
اخطانا ربنا ولا تقل علينا امر کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا الا طاقه لنا به و اعف عنا و اعف لنا و

ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی
المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب هفتاد و ششم بمولانا فرخ حسین صدور یافته
در بیان حقیقت عرش که بر زرخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دورنگی دارد و از پس
ارض و سمائست و بیان کرسی و وسعت آن و الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ عرش مجید از عجائب
مصنوعات حق است سبحانہ بر زخی است میان عالم خلق و عالم امر و در عالم کبیر کہ ہم رنگی ازین دارد و ہم رنگی ازین
و عالم خلق کہ در شش روز خلق شدہ است و از زمین و کوهها و آسمانها کہ در کریمہ خلق الارض فی یومین لیل
و نعل شدہ است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچہ فرمودہ تعالیٰ و تقدس ہوا الذی خلق السموات والارض
فی سنتہ ایام و کان عرشہ علی الماء بلکہ تقدم خلق نیز ازین کریمہ مفوم میگردد پس عرش مجید چنانچہ از جنس ارض
نیست از جنس سموات ہم نیست چہ او خط و افراز عالم امر ہم دارد و اینها اندازند غایت مافی الباب چون اورا
بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بر زمین ناچار محدود در سموات است و الا فی حقیقت چنانچہ از ارض
نیست از سما ہم نیست پس لا جرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقی مانده معاملہ کرسی کہ از کریمہ و سع کرسیہ
السموات والارض مفوم میشود کہ کرسی نیز از سموات جدا است اوسع جمیع اینها است شک نیست کہ کرسی از عالم امر
کہ نادر تر عرش گفتہ اند و معاملہ عالم مرفوق عرش است چون از عالم خلق بودہ خلق و از سموات جدا باشد باید کہ خلق او

کثیر الجمل بحیث لا یكون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل در آن
 موطن کمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم ثم ولا شک ان اعرفهم الحق کمال الالبانه این دو وصف گویا علت
 انداز محل بار امانت را این عارفی که منصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات
 مخلوقات را با و مرفوع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط به قیومیت و وزیر است
 رئیس این دولت ابوالمشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و این منصب عالی بالا صالت
 مخصوص بانبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتجلیات و تبعیت و در ائمت بزرگواران هر کرا باین
 دولت مشرف سازند به اگر بیان کارها دشوار نیست با و وظائف اولی از و ارثان کتاب که برگزیدگان
 از عباد و تقالی همین قاطم نفسه است که منصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین
 برگزیدگان که تعبیر از این مقصد فرموده است آنها شکر که بدولت خلعت مشرف گشته اند و صاحب سر و
 اهل مشورت اند هر چند معامله و کار و بار بادشاه است و وزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب
 انس و الفت است این از برای فرست خود است و آن از برای مهمات دیگران است نشان
 ما بینا و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و
 هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام جانب مقام محبت است که طائفه ثالثه است که
 سابق باخیرات اند بان مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم و یگرا است و محب و محبوب و یگرا سردار
 و معاملات که محب و محبوب می گذرد یار و ندیم را آنجا چه دخل هر چند در وقت کمال انس و الفت
 سردار حقیقت محبت را بخلیل جلیل القدر و در میان میتوان آورد و او را محرم اسرار محب و محبوب
 میتوان ساخت سر حلقه نجمان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و سر گروه
 محبوبان خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ والتجلیات و التسلیات و تبعیت و در ائمت این
 صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات
 این فقیر ذکر یافته اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
 همه داخل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از و ارثان کتاب ربنا آتنا من لدنک
 رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب مقبول و بحسب
 بلیز مظفر صدور یافت در بیان آنکه محن و بیات مرد و ستان را کفار است که تضرع و زاری حق و عاقبت

صاحب شعور است و علم و معرفت خود محمود و مزین و دیگر مقلب را آنست که بیان بینایم نیک استماع نمائی و مجموع
 انسان که آنرا عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا بهیئت وحدانی حقیقی حاصل است
 که آثار و احکام بران بهیئت مرتب است و عالم کبیر این بهیئت حاصل نیست اگر هست اعتباری است
 پس فیوضی که از راه این بهیئت وحدانی با انسان و بتوسط او تقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که
 با تجوین قلب است مرآن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل انصیب است و ایضا جزو امری که فی الحقیقت
 خلاصه مخلوقات است و با وجود دوری قرب ظهورات است کمالات آن در مجموع عالم صغیر سرایت نموده
 است و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموع نیست این سرایت آنرا مفقود است پس قلب انسان این کمالات
 را نیز در بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید
 چون نیک ملاحظه مینماید داخل فضل جزئی است فضل کلی مظهر عرشی را بیاید مثل عرش و مثل قلب
 چنان میباشد که گویا آتش است و وسیع که دشت و صحرا منور ساخته است و از آن آتش مشتعل گیر آمده اند
 که بواسطه حقوق بعضی امور نورانیت و دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست و شک نیست
 که این زیادتی جزو فضل جزئی اثبات نمی نمایند و الله سبحانه علم بتجلیات الامور کما یربنا اتم لنا نورنا و غیره

انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحابه اجمعین و بارک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
 و الملائکة المقربین اجمعین مکتوب هفتاد و هشت بمولانا حسن برکی صدور یافته در جواب
 عریفیه او که اعتراضات بطور کلام صوفیه نموده بود و در آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکمی از
 احکام شرعیة در یکجای نیست که موصلست بشهر مقصود و در استفسارهای دیگر که نموده شد الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین صدقوا و صیغه شریقه خودی شیخ حسن ابن الله تعالی حاله رسید چون بوی از شرع و تهافت
 داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که سلوک که مشهور است و معتقد سالکان که مفهوم ما است این است
 که بتدی را ذکر باید گفت تا وقتیکه دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل لهامات تجلیات
 شود و سالک بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک
 آنچه مسمی بالغیر است خست بر بند و بغیر از واجب تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماند که آنرا نشود
 و مشا هده و غیرها گفته اند مقصود آنکه بزم خود حق را می بیند تعالی و سعی بالغیری نمید و دین را منتهی بقیه
 می نامند و نوشته اند که فقیر این معارف و مانند این معارف انجا میر و زیر که اگر مقصود ایشان نیست که

در ماوراء این شش روز بود و درین معنی هیچ مخلوق لازم نمی یابد چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است
 تعالی که خلق ناکه از عالم خلق است در ماوراء این شش روز است و تقدم دارد برین شش چنانچه گذشت و
 چون معامله کسی نیک بر ماکشوف نشده است تحقیق آنرا بر وقت دیگر اندازیم که از کرم حق جل و علا امیدواریم
 و ایم رب زودنی علماء ازین تحقیق و اعتراض قوی دفع گشت کی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده بعین تشخیص شش روز
 از کجا بوده و یوم الاحد از یوم الثمین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع تمایز بوده و یوم الخميس از
 یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شد و ثبوت
 ایام بوضوح انجا میدواعتراض منفع گشت چه در کار است که امتیاز ایام مخصوص بطور ع و غروب آفتاب بود چه
 در سبقت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثبات است کما در و فی الاخبار اعتراض دوم که
 منفع شد و مخصوص بعلم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطان لا یسغه ارضی
 ولا سمانی و لكن یسغه قلب عبدی المومن ازین حدیث مفهومی میشود که بطور اتم مخصوص بقلب عبد مومن
 است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلافت آن نوشته که بطور اتم
 مرعش مجید است و ظهور قلبه لمعا نیست از ظهور عرش و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام
 عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحدّه است در ارض و سموات گنجایش نبود و در عرش بود
 آراء زمین و آسمان با آنچه درینها است قابلیت آن وسعت ندارد غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت
 است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شد نه نسبت بمجموع منصوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلافت
 مفهومی حکمت قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضا باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است بجزایر
 و سموات را با آنچه درینها است و تقابل آن می اندازم بی توقف ناچیز و محل ملکی و اثری زمین باقی نمی ماند الا قلب
 انسانی که منصب بزرگ اوست باقی میماند و لا شئی میگرد و ناچیزین ظهور یک در جانب فوق باور اے عرش
 تعالی و ارد که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت
 بعرش بوده است همچنین هر فوق را نسبت بنحوت خود همین حکم است الی ان غنی عالم الامر بعد از تمامی این اثره
 معامله بکبر نیست و کمال و اگر معرفت است هم مجهول الکفایت است که فراتر عقل و فهم حادث نیست شمه از
 کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم عیب وی جلیلیتی هنرش نیز بگویم عرش مجید هر چند اوسع و
 منظر اتم است اما علم بمحصلین دولت خود ندارد و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

تا از آن ننویسند و چیز بانه پرسند راه گفتگو نمیکشاید پرسیده بود ذکر که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن
 عارف را در مکتوبی تفصیل نوشته است بلا عید الحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستد از اینجا ملاحظه نمایند و ایضا
 پرسیده بود مگر طریقیکه بی تجلیات و کشفیات طریق شناخت متوسط و تنهایی آن طریق چیست بدانند اگر این سالک
 که علم بر احوال خود ندارد و در خدمت شیخ کامل کل راه و آن راه این است علم آن شیخ بحال و کافی است با علما
 و توسط و انتهارا نخواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را یک نوع اجازت ارشاد و خلق داده است احوال بدان
 و هر ایامی کمالات او خواهد گشت و از اینجا مطالعۀ نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت دیگر برای معرفت انتها
 آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ مالیتی نماند و سینه او از جمیع البیتهای ماسوا خالی و صاف شده
 نهایت را مراتب بسیار است بعضیها فوق بعضی و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته و آنست سبحانه فوق
 نوشته بود ذکر معارفیکه این بی بضاعت را تسلی میداد معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام شرعیه و ریجحه است
 که موصل است بشهر مقصود و نشانده است از آن شاه بی نشان و همین بیت نصب العین است سه ماسفر
 میر ویم عزیم تماشاگر است ما را و میر ویم کز همه عالم و راست بذاین همه معرفت شما بسیار اصلی است و بسی
 عالی است و امید واری بخش است مطالعۀ این معرفت بسیار مخطوط ساخت و تا ملائمت اول مکتوب را
 زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رسانا و دپرسیده بود تذکره بعضی از رجال و نسا و
 آیند و طریقه التماس بنمایند و از اکل و لبس که بر بواجل میگردد و بر نیز میکنند و میگویند که مابعد شرعی آراسته
 بسیاریم امر بگفتن طریقه هست یا نه طریقه را با ایشان بگویند و ترغیب با حجاب محرم نمایند شاید برکت طریقه
 از آن اشتباه بر آیند دیگر از آن دو علم سفید که در جانب مشرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار
 نموده بودند بعد از استفسار یاران در نیاب مکتوبی نوشته است بلا عید الحی خواهد گفت انشاء الله تعالی
 که نقل آنرا نیز بشما فرستد و ایضا پرسیده بود تذکره ختم کلام الله کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح تهلیل کردن و
 ثواب آنرا بوالدین یا بآستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکس ندادن بهتر بدانند که دادن بهتر است
 که هم نفع بخیر است و هم نفع بخود و در ندادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را
 قبول فرمایند و السلام مکتوب هفتاد و هشتم بدو اب خان صدور یافته در بیان محبت خلاص
 این طائفه علیه که آن محبت و خلاص رتبه قنای الله و بقا باشد است + و ما بناسب ذلک الحمد لله
 و سلام علی عباده الذین صطفی دولت است خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده می آید با وجود

حق را جل و علاسلطانه در دنیا به بصیرت و بصیرت دیده میشود و اگر باین شهود و رویت شهود دارند پس ایشان نیز مشرک
 طریقت باشند و اگر این معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند نوشته اند که آنچه می بینند کل وجه من الوجوه خواهد سجد
 هجوری باشد خواه معنوی و خواه نوری و غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میداند جل و علا من حیثی که آنچه
 معنی بالغیر است ظهور و میداند نزد این فقیر بی اصل و دراز کار است و خلافت نص کریم پس گفتندی و کریم
 لا عور که الا بصار شا هر این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میداند که سیکو نیکه غیر حق نمی بینم جل و علا و
 نمیدانم که آنجا عبارت از شهود و مشاهده کرده اند این همه اندیشه ها که در دهر اهل و عیال خود مینمایند غیر است
 یانه بدانید و آگاه باشید که این همه در انفعیها و همراضات نالایم که بهشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی
 و سرای هم غشای آن نارسائی است بطراد این بزرگواران توحید شهودی که می رادین است مربوط به
 انسیلان ماسوای است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از اگر قناری اختیار خلا
 نگردد و شما باین دولت و بار باین دولت سخنیت بنمایند شهود و رویت که در عبارت اکابر مشایخ قدس
 الله تعالی اسرار هم واقع میشود و کنایت از حضور بیچینی است تعالی و تقدس که مناسب مرتبه تشریه است
 و از حیظه ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص به باطن داشته اند
 ظاهر را همه وقت از دور بینی چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر خیا آنچه مشرک و موجد است در عالم صغیر نیز مشرک
 و موجد جمیع است باطن کامل همه وقت موجد است و ظاهر آن مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و علا و
 ظاهر او در دهر اهل و عیال بود و هیچ مخلوق لازم بنیاد اعراض نافعیدگی است زنده را این قسم سخن نکنند
 و از غیرت خداوندی جل سلطان تشریف عیان این وقت ظاهر شمار او در شورش می زنده ملاحظه بزرگان حضور
 اگر بر محذورات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد این راه است
 آنچه سخن گفتن نامناسب است شمار رسال و مکتوبات فقیر دیده اید که از توحید شهودی چه قدر نوشته
 است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی این معنی را استفساری نمودید و بحسن ادب
 سوال میگردید این طریقت که از مفارقت مرمومی مولانا احمد علیه الرحمة شکفته است در حیوة مولانا ناهر کرا
 این قسم سخن از شما بطور بی آمیزیک واقع شد که نوشتید و تنبیه یافتید و بیشتر هم آنچه رود و بدو رسید و ملاحظه
 محبت و نظم کنید اگر میبایست باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب ابتیاه است بهر حال از نوشتن
 نقاد کنید بعد از سال گنایت شما همراه قافله می آید در مسالے یکبار هم نضاح ضروریه ضروریست

که در نظر شان تنزیه در آمده است و الا تشبیه را چه یار که با تنزیه حقیقی جمع نشود و در شعاعان انوار ان معجز و ناپسند
نگردد و بی هر جا نشود و هر آشکارا آن سهار اجز نهان بودن چه یار این حضرت حق سبحانه و تعالی بقیقت
اسلام حقیقی مشرف گرداناد و بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مولانا ابو حنین بر سر راه
بود و بجز کلمه اختصارا قناده اسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هشتاد و پنج شیخ حادثه های صدور یافت در
بیان آنکه بر سیده بود که در تمهیدات عین اقصایه می نویسد شما که خدا میداند جل شان نزد ما محمد است علیه الصلوة
و السلام و شما که محمد میداند نزد ما خداست جل سلطانه الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی بحیث شرف
که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند بر سیده فرحت قزوین
رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب هر طائفه بآن طائفه است
المرو مع من حب حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تمهیدات عین اقصایه استفسار
نموده بودند که میگویند شما که خدا میداند جل و علان نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة و السلام شما که محمد
میداند علیه و علی آله الصلوات و التحیات نزد ما خداست جل سلطانه محمد و ما مثلین عبارت که منی از
توحید و اتحاد است و در غلبات سکر که مرتبه جمع است و معبر بکفر طریقت از مثل کفر قدس شد تعالی اسرار هم
صدور و میباید و امتیاز و تثنیت از نظر شان مرفع میکرد و ممکن را عین و واجب می یا بند تعالی بلکه ممکن را
نمی یا بند و جز واجب تعالی میشود و شان نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی نیستی
که نزد شما در میان خدا جل و علان در میان محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام حاصل است نزد ما آن امتیاز
ثابت نیست و معایرت نه بلکه آن یکی که منزله از یکی است نیز عین و دیگر است هر گاه بسیار کمالات نسبت
معاشرت تفع میکرد و محمد رسول الله تعالی علیه و علی آله و سلم که منظر اتم کمالات اوست تعالی نسبت
امتیاز او چگونه ثابت بود این و غیر خصوص بمرتبه جمع است و چون سالک زین مقام بلند رود و چشم از
افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول و دانند تعالی چنانچه در ابتدا میدانست نهایتی نه
الرجوع الی البدایه شنیده باشند بدانند که اشترک در میان بتدی و تثنی و صورتیست موجب بتاب نشی
است و الله چه نسبت خاک را با عالم پاک از هر گاه متوسط را با حق نسبت نبود بتدی دور از معامله را با حق
نسبت بود و نه اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی علی تثنی قدیر و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هشتاد و پنج
به محمد مراد قوری یکی صدور یافته در آن از لصحت و اجتناب از مخرافات دنیای دینه و امینا سب و ذلک

اسباب غنا و با حصول مواد استغنائیا زمند نیست بقرا و خدمتگار نیست باین طبقه علیا که نبی از محبت و اخلاص
این طائفه علیه است و شعر از مروت و اختصاص این قریه ناجیه بچنان این طائفه را بشارت المرحوم
من احب کافیهست و جلیسین این طبقه را نوید هم قوم لا یستقی علیهم وافی و چون بعنایت اللہ سبحانه
این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهجی که غیر این محبت را در دل نگزارد و گرفتاریها دیگر تمام از دل
رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و طراد او بر پا بودن است و با خلاق و اوصاف او
متعلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا و محبوب حاصل میشود و تشبیه بقنانی الشیخ که زنیه اول است
درین راه و این قنانی الشیخ تائینا وسیله قنانی اللہ میگردد که بقا باللہ بران مرتب است که محصل ولایت است
بالجمله در ابتدای بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی نیست و در ولایت است عظیم که محصل فنا و بقا است
و الا از متوسط کامل کمال چاره نبود و اول مراد خود را در مرادات او باید در باخت و در وفانی با گشتنا
آن فنا وسیله قنانی اللہ گردد و از گرفتاریهای اسوا بتمام خلاص گردد و بدرجات ولایت رساند
بر شکر عطیهای صغرائیان باز برای کوری سودائیان بامثالین سخنان از بر تشویق و تشویب طایف
و مهوسان ایراد نموده میاید و اللہ سبحانه الموفق بقیته المرام رافع رقیه فقرا محمد قاسم بزرگ زادوست و در
خدمت نقران بوده اما در مجربیت برادر کلان بنار نعم کلان شده است و خنتمای روزگار کم دیده شوق طائر
شما دارد اگر داخل طائران سرکار خود ساخته بحال و التفات مرغی دارند از کرم بعید نخواهد بود و زیاده چه
تصدیع دهد و اسلام مکتوب هفتاد و نهم شیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب رساله او که نوشته
بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و شعر اقبال باسلام حقیقی و مانیاسب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین
اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی نموده بودند که نباید در نیت نمود و روزی که مولانای بابو را می
میشد آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمله اعراض از
کفر بوده است و شعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی از کفر مجازیست اسلام طریقت نیز
به از کفر طریقت است و کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر مجازی
صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثمره کفر طریقت تشبیه است و تشبیه اسلام طریقت تنزیه
هر قدر فرق که در میان تشبیه و تنزیه است هاتقد فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفه
که مع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا کمال دانستند و آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است

بنی تقریر محبت و غیر مستحق میدهند اما یک چیتل در او ای زکوة ایشان را در مصرف دادن متعسر است نمیدانند
 که یک چیتل در زکوة ایشان را در مصرف دادن به از لکها صدقه نافله است در او ای زکوة مجبور و امتثال امر است
 است جل سلطان و در صدقه نافله بسیار است که منشائی آن او ای نفسانی بود لهذا در فرض ریا را انجایش نیست
 و در نقل چو لاگاه ریاست ازینجا است که در او ای زکوة انلا اولی است کفایت نماید و در صدقه نافله امتنار بهتر است که
 لایق قبول است باجملة الزام احکام شرعی چاره نیست تا از حضرت دنیا رستگاری متصور شود اگر بحقیقت
 ترک دنیا میسر نکرد و از ترک حکمی دنیا کوتهی نکنند و آن الزام شریعت است در توان فحال الله سبحانه للموت
 والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و سوم بمهر ماه محمود صدر یافت و محبت این طائفة علیه که سرای
 جمیع سعادتها است و مایه ناسب دلک ۴ الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی احوال او ضلع فقر و انجیزد
 مستوجب حمد است لمسئول من الله سبحانه سلام و عافیتکم و شاکم و تنقائکم علی جادة الشریعة المصطفویة
 علی صاحبها الصلوة والسلام والبرکة والنجیة طریقه که غوی غری ازین فقیر اخذ نموده بود و در هر چند
 بواسطه قلت دریافت صحبت که اصل تعلیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقه بران اخذ مشرب
 افشده باشند اما اگر شمه از ارتباطی که از لوازم طریقه است مانده باشند و وقتی است غنی لان امر من حب
 برکت اولی که در صحبت اول بتدی رسید این طریقه علیه را بمحصل می پیوندد و ام توجه قلب است مطلوب
 حقیقی جل سلطان و در اندکی فرصت این دوام توجه به بیان ماسوا کمیرساند که اگر فضا محرم طالب هنر ارسال
 و فاکند غیر حق سبحانه در دل و خطور کند بواسطه فیما بینکه و را از ماسوا حاصل شده است اگر تکلف و عمل سوای
 را بسا و او بدیند یاد کند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و
 رابع الی ماشاء الله تعالی چه نویسد لعل یل علی اللئیم و القطرة شئی عن البحر الغدیر مقصود ترغیب جفا است
 حضرت حق جل و علا نفع گرداناد و میان عبد العظیم کیفیات جناب محبت اخلاص پیشا از بانی بیان نموده برین
 گفتگو آورده است سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی له الصلوة والسلام مکتوب
 هشتاد و چهارم شیخ حمید بن کالی صدور یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 ارشادی میان شیخ حمید بن زوا اختیار نمودند که سلام پیام را هم آنجا کنجا کش کمتر است و برین هفت و هشت
 سال یک کتابت از جانب شمار سیده آنهم ناتمام و بی سر انجام کتابتها که ازینجا نب میرود و معلوم نیست که بشما میر
 یانه آنرا غری شیخ عبدالمی چون متوجه وطن خود بوده باو گفته که یکبار خود را بشمارساند و بر احوال شما مطلع گردد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین ^{صطفی امیر} ستم مبادی این نیک فرجام پذیر خفاش نیای دینیه که بظاہر طراوت و
صلوات دارد و در رنگ بطفان فریفته گردند و بدلاکت دشمن لعین از میل بشتبه و از مشتبه محرم گرایند و
از مولای خود جلوسلطانہ مجمل و شرمندہ مانند و در توبہ و انابت قدم بر اسخ باید داشت و منہیات شرعیہ را
سهم قاتل باید انکاشت سه ہند اندر زمین تنہا نیست بکہ توفلی و خانہ زمین است بہ حضرت حق سبحانہ
و تعالی بہ کرم خویش دائرۃ مبلح را بر عباد و وسیع ساخته است بید و لقی باشد کہ از تنگی سینہ انیمہ وسعت را
تنگ انکاشتہ در ماورای این دائرۃ وسیع قدم نہد و از حد و دشمنیہ تجاوز نماید و در مشتبه و محرم انقدر لمزم
حد و دشمنیہ باید بود و دوسری از ان حد و تجاوز نباید نمود و نگزاران و روزہ داران برسم و عادت
بسیار اند اما یہیز گاران کہ محافظت حد و دشمنیہ نمایند اقل قلیل اند و فار فیکہ محن را از مطلق جداسازد
ہمین یہیز گاریست چہ صوم و صلوٰۃ بصورت از ہر دو وجودی بد قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ط
و شکیم الروع و قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام لا تعجل بالروع شکیا یا ران ہر چند طعنا ہر تکلف میخورند و
لباسہای بر شوق می پوشند اما التذاد و انتفاع در طعام و لباس فقر است ہ آگہ آن داد بستان بکدایا
این داد ازان تا این فرق بسیار است چہ ان از رضای مولی جلوسلطانہ بعید است و این بر رضای او
تعالی نزدیک نیز محاسبان ثقیل است و محاسبان خفیف رہنا گمان لدنک رحمۃ ربی لنامی مراد شہر خود را کہ
سلطان مراد توفیق و توبہ و انابت یافتہ است و طریقہ را اخذ نمودند از حضرت حق سبحانہ و تعالی اثبات
و استقامت مسئل است و اسلام علیکم و علی سائر الاخوان مکتوب ہشتاد و دوم بخواجه
شرف الدین حسین صدر یافت در اجتناب از دینیای دینہ و تخریص نمودن بر شریعت غرادیاناسب
و لک اللہ صغر الدنیا با عیننا و کبر الآخرۃ فی قلوبنا بحرمتہ حبیب علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فرزند عزیز بائیر
زہار مزخرفات و نہیر راغب نشوی و بطرقاات فانیہ فریفته نگروی و سعی نمائی کہ در جمیع حرکات و سکنات
بمقتضای شریعت غراعل نمود و یاد و بر وفی ملت زہرازدگانی کردہ شود اول تعجیم عقائد بمقتضای آرا
علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالی سعیم ضرور نیست بعد ازان احکام معاملہ فقہیہ علیہ است
و دادای فرائض بہ تمام تمام باید نمود و در حل حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات نافلہ و حنب عبادات فرائض
کامل طرح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم اینوقت در ترویج نوافل اند و در تخریب فرائض
مدایتان نوافل عبادات اہتمام دارند و فرائض را بخوار و بے اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب و

مترک گشته است اجزای این یک عمل زیاده از ثواب شهید فی سبیل الله خواهد بود علی هذا القیاس سائر
 الاحکام الشرعیة من الحلال والطاهر والکراهیة وغیرها فرموده اند که وای ای بنده انگ را بکسی که از آن جهت
 شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دو بیست ورم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح درنگ عمل بخیله بود
 و بر آنکس نیکو انگ از حق کسی مانده باشد آنکس بیست و نه مرتبه آن نیکو انگ را ادا نماید باجملة ظاهر است
 با حکام شرعیة تحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود تحلی با حکام شرعیة بی ادا و باطن
 متعذر است علما فتویٰ میدهند و کار را حل میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر است و هر که
 بباطن پردوزد و از ظاهر و راز بیخبر است و احوال باطن استدر ارج او نیز علامت صحت حال
 باطن اهتمام تحلی ظاهر است با حکام شرعیة طریقی استقامت نیست و الله سبحانه الموفق لمکتوب هشتم
 بلامع الدین صدور یافت در رضا بقضا الحمد لله و سلام علی عباده الذین مصطفیٰ بنده مقبول نیست که
 مولای خود را منی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر موی بر حلقوم بنده اجزای کار خود
 باید که بنده در آن وقت شادان و خندان باشد همان فعل موی را مرضی خود داند بلکه آن فعل متلفذ بود و اگر عیاذ
 بالله سبحانه و ارا ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه او تنگی آید و از دایره بندگی دور است و از قرب
 موی مطرود و مجروحین طاعون مراد است تعالیٰ باید که او را مراد خود و البته شادان و خرم باشد و از
 استیلائی طاعون کج آید و نشویند و دلشنگ نباشد بلکه چون فعل محبوب است آن تلفذ باشد که هر اهل معنی است
 که احتمال زیاده نقصان ندارد پس خطاب حبیبیت نهایت از بلا عافیت طلبند و از سطح پناه جویند که مرضی او
 تعالیٰ در دعا و سوال بنده است قال ربکم او غنی استجب لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان د
 عصم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة والباطنة مکتوب هشتم و نهم بیاد پناه میر مجتبیٰ الله و صیحت مدد
 یافته بیست و نه الله سبحانه و ایاکم علی عبادته باکم الکرام بصدقة حبیب سید الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام احوال و
 او ضلع فقرای بخند و مستوجب حمد است الله سبحانه و الحمد و المنة و ایا و علی نبیہ الصلوة و التحیة سرمد و المسؤل
 من الله سبحانه سلامم و عافیتکم بشاکم و متفانم بخند و ما و کما شفقت انما را وقت کار گذشته میرود و هر آنی که میگردد
 طے از عمر کم نماید و اهل سخی را قریب بسیار دام و ز اگر غنیه نشد فردا غنیه از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود اهتمام
 باید کرد که دین چند روز حیات بر وفق شریعت غراز نگانی نموده آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل
 است و وقت غیش در پیش است که ثمره این عمل است در وقت عمل غیش کردن زراعت خود را سیر خوردن و از

شیخ محمد الحی نزد یک بنجبال در خدمت بوده است و اکثر خدمت باو تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سیراب است
 و از احوال جذبه و سلوک گاه است بمشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه
 مناسب وقت و حال بود در میان آن رو احوال گذشته و آنچه نقد وقت بود در باشد از احوال و سوا جید همه را بمشار الیه
 نمایند و با آنچه نصیحت کند باور و از بد باقی احوال را بمشار الیه بشانند و خواهی گفت انشاء الله تعالی و السلام علیکم
 و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب هشتم و پنجم شیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حد و مستوجب حمد است و المستوفی من الله سبحانه استقامت کم خوی میان شیخ
 عبدالحی هم شهری شما است و بخواه شما آدره است نسخه علوم و معارف غریبه است و بپیرا ضروری این راه نزد
 او مودع است ملاقات او یاران و دو اقامه را را مقنن است که نو آمده است و چون با نو آورده از فنا و بقا نزد
 او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از او رای فنا و بقا متعارف و از گذشت جذبه و سلوک
 مقرر نیز آگاه است بلکه تو ان گفت که او را در اینجا گذرگاه است بیشتر از معارف غریبه مکتوبات
 گوش زد او شده است و مها کن استفسار نموده دریافت است و الله سبحانه الموفق احوال تفصیل بمشار الیه معلوم
 خواهند ساخت نزد او هر چه پرور و از و سلام مکتوب هشتم و پنجم شیخ ظاهر بخشی صدور یافته و در
 جواب کتاب الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انجیده شریفه خوی عری رسید احوال معارف که اندراج یافته بود
 و صروح انجاید همه و گردانیده و دولت است که بحیان و مخلصان است از بهر ستم متوجه جناب حق و گردوند تعالی
 با سوائی را پشت پاز و در کلیت با و سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات انجید و خوی شیخ عبدالحی شاید تفصیل انرا از علوم و
 معارف ربانی و کلماتی نزد مشار الیه بسیار است از ان بقوله چیزی ننوشت بوقت جمع آموز خیر باد بالبنی و آله الایا
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیات انما و اکملها مکتوب هشتم و پنجم شیخ فتح خان افغان حد و دریافت
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت اینان استقامت نبشاد و نصیحتی که بدوستان سواد نموده می آید
 اتباع سلت سینه علی صاحبها الصلوة و السلام و انجیده است و اجتناب از بدعت نامرضیه است
 هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است فکیف که احیای
 فرضی از فرضی یا احیای واجبی از واجبات نماید پس ای رکان و نماز کن نزد اکثر علما و حنفیه واجب است
 و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است نزد بعضی علما و حنفیه سلت است و پیش اکثر مردم این عمل

جانب هبوط که ملاحظه نمودیم یا یقیناً نقطه آن نقطه اخیر آن دایره است اینقدر فرق است که آن
 نقطه ثانی در عرض معروض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه همان نقطه اولی است نشان یابن
 المعروض و مقبل نقطه ثانی میل ظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر شیت ظهورات نموده ذات ظاهر را خواهد داشت
 فاین همون ذلک ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیئتی لنا من امرنا رشد و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب
 نو و دو هم میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت از قرب الهیست و خوارق و کرامات شرط آن
 نیست و در بیان حکم سجد و تحیت مرسلاتین را و ایناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین مطقی سیادت
 ما ب انخوی اغری میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست
 و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نمیشوند و لیکن ظهور خوارق مکلف نمیدهند و ولایت عبارت از قرب الهیست جلیلا
 که بعد از نیسان باسوی باولیا و خود که است میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات محدثات هیچ اطلاع
 ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند
 اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل استدراج و صفای نفس را کشف مغیبات مبتلا ساخته است و
 و خلالت انداخته که میگوید انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون استخوان عظیم الشیطان فانسایم ذکر الله اولک
 حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال شایسته شخص دل شخص ثانی که
 بدولت قرب مشرف اندازد و لیا و الله اندک کشف مغیبات نه در ولایت نشان می افزاید و عدم کشف اینها
 نه در ولایت شان نقصان می آید تفاوت آنها باعتبار درجات است بسا است که صاحب کشف رغیبی
 از صاحب کشف آن صور فضل بود و پیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است صاحب
 خوارق که شیخ الشیوخ است مقبول جمیع طوائف در کتاب خوارق خود تصریح باینکه فرموده است که اگر کسی
 این سخن را از من باور نکند آن کتاب رجوع نماید آنجا که درست بعد ذکر کرامات و خوارق که این همه کرامات
 و خوارق مواهب حق مانند جل سلطان گاه است که قومی را بان مکاشف مشرف سازند و آیند و لذت را ببرند
 و گاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشند شخصی زین طائفه که او را هیچ از کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات
 از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف یقین داده شده است او را بان کرامت حاجت نبود
 و اینهمه کرامات دون ذکر ذات است و دون تجویز قلب است بذكر که بالا ذکر یافته است استیجاب
 امام این طائفه خواججه عبد الله انصاری که لقب شیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرموده

شجره آن بازداشتن زیاده چه تصدیق دهد دولت مصوری و معنوی حاصل و مکتوب نو دم بمرزا
 عرب خان در سفارش صدور یافت اید کم الله سبحانه و انعم علی الاعدا و الا فاقیه و الا نصیر بحکم عن ایلیمات
 تصویریه و المعنویة قال سول الله صلی الله علیه وسلم خلق عیال من فاجب الخلق فی الله من حسن ان لی عیال حضرت
 حق سبحانه تعالی متکفل رزاق خلایق گشته است پس خلایق در رنگ عیال و باشند تعالی پس هر که
 بعیال کسے مواسات کرده باشد و بار او برود شسته باشد سر آئینه نکینح محبوب صاحب آن خیال محال بود که
 او را بسکسار ساخته و مؤمن او را بر خود گرفته بنا و علی ذلک تبصیح جزأت ینما یدرکه حافظ حاکم مرد صالح
 و تامل قرآن مجید است کثرت عیال و در مشوش میدارد که از عده شان نمی تواند برآمد سؤل زکرم ایشان
 مداد و اعانت مشار الیه است کریان را برای کرم بهانه کافیست و اسلام مکتوب نو دویم بجهت مخدومزدی
 خواجہ محمد سعید که از اسرار قاب توسین او ادنی استفسار نموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی عظیم
 در مقام قاب توسین اودانی بشنو که چون انسان کامل بعد از تامل سیر الی الله بسیر فی الله متحقق
 شود و متخلق باخلاق الله گردد و با جمال این سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور و کس اسما و صفات را که مربوط
 بسیر فی الله بود با تمام رساند شایان آن می گردد که معشوق با صالته بی شائبه ظلمت و لب توهم حالت
 و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار
 ظهور ذات مع صفات در عین عاشق خواهد بود و دو قوس حصول خواهد پیوست که قوس صفات و قوس ذات
 بود و این مقام اعلاء مقام قاب توسین است که متعلق بظهور صلی است بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله
 سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدیکه از اسم و صفت هیچ نخواهد در نیو
 بفضل خداوندی حل سلطان اسم و صفات تمام از نظر او میخیزد و جز ذات هیچ چیز ملاحظ و مشهود او نمینماید و هر چند
 صفات موجود باشد تا نشود و او نبیند و در خیال سرا و ادنی ظهور می آید و از توسین اثر نیماند از این مقام اعلا
 چون مہبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک خواهد نشست که آن عنصر پاک
 با وجود دوری و مجوری اقرب موجود نیست بعالم قدس عجب کار و بار است اگر عروج و صعود و اعتبار میکنند
 عالم امر را اقرب موجودات میدانیم بلکه انخای عالم امر را از همه اقرب میدانیم بعالم قدس چون نبر و ان مہبوط
 نظری اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق میدانیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بی نقطه اولی از دائره دور
 جانب عروج و الاحظه نمایم اقرب نقطه بان جانب عروج نقطه نمایم است از ان دائره دور

نبی است خارق هیچ در کار نیست علماء و دعوت بظاہر شریعت مینمایند و اولیایم دعوت بظاہر شریعت مینمایند و ہم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت و لالت مینمایند و بآیات احکام شرعی ترغیب میفرمایند و ثانیاً بذکر حق حل علا سلطانہ را مینمایند و تاکید میفرمایند کہ جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الہی حل سلطانہ دارد بحدیکہ ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکہ نسیانی از جمیع ماسوای مذکور حاصل گردد کہ اگر تہ تکلف یا دانشا نماید بسادش نیا یقین است کہ ولی را از برای این دعوت کہ بظاہر شریعت و بباطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و مریدی عبارات است ازین دعوت کہ بخارق کار ندارد و بکرامت او را مساس نیست با آنکہ گوئیم مرید رشید و طالب مستعد ہر ساعت و در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینمایند و در معاملہ عینی ہر زمان از وی مددی میخواہد و مییابد و ظهور خوارق نسبت بدگیران در کار نیست اما نسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق و در خوارق است چگونہ مرید احساس خوارق پیر نکند کہ پیر دل مرده را ز ندہ گیرد و ایندہ است و مبشاہدہ و مکاشفہ رسانندہ نزد عوام اعیای جسدی عظیم الشان است و نزد خواص اعیای قلبی و روح بر بان رفیع الشانست خواجہ محمد یار صادق سہروردی رسالہ قدسیہ میفرماید کہ اعیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اہل شد از ان اعیای اعراض نمودہ باعیای روحی پرداختہ اند و متوجہ اعیای اول مرده طالب گشتہ اند و الحق کہ اعیای جسدی نسبت باعیای قلبی و روحی کاملط روح فی الطریق است و نظر باین داخل بحث چہ این اعیای سبب حیات چند روزہ است و آن اعیای وسیلہ حیات الہی است بلکہ گوئیم کہ فی الحقیقت وجود اہل شد کرامتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحدی جہت است از مہتمای حق جل سلطانہ و اعیای قلوب موات آتی است از ان تہمای عظمی ایشان بان اہل رضاند و عنیت روزگار اند ہم بطرون و ہم برزقون در شان شانست کلام شان و است و نظر شان شفا ہم جلسہ الشہد قوم لایقی جلسہ و لایقین جلسہ علامتہ کہ حق این طائفہ از مطلق نیا جدا شود است اگر شخصہ باشد کہ مستقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس و دل را بحضرت حق سبحانہ و تعالی میلی و توحی پیدا میکرد و برونی از ماسوای مفهوم میشود و آن شخص شخص محلی است و در عدد اولیا است علی تفاوت الدرجات این ہم نظر بار باب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ہر کہ او روی بہ ہبوط داشت نہ دیدن روی نبی سود داشت نہ در مکتوب شریف شمرہ از حسن نشاء خدا طلبی سلطان عمد اندراج یافتہ بود

که فرست بر د و نوع است فرست اهل معرفت است فرست اهل جوع و اهل ریاضت است فرست
 اهل معرفت متعلق بشاقت است استعداد طلب است و شناختن اولیاء حق است سبحانه که بحضرت جمیع وصل گشته اند
 و فرست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال غیبات است که مخلوقات تعلق دارند و چون
 اکثر از خلایق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بر بنیاد دارند و لهای ایشان باطن کشف است
 و باخبار غیبات مخلوقات است اینصفت نزدشان عظیم است و گمان میرند که اینها اهل شداند و خواص اویند
 سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و مبینان حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار
 مینمایند گویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه گمان می برند هر آینه این جامعه خبر میدادند از احوال
 غیبی ما و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت
 خواهد بود بر کشف امور که علاست از احوال مخلوقات و تلمذ میبای نمایند فرست اهل معرفت را که
 بذات و صفات و افعال و اجبی جلیسلطانه تعلق دارد و این قیاس فاسد خود محروم ماندند این جامعه از
 علوم و معارف صحیح این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگواران فرموده
 است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا و مشغول ساخته است ایشان
 با مسوای خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان با احوال خلق متعرض میشدند ضلالت
 حضور جناب قدس در ایشان نمیی مانند انتی کلامه و امثالین سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت
 خواجیه خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محی الدین ابن العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که
 کرامات و خوارق از ایشان بسیار ظهور آورده است در آخر نفس ز طهور این کرامات نادوم بودند و نمیی میکردند
 که کاش نیمه خوارق از این ظهوری آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی ندانست برین طور
 ندانسته سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه تمیز نشود و حق از مبطل چه نوع
 جدا گردد و جواب گویم تمیز نشود گویم و مبطل مترج بود اختلاط حق با باطل لازم این نشاء دینیوی است
 علم بولایت ولی همچنان در کار نیست بسیار از اولیاء الله اند که بولایت خود اطلاع ندارند
 فکلیف دیگر بر اطلاع بولایت شان لازم بود و در بنی از خوارق چاره نبود تا بنی از غیر بنی
 متمیز شود که علم به نبوت بنی واجب است و ولی چون بشریت بنی خود دعوت مینماید مجزئ بنی او را کافیه است
 و اگر ولی با ورا شریعت بنی خود دعوت مینماید از خوارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص شریعت

آن درخت از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت شد علیه و علی له الصلوٰۃ والسلام اعرابی چون نیل
را مشاهده نمود سلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود و غیر خدا را جلشانه سجده
بجا نر نیست غیر حق را جل سلطان اگر سجده کنی بنی آدم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقهاء
هر چند سجده تحیت بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین خطاب آنست که درین امر بحضرت حق سبحا
و تعالی تواضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را
سخرا ایشان گردانیده است و محتاج ایشان ساخت شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که
بنی از کمال عجز و انکسار است بجانب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر با و شرکت بخوبند هر چند جمعی
تجویز این معنی نمایند احسن تواضع ایشان باید که تجویز این معنی نکنند بل جزا و الاحسان الا الاحسان چون پادشاه
وقت از اقصای ممالک خود مراجعت فرموده بدار الخلافه آمده است تخیل که این فقیر بمشیت حق سبحانه
درین نزدیکی بدار الخلافه خود را ساند و الباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات اعلی مکتوب خود و سوم بخواجه ششم بخشی کشی در بیان
آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن و حقوق این باطن با هم قیوم عارف
و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بقلب ظاهر و باطن متوجه دعوت عبادت است عالم خلق و عالم
امر عارف تمام المعرفة هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند نسبت با هم قیوم که وجه خاص اوست که فی
الحقیقت باطن و حقیقت آن عارف چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورت
را بحدت نظر که محض فضل خداوندی جل سلطان موهبت گشته است ملاحظه مینمایم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا
میگردد و صورت و حقیقت پدید میآید و نه آنکه عالم خلق را تمام ظاهر یا هم و عالم امر را باطن چنانچه جمعی
گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورت است و هم حقیقت عنصر خاک هم
ظاهر دارد و هم باطن و همچنین اخفای هم ظاهر است و هم باطن و این که بعالم خلق و عالم امر تعلق
دارد و وزیر و متبذل اعمال صالحه بلکه محض موهبت خداوندی جل سلطان کم کم باطن با هم قیوم مربوط است
لطیف میگرد و تا بحدیکه ازین باطن هیچ اثری نمی ماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مخفی میگرد و و الحاق این باطن با هم
قیوم نه باین معنی است که این باطن در آن اسم حال میگرد و یا آن اسم اتحاد پیدا میکند که آن اتحاد است
سبحان من لا یتغیر بذاته و لا بصفات و لا فی سماء و لا بحدوث الاکوان بلکه این باطن را با این اسم منبسی پیدا

رمزی از عدالت و التزام احکام شرعی رفته بود مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت
 حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت با و شاه وقت منور ساخته است شریعت ملت محمدیه
 را نیز بحسن اتمام ایشان نصرت و عزت بخشید و محبت آثار حکم الشریع تحت سیف رواج شریعت امر بود بحسن اتمام
 سلاطین عظام است انیمینی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است باچار اسلام ضعیف گشته کفار هندوئی بخا
 بهم مساجد بینایند و در اینجا نمیر معبد های خود می سازند و در تانیس درون عوض کریمیت سجدی بود و مقبره
 عزیز آنرا بهم کرده بجای آن دیره کلان را است ساخته اند و نیز کفار بر طام اهرم کفر بجای آرند و مسلمانان
 در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند و روزیکاشی هندو که ترک کل و شراب بینایند اهرام دارند که در آن
 روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در روزناب نیز و نفر و شد و در راه مبارک رمضان بر طمان و طعام میزند
 و میفر و شتر یکس از زربونی اسلام منع آن نمیتواند نمود افسوس صد هزار افسوس با و شاه وقت از
 است و ما فقیران باین زربونی و خزانی با کرام و اعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت
 و علما و صوفیه معزز و محترم بودند و تقویت اینها در ترویج شریعت میگوشتند و شنیده ام که روزی صاحب
 امیر تیمور علیه الرحمه بکوچه بخارا میگذشت اتفاقاً درویشان خائفه حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 در آن کوچه گلیهمای خائفه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن بنیاد مسلمانان
 که داشت در آن کوچه توقف فرمود تا گرد های خائفه را بغیر و منزل خود ساخته بکات فیوض درویشان
 مشرف گرد و مگر باین تواضع و فروتنی که باطل اند نموده بودند کس خاتمه مشرف گشت مقول است که حضرت
 خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر فرمودند تیمور مرد و ایمان بر و مید ایند که در خطبه روز جمعه نام
 سلاطین را که در زینت پایان فرو داده بودند و جوش حبسیت این تواضعیست که سلاطین عظام
 نسبت بانسرو و بخلفاء را شدین او علیه و علیم اصلوات و تسلیات نموده اند و جائزند اشتناند که
 اسامی ایشان با اسامی اکابر دین و دین در یک درجه مذکور شود و شکر الله سبحانه و تعالی ای برادر سجده که عباد
 از حبیبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و کسار است شکر کمال تواضع و فروتنی است
 لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت و احباب و جود هل سلطانند داشته اند و غیر او را سبحانه بخوبی
 نموده مقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام روزی برای می رفتند اعرابی آمده بجه
 طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوٰه و السلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبند

سالك متوجه جناب قدس خداوندی بجلشانه بزرگ و مراقبه میگرد و وساعه فضا عه از اسوا سے اعراض مینماید
و آن عکوس صور علمیه و صفات و اجبی جل سلطان در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و برترین خود که عدماست
است استیلا و تسلط مییابد الا ان جز با کدکم الغالبون معامله تابجای میسرسد که عدماست نه چون اهل و همیو لے
بوده است و عکوس را روبرو استتاری آرند بلکه تمام از نظر سالك تحقیقی میگردند و غیر از عکوس با صول و صول خود
در نظر و غنی مانده بلکه عکوس که مایای صول خود اند نیز از نظر تحقیقی میگردند و چه میار از از تفا چاره نبود این مقام
مقام قاسست و لیس بلند است و اگر این سالك فانی را بقا باشد بخشد و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ
پوشست رنگ کفایه بدن است غوا به یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده است
تعبیر از آن به پیراهن شعر نماید و از خود مبائن یا بدانی الحقیقت در موطن عدم از وی مبائن نشده است
و داخل مظان اتای اوست با جمله عدم درین مقام جز و مغلوب و مستور اوست و از حالتی
که داشت فرو داده است و تابع بلکه قائم آن عکوس که با و قیام داشتند گذشته است و این
فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیراهن شعر از خود جدا بیافته و بعد الملتیا و الے
چون غنایات بیغایات خداوندی جل سلطان شامل حال و گشت و دید که آن جز و مغلوب ازین ترکیب بخلال
یافته مفارقت گزید و تشخیص که بجهول آن عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گویا طغیشت
در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد ر است سازند و قیام آن بان کالبد دهند و چون صورت درست شود
و ثبات در سونخ پیدا کند آن کالبد را شکستند و قیام او را کالبد دور ساخته بخود قائم دارند و در
ما نحن فیہ نیز این عکوس که قیام با و داشتند یافت که قیام خود بلکه با صول خود پیدا کردند این دم طلا
لفظ اما جز بر عکوس و اصول آن عکوس نماید و جز و عدنی گویا با و مساس نداشت و یافت که حقیقت فنا
درین موطن صورت بسبب فنای سابق گویا صورت این فنا بوده است و ازین مقام چون ببقا
آمد و ندو بعالم باز گردانیدند نه آن عدم را که نسبت جز نیست داشت و اصلت و غلبه مر او را
بود باز گردانیده مجاور و برترین او ساختند و از حقیقت و صورت او مبائن گردانیدند و اطلاق لفظ انابیر
کردند و برای علم و مصالح آنرا باز در رنگ پیراهن شعر پوشانیدند و در خیالت اگر چه عدم را باز آوردند
اما قیام آن عکوس را بان وابسته ساختند بلکه عدم را بان عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقای سابق
گذشت هر گاه در آن بقا این نسبت باشد اینجا که حقیقت بقا است این نسبت بر وجه اتم خواهد بود

میشود و مجهول کیفیت که موهم حلول و اتحاد میگردد و فی الحقیقت نه حلول است نه اتحاد که مسلم قلب حقیقت امکان است حقیقت و وجوب تعالت و تقدس که محال عقلی است و در شریعت زنده است و آن ظاهر صریح است که باقی میماند هر چند که از عالم شهادت است که مشهود و مرئیست اما منصف برنگ باطن است اگر چه باطن از حیطه مشهود و ادراک برآمده است و طبعی بغیب گشته و رنگ پیدا کرده و اگر چه از رنگ بیخونی پیدا نکند و از حیطه ادراک چون پرو نرود و رخت از شهادت بغیب نکشد از بیخونی حقیقی نقیصی نیاید و از بغیب الغیب مطلع نگردد و باید دانست که این طائفه باقیانند و تمام روح بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه با و مربوط است و معامله دعوت و تکمیل نیز با و منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلل بر ارباب مکانی دارد و خواه متعلق بمقامات و وجوب بود نیز متوجه ظاهر است و بهر چه ظاهر رود و در روی او نیز همان سوی است از جهت تکمیل تریست و تمیم عبادت چه این دارد از غل است و انیموطن موطن دعوت است حقیقت شود و مشاهد در آخرت است معامله کشف و معائنه در پیش است عبادت معبود و جسد سلطان در نیموطن به از استغراق در معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استملاک در مطلوب است از باب سکر این را با و در اندیشه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل اینجا جنب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید بر جسم موت آمده قدم در کوی وصال محبوب خوا برد نهاد و بدولت وصل و اتصاف بجزا حمت اغیار مشرف خوا برگشت نه هیند الا رباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتخرج فی ربنا اتم لنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر و اصلوة و اسلام و التحیة و البرکة علی خیر خلق الله و علی

اخوانه الکرام و صحبه اعظام الی یوم القیام مکتوب بود و چهارم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجادرت بهم رسانید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین حقان مکناست علم این فقیر خیاچه در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است که نشاء هر شر و نقص است با عکوس صور علمیه اسماء و صفات الهی جلشانه که در آن عدمات ظهور یافته اند غایت بانی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی بحال گشته است شخیص و تمیز عدمات آن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدمات تمیز و این قیام در رنگ قیام عرض کجهر نیست بلکه در قیام صورت است که سیولی گفته اند و شخص هیولی را بصورت داشته اند و چون توفیق الله

جز مظاهر و ظلال آن وحدت نبی باید لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است و در حق او معدوم است ناچار همه در مقام صلح است و همه بر صراط مستقیم میاید و باین کریمه ترحم نماید و امن و امان و آلا و آلا و آلا بناصیبتان ربی علی صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته خلق را عین حق میانکار و در محراب را عین رب میدانند همه گلهای است که از مرتبه جمع میشکند منصور درین مقام گوید کفرت بدین الله و الکفر واجب و التدری و عند مسلمین قبیح و این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و هر چند کافر شریعت مردود است مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چنان کفو استوار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفار از استیلا ی جهل و طرد پیدا شده ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است و حق از باطل و خیر از شر اینجا تمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بحال میرسد نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند و فرق در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلندتر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت پست و ادون است و آسمان نسبتش آند فرو و ورنه پس عالمیست پیش خاکتودیه و از مشعل قدس الله تعالی اسرار هم هر که به شیطیات حکم نموده است و خنان مخاف ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکروی تمیزی است و رگا که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از انشال بن سخنان پاک و مبرر اند و بظاهر باطن اقتدا با نبیا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و تسلیات پس شخصی که تکلم بشیطیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه بر صراط مستقیم انکار رود و در میان خلق و حق اثبات تمیز کند و بوجود آئینیه قائل نبود و اگر آن بمقام جمع رسیده است و کفر طریقت متحقق گشته است و نسیان ما سوای فرموده مقبول است سخنان ناشی از سکر اند از ظاهر مصروف و اگر آن شخص بی حصولین حال و وصول بدرجه اولی از کمال باین سخنان متکلم است و همه را بر حق و بر صراط مستقیم میدانند و تمیز باطل از حق نمی نمایند از ناوقه و ملاحظه است که مقصودش ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و تحیات پس این کلمات خلافیه هم از حق صاف میشوند و هم از باطل محق را آبجیات اند و باطل را سم قاتل در رنگ مایخی که نبی اسرائیل را آتش شکار بود و قطعی را خون ناگوار این مقام فریاد اقام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان کابرار باب سکر از صراط مستقیم

غایه مافی الباب جامه را بعد از لباس بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لایس گرمی متاثر میگرد و اگر سرد است بسرو میگرد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر یافت و اثر او را در تمام بدن ساری ویداما میداند که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است و از جانش داخل اگر شر و نقص است که از آن عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب ای مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صفات بشریت با دیگران مسا هم اما از وی و از ان بنای جنس وی ظهور صفات بشریت عرضی است که از مجاور آمده است و دیگر ذاتی و اصلی نشان مابینما عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص بلکه انحصار خواص را در رنگ خود با تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند محروم میمانند کریمه نقالو البشر پیدا و نناقط و کریمه و قالوا الحمد للہ الرسول یا کل الطعام و شتی فی الاسواق نشان حال نشان است بعنایت اللہ سبحانہ هر چه از صفات بشریت در خود می بیند بیا بد که حامل آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت دیده است و سرایت کرده و خود را بنام و کمال زان صفات پاک و متبرایا بد و شتم زان و خود حساس میکند سبحانہ الحمد و المنة علی ذلک این صفات که نسبت مجاور ظاهر میشود و در رنگ نسبت شخص لایس لباس سرخ است بسرخ لباس مجاور سرخ بیندیرا بلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخصی را بر سر آن شخص و نه حکمای خلاف واقع منتسب می سازند هر کس انسان خواند افسانه است بد و آنکه ویش نقد خود را ندانست بد است آب نیل است و قطعی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و ربنا لا تنزع قلوبنا بعد از این و هب لنا من لدک رحمة انک انت الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بود و ویم بمقصود علی تبریزی و رسوال از کفر حقیقه صدور یافت بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفوا صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود و خود ما وقت و مکان هر چند تقاضا گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود و بعضی وقت چند کلمه نوشته آمد محل کلام در حل جمیع آن مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمیع است که محل اشتنا است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک در نیموطن در مرایای جمیله و زلیله جمال و حدت خوب است پس خیر و شر و کمال و نقص را

واشجار و انماذ خود را از جهت مجتهد رسول علیه وعلیه صلوات والتسلیمات اشیاء نموده اند نفس رسول شدرا
 بر نفس خویش اختیار کرده اند مجتهد رسول را بر مجتهد خویش و بر مجتهد فریاد و اموال خویش و ایشانند
 مشاهدان وحی و ملک بینندگان و معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم شان عین شده
 هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک مثلهم فی التورۃ و مثلهم فی الانجیل
 هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء و اشدین باشند از بزرگمایان ایشان
 چه و انماذ همان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها البنی حسبک
 الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام
 حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف صحبت خیر البشر
 علیه وعلی آله الصلوات و التحیات و بعد از و استن بزرگمایان و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان انجاء عترت
 کنندگان و تشکیک پیدایندگان نزدیک است که این شهادت را در رنگ مغالطهای و سفسطاهای زر
 اندوده تصویر نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگر چه باده غلط را در شهرها تشخیص نکنند و محل سفسطه را تعیین
 ننمایند الاقل مجمل این قدر شاید دانند که موادی این تشکیکات و حاصلین شبهات بی حاصل است بلکه مضاعف
 بداهت و ضرورت اسلامیه است و مردود و موطر و بکتاب و سنت است مع ذلک در جواب آن سوال و در
 تعیین مواد غلط آن شبهه چند مقدمه معین الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجهی که انشائی خیر
 مقدمه است هر چند هر مقدمه جو بیست علاحد اولی که جمیع منطوقات و معقولات آنحضرت علیه علی الصلوة
 و التحیة بموجب وحی نبوده و کریمه و ما یطق عن الهوی مخصوص بنطق قرآنی است کمال اهل التفسیر و نیز اگر جمیع
 منطوقات او علیه وعلی آله الصلوة و السلام بموجب وحی بودی بر بعض معقولات او علیه وعلی آله الصلوة و السلام
 از نزد حق جل شانہ اعتراض دارد نگشتی و عفو از ان گنجایش نداشته قال الله تعالی خطا بالنبی علیه
 وعلی آله الصلوة و السلام غفر الله عنک لم اذنب لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتماعیه و در امور عظیمه بموجب
 کریمه فاعلموا یا اولی الابصار و کریمه و شاورهم فی الامر اصحاب کرام را بان سرور علیه وعلیه صلوات
 و التسلیمات گنجایش مشکو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر باعتبار و امر بمشور و بی حصول
 رد و بدل صورت ندارد و در قتل و فدیہ اسبابی که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق
 قبل حکم کرده بود و وحی موافق را سے فاروق آمد و بر اخذ فدیہ و عید نازل گشت آن سرور

منصرف گشته پس کوههای ضلالت و خسارت افتاده اند و درین خود را برپا داده اند و انداخته اند که قبول این سخنان
مشروط بشرائط است که اگر باب سکر موجود اند و در ایشان منقود معظم این شرائط نسیان با مساوی حق است
سبحانه که دلیل آن قبول است مصداق ایتناز محقق از مطلق استقامت بشریعت است و عدم استقامت بشریعت
آنکه محقق است با وجود سکر و مستی و بی تمیزی سرسوی از کتاب خلاف بشریعت خواهد نمود و منظور با وجود قول ناالحق
در هر شب در زمان بازخیز گران یا نصرت کثرت نماز نافله و امیکر و وطعمیکه از دست ظلمه آن میرسد اگر چه از
وجه حلال بوده میخورد و آنکه مطلق است ایتیان احکام شرعی بر روی چون کوه قاف گران است کرمیه

کبر علی لشکرین ما ندعوهم الیه نشان حال نشان ربنا ایتنا من لدنک حمیه و بیانی نشان امرنا رشد و اسلام علی من
اتبع الهدی مکتوب بود و در ششم خواجه ابوالحسن خبشی در حل آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مرض موت طلب
قرطاس فرمودند تا چیزی بنویسند و حضرت فاروق بلجعه از صحابه منع آن نمودند و در یافته الحمد لله و سیلام
علی عباده الذین اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و ایتیمه در مرض موت طلب
طلبیدند و فرمودند تا بنویسند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر
از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع ایتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا
کتاب الله و گفت اجماع استفساره و حضرت رسالت علیه علی آله الصلوٰه و السلام و ایتیمه هر چه میفرمودند از روی وحی
میفرمودند که قال الله تعالی و ما یطوق عن طوی ان صوالا وحی یوحی و منع و رد وحی کفر است که قال الله تعالی
و من لم یمک به الا نزل الله فاولئک هم الکفرون و ایضا تجوز بجز و بدیان بر پیغمبر تسلیم رفع اعتماد است و از حکام
شرعی و آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویجیه است بدان ارشاد که الله تعالی و هلاک سواء لهما این
شبهه و امثال این شبهه را که جمیع بر حضرت خلفاء ثلاثه رضی الله تعالی عنهم و بر سایر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم
ایراد نمایند و این تشکیکات را در ایشان میخوانند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیه و علی
آله الصلوٰه و السلام قبول نمایند بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام
از هوا و هوس مزی شده بودند و دینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشان از اکابرین
و کبرای اسلام که بذل نموده اند و اقامت های خود را در اعلاای کلمه اسلام در نصرت سیدنا نام و اتفاق فرموده
اموال خود را در اعلاای کلمه اسلام از برای تأیید دین متین در لیل و نهار و در سر و چهار و گذار گشته
اند و عشار و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زر و دین خود را

اکابر صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجرت و پیروی و چه توان گفت و عظمت درجات ایشانرا چگونه درک
نماید که چسبیت اهل تفسیر گفته اند که گریلا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته که سابق سابق
است و در انفاق و مقاتله و قال سبحانه تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجرة امام محی است در
معالم التبریل زجا بر نقل کرده رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که برونخیز و یک کس را
که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه و تعالی ازین قوم خشنود و
و شک نیست که تغییر شخصی که مشرب به بهشت باشد کتاب و سنت کفرست از آنچه قبایل مقدمه خاص آنکه
توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس نه از روی رد و انکار بوده عبادا باشد سبحانه
من ذلک انقسام سوء ادب از وزرای وندمای پیغمبری که خلق عظیم متصف است چگونه باشند بلکه از ادناس
صحابی که یکبار یاد و بار بشیر و صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام است و که بدولت
اسلام مستعد گشته اند انقسام رد و انکار متوجه نیست فایک کسب که را کابر و زرا دند با باشد و از اعظم مهاجرین
و انصار بود این معنی محیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس نصان و ها که با کابر دین انقسام سوء
ظن پیدا نمند و نا فهمیده هر کلمه و کلام مواخذ نمایند بلکه مقصد حضرت فائق استقام و استفسار بوده چنانچه
گفته است قسمو یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درین باب جدد داشته باشند در نیوقت
نازک تصدیق ایشان بناید و اد چه اگر بومی و امر طلب قرطاس نموده اند بتا کید و مبالغه طلب قرطاس
خواهند کرد و با پنجه ماموران خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر بنی واجب است و اگر این طلب با مروی نیست
بلکه سخا دهند که از روی جهتا و فکر چیزی نویسند وقت مساعدت آن نمیکند باینجه جهتا و بعد از ارتحال
ایشان باقی است مستنبطان است ایشان از کتاب که اصل اصول دین است حکام اجتهادیه را استنباط
خواهند نمود و هر گاه در حضور ایشان که آردان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بود و بعد از
ارتحال ایشان که زمان انقضاء وحی است بطریق اولی استنباط و اجتهاد او را علم مقبول خواهد بود
چون آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام درین باب جد و اهتمام فرمودند بلکه ازین امر عرض
نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقعی که برای مجرد استفسار بود هیچ مذموم نیست
لا فکله کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوٰة والسلام عرض
کردند اهل میما من یفسد فیها ویسفک الدماء و یمنع من سجده کبر و تقدس لک حضرت زکریا در وقت نشأت

فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام لوزل العذاب لما تجا غیر عمر و سعد بن معاذ و غیره از ائمه قبل آن ساری
بود و مقدمه سلیم آنکه سهو و نسیان بر پیغمبر جائز است بلکه واقع علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث
ذی الیدین آمده که آن سهو و علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند و الیدین عرض
کرد و انقضت الصلوة ام نیست یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سهو و علیه الصلوة
و السلام برخاسته و دو رکعت دیگر آن منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و نسیان در حالت صحیح و بخت
ببقضاء بشهرت جائز باشد صدور کلام بقصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلا
و جع بمقتضای بشهرت اذان سهو و علیه وعلی آله الصلوة والسلام چرا جائز نباشد و اعتماد
از احکام شرعی بر آن چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه تعالی بوجی قطعی آن سهو و علیه
وعلی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او فرموده و صواب را از خطا متمیز ساخته چه
تقریر نبی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعی و ایس ثابت
شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب رفع اعتماد است از احکام
شرعی و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمه رابعه آنکه حضرت فاروق بلکه خلفا و ائمه رضی الله تعالی عنهم
بمشهرت بکتاب و سنت و احادیث بخصوص در باب بشارات جنط ایشان از کثرت روایة ثقات توان
گفت که بحدیث مشهرت بلکه بحدیث معتبره رسیده باشد انکار آن از جهل است یا از عناد و روایة احادیث محل و
حسن اهل سنت اند که از اساتذ خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و روایة جمیع فرق مخالفه
یا اگر جمیع کنند معلوم نیست که عشر عشر اهل سنت بر سنن کمالیخه علی المتشیع المنقح المنصف و کتب و احادیث
اهل سنت بخون به بشارات این اکابر است به بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرق
مخالفین بشارات را روایت کرده باشند نمیست که عدم روایت بشارات بر عدم بشارات
و لالت ندارد و اما ثبوت بشارات این اکابر به بهشت در قرآن مجید پس است آیات متکثره قال الله
تبارک و تعالی و السابغون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله
عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار فالیدین فیها ابدوا لک الفوز العظیم و قال تبارک
و تعالی لا یستوی تم من اتقوا من قبل الفتح و قال و لک عظیم و جبه من الذین اتقوا من بعد و قال و لک عظیم
و عظیم الحسن هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح اتفاق و متفاهم کرده اند مشر به بهشت باشند از

علی لفظن المنصف لفظ حدس بسبب بزرگانی آورد و الا مثال تشکیکات بر بی ابطالان اند و مقتدایان که در
 ابطالان آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهات است بران بداهت بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد
 این فقیر در رنگ نیست که شخصی دی نفون نزد جماعه الهان بیاید و سنگ را که محسوس ایشان است بدلائل
 و مقدمات از رانده بر ایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان چون دفع آن مقدمات موهمه
 عاجز اند و در تعین مواعطای آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند بلکه یقین بدیهیت آن سنگ یتیم
 و حس خود را فراموش می سازند بلکه ستم سید از نذریر کی باید که اعتماد بر ضرورت حس نماید و مقدمات موهمه را
 ستم سازد و در اخن نیمه نیز بزرگی و علو درجات خلفا و ثلثه بلکه بزرگی مجمع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم
 الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس مشاهدات قاضی و طاعن این بزرگواران بدلائل قدرانوار
 قیج و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان در رنگ قیج آن سنگ است که در وجود آن نمایند و از پرده سبزند
 رنبالا ترنج قلوبنا بعد از پرتینا و هب لنا من لدنک رجته انک انت الوهاب فی الیوت شعری ما علم علی سب
 اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام و لیس طعن احد و سب شخص من افسقه الکفره عما یعدنی فی التبع عباد و کرامه و
 فضیله سبیل الی النجات کلین سب هداة الدین و طعن حماة الاسلام و ادر و فی الشرح ان سب علماء الرسول
 علیه و علی آله الصلوة و السلام کافی اجل و ابی لب شلا و طعن ما لا یجوز عباد و کرامه بل لا عرض منهم و ان احوالهم و احوال
 و اسب و سلم فی بعض الوقت و الاشتغال بالالیعینه تلک مته قد خلعت لها کسبت و لکم ما یستم و لا یستلون عما کلا و یعلو
 حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب بنجیه علیه و علیهم الصلوة و السلام رحما و بنجیم میفرماید پس در
 حق این بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر برون منافی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت کینه
 درین بزرگواران قیج در فریقین پیدا میکنند و رفع امان از طافیقین مینمایند پس هر دو فریق از اصحاب لازم می یابد
 که طعن باشند عیاذا باللہ سبحانه من ذلک و بهترین نبی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بدترین
 مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان عداوت و کینه متصف گشته اند
 هیچ مسلمانی باین امر عزرات نماید و این معنی را تجویز نکنند چه قسم بزرگی است حضرت امیر راضی الله تعالی عنه
 که خلفا و ثلثه رضی الله تعالی عنهم معاوی او باشند و حضرت امیر را باین حضرات عداوت مبطنه بود
 این خود قدح طرفین است چرا با یک دیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدیگر نباشند و فانی در امر خلافت
 نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود و اقیلوسه

ولادت حضرت یحییٰ علی نبینا وعلیها الصلوٰۃ والسلام گفته اتی کیون لی غلام وکانت امراتی عاقراً و قد بلغت من الکبر
عتیا و حضرت مریم علیها السلام گفته اتی کیون لی غلام ولم یسنسئلی بشراً ولم اک بغیا و حضرت فاروق هم اگر برای
استقام و استفسار در اثبات قرطاس توقف نموده باشند چه مضائقه است و چه شور و شمر است مقدمه سادس
آنکه حصول حسن ظن بصحبت آن سرور و باصحاب آن سرور علیه وعلیهم الصلوات و التسلیات در کار است و دانستن آنکه
بهترین قرون و ابدوده است علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام اصحاب او بهترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیهم
الصلوة و التحیات نیز در کار است تا یقین شود که در بهترین قرون بعد از احوال آن سرور علیه وعلی آله الصلوات
و التسلیات جماعه که بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات برعل باطل اجتماع نخواهند کرد
و فسقه کفره جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب بهترین بنی آدم اند زیرا که این دین
و امت نبص قرآنی خیر الامم است و بهترین امت ایشانند چه بیچ ولی چه تبه صحابی ز سر پس اند که بر سر
انصاف باید آرد و باید فهمید که اگر منع اثبات قرطاس از حضرت فاروق کفری بود حضرت صدیق که
نبص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تنصیف مخالفت او می کرد و مهاجر و انصار که حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان رضی گشته است و موجود جنت ساخته است
با و بیعت میکردند و جانشین پیغامبری ساختند و چون حسن ظن بصحبت و باصحاب آن سرور علیه وعلی آله
الصلوات و التسلیات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات بجات بیشتر شد
و حدس بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذ بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه وعلیهم الصلوات
و التسلیات پیدا نشد و بسوئ ظن تشکیلاتین سوئ ظن ناچار بصاحب آن صحبت و بصاحب آن اصحاب
منجر خواهد شد بلکه مولای آن صاحب نیز خواهد رفت شناخت این امر را نیک باید دریافت ما آمن

بر رسول من لم یقر اصحابه قال علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان
من اجمعهم محبة اجمعهم و من انقضهم فبعضهم فبعضهم پس محبت اصحاب ستلزم محبت او گشت علیه و
علیهم الصلوات و التسلیات و نقض اصحاب ستلزم نقض او علیه وعلیهم الصلوات و التسلیات
و اتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه و امثال آن شبهه حاصل شد بلکه جو تبه
بجصول بنامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابی است از جو تبه چنانچه گذشت و مجموع
این مقدمات بحول الله سبحانه جمعا و این شبهه بنیاید و در دفع این تشکیک از نظر جدس می آرد و کمالا یخف

بخش مرتبه اکابر و اعلیٰ است و اگر شخصی بامر دیگری هم متقدم نشود تصور عبارت چیست سلاطین امر و مجری تسلط
 بخود و حشم و خاند و کمالات خود را مربوط با ایشان میدانند و از این معنی هیچ نقصانی و قصوری و مراتب ایشان نیست
 چنانچه معلوم و شریف است نشاء این استنباه عدم فرق است در میان تمتع و اتقائی که از جانب صاحب امر می آید
 و تمتع و اتقائی که از جانب عالی حال میگردد و بین شد که اول کمال بخش است و ثانی نقصان از برای اول مجوز باشد
 و ثانی تمتع و اندر سبحانه الملم للصواب ربنا انتامن لک رحمة و بقی لنا من امرنا رشد و السلام علی من اتبع الهدی
 مکتوب نو و دهم بحضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار و العلوم خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم صدور
 یافت الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی سوال کرده بود ند که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالیٰ
 نہ داخل عالم است نہ خارج عالم نہ متصل است بعالم و نہ منفصل از عالم تحقیق این بحث چیست جواب حصول این
 نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بر دو خود متصور است که موجودی نظر بر وجود دیگر ازین نسبت خالی
 نیست و در مابین فیہ دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چرا و تعالیٰ موجود است و عالم با سو
 اوست سبحانه موجود و متخیل هر چند عالم بفتح حضرت حق سبحانه و تعالیٰ اتقان و استحکام بر نیچہ پیدا کرده است که
 بار تعالیٰ و ہم و خیال تفع نیست و معالمت تعلیم و تغذیای بدی با و مربوط است تا ثبوت آن مرتبه حس و وہم
 است و بیرون حس و وہم و اقدار گاهی نیست کمال قدرت است سبحانه که وہم متخیل را در حق ثبات و
 استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود و بیروی جاری ساخته اما موجود موجود است و وہم
 موجود هر چند ظاهر بنیان موجود را نظریه ثبات و استقرار و نیز موجود تصور نمایند و موجود و اندک تحقیق این معنی
 و کتب و رسائل خود تفصیل فرشته است اگر احتیاج اقتدا بخارج و عوالم نماید پس موجود را نسبت به وہم از
 نسبت هیچ شایع نباشد توان گفت که موجود نہ داخل موجود است و نہ خارج موجود و نہ اتصال به وہم
 دارد و نہ انفصال از وہم زیرا که آنجا که موجود است از وہم نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت با دلموه
 آید این بحث را بشان واضح گردانم نقطه حیال که از سرعت سیر بصورت دائره متوهم میگردد و موجود اینجا همان نقطه
 است و صورت دائره را جز و وہم ثبوتی نیست چنانکه نقطه موجود است از دائره متوهم آنجا نامی نشانی
 نیست و درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دائره است و
 همچنین اتصال و انفصال نیز در میان اینها متصور نیست چه در آن مرتبه دائره نیست تا نسبت متصور گردد
 نسبت الجدار و لایم الحقیق سوال حضرت حق سبحانه نسبت قریب احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و

حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر بیلادی پیدا شود این خلافت را
 بیک و نیار بفرستم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت و در امر خلافت بوده است
 بلکه قتال با بغاوت فرض میداشته است و دفع اینها میکرد و قال الله تبارک و تعالی و تعالے قتلوا
 التي تبین فی حق نفعی الی امر الله غایتی مافی الباب چون حاربان حضرت امیر باغبان مادل اند و صاحب
 رای و اجتهاد اند اگر چه درین اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت و از تفسلیق و تکفیر دور اند حضرت امیر
 و در شان ایشان میفرماید انما یفعلوا علینا لیسوا کفره و لا فسقه لما لهم من التاویل قال الشافعی
 و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ملک و ما و طهر الله عنهما یتینا فلنظیر عنهما الشننار بننا اغفر لنا و لاخواننا
 الذین سبقونا بالایمان و لا یجمل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم و الصلوة و السلام
 علی سید الانام و علی آله و صحابه الکریم الی یوم القیام مکتوب نمود و مقتضی بخواجہ ششم شعی صدور یافت
 در جواب سوال که طلب حل مکتوب ششم کرده بوده الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی پرسیده
 بود که معنی این عبارت بحسبیت که در مکتوب ششم واقع شده است انکارم که مقصود از آمرزش
 من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیم صلوات و تسلیات منصف گردد و حسن طاعت این
 ولایت باجمال صباحت آن ولایت ممتاز شود و باین انصبغ و امتزاج مقام محبوبیت
 محمدیه بدرجہ علیا رسد بدانند که منصب و لاکی و مشاطگی بیج ممنوع و محذور نیست دلالت و توجیه
 صاحب جمال و کمال را باهمدگر مخلص سازد و حسن هر کرام را با یکدگر مقرر کند و انکمال خدمتگارے
 اوست و نهایت شرف و سعادت او از نیمنه بیج نقص و قصوری در شان آن دو صاحب جمال لازم
 نمی آید و همچنین اگر مشاطگی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید و طراوت و زینت دیگر پیدا
 آرد شرافت و سعادت اوست و بیج نقص و قصور اینها را لازم نه سه از انطرف پذیر و کمال و نقصان
 وزین طرف شرف روزگار من باشد و باجملة استغفار و استفاده که صاحب دو تانرا از راه عثمان و خدمه
 میسر گردد و بیج ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب و تان در خدمت علما و
 خدمه است قاصد و لقی بود که از خدمه تنفع و تمتع نمود و استغفار و استفاده از
 همسگن قصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی جسد قدس من التین بن عباس رضی الله عنهما فرمود
 است که سبب نزول این آیت که میباید سلام حضرت فاروق است و نبی الله علیه و آله است که خدمات اصاغر و کبار

که اگر قرار غیر است که ظلال آن با محله حصول نقص است و وصول کمال این سخن فرغ و فهم هر بی سرانجامی نیست بلکه نزدیک است که حصول را بهتر از وصول دانند و فسطائی از پیچری عالم را موهوم و محیل بان منی گوید که آنرا شبوت و تحقق نیست مگر باختراع وهم و تراش خیال که اگر وهم و خیال تبدیل گردد آن شبوت و تحقق نیز متغیر شود و مثلاً اگر چیزی را بهم بشیر غبی تصور کرد آن بشیر غبی است اگر همان شی را وقت دیگر بهم تبلی حکم کرد آن شی تلخ است این سید و لقمان از خلق و صنع خداوندی جل سلطان غافل ندیده بلکه منکر و انساب و استناد که بوجود موجود خارجی است و در و جا بل سنجایند که باین املی رفع احکام خارجی که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دایمی را میکنند که مخبر صادق علیه و سلم آنرا اهلوت و السلام از آن خبر داده است و احتمال تخلف ندارد و او

حزب الشیطان الامان حزب الشیطان بهم انجا سرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت گردید اگر چه در مرتبه بهم و خیال بود و معامله تعذیب و تبیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمود ویر حیرا اطلاق وجود بودی تجویزی نمی نمایند و او را موهوم و نمیدانند و حال آنکه شبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند و چنانچه مقرر متکلمین است جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اغراضی است و آنرا مبدء هر چیز و نشاء هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را با مساوی حق جل و علا که سر اسرار نفس و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را با خس نمیتوانند داد و مقتدا درین امر کشف و فرست است کشف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موهوم گویند باعتبار آنست که آن غیر نیست و ارتباطی هر چند محمول الکفیت بوده بان وجود و ثابت است و در رنگ ظل که اصل خود قیام دارد آن خیر نیز قائم بان وجود است و نیز شبوتی که در مرتبه بهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موهوم است اگر مرتبه بهم را بعد از صنع و اتفاق خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج بهم گویند گنجایش دارد و آن شبوت و بی را باعتبار این دو ظلیت اگر وجود خارجی بهم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موهوم خارجی تصور کنند بهم جائز بود با جمله ممکن هر چه دارد مستفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی نیافریده است او را بی ملاحظه ظلیت وجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است باو تعالی در خمس اوصاف او تعالی تعالی است و عن ذلک علوا کبیر او این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موهوم خارجی گفته است آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت محل باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف شبوت و تحقق گفته باعتبار

حال آنکه موجود را بموجود چه نسبت قرب و کلام احاطه است اینجا که موجود است و موجودی نسبت تا محیط و محاط منتهی
 کرده شود و جای این قرب احاطه از قبیل قرب جسم به جسم است و احاطه جسم به جسم بلکه این قرب احاطه از این نسبت
 است که محمول کیفیت معلوم الاینتیه اند قرب احاطه مرتق را سبحان اثبات نمائیم و بیان یافیم اما کیفیت آنرا نمائیم که نسبت
 بخلاف نسبت اربعه که در سابق گفتی آن نموده شده است چنانچه محمول کیفیت از غیر معلوم الاینتیه اند نیز چه شریع چه ثبوت
 این نسبت وارد نشده است تا اثبات نشان نمائیم و کیفیت نشان را بمحمول و انیم هر چند معنی اتصال بیانی
 را در رنگ معنی قرب و احاطه بی کیفی در آن حضرت حل سلطانة توان بخیر نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال
 نیامده است و قرب احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب محیط باید گفت و اطلاق انفصال خروج و دخول نیز
 در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جوهر را نسبت بدائرة موجوده احاطه
 قرب و محبت اثبات نمائیم محمول کیفیت خواهد بود چه نسبت را از متبیین چاره نیست لیس الموجود الا نقطه جوهر
 و همچنین اتصال و انفصال خروج و دخول بی کیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه متبیین ثابت نباشد چه وجود
 طرفین از برای نسبت معلوم کیفیت در کار است که متعارف و معتاد است و آنچه محمول کیفیت است از حیثه عقل
 بیرون است حکم در اینجا لزوم وجود طرفین نبودن از احکام و همیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس
 غائب است بر شاخص همیه عالم را که موجود و متخیل گفته است یا بمعنی است که خلق عالم در مرتبه و هم و خیال واقع
 شده است وضع او در درجه حسن اراء محمول است و در رنگ آنکه قادری بر کمال دائره موجوده را که نصیب
 و غیر از اختراع و هم و خیال نیست در مرتبه و هم و خیال خلق فرمایند وضع کامل خود را در آن تبتاقان و شیخ کام خشد
 برنجی که در هم و خیال آن کلیه مفعول گردد ثبوت آن خلل پذیر و دور قیامی آن تصور پیدا کنند این دائره موجوده مصنوعه
 هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است لیس اما تناسبی بوجود خارجی دارد و دستنادی بوجود خارج
 او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره آنرا کما ناشی شود و غشتر آن باشد که ستر و لیر آن گفته آید و در پیش
 و گیلان و این دائره را اگر در روشن آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر مرآت شود آن نقطه گوئیم هم گنجایش دارد
 و اگر دلیل و دایره آن نقطه گوئیم نیز میگردد روشن گشتن نظر بموجود است مرآت شود و ظهور و نشان مناسب مقام
 ولایت است و طالع ایمان شهودی و دلیل و دایره متناسب مرتبه کمالات نبوت است و طالع ایمان غیب
 که از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری فلج است
 و در غیب هر چند غیب حاصل ندارد اما حاصل است و گرفتاری حاصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما غیب حاصل است

کثرت شمرات از کجاشی شد ما و رای عدم وجود است که شمرات با و راه نیافته است جواب عدم چنانچه کثرت
وجود است و منظر خیر و کمال است و وجود نیز مراتب عدم است و منظر شر و نقص است الیس علیہ اللغه در جانب
عدم شمرات را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شمر است و در جانب وجود نیز شمرات متوهم را اخذ نموده
است که از راه مرآتیت و منظریت عدم در مراتب وجود ظاهر شده بود پس حال شمرات طرفین شد ذاتی و معرفی
اصلی و طی پس ناچار ما خویشا و وجود شمرات نما و از استی و لا تعیست که از صفات عدم بوده محروم ساخته
مع ذلک در جانب وجود شمراتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود و نیز نصیب با و ادنا چنانچه شمرات با بدی
رسانیدر بنال تاریخ قلوبنا بعد از هرتینا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب و السلام علی من اتبع الهدی
علی من التزم متابعة المصطفی علیه و علی آل من اهلک و التسلیمات تمها و اکملها مکتوب بود و توهم میر محمد نعمان
صدور یافته در جواب سواهای که کرده بودند بحکم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
پرسیده بودند که گاه هست که سالک در وقت عروج خود در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات و النجات
که با جماع از و افضل ندید باید بلکه بسا است که خود در مقام انبیا علیهم الصلوات و النجات ببینا حقیقت این
معامله چیست بعضی مردم از اینجا مساوات آن سالک با باب آن مقامات توهم میکنند و شرکتی اورا و تقیما
با عالی آن مقامات و تخیل می آرند و باین توهم و تخیل رد و طعن او مینمایند و زبان لامت و شکایت در حق
او دراز میکنند کشف غطا از وی این معما باید نمود و جوابش آنست که وصول سا فل بمقامات عالی گاه هست که
از قبیل وصول فقر و محتاجان بود که با جواب اصحاب دول و بالکنه خاصه ارباب توهم میسر گرد و تا از اینجا حاشا
نخواهند و از دول توهم ایشان در ویزه نمایند و دراز کاری بود که این وصول را مساوات و شرکت نمود و بسا
که این وصول از قبیل تماشائی بود که بواسطه و مسائل سیر اماکن خاصه امر و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا
کند و غیبی بعلو پیدا آر و توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین سیر و تماشا چه متصور
بود و وصول خادمان بالکنه خاصه مخدومان تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس و ضعیف و شریف است
البی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید هر فراشی و ملسانی و شمشیر برداری قرین سلاطین
عظام است و در حصل مکنه ایشان حاضر خیل و خط می طلبد که اینجا توهم شرکت و مساوات نماید ع بلای
در و مندان از در و دیواری آید ما مردم از برای غریبی بهانه می طلبند و از برای طعن و تشنیع او محلی میجویند و حضرت
حق سبحانه و تعالی انصاف شان و هدایتی که در حق ضعیفه محلی از برای رفع شر و در رفع لامت می طلبیدند

معنی لغوی خواهد بود والا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را چه غفیر از ارباب کشف و شهود و از اهل نظر و استدلال
 عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است فشان ما بینا قانده وجود چنانچه
 مبدا هر چیز و کمال است و نشاء هر حسن و جمال عدم که مقابل نیست هر آئینه مبدا هر شر و نقص بود
 و نشاء هر قبح و فساد اگر وبال است از و ناشی است و اگر ضلال است بهم از و پیدا است ذلک هر زیاده
 نیز در وی مودع است و خوبهای هم در وی مکنون در مقابل وجود خود را نیست مطلق ساختن و ناشی
 محض گردانیدن از خوبهای او است و نیز خود را و قایم وجود ساختن و شر و نقص را بر خود گرفتار کردن
 از هر بای خوب او است و نیز مرآت وجود کشف اظهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون
 خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن از اجمال به تفصیل آوردن از صفات مستحسنة او است با جمله خدمتگاریهای
 وجود از و بریاست و حسن و جمال و کمال مروج در از قبح و شر و نقص او پیدا است استغنائی وجود
 از اقتدار او است و عز وجود از ذل او عظمت و کبر بانی مروج در از بواسطه سفلی و دنائت او است
 و شرافت وجود از خساست او پیدا است و خواجگی وجود از بندگی او پیدا است منم استاد را است
 کردم پنظام خواهد را آزاد کردم بنیابلیس لعین که نشاء هر فساد و ضلال است از عدم هم شر تر است
 و هنر ها که در عدم کائن است آن بید ولت از ان هنر ها هم بی نصیب است قول انا خیر منه که از و
 صادر شده است جسم ماده خیریت از وی نیست و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون نیستی و بلا شیئت
 خود بود و تقابل نموده تا چار مرد و د و مطر و شد حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل هستی به
 نیستی میناید و در تقابل کمال نقیض پیش می آید و چون بغیرت و جمال در طرف می افتد بذل و انکسار
 خود را دیناید یعنی مطر و گو یا شرارتهای عدم را بعلت کبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و تخیل میکرد
 که در عدم غیر از خیریت کم چیزه گذارشته بے تاخیر نباشد مرآت و مظهر خیریت می تواند شد لاجل عطا یا الملک
 الاسطایه مثل مشهور است معلوم گشت که ابلیس همدین کارخانه عالی در کا بوده است که گناه
 نموده مزبله های همه را بر سر خود بگیرد و قطعه و یکدین نماید اما آن بید ولت چون از راه کبر و ترفع و راند
 خیریت خود را در نظر آورد و عمل خود را خطا گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الاخره فی حقیقت نشان
 حال او است بخلاف عدم با وجود بشرارت و نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورد و بمرآتیت حضرت
 وجود مشرف گردانید و فی گفت که من نیم شکر خور و نه شایخ که بلند شد بر خور و نه سوال و را ابلیس

من المؤمنین ابن عباس رضی اللہ عنہما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت صدیق فضیلت او شصین بود و لهذا اجماع صحابه و تابعین بر فضیلت این دو اکابر متفق گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی اللہ عنہ نیز فرموده است که ابو بکر و عمر افضلین است اندر هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفری است و از تازیانه زخم چنانچه مفری را از من تحقیق این بحث در کتب و رسائل خود تفصیل نموده این مقام زیاده برین تجلیش ندارد و البی بود که خود را عدیل صحابہ خیر البشر علیہ علی آله الصلوٰات و التسلیات سازد و بیایلی باشد از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث فضیلت است مخصوص بقرن اول است که بشرف صحبت خیر البشر مشرف است علیه علی آله الصلوٰات و التسلام در قرون دیگر انیمه مفقود است که لاحقان بعضی قرون از سابقان قرون دیگر فضل باشند بلکه در یک قرن رواست که لاحق از سابق آن قرن فضل باشد حضرت حق تعالی طاعتان را بینا گرداناد بر شاعت طعن مسلم و طومون مجر و توهم و خیال و بر قباحات تکفیر مسلم و تضلیل و محض تعصب و عننت چه علل خواهد کرد که اگر قابل تکفیر و تضلیل نباشد آن کفر و ضلال بار باب آن قال خواهر گشت و از مری کفر برای کفر خواهد پیوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بر اصل سخن رویم و از شق ثانی بیان نماییم و گوئیم اگر در حق صاحب خیال طاعتان این اعتماد داریم و معامله او بکفر نمیرسانند هم از دو حال بیرون نیستند و اتمه او را بر کذب و بهتان حمل نمایند این خود سوء ظن است نسبت بمسلم که محظور شرعی است و اگر او را کاذب نمیدانند و متفق شرکت و مساوات بنی انکار رئیس وجه طعن و طامست حیست و تشنیع و تعیب و احرام است و اتمه صادق را بر محال نیک حمل باید کرد و تا آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال نشود انگیر حیست گوئیم که ظهور این قسم احوال این شلخ طریقت بسیار آمده است و عادات مستمره ایشان گشته است پس از اول قار و رتہ کسرت فی الاسلام و بی اراده صادق نخواهد بود و گاه هست که مقصود ازین نوشتن اظهار احوال موجوده است پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال بیان نماید و بر تعبیر و تاویل آن اطلاق بخشد و گاهی مقصودش ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب تلامذه است و گاهی باشد که مقصودش نه این نشان بوده باشد بلکه مجر و سکر و غلبه حال برین گفتگوی رقتادی چیز نر و نفسی است کند مدعی بطلال است کیسکه مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال و بال و دست و استند راجع است که متضمن خبرانی او است ربنا لا یزغ قلوبنا بعد از دیننا و هب لنا من لدنک رحمة انک

و در حفظ عرض مسلمانی میگوید شیدان را میباشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر عقدا آورند که صاحب نیال مقصد
 شدت و مساوات است ما را با آن مقامات عالی پس در اکافر و زندیق تصور میکنند و از مژده اهل اسلام برآوردند
 چه شکرست و زینبوت و مساوات با نبیا علیهم الصلوات و التسلیات کفرست و همچنین افضلیت شیخین علیهم الرضوان
 با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است
 علیهم الرضوان بلکه فضل هر جمیع صحابه کرام را بر اقی است چه بیچ فضیلتی بقضل صحبت خیر البشر علیهم
 الصلوات و التسلیات عدیل نتواند شد فعل بسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از
 یاری تأیید دین متین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر
 بر ریاضات مجاهدات طاعتها نمایند هرگز به فعل قلیل اصحاب نرسند آن سرور فرموده علیه علی آله الصلوة و السلام که اگر
 اتفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلار از رسیدن آن اتفاق بدشعیر محاب که اتفاق نمایند یکایک نصف مردم نرسد و فضیلت
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او سبقت سابقان است در ایمان و در بذل نفس و
 اتفاق اموال کثیره در خدمات لا لئمه لند و در شان او نازل شده است که لم یه لایستوی سلم من انفق من قبل
 الفقه و قتال و لکن اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنة جمعی نظر بر کثرت فضائل و
 مناقب و دیگران انداخته و در فضیلت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب
 بود و بسا است که بعضی از احاد است که این فضائل دارند از نبی خود فضل یافته اند که این فضائل ندارد پس ما به
 اتفاق فضل دیگر است و را این فضائل و مناقب و آن بزرگم این فقیر سابقیت تأیید دین و اقدیمیت اتفاق بود
 و بذل نفس است و نصرت احکام دین رب العالمین و چون بنمیر سابق از جمیع است از همه فضل باشد و همچنین
 هر که درین امر سابق است از مسبقان فضل است سابق گوید و در دین استاد و معلم لاحتقان است لاحتقان از انوار
 سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاده میفرمایند و درین امر بعد از نبی با علیه الصلوة و السلام
 صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که سابق سابقان است و در اتفاق اموال کثیره
 و در مقاله و مجاهد شددیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه انداخت تأیید دین و نصرت
 سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات پس فضیلت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت بنمیر علیه
 و علی آله الصلوات و التسلیات عزت و غلبه اسلام را چون که بسیاری حضرت فائق طبیده و حضرت حقیق چانه
 و تعالی در نصرت حبیب خود و در عالم اسباب نیز با کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حبسک الله و من تبعک

و انی را کما فیغی درک نمیکردند بل تا به جمع نکشد لذت طعام نیابد و تا ابتلا نشود قدر فراغ ندارد از این گویا مقصود
از تامل موقت ایشان تحصیل کمال تملذ ذوائی شان است جمال است که برای ابتلا و عوام بصورت جلال در حق این بزرگوار
ظاهر گشته است افضل به کثیر و سیدی به کثیر اجواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تامل است اما
نزد این بزرگواران هر چه از جمیل مطلق جلشانند برسد از اسباب التذاذ ایشان است از بلایا همان لذت بگیرند که از
فنا بلکه از بلایا بیشتر محفوظ اند که خالص مراد محبوب است و در فغان خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعم است و
گریزان از بلایا پس بلانزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلایا پیش از نعمت باشد خطی که ایشان را
در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نمک نمیداشت نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر این
جلاوت در وی نمی بود در نظر شان عجب تنبیه غرض از عشق تو ام چاشنی در دوغم است ورنه زیر فلک
اسباب تنعم چه کم است پس دوستان او تعالی هم در دنیا تملذذ اند و هم در آخرت محفوظ و مسرور و این لذت
دنیا ای ایشان بخط آخرت شان جنگ نزارد و آن لذت دیگر است که خط آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل
است آنگی حیست این که دوستان خود را کرامت کردی که هر چه سبب تامل دیگران است سبب التذاذ ایشان
است هر چه دیگران از رحمت این بزرگواران رحمت است و نعمت دیگران نعمت شان است مردم در شادی شاداند
و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم حزناک چه نظر شان از خصوصیات افعال جمیله
و رذیلیه بر خاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصود گشته است و کجب فاعل افعال نیز محبوب
شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم بود فاعل جمیل جل سلطان صادر شود اگر چه از قسم ایلام و اضرار شان باشد آنچه بعین
مراد محبوب شان است و سبب التذاذ ایشان خداوند آنچیز فضل کرامت است که چنین دولت خفیه نعمت همینکه را
از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده همواره ایشان را براد خود قائم ساخته محفوظ و متلذذ داشته و گوارا
و تامل که نصیب دیگران است از این بزرگواران رفع گردانیده و تنگ و رسوائی که عیب دیگران است جمال
و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان و دیعت نهاده این التذاذ و مسرور و عاجل شان را
بر عکس دیگران سبب ترقیات محفوظ آخرت گردانیده و کمال فضل اندک تیره من ایشان و التذاذ و افضل لعظیم جواب
سوم آنکه این دارد و ابتلا است که حق با باطل متمیز است و محق با بطل مخلط اگر بدوستان محن
و بلا نهند و بد دشمنان بدهند و دست از دشمن متمیز گردد و حکمت اختیار و آزمایش باطل شود و
آن منافق ایمان نصیب است که سعادت دنیوی و اخروی و در ضمن آن مودع است و کرم

انست الوهاب و ما بری نفسی ان نفس لامارة بالسوء الا ارحم ربي ان ربي لغفور رحيم و ايضا پرسیده بودند که سبب
 چیست که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلاد و مصائب مبتلا باشند و بیشتر سبب
 و محن گرفتار بودند که اقبال ان شد الناس بلا الا انبیا ثم الا مثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید
 خود میفرماید اما صابکم من مصیبة بما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت
 بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشد بلاد و مصائب گرفتار
 بودند انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاد و ثانیاً و ايضا آن بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات
 اضافه و تبعاً محبوبان حق انزل و علا و از خواص مقربان او سید تعالی بر محبوبان و خواص مقربان بلیات
 و محن حواله نمودن چرا بود و از ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز و تعظیم و ستان در بلیات و محن
 مقیم چون باشند بدان ارشدک الله و بک سوا الصراط دنیا موضوع از برای تنعیم و تلذذ نیست آخرت
 است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت ضربت و تقاضا دارند و رضا
 یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ و در یکی مستلزم تالم و در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و تنعم بود
 در آخرت بیشتر متالم و تندم باشد و همچنین هر که در دنیا سبلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت تبعات
 و تلذذات زیاده تر مخطوظ و مسرور باشد و بقای دنیا نسبت بقای آخرت کاشکی حکم قطره داشت
 نسبت بدریای محیطی تنهایی را به غیر تنهایی چه نسبت بود پس ناچار بقضای کرم و دوستانرا بجنّت چند روز
 اینجا مبتلا بیداشت تا بتبعات ابدی حظ و سرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج بتلذذات قلیله مخطوظ
 بایساخت تا بتلذذات کثیره گرفتار باشند سوال کا فر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تالم او در دنیا مستلزم
 تلذذ او در آخرت نکشت و حبش چیست گوئیم کافر دشمن خداست جل سلطان و مستحق عذاب دائمی سعت در دنیا
 رفع عذاب از وی نمودن و بوضع وی گذشتن در حق وی عین تنعم و تلذذات نفس حسان است لهذا نفس بیا در حق
 کافر اطلاق جنّت نموده اند غایت مافی الالباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر بخشند
 و بعضی دیگر را نه عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرصت و رفع عذاب کف نمایند لکن حکم
 و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستانرا هم در دنیا تلذذات بخشند و هم
 در آخرت تبعات کرامت فرماید و تلذذ و در یکی مستلزم تالم و در دیگری در حق ایشان نباشد و انش بوجه است یکی
 اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نمی کشیدند قدر نعمت تلذذات و تبعات ابدی را نمی شناختند و نعمت صحبت عاقلیت

حضرت زہرہ فرمودند پرترہ امین محنت است و بس و بیشتر هیچ کمر و ہی واقع نیست چه دولت است که عذاب
 آتش و آفتی محنت چند روزہ رفع شود و باد وستان این معاملہ کنند و باد گیران این معاملہ نکنند و کفارت ذنوب
 ایشان اینجا کماینبی نمایند بلکہ مجازات ایشان را با آخرت اندازند پس ناچار دوستان بکثرت در دو بلائی
 دنیوی و احق باشند و دیگران لائق این دولت نبند کہ گناہان شان کبارند و بالتجا و تضرع و استغفار
 و انکسار کمتر بہرہ دارند و بر کسب معاصی دلیرند و بعزم و جد تحصیل ذنوب بینایند و از قدر نیز خالی نیند
 و قریب است کہ بآیات خداوندی جل شانہ استہزاء و استنکاف نمایند جزا باندازہ جرمیہ است اگر جرمیہ
 خفست دارد و صاحب جرمیہ ملحق و متضرع است آن جرمیہ قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر
 جرمیہ عظمت و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جرمیہ متمرد و متکبر است آن جرمیہ شایان جزای اخروی
 است کہ آتش و دوزخ است و ما ظلمہم اللہ لکن کالو انفسہم یظلمون نوشتہ بودند کہ مردم تہذیب بخیرینند و میگویند
 کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ باد وستان خود چہ محنت و بلا بدو چہ ہمیشہ بناز و تنعم ندارد و باین گفتگو
 نفی انبیاء خواہند کفار نیز در حق آن سرور علیہ و علی آلہ و سلم مثل این سخنان مے گفتند
 و قالوا لہذا الرسول یا کل الطعام و ہمیشی فی الاسواق لولا انزل علیہ ملک فیکون معہ نذیر او یلقی
 الیہ کنز او تکون لہ جنتہ یا کل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب و ثواب
 و الحی است و نیز مدار بر اعتقاد و اعتنائی تلذذات فانیہ عاجلہ است کیسکہ ایمان با آخرت دارد و عذاب
 و ثواب آخرت را دالحی نمی داند بلا محنت عاجلہ چند روزہ در نظر او هیچ نمی در آید بلکہ این محنت موقتہ
 کہ سبب راحت موبدہ است عین راحت تصور کنند و بہ گفتگو مے مردم نروند و درد و بلا و محنت
 گواہ عدل محبت است کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند چہ توان کرد و غیر از اعراض از جاہان
 و از مقولہ ایشان علاج نیست فاصبر صبر جمیل و جواب دیگر از اصل سوال آنکہ بلا تا زیانہ محبوب
 است کہ محب را از التفات با سوای محبوب منع نمودہ بکلیت متوجہ جناب قدس محبوب گرداند
 پس شایان درد و بلا وستان باشند و این بلا مگر کسب سیمیہ است کہ التفات با سوای
 ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چہ ایشان را بزوہ بجانب محبوب نیارند
 ہر کرا میخاہند زور و ضرب بجانب بجانب محبوب مے آرند و او را محبوبیت بر میدارند و ہر کرا می خواہند
 او را باو می گذارند اگر سعادت ابدی دارد و براہ انابت دست و پا زدہ با مدافعت و عنایت

ان الذین یؤمنون بالغیب وکرمیه ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز مزمع ینصرا یمنی لیس فاک
در چشم دشمنان انداخته دوستان نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و دوستان در عین
بلا مستکذ باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر و نذیر فیض به کثیرا و سیدنی به کثیرا معالیه انبیاء علیهم الصلوٰه است
و تسلیمات با کفار همین بوده است که گاهی غلبه از نیجانب بود و گاهی از ان جانب در جنگ بدر نصرت از جانب
اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسکم قرح
فقد من لقموم قرح مثله و ملک الایام ندوا و لما بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا و یجدنکم شهداء و الله لایحب
الظالمین و محیی الله الذین امنوا و یحق الکافرین جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه هر چند بر همه چیز قادر است
و توانا است که دوستان را هم اینجا ناز و تنگم کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست
و او سبحانه تعالی دوست میدارد که قدر خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را
روپوش جناب قدس خود فرماید پس حکم نقانیت دنیا و آخرت و دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبوده تا نعمات
آخرت بیهی و مری برای ایشان باشند و مرضی از نیمنی در جواب اصل سوال در آتقدم گذشته است و بر سر اصل
سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمایم و گوئیم که سبب در دو بلا و مصیبت هر چند کسب ذنوب و سیئات
است اما بلا و مصیبت فی الحقیقت مکفر آن سیئات است و مرضیل ظلمات آن ذنوب است پس کرم نیست که
دوستان را بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید و از ان ظلمات ذنوب شان فرماید سیئات و ذنوب
دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسات الابرار سیئات المقرین شنیده باشند و اگر ذنوب
و عصیان نیز از ایشان صادر نشود در رنگ ذنوب و عصیان و گیلان نخواهد بود و نزدیک است که از قسم سهو و
نسیان بود و از عزم و جد و در باشد قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی ادم من قبل نفسه ولم یجد له عزرا پس
اکثر در دو بلا و مصائب و دالالت بر کثرت کفارت سیئات دارد و نه بر کثرت کسب سیئات دوستان را بیشتر بلا بدهند
تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه ببرد و ایشان را از محنت آخری محفوظ دارند و مقول است که در
وقت سکرات موت آنحضرت دوران بی آرامی و بیقراری آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنهما از کمال شفقت و مهربانی که در حق آن حضرت داشت به تنخفرت در حق حضرت
زهره فرموده بود الفاطمه یمنی نیری بی آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و اما از
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما در آن وقت آن اضطراب و التهاب مشاهد فرمودند از برای تسلی

کرده اند و بزرگوار حس و وهم نیز مرتفع نمیدان گفت که این آثار و احکام خارجی بندهما از ترقیات عدم چه تعجب دارید این همه کوفه کائنات بنی بر عدم است کمال قدرت خداوند را جل شانه مشایده نمایم که از عدم این همه کارخانه را بپن ساخته است و کمالات وجود را بنقل و ظاهر فرموده راه ترقی او در کمال و منج است که صور علمیه اسماء و اجبی جل سلطانه در حجره او متکین اند و با وهم بستر اند و در کنار او سید و از صورت تحقیقت و از خللال باصل شاهراه افتاده است کور باطن بود که احساس آن نمایان ندهد مذکور نمیشد و انحرافی را به سبب لفظ ذهن و خیال شمارا در اشتباه بیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما دشوار نماید که هر محاسبه که هست بیرون علم و خیال نیست غایب مافی الباب از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبه خیال دیگر است و اختراع و بهم و خیال دیگر اول نفس مرئیست و توان گفت که موجود خارجی است نیز و ثانی ازین دولت قلیل انصیب است و ازین ثبات و استقرار قلیل بیدوی بعضی از هنرهای عدم را که در معرفت علییه نوشته است و نقل آنرا میرحب الله برده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند ایضا از فنا و بقا پیر سیده بود و در معنی این کلمه در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار بنویشته است مع هذا اگر خفائی در روانه باشد علاجش حضور و شفاست تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور نماید تا کسی چه فکری چه دریا بد فنا و بقا شهود نیست و وجودی نیست که بنده ناچیز از خود و حق تعالی متحد نگردد و العید عید و انما و الرب رب سمر از نادیده اند که فنا و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفیع تعینات وجودی خود نموده باصل خود که منزله از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برب خود بقا پیدا میکند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفیع قید خود نموده بملحق متحد گردد و اعاذنا الله سبحانه عن متقدراتهم اسود حقیقت فنا و بقا از نسیان باسبوی او است سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینیه است از جمیع مرادات و خواستههای خود که مناسب مقام بندگی است و مناسب مقام بقا قیام عید است مرادات لای خود جل سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن است بعد از شهود آیات انفسه و ایضا پیر سیده بودند که سیر یک در بیرون انفس نوشته آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر هیئت و جدائی داخل انفس بنمایند پس سیر در او را انفس کدام باشد بدانند که انفس در رنگ فاق خللال اسماء الهی است جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت باصل خود پیدا کند ناچار بحکم امر مع من حب خود را همان اصل خواهد یافت و اناسی که خود را

لمقصود خواهد رسید والا و دانو کارا و اللهم لا تکن فی الی نفسی طرقة عین پس معلوم شد که مراد انرا بیشتر بلانا مر و مشهور
 از مریدان لهذا آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که رئیس مرادان و محبوبان است فرموده است
 ما و ذوی بنی مثل ما و ذویت پس بلاغی پیدا کرد که بحسن دلالت خود دوست را بدوست میرساند
 و از لغات بغیر دوست پاک گردانند عجب معامله است دوستان اگر کرور پایا بند بدهند و بلا را بخرند
 و دیگران کرور بدهند و دفع بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت درد و بلا از دوستان نیز
 اضطرابی و کمری مفهوم میگردد و حبش چیست جواب آن کره و اضطراب صورت نیست و بقضای
 طینت بشری است که در اقبال آن حکم و مصالح است چه جهاد و معادلات با نفس بے آن متصور
 نیست شنیده باشند بقراری و بے آرامی که از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت
 ظاهر میشد علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آن بقیه جهاد با نفس بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه الصلوٰۃ
 و التحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدات دلالت دارد تا جسم مواد صفات بشریت
 نماید نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک پاکیزه دارد پس بلا لاله بازار
 محبت گشت و هر که محبت ندارد بد لاله چه کار دارد و لاله بچه کارا و می آید و نزد او چه قدر قیمت داشته
 باشد وجه دیگر از برای درد و بلا آنست که محب صادق از مای کاذب متمیز گردد چه اگر صادق است بدرد
 و بلا مبتلای و مخلوق خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کره و تالم است و با این تمیز متشنش شود مگر کسیکه
 شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تالم را از صورت کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات
 بشریت را از صورت صفات بشریت علیحدہ نماید الولی يعرف الولی رمز نیست ازین بیان دانند سبحانه
 الہادی الی سبیل الرشاد و ایضا پس سید بود که عدم لاشی محض گفته اند پس او را وجود باشد
 و چون وجود نداشته باشد با وجودیکه در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چون بود و اگر بود ذہنی
 بود از دایره خیال چون بر آید بدانند که عدم هر چند لاشی است اما انیمیه کارخانه اشیا با و برپاست و
 نشاء تفصیل و کثرت اشیا را است او است و صور علیه اسماء الهی جل سلطان که در مراتب عدم منعکس
 گشته و او را تمیز ساخته است و شہوت علمی بخشیده ناچار از لاشیة محض نیز او را برآورده است و
 منشاء آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در سیر و ن خانہ علم نیز کائنات و در مرتبہ حسن و قبح
 نیز ثابت و چون استحکام منع خداوندی محل شایسته در ان مرتبہ ثبات و استقرار پیدا

بر همان اصل خود خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر است ازین اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه
 خود را عین آن اصل خواهد یافت و بهم جبر الی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر ماورای آفاق و انفس
 هست اما بدانند که جمعی سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ماورای این سیر است که گفته اند
 چه این سیر حصولی است و آن سیر وجودی و فرق در میان حصول و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل
 نوشته است از اینجا معلوم کرده باشند دیگر از اتم بهیت ذوات و صفات و افعال و اجبی جل سلطانیه رسید
 بودند بیان آن نیز بخود تعلیق دارد و معلوم نیست که بنویسد و اگر بنویسد منقطع است معلوم نیست که نفهم
 در آید و اگر بتدریج حضور بهم میسر شود گردد و مقتضی است دیگر از کمالات مرتبه نبوت پر سیده
 بودند که فنا و بقا و تجلی و مبداءیت تعیین همه در مراتب کمالات و ولایات ثلثه است و سیر در مراتب
 کمالات نبوت بجهت روش است بدانند که در مراتب عروج تازمانیکه با یکدیگر متمیز اند و از اصلی
 با اصلی دیگر رفته میشود و آن همه کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف
 میشود این تفصیل کم گردد و معامله با جمال و بساطت صرف افتد و شروع در کمالات مرتبه نبوت
 بود و درین مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت و وسعت دیگر است و اگر
 تمیز است بهم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و چه نفهم شود و ربنا انما نسئلك انک رحیم و یحیی الناس امرنا
 رشد بعثت اسرار نماز را که پر سیده بودند جواب آن را بوقت دیگر انداخته شد که الحال و وقت
 بسیار تنگ است و دست زمانه و اهل زمانه سرقه کرد و چیز نوشته میشود بفقر رحم بکنید و بر
 استغفار و لیه نباشید ربنا اغفر لنا و لوالدینا و اسر افئانی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین
 الحمد لله رب العالمین و الله اولوا اخر و الصلوة علی رسولنا و آلنا و سرمد و علی آله الکرام و تسبیحه
 العظام الی یوم القیام

تمام شد جلد ثانی
 مکتوبات امام ربانی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۸	مکتوب ۵۹ نجواجہ شرف الدین در ارجاع حوادث الخ	۱۲۰	مکتوب ۱ نجواجہ جمال الدین در حل مسائل و تعجیر
۹۹	مکتوب ۶۰ نجواجہ محمد عبداللہ در بیان مہمات انسان	۱۲۱	مکتوب ۲ نجوادم زادادہ ظہار محبت الامام ہاجرت
۱۰۰	مکتوب ۶۱ نجوادم زادہ محمد سعید در آنگہ عارف الخ	۱۲۲	مکتوب ۳ بجھرت نجوادم زادادہ برکات عسکر
۱۰۱	مکتوب ۶۲ نجواجہ محمد معصوم در استقامت خدای	۱۲۳	مکتوب ۴ بجاقہ محمد المغفور در آداب این طریقہ
۱۰۲	مکتوب ۶۳ بیزنصور در کشف راز حاد و تربیت اطفال	۱۲۴	مکتوب ۵ نجوادم زادادہ در وعظ حفظ اوقات
۱۰۳	مکتوب ۶۴ نجواجہ محمد سعید و محمد معصوم در فکری الخ	۱۲۵	مکتوب ۶ بدرویش حبیب کثرت ظهور خوارق و کرامات
۱۰۴	مکتوب ۶۵ بولانا فقیر احمد بکار بقاوات عارف الخ	۱۲۶	مکتوب ۷ بولانا صالح در اسرار مرید و افرادی خود
۱۰۵	مکتوب ۶۶ بہ محمد یحییٰ قصوری در جواب سوال او	۱۲۷	مکتوب ۸ نجواجہ محمد سعید در اسرار خلعت ثعلب الخ
۱۰۶	مکتوب ۶۷ بمیر منصور در حقیقت کائنات	۱۲۸	مکتوب ۹ بقاضی السخیل در شرح سخن شیخ روئی بیان
۱۰۷	مکتوب ۶۸ بہ محمد با غنم در تحقیق مرتبہ دہم	۱۲۹	مکتوب ۱۰ بجوادم زادادہ و خالی بدیدہ دل در جہان
۱۰۸	مکتوب ۶۹ بقاضی موسیٰ در ترویج التزام شریعت	۱۳۰	مکتوب ۱۱ بولانا طاہر در جواب اسد سولہ او
۱۰۹	مکتوب ۷۰ بولانا اسحق در تکرار بر صحبت ارباب جمیعت	۱۳۱	مکتوب ۱۲ بفقیر ہاشم در استماع کلام حق
۱۱۰	مکتوب ۷۱ بچمر عبداللہ در بیان تیرہ سو سو و سہ حقیقہ	۱۳۲	مکتوب ۱۳ بجوادم زادادہ و تحقیق نقیض اول و دوم
۱۱۱	مکتوب ۷۲ نجواجہ حسام الدین در جواب لودخواندن	۱۳۳	مکتوب ۱۴ بجوادم زادادہ در وقایع کمال جلال
۱۱۲	مکتوب ۷۳ نجواجہ محمد سعید در اسرار صفت حیات	۱۳۴	مکتوب ۱۵ بولانا صالح در اسرار خصوصہ ولایت
۱۱۳	مکتوب ۷۴ نجواجہ محمد معصوم در شرح کلام صاحبزادہ	۱۳۵	حضرت ایشان
۱۱۴	مکتوب ۷۵ بہ محمد ہاشم در تخلی افعال و صفات	۱۳۶	مکتوب ۱۶ بہ محمد ہاشم در اسرار کہ متعلق بدوام
۱۱۵	مکتوب ۷۶ نجواجہ محمد معصوم در علو شان العلم	۱۳۷	مبارک آن سرور صلعم است
۱۱۶	مکتوب ۷۷ نجواجہ محمد سعید در اسرار حقیقت کعبہ ربانی	۱۳۸	مکتوب ۱۷ بصوفی قربان جدید در سر موہوم
۱۱۷	مکتوب ۷۸ بجوادم زادادہ در اخبار اشتیاق	۱۳۹	بودن عالم
۱۱۸	مکتوب ۷۹ بجوادم زادادہ در اسرار سوچنے ذات	۱۴۰	مکتوب ۱۸ بہ حاجی عبداللطیف در شرارتہا
۱۱۹	مکتوب ۸۰ بجوادم زادادہ و شناساندن موہوب طاری	۱۴۱	در حسن موسوسے

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۵۶	مکتوب ۳۲ بمیر محمد نعمان در بیان عروج بحر اربعہ اول	۷۹	مکتوب ۳۲ بمیر عبد الرطین در رفع شبہات متکبران
۵۷	مکتوب ۳۱ بہ ملا بدرا الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اہسام	۸۰	مکتوب ۳۵ بمولانا سلطان سرہندی در علو شان
۵۹	مکتوب ۳۲ بمقصود علی در بیان خطرات		قلب مومن
۶۱	مکتوب ۳۱ بلا شمس الدین در بیان تحقیق سخن شیخ شرف الدین یحییٰ مینری کہ گفتہ تاکافر شود و مریہ بود	۸۱	مکتوب ۳۱ فی العروج والنزول الی حضرت محمد و اہل
	بہر دو باد خود جفت نشود و مسلمان نشود	۸۲	مکتوب ۳۱ بسطان وقت در اسرار دعا و رحمت علما و صالحا
۶۲	مکتوب ۳۲ بہ والدہ میر محمد امین در نصیحت	۸۳	مکتوب ۳۲ بخواجه محمد از اسرار اوقیت او و تخلص
۶۵	مکتوب ۳۵ بہ مرزا منوچہر در تعزیت و نصیحت	۸۵	مکتوب ۳۹ بمیر محمد نعمان در رفع شبہات متکبران
۶۷	مکتوب ۳۱ بمیر محمد نعمان در رفع شبہات متکبران		عذاب قبر
۶۷	مکتوب ۳۱ بمولانا محمد طاہر بہرچہ از تجیل سبحانہ آید	۸۶	مکتوب ۳۵ بہ قاضی نصر اللہ در فرق میان استدلال
	جلیل باشد		علما و ارباب ظاہر
۶۷	مکتوب ۳۱ بلا محمد ابراہیم در معنی استغفار الہی	۸۷	مکتوب ۳۱ بہ ملا شیر محمد در فرق میان تصدیق
	و در جہہ ارباب فقر		قلب و یقین آن
۶۸	مکتوب ۳۹ در خاتمہ جلد اول	۸۷	مکتوب ۳۵ بہ محمد ہاشم در فتنائے نفس و قلب الخ
۶۷	مکتوب ۳۱ بخواجه حسام الدین در جواب طلب مشورہ	۸۸	مکتوب ۳۲ فی زوال العین والاثر بخواجه محمد معصوم
	بہ سفر حج	۹۱	مکتوب ۳۲ بنجان جہان در اقباع شرح ستین
۶۷	مکتوب ۳۱ بیکے از صالحات در نصاب خدمت و رب	۹۲	مکتوب ۳۵ بہ مرزبان ادکلو ہمیشہ رجوع از فقر بقصد
۶۵	مکتوب ۳۲ بخواجه محمد ہاشم در بشارت او	۹۳	مکتوب ۳۵ بخواجه عبد اللہ در تاسف بر صحبت گذشتہ
۷۶	مکتوب ۳۱ بخادم زادہ حضرت خواجہ محمد معصوم و خواجہ	۹۴	مکتوب ۳۵ بمولانا حمید در بیان حدوث عالم
	محمد سعید در بیان کمالہ کہ در وقت محفل سلطان وقت گذشتہ	۹۷	مکتوب ۳۸ بخواجه صلاح الدینی کہ جوہر مکتوبات در مرتبہ

بنو صنایع مکین و مکان فضیل خلاق بنو نون

شمس کاشانه بدایات و عرفان مصطفی آئینه صافی و درونان مورد انوار الهامات بزدانی اعظمی



از ارشادات علیه غوث دبالی حضرت مجدد الف ثانی از تبه و مدونه مریدان خاص و کمال حضرت کمال

در مطبع مشرقی نوین کاشور مطبع بن مطبوعه

شیخ الکنوز والبشارات ملحق بحیر الملاحه معباح بیت الصباحة اقصیه سین البحرین المصلح بر الفتن متشبه
 التکلیف متکلم المتوحیدین بر آن السلف سلطان الخلف و شیعہ ہذا الوفود طلیعۃ المہدی الموعود و کما
 الاصل والفرع شامرا الدین والشرع وارث سید البشر نور المائۃ الحادیۃ عشر مجد دلائل ثنائی
 الامام الربانی سے کجا گرد و زو صفش خامہ آگاہ + چہ نم دریا بداند دریا پر کاہ + ہاں بہتر گزین پس گوش
 یا ششم + سلیم نعمتہ و خاموش یا ششم یا سنی المصطفیٰ بالاسم الذی بشر بہ عیسی الشیخ احمد بن الشیخ عبد الاحد
 الفاروقی تبا و انحضری مذہباً و انقضی بندہ مشرباً فی الفروع ادام اللہ سجانہ ظل حیاتہ علی
 العالمین واروا ہم من بچار پر کاتہ الی یوم الذین جذا وقت و حال آن ناظران سلیم الیال کہ چون
 سواد نظر برین بردار کہ سواد اعظم اسرار و حکم است بکشایند و یا علام ربانی ازان ملا دہمہ امداد حضور یا پند و
 ازان سواد سواد سے دل را پر نور و خوش آب و ما آن قاریان ستقیم الاحوال کہ چون بیان شان مکتوبات
 این فکریت قلم گیر دیباہام سبحانی جان شان در شکر شکر و شکر شکر گرد و در محراب آن مجتہدان پاک نہاد و
 مستعدان نیک اعتقاد را کہ چون از غایت وقت و غرض جلال این نکات و رموز کہ در طور عقل
 اسف بر ایشان پردہ نکشاید بر عدم یافت و قصور در یافت خویش را جمع داشته راہ صدقاً پویان با
 ع کہ را از ایشان جز ایشان نداند + گویان ہمہ را مسلم دارند و نقد ثمرات سعادت ابدیہ ازلن سب از
 ذلک لمن خشی ربہ و احسن از آن خوانندگان کج بین و شنوندگان سخن حسین کہ انچہ ازین ملات غلیفہم شان
 در آید موافق طبع شان آید بہ ہمارہ قال و بحث خیال صاحب این مقال راجع دارند و انچہ ازین بیان
 چنین و چنان نیاید از کوتاہی نظر زبان ندان خویش در از گفتن و حکم المر لایزال عدو الما جمل چنگ شک
 ساز گفتند دانستہ اند کہ این طاقت علیہ در تطہار این اسرار خفیہ در میان نیند ع ایشان نیت این ہمہ
 الحان ز مطرب است + امد سجانہ اخوان ما را بسرازم عیب خویش و اسرار غیب پاک دلال صفا کش بینا
 گردانا و از قید کید و غل غل مخلصان عالم بسر کہ بہ پای دل و گردن خاطر دارند مخلص بنیاد و اگر نگفتم
 در انظار اسرار در میان نیت شاہد آرا ہم از کینہ صاحب اسرار بشنوند ع بر حال تو ہم حال تو بہرمان دلیل
 چون جلد اول مکتوبات معدن الفتوحات کہ در معرفت نام اوست و ما رنج ختام یافت بعضی تشنگان
 زلال مقال بعرض اقدس رسانند کہ اگر اشارہ عالیہ وارد شود انہار اسرار سے کہ بعد ازین از چشمہ خامہ
 گوہر شارانبع عیاں بدیع جمع نموده در پاس جلد ثانی بدیدار گرد و در بندگان حضرت از غایت انکسار و خشیت در جواب

جلد سوم مکتوبات امام ربانی مسی
بمعرفت الحقائق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات طلیات و حروف عالیات کہ ہر نقطہ ازان مرکز پر کار دہماے بیقرار و برکت محبت ذاتیہ
سپند چشم زخم اغیار و خال زینت بخش رخسار و سان حقائق و مردک البصار دور بینان دقائی و ذرۃ
التجلیست از دریائے موج احذیت کہ یہ طولای باطن از کان غوامی با حل آورده و نافہ جان بخشیست
از تاف آہوی بیدارے ہویت کہ بان بیان سیاحی محفل آورده اغنی اللہ تعالیٰ فقراہ بہذا الدار الیتیم
و روح مشام ارواحم بہذا الشیم سے زہر یک نقطہ اش چون نافہ پر شمیم وصل جانان میزند سر و ولے
آن کز پروت دہ کام است + چہ داند نافہ اش گرد مشام است + سرایم مع آن علیح خواص کتم خوشی را
چون ذرہ رقاص ہمین فرزند فاروقست چون آب + کنون نطق از زبان او کند آب + سدا پا
نسخہ اخلاق قاروق + بہر منقصت تریاق قاروق + چراغ نقشبند بہت محفل + بگاہش نقشبند غیر از
دل + غوث الخلائق غول الخلائق معراج الوصول منہج القبول خزینۃ الرحمة دینیۃ الحکمت مشرف
القلوب مشرق النیوب تہجہ السحرة الکمل حدیثۃ الاخیار حدیثۃ الاخیار نور الطریقۃ نور الحقیقۃ
زیرن العالمین عین العالمین مہرۃ المناوۃ الرجا مرآت الارادۃ مرقات المحبۃ مطلع الرموز والاشارات

بادالی یوم التناذ و کتب الحق الهادی الی سبیل الرشاد مکتوب اول بیادت پناه میر محمد نعمان در جواب سوال و از تقریب افعال و صفات و ذات واجب جل سلطان و رو دیافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه و موصول یافت تصدیع بیا کشید بر حق بیجا نه و تعالی سے ایشانرا مشکوگر گرداند چون مکرر از تقریب افعال و صفات و ذات واجب جل سلطان استفسار نمودہ اند و والہ این بیان اند بضرورت اینقدر رو اینما میداند کہ ہر شی باہیت خود آن شی خفی است و از برای ثبوت ماہیت مر آن شی را بیچ جعل جاعل در کار نیست کہ ثبوت شے بر نفس خود را ضرورے است از اینجا گفتہ اند کہ جعل در نفس ماہیات ثابت نیست و ماہیت معمول نیستند و جعل جاعل از برای اتصاف ماہیات بوجود در کار نیست فعل متبایع در اتصاف ثبوت است یہ یون نہ آنکہ ثوب را ثوب سازد و یون را یون گرداند کہ آن محال است کہ تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شے نشد بیک در اتصاف شے بوجود شد پس ثابت شد کہ شے باہیت خود خود شے است و این معنی در نظر کشنے در ظل شے و عکس شے مفقود است کہ عکس و ظل باہیت خطے و عکس خود ظل و عکس نیست بیک باہیت اصل خود ظل و عکس گشتہ است چظل ماہیت ندارد و ہمان ماہیت اصل است کہ بظل خود در اظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چظل یا اصل خود ظل است نہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجب است جل سلطانہ تا چار افعال کہ اصول او ہیںد از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین افعال ظلال صفات واجب اند جلثانہ تا چار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات تعالی و حضرت ذات جل سلطانہ اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال صفات واجب اقرب باشند نیست بیان اقربیت او تعالی کہ در حیز تحریر و بیان آید عقلاً اگر بہر انصاف یا بیک شکل کہ قبول این معنی نمایند اگر قبول نمایند غم نیست کہ خارج از بحث اند و چون درین بیان مقدمات معقولہ نیز منہرج است اگر سیادت پناہی میر شمس الدین علی رایتہ مطالعہ این مکتوب شریک سازند گنجائش دارد و نوشته بودند کہ شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند کہ اہل افتد در ہرچ صلاح یہ بینند سخیل کہ مبارک باشد و چون میر مشار الیہ تفویض این امر نمایند فرمایند کہ نسخہ را متعدد سازند و یک نقل آنرا بسرہند فرستند و مسودات را بحفاظت نگاہ دارند شاید احتیاج افتد

فرمودند انیمه علوم کتبین و تحریفات در آن فکر و حیرت که آیا مقبول و منعی بود یا نه آگاه خاموش گشته
مستحقه بشارت و اشارت گشتند فردای آنروز فرمودند که دوش ندادند و ادند و طاهر خاند که انیمه علوم که نوشته
بل هر چه در گفتگوی تو آمده همه مقبول و منعی است که اشارت نبوخته بانی من کرده فرمودند انیمه مالفه ایم و
بیان ماست و در آن وقت هم که آن علوم را بنظر نیز داشتند و من بر یک یک اجمالاً و تفصیلاً نظر میکردم و میسما
در علوم که وقت مراد و آنرا تر دوس بود هم را در آن حکم داخل یافتیم الحمد لله على الاحسان این قلم محترم را گذار
اسرار قدم جریان دادند و چون آن جلد بود و نوشته مکتوب رسید که مطابق اسما هست است بر همان ختم شد در
سال که تاریخ آن از نور الخلائق هوید است بعضی مکاتیب که بعد از آن بر منصفه گذارش و صحیفه نگارش
آمد الامیر النسیب و السید الجبیب قلب زمانه در گمانه بیت در تقریر و بجزی و کافی و تن تجرید را روحی
و جان و دم از آئینه سازد نور زائل و دم او عقل آئینه دل و معدن الایقان و المعقان محمد تقی بن
شمش الدین بجای الشهبه کبریز برگ البیضاء سلمه الله و ابقاه که از کمال خفا بر برگ حضرت ایشانند
و با مرعائی آنحضرت در صوب کتب رهنمای برید و مروج این طریقه علیه الله التماس نمودند که آن لای مشوره را فرام
آورده دقیقه جلد ثالث بروی کار آید با حاجت مقرون گشت و چون جمع مکاتیب بیه و چند رسید میان
حضرت سیادت پناه و خادمان این درگاه هاجرت صوری ضروری حاصل گشت و حضرت ایشانرا
نیز مدت روزگار طویل نمیرد به نظیر تجربه معارف و تقریر مکاتیب نماید تا آنکه بتائید هدایت خداوند
جلشاته بعد از چندین ساله آرزو مندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول این جلد بر قلم شریف
رفته در سلسله که از لفظ خاک نشین مبرهن است بنجاک نشینی عقبه علیه استعاد یافت مقارن آن در یک
لسان الغیب و انوب بنان حضرت ایشان در مروج تقریر و جوشش تحریر آمد و از غایت رحمت و
حنایف آن غریب نواز این کترین مجمع آن مودات و نقل آن از سولو به بیاض ممتاز گردید و با تمام علیه
در همان سال که از لفظ ثالث نیز معین است منفر از شد و چون شمار مکاتیب بعد و سیزده رسید که
موافق آن بعد و حرف باقی هوید است و البته اعتبار تقریر این بغایت شایان و زیایر همان
نجام یافت در سالی که کاس الریحین ملوح آنست بعد از آن مکتوبی را که بتازگی علوم جدید و اسرار
غریبه ظهور یافته بود فرمودند که مسکه انجم نام گرد و دوجان شد که با سحاق آن مطابق عدد سور قرآنی
عیان شد آنچند اولاً و آخر و باطن و ظاهر و کلام را ازین بابنده پرفاکنه قوت جان و قوت ایمان

یا مور لاطائل صرف نکنند و بغیر ذکر الہی جلشاندہ باید کہ هیچ چیز نیز داند اگر مطالعہ کتب و کار طلبہ بود وقت ذکر است
 ہو اولے نفسانی را کہ انبیا طالع اند در تحت لا اگر دتا تمام منتفی شوند و هیچ مرادی و مقصودی در سینه نماند حتی اگر
 خلاصی من کہ بالفعل از اہم مقاصد ثبات نیز باید کہ مراد ثبات باشد و تقدیر و فعل واردہ او تعالی راضی
 باشد و در جانب اثبات کلمہ طیبہ غیر از غیب ہوسیت کہ و راستہ راستہ معلومات و تخیلات است هیچ نباشد
 غم جوئی و سر و چاہ و باغ و کتب و اشیا دیگر جوہل است باید کہ هیچ چیز مزاحم وقت ثبات شود و غیر از رفقیات
 حق جل و علا مراد و مرضی ثبات باشد اگر لمے مریدیم انہمہ اشیا ہمیت کہ در حیات مارفتہ باشد هیچ فکر نکنند اولیا
 این امور را اختیار جو گذارند تا با اختیار او تعالی این امور را بگذاریم و شکر بجای می آریم و امید است کہ از
 مخلصان باشیم مفتاح لام چنانکہ نشستی اند ہا ترا وطن انکار نہ حیات چند روزہ ہر چاہ کہ گذر و باید کہ بیا حق
 جلشاندہ گذرد معاملہ دنیا سہل است متوجہ آخرت باشند و اللہ خود در اسلے بر بندہ غریب آخرت نماند و اند
 ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانہ تعالی خواستہ باشند پیشہ خواہد شد و لا بتقدیر او تعالی راضی باشند و دعا کنند کہ در
 دار السلام جمع گردیم و ملاقات دنیا را بکرم او تعالی در آخرت جو اللہ تعالی ہمہ علی کل حال مکتوب دوم
 بیادت باب میرحب اللہ ما لیکوری و رو یافتہ در بیان معنی کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ الحمد للہ و سلام
 علی اجدادہ الذین اعطیہ لا الہ الا اللہ نیست هیچ احدے کہ استحقاق الوہیت و عبودیت داشتہ
 باشد مگر خدای بی ہمتاے جلشاندہ کہ واجب الوجود است و از سات نقص و حدوث منزہ و میرا است
 زیرا کہ مستحق عبادت کہ عبارت از کمال تذل و خضوع و انکسار است کسی است کہ جمیع کمالات او را
 ثابت است و جمیع نقائص از وی منسوب است و ہمہ اشیا بوی در جود و اقلوع وجود محتاجند و او
 هیچ چیز در هیچ امر محتاج نہ و تلف و ضارافست و هیچ بے اذن او هیچ یک ضرر و نفع نمیتواند رسانند
 انجیلین کس بہین صفات کاملہ غیر او تعالی نیست و نشاید کہ باشد چہ اگر غیر این صفات کاملہ بی زیادے
 و نقصان متحقق شود غیر خواہد بود لان فی غیرین تماثلان و لا تماثلتہ و اگر اثبات غیریت با ثبات تماند
 نمانیم لازم ہے آید نقص او کماتانی الوہیت و عبودیت است زیرا کہ اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم
 تا تماند پیدا کنند لازم ہے آید نقص او بچنین اگر جمیع نقائص از وی منسوب نہ نمانیم نیز نقص لازم است
 و اگر اشیا بوی محتاج نباشند برے چہ مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بے از اشیا در امرے
 از امور محتاج بود ناقص باشد و بچنین اگر تلف و ضار باشد اشیا را با وجہ احتیاج بود و چہ

دیگر فقیر در رفتن و ماندن شامیان است از سبک درین ملاقات شما است فتن شامی نمی تواند کشود
و ماندن هم دلاست نمیتواند نمود که مبادا سبب فوت مصالح جمیع کثیر باشد اینقدر است که اگر برودند خواه
محمد با ششم را فرستند که چند روز صحبت باشد و اخذ بعضی علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر
میشود و مشارایه مرایای شماست و مذاق و ان فاما استفسار بار بار و حواله فرماید که جواب گرفته بخت
شمارانند و السلام مکتوب دوم حضرت جامع الاسرار و العلوم مخدوم زادگاه گرامی خواجہ محمد معصوم
سلامه تعالی و در دیافه در مواعظ و انقطاع از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی آنکه
رب العالمین فی السرا و الافراد فی الیوم العسر و فی النعمه و النعمه و فی الشده و الرخا
و فی العطیه و الیوم و السلام و الصلوة علی من باو ذی بنی مثل ایدانه و ما اتجبر رسول نحو ابتلا بلمنه اصار
رحمة للعالمین و سید الاولین و الاخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ و محیره است اما اگر فرست
دهند مغنم است که درین وقت چون شمار افرست داده اند حمد خلد اجنه شانه بجا آورده متوجه کار خود باشند
و یک لمر و محظف فراغت بر خود تجویز نکنند و سبکی از سره چیز باید که خالی از ان نباشند تلاوت قرآن مجید
و ادای نماز بطول قرارة و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که بیکره لافعی آله ما سوا هاس نفس خود نماید و دفع
مقاصد و مرادات خویش کنند مراد خود طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است باید که هیچ مردی در
در ساحت سینه گنجایش نبود و هوس در تخیل نماید حقیقت بندگی متحقق شود مراد خود را متن مسئلزم
دفع مراد مولا س خود است و محارقه کردن است بصاحب خود اینمغنی مسئلزم نفی مولا س خود است
و اثبات مولویت خود قبح این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نماید تا زمانیکه از هوا و هوا بیایم
پاک نگرددند و جز مراد مولا س نداشته باشند اینمغنی بغایت اندیشه سخته امید است که دوایام بلا و در
اوقات ابتلا سهولت میسر گردد و در غیر این ایام این هوا و هوا سهوا س کند ریه است در گوشه ها
خزیده باین اشتغال باشند که زمست مغتنست در زمان فتن اندک را به بسیار قبول مینمایند و در غیر زمان
فتن ریاضات و مجاهدات شاقه و کار است خبر شرط است ملاقات و دفع شود ریاضت صحیح همین است که مراد
هوسه تا غده والده خود را نیز اینمغنی مطلع سازند و دلاست نمایند باقی احوال این نشان چون گذرند
است چه در معرض بیان آرد بر خردان خفقت دارید و بخواندن ترغیب نماید و اهل حقوق را تا تو انید از
جانب ما راضی سازید و بدعای سلامتی رایان مخلصان و با شید مکرر و مکرر نوشته میشود این وقت را

وهم نفی شرک استحقاق عبادت بلکه اهم و احوج و انفع درین راه نفی شرک استحقاق عبادت است که مخصوص
 بدعوت انبیاء است علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات مخالفان که ملتزم ملت انبیاء نیستند علیهم الصلوات
 والتسلیمات نیز بدلائل عقلیه نفی شرک و وجوب وجود مینمایند و واجب الوجود جزئی که رانده از جلاشته اما
 از معامله استحقاق عبادت غافلند و از نفی شرک استحقاق عبادت قانع از عبادت غیر تماشائی نمانند و از
 عبادت در محاسن نور زنده انبیاء اند علیهم الصلوات والتحیات که هدم دیر مینمایند و رفع استحقاق
 عبادت غیر میفرمایند و شرک بلسان این بزرگواران آنکس است که لعبادت غیر حرج سبحانه گرفتار
 است اگر چه بنف شرک و وجوب وجود قائل باشد چه اتهام اینها بنف عبادت ماسوائی حق است
 سبحانه که بعمل و معامله تعلق دارد و مستلزم نفی شرک و وجوب وجود است پس تا زمانیکه کسی بشرائع
 این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات که پیش از نفی استحقاق عبادت ماسومی است تحقق نشود
 از شرک زبرد و از شعبه شرک عبادت الکی آفاقی و انفسه نجات نیابد که شرائع انبیاء علیهم الصلوات
 والتحیات متکفل انیعنه است بلکه مقصود از بعثت شان تحصیل این دولت است و در غیر شرائع
 این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست و توحید دینی الزام ملت اینان علیهم الصلوات والتحیات
 ممکن نه قال الله تبارک و تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به مراد الالهیه ما اراد الله سبحانه و تعالی
 ان یراد لا یغفر ان لا یلزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرک فذکر الملزم و مراد الالزام
 محذوف مایهوم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فواجبه التخصیص و محتمل کن معین
 معنی ان یشرک به ان یشرک به لان انکار الشرائع کفر یا بدیعانه فلا یغفر و العلاقة بین الشرک و الکفر
 بالخصوص و العموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص و مراد العام محذوف مایهوم من
 ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فواجبه التخصیص باید دانست که عدم
 استحقاق عبادت مر غیر حق سبحانه را بدیهه است لا اقل حدسی است کیکه معنی عبادت را نیک
 فهم نماید و غیر حق سبحانه را نیک تامل کند بے توقفت حکم بجم استحقاق عبادت نماید مگر غیر را مقدماتی
 که در بیان این معنی آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند از قبیل نقض و مناقضه و عارض
 برین مقدمات گنجائش ندارد و نور ایمان باید تا بفرست و درک این مقدمات نماید بسیار از بدیهه است
 است که بر اهل بیان و قاصر فغان معنی مانده است و همچنین جمعی که بمرض ظاهر و علت باطن گرفتار اند

استحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بی اذن او یا شیاء ضرر و نفع تواند رسانید او بکار می افتد
و مستحق عبادت نبیند فلان کیون الجامع لهذه الصفات اکامه الا واحد لا شریک له ولا یستحق للعبادة
الا هو الواحد القهار سوال اگر چه تمامی این صفات بر هیچیک گشته است نیز کم نقص است که متانی الوهیت
و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث اقیاز گردد و هیچ نقص لازم
نمود هر چند با آن صفات را ندانیم که حبیبیت جواب آن صفات نیز خالی نیست از صفات کامله است
یا از صفات ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند با آن صفات را بخصوص ندانیم که حبیبیت
اینقدر معلوم است که از کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص و تکلیفست چنانچه گذشت و دلیل
دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هر گاه در جمیع ضروریات وجود
و توالی وجودی اشیا کافی باشد و نفع و ضرر اشیا یا وسبب آنه مربوط بود دیگر بیکار و بی گاهل محض بود
و هیچ احتیاجی اشیا را با و نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود اشیا چرا بذلت
و خضوع و انکسار یا و پیش آیند کفار بد کردار غیر حق سبحانه را عبادت کنند و احصا تراشیده را معبود
خود سازند بزم غم فاسد آنکه ایشان نزد حق سبحانه و تعالی شفعاء ما خواهند بود و بتوسل اینها حضرت
حق سبحانه تعالی تقرب خواهند نمود ز بهر بیخردان از کجاء انسته اند که ایشان را متبرک شفاعت
خواهد بود حضرت حق سبحانه و تعالی اینها را اذن شفاعت خواهد داد بجز تو هم احدی را
عبادت شریک ساختن جمل و علل نهایت خذلان و خساره است عبادت امر اسان نیست
که بهر رنگ و جامه کرده آید و هر عاجز را بلکه عاجز تر از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود
و بمعنی الوهیت استحقاق عبادت تصور نیست هر که صلاحیت الوهیت دارد مستحق عبادت است
و هر که این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت الوهیت مربوط بوجوب وجود است
آنکه وجوب وجود ندارد الوهیت را نشاید مستحق عبادت بود بی عقل آتند که حضرت
حق سبحانه را در وجوب وجود بی شریک ندانند و در عبادت با او تعالی شرکاء را ثبات نمایند انسته
اند که وجوب وجود در شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شریک نبود در استحقاق عبادت
هم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن است و در
وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمه طیب هم نفی شریک وجوب وجود باید ساخت

اختیار و اراده کلینی یا تحقیق اینصی در مکتوب دیگر خواهد نمود انشاء الله تعالی ربنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا
 انک علی کل شیء قدیر السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوات
 و التحیات و التسلیمات و البرکات اتمها و اکملها مکتوب چهارم بیارت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در تادیل
 آیه کریمه لا یسئلکم الله عنکم الا ما عملتم و لا یسئلکم الله عنکم الا ما عملتم و لا یسئلکم الله عنکم الا ما عملتم
 ما اراد الله سبحانه و رزق کسب مقام نفی قاهره در آید آنست که مساس نکنند اسرار مکنونه قرآنی را
 مگر جماعه که از لوث تعلقات بشریه پاک شده باشند هرگاه تعیب پاکان مساس اسرار قرآنی بود بدین بیان
 چه رسد و رزق دیگر آنکه بخوانند قرآن را یعنی نشاید که بخوانند قرآن را مگر جماعه که نفوس ایشان از هوا
 و هوس مزکی شده باشد و از شرک جلی خفی و از آله فانی و انفعی مطهر گشته بیا نش آنست که مناسب
 حال بتدی سلوک ذکر است و نفی ماسوائی مذکور است بحدی که هیچ از ماسوائی معلوم نماند و هیچ
 چیز غیر از حق سبحانه مراد او نباشد اگر بکلفت اختیار بیاورد و بدیندیش نیاید و مقصودش نبود
 و چون چنین شود که از شرک پاک گشته باشد و از آله فانی و انفعی آزاد شود درین زمان می سرزد
 که بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پس از حصول اینجالت مذکوره
 تلاوت قرآن نمودن داخل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینجالت تلاوت قرآن از جمله اعمال مقربین
 چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بوده است اعمال ابرار از جمله
 عبادات است و اعمال مقربین از جمله تفکرات تفکر ساده خیر من عبادة سنة او سبعین سنة شنیده
 باشند و تفکر عبارت از باطل بوسی حق هما تقدیر فرق که در میان ابرار و مقربین است و عبادت
 و تفکر ایشان نیز همان قدر تفاوت است باید دانست ذکر است که بتدی را در اعداد اعمال مقربین
 بود آنست که از فیج کامل کمال اخذ نموده باشد و مقصودش سلوک طریقت بوده الا آن ذکره نیز
 از جمله اعمال ابرار است و الله سبحانه اللهم للصواب و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفی علیه و الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب پنجم بیارت و ارشاد پناه
 میر محمد نعمان در بیان بعضی از احوال و از واق خاصه حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد لله و السلام
 علی عبادہ الذین اصطفی منفی نماند که تا زمانیکه بنایه الله سبحانه آن مقام بصورت جلال و خصب
 او تعالی تجلی فرمود و محبوبس قفس زندان گشتیم از تنگناهای شهود و با کلیه عجز و از پس

بدیهیات جلیه و خفیه پرایشان مخفی است سوال در عبارت مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هر
واقع شده است که هر چه مقصود نیست معبود نیست معنی این عبارت چیست و محله که از مصدق دارد کدام است
جواب مقصود شخص متوجه الیه آن شخص است و آن شخص تا جان ندارد در تحصیل آن مقصود خود را معاف
نمیدارد و هر قدر ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقاعد نمی ورزد و این معنی
مودی عبادت است که مبنی از کمال ذل و انکسار است پس مقصود دیت شے مستلزم معبودیت آن شے
شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانه تعالی و قتی مستحق خود که غیر حق سبحانه جل و علا مقصود دے
نماند و مراد او جز تعالی چیز دیگر نباشد تحصیل این دولت مناسب حال سالک معنی کلمه طیبه لا اله
الا الله لا مقصود الا الله است چندان تکرار این کلمه باید نمود که از معبودیت غیر ناس و نشان
نماند و مراد جز تعالی هیچ چیز نباشد و از نفی معبودیت غیر صادق بود و در رفع آله متکثره بحق باشد و این
قسم نفی آله متکثره نمودن و از نفی مقصودیت غنی معبودیت غیر آملن شرط کمال ایمان است که
بولايت مربوط است و نفی آله هو اے منو تا نفس مطهره نگردد یعنی متوقفت نیست و اطمینان نفس
بعد از کمال فنا و بقا متصور است و در ظاهر شریعت اگر گزینی از یس و سهولت و مشق از رفع حرج
عبادت که ضیعت مخلوق گشته اند آنست که اگر در تحصیل مقصود دے عیاذ الله سبحانه مراد از رقیه شریعت
بیرون اندازد و در حصول آن از حدود شرعی تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد و آله او بود و اگر
آن مقصود ناخیز نبوده در تحصیل حصول آن از تکاب منکرات شرعی نماید آن مقصود ممنوع
شرعی نبود گویا آن مقصود از مقاصد اونیست و آن مطلوب از مطالب آن نه بلکه مقصود او
فی الحقیقه حق است سبحانه و مطلوب او امر و نواهی شرعی و تعالی پیش از میل طبع یا آن شے مقصود
پیدا نکرده است و آن هم مغلوب احکام شرعی است حقیقه شریعت که بکمال ایمان دلالت مینمایم ماده
مقصودیت غیر مطلوب است چه در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانه تعالی ایسا است که باید و اعانه ایست
هو او هوس تعالی مقصودیت غیر معارضه مقصودیت حق سبحانه تعالی پیدا کند بلکه حصول آن از حصول ماضی
حق جل و علا اختیار نماید و بخماره ابدی رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقا در کمال ایمان ضروری آمد
تا از زوال و رجوع مامون و محفوظ بود آری بعضی از صاحب دوستان را بعد از نفی ازاده و رفع
اختیار صاحب ازاده و اختیار میسازند و اختیار را ازاده جزئی را از وسع مسلوب گردانیده صاحب

دور از محبت ذاتیہ رفتہ اید پر خلاف گذشتہ جلال را پیش از جمال انکار ندوایلام را زیاده از انعام تصور نماند
 زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بر اذخود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و
 خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است دشنام مابینہما از زیارت حرمین شریفین نوشتہ
 بودند چه مانع است حسنا و نعم الوکیل مکتوب ہستم بیادت پناہ میرحب اللہ ما نکبوری در بیان
 تحمل ایادے خلق بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند کہ صحیفہ شریفہ سیادت پناہ اخوے
 میرحب اللہ رسید فرست فراوان رسانید از تحمل ایادے خلق چارہ نمود و از صبر و جفاے
 اقارب گذرنہ قال اللہ تعالیٰ امر بالحبیب علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و اصبر کما صبر
 اولو العزم من الرسل ولا تستعجل لهم لکنہم در سکونت آن مقام ہیں ایذا و جفاست و شمار مقام
 فرار اید از ان تک آری شکر پروردہ تاب تک ندارد چہ توان کرد بیت ہر کہ عاشق شد
 اگر چہ نازمین عالم است بہ نازکی کے راست آید باری باید کشید بہ اندراج یافتہ بود اگر اجازت باشد
 در آلد آباد منزل اختیار کنم نزل تعیین نمایند تا از افراط جفاے آنجا رفتہ نفس راست کنند ہا ہو
 طریق الرحمتہ و طریق الغنیۃ الصبر و تحمل علی الاذیاردین موسم ضعف بر فقیر غالب آمد چنانچہ معلوم
 شماست ازین بہت بچند کلمہ قصار نمود و السلام مکتوب ہستم بحقائق آگاہ مولانا محمد صدیق در بیان
 اصالة غیب و ظلیت شہود نمود و محبت خفا را غیب مقابل شہود است کہ شائبہ ظلیت دارد و غیب
 ازین شوب ہر است پس از شہود اکمل باشد لیکن ہر گاہ سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
 در شب معراج بدولت رویہ مشرف شدہ باشد کہ ماوراء الوردہ سر اوقات ظلال است و از شوب شایع
 ظلیت اقدس است چہ در حق او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام غیر اکمل آرزو بود اکتفا غیب از
 بر اسد رفیع ظلیت بودہ چون رفیع ظلیتہ بالکلیہ در عین حضور میرشد و غیب چہ در کار بود این دولت است
 کہ مخصوص سید الکوثرین است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و اکمل تابعان او را علیہ و علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات ازین مقام بہ تجیبت و درانت نیز نصیب است چنانچہ رویت نیست شہود و شاہدہ
 ہم نیست از ان مقام تعجیب غیب بہترین عبارات است تفصیل آن مقام کفایت راست نمے آید
 ہر کس باندا زہ یافت خود خواہد دریافت و ہو در از دلک وہ نصیب منہ الاقل القلیل والسلام
 مکتوب نہم بیادت وار شاہ پناہ میرنعمان در بیان آن کہ میرہما حکم الرسول مخذوہ

کو چاه غلال خیال و مثال تمام نبرد آدم و در شاهراه ایمان بغیب مطلق العنان تیغ ترمودم و از حضور بغیب
 و از عین معلوم و از شهو و استدلال بروج کمال نه پیوستم و نه درگیران عجب عجب گیر از این مزیذ و ق کمال و وجدان
 بالغ نیافتم و شربت های خوشگوار بے ننگ و بے ناموس و مرزهای مزه دار خواری و رسوائی را نچشیدم
 و از جمال طعن و ملامت خلق حفظ نگرفتم و از حسن بلا و جفا دردم محفوظ نشدم و کائنات بین بدی و خصال
 گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشته های تعلق آفاق و انفس را تمام و کمال نگسستم و
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قطاس رفیع انشراح
 استقلال حضرت حق سبحانه را که محفوظ لیسراوقات عظمت و کبریا بی است مشاهد نمودیم
 و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بے اعتبار و بے همت و بے اقتدار و با کمال احتیاج و فقیر معلوم نشدم
 و ما ابرئى نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربى ان ربى غفور رحیم اگر محض فضل و توفیق من
 و ارادات الهی جل سلطانه و توانی عطیات و انعامات ناقصا می او سبحانه درین مختکده شامل
 حال این شکسته بال نمیشد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید گسسته گردد و الحمد لله
 عافانی فی عین البلاء و اگر من فی نفس الجفاء و حسن بی فی حالت العناء و و تحفه علی الشکر
 فی السراء و الضراء و جلنے من متلبی الاقبیاء و من متحفی آثار الاولیاء و من محبی العلماء
 و الصالحی و صلوات الله سبحانه و تسلیاته علی الاقبیاء و الاولیاء علیهم الصلوة و السلام ثانیاً مکتوب ششم
 بمعارف آگاه شیخ بدیع الدین و ربیان اکمله الیام محبوب از انعام او و جلالش از جمال او محبوب تر است
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین اصطفی الصیفة شریفه که بصحب شیخ فتح الله از سالد اشته
 بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است و میقل زنگار ایشانست
 باعث قبح و کدورت چیز باشد و ائمه اهل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس میشد که نور ابرامست
 خلق از بلا و دقری در رنگ سحابهای نورانی پے در پے میرسد و کار را از حنیف باوج
 میبرد سا لها تبریت جماع قطع مراحل نمودند احوال تبریت جماع قطع مسافت می نمودند
 و در مقام صبر لکدر مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانستند نوشته بودند که
 از وقت ظهور نقشه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد
 که جفا محبوب از وفا و او بیشتر لذت بخش است چه بلا باشد در رنگ عوام سخن کرده اید

مکتوب یازدهم بسیارست پناه میسر الدین علی غلانی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزاء
عشره عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
آدمی نسخه السیت جامع که مرکب از اجزاء عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح و سر و خنجر
و اخفی و قوی و جوارح دیگر که انسان است بهمین اجزاء است و این اجزاء را بیکدیگر متضاده اند تضاد عناصر
الربعه را بیکدیگر ظاهر است و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر معلوم است و بیچگانه عالم امر هر یک با امری
مخصوص است و بیکالی منسوب و نفس ناطقه خودخواه بان هوای خود است بیچگی سری فردی آرد و
عنایت خداوندی جل سلطان این اشیا متضاده را بقدرت کامل خود سورت هر کدام را شکسته جمع فرموده
است و مزاج خاص و هیات وحدانی عطا نمود و بعد از حصول مزاج خاص و هیات وحدانی تکلیف بالخلق
خود صورتی را بخشیده است تا حفظ اجزای متفرقه متضاده او نماید این مجموع را سلسله انسان گردانیده
با اعتبار جامعیت و حصول هیات وحدانی شریف استعداد خلافت مشرف ساخته این دولت
بعد از انسان هیچ یک را میسر نشده است عالم گیر اگر چه بزرگ است اما از جامعیت خالی است
و از هیات وحدانی بی نصیب این ماجرا در جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان
در نیغی فقرت دارند باید دانست که شرف اجزاء عالم گیر عرش مجید است و تجلّی مخصوص به آن
فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا که آن تجلّی جامع است و آن ظهور سحر اسما و صفات و جوبه است
تعالی و تقدس و ایضا آن تجلّی دائمی است گنجایش امتیاز ندارد و قلب انسان کامل که مناسبت
بعرش دارد و آنرا عرش الله میخوانند از آن تجلّی عرش نصیب و افراد و حفظ کامل غایت مانی
الباب آن تجلّی است و این تجلّی نسبت بان جزوی است اما قلب مزیتی دارد که در
عرش نیست و آن شعور به تجلّی است و ایضا قلب مظهر سبب که گرفتاری بظاهر خود دارد و خلاف عرش
که ازین گرفتاری خالی است پس نلیا و قلب را بواسطه این شعور و گرفتاری تهی ممکن است
ملکه واقع زیرا که بحکم الموضع من احب قلب یا کسی است که بان گرفتاری دارد و مفتون محبت
اوست اگر محب اسما و صفات است یا اسما و صفات است و اگر محب ذات است قمار و تقدس است
انجا درست کرده و از گرفتاری اسما و صفات در گذشته خلاف عرش مجید که تجلّی مجوز
اسما و صفات در حق او غیر واقع است و السلام مکتوب دوازدهم بسیارست پناه

الایة بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک وتعالی ما اعلم الرسول فخذوه وما ينکم منه فانتھوا و اتقوا الله
 ذکر التقوی بعد ذکر الامثال للادامر والانتهار عن المناسبات اشارہ الی اہتمام الانتہا الذی
 ہو حقیقۃ التقوی وانہ ہوتا کہ الدین قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم وبارک ملاک
 ویکلم الویج وقال علیہ الصلوۃ والسلام فی موضع آخر لا تعدل بالزعمۃ شیئا والزعمۃ ہوا الورع
 والوجہ لہذا الاہتمام والله سبحانه اعلم بالصواب ان الانتہار اعم وجوداً و اکثر نفعاً لسانہ یوجہ
 فی ضمن الامثال ایضاً فان الاتیان بالامر انتہار عن منہدہ و ہو ظاہر و اکثر نفع الانتہار بغیر حجتہ
 عمومہ فلامنخالفتہ محققہ مع النفس لاحتلاف النفس فی بخلات صورۃ الامثال فان النفس
 قد تلذذ فیہ وکل ما فیہ زیادۃ مخالفتہ مع النفس لاشک انہ اکثر نفع و اقرب طرق الی النجاة
 فان المقصود الاصل من التکلیفات الشرعیۃ نفس لانتہا انقبت بمعادات الله
 سبحانه و رد فی الحدیث القدس عاد نفسک فانہا انقبت بمعاداتی کحل طریق من طرق المشیخ
 لکون رعایۃ الاحکام الشرعیۃ فیما کثیرہ لیکون اقرب طرق الی الله سبحانه لوجود کثیرۃ المخالفتہ
 مع النفس لادہو الطرق التفتیدۃ لہذا قال سیدنا و قبلتنا الشیخ سہار الدین المشہر
 بنقشبند قدس سرہ و جدت طریقاً اقرب طرق الی الله سبحانه لوجود کثیرۃ المخالفتہ مع النفس و اما
 بیان زیادۃ رعایۃ الشرعیۃ فی ہذہ الطریقۃ فما لا یخفی علی المنصف الفطن الخالص فی طرق المشیخ
 و مع ذلک فنبینہ زیادۃ ایضاً فی بعض الرسائل و الله سبحانه اعلم بحقیقۃ الحال و ہو سبحانه جے
 و نعم الوکیل و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآلہ و صحبہ وسلم و بارک و السلام علی من اتبع الهدی
 مکتوب دہم بیارت و ارشاد پناہ میر محمد نعمان در تفسیر آیت کریمہ و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب
 الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی قال الله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب
 حضرت عن سبحانہ و تعالی ہر چند بچون و بیگو نہ است اما دہم را گنہاش جو لا گناہ است اہمیت است
 تعالی کہ از خط و ہم خارج است و از دائرہ خیال بیرون لہذا اقرب دان بسیارند و اقربیت دان عقل
 قلیل نہایت قریب تا حصول اتحاد است ہر چند اتحاد ہم مجہد تو ہم است و اقربۃ از گذشت اتحاد
 است در جانب قرب اگرچہ عقل از خود نزدیکتر را غیر از عید تصور نکند این از کونہ
 نظر عقل است کہ بدور بینی عادۃ کردہ است و از خود نزدیکتر را در نیافتہ و السلام

دانسته در روضا جوئی شما باشد و شما نیز خلیه بجانب ایشان بروید و برقی تمام بجانب خود کشید و دلال
 محسنات نمائید و السلام مکتوب سیزدهم میادت پناه میرحب الله آنکس پوری صدور یافته در تخریص
 روضه بمتاعبت صاحب شریعت عزرا علیه و آله الصلوة والسلام و متاعبت پیر طریقت
 بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف میادت باب اخوی میر سید محب الله رسید مقدمات مابین کلام و
 اضطراب و اضطراب اندراج یافته بود و موضوع انجاسیدنا اسیدی گرفت امیدوار باشند و اگر درین دو امر
 روضه دار ندیج عم نیست بمتاعبت صاحب شریعت عزرا علیه و آله الصلوة والسلام و اعتقاد
 و محبت شیخ طریقت واقع باشد و ملتی و متفرع بودند که درین دو دولت قصور نرود دیگر چه باشد
 سهل است و تعانی آن ممکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت مانگیور کاره اند به اله آباد مل
 اختیار کنند محل که مبارک باشد شما عکس قییدید لفظ مبارک هم گرد دلال نمود و الحال نیز همان سخن است
 امشب بنظر در آمد که گویا رخت شمار از مانگ پور کشیده بآله آباد برده اند همانجا دیرانه اختیار کنید و اوقات
 بگذرانی جل سلطان معمر و دارید و هیچکس کار نداشته باشید ملزم ذکر کف و اثبات باشید و جمیع مرادات
 را بشکر این کلمه طیب از ساحت سینه برآرید تا مقصود مطلوب و محبوب جزیکه باشد اگر دل از ذکر گفتن
 مانده شود بزبان بگوئید بشرط اخفا که هر درین طریق ممنوع است باقی روش و او صنایع طریق را
 معلوم کرده اید تا تو انید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف
 طریق او خطرها است زیاده چه نویسد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه
 آله و اصحاب الصلوة و التسلیات آنها و اکملها مکتوب چهاردهم به میر شمس الدین علی در جواب
 سوال او از وجود واجب تعالی و رد یافته احمد الله و سلام علی عباد الله الدین المصطفی علیه
 شریفه که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند مطالع آن مخطوطه و سنگت گذشت جزا که الله سبحانه و تعالی
 اندراج یافته بود هرگاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی بیا هیئت خود موجود باشد بی وجود عینا کان او زانرا
 پس تعاقب بیان واجب الوجود که ذات الله سبحانه بلا اعتبار را لوجب و الوجود است و میان
 منتزع الوجود چگونه متحقق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات معرا از وجوب وجود و بجهت و چه توان
 نمود اثبات استحقاق عبادت که منوط بوجوب وجود است چگونه خواهد شد و اطلاق واجب
 الوجود بر ذات عدم الوجود و الوجب بجهت اعتبار خواهد بود و متحد و ما جواب این السواله

درین
 باب
 درین
 باب

بیرمخ نمان در فرائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت در نماز الحمد لله و سلام علی عبادہ النین
اصطفیٰ مصطفیٰ شریفیہ سیادت پناه انخوی و موصول بافته مسرور گردانید نوشته بودند که دعا و تضرع و زاری
و دوام التجا بحضرت حق سبحانه و تعالیٰ یا ذکر گفتن بهتر باین روش منزع بذکر بهتر از ذکر گفتن چارہ است
با این همه هر چه شود و ولست دارد موصول بذکر نموده اند چیزهای دیگر در رنگ ثمرات و نتائج
ذکر اند و نیز بر سیدہ بودند که ازین سلسلہ چیز که امر چیز بهتر است ذکر نفی و اثبات و تلاوة قرآن و نماز
بطول قنوت ذکر نفی و اثبات و رنگ و ضوابط است که شرط نماز است تا طهارات درست نشود و شروع
در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی یا انجام نرسد غیر از قرائت و واجبات و سخن هر چه کند از عبادات
تا قلہ داخل و بایست اول از آنکه مرض خود باید ساخت که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد از آن
عبادات و حنات دیگر که در رنگ غذا و مصالح اند مرید را باید پیرداخت پیش از زوال
مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مصرع هر چه گید و غلغلے غلغلے شود و انجام این
معامله لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویا و نامی خود است نوشته بودند که جلد نیش
بنام چه کس سجل شود پیش ازین هم ظاهر فقیر نوشته بود که باسم شما سجل سازند و در جواب کتابت
شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود و هواری دل را نگذاری توان گفت که بجانب
شما است و جوی از برای نشستن شما در اگر معلوم نیست هر چند در جواب است اما چون از اطلاق
خالی است بی اعتبار است بقرب فقیر آنجا نباشد مرا بخدا و ارحم الراحمین سپرده و توجہ وطن شوند
و مشتاقان آنجائی را مسرور سازند اگر چه از برای ماندن آنجا در دل تصور کرده باشند امر دیگر است
والدہ محمد امین موفق باشد و عیصمت و آبرو بود و اقصیٰ ہای دور در از آن کہ نوشته بودند بمطالعہ
در آمدہ چند چیز ہای موحش و مکدر بسیار در آمد اما نیکست کہ آخر یہ کہ امر بخیرت میباشد فرمانی کہ ازین
قسم واقعات بایکہ متنبہ باشند و توبہ و استغفار تلافی نماید محتات دنیوی و مخرقات فانی لاشے
محض است عاقل بآن مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید کہ اموال آخرت بود و دوام بذکر شود و آید
چہ کار است کہ لذت تمام در ذکر سپید شود و چیز را در نظر در آید آن خود داخل لہو و لعب است
در ذکر کہ ہر چند مشتت بود بهتر باشد تا زنج وقت ادا نموده اوقات را بذکر آہی جل شانہ
معمور در رویہ التذاد ذکر معطل نباشد و باید کہ خدمت شما را عنایت

محبت محبوب بود که آن شخص پیش از مرگ فعل محبوب هیچ نیست جمعی که متعدی از آنند در نظر محبوبی که این نسبت بظاهر خلایق بایران بگویند و تنگیهای سینه را دور سازند و بجا آنکه در صد و آنرا ندانند بنیاشند بلکه باید که آنرا فعل آنها لذت گیرند آری چون بدعا با حوریم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعای التجا و تضرع و زاری خوش می آید دعای دفع بلیه مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکه در هر صورت غضب گفته شد زیرا که حقیقت غضب نصیب احد است با دوستان بصورت غضب است و بحقیقت عین رحمت است در بصورت غضب چنانکه این منابع و ولایت نماده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت غضب کید و ستان عطا میفرمایند خرابی جامع منکر است و باعث ابتلای اینها در معنی عبارت شیخ محمد الدین عربی قدس سره معلوم نموده باشند که گفته است عارف را تهمت نیست یعنی تهتی که قصد دفع بلیه شود از عارف سلوب است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب آفتور نماید برقع آن چه نوع است بند و در برقع آن چگونه خواهد اگر چه بصورت دعا دفع بر زبان آورد از جهت امثال امر دعا مانع از حقیقت هیچ نمی خواهد و آنچه پیشتر ملتذذ است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بولانا الحمد لله و در دریافت در سر علم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایای مسترشان الحمد لله و سلام علی عباد الدین اصطفا مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود را از احوال و مواجید و علوم و معارف ابن طائفة هیچ نمی یابم مع ذلک و شخص طالب راه را که طریق گفتیم خیل تاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند و چه آن چه باشد بدانند احوالیکه در آن دو شخص پیدا گشته عکس احوال شما بوده است که در مرایای استعداد آنها بطور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود بنمودند شمارا نیز دلالت بر علم حصول آن حال مستور کردند و رنگ آئینه که دلالت بحصول کمالات خفیه شخص نماید و هنرهای مکتوبه او را و اساس و مقصود حصول احوال است علم بآن احوال دوسه است دیگر جمعی را این علم بر میهند و جمعی دیگر اندر میهند مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند و در قرب برابرند و در میان علم و متاخرین جبل مترا این طائفة است از عدم علم باحوال خود در آزار نباشند مع نمایند که احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بحال احوال واصل گردند علم باحوال اگر چه توسط مشربان مجیر شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مظاهر خط بگیرند احوال باید علم بآن احوال اگر چه توسط مشربان امید است که توسل حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام آگاه به عبارت از پیوسته

نسخه
مکتوبه
امام ربانی
در
دینی

تفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی که ظاهر انبیا مکی از فقیر زادهاست اندراج یافته است اگر مطالعه فرمایند متحیل که حظ نمایند باطل خواهند بود که ماهیت واجبی جل سلطان بخودی خود موجود نبوده و انبات وجوب اطلاق وجوب در آن حضرت جلشانه از قبیل منتزعات عقل باشد و قد اقتضی لا علی و چنانچه وجوب و حق از قبیل منتزعات است امتناع عدم نیز در آن حضرت جل سلطان از منتزعات است آنجا که ذات محبت است جل و علائق آنکه نسبت وجوب وجود نیست نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت وجوب وجود پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز پیدا گشت و نسبت استحقاق عبادت که تفرع بر وجوب وجود است نیز بطور آردگان الله و لم یکن معی شیء و آن کان من النسب و الا اعتبارات فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً و آخراً مکتوب پانزدهم بابت پناه میر محمد نعمان و رود یافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام اوزیایا تر است الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان را معلوم بوده باشد مفهوم شد که هر چند یاران خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سو دمند تیا مد النیر فیما ضیع و الله سبحانه پاره ازین امر بمقتضای بشریت حزن پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بقضل حق جل سلطان این همه حزن و تنگی سینه بفرح و شرح صدر بدل گشت و یقین خاص نهست اگر مراد این جماعت که در صدر آزارند موافق مراد حق است جلشانه پس کوه و تنگی سینه میبغض است و منافی دعوی محبت است چایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محب است محب چنانکه از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز ملتذ و میگوید بلکه در ایلام اول لذت بیشتر میباشد که از شائبه حظ نفس و مراد او میر است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که جمیل مطلق است گذار اینکس خواسته باشد هر آئینه این اراده او تعالی نیز در نظر انیس بعنایت او سبحانه تعالی جمیل است بلکه سبب التذاذ است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه و این بود دیگر آن مراد است هر آئینه مراد اینها نیز نظر سخن موجب التذاذ است فعل شخصی که نظر فعل محبوب بود آن محل شخص نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعلا و این نظریه در نظر محب محبوب محب را عیب معامله است هر چند جفا ازین شخص بیشتر تصور بود در نظر محب زیاده نمی در آید که نمایند که صورت غضب محبوب بیشتر دار و کار دیوانگان این راه و اثر گونه است پس بدی شخص خواستن و پوسه بد بودن منافی

استعجال نفرماید کریم است که عموم کرم خویش از دوست و دشمن بازدارد و اجل اعظم این نعم و اعز و اکرم اینها دعوت باسلام است و هدایت بدارالسلام و دلالت بمتابعت سید الانام علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام که حیوة ابدی و شملت سمدی بدان مربوط است و رضای مولای تعالی و سبحانه بآن منوط یا بحال انعام و اکرام و احسان او تعالی اظهر من الشمس است و اجل من انعم انعم دیگران باقدار و تمکین او است تعالی و احسان شان از قبیل متعاده من المستعیر السوال من الفقیر نادان در رنگ دانایی یا بمعنی قرار داد و غبی شل ذکی باین امر معترف است بیست گز بر تن من زیان شود هر موی در یک شکروی از هزار تو انکم کرد و شکست است که بدایه عقل حکم بوجوب شکر نعم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی که نعم حقیقی او است سبحانه بیدایه عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدنس و تلوث از کمال بی مناسبته چه در یابند که تعظیم او تعالی در چیست و تکریم او سبحانه در کدام است پس است که اطلاق بعضی امور را بران جناب اقدس ایشان شمس دانست و فی الحقیقت نزد او تعالی تسبیح باشد و تعظیم خیال کنند تو همین بود تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تعظیم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه مستفاد نشود شایان شک و اونا باشد سبحانه قابل عبادت او نبود تعالی چه حمد یک از نزد ایشان باشد نزدیک است که بچو بود ملح قوی گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت مستفاد گشته است نسبت با همین شریعت حق است علی مصدرها الصلوٰۃ والسلام و اتمیه اگر تعظیم قلبی است در شریعت حق مبین شده است و اگر تنای لسانی است هم آنجا سرین اعمال و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی بنعمه در اتیان شریعت گشت قلباً و قالماً اعتقاد او علماً و هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که با و راس شریعت او نموده اند شایان اعتماد نباشد بلکه بسیار است که محصل افاضه بود و حسنه متوجه فی الحقیقت سلیه باشد پس بلاخطه بیان مذکوره عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر نعم تعالی بی اتیان آن تعدد گشت و شریعت دو جزء دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد از اهل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او مقوم بشیعت او است سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر نخواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص بقاقد

بسا است که دل را در بعضی مشاغل ذهونی ازین آگاهی محروم نماید تشخیس آگاهی و دوام آگاهی باینکه بدانند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانة شبیه بعلم حصولی که دوام لازم دوست میخشد آید که شخصی در وقتی از اوقات با نفس خود غافل گردد و ذهونی نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهول در علم حصولی تصور است که مغایرت در میان است در علم حصولی همه حضور در حضور است اگر چه البته ازین حضور دور و غور است و محمول در غور است پس آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه دوام ندارد و نگرانی است بمطلوب که اشتباه آگاهی مذکور دارد و دوام آن متعذر است که شباهت بعلم حصولی دارد که دوام قلیل انصیب است و لکن لاشکال لا علی اطلاق علم حصولی و علم حصولی نسبت بجناب قدس واجبی جل سلطانة بر سبیل تشبیه و نظیر است چه آنکه خود نیز دیکتر بود تعالی شانه از ضبط علم حصولی و علم حصولی بیرون باشد از باب معقول هر چند آن را تصور توانند نمود و از خود نیز دیکتری را نتوانند دریافت آنگز دیکر از باب علوم لدنی این معنی واضح است و بعنایت خداوندی جل شانه سهولت حاصل رینا آتسامن لکن در حجت و بهیئ لئامن امرنا شد آ دیگر زیادت پناه اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند و از آمدن شما به رحمت در آزارند باید که به توقفت خود را در ملازمت ایشان رسانند و تلافی آزار نمایند اگر به رحمت ایشان می آمدند مضائقه نبود باید که موافق مرضی ایشان عمل نمایند و به رحمت بیایند زیاده چه نویسد مکتوب هفتدهم بعباده از اهل اراک در بیان عقائد دینی و ترغیب بر عبادات شرعیة الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امته محمد سید الانام علیه و علی آله الصلوٰة والسلام باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی نعم علی الاطلاق است اگر چه دست از جناب قدس او تعالی لموہوب است و اگر بقیاست هم از ان حضرت جل سلطانة عطا است و اگر صفات کامله است هم از و رحمت شامله است سبحانه و تعالی زندگی و داناتی و توانائی و بیانی و شنوائی و گویائی همه از ان حضرت جل شانه مستفاد است و انواع نعم و منوفا کرم از حد و عد بیرون است هم از ان جناب قدس مفاضا از الله عز و جل شدت اومی فرماید تعالی و اجابت دعوت و دفع بلا اومی نماید سبحانه و تعالی است که انکمال رافت خود را زرق عباد را بعلت گناهان شان منع نکند ستارست که از و غفور و رحیم است و از هتک حرمت شان باز نکند سلیات نماید علیم است که بمواخذة و عقوبت شان

و جمیع نقائص از آن حضرت جلّ سلطانه مسلوب باجمیع صفات امکان و حدوث کسّر انفس و ثمرات دارند
 بعد از آنجا که قدس و تعالی مسلوب باید و ثبات و اوجیانه عالم کلیات و جزئیات است و در آنده اسرار
 و خفیات و در سموات و در زمین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست بل چون خالق
 جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم جمیع آسمان نیز بود که خالق را از علم خلق چاره نبود بی دولت آن چند اند که
 حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل ناقص خود کمال انکارند چنانچه از کمال
 بخیردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود و سلطانه صادر ندانند و آن هم با آنجا که با منظرانه باختیار
 و آنرا نیز کمال انکارند عجیب جاهلانند که جلّ کمال تصور نمایند و منظر را از اختیار دانند و از جلّ
 که دارند اشیا دیگر را مستغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات را با و منسوب
 دارند و خالق سموات و زمین را معطل و بیکار دارند هیچ طائفه نیز و این تفسیریه تر ازین طائفه و عالم
 یو جو دنیا ده است سبحانه اتمّه جمیع هستند که این پدیدان را از باب معقول تصور نمایند و بحکمت
 منسوب میدانند که احکام کا ذیّه ایشان را مطابق نفس امری انکارند در بنا لاترزع قلوب اجداد و دنیا
 و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و او قائل از ازل تا ابد بیک کلام شکلم است
 اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نهی است هم از آن و همچنین اخبار و استخبار تا شے
 از همان یک سخن و اگر تورات و انجیل است هم باین سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است
 هم از آن کلام نشان است و همچنین سائر صحف و کتب که بر اینا علیهم الصلوات و التحیات نازل گشته
 تفصیل همان سخن است هر گاه ازل و ابدیان و وسعت دهند آن آنجا و حدود بلکه گنجائش آن هم
 ندارد که اطلاق آن آنجا بواسطه تنگی عبارت واقع است پس کلامی که در آن صادر شود
 یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود و اطلاق نقطه آنجا در رنگ اطلاق است که
 بواسطه تنگی عبارت واقع است و الا نقطه هم گنجائش ندارد و وسعت در ذات و صفات آن حضرت
 جلّ سلطانه از عالم بچونی و بیچگونگی است ازین وسعت و تنگی که از صفات امکان است
 پاک و منزه است و او را سبحانه مومنان در شبست خواهند دید بعنوان بچونی و بیچگونگی چه رویته
 که متعلق به بچونی شود آن رویته نیز بچون خواهد بود بلکه لایزال بچون خط و افروها یافت تا بچون را
 تواند دید لایحل عطایا الملک الامطایه امرو ازین معیار برخص خورص از اولیای خود جل ساخته اند و

اعتقاد است و مقصور بر تکفیر و ریات دین فاقد عمل اگر چه معذب شود اما مخلوق دارد و حق او مفقود است و چون
 اعتقادات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آن ها می نماید و در علیات با وجود غیبت
 چونکه تفصیل است حواله اینها بکتاب فقه داشته شمه در ترغیب یعنی از علیات ضروریه نیز بیان خواهد نمود
 انشاء الله تعالی اعتقادات الله تعالی بذات اقدس خود موجود است وقتی او تعالی بخودی خود است
 و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی
 راه نیست چه وجوب وجود کینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کینه کناس آن بارگاه محترم
 و او تعالی یکی است که شریک ندارد در وجوب وجود و در الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک
 وقتی در کار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت است
 و چون کافی بود مستقل باشد شریک بیکار میماند و عبث می افتد و آن نیز علقه نقص است که منافی
 وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس
 اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد
 و او را سجاة صفات کامله است از حیوه و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این
 صفات ثنائیه را صفات حقیقت گویند که قدیم اند و در خارج موجود اند و ذات تعالی و تقدس
 چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی العظیم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی العظیم وجود
 صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قائل نیست حتی که صوفیه متأخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را
 عین ذات گفته اند و بجا لفان موافق گشته اگر چه از نفی صفات تجاشی دارند اما از حصول
 و از تبادر عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال را در نفی صفات کامله بگذاشته اند
 و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا افتاده و باهم افتد سبحانه سوار الصراط و صفات دیگر یا اعتبار
 اند یا سلیقه چون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست
 عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست محدود و متنهای نیست از جهت
 به نسبت است و از نسبت بی نسبت کنایت و شلیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است
 و ضدیت و ندیت در این حضرت جل سلطانه مفقود از مادر و پدر و از زن و فرزند پاک و مجتر
 است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مرخاب قدس او را ثابت است

چنانچه
 در غایت
 چنانچه
 چنانچه

چنانچه

هم خلق او سبحانه پیدا شده بالجمله جمیع اشیا را از کرم عدم بوجد آورده است و حادث گردانیده قدم غیر او
سبحانه نشاید و غیر او سبحانه هیچ چیز قدیم نباید جمیع اهل کسرت بر حدوث ماسوای او سبحانه اجماع دارند
و باتفاق غیر او سبحانه قدیم ندانند و کسیکه بقدم اینها قائل شود بتفصیل بلکه تکفیر او حکم ینانید امام حجه الاسلام
در رساله منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و حکم تکفیر جماعه کثیر حق را نیز قدیم دانند
کرده و جمعی که بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید تکذیب اینها
می فرماید لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَابَيْنَمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ نَحْمُ اسْتَوَى
عَلَى الْعَرْشِ وَامِثَالِ زَيْنَاهُ آيَاتِهِامِ قُرْآنِ لِسَارِ اسْتَفِيهٍ بُوَدَ كَبَقْصَلِ نَاقِصٍ خُورِ خِلَافِ
نصوص قرآنی نماید و من لم یحیی الله له فوراً فله من نور حیات آنچه عباد مخلوق حق اند سبحانه افعال
عباد نیز مخلوق او یند تعالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نیاید که بقصور قدرت
قسم است و نقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده در افعال اختیار یابد
دخل دارد کسب است که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل از حق است سبحانه
و کسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده مجموع کسب بنده و خلق حق جل و علا واقع است
و اگر کسب و اختیار بنده را اصلاً در فعل او مدخل نبود حکم مرتضی پیدا کند و اختلاف محسوس و مشاهد
است بیداهته میدانیم که فعل مرتضی دیگر است و فعل مختار دیگر و بین قدر فرق از برای مذللت
کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت خود و خلق خود را در فعل
بنده تلایق قصد بنده ساخته است و بعد از قصد بنده ایجاد فعل در بنده میفرماید پس تا چاره بنده ممدوح
و ملام بود و عاقب و مثاب باشد و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه به بنده داده است هر دو
جهت فعل ترک دارد و نیز بتفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بسان انبیاء علیهم السلاوات و التسلیمات
بیان فرموده است با وجود اینکه بنده اختیار یک جهت نماید چاره ندارد از آنکه طام بود یا مدحی و نکو
نمیت که حضرت حق سبحانه بنده را آنقدر قدرت و اختیار داده است که از عهده او امر و نواهی
شرعی تواند برآمد چه در کار است که قدرت کامله دهند و اختیار تام بختند آنچه باید داده اند متکرران مهادم
بما هست است و مرض قلبی دارد که در امتیان شریعت در مانده است که علی المشکرین ما تدعوهم الیه
این مسئله از مسائل غایضه کلامیه است نهایت و بیان آن مسئله همین است که درین اوراق

مختلف گردانیده این سلسله غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از این است
 و یکچیز از فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسکله قائل نیست درودیه حق را جل سلطان غیر این
 بزرگواران همه محال می افکارند و مستشهد مخالفان قیاس غائب بر شایده است که بین الفساد است
 حصول ایمان باین قسم سلسله غامضه بے نور متابعت نیست سنی علیها صاحبها الصلوة والسلام و نتیجه
 متعذر است از لائق دولت بود هر سرے باز میجا کشد هر خرے و عجب است جمعی که ایمان
 بدولت رویت نداشته باشند چگونه حصول آن عادت مستعد خواهند شد که نصیب مکر صرامان
 است و این نیز عجب که در پشت باشند و نه بیند زیر که آنچه مبتدیان از شرع است حصول دولت رویت
 است مرجع اهل بهشت را دنیا مده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی دیگر نخواهند دید
 در حق اینها مان جواب حضرت موسی است علی نبینا و علی الصلوة والسلام که در سوال فرعون فرموده
 قال من تعالیٰ حالیا عنما قال فما بال لقرون الا ولی قال علیها عند ربی فی کتاب لا یغیبه الذی
 جعل لکم الارض ممد و سلک لکم قیاسا و انزل من السماء ماء فاید دانست که بهشت و ماورای بهشت
 همه نسبت بحق سبحانه برابر است که همه مخلوق دیندار و عاقل و اورا سبحانه در هیچ یک از اینها حلول و
 تمکین نیست اما بعضی از مخلوقات الیاقات ظهور انوار و اجبی نیست جل سلطان و بعضی را هست
 آئینه لیاقت ظهور صورت ارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف است با وجود نسبت
 مساوات از آن حضرت جل سلطان نه این قاعده یاد دارد آنجا که خداست و نه جز و نه کل
 نه ظرفی مفروض است و در دنیا رویت و تعریف این محل لیاقت ظهور آن دولت ندارد و هر که
 در دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب و مفتری است و غیر حق را سبحانه حق دانسته است این دولت
 درین نشان اگر میسر شد حضرت کلیم الله علی نبینا و علی الصلوة و التسلیات از دیگران با آن حق بود و حضرت
 پیغمبر اعدیه علی آله الصلوة والسلام اگر باین دولت مشرف گشته اند و وقوع آن در دنیا نبوده است
 بلکه بهشت رفتند و دیدند که از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا برآمده با حضرت ملی گشتند
 و دیدند و او تعالیٰ خالق سموات و ارضین است خالق جبال و بحار است و خالق اشجار و اثمار
 است و خالق معاون و نباتات است چنانچه آسمان را بخلق ستارها مزمین گردانیده است زمین
 را بخلق انسان مزمین ساخته اگر محیط است با بیا و او تعالیٰ کاین گشته است و اگر مرکب است

احوال قبر و احوال قیامت و از حشر و نشر و از بهشت و دوزخ همه حق است ایمان با آخرت در رنگ یان
 باشد نیز از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است و قطعاً کافر است عذاب قبر از ضعف
 و غیر آن حق است و منکر آن اگر چه کافر نیست اما بتدریج است که منکر احادیث مشهوره است و چون قبر برین حق است
 در میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیه عذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است و شبیه عذاب آخرت دارد
 که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب جماعت است اندک انبیا و اولیاء و غیره نمی نمایند و نیز عبادت
 که بنام است و سخن چینی مردم می در آید و سوال منکر کفر و غیر حق است و این عظیم فتنه است در قبر حضرت حق سبحا
 و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البتة آمدنی است در آن سموات پاره پاره خواهد گشت و
 کواکب فرو خواهد ریخت و زمین و جبال نیز بر چه خواهد شد و بعد از این خواهد بود چنانچه نفوس
 قرآنی بآن ناطق است و اجماع جمیع فرق اسلامی بر آن منعقد که منکر آن کافر است اگر مقدمات موهومه
 تسوئل کفر خود نماید و ایمان را از راه برد و در آن روز از قبور برانگیختن و احیای استخوانهای بوسیده
 و رختی نمودن حق است و حساب اعمال و وضع میزان و طیارن صف اعمال و رسیدن صف ارباب
 یمن و یمین شان و صف اصحاب شمال و شمال شان نیز حق است و مرا که بهشت دوزخ بنهند و از آنجا
 گذشته بهشتیان بهشت روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ افتند نیز حق است چه اینها همه امور
 ممکن اند که بحج صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بے توقف قبول آنها باید نمود و مقدمات و مبهم
 تشکیک و تردید نباید کرد اما آنکه از قول فخر و نه نص قطعی است و در آن روز شفاعت نیکان در حق بدان
 یازن حضرت رحمن جل جلاله نیز حق است بغیر فرموده است علیه علیه آله الصلوات و التسلیات شفاعت
 لاهل الکتاب من امتی یعنی شفاعت من مراهل کبار است از امت من و خلود کافران بعد از حساب
 در دوزخ نیز حق است و همچنین خلود مؤمنان در بهشت و در نعمات بهشت نیز حق بوسن فاسق اگر چه
 رواست که بشومی گناهان خود چندگاه بدوزخ رود و بقدر ذنب آنجا معذب بود اما خلود
 در نار در حق دے مفقود است کسی که در دل دے مقدار ذرّه از ایمان بود در دوزخ محله نخواهد
 بود نال کار او بر حمت است و مرج او بخت و مدار ایمان و کفر به خاتم است بسیار است
 که در تمام عمر یک ازین دو صفت متصف بود و در آخرت بعد از آن متحقق گردد اما العبرة للخواص
 که ببالا ترغ قلب و با بعد از بدینا و بب انبیا من که نکند بدت انک انت اوهاب

تسویه یافته است و الله سبحانه و الموفق ایمان با پنج علم را اهل حق فرموده اند باید آورد و بحث و جدال نماید افتاد
 بیت نه هر جای کرب توان تاخستن بد که جا پس باید انداختن و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات رحمت
 عالمی اند که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را برایت خلق مبعوث ساخته است توسط این بزرگواران عباد
 بجناب قدس خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرموده بیدولت باشد که قبول
 دعوت کنیم نماید و از مانده دولت او منتفع نگردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی تسلیم نموده اند
 همه حق و صدق است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هر چند محبت است اما در حجت اقصی است محبت با همه شعبه
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات حاصل گشته است که عباد را محل عنده گذاشته اول نبی حضرت آدم است علی نبینا
 و علیهم الصلوات و التحیات و آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه علیهم الصلوات و التسلیات
 مجمع انبیا ایمان باید آورد علیه الصلوات و التسلیات و همه را معصوم و راکب باید داشت عدم ایمان بیکه ازین بزرگواران
 مستلزم عدم ایمان است مجمع ایشان علیهم الصلوات و التسلیات چه کلمه ایشان مقبول است و ممول دین شان
 واحد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و التسلیات که از آسمان نزول خواهد نمودت بعثت شریعت
 خاتم الرسل خواهد نمود و علیه علیهم الصلوات و التسلیات حضرت خواجه محمد پارسا که از خلفاء اکمل حضرت خواجه
 نقشبند است قدس الله تعالی سرحد عالم و محدث است نیز در کتاب فصول سه نقل مقدم می آید که حضرت
 عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و التسلیات بعد از نزول علی بن ابی طالب حنیف خواهد کرد و رضی الله تعالی
 و حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه کرام عباد کرام حق اند سبحانه علی نبینا و علیه
 الصلوات و التسلیات بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی امشرف و یانجه ماوراء امثال دارند و
 عصیان و تفرمانی موانع جل سلطانه در حق شان مفقود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زنا شوی
 معز اند و از تولد و تناسل نیز کاتب و صحف الهی جل سلطانه توسط ایشان نتران گشته است و امانت
 شان محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن با ایشان نیز از ضروریات دین است و را سگودا شعل ایشان را
 نیز از واجبات اسلام و نزد جمیع اهل حق خواص شریف افضل اند از خواص ملک چه وصول شان با وجود
 عوائق است و قرب قدس بان بی مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگر چه کار قدسیان است
 اما جهاد در باین دولت جمع کردن کار کمل انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین یا موالهم
 و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا و عدا الله الحنه مجر صادق علیه علی له الصلوة و التسلام از آنچه خبر داده است از

ے صاحبے قال علیہ السلام لو کان جبدی نبی لکان عمر بن الخطاب وحفص بن الیومنین
 رضی اللہ عنہ فرمودہ است کہ ابو بکر و عمر ہر دو افضل این امت اند کسیکے مرابرا ایشان فضل و بختی است
 و او را تا زبانه زخم چنانچہ بختی را زبند منازعات و محاربات کہ در میان اصحاب خیر البشر
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات واقع شدہ است بر محال نیک محمول باید داشت و از منظرہ ہوا
 ہوس و از حسب جاہ و ریاست و از طلب رفعت و منزلت و در یاد ساختہ چہ این رذائل از نفس
 آگاہہ است و نفوس این بزرگواران در محبت خیر البشر علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات پاک مزی
 شدہ بودند انقدر است کہ در ان مشاجرات و محاربات کہ در خلافت امیر واقع شدہ بود حق بجانب
 حضرت امیر بودہ است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و مخالفان او مخطیہ بودند بخطائے اجتماع دی کہ مجال است
 و طعن ندارد و تفسیق خود چہ گنجائش دارد کہ صحابہ ہمہ عدول اند و روایت ہمہ مقبول و روایات موافقان
 امیر و مخالفان امیر ہر دو در صدق و وثوق برابر اند و علت مشاجرت و محاربت حج احد سے
 نشدہ است پس ہمہ را دوست باید داشت کہ دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات کہ فرمودہ من احبهم فاجبہم و از بغض دشمنی ایشان اجتناب باید نمود کہ بغض ایشان
 بغض آن سوار است علیہم الصلوٰۃ و التحیات کہ فرمودہ من یبغضہم فبغضہم بغضہم در تعظیم و
 توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیہ و علی السلام و عدم تعظیم عدم
 او ہمہ را تعظیم و توقیر باید نمود از حسب تعظیم محبت خیر البشر علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات شیخی
 فرمودہ ما امن بربول العالمین بقرآن مجید بعد از تصحیح اعتقاد از ایتان اعمال ہم چارہ بود پیغمبر فرمودہ علیہ و
 علی السلام و السلام کہ بنای اسلام بر پنج چیز است یک شہادت ان لا اله الا الله و ان محمد
 رسول الله کہ عبارت از ایمان و اعتقاد است بہ انچہ بتلغ محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیہ
 و علی آله و سلم یہ نبوت پیوستہ است چنانچہ گذشت دوم ادای صلوات نفس است کہ متون دین است
 سوم ادای زکوٰۃ مال است چہ ارم سوم ماہ مبارک رمضان است چہ حج بیت الحرام است پس نماز
 بہترین عبادات است بعد ایمان یافتہ و سولہ و در رنگ ایمان حسن لذاتہ است بخلاف سائر
 عبادات کہ حسن آنها ذاتی نیست بک تقید و زبیدہ بعد از طہارت کامل چنانچہ در کتب فروع میں گذشتہ
 است بی فتور ادای نماز باید نمود و در قراءۃ و رکوع و سجود و قنوت و جلسہ سائر ارکان احتیاط باید کرد

وایمان عبارت از تصدیق قلبی است باموریکه از دین بطریق ضرورت و تواتر ثبوت پیوسته است و اقترار
لسانے نیز بآن امور ضروری همچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالیٰ همچنین ایمان بحقیقت کتب و صحت منزل
و ایمان بانبیاء و ائمه و ملائکه عظام علیهم الصلوات و التسلیات لے یوم القیام و ایمان بآخرت از حشر حساب و
و خلود عذاب و ثواب و دروزخ و در برشت و اشتقاق سموات و انتشار کوکب اندکاک ارض و
جبال همچنین بضرریت صلوة خمس و تعین رکعات در آن و بضرریت زکوة مال و عوم رمضان و حج بیت الحرام
بر تقدیر استطاعت رائه همچنین ایمان بجهنم شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و حقوق والدین و سرقت
وزنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال اینها که تواتر به ثبوت پیوسته است از ضروریات دین اند
و مومن بارتکاب کبیره از ایمان نبی برآید احتمال کبیره کفر است و عمل دار ارتکاب کبیره فسق و خود را
مومن بر حق باید دانست یعنی به ثبوت و به تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود کلامه استثنای یعنی کلام
انشاء الله بایمان نباید مقرون ساخت که منی از شک است و به ثبوت ایمان صورت منافات
دارد هر استثنای را راجع بخاتمہ دارند که مبهم است اما از اشتباه ثبوت حالی بهم خالی نیست پس
احتیاط در ترک صورت شک و اشتباه است و افضلیه حضرات خلقای اربعه بترتیب خلافت
ایشانست چه اجماع اهل حق است که افضل اهل بشر بعد پیغامبران صلوات الله تعالی و تسلیاته
سبحانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت فاروق رضی الله تعالی
عنه وجه افضلیت آنچه این فقیر فمیده است نه کثرت فضائل و مناقب است بلکه اسبقیت ایمان
است و اقدمیت اتفاق اموال و اولیت بذل نفس از برای تائید دین و ترویج ملت متین چه
سابق گوید در امر دین استاد لاحق است و لاحق هر چه سے یا بد از خوان دولت سابق سے یا بد
و مجموع این هر سه صفات کامله منحصر در حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه با اسبقیت ایمان
کیکه اتفاق مال و بذل نفس خود را جمع کرده است او است رضی الله تعالی عنه و این دولت
غیر او در دین است میرنشته است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی منة الذی مات فی الله
لیس من الناس احد آمن علی فی نفسه و مال من ابی بکیر بن ابی قحافة و لو کنست تحت اذن الناس غلبا لا تحذرت
ابا بکیر خلیفہ و لکن خلة الاسلام افضل سه و اعنی کل خوخته فی هذا المسجد غیر خوخته ابی بکیر و قال علیه علی آله
الصلوة و السلام ان الله یغنی الیکم قتلکم کذب و قال ابو بکر صدیق و اسانی یغنی مال قبل انتم تارکون

صنایار سبحان الله و بحمده گویند که ثواب بسیار دارد و ایضا در مصلح یکبار بگویند اللهم ما أصبح بی من
نعمه او ما اجدم من خلقک فمک و حمدک لا شریک لک فک الحمد و نک الشکر و دشنام بجای اللهم ما أصبح
الله ما أصبح بگویند و تمام کنند در حدیث نبوی آمده است علیه علی آله الصلوات و السلام که هر کس این
دعا را در روز بخواند شکر آن روز نجات آورد و باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب نجات آورد و باشد
و این در درکار نیست که بطهارت بخواند بلکه در جمیع اوقات این در دیو و دیله را بجا آورد و آید
زکوة مال هم از ضروریات دین است بر غایت و منت بمعارف زکوة باید رسانید هر گاه محقق عیبت
از عطیة انعام خود فرماید که از چهل حصه یک حصه را الفقرا و مسکین بدهند که در عوض آن اجر جبرئیل
و جنات جمیل بشاخواهم و او بی بے انصاف بود بلکه تمبر باشد که در ادای این جز محقرم توقف
نماید و در اعطای آن بخل و زرد این قسم توقفها که در اقتال او امر شرعی بوجود می آید بنشانی آن
مرض قبله است و عدم یقین با حکام منزله سادس مجرد کلمه شهادت گفتن کفایت ندارد و منافقان
نیز این کلمه را میگفتند علامت یقین قلت اتیان او امر شرعی است بطوع و رغبت یک چیل که
بر نیت ادا زکوة بفقیر بدهند بهتر از اتفاق نگذاشتن است که بے این نیت بدهند چه آن
ادایه فرض است و این اتیان نقل و ادایه نقل را نسبت بادی فرض هیچ اعتدادی
و اعتباری نیست کاشکه حکم قطره داشتی نسبت بدیایه محیط از تسویلات شیطان بعین است که هر
را از فرائض باز داشته بخواهی دلالت مینماید از زکوة نگاه میدارد و روز ماه مبارک رمضان
نیز از حیث اسلام است و از ضروریات دین و ادایه آن نیز اتهام باید نمود بعد از بایه
بسموع روزه نباید کشود غیر فرموده است علیه و علی آله الصلوات و السلام که روزه سیر است از
آتش دوزخ و اگر بخل ضروری در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آنرا بے رنگ ادا باید نمود
بجاکل و مکاسل نباید گزاشید اینکس بنده است بسر خود نیست مولای دار و بچاره ندارد از تنگ
بمقتضای او امر و نواهی او زندگانی نماید تا امید نجات مقصود بود اگر چنین نکند بنده ستم
باشد که منزای او انواع عقوبات بود و در کنجیم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرط دارد
که در کتب فقہ بیان فرموده بعد از تحقیق شرط ادای آن ضروری است پنجم فرموده است علیه علی
آله الصلوات و السلام که حج هم میکند گناہان سابق را و در حل و حرمت شرعی تنگ احتیاط باید نمود

که بوجه کمال او ایستد و سکون و طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلوه لازم باید داشت و بسا اهل نباید که بترسند
و نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه محاسن و تجاہل تجویز نکنند بنده مقبول کسی است که بگوید
امر مولیٰ امثال امر او نماید که تا عمیر کردن در امثال امر از مرد سوء ادب است و از کناهیای فقہ کہ
ببابت فارسے نوشته اند در رنگ ترغیب الصلوٰۃ و تیسیر الاحکام و امثال آنها باید کہ ہر وقت بانود
دارند و مسائل شرعیہ را از آنجا اخذ نمایند و بعل دارند کتاب گلستان کہ مثل آن در جب کتب فارسی
فقہ داخل فضولی است بلکہ نسبت بامر ضروری لایعنی است با آنچہ احتیاج است در دین لازم
باید دانست کہ بادرے آہن نباید طفت گشت نماز تجدیم گویا ضروریات این راہ است سعی نمایند
کہ بی ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا یعنی متعسر باشد و بیداری در آنوقت میر نشود جمعی از خدنگاران
برای این امر قہین نمایند کہ در آنوقت خواہ و ناخواہ بیدار سازند و گذارند کہ در خواب باشند بعد از
چند روز کہ بیداری متعذر شود احتیاج بتکلف و قفل نخواہد شد کیکہ خواہد کہ در آخر شب بیدار شود
باید کہ لول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال امور لاطائل بیدار نباشد و استغفار و توبہ
و التماس و قرض و تذکر عاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی و ترس
الم دائمی در الوقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه تعالیٰ خواهند صد بار این کلمہ
استغفار با توجہ قلب بزمان اگرند استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و اقرب الیہ استجاء و نیز بعد از
ادای نماز دیگر این کلمہ استغفار صد بار بخوانند و بطہارۃ و بغیر طہارۃ ترک در این کلمہ استغفار ننمایند
در خبر آردہ است طوبیٰ لمن وجد فی صحیفۃ استغفار کثیر و نماز چاشت ہم اگر ادا نمودہ شود و ولتے است
عظیم سعی نمایند کہ لا اقل و در رکعت برد و ہم از چاشت ادا کردہ شود اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ
نماز مجید دو اذدہ است و بمقتضای وقت و محل ہر چہ گذاردہ شود مختتم است کوشش نمایند
کہ بعد از ادای ہر نماز فرض آیۃ الکرسی خواندہ شود کہ در خبر آردہ است کہ بعد از نماز فرض ہر کہ
آیۃ الکرسی بخواند ملن نباشد و اورا از دخول مشیت گمر موت و نیز بعد از ادای ہر نماز
از دست نہایہ پنجگاہ باید کہ سی و تسہ بار کلمہ تنزیہ سبحان اللہ بگوید و سی و تسہ بار کلمہ تحمید الحمد للہ
و سی و تسہ بار کلمہ تکبیر اللہ اکبر و یکبار بگوید لا الہ الا اللہ و تسہ لہ الحمد و تسہ لہ الحمد
مجید و یحیی و یموت علی کل نفسی قدیمہ تاعد و صد کامل شود و نیز در ہر روز و ہر شب

که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنت و رمانندی مولای خود و بسلطان و نظایر
 بود و بمقتضای شریعت حق او عمل کرده خود این زبان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی و در یاد حق
 بودند جل و علا مثل خواب که سر غفلت است چون بنیت دفع بکسایل در ادای طاعت کرده خود
 آن خواب باین نیت عین عبادت گردد تا در آن خواب بود گویند در طاعت بود که بنیت ادای طاعت
 است در خبر آمده است قوم العلماء عبادۀ هر چند میداند حصول نیغی امر و از شامتغذ راست که هجوم
 مواخ است و الترام رسوم و عادات است که منظور تنگ و ناموس است که ضدیت بشریعت غرادرند
 چه شریعت از برای دفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع تنگ و ناموس که ناشی
 از هواست اماره است آمده اما بتوفیق الله سبحانه و ماوست بر ذکری بسیار بسیار ناز پنج وقتی به فور
 بشرط ادا کنند و در محل و حرمت شرعی حاکم احتیاط نمایند تا بخیل که جالی نیست ظاهر شود و خود بخود راغب
 گردانند و دیگر از برای خوشن این قسم نصائح است که اگر چه عمل بمقتضای این نصائح حاصل نشود
 اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز ذوقی است که هر کس که بیافت دولتی یافت عظیم
 و آنکس که نیافت و در نیافت بر است عباد الله سبحانه از آنکه نیاید و از یافتن خود در باز نبود و کند
 و از آنکه درون خویش پشیمان نشود مگر جاہل و ستم و باشد که سر از رقیه بندگی بر آورده بود و باز از قید قیامت کشیده
 رنجا آخامن لدنک رحمت و همتی لسان امرت از شد آهر چند وقت و حال و زمان و مکان تقاضای آن
 نمیکرد که چیز نبوسید اما چون شوق و رغبت شما بر وجه کمال دیده بکلفت خود را برین امر آورده
 سطر چند تسوید نموده بکمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی بمقتضای آن که است فرماید
 والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هیز دهم بیاد پناه میر محمد نعمان در و دیافت در بیان
 بی تعلقی از ما و اے و ترغیب صحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین و اما علی کل حال فی القدر
 و القدر صحیفه شریفه مع هدیه که بصحب سلیمان ارسال داشته بودند رسید جز آنکه اند خیر آفرشته بودند
 که مقصود ازین سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعسر حصول گشته است امیدوار باشند
 خان مع العسر یسر آن مع العسر یسر این عبارتش میفرماید لمن یقلب عسر یسرین از احوال پدید آید
 چه نویسد و دوستان را بجزیره سازد مع ذلک هزاران هزار شکر است که درین
 بلا عافیت است فبجان من جمع من الضدین و قرن من المتضایین رد ز س قفسه

از آنچه صاحب شریعت علیه السلام القلوات والتجتمیع فرموده است خود را نگاه باید داشت و غفلت
حد و دشرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب عمر گوش تا چند خواب بود و نسیب غفلت در گوش
تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و نسیب غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت و حسرت
نقد و وقت نخواهد بود در غیر از خیالت و خسارت حاصل نه مرگ نزدیک است و عذابها
گوناگون آخرت میار و آمار و من بات فقد قامت، قیامت پیش از آنکه بیدار سازند و سو و نکند
بیدار شوند و بمقتضای او امر و نوای شرعی کار کنند و خود را از عذابها گوناگون آخرت و نسیب بیدارند
قال الله تعالی قوا انفسکم و اهلکم نار او قوا الناس و الحیارة علیها ملائکة یعنی نگاه دارید نفسها
خود را و اهلها خود را از آتش که همین آتش آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان
اعمال صالحه بمقتضای شریعت حق علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمه اوقات خود را بیکر آتش جلا
معمور باید داشت و از یاد او قاعی ظن نباید بود ظاهر را اگر خلق مشغول دارند باید که باطن بچون باشد
جلطانه و بیاد او قاعی ملذذ باید بود این دولت در طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله قاعی
امرار هم مبتدی را در اول قدم در محبت شیخ کامل کامل عنایت الله سبحانه میسر است شاید ایمان باین
معنی شمارا هم حاصل شده باشد بلکه نصیب اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آنرا نیاوردن
و در شکر آن باشند و امیدوار زیادتى بوند و چون در طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله قاعی
السلام اندر راجع نهایت در بدایت است اگر ازین طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت
از نهایت خیر دار است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن
قانع نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتى را خواهد مقصود اصل از ذکر قلبی زوال گرفتاری ملادون حق است
بجانه که مریض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب
نمود و در ادای او امر و نوای شرعی سیر و سهولت میسر نیاید بیت ذکر گوذر که تر باجاست + پاکی
دل ز ذکر رحمان است + در طعام خوردن باید که خط نفس مطلوب نبود بلکه به نیت قوت و انتفاع
بر عبادت بود و اگر این نیت در ابتداست ندیده باید که شکاف خود را برین نیت آکنده و طبعی و متفرج بوند
که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از برای عبادت و ادای
تأز بود که در قرآن مجید آمده است خذوا زینکم عند کل مسجد مقصود از جامه های مزین پوشیدن خود خلق بود

متوقع است هیچ عطف را نباید بدست نوشت قبول آن باید کرد و بتفرع و زاری و بالتجارب و اکسمل من فرجه
گویان طلب زیارتی و سوال انتقام فوق باید نمود و در میان احکام شرعی نیک مراعات باید فرمود که مصلوق
احوال استقامت بر شریعت است بغیر واقع که از عالم شال نوشته بودند نزد یک معاطله است و الامر
است افتد سبانه چون در محبت بسیار بوده اید محمد افتد سبانه که نظر شما بلند افتاده است بجز زوین در رنگ
مخلان گول نشوید ان افتد سبانه بحیب معالی اللهم واقعه تربیت حضرت عیسی علی نبیاد علیه الصلوٰه والسلام
نسبت باخوی حافظ محمد یعلی که نوشته بودند نبی حافظ بطریق ما مناسب است بسیار دارد اما انیقدر باید است
که دولت هر چند بصورت از هر کجا برسد فی الحقیقه بشیخ خود راجع باید داشت تا قبله توجه را بکنده نشود و وی
کارخانه خلل نمیدارد و از هر جا برسد از هر چه باید دانست که اوجامع است بهر صورت و تربیت او
ظهور یا بدنی الحقیقه از دست انتقام از مرال اقدام طلاب است و اوقت باید بود تا دشمن بعین
راه نیاید و پراکنده سازد شنیده یافتند هر کجا هم جا و هر که همه جانیج جانم حافظ را و عار سازند و السلام
مکتوب است و یکمیر محمد نعمان در دیافته در جواب اسوله او از مشارالیه بودن او تعالی بضمایر و فضل
زهد و کیفیت علم حقایق بذات جلّ سطان و عم احسانه الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی پسیده
بودند چون اشیاء علی با هیئت خود اشیاء نباشند بلکه با هیئت اصل خود بر پا بودند باید که مشارالیه اشیاء بلفظ
هو دانت دانا همان اصل باشد این زمان کل بعض صفات که بآن اصل تا ملائم اندر قضا چون صادق آید
در رنگ انا اکمل و انا تامم بدانند که خلل فی الحقیقه هر چند باصل خود بر پا است اما ثبوت ظلیت او اگر چه در حق
حسن خیال بود همیشه جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است و خلقت لا بد از آگاه است و حل
آن صفات بران ضابطه بلاحظه اعتبار ظلیت رواست و هر مرتبه از وجود را حکم خداست و هر چه در خدا کم
است نه خداست جل و علا دیگر معنی حدیث قدسی که در باب فضائل زهد اکرام و ار شده است پسیده و نوید
معانی الفاظ آن ظاهر است و از فضل و کم خداوندی جلّ شانہ بعید است که جمعی را بفضائل و خصائص
اکرامات مخصوص گرداند و درجات و مراتب کرامات فرماید که دیگران در آن غبطه نمایند و در علم حساب اینها که
تردد داشتند نتایجش ترد نیست بسیار است از آنست فی البشر علیه علیهم الصلوٰت و التسلیات بحیاب پرست
خویشند و این جمله حدیث صحیح آمده است که هفتاد هزار کس از آنست من بحیاب پرست خواهند درآمد پسیدند
که چه کسانند آنها را رسول متذکر فرمود علیه و علی الصلوٰت و السلام الذین لا یکتون و لا یتقون و علی

علیه علی الصلاة والسلام بطرف آنها ساس نمیکرد چه جاسی که اگر چه طعام اینها بخورد نیز نجس عین قوت
 نجس عین است اباحت سابق و لاحق در وی گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس باشند باید که از ابتدا
 چنین بودند آنحضرت علیه علی الصلاة والسلام با اینها از اول یا اندازه آن معامله میفرمود و اولیس
 فلیس و ایضاً حج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم نجاست ایشان کردن و ایشان را نجس عین
 دانستن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و ایشان را در ریخ انداختن است ممنونان حنفیه رضی الله
 تعالی عنهم باید بود که مخلفه از برای مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام بر آورده نه بلکه ایشان را
 مطعون سازد و نه ایشان را عیب انگارند و نه بجهت چه جاسی اعتراض است که طلعی او را نیز یکدیگر میخواست
 و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجاست است جاعله که بجز است الطعمه و اثر بکفار قائل اند محال عادت
 که خود را از ارتکاب آن بجنود و از نه خصوصاً در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین سلسله که
 عموم ملای دارا ولی آنست که فتوی با سهل و ایسر امور بدینند اگر موافق مذہب خود نبود بقول بهترند
 که باشد قال الله تعالی یرید الله کلم الیسر و الیسر و کلم العسر و قال تعالی یرید الله ان یخفف عنکم و
 خلق الانسان ضعیفاً بر خلق تنگ گرفتن و ایشان را بجانیدن حرام است و غیر مضمی حضرت حق است
 سبحانه شافیه در بعض مسائل که شافعی در آن تنگ گرفته است بذهب حنفیه فتوی میدهند و بر خلاف
 آسان میسازند مثلاً در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع اصناف معارف زکوة صحت باید که
 سبکی از آن اصناف موافق قلوب اند که درین آوا انفقوا و اند علماء شافیه بذهب حنفیه فتوی داده اند
 هر یک از این اصناف که به هر کفایت کرده اند و ایضاً اگر مشرکان نجس باشند باید که از ایمان آوردن
 هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطه نجاست اعتقاد است که زوال پذیر است و
 منفق و بر باطن است که محل اعتقاد است و نجاست درونی بظهارت بیرونی جنگ ندارد و چنانچه
 معلوم و ضعیف و شریف است و ایضاً کام حرج انتظام انا المشرکون نجس اخبار از حال مشرکان است که
 تسخیت و تسخیت بان کار ندارد و وجه تسخیت در انشاء حکم شرعی است نه در اخبار از غیبه پس مشرکان
 هر وقت باید که نجس باشند و مراد از نجاست نجاست اعتقاد بود تا ادله معارض نباشند و ساس اینها
 هیچ وقت منظور نبود آنروز که این فقیر کرمیه و طعام الذین او تو الکتاب حل گم درین بحث خوانده
 بود شاد بر بر آن فرمودید مراد از طعام اینجا گندم نخود و عدس است اگر این توحیه را

ریمیم تو کون درین مقام عظیم است که اظهار آن از مصلحت دور است که از افهام کفشی بعید است
 اگر فرصت ملاقات شد یاد بدهند که شمه از آن پیشافه گفته آید بر روی ازین سرود جلد مکتوبات ثانی در مکتوبی
 اندراج یافته است اگر تو انسد دریافت شاید توانست دریافت دیگر بپسیده بودند که علم حضرت حق سبحانه
 و تعالی محیط کنه ذات خود میتواند شد یا نه اگر تو انسد تنهایی لازم خواهد آمد بدانند که علم و قلم است حصولی و
 حضوری محال است که علم حصولی بکنه ذات و بجای مجلس طایفه متعلق شود که مستلزم احاطه و تنهایی است
 و آرد است که علم حضوری او تعالی بکنه ذات او سبحانه متعلق خود و هیچ تنهایی لازم نیاید و السلام مکتوب
 لبست و دوم بلام مقصود علی تبریزی درود یافته در بیان آنکه مراد از نجاست مشرکان نجس باطن و در
 اعتقادات ایشان است نه نجس العین بودن ایشان السبحه والسلام علی عبادہ الذین اصطفی و مخدوم است
 آثار معلوم نشد که مقصود از فرستادن تفسیر حسنی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمه منافق اگر حقیقت
 و از نجاست شرک نجس باطن و سور اعتقاد میخورد و آنکه بعد از آن گفته است اینها اجتناب از نجاست
 نمی نمایند یعنی امروز در اکثر اهل اسلام نیز موجود است و ازین راه فرق در میان عوام اهل ایمان و در میان
 کفار مفقود است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود و معاطله تنگ گرد و لاجرم هیچ
 فی الاسلام و آنکه نقل از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما کرده است که مشرکان نجس العین اند و درنگ
 کتاب این قسم نقل میسازد از کابردین بسیار آمده است که محمول بر توحید و تاویل است چگونه
 نجس عین باشند که آن سرور دین علیه و علی اله الصلوات و السلام از خانه یهودی طعام خورده است
 و بطرف مشرک طهارت کرده و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نیز از سبوی زن حر ساء
 طهارت کرده است اگر گویند که کریمه اما المشرکون نجس بود که متاخر باشد و تا ساء آنها بود
 جواب تواند بود و ازینجا کفایت نمی کند اثبات تاخر باید نمود تا دعوی نسخ صحیفه پیدا کنند
 فان انحصار من با در ادای المنع لو سلم تاخر باشد باید که مثبت حرمت نبود و مراد از نجاست نجس باطن
 باشد زیرا که مقول است که هیچ پیغمبر از ترکیب امری نگفته است که مال آن در امر فریعت او با در نجس
 یکی از انبیاء حرمت کشد و آخر نموم گردد اگر چه آن امر در وقت ارتکاب مباح باشد و نموم که اول مباح
 بوده آخر حرام گشت هیچ پیغمبر از آنرا نخورد اگر مال کار مشرکان نجاست ظاهر قرار میافتد و اینها
 در رنگ گلاب نجس عین میگوشتند هرگز آن سرور که محبوب رب العالمین است

باو تعالی مستند ساختند این نورست که از انوار انبیا مقتبس گشته است و این دولت است که از
 خوان انبیا بروی کار آمده علیم القلوات والتسلیمات ای یوم التبادل الی ابد الابد و همچنین سایر
 سمعیات که به تبلیغ انبیا علیم القلوة والسلام بارسیده است از وجود صفات کمال
 واجبی جلّ سلطانه و از بعثت انبیا و از عصمت ملائکه علیم القلوة والتسلیمات والتجیات والبرکات
 و از حشر و نشر و از وجود بهشت و دوزخ و نعم و عقاب دائمی اینها و امثال آنها که شریعت بآن ناطق است
 عقل در ادراک شان قاصر است و بی سماع ازین بزرگواران در اثبات آنها ناقص و غیر مستقل و چنانچه
 طور عقل در اے طور حس است که آنچه بحس بدرک نشود عقل در ادراک آن میناید همچنین طور نبوت در اے
 طور عقل است آنچه بعقل بدرک نشود و بتوسل نبوت بدرک در آید و هر کدو رای طور عقل طریقے از برای معرفت
 اثبات نمی نماید فی الحقیقه منکر طور نبوت است و مصادم بداهته است پس از وجود انبیا چاره نبود
 تا بشکر نعم جلّ سلطانه که بعقل واجب است دلالت نمایند و تعظیم مولای نعم حل و عا که بعلم و عمل تعلق دارد و از
 قبل او سبحانه معلوم ساخته ظاهر سازند چه تعظیم او تعالی که از نزد او سبحانه مستفا و نشود شایان شکر و نیست
 تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه با است که غیر تعظیم او را سبحانه تعظیم او تعالی
 انکار دارد و از شکر و به مجور و در طریق استفاده تعظیم آنحضرت جلّ شانّه از ان حضرت تعالی و تقدیر مقصور بر نبوت
 است و منحصر به تبلیغ انبیا علیهم القلوات والتسلیمات و الهام که اولیای راهست مقتبس از انوار نبوت است
 و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیهم القلوة والتسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکند
 فلا سغه یونان که مقتدای خود عقل را ساخته اند و تیه غلالت می مانند و حق را سبحانه از همه بیش
 می شناختند و حال آنکه جاهل ترین مردم در ذات و صفات و جمعی جلّ سلطانه اینها اند که
 حق را سبحانه بکار و محفل دانسته اند و غیر از یک چیز و آن هم بایجاب نه باختیا باو تعالی مستند ساخته عقل فعل
 از نزد خود تراشیده و او را از خالق سموات و ارض بازداشته باو منسوب میدارند و اثر را از اثر خود
 حقیقی جلّ سلطانه منع نموده آنرا اثر نبوت خود میدانند چه نزد اینها معلول اثر علت قریب است
 علت بعید را در حصول معلول تاثیر ندانسته اند و به جمل این عدم استناد و اشیا را باو تعالی
 کمال او سبحانه تصور نموده اند و تعلیل را تجلیل انگاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانه و خود را
 تجلین سموات و ارض می ستایند و ملح خود ربّ الشرق و ربّ المغرب

اهل عرف پسندند چه مضایقه است اما انصاف نگار است مقصود اصلی ازین تصدیح و ازین اطلاع کلام است
که برخلافی رحم نمایند و حکم عجم نجاست شان نکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه اخلاط کفار که اذان چاره
گزی نیست بخش ندانند و از عمر و اثر به مسلمانان بعلت نجاست متوهم اجتناب کنند و ازین راه از همه
تبری نمایند و این را احتیاط نه انکارند که احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصدیح دهد بیت اندکی بیش تو
گفتم عجم دل ترسیدم که دل آزرده بشوی ورنه سخن بسیار است و والسلام مکتوب نسبت و سوم
بخواجه ابراهیم قبادیانی در آنکه اوتعالی توسط انبیاء علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود
و اعمال مرضیه و امر فیه عبار که عقل را در آن در خلع نیست الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام
و جعلنا من امت محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام انبیاء رحمتها اندر عالمیان و علیهم الصلوة و التسلیمات
که حضرت حق سبحانه و تعالی توسط بعثت این بزرگواران علیهم الصلوة و التسلیمات از ذات و صفات خود
بیان ناقص عقلمان و قاصر اساکان را خبر داده است و اندازه فهم کوه تیر کمالات ذاتیه و صفاتی خود
اطلاع بخشیده و مراضی خود را از نامرانی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی مالا از مضار
مناز فرموده اگر تو سل و جو در شریف شان نبودی عقول بشری در اثبات صانع تعالی عاجز بود
و در ادراک کمالات او بجان ناقص و قاصر آمده قدر قلاسه که خود را اکابر باب عقول بگیرند
منکر صانع بودند و اشیاء از نقصان عقل بهر منسوب میساختند و مجادل نمرد و که باد شاه روی
زمین بوده است بحضرت خلیل علیه السلام و در اثبات خالق سموات و ارض
مشهور است و در قرآن مجید هم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لکم من الاله غیری
و نیز فرعون بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام خطاب کرده گفته است لئن اتحدت
الاله غیری لجلنک من السجین و نیز آن بیدولت برهان گفته است یا هان ابن لی مرحاً
لعلی یلغ الا سباب اسباب السموات و الارض فاطلع الاله موسی و لکن لا اقلع کذباً بجله عقل در اثبات
این دولت عظمی قاهر است و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت سرغیر مهند و چون
بتواتر انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است محل شانه
شهرت یافت و کلمه این بزرگواران مرفیع گشت سفلی هر وقت که در ثبوت صانع
تردد داشتند بقی خود مطلع شده بے اختیار بوجو صانع قائل گشتند و اشیاء را

عن
عبد بن
عبد بن
عبد بن

تبلیغ ینمایند و تاجید او سبحانه موی مانند کارخانه این بزرگواران نزول ملائکه معصومین از کید و مکر دشمن بعین محفوظ است ان عبادی لیس ملک علیم سلطان نقد و وقتشان است و دیگر از این دولت میرفته است و از دامن نافه جام بعین ربانی متصور نگشته مگر که التزام متابعت این بزرگواران ننموده آید و بر اثر ایشان رفته شود علیم الصلوات والتسلیمات بیت محال است معدی که راه صفایه توان رفت جز در پی مصطفایه علیه علی جمیع اخوانه الصلوات والتسلیمات الخلیفان الله افلاطون که رئیس فلاسفه است دولت بهشت حضرت عیسی را علی نبینا و علیه الصلوات والسلام در یاد و خود را از ابی دبله مستغنی و التبتان حضرت گمراه از برکات نبوة بهره گیر و من لم یحمل اقله لور القاله سن نور قال الله تبارک و تعالی و لقد سبقتم کلنا لعبادنا المرسلین انهم لم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون عجیب معامله است محمول تا قصه فلاسفه گوید در طرف نقیض بطور نبوت افتاده است هم در مبدأ و هم در محاد و احکام آنها مخالفت احکام انبیاء است علیم الصلوات والتسلیمات نه ایمان بالقدر درست کرده اند و نه ایمان با آخرت بقدم عالم قائلند و حال آنکه اجماع متیین است بر حدوث عالم کجیح اجزا از خود و همچنین بالتشاق سموات و انتشار کواکب و اندک کجبال و انفعالی رجا که به روز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر حشر جادها و انکار نصوص قرآنی ینمایند و متاخران آنها که در زمره اهل اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصول فلسفه خود استخ اند و بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائلند و بحد فساد و هلاک اینها حاکم قوت ایشان بکنزب نصوص قرآنی است و در زن شان انکار ضروریات دین محجب موسی اند بخدا و رسول ایمان آرند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند سفاخته ازین نمیگذرد و فلسفه چون اکثرش باشد سقیم کل آن هم سفا باشد که حکم کل حکم اکثر است و اینجا خود را در تعلیم و تعلم آگهی که عامم از خطای فکر است صرف کردند و در ان باب وقتها نمودند و چون بقصد حقانیت ذات و صفات افعال و اجبی رسیدند جل سلطان دست و پایی خود را گم کردند و آله عامه را از دست داده خطیها خوردند و در تبه ضلالت ماندند در رنگ شغفه که سالها آلات حرب را تیار سازد و در وقت حرب دست و پایی خود را گم کرده بکار بنبرد مردم علوم فلسفه را منسحق و منتظم دانند و از غلط و خطا محفوظ می انکارند بر تقدیر تسلیم این حکم در علمی صادق باشد که عقل را در آنها استقلال و استبداد است که خارج از بحث اند و داخل دائره مالائینی اند و با آخرت که دائمی است کار ندارند

میفرماید و این بقیه همان را بر عزم قاسد خود با حضرت حق سبحانه و تعالی بیج احتیاجی نیست و یاد سبحان بیج
 نیازند در وقت اضطرار و احتیاج بایده که اینها بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از او
 خواهند که محاطه را با رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بر غم اینها موجب است نه محتاج قضای
 حاجت از وی خواستن هم معقول نیست ان الکفرین لامولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام اشیا نماید و
 حوادث باوستند باشد نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول او مبنی بر مقدمات
 از راند و فلسفه است که باصول فقه اسلامی تمام و تا فرجام اند است بود که اشیا را از قادر مختار جل شانه
 باز داشته بخین امر موهوم مستند سازد بلکه اشیا را هزاران تنگ و عار است که بمخوت فلسفی مستند
 باشند بلکه اشیا بجم خود را منی و خرسند بودند و هرگز میل وجود نمایند از آنکه استناد و وجودشان بمجبول
 سقط نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جل سلطانه متمنع گردند کبریت کلمه مخرج
 من افواههم ان یقولون الا کذباً کفار دار الحرب باوجود بیت پرستیها از بیخاعه احسن حالت که
 بحضرت حق سبحانه و جل و علا در تنگی التجار دارند و چهار واسطه شفاعت پیش او تعالی سازند عجب
 آنکه جمیع این سفار حکماست نامند و حکمت منسوب میدارند اکثر احکام ایشان بیما در اکیات که
 مقصد رسانی است کازیه اند و مخالفت کتاب و سنت اطلاق حکما بر اینها که سراسر مجمل مرکب نصیب
 شان است بکه ام اعتبار نموده آید گر بر سیل حکم و استتار گفته شود و یا از قبیل اطلاق بصیر
 بر اعلی شمرده آید و جمیع ازین سفها که سب التزام طریق انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات بتقلید صوفیه
 اکیه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و التیمات طریق ریاضت و
 مجاهدات اختیار نموده اند و بصفای وقت خود مغرور گشته بر خواب و خیال خود اعتماد کرده
 اند و کثوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا و افاصلوا نمیدانند که این صفا صفای نفس است که راهی
 بضالت دارد نه صفای قلب که در محجرات است صفای قلب منوط بمطاعت انبیا است
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و تزکیه نفس مربوط بصفای قلب و سیاست اوست و نفس را نفس
 که صفا پیدا کند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی برافروخته باشد
 از برای تاراج کردن دشمن کین که ابلیس لعین بود با بخل طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظر
 استدلال و قیاس اعتبار و آید که مقرون بصدیق انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات که از قبل حق جل و علا

بر فضیلت حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ نموده است زیرا کہ حکم کریمہ ان اگر کم عند اللہ الفکر کم گئی ترین
 این ائمت کہ مخاطبت نزد خدا جل و علا اتقائے این ائمت است و چون حضرت صدیق حکم نفس قرآنی
 اتقائے این ائمت است باید کہ گرامی ترین ائمت نیز نزد حق جل و علا حکم نفس لاحق او باشد رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ و اکابر ائمہ سلف کہ یکے از ایشان امام شافعی است رضی اللہ تعالیٰ عنہم اثبات اجماع صحابہ
 و تابعین کرده اند بر فضیلت حضرت شجین رضی اللہ تعالیٰ عنہم و حضرت امیر نیز حکم با فضیلت حضرت
 شجین رضی اللہ تعالیٰ عنہم نموده است امام ذہبی کہ از اکابر محدثین است فرموده است کہ این نقل را
 از حضرت امیر زیاده از ہشتاد فقرہ روایت کرده اند و عبد البر زراق کہ از اکابر شیعیہ است نیز بموجب
 این نقل حکم با فضیلت شجین نموده است و باین عبارت کفہ الفضل الثمین لتفصیل علی ایامہا
 علی نفسہ و الاما فضلتہما کفی بی و در الزان احبہ ثم اختلفہ پس کسانیکہ حکم کتاب و سنت و اجماع و نیز
 باعتراف حضرت امیر فضل این ائمت خیر الامم باشد تحقیص و تحقیقشان از کلام انصاف و دینا
 باشد و کلام خیریت در ضمن آن موضوع بود اگر در سب احدی معنی خیریت و عبارت بودے
 سب ابی جہل و ابی سب کہ مخصوص قرآنی ملعون و مطرود اند و در این است بودے و جنات
 کثیرہ در ضمن آن حاصل آمدے در سب کلام خیریت است کہ متضمن فحش و فطیلت است علی الخصوص
 در حق کسیکہ مستحق آن نبود و اہل آن نباشد و وضع شئی در غیر موضع آن شئی ظلم است و از شئی تا شئی
 فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بعید بود و خلافت حضرت
 ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ با جماع صحابہ کریم ثابت شدہ است و باتفاق صفار و کبار و ذکور
 و اناث آن قرن خیر القرون بحصول پیوستہ ہذا علماء فرمودہ اند کہ اتقان و اجماع کہ بہ خلافت حضرت
 ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحصول پیوستہ است بہ خلاف بیچ یکا از حضرت خلفائے ثلاثہ دیگر بحصول پیوستہ
 زیرا کہ در بد و خلافت او رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون کنیوع تردد و بدوہ اہل آن قرن درین مادہ احتیاط بسیار
 مرعی داشتہ اقدام نمودہ اند باید دانست کہ اصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم مبلغان کتاب و سنت اند
 و جماع ہم بقرن ایشان منوط بودہ اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان ملعون باشند و بتغییل و تفسیق
 متصف ہونند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع می گردد و قائمہ بعثت خاتم الانبیاء و افضل المرسل
 کمے ماند علیہ علیہم وآلہ الصلوٰات و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان رضی اللہ عنہ است

خیرالام بود و در حقیقت ایمان اولویت اتفاق اموال و ذل نفس را چه مزیت و فضیلت باشد و خیریت
 قرن را چه تائید فضل صحبت خیر البشر را علیه و آله الصلوات والسلام چه اثرا باشد جامع که در صحبت اولیای
 این ائمت زندقانی مینایند ازین رذائل نجات مییابند جمعی که در صحبت افضل المرسل علیه و آله الصلوات
 و التسلیات عمر خود را صرف کرده باشند و از برائے تائب و نصرت دین او بذل اموال و انفس نموده بودند
 چه احتمال دارد که این ذمام در حق شان قویم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و آله
 و الصلوات و السلام و البته از نظر ساقط شود عیاذا بالله سبحانه و صحبت او علیه و آله الصلوات
 و السلام از صحبت ولی ائمت ناقص تر می توهم گردد و نفوذ با الله سبحانه و مه و حال آنکه مقرر است
 که هیچ ولی امتی بر مرتبه معنوی آن ائمت نرسد فلیت به نبی آن ائمت شیخ شبلی علیه الرحمة فرموده است
 ما آمن برسول الله من لم یقر اصحابه جمعی گمان می برند که اصحاب پیغمبر علیه السلام و الصلوات
 و التعلیات و و رفیق بودند و گرویده بودیم که مخالفت بحضرت امیر داشتند رضی الله تعالی عنه و عنهم
 و گرویده دیگر بر وفق حضرت امیر بودند کرم الله تعالی وجه و این دو گروه بایکدیگر عداوت و بغض
 و کینه داشتند و بعضی ازینها از جهت بعضی مصالح این صفات خود را مبطل میدانستند و قیام
 می نمودند و نیز گمان میکنند که این رذائل در ایشان تا بیک قرن نزدیک بوده است تا بودند
 این ذمام داشتند و این قویم مخالفان حضرت امیر را به بدیدار میکنند و چیزهای نامناسب
 یا ایشان منتسب می سازند اوصاف باید نمود که بدین تقدیر هر دو فوق مورد طعن میگردند و رذائل
 صفات اوصاف مییابند و بهترین این است بدترین این ائمت بلکه بدترین جمیع امم
 می گردند و خیریت آن قرن بشریت تبدیل مییابد که اوصاف است که حضرت شیخین را
 رضی الله تعالی عنهما باین قویم بدیدار نموده آید و امور نامناسبه باین اکابر منتسب ساخته شود
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی انتقامی این ائمت است زیرا که
 اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنه و چه غیر آن را برین که کریم الله
 سیدها الا لله در شان حضرت صدیق تازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از الله است
 رضی الله تعالی عنه پس شغفه را که حضرت حق سبحانه انتقامی این ائمت خیرالام میفرماید خیال باید کرد
 که کفیر و تفسیق و تضلیل او چه سرحد شاعت بود و امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال

معنوی رسیده اند بشبخت اند جمال کفر و ضلالت از ایشان مرفوع است و نیز حضرات خفین از اهل بی زکریا حارث
صحاح و مطلقاً مقهور اند و نیز به بیت رضوان مشرف اند که جمیع اهل آن بهیت با حادیث صحاح از اهل بیت هستند
لکام و حضرت عثمان که در بدر حاضر بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در مدینه گذاشته آمده بودند از
برای سیرت و درمی آید او که بیت آنحضرت بوده علیه علی آله الصلوات و التسلیمات که فرموده بودند که هر چه بدو
افضیلت حاصل شود تمام آن خود را بدهد و در بیت رضوان که حاضر بود آن سرور علیه الصلوات و السلام او را پیش
اهل مکه فرستاده بودند و از جانب او خود به بیت فرمودند چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید شهادت
بزرگی این حضرات میفرماید و از علو درجاتشان خبر میدهد از کتاب و سنت کسیکه چشم پوشیده نگارده نماید
از معجرات خارج است شیخ سعدی فرموده است سمیت آنکس که بقرآن و خبر و نور نبی و آنست که بر
که جوابش ندی و چه باشد اگر در حضرت صدیق جمال ضلال و کفر صورت داشته اصحاب پیغمبر از آن
عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر ساختند صلی الله علیه و آله و سلم در تکذیب خلافت
حضرت صدیق کذب سی و نوسه هزار اهل آن قرن که خیر القرون است جویند بکنند آنرا کسیکه ادنی دروغ
داد و کدام خیریت در آن قرن میماند که سی و نوسه هزار اهل آن قرن بر باطل جمع گردند فقال و مفضل را
جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالی آن جاع را انصاف بدهد که از لعن اکابر دین زبان کوتاه
کنند و حق صحبت پیغمبر را مری دارد آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوات و السلام آنکه
فی اصحابی لا تجدونهم غرمان بعدی من احبهم فحبی احبهم و من ائقهم فبغضهم ابغضهم زیاده چه گویند
و اجملا بدیسی را چه جلاد بد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید مدح او ملو است و کیسوره دلائل
و کرمیه در فضائل آنحضرت نازل گشته است و از احادیث صحاح لا تعد و لا تحصى در کمالات و فضائل
او مرویست و در کتب انبیای با تقدم ذکر شائک و اوصاف او بلکه جمیع صحابه آمده است که قال الله
تعالی اشکم فی التور و شلم فی الانجیل و راس و رئیس این است مرحومه که خیر الامم است
هم دوست هرگاه او را کافر و ضلال دانند از دیگران چه اعتذار نماید و بکدام راه در آمده سخن کند
اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت حکم بین عبادک فیا کافیه خلیفون
و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و آله الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها مکتوب لبست و تحببم مبعلاً طاهر در بیان نتائج

بلکه حضرت صدیق و حضرت فاروق اندر منی الله تعالی عنهم اگر ایشان مطعون باشند و سلوک العبادت
 یونع بر قرآن چه اعتماد دارند و چه چیز بر پا بود شاعت این امر را باید دریافت اصحاب غیر بی علم و است
 علیهم الصلوات و التسلیات و آنچه تبلیغ ایشان باریده است و شکت همه حق و صدق است و مخالفت
 و منازعات این اکابر دین که در زمان خلافت حضرت امیر رضی الله تعالی عنه واقع شده است نه از راه
 هواد و هوس نه از حب جاه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط بوده اگر چه در اجتهاد یک خطا
 بود و استنباط او در از صواب باشد مقرر علمای اهل شکت و جماعت است رضی الله تعالی عنهم که محض دران
 محاریبات و مشاجرات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و محاربان امیر خطا بودند اما این خطا که مثلاً
 آن اجتهاد است از طعن و ملاست دور است مقصود حقیقت بجانب امیر است و خطا جانب مخالف امیر که
 اهل شکت بآن قائمند مخالف را لعن و طرد نمودن زیادتی است بے اهل بلکه متضمن احتلال ضرر است
 که اصحاب غیر اندر منی الله تعالی عنهم و بعضی از ایشان مشرکینت اند و بدری اند که مغفور اند و عذاب
 اخروی از ایشان مرقوع است چنانچه در احادیث صحیح آمده است اطلاع الله علی اهل بدر فقال اعملوا ما
 تهم قاتی قد غفرت لکم بیعت رضوان مشرف گشته اند که آن سرور فرموده که هیچ یک از اینها از اهل دوزخ نیست
 علیهم الصلوات و التسلیات بلکه علما فرموده اند که از قرآن مجید مفهوم میشود که صحیح صحاب اهل بیعت اند
 الاستوی کلهم من الفتح و قاتل اولئک عظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا و عدل
 الحسنه و الله بالفلون خبری حسن جنت است و همه صحابه که اتفاق و قتال پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح
 موعود بخت اند فرموده اند که صفت اتفاق بر قتال از برای تقدیم نیست بلکه از برای صح است چه همه
 صحابه باین دو صفت تصف بودند پس همه موعود بخت باشند ملاحظه باین نمود که انقیاس بر یگواران
 را بریدند و گردن و سوزن بایشان نمودن چه دور از انصاف و دیانت است سوال جمعی گفته اند
 که بعضی از اصحاب که بعد از ارتحال آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات بآن طریق نماندند و منصب
 منصب خلافت حضرت امیر کردند و بواسطه حب خلافت و طلب جاه و ریاست از طریق حق انحراف
 نمودند بلکه گمان میبردند که انحراف ایشان بحد کفر رسیده و ضلالت انجا میدهند پس بزرگواران اینها را
 و عدایه که با اصحاب که ائم آمده است محرم باشد چه فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام
 شان سخن بود صحبت را چه تأخیر باشد جواب حضرات خلفائے ثلاثه رضی الله تعالی عنهم با حدیث صحیح که بعد از آن

کلمات محتاج بصفات زائده نیست هر چند صفات کامله زائده نیز اورا سبحانه کاین است پس او تعالی
چنانچه بذات اقدس خود موجود است نیز وجود همچنین بذات خود زنده است نه بحدی که صفت اوست
تعالی و بذات خود داناست نه بصفت قدرت و بذات خود دنیا است نه بصفت بصیرت و بذات خود شنو است
نه بصفت سمع و بذات خود تواناست نه بصفت قدرت و بذات خود مرید است نه بصفت اراده و بذات خود گویاست
نه بصفت کلام و بذات خود مبداء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم توسط تکوین
و سایر صفات است چنانچه تحقیق اینمغنی عن غریب خواهد آمد این تکوین و را قدرت است چه در قدرت
صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و تکوین بعد
از ارادت است این تکوین شبیه آن استطاعت بنده است که علما را اهل حق آنرا مقرون بفعل بنده شده
اند و رای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرت معجم هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرجع
یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد اگر اثبات قدرت کرده شود که معجم طرفین
است ایجاب لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند میماند چه قدرت معجم ایجاد است
و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علمای مابعدیه بآن متذکر شده اند و اشاعه چون
اضافت و تعلق اورا با شیا بیشتر یافته اند از صفات اصنافه انکاشته اند و انشد بحق الحق و موهیدی بسبیل تخلیق
و تزئین و احیاء و امات و امثال اینها را راجع بتکوین داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت قدیمه بر سرها
گفته شود و قدماے متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لایح شد که هر چه دیگران را بایجاد او تعالی بصفات
میسر است اورا سبحانه بذات خود بے توسط صفات حامل چه ذات او تعالی بمیوه خطا میسر و اعتبار
جامع جمیع کلمات است بلکه عین هر کمال چه تبعض و تجزئ در آن حضرت مفقود است تمام دانائی است
و تمام شنواییست و تمام بینائی است علی هذا القیاس سایر الصفات مع ذلک اورا سبحانه صفات سبیه بلکه
شمانیه که علما اهل حق شکر الله تعالی سمیم بود و آنها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات کامله که قدیم اند
ظلال آن کمال ذاتیه اند و مظاهر آن کماله اند و توان گفت که روپوش آن کماله اند و محب آن انوار
گشوده اند و آل چون ذات او تعالی در حصول جمیع کلمات کافی است صفات برای چه اثبات کرده و در قول
یوجود و تعدد و قیاس چه گفته آید لهذا سلف و معتزله انکشافات نموده اند و از وجود و تعدد و قیاس بختی صفات متکثر
گشته اند و آب حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند در حصول کلمات کافی است اما در تکوین و تخلیق شیا

ترقی مراتب که بزرگ گفتن و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بحکم
طالب این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بیکبار ذکر است بشرط آنکه از شیخ کامل
مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسیار است که از قبیل او را دایر بود که نتیجه آن ثواب است
نه درجه قرب که بمقربان تعلق دارد و آنکه گفته بسیار است که از قبیل او را دایر بود زیرا که جائز است
که فضل خداوندی جل سلطانہ بے توسط شیخ تربیت طالب نماید و تکرار ذکر او را از مقربان سازد
بلکه رواست که بے تکرار ذکر او را بمراتب قرب مشرف سازد و از اولیای خود گرداند و این شرط اعتبار
اکثر است و بروفق حکمت و عادت است و چون بفضل خداوندی جل سلطانہ معامله که بزرگوار است بود
تمام شود و از گرفتاری آلوده شود و خلاصی میسر گردد و اماره یا طینان آید آن زمان ترقی از ذکر گفتن
حاصل نمیشود ذکر آنجا حکم او را دایر پیدا میکند در آن موطن مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن
و ادای نماز بطول قرات است آنچه اول از ذکر گفتن میسر میگشت این زمان بتلاوت قرآن
علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است یا بحد درینوقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول
از قبیل او را دایر بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا و توسط از مقریات بوده عجب معامله است
درینوقت اگر ذکر بعنوان قرات قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی است
و با استعاذه شروع نموده آید همان فائده میدهد که از تلاوت قرآن میسر است و اگر بعنوان قرات
تکرار کرده نشود در رنگ عمل برابر است هر عمل با مقامی است و موسمی که اگر در آن موسم بجا آورده شود
حسن و ملاحظت پیدا کند و اگر در آن موسم ادا کرده نشود بسیار است که خطا بود و اگر چه چند باشد
قرات فاتحه در آوان تشهید خطاست اگر چه اسم الکتاب است پس پیردین راه از ضروریات
آمده تعلیم او هم از اہم گشت و بدو نہ خط القادعین فرموده است سبب از انروی چشم
تست احوال با کہ مبعود تو پیر تست اول هو السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سبت و ششم
بیاد است پناه میر محمد نعمان و رو یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانہ و تعالی چنانچه بذات خود موجود
است نہ بوجوہ بچنان بذات خود حی و عالم و موصوف بصفات ثمانیہ است نہ بصفات زائده و ما
یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحانہ و تعالی نفس وجود و سایر کمالات
لایع وجود از حیوة و علم قدرت و سمع و بصر و ارادہ و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

از ظلیت است و همین معیت است که واسطه منجالی کلیت است و همین معیت است که منزل رقیبت
است و مثبت حریف در عین عبادیت و عین معیت است که مسقط انانیت است بلکه افاض انانیت بدرجات کمالیت باید آید
که در معیت عاقل خود را با ایشان فرموده است و هر چه حکم و ولایت و معیت خاصه بکلم حدیث الموضع من احب
ایشان با وی اند بقیعنا سے محبت شان ما بین المعیتین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طریق
است و در عامه معیت از این طرف است پس آن را حرمان لازم بود در عین و جلیان یا حصر تا سلی ما
فرطت فی جنب الله عالم هر چند ظلال صفات است و متوسط صفات وجود و بقا پیدا کرده است
اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس توسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی و از صفات
که اصول وی اند خروج بی کیفیته بالا رفته است و اصول را گذاشته باصل اصول پیوسته اما پیوستن
بی کیفیته و اگر از اصل بالا نرود آمدن را چه فائده بود و محبت چه در کار باشد اتصال باصل در مرتبه
داشت و وصل ظلمه او را همیشه سیر بود کار نیست که اصل را در رنگ ظل زینت باید ساخت و بیال محبت بالا
باید رفت قلم این عروج فراخ و دانش هرگز نیست و خود را گذاشته از خود بالا رفتن بقول ارباب
نظر و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران کی باین دولت مشرف است و سر این معنی بروی متکشف
است بهیت هزار نکته بار کثیر و مواجی است و نه هر که سر بر آشفد قلندی داند و سوال این سیرانی
است یا الهی جو آب نه آفاقی است و نه الهی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون را میخوانند و
اینجا طوره را سه دخول و خروج است هر چند نزد ارباب نظر مخطور است هر گاه مطلوب از دخول و خروج
اقدس بود نتیجه که باو پیدا شود تا چار از دخول و خروج منزله باشد و این سیر با این اشکال و مابین
وقت نزد ارباب این سیر که از ارباب عالم بودند در رنگ سیر دلی و اگره است که معلوم تمیز است
و منزله از منزله دیگر است تنبیه عالم هر چند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات
تعالی اما این ظلیت را درجات و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است ان قد سبحانه
سبعین الف حجاب من نور و ظلمه شنیده باشند تا محبت تا ما خرق نشود از ظلیت زهد و مراد از خرق
حجاب اینجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این جز از منع خرق جمیع حجب آمده است مراد از ان
خرق وجود است که منتفع است که مستلزم رفع صفات قدیمه است که محاسن است اما چون معیت غیر
متکیفه حاصل است حکم خرق وجود دارد و یا محجب به محجب است که معیت نقد وقت است بطلان

از صفات زائده چاره وجود ذات او تعالی در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال
 کبریا است و کمال بقا و ثبات است و کمال بینا سستی است و اورا با خیال ان الله لفتی عن العالمین
 و بمقتضای حکمت و بر وفق عادت در افاده و استفاضه از مناسبت استغنی و مستغنی چاره نبود و صفات
 اند که یک در مرتزق فرموده ظلمت پیدا کرده اند و با خیال مناسبت و لونی انچه حاصل نموده اگر تو سط صفات نبود
 حصول شیئی از اشیا تصور نیاشد زیرا که اشیا در سطوات اشعه الیه حضرت ذات تعالی و تقدس جز با کس
 خدا و اخراج و انعام نصیب نیست بیکسانند که اثبات صفات نمایند و با خیال ذات بحت جلالتان منسوب
 دارند صادر اول چه بود که بی پرده صفات در بجات وجود ذات او تعالی محصل و انچه برگرد و سوال فلاسفه و معتزله
 هر چند صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبار علی قائل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه تمایز دانسته
 پس با خیال و اشیا بذات بحت منسوب گشت که بواسطه اعتبارات پیدا شد جو آب با خیال در خارج و جو عالم در خارج
 موجود است پس از محبت خارجی چاره بود تا تو اند وسیله وجود خارجی اشیا شده تو اند اشیا را در خارج
 از اخراجات و استهلاک محافظت کرد اعتبارات علمی بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی در محلات
 موجودات خارجی کفایت نکند یعنی از مصوفیه که عالم را جز در علم موجود نمیدانند اعتبارات علمی ایشان را شاید
 نفع نکند و تو اند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگر چه این خارج محل آن خارج
 بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از محبت خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره بود پس
 صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیا نمایند و کمالات ذاتیه را بواسطه خود در عالم
 عالم جلوه دهند و در منظمه امور از صفات هر چند محجب ذاتند تعالی انما ظهور کمالات ذاتیه بود و اینها
 مربوط است حجاب اینها در رنگ حجاب عینک است که سبب نمایندگی است این ظهور و این نمایندگی
 هر چند ظلمت است اما چه توان کرد که وجود را با لکل مربوط ساخته اند و بود را با بحجاب پدیدانته مابا لذات
 لا ینفک عن الذات مصرع سیاهی از حبش کی رود که خود رنگ است و این جدید اما بدقی صفات
 و نکته اخطی لدیه بنده حق نشود جل سلطان اما بفضل اوتعالی از حق جدا نشود سبحانه المراع من احب
 هر چند حق سبحانه و تعالی را با اشیا نسبت بمعیت حاصل است اما این معیت که منشاء
 آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا کنند این معیت داند اند و چون در محبت نیز درجات
 تفاوت است با نماز که آن در معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی

در رنگ های قطعه های ابر بیرون برآمدند و با لقا کننده همراه بر رفتند و خانه را خالی گذاشتند در آنوقت معلوم گشت
 که این بایستها از بیرون برآمده بودند از درون برخاسته که منافی ببنیگی بود با بجم هر فساد که فساد آن نفس با ما روزه
 است مرض ذاتی است و سم قاتل و منافی مقام بنیگی است و هر فساد که از بیرون آید اگرچه القای شیطانی
 بود و از امراض عارضه است که با سهل علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان کان
 ضعیفا بلای نفس با است و دشمن جانی با مصاحب سودا دشمن بیرونی بد و او بر استیلا میدیابد و با عانت
 او ما را از جامی برد جا بهترین اشیا نفس ناره است که دشمن و بدخواه خود است و همت او اهلاك نفس خود است
 متمنای او معصیت حضرت رحمن است جل سلطان که مولی او مولی نعم اوست و اطاعت شیطان که دشمن
 جانی و است باید دانست که تیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخل و فساد خارجی بسیار متعدد
 است ببارناقصه باین نوع خود را کامل گیر و در مرض ذاتی خود را مرض عارضی انکار و در خسارت مانده
 ازین تیرس در روشن این سرچشمه تیکر و اظهار اینغنی سخن بنیدید نزدیک بگذره سال است که درین
 اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مخط میافتم درینوقت حضرت حق سبحانه و تعالی را از باطل
 جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی متمیز گردانید و سبب سببانه الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعماته یکی
 از حکمتها اظهار این قسم اسرار آن است که کوه نظری کاملی را بوجود این نوع آرزوهای بیرونی
 ناقص نه انکار و از بركات او محروم نمائند سبب حریان کفار از دولت تصدیق انبیاء علیهم الصلوٰة
 و التسلیمات وجود این قسم صفات بوده است درین بزرگواران فقالوا ابشر بهد دنیا فکفر و او انچه فرمود
 اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارف را بعد از زوال مرادات و بایستها از روی صاحب اراده
 میازد و اختیار بدست و سید هر تفصیل اینغنی انشاء الله تعالی در جای دیگر بنیاید افتد
 سبحانه خواهد نمود که اینوقت مساعدت آن تیکر و اسلام علی من اتبع الهدی و الترم متابعه المصطفی
 علیه الصلوٰة و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب است و هشتم بملاصاح ترک در بیان
 کیفیت تصدیق بارویح موتی الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی از روی بخاطر آمد که
 بروحانیت یعنی از اقارب موتای خود تصدیق کرده شود درین اثنا ظاهر گشت که باین ضیف
 آن میت مرحوم رافح و مسرور حاصل شده خرم و شادان بنظر در آمد چون وقت عطاے
 آن صدق رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمه علیه و علی آله الصلوٰة و السلام

حاصل ندارد در بنا اتم لنا و را و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام
 علی سید المرسلین و علی اولاد الطاهرین البصیرین مکتوب بسمت و مفتتم بلاء علی شمی در بیان آنکه
 بنده را باید که از مرادات خود بتمام برآمده بمرادات حق تعالی شانه باخند یا بیان مرغن ذاتی و مرضی بنده را
 باید که مراد و مطلب او غیر از مولای خود جل سلطان هیچ نبوده و جز مراد موسی مراد بنده هیچ نباشد و اگر
 چنین نبود در سر از فقر بنده کی برآورده باشند و یا از قید رقت کشیده بودند که گرفتار مرادات خود است
 و بهو او اهلوس خود و رفیق است بنده نفس خود است و در اطاعت شیطان لعین است و این دولت
 و البته بحصول ولایت خاصه است که بفساد و بقای اتم و اکمل مربوط است سوال گاه هست که
 بایستاد خود امشها از کمال نیز نظور می آید و آرزو می با حصول مطالب خشی ازین بزرگواران اتم
 محسوس میگردد امام انبیا و سلطان اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها سر و شیرین
 دوست میداشت و حرصی که بر هدایت است داشت در قرآن مجید بیان گشته است و چه بقای تقسیم
 بایستاد درین بزرگواران چه بود جواب بعضی از بایستادها آن طبیعت است تا نشاء طبیعت بایستاد آن طبیعت
 بر جا است در وقت حرارت بے اختیار طبیعت بسرو سائل است و در وقت برودت بگری
 را غلبه تقسیم بایست متافی عبودیت نیست و سبب گرفتاری بهو اے نفس خود نه چه ضروریات طبیعت
 خارج از دایره تکلیف است و بیرون از بهو اے اماره چه هوایات نفس یا حصول مباح است یا مشرب
 و محرم و آنچه ضروری است نفس را بآن سانسیت پس منشا گرفتاری و بدکرداری فضولیات فحال
 آمد اگر چه از قسم مباح بود چه فضول مباح را نسبت قرب جو را است مجرم که اگر با غواے دشمن لعین از استیحا
 قدم بردارد بلی اختیار در محرم خواهد افتاد پس اختصار بر مباح ضروری آمد که اگر از آنجا زلتی واقع شود بفضول
 مباح خواهد افتاد و اگر ممکن در فضول مباحات کرده شود بعد از ذلت اگر قدم بیرون افتد ناجای در محرم خواهد
 افتاد و بعضی از بایستادها ازین قبیل است که حصول آن از خارج است مع خلوص شخص فی نفس عن المراتب
 و خارج یا در اعط حضرت رحمن است که القای خیرات ینا به فان فقه سجانه و اعطانی قلب کل مؤمن یا شیطان
 است که القای او شر و عداوت است بعدیم و بکینهیم و ما بعدیم الشیطان الاعور آرزو است این فقیر بعد از ادای
 نماز یا بعد از ایام سکونت قلوب برین سکوت که روش این طریق علیه است نشسته بود که هجوم آرزوهای لا طائل
 بهی حلا و نه کشیده از جمعیت باز داشت بعد از لمح چون بنیایت او سجانه روحیه است آورد و دید که آن آرزوهای

او بعد میناید و اگر خدمه او را طفلی او ساخته بدید فرستند مرضی می آید که اگر از خدمه اعزاز او است پس معلوم شد
 که بیشتر رضامندی موفی در فقر و صدقه است نه در اشتراک صدقه یا باید که هرگاه صدقه بخت نیست بکند اول
 باید که بخت آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بدید جدا سازد بعد از آن بخت تصدق کند که حقوق آن سرور
 علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول صدقه است لطیف
 آن سرور علیه آله الصلوٰۃ والسلام و التیمات این فقیر بعضی صدقات موفی که در تصحیح نیست خود را عاجز میباید
 علاجی به ازین نمی باید که آن صدقه را بخت آن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام نغین نماید و آن بخت را
 طفلی ایشان سازد امید است که برکت توسط ایشان قبول افتد فرموده اند که صلوٰۃ آن سرور علیه علی
 آله الصلوٰۃ والسلام اگر بر یا و سمع ادا کرده شود مقبول است و بآن سرور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام
 آنرا وصول است اگر چه ثواب آن بصلوة فرستنده نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیست است
 و از برای قبول حضرت که مقبول و محبوبیت همان کافی است کریمه و کان فضل الله علیک عطیاء در
 شان آن سرور نازل است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و علی جمیع اخوانه الکرام من الانبیاء و الملائکة
 انظلم الی یوم القیام مکتوب است و ششم بیاد است پناه میرحب الله در بیان فهم کردن بعضی
 کلمات قدس آیات قرآنی را بقاجون از تصور فهم در بعضی از کلمات قدسی آیات قرآنی
 خدشه و تردید پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت در دفع و سادس بغایت الله سبحانه و تعالی
 علابه نمییافت که یا خود می گفت که این نظم قرآنی را بکلام خدا جلشانه اعتراف مینمائی و ایمان
 آن داری یا نه اگر ایمان نداری کافر و از بحث خارج و اگر ایمان بآن داری پس تصور در
 فهمیدن نسبت در نظم قرآنی که کلام خالق ارض و سموات است و مبدع عقول و ادراکات است
 و چون بفضل خداوند جل سلطان ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بوده آن دسوسه باین تردید
 مقفل و ناچیز می گشت و از تردید نجات می یافت درین آوا ان بفضل الله سبحانه کارتابا نجیبا
 رسیده است که در نظم قرآنی هر محله که آغلب از تصور ادراک گنجایش تردد و خدشه است همان محل
 باعث از یاد ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور اعجاز است در قرآن و آن
 اخلاق را از شعب اعجاز تصور مینمایند و آن اشکال را بیکمال بلاغت براعت محمول
 میدار که بشر در فهم آن عاجز است آنقدر ایمان که درنا فهمیدن قرآن حاصل است

آن صدقه را نیت کرد چنانچه عادت بود بعد از آن بزوحانیت آن میت نیت کرده داد و درین زمان
 در آن میت ناخوشی داند و احساس نموده و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام نمود و داد
 وجه ناخوشی کلفت ظاهر نشد یا وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه از آن تصدق بآن میت رسید اما فرج
 و سرور در وی ظاهر نگشت و همچنین روزی پاره مبلغ نذر آن سرور نمودم علیه الصلوة والسلام و سائر
 انبیاء اکرام را علی انبیا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز در آن نذر داخل ساختم و طفیلی آنحضرت علیه و
 علیهم الصلوات والتسلیمات مرخص آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضی اوقات که در میفرستادم
 اگر در مرتبه بر سائر انبیاء نیز میفرستادم مرخص آن سرور در آن ظاهر نمیشد علیه الصلوات والتسلیمات
 یا وجود آنکه معلوم شده است که اگر بزوحانیت یک تصدق کرده سائر مومنان را شریک سازد
 همه پرسد و از آن شخص که بنیت او داده بود هیچ نقصان نکند آن ربک واسع المغفرة باین تقدیر
 وجه ناخوشی و عدم رضا چه بود مدتی این اشکال خدشه داشت آخر الامر بفضل خداوندی جل شانہ
 ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بے شرکت بے میتی داده شود آن میت از جانب
 خود بطریق تحفه و هدیه آن صدقه را در ملازمت آن سرور علیه علی الصلوات والسلام خواهد برد و بواسطه
 آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آن سرور بکنه علیه علی الصلوات والسلام
 میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب همان صدقه است
 و در صورت عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض اتقان و
 اهدای آن صدقه است از نزد حبیب رب العالمین علیه علی الصلوات والسلام و همچنین هر شخصی را
 که شریک سازد باین نسبت کائن است که در شرکت یک ریبه ثواب است و در عدم شرکت دو ریبه که آنرا
 میت از جانب خود یا بگذراند نیز معلوم گشت که هدیه و تحفه که غریبی بخدمت بزرگی ببرد بی شرکت
 احدی اگر چه طفیلی باشد آن تحفه را گذرانیدن بهتر است یا بشرکت شک نیت که بے شرکت بهتر است
 و آن بزرگ برادران خود از نزد خود دیدار بهتر است از آنکه انگیس بفقونی دیگر آنرا داخل سازد و آل و
 اصحاب که در رنگ عیال آن سرور علیه الصلوات والتسلیمات ایشانرا که بطیفیل داخل هدیه آنحضرت
 علیه الصلوات والتسلیمات ساختنی شود مرخص و مقبول مینماید بی تعارف است که در
 هدایات مرسومه اگر بزرگه اعوان و اشراف شریک سازد از ادب و رعنا مندی

و بهر زبان یاد حق نکند جل و علاجه نسبت دارد بآن شخصی که او را یک زبان بدهند و آن یک زبان یافتن
 نماید جل و علاه ایمان معرفت و سایر کمالات را بر مینویسد قیاس باید کرد دنیا تمیزات و تفاوتها آنکه
 علی شئی قدر الحکمته اولاد آخره و القسوة و السلام علی رسولہ دنا و سرمد و علی الکرام و صحبہ العظام
 اے یوم القیام مکتوب سی و یکم بمباید الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد
 الحکمته و سلام علی عبادہ الذین اصطفی نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم مثال بوده است
 بعد از مفارقت از بدن باز به عالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود و در رنگ
 المی که در خواب در عالم مثال احساس نمایند و نوشته بودند که این سخن شاخصه بسیار دارد اگر قبول
 نمایند فرعی بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب است
 مبادا که شمارا براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بغیر ورت با وجود موانع در تحقیق این بحث نوشته آمد
 و الله سبحانه الهادی اے سبیل الرشاد اے پیاد عالم کمالات راسته قسم قرار داده اند عالم ارواح
 و عالم مثال و عالم اجساد عالم مثال را بر نوح گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد
 و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرات است معانی و حقائق این هر دو عالم را که معانی
 و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بطور لطیف ظهور مینماید چه در آنجا مناسب هر معنی و حقیقه
 صورت و هیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن صور و هیئات و اشکال نیست مورو
 اشکال در وے از عوالم دیگر منکسر گشته ظهور یافته است در رنگ مرات است که فی حد ذاتها
 متضمن هیچ صورت نیست اگر در وے صور کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم
 شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق
 ببدن اگر تنزل نموده است به عالم اجساد و بعلاجه می فرود آمده است به عالم مثال کار بندد و نه پیش
 از تعلق و نه بعد از تعلق پیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضی از احوال خود را در
 مرات عالم معلوم نماید چون وقع احوال را از آنجا معلوم میسازد چنانچه در و احوالات و منامات این معنی
 واضح و واضح است که بیه آنکه از حس غائب شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت از
 بدن اگر روح علوی است و متوجه فوق است و اگر سفلی است که غافل است به عالم مثال کار بندد و نه در دو
 عالم مثال از براسه و بدن است نه از براسه بودن جای بودن عالم ارواح است نه عالم اجساد و عالم مثال

در فهمیدن آن نیست که در نفهمیدن با جزا از اعجاز گذشته است که در فهمیدن نیست سبحان الله همین نفهمیدن
 جمعی را بفصلت میبرد و با کلام حق نیز سازد و بعضی را همین نفهمیدن بسبب کمال بیان و بزرگن میگرد
 و به هدایت می آرد و فیصل به کثیر و پیدی به کثیر از اینها است لکن در همه و یکی نشان افزا شده و اسلام
 مکتوب تنی ام ببادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج و مراتب اصول و مراتب عبادات
 الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین بیت پایا آخر آدم است و آدمی به گشت محرم از مقام محرمی
 اگر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر و چون بعنایت الله سبحانه و ارفع و جی
 باصول خود که در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در هر سطح از اصول او را فانی است
 در آن اصل و بعد از آن بقای آن و باین فناء و بقا اطلاق انامی او از آن ظل زائل گشته بران اصل که
 فناء و بقا او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و همچنین چون
 از آن اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود اصل که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است
 مر این اصل را فناء و بقا آن اصل او را درین اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انما از اصل اول زائل گشته
 باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اصل ثانی را باصل ثالث
 اگر عروج واقع شود اطلاق انما بران اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل او است و همچنین در هر
 اصله تختانی که در رنگ ظل است مر اصل فوقانی را همین نسبت کائن است اگر بحض فضل خداوندی
 جل سلطان عروج واقع شود و از ظل باصل بگذراند اطلاق انما از هر ظل باصل آن خواهد قرار یافت
 و خود را همان اصل خواهد دانست الی ما شاء الله تعالی علی تفاوت درجات استعداد این موهول
 باین کثرت و باین رفعت اجزا را خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و کاه را کوه خواهند
 گردانید و چون این اصول جزا را باینجا از کمالات و برکات شان نیز بهره کامل نصیب او
 خواهد شد و کمال و جامع کمالات آن اجزا را خواهد بود از اینجا فرق در میان انسان کامل و سایر افراد
 انسان توان شناخت که آن در پایه محیط است و اینها در رنگ قطره پایه محقر آن در پایه اینها و از اینجا شناخت
 و اگر کمال او چه در اینها خوش گفت الهی چیست انیکه اولیای خود را که است کردی که هر که ایشان را شناخت نزد یافت
 و از اینان ایشان را شناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت و قلت اجز تفاوت
 در میان طاعات و حسنات اینها نیز باندازه آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بدهند

در تعلیلین بزرگواران میکرد و نگریه فراموش گشت که متخیلات خود را مقدمه خود گردانیده و شایسته بار برادر
متفرع ساختند احتمال ملاقات با محب ظاهر بسیار بعید بنمایان زندگانی نمایند که رشته امید بخت بسته
نشود و غایتش از کتب رحمت و ربی انان امر نازد و السلام علی من اباع الهدی مکتوبی و در دوم بمقتضای
در بیان آنکه خطرات از اسباب وصل گفته اند اندازه تخلی صوری است و در تحقیق حقیقت کثرت و بهیه
و مایه سبب لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین الصلوا فو شته بودند که رهرو از راه وانی پرسید که
از مجموع خطرات پریشانم گفت بمقتضای و هو علی کل شیء محیط چون احاطه و تمول مطلوب معلوم است خطره را
از اسباب وصل باید شعرونه از موجبات فصل و پیوسته ابواب مشاهده را مفتوح باید داشت و در وزن غفلت
را مسدود و این سخن باندازه تخلی صوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین
موطن اگر وصل است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار هویت و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع
مباعدة است هم بلا خطه صورت کائن و این تخلی نیز داکا بر این راه از حیل اعتبار ساقط است که گفته
وجود سالک نیست و نیز محقق و مطلق برین تخلی شکست و از نا جو گیه هند و فلاسف یونان نیز ازین تخلی ناخبر
اند و از علوم و معارف این موطن مخطوط و شلند زغایه مافی الباب بحق را این دولت از راه صفائی طلب
حاصل میشود و مطلق را از راه صفائی نفس ناچار آن مبداءیت میرود و این بصلاصت می آرد اما هر دو
مگر قمار صورتند و از معنی بخت صورت پرست غافل معنی چه دانند آخرتد گویا جمال جا بان نهان چه کار
دارد و لیکن محقق را احتمال بخت از صورت کائن است و مطلق منتهک در صورت بی التزام گفت نباید
علیه الصلوات و التسلیمات خلاصی از گرفتاری صورت محال است و ایضا تخلی صورت داخل دایره
علم است لیکن چون حال و ذوق دوری بر توحی اندازد آن علم حال نامیگردد و نیز در تخلی مشهود کثرت است
لیکن بعنوان مظهریت وحدت و مشهود کثرت به عنوان که بود و بال و در و بال است باید که در
نظر باطن از کثرت و مشهود کثرت نامی و نشانی نماند و مشهود جز واحد حقیقی هیچ نبود و تا فاکه قدم اول است
درین راه میسر گردد زیرا که قاعبات از نسیان ماسوائے است از باطن پس ثبوت را در آن موطن چه جمال
بود و مشهود کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد از آن
وصل و مشاهده وصل مشاهده صورت است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد داکا بر این
طائفه علیه تعبر است در مقام بقا با الله حاصل است که بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل می گردد

بیش از مرأت این دو عالم نیست چنانچه گذشت و الهی که در خواب در عالم مثال احساس نموده می آید
 صورت فرج آن عقوبت که برای آن مستحق گشته است و از برای تنبیه و آئینی را بر روی ظاهر ساخته اند
 و عذاب قبل ازین قبیل نیست که حقیقت عقوبت نه صورت و شبهه عقوبت و نه الهی که در خواب
 احساس نموده می آید اگر فرضاً حقیقت هم داشته باشد از قسم المهای دنیوی خواهد بود و عذاب قبل از عالم عذاب آخرت است
 نشان ما بینها چه عذاب دنیوی را نسبت بعذاب آخری اعاد تا الله سبحانه بیچ مقداری و اعتباری
 نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را پاک بسوزد و متلاشی گرداند عذاب قبر را در رنگ
 عذاب خواب دانستن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز منشا این شبهه
 توهم بجانست عذاب دنیا است بعذاب آخرت و این باطل است بین البطلان سوال از کبریاء متوفی الا نفوس
 حین موتها و الله تعالی نعمتی فی منهاها الخ مفهوم میشود که توفی النفس چنانچه در موت و خواب است نیز عذاب یکبار
 از عذابهای دنیا شمردن و عذابها سهو گیر را از عذابها سهو آخرت گفتن یکبار وجه است جواب توفی
 نوم از ان قبیل است که شخصی از وطن مالوف خود بشوق و رغبت از برای سیر و تماشا بیرون آید تا فرج و مرور
 حاصل کند و خرم و شادان ب وطن خود باز رجوع نماید و سیرگاه او عالم مثال است که متضمن عجایب ملکوت
 ملکوت است و توفی موت چنین است که آنجا هم وطن مالوف است و تخریب بنای معمر از اینجا است
 که در توفی نوم محنت و کلفت حاصل نیست بلکه متضمن فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت است
 پس وطن متوفای نومی دنیا بود و محاله که با و نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی بعد از تخریب وطن
 مالوف خود اطفال یا خرد نموده است و معامله با او از معاملات آخری گشته من مات فقد قاست
 اقیامت شنیده باشند زنها یکشوف خیالی و ظهور و صورتی اعتقادات مفورده اهل سنت و جماعت را
 شکر الله تعالی میهم از دست ندهند و خواب و خیال خود غرق شود که بجای متابعت این فرقه ناجیه تصور نیست
 خوش طبعیها را موقوف داشته اگر از رویان بجای دارند بجان و دل را اتباع این بزرگواران کوشش فرمایند
 است ماعلی الرسول الا البلاغ انبساط عبارت شمامه در توهم انداخت که نزد یک است که این عجایب شمارا
 از تفصیل این اکابر بیرون آورد و جامع کشفیات خود سازد و توفی سبحانه منها و من شهوا الفناء و من سلطیات
 احوالنا شیطان دشمن قولیست و اقف باشند که از صراط مستقیم پس کو چنانچه از و درت مفارقت تا بیک
 سال هم بخشیده است چه باشد آن احمق طما که در التزام متابعت سنت و اهل سنت می نمود و انحصار نجات

کفای آن بر تقدیر است و اجرای وعد و وعید صاحب شریعت کبلی کثرت تصوفیت و صوفیه نیز باین
مضمون معتقد هر چند بتکلف تطبیق آن بشریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بے تکلف صادق است و بی عمل
مطابق و بی عیار و کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل متبعه بنمایند تا گنجایش سخن بود و شرکت بواجب
پیدا کند تعالی وجود ضعیفی مفاصل و ستار از غیره اثبات نمایند چه جای تخطئه است بعلماء که کابر دین
اند و نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است بآپس ماندگان دین و شریعت را از علما
گرفته ایم و مذہب و مکتب را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از
شریعت و مکتب مرتفع گردد و لهذا طاعت سلف راضا و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تبذیل
و تشکیک در دین شمرده بطلان او حکم کرده نوشته از مغرب پست قناعت نموده مانا که صور را مغر حیا ل
کرده و تنزیه را پست چه دعوت و گرفتاری علمایه تنزیه است و مشهور و مطلوب صاحب تجلی صورت
صور و اشکال انصاف باید داد که کدام گرفتار لغز است و کدام پست و مانده است انا و ایاکم اعلم ہی
ا و فی ضلال سین ربنا اتان من لدنک رحمة و هدی لنا من امرنا رشد ا و السلام و لا و آخر ا مکتوب سنی سوم
بلا شمس و رو یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین نجفی منیری که گفته تا کافر نشود و مسری را در بند و با
خود حقت نشود و مسلمان نشود بلا شمس باستقامت باخید پر سیده بود که شیخ المشیخ و شیخ شرف الدین
نجفی منیری در رساله ارشاد و السالکین نوشته اند که تا کافر نشود و مسلمان نشود و تا سالک مسری را در خود را
بیر مسلمان نشود و تا پادار خود حقت نشود مسلمان نشود مراد از این کلمات چیست بدانند که مراد از کفر کفر حق
است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن استتار است و مقام عدم اقیانوس است بیان اسلام و قبح
کفر بلکه چنانکه اسلام را تحسن میداند کفر را گنجانند حسن میباید و هر دو را مظاهر اسم الهادی و اسم المفضل یافته
از هر دو حظ میگیرند و تلذذ میگرد و این آن کفر است که منصور از آن خبر داده است و در آن بوده
است و در آن مرده که گفته شعر کفرت بدین الله و الکفر واجب بے لدی و عند المسلمین قبیح و
شیطیات مثل قولنا الحق و قول سبحانی و قول لیس فی جنبی سوی الله همه اثمار آن شجره جمع اند که
منشای آن استیلائے حب و غلبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب از نظر شان مستور گشته
است و مشهور جز محبوب مانده این مقام مقام جل است و مقام حیدر است نیز آما آن
جلست که محمود است و آن حیرت است که مدوح است و چون بغایت الله سبحان

وجود خطر منافی آن دولت است و حصول و وسوسه مانع آن منزلت و در مقام فکر دلبیز آن وصل
 است خطر نوعی منتفی میگردد که اگر تکلف یا دایداشیا دهند یا نکنند بواسطه نیانیکه او را از اسوا
 حاصل گشته است نوشته بودند و هو علی کل شیء محیط بیان احاطه باین عبارات نیامده است مانا که از کلام
 مولدین است چه تعدیه احاطه در کلام عم کلمه بسیار می آید و متعارف در عبارات نصیحه عرب تعدیه
 احاطه بکلمه با است قال الله تبارک و تعالی و کان الله کل شیء محیط قال الله تعالی الا انه کل شیء محیط
 ظاهر این عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاد آورده نه چنین است بیان این معنی در
 کلام مجید عبارت دیگر است چنانچه گذشت و اینها نوشته بودند کثرت و همی و تعدد اعتباری نبوی
 مترکم گشته است که اکثر علما تعدد وجود در غلط افتاده از مغز پوست و از لب لبش قناعت
 نموده اند کثرت و تعدد هر چند و همی و اعتباری است انچه بوضع ایجا خداوندی جل سلطان پیدا
 گشته است متقن و مستحکم است و معامله دنیوی و اخروی بوسه مربوط و آثار خارجی بوسه مترتب هر چند
 و هم و اعتبار مرتفع شود ارتقاء این کثرت و تعدد ممنوع است چه عذاب و ثواب دائمی و اخروی
 که مخبر صادق علیه السلام از ان خبر داده است منوط بکثرت است و مربوط تعدد
 و حکم بر ارتقاء کثرت و تعدد نمودن دخول در الحاد و زندقه است اعادنا الله سبحانه من ذلک پس
 صوفیه علیه علمای کرام هر دو بثبوت و استمرار این کثرت و تعدد قائل اند و معامله اخروی دائمی
 بوسه مربوط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از شهود صوفیه مرتفع میگردد آنرا دهمی
 و اعتبار بوسه مییابند و چون در نفس امر مرتفع نمیشود هر چند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند
 پس نزاع فریقین راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هر کدام باندازه دریافت خود حکم کرده است
 صوفیه اعتبار شهود نموده اند در ارتقاء شهودی را ملاحظه نموده حکم بوسه می اعتبار بکوه اند و علما ملاحظه
 بثبوت و استقرار نفس امری اد کرده حکم بوجود او فرموده و کل وجهه اینها را این فقیر در مکتوبات
 و رسائل خود تفصیل بیان نموده است و نزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر خدای ماند آنجا رجوع
 باین فرمود نظر علما نزدیک بصواب است که مطابق نفس امر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبه حال است
 ستار باد در روز محشر است و نفس امر ثابت اند از شهود مستور حکم بثبوت بر ستار با اقرب بصواب است از آنکه
 ملاحظه عدم شهود آنها نموده حکم بعدم وجود ستار یا نایند علما که بوجود کثرت قائلند مقصودشان ابقار شریعت است

منقاد خود میسازد و کید شیطان فی حد ذاته ضعیف است که بیاری دشمن خانگی کار خود میکنند فی الحقیقه
 بلا ما ماره است که دشمن جانی ما است هیچکس دشمن خود نیست مگر چنین دشمن بیرونی با مداد او
 کار خود میکند پس اول نفس خود را باید بدید و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید داشت
 سر برادر در دشمن این جهاد بریده خواهد شد و خوار و زار خواهد گشت حجاب راه آئین نفس نکس است
 و برادر خالاج از بحث است که از دور بشو و ردعوت مینماید و از صراط مستقیم بسبیل مستقیم میخواند بعد از انقیاد
 نفس دفع آن دشمن خارجی با مداد خداوندی جلیسلطانه باهسل و جوه تصور است ان عبادی لیس کک
 علیم سلطان بشاوتی است مرآن عباد که از رفیت نفس برآمده اند و بعبادت معبود حقیقی ساخته و
 سجانه الموفق و آگاه گفته تا با جفت نشود مسلمان نشود تواند شد که از ملو او علین ثابته او را مرد داشته باشد
 که سبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از علین ثابته با دو تعبیر آمده است عزیزی
 فرموده ولدت امی ایما ان ذالعلی عجیباً مراد از ام علین ثابته خود داشته و پدر آن ام اسم اکبری را جلیسلط
 خواسته که علین ثابته ظل و عکس و پدر آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جلشانه در خارج بتوسط
 آن علین ثابته است تعبیر از ان ظهور بولایت نموده با جمله مادر میگویند و علین ثابته میخوانند و این علین ثابته
 را علین و جوبی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که از تراترلات نفس گویند و حضرات
 خمس نیز گویند در تعین را در مرتبه و جوب اثبات نمایند و سه تعین در مرتبه امکان ثابت میکنند و در تعین
 و جوبی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق با جمال و تفصیل عملیت
 و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین حسدی و چون
 علین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن و جوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان علین
 ثابته است که تعین و جوبی دارد و این شخص کا لطل است مرآن علین را پس مادر این شخص از عالم جوب
 بود که او را با عالم امکان ظهور داده است و جفت شدن با دریا مینماید است که این تعین امکانی شخص
 با آن تعین و جوبی که حقیقت اوست متحد شود و چه ممکن گردد امکان پرستانده بجز واجب در و چیز نمائند
 بعضی تعین امکانی او از نظر او محقق شود و انانی خود را بر تعین و جوبی اطلاق دهد نه بکنش که تعین امکانی
 فی نفس الامر با تعین و جوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که معادله آنجا بشود است
 اگر زوال تعین است بشود و تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشود درست است نه آن این گردد و در مرتبه

ازین مرتبہ جمع بند ترسیر واقع شود و علم باین جبل جمع شود و معرفت باحیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از سکر بصحو آید دولت اسلام حقیقی ظهور فرماید و حقیقت ایمان میر آید این اسلام دایمان از زوال محفوظ است و از طریقان کفر مومن در ادعیه ماثوره آمده است اللهم انی اسئلك ایمانا لیس بعده کفر این همان ایمان است که از زوال محفوظ است الا ان اولیا الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نشان حال اهل این ایمان است چه ولایت باین ایمان بمعنویت هر چند در مرتبہ جمع هم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما نقص تصور مہر وقت دانستگیا آن مرتبہ است چکال در ایمان و معرفت نہ در کفر و جبل ہر کفر و جبل کہ باشد پس راست آمد انجمن گفتمہ تا بکفر طریقت متحقق نشود باسلام حقیقت شرف نگردد و آنکہ گفتمہ کہ تا بیدار خود را نکشد مسلمان نشود مراد از بیدار ہر ہر اوست شیطان دانستہ کہ قرین اوست و ہمیشہ اوراد دلالت بشرف و فساد مینماید در حدیث آمده است علی قاتلہ العصلوۃ و الاسلام کہ پیچ بنی آدم نیست مگر آنکہ اورا قرینے از جن است پرسیدند یا رسول اللہ شمار قرین جنی است فرمودند بہت اما خدا یتعالی مرا بروی اعانت داده است کہ از شر او سالم ماندم ام این برین تقدیر است کہ لفظ قاسم در حدیث واقع شدہ است بصیغہ محکم روایت کردہ شود و اگر بصیغہ ماضی روایت کردہ شود معنی چنان میشود کہ آن قرین من مسلمان شدہ است این معنی اخیر مشہور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خوار و زار داشتن است اورا سوال آدمی با وجود عقل و فراست چرا مغلوب آن شیطان میگردد و بدلالت سورا و مسارعت مینماید و متکبر نام فضیلت حق جل شانہ میشود جو اب شیطان فتنہ و بلا است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از برای امتیلا و آزمائش عباد مسلط ساختہ است و اورا از نظر شان مستور فرمودہ است و بر احوال او ایشانرا اطلاع ندادہ و اولیہ احوال ایشان میناگردانیدہ است و در درگ و پوست شان در رنگ خون جاری داخستہ سعادت و شقا باشد کہ از کید و مکر چنین بلا بحفظ خداوندے جل شانہ محفوظ ماندن و ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در کلام مجید کید اورا بعطف یاد فرمودہ است و سعادت مندان را دلیر ساختہ بل باعانت خداوند جل شانہ شیطان بان تسلط حکم رویہ دارد و بے امداد فضل او شیر درندہ است لہ تو مراد دل دہ و دلیری بین رویہ خوش خوان و شیرینی بین جواب دیگر آنکہ شیطان از راه ہوا ہائے آدمی می در آید و مشتبہات اوراد دلالت مینماید اپار باعانت نفس بارہ کہ دشمن خانگی است بر دی نصرت مینماید و اورا

ایشانرا مواخذه نباید نمود و تقرب دینی تقرب این نامرادان از دون و دشنام کردن و ایذا رسانیدن
 نامناسب و ناملائم است و تقصیرات خود نظر باید کرد که نسبت به جناب قدس سرمدی جلایکاه هر ساعت
 بوقوع می آید و او تعالی بمواخذه آن مجمل نمیفرماید و منع رزق نمی نماید و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از
 اتیان احکام فقهیه اوقات خود را مستغرق ذکر الکی جلایکاه باید ساخت و بهیچیکه طریق ذکر را اخذ نموده
 بعمل باید آورد و منافی آن هر چه باشد آنرا دشمن خود را کاشته از آن اجتناب لازم باید دانست بهیت هر چه
 جز ذکر خداست احسن است و مگر شکر خوردن بود جان کنده است و بشما در حضورم گفته شده است که
 هر چند در امور شرعیه احتیاط کرده می آید در مشغولی می افزاید اگر بپایانته در احکام شرعیه خواهند نمود و ملاوت
 و استیلا و مشغولی بر باد نخواهد داد و زیاده چه نویسد و الله سبحانه اعلم مکتوب سی و پنجم نیز از انوچه
 در تقریرت و نصیحت و اعتقاد شباب و روایه حضرت حق سبحانه و تعالی بنور دار سعادت الطولید
 خوشوقت و محبت دارد و حزن و اندوه ماضی را در حق ایشان با حسن و جوه کافی فرماید و فرزندانت
 عتقوان شباب چنانچه آوان بود و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز علم که بمقتضای
 شریعت غم ازین آوان بادی و استیلائی مولی شهواتیه و غضبیه نفسانیه وجود آید باضعاف مزیت و اعتبار
 و اعتداد دارد از آن علی که در غیر این آوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج و محنت است شان آنرا
 با سمان برده است و عدم مانعی که متکرم عدم که و کرده است معامله آنرا بر زمین انداخته از اینجا است
 که خواص بشر از خواص ملک افضل آنکه که طاعت بشر مقرون بموانع است و عبادت ملک بجهت
 موانع وقت اعتبار و اعتداد سپاهیان در آوان استیلائی اعدا است که موانع دولت اندانند که
 ترددشان در آنوقت باضعاف مزیت و اعتبار دارد از تردد و بسیار ایشان که در غیر اینوقت
 بوقوع آرند و معلوم است که هواد و هوس مرضی اعدا الله است که نفس و شیطان باشند و عمل بمقتضای
 شریعت غم ازین حضرت رحمن جل سلطان از فطانت و زیرکی دور است که اعدای مولی را راضی
 دارند و مولی که مولی نعم است در خط باشد و الله سبحانه الموفق مکتوب سی و ششم بنجناب میر محمد نعمان
 و روایه در دفع شبهات منکران عذاب قبل محمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی جمیع در عذاب قبر
 که با حدیث صحیح مشهوره بیکه بآیه های قرآنی نیز ثابت شده است تردد دارد بلکه نزدیک است که بلطاعت
 و انکار آن جزیم نمایند و مقتضای ایشان احساس احوال و مای غیر مقرون است برنج و واحد و هر نعم

این شود آن همه شکل گرد بر تو آسان + و چون آن شخص باین تعیین خود را بآن تعیین متحد یافت اسیدوار
آن گشت و از مواتات امکانی و اهر و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبه و جوب شرف گردید باید دانست که
از تترلات خمس که گفته اند مجرد اعتبار است در وجود و کثرت و شهود و تعلق دارند نه آنکه فی الحقیقت تنزل است
و تغییر و تبدل است فسخان الله من لم یغیر بذاته ولا بصفاة ولا فی اسماء بحدوث الاکوان صوفیه باندازه
دید خود که متضمن شکر و غلبه حال است چیز بابر زبان می آید بر مظهر محمول نباید داشت و بتاویل و توجیه
باید پرداخت فان کلام السکاری بکل و بصرف عن الظاهر و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما چون این
سخان قتل انگیز از بزرگ نقل کرده بضرورت در حل آن چیزی نوشته شد و الا این فقیر در
امثال این سخنان مخالفت ناخود را ننماید و بر دو قول آهنا لب نیکشاید ربنا اعف عن ذنوبنا
و اسرفنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرن و الحمد لله رب العالمین اولاً
و آخراً و الصلوة و السلام علی رسولہ و آله و سرمد او علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیامه
مکتوب سی و چهارم بوالد میر محمد امین و رودیافت در نصیحت نصیحتی که نموده می آید اول نصیحت
عقاید است بموجب آراء علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند شکر الله تعالی سیم
بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضای احکام فقهیه ضروری است بانچه امور اند از امتثال آن چاره
بنمود و از انچه ممنوع اند از اجتناب آن گذر نه ناز و بیخ وقت بکسل و فطور بارعایت شرائط
و یا تعدیل ارکان دران ادا باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب از ادای زکوة هم چاره بنمود
امام اعظم رضی الله تعالی عنه در زیور زمان نیز زکوة دادن فرموده است و اوقات
خود را بملو و لعب نباید صرف کرد و بامور لایفیه عمر گرامی را تلفت نباید نمود و کیف که بامور منیه و
بخطورات شرعیه مرت گرد و بسرد و نغمه رعیت نکنند و بالتذاذ آن فریفت نگردند که آن
سمی است عمل آلوده و زهر است شکر اندوده و از غلبت و سخن چینی مردم خود را محفوظ دارند
و عید های شرعی در باب ارتکاب این دو ذمیه دارد است و از دروغ گفتن و
و بتان بستن نیز اجتناب فرموده است که این دو ذمیه در جمیع ادیان حرام است و مرتکب
آنها بوعید ماموعه است و شرعیوب خلق و ذنوب خلایق و از زلات ایشان در گذرانیدن و عفو
کردن از عظام امور است و بر ملوک و وزیر و سنان مشفق و مهربان باید بود و بتقصیرات

که مقلدان یا بعد از ثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق رسالت شان علیه علیهم الصلوات والتسلیمات
از استدلال است و تقلید او مرسخان این اکابر در بنوقت عین استدلال است مثلاً شخصی که اصل را
با استدلال ثابت نموده در بنوقت فروعی که از آن اصل ناشی گردند همه مستند بآن استدلال
نخواهند بود و با استدلال اصل در اثبات جمیع فروع متصل خواهد بود الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا
لننتدی لو ان هدانا الله لقد جارت رحمتنا با حق و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب سی و هشتم
بمولانا محمد طاهر بخشی صدر و ریافته در بیان آنکه هر چه از جمیل مطلق سبحانه آید جمیل آید + الحمد لله
رب العالمین و اما و علی کل حال اگر چه بصورت جلال نماید اما فی الحقیقه جمال باشد این
سخن بر بقول محمول نباشد و بر تفوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و سر اسرار مغز است بگفتن
و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ملاقات می شود و فیها و الاما عالمه یا خیرت نزدیک است
بشارت المرحوم من احب تلک نخیر مجوران است صحیفه شریفه که معصوب در ویش محمد علی
کشمیر رساله داشته بودند رسید و آنچه نوشته بودند اطلاع یافت در جواب آنچه بمقتضای وقت
انجید نوشته فرزندان و دوستان جمعیت باشند و در مکان خود ثابت بودند و بقضای اوقات
را منی باشند مکتوب سی و هشتم در و ریافته بملایم در جواب سوال او از معنی حدیث
ستفترق امتی و در جواب باب فقر + باید دانست که مراد از قول آن سرور علیه علی آداب الصلوة
و السلام که در حدیث تفرق این امت به فتاد و دو فقره واقع شده است کلمه فی النار
الا واحدة و دخول شان است در نار و کشتن است در عذاب آن نه خلود در نار و دو ام
در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایب مانی الباب چون باعث دخول
شان در نار معتقدات سور شان است ناچار همه ایشان داخل نار گردند و باندازه نجس اعتقاد
معذب گردند بخلاف آنکه بکفره که معتقدات شان نجات بخش از عذاب نار است و سبب
خلع شانست اینقدر هست که اگر بعضی از آنها تکلیب اعمال سو گردند و آن اعمال بتوبه و خفاعت
معفو گردانند است که بقدر رذیل عذاب نار مبتلا گردند و دخول نار در حق ایشان تحقق گردد
پس در فرق دیگر دخول نار در حق جمیع افراد آنها کاین است اگر چه خلود نبود در حق این فرقه ناجیه دخول نار مخصوص
ببعض است که از کتاب اعمال بودند و اندر کلام درست باین بیان که لا یخفی و چون این فرقه مبتدیان

استند است و انتقامت که منافی تعذیب و ایلام است که عزیز و عزیز اب زو از مآنت جواب دلیل این
 اشکال آنست که حیات عالم بر پنج موطن قبر است نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت اراده و
 احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاء مربوط باین دو امر است و در حیات بر پنج حرکت پنج
 در کار نیست بلکه منافی آن نشاء بر زخمی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب
 نماید پس حیوة بر پنج گوینا نصف حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آنجا نیز تعلق روح است
 ببدن که در نشاء دنیوی بوده است که موتای غیر مدفون بحیوة بر زخمی احساس عذاب و الم نمایند و پنج
 حرکت و اضطراری حیوة بر زخمی از اینها بود و نیاید و آنچه مخبر صادق فرموده است صادق باشد علیها علی
 آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها یا آنکه گویم جسم ماده این اشکال و امثال این اشکال نمایم که طور نبوت در
 طور عقل و فکر است امور که عقل در ادراک آنها قاصر است اثبات آن بطور نبوت نمود می آید و اگر
 عقل قنایت میکرد انبیاء بر اے چه معیشت می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیما ع سحانه علیهم اجمعین و عذاب
 اخروی را چه بهشت ایشان مربوط میساختند قال الله تبارک و تعالی و ما كنا معذبین حتی نجف زحمنا
 عقل هر چند حجت است اما حجت بالقه نیست و در حجت کامل نه حجت بالقه معیشت انبیا متحقق گشته است
 علیهم الصلوات و التسلیمات و زبان عذر تکلف را به قال الله تبارک و تعالی و نزلنا رسلاً مبشراً و منذراً
 لعلنا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزاً حکیم و چون ادراک عقل را در بعض امور
 قصور ثابت شد پس جمیع احکام شرعی را بمیزان عقل نمیدان سخن نباشد و فی الحقیقت
 التزام تطبیق آن حکم باستقلال بود و انکار طور نبوت باشد اعادنا الله سبحانه عن ذلک اول
 فکر ایمان بر رسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود
 و بواسطه آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاص میسر آید اصل را با معقول باید ساخت
 تا فرود بی تکلف معقول و معلوم گردند هر فرع را به اثبات اصل معقول ساختن بسیار آسانتر است
 و اقرب طرق بوصول این تصدیق و بمحصل اطمینان قلب ذکر آنکی است جل سلطان
 قال الله تبارک و تعالی لا یجزم الله قطن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات لو بی
 لهم حسن ثاب براف نظر و استدلال باین مطلب عالی رسیدن دورد و راست است
 پای استدلال باین چوین بود و پس چوین سخت یه گلین بود باید دانست

آیه کریمه دروز فتح مکة نازل شده است و آن سرور علیه آله الصلوة و السلام چون از بیت
 رجال قاری گشت شروع در معیت نسا فرموده معیت آنحضرت علیه آله الصلوة و السلام نسا
 بجز در قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه آله الصلوة و السلام بهت نسا یا ثلثات
 نرسیده است و چون ذمائم و اخلاق ردیه در نسا نسبت برجال بیا ر بوده است بنا بران در وقت
 معیت نسا شرط زانده بر معیت رجال در میان آورده است و از جهت امتثال امر خداوند
 جل سلطان نسا در انوقت نمی ازان ذمائم فرموده است شرط اول میج چیز را با و تعالی شریک
 بنا بر ساخت چدر وجود و چه در استحقاق عبادت کسیکه اعمال او از شائبه ریا و سمعت
 پاک نباشد و از فتنه طلب اجرا از غیر او تعالی و لولوا بقول و ذکر انجیل میرا بنود آنکس از
 دائره شرک بیرون نباشد و موحد و مخلص بود قال علیه آله و صحبه الصلوة و السلام الشکر
 فی اسمی استغفر من ذبیب النمل التي تدب فی لیلة مظلمة علی صخرة سوداء بیت لاف بی شرکی
 مزین کان از نشان پای مور در شب تاریک بر سنگ سیاه پنهان تراست + قال
 علیه آله الصلوة و السلام واتقوا الشکر الاصفوا اما الاصف قال علیه و آله الصلوة
 و السلام الریا و تعظیم مراسم شرک و موسم کفر و همه را قدم راخ است و شرک مصدق و
 مبین از اهل شرک است و ثبت بمجموع احکام اسلام کفر و شرک تبری از کفر شرط اسلام است و تبری
 از شائبه شرک توحید و آئید از اصنام و طاغوت در دفع امراض و اسقام که در جمیع اهل اسلام شائع
 گشته است عین شرک منوال است و طلب حوائج از نگهای تراشیده و ناتراشیده نفس کفر و انکار
 از و جنبه وجود تعالی و تقدس قال تد تبارک و تعالی شکایه عن حال البعض من الضلال بریدون ان تجالوا
 الی الطاغوت و قد امدوا ان کفروا به و برید الشیطان ان یصلهم ضلالا بعید اکثر زمان بواسطه کمال
 جهل که دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند طلب دفع طایزین استار بی سعی مینمایند و با داس مراسم شرک
 و اهل شرک گرفتار اند علی الخصوص اینچنین از نیک و بد ایشان در وقت عروض مرض جد رے که در
 زبان هند سیکله معروف است مشهود و محسوس است کم زنی باشد که از دقایق این شرک خالی بود
 و بر سیمه از رسوم آن در انجا اقدام نمایند الا من عصمها + قد تعالی و تعظیم نمودن ایام معظمه منور
 و بجا آوردن ایام رسوم متعارفه جوهر این مستلزم شرک و مستوجب کفر است چنانچه

در تکفیر آنها بر است نباید نمود تا زانکه اگر کار ضروریات و غیبه نماید در دستورات احکام شرعی کنند و قبول
 با علم محمد بن المذین با ضرورت گفتند علماء فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر در اثر شو دو یک وجه اسلام یافته شود
 قصیح این وجه باید نمود و حکم کفر تا یک کرد و الله سبحانه اعلم و گفته احکم و نیز باید دانست که مراد از نصف یوم کفری
 این است پیش از اعتیانی بآن مدت بهشت خواهند رفت یا نصف سال نبوی است زیرا که یوم نزد
 حق جل و علا هزار سال است و آن یوم مانند یک کالفت سه ماعده و ن شهادت این نیست و تقدیر آن
 مدت مفوض به علم الهی است جل شان به آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف شود و مراد از فقیر
 فقیر صابر است که از تمام اعیان احکام شرعی نموده است و از مخطورات شرعی اجتناب فرموده و در فقر
 درجات و مراتب است بعضیها فوق بعضی و اعلائی مراتب آن در مقام قاصورت می بندد که غیر از
 حق جل شان همه یا ناچیز گرداند و نسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است و از آنکه
 بعد از آن مراتب دارد و در بعضی پس با وجود فائز هر فقر ظاهر هم دارد افضل است از آنکه یا فاق فقر ظاهر
 ندارد و فائز مکتوب حکیم بخیر است خواه حسام الدین احمد و رودیا فعه در جواب طلب و مشورت
 آنجناب بفرج مع تو ارج الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اسطفی احوال و اوضاع فقراء ایخود
 مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلام و عافیتکم صحیفه شریفه که از روی شفقت و مهربانی
 نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حریمین
 شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد و ما که با رفتن متعلقان بنظر نمی در آید بلکه نزدیک است
 همه منع مفوم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر سخن می در آید و امید است که بسلامت بپسند و الامر
 اول الله سبحانه دیگر در باره سیادت ماب نوشته بودند که اطبا بضرر آن حاکم اند شفقت آثار اهر چند اعلان
 نموده می امید در نظریع ضرری از آن نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از اجناس محسوس میگردد که غیر ظلمت این
 ضرر است تا وحش چه باشد با جمله ضرر اطبا مفقود است و الله سبحانه اعلم السلام مکتوب چهل و یکم
 یکی از مصاحبات ورود یافته در نصاب ضروریه نثار در ضمن تاویل کریمه یا بهما البته اذا جارک المؤمنات
 الا لایة قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جارک المؤمنات بیایینک علان لا یشرک با الله شیئا
 و لایسرقن و لایزین و لایقتلن اولادین و لایاتین بهتان بغیر نیه بین اید بین و ارجلین و لایضیک
 فی معصوف فبا یسین و استغفر لمن الله ان الله عفو رحیم و این

است و قبول شیطان لعین است و الله سبحانه العاصم و شرط دوم که در وقت بیعت ناسربان
آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبائر سیئات است و چون این ذمیه در اکثر افراد
زنان متحقق است و کم زنی باشد که از دقایق این ذمیه غالی بودنی این ذمیه شرط بیعت
شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان تصرف شوند و بی تخاشی تلف و تحسین
آن نمایند داخل سارقان گردند و بکپره سرقه متحقق باشند اینچه در عموم ناسربان گفت که ثابت
باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه
کاش اینچه را سپه شمرند و بد تصور نمایند هم احتمال نسبت باین سیه در حق شان غالب است
و خوف کفر از راه این احتمال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جلشانه بعد از نهی شرک زنان را
نهی از سرقه فرموده که این ذمیه در حق شان بواسطه شیوع احتمال آن از ایشان قدس
راشخ در کفر دارد و از سائر کبائر سیئات در حق ایشان منکر تر است و چون زنان را بواسطه
نحوه اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زائل میگردد
و در نو که در اطلاق غیر شوهران نیز تعدی تصرف نمایند و بی تخاشی در اموال دیگران خیانت و سرقه
کنند نزدیک است که اینچه باندک تا مل و افح و لائح گردد پس متحقق شد که نهی سرقه در حق زنان از اهم
مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبح آن تعیین نخست تمیل بعدی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین و زردان
کدام است عرض کردند نمیدانیم فرماید حضرت فرمود علیه علیکم الصلوات و التسلیمات که اسرق السارقین
کس است که از نماز خود بدزد و در کان نماز را تمام و کمال ادا ننماید ازین سرقه نیز اجتناب ضروری
آمد تا بدترین و زردان نباشد بجهت دل نیت نماز باید کرد که ب حصول نیت عمل صحیح نبود
قرات را درست باید خواند و رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قومه و جلسه را نیز
باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد و بمقدار یک تسبیح در استادن
درنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست و بمقدار یک تسبیح نشستن مکث
باید نمود تا در قومه و جلسه اطمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در اقطار سارقان داخل
سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث که در بیعت ناسربانصوص است نهی از زنا است

در ایام دوالی کفار مجله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجای آرند و عید خود می سازند و در ایام شبیه بیدای اهل کفر خجانه های دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرسند و ظرف های خود را در رنگ کفار در آن موسم رنگ می کنند و بهیچ سبب آنهارا پیکر میفرستند و آن موسم را اعتبار و اعتنا میدهند به شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک و تعالی و ما یومئذ الشریح با قدر الا و هم مشرکون و حیوانات را که نذر مشرک نمی کنند و بر سر قبر اهل ایشان رفته آن حیوانات را بچینی نمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و در باب مباحثه نموده و بن ذبح را از جنس ذبیح جن احکاشته اند که ممنوع شریعت و داخل دائره شرک ازین عمل نیز اجتناب یابند و که شایبه شرک دارد و وجه نذر بسیار است چه در کار است که تذریع حیوانی کنند و از کباب ذبح آن نمایند و ذبیح جن ملین سازند و شبیه عبیده جن پیدا کنند و ازین عالم است میام نساکه نیست پیران و بی بیان نگاه دارند و اکثر آنها را ایشانرا از خود ترشیده روزی که خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه خاص بوضع مخصوص تعیین نمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای میام مطالب و مقاصد خود را باین روزها مربوط میسازند و بتوسل این روزه ازینها حاجت میخواهند و روای حاجت خود را از آنها میدانند این شرک در عبادت است و بتوسل عبادت غیر حاجات خود را از ان غیر خواستن است شاعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که او تعالی فرموده الصوم لی و انا اجزی به یعنی صوم مخصوص برای من است و غیر مرا در عبادت صوم شرک نیست هر چند در هیچ عبادت شرک با و تعالی جائز نیست اما تخصیص صوم از برای اتمام این عبادت است که تا کی نفع شرک در آن عبادت کردن است و حیل است آنچه بعضی از زنان در وقت اظهار شاعت این فعل گویند که ما این روزها را برای خدا نگاه میداریم و ثواب آن را به پیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای میام چه در کار است و تخصیص طعام و تعیین اوقات شنیع مختلفه در افطار برای چیست بسیار است که در وقت افطار از کباب عجمات نمایند و افطار را با حریم کنند و بجای جبت سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمائند و قضاای حوائج خود را مخصوص با کباب این مجرم دانستند این خود مین ضلالت

و ایضا نمی آمده است از آنکه پاهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه خطای
امثال آن در حرکت آید و او از غایب که آن متکلم میل به حال است متبادر با جمله هر چه غیر فراق است منهی و مستقبح
است احتیاط باید نمود که از محکاب مقدمات و مبادی محرمات نموده نشود تا سلامتی از نفس محرمات یسر آید
و اعتداجا به العاصم و ما توفیقه الالباء علی توکلت و الیه فیب پوشیده ماندن از اجنبیه زن را در رنگ
مرد اجنبی است در حق نظر و مس شہوت رو نیست که زن خود را براس غیر شوهر خود بیاراید و خود را از دست
دهد و قریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر شہوت با مردان حرام است
و مساس با مردان نیز ایشانرا بشہوت محرم زنان را نیز نظر شہوت بزنان محرم است و مساس شہوت
ایشانرا حرام نیک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارت دنیا و آخرت است وصول
مرد بزنی بواسطه تباین صفین تسر دارد و موانع در میان است بخلاف وصول زن بزنی که با اتحاد
صفت در کمال تسیر و آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرع باید داشت و در منع نظر و مساس
نسایتا از نظر مرد بزنی و نظر زن مرد اند از مبلغ و مبلغ مبین باید نمود شرط چهارم که در محبت نسافر بوده
است نمی لازم فکل و لا د است که زنان ایشان دختران خود را میکشند از جهت ترس فقر
این عمل شنیع چنانچه متضمن قتل نفس غیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبار ابرسیات
است و شرط پنجم که در محبت نسافر نموده است نهی از نهتنان و افتر است و چون این صفت
در نسایتا بیشتر بوده است محکم نیست نهی با ایشان فرموده است این صفت از اشد ذمام صفات
است و از ذل رذائل خلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز
متضمن ایذا می مومن است که نسبت با دشمنان و افتر نموده است و ایذا می مومن حرام است و
نیز متکلم فساد فی الارض است که نهی قرآنی ممنوع و مخطور و محرم و مستنکر است شرط ششم نهی از محبت
و تافرانندارے پیغمبر است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام در هر امری که فرماید این شرط متضمن امثال
جمع او امر و اتها از جمیع نواهی شرعیہ است چه صلوٰۃ و زکوٰۃ و چه صوم و چه حج که بنا بر اسلام
بعد از ایمان باشد و با جا ر من عندہ بضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بی کس و
بی قورعید و جهد ادا باید نمود و زکوٰۃ مال بر عتبت و منت بمصارف زکوٰۃ ادا باید کرد و صوم
در رمضان که مکف سیات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن

تخصیص سبب نسا باین شرط بواسطه آنست که حصول زنا در اغلب توسط حصول رضا است از زنان
 باین عمل و عرض کردن اینهاست نفوس خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضا
 ایشان در حصول این عمل معتبر باشد پس نهی ازین عمل در حق زنان اکده باشد و مردان درین عمل تابع زنان
 باشند و از اینجاست که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود زن زانیه را بر مرد زانی تقدیم فرمود الزانیة
 و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این ذمیخساره بخش دنیا و آخرت است و در جمیع ادیان مستقیم
 و منکر است ابو حذیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر وایت کند علیه علیه آله الصلوة والسلام
 که فرمود علیه علیه آله الصلوة والسلام اے گروه آدمیان از زنان بهر تأکید که درو کس شش خصلت است
 سکه در دنیا و سه در آخرت اما سه خصلت که در دنیا است یکے آنست که سلو و زانیست و صفا از زنا
 کننده زائل میگردد و دوم آنکه زنا مورث فقر است سوم آنکه نقصان در عمر آرد و آن سه خصلت
 که زانیان را در آخرت یکے سخط و غضب خداست جل سلطان دوم سوء حساب است سوم
 عذاب تارید اندک در حدیث نبوی آمده است علیه علیه آله الصلوة والسلام زنان چنان نظر
 بسوی محرمات است و زنا می درستان گرفتن محرمات است و زنا می پائے رفتن بسوی محرمات

قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنین یقیئوا من البصائر و یحفظوا جوارحهم ذلک از که لهم ان الله خیر بما
 یصلون و قال الله تعالی قل للمؤمنات یقینن من البصائر و یحفظن فروجهن یعنی بگو اے
 محمد مومنان را که پوشند چنان خود را از محارم خود و محارم خود را از محرمات و بگو مردان
 مومنات را که چشمهای خود بپوشند از محرمات و محافظت کنند فرجهای خود را از محرمات باید دانست
 که دل تابع چشم است تا زانی که چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت دل متخلل است و چون
 چشم گرفتار شود محافظت دل متخلل است و چون دل گرفتار شود محافظت فرج متعسر پوشیدن
 چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میر آید و بخسارت دینی و دنیوی نرساند و در قرآن مجید
 نهی فرموده است از آنکه زنان بامردان بیگانه کلام نرم و طامع گویند و در رنگ زنان
 به کار برنجیکه مردان به کار را در وجه سوء اندازند و طمع به در دل آنها آفتد و بگویند زنان
 بامردان قول معروف و حسن را که خالی ازین وجه و طمع بود و نیز نهی آمده است از آنکه
 زنان اظهار زنیست و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواہش اندازند

تیز داخلین بعیت بوده است بلکه سرگروه آنها بوده از زبان آنها او سخن میکرد ازین بعیت و استغفار
در حق او امیدوار و عظیم است پس از زنان هر کس این شکر لطف اعتراف نماید و بقتضای آنها عمل کند
حکما درین بعیت داخل شود امیدوار بر کات آن استغفار گردد و قال قد تبارک و تعالی بالفعل
بعد از کلمه ان فکرم و انتقم یعنی چه کار دار د خدا تعالی بعد از شکر او بجا آید و ایمان درست
المنفید فکرم یا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعی است و بمقتضای آن عمل نمودن
است طریق نجات و راه دستگیری بهین متابعت صاحب شریعت است علیه السلام
و السلام در اعتقاد و عمل ساد و پیرایه آن غرض میگرد که دلالت بشریعت نمایند و سیرت ایشان
تیسر و سبب در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نه آنکه میدان هر چه دانند کنند و هر چه
خواهند خوردند و پیران سپهرها گردند و از عذاب نگاهدارند که اینست متمناست محض است آنجا
بے اذن که شفاعت نتواند کرد و تا عمل مرتفع نباشد شفاعت او نمکند و مرتفع نشود که
بمقتضای شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلته اگر از وی واقع شود شفاعت تلک
آن ممکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتفعی توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانه
و تعالی مغفرت او میخواهد و وسیله از برای عفو او در میان می آید و آن شخص فی الحقیقت مرتفع
است اگر چه بظاهر مذنب است و الله سبحانه و العفو ربنا آتامن لدنک رحمة و یسئ لنا من انذاره
و السلام مکتوب چهل و دوم بخواجه محمد شمس کشته در بشارت او و رو دیا فست بعد الحمد و
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرزا مصطفی شریف کعبیوب ملا فتح الله دار سال داشته بودند رسید
چون من محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود و فرحت بخشید در وقت مطالعه کتاب شما
انسان نورانیت شما روحی بسیار نظر در آمد امیدوار ساخت الله سبحانه و الحمد و المنتهی ذلک زیاده
چه نویسد محبت اطوار معلوم نشد که ترک مراسلات سعادت آب میر محمد نعمان را یا غث چباش
اگر تو هم از این جانب دار ندیج و قوع ندارد و کمال صفا تصور نمائید فقیر در محافظت میر
غایت سعی مرعی میدارد تا مباد افتری در کار طلب طاری شود و سدر راه ساکنان مگر و دور
رنگ مرغ که محافظت بچکان خود نماید و دیگر دو ماه نزدیک است که فقیر ضعف دارد و بر وی
جواب بعضی اسلحه در مکتوب سابق اندراج نموده بودند عاجز است اگر صحت شد افتاد و الله تعالی

مخبر صادق فرموده است علیه علی آله الصلوة والسلام هیچ بریدم مکان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام
 را برپا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه علی آله الصلوة
 والسلام ملاک و نیکم الورع یعنی برپا دارنده دین شایع است و آن عبارت از ترک منہیات شرعی
 است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود آنرا در رنگ خمر باید دانست و محرم و مستحکم باید داشت
 و از غنائز اجتناب ضروری است که داخل مهر و لعب است که حرام است و آمده است که انظار رقیته
 الزنا یعنی غنا افشون زنا است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع
 شرعی است و نیز سحر و جادو و اماره مومن بنایق بهر وجه که باشد منہی عنه است اجتناب از آنهم ضروری است
 و فکون بدرا اعتبار نکنند و آنرا تا شیر نزنند و نیز مرض یکے بدگیری نداشتند که تجاوز کند و از مرتبے بعضی
 برسد که خبر صادق علیه علی آله الصلوة والسلام ازین هر دو منع فرموده است لا طيرة ولا عدوی
 یعنی شگون بدرا اصل ثابت نیست و مرض یکے بدگیری رسیدن مطلق متحقق نه و سخن کاهن و منجم را
 اعتبار نکنند و امور غیبیہ نرانند ازینها استفسار نمایند و اینها را عالم بامور غیبیہ نداشتند که در توحید
 مبالغه و منع آن آمده است و سحر میکنند و ساحر را کار نفرمایند که حرام قطعی است
 و قدم را بخ و رکف در دو هیچ کبیره از سحر و ساحری نزد کثیر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه
 از دقائق آن بفعل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانی که اسلام دارد سحر از وی در وجه دنیا بد
 و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه آن زمان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر
 و ایمان فقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این دقیقه باید کرد تا خلط
 در کار خاذه ایمان غیبت و بشوی این حمل اسلام از دست نرود با جمله آنچه خبر صادق فرموده
 است علیه علی آله الصلوة والسلام و علما در کتب شرعیہ نیز ایمان فرموده اند بجان و دل در
 اقبال آن باید کوشید و خلاف آنرا اسم قاتل باید اندیشید که بیوت ابدی رساند و بعد از بهاس
 گوناگون جنگا گردانند و چون سار با نجات اینهمه شرائط را قبول نمودند آنسر و علیه علی آله الصلوة
 والسلام بجز قول باینها معیت فرموده با مرض جل و علما ایشانرا طلب مغفرت نمود و استغفار
 ازان سرور علیه علی آله الصلوة والسلام با مرض جل و علما در حق جامع بوقوع آید امیدواری
 تمام است که با جابت رسد و آن جامع مغفور گردد و همسند زوجه ابی سفیان

بحسب دھرت است قوت آن بدر که بشرط مقابلہ و محاذات احساس و ابصار را بنیاد
چیزان تواند کرد در نشاء آخرت کہ قویہ و یاقیہ است همان دو قطعہ عصبیہ را قوتی عطا فرماید کہ بی شرط مقابلہ
محاذات ابصار مرئی نماید در جمیع جهات بود کہ آن مرئی یا بی حجت باشد اینجا استیضاح چیست
و محال کہ از زیر کہ فاعل حیل سلطانہ در اعلا سے مرتبہ اقتدار است و قابل مستعد احساس و ابصار خارج
مانی الباب در بعضی ممکنہ و مصالیح شرط محاذات و تعیین حجت را در احساس ابصار مرعی داشته است
و در بعضی ممکنہ و از منہ دیگر اعتبار این شرط لغز نموده و حصول این شرط رویت ابصار مقرر نموده میگوید
بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف و تمضیات موطن از انصاف دور است و قوت ابصار
نظر است بر مکتوبات عالم ملک شہادت و انکار است از عجائب عالم ملکوت خالق السموات و الارض
سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مرئی شود باید کہ محاط و مدرک بصیر گردد و آن متلزم حدود نہایت است
تعالی و احد عن ذلک علواً کبیراً جواب گوئیم و ابا شد کہ مرئی بود و محاط و مدرک بصیر نباشد قال اللہ
تعالی ولا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير فلو لمكان در آخرت حق را یہ بینند
جلشانہ و یقین و جدانی بیابند کہ حق را می بینم حیل سلطانہ و انتہ اذی کہ بر رویت مترتب شود
نیز بر وجه کمال در نحو دیانہ اما مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصلی از مرئی بدست نیارند
و غیر از وجدان رویت بغیر انتہ اذی در هیچ چیز از مرئی نقد و وقت شان نبود بیت عنقا
شکار کس نشود و دام باز چین و کایجا ہمیشہ باید نشست دام زاید نقصانیکہ در رویت متوہم
می گردد و احاطہ و ادراک مرئی است کہ در آن موطن مفقود است مجبور ثبوت رویت بحجت و
انتہادیکہ راستی را از ان رویت حاصل شود و هیچ نقص و قصور ندارد بلکہ کمال اقام و احسان
مرئی است کہ جمال پر کمال خود را بر یونگهان نازہ محبت جلوہ گری سازد و بزلال وصال رویت
ایشانرا امتلذذ و سیلاب گردانند و هیچ نقص و قصور بجانب قدس او تعالی عائد نشود و هیچ حجت
و اطاعت آنجا پیدا نگردد از آنطرف پذیرد کمال او نقصان و درین طرف شرف و درگاه
من باشد و یا آنکہ گوئیم کہ مقابلہ و محاذات اگر در حصول رویت فطر باشد باید کہ چنانچہ
کہ در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط باشد زیرا کہ مقابلہ نسبت است
کہ بتقابلین قائم است کہ راستی و مرئی باشند پس لازم آمد کہ حضرت حق سبحانہ

خواهد نوشت والا از روستان التماس دعا و فاتحه دار و حسینا الله و نعم الوکیل والسلام علیکم وعلی سائر
اهل الله فرزندان گرامی بر خوردار باشند مکتوب چهل و سوم بحضرات مخدومزاده های کبار خواج
محمد سعید و خواج محمد معصوم سلمه الله تعالی و رو دریافت در مکالمات که در محفل سلطان وقت مظلوم
گذشته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع انجود و مستوجب حمد است
صحبتهای عجیب غریب میگذرد و بنیایت الله سبحانه و تعالی درین گفتگوهای امور و مذایع اصول
اسلامیه مسأله و مباحث راه نمی یابد و بهمان عبارات که در خطبات و در مجالس خاصه بیان میگردد درین
معرکه با توفیق الله سبحانه بیان بنماید اگر یک مجلس را نویسد دفترے یا بدین خصوصاً امشب که شب
هفت دهم ماه رمضان بود آنقدر از لغبت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و از عدم
استقلال عقل و از ایمان با آخرت و عذاب و ثواب در آن و از اثبات رویت و از خاتمت
نبوت خاتم الرسل و از مجدد هر مائت و از اوقات مختلفه را شنیدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و سنت تراویح و از بطلان تنازع و از احوال جن و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و امثال
آنها بسیار مذکور شد و بمن استماع گزید و همچنین درین ضمن اشیای دیگر از احوال اقطاب
و ابدال و اوقات و بیان خصوصیات ایشان کذا و کذا مذکور گشت الحمد لله سبحانه که بجایمانتند
و تفسیری ظاهر نمیشود و درین واقعات و ملاقات شاید حق را بجای معلّمهاده سر با کمون بود الحمد لله الذی
هدانا لهذا و کنا لننتدی لولا ان هدانا الله لقد هکمت لئیس ربنا باحق و دیگر ختم قرآن را تا سوره عنکبوت
را رسانیده امشب که از آن مجلس بگشتمی آمیم به ترویج اشتغال بنمایم این دولت غنی حفظه در عین
قرآت که عین جمیعت بود حاصل گشت الحمد لله اولاً و آخره آ مکتوب چهل و چهارم
بمیر عبد الرحمان ولد میر محمد نعمان در رفع شبهات منکران رویت اخرون و بنسب الله
الرحمن الرحیم اعتراضیکه در مسئله رویت دارند بیکه دلیل که بر نقی رویت آرند آنست که
رویت بصری تقاضای محاذات و مقایله میکنند مرئی را با رالی و آن در حق واجب تعالی
مفقود است که مستلزم حجت است که منجر با حاطه و تحدید و نهایت است که مستلزم نقص است
و آن منافی الوهیب است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً جواب آنکه قسا در بر کمال
حیل سلطان هر گاه درین فضا ضعیفه قانیه و فیو به بصیر را که عبارت از دو قطعه عصیه مجوفه

غیرت است و الا نشان متعارفان قضیه مقررہ ارباب معقول است و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماند
 که تفصیلی ازین قسم شبهات زراندوده غیر حقه التزام فرق است در میان احکام غلبت و احکام شهادت
 و عدم قیاس کردن است غائب را بر شاہد چه تواند بود که بعضی احکام در شاہد صادق باشند و در غائب
 کاذب و در شاہد کمال باشند و در غائب نقص زیرا کہ تبیین احکام است علی الخصوص کہ در میان
 موطن بون بعید بود و بالتراب و رب الارباب حضرت حق سبحانه انصاف دہا کہ باین توہمات و کجیات
 مشتبہا کما نقصوص قرآنی نمایند و مکنذب احادیث صحیح بنویسند و باین قسم احکام منزله باید آورده
 و کیفیت آنرا مغفوض بعلوم چون حوالہ باید نمود و قصور ادراک کیفیت آنرا بخود راجع باید داشت نہ آنکہ
 ادراک خود مقتدا ساختہ نفی آن احکام باید کرد کہ از سلامتی و صواب دور است تواند بود کہ چیزی را ی
 بسیار کہ در نفس امر صادق باشند از ادراک معقول ناقصہ ما مستبعد بود عقل اگر کفایت میکرد
 مثل ابی علی سینا کہ مقتدا سے ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیہ محتملی بود و غلط نمیکرد
 حال آنکہ در یک مسئلہ الواحد لا یصدر عنہ الا الواحد آنقدر غلط کرده است کہ بر ناظر منصف بادی
 تا مل واضح است درین مقام امام فخر رازی طعن او بنماید و باین عبارت ایراد می کند و العجب

ممن یعنی عمرہ فی تعلیم الالہ لخاصۃ عن الخطا فی الفکر و تعلیمها ثم اذا جازالی هذا المطلب الاشرق
 وقع من اشیاء یفتیک من الصبیان علماء اهل سنت و جماعت تعالیٰ معیم اثبات جمیع
 احکام شرعیہ دارند معقول المعنی باشند آن احکام یازد و بعلت عدم دریافت کیفیت آنہا
 نفی آن احکام نمی نمایند خل عذاب قبر و سوال منکر و نکر و پل صراط و میزان اعمال و
 امثال آنہا کہ معقول ناقصہ ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدا سے خود کتاب و سنت
 را ساخته اند و معقول را تابع آن گردانیدہ اگر تو استدراک نمود فیہا و لا قبول احکام شرعیہ
 می نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور فهم خود میدانند و در رنگ دیگران کہ ہر چہ
 معقول شان قبول کند جو تواند دریافت قبول می نمایند و ہر چہ در درک معقول شان نہ دیدہ
 قبول نمی نمایند مگر نمی دانند کہ بعثت انبیاء علیہم الصلوٰات و التسلیمات بواسطہ
 قصور معقول است از بعضی مطالب مدنیہ مولای چون و بچگونہ عقل ہر چند حجت است
 اما حجت کاملہ فیت حجت کاملہ یہ بعثت انبیاء تام شدہ است علیہم الصلوٰات

هم اشیا را به بیند و صفت رویت اشیا و اثبات نباشد تعالی و تقدس و آن مخالفت نفی و قرآنی
 است قال الله تعالى و الله با تهمون بصیر و هو السميع البصیر و میری الله عظمی و ایضا مستلزم نفی است
 و سلب صفت کامل است از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب
 تعالی عبارت از علم اوست با اشیا امری دیگر و رای علم که مستلزم حبت بود نیست جواب
 گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامل است و با استقلال مر واجب را بجا نبصیر
 قرآنی ثابت ارجاع آن علم خلاف ظاهر است و لو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات
 در وی لازم نمی آید گویند علم دو قسم است قسمی که محاذات معلوم در دس شرط نیست و قسم دیگر
 آنست که محاذات در آنجا مشروط است که مسمی برویت است و آن در ممکنات اعلا
 اقسام علم است که در مرتبه اطمینان قلب است در معقولات از معارضه و هم امنی حاصل نیست
 محسوس است که ازین معارضه و ارسته است و ازین فله بر حبه و ازینجا است که حضرت خلیل الرحمن
 علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام با وجود ایمان و یقین با حیا ی موی سوال رویت احیای موی نمود
 تا اطمینان قلب بان حاصل فرماید باید دانست که رویت که از صفات کامل است هرگاه در واجب تعالی
 کائن نبود در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کمائی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبه
 حضرت او تعالی و تقدس کائن و ثابت بوده خدا کند که در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و
 تقدس چه ممکن فی حد ذاته نقص است اگر کمالی است در دس عاریتی است از مرتبه حضرت و وجوب
 تعالی و تترتیب که هر خیر و کمال است میت نیاورد از خانه چیزی نخست و نو دادی هر چیز من تیر
 و جواب دیگر در اصل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم متمشی است تعالی و تقدس
 در رنگ نفی رویت نفی وجود هم بیناید از ان جناب قدس خداوندی جل شان پس این اعتراض
 صادق نبود که مستلزم محال عقلی است باینست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البتة در جبهه
 از جهات این عالم بعد در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدم خواهد بود یا خلف در کین خواهد بود یا در
 شمال و آن مستلزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی
 و تقدس من ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و اطاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات
 عالم بودن نفی اطاطه و تحدید نمی نیاید چه برین تقدیر هم البتة و رای عالم خواهد بود زیرا که در است لازم

باب غیبی الموتی لکن الوصول من طریق القلب وحده بغير ذلك التفصيل متعسر بل انما الوصول
بعد من اتسام ذلك التفصيل لا تری ان الجامعیة والتوسعة قیبه انما يكون بعد طبعته
تلك المراتب التفصیلة والمراد من القلب هنا هو القلب الجامع البسيط لا المصفى المحییة
مكتوب جیل و ششم فی العروج والنزول الی حضرت مخدوم زاده خواجہ محمد سعید
مرحله العالی نقل بالمتنی نعمه واستغنیة و فصل علی سیدنا مولانا و شفیع ذنوبنا محمد و آلاءنا محابه
اعلم ان سبانه و تعانیه ظهر علی ان فی الكائنات نقطة هی مركز العالم الظلمة وتلك النقطة
اجال لمیج العالم والعالم تمامه تفصیل لذلك الاجال وتلك النقطة كالشمس فی السمارین
ما فی الاتفاق لكل من یصل الیه النیض منه سبانه یكون توسل تلك النقطة وتلك النقطة
محاذیة لنقطة غیب الموتی وتلك النقطة كانت فی مرتبة النزول فنام من النزول فی
هذه المرتبة من البوط والاسفلیة لا یكون العروج استیك تلك المرتبة المسماة بغیب الموتی
وهذا النزول فی الدعوة والتكلیف و فی ذلك النزول الذی یكون بمرتبة تلك النقطة
یحتمل كان الوجه اے العالم والظلمة الیه سبانه وظهر ان هذا التوجه اے العالم والانقطاع
عنه سبانه انما هو اے الموت فاذا جاء وقت الوصال العكس الحال حتی هذه النشأة
الفراق والشوق من الجانبین والملاقاة المتساویة لا یكون بعد الموت وظهر معنى الحديث القدسی
الاطال شوق الابرار اے التماس وانما المیم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول فی
هذه المرتبة یس بین السالك و بین المتد سبانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة ولكن التوجه
الیه سبانه مفقود بل التوجه یكون غیبه تمامه اے الخلق فلهذا مقام الدعوة وقد يقع النزول
من تلك النقطة الی هی مركز دائرة العالم الظلمة الی النقطة الی هی مركز دائرة العلم وجو
مقام الفرقاء الله والحقا عنه سبانه وعن انبیاء صلی الله تعالی علیهم وسلم وعن آیات تعالی
و يقع العروج عن تلك النقطة اے مركز دائرة الاصل الی هی دائرة مقامات الانبیاء
علیهم السلام وتلك النقطة الی ذكرناها ظلمانیة غایة الظلمة فالنزول فی ذلك المقام
توریه و اشرافه امر عظیم القدر ومقابلها نقطة الاسلام و هی النقطة الی يقع العروج الیه
بعد هذا النزول الظلمانی ومصلح تلك النقطة الظلمانیة لا اذ لا الله والسلام مكتوب

و التسلیمات قال اللہ تعالیٰ و ما کننا مغذین حتی یخفیث رسولاً طبرسر اصل سخن رویم و گویم کہ در رویت شاہد ہر چند مقابلہ و محاذات شرط بود اما تہ اند بود کہ در غائب این شرط نبود چنانچہ غائب موجود است و در بیچ جتہ از جہات موجودات نیست مرنی بے رویت رائی از جہات منزہ است بعد رویت نیز بیچ جہت اوراثا بت نباشد و مقابلہ و محاذات آنجا مفقود بود اینجا کہ ام استبعاد و استحالات رویت بیچون ہم بیچون است چہ چون را بہ بیچون راہ نیست لایحل عطایا الملک الامطایہ آن رویت بیچونی را بر رویت بیچونی کہ بر ریات چون متعلق است قیاس کردن نامناسب است و از انصاف دور و اللہ سبحانہ الموفق للصواب مکتوب چیل و نیم بولانا سلطان سرہندی کہ در علوشان قلب مومن و منع ایدای آن نقل بالمعنی الحمد للہ رب العالمین فی الصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ جمیعین اما بعد فالعلموان القلب جارا للہ سبحانہ ولین شی اقر

الی جناب قدسہ کا قلب ایاکم و ایداء اسی قلب مومناکان او عاصیاکان البحار و ان کان عاصیا کیے فاحذر دامن زلک و احذروا فانہ لیس بعد الکفر الذی ہو سبب ایداء اللہ سبحانہ و تماشل ایداء القلب فانہ اقرب بالتصیل الیہ سبحانہ فان الخلق کلہم علیہ اللہ سبحانہ والضرر والاباءۃ لعلہ ای شخص لوجب ایداء مولاد تماشان موسیٰ الذی ہو المالک علی الاطلاق فلا تصرف فی خلقہ الا بالقدرا الذی مردوانہ لیس بداخل فی الایہ اربل ہو امتثال الامر باللہ تعالیٰ مثل الزانۃ الیکبرہ مائۃ سوط فلو زاد احد علی مائۃ سوط کان ظلماً و دخال فی الایہ و اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اثرہا و کمال الانسان افضلہا لا جمالہ و جمیعہ مامن العالم اکبیر کذا لک القلب بجمیعہ مائۃ الانسان و کمالہ بسلطہ و جمالہ و کلما کان لک اشہد اجمالا و کثرتہ جمیعہ لیکون اقرب الیہ جنابہ تعالیٰ و ان مائۃ الانسان اما ہو مامن عالم الخلق او عالم الامر و القلب بمرئخ و فی مراتب الصروج یخرج الانسان الی اصولہ مثلاً لیکون عروجہ اولالے المساء ثم الی السوا ثم الی النار ثم الی اصول اللطائف ثم الی الاسماء الخیرۃ الذی ہو ربہ ثم الی کلیمہ ثم الی اشارۃ اللہ تعالیٰ بخلاف القلب فانہ لیس لہ اصل یخرج الیہ بل لیکون الصروج منہ اولالے الذی تعالیٰ و انہ

سے تیار کی درون آب حیات است + شاعری گوید سے غلام خوشترم خواند لاد رخسار سے
 سیاه روئی من کرد عاقبت کار سے بہر چند این کترین شایان آن نیست کہ خود را در اعداد
 لشکر و عا داخل سازد لیکن بگرد اسم فقر و احتمال اجابت دعا خود را از دعا دولت قاهر و قانع
 نمیدارد و بلسان حال وقال بدعا و فاعلم سلامت رطب اللسان میباشد ربنا تعالیٰ منّا انک
 انت السميع العليم مکتوب چهل و ہشتم بمحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید مدظلہ العالی
 در سراقربیت او تعالیٰ در بیان آنکہ انکشاف کنہ ذات بعلم حضوری است بسم اللہ الرحمن الرحیم
 آنحضرت سلام علی عباده الذین اصطفوا معا کما تقربت او تعالیٰ بعلم حضوری مربوط است کہ
 تعلق یا حصل معلوم دارد نہ بظنی از ظلال معلوم و بصورتی از صور آن کہ نصیب علم حصولی است
 پس علم حصولی فی الحقیقت علم نفس شیئی نباشد بلکہ علم بصورتی از صور آن شیئی باشد و نسبت نفس
 آن شیئی بچل متحقق بود بجان اللہ چل بہ شیئی را علم بآن شیئی گفتہ اند مانکہ صورت و ظل شیئی را
 همین شیئی تصور نمودہ علم صورت شیئی را علم شیئی دانستہ اند و آن ممنوع است و دعوی غلبت غیر ممنوع
 زیرا کہ شیئی و صورت شیئی با یکدیگر نسبت اثبتیت دارند و ہر جا کہ نسبت اثبتیت ثابت است
 تعاییر لازم الاثتان متغایران قضیہ مقررہ ارباب معقول است ایضاً علم بصورت شیئی چگونہ مستلزم
 علم شیئی کما ہو بود کہ صورت شیئی تمثال ظاہری است کہ تمبیس با حکام مرآت نمودہ ظهور پیدا کردہ
 است و بسا از دقائق و اسرار شیئی است کہ در صورت نامی و نشان از آہنایست ہر گز مصور
 صورت آن دلستان خواہد کشید و حیرتہ دارم کہ نازش را چنان خواہد کشید کہ کاش ظاہر شیئی
 بصرافت خود در صورت شیئی ظاہر شود و باطن موقوف ہر گاہ ظاہر شیئی رنگ محل و مرآت را
 تمبیس نمودہ بصورت شیئی ظهور نماید یقین است کہ ظاہر بصرافت خود نمی ماند بلکہ بہر شیئی دیگر پیدا میکند
 پس صورت چنانچہ از اہل باطن شیئی محروم است از ظاہر شیئی نیز محروم بود پس ناچار علم انصوری است
 مستلزم علم آن شیئی کما ہو نباشد با بجا معلوم فی الحقیقت آن نسبت کہ در ذہن کائن بالحد و در ذہن
 چون صورت کائن است معلوم ہم همان صورت باشد و صورت را ہر گاہ باشی نسبت تعلیم
 پیدا شد علم صورت مستلزم علم شیئی کما ہو نکشت علم حضوری است کہ حاضر بدر کہ آنجا نفس شیئی است
 و ظنی و صورتی در میان متعلق گشتہ است پس معلوم درین علم نفس شیئی بود نہ صورت از صور آن شیئی

جلیل و مفہم سلطان وقت مدظلہ در اسرار دعا مدحت علما و صالحین دعا گوینان احمد بخت
 یار یحییٰ خان جلاد گاہ و خدا دان و اللہ باز گاہ انظار مشکلی و نیاز مندی می نماید و شکر نعمت امن و
 آمانی کہ بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجای آورد و در اوقات
 و آوان منظر اجابت دعا و زمان اجماع فقرات و نصرت عسکر ظفر قرین میخوابد زیرا کہ
 ہر کس را ہر کارے ساختند کہ حبث در کار خانہ خداوندی ممنوع است کاریکہ باشد کہ
 غرا و جہاد پر و بساختہ اند تقویت و تائید پایہ دولت قاہرہ سلطنت است کہ قریح شریعت
 غرا منوط بآن است کہ الشریع تحت الیقت گفته اند وہین کار جلیل الاعتبار نیز مرہبوط بلشکر
 دعا است کہ ارباب فقر و اصحاب بلا اند چہ فتح و نصرت و قسم است قسمی است کہ آنرا
 مرہبوط با سباب ساختہ اند و آن صورت فتح و نصرت است کہ تعلق بلشکر غرا دار و قسم دیگر حقیقت
 فتح و نصرت است و از نزد سبب لاسباب است و کریمہ و انصرا لامن عندا اشارت بآن است
 تعلق بلشکر دعا دار پس لشکر دعا باو اسطہ دل و انحصار و از لشکر غرا سبقت نمود و از سبب
 بسبب ولالت فرمود ع بر و نہ شکستگان ازین میدان گوی و ایضا دعا در قضاء مینماید
 چنانچہ مخیر صادق فرمود علیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لایرد القضاء الا الدعاء وسیف و جہاد این
 قدرت ندارد کہ رد قضا منسای پس لشکر دعا باو وجہ ضعف و شکستگی بقوت نیز آواز لشکر غرا و نیز
 لشکر دعا چون روح است ہر لشکر غرا او لشکر غرا قالب است مراد از این لشکر غرا از لشکر دعا چاہدہ
 نمود کہ قالب بے روح قابل تائید و نصرت نباشد ازینجا است کہ گفتہ اند کان رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم یستفتح لبعائیک المہاجرین یعنی پیغمبر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقراء
 مہاجرین باوجود لشکر غرا و استیلائے محاربان پس فقر کہ لشکر دعا اند باوجود خواری و زارے
 و بے اعتباری کہ الفقر سواد الوحبہ فی الدارین گفتہ اند روزگار بکارے آید
 و باین بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از ہنگام و ہمکاران پیش قدمی گردند بمصدق
 فرمودہ علیہ من الصلوٰۃ اتہما کہ فردا سیامت خون شہدارا یا سیاہی علی
 وزن کنند پان سیاہی را چہ آید بجان امش و ہمدہ این سیاہی و این سیاہی و این
 باعث عزت و سرخروئی ایشان گشت و پایہ ایشان را از حقیض باوج رسانید بے

بذات واجب تعالی خلق کند علم را تعلق نکند که از رویت الطیف است محذوره در ادراک است
 که مستلزم احاطه است نه در انکشاف لا تدرک الا بصار فرمود و لا تراه الا بصار سوال چون درک حاصل نشود
 انکشاف بجهت کار که گوئیم مقصود از انکشاف التذاذرانی است که حاصل است درک بود یا نه بود سوال
 انکشاف بیدرک چگونه مستلزم التذاذرانی باشد جواب علم با انکشاف کافی است در التذاذرانی باشد
 یا نباشد یا آنکه گوئیم درک در آن موطن حائل است اما بمحلول الکیفیه درک که منفی است و اشد یحالی
 از علم نهان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید لا یحیطون به علما که مناسب علم حصولی
 است اگر درک دو علم حضوری نبوده و در علم حصولی از کجا آید که در ظل انچه هست از مرتبه اصل
 مستفاد است لیکن درک در اصل بمحلول الکیفیه است و در ظل معلوم الکیفیه مکتوب چهل و نهم
 بجناب حضرت میر محمد نعمان در و دیخته در آنکه علم حضوری که عارف را بخود و بدو و با و تعالی تعلق گیرد
 المحمده و سلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی نسبت به آفاق است و علم حضوری
 نسبت بانفس و چون محاطه قربیت او تعلق بعارف تمام معرفت رود و باین مقام عالی متجلی گردد
 این انفس در حق او حکم آفاق پیدا می کند و علم حضوری آن بعلم حصولی تبدیل گردد و در نزو قوت
 و قربیت او سبحانه حکم انفس پیدا میکند و علم حضوری که اولاً بانفس تعلق داشت بآن اقربیت تعلق
 پیدا میکند بآنچه که خود را عین واجب دانند تعالی علیک متعلق بنفس او است بعینه متعلق بواجب
 انکار و سبحانه این خود محاطه توحید است و بمقامات قرب تعلق دارد که نهایت قرب اتحاد است اقربیت
 دیگر است و کار و بار آن دیگر از اتحاد باید گذشته و با شئیت باید آمد و اقربیت تصور شود و قاصری از لفظ
 اثنی عشرت در توهم افتد و اتحاد را فوق آن نداند اثنی عشرت که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این
 اثنی عشرت که هزاران مرتبت بر اتحاد دارد و مقام انبیای اکرام است علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه
 صحیحی که در آن شکر است حال عوام است و صحیح که بعد از شکر است مقام خواص بلکه انحصار خواص و چنانچه
 اسلام که پیش از کفر طریقت است اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامیکه بعد از کفر طریقت است
 اسلام انحصار است و اصعب عباد محاطه است هر چند عارف خود را واجب نداند تعالی اما علم حضوری که
 بنفس عارف تعلق داشت بواجب تعالی تعلق پیدا میکند و علم بنفس او که حضور بود و علم حصولی میگردد و ع
 در عشق چنین باطنی باشد عقل عقیل بی باین دقیقه و کلامی که مع صدیق سازد و علمی گوید عرف ربی

پس علم حضوری اشرف بود بلکه علم بآن باشد و پس با سواهی علم حضوری آنچه بود چنان باشد که بصورت
 علم خود را دانموده است چنانکه است که چنانکه خود را علم میداند و نمیداند که نمیداند پس علم
 حصولی را بنات و صفات واجب تعالی و تقدس را و نبود ذات و صفات واجب تعالی و تقدس
 با این علم معلوم نباشد چه این علم فی الحقیقت علم بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت
 را در آن حضرت جلّه را از آن نیست تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند
 که حق را جلّ سلطانه مثل نیست اما مثال است لیکن این صورت شالی اگر ثابت شود غیر صورت نیست
 است که علم تعلق دارد و توان بود که در مثال که اوسع مخلوقات است صورت کائن باشد و در ذهن
 ثابت بود حد سیف قدسی لا یسقطه ارضی ولا سماء و لکن یسقطه قلب عبدی المؤمن مخصوص قلب
 بنده المؤمن است که معامله او از سایر ناس جدا است که بقا و بقا مشرف گشته است و از حصول
 و از سهت بصورت پیوسته است آنجا اگر گنجایش است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول
 مع در کلام آئینه در آید و باید دانست که در علم حضوری اتحاد عالم و علوم است پس زوال این علم
 از عالم روان بود که معلوم نفس وی است که از وی متفک نیست بلکه علم هم در آنجا عین عالم است
 و عین معلوم تفکاک چه گنجایش دارد و باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفس شیئی است
 بصورت وی تا چار معلوم در آنجا چنانچه هست متکشف میگردد و کما هو در علم می در آید و بکنه معلوم میگردد
 چه کنه شیئی عبارت از نفس شیئی است و چون جمیع وجوه اعتبارات ساقط شد و نفس ذات ماند که
 حاضر مدبر که است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجود اعتبارات شیئی است
 که صورت و اشباح شیئی اند نه نفس شیئی چنانچه گذشت پس معلوم در آنجا کنه شیئی نبود و شیئی بکنه معلوم نگردد غایه
 مافی الباب در علم حصولی هم انکشاف شیئی است و هم در کشف شیئی و در علم حضوری هم انکشاف شیئی
 هست اما در کشف شیئی نیست پس کنه معلوم متکشف گردد اما در کشف نشود پوشیده ماند که چون علم حضوری
 نسبت بذات واجب جلّ سلطانه ثابت گشت کما مر لازم می آید که کنه ذات واجب جلّ سلطانه متکشف
 گردود ذات واجب شانی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علما است گویم که این علم حضوری
 که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت ببلجبت تعالی اثبات می کنند
 لا انکشاف و چنانچه است و در کشف مفقود است و درین علم هم انکشاف باشد و در کشف مفقود بود و هرگاه

یا جود و انکار بآن و علامت تسلیم و انقیاد رضاے قلب است بمومن به و تشریح صدر راست بآن و علامت جود و انکار اگر هست قلب است بمصدق به و تنگی سینه است قائل شد تبارک و تعالیٰ ان من یرد الله ان یرید به تشریح صدره للاسلام و من یردان فیضه یجعل صدره ضیقاً حراً کأنما یصعد فی السماء کذا لک یجعل صدره رجس علی الذین لا یؤمنون و حصول تسلیم و انقیاد و مقلوب را بمومن به بعد از حصول تصدیق و یقین بآن بحضرت موهبت اکملی است حل سخطه و بصرف کرم نامتناهی است تعالیٰ از نیایا است که ایمان را موهبت اکملی گفته اند جلشانه و انتشار جود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرن صفات روحیه نفسانیه است که بحسب جاه و علو دریاست خود مجبول است و بعد م قبول و تعبت و تقلید دیگرے مطبوع میخواهد که همه او را تصدیق نمایند و گردند او تقلید و تعبت دیگرے نکنند و تسلیم و انقیاد واحدے نمایند و ما ظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون الله تعالیٰ جمیع را بحضرت فضل و کرم خویش ازین مرض جلیه برآوردده به تسلیم و انقیاد و تقلید و انبیا علیهم الصلوات و التلیات که هدایه صراط مستقیم اند مشرف ساخت و موعود و بجات نسیم گردانید که در رضاے اوست تعالیٰ و گروهی را بطور آنگها گذاشت و بقهر و جبر ازان رد ازل شد برآورد و بانی دولت نکشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در ابرار و ائمه مصدق و مکذب و مطیع و عاصی یا رسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرمود و محبت را بر فریقین درست نمود و مکتوب به نجاه و دوم بفقیر محمد هاشم کشمے در فای قلب نفس و ذوال علم حصولی و حضورے و رو یافت قاف عبارت از نیایان ماسوای حق است بجانده و ماسوای دو قسم است آفاق و انفس نیایان آفاق عبارت از ذوال علم حصولی است نسبت بافاق و نیایان انفس عبارت از ذوال علم حضوری است نسبت بانفس چه علم حصولی یافاق تعلق دارد و علم حضوری یا انفس از ذوال علم حصولی اشیا مطلقاً هم هر چند قهر دارد که تعیب اولیا است اما ذوال علم حضوری مطلقاً بسیار معسر است و تعیب کمال است و از اولیا نیز و یک است که بخیر آن بلکه تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید و عدم حضور در رک را بر درک غلط انکارند چه حضور شی بر نفس شی ضروری است نزدشان پس ذوال علم حضوری نزد ایشان اگر چه یک لمح باشد مجوز نمود کیفیت که ذوال این علم مطلقاً خود بحیث لایعوب و ابد و نیایان دل که نسبت به علم حصولی است ببقا و قلب تعلق دارد و نیایان ثانی که نسبت به علم حضوری است مستلزم فناء نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا

مجمع الافعال و دنیا آتسان لدنک رحمة و بی نمان امرنا شد آه السلام علی من تبع الهدی مکتوب پنجاهم
 بقاضی انفس و در و دیافته در فرق میان استدلال علماء را سخن و استدلال ارباب ظواهر از اثر بیوفت
 استدلال از اثر بیوفت و از مخلوق بخالق جل سلطان هم کار علماء ظاهر است و هم کار علماء را سخن که کمال در
 انبیاء اند علیهم الصلوات و التحیات علماء ظاهر از علم بوجو و مخلوق علم بوجو و خالق پیدا میکنند و وجو دائریا
 دلیل بر وجو و موثر ساخته ایمان و یقین بوجو و موثر حاصل می نمایند و علماء را سخن که درجات کمالات
 و لامیت را قطع کرده بمقام دعوت که خاصه انبیاء است بالاصالت علیهم الصلوات و التحیات رسیده اند
 نیز بعد از حصول تجلیات و مشاهدات استدلال از اثر بیوفت نمایند و ایمانی ازین راه نیز موثر حقیقی پیدا میکنند
 چه در آخر کار دانسته اند که هر چه بود که متجلی شده بود ظله از ظلال مطلوب بوده که شایان نفی و متحق عدم ایمان است
 و یقین کرده اند که ایمان بر چنین بی استدلال در غیوطن میسر نیست ناچار رو با استدلال می آورند و مطلوب را
 بیخیلو له ظلال طلب می نمایند و چون این بزرگواران رشته محبت با بختاب قدس دارند و ماسوی را
 قدس محبت مطلوب حقیقی ساخته اند تا چار بیک امر مع من احب از راه استدلال مطلوب حقیقی میسرند
 و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است و ارسته باصل الاصل می پیوندند و
 مقامی که آنجا علم ظاهر میرسد این بزرگواران بقلب محبت منجذب گشته خود را میسرند و اتصال
 بر چون پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محب است از غیو محبوب گشته است محبوب
 می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بیک کفایت میکند و آنرا اغتنام میداند بلکه جای آن بزرگان خود را میسرند
 علم ایمان هم با بختاب رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دلیله مطلوب است و آنکه اصل مطلوب است
 با مطلوب است صحت هیچ دقیقه را نمیگذارد که نصیب نشود و بزرگ گوید ع بنده با حق هیچ شریک ندارد
 و فی المشل لا علی بنده باید شد و از بندگی ماسوای باید رست و اقترب بجاه الموفق مکتوب پنجاه و یکم
 بملا شیر محمد لاهوری و در دیافته در فرق میان تصدیق قلبی و یقین آن الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اطماعا
 سوال بعضی از محققان حکمین که حقیقت ایمان گرویدن دل گفته اند به یمن به معنی آن چیست
 و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بخون به یا امرا اما است بر نفس تصدیق و
 یقین دل بآن مصدق به جواب گرویدن دل در دل یقین دست هر چند در تصدیق نیست
 لیکن متفرع است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلوص و تسلیم و اقیان و یمن به

ورفع الاثنینة الثانیة من العبودية والربوبية نفساً بمعنى زوال العین ولا اثر فی الوجود وایضاً
 حالنا قلت انضبلغ الشئ بحیث یحیر احدہما ینخلعاً عن احکامہ ومنصباً باحکام الآخر لوجب
 رفع الاثنینة عنہما حتی یکون الحاد اوزندقة فان الانسان الملقی فی معدن المسح ما اتحد
 مع المسح وما زال اثنینیتہ بل حصل له من جوار المسح وسکطانہ قار عن نفسه وعن صفاء
 وبقار بالمسح واحکامہ مع بقار الاثنینة غایة ما فی الباب ما ہذہ الایذہ الاثنینیتہ یشہ
 باثنینیتہ انظر مع الاصل لا استقلال لہما ذلک الاثنینیتہ الزائمتہ نوع الاستقلال
 فی نظر العوام فالاثنینیتہ باقیة بعد فلا الحاد ولا زندقة واما منی فی الکتاب والرسائل
 عن الزوال الوجودی فمحول علی تصورہم العوام فانہم یفہمون منہ لدفع الاثنینیتہ
 ویقعون فی الاتحاد والزندقة تعالیٰ شہ عما یقولون الظالمون علواً کبیراً بقی ان
 البیض الذی بقی من ذلک الانسان بعد صیرورہ لما حکما ہو فی الحقیقة صورة الملح
 الذی انصغ ذلک الانسان بصیغہ الصورة الانسان الا انہ قیس ذلک الملح بالحکم
 بمقیاس شیخ ذلک الانسان وصور بصورہ لانه بقی شیخ الانسان بقی اثرہ تنبیه
 ولک الشیخ فی العلم الذی قیس بمقیاس صورة الانسان مکن بل واقع واما ما نحن بصددہ
 فقیس کذلک فلتہ المثل الاعلیٰ فہو سبجانہ لا یجتمع شئ ولا یجتمع معہ شئ ولا یفصل
 بالاشیاء ولا یفصل الاشیاء عنہ تعالیٰ ولا شیاء الیہ غیر متصلہ بہ بجانہ ولا یفصل
 عنہ بجانہ من لا یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ بحدوث الاکوان فہو بجانہ الآن
 کما کان علی مراقبۃ التنزیہ والتقدیس فہو تعالیٰ قریب من العلم بالقرب والمیعت
 المجهولة کیفیتہما ولا تقرب الجسم مع الجسم ولا تقرب الجسم مع العرض
 بالجملہ صفات الامکان وسمات الحدوث کلہا مملوۃ عن جناب قدسہ عروج الاولیا
 لا یزید فی قریہ بجانہ للعبود ووصول الاصغیاء لا یحصل اتصالہ مع اللہ والفقار والبقار
 احوال العرفاء غیر ما فہما العقلاء وزوال العین ولا اثر لہ معنی لا یقیمہ الا من رزق لہ
 ذلک کما سمی تحقیقہ فاستمع کلام ہذہ الطائفة بحسن الظن والقبول ولا نفہم منہ
 مدلولہ انطہ ہر معنایہ المطابقۃ قانہ رہا تغلط فیہ غلطاً فاحشاً فقل فیصل فیصل والست بجانہ

درین موطن است و فناء اولی صورت است مر این فناء کا نطفی است مر اورا چہ علم حصول فی الحقیقت نفل
 علم حضوری است پس بناچار فناء آن نفل فانی این بود و حصول این فانی نفس در مقام طینان می آید و از
 حق جل و علا غنی و مفری میگردد و بعد از بقا و رجوع معاطه تکبیل و ارشاد یہ او تعلق میگیرد و جہاد و غیرہ اورا میر
 میگردد و باطلات مختلفہ عناصر اربعہ کا انکار بدن ہر کی تقاضای امر سے از امور سے تلبید و خواہش سے
 از آشیائے برون و بیچ کی از لطافت بدن را این دولت میسرست اوست کہ انانیت البلیسہ را کہ ناشی
 از حسہ ناری است سیاست باصلاح می آورد و قوت شہویہ و غضبیہ سائر اوصاف ذمیہ را
 کہ ہما تم و سائر حیوانات را و ان شکر گشت بحسن تربیت باعتبار می آرد و جان امتد لطیفہ کبرترین
 لطافت ہودہ است بہترین اینہا میگردد و قال علیہ السلوۃ و السلام بخیار کم فی البچا لطیفہ خیار کم
 فی الامام از افقہو اتمنیہ علامت نیان ماسوسہ از قلب قبول آن نمایند و علامت زوال
 علم حضوری بنفس عالم انتقاء عالم است بالکل عیناً و اثرات از دال علم و معلوم از دوسہ متصور شود
 چہ علم و معلوم دران موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال پذیرد و علم و معلوم متفقہ نگردد و
 فناء اول فناء قاق است و فانی تانی فناء نفس کہ حقیقت فناء است مکتوب پنجاہ و سوم
 الی حضرت محمد و مژدہ خواجہ محمد المصوم مظلمہ فی زوال العین و الاثر وجود آ و شہوداً و دیبان
 ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم قال اللہ تعالیٰ ہل اتے علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً مذکوراً
 بل یارب قد اتے علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً مذکوراً لا عیناً ولا اثر الا شہوداً و الا وجوداً ثم
 یصیر بعد ذلک ان شئت یا یحییٰ تک و یا قیسیٰ بقا کہ متخلفاً باخلا تک بل صار
 یا قیابک بفضلک فی عین الفناء و قانیاتیک فی عین البقاء لتلازم بینہما و
 حصول کمال کلو احد متسا وجود الآخر مثلاً انسان الی فی معدن المنسج حتی
 صار خیناً فشیئاً منصبفاً باحکام الملح الی ان صار کالہی ما بقی منہ عین و لا اثر
 فلا جرم اچ قتلہ و قطعہ و حل اکلہ و بیعہ و شراہ و لو بقے منہ عین او اثر لما جاز ذلک
 و نعم ما قال فی الشعر الفارسی سے سکے کاندہ رنگ زار او فتد گم گرداندر روی
 من این دریا سے پر شور از رنگ کتر نید انم + فان قلت انک قد کتبت فی الکتاب
 و الرسائل ان زوال العین و الاثر انما یکون شہوداً و لا وجوداً لا مستلزام الا بحاد و انزاع

البقوا هیولها ثابتاً فی الحالین مع تبدل الصورة النوعية ونحن لا نقول بالیسوب ولا یشوہا
 بل نقول ان الفناء والبقار اعدام وایجاد من القادر المختار جلشانه جاردنی الخیر لکن یلیج
 ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانه اشارة الی الایجاد وانشائه بالولادة الثانية
 وامن قالوا البقار بالشد تجوز او تشبیهها لزال الصفات الرذیلة وحصول الاخلاق
 الحمیدة کانهما شبیة بصفات مرتبة الوجوب تعالی وتقدست وقد حققت فی
 غیر موضع ان ذات الممكن هو العدم لیس هو فلا معنی لزاله فان الممكن مکن فی جمیع
 الاحوال حال الفناء والبقار کما کان فی حال عدمه ما دالواجب تعالی واجب علی الاستمرار
 والدوام لا یلحق بجناب قدس فی ولا یفصل عنه امر ونعم ما قبل فی الشرا القاری علی
 سیه روحی لزمکن در دو عالم + خدا پرگز نشد و انشا علم به ولا یخفی علیک ان بقار الا مکان
 فی الممكن لیس عبارة عن بقاء الاثر فی الممكن وبقار ثبوت فی مرتبة من مراتب الثبوت فانه
 منات للبقار لا تم والفا فی هذه الفناء بعدد والامانات الی اهلها ورد الانطلال
 المتعکس فی الی اصلها من الوجود و توابع کلها من الصفات الکاملة والنوع
 الفاضلة محق هو بالعدم الصرف الکامل فی العلم بحیث لم یوجد فیة اضافة ولا نسبة
 الی شیء ولا اسم فان وجود الاضافة فی العدم نیی عن ثبوت و لو فی الجملة مکتوب پنجاه
 و چهارم بخان جهان در اتباع شرع مبین و محاربه اعدای دین حق سبحانه و تعالی
 توفیق مرضیات خود را کرامت فرموده سلامت و معزز و محترم دار دایلمی و آل الامجاد
 علیه وعلیهم الصلوات و التسلیات الی گوئی توفیق و سعادت در میان انگنده اند
 کس بمیدان در نمی آید سوار از راجه شده تلذذات و تنغات دنیوی قانیس
 و قهی گوارا افتد و تجلیل رود که در ضمن آن عمل مقتضای شریعت عزانموده آید و یا خیرت
 جمع شود و الا حکم سم قائل دارد که بشکرش اندوده اند البی را بان فریب داده دانے اگر
 معایجده آن تریاق حکیم مطلق جل شانه نموده آید و تلافی آن بشیرنی و طخی او امر و نوای شریع
 کرده شود و بالجملة باید که سعی و تردد بر وفق شریعت که بنای آن بر سهولت است ملک بدی
 به ست می آید و باید که غفلت و فراغت آن دولت جاد وانی از دست میرود

الموفق الملمم للصواب فان قلت قد جوزت زوال العین والاخر من الانسان فما تقول فيما
جار فی القرآن المجید فی شان خاتم الرسل علیہم الصلوٰات والتلیات قل انما
انا بشر مثکم یوحی الی واطل فی حدیث النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ اتم الصلوٰة والسلام
انما انا بشر مثکم غضب کما یغضب البشر ولیس هذا الالبقاء الاخر من الانسنة
قلت لیس كذلك ولا دلالة علی بقاء الاثر الا انہ لما ارید ارجاع الانسان الی کمال
بعد الفناء والبقاء الی العالم ودعوة الخلق الی الحق یجاء ربک مع الصفات
البشریة والخصائص الانسانیة الزائلة بعد کسورة تلك الصفات لتحصل المناسبة
بینہ و بین العالم بعد زالت وینفتح ابواب الافادة والاستفادة بینہ و بین العالم تبک
المناسبة والحكمة الاخری ہذہ الصفات البشریة والحاکما بعد زوالهما ابتداء المکلفین وخیار
المبدعین لیمیز الخبیث من الطیب و یحزل المکذب من المصدق ویحصل الایمان
بالتییب بعد ما لیس الامر وستر الحال یرجع تلك الصفات قال اللہ تبارک وتعالی
ولو جعلناہ ملکاً لجعلناہ رجلاً وللبنا علیہم ما یلبسون فان قال قائل ما معنی زوال العین
والاثر من الانسان اکمال الحال ان ظاہرہ دائم علی الصفات البشریة یأکل ویشرب و
نیام ویتبرج قال اللہ تعالی فی شان الانبیاء علیہم الصلوٰات والتلیات وما جعلناہم
جسد الا لیکون الطعام قلت الفناء والبقاء من صفات الباطن لا تعلق لظاہرہما بالاصالة
فان الظاہرہ دائم علی احکام والباطن متجلی وتلیس فان قیل لطائف الباطن متعددة کلہا
تحقق بالفناء والبقاء فاین بعضہ قلت المتحقق بہا انما ہی لطیفۃ النفس المستتہ
فی الحقیقۃ حقیقۃ الانسان المشار الیہا باشارة قول انافی الامارة بالسوء اولاً والمطمئنة
اخرہ والقائمة بعد ادة الرحمن جل شانہ ابتداء الرضیة عنہ المرضیة انتقاء
فی ثمر الاثر ارجو فی الاخبار فان شرہ شر الملبس وزاد خیرہ علی خیر بل العیج والتقدیس تنبیہ
لیس معنی الفناء والزوال الوجودی ومعنی البقاء بقاء اللہ ہو زوال الامکان من المکلن راساً
وحصول الوجوب لہ ثانیاً فاند محال عقلہ والقول بذک کفر بل ہو خلق ولبس مع بقاء
ہو الامکانیة اغتبتہ ارباب المعقول فی العناصر بطریق الکلون والفساد والا انہم

در آنست بر فوت صحبت گذشته و ایامی اسرار جدیده قرع المعینین و سرتی الاذنین خواجہ
محمد عبداً مکر و خواجہ جمال الدین محمد کعبیت صورت و معنوی متعلی باشند عجب تقاضی در زیدند
و تاهربانے نمودند کہ با وجود حصول قرب و جوار در سر ہند نہ سیدند و این غریب را نہ رسیدند
و حقوق آشنائی بجای نیاورند از خواجہ محمد افضل چہ گلہ نماید کہ در آشنائی خود را از ایشان
بمراحل دورتر میدار و بلکہ از آشنائی با ہر سان است از میر منصور چہ گوید کہ ہمیشہ آرزو صحبت
دارند از قوت بفعل نمے آید قول فقہای عظام است الراضی بالضرر لا یستحق النظر شکر
ہر چند در باب غلطات است اما متضمن آبجیات است در اینجا بغایت اقتد بجانہ و لو
علی سبیل اندرۃ آن گوہر بدست می آید کہ درجا ہاے دیگر اگر شج آن گوہر میسر شود
مغتنم است ہر مبارز یکہ قدر و قیمت پیدا کردہ است در استیلا ی اعدا و را
میسر شدہ است ہر چند سلامتی در زاویہ است اما دولت عزاد شہادت
در معرکہ است کنج دزادیہ باہل ستروا رباب ضعف مناسب است در حدیف آمدہ است
المومن القوی خیر من المومن الضعیف حسب لا قطب الا قطب نوشتہ شد کار مردان
اقویا مبارزت و معرکہ کبری است قل کل یعمل علی شاکلتہ فر کم اعلم من ہوا ہے سبیل
بعد از مضئے مدت رخصت چون متوجہ عسکر شد فرزندے محمد سعید را بضرورت در خانہ
گذشتہ آمد چون فیض و برکات و علوم و معارف را کہ بعد از مفارقت فرزند ی بظہر آہہ بود ملاحظہ نمود
از مفارقت او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمرده طلبیدہ خرد زیرہ ہمہ آمدہ اند با امید آنکہ ازین
برکات دروینہ مناسبت عجاب معاطلہ است گوئیا در صرگہ ملائمت ایم و در زمرة قلندر باوجود
آنکہ از فریقین جدا ایم و کار و بار علیحدہ داریم شمع از علوم جدیدہ بشنو عینواں مکتوبست
قال اھتہ تبارک و تعالی ہل استے علی الانسان حین من الدھر لم یکن شیئاً مذکوراً لا علینا
ولا اثراد لا شہود ولا وجود اے آخرہ و شاد و مکتوب دیدہ اید کہ من زوال و جودی را از
تبیل الحاد و نزقہ شمرده ام و اینجا باین عبارت نوشتہ ام و علاج آن کبریم اھتہ بجانہ نمودن عیاس کن
از گلستان من بہار ما + اینشمہ دل از برکات این واقعات است لولا ہا لما وجدت ملک ربنا
اگر نہ لافوز تا و اغفر لنا انک علی کل شی قدیر مولانا محمد را چون شردگان حدود بودہ و دگر نوشتہ آمد

عقل دور اندیش را کار باید فرمود و در رنگ طفلان بجز دمویرز عوض نباید کرد همین خدمت
 که در پیش دارم اگر آنرا بایمان شریعت مصطفیٰ علی مصدرها الصلوٰة والسلام و التَّحیة
 جمع سازند کار انبیا کرده باشند علیهم الصلوات التَّهلیلات و درین معین را منور ساخته
 و معمور گردانیده ما فقیران اگر سبب احسان بکنیم درین عمل بگردشما شاید از ان نرسیم به
 گوئی توفیق و سعادت در میان افکنده اند پس بمیدان در نمی آید سوارانرا چه خدا
 اللهم و فقنا بمسح و ترضی بقیة المرام رافعان رُفِیة دعا فتأمل مابین خواجہ محمد سعید
 و خواجہ محمد شرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهد فرمود
 موجب ائتمان فقیر است امر کم اسط و شاکم ارفع مکتوب پنجاه و پنجم به عمریز خان
 ابقان در نکویش رجوع از فقر بقنا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ اخو
 میان عمریز خان از تکلنا باه فقر گزینتہ التجا با غیا آوردند و تبلذرات و بتغات
 آن در ساختند انا لله و انا الیه راجعون نیک فهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا
 و صحبت اغنیای می کنند هزار میگردند و مانسنگه پنجاه هزار میامفت هزار می
 بود از و بالا نمیگذرند اگر فرضاً بمنصب مانسنگه برسد فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگ
 حاصل نموده لقسمه تانے در فقر هم میرسد الحال تان چرب تر از ان میخورد یا آنهم
 میگذشت و باین هم خود گذشت اما تصور کنید که کدام امر از دست شما میرفت
 و تا هستی میرود مفلس تر میگردید اراضی بالضرر لا یستحق الشُّفَّةَ یعنی کیسکه بضرر خود
 اراضی است مستحق شفقت نیست چون بجلا شده اید سعی کنید که طریق استقامت
 و التزام شریعت از دست شما نرود و در شغل یا طن هم فتور نیفتد هر چند آنرا بدینا جمع خشن
 مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اعد و اَبان
 خدمت و تردد دارند اگر تصحیح نیست کرده شود داخل عزلت است و عمل نیک است اما تصحیح
 نیست مشکل است امروز این خدمت است کفی بالجمل نیک فردا شاید خدمتی فرماید که عین مال
 باشد و بالجمله کار مشکل است بسیار باشد خبر شرط است و السلام مکتوب پنجاه و هشتم بحاجاب
 پیرزاده حضرت ایشان خواجہ محمد عبده و خواجہ جمال الدین حسین و لد خواجہ حسام الدین احمد

انظر

وارد است چنانچه بود که انکارهای اینها نماید ایمان بقدر آن نداشته باشد و یہ مہمات فلسفے مفتون بود یا بحکمہ اثبات عدم لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات دین است و ایمان بآن لازم و انچه بعضی از علما گفته کہ مفہم چیز را کہ عرش و کرسی و لوح و قلم و بہشت و دوزخ و روح باشند فانی باشند و باقی خدای ہند مانند بنیان معنیست کہ اینہا قبول فانی کنند و قابلیت زوال ندارند حاشا و کلا بلکہ تا در مختار محل شاہ ہر را خواہد بعد از وجود خانی سازد و ہر کرا خواہد باقی دارد از حجت حکم و مصالح بفعل اقتدای شاہ و بحکم مایہ دین بیان لایح گشت کہ عالم جمیع اجزای خود مستند بواجب است تعالی و در وجود بقایا و سبحانہ محکم چہ بقا عبارت از استقرار نفس ہمان وجود است در زمان ثانی و ثالث الا ما شاء اللہ تعالیٰ امر زمانیت بر آن وجود کہ مستند بقا باشد پس نفس وجود و استقرار وجود ہر دو بارادہ او تعالیٰ مفوض باشند عقل فعال چہ بود کہ سرانجام اشیاء نماید و حوادث با او مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او ہزاران سخن است چہ تحقق و حصول او مبتنی بر مقدمات زائرند و دہ فلسفہ است کہ باصول فقہ جمیع اسلامیہ نام تمام و نام فرجام اندلیسے بود کہ اشیاء از قادر مختار جلشانہ باز داشته باشند یا بخین امر مہموم مستند سازد بلکہ اشیاء بہر از ان تنگ و عاریست کہ بخیرت فلسفے مستند باشند بلکہ اشیاء بعد مہم خود را بنی و نورسند باشند ہرگز میل وجود نمایند از آنکہ استناد وجودشان بمحول مطلق نموده آید و از سعادت انتساب بقدر قادر مختار جل سلطانہ ممنوع گردند کہ بکبرت کہ بخرن من افواہم ان قبولون الا کذباً مکتوب پنجاہ و ششم خواجہ صلاح الدین احراری در آنکہ خلق و نمود وجود ممکنات در مرتبہ و ہم است کہ اتفاق یافتہ است کہ ان قدر کمین معنی و چون خواست کہ کمالات مکنونہ خود را ظاہر سازد ہر اسے از اسمای الہی جل سلطانہ طلب مظهری از مظاہر فرمود تا کمالات خود را در ان مظهر جلوه فراید و مظهریت وجود و توابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چہ مظهر و مآثر شئی مبائن و مقابل شئیست و مبائن و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بکمال قدرت خویش در عالم عدم ہر اسے را از اسماء مظهری از مظاہر تعین فرمود و آنروز مرتبہ حس و وہم ہر گاہ کہ خواست و ہر طور کہ خواست خلق فرمود خلق الاشیاء متی شاہ

الحاقه باینکه مکتوب پنجاه و هفتم بمولانا حمید احمدی در بیان حدوث عالم در عقل فعال
 احمد مدرس رب العالمین والسلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس خود موجود است
 و هستی او سبحانه بخودی خود است او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عدم
 سابق و عدم لاحق را بجانب قدس او سبحانه راه نیست چه وجود و چه کسینه خادم آن درگاه
 مقدس است و سلب عدم کسینه کناس آن بارگاه محترم و ماسواست او تعالی که مسبب عالم است
 چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از نفوس و چه از بیسائط و چه از مرکبات همه با بجا و
 جل سلطان موجود گشته است و از عدم وجود آمده قدم ذاتی و زمانی خباب قدس او را ثابت
 است و بس و حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه کائن چنانچه زمین را در دو روز خلق فرموده
 است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دو روز از عدم وجود آورده است کریمه خلق الارض فی
 یومین کریمه و قهر هفت سبج سموات فی یومین مصداق این سخن است یغیسی باشد بلکه منکر نص قرآنی
 بود که بقدم بعض ماسواست لب کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بیسائط عناصر را قدیم دانند و عقول
 و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجتماع اهل ملک بر حدوث ماسواست حق جل و علا منعقد گشته
 است و با اتفاق حکم وجود ماسواست بعد از عدم سابق نموده اند چنانچه امام محبت الاسلام در رساله
 المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم عالمی گشتند
 ازین راه کفیر آنها فرموده حتی الله تعالی عن پس حکم بقدم شی از اشیا ممکن خروج از ملک است
 و دخول در خلفه و چنانچه ماسواست حق را جل سلطان عدم سابق کائن است عدم لاحق نیز
 و انکیر اوست کواکب از سموات فروخواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین
 و جبال نیز بر چه خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان مطلق است
 و اجمع جمیع فرق اسلامیه بر آن منعقد حضرت سبحانه تعالی در کلام مجید فرموده است فاذ انفج
 فی الصور انفجر و اذ الارض و الجبال قد کنا دکه واحدة فیومند وقعت الالواقعه
 و انشقت السماء فی یومند و اهتیه و فرموده اذ الشمس کورت و اذ النجوم انکدرت و اذ الجبال
 سیرت و فرموده اذ السماء انفطرت و اذ الالکواکب انشثرت و فرموده اذ السماء انشقت و
 و فرموده کل شیء هالک لا وجه له حکم و ایه ترجون و امثال اینها در قرآن مجید آیههای بسیار

که صور علمیه متکثره که حقائق ممکنات اند و تعبیر ادکها با عیان ثابت کرده است و در مرتکب ظاهر وجود تعالی که جز او
در خارج موجودی نیست منعکس گشته در خارج نمودی پیدا کرده اند بنمایند و در خارج اندونی الحقیقه میخیزد از یک
تعالی در خارج موجودی نیست میفرماید که هر یک از صور علمیه را در وقتی از اوقات بظاهر وجود که کالمرآت
است مرکز آن صور را نسبت مجهول الکلیفیه پیدا میشود که سبب نایندگی آنها در خارج میگردد که این نسبت
مجهول الکلیفیه معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوات والتسلیمات
و انظار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکلیفیه است خلق گفته است و ایجاد
اشیا دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن مهتد گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودی نیست
نمودی هم ایشانرا بخانه خارج بر همان بیرنگی خود است نه وجودی است غیر از دردی نه نمودی نه شانه
اگر نموده است او را در مرتبه و هم است و اگر ثبوت است بضع خداوندی جل شانهم در مرتبه و هم است
باجمله نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت در جا و دیگر مثلاً دایره موهوم
که ناشی از نقطه اجزای است چنانچه ثبوت آن در مرتبه و هم است نه در خارج و نمود و هم در آن مرتبه است
زیر که در خارج از وی نشانی نیست تا نمودار گردد غایت مافی الباب نمود و بی را نمود و خار
می انکارند و در رنگ آنکه صور مثالی را در عالم مثال در نقطه بحس باطن می بینند و خیال کنند که آن صور
در عالم شهادت و حس ظاهر می بینند و تقسیم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه از غیر شنبه میباید
و حکم یک بر دیگر میکنند پس در مانحن فیه آن دایره موهوم که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبه
که مرتسم است می بینند اینچنین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطه جواله است نامی و نشانه
نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است بمبرین منوال است که صورت را در خارج
نه ثبوت است و نه نمود بلکه ثبوت و نمود و سه هر دو در مرتبه خیال است و اشد شجانه اعلم پس آنرا که شخ قدس
خارج دانسته است اشیا را در آن بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج نیست مرتبه و هم است
که بضع خداوندی جل شانهم تقریر و ثبات پیدا کرده است و خارج متوهم می شود و خارج و رکا او است
که از شهود و احساس با برتر است آنچه مشهود و محسوس و معقول تخیل است همه داخل دایره و هم است
موجود خارجی جل سلطان ماولی افهام ما است هر آئینه اینجا چه گنجایش دارد و کدام صورت بود که
در آن حضرت شجانه منعکس گردد و معرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بدایره و هم و حسن تعلیق دارد

و معاملہ ابدی بآن مربوط ساخت باید دانست که منافی عدم خارجی است در ثبوتی که
در مرتبہ حس و وہم پیدا کند کہ بآن بوی بوی متفاوت ندارد در ثبوت عالم از مرتبہ وہم و
حس است نہ در مرتبہ خارج تا منافی او بود پس رواست کہ عدم در مرتبہ حس و وہم ثبوت پیدا کند
و بعضی خداوندی جلّ سلطانہ اتقانے و رسوخے آبخا و را حاصل شود در آن مرتبہ طریق انعکاس
و ظلیت محی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا بود و در مرتبہ خارج هیچ نامی و نشانی از وی
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجب جلّ سلطانہ هیچ چیز ثابت و موجود نبود و باین معنی
توان گفت الان کماکان مثال آن نقطہ جوالہ و دائرہ موہوم است کہ موجود ہاں نقطہ است
و بس و دائرہ در خارج معدوم است و نامے و نشانی در خارج ندارد مع ذلک آن دائرہ در
مرتبہ حس و وہم ثبوتی پیدا کردہ است و در آن مرتبہ بطریق ظلیت و انارہ و اشراق و را حاصلست
ازین تحقیق استغنائی حاصل میگردد و از ان مقدمات مبسوط کہ حضرت شیخ مخی الدین و متابعان
او در تکوین عالم فرمودہ اند و بیان تنزلات نمودہ و تعینات علمی و خارجی ساختہ و حقائق
و اعیان ثانیہ را در مرتبہ علم و اجبہ جلّ سلطانہ ثابت کردہ و عکس آنہا را در خارج کہ ظاہر
وجود است مقرر داشتہ و آثار آنہا را خارج بے نامیدہ کما لا یخفی علی المتصف الناظر فی
کلام المطلق علی اصطلاح ہم باین تحقیق معلوم گشت کہ هیچ چیز غیر از جلّ و علا در خارج موجود نیست چہ اعیان
و چہ آثار اعیان بلکہ ثبوت اینہا در مرتبہ حس و وہم است و هیچ مخطور لا از منیت و چہ این
نہ موہومی است کہ باختراع وہم ثبوتی پیدا کردہ است کہ با ارتقاء وہم مرتفع گردد بلکہ ثبوت آن
ببعض خداوندی جلّ شانہ در مرتبہ وہم است و ثبات و تقریر و اتقان و استحکام درین مرتبہ
دارد منع امتدادی اتقن کل شے ازین بیان واضح گشت کہ حقائق ممکنات عدمات
اند کہ در غایہ علم واجب تمیز و تعین پیدا کردہ اند و بعضی خداوندی جلّ سلطانہ مرتبہ ثانیہ در مرتبہ
حس و وہم ثابت گشتہ بعضی از آنہا را بایہ اسمای آسمی جلّ شانہ شد و درین مرتبہ بحکم ظلیت
و انعکاس محی عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا گشتہ و تحقیق شیخ و متابعان او حقائق ممکنات صور علمیہ
اسما را کہی است کہ یکی از تنزلات حضرت و جہت با بکار نہ فہم این فقیر حقائق ممکنات عدمات اند
و نزد حضرت شیخ موجودات تنزلہ و حضرت شیخ نمودار کثرت را در خارج اثبات کردہ است و گفتہ

بعد از ان از دو صورت و اشکال پیدا کنند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجی است که مقابل وجود خارجی است پس منافی اتحاد او که در مرتبه دهم واقع شود نبود و ثبوت و بوی جنگ ندارد با آنکه گویم منافی عدم وجود است که نقیض او است و عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد هیچ مخطور لازم نیاید چنانچه در وجود کلمه اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقائق اشیا اعدام اند که کمالات مرتبه وجود و تعالی و تقدس در آنها منعکس گشته است و آنها با یکجا د خداوندی جل سلطان تحقیق و ثبوت و بوی پیدا کرده اند و در مرتبه حس و دهم استقرار و استمرار حاصل نموده گویا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ دست و پاے اعدام اند و قوس و جوارح آنها بعد از تمهید این مقدمات سخنی چند از مقصد اصلی که بولایت خاصه تعلیق دارند مذکور میسازد و بگوش بپوش باید شنید بدان ارشدک امر تعالی و بیاک سوار الطریق که حقیقت انسان و ذوات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا بقیصر از ان نفس بنفس آماره ینمایند و هر فردی از انسان بلفظ انا اشاره با و میکند پس ذات انسان نفس آماره باشد و سایر لطائف انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مراد و چون عدم فی ذات شرمحض بوی از خیریت ندارد و نفس نیز شرمحض بود و بوی از خیریت در وے نباشد از شرارت و جبل است که کمالات منعکس را که در وے بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بان کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی سری پیدا میکند و بخداے خود جل سلطان در کمالات خود را شریک میسازد و حول و قوت از خود تصور ینماید و متعصب خود راے انکار و میخواند که همه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه دوست تر میدارد و دیگر براے خود دوست میدارد و نه براے ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطان پیدایمی کند و با حکام منزله اولیٰ تعالیٰ گزیده و متابعت هوا باے نماید و در حدیث قدسی آمده است قَالَ لَفَسَكُ فَاَنهَا اَنْتَقِبْتَ بِمَعَادِلِي و حضرت حق سبحانه و تعالیٰ از کمال رافت و رحمت خود انبیار ابعوث ساخته هَلِیمُ الصَّلَوَاتِ و التسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطان و تخفیر کار خانه دشمن نمایند و او را بخلق و مولاے او دلالت کنند و ازین جبل و غیث بر آرند و نقص شرارت

ر بنائنا من لدنک رحمۃ فیہی لنا من امرنا رشداً مکتوب پنجاہ و تھم خواجہ شرف الدین حسین
 در ارجاع حوادث یومیہ بارادہ او تعالیٰ و تلذذ بران حق سبحانہ تعالیٰ بر جادہ غریبت مصطفیہ علی
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجیہ استقامت بخشیدہ بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد
 فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیہ چون بارادہ واجب الوجود و جلسلطانہ کائن است و بفعل
 او تعالیٰ ثابت ارادہ خود را تابع ارادہ او تعالیٰ ساختہ آن حوادث را مرادات خود باید داشت
 و بآن ملتذ باید بود اگر بدگیت این نسبت باید پیدا کرد و الا پا از بندگی کشید نیست و بمولانا خود
 جل شانہ معارفہ نمودن در حدیث قدسی آمدہ است من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بایانی
 فلیطلب رباً سوائی و یخرج من تحت سائی آسے مردم فقرا و مساکین و جامعہ زیر دستان
 بر عایت و حمایت شما آسودہ و مرفہ الاحوال بودہ اند و چون ایشان ہم صاحبے دارند کافی
 است یکنامی شما باقی ماندہ است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ جزاے عاجل و آجل کرامت
 فرماید و السلام مکتوب شصتم بہ پیر زادہ ایشان خواجہ محمد عبدالصمد در بیان عدیت
 ذات انسان دبیان آنکہ ذات انسان نفس ناطقہ اوست با فکر فناء نفس و قلب و زوال علم
 حصولی ہوا حق البین سبحانہ من لا یغیر بذاتہ و لا ببغاثہ و لا فی اسماہ بحدوث الاکوان زیر کہ در حدوث الاکوان
 بہر تجزیے و تلوینے کہ رفتہ است در مراتب عدم است و در حضرت وجود تعالیٰ و تقدس بیچ تنزلے
 و تبدلے چہ در خارج و چہ در علم راہ نیافتہ بآتش آلت کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چون خواست
 کہ کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاہر سازد و در مجالی و مریایے اشیاء جلوه دہد بہر کمالات
 در مراتب عدم نقیض آن کمال کہ مقابل اوست باضافہ از سایر اعدام متمیز است از براس مرتبہ
 آن کمال تعین فرمودہ و مرتبہ مقابل شے است و سبب ظهور آن شے و بعد با تمیز اشیاء
 حاکمان اعدام را کہ قابلیت مراتب آن کمالات دارند بہر گاہ خواست در مرتبہ حس دو ہم ایجاد
 حس نمود استقرار و استحکام بخشید و آن ہمہ کمالات را در آئنا منعکس ساخت و باین انعکاس
 آن اعدام را در ان مرتبہ حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و بصیر و شکم گردانید لیکن محسوس گشت
 کہ اول در عدم تصریحی میفرماید بے آنکہ دروے چیزے دیگر سازند و آن را بآن تصرف ملائم و نرم
 می سازند و بعد از ان آنجا ظهور کمال مینمایند در رنگ آنکہ اول موم را نرم و ملائم سازند

بصرف ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و در آن موطن عروج
متعبر میشود و بی علاقه و تعلق بر آمدن دشوار مینماید درین وقت گاه باشد که بحکم النظره الاولی لک
نگاه اول که بنظایر جمیله تعلق کند در مقام مدد نماید و بسرعت بالا برود و از جای که نقطه حقیقت
گفته اند بحقیقت رسد اما درین وقت محافظت از نظره ثانی که النظره الثانیة علیک فرموده اند
لازم است که مضروب و سم قابل است امداد و اعانت اینجا خود چه تصور بود ما جعل امدک سبحانه
فی انحرام شفاء محسوس گشته است که اگر بطبیع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است
و در رنگ سائیسنگ و کلوخ یافته جمعی که نظر بای ثانی و ثالث و رابع را که بنظایر جمیله تعلق کند
مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انگاشته اند از باب استدرج اند و حقیقتی که بآن
عروج مینمایند از عالم مجازست که میوه قل للمؤمنین یغضوا من البعاریهم و یحفظوا فروجهم در رد اینجا ع
کافیست و گاه بود که درین وقفه ظلمات جواری نافع آید و کفر و فسق هم سایه امداد کند هر چند این است
بیش بود امداد زیاد نماید نه این معنی گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت غفلت باشند
از تا قابله آن فیوض بآنها نمیرسد بلکه متوجه بشخصه میشود که با حضور در جواریان بود و فیوض
فیفیوض دیگران ترقیات مینماید که نه اینچنین است زیرا که بواسطه علو درجه آن عارف
توان گفت که آن فیوض وارد جواری او نرسد چه جای آنکه امداد عروج او نمایند کارخانه این
بزرگواران بلندست معلی و فیض آنجا نافع نیست بلکه اینجا سرایت دقیق که برابر باب آن طالب
منکشف است اینقدر رواینها نیک که ظلمت هم از براس کمال ظهور نور در کار است و بعد از این
الاشیاء را شنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جواری هم مجاز
داشته اند و در ظهور نور که نور الانور است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را
خصوصاً ادا فراموش را در آن موطن چه النفع نبود و چرا امداد عروج نماید گویم که چرا نافع نیست همچون
امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد معتد به که سابقاً متحقق میگشت درین وقت حاصل
نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شد و امثال آنها نافع نه و اقبال سبحانه اعلم
بحقیقه اسماک سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العظیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب شصت و دوم بحضرت محمد و مزاده خواجہ محمد معصوم مدظلہ العالی در مقامی فتا

اولاً اطلاع دهند بر کس سعادت انبی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و اوجیل خویش خود بازگشت و منتقاد احکام منزله شد باید دانست که طریق تزکیه نفس بر دو نوع است طریقے است که بریاضات و مجاہدات تعلق دارد و آن طریق اثابت است که بمبریدان مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتناب است و بمبرادان تعلق دارد شتان مابین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق ثانی بردن است بمقصود و از رفتن مابردن تفاوت بسیار است و چون بسابقہ کرم صاحب دوستی را خواهند که براه اجتناب برند او را جذب و محبت بجانب قدس عطا فرمایند و کشان کشان می برند و درین میان سعادت مندانی بودند که او را بجد فنار سازند و از دید و دانش ماسوئے ربا نند و از آفاق و انفس بگذرانند نسیان آفاق و البتہ بغنائی قلب است و فناء نفس موقوف بر فنائی نفس انارہ در اول زوال علم حصولیت و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری متصور بنویز و اول نفس حاضر تحقق نشود چه تا زمانی کہ حاضر بر پا است علم حضور بر جا است زیرا کہ علم حضور عبارت از نفس حاضر است نہ امر زائد بر آن پس زوال شہودی کہ در فناء نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شہودی کہ در فناء نفس قلب اعتبار کرده میشود کہ مستلزم زوال وجود قلب نیست کہ شہود آنجہ از اندک بر شاہ حاضر است فناء احدی مستلزم فناء دیگر نیست **ثانیہ** سادہ لوحی خیال کند کہ زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد کہ ارباب توحید وجود را میسر میشود ہم حاصل است چه حاضر در آن موطن حق است بجانہ نہ نفس سالک کہ فنا یافتہ است گویم کہ حاضر در آن مقام نفس سالک است کہ آنرا بعنوان حقیقت دانستہ است از حضرت حق تعالی و تقدس کہ ازین یقین و ازین حضور منورہ و مبہر است از ان قبیل است کہ گفتہ اند رع بنحو اب اندر گمر موشی شتر شنانہ انجاد زوال علم بنفس حاضر است کہ از قسم علم حصولی است نہ زوال نفس حاضر کہ مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نہ زوال علم بنفس حاضر شتان مابین مکتوب شخصت و یکم بحضرت معذومزادہ خواجہ محمد سعید مدظلہ در آنکہ عارف را گاہ رویت بعض مظاہر عروج کے گرد و غیسہ ذلک و چون معاملہ عارف

قرب و اتصال در میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود موهوم بود و هیچ مخطوری ازین قرب نیست
 بجناب قدس او تعالی عالم نشود و اشیای خسیسه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه آنها حاصل
 گردد و هیچ نقصی بآئینه راه نمی یابد هیچ خسته در وی سرایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این اشیاء
 خسیسه متوجه را در امر تبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی تاثیر نماید غایت مافی الباب حضرت
 حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و دوم خلق فرموده است و نیز اید که این مرتبه را اثبات و تها
 بدید احکام و آثار می که بر موجود و مرتب است برین موهوم جاری ساخته است و آثار موجود در ابر موهوم مرتب
 کرده لهذا قرب و احاطه موهوم را در رنگ قرب و احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادق ساخته
 نمی بینی که رویت صورت جمیل در خارج چنانچه مستلزم التذاذ و گرفتاری است بچنین تا بصورت که در آئینه
 منعکس شود و ثبوت و می انجامید اکنه نیز موجب التذاذ و گرفتاری است بآنکه صورت اولی موجود است
 و ثانی موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بکرم خلوه می جسطانه موهوم را با موجود در
 ترتب احکام شرکت پیدا شده و اثر با در موهوم در رنگ موجود مرتب گشت امید واریس موهوم
 تا مرا و را از موجود پیدا آمد و بشارتها از دولت قرب و اتصال موجود و او را حاصل شده است
 بنیالارباب النعم نهم + و العاشق اسکین یا تجعذ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته بر معنی که تصور کنند و متعقل
 سازند بی شبهه و تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت نمایند و مغفوف بعلوم
 حق دارند جل سلطان و چون این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از تشابهات
 برد آورده داخل مجمل یا شکل ساخته شود گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال
مکتوب شصت و چهارم به حضرت محمد و مزاد باه کبار جامع الاسرار و العلوم
 خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلما الله تعالی سبحانه و ابقا بما در فتنای اتم که مربوط بزوال
 عین و اثر است با تحقیق وجود واجب شمانه و بیان زوال عدم از ممکن و بقای ثبوت و عروج
 آن فتنای اتم و تته تحقق شود که زوال عین و اثر از فتنای حاصل گردد و نامی و نشانی از او
 نماند **سوال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته مجال اعدام
 صفات واجب جل سلطان گفته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

وجودی از انسان بنابر عدم ذاتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه انسان است بافظاناً
و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انکسار وجود صفات وجودیه خود را موجود هم نموده است و حی
و عالم و قادر با استقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة و علم و غیره جدا خود تصور نموده
و بخود متمسک انکاشته و باین توهم خود را کامل و غیر یقین کرده شرارت و نفس ذاتی خود را
که ناشی از عدم است که شرمخص است فراموش ساخته و چون عنایت خداوندی جل سلطان حق
او در رسد و از جمل مرکب و تصدیق کاذب او را در پانصد و اندک این کمالات از جا ب دیگر
است و این صفات کامله از دست و منت انجم با و و اندک حقیقت و ذات او عدم است
که شرمخص است و نفس خالص و این دید اگر بکرم او تعالی غالب آمد و درست کمالات را بصاحب
آنها برود و ادای این امانت با نکل باطل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود
ندید این زمان نه نامی از وی ماند و نه نشانی نه عین ماند و نه اثری چه عدم لاشع محض است
در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب او را ثبوت تحقق بود و جمیع کمالات
از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کمالات بلکه ام کمالات ازین تحقیق لازم آمد که این فنا آخر
و اکمل است زوال وجودی غائی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است
تا زوال متصور شود و عدمی بود که جویم وجود خود را بر پا میداشت و چون این توهم زائل گشت
و بزوال شهودی تحقق شد عدم صرف ماند که بالک و لاشی است پس از زوال شهودی چاره نبود
و زوال وجودی هیچ در کار نباشد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب شخصیت و هویم
بمیز منصور در کشف سر حاطه و قرب معیت او تعالی در ارجع داشتن این سر عظیم کمال و کل کتاب اکرم
و قرب و معیت و احاطه و سراین دوصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال که بنادران حضرت
جل سلطان از قبیل مشابهاً و شطیحات است آن قرب و معیت و آن وصل و اتصال که در قسم ما
در آید و حق با شو و جناب قدس خداوندی جل شان از ان مدرک و معلوم متوهم است لیکن در آخر کار
این قدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره شبیه بآن قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی
که در ان آئینه متوهم است حاصل است که از عالم قرب و اتصال موجود و مبوهوم است و چون
حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقی است و عالم در مرتبه حس و دهم مخلوق گشته است ناچار

و تحقیق نصیب او نباشد که عدم تعین و اثر وی منتفی نگشته است لیکن این آن وجود ثبوتیست که ممکن را
 در مرتبه و هم حس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مرتب ساخته و مرات کمالات مرتبه حضرت وجوب
 تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته در رنگ عدم ذایل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت
 پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آنرا در مرتبه حس و هم ثابت گردانیده و الحال
 همان ثبوت بعد از زوال عدم نایب مناسب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بنحو و نسب داشته
 و کادر خانه عدم بوی برپا مانده و این کار خانه که به نیابت عدم بوده است تا بحدی برپا است که
 انقیض آن ثبوت نبرجا است و امکان را بقا است و چون معالیه از انقیض ثبوت بالا رود وجود را
 تقابل نماید بلکه عدم را مجال تقابل او نبود و امکان را اصلاً گنجایش نباشد درین وقت کار و بار دیگر
 است و ساز و عمل ساز دیگر سر او ادنی اینجا باید حجت تا هر جا که ثبوت امکان و مجال عدم است آنچه
 بنقض است باشد داخل قاب قوسین است و چون امکان و عدم بکلیت رخت خود بر بستند و کوسن طست
 زدند کالات او ادنی در پیش است نه آنست که درین وقت ممکن ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام
 او بذات بحت تعالی ثابت میگردد و قیام که بظنی از ظلال ذات بوده تعالی ذایل میشود و
 کسی که در خاک شد خدا نیست به قیام این عارف بذات واجب الوجود تعالی در رنگ قیام صفات
 اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بر مرتبه است که آنجا از صفات هیچ ملحوظ نیست هر چند صفات را از
 ذات تعالی انفکاک نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است و تقدم دارد و قیام او ازلی نیست
 و بدایع حدوث قسم اما صفات را نقائص است که اعدام باشند مثلاً عدم علم و عدم قدرت و معالیه
 این عارف از نقائص اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پوشیده نماند که معالج چون
 از نقائص عدم بالا رود وجوب تحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محالست گویم واجب و قیام
 گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبه و هم حس ثبوتی نیست و وجوب وجود از کجا متصور
 ادین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار وجود خارجی
 است و قیام عارف باعتبار وجود و نبی اگر ثبات و تقرر دارد و سبب اناست باید دانست که
 نقائص انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم ذایل گشت انا را موردی
 نماند که بران اطلاق نموده آید محالست ثبوت بعد از زوال عدم اگر چه طویل الذیل است و ثبوت هر چه

که بر تقدیر زوال حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز وجودی در
 در و سبب نبود زیرا که یک از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیض لازم نیاید
 و وجود نزد صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر هر تقدیر قلب حقیقت
 لازم است و آن مستلزم اتحاد و زندقه است چو آب نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب
 است تعالی یا از اخص صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود و عکسی است
 از عکس آن با بطل هر وجود دیکه عدم در طرف او افتاد مظان امکان است و احتیاج بر رفع عدم که نقیض
 اوست و از صفات واجبی جلشانه اگر چه از دایره امکان خارجند اما چون احتیاج بذات واجبی دارند
 تعالی و اعدام متقابل هر کدام را ثابت است از ثبوت امکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی
 و انگیزشان است اگر چه قدیم اند از ذات واجب تعالی منفک نه نفس احتیاج دلیل امکان است
 اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل دایره امکان است و اگر احتیاج بغیر نیست بلوی
 از امکان دارد اگر چه داخل دایره امکان نبود چنانچه صفات واجبی تعالی که کمال آنها دون کمال
 ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس تحقق شود که از مظنه
 نقص و شائبه قصور منزه و مبرا است و صفات واجبی تعالی هر چند قدم در دایره وجوب دارند اما چون محتاج
 بذات اند وجوبشان دون وجوب ذات تعالی چنانچه وجودشان دون وجود ذات تعالی چه وجودشان
 را از عدم لقاضی دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلاً وجود ذات را تعالی و تقدس هیچ عیب متقابل
 نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد محتاج بود بر رفع
 آن نقیض و احتیاج از ممتنع است که مناسب حال امکان است تعالی امدن ذلک علواً کبیراً پوشیده
 نماند که در صفات واجبی جل سلطانۀ از اطلاق لفظ امکان تماشایی باید نمود که موهم حدوث و صفات
 اشد قدیم اند هر چند صفات واجبی واجب اند ذاتاً نیستند اما نظر بذات واجب جلشانه واجب اند
 که از ذات منفک نیستند و حاصل این معنی هر چند بنجر با امکان است اما از توهم حدوث خالیست و عدم
 حصول نقیض که عدم باشند موجود واجب را تعالی کشف است و شهودی اگر چه بعین استدلال
 ننموده آید در رنگ آنکه بر بدیهی منعی بصورت استدلال آرد بر سراسر سخن آیم و در جواب سوال
 گویم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا خیر از وجود چیزی دیگر در و سبب نمی ماند و بجز ثبوت

که مستلزم نقص و قصور است آورده میشود آن الفاظ را از ظاهر معروف باید داشت و جناب قدس خداوندی را
 جل سلطانہ از جمیع صفات نقص و کمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضی الفاظ که در شرع
 با تحفرت جلشانه وارد نشده است بتقلید مشائخ عظام بطریق تجویز نموده می آید مثل مراتبت و غیره از ان
 ترسان و لرزان است ربنا لا تؤاخذنا ان لیسنا او اخطانا اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور ظلی و امثال آنها
 که در عبارت تو واقع میشود لازم می آید تنزل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشائخ دیگر گفته اند
 و حال آنکه تو انکار تنزل وجود می نمائی و جہ آن چیست گویم که تنزل بر تقدیری لازم می آید
 که منظر را همین ظاہر میگویم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین گویم تنزل چرا باشد و بختار این
 فقیر عدم عینیت ظاہر است با منظر و آمد سبحانہ الموفق مکتوب **بخصوصت و تحجیم مولانا**
 ظفر احمد رومی بعد از بقای ذات عارف را هر صفتی از صفات و هر لطیفی از لطایف
 بکلیت ذات بر آید عارف کامل تمام المعرفة را بعد از بقای ذات چون صفات و اخلاق
 کامله عنایت فرماید هر صفتی از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بر آید انکه
 بعضی از ذات متصف بصفتی باشد و بعضی دیگر متصف بصفت دیگر مثلاً ذات او تمامه مسلم
 خواهد بود و تمامه بصرو تمامه سمع خواهد بود و چنانچه محققان صوفیه در صفات واجب جلشانه گفته اند
 که ذات الله لکلمه علم و کلمه قدره و کلمه سمع و کلمه بصر مثلاً از اینجا است که مومنان حق سبحانه
 در بهشت بے جدت خواهند دید که بکلیت خود بصر خواهند بود و چون تمام بصر باشند جدت یا
 چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه عوام مومنان را بعد از الیتا و اللتی در آخرت میسر خواهد شد
 او لیار آنکه خواص مومنانند در دنیا میسر خواهد بود و که نسبه آنها نقد اینها است نسبه آنها را
 از اینجا قیاس باید کرد **۵** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا + ذلک فضل الله یؤتی من
 یشاء و الله ذو الفضل العظیم و همچنین هر لطیفی از لطایف آن عارف در نبوت برنگ کلیت
 او می بر آید تمامه عارف لطیفه روح می گردد و تمامه لطیفه قلب می شود و علی هذا القیاس
 سایر اللطایف الانسانیة من النفس الناطقة و السر الخفی و الالهی و مہربن منوال است
 بر جزوے از اجزای او و هر عنصری از عناصر او که حکم کل پیدا می کند مثلاً عارف
 تمامی خود را عنصر خاک می یابد و تمامی عنصر آب تصور می نماید و چون لطیفه قلب با حقیقت

ذات ممکن گشته اما کلام انار انجام آورده نیست گویا وضع لفظ لایا ان برای حقیقت عدم بوده است که از حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلی جزو عظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کارخانه ممکن از عدم پس شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حدودی که در اینجا امکان است از عدم پیوسته گشته اگر کفر نه در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود در حق ممکن مستعار است و آن تمخیل و توهم است اگر چه ثبات و استقرار و دور و بدانند صفاتی که بذات واجب و سلطان قیام دارند ذات عز شأنه بنامه رنگ بر یک از ان صفات ظهور میفرمایند آنکه چندی از ذات متصف بصفات بود و چیز دیگر متصف بصفات دیگر چه در ان حضرت بعض و تجزئی نیست بسیط حقیقت است بر حکمی که انجامات نایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه اراده و کلمه قدرت و قیام عارفان از ذات واجب جل سلطان به ملاحظه اسماء و صفات پیدا میشود و نیز ازین قبیل است که بکلیت برنگ آن می برآید و برعکس مریای دیگر تشخص او مرتبه خود را ادانماید فهم من فهم قیاس است یعنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن و سلم نیست طوطی را بدور است شکر خانی بند این طور ظهور که مرآت بکلیت برنگ صورت برآید اگر عارف را بعد از فنا اسم بقالی بآن ظهور پیدا شود اکل تعینات او خواهد بود که وجود و محبوب حقانیت که بولادت ثانی او را میسر گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبه جمع است بر تعینات دیگر که ازین مرتبه ناشی از منزیت و فضل دارد و در رنگ منزیت و فضل که حروف و کلمات قرآنی را است بر حروف و کلمات دیگر هر چند هر دو حدوث و امکان تسم اندا بسته بود که بر ظاهر بی این تعین را بیان تعینات دیگر برابر میند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوی دانند ازینجا فضل عارف در باب و منزیت او بر دیگران مثل منزیت کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران قیاس نمائی نیست هر کس افسانه بخواند افسانه است بذات و آنکه دیدش نقد خود مراد است بنحو بان که محمد رسول الله صلی علیه و سلم را بشر گفتند در رنگ سائر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و صاحب دو لسان که او را علیه الصلوة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سائر ناس ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تنبیه در اداس بعضی از مطالب فقیر که بذات و صفات واجب جل شأنه تعلق دارد بواسطه تنگی میدان جبارة الفاظ موهوم صفات ممکن

حق می انگارند بعضی از دنیا گفتم بہت امر و در چون جلال تو بی پرده ظاہرست: و جبرتم کہ وعدہ فردا
برای چیست: تعالیٰ اقدس العزتوں علوا کبیر الحق را سجدانہ این کوۃ نظر ان چہ گمان برده اند و حسن و
جمال اورا چہ تصور نموده مگر نشیندہ اند کہ اگر فرشتہ تارے موسے حور بہشت کہ از مخلوقات
ومی است سبحانہ در دنیا افتد از اضاعت و اشراق آن سوی ہرگز در دنیا شب نیفتد و
ظلمت نشود و قعۃ سوختن کوہ طور و پارہ پارہ شدن آن بیک تجلی حق جل و علا و افتادن
و بیہوش گشتن کلیم امد علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام از ان تجلیہا بآن منزلت و قرب
نص قرآنی ثابت شدہ است و انیان باین بھجودی بہہ وقت بے پرده حق را بینندگان
و بوعده رویت اخروی عجب کنندگان لقا استکبر وافی القسم و عتوا عتوا کبیر علما سے
اہل سنۃ و جماعت شکر اشد تم سعیم جاہنا کندہ اند و بہر این تعلی بر مخالفان اثبات
رویت اخروی کردہ کہ غیر از اہل شستہ از فرق مخالفہ ہیکس چہ از یسین و چہ غیر از یسین
برویت حق جل و علا قائل نیست بلکہ آنرا محال غفلتے انگارند و اہل شستہ ہم آن را
بلا کیف گفتہ اند و مخصوص بآن نشاداشتہ و این بوالہوسان درین نشاد فانیہ حصول
این دولت قاہرہ را تصور نموده اند و بخواب و خیال خود خورسند گشتہ رہنا آتامن لکنا

رحمۃ و ہیئی لناسن امر تار شد او السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعا المصطفیٰ علیہ
آلہ القلوات و التسلیمات انہما و اکملہا مکتوب شخصیت و مکتوب ہمہ منصور و حقیقت
کائنات و فرق میان مکتوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات: این عرصہ کائنات کہ معائن
و مشاہدہ و منبسط و مطیع و طویل و عریض تمخیل میگردد و نزد حضرت شیخ محی الدین بن العرب لہو
تا بیان او حضرت وجود دست کہ جز او در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است
سجدانہ کہ آنرا ظاہر وجود نامند کہ بواسطہ انعکاس و تلبیس صور ظنیہ متکثرہ کہ آنرا باطن وجود
میگویند و معبر بایمان ثانیہ اند آن وجود کہ بروحدت و بساطت خود است متکثر و منبسط و طویل
و عریض و در تمخیل سے در آید میفرمایند کہ مشاہدہ و محسوس بہہ چہ عوام و چہ خواص در ان صفحہ در
کسوت کونیہ و در صور و اشکال نمایرہ حضرت حق است سجدانہ کہ عوام را مکتوب ہم عالم میگردد و عالم
اصلا از خانہ علم بیرون نیامدہ است و بوسی از وجود خارجی نیافتہ علوس آن صور ظنیہ است

جامع است برنگ کل منصف میگردد و قطعه که او را بمقتضی قلبیه بوده زایل میشود و مظهر این زبان خالص
 میماند و در رنگ جد بے روح نمایان و چنان تخیل میگردد که درین رفت و آمد گردش ازین راه
 بوی نرسیده است و او بر صراحت اصلی خود است در رنگ آنکه در دیگر پخته و آنه خام بر صرافت
 اصلی بماند نه حرارتی از آتش در و سبب اثر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد فایده مافی الباب بعد
 از رفع این تعلق و بعد از غلبه منصف برنگ سایر اجزا میگردد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل میگذرد
 مکتوب **مقصود ششم** مجریم تصویر در جواب سوال او از معنی المجاز قنطرة الحقیقة که از جهت
 مجریم پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة چه معنی گفته اند بدانند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل اصل
 شاه راه کشاده است مگر این اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم معرفت
 اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود لان صورت
 الشئ مانیکشف به فلک الشئ لیکن بدانند که المجاز قنطرة الحقیقة بر تقدیر سه است که گرفتاری
 بجاز در میان نیاید و بنظره ثانیه نگشدد نظره اولی است که قنطرة حقیقت است که مجر صادق
 آنرا النظره الاولی لک فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام گویا بلفظ لک اشاره
 بمحصل ایندولت کرده و اگر عیاذاً بالله سحانه گرفتاری بجاز در میان آمد بلکه بنظره ثانیه
 کشید آن مجاز سدر راه وصول حقیقت است قنطرة چه بود سبب است که بپرستش خود
 میخوابد و دیوی است که از حقیقت میگردد و اندک آن مجر صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام
 نظره ثانیه را مضر دانسته النظره الثانیة حلیم فرموده کدام چیز مضر از ان بود که از حق
 باز دارد و باطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی مقته نافع است که با اختیار
 نبود و اگر با اختیار بوده حکم نظره ثانیه دارد که **بیه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و اثبات**
این مطلب کافیه است البیان صوفیه خام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط گرفتاریها
 بصورت تجلیله پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطبع آنکه آنرا وصول بحقیقت سازند
 و معراج حصول مطلوب نمایند کلاً این خود سدر راه مطلوب است و حاجب حصول مقصود باطل
 است که در نظرشان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاده جمعی از اینها حسن جمال این صورت
 حسن حق دانسته جل شان گرفتاری باینها معین گرفتاری بحق می دانند و مشاهده آنها را مشاهده

با حق والسلام مکتوب شخصیت و ششم بفقیر محمد ششم کشمی در تحقیق مرتبه و هم که عالم دارا نمیشود
 وجود دارد و ما نیاز به ذلک عالم را که موهوم میگویم نه باک نمیست که عالم نبوت و مجعول هم است چگونه نبوت
 و هم بود که فهم نیز از جمله عالم است بلکه باک نمیست که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبه و هم خلق فرموده است
 و هر چند و هم در آنوقت بوجود نیامده بود اما در علم احد سبحانه بوده و مرتبه و هم عبارت از نمودنی بود
 که در رنگ دایره که از نقطه جواله در دهم ناشی گشته است که نموده و در دایره بود و حکیم مطلق جل جلاله
 عالم را در غیر مرتبه خلق فرموده نمود و محض را ثبوت و ثبات بخشید و از غلط بصحت آورد و لکن
 بصدق کشید و نفس الامر ساخت و ذلک یابد اکتساباً تم حسناً مرتبه موهوم عجب مرتبه
 است که آنرا با موجد و هیچ مزاحمت نیست و هیچ تداخل نه و هیچ جتنی از جهات با و اثبات نمی نماید
 و هیچ حدی و نهایتی از او پیدا نمیکند دایره موهوم را با نقطه جواله موجوده هیچ جنگ نیست و هیچ جتنی
 از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بحدوث این دایره پیدا نتوان گفت
 که نقطه در عین دایره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات
 مزان دایره را نسبت بآن اشیا است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبه دیگر کان
 است دایره بادی از انجبات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بحدوث این دایره هیچ حدی و نهایتی
 پیدا نشده است و بر صرافت حالت سابق خود است و لهذا التل الاعلی ازین بیان و ازین تمثیل
 حال عالم با صانع عالم جل شانہ دریاب که او را سبحانه یا بجا دین عالم حدی و نهایتی حاصل
 نشده است و حتی از جهات کائن گشته این نسبت انجا چگونه متصور گردد که در آن مرتبه علایا و ایتیان
 نامی و نشانی نیست تا تصور نسب نموده آید بید و ثبات چندان که در نظری حصول این نسب
 و ثبوت انجبات را در حق صانع عالم جل شانہ نسبت بعالَم تصور نموده نفی رویت و جب تعالی نموده اند
 و آنرا محال انگاشته و جعل مرکب و تقدیق کاذب خود را بر کتاب و سنت تقدیم داده گمان برده اند
 که اگر حق جل و علا مرتب شود البته در جتنی از جهات خواهد بود و از را کی و آن مستلزم حد و نهایت
 است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ ثابت نیست رویت
 اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و وجهت نبود چنانچه تحقیق این معنی خواهد نمود و مگر بدانستند
 که این مخطور در وقت وجود عالم نیز کانین است زیرا که در نیوقت صانع تعالی از عالم در جتنی

که در مراتب حضرت وجود ظاهر گشته نمودی در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود انداخته
مولوی جامی علیه الرحمة منجمه کون را بقانون سبق بذکر ویم بصفی ورتقا بعد ورق بنحقا که
ندیدیم و نخواهیم درو بن جز ذات حق و شیون ذاتیه حق بن و آنچه مکشوف و معتقد این فقیر است
آنست که این عرصه عرصه ویم است و این صورت اشکال که در آن عرصه است صورت اشکال ممکنات
است که بجنع خداوندی جل سلطان در مرتبه حس و ویم ثبوتی پیدا کرده است و اتقان یافته
و هر چه مشهود و محسوس است درین صفحه از جنس ممکنات است هر چند بعضی از سالکان را آن مشهود
منویم بواجب گردد و بعنوان حقیقت ظاهر گردد اما فی الحقیقت از افراد عالم است و او تعالی و را
الوراد است و از دید و دانش با جدا است و از کشف و شهود ما مبر است و خلق را وجهی که نماید
در کدام آئینه در آید و بن غایت مافی الباب این عرصه منویم بطل آن عرصه خارجی است که شایان
مرتبه حضرت واجب است تعالی و تقدس چنانچه وجود این مرتبه تطل وجود آن مرتبه است و این مرتبه
ویم را اگر باعتبار آنکه تطل مرتبه خارج است خارج گویند گنجایش دارد چنانچه باعتبار وجود ظلی او را
موجود نیز گویند و این عرصه ویم در رنگ عرصه خارجی نفس الامری است و احکام صادق دارد
و معاملة ابدی بآن مربوط است چنانچه محض صادق از آن خبر داده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام
ملاحظه باید نمود که ازین دو مکشوف کدام یک بتجزیه و تقدیس خداوندی جل سلطان اقرب
و البقی است و بجناب قدس او تعالی اولی و انب و ازین دو کدام مناسبت بدایت و توسط
حال وارد و کدام مناسب حال اینهاست سالها این فقیر معتقد مکشوف اول بوده است و احوال
عجیب و مشاهدات غریبه در آن موطن گذرانیده و مظلما می وافر در آن مقام حاصل کرده آخر الامر محض
فضل خداوندی جلشانه معلوم گشته که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است بجهان که نفی آن لازم است
و بعد اللیتما و التي بکرم خداوندی جل شان معاملة از نفی با شفا آمد و باطلی که خود را بحق و انمود و بود و از دید
و دانش فرورخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد و قدیم از
حادث متمیز آمد حاصل مکشوف ثانی است للمؤلف له باعی در عرصه کائنات با وقت نعمت
بسیار گذشتیم بسرعت چون سیم بگشتیم همه چشم ندیدیم درو بن جز تطل صفات آمده ثابت درو
الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا

ما صحبت است و اصحاب کرام بدولت محبت خیر البشر علیه وعلیه السلام و التسلیمات از اولیای امت
افضل انکریج ولی بمرتبه محابی در سداگر چه اولی قرن با شما المسؤل من الاخوان الدعا و السلامه
الایمان ربنا آتئنا من لدنک رحمة ونبی لنا من امرنا رشد آرحم علی و رقی خود گردانیده است و
باصلاح آمده است حضرت حق بجانہ استقامت و بادوئسلام مکتوب ہفتا و ہم بمولانا احاق
ولد قاضی موسیٰ در تخریفین بر صحبت ارباب جمعیت الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفا مکتوب
تخریفین کہ بمصوب رحم علی در ویش مرسل داشته بودند رسید چون نبئی از ذوق و شوق بوده
مشرت بخشید و در کاغذ علیہ واقعہ کہ رود اوہ بود نوشته بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت
انجامید این قسم واقعات بدشراست سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید و از گوش باغوش
رسد امر و ز کہ تذکرک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و بتسویف و تاخیر نباید
انداخت حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن از جماعت
مرجو کہ در روز جمعہ و دلعت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر بیسر شود در ان ساعت از حضرت
حق بجانہ و تقالی چه باید طلبید ہر کسے چیزے گفته چون نوبت بمن رسید گفتیم صحبت ارباب
جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بفعی مکاتیب را نقل گرفته کہ بمصوب
رفع فرستادہ است حضرت حق بجانہ و تقالی منتفع گرداناد دیگر اخوی شیخ کریم الدین چند گاہ است
کہ آمدہ اند شاید کہ از احوال خود بشما نوسند از دوستان توقع دعا است ربنا انکم لانا و اعفانا
ارحم علی کل شے قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیہ و علی الاصلوات
والتسلیمات مکتوب ہفتا و ویکم بجناب سیر زاوہ خواجہ محمد عبید آمد در تین سیان قائل
موسوم کہ عالم است و میان موجود حقیقہ کہ صانع عالم است و مدال مثل الاسلے نقطہ جو کہ
دائرہ از دوسے در وہم ناشی گشتہ است چنانچہ در خارج موجود است در وہم ہم موجود لیکن
آنجا بے روپوش ننودہ دائرہ است و اینجا باین روپوش و موجود در خارج و در وہم نہ باینفعی است
کہ در ہر مرتبہ وجود علیہ دارد کلا بلکہ یک موجود است ہم در خارج و ہم در وہم کہ آنجا بی روپوش دائرہ است
و اینجا بار و پوش و این دائرہ موبہدہ کہ در وہم ننودے دارد بے بود کہ از غلط پیدائشہ است
اگر آخر در آن مرجہ موجود گردانند اثبات تقرر و بند و نمود با بود و سلا ندہر آئینہ از

شیخ میفرماید بعد از تمیز بین ما و حال آنکه در میان عبد و رب پنجاه هزار ساله راه است که کریمه
 تخرج الملكة والروح الی فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة اشارہ بآن است و شیخ خود نیز
 باین دوری راه معترف است از اینجا است که بجز ت فائل گشته است ساده لوحی از دوری این
 راه حق را سبانه بعید نه انگار و از خود دور نیندازد و فانه سبانه قریب بل اقرب الی العبد من
 نفس العبد بلکه این بُعد باعتبار درک و معرفت است نه باعتبار مکان و مسافت نقطه آخر دائره
 نزدیکی تر من نقطه ما است بمبدأ دائره لیکن چون پشت او را بجانب مبدأ ساخته اند و رو
 او را بطرف دیگر گردانیده ناچار یافت او با وجود قرب از مبدأ دور افتاده است و بعد از طی
 جمیع نقطه مربوط گشته است اے کمان و تیر با پر ساخته به صید نزدیک تو دور انداخته به
 هر که دور انداز ترا و دور تر به از چنین صید است او مجبور تر به بلے تا شد تمامی بعد نکشد قدر است
 قرب نداند ماضی اقتد سبانه فهو خیر و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب ہفتاد و دوم
 بنجاب خواجہ حسام الدین احمد در آنکہ تلونیات عسکر بار باب جمعیت تکلیف است با جواب
 استفساری کہ در باب مولود خواندن نموده بود احمد مقدس سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ الصغیر شریف
 و ملاطفہ نمید کہ از روی کرم و شفقت نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعہ آن مشرف گشت
 مد سبانه الحمد والمئنتہ کہ بصحت و عافیت اند و از تفقد احوال دوستان دور افتاده فارغ نیستند
 احوال و اوضاع فقرای اینچہ و دست و وجوب حمد است کہ در حین بلا عافیت است و در مظان فقر
 جمعیت فرزندان و دوستان کہ ہمراہ اند اوقات شان جمعیت است و احوال ایشان در ترے
 و تواید عسکر و در حق ایشان خالقہ شخص است کہ در عین تلونیات لشکریان تکلیف نفسیشان است
 و در عین گرفتار ہیاے شتی کہ از لوازم این موطن است گرفتار یک مطلب اند کہ رابالایشان
 کارے و نہ ایشان را از کسے بارے مع ذلک مسلوب الاعتبار اند و بدولت جس و قید گرفتار
 عجب جسے است کہ ربانی را در عوض آن بچہ نخرند و طرفہ قیدے است کہ اطلاق را از اینجا
 بہ پیشینے نہ ستانند الحمد لله سبانه والمئنتہ علی ذلک و علی جمیع نعمہ العظام محمداً مقصود
 از فرستادن کتابت بہ قرۃ العینین اطهار حسرت بود و برفوت بعضی نعمتنا کہ در جوار وطن
 حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن آنجا مربوط بصلاح ایشان است

غلط حس خواہد برآمد و نفس امر خواہد گشت و احکام صادرہ پیدا خواہد کل پس این دائرہ در وہم حقیقت است
و صورت حقیقتش بہمان نقطہ جوالہ است کہ بآن برپا است و صورتش بہمان دائرہ است کہ ثبوت
و ثبات پیدا کردہ است این صورت ہر چند عین آن حقیقت نیست کہ صفات و احکام متنازعہ
دارد اما از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد حقیقت است کہ باین نمود خود را تمخیل گردانید
است ۵ خوشتر آن باشد کہ سر دلبران بگفتہ آید در حدیث دیگران : حضرت شیخ محمد بن ابی
ابن العربی قدس سرہ در نیتقام گوید و ان شدت قلت ان حق من وجہ و خلق من وجہ
و ان شدت قلت بالبحرۃ لعدم التمییز بینہما لیکن باید دانست کہ این تمیز در میان حقیقت و صورت
ہر چند در وہم است اما چون صورت در آن مرتبہ بایجاد خداوندی جسلطانہ موجود گشتہ است
و ثبات و تقرر پیدا کردہ ہر آئینہ نفس الامر شد و تمیز نفس الامر حاصل ساختہ بطریق
خلیقت موجود خارجی گشتہ چہ وجود صورت چنانچہ ظل وجود حقیقت است مرتبہ نمود بعد از حصول بود
ظل خارج آمدہ پس تمیز در میان حقیقت و صورت چو نکہ نفس الامر بلکہ خارجی شد محل یکے
بر دیگرے متعین گشت و یکے عین دیگرے نیامد و آنکہ عین گشتہ است زیادہ بر تمیز و ہی نفییدہ
و و را از امتیاز ملے ندانستہ سبحان احد مرتبہ وہم بواسطہ ایجاد خداوندے علی شانہ کہ
در ان مرتبہ واقع شدہ است خارج گشتہ است و نفس الامر آمدہ دور از علم و خارج کہ متعال
است گشتہ و چون این مرتبہ خارج آمدہ است ناچار در دوسرے مرتبہ وہم را جدا نمودہ و لفظ
جوالہ موجود خارج گشتہ و دائرہ کہ از ان ناشی است سوہوم یافتہ عجب معاملہ است صورت
کہ از حقیقت ناشی است و ہر چہ دارد از حقیقت دارد و بیج جدائے اورا از حقیقت نیست
بزور اورا از حقیقت جدا ساختہ اند از توہم و تحقق آوردہ تمیز و ہی را خارجی گردانیدہ
اگر یہ صنع اللہ الذی لہ کل شیء ملاحظہ باید کرد کہ لاشئ محض را بقدرت کاملہ خود خلق
گردانیدہ است و دانایانیا قادر و مرید ساختہ بزرگے گوید ۵ چونکہ او شد گوش و چشم و
دست و پاے بخیوہام و چشم بندی او خداے بچشم بندی چگونہایش دارد ویرا کہ چشم بندے
در جامی ثابت است کہ غیر واقع را واقع نماید اینقدرت خداوندے جلشانہ غیر واقع را
واقع گردانیدہ است و احکام کا ذبہ را کہ در آن مرتبہ کا ئن بود و مادہ ساختہ ۵

که شیخ آنجا کلمه دارد که در آن اقامت و ورزیده است شاید در آخر با خطی از نیتقام فرا گرفته باشد بعد سزا
درین طور بعد بای پیچون بدو اعتبار نتوان گفت تنگی میدان عبارتست با صورت مثالی آن
بعد پیچون در عالم مثالی بعد مسافت مشهود است بجا آنکه لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت اعلم بحکیم
و السلام علی من اتبع الهدی فصل بالآخر ازین بیان لازم آمد که علم در مرتبه حیوانیه که قوی است
ثابت نبود چه علم حصولی و چه حصولی و چون در مرتبه حیات ثابت نبود در مرتبه حضرت
ذات عز شأنه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است و چون علم ثابت نباشد نقیض او ثابت
بود لغای الهی بجا آنکه عن ذلک علوا کبیرا بعضی ازین اشکال منی بر معرفت دقیقه است
که کم کس از اولیاء اصدیان لب کشاده است باید دانست که علم واجب جل شأنه مثلاً
چنانچه از صفات ثمانیه حقیقت زائده است چنانچه اهل حق فرموده اند از شیون و عبارات
ذاتیه غیر زائده است نیز و چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات لغای متعلق آن نیز
ما سواى ذات است بجا آنکه عالم باشد ما سواى با صفات زائده واجب جل سلطان چه آنچه بدیانت
تسم گشته است اسم زیادتی پیدا کرده شایان مرتبه مقدسه حضرت ذات لغای و تقدس نبود و
تعلق بان جناب قدس پیدا نمند حصولی باشد آن علم و حضوری اگر حضوری است نیز بطلی از ظلال حضرت
ذات لغای متعلق است اگر چه اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چنانچه مرتبه اتحاد
نیز ظله از ظلال بمرتبه مقدسه است نه عین آن اگر چه جمیع گمان غیبت آن برده اند و قسم دیگر که از
شیون ذاتیه غیر ذاتیه است متعلق آن حضرت ذات است و پس لغای و تقدس و بالاتر است
از آنکه ما سواى ذات او لغای و تقدس عز سلطان تعلق پیدا کند بالجملة علمی که زائده است
تعلق آن مقصود ما سواى ذات است لغای و تقدس و علمی که زائده نیست و محجوب اعتبار است تعلق آن
مقصود بر حضرت ذات است لغای و تقدس و علمی که در مرتبه حضرت ذات لغای متعلق
است همان علم زائده است که شایان آن مرتبه مقدسه نیست که ظل آن شایان علم غیر زائده
است از انتقاع آن علم ثبوت نقیض آن که جهل است لازم نیاید هرگاه که علم از
صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سراسر نقص است چه
گنجایش دارد که در آن حضرت باریا بدیانت مافی الباب این هر دو نقیض از آن

که ایشان اوضاع لشکر و لشکریان را بهتر میدانند و قطع و ضرر را بنیو ملن را بدیستر شناسانند راج یافته بود
 که اگر نبویسی که از آفات محفوظ خواهند بود و بیایند الغیب عند الله تعالی افاصله سجاد که این امر با آن
 بکریم الله سجاد با وجود کثرت اختلاط بار باب تفرقه بیکس را تا این زمان آفت تفرقه نرسیده است
 و از مطالب باز نمانشته دیگر در باب موبود خوانی اندراج یافته بود در نقص قرآن خواندن
 بصورت حسن در قصاید لغت و منقبت خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف
 قرآن است و التزام رعایت مقامات لغته و تردد صوت بآن طریق امکان با تصفیق مناسب
 آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر بر خیمه خوانند که تحریفی در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصاید
 خواندن شرائط مذکور تحقق نگردد و آنرا هم بغیر من صحیح تجویز نمایند چه مانع است محذوبان خاطر فقیر
 میرسد این باب مطلق نکنند بوالهوسان ممنوع نمیکردند اگر اندک تجویز کردند بخیر بسیار
 خواهد شد قلیله تفسیر الی کثیره قول مشهور است والسلام مکتوب بهنقتاد و موسوم
 بحضرت خواجه محمد و مزاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات که فوق علم است و در بیان آنکه
 علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا سایر الصفات حضرت شیخ
 محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس نوشته اند تعین اول از اجمال حضرت
 علم اعتبار نموده اند و آن را حقیقت محوی گفته علیه و علی آله القلوات و التسلیات و کشف
 این تعین را تجلی ذات دانسته و فوق این تعین لا تعین میدانند که مرتبه ذات بخت است
 و احدیت مجرده از جمیع منسوب و اعتبارات پوشیده مانده که فوق شان اعلم شان الحیوة است
 که علم تابع اوست و او ام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم و چه علم حصولی و چه علم
 محصور و این شان الحیوة شانه است عظیم الشان شیون و صفات دیگر و جنب آن حکم
 جد اول و از نسبت بد ریاض محیط عجب است که کشف بزرگوار باین ملکوت و وسیع سیر نظر نموده
 است و از گلشنای این گلهای علوم و معارف نه چیده و هر چند این شان بحضرت
 ذات غر شان اقر ب است و بجهالت و عدم ادراک النسب اما چون شایسته تنزل اولیات
 دار و از مظان علم و معرفت است قل او کثر در الوقت که این فقیر را بکریم الله سبحانه
 سحره در ان شان عظیم الشان انشاده بود و رنه آن مقام بهسانت بعیده مشهود شده بود

بنصرت محمد و مرادہ خواجہ محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق
 و راس خاص حضرت ایشان در ان باب و حسب اتفاق این مکتوب شریف با تمام رسید محمد
 و سلام علی جہادہ الذین اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سرہ و التجلی من الذات لا یکون
 الا بصورة التجلی له فالتجلی له مارای سوی صورتہ فی مرآة الحق و ماراے الحق ولا یکون
 ان یراہ و المراد من مرآت الحق ہوا نشان الذاتی الذی ظلہ لاسم الزائد الذی ہو مبتدئ
 لتعین التجلی له فان لكل اسم زائد ہو مبتدئ لتعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبہ
 الذاتیہ و ہوا نشان الذی ہو مجر و اعتبار فی الذات کما حقت فی غیر موضع و لیس
 المراد من الذات مطلقا فان المطلق لا یکون مرآة للتقید و لما كانت المرآت مقیدہ مثل
 الصورة الکائنہ فیہا و اصلا لاصل تلك الصورة لاجرم تجلی المرآت فی نظر التجلی له بصورتہ
 الکائنہ فیہا من غیر زیادہ و لا نقصان لان تجلی ذلک الشان و ظہورہ فی بذہ المرتبہ الی
 وقع التجلی فیہا لا یکون الا بذہ الصورة الی کان التجلی له علیہا الا ان ظہورہ ببذہ
 الصورة لبناء و عدم تعلقہ بالعالم شہر و بوسط الاسم الظل ہو مبتدئ لتعین صورہ التجلی
 و بذہ المرآت المقدسہ بمائتہ لساہ المرآہ فان ظہور الصورة فی تلك المرآہ کائن فی زاویہ
 من زوايا لا تظہر لمرآہ با عیان الصور احوالہ فیہا لبانیہ مبینہ بخلاف بذہ المرآت المقدسہ
 فان الصورة غیر حالتہ فیہا و لا حاصلہ فی زاویہ من زوايا بالعدم الحالیہ و المحلیہ
 فی تلك الحضرة و کوحسب عدم التبعض و التجزئ فی تلك المرتبہ المقدسہ و لو ہما
 بل تظہر بذہ المرآت المقدسہ بکلیتہما بصورة التجلی لہم کون ہی مرآة صورة فالتجلی له
 ماراے سوی صورتہ فی مرآت الحق الذی ہوا نشان الذات الذی ظہر بصورة
 التجلی له و ماراے الحق المطلق و لا نشان انخاص علی النہج التشریحی و لہنا المقدس
 و لا یکون ان یراہ ہذا منہ علی راس الشیخ فی نفی امکان الرویۃ التشریحیہ و اثبات
 الرویۃ فی الظہورات التثبیہیۃ ساجدۃ اللطیفۃ بطریق التمثیل و المثال و ہو کما
 ترے مخالف لما اتفق علیہ علماء اہل السنۃ و الجماعۃ شکر احد تعالیٰ لیسیم
 من ان رویتہ تعالیٰ فی الدنیا جائزۃ غیر واقعہ و فی الآخرۃ بلا کیف واقعہ لا کون تمثیل

حضرت مسلوب بود و هیچ مخلوق نبود و عارفی گوید عرفت ربی بجمع الاضداد گویا بواسطه علوم مرتبه آن
مقام اقدس هیچ یک ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات در آن حضرت
مسلوب باشند علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز مسلوب باشد آن ممکن است که او را از نسب
و اعتبارات چاره نبود و جمیع در رفع نقیض در و سب نباشد خالق نسب و اعتبارات منزه است
از نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شایه درین موطن ممتنع است با آنکه گویم انتقای علم خاص
مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شایه طلیت است برین
تقدیر هیچ مخلوق را لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود و فافهم باید دانست که علمی که از شیون است
نعمانی هیچ مناسبتی ندارد و بعلمی که از صفات زائده است اگر چه اصل این علم همان علم است چه
صفت زائده ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در انکشاف است و حصول است
در عین حضور از علو درجه آن جهل نمیتواند در طرف او افتاد و بقاقت او بر خست و اندر خواست
بر خلاف صفت علم که جهل آنرا بقاقت برپاست اگر چه وقوع آن غیر جائز و خطاست و این
احتمال نقیض آنرا باعث انخطا و او گشته است و از تعلق آنجا بقدس باز داشته چه احتمال
نقیض کمال هر کمال که باشد آرد در آن حضرت گنجایش نیست قدرتی که در آن مرتبه مقدسه
اثبات نموده اند جان است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال
نقیض دارد اگر چه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع الشیون و الصفات الواجبه لتمام
و تقدس است و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد علم مخلوقات
آن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن با مرتبه مقدسه
چگونه متصور بود و دیگر آنکه بنده نوادی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف
خود جلای و بند و بعد از تنار اتم و بقای اکمل از نزد خود بخشند در نیو قست تواند بود که تعلق
بچون آن مرتبه مقدسه پیدا کند و جانی برسد که اصل را از آنجا کوتاهی کند و بر مرتبه اصل باصل
الاصل و اصل گردد این خصوصیت است که بنی آدم مرمت شده است و راه ترقی بر ایشان گشاده است
هم از اصل میگذرند و هم از اصل الاصل در جانی میرسد که اصل در رنگ ظل و راه میناید ذلک
فضل اتم و تیسیم من اشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب بنقش و و چهارم

وہی ایضاً لا تشلزم تحدید الموجود الخارجی حتی یکلم بالاتحاد و یبیینہ مبینا و بدینہ و انما یحدو
الموجود الخارجی مثله بالموجود الخارجی مثله و اما الموجود العلوی فلا یحدو بالموجود الخارجی
ولا یزاحمہ لتبائن المرتبتین الا ترے ان تصور شریک الباری تعالیٰ ونبوتہ فی العلم
لیحکم علیہ بالاستحالة لا یزاحم الباری تعالیٰ الموجود فی الخارج ولا یحدوہ ولا یقیدہ
اصلا حتی یتخیل فی دفعہ تملکاً غیر واقع بان احد ہما عین الاخر ہذا و لہر ج اے کلام الشیخ
فی التجلی الذاتی و ما یناسبہ فقو کہ ذکر الشیخ بعد ذکر ہذا التجلی حاصلہ ان ہذا التجلی نہایت
التجلیات و دعایہ العروجات و ما بعد ہذا الا لعدم المحض فلا قطع ولا تنعیب نفسک
تجصیل العروج فوقہ و الوصول وراءہ فلا مقام اعلیٰ من ہذا العروج من التجلی الذاتی
مکتوب ہنقاد و و یحکم ازین حقیقہ محمد یا شتم کشے در بیان آنکہ تجلی افعال و تجلی صفات
و تجلی ذات سبحانہ اخوی خواجہ محمد یا شتم کشے بداند کہ تجلی افعال عبارت از ظہور فعل
حق است سبحانہ بر سالک بر بنجیکہ افعال عباد ظلال آن فعل نماید و این فعل را
اصل آن افعال در یاد و قیام این افعال را بان فعل واحد شناسد و کمال این
تجلی آنست کہ این ظلال از نظر او تمام مختلف گشتہ باصل خود ملحق گرد و فاعل
این افعال را در رنگ جماد جیس و حرکت یا بد و انچه ارباب توحید وجود کہ بعینیتا شیاو
قائلند و ہمہ اوست میگویند درین موطن گفتہ اند و این افعال متکثرہ عباد را فعل یک
فاعل جلشانہ دانستہ آنجا اختفای انتساب افعال است کہ بہ فعلہ خود داشتہ و
حدوث انتساب است آن افعال را بفاعل واحد نہ اختفای نفس افعال است
و اسحاق آنها باصل شثمان مابینما و ان یکا و ان یخفی علی البعض تجلی صفات ذات
و ظہور صفات حق است سبحانہ بر سالک بر بنجیکہ صفات عباد را ظلال صفات واجب و لد
جل سلطانہا و قیام آنها را باصول آنها در یاد علم ممکن را مثلاً ظل علم واجب یا بد و قائم
باو داند و همچنین قدرت او ظل قدرت او تعالیٰ داند و قیام آن باو تصور نماید
و کمال این تجلی آنست کہ این صفات ظلال تمام از نظر سالک مختلف گشتہ باصول خود
ملحق گرد و خود را کہ موصوف باین صفات بودہ است در رنگ جمادی بے حیات و

و مثال ۵ یراه المومنون بغير كيف + و ادراك و ضرب من مثال + لان روية التمثل
 روية كيف و ايدى ليست روية الله تعالى بل روية مخلوق اوجده و اظهره بطريق التمثل
 و هو تعالى و راء التمثل و المثال و و راء التوهم و الخيال و كل ذلك مخلوق لا تعالى
 و لعجب من كبر العرفاء انهم تسلموا بالتشبيه عن التثنية و بالحادثة عن القديم و انفقوا
 بالمثال و عكفوا للمثال و ظنوا ان ذلك لمرض حدث لهم من قولهم بالتوحيد
 و الاتحاد و اصرارهم على قصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون روية اى
 فرد من افراد العالم روية له تعالى عندهم للاتحاد و بينهما من هنا قائل بعضهم بالشعر
 ان فارسی ۵ امر و زوجون جمال تو بے پرده ظاهر است بنه در جبرتم که وعدة فردا
 بر اے چیست بنه الا ان الشيخ اخذ من بين تلك الافراد فردا خاصا جامع حاصل
 بطريق التمثل و بولا يجدى نقعا كانه قدس سره بوفور عليه بالكتاب و السنة و اقوال
 العلماء رتبة على شناعة القول باطلاق الروية و الحكم بان رويتهم مطلقا روية
 سبحانه مع ذلك بغلبة السكر و فوت حال التوحيد فخلص من مضيق التشبيه مطلقا
 و ما تفرغ لتحقيق الكمالات التثنية سفر و ابل زعم ان المنزه الصرف قاصر و ناقص محدود
 تعالى كالمشبه ففر عن التثنية الصرف و جزأه بان الاكمال في الجمع بين التشبيه
 و التنزيه و الحكم بين احدهما عين الآخر ليرفع التحديد و التقييد مطلقا و لا يخفى
 عليك ان التشبيه معدوم في الخارج عنده و انما الموجود في الخارج هو التنزيه
 ا بصرف فلا يكون احدهما محذوا و مقيدا للآخر على قياس الوجود و لعدم
 الخارجيين فان العدم غير محذو للوجود و لا العكس فان الوجود على اطلاقه
 مع العدم اطلاقه مع الوجود غير مقيد احدهما بالآخر ولو كان العدم محذو للوجود
 لكان ينبغي ان يحكم بان الاكمال في الجمع بين الوجود و العدم و يكون احدهما
 عين الآخر و هو منسقطه تطلبه فلا يكون القول بالتنزيه الصرف تحديدا له تعالى
 و لا يكون الجمع كما لا بل نقضا و الحاقا للناقص بالكمال و معلوم ان المركب من الناقص
 و الكامل ناقص بقية الصور المعلومه اسما بالاعيان الثابتة عند ثابتة في السلم

حصول ظلال دروس باعتبار توہم بود امتیاز او نیز وہی باشد پس وجود ممکن چنانچہ
 باعتبار توہم است عدم او نیز باعتبار توہم باشد بیرون دائرہ وہم اور اقدار گاہ نمادہ اندچہ
 فی الحقیقت وجود بر صرافت اطلاق خود است و عدم بر صرافت اطلاق خود نہ منزلی
 آمدہ است و نہ این را ترقیہ لہاں اقتدار صانع است لغالے کہ در مرتبہ وہم ازان و ازیں
 عالمی را خلق فرمودہ است و اتفاق تمام دادہ و معاملہ ادبے و عذاب و ثواب سرمدی
 بوی منوط گردانیدہ و اذ لک علی القدر بغیرہ و آنکہ در بالا گفتہ ایم کہ حصول این دولت فنا
 از پر تو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلے ذات بعد از حصول این دولت فناست
 کہ تا نہ ہی نیابی فرق در میان پر تو تجلے در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب
 دریاب در وقت اسفار پر تو تجلے آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلے آفتاب بسا است
 کہ بعد از پر تو می اندختن تجلی بعضی را بنفس تجلے مشرف لنا زند و بواسطہ عرض بعضی عوارض
 بان دولت قصویٰ نہ رسانند اسفار را دریا بند و بعروض علت ماسوے یا ارضی بطلوع آفتاب
 تمتد نشوند و ایضاً در شہود اسفار کمال قوت باصرہ در کار نیست شہود آفتاب است کہ کمال
 قوت باصرہ میطلبد و حدت نظریہ خواہد خفاش مسکین در ادراک اسفار قادر است و در ابصار
 آفتاب عاجز دیدہ دیگر میاید کہ بان ابصار آفتاب نماید و بسا باشد کہ استعداد پر تو تجلی ذات بود
 و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد پر تو تجلے آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب است
 سخن میگویم سربستہ شاید نافع آید بعد از انصرام تجلے و صفات و بعد از حصول قنات صفات
 و ذات حارف را تجلے رو میدہد کہ گویا و بلیز تجلے ذات است و گویا بر زرخ است و در میان
 تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتے را کہ اذین تجلی گذرانیدہ پیش بر بند از تجلی ذات بقدر استعداد
 اور انصیب است و این تجلی بردخی بزعم این فقیر اصل است در آن تجلی ذاتی را کہ شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سرہ پستہ ازان تجلی باین عبارت فرمودہ است من الذات لا لیکن لا لا بصورۃ
 التجلی فالمتجلی لہ ماراے سوے صورتہ فی مراتب الحق و ماراے الحق و لا لیکن ان
 برآہ و شیخ این تجلے را منتہاے تجلیات گفتہ است و فوق این مقامے نہ الذنہ و گفتہ
 و ما بعد ہذا التجلی الا العدم المحض فلا تطیع ولا تقب فان الترقی من ہذہ الدرجۃ من التجلی

بے علم باید اثرے از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد و ذکرے باشد آنجا
 نه تو بجھے نہ حضور می بود نہ شهودی بعد از الحق باصل اگر چه توجیهست خود بخود متوجہ است
 و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیبے که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا و سبقت
 انتفالے امتساب کمالات است کہ بر عزم خود آن کمالات را بنحویست
 میساخت و ادائے امانت است بابل امانت کہ بہمت و کذب آن امانت را از خود
 می انگاشت و نیز زوال مورد کلمہ انا است بحدیکہ اگر اورا ببقائے با صد مشرف سازند
 نیز ہرگز انا را موردی نباشد و تعبیر از خود با نا غیثو اند کہ دہر چند خود را بہمان اصل
 خود باید گنجایش اطلاق کلمہ انا بران اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود غیثو اند کہ
 کہ خود می ازوے بر طرف شدہ است و انا نیت زائل گشتہ انا الحق گفتن از عدم
 حصول این نسبت است و سبحانی بر زبان آوردن ازنا رسیدن بایندولت لیکن
 این قسم الفاظ کہ از اکابر صادر شدہ حل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان
 و رائے آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا کہ حقیقت نیستی است ہر چند
 غنیمتہای تجلی صفات است اما حصول آن از بر تو تجلے ذات است و ذات متجلے نشود
 این دولت فنا میسر نیاید بلکہ تجلے صفات نیز بانجام نہ رسد تا نیابی نہ ہی از تجلی ذات
 کہ آن بقیہ حارف کہ در نظر او در رنگ جادیت مینماید و نیز زائل مے گردد و آن
 عدے بودہ است کہ اصل ہر ممکن است کہ بواسطہ انعکاس صفات کاملہ حضرت واجب
 تعالی و تقدیرست دروے امتیازے و تشخصے پیدا گشتہ بود و باین آئینہ داری از عدم
 دیگر جدا شدہ و چون این ظلال منعکسہ باصول خود لمحق گشت ما بہ الامتیاز درین اعدام
 نماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق لمحق شد این دامن از حارف نہ نامے ماند و نہ نشائے و نہ
 اسے ماند و نہ رسمی لا بقیہ ولا تزلزل وجود و توابع وجود چنانکہ از وی وداع گرفتہ رفت عدم
 از وی جدا شدہ باصل خود لاحق شد باید دانست کہ امتیاز این عدم از اعدام دیگر کہ بواسطہ
 حصول ظلال صفات در وی حاصل شدہ بود باعتبار توہم بودہ است و فی الحقیقت دروے
 هیچ ظلمے کا عین نبودہ در رنگ مرایاے دیگر کہ حصول صدور در انہا باعتبار توہم است و چون

گفته اند تجلی شانه از شیون ذات که سرلیح الاستتار است هر جا تجلی ذات است و بی ملاحظه شیون
و اعتبارات است دوام آنرا لازم است و استتار آنجا متصور نه گویات تجلیات از صفات
و شیون نشان میدهد حضرت ذات تعالی و تقدس که از ملونیات منزله و برست و استتار را
آنجا گنجایش نه ذلک افضل امدیویتی من یشاء و امدیو افضل اعظم مکتوب هفتاد و ششم
بحضرت مخدوم مزاده خواجہ محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که برست
بنور صرف نشان العلم هر چند تابع شان الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات تعالی و
تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شایسته و گنجایش که حیات را بسائر صفات
و شیون خود چه رسد مرتبه است در موطن تجرد از جمیع نسب که خیر از اطلاق نور بر خود تجرد نمیفرماید انکار
که علم را نیز آنجا گنجایش است نه آن علم که آنرا حصوله یا حضور می گویند که آن با هر دو قسم خود
تابع حیوة است آن علم بچون و بچگونه است در رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس و همه شعور
است بچون بے اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبه ایست که علم را در آن موطن در رنگ
سائر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن شعور است بچون و بچگونه است
و چون ظل آنحضرت نور بچون و بچگونه بود از بچونے اصل که عین نور است چه گوید و چه
تواند گفت و همکلمات چه و چه بے و چه امکانے ظلال نورند و بنور بر پا اند و وجود همه از نور وجود
گشته است و مبداء آثار شده مرتبه او بے چون از مرتبه حضرت نور صرف را که انحطاط دارد
و جامع شعور نور است بنجر صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام آنرا مخلوق گفته است
و تعبیر از ان گاهی بے عقل فرمود آنجا که گفته اول ما خلق امد العقل مگاہی از انبورا یا ذمونه
و گفته اول ما خلق امد نوری و هر دو یکے است هم نور است و هم عقل و شعور و چون آن
سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام این مرتبه نور را نسبت بخود داده است و فرموده
نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت محمدی بود و تعیین اول باشند آن حقیقت تعیین
اول که متعارف گشته است آن تعیین اگر ظلمه از ظلال این بتعین باشند هم مفتنم است چنانچه
مراد از این عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند
و آنرا مصدر محدود و کثرت ساخته باید دانست که هر جا تعیین است را آنجا امکان دارد و شونی از

الذاتی عجائب کار و بار است وصول بمطلوب حقیقی در ماوراء این تجلے است و شیخ از آنجا
می ترساند و بگریه و سیدر کم آمد نفسہ تذیر و تندید میفرماید ما آواره شدگان اگر در و
طمع کنیم و در حصول آن لقب کشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بخترف ریزه تسلی گشته
غایت ما فی الباب نصیب از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیب که از بچون میسر گردد هم بچون
خواهد بود که چون را به بچون راه نیست پس معرفتیکه با مرتبه تعلق گیرند در رنگ معرفتی است
که به بچون متعلق شود که این معرفت را گنجایش نیست از اینجا گفته اند که العلم فی ذات
الله سبحانه جهل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم المکن فانه من مقوله الکیف
ولا کیف و تفکر که در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که اول تعالی
ماورای تفکر و تخیل است اورا سبحانه بار توان یافت نه بفکر و خیال ربنا اثنا من الذک
رحمة و یحیی لنا من امرنا رشداً و شیخ قدس سره بایسته میگفت و ما بعد هذا التجلے الا الوجود
الصرف و النور المحض بعد آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدنت نه اینچنین است عارفیکه از صفات که
اصل اوست بالا نرود و از شیون و اعتبارات ذایتہ فوق نگذرد چه کار کرده باشد و برآ
چه آمده فنای و بقای که اورا در مرتبه میسر شده است بر رفتن فوق از اصل خود دلیر
ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده و تحرق بالنار من لیس بها
و من هو النار کیف یحرق و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسد از ترقی فوق
بخی ترسید و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضاے آن میکند که بفضل خداوندی جل سلطانہ
آن بزرگوار از آن مقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار را در یافته حال بزرگ را بنیزان
قال او نباید بخید شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد و از آنجا بر اصل گذشته من استوی
یو باه فهو مغبون و الله سبحانه الموفق از تجلے ذات چه نویسد چه تواند نوشت که ذوق
هر که یافت یافت و من لم یذق لم یدرک قلم اینجا رسید و سر بشکست + اینقدر و اینها
که تجلی ذات در حق این عارف گرفتارے او بالا ذکر یافته است دائمی است و آنچه دیگران
کالبرست و اورا بر دوام است بلکه تجلے برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگرچه تجلی ذات

و برای طور کشف و شهود است نیز از باب کشف و شهود در فهم این علوم در رنگ از باب علم و عقل از نور و شرف
 نبوت باید که بدولت متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بدرک این حقائق هدایت فرماید و دریافت
 این علوم و معارف و آلات کند باید دانست که این نور در رنگ سایر انوار حاشا که شائبه از امکان
 داشته ممکن باشد و از جنس جوهر و عرض بود مرتبه است که غیر از نور بر روی هیچ چیز اطلاق
 نمی توان کرد اگر چه وجوب وجود بود که وجوب دون اوست تنبلیه ازین بیان کنی تو هم نمکند که خرق
 جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف متحقق گردد و چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته است
 و آن متنوع است بحدی که نقل کرده اند از صدر سبعین الف صحاب من نور و ظلمه که کشف است
 لا حرق است و وجه باقی الیه زیرا که اینها متحقق و بقا بحجب است که معدت یکدیگر اند نه خرق حجب
 شتان ما بین ما بنما من لدنک رحمت و بهی لناس امرنا رشد آو السلام علی من اتبع
 الهدی مکتوب هفتاد و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار
 حقیقت کعبه ربانی با دقایق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طیبه نفی و اثبات
 الحمد للذی هدانا لهذا و انا لکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا بالحق بعد از تشریف
 علیا نور صرف که از این فقر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه است بسعادت که حقیقت
 قرآن مجید سبحانی است جل سلطان کعبه معظمه بکرم قرآن مجید قبله آفاق گشته است و بدولت سجودیت
 همه مشرف شده امام قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معظمه این مرتبه مقدسه مبارک و وسعت
 بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز بدو امتیاز بیچون و بیچگونگی آن حضرت
 آن درجه علیا است وسعت در آن درجه مقدسه نه از در اذی طول و پهنی عرض است
 که آن از سات نقص و امکان است امری است که تا بآن متحقق نشود نه در یاد
 و همچنین امتیاز در آن مرتبه مقدسه نه بمنزله و مباینه است که آن مستلزم بعضی تجزیه است
 که از لازم جسم و جسمانی است تعالی الله سبحانه عن ذلک در آن موطن فرض شئی غیر شئی
 متصور نیست که غیریت بنی از مغایرت و اثینیت است بلکه فرض هم گنجایش ندارد که از
 قبیل فرض محال است من لم یبق لم یدرس چگونگی با توازن مرئی نشانه که که با عفا بود
 هم آشیانه که زعنا هست ناسی پیش مردم و زرخ من بود آن نام هم کم و در آن موطن

عدم با وی همراه است که باعث تعین و تمیز وجود گشته است تعالی و بسند با متین الاشیا صفات و جبر است
 جل شانہ که تعین و تمیز پیدا کرده اند با وجود قدیم واجب لذواتها نیستند بلکه واجب لذات واجب اند لکن
 که حاصل آن وجوب بالغیر است که ازقسام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان در صفات
 قدیمه تمحاشی لازم است که موهم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است که از ذات واجب
 آمده است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است که وجوب شان لذواتها نیست
 و از غیر آمده است هر چند غیر نگویید و غیر مصطلح خواهند اما اثینیت مقتضی غیریت است
 الا نشان متغایر آن قضیه مقررہ ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العربی
 دو تعین را وجوبی گفته است و سه تعین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات داغ ظلیت و راسخ
 امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است یک قدیم و دیگر حادث بود اما هم از دائرہ
 امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند مرتبہ دوم را که نور صرف است و بلا تعین متعین آن را
 ذات بحت واحدیه مجرده در رنگ دیگران خیال نکنی که آن نیز حجابی است از حجب نورانیت صرف
 که آن سد سبعین الف حجاب من نور و ظلمتہ هر چند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است
 اگر چه آخرین حجب بود و او تعالی و راء الوراہ است این نور صرف چون داخل دائرہ تعین
 از ظلمت عدم منور و مبرا است و سد المثل الا علی مثل آن شبل شعشان نور آفتاب است
 که حجاب قرص اداست و از عین قرص مستتر گشته حجاب او شده است فی الحدیث
 حجاب النور و این مرتبہ علیا فوق تجلیات ذاتیه است از تجلیات فعل و صفت چه گوید
 زیرا که تجلی بے شوت تعین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما منشاء آن تجلیات
 ذاتیه بان نور صرف است و تجلی تبو وسط او صورت بند و لولا لما حصل التجلی و حقیقت کتبہ ربانی
 انکارم که حضرت آن نور است که سجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر گاه ملاذ و بجار
 تجلیات ذاتیه این نور بود بسجودیت دیگران چه ستایش او نماید و چون کمال فضل عنایت خداوندی
 جل سلطانه عارفی را از هزاران بوصول آیند و ملت مشرف سازد و بفنائے و بقا در نیمه وطن مفر از فناء
 تواند که بقایان نور یافته از فوق الفوق خط و افرد یابد و بنور از نور گذشته باصل نور برسد
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس معارف چنانچه در اسے طور نظر و فکر است

و نزد فقیر ملکہ توان گفت فی الحقیقت این علوم که شیخ گفته است بمراتب پایان ترازان عجز است بلکه
 بآن عجز نسبت ندارد که بظلال و البته است و عجز در انموطن اصل است بجان اقتد قائل این قول
 حضرت صدیق است رضی اللہ عنہ چنانچه گفته اند و مصدر ظهور این عجز اور رضی اللہ تعالیٰ عنہ که
 راس عرفا و رئیس صدیقان است علم چه بود که ازان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود که ازان
 عاجز پیشقدم باشد بل ہر گاہ بخواجه صدیق علیہ علیہ الصلوٰات و السلام چنان گوید اگر بہ صدیق
 چنین گوید چه توان کرد عجب معاملہ است شیخ باین گفت و گو و باین شطح خلاف جواز از مقبولان بنظر
 می در آید و در اعداد اولیا مشاہد میگردد و عجز بکریان کار با دشوار نیست بکارے گا بہ بود کہ بدعاے
 رنجند و گا بہ بود کہ بدشنامی خندند و کنند شیخ در خط است و قبول کنند او یا سخنان او نیز در خطر شیخ
 قبول باید کرد و سخنان حلا فی او را قبول نباید کرد نیست طریق وسط در قبول و عدم قبول
 شیخ اختیار این فقیر است و اقتد سجانہ اعلم بحقیقتہ احساس بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ
 این مرتبہ مقدسہ کہ آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبہ گنجایش ندارد
 و در رنگ سائر کمالات ذاتیہ نور نیز در راہ ماندہ آنجا غیر از وسعت بیچون و امتیاز بیکگون بیچ
 چیز را گنجایش نمی یابد و کہیمہ قد جاء کم من اقتد نور اگر مراد از نور قرآن بود تو اند بود کہ باعتبار
 انزال و تنزل باشد چنانچہ کلمہ قد جاء کم ایمائے بآن دارد و فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ است
 بس عالی کہ حقیقت صلوات است کہ صورت آن در عالم شہادت بمصلیان ارباب
 نہایت برپاست تواند بود کہ ایمائے باین حقیقت صلوة رفتہ باشد انچہ در قصہ مسیح
 آئہ است کہ گفت یا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فان اقتد یصلی بے عبادتیکہ شایان مرتبہ
 تجر و تنزه بود کہ از مراتب وجوب صادر گردد و از اطوار قدم بظہور آید فالعبادۃ اللہ لقتہ
 بجناب قدسہ تعالیٰ ہی الصادرة من مراتب الوجوب لا غیر فموا العابد والمعبود درین مرتبہ
 مقدسہ کمال وسعت و امتیاز بیچون است چہ اگر حقیقت کعبہ است جز و اوست
 و اگر حقیقت قرآن است ہم بعض او کہ صلوة جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است
 کہ بہ نسبت اصل کاکن است چہ معبودیت صرف آنرا تحقق است و حقیقت صلوة
 کہ جامع جمیع عبادات است در غیرتہ عبادات است مرتبہ مقدسہ را کہ فوق اوست کہ

تفصیل

هر شئی که فرض کرده شود اگر چه فرض محال بود و دوران شئی هر چند دور دور رفته شود اگر هیچ رفته نشود هرگز امر آنجا پیدا نشود استیثناس بآن شئی داشته باشد و در شئی دیگر مفروض یافته نشود و مع ذلک امتیاز در آن دو شئی مفروض کائن و باین بود و احکام یکے از دیگرے تمیز باشد

فسمان من لم یجعل الخلق الیه سبیلاً الا بالعجز عن معرفته عجز از معرفت نصیب اکابر اولیاء است عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلاً حکم بعدم امتیاز در آن موطن مقایس نمودن و هر کمال ذاتی را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین اراده اینجا عدم معرفت است با امتیاز آن موطن و حکم با امتیاز آن موطن نمودن و اعتراف بعدم دریافت کینه امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن است عدم معرفت جهل است و عجز از معرفت علم بلکه عجز متعین دو علم است علم شئی و علم بعدم دریافت کینه آن شئی از جهت کمال غطت و کابانی آن شئی اگر علم ثالث را هم درج کنیم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است که مؤید مقام عبودیت و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جهل است بسا است که آن جهل مرکب گردد و جهل خود جهل نداند و علم انکار و در عجز معرفت از این مرض نجات تام است بلکه این مرض آنجا گنجایش ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یکے باشد همه نادانان عرفا بودند و جهل شان واسطه کمال شان بود بلکه آنجا هر که جاہل تر بود عارفتر باشد که معرفت آنجا عدم دریافت معرفت است و در عجز از معرفت این مقدمه صادق است که هر که عاجز تر از معرفت بود عارف تر در معرفت باشد عجز از معرفت مدحی است که شباهت بدم دارد و عدم معرفت ذمی و ذمی صرف که رانحه از مدح ندارد و رب زدنی علماً

کمال العجز عن معرفتک سبحانک شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این فرق را ملاحظه میفرمود که این فقیر بآن مبتد گشته است هرگز عجز معرفت را بجهل یا دینیکرد و آنرا عدم علم نمی شمرد آنجا که گفته فتماس علم و ممان جهل فقال العجز عن درک الادراک و بعد از آن علوم شق اول بیان نموده است و بآن مباهات فرموده و آن علوم را بنمود دانسته و گفته که خاتم الانبیاء نیز این علوم را از خاتم الاولیاء اخذ نمید و خاتم الولا یتیه المحدثیه خود را گفته و ازین راه مورد مطاعن خلافتی گشته و شراح فصوص در کتب جهات آن صرف هم نموده اند

و بی رغبت ماندن بسیار مختم میداند و یک ساعت این عرصه را به از ساعات کثیره اکنه دیگر تصور
 مینماید از اینجا آن میسرست که درجا باشد و دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم و معارف
 این موطن جداست و احوال و مقامات این محب طهره منعی که از جانب سلطان است آنرا
 در یک کمال رافت در زمانه می مولا سئ خود میداند جل شان و سعادت خود درین جس
 می انکار و علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بارست و درین اوقات
 بر تفرقه غرائب غنچ و دلال لیکن هر دولت تازه بوالعجب که رود بر وزیر سد فرزدان و دل
 میخلند و از دوری نایافت آنها جگر در مضطرب میباشند انکارم که شوق من بر شوق شایر
 و غالبست و مقررست که آنقدر که پدر خوانان پسرست پسر خوانان پدر نیست هر چند قضیه امانت
 و فرحیت مستقنه عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل تا از پیشگاه چنین
 آمده باشد شوق اصل را ثابت گشته آری در خانه یکد خدای مذهب چیز اگر دلی است بشا
 بسایه است و اگر آگاه است بکرم آمد سجان قریب و سلام مکتوب بهفتاد و دو حکم بخت خود و از
 خواجه محمد مصوم در اسرار بیچونی ذات محبوب عارف و تحقق شگله ذات و رویت اطراوی چون
 ساحله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجود اعتبارات ذات تعالی و تقدس حق انجاء
 و از مقامیکه تعبیر از ان بحقیقت صلوة نموده ایم تفوق پیدا کند توجه متوجه انجا در رنگ متوجه الیه
 بیچون خواهد بود که چون راه بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است و حذف جمیع وجوه
 و اعتبارات از وی و کنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات
 و کنه معروض و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که کنه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کنه شئی است
 که ما و را به جمیع وجوه و اعتبارات شئی بود و ذات شئی همان است که ما و را به جمیع وجوه اعتبارات
 شئی چه هر چه از وجوه و اعتبارات شئی اعتبار کرده شود ذات شئی ما و را همه آنهاست در مرتبه ذات
 اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه انجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و
 ذات ما و را و را آنست غیر از لفظ و سلب در آن مقام امری متصور نیست اگر علم باقیان
 است آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب و هر چه که اثبات را در ان گنجایش نمود
 و بغیر از سلب در تعبیر نیاید نصیب از بیچونی دارد و مجهول الکلیفیت است و توجه که

استحقاق معبودیت صرف مرآن فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه در آن موطن و بسعت
 نیز کوتاهی میناید و امتیاز هم در راه میماند اگر چه بچون و بیچگونه باشد منتها اقدام کامل از انبیا و اهل
 اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلوٰۃ است که نهایت
 مرتبه عبادت است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که هیچکس را در آن دولت بهیچ وجه شرکت
 نیست تا قدم بالا نرند تا هر جا که شوب عبادت و عابد نیست قدم را در رنگ نظر گنجایش است
 و چون معامله بمعبودیت صرف نند قدم کوتاهی کند و سیر با انجام رسد لیکن بعد از آن سجدانه که نظر را از
 آنجا منع نظر نموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده ۵ بلا بودی اگر این هم نبود می گنجایش
 دارد که در امر قف یا محمد صلی الله علیه و سلم ۶ اشارت باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن
 باش اسعد صلی الله علیه و آله و سلم و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوٰۃ که از مرتبه و جواب
 صادر است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را آنجا جلا نگذاشته نیست و
 گنجایش نه و حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و نفع عبادت آله غیر
 مستحقه انجام صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام
 حاصل میشود و کمال امتیاد در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود
 کماینیجند جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال منتیان لا معبود الا الله
 است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مفقود و گفتن نسبت
 با ابتدا و وسط است و لا مقصود و فوق لا موجود و لا وجود است که در یکجه لا معبود الا الله است
 باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر وحدت در بصر و البته عبادت ملوّه است که کار منتیان آن
 عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰۃ مدد فرماید و نقص آنرا شاید تلاقی کنند از آنجا تواند بود که نادیده حسن
 لذات گفته اند در رنگ ایمان و عبادات دیگر را حسن لذات آنها نیست مکتوب هفتاد و هشت
 بحضرت محمد و مزاده بای حالی مرتبه خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم در اظهار اشتیاق و شفاعت با ایشان
 با ذکر خیرات عسکر اکھمد و الصلوٰۃ و السلام ۷ رسول خدا فرزند ان گرامی هر چند مشتاق و
 خوابان دوام محبت مانند و ما هم آرزو مند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع
 آرزو با میسر نیست ۸ خبری الریح بالاشفق السفن ۹ درین طور عسکر بے اختیار

و تقدس دیگری بآنها چگونه قائم باشد جواب گویم که دیگر بآنها وقتی قائم نتواند شد که موجود بود
 و اگر آن در مرتبه تو هم بشود و مستقر پیدا کرده باشد چرا بآنها قائم نباشد که ضعف است و اگر
 گفتیم و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات عدم
 و لا ذات که هر دو بیک معنی است هر چند دقیق فلسفه تغایر در میان این دو مفهوم پیدا کند اما
 حاصل ندارد و در حقیقت مرتجع شان یکے بود عدم از براسے خود نیست بدیگرے چه کار آید
 و خود را نمیتواند بداشت دیگرے را چگونه بردارد و تحقیق بحث آنست که چون عکوس و اسما
 و صفات در مراتب عدم ظاهر گشته است بظاہر قیام آنها بآن مراتب می نماید و آن مراتب در
 ذات آنها باعتبار قیام و سے تخیل میگردد و در حقیقت قیام آنها باصل خود دست و تعلق
 بمراتب ندارند و جز در توهم آنها را بمراتب عدم کارے نیست جوهریت و ذاتیة آن مراتب اینجا
 چه گنجایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد و جوهر چگونه بود و این عارف تام المعرفت که
 واصل مرتبه ذات است تعالای و تقدس و بقاے به ذات یافته و همه وقت حکم عنقاے
 مغرب دارد که غریزۃ الوجود و غریب الوقوع است بعد از فنا و بقا و ذاتی بوی کرمت فرموده
 که قیام این ظلال و عکوس و اسما و صفات که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه اصول آنها
 را که اسما باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسما را قیام به پر تو آن ذات باشد
 که بعارف عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوهر و عرض باشد و سایر افراد ممکن مجرد
 اعراض باشند که از جوهریت شائبه ندارند خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم عرض
 مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سره دو دقیقه را اینجا فرو گزاشته است
 یکے آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثناء و نفرموده است دوم آنکه قیام او بذات
 احد داشته تعالای و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند بذات
 تعالی هر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء ذاتی است
 قیام عالم بآن درجه علیا چه رسد و عالم چه باشد که بهوس قیام بآن ذروه قصوی نماید
 تا تماشا کنان کوی دست به تو درخت بلند بالاسے و معالک این عارف از عالم
 جداست و حکم او از احکام عالم مستثنی و محبت ذاتے بحکم المربوع من لجب از اصل خود

در مرتبه ذات اثبات نموده آید عین ذات متوجه خواهد بود نه وجه اعتبار ذات چه جمیع وجه و اعتبارات در آن مرتبه مسلوب گشته است و بغیر از یکذات نماند پس ناچار آن توجبه که عین ذات نیز نصیب از بیچون خواهد داشت پس راست آمد که توجبه و متوجه در رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود هر چند از بیچون تا بیچون فرق بسیار است مالتزب در باب الارباب لهذا در توجبه و متوجه نصیب از بیچون اثبات نموده است که بیچون حقیقه متوجه الیه است فقط و هرگاه ذات و کنه ممکن مجبول الکیفیت و بیچون باشد و هیچ در اثبات نیاید ذات واجب تعالی که در کمال لطافت و تقدس و منزله است چگونه مدرك شود و کدام حاصل ازان بدست آید **س** اگر از خویشین چونیت چنین مد چه خبر دارد از چنان و چنین + ارحم الراحمین از کمال رافت و مهربانی در ممکن که سراسر چون است نصیب از بیچون عطا فرموده تا از بیچون حقیقه آگاه پیور پیدا کند در قنارے بآن حاصل نماید **س** و لآرض من کاس الکرام نصیب و آنکه معرفت کنه ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خواهد بود که از عالم کیف و چون است تعلق آن به بیچون محال است اما امریکه از عالم بیچون بود و بانقال بیچون به بیچون و اصل گردد و خطی ازان دولت عظمی فرا گیرد چرا محال بود معرفت غیریه مسئله عجبیه قلمناظر است الے الآن من اهل الکشف و العرفان این ذات مجرد که نصیب از بیچونی دارد و بتفصیل بیان یافته است محمول بعارف تام المعرفت است که واصل حضرت ذات مجرد گشته است تعالی و تقدس و قنای و بقای در آن درجه علیا حاصل کرده و ایند دولت آخر آن بقای ذات است و سایر ممکنات را که سوای آن عارف باشند نصیب از ذات نیست و لآ ذات ندارد که صفات ایشان بآن قائم باشد بکلی وجودشان ظلال اسما و صفات است حکوس شیون و اعتبارات که قیام باصل خود دارند که اسما و صفات باشند بامرے که تعبیر ازان به ذات نموده آید بطائف سبع الناس که جامع ترین ممکنات است اگر خفته است و اگر خفته از صفات است و جبالے و و حاسنے او پر تو اسما و اعتبارات ذات تعالی و تقدس از نفس ذات در وے تعبیه نفرموده اند و قیام آنها بآن ذات مذاده متوال اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیامشان بذات است تعالی

تخلیت میطلبید که ظهور در مرتبه ثانیست و نصیب ان نفس ذات که گفته شد شائبه تخلیت را برتابد و ان نفس
تجلی و ظهور هم رویوش گردد و ظهور ذات که بصفته از صفات کائن گردد آنهم ظهور ذات است
در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس
چه ذات غرضانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی
ذات بود **سوال** شیخ محی الدین بن العربی و تابعان او قدس الله تعالی اسرارهم تعین اول تجلی
ذات گفته اند و آن ظهور ذات است بتعین علی حلی که اعتباری از اعتبارات ذات است اگرچه جامعیت
جواب آنچه معتقد این درویش است آنست که ان ظهور علی حلی که تعبیر از آن بتعین اول
کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود شیون از شیون ذات است تجلی ذات جامع جمیع
شیون و اعتبارات است بلکه فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم آنجا در رنگ سائر اعتبارات
ذات است که دست وصول شان از دامن غنا آن مرتبه مقدس کوتاه است اگر گویند ظهور
در مرتبه ثانی مقصور بر علم است چه در خارج نفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبه ثانی و خانه
علم خواهد بود چه ظهور در علم است یا خارج خلق ثالث بسین نگشته است تا آنجا ظهور اثبات نمود آید
گوئیم قادر است که بشان علم که اعتبار است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که
بر بنجه ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر بنجه ظهور نماید که اعتبار علم
و سائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبه ظهور جامع ما و را مرتبه خارج و مرتبه علم بود
که ظل خارج بود و بعلم کارنداشته باشد و تجلی ذات را مقید به تعین علم ساختن دریا را بکوزه
در آوردن است بلکه آب را در سراب جستن شاعر گوید **کس در محن کاجی قلیه جوید**
احضاع العمر فی طلب المحال و آری اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات ذات است انقدر شمول
کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتبار نیست اگر بسبیل تجوز ظهور علمی را ظهور ذات
گویند و بر آن اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگرچه از اطلاقات ایشان بعید است
و از مذاق شان مستبعد که لا یخفی علی الناظر فی کلام **سوال** شیخ محی الدین بن
العربی قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه بامثالیه مقرر ساخته است معتقد
درین مسئله چیست **جواب** رویت صورت جامعه مذکوره رویت حق نیست جل و علا

گذشتہ معیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را دران اصل اصول فانی ساخته اگر ملامت
 بمقتضای کرمی بل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات فناء او را بقاء او فرموده است و در کمال
 فانی شده بود آن باقی گردانیده و منظر ذات و اسماء و صفات خود کرده و مراتب جامع ساخته
 پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره دلشسته باشد نسبت بدریای
 محیط چه اسماء و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدر کم و مقدار سے نیست قطره را
 ہم قدر سے هست نسبت بدریای و اینان را در جنب آن توان گفت که آن ہم نیست از اینجا
 علم و معرفت و درک و ادراک این عارف نسبت بدیگر قیاس باید کرد و عظم و علو او در اینجا
 باید فهمید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و احد ذوالفضل العظیم این صاحب دولت را که بقاء
 ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتی داده اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات
 باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در رنگ سائر افراد عالم وجود این بقاء
 اکمل اطلاق کلمه انا که از او سے ذائل شده بود خود یعنی غاید و در پنج مرتبه از مراتب بقاء
 اطلاق انا بر خود می تواند کرد زیرا که بقا سے اکمل متفرخ بر فنا سے انتم است که نام
 و نشان اطلاق کلمه انا برابر داشته است گنجایش بود ہم نگذاشته الزائل لایعود
 قضیه مشهوره است و آنکه خود می نماید زائل نگشته است مغلوب و ستور شده بود بعلو
 عارض سرشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب از مرتبه علیا
 حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است که بحصول ذات باقی گشته
 است و صفات او تعالی قیام داشته ماسوائے آن هر قسم فنا و بقا سے که پیدا کند نصیب او
 از اسماء و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس هر چند اسماء و صفات را از ذات تعالی
 انفکاک سے نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب از صفات دیگر اگر چه عین عدم
 انفکاک سے صفات از ذات جمع را در تو هم اند از دو نصیب صفات را نصیب ذات و اما
 لیکن هر کدام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که برابر با حصول این
 دولت عظمی معنی نیست لیکن پوشیده نماید که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگی نیست
 رواست که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی نشو و چه تجلی نحوی

شیخ است قدس سره که گاهی بادی جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان بر اینها دهنده است
و شرح و بسط داده و اوست که از توضیح و اتمام تفصیل سخن گفته است و نشاء الله
و تکثر را بیان فرموده است و اوست که وجود را با کل بحث داده است جل و علا و عالم را
موجوم و تمحیل ساخته و اوست که تنزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را
جدا کرده اوست که عالم را همین حق دانسته است جلشانه و همه اوست گفته و با وجود آن
مرتبه تنزیه حق سبحانه و را عالم یافته است و از دید و دانش او را سبانه منزله و مبردا دانسته
مشائخی که از شیخ مقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و بارمود گفته اند و بشرح
و تفصیل آن پیرداخته و آنانیکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تقلید شیخ اختیار
کرده اند بر طبق اصطلاح او سخن رانده و سپس مانند گان نیز از برکات آن بزرگ مستغاض
نموده ایم و از علوم و معارف او حظ وافر گرفته جزاه الله سبحانه عنا خیر الخیراء غایه فی الباب
چون بگویم بشریت مظان خطا و مجال صواب بایکدیگر مختلط است و انسان گاهی در احکام مطلق
و گاهی مضطرب است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید دانست
و مخالفت آخر و لیل خطا باید دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد بجز صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوٰة و السلام علیکم بالسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکمیل صناعت
بتلاحق افکار است و اختلاف انظار سیبویه را هر چند توان گفت که بانی احکام علم خواست
اما نحوی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظارشان کمال و تنقیح پیدا کرده است چیزی
دیگر است و زیب و وزینت دیگر یافته توان گفت که نوع دیگر گشته است و احکام طهاره یافته
ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشد اکتوبات هشتم نیز مختصر
محمد و مزاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استناد و شایع بذات محبوب عارف احمد قدس الذی
بدانا لهذا و انما کننا لنفادی لولا ان بدانا الله لقد جاءت رسل ربنا باحق طایم الصلوات
و الیسلمات بر تظلم را باصل خود شاهر است و هیچ خار و خشک در میان شان
مائل نیست اگر خار و خشک است اقبال او بخود است و اعراض او از اصل و ظل پیش از
ایمانت و از اصل نیست چه هر چه او دارد در حسن و کمال وجود و توابع وجود و استغفار از اصل است

برویت مظهر است از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولی پیدا کرده است **س** براه المثلون
 بغیر کیف **۴** و ادراک و ضرب من مثال **۵** برویت حق سبحانه برویت صورتی قرار دادن فی تحقیق نفی
 برویت حق کردن است جل و علا و ایضاً صورتی که در عالم مثال حاصل گردد و هر چند جامع باشد با ملاز
 عالم مثال خواهد بود و عالم مثال هر چند وسعت دارد یکی از عوالم مخلوقه اوست تعالی اجامیت
 صورتی که در وسع بود چه گنجایش دارد که جمیع کمالات و جویبار جامع باشد و همه را ضبط نماید
 تمام آن مرتبه مقدسه گردد و برویت او برویت آن شود تعالی هر گاه صفت علم که از صفات
 و جویبار است و جامع ترین صفات ذاتیه گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیه بود چنانچه
 تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال که ممکن و مخلوق است چه بود که صورتی در وسع جامع جمیع کمالات و جویبار
 باشد و اگر فرضاً و تقدیراً آنرا جامع گویم غلطی از ظلال آن مرتبه مقدسه خواهد بود و برویت فاسد
 فی تحقیق برویت اصل نخواهد بود و مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام برویت اخرو را
 برویت قمر لیلۃ البدر تشبیه فرموده و هیچ خافیه نگذاشته و برویت ظل در رنگ قمر است و طشت
 آب که ارباب فطرت علیه آنرا به پسندند اینقدر در درک می در آید که ظهور آن مرتبه مقدسه در عین
 خانه علم تواند که حاصل گردد از ظل مرتبه خارج ثبوت پیدا کند که ما در آن ظهور جامع را در خانه علم ظلی
 بود که تعبیر از آن بتعین نمایند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل دیگر بود جامع که مرتبه ظل جامع
 علمی نماید و این ظل جامع مثالی که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی
 کامل باشد که جامع ترین مخلوقات است ان امتد خلق آدم علی صورته تواند بود که باین
 اعتبار آمده باشد اما برویت حق آنست جل و علا که ما در آن ظهورات و صور بود و از عالم
 بی کیف و بی چون باشد ایمان برویت اخرو **۶** باید آورد و به هیچ کیف و چند و چون نباید پرداخت
 خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا هیچ نسبتی نیست تا احکام کی را بر دیگر **۷**
 قیاس ننموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم و ادراک آنجا دیگر افراد و امان ابدی است و این احوال
 و فنادر قفا آنرا سراسر لطافت و لطافت است و این را خشت و کثافت و شیخ قدس سره
 حق را جل و علا در بیرون خانه علم ظهوری اثبات نمی نماید و در ما در آن عالم و مظاهر ظهور
 مشاهده و برویت تجویز نمیکند **۸** آن ایستاد من چنینیم **۹** یا رب چه توان کرد درین عرصه **۱۰**

اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالیٰ جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال را گنجایش نباشد لیکن حادث اند جاری گشته است که از کمال رحمت و رافت خود بعد از قرون متطاو له و از منتهی مباحده صاحب دلت را بعد از فناء انتم بقائے اکمل می بخشد و انموذجی از ذات قدس او را عطا میفرماید که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند احوال قائم باین انموذج باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات محبوب حقیقت او بود و کمال انسانی او با انجام رسد و نعمت در حق او تمام گرد و سخنی سیگویم نیک شماع نمائی که قیام عارف مخصوص بآن ذات محبوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند چنانچه اول قیام اسما و صفات داشتند احوال قیام آنها بآن ذات محبوب مربوط ساخته اند و بآن یکذات همه را قائم گردانیده رع خاص کند بنده مصلحت عام را + سر خلافت انسان که در کرمیه انی جاعل فی الارض خلیفه آمده است اینجا متحقق میگردد و حقیقت خبر ان الله خلق آدم علی صورته در عیقام واضح میشود و آنکه گفتیم که انموذجی از ذات اقدس او را عطا می فرمایند از تنگی میدان عبارت است و الا انموذج را آنجا چه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او برآید و صورت را اینجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود هرگاه بعد از قرون متطاو له پیدا شود نقد آن در یک عصر چه صورت دارد و اگر تعین مدت ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا باور کنند ربنا آتئنا من لدنک رحمة و میی لناسن امر تار شد آ باید دانست حادثی را که بمقائے ذات مشرف سازند آن ذات محبوب بچون خواهد داشت و و را و جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید بوجه و اعتبار است تا بچون نشود و از وجوه و اعتبار نرید ذاتی را که نصیب از بیچون دارد شاه راه است بذات بیچون حقیقتی بلشانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را را بی است بوجه و اعتبار که اصل است ذات بجزو ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه است بذات بجزو بیچونی و این ذات محبوب کند عارف است چه کند آنست که در امی جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات مآور اکمیع اعتبارات و سایر افراد عالم را کند نیست که تمامی وجود شان وجوه و اعتبارات ذاتی نیست مآور اعتبارات که آنرا کند گفته شود پس چون در ایشان کند نباشد از کند اصل چه نصیب شان بود و کند است

عدم است که بے توسط اصل مگر نصیب او شده باشد و آن لاشئ محض است و مجرد اعتبار و این
 خلل از کمال نادانے اصل خود فراموش ساخته امانات او را و خود انگاشته است و خیانت در
 امانت نموده با وجود قبح ذاتی که او راه عدم دارد و در احسین و کامل دانسته لیکن
 با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبت و میل طبعی باصل خود کامل است و داند
 یا نداند بلکه محبتی که بخود دارد همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است و بر آن محسن و
 کمال که متعلق محبت است از اصل است نه از وی که غیر از عدم و قبح از خود چیز دیگر ندارد که
 محبت بآن تعلق گیرد و کما حق غیر مرده و چون بکرم خداوندی جل سلطانہ این مرض خود بینی از
 زائل گردد و از جهل مرکب که داشت بآید و امانت را از اهل امانت داند و بجای
 اقبالیکه بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراض که از اصل داشت باقبال آن
 مبدل شود این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و غایت
 مافی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات واجب است تعالی اصول آن هم اسما و صفات خواهد بود
 و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول خود است که اسما و صفات باشند و جوهری در میان
 اینها نیست که بوی قائم بود نظام او مستغنی بکلمه ان الکل و بقدیم صدق برین سر آگاه شده
 گفته است که عالم تمامه اعراض است و جوهری در میان اینها نیست که بوی قائم باشند اما
 خطا کرده است که قیام این اعراض را با نفسها گفته است و از اصول اینها فاضل مانده که
 بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض محبت
 نفروده است و قیام آنها بذات حق داشته جل و علانہ با اسما و صفات که حصول آنهاست
 قیام است شعری بمعنی القیام بالذات المجردة عن جمیع الوجوه والا اعتبارات و بمعنی القیام
 شہ الا لا اختصاص الناعت ولا لغت ثم فلا قیام والیغیر ان القیام من جلستہ الوجوه
 الاعتبار المتعینة فلا معنی لاشیاء فی تلك المرتبة المقدسة و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات
 باشند ناچار وصول شان باصول شان خواهد بود و که اسما و صفات باشند و اگر باصول اصول
 هم برسد منتی بذات مجرد و مقدس نخواهد بود و از آنجا پیش نخواهد گذشت و اصالت ما هم
 آنجا گنجائش نیست که عطا ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه

متلون بوده الحال این وارد قوی که بشعور ساخته بود بر لطیفه روح تو فرو آمده است و روح را
 در معرفت خود در آورده ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوا وجعلوا اعقابهم اما اذله چون ^{نشان} انتشار
 و شعور که روح بوده است مغلوب و اردی گشت بمیوشی نقد و وقت آمد این وقت کار و بار شما
 بلطیفه روحی متعلق است در حلقه امر و زه پاره امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است
 و ظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعتی پیدا کرده است و در مدد و سرایت است حضرت
 حق سبحانه تعالی بانجام رساناد و واقعه دوم که نوشته بودند و تلافی پروین و نباتات انعش را
 در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعه اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی
 تلافی این دو قسم کوکب نموده اند و پروین چون انتظام کوکب است بقلب مناسب است
 و نباتات انعش چون انتشار دارد و روح مناسب واقعه دوم اگر بعد از واقعه اولی ظاهر گشته است
 درست است و جمیع حصول و نسبت نموده و اگر پیش است هم درست است چه بسا است که نسبت
 حاصل گردد و ظاهر نشود حصول آنرا نموده اند و بعد از آن بواقعه دیگر ظاهر ساخته اند و الله
 سبحانه اعلم بالصواب سبحانه لا اعلم لنا الا ما علمتنا و السلام **مکتوب هشتم و دوم**
 بحضرت محمد و مرزا باخواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مدظلهم در اظهار آلام مهاجرت با بعضی اشارات
 الهی و سلام علی عباده الذین اصطفوا فرمود ان گرامی بجمیعت صورتی و معنوی تحقیق
 باشند درین سفر با و محنتها هیچ الهی برابر مفارقت آن دو فرزند عزیز بنی یابد و کم است که از یادشان
 فارغ باشد هر چند وصول توکیم از شمع حقیقه جلشانه بیشتر نزد کراجه دور افتاده زیاده در سواد
 جدید و روز بروز در مسوده می آید و بیاض میرسد اما کسیکه در کند کیست و آن و آنکه حظ
 بگیرد که ام خواجه محمد با شمع مغتنم است که ذوق فهم سخن دارد و فی الجمله متلذذ میگردد و لیکن درین سفر
 اجیر از شدت محن از خلاصان صحیح العذر گشته است چندی و مگر موافقت کنند حبیبنا الله و نعم
 الوکیل و رفقا هم کم اند از ذواق هم کم الیس احد لکاف حبه دیگر ادم مفارقت شاد از او بوده شی
 بعد نماز تجد می بیند که شاہر دو برادر با یکے ازین یاران پیش وکیل با و شاہر رفته اند و نوکرا شاه
 اگر دیدید و تجویز نوکری را آن وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر گیرد و هر کرا تجویز
 میکنند بر ور قے چهره او مینویسند و نوکر بگیرد ازین بر سر شاہر هر دوی شمار نوشته است

که بکته راه دارد و وجه را بکته چه مناسبت کند گویا محاذی کند افتاده است و وجه را از کته بخراف است
 بکته چگونگی رسد هر چند دور تر رود و دور تر افتد **س** ترسم ز سی کعبه اسے اعرانی بکین ره که تو
 میروی تبرکستان است به اطلاق محاذات کند بر کته از تنگه مجال عبارت است محاذات در آن
 حضرت چه صورت دارد لیکن آن معنی بچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات تمش
 میگردد اطلاق محاذات بر سبیل تجوز نموده می آید ربنا لا تؤاخذنا ان لنینا او اخطانا بئس
 بشنو چون افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند قیامی بذات محبوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت
 نسبت نیز اینان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه بپیدا گشت تبسی احاد او را
 ازین راه ازان مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات اینها همان ذات عارف است گویا بتوسط
 ذات خود ارتباط بچون بذات بیچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان بذات اقدس
 بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخن غریب بشنو
 هر کس را که بذات خود انتساب بذات اقدس است جلشانه و وصول است به بیچون آن
 مرتبه مقدسه آن کس در اخذ فیوض و برکات ازان مرتبه مقدسه اصالت و استقلال ندارد
 و توسط در میان نیست و سائل در مادون آن مرتبه منزله است هر کس را از واصلان
 اینجا بقدر استعداد خود نصیب است بطریق اصالت و الله سبحانه اعلم بقائق الامور کلمه
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتم دو یکم بخواجه جمال الدین حسین در حل معالجه و تفسیر
 واقعه اود بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات معلوم فرزند سی اعز میاید که صحیفه شریفه
 که ارسال داشته بودند چون متفحصان عافیت و جمیع صورتی و معنوی بود و فرحت بخشید
 و حلقه که رد داده بودند نوشته بودند و تعبیر آنرا خواسته اند انداز راج یافته بود که در بعضی
 بود که کپار میوش گشته افتاد گویا جلن از بدن برآمد و چون باز با فاقه آمد نور می دید بشال
 آفتاب درخشند که از غایت لطافت بیوش ساخته بود چنانچه شخصی محبوب را بیند و در پر تو
 جمال وی محو گردد و وی نشانی از وی نماند کشف فرزندے با دکه انسان مرکب
 از لطائف سبعه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است و احوال و مواجید
 دیگر تا این زمان احوال از وی فرزندے تعلق به لطیفه قلب داشته و به ملکوتیات قلب

خطور نکند و اگر تکلف احضا غیر نماید میسر نشود بواسطه بسیاری که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است
و این نسیان که دل را از جمیع اسوای مطلوب حاصل گشته است مقدّم حصول مطلوب است و میسر
و حصول اوست از حصول مطلوب و وصول حقیقی بمقصود زیاده چه نویسد که در او و او است
کیف الوصول الی سعاد و دونها بقلل الجبال و درین خیون و چون برادر عزیز این سبق را
بنایه الله سبحانه بانجام رساند طلب سبق دیگر نماید و الله سبحانه الموفق و التمام علی من اتبع الهدی
مکتوب هشتم و چه حکم بحضرت محضره خواجۀ محرم معلوم در وعظ حفظ اوقات احوال
و اوضاع اینجند و مستوجب حمد است المستول من الله سلامتکم و استقامتکم بمشیته الله سبحانه
اگر اجمیر رسیده شد و ازین عقبات شدائد راه گرامی مفرط نجائی میسر گشت بشما خواهد نوشت
و خواهد طلبید انشاء الله تعالی بکفایت باشند و نعمت خود را تمامی مصروف مراضی مولا
جیشانه سازند مبادا در فراغت افتند و حفظ نفس نمایند و بایل و عیال مواظبت تمام بیاکنند
و فتور سے در کارخانه هم نمایند جز حرام و ندامت وقت نخواهد بود و سود نخواهد داشت
این صحبت و این دولت را مغتنم دانند و با هم امور گذرانند بفرشده است معارف
جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شما است سرسری نگذارند و بجد و جهد
در مطالعۀ آن کوشند شاید در یکی از کمونات آن مشکف گردد و وسرایی سعادت شود
در اوده شما بشری یافته ام که در مکتوبی نوشته بخواجه محمد باشم کشته سپرده ام که بشما رساند پس
که بکرم خود حق سبحانه و تعالی شمار ضائع نگذار و قبول فرماید اما ترسان و اردان باشند و
بله و لقب نگذارند بعد صحبت مبادا تاثیر سے نماند و بحضرت حق سبحانه تسبیح و تفریح باشند و بقدر
حرورت بایل حقوق اختلاط نمایند و خاطر داری کنند و باجاه مستورات بوعظ و نصیحت زندگانی
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان درین گفتند و جمیع الممانه را بنماز و صلاح و اتیان مکام
شرعی ترغیب نمایند تا کم مسؤلون عن رعایت حق سبحانه و تعالی بشمارا علم داده است محل بروفق
آن نیز کرامت فرماید و بران استقامت دهد آیین مکتوب هشتم و دهم بدویش حبیب خادم و دیگر
ظهور خوارق و قلت آن در کتاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص
که کثرت مباشرت فضول بجد مشبه رسالت و از انجا عباداً یا مدد سبحانه بجا الی محترم آرد

و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکر گرفته من از شما میپرسم آن ثالث را چرا چهره
ننوشت شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورد و نیک ملاحظه نمود
گفت سیاهی دارد و یا نزدیک باین لفظ چیزے گفته و ننوشتہ جدا کنند بجای که خاطر از جانب
هر دوی شام جمع گشت که قبول کردند اما اذان یا ثالث خاطر در آنرا ماند که تجویز نشد کاش
بنوکری نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبت باین مکتوب ہشتاد و سوم بحضرت
مخدوم زاد ہاسے کبار سلہما اللہ تعالیٰ در برکات عملکہ کہ بودن دران با اختیار است فرزندان گرامے
بجہت باشند مردم ہمہ وقت کنت ہای مارا در نظر میدارند و مخلصے ازین مضیق میطلبند میدہند
کہ در نامرادی و بے اختیاری و ناکامی چه بلائسن و جمال است و کدام نعمت برابر آن است کہ این
کس را بے اختیار از اختیار او بر آرد و با اختیار خود او را زندگانی دہند و امور اختیار کرد این را تابع آن
بی اختیاری او ساخته از دائرہ اختیار او آرد و کالیت بمن یدعی الغسال در آیام جس گاہے کہ
مطالعہ ناکامی و بے اختیاری خودی نمودم عجب حظ میگرفتم و طریقہ ذوق میافتم بے ارباب فراغت
ذوق ارباب بلاراجہ دریا بند و از جمال بلاے او چه درک نمایند طعلان را حظ منحصر در شیرینی است
و آنکہ از تلخی حظ فرا گرفته است شیرینے را بجوے نیمخرد ع مرغ آتشخوارہ کے لذت
شنا سد زانہ را بنہ والسلام صلے من اتبع الہدی مکتوب ہشتاد و چہارم بحفاظ
عبد الغفور در آداب این طریقہ علیہ الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفے طالب این راہ را باید
کہ بعد تصحیح عقائد بموجب آراءے صاحبہ اہل حق شکر اللہ سیسم و بعد از علم با حکام فقہیہ ضروریہ
و بعد از حمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الہی جلشانہ کرداند بشرط آنکہ آن
ذکر را از شیخ کامل کمال افزد کردہ باشند زیرا کہ از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر ہر پنجے
معمور و اگر کہ بغیر از ادای فرائض و سنن مؤکدہ ہیچ چیز نپزدارستہ کہ تلاوت قرآن و عبادات
ناقلہ را نیز موقوف دارد و با وضو و بے وضو ذکر گوید و ایستادہ و نشستہ و افتادہ بہمن کار مشتغل
باشد و در آمد و رفت و در خور و خفت از ذکر خالی نباشد ذکر گوید کہ تا ترا جان است نہ
پاکی دل ز ذکر یزدان است نہ چندان بدوام ذکر پرداد کہ غیر مذکور از ساحت سینہ او خست
بر بند و از ماسوئے مذکور نام و نشائے در باطن او نماند تا آنکہ ماسوائے بطریق خطہ ہم در دل او

الموتات دیناے دینہ چہ ہر قدر کہ از حوائج ضروری است داخل دینا نیست و آنچه فصول است
از دینا است و نفع دیگر در ریاضات و اقتضای بر ضرورت قلت محاسبہ و مواخذہ آخری است
و ایضاً سبب ارتفاع درجات اخرویہ است چہ ہر قدر کہ در دینا محنت است مضاعف آن در آخرت
سرت است پس وجوہ دیگر ہم از برای ریاضات و مجاہدات انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلامات
سوائے وجہی کہ بالا مذکور شد پیداکشت پس واضح شد کہ ریاضات و اقتضای بر ضروریات مبالغہ
اگرچہ شرط وصول در راہ اجتناب نیست اما فی حد ذات محمود و مستحسن است بلکہ نظر بر فوائد مذکورہ
ضروری و لازم ربنا آت ما من لدنک رحمۃ و نبی لنا من امرنا رشد آ و السلام علی من اتبع
الہدیٰ مکتوب ہشتاد و ہفتم بمولانا صالح کولائی در اسرار مرادی
و مرید حضرت ایشان مدظلہ العالی المحمد علیہ السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ من ہم
مرید امدم و ہم مراد امدم غرضانہ سلسلہ ارادت من بے توسط بہ اقتضای متصل است
تعالیٰ دید من نائب مایدا امدم است بمانہ و ارادت من بحمد رسول امدم صلی اللہ علیہ وسلم
بوساطہ کثیرہ است در طریقہ نقشبندیہ بیت و یک واسطہ در میان است و در طریقہ قادریہ
بیت و پنج و در طریقہ چشتیہ بیت و ہفت و ارادات من بامد تعالیٰ قبول قیامات
نمی نماید چنانچہ گذشت پس من ہم مرید محمد رسول امدم صلی اللہ علیہ وسلم و ہم ہم مرید پس
نزد او صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم برخوان آیند و لت ہر چند طفیلہ ام اما ناخواندہ نیاندہ ام
و ہر چند تا بعم اما از اصالت نبی بہرہ نیم و ہر چند اشم اما شریک دولت من نہ شرکتی کہ از ان دعوا
بہم سری خیزد کہ آن کفر است بلکہ شرکت خادم است بامخووم تمانہ طلبیدہ اند بر سفرہ این دولت
حاضر شدہ ام و تا نخواستہ اند دست بایند دولت در از نکرده ہر چند و ایستہ ام اما مرید بے
حاضر و ناظر دارم ہر چند در طریقہ نقشبندیہ پیر من عبد الباقی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ اما تکفل
تربیت من الباقی است جل جلالہ و عم لوالہ من بفضل تربیت یافتہ ام و براہ اجتناف رفتہ سلسلہ این
سلسلہ رحمانی است کہ من عبد الرحمن ام چہ رب من رحمن جلشانہ و عم احسانہ و مرید من
ارحم الراحمین و طریقہ من طریقہ سبحانی است کہ از راہ تنزیہ رفتہ ام و از اسم و صفت جز ذات
تقدس و تعالیٰ آن خواستہ این سبحانی نہ آن سبحانی است کہ بطامی بان قائل گشتہ است کہ از

کرامات کو و خوارق کجا هر چند دائره مباشرت مباح تنگ تر گرفته شود و بقدر ضرورت اقتضا نموده آید گنجایش
 کشف و کرامات بیشتر شود و راه ظهور خوارق کشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت
 چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه ستر و اختفا در غیر تبارک است زیرا که آنجا دعوت خلق است
 و اینجا قرب حق جلشانه و معلوم است که دعوت را اظهار لازم است و قرب را استتار مناسب کثرت ظهور
 خوارق از دلی دلالت بر غنویت او بر دیگران که آنقدر خوارق از ایشان بظهور نیامده است
 نذر و بلکه رواست که ولی باشد که اصلا خارق از وی بظهور نیاید فعل باشد از اولیای که اظهار خوارق
 نموده اند چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق اینست در کتاب حوارث فرموده است هرگاه در انبیاء علیهم الصلوٰه
 والسلام ظهور قنات و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب فاضلیت و مفضولیت نباشد
 در ولایت که شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد انکارم که مقصود اصلی از ریاضات و مجاہدات نبی
 علیهم الصلوٰه و التسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت و مباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظهور
 خوارق بوده است که برایشان واجب و شرط نبوت شان بوده نه وصول بدرجات قرب الی
 جل سلطانه چه انبیاء علیهم الصلوٰه و التحیات مجتبی اند که بقلاب جذب محبت کشان کشان ایشان را
 می برند و بی مشقت شان بدرجات قرب الی جلشانه می رسانند انابت و ارادت است که ریاضات
 و مجاہدات از برای وصول بدرجات قرب جل سلطانه آنجا در کار است که راه مریدان است و
 اعتبار راه مریدان مریدان بمشقت و محنت بی پایه خود می روند و مراد از این باز و تنعم می برند
 ولی محنت شان بدرجات قرب می رساند باید دانست که ریاضات و مجاہدات شرط راه انابت و ارادت
 است و در راه اعتبار مجاہدات شرط نیست مع ذلک نافع و سودمند است مثلاً شخصی را که کشان کشان
 می برند و او بان کشش سے و مشقت خود را نیز در بردن در کار دارد و دو دو و مرود و اد آنگه سعی خود را
 کار نفرماید هر چند رواست که گاهی کشش تنها که اقبوس بود کار بیشتر کند از آنگه کشش مرکب
 مذکور کند پس سے و تر دو و مشقت در راه اعتبار شرط کمال و وصول بهم نبود چنانچه شرط
 نفس و وصول نیست آری احتمال نفع دارد و لوفی بعض الکمال و فوائد و منافع ریاضات
 و مجاہدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح است از باب اعتبار از نیز بنسیر
 این معنی که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن و غیره

خلت عام است و محبت فرد کامل او چه افراط انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد
و بفراری و بے آرامی آرد و خلّت سراسر انس و الفت و آرام است محبت است که نشاء گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلّت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنرے که محبت درین
امتیاز پیدا کرده است از سایر افراد خلّت در دو وزن است و نفس خلّت همه عیش و عیش
و فسح در فرح و انس در انس است از بجا تا آنکه بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را
علی بنیاد و علیه الصلوة والسلام در دنیا که دار من است اجر عمل کرامت فرموده و بهم در
آخرت قال احمد تعالی فی حقّه و ایتناه اجسده فی الدنیا و انه فی الاخرة
لکن الصالحین و چون محبت منشاء درد و وزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد
در دو وزن بیشتر بود از بجا گفته باشند کان رسول الله علیه و سلم متواضع
الحزن و او فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ما اودی نبی مثل ما اودیت چه
فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام و هر چند او
محبوب بوده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اما چون نسبت محبت در میان آمد
محبوب نیز در رنگ محب و اله گرفتار آمد حدیث قدسی است الا طال شوق الابرار الی
لغای و اما الیوم اشد شوقاً اینجا سوال است مشهور که شوق در مفقود باشد
و چون از انحضرت جل و علا هیچ چیز مفقود نیست شوق چه بود و اشد شوق چه باشد
جواب گویم که مقتضای کمال محبت رفع اثینیت است و اتحاد و محبت محبوب و چون که انیمین
مفقود نیست شوق موجود است و چون متناسی اتحاد و بالامالت در محبوب کائن است چه محب
شاید که بجز دوصل محبوب هم قناعت کند تا چار اشد شوق در جانب محبوب بود و متواضع
الحزن صفت صیب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است و هر چه بخواهد اود را
میسر است پس هیچ چیز در حق او لغالی مفقود نباشد تا شوق تحقق گردد و جواب تنهای امر دیگر است
و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از ارادة او سبحانه تخلف نکند اما بنا بر ارادة حصول آن
بود و وجود آنرا نخواهد در عشق چنین بود و معجبها باشد بگا بهست که در عشق بجز در دوصل
باشد و دوصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب گریزان

این مسأله نیست آن از دائره نفس نه برآمده است و این ماورای نفس و آفاق است و آن تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گرد آتشینه لوی رسیده و آن سرچشمه از شکر جوش زده و این از عین محو برآمده است از هم الرحمن در حق من اسباب تربیت را غیر از معذات نداشته است و ملت فاعله در تربیت من غیر از فضل خود را نشاخته از کمال کرم اہتمام و غیرت که در حق من دارد و ثقل و تقدس تجویز نمی فرماید که فعل دیگر را در تربیت من بدخلت باشد و یا من بدیگر رسد و نیغنی متوجه گروم مبرا می آئی ام جل شانہ و مجتباے فضل و کرم نامتناهی او تعالیٰ رع باکریان کار با دشواریست

الحمد لله المتدبر الجلال والاكرام والمنتهى والصلوة على رسولنا والتمجته اولاً و آخراً
مکتوب هشتم و دو ششم بحضرت مخدومزادہ عالم ربیہ خواجہ محمد سعید سلمہ احد تعالیٰ در اسرار خلقت خلیل و اثبات تعین وجود کس + حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بنده را که بدولت خلقت خود که بالا صالۃ محفوظ بحضرت ابراہیم ست علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام مشرف سازد و بولایت ابراہیمی سر فرزند گرداند او را انیس و ندیم خود میفرماید نسبت انس و الفتن که از لوازم خلقت است در میان می آرد و چون نسبت خلقت که از لوازم آن انس و نفرت است در میان آمد قبح و کراهت اخلاق و اوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چه قبح اگر در نظر باشد باعث نفرت و بے الفتی خواهد بود که منافی مقام خلقت است که سراسر الفت است سوال ارتفاع قبح اوصاف خلیل از نظر در مجاز ظاهر است زیرا که رواست که درین موطن نسبت خلقت غالب آید و قبح اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبہ حقیقت که آنجا علم شد کما هوست قبح را غیر قبح و انتق و مغلوب نسبت خلقت شدن جائز نیست جواب در ہر قبح و بے از وجوہ شش کائنات پس تواند که قبح را نظر بان وجہ حسن حسن داند و حکم بحسن آدمی فرماید باید دانست کہ ہر چند در ان قبح حسن مطلق پیدا نشد است اما چون وجہ حسن او ملحوظ و منظور مولیٰ جل شانہ گشتہ است ناچار بحکم الا ان حزب المدبرم الغالبون بر سائر وجوہ قبح آن غالب آید است و ہمہ را بر ننگ خود ساخنہ و مستحسن گردانیدہ فاولئک یبیل اندر سیما تم حسناست بدان ارشد کہ احد تعالیٰ سوار القراط کہ نسبت در میان خلقت و محبت عموم بنصوص است

این تعین وجودی مندرج است اگر تعین علی جملی است در ضمن اوست و اگر تفصیلی است هم مندرج در فروع ازینجا تواند بود که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ابراهیم علیه السلام با توت یاد میکرد و سایر انبیاء با خود است علی اجمعهم الصلوٰۃ و التسلیمات و اگر سایر انبیاء به بنوت یا و میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین علی جملی گفته اند مندرج است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و آنچه در صلوٰۃ منطوق آمده است کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس بے توسط تعین اول وجودی و بے توسل تمامی کمالات ولایت ابراهیمی میسر نیست زیرا که قباب اول قرآن مرتبه مقدسه را اوست و اوست که آئینه داری غیب الغیب فسر سودا است و البطن بطون را منظور آورده پس میچکس را ادا توسط او چاره نبود خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات امر بمتابعت او فرموده تا به تبعیت او بولایت او برسد و از اینجا بحضرت ذات جلشانه تجتر فرماید علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و التسلیمات سوال ازین بیان لازم آید که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل فضل باشد علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و السلام و حال آنکه اجماع بر فضیلت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالا صالت نصیب حضرت خلیل بود و دیگران به تبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر موهبیه است که تجلی ذات بالا صالت مخصوص بر خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و دیگران را به تبعیت اوست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تقدس و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر بالا صالت نصیب حضرت خلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول است که رب است چنانچه گذشت و تا بیان تعین نرسد نظر با و راسه آن نفوذ کند و آن قسم که باعتبار قدم بالا صالت مخصوص بحضرت صیب است که محبوب رب العالمین محبوبان را جاس بر ند که غلیان از اینجا در اندر آنکه به تبعیت شان بروند خلیله باید که نظر او تا مقام وصول رئیس محبوبان علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام برسد و در راه کوتاهی نه کند تجلی ذات به کیوجه بالا صالت مخصوص بحضرت خلیل

باشند این ادویه ای عشق است بلکه او هنر با عشق من لم یذق لم یدر بر سر اصل سخن روم
و گوئیم که خلقت بس مقام عالیت و کثیر البرکت است در عالم مجاد هر کس را که با دیگران
و سکونت و آرام است همه از ظلال مقام خلقت است و همچنین هر سبطی و لذت و آراست
که از حد و حسن و منظر هر جمیله کائن است از مقام خلقت است و محبت دیگر است که نشاء دیگر دارد و اگر خلقت
و انفس و الفتن آن در میان نبود هیچ مرکب بوجود نیاید و هیچ حسن و او با جز و دیگر
علی الخصوص که نسبت تضاد داشته باشد منضم نشود بلکه هیچ وجودی با ما نیستی منم
نگردد بلکه هیچ عالمی در تحت ایجاد واجب تعالی داخل نیاید چه حب است که سلسله
ایجاد را در حرکت آورده است و باعث وجود اشیا شده ان اعرف تخلق الخلق
حدیث قدسی است و حب فرد کامل خلقت است چنانچه گذشت پس اگر خلقت نبود هیچ چیز
موجود نگردد و هیچکس با دیگر جمع نشود و الفتن نگیرد و وجود عالم و نظام او بر دو مرتبه
به خلقت است اگر خلقت نباشد نظام نیز در رنگ وجود مفقود گردد پس خلقت اصل ایجاد
هم در جانب موجود هم در جانب موجود چه خلقت است که ممکن را بقبول وجود مانوس ساخته
است و در قید ایجاد آورده بلکه عدم هم در خلوتخانه خود بدولت خلقت آرام یافته است
و با نیستی خود ساخته بلکه به نقیض خود نیز الفتن و انفس گرفته مرآت کمالات او شده است و واسطه
وجود ممکنات آمده پس خلقت از جمیع اشیا مبارکتر آمد و برکات او شامل موجود و معدوم گشت
چون معارف و دقیقه مقام خلقت دانستی و عموم برکات آنرا معلوم ساختی و نیز دانستی که نظام
بالاصالت مخصوص بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و ولایت آن
ولایت ابراهیمی است پس بدانکه اکنون برین فقیر بنو سل برکات این معارف غلبه
ساخته اند که تعین اول تعین حضرت فالت تعالی و تقدس بحضرت وجود آن تعین اول
وجودی رب حضرت غلیل است علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ و التحیة و البرکة و السلام
لذا او امام همه اندانی جا طلع للناس اما ما وسید البشر بتابعیت ملت او ما مور گشت اتبع ملت
ابراهیم متینا علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و بعد از ما بهر بنی بیک
بعوث گشت ما مور بتابعیت او شد علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و التسلیمات و سائر تعینات درین

ان فرد است و سایر انبیا چه بود که حیل و تدبیر هر دو مفقود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در فروست
 باعتبار شریعت است تا متابعت شریعت نبی نکند ترسد و تبعیت در انبیا باعتبار آنست که نبی متبع
 وصول بآن درجه اولاً بالذات است و دیگر از ثانیاً و بالعرض چه مطلوب از دعوت محبوب
 است و دیگر از لطیف او خواهند و به تبعیت او طلبند اما همه مجلس یک سفره اند و در یک مجلس
 علی تفاوت الدرجات هتیفار تلذذات و نعمات میفرمایند ایشانند که زله بردار ایشان اند و
 الوش خورشان گم فردی از افراد ایشان که بکرم خداوند جل شانه مخصوص شود و مجلس
 مجلس اکابر گردد چنانکه گذشت ۵ با کریمان کار باد شوار نیست ۶ مع ذلک است
 است و پیغمبر پیغمبر است هر چند سرافراز گردد و علو بسیار پیدا کند و ولتی است که سر او بپای
 پیغمبر برسد قال امده نواله و لقد سبقتم کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون
 و ان جندنا لهم الغالبون سوال مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر آن مأمور شد
 چیست و با وجود استقلال شریعت او امر به تبعیت چه باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات
 و التسلیات جواب استقلال شریعت به تبعیت جنگ ندارد و است که حضرت پیغمبر علیه و
 علی آله الصلوة و السلام شریعت را با مالت اخذ کرده باشند اما بواسطه حصول امر مومنین
 حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوات و السلام کردند چه آن امر از خصائص آن بتبعیت که مأمور
 بتابعیت او شده است و حصول آن امر حصول آن متابعت مربوط است مثلاً شخصی ادا می فرماید
 از فرائض نماید مع ذلک نیست متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما ادا کرده است
 ما هم ادا کنیم برین تقدیر امید است که سوله ثواب ادای فرض ثواب متابعت جدا یابد و بآن
 نبی مناسبت پیدا کرده و از بهر کات استفاده نیز نماید و تفیش آنکه مراد از متابعت ملت
 متابعت تمام ملت است یا بعض و اگر تمام است با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه است آید
 و اگر بعض است هم بحدی نیست حل آنرا علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن باب
 علمای طواهر است بعلوم صوفیه مناسبت کم دارد و بجان امده معارفی از من ظاهر میگردد که از غریب
 آن نزدیک است که ابنائے جنس هم از من نفرت پیدا کنند و محرمان نیز در مقام ستیز آیند و محرم گردد
 مراد حصول آن معارف چه اختیار است که در اظهار آن چه کار و بار دارند اندک که تعیین اول تعیین و خود است

و دیگران تابع وی اند علی بن نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و بوجه دیگر آن تجلی بالا صالت مخصوص حضرت
 خاتم الرسل است و دیگران تابع اویند علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و چون وجه ثمانی
 اقوی و ادخل است در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل
 علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات بوی پیدا کرد و او صلی الله علیه و سلم از حضرت خلیل
 و از سایر انبیا علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و التیمات افضل آید پس فضل کلی در میان
 انبیا نصیب این دو بزرگوار آمده هر چند یکی از دیگرے افضل بود و علیهما وعلیهما الصلوات
 و التسلیمات و البرکات و حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوات و التسلیمات چون رئیس
 مبان است چنانچه حضرت پیغمبر بارئیں محبوبان است علیه وعلی ایتام الصلوٰۃ و السلام ناچار او را
 علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام بحکم المروء مع من حیبت بحضرت ذات تعالی معیت است و دیگر را
 نیست و نیز در آن حضرت او را قدمگاه است که بتوسل محبت او است و بس و دیگر را آنجا
 محقق نیست اما این فضل را جمع بحجتی است که توان گفت که مدیل کلی است چه جم غفیر از انبیا
 علیه الصلوات و التسلیمات در مقام تابع اویند علی نبینا وعلیه وعلیه الصلوات و التسلیمات
 مع ذلک فضل کلی همان است که نصیب خلیل و حبیب آید علیهما الصلوات و التیمات و هر چند هر یک
 یک وجه تابع و دیگرست در وصول نظری حضرت خلیل اهل است و حضرت حبیب تابع او علیهما
 الصلوات و التسلیمات و در وصول قدم حضرت حبیب اهل است و حضرت خلیل تابع او
 علیهما الصلوات و التیمات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوصه حضرت کلیم را علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
 و السلام آن قدر که باین فقیر ظاهر شده بخاطر است که در کاغذ طلمه ثبت نماید انشاء الله تعالی
 باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسند علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات
 آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیا حائل نیست و اینها را از حضرت ذات
 بالا صالت نصیب است غایت مافی الباب و وصول بآن درجه ایشانرا مریوط به بیت آن نبی است
 علیه وعلیه الصلوات و التیمات بخلاف نبی که بتوسل او برسد آن پیغمبر در میان حائل است
 مگر آنکه فروسی از او است را بالا صالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حیل و نبی معقود
 و تمیت او موقوف علیه الصلوٰۃ و السلام و خلیل با هم بل کل سوال برین تقدیر فرق در میان

یافته اند چه نسبت است و در میان این دو تعین یقین دیگر هم هست یا نه جواب تعین وجود است
 فوق تعین غلے است و فوق تعین علمی که مرتبه حضرت ذات و لا تعین گفته اند همین تعین وجود
 است که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در میان این دو تعین شان
 الحیوة است که اقدم جمیع شیونات است بعد از ان شان العلم است اجمالاً و تفصیلاً و تابع
 اوست لیکن این تعین میانی را مظهر در نظر نمی در آید و او مناسبت بحضرت ذات تعالی اتم
 بیشتر دارد و استثناء ذاتی در دے بسیار جلوه گر است اینقدر مفهوم میگردد که فیوض
 و برکات آن خصوصاً بر روحانیان مستفاض است و اندر سجاد اعلم بحقیقه الحال سبحانک
 لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم تنبیه آنچه بالا گذشته است که وصول نظر
 بالا صالت نصیب حضرت خلیل است و وصول قدمی بالا صالت نصیب حضرت حبیب
 علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام نه بان معنی است که آنجا شهود و شایده است و یا قدم را
 آنجا گنجایش است آنجا شهود و گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قیسه و صول است
 مجهول الکلیفیت اگر در صورت مثالیہ بنظر مرسوم گشت وصول نظری میگویند و اگر قدم صول
 قدمی و الا نظر و قدم از ان حضرت جل شانہ هر دو و اله و حیران است و اسلام علی من اتبع
 الهدی مکتوب هشتم و نهم بقاضی اسماعیل فرید آبادی در شرح سخن شیخ روزبهان نقلی
 بعضی و قائل توحید وجودی و قال الشیخ الولی روزبهان البقلی قدس سره فی تبیین غلطات مستفوت
 دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جزئیات متفرقه حادث یک ذات خواهند و بریزند
 گویند که ما خود اویم پس آن کافران را صد هزار خدا باشد و خداوند تعالی و تقدس
 از جمیع و تفرقه محذرات منزله است و احد است که جز و را بر و راه نیست طول نه پذیرد و متلون
 نشود بدین قول کا فالد و نه خود را دانند و نه عذارا که اگر کسی حق بودی که فنا شدی
 قومی را غلط در روح و انبیا را در جسم است قائم الله سبحانه استی پوئیده نماز که عبارت
 همه اوست هر چند در قدام صوفیه قدس الله تعالی اسرار هم متعارف نبوده است
 اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جنتی سواه و امثال آنها بوده بسیار است که مؤدی این
 عبارت و آن عبارات یکے است ع آب از سرچو گذشته است چه یک نیزه چه مدب مثل موزون

و آن رب حضرت خلیل است و مبدأ تعین او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام درین بزرگی
 هرگز کسی نشنیده است که تعین اول وجودی بود و آن رب خلیل الرحمن باشد
 علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در متعینین این عبارت متعارف نبود و تعین و منزلت انجایش
 نه در متاخرین که این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول تعین علی دریافت و آن رب
 خاتم الرسل مقرر گشت علیه الصلوات و التسلیمات امروز که خلافت مقرر اند که ظاهر غوغو خیالی
 باید کرد که بر سر او چه آید و چه سان مطعون و طام گردند انکار ند که تفضیل خلیل محیی نماید و
 حبیب راجز و خلیل میسازد و علیها الصلوات و السلام زیرا که سایر تعینات را مندرج در تعین اول
 میداند هر چند در بالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که آن
 اکتفا نماید و آن شفا قشقه گردند چه توان کرد جعل و عناد و تعصب را علاج نیست مگر
 آنکه مقابل القلوب بقدرت کامله خود و لها سئ ایشانرا بگرداند و محال قبول استماع حق سازد
 بزرگی حضرت خلیل و علو شان او از امر اتبع که به حبیب خود فرموده است توان دریافت
 علیها الصلوات و التسلیمات که متبوع را با تابع چه نسبت است اما محبوبیتی که نصیب خاتم الرسل آید
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر جمیع فضائل و مراتب قرب چربید و از همه پیش قدم
 ساخت هزار مراتب قرب یک نسبت محبوبیت برابر نمیشود اند شد محب محبوب را از غرض و
 عزیز تر سخا ابد دیگران چه رسد که بومی مشارکت طلبند سوال تو در رسائل نوشته که رب
 حضرت خلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب است علیها الصلوات و التسلیمات
 اینقدر فرق است که آنجا به تفصیل است و اینجا باجمال **جواب** این معرفت پیش از
 وصول بحقیقت این ولایت غلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت تحقق شود محال
 چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظن این حقیقت بوده است و الله سبحانه
 و تعالی للملم للصلوات ازین معارف واضح گشت که وجود عین ذات غیرت بلکه تعین است
 اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را
 لا تعین انکاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت
 است سوال این تعین اول وجودی را که نویافته آن تعین اول علی محلی که دیگران

طالب فرماد اور انھیں تخطیہ اونودند و مطعون و ملام ساختند و درین مسئلہ در اکثر تحقیقات شیخ محقق است و طاعنان او دور از صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئلہ بلید دریافت نہ رود و طعن او باید کرد و این مسئلہ ہر چند میرود و بتلاحق افکار متاخران واضح و منقح تر میگردد و از شبہ مایحی طول و اتحاد دور تر می افتد بخوکیہ الحال بتلاحق افکار متاخران نحو یہ واضح و منقح گشتہ است ہرگز در زمان سیوہ و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت کہ تکمیل صناعت بتلاحق افکار است امام عظم و امام ابی یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہما تا شہادہ در مسئلہ خلق قرآن با یکدیگر مناقشہ داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماہ مشخص شد کہ قرآن را مخلوق گوید کافر گردد و این طول منازعت بواسطہ عدم تنقیح این مسئلہ بودہ است درینوقت الحال کہ بتلاحق افکار منقح شدہ است گویم کہ محل نزاع اگر حروف و کلمات اند کہ دال اند بر کلام نفسہ شک نیست کہ حادث اند و مخلوق و اگر مدلولات مراد باشند قدیم و غیر مخلوق است این تنقیح از بہر کات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن برویم و گوئیم کہ معنی دیگر ہم این عبارت است کہ از طول و اتحاد بعید است یعنی ہمہ نیستند موجود است تعالیٰ نہ آنکہ اینہا ہم ہستند و ما و متحد اند تعالیٰ این را خود ابلے گوید از بزرگان چگونہ متصور شود و چون در غلبہ محبت ماسوائے محبوب از نظر این بزرگواران ستوری گردد و غیر او در شہود شان نمی ماند میگویند ہمہ اوست یعنی اینہم کہ ثابت می نمود متوہم و تخیل بودہ است موجود اوست تعالیٰ برین تقدیر ہم نہ شائبہ جزئیست و اتحادست و نہ مطلب طول و تلمون مع ذلک این فقیر امثال این عبارت را نمی پسندد و ہر چند ازین مقاصد میرست زیرا کہ شایان مرتبہ تقدیر و تنزیہ خداوندی نیست جل سلطانہ اینہا چہ باشند کہ مظاہر او بودند تعالیٰ ع در کدام آئینہ در آید او نہ و ایشان را یارای ان کجاست کہ باعتبار ظہور ہم بروے تعالیٰ محمول گردند اگر مظاہر ظلم از ظلال کمالات آنرا مظهر اند و آن ظل کہ آنما مظهر اویند خداوند جل سلطانہ کہ اورا چندان ظلال با ذات تعالیٰ در میان بودہ باشد ان مدد سبعین الف حجاب من نور و غلبہ شنیدہ باشند پس بے تماشے مظهر ظلم از ظلال کمال اورا سمانہ بروے تعالیٰ محمول دانستن و اوست گفتن سو و ادب است و کمال جرأت اما چون در غلبہ شکر حال است آنقدر مذموم

مشهور است که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائع است و بی تکلف همه اوست
میگویند و بران قول اصرار دارند که قلیله ازینها که درین عبارت و امثال این عبارت تردد دارند بلکه
صورت انکار اظهار می نمایند و آنچه این فقره از اطلاعات ایشان معنی همه اوست می فهمد آنست که این همه
جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکه صورت زید مثلاً در مرابیه
متعدد منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی این همه صور که در مرابیه
متعدد نمود پیدا کرده است ظهور یکذات زید است اینجا کدام جزئیات و اتحاد است و کدام حلول
و تلون ذات زید با وجود انهمه صور بر صرافت و حالت اصل خود است و این صور در و
نه هیچ افزوده است و نه هیچ کاسته آنجا که ذات زید است این صور را آنجا نمی و نشانی نیست
تا با نومی نسبت از نسب جزئیت و اتحاد و حلول و سراین پیدا کنند سرالان کما کان را اینجا
باید جست چه در مرتبه که اوست تعالی چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود و بعد
از ظهور هم آنجا هیچ گنجایش نباشد فلا جرم کیون الان کما کان حجاب کار و باریست بسیار
از اکار بر متقدمین صوفیه ازین عبارت توحید آمیز معنی حلول و اتحاد می فهمند و کفیه تعلیل
قائلان آن عبارت می نمایند و بعضی ازینها توجیهات آن عبارات را بر نهی مینمایند که بمذاق
قائلان هیچ نسبت و مناسبت ندارد و صاحب محارفات میفرماید که قول انا الحق از منصور
و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بوده است یعنی از حق جل و علا سلطان اگر بطریق
حکایت نباشد بلکه شائبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال را در دنیا می چنانچه نصرا را
میکنم که بجلول و اتحاد قائل اند و از تحقیق سابق واضح گشت که درین عبارات شطح ناهنج حلول و اتحاد
نیست و اگر حمل است باعتبار ظهور است نه باعتبار وجود چنانچه فهمیده اند و بجلول و اتحاد برده
مانا که این سلسله توحید در متقدمان صوفیه نیک مهر و ملخص نشده بود هر کس ازینها که مغلوب حال
میگشت کلمه در توحید که اتحاد ناما باشد از دس ظاهر می شد و از غلبه شکر بسر آن در زیرت و ظاهر آن
عبارات را از شائبه حلول و اتحاد مصروف نیساخت و چون نوبت شیخ بزرگوار محی الدین بن
العشقر قدس سره رسید او از کمال معرفت این سلسله دقیقه را شرح فرمود
و مثنوی و مفصل گردانیده در رنگ صرف و نحو در تدوین آورد مع ذلک جمعی ازین

در عبارت
میفرماید که قول
انا الحق و حکایت
باین حکایت
از حق بوده
عین شائبه

سوی آنحضرت نسب کردی درست بنده و آنکه دانستی که ظل کیستی بنده فارغی اگر مردی و گردیستی بنده
بعد از فنا اگر او را بقا مشرف سازد مرة ثانیة وجود و تواجد وجود از صفات کامله اور عطا
خواهند فرمود و بولایت ثانیة تحقق خواهند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد
مرین **سینا** لا ارباب نعیم نعیم بنده آرزو ایا از تنگی عبارات الفاظی که شرع باطلاق آن وارد
نشده است در رنگ ظلیت و غیر با اطلاق ینمایم و میگویم وجود ممکن ظل وجود واجبست تعالی و
صفات او اطلاق صفات کامله او تعالی ازین اطلاقات ترسان و لرزان ام و چون اولیائے تو
باین اطلاقات سبقت نمودند امیدوار عفویم ربنا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا باید درست
ازین تحقیق که سابق نموده اند و رفع گشت که صوفیه که قائلند بکلام همه اوست عالم را با حق جل و
متحد نمیدانند و حلول و سریان اثبات نمیکند و محلی که ینمایند باعتبار ظهور ظلیتست
نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد وجودی متوهم شود اما حاشا
که مراد شان آن بود که کفر و اسنادست و چون حل یکے بر دیگرے باعتبار ظهور گشت نه اعتبار
وجود معنی همه اوست همه از دست که مد ظل شئی ناشی از ان شیست و هر چند در فلبه حال همه اوست
گویند اما فی الحقیقت مراد شان از ان عبارت همه از دست باشد **ظلال** مجال فی النظر فی کلامهم و محکم
بتفصیل قالمیسوم و کفریم بدانکه ظل شئی عبارت از ظهور شئیست در مرتبه ثانیة یا ثالث یا
رابع مثلا صورت زید که در مرآت منعکس گشته است ظل زیدست و ظهور زیدست در مرتبه ثانیة
و زید فی حد ذاته در مرتبه وجود اصلی خودست که بظلی خود را در مرآت ظاهر ساخته است بے آنکه در
ذات و صفات او تلویحی و تغیری رود چنانچه گزشت ربنا انکم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شی
قدیر و اسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب** لئو و هم بفقر یا شتم گشته در جواب سوالے
که نموده از حقیقت مشاهدہ عرفا راجل و علا پر سیده بودند که بعضی از محققان صوفیه اثبات
رویت و مشاهدہ او تعالی بدیدہ دل در دنیا میفرمایند کما قال الشيخ العارف فی کتاب العوارف
موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابوالحسن کلابادی قدس سره که از قدای این طائفة علیست
و از کوسای ایشان در کتاب تعریف می آرد اجمعوا علی انه تعالی لا یرى فی الدنیا بالابصار و
بالقلوب الا من جهة الايقان و توضیح بیان این دو تحقیق چیست و راے تو بر کدام

نکته
در بیان این مطلب
در مکتوبات

نیست و همچنین بر توجیه ثانی مشهود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز مشهود است بلکه خلاف واقع آن مشهود هم ظلم از کمالات اوست سبحانه و اوتعالی و را، الورا است غم و راء الورا نیز هر چه مشهود است نشایان نفی است پس حق بنوعی معلوم خواهد شد لکن بیفزایند قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر حق سبحانه بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیر است درین مسئله مناسب آن تقدیر و تنزیه است عبارت همه از دوستی آن معنی که علمای ظواهر بر آن قنطار نمایند و گویند صدور و خلق همه از دوست این خود صادق است مع ذلک اینجا ملائمه دیگر هم هست که علمای الهیه متذکر شده اند و صوفیه بدریافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و ظلیت است یعنی اگر وجود ممکن است ناشی از وجود واجب است تعالی و پرتو وجود اوست سبحانه و همچنین اگر حیوة است ناشی از صفت حیوة اوست سبحانه و پرتو آن حیوة مقدسه است

۱۵۷

علی هذا القیاس العلم والقدرة والارادة وغيره پس بطور صوفیه عالم هم صادر از اوست سبحانه و هم ظل کمالات او و ناشی از آن کمالات منزه اوتعالی مثلاً وجودی که ممکن داده اند امری است که بسبب خود باشد و استقلال او را حاصل بود بلکه آن وجود پرتو ظل وجود واجب تعالی و همچنین حیوة و علم و غیره را که بکین بخشیده اند امور است که استقلال ثبوت از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از صانع تعالی اینها ظلال کمالات و صیغه اند سبحانه و صدور امثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیه بآن متذکر شده اند معالیه صوفیه را با علای علیین برده است نه بقنا و بقا برسانیده بولایت خاصه متحقق ساخته و چون علماء ظواهر را باین دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسید بولایت خاصه متحقق نشده و صوفیه کمالات خود را ظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجود و سائر توابع وجود را عکس آن کمالات دانسته ناچار خود را بیش از امانت در کمالات او ندیده اند و غیر از امرای آن کمالات نیافته چون بگویم ان تقدیر کمالات ان تو و والامانات الی الیها این امانت را با بلی امانت بسیارند و این کمالات را دوست بذوق باصل بدیند خود را معدوم یا بند و نیست دانند چه وجود حیات چون باصل رفت معدوم و نیست ماند و فنا متحقق گشت للمعول می چون ندانستی تو او را دوست

وصفات است از ذاتیہ بہرہ و غار و جہانچہ تحقیق آنرا در مواضع متعددہ نموده ایم پس ناچار تمامہ اقسام معانی
 باشند و در مثال آنرا صورتی کائن بود و در کمالات و جہتی بہرہ صفت و شان است کہ قیام بذات
 دارد و از قبیل معانی است اگر آنرا در مثال صورتی بود و لوبا بالنقص گنجایش دارد اما ذات
 اورا سبحانہ حاشاکہ در مرتبہ از مراتب صورت بود و چہ صورت مستلزم تحدید و تقیید است و تقیید
 در ہر مرتبہ کہ باشد مجوز نیست مراتب ہمہ کہ مخلوق اوید سبحانہ کجا گنجایش دارند کہ خالق خود را محدود و مقید سازند
 ہر کہ تجویز مثال در ان حضرت جلشائہ نموده است باعتبار وجوہ و اعتبارات است نہ باعتبار عین ذات لہا
 و بہر چند تجویز مثال در وجوہ و اعتبارات حق ذات تعالی بہرین فقیر گران است مگر آنکہ در ظلی از ظلال
 بعیدہ آنرا تجویز نموده آید ازین بیان واضح گشت کہ در عالم مثال ارشام صورت معانی و صفات را کائن
 نہ ذات را تعالی پس انچہ صاحب مصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیہ نموده است چنانچہ گذشت آن
 رویت حق نیست تعالی بلکہ رویت صورت حق ہم نیست سبحانہ چہ اورا سبحانہ صورتی نیست تا از
 آن تعلق پیدا کند و اگر در مثال صورتی بہت ظلمہ از ظلال بعیدہ اورا کائن است پس
 رویت آن رویت حق چہ ابا باشد سبحانہ شیخ قدس سرہ در نفی رویت حق جل و علا امتیاز
 و فلا سفر هیچ کم پائی نمیکند بلکہ اثبات رویت بر نہی مینماید کہ مستلزم نفی رویت است
 و آن بلغ در نفی است از صریح نفی لان الکناۃ الیغ من الصریح قضیہ مقررہ است اینقدر فرق
 کہ مقدس این جامع عقل عقیدشان است و مقتدا می شیخ کشف بعید از صحت مانا کہ ادلہ غیر
 مانانہ مخالفان کہ در تخیلہ شیخ نشسته کشف اورا نیز درین مسئلہ از جواب منحرف گردانیدہ است
 و اہل بہدیب شان ساختہ و چون از اہل سنت بودہ است صورت اثبات آن نمودہ است و بان
 آنفا کردہ کہ آنرا رویت انکاشتہ رہا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا تحقیق این مسئلہ دقیقہ کہ در حل بعض
 از مواضع کتاب عوارف نوشتہ است نیز تحریر یافتہ است نہ انچہ از اجماع پرسیدہ بودند نہ تواند بود
 کہ تا آن وقت خلائی کہ شایان اعتقاد باشند بطور نیامدہ باشد یا اجماع مشایخ عصر خود خواستہ
 باشد و ائمہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال مکتوب بود و یکم بمولانا طاہر بدخشی در جواب
 اسولہ او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات
 میرساند صحیفہ فیضی اخوی اعزری کہ بمصوب شیخ سجاول ارسال داشتہ بودند رسید الحمد للہ

و اجماع با وجود اختلاف بجهت معنی است بدان ارشاد که اندر لغت لا محذور این فقیر درین مسأله قول حسن
تصرف است قدس سره و میداند که قلوب را درین نشاء ازان حضرت جل سلطانہ غیر از ایقان الهی
نیست آنرا رویت انکار ندایم مشاهده و چون قلب را رویت بنود ابصار را چه بود که او در نشاء
در نیعالمه بیکار و معطل است غایت مافی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است و عالم
مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقوف به بصورت مری چه در عالم مثال هر معنی را بصورت است
مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت کمال یقین در رویت است آن ایقان نیز بصورت رویت
در مثال ظاهر میگردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر شود متعلق آنکه موقوف به است ناچار بصورت
مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آنرا در مراتب مثال مشاهده می نماید از توسط مراتب زائل
گشته و صورت را حقیقت دانسته می انکار و که حقیقت رویت او را حاصل گشته است و مرئی
پیدا آمده نمیداند که آن رویت صورت ایقان اوست و آن مرئی صورت موقوف به او این از اغلاط
صوفیه است و از تمهیدات صورت بجائی و همین دید چون غالب می آید و از باطن بظاہر می تراود سالک
در توهم می اندازد که رویت بمرئی نیز حاصل گشته مطلوب از گوش باغوش آید میداند که حصول بمعنی چون در اصل
به بصیرت است نیز مبنی بر توهم تبیس است بهر که درین نشاء فرع است چه رسد و رویت او از کجا حاصل شود
در رویت قلبی هم غیر از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رویت بمرئی ناقصی ازین طائفه در توهم
وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی هم سوال موقوف به را چون صورت
در مثال پیدا شد لازم آید که حق بجهت آنجا صورت بود جواب تجویز نموده اند که حق را بجهت هر چیز مثل نیست
اما مثال است و روا داشته اند که در مثال بصورت ظهور نماید چنانچه صاحب فصوص قدس سره
رویت اخروی را نیز بصورت جامع لطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب آنست که آن صورت
موقوف بصورت حق نیست بجهت در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان است که ایقان او بان تعلیق
گرفته است و آن مکشوف بعضی وجه و اعتبارات ذات حق است بجهت ذات حق جل جلاله از چون معالیه عارف
بذات میرسد جل سلطانہ این قسم تمیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرئی تخیل نمیکرد و چه ذات
اقدس بجهت را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی و نماید و ایقان آنرا بصورت
رویت و نماید یا آنکه گوئیم در عالم مثال صور معانی است نه صورت ذات و چون عالم بجهت ظاهر است

و چون اذعان نبود تصدیق چه صورت بند و ایضا در صورت اعلی المقصود اثبات نبوت نیست بلکه اثبات فعل است و در صورت ثانیة مقصود اثبات نبوت است عنا و آنرا بر تاج پس اذعان چه صورت دارد اگر فرضاً حاصل اذعان تصدیق و حکم پیدا شود آن نیز داخل تصور است و صورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود در حقیقت تصدیق صورت نه بند و ایمان حاصل نشود این کلام از اسماست مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول علماء در حل آن در مانده اند بعضی از اینها اشطرا را رکن ثالث و میان افزوده اند و گردیدن راز اید بر تصدیق داشته و جمعی دیگر که تصدیق را عین گردیدن گفته اند حل این معاکم اینجاست نموده اند و با جمال گذرانیده الحمد للذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لکنه و مرکب تصدیق و مرکب تو صیغه شل نبی الله و هدانا لنبی هر چند متضمن حکم است بانه نبی و مثل است بر معرفت او بعنوان نبوت اما حصول تصدیق بانه نبی موقوف بر اذعان است که ثبوت ایمان است غلام دید فعل کذا در حل صاحب حکم یکبار هر دو بے اذعان کاملن صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان غلامیت و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست که تصدیق به غلامیت و صلاحیت هر یک حاصل آید اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از اذعان قلب گفتی و اذعان نفسی را بایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و ارباب معقول در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند لا اذعان قلب سخن نگفته جواب گویم که ارباب معقول گاه از نفس روح بخوانند و گاهی قلب اراده مینمایند با جمله تدقیقات فلسفه ایشان در جای دیگر است که اکثر آن لا طائل است اینجا آنها معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نوبت تدقیق اینجا بصوفیه میباشد که با احکام هر لطیفه متلبس میگرددند و از هر کدام لطائف بر سیر و سلوک بالا میگذرند و نفس را از قلب جدا میسازند و روح را از سر علویه و خفی را از اخفی تمیز میگردانند و ارباب معقول را بخیر از معرفت سلی اینها معالوم نیست که نصیب باشد نفس اماره را فلاسفه شئی بزرگ دانسته اند و از مجردات شمرده اند و روح نامی برده اند و از سر و خفی و خفی نشانی نداده اند قدس جاء ملک الی سوق الال الی الال و گاه گویم که ارباب معقول نظراً احکام حادثی غریبی اذعان نفس را که قریب بفهم اینها بوده است و اگر کرده اند سخن ما در تصدیقات احکام شرعی است که نفس را بالذات از آنها انکار است اذعان چه بود این انکار است که منکر را بعد عداوت صاحب آن احکام رسالت نفوذ باشد منکر

سبحانه که سلامت و بعافیت اند چنانچه اسوله اندراج نموده بودند در جواب آن آنچه بخاطر رسیده
 نوشته شد بیک توجه نمایند **سوال اول** آنکه در میان معرفت و ایمان حقیقی چه فرقی است جواب
 آنست که معرفت دیگرست و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گرویدن شناخت بود
 و گرویدن بمود اهل کتاب را در حق پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام معرفت بود و می شناختند
 که پیغمبرست کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون انباءهم اما بواسطه عناد چون گرویدن بمود ایمان
 متحقق نشد معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است در رنگ صورت ایمان
 و حقیقت معرفت است در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه از
 کمال رافت و رحمت خود در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرموده است و آن گرویدن
 قلب است با وجود انکار و تمرد نفس اماره و صورت معرفت هم مقصود بهمان لطیفه است با وجود
 جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره از جهالت جلیلی خود بر آید و شناسائی پیدا کند
 و حقیقت گرویدن ایمان اوست بعد از شناسائی و مطمئن گشتن او بعد اماره که طبعی او بوده
 اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند این گرویدن عین آن تصدیق است یا
 امر است و رای آن تصدیق اگر و رای تصدیق باشد لازم آید که در ایمان سه چیز معتبر باشد
 اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علامت و عمل را که بعضی علما اعتبار در ایمان نموده
 جز و چهارم ایمان میشود جواب گویم که گرویدن عین تصدیق است زیرا که تصدیق که حکم
 عبارت از اذعان است که معبر گرویدن است اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را علیه و علی آله
 الصلوٰه و السلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم نبوت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام میکردند و
 اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشد و چه حکم برین تقدیر عین گرویدن است پس ایمان در حق
 ایشان چه متحقق نشود و بکدام علت از کفر بر آیند جواب گویم که بعنوان نبوت میدانستند لایموت تعصب عناد بقلب
 ایشان از اذعان حاصل نمیشد تا حکم بنبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد تا تصدیق گردد
 و ایمان رساند و از کفر بر آرد فرق دقیق است بشنو و بوجدان خود و با وجود عناد نبی الله فعل کذا
 توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود ان نبی الله نمیتوان گفت زیرا که در صورت اولی تصور است
 و حواله بمعرفه مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق است که نبی بر اذعان و گرویدن است

حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا نیز بلسان یحییٰ فی استماع میفرماید و بے توسط حروف و کلمات و بے تقدیم و تاخیر آنرا میشنوند و الا یجبری علیه تعالیٰ زمان یسع فیہ التقدیم و التأخیر و در آن موطن اگر بنده سماع است بکلیت سماع است و اگر کلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است و تمام زبان است و روزی شاق و ذات مخیر قول آنست بر کلمه را بوسیله بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جوابی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان تمیز بودی سماع و کلام همچون حاصل فیکد و شایان ارتباط مرتبه چون گشتی لا یجمل عطایا الملك الامطایا غایة مانع الباب آنحضرت ملتقی که از راه روحانیت اخذ نموده بودند ثانیاً در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بطور حروف و کلمات مترتبه تمثال میگردد و آن تلقی و القاء بصورت سماع و کلام لفظی مترتبه میشود چه هر چه را در عالم صورتی است اگر چه کنش یعنی چون بود اما ارتسام همچون هم آنجا بصورتی چون است که فهم و افهام بآن مربوط است که مقصود از آن ارتسام است و چون سالک متوسط در خود حروف و کلمات مترتبه میباید و سماع و کلام لفظی حساس بنماید خیال میکند که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است و بی تفاوت از آنجا اخذ کرده بنماید که این حروف و کلمات صورت خیالی آن معنی تلقی است و این سماع و کلام لفظی تمثال سماع و کلام یحییٰ عارف تمام المعرفة باید که حکم هر مرتبه را جدا سازد و یکی را ب دیگری متبیس نگرداند پس سماع و کلام این اکابر که بر مرتبه یحییٰ مربوط است از قبیل تلقی و القای روحانی است و این کلمات و حروف که تعبیر از آن معنی تلقی بآن بنماید از عالم صورتشالیه و گوی که گمان برده اند که ما حروف و کلمات را از آنحضرت جل سلطان استماع مینمایم و دو فریق اندکی از آن دو فریق که احسن حالند میگویند که این حروف و کلمات عاده سموده دال اند بر آن کلام نفس قدیم و فریق دیگر اطلاق قول بلسان کلام حق جلشانه مینمایند و همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق مینمایند جل و علا و فرق نمیکند در میان آنکه لائق ایشان بود تعالی کدام است و کدام است که شایان جناب قدس او نیست سبحانه و هم اجمال البطلال لم یعرفوا ما یجوز علیه و الا یجوز علیه تعالی سبحانه

لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحکیم والصلاة والسلام علی خیر البشر و آله و اوصیائه
الاطهر مکتوب نو و سمودم بجهت مخدوم زاده خواجہ محمد سعید در تحقیق لغتین
اول و جودے در تفریق میان مبادی تعنیات حبیب و غلیل و کلیم طیم القلوات انچه

الفنا و من سیات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده عا دلفسک فانما انتقبت بمعا د است
 ارحم الراحمین از کمال مهربانی در او اکل حال اذعان نفس را منظورند پشت و باذعان
 قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً بمحض کرم او سبحانه اذعان نفس بهم میسر شد نور علی لوز
 و سرور علی سرور و وصول علی درجات الولائیة و حصول حقیقه الایمان نوشته بودند که جوابات فوق
 فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم توانم کرد مسئله بسیار وقت دارد و حل غم بیوقت مشکل است
 بلکه نفس حل وقت میطلبد گناه عبارت چیست بایست که این فکر را اول میگوید و البوال حل این
 طور سماجرات نمی نمودند فلانکوموتی و لوموا الفسکیم سوال دوم آن بود که زبان دعا و بایان
 حقیقه شرف اندیانه جواب اگر بر تبه مقرین برسند و نفوس شان طمأنه گردد و بایان حقیقه برسند
 سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که نشاء آن کفر حقیقه است اینها را عارف چون
 توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خود عبارت معلق مینویسد و دیگر آنرا
 منع میکنید اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بجه معنی توان گفت جوابش آنست که
 کافر طریقت هم خدا را جلشانه بیگانگی شناخته است و با سواے او را محو و ستلاشی ساخته عارف است
 اما عارف مطلق نیست که از تمیز بر آمده است چون تمیز آید عارف مطلق گردد و بایان حقیقی
 شود و السلام مکتوب نو و دوم بنفیر محمد باشم کشمی در جواب سوال که نموده از استماع کلام
 صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و تعالای پرسیده بودند آنکه بعضی عارفان فرموده اند ما کلام
 حق را میشنویم و ما را با و تعالای مکالمه میشود چنانچه از امام بهام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
 منقول است که گفت ما زلت ار دالایه حتی سمعنا من الکلم بها و نیز از رساله خوشیه که منسوب بحضرت
 شیخ عبدالقادر جلی است قدس سره مفهوم میگردد بجه معنی است و تحقیق آن نزد تو چیست بدان
 ارشد که الله تعالی که کلام حق جل علا در رنگ ذات حق و سایر صفات حق جلشانه بچون و بیگچون
 است و سماع آن کلام بچون نیز بچون است زیرا که چون را به بچون راه نیست پس آن سماع مربوط
 به سماع نباشد که سر اسرچون است آنجا اگر از بنده استماع است بتلقی روحانی است که نصیب از بچونی
 دارد و به توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است بهم بقای روحانیت بی حروف و کلمات
 کلام نصیب از بچونی دارد که مسموع بچون میگردد و یا آنکه گویم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

والسلام ناچار ولایت محمدی که نشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیفه باشد که نشاء آن خلعت است
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و ولایت خلیفه با وجود ولایت در میان ولایت محمدی و در میان حضرت
 ذات تعالی و تقدس عاجز و عاقل نباشد چه مرکز دایره از دایره سبقت ذاتی دارد پس خلف جاکل
 سلف نبود بلکه امر بعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعنایت ابد سجان
 درین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین نقطه که حاصل آن محبت است محب و محبوب تمیز میگردد
 و صورت دایره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت مبداء ولایت موسوی
 است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و محبوبیت آن مبداء ولایت محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام
 اصلوٰه و السلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبت که دایره گشته است پیش قدم آمد
 و بحضرت ذات تعالیٰ نزدیکتر گشت چه مرکز را سبقت و قرب است که دایره است
 و همچنین این مرکز را نسبت به محیط دایره نیز سبقت و قرب است که محیط نیست پس ولایت
 محمدی از ولایت موسوی هم سبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و وجه دیگر از برای
 سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل ابد سجان درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود
 آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن محبوبیت
 متمزج بحجت ظاهر میگردد که نفیس فردی از افراد است اوست بتبعیت او علی و علیٰ آل الصلوٰۃ
 و السلام بلکه بتبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام که مناسبت به محیط
 دایره دارد و از آنجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکزی است و نشاء محبت نیز
 از برکات آن ولایت است که با تمزاج آن مرکز ثانی دایره گشته است مرکز دیگر از و پدیدار شود
 باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش بر و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت با یک
 کار بادشوار نیست بزیاده برین و قائل و اسرار چه و انموده آید و از او را تعیین اول پیشین
 چه گفته شود هر چند در تعیین اول نیست که جز او است یا جز او و یک واسطه یا بدو واسطه اما در
 نظر کشف بهر اهل از تعیین اول سبقت دارد و بمنازل از او بمطلوب نزدیکتر است سوال هر کمالی
 که جز او را میسر گردد کل را نیز بیسر است زیرا که کل عبارت از ان جز و از اجزای دیگر است پس سبقت
 و قرب که در جزو پیدا شود و در کل نباشد و به آن چیست جواب کمالی که در جزو بطریق

در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساخته آنست که تعین اول مر حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت
وجود است که محیط همه شیا است و جامع جمیع اصدا است و غیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از
مشائخ این طائفه علیه آرا عین ذات گفته اند تعالی و منع زیادتی آن بر ذات نموده سبحانه غایت وقت
و لطافت دارد که چشم همه کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا ساخت لهذا تعین او در نزد
محققانی مایه و از متعین متمیز نگشت و حجم غیر آذر ابعاد پرستیدند و معبود و مطلوب مآوری آن نطلبیدند
و مبدء آثار خارجی او را دانستند و مکنون حوادث یومی او را انکاشتند و این تمیز حق از مآدون حق دولتی بود که
برای این سبکین و ایس مانده ذخیره داشته بودند و این لغی مشارکت غیر معبود و معبود و سبحانه اولش مانده بود
از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این زلزله بردارشان نگذاشته اند الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد لقاءات رسل ربنا باحق مکشوف ساختند که این تعین
اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی بنیاد و علیه الصلوات و التحیات و مبدء تعین او
و تعین خلقت او و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف است در اجزای دیگر
نسبت اقرمیت باصل دارد رب حضرت حبیب اقدس است و نیز مبدء تعین او و تعین محبت او علیه و علی
جمیع الانبیا و الصلوات و التسلیمات **سوال** تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر علیه و علی
خلیل الرحمن بصلوة و سلام کدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نوری مرکز دایره سبق اجزا دایره است
و نیز جزو را تقدم است بر کل پس باچار مبدء تعین آنست که تعبیر از آن بلور بر خود فرموده است از همه
سبق باشد علیه و علی اگر الصلوة و السلام مرکز دایره هر چند جزو دایره است و دایره کل است
اما آن جزو است که سایر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که جمیع اجزای محیط دایره
ظلال آن جزو است که سایر مرکز آن دایره است اگر آن جزو بود از دایره نامی و نشانی نباشد پس
واضح شد که رب و مبدء تعین حضرت خلیل تعین اول است و منشأ تعین اول که جزو مرکز در شرف اجزا
اوست رب مبدء تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس سبق از به حقیقت خاتم بلو
و منشأ ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات و البرکات از انبیا است که در حدیث قدسی آمده است
و در شان حبیب اقدس لولا که لما خلقت الافلاک لما اظلمت الارض بوجیه و چون مبدء تعین حضرت خاتم الرسل
و علیهم الصلوات و التسلیمات مرکز و مبدء تعین اول آمده که مبدء تعین حضرت خلیل است علی بنیاد و علیه الصلوة

آن سروان نشاء که در مرکز این تعیین نماده اند نشاء ولایت محمدری است علی صاحبها الصلوات و التسلیات
و آن حسن و جمال ذاتی که تعیین اول ظل آنهاست مشابست به صباحت دارو که در عالم مجاز
از قبل حسن خدو جمال خال است و آن سرو نشاء که در مرکز و ولایت نماده اند مناسبت بکمال است
و از آنکه در او در شاق و قدو صباحت هداست و در آنست حسن چشم و جمال خال امری است ذوقی
تا ذوق مذمند در بنیاد شاعر گوید است آن دارد آن نگار که آن هست هر چه هست که آن طلب کنند
حرفان که آن کجاست و ازین بیان تفاوت در بیان این دو ولایت در باب هر چند هر دو از
قرب حضرت ذات تعالی و تقدس نامش میگردند اما مرجع یک کمال است ذات و معاد و دیگر
صرف ذات تعالی و چون طاعت فوق صباحت است پس وصول بکمال بعد از طاعت مراتب
صباحت صورت بند و تا وصول جمیع مقامات ولایت ابراهیمی میسر نشود و وصول بحقیقت
این ولایت که دزو و علیای ولایت محمدری است میسر نیاید علی صاحبها الصلوات و التسلیات
از اینجا تا آمدن بود که خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوات و التسلیات اما در مرتباعت ملت حضرت
ابراهیم گشت علیها الصلوات و السلام تا بسید این متابعت بحقیقت ولایت او برسد و
از اینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر از ان بلاحت رفته است تحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را
بمركز دائره ولایت خلعت مناسبت ذاتی است که بحضرت اجمال ذات اقرب است و محیط آن دائره مناسبت
کمر است که تفصیل کمالات ذات دارد تعالی و پس تا کمالات محیط آن دائره هم تحقق نشود ولایت خلعت
تمام نگردد و از اینجا است که در صلوات منطوق آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلعت تمام
اوست میسر آید چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی بنیاد علیها الصلوات و السلام و چون مکان طبع
ولایت محمدری نقطه مرکز دائره ولایت خلیلی است علیها الصلوات و تسلیات و سایر مقصود بر سر مرکزی آن دائره
ناچار او آنجا بر آمدن و محیط آن دائره در آمدن و اکتساب کمالات آن کردن محسوس باشد و خلاف مقتضای
طبیعت بود پس متوسط باید از افراد است او علیه و علی آله الصلوات و السلام که بطبیعت او علیه الصلوات
و السلام در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت بحیط آن دائره داشته باشد تا کتب
کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه تحقق گردد و پیغمبر متبوع او بکلم من سن سنه
حسنة فله اجر و اجر من عمل بها توسط وصول او بان کمالات نیز تحقق شود و مراتب ولایت

اصالت پیدا شود در کل بتبیت و وساطت جزو خواهد بود و بطریق اصالت و شک نیست که اصالت
 را سبقتی هست که تبعیت را نیست و اصل را قریب است که فرج را ندان پس اگر مرکز دائره در کمالات
 مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل
 وقتی سرایت نماید که آن کمال از ماهیت اصلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو
 که بعد از انقلاب ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب
 ماهیت خود جزو آن کل نموده است تا سرایت بآن نماید مثلاً نقره که یک جزو آن لعل کبیر طلالا گردد
 و از ماهیت نقره با ماهیت طلا انقلاب نماید نمیتوان گفت که کمالات ذبیهیت این جزو و بفضه که کل
 او بوده است سرایت خواهد کرد چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نموده است تا سرایت کند
 و آنهم و قس علیه معرفه تا نحن فیہ سوال تعیین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت علمی دارد
 و پس و یکچندام ازین در نزد دید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احدی
 موجود نیست و دران خارج از تعینات و متشرکات ماسه و نشاءله نه و اگر ثبوت علمی گویم لازم آید
 که تعین علمی از و سبابع باشد و آن خلاف مقرر است جواب گوئیم در نفس اثبات است
 و اگر ثبوت خارجی هم بگویند بآن معنی که در ما و را س علم هم او را ثبوتی هست نیز گنجایش دارد
 و الله رب العالمین اللهم للصواب مکتوب ثود و چهارم بحضرت مخدوم مراده خواجہ محمد مصطفی سلمه الله
 در و قائل کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه که فوق است و نصیب تعینات حبیب و خلیل
 و کلیم طیب السلام ازان دو مرتبه و بهره تعین حضرت ایشان ازان فات حضرت حق سبحانه
 و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن و جمال ذاتی او را ثابت است نه آن حسن و جمال که مکتوف
 و مدرک ما گردد و در تعقل و خیل مادر آید مع ذلک در آن حضرت مرتبه است اقدس که این حسن و جمال
 هم از غایت عظمت و کبریا بی آن بآن مرتبه نمی تواند رسید و محسن و جمال متصف نمیتواند ساخت
 تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و ظل اول آن و ازان مرتبه
 اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریا بی هیچ تعین متعین نمیکرد
 و در کدام آینه در آید مع ذلک سری و نشاء ازان مرکز اقدس در مرکز دائره این تعین
 اول و ولایت نهاده اند و نشاءله آنجا تعبیه نموده اند چنانچه تعین اول نشاء ولایت خلیل است

کما صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال با جابت مقرون گشت مسؤل مستجاب شد آنسرور را علیه علی
 آله الصلوات والسلام بعد از تمامی ولایت خلعت کار و بار با آنسر و نشاء است که در مرکز و ولایت
 نهاده اند و تعبیر آن بملاحت یافته ست و آن فرد را از برای حراست و محافظت ست از آن حال عالم
 باد و گردانیده خود در خلوت خانه خجیب انجیب با محبوب خلوت داشته صیالاً باب انیم نصیه و ملک
 المسکین با تبحر عذاید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند نسبت بحیط مرکز تعین اول صغری نماید اما جمیع
 است چه هر چه بحضرت ذات جلشانه نزدیکترست جامع ترست صغران در رنگ صغری انسان باید دانست
 که با وجود صغری جامع ترین جمیع اصناف عالم است و ایضا شخصی که کمالات این محیط متحقق گشت
 و از اجمال مرکز تفصیل محیط آمد آن بے مناسبتی که بحیط و تفصیل داشت زائل شود و بی تکلف
 از تفصیل رفت و کمالات آن تفصیل نیز متحقق گشت بشنو با وجود کمال اقتدار چون نظام
 عالم بحکمت منوط ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره نبود هر چند
 وجود سبب بیش از بهانه نیامد و زیاده از روپوش قدرت نبود سنه امد الی قد خلعت من
 قبل و لن تجد سنه امد تبدیلا مقبیه بنی هر چند بعضی کمالات را بتوسط فردی از افراد
 خود حاصل نمایند و بتوسل او بعضی مقامات برسند ما نقص ان بنی ازین راه لازم نیاید و آن
 فرد را منزه است باین توسط بران بنی حاصل نشود چه آن فرد باین کمال را بتبلیغ است ان بنی یافته است
 و بتفصیل او باین دولت رسیده پس آن کمال فی الحقیقت از ان بنی است منتظر است است
 اوست و آن فرد بیش از خادم او نیست که از خزائن او خرج کرده لباسهای مزین بپوشیده کرده
 که باعث مزین حسن و جمال مخدوم میگردد و در عظمت کبریائی می افزاید اینجا کدام نقص مخدومست
 و کدام مزیت خادم امداد و احانت از بهنگنان نقص است اما از خادم و غلمان که امداد و احانت
 واقع شود و حین کمال است و موجب از و یاد جاه و جلال ملقبی باشد که کسی را بدگرایی خلط کند و در
 توهم منقصت افتد با دشامان با امداد خدم و حشم لکها میگیرند و قلعها فتح نمایند ازین امداد و غیر از
 خطرت و ابست با دشامان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم هیچ ظاهر نمیکرد و همان خادم
 و غلمان انبیا اند علیه صلوات و التسلیمات اگر ازینها امداد با باین بزرگواران برسد جاسی تو هم
 شقصت شان نیست و آنکه گویند که این بزرگواران اصلاً محتاج با امداد نیستند و جمیع مراتب

خلیله تمام کند بیان سر این مقام که برین فقر ظاهر ساخته اند آنست که نقطه مرکز دایره ولایت غلت که از سایر نقاط آن امتیاز به محبت یافته است اگر چه بسیط است اما چون متضمن اعتبار محبت اعتبار محبوسیت است صورت دایره پیدا میکند و اذان مرکز دایره پیدا میکند و دو که محیط آن اعتبار محبت است و مرکز آن امتیاز محبوسیت و نشاء ولایت موسوی علی نبینا و علیہ الصلوٰت و السلام اعتبار محبت است که محیط آن دایره است و نشاء ولایت محمدی اعتبار محبوسیت که مرکز آن دایره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطه مرکز دایره ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط است نیز وسعت پیدا کرد و اعتبار و روستا بودید گشت و بصورت دایره برآمد که مرکز آن محبوسیت صفت است و محیط آن محبوسیت متمیز به محبت و نشاء ولایت احمدی بمركز آن دایره است و احمد هم دوم آنسر و درست علیہ الصلوٰت و السلام که در اہل سموات بآن اسم معروف است چنانچه گفته اند انجبا لقوا ندبو کہ حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰت و السلام که از اہل سموات گشته است بشارت قدوم آنسر و را با اسم احمد داده است و این اسم مبارک با ذات احد جلشائے خلیلی تقریب است و یک مرحله اذان اسم دیگر بحفرت ذات جلشائے نزدیکتر است چنانچه بین گشت و این اسم از اسم مبارک احد بیک حلقه میم جدا شده است که مبداء محبت است که باعث ظهور و ظہار گشته و ایضا میم که در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات قرآن است که در او اہل صور مشرک گشته است و از اسرار فاضلہ است و این حرف مبارک بم را بآن سر و خصوصیت خاص است که باعث محبوسیت او گشته است و او را از همه تفوق داده است بر سراسر اصل سخن رویم و گوئیم کہ محیط آن دایره کہ عبارت از محبوسیت است کہ متمیز به محبت بود و نشاء ولایت فردی از افراد ائمت آن سرور علیہ و علی اکہ الصلوٰت و السلام کہ با وجود حصول ولایت محمدی مرکز مناسب محیط دایره داشته باشد و کمالات آخر اہم مکتب ساخته و معلوم شد کہ این دولت ثانی اورا از ولایت موسوی حاصل گشته است و او از طفیل این دو ولایت عظمی جامع کمالات مرکز و محیط شد و مقرر است کہ ہر کمالیکہ ائمت را میسر آید بہ نبی آن اہم نیز آن کمال حاصل است بکلم من سن سنۃ حسنۃ پس آن سرور را علیہ و علی اکہ الصلوٰت و السلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دایره نیز میسر شد و ولایت غلت در حق او علیہ و علی اکہ الصلوٰت و السلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد

ربنا اتنا من لدنک رحمة ورحمة لئلا من امرنا رشدک و اسلام علی من اتبع الهدی **فصل بالخیال**
 شمه اذان کار و بار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید و باشارت اذان معاملات که بآن دو
 ولایت بنحویست ظاهر سازد قطع البعوم و فوج الحلقوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت
 پیغمبر گرفته است علیه و علی آله الصلوات و السلام قطع البعوم گوید از دیگران چه گفته آید خود مضامین را
 است جل سلطان که باخص خواص عباد خود در میان بیدارد و ناخره را در حوالی آن نمیگذارد و حضرت
 خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت آن
 اسرار را ابوهریره و غیره در میان آورد و قابلیت مستعان دانسته آن درهای مکنون را با ایشان اشیاء فرمود و
 مثل من بفلس کم بغضاعت از تذکر و خطور آن اسرار هر اسان و لرزان است و بیگونه مناسب است خود را
 با این خرابی و آوارگی بآن مطالب علیانی باید اما میداند مصرع باکریان کار با دشواری است
 بے خدا را چنین باید جلشانه و هداسه را بیچنین کرم شاید این کرم در حق با امر و زبانت
 مشت خاک مارا از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و به نیابت خود قیوم است
 گردانید و بیواسطه او را تعلیم اسما و جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم او بند تلامینا را گردانید و
 اینان بآبان بزرگی امر بسجود او نمود و ابلیس را که ملقب بعلم ملکوت بوده و در طاعت و عبادت
 شان عظیم داشته چون در سجود او با آورد و تعظیم و توقیر او نمود از درگاه معلای خود درانده ملعون
 و مطرود گردانید و لام و مطعون ساخت و آن کشت خاک را قدرتی و مہمتی بخشید که تحمل باران است او
 نمود که سموات و ارض و جبال از تحمل آن با نمودند و ترسیدند و نیز او را قوت عطا فرمود که بآن محبت
 قابلیت رویت خالق سموات و ارض که بچون و بیگونه است با چونی و چگونگی خود پیدا کرد با آن
 جبل بآن صلابت بیک تجلی او سبانه پاره پاره شد و خاکش کشت آن خدای که قدیم الاحسان
 و ارحم الراحمین است تواناست که مثل من داپس ماندگان را بدرجات سابقان رسانده
 بمطفیل شان شریک دولت شان گرداند اگر بادشہ بر در پیرزن باید تواند
 خواجہ بملت کبن متنبیه حضرت حق شیما و لغاسله همیشه بر تنزیه و تقدیس خود است و از صفات
 حدث و سمات نقص فخر و برست تغییر و تبدیل را در ان حضرت جل سلطان با نیست افعال و انفصال را
 در ان بارگاه گنجاش نه و تجویز حالت و محلیت آنجا کفرست و حکم با نماز نیست عین اتحاد و زندقہ

کمال ایشان را بالفعل حاصلست مکاره صریح است چه این بزرگواران نیز بنندگان خدا اند مثل شان و
همواره از فیوض و برکات فضل و رحمت او امیدوار اند و همیشه خواهان ترقیات اند در حدیث
آمده است من استوی یوماه فهو مغنون و آنسر و مراتب خود فرموده است علیه و علی آل الصلوٰات و السلام
سلو ابی الوسیة و ایضا در حدیث صحیح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستقیح بصحابة
المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی آل الصلوٰات و السلام در جنگها طلب فتح میکرد و توسل فقرار
مهاجرین اینهمه طلب و انداد و اعانتست جمعیکه انداد و اعانت استان را در حق این بزرگواران
تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بانداد و شان بنیدارند نظر شان بر بزرگی انبیا
افتاده است علینم الصلوٰات و التسلیات و علو درجات شان در نظر انبیا آمده است و ذلک
اگر نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بمولای
خود دارند جلشانه معلوم شان میگشت از انداد استان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و علمای
شان استعجا و نیکو دند ر بنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و الصلوٰة و السلام
علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائکة الکرام العظام مکتوب بود و تحم
بمولانا صاحب کولابی در اسرار که مخصوص بولایت حضرت ایشانست مد ظله العالی
ولایت این فقیر هر چند مراباے ولایت محمدی و ولایت موسویست علی صاحبهما
صلوات و السلام و بطیفه این دو اکابر علیهما الصلوٰات و التسلیات مرکب از نسبت
محبوبی و نسبت محبیست که رئیس محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و راس
محبان حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوٰات و السلام اما بوسیله متابعت حضرت خاتم الاول
علیه وعلیم و علی کل الصلوٰات و السلام با ولایت من کار و بار دیگرست و معاملة علی حده
با آن مربوطست اگر چه اصل این ولایت و ولایت پیغامبر خودست علیه و علی آل الصلوٰات و السلام
که ولایت محمدی باشد که نشاء آن با اصالت نسبت محبوبیت صرفست ولیکن چون
نشاء ولایت موسویست که با اصالت ناشی از محبت صرفست با این ولایت ضم گشته است و
منصیح برباک آن نیز شده چنانکه دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقتی دیگر گشته و غیر داده
چنانکه دیگر آورده خوش گفت ۵ اذان افیون که ساقی در می افکند و حریفان را نه سرماند و نه دستار

و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شیفته و داند نه تنها آفتم زیبائی اوست به بلاه
من دنیا پر وائی اوست به و مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است بهمان اصرار محسوس
همی است که مرکب از کلمه مقدسه احد است و از حلقه حوت میم که از غواض اهرار آبی جلشانه در عالم
بیچون گنجایش ندارد که در عالم بیچون تعبیر از ان سر کنون بغیر از حلقه میم توان کرد اگر گنجایش
میداشت حضرت حق بجهان و تعالی بآن تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک است و حلقه
میم طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیز گردانیده است پس بنده همان حلقه میم است و لفظ
احد از برای تعظیم او آمده است و اطمینان اختصاص او کرده علیه و علی آله الصلوات و السلام است
چون نام این است نام آور چه باشد به کثرتم تر بود از هر چه باشد به بعد از هزار سال که آنرا تا بشری نماند
در تغییر امور عظام معامله آن ولایت باین ولایت کشید و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید
و کار و بار از دو طوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق نخستین حوت الف که مرکز از برای
اوست تنگن گشت تا محمد احمد شد علیه و علی آله الصلوات و السلام بیانش آنست که دو طوق عبودیت
از دو حلقه میم است که در اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم و بارک اندراج یافته
است و اند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام یکدیگر
از ان دو تعین جسدی بشری است دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هر چند بواسطه عرض و مروت
فقور رفته بود و تعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال آنست تا آن اثر نیز
زایل شود و نشانی از ان تعین نماند و چون هزار سال آخر آمد اثری از ان تعین نماند و یک طوق عبودیت
از ان دو طوق گسته شد و زوالی و فنای بآن طاری گشت و الف الوهیت که آنرا در رنگ بقای یافتند
توان گفت بجای آن نبشست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس
محمد صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم از دو تعین آمد و احد کنایت از تعین باشد و پس این اسم
بحضرت اطلاق اقرب باشد و از عالم دور تر بود و سوال فناء و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت ملکی
مربوط ساخته بچ معنی است و این فناء و بقا که در تعین محمدی گفته شد یکدم معنی جواب فناء و بقا که ولایت بآن
مربوط است فناء و بقا شهودی است اگر فناء و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است هم
باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استوار است نه زوال و فنای این تعین انجمن است بلکه اینجا

خواص عباد اولیٰ تعالیٰ ہر چند در ان حضرت قرب و وصل پیدا کند از قبیل قرب جسم بمجموعہ نخواهد بود و ان
 حیث اتصال جوہر بہ عرض نہ انجا اگر قرب است بچون است و اگر وصل است بچون بجلی کار و بار این نزد گوارا
 و ان شخصیت جل سلطانہ از عالم بچونی است و عالم چون نسبت بعالم بچون حکم قطره دار و نسبت بدرا محیط
 کہ آن ممکن است و این واجب تعالیٰ و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کاملن است و عالم بچون اولیٰ
 و اوست است و از زمان و مکان گذشتہ آری مبدان عبارت و تعبیر در ان عالم تسعست و درین
 عالم تنگ و تاریک لعلوہ من العبارة و بعدہ عن الاشارة ارحم الراحمین خواص عباد و خود را
 نصیب از بچونی دادہ در عالم بچون سر دادہ است و بمعاملات بچونی مشرف ساختہ است
 اگر فرضاً تعبیر از ان بچونی نماید بعد از ان است کہ بالغان لذت جماع را بناسیدگان
 بلذت قند و شکر تعبیر کنند چہ این ہر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر و معیار از دو عالم
 متباین و ناچار چون کسی تعبیر از بچون بچون نماید و بچون احکام چون اجرا کند جایی آن دارد
 کہ مورد طعن و طرد گردد و بالحد و زنا قہ تنہم شود پس وقت و غموض آن اسرار از را عبارت
 و تعبیر آئندہ از راہ تحقیق و حصول آن دیر کہ تحقیق شدن بآن اسرار کمال ایمان است و
 تعبیر نمودن از ان بچون بعبارات چون عین کفر و اکاد من عرف اللہ کل لسانہ ایما
 کار باید کرد و بنا ائمہ لنا نورنا و اعف لنا انک علی کل شیء قدیر و الحمد للہ اولاً و آخراً
 و الصلوٰۃ علی رسولہ و آلہ و السلام و مکتوب نو و دوششم بفقیر ہاشم کشم
 در اسرارے کہ متعلق است بدو اسم مبارک آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم حضرت پیغمبر اعلیٰ و علی آلہ
 الصلوٰۃ و السلام مسمی بدو اسم است کہ ہر دو اسم مبارک او در قرآن مجید بطور مست فرمود
 محمد رسول اللہ و نیز فرمود در حکایت بشارت روح اللہ اسمہ احمد و ہر کدام این دو اسم مبارک را قلاً
 عالمہ است ولایت محموی ہر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیہ الصلوٰۃ و السلام اما آسمان
 محبوبیت صرف کائن نیست مزجہ از نشاء مجیدیت نیز دارد اگر چہ آن مزجہ بالا حالت اوراثابت بنا شد
 اما نافع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است کہ شائبہ مجیدیت ندارد و این
 ولایت از ولایت سابق پیش قدیم است و یک مرحلہ مطلوب نزدیکتر است و بحسب مرغوب تر چہ محبوب
 ہر چند در محبوبیت تماش بود منتظر و بی نیازی اورا کاملتر باشد و در نظر محب زیادت در آید و عمارت نماید

ذاتی ممکن بواسطه عدم ذاتی او شمرخص است قبح و نقص است لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود
 هر چند از وجود آمده است اما چون در مرآت عدم ظاهر شده است حکم مرآت گرفته نصیب از قبح یافته
 است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آنقدر خط و لذت که از ان حسن در میاید از حسن
 خالص که مبداء این حسن است نمی در یابد چه مناسبت باین بشیتر دارد نسبت بآن کناس را بواسطه
 مناسبت لذت که از ارحمه منتنه کائن است از ارحمه طینه نیست قصه مشهور است که کناسه از محله عطاران
 گذشت از فوط بوی خوش ناخوش گشته بهوش شده افتاد و بزرگے ازان راه میگذشت چون
 بر سر معالیه او مطلع شد فرمود که نه است نزد مشام او بگذرید که از بوی ناخوش آن خوش گشته بهوش
 آید چنان کرد و بهوش آمد مکتوب **لود و ونهم** بجناب سیادت کاب ارشاد پناه میروم بلخی
 در اظهار شکر نعم ظاهریه و باطنیه که مفاض از برکات اکابر اور آء النهر است الحمد لله و سلام
 علی عباده الذین طغی من لم یشرک الناس لم یشرک احد حقوق علماء و مشائخ ماوراء النهر شکر الله تعالی
 سیم بزمه ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام بند و ستان
 نه آنقدر است که در ضمن تقریر و جزئیات بر آید درستی اعتقاد و بر وفق آرائی صائداً اهل سنت کثر هم اقتدا
 سبحانه فی الامصار از تحقیقات این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحبت عمل بموجب مذهب علماء
 حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تحقیقات ایشان حاصل گردیده و نیز سلوک طریقه علیّه
 صوفیه قدس الله تعالی اسرار هم درین دیار از برکات آن بقاء شریفه مستفاد است و تحقیق
 مقام جذب و سلوک و تقوا و بقا و سیر لکی الله و سیر فی الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط است از
 اکابر آن عرصة مشرب که مفاض باجملة اگر ظاهر است اصلاح انجام یافته است و اگر باطن است فلاح را انجام
 نموده است شکر فیض تو چمن چون کندای ابر بهار که اگر خار و گل همه پرورده است نه حرمها
 اقتدر سبحانه و اعالیها من الآفات و البلیات بکرمه سید السادات علیه و علی آله الصلوات
 و التسلیمات یا رانے که بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آید الطاف حضرت
 ذوی البرکات آنجا علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت و افاضت و
 سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نماید که عالیجناب نجابت آیات ایشان از ابو حسن ظن کائن است
 و بعضی علوم و معارف ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت

صفات بشری را از فعال وجودی محقق است و اختلاص از جسدی برومی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هر چند
 بنده حق نشود و از بندگی نه برآید اما بحق نزدیکی می افتد و جمیعت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر شده
 احکام بشری از وی مسلوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با تمامی صفات بشری
 به چند کار و بار اولیه و علی آله الصلوات و السلام بالا تر برود و بزرگ و عظیم رسایند و از کشاکش غیر غیر
 و از پانزدها بر آستان او علیه و علی آله الصلوات و السلام تنگتر گشت و نور هدایت او بوسیله مناسب است
 بشریت بود کمتر شد و توجه که بحال این و ایس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجه قبله
 حقیقی گشت و ای بر حال آن رعایا که بادشاه بحال شان نبرد از دو بکلیت بحسب خود متوجه شد
 از اینجا است که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و سنت
 نعمان پیدا کرده ربنا انکم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير مکتوب بود و مفتوح
 بصوتی قربان جدید در سر موسوم بودن عالم + صوفیه که عالم را موهوم گفته اند بآن معنی است
 که عالم محض اختراع و تراش و هم است که مذہب سونسطائی بخیر درست بلکه موهوم بان معنی است
 که در مرتبه و هم خلق خداوندی جل شانہ مخلوق گشته است و در آخرت به صنع او تعالی اثبات و
 استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجودیت تعالی و تقدس و علی
 از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه و شرف و نقص که در وی کائن است مستعار از عدم است و علی است از ظلال
 شرف و تعالی که در آن عدم مخزون است که منشأ هر شرف و نقص است و چون سالک مستعد مسالک بحکم
 تربیت خداوندی جل سلطانه این امانات را درست بآل آن امانات بسپارد و و خیر و کمال را بآل آن بدید
 و شر را بآل شر و حال نماید یا چار بدولت قضا محقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند از خیر و در وی اثر علی
 نه از شر و از ضرری متوقع گردد و چه هر چه او داشت از خیر و شر هم مستعار از عدم و وجود بوده است که او از خانه
 خود چیزی نیاورده است هر در وی بیش امانات واری امری دیگر نبوده و چون امانات را تمام را بآل
 امانات رو نماید لاجرم از زحمت منی و مالی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد مکتوب بود و مفتوح
 بساجی عبد اللطیف خوارزمی در شر التذاذ از حسن صورت خیر و کمال حسن جمال هر جا هست
 اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود و جل سلطانه در ممکن چنانچه وجود از آن
 حضرت جل جلاله بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدسه به طریق ظلیت آمده

وعلیها القلوت والبرکات والحمیات اولی الایدی والا بصار میفرماید و نیز در شان آبا و اجداد اوصی فرماید
 انا اخلصناهم نجاصه ذکر می الدار وانهم عندنا لمن لم یطعن الا خیار پس گرفتارے بما دون حق جل و علا
 چه مناسب است شان انبیا و اولی الایدی والا بصار باشد و مخلصان برگزیده را انیمہ تعلیق بمحقوق
 چه کنجایش دارد گفته نشود که این گرفتارے بما دون حق نبود لقائے که مخلوق بیش از مرآت
 حسن و جمال او نیست سبحان چنانچه صوفیہ گفته اند و شہود و وحدت را در مرآت کثرت تجویز کرده
 و سوائے رویت اخروی درین نشاء در مجالے و مظاهر صور ممکنات مشاہدہ و مکاشفہ اشیا
 نموده زیرا کہ این قسم کشف و شہود کہ سالکان صوفیہ را در غلبات توحید درین نشاء فانیہ
 دست میابد نزدیک است کہ خواص امتان اینہا را اذ ان استنکاف بود و ایان ازان
 مکشوف و مشہود تماشی و تشرہ نمایند ہر گاہ معاملہ انجین بودہ انبیاء برگزیدہ ثبوت این نوع
 احوال را چہ احتمال است بلکہ قصور انمعنی در حق این بزرگواران عین و بال است جواب
 این سوال منہی بر مقدمہ است و آن آنست کہ حسن و جمال آخرت و یچنین تلذذات و تنغات
 آن موطن نیز نہ در رنگ حسن و جمال دنیوی است نہ شل تلذذات و تنغات انجانی زیرا کہ
 آن حسن و جمال خیر در خیر است و آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول مولی جلشانہ و این حسن و جمال ہم
 شہد و نقص است و این تلذذ و تنعم ہمہ نامقبول و غیر مستحسن لہذا دار آخرت دار رضائے
 و دار دنیا در غضب مولی لگشت جلسہ سلطانہ سوال حسن و جمال در ممکن چون ستعار از مرتبہ
 حضرت واجب بود و لقائے ممکن پیش از مظهر و مرآت آن مرتبہ نباشد چہ ممکن از خود بیج ندارد و گنج
 دار دستعار از حضرت واجب است لہذا و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا آید و چرا یکی
 مرضی و مقبول دیگرے نامقبول و غیر مستحسن گردد جواب بنی بر چند مقدمہ است مقدمہ اولے
 آنکہ عالم تمام مجالے و مظاهر اسما و صفات واجبہ است جل شانہ و مرایائے کمالات اسمائے
 و صفاتے اولیٰ المقادیر دوم آنکہ صفات واجبہ جل سلطانہا ہر چند داخل دائرہ وجوب اند
 اما چون امتیاجے در وجود و قیام انیان را بحضرت ذات لقائے ثابت است انچہ از مکان و زمینا
 کائن است و وجوب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چہ وجوب شان بخود نیست بلکہ ذات واجبہ است
 بر چند اینہا را غیر ذات نگویند اما از غیریت چارہ ندارد چہ اثینیت در میان اینہا کائن است

از بزرگان باعث از و یاد امید واری میگرد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید و لیر میازد و چون
درین رام تبارگی شیخ ابوالمکارم صوفی آمدہ اظہار لطافت ایشان نموده انواع مہربانی بیان فرمودہ ناچار
اعتماد بر کرم ایشان نموده بچند کلمہ متصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را اخوی محمد ہاشم کہ از دوستان حاجت مند دست بمصوب صوفی تشار الیہ مرسل داشته است
اکتفا بآن نموده حرفی از مقولہ علوم و معارف ابن طائفہ علیہ درین رقیمہ مندرج نساخت از عنایات
و اشفاق حضرت امید آن دارد کہ ہا اوقات مرجوم از دعاے خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ منسی
نخواہند فرمود و ربنا اتنا من لدنک رحمۃ و نبی لنا من امرنا رشاد دعوات فقیرانہ این فقیر را
بجفرت آن عالی درجات ہر کہ ام جناب نقابت و نجابت پناہ ملا ذاہل اندر سید میرک شاہ
و جناب افادات و ستگاہ علامتہ النور علی مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ الملت
قاضی نولک ادامہ اللہ تعالیٰ بر کاتم تبلیغ فرماید بخدمت زاد بائے گرامی ما نیز از فقیر زاد بائے
عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ بنمایند مکتوب صد مہم شیخ نور الحق در کشف سر گرفتاری حضرت
یعقوب بجفرت یوسف علیہما السلام بالعرفی اسرار خریبہ و علوم عجیبہ الحمد مد و سلام علی عبادہ
الذین اصطفی فضائل و کمالات اخوی اغری شیخ نور الحق از سر گرفتاری کہ حضرت یعقوب را
بجفرت یوسف بودہ صلوات اللہ سبحانہ و تسلیما تعالیٰ علی نبینا و علیہما باہتمام و شوق تمام متفہم
نمودہ بودند و این فقیر نیز مدتها بود کہ شوق انکشاف انیمیتی داشت چون شوق ایشان علاوہ آن
شوق شدیدی اختیار بکلیت متوجہ کشف این دقیقہ گردید و در بادعی النظر ظاہر ساخت کہ خلقت او حسن
جمال او علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام از جنس خلقت و حسن و جمال این نشاء دنیوی نیست و ظاہر
گشت کہ جمال او از جنس جمال بہشتیان است و مشہود گردید کہ با وجود این انشاء صباحت
اورا شباب است بحسن حور غلمان است بعد از ان انچہ بہ تفصیل در ان باب بکرم و فضل خداوندی
جل سلطانہ فائز گشت در قبہ کتابت آورده مرسل داشت سبحانک لا اعلم لنا الا ما علمنا
در پس آئینہ طوطی صفتہ داشتہ اند + انچہ اُستاد ازل گفت ہاں میگویم + سوال انیمہ افراط
محبت و گرفتاری کہ حضرت یعقوب را بجفرت یوسف بودہ است علی نبینا و علیہما الصلوٰۃ و تسلیما
از کدام راہ بودہ و حال آنکہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ اورا و آباء کرام اورا علی نبینا

آن نشاء بیشتر باشد و در مرضی مولی جلشانه قدم بیشتر نهد چه گرفتاری آن نشاء عین گرفتاری است
بصاحب آن نشاء که آن نشاء پیش از طلسم حکمت اونیست جل سلطان و در رنگ ردای کبریا و پوش
جل پردگی و امدید عوا الی دار السلام نص قاطع است و امدید الاخرة بر نیمنی محبت واضح و آنکه گرفتار
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و درای گرفتاری مولی جلشانه ساخته حقیقت آخرت
را کماهی ندانسته است و غائب را بر شابد با وجود فارق بین قیاس کرده را بعین یارده اگر حقیقت
بهشت را کماهی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتارے آزا و راءے گرفتاری مولا
آن جل سلطان نمیدانست و دیگرے گفته است که کریم منکر من یرید الدنیا و منکر من یرید الاخرة
شکایت از فریقین است حضرت حق سبحانه و تعالی را با وجود چگونگی تصور گردد که حضرت حق سبحانه
و تعالی دعوت به بهشت میفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت
نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بودے یا شالیه ذم داشته بهشت و از رضا
انگشته کر رضاے او نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا مغضوب آمدی علت غضب
باعث ذم عدم است و هیچ هر قبح و نقص است و نصیب دنیا آمده است و سبب لعن دنیا گشته چون چیزی
از عدم حاصل گشت شائبه ذم و قبح زائل شدن رضائی و نامقبول نصیب اعدا آمد و جز رضا و قبول
وجود و نور و غیر از وصل و وصول و راحت و سرور هیچ نماند بجز مادی فرموده است علیه و علی الکفالات
و اسلام که در بهشت به تبع و تمیل و تحمید در خان بنشیند یعنی جهان آمد بگویند و درخت در بهشت بنشیند
معنی تنزیهی که اینجا بکسوت این حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درختی متمثل شود که گرفتاری
بان درخت و لذت دادن درخت عین گرفتاری و لذت معنی تنزیهی باشد علی هذا القیاس صوفیه علیه
که آنهمه و قائل و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند و بر مظاهر این جمیله نشاء فرود آورده اند و عشق کرده
و در ضمن اینها شهود و مشاهدات بنوده و حسن و جمال اینها حسن و جمال مولی دانسته جلشانه کی گفته
ذوقنا فی کل طعام لذیذ و دیگرے گویدے امر و زوجون جمال تو در پرده ظاهرت به در حرم که وعده فرود
برایے چیست به و ثلثی گویدے عاشقان گرد قبح آبه خورند به در درون آب حق را
ناظر اند به درین نشاء صدق اشال این سخنان از فم و دریافت این فقیر و درست درین نشاء
طاقت تحمل این نازکیها نمی یابد و آنرا قابل قبول این قسم دولت نمیداند اگر طاقت و قبول

والاشنان متعارفان قضیه مقررہ ارباب معقول است مع ذلک اطلاق یہاں در حق شان نباید کرد
 کہ موہم حدوث است لان کل ممکن حادث عندہم وجوب بالغیر نیز در ان موطن نباید تجویز نمود کہ موہوم
 انفکاک شان است از حضرت ذات تعالیٰ و تقدس مقدّمہ ثالث آنکہ ہر کجای را کہ امکان است عدم را
 فی حد ذات آجا گنجائش است اگرچہ حصول آن عدم محال بود لیکن آن احتمال ناشی از نفس اولیٰ گشتہ
 است بلکہ از جایی دیگر آمدہ مقدّمہ رابع آنکہ اسما و صفات واجبہ را جل سلطانہ چنانچہ در جانب وجود
 شان حسن و جمال کائن است در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگرچہ ثبوت این حسن و
 حسن و وہم بود کہ مناسب عدم است و ہر چند مستعار از جوہر باشد کہ عدم را فی حد ذاتہ غیر از شر و قبح
 نصیب نیست وجود است کہ سر اسر خیر و کمال است و تمامہ حسن و جمال باید دانست حسن کہ در عدم
 نمودار گردد در رنگ آنست کہ غنظل را بشکر خلاف نمایند و شیرین دانند مقدّمہ خامس آنکہ کہ ہم ہند
 سجا نہ بنظر کشف لایح گشتہ است کہ درین نشاء جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نمودہ آنرا در مرتبہ
 حسن و وہم بصنع کامل خود ثبات و متقرر بخشدیدہ اند و مظهر حسن و جمال صفات کہ در جانب احتمال عدم شان
 نمودار شدہ بود ساختہ و نیز واضح گشتہ است کہ در نشاء آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح دادہ مظهر حسن
 و جمال صفات کہ در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگاہ معلوم گشت
 تفاوت در میان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح شد و قبح کی و حسن دیگرے لایح
 گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و این تحقیقات ہم حل این سوال شدہ وہم توضیح مقدمہ شد کہ
 جواب و سوال اول نبی بردی بودہ است کما لا یخفی علی الفطن و چون این مقدمہ واضح گشت
 در جواب سوال اول گویم کہ بفضل خداوندی جل شانہ بکشف ہر یک معلوم گشتہ است کہ وجود حضرت یو
 علیٰ نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام ہر چند درین نشاء پیا آشتہ است اما برخلاف سائر موجودات این
 نشاء وجود او از نشاء آخرت است و جانب وجود او را ترجیح دادہ اورا مظهر حسن و جمال کہ تعلق بوجود
 اسما و صفات داشتہ ساختہ اند و شائبہ عدمیہ را کہ بنفس او یا باصل او تعلق گیر و متعلق گردانیدہ
 و از علت عدم کہ نشاء ہر قبح و نقص است او را واصل او را پاک کردہ غیر از استیلائی جانب نور
 و جبر کہ نصیب ہشتیان است در وی نگذاشتہ ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری بحسن و جمال
 ہشت و ہشتیان محمود آمدہ نصیب کل گشتہ و ہر چند محب کامل تر بود گرفتاری حسن و جمال

تعالیٰ ناچار متعلق رویت ہر شخص بہمان اعتبار ذاتی خواہد بود کہ رب آن شخص است از تنہا کسے
 تو ہم تبعض و تجزئی نبرد زیرا کہ ذات عز شأنہ تمامہ آن اعتبار است نہ بعض آن ذات اعتبار است
 و بعض دیگر اعتبار دیگر کہ آن علامات نقص و حدوث است تعالیٰ امد سجادہ عن ذلک گفتہ اند
 ذات امد تعالیٰ تمامہ علم و تمامہ قدرت و کلہ ارادہ و ہر چند ہر اعتبار تمام ذات است اما مری بہمان
 اعتبار است نہ اعتبارات دیگر سر لاند کہ الالبصار از اینجا باید حبست گفتہ نشود کہ چون در اعتبارات تمیز نہ بود
 ہر کئی عین ذات باشد تعالیٰ متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیرہ بچہ معنی باشد
 زیرا کہ گوئیم کہ این اعتبارات ہر چند عین ذات اند بلکہ عین یکدیگرند تمیز و امتیاز چنی کہ نزد گرفتاران عالم
 چون محبت است ندارد اما امتیاز چنی در میان شان کائنات است و صاحب دو لسان کہ از عالم چون بعالم
 بیچون پیوستہ اند پیوستہی بیچون امتیاز بیچون شان برایشان نیز واضح است و آنرا در نگ امتیاز گوش از
 چشم میباید آرسہ واجب و لے کہ مبد و تعین او اسم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوتہ الدرجات
 و لو علی سبیل الاجال اورا از جمیع اعتبارات ذات تعالیٰ و تقدس نصیب است و رویت انکس
 آنہا متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجال کہ نصیب اوست ہمہ وقت دانستہ اوست احاطہ در کہ
 در حق او نیز مفقود باشد و کہ یہ لاند کہ الالبصار صادق و من اصدق من اصدقہ ثابا بد دانست
 بندہ را کہ حضرت حق سبحانہ بکرم خود مخصوص ساختہ بدولت فناے احم مشرف میگردد اند و
 از قید عدم کہ ماہیت او شدہ بود خلاص میسازد و عین را اثر از وی نمیگذارد و اورا بعد
 از انچنین فنا و وجودی میبخشد کہ شبیہ وجود نشاء آخرت بود و تعلق بر هیچ جانب وجود ممکن داشتہ
 و نظر کمالات جانب وجود و اسماء و صفات الہی جل شانہ بود و وجہ تحقیق آن سابقاً ذکر یافتہ است
 حضرت یوسف علی نبینا علیہ الصلوٰۃ والسلام بوجہ نخستین باین دولت مشرف شدہ بود و این
 عارف بوجہ ثانی بولادت ثانی و چون آن جیلے بوجہ حسن ظاہر نیز اورا عطا فرمود و این چون
 بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاہر اورا ذخیرہ از برائے آخرت داشت
 انچنین دو لہتمندی بعد انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیات عزیز الوجود دست و اقل قلیل این
 بزرگوار ہر چند نبی نیست اما بہ تعین انبیا شریک دولت خاصہ انبیاست علیہم الصلوٰۃ و اگر چہ طفیلی
 اما سفرہ نشین خوان نعمت شان است و ہر چند خادم است اما ہنشین مخدومان است

میداشت مغضوب مولی جلشانه بنی آند پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام الدنیا ملعونه بنی قمر مود
و بهشت است که سزاوار کرامات است و قابل این مقامات و تفتک فی کل طعام لذیذ و طعام
بهشتی صادق است نه در طعام دنیوی که مخلوط بزهر آب عدم است لهذا اگر نگاہ این سخن نیامده نزد
این فقیر بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم الہی است جلشانه که مبداء و تعین آن شخص است و آن
اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و کسوت و لذران و فلان ظهور فرموده است چنانچه در
اسماء الہی جل سلطانہ تفاوت است و باعتبار علو و سفلی و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت در حیات نیز باندازه
آن تفاوت است اگر در ضمن این ظهور شود و مشاهده اثبات نموده آید سخن و زیادت و وضع شئی
در موضع خود است اما در غیر این موضع اشغال این سخنان اطلاق نمودن جرأت است و وضع شئی
در غیر موضع حق و مانا که صوفیہ علیہ از فرط محبت و کمال اشتیاق که بمطلوب دارند هر قدر که راجح و مصلحت
بشام جان ایشان میرسد مستقیم دانسته آن استیلائی سر محبت عین مطلوب مقصود نگاشته اند و شفا
که نفس مطلوب باید کرد و با وی در میان آورده و مظهر برده اند و مکاشفہ اثبات نموده بزرگی گوید
بیجوی تو از جامهم است و بخود بذر زهر سو که آواز پائے بر آید بنبی این قسم معاملات در عاشقیما و
در بے آرایمهای محبت مجوز است بلکه سخن که از برای خدا است و از راه شوق تقاضای مطلوب
بے ہمتاست خطای ایشان حکم صواب دارد و شکر شان حکم محو و در خبر آمده است حسین بلال
عند افتد شین ع بر اشد تو خند ز ندا سمد بلال بے باید دانست که مکشوف این فقر آنست
که رویت هر شخص بهشتی در بهشت نیز باندازه آن اسم الہی است جل سلطانہ که مبداء و تعین آن شخص
است و کسوت اشجار و انهار و حور و فلان بهشتی ظهور فرموده است بآن معنی که بعد از چند گاہ کہیم
خداوندی جل شانہ اشجار و انهار و غیر ہما کہ مظاہر آن اسم مقدس بوده اند زمانے محکم
حنیک پیدا میکنند و وسیلہ دولت رویت غیر منکشفہ آن شخص سے گردند و بادی بجات صلی
سے آیند و اورا بخود مشغول میدارند و بکذا الے ابدالاً بدین در رنگ تجلی ذاتی برقی کہ درین نشاء
اثبات کرده اند کہ تجلی ذات حضرت جلشانه مرستعدان آن دولت را ہمیشہ در پرده اسماء و صفات
بعد از چند گاہ دمان بسیر حجاب این اسماء و صفات مرفیع میشود و حضرت ذات بی پردہ اسماء و
صفات تجلی میگردد و چون آن اسم الہی جل سلطانہ اعتبار سے از اعتبارات حضرت ذات

قرب بآن مربوط است چو آب نشاء هر غیر و کمال و حسن و جمال وجود است و وجود در هر چند قوت و مقتدر
 بیشتر پیدا شود و ظهور این صفات کاملتر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود دینی اقوی و مثبت است
 پس ناچار غیر و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات افعال اولی است
 موجود گذشته است و بعضی صفات خالقیه و از قبیه حق جوار پیدا کرده باید دانست که ثبوت عدم و یحییین
 ثبوت کمالاتی که شائبه عدم در آنها ملحوظ است اگر چه از کمالات صفاتی بود و در مرتبه حسی و همی است که با
 از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زائل نگردد و شایان وصول مرتبه نفس امر گردد و اگر چه در مرتبه
 دینی درجات نیست باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود و گرفتاری مرتبه دهم اتم باشد و چون
 ضعف گردد گرفتاری کمتر بود بسیار از اولیای که بسیر و سلوک از مراتب عدم گذشته و غیر از اثر عدم
 که باقی نمانده است هر چند تا آن اثر باقیست داخل مرتبه نفس امر میشوند اما از مرتبه دهم گذشته بنقطه نهایت
 آن میرسند و نظار گیان مرتبه نفس امر میگردند و نصیب ازین مقام حاصل میکنند محسوس می گردد
 که انبیاء کرام و ملائکه عظام علی تفاوت درجات طیم الصلوٰۃ و التسلیات و یحییین بعضی از
 متابعان انبیاء اگر چه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امر رسیده اند و هر کدام آنها علی
 تفاوت درجات موطنی است خاص و مقامی است علمده حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردد
 و نیامند که مقام آنها فوق مقام انبیاء است طیم الصلوٰۃ و التسلیات گویا ازین مقام برآید
 و بمقام فوق نرسیده در میان برزخ شده اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بذات
 و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود در خارج غیر بجهان و این حروف و کلمات
 چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آت مقام ندانند اما از همه موجودات آن مرتبه پیش قدم اند
 و چنگی در دامن مدلولات خور زده اند و بزرگانی که در منتهای مرتبه نفس امر اقامت نموده اند نظار گیان
 مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری در رنگ تمام چشم گذشته نگران آفتاب مقدس اند و عجب است که این بزرگواران
 باین توطن و اقامت بحکم الموضع واجب با محبوب خود معیت مجول الکلیفیت دارند و بخود با و بے اند و بے
 اتحاد و تنینیت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند درین اثنا که معیت حروف و کلمات قرآنی را بآن
 مرتبه مقدسه ملاحظه نموده اند معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران هیچ نسبت نیست
 این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطن بطون مربوط است فعم مخلوق را

و آن تابع است که صاحب و برادر بنوعان است گاهی بود که اسراری با وی در میان آرند که انبیاء در آن
خطبه نمایند و شرکت با وی خواهند علیم صلوات و التسلیمات چنانچه فخر صافی نیز علیه صلوات و التسلیمات
بآن خبر داده است اما این قسم معامله داخل فضل جزویست و داخل کلی مرئوس است علیه صلوات و التسلیمات این
فضل هم اورا چون بدولت متابعت شان میسر گشت است از ایشان است او پیش از امانت دار ایشان نیست
که میوه و نقد سبقت کلماتنا العبادنا المرسلین انهم کم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون نفس و قرآنی
که شان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نفرت داده و غالب ساخته سوال
این وجودی که بعارف تمام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم در رنگ سایر موجودات این
نشاء در مرتبه حس و وهم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا کرده است
یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب
آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوئیم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبه و هم هر چند
باعتبار ثبات و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما فی الحقیقت نفس امر نبود که نفس و راه
آن مرتبه است گویا این مرتبه بر رخ است در میان وهم و خارج موجودات نشأه آخرت هم در مرتبه
نفس امر نه بلکه صفات واجبی جلشانه سوای صفات ثمانیه حقیقیه بهم در آن مرتبه اند و در مرتبه خارج
غیر از ذات اقدس واجبی جلشانه و غیر از صفات ثمانیه اول تعالی هیچ چیز موجود نیست پس موجودات
را به مرتبه پیدا شد مرتبه و هم که نصیب اکثر افراد این نشأه است انبیاء با جمیع صلوات و التسلیمات
که ازین مرتبه برآمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا و علیم بقلوة و التسلیمات که وجودشان مناسب
وجود نشاء آخرت است و اقلی از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشته اند و از وهم نفس امر ملحق
گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال واجبی جلشانه آنجا کائن است و ملائکه کرام نیز
در آن مرتبه موجود اند و وجود نشاء آخرت نیز در آن مرتبه ثابت است و همچنین انبیاء اقلی از اولیای نیز
بآن مرتبه رفته اند علیم و علی اتباعهم الصلوات و التسلیمات اینقدر هست که صفات واجبی جلشانه در مرکز
آن مقام است که اشرف اجزای او است و سایر موجودات در اطراف و کناف آن مرکز حلقی است متعدد
مرتبه سوم خارج است و موجود و رانجا ذات و صفات ثمانیه واجب الوجود دست تعالی و تقدس اگر فرق است
باعتبار مرکز و غیر مرکز هست که اشرف با قدس النسب است سوال از مرتبه و هم بهر چه نفس امر رفتن که امر نیست دارد و کلام

نشاء البقان است که رویت بصری و مشابده که عبارت از رویت قلب است علی تفاوت الدرجات
 نتیجه و ثمره اوست که باختر مربوط است صاحب تعرف که از اکابر این طائفه علمیه است در کتاب خود
 اجماع مشائخ را در میناب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علا درین
 نشانه بحیثیم و نه بدل واقع نیست و غیر از ایقان امری دیگر آنجا کائن نه سوال مقرر این طائفه
 علمیه است که یقین را سه درجه است علم یقین و حق یقین و علم یقین عبارت از استدلال از اثر
 بموثر گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از راه استدلال از علم بوجود و دُخان حاصل گردد و عین یقین
 عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلاً و حق یقین عبارت از تحقق شأن آتش داشته و چون رویت قلبی بنوعی
 عین یقین بکدام معنی راست آید و اجماع مشائخ بر عدم رویت مطلقاً چگونگی صادق بود و جواب تو اند بود
 که مراد از اجماع مشائخ ما تقدم بود و متاخران برخلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این فقیر
 این حکم ثابت نشده است و این تجویز به نبوت نه پیوسته و این درجات ثلث است که در عین گفته اند همه داخل
 علم یقین است و از استدلال نه برآمده و از علم بعین نرفته و آنچه در عین یقین رویت آتش گفته اند
 رویت دُخان است که از آنجا بوجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم یقین استدلال
 از علم دُخان بود و بوجود آتش اینجا از رویت دُخان است بر وجود آتش این یقین ثباتی اتم است از
 یقین اول بواسطه قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است و همچنین در حق یقین
 بدخان تحقق شد نیست نه با آتش و از آنجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق
 اتم و اکمل است که از نفس خود که دُخان گشته است استدلال بوجود آتش مینماید و از نفس با آفاق
 فرق و واضح است قال الله تعالى سنبریم آیاتنا فی الافاق و فی النفس حتی تمکین لهم الحق قال الله
 تعالی و فی الارض آیات للمؤمنین و فی النفسکم افلا تبصرون آنچه در آفاق و النفس دیده میشود
 همه آیات مطلوب است نه نفس مطلوب پس مرگ در آفاق و النفس دُخان بود
 که آیت آتش است نه آتش پس معامله در آفاق و النفس استدلال باشد که حقیقت
 علم یقین است و حق یقین در ما و را در آفاق و النفس باید تشخیص نمود سبحانه
 بزرگان یافت مطلوب را در النفس مقرر ساخته اند و بیرون النفس بجا حاصل دانست
 فرماید چنانچه ما بر هر سوی دست نه با تو در زیر گیم است آنچه هست نه دیگر گوید چون

آنجا گنجایش القرآن کلام احد غیر مخلوق آمده است از علوشان این حروف و کلمات مقدمه معلوم میگردد که کلام
نفسی هم همین حروف و کلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و بے تقدیم و تاخیر و همین بار کلام قدیم
نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنرا عالم بقصور آلت حادث خود داشته سوال اگر همین حروف و کلمات کلام
نفسی باشند باید که داخل مرتبه خارج گردند و در سابق گذشت که داخل آن مقام نیگزیدند و در آن
جواب این حروف و کلمات چون در اذیان بتقدیم و تاخیر مذکور شده اند ناچار باین ملاحظه و نظر کشفی عدم
دخول شان در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بی ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده اند مشهود گشت که داخل اند
و باصل خود ملحق بلکه متحد پس سمیت شان بمعیت دیگران چه نسبت دارد که آنجا اتحاد است و در معیت دیگران
اتحاد گنجایش ندارد بجهان افتد همین حروف و کلمات قرآنی چون کلام قدیم بجائی بود ظهور آن درین نشاء
بجلافت سائر صفات قدیمه نفس خود خواهد بود چه حروف و کلمات برین تقدیر نفس او بند و روپوش
آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور آله تکلم آمده است نخواهد بود پس قریب ترین
اشیا بجناب قدس خدا و مدعی جل سلطان قرآن مجید که گردے از ظلیت بوسی زرسیده است و خوش
خاشاک تقدیم و تاخیر را در چشم مجربان انداخته باصالت خود در عالم ظلال جلوه گرفته است لهذا افضل
عبادات تلاوت قرآن مجید آید و شفاعت او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک
مقرب و چه شفاعت بنی مرسل نتایج و ثمرات که بر تلاوت قرآنی حشر تبیشود چه تفصیل آن تواند نمود
و بسا که تالی را بر داشته بدرجائی برده است که مورا آنجا گنجایش متصور نبود سوال آیا حروف و کلمات
قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف و کلمات سائر کتب منزله نیز با وی درین دولت شرکت دارند
و همه کلام قدیم نفسی اند جواب همه را درین دولت شرکت است اینقدر فرق در نظر گشتنی متمثل
میگردد که قرآن مجید گویا مرکز دایره است و سائر کتب منزله بلکه جمیع آنچه بدان اذلال تا ابد
تکلم واقع شود همه گویا محیط آن دایره پس قرآن اصل همه آمد و اشرف جمیع کتب گشت چه در
اشرف اجزاء دایره است و اصل جمیع نقطه دایره است گویا سائر نقطه تفصیل او بند و اجمال الکل
قال احد تعالی فی شانہ و انه لعلی زبر الاولین سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاء در
ضمن مظاهر جمیله شهود و مشاهد که گفته اند واقع نیست و انیان را قابلیت مظهریت آن مرتبه مقدمه
ند آیا در غیر این مظاهر درین نشاء نفس شهود و مشاهد تحقق است جواب آنچه معتقد این فقر است آنست که فیض این

ثابت بود فافهم از حق یقین چه نوشته آید که کمال تحقق آن مربوط به نشاء اطرومی است و اگر نصیب ازان دولت
 در دنیا کائن است بخصوص باخص خواص است که سیر القیسه که شباهت بحق الیقین دارد و نزد ایشان
 داخل علم الیقین شده و النفس آن حکم آفاق گرفته و علم حضوری ایشان که با نفس بوده است
 علم حصولی گشته و عین الیقین در ماورای آفاق و النفس در حق شان حاصل شده و قلیل ما هم حاکمه
 حسنه در بیان حسن جمال محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام که متعلق محبت پروردگار عالمیان گشته است
 جلشانه و اوصلی الله تعالی علیه وسلم بآن جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت یوسف هر چند بصبا حتی که
 داشت محبوب حضرت یعقوب بوده است علی بنیا و علیه الصلوٰۃ و التسلیات حضرت پیغمبر پاک خاتم الرسل
 است بملاحتی که دارد محبوب خالق زمین و آسمان است علیه وعلیه الصلوٰۃ و التسلیات و الحیات
 و زمین و زمان را بطیف او خلق فرموده است کما ورد باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق
 سایر افراد انسانی نیست بلکه مخلوق بیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد که اوصلی الله علیه
 وسلم با وجود نشاء عنصری از نور حق جل و علا مخلوق گشته است کما قال علیه وعلی الصلوٰۃ
 و السلام خلقت من نور الله و دیگران را این دولت میسر نشده است بیان این دقیقه
 آنست که در ماسبق گذشته است که صفات ثنائیه حقیقیه حضرت واجب الوجود جل سلطان بر چند
 داخل دائره و جواب است اما بواسطه احتیاجی که اینها را بحضرت ذات است تعالی را کما مکان
 در اینها کائن است و چون در صفات حقیقیه قدیمه را کما مکان را گنجایش گشت در صفات
 اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولی باشد و عدم قدم شان نیز
 اول دلیل باشد بر امکان شان و کشف صریح معلوم گشته است که خلقت آنسر و علیه وعلی الصلوٰۃ
 و التسلیات ناشی از این امکان است که بصفات اضافیه تعلق دارد نه امکانیکه در سایر ممکنات عالم
 کائن است هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می آید وجود آنسر در آنجا مشهود میگردد
 بلکه نشاء خلقت و امکان او علیه وعلی اکرم الصلوٰۃ و السلام در عالم ممکنات نباشد بلکه فوق این
 عالم باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شما و دت سایه هر شخص اشخص لطیف ترست و چون لطیف تر
 از وی در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد و علیه وعلی اکرم الصلوٰۃ و التسلیات بشنوبشنو
 صفت علم از صفات حقیقیه است و داخل دائره موجود خارج است و چون آن صفات را

جلوہ آن جال بیرون ز توفیق پیا در و امان و تسخیر اندر کش پشمالی گوید س ذرہ گرس نیک
 گرس بد بود بزرگ چہ عمری تگ زند در خود بود صاحب فصوص فرماید اتقی من الذات لما یکون الالا
 بصورة التجلی بزرگے دیگر فرماید اہل اہل بعد از فنا و بقا ہر چہ می بینند در خود می بینند و ہر چہ شناسند
 در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون و نزد فقیر انفس نیز در
 رنگ آفاق بے حاصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نہر کہ در آفاق و انفس
 است استدلال است بمطلوب و ولالت است بمقصود و وصول مطلوب با و را آفاق و انفس لوط
 است و ہما سواست سلوک و جذبہ منوط چہ سلوک سیر آفاقی است و جذبہ انفسی پس سلوک و جذبہ و سیر
 آفاقی و انفسی ہمہ داخل سیر الی اللہ باشند انچہ گفتہ اند کہ سیر و سلوک آفاقی سیر الی اللہ است و جد
 و سیر انفسی سیر فی اللہ چہ توان کرد ایشان را جان دانا نیند و مرا چنین بجانک لا علم لنا
 الا ما علمنا من سکین الوش خورشان را چہ یار کہ سخن خلاف مذاق شان گوید اما چون معاملہ اد
 تقلید گذشتہ است ناچار ہر چہ می یابد میگوید مخالف قوم باشد یا موافق ابو یوسف رح را بعد از
 گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفہ کہ استناد او است خطاست رہنالا تو اخذنا ان لسنینا او
 اخطانا سوال این درجات ثلث یقین چون داخل علم یقین گشت و عین یقین نزد توجہ بود
 جواب عین یقین مثلاً عبارت از احوال است کہ نفس دُخان را آتش کائن است و چون مستدل
 بمنتهای درجہ دلیل برسد کہ دُخان باشد اورا نیز حالت آتش پیدا خواهد شد کہ دُخان را آتش
 ثابت است نزد فقیر این حالت معبر بعین یقین است کہ فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و
 انفس است و چون پردہ استدلال از میان برخاستہ است کہ نہایت مرتبہ علم است ناچار از علم
 بکشف آندہ و از غیب بشہود و حضور انجامیدہ باید دانست کہ شہود و حضور دیگر است و رویت
 و حساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشان نور آفتاب کائن است و رویت و حساس ان تحقیق تنہی
 تحقیق شدن بدخان و درجہ دارد و شامل علم یقین و عین یقین است تحقیق کہ ذکر یافتہ تا زانکہ در حق
 بدخان جمیع نقطہ از احوال کردہ بہ نقطہ آن آخر زسد علم یقین است چہ ہر نقطہ کہ ماندہ است
 حجاب اوست کہ مستلزم استدلال است و چون بہ جمیع نقطہ متحقق شدہ و بنقطہ آخر آن برسد
 از استدلال برآید کہ محبت تمامہا از تقاع یافتہ است و در رنگ نفس دُخان عین یقین اورا پدید

تعالیٰ جمیل بحسب الحال سوال کریمیکم دلالت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه و تعالیٰ و صلی الله علیه و آله و سلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالیٰ میباشند و به تخصیص آن صیت که در دیگران وجود نیست جواب محبت دوست محبتیست که بذاب محب متعلق است و محبتیست که بغیر از ذات او متعلق دارد قسم اول محبت ذاتیست و اعلا اقسام محبت است چه بیکس پنج چیز را دوست ندارد و چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم و اولیٰ است که بعروض عارضی زوال نپذیرد و نیز متعلق این محبت محبوب صریح است که شایسته محبت ندارد و بخلاف قسم دوم محبت که عرضیست و زوال پذیر است و متعلق او هر چند من وجه محبوب است اما از وجود متعدده محبت نیز دارد و چون حسن جمال خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مستند بکمال جمال حضرت ذات است تعالیٰ چنانکه گذشت تا چار قسم اول که بذات جل و علا متعلق است باو علیه و علی آله الصلوات و التسلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله علیه و علی آله محبوب صریح بود و دیگران را چون این دولت میسر نشده است و از حسن ذات قلیل انصیب از قسم دوم محبت با ایشان متعلق باشد و بیک وجه ایشان را محبوب گرداند محبوب متعلق اوست صلی الله علیه و آله و سلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب است محسوس میگردد که آن قسم غلبه محبت که حضرت موسیٰ راست با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت را پس در رئیس مجتبان آمده همان طور افرایط محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیات هر چند این فقیر در دنیا این دو محبت خواصی نیامد که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت و ضعف پیدا آرد و محبت که خالق راست از محبت مخلوق شدید تر میباشد الا ان حزب الله هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نشود گویا این دو محبت را بمنزله عدالت برابر بنجیده اند و سر موی تفاوت کم و بیش تجویز نکرده سوال صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجلے اسما و الٰهی داشته اند و حقائق اشیا را بمان اسایافته و اشیا را بطلال آندادند پس تمام عالم ظهور اسما و الٰهی داشته اند و حقائق را بطلان و تخصیص که ظهور بعضی اسما را بخلقت آن سرور نموده و علی و علی الصلوات و السلام چنانچه گذشت وجه آن چه باشد جواب حقائق اشیا نزد صوفیه این اعیان ثابت اند که ظهور علمیه الٰهی اند جل سلطان نه اسما و الٰهی بانفسها و این عالم را ظهور آن صور علیه گفته اند اگر چه

اضافه عارض شود و بان تقسیم یا بدشمل علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه خواهند بود و داخل دائره ثبوت نفس امر که مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و مشهور دیگر و آنست که علم جملی که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء عصری بعد از انصباب از اصلا بیاورده متکثره بمقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم است ظهور نموده است و سعی بجمه و اجماع شده نیک اجتماع باید نمود که اینقدر اجمال هر چند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت باضافه آورد اما هیچ زیلویی در قسم پیدا نکرده است و هیچ چیز او را مقید نکرده و اینده چه اجمال علم عبارت از نفس علم است نه امر و اند منقسم بعلم بخلاف تفصیل علم که تقاضای جزئیات متکثره می نماید بنا بر تفصیل متصور گردد و عجب قیدیت که مظهر اطلاق است و مظهر مقیدیت که نفس مطلق است همین قسم نازک در مطلق علم نسبت بذات عالم جل سلطان ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم میتواند بود و چنانچه در علم حضوری کائنات است بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتوان گفت که قدرت عین قادر و عین مقدور است و ارادات عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم تجادوی است و محاللی که غیر او را نیست از اینجا قرب احد با احد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت علم است امر است که اتحاد بمطلوب دارد و پس حجابیت را در اینجا چه گنجایش و ایضا علم را حسن است ذاتیکه غیر او را از صفات این حسن ثابت نیست لهذا بر نعم این فقیر محبوب ترین صفات و اجبی نزد حق جل و علا صفت العلم است و چون حسن آن شایسته بچینی دارد و حسن در ادراک آن قاصر است او را که تمام آن حسن مربوط بنشاء آخرت است که موطن رویت است چون خدا را عز و جل ببینند جمال محمد را در یابند هر چند درین نشاء دو ثلث حسن بحضرت یوسف سلم و ثلث ثانی به تقسیم شد اما در آن نشاء حسن حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیهم الصلوٰات و التسلیمات که محبوب خداوند است جل سلطان چگونه دیگر را با حسن صفت علم مشارکت که حسن او بواسطه اتحاد است بمطلوب حسن عین مطلوب است و دیگر را چون اتحاد نیست آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی الصلوٰة والسلام با وجود حدود مستند بقدم ذات گشت تعالی و احکام او نیز منتفی بوجوب ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات آید تعالی که شایسته غیر حسن بروی کائنات نیست چون چنین شد ناچار متعلق بحسب مطلق گشت و محبوب او آمد

که نصیب خلقت درخت خرمای آمده است کما قال علیه الصلوة والسلام اگر موعظتکم التخلية فانها خلقت
 عن بقية طينة آدم بلی وللارض من کاس الکرام نصیب سوال حضرت شیخ محلی الدین بن العربی
 و بالبان او حقیقت محمدا را عبارت از حضرت اجمال علم داشته اند و آن را تعین اول گفته و تجلی
 ذات دانسته و فوق آن مرتبه لا تعین تصور نموده که حضرت ذات بحت است جلشانه و توان آن را
 قسم علم داشته در صفات اضافیه داخل ساختی که دون صفات حقیقیه است وجه آن حسیت
 جواب شیخ محلی الدین در خارج جز ذات احدیه مجروده را موجود نمیداند و وجود صفات را اگر حقیقیه
 باشند جز در علم ثبات نمی نماید پس ناچار تعین اول نزد او علم حلی بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت
 بند که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم ایشان ثبوت نمیداند پس علم از همه سبق باشد
 و جامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه مکشوف گشته است آنست که صفات حقیقیه ثانیه در ربانک
 ذات واجبی جلشانه در خارج موجودند اگر تفاوت هست باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است
 چنانچه گذشت و این قول موافق آرای علما ی اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سميعهم
 که وجود صفات را از اندر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم حلی در تعین اول گفتن معنی ندارد و
 بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش ندارد و سبق جمیع صفات صفت الحیوة است که صفت العلم تابع اوست
 علم را بر وسع سبقت دادن صورت ندارد و علی الخصوص که بعلم قید منقسم شده باشد آن از مطلق
 علم پایان تر است و داخل اضافات است چنانچه گذشت آری اگر علم حلی را تعین اول علم گویند
 گنجایش هم دارد که تعین ثانی آن علم تفصیله باشد سوال شیخ محلی الدین که علم حلی را حقیقت
 مخدیه گفته است و این منشأ عنصری را ظهور آن دانسته مراد او ظهور نفس هم است چنانچه گفته
 یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ممکنات است جواب صورت اسم زیر که تعین اول
 نزد او قدس سره تعین علمی است چه دو تعین اولین را علمی گفته است و سه تعین آخر را تعین
 خارجی و تعین علمی صورت شان العلم که در خارج از اعین ذات گفته است و در علم صورت آنرا اثبات کرده
 و آن صورت علمی که حقیقت مخدیه باشد در منشأ عنصری بصورت انسانی مخدیه ظهور نموده است با جمله نزد
 شیخ بر جا ظهور است ظهور صورت علمیه است اگر چه صفات واجبی باشند جل سلطان چه صفات را نزد او
 ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بحت هیچ چیز نزد او موجود نیست سوال در اکثر تبه اتحاد

برسبیل تجویز آنرا ظهور اسماء نیز گویند بلکه صورت علمی شئی نزد اینها نیز عین آن شئی است نه شیخ و مثال
آن شئی و آنچه این فقیر در خلقت آنسرور گفته است ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانۀ ظهور
صورت علمی آن اسم شتان مابین نفس الشئی و بین صورت العلیه آتش را که تصور نمایندین ظهورت علیهِ او
آن اشراق و اضواءت کجاست که کمال و جمال آتش همه او بوده است و در صورت علمیهِ آن بیش از شرح و
شال آتش کائن نیست ارباب معقول آنرا پسندیدند یا نه بلکه عین آتش گویند اما کشف صریح ماکذب
حیثیت است و صورت علیهِ آتش چنین شیخ آتش نیست که در خارج موجود است محسوس یگردد و که آنچه ظهور
صور علیهِ اسماء است امکان و وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم که در مرتبه و اهرم بصنع
خداوندی جل سلطانۀ ثبات و تقرر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسماء الهی است جل سلطانۀ چنانچه
در خلقت آنسرور گذشته است علی آله الصلوات و السلام امکان از قبیل امکان صفات
اضافی است و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبه نفس امر مقرر است و بغیر آنسرور علیهِ و
علی آله الصلوات و السلام هیچکس در نظری در آید که ظهور نفس اسم الهی باشد تعالی الاقرآن مجید که آن
نیز ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانۀ چنانچه شمه ازان بالا ذکر یافته است غایه مافی الباب نشاء ظهور قرآنی
که از صفات حقیقیه است و نشاء ظهور محمدی از صفات اضافیه ناچار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این
را حادث و مخلوق و معالۀ کعبه ربانی ازین دو ظهور اسمی هم عجب تر است که آنجا ظهور معنی تترتیبی است
بی کسوت صورت در اشکال چه کعبه که سجود الیه فلائق است عبارت از سنگ و کلوخ نیست همچنین جدران
و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبه کعبه است و سجود الیه است پس آنجا ظهور است اما هیچ صورت
نیست و این از عجب عجائب است بشنوبش نو هر چند درین دولت خاصه محمدی دیگر بر آشفتگیست
اما اینقدر می یابد که ازان دولت خاصه او علی الصلوات و السلام بعد از تخلیق
و تکمیل او علیهِ و علی آله الصلوات و التسلیات بقیه مانده بود که در خوان دولت ضیافت
کرمان زیاد تها لازم است که او لش گویا نصیب خادمان بود آن بقیه را بیک از دو متن این است
او علیهِ و علی آله الصلوة و السلام او لش گویا عطا فرموده اند و آنرا خمیر پایه ساخته تحمیر طلیت او نموده و بهت
و وراثت او شریک دولت خاصه او گردانیده علیهِ و علی آله الصلوات و السلام باکران
کار با دشوار نیست + این بقیه در رنگ آن طلیت حضرت آدم است علی نبینا و علی الصلوة و السلام

علیه و علی آلہ و صحابہ البرہۃ اتفق مکتوب صد و یکم شیخ عبد اللہ در منع تفسیر و تاویل آیات کلام
طریق مذاق فلاسفہ کلم اللہ سبحانہ و عافناکم عن البلیات کتاب تبصرۃ الرحمن را کہ مرسل داشتہ
بودند بعضی از مواضع آنرا مطالعه نموده و سپس فرستادند و مکرراً مصنف این کتاب خیلی میل بذهب
فلاسفہ دارد و نزدیک است کہ حکما را عدیل انبیاء سازد و علیم الصلوٰۃ و التسلیمات آیت در سورہ
ہود منظر در آمد کہ بیان آنرا بطرز حکما کہ خلاف طور انبیاء است علیم الصلوٰۃ و التسلیمات کردہ است
و تسوید در بیان قول انبیاء و حکما را داده و گفته است در بیان کریمہ اولئک الذین کفرت
الآخرۃ الا بائفاق الانبیاء و حکما الا انما نحسی او العقی با وجود جماع انبیاء علیم الصلوٰۃ اتفاق حکما چہ
گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چہ اعتبار است علی الخصوص کہ مخالف قول انبیاء بود
علیم الصلوٰۃ و التسلیمات فلاسفہ کہ عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصودشان رفع عذاب حسی است
کہ اجماع انبیاء بر ثبوت آن واقع شدہ است و در مواضع دیگر آتہای قرآنی را موافق مذاق حکما
بیان میکنند ہر چند مخالف مذہب ملیدی نبود و مطالعه این کتاب بی ضرر ہای خفیفہ بلکہ جلیبہ نیست
انظار این معنی لازم دانستہ بچند کلمہ مقصد گشت و السلام مکتوب صد و دوم بجناب میر
محمد نعمان در ترمیم مجاہدات و انزوا و تربیت طالبان حق جل و علا الحمد للہ و السلام علی
عبادہ الذین اصطفی احوال و اوضاع فقراء و مستحقین حمد است للہ سبحانہ الحمد و المنة
و انما و علی کل حال مدتیست کہ ہر احوال خیر مال خود اطلاع ندادہ اند امید است کہ آن ورق را
گردانیدہ باشند و از کسل بعل آمدہ و از فراغت بجاہدہ رو آورده وقت کشت و کاریست نہ موسم خور و
خواب نصف شب برای خواب معد سازند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت اگر این ہمت
توانند و زہد بیدار شب را کہ از نصف تا سہس است ملزم باشند و سعی فرمایند کہ در دوام حصول
این دولت فوری و زود با خلق همان قدر اختلاط و انبساط نمایند کہ ادای حقوق آنها نمودہ آید
الضرورة قدر بقدر ہا انبساط با خلق زیادہ بر قدر حاجت فضولیت و داخل بالیغہ و بساست
کہ ضرر ہاے عظیم ہر آن متفرع شود و داخل مخطورات شریعت و طریقت گرد و شنی کہ با مریدان
افراط در انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورد و در طلب شان فتور آرد
و عیاذ باللہ سبحانہ من ذلک فتح این معنی را نیک دریافتہ با طالبان بنوعی سلوک نمایند کہ

علم و عالم و معلوم است که حاصل آن علم حضور می است پس صحت اسم را آنجا گنجایش نبود چه حصول صورت در علم حصول است و در علم حضوری حاضر نفس معلوم نیست نه صورت معلوم جواب آن مرتبه مرتبه ذات بحت نیست جل سلطانة لهذا آذرا تعین و متمثل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون در خارج موجود نشد و از ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا آذرا تعین علمی گفته است و ثبوت علمی از صورت معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضور سه هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتبار سه در دوی راه یافته است که آنرا از نفس بصورت آورده فهم هر کس باین وقت نرسد و تا بذات بحت جلشاه وصل نشود بوصول بچینی این دقیقه را درینا بدسجانه آمدن فقیر در مانده و سپس افتاده راجه یار که بعد از هزار سال از بعثت خاتم الرسل علیه وعلیه صلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار اکابر انبیاء و اولی العزم بر زبان آورم علیه الصلوات و التحیات و البرکات و در دامن معاد در آمده و فائز کلمات مبدی را بیان نمایم ولی چون شمه مراد داشت از خاک به سزدگر بگذرانم سزد خاک به من آن حاکم که ابرو تو بسیاری کند از لطف بر من قطره باری به اگر بر روی دوزخ صد دانه من به چو سبزه شکر لطفش که توانم به

الحمد للذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق القلوة و التسلیمات بخاطر بود که شمه از صباحت و ملاحات که در حدیث نبوی آمده است اخوی یوسف الصبح و انما لمح بنو سید علیه الصلوة و التحیات و بر مز و اشارت در میناب سخن گوید لایدید که رمز و اشارت در اراد مقصود قاصد است و مسعمان در فهم آن عاجز حروف مقطعات قرآنی همه رمز و اشارت است بتفاتیق احوال و دقائق اسرار که در میان محب و محبوب کائن است لیکن کیست که آن را دریابد

علمای را بخین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدام را جائز است که بر بعض اسرار خفیه مخدوم اطلاع یابد بلکه تبعیت مخدوم با خدام جائز است که معاملات در میان آید و بطریق اوش شریک دولت خاصه مخدوم گردد و اما اگر شمه اذان معنی اظهار نماید خائن بود و سر خود را بر باد دهد و قطع البعلوم که ابو هریره رض فرموده است در حق او صادق آید یضیق صدری و لایسطق لسانی نقد وقت است ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافاتنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی

القوم الکافرین و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و الغرض متابعت المصطفی

ربنا انعم لنا فورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام اولاد آخرًا مکتوب صد و چهارم
حضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت قبول
بعضی مراتب مرا یشاز الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفیٰ فرزندان گرامی مدتی است
که از احوال ظاهر و باطن خود نه نوشته اند شاید بواسطه تمامی ایام مفارقت نسائی
بحال دور افتادگان طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین دارم کریمه العین الله بکون عبده تسلی و
غریبی نامراد است عجب کار و بار است با اینهمه ناپرواکی شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست و
خواهان گمان نشادید و زهد از نماز باید و مجلس سلوک داشتیم ظاهر شد که خلعتی که داشتیم از من جدا شد
و خلعت دیگر من متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آنکه این خلعت زائمه الکیس خوانند داد
یا نه و آرزوی آن شد که اگر آنرا بدهند بفرزندی ارشدی محمد معصوم بدهند بعد از آنکه دید که بفرزندی رحمت
فرمودند آن خلعت او را بتمام پشایند و این خلعت زائمه کنایت از معامله قیومیت بوده است که بترتیب
و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصه مجتهد او بوده و این خلعت جدید را چون معامله
با انجام برسد و تحقق خلق گردد امید است که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزازی محمد سعید عطا
فرمائید این فقیر همواره تبضع این سالت می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزند را استحقاق
این دولت می یابد با کریان کار با دشواریست و اگر استعاده است هم داد او است
مقالی ۵ نیاروم از خانه چیزی نخست و تو دای همه چیزین خیرت و قال الله تعالی
اعملوا آل داود شکراً و قلین من عبادی الشکر رسید اند که شکر عبارت از صرف عبد است
جمع ما انعم الله علیه من الجوارح و القوی الظاهریه و الباطنیة الی ما خلق و اعطاه لا حله
لولا لما حصل الشکر و الله سبحانه الموفق این قسم علوم از اسرار خفیه است هر چند بصرفه گفته
میشود اما انخفای آن لازم است که مردم مفتون نگردند دیگر آن شکلی که داشتیم آن معامله شاید
در عالم مثال بود درین آیام حل شد و خافیه نماند شاید که درین معنی روحانیت خواجه عین الدین
را هم مدخل باشد محمد معصوم آن شکل را شاید در خاطر داشته باشد و اسلام مکتوب صد و
پنجم به شیخ حسن برکے در جواب کتابت او که در بیان احوال خود نوشته بر احیای
سنت و تدبیر از بهمت الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفیٰ صحیفه شریفه

سبب انس و الفت شان باشند موجب نکرست و نفرت شان انزوا از خلایق ضرورتیست بکفایت
 حاجت آشنائی باین سم قائل است شمارا بتوفیق الله سبحانه این معنی سهولت مسیرت ارباب ابتلا
 چه کنند که بر دوام بار باب تفرقه مشوراند قدر این نعمت بدانند و مقتضای آن عمل نمایند نیک از
 حال طالبان خبردار باشید و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوید زیاده چیه نویسد مکتوب
صد و سوم به شیخ حمید احمدی در تربیت او بر قصور احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال
 الحمد لله و سلام علی عباد الذین الصلوا مکتوب شریف انوی اغوی شیخ حمید رسیده خوشوقت
 ساخت چه نعمتیست درین طور زمان بر رفتن در صحبت شخصی جمعی را بجناب قدس خدای جل سلطان
 رغبتی پیدا شود و از مساوی او تعالی دلهای شان را برودتی حاصل گردد مع ذلک آن بباد
 باین دولت مغرور نگردد و از کار خود غایب نباشد که مثل مشهورست که هنوز دلی دور است
 معلوم نیست که از صد کی سرانجام یافته باشد و این احوال که طالبان را در ابتدا رویداد
 و ذوق ولایت می بخشد در رنگ آن است که طفلان اسبق الف و با آموخته سازند کار آنست
 که از تنجی بمو لوست برسند و از اذواق و لذات بذرب و ولایت خاصه داخل گردند
 هنوز ایوان استغنا بلندست با ترا فکر رسیدن ناپسندست بایه که اوقات خود را معمور
 سازند و شریعت و طریقت بظاهر و باطن تجلی باشد تکمیل دیگری فرغ کمال خودست
 که درجه ولایت خاصه است لیکن چون در صحبت طالبان را رشد می پیدای شود و احوال و
 مواجید رویداد اگر بحد فناء و بقا نرسد هم غنیت است و در نیوقت حکم کبریت احمد دارد و آنرا
 هم می کرده باشند اما بعد از استخارها و توجهات بهر که تعلیم طریقت گویند مناسب است
 بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین اشیطان بر شاپید امیشود عاذا بالله
 سحانه عن شره عدد که شما گفته بودم اگر تمام کرده آید دو چنده ان عدوراه بکار و اید بعد از ان
 خبر کفایتا مناسب حال اعلام نموده آید ان شاء الله تعالی یارانی را که بشمار بوطاند و عاقلانند و محقق
 شریفیه که سید یحیی نوشته بودم نیز رسیده حمد الله سحانه در نیوقت که کمال قرب قیامت در تقویم است
 علی اثر اناس در خبر آمده دلهای مردم بکفایت حق سحانه تعالی منجذب است و اله و شوقین آن درگاه
 اقدس از جل سلطان توقع از اجبه دعای ظهر العین است و فاتحه سلامتی خاتمه

روی داده است میونسیم نیک سماع نمایند که شب که شب شنبه بود بحاجت سلطانی رفته بودیم
بعد از یک پیر شب برگشته آمده سه سنیاره از حافظ شنوده زیاده از دو پیر شب گذشته بود که خواب شیر
شد بعد از حلقه صبح چون کوفت شب داشته بود و خواب می بیند که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه حادث مشایخ هست که خلفا را می نویسند و یکی
از یاران حاجتمند درین معالمت درین آشنای گویا ظالم گشته است که در امضای این اجازت
نامه خودی اذیت و رست تعیین و جعفر تهرانی در آن وقت معلوم است آن یار که مقصدی این است
ست بار دیگر گویا این اجازت نامه را در ملازمت آن سرور برده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
و آن سرور رشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسانیده این شخص نشد اما سبب
با آن سرور معلوم است و بعد از نوشتن بمهر خود فرین فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام
مضمون این اجازت نامه آنست که در عرض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت داده اند و در مقام
شفاعت نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی است و سطرهای بسیار نوشته اند من از آن یار
میپرسم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام و من در آن وقت میبایم که من آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام در یک جایم در رنگ پسر با پدر زندگانی میجامیم حضور آن سرور
و اهل بیت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات بر من غریب نیست و آن کاغذ را پیچیده
بست خود نداده در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلمات امرات سونان
مراد حضور آن سرور در بعضی خدمات با اتهام میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتیم چنان و چنان
باید کرد درین اثنا افاق روی داد و خاطر رفت که وجه آن فقور چه بود معانه میخداها نقد که
چشم و میشد خصوصیات آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شایان مانده بود که در نیاب سخن
بیشتر هم مذکور میکردم که این نسبت علیا عجب است که باز از خود و طواعتی کند بخاطر میگذشت
که ظهور آن ظاهر از خیر برای آخرت بود و نعم البدل شیر آید ازین واقعه نشانی آن تر و دولت حاصل گشت
اقرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات که لم خیریت وجه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه السلام
که بخلاف ظاهر تائید یافته ترویج آن نماید عکراً للنعمة امروز طعامهای تسلون فرموده ایم
که بروحانیت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بزند و مجلس شادی سازند و افغان

انخوی اغری شیخ حسن حسن الله آله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف انداج یافته بود
 مطالعه آن فرحت بر فرحت افزود و حمد الله سبانه که علوم صحیحانه و معارف صادقانه طبق کتاب سنت انخوی
 عقاید فرقه ناجیه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرمایند و تمامی مقاصد عالییه سازد شمه از رفیع پیرما نوشت
 بودند چنانچه تمت که درین طول ظلمات بدعت صاحب دولتی توفیق رفیع به جمعی از بدعت یابد و احیای
 سنتی اوین نماید در احادیث صحیح آمده است که هر که احیای سنت نماید بعد از آنکه غسل بآن
 سنت در قیام شده باشد آنکس را ثواب صد شهید است ازینجا بزرگ این غسل را دریاست
 اما این قدر دقیق رعایت کنند که کار با یقینا فتنه نه کشد و یک حسنه با عفت ظهور بسیار رسیده نگردد
 که آخر الزمان است و او ان ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعه آن فرحتار و داد الحمد لله
 سبانه که در علوم موافقت با این فقیر بسیار است و در کشف مطالب است و نظر بای
 نیک بلند رفته کتاب شمارا که تضمن حالها و علوم استفسار را بود با انخوی محمد که ششم گشتم سپرده بودم
 که در وقت جواب نوشتن حاضر سازد و اتفاقا گم ساخت بنابر آن در تفصیل اجوبه توفیق شایسته
 آنچه بخاطر مانده بود آنرا نوشت محلا آنکه احوال پسندیده است و صحت علوم کائن دیگر در دست
 و تعلیم فرزندان مغفرت نایه مولانا احمد سسی لیغ دارند و با داب ظاهر باطن به ایت مرعی نمایند
 و سایر یاران حاجتمند را بلکه جمیع اهل اسلام آن بقعه را ولالت بشریعت و التزام سنت نمایند
 و از ایتان بدعت تهید و بخیر کنند و الله سبحانه الموفق بعضی از مکاتیب جلالت را که را خواجہ
 محمد با شتم نویسانیده بشما فرستاده است منتفع گردند اوقات فقیر مختلف است در بعضی اوقات رغبت
 بر تسوید علوم و معارف بی اختیار پیدا می شود و بر اوقات دیگر بآنکه اسرار غریبه افاضه نمایانند از خون
 نفرت پیدا می کرد و تا بحدیکه دست قلم گرفتن خوش نمی آید بنابر آن در تفصیل جواب کتابهای شما که
 میرسد فوراً افتد و نمیتوانم به تکلیف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب حمد است از سراسر
 عسکر بعنایت الله سبحانه مخلصه میسر شده است حضرت حق سبحانه تعالی با استقامت دارد و جمیع یاران
 آنجایی را دعوات مخصوصه است و اسلام مکتوب صد و ششم بحضرات مخدوم زاد و
 سلمه الله سبحانه در بیان آنست که آن سرور را صلی الله علیه و سلم دیده و او را بشماره های علیا یافته
 صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسیده حمد الله سبحانه که به صحت و عافیت اندامه که بتاثر ازکی امروز

بواسطه حوادث ایام ناقص مانده مرتبه و هم عبارت از مرتبه است که در اینجا نمودنی بود و به چنانچه صورت نه
 مثلاً اگر در مراتب متوهم شود آنجا نمودنی بود دست چه در مراتب اصلاً صورت کائنات نیست پیش از نمودن و همی آنجا
 بشوئی ندارد و کشف صحیح و شود صادق لایح گشته است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اقتدار خود عالم را
 درین مرتبه خلق فرموده است و صنع کامل خویش نمودن مخصوص را بود و بخشیده در آن مرتبه هر چند نمودنی بود اما
 چون عالم در آن مرتبه مخلوق گشته است نمودن با و آمده است چه بجا و او تعالی بشیئت بود و وجود است چون نمودن با و آمده
 نفس امری گشت و حکام و آثار صادق بر و تدریج شد و این مرتبه هم و در مرتبه علم و مرتبه خارج است این مرتبه پیش از مرتبه
 عالم شباهت مناسب بر مرتبه خارج دارد و ثبوت و تشریح بیرون خارجی است بخلاف ثبوت علی که آنرا وجود ذنبی
 گویند بطرف دیگر وجود خارجی است ظاهری که در مرتبه و هم است نیز شباهت نام بطرف خارجی دارد و بخلاف مرتبه
 علم که آنجا بطرف و کون گویا در مرتبه و هم ظنی از مرتبه خارج انداخته بجا و علم در اینجا فرموده است و نطفی خود خارجی
 عالم را در مرتبه نطفی خارج موجود ساخته پس نفس خارج جزئیات احدی جل سلطان هیچ چیز موجود نباشد و در
 نطفی خارج بود و نطفی عالم با این تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطان موجود بود و خارج نفس امر
 وحدت است و در نطفی خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر کثرت است پس هم وحدت نفس امری
 باشد و هم کثرت و هر که امر را اعتبار علیحدّه باشد لا تخد و رفیع چنانچه این خارج وجود در عالم اعلی است
 سایر صفات آن از حیات و علم قدرت و غیره نیز در کمال صفات واجب است جل سلطان بلکه
 نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز نطفی نفس امر مرتبه خارج است و نیاروم از خانه
 چیزی نمی غشت به تو وادی هم چیزین چیزینست به قال الله تعالی و تقدس الم ترالی
 ربک کیف ند الظل سوال تو در سائل خود پوشیده که ظل هر چه دارد از اصل است و نطفی بدین از
 امانت داری اصل هنری پیدا نیست اگر سالک مستعد بکمال علی است هر چه دارد از خیر کمال که وجود کمال
 توابع وجود بود باصل خود بد و خود را از جمیع کمالات خالی یا بدنا چار فناء و حتی تحقق گردد و نامی
 و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات را باصل دادن به معنی است با وجود ثبوت
 و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام اعتبار است جواب این فنا در رنگ آنست که شخصی جامها عاقل
 پوشیده باشد و اندک این جامها از وی نیست از دیگری است که عبارت پوشیده است چون این جام
 غالب آید و استیلا می تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبیس جامه این جامها را درست اصلاً جامه بد

نیز شاید از آن طعامها تناول نماید و دیگر مکتوبی نوشته ام که در بیان واقعه که روی داده بود که با ثالث را بنوکری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که بعضی کرم آنرا نیز قبول فرموده تا آنرا قبول ظاهر گشت و بعد از آنکه علی جمیع انعام درین ایام معارف غریبه معلوم عجیبه رو میدید گویا آن ورق در قوم گشته است معالیه میکند و ظاهر شده فرزندان تو در عالم عمر نزد یک شود الخ فیما صنع الله تعالی میگویم و صبر مینمایم ربنا آتانا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشداً و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هفتم در بیان سبب فتور نسبت را بطه و التذاذ و طاعات بخواجه اشرف بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه اخوی غری رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت آمده اند پر سیده بودند که لم این چیست که چون نسبت بطه فتور میرود در ایاتان سایر طاعات التذاذ یعنی یابید بآنند که همان وجهی که سبب فتور را بطه است مانع التذاذ است گاه هست که سبب فتور نبیند بود و گاه که دورتی طاری میگردد و بواسطه کتابیات آنچه اندک بود وجه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریق است مخصوص طریق دوم را تذکر بتوبه و استغفار باید نمود تا کبریم الله سبحانه اثر آن را نفع گردد و چون تیز نسیان فیض و کدورت قیوت می طلبند بهر حال توبه و استغفار نافع است حضرت حق سبحانه و تعالی با استقامت اراد و السلام مکتوب صد و هفتم بلاطاً هر خادم در بیان معاملاتی که اصل تعلق دارد و این بحث یعنی منقول است معلماً لیک اصل تعلق دارد و دفع است نوعیت که از آنجا بصورتشالی یا با آخر میتوان معلوم کرد و این معانیه تا وقتی است که سیر مقاماتی است که گنهارا با عالم مناسبتی و یا مشارکتی است و لو بالوجه و الا کم و آن تا نهایت سیر مقام ضناست شخصی را سیفوق مقام رضا سیر گردد و از آنجا هیچ معلوم وی نخواهد بود بصورت ثنالی و نه با آخر این زمان آن عارف علم بر محض حصول مقامات فوق خواهد بود بی آنکه چیزی از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات هم نبوت رسالت و اشالها نیز منقطع است انکارم که حضرت حق سبحانه و تعالی فردا در غلظت علم آنها را ضعیف گرداند و نهایت این سیر تلویش مخصوص است که بار بآن پوشیده نماند و السلام مکتوب صد و هشتم بحضرت محمد و فراده خواجه محمود سلطه الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه و هم است اما بواسطه استقرار و تعلق ایجاد نفس امری گشته است و این مرتبه ورامی مرتبه علم خارج است و بیان آنکه هم وحدت نفس امریت و هم کثرت و تحقیق آنکه فنا می سالک با وجود ثبات و استقرار بجهت نیست این مکتوب

علیه وعلیم فصلونه والسلام این معارف نقل معنی یافته چون عارفی مقامات ظلالی کرد و محال را محال رساند
این زمان علم وی که ایشان را تعلق خواهد کرد از قیاس ظلمات شر را نخواهد بود یعنی ایشان را معلوم وی بودند و جوی که بهیچ
از آنها درونی حصول نکند زیرا که هر چه شیء در وی حاصل خواهد شد ظل صوت آن شیء خواهد بود نه صین شیء کما
قیل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشیء فی العقل لولا فک ان الصورة الحاصلة من الشیء فی العقل
شیء و مثال لذلك الشیء لا صینه کما شهید به کشف الصبح والا الهام الصبح این زبان عارف بلکن سبحانه
بهیچ نسبتی سوا می نسبت صافیت و مصنوعیت ثبات خواهد کرد از ظلمت و عینیت و مرآتیت تماشایی خواهد نمود
این محال در موطانه کمالات ذاتیه است چه ذات اسجانه از عالم غنا ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین
بمخلاف در بعضی احوال و صفات که اینجا این نسبت متصور است پس تا زمانی که از این مقامات نگذرد و محال
ان حاصل نرسد از این نسبت بی نصیب است در مقام عارف امیر زده از ذرات شام را بر سر کرد و بجنب نفس خود
جلشانه بجلاف در علم حصولی که در انصورت عالم بر شیء را بجا خود کشد و خود مرآت جمیع اشیا گردد و کدک
و هم چنین در صورت ظلمت و مرآتیت هر شیء صاحب آن عالم را بسوی خود کشد و نظر بصیرت را بر وی و خود
نگذارد و چون فیض الاله سجاده از قید حصول ظلمت و از هر زده از ذرات موجودات چهره و چه چهره و چه آفاق و
چه نفس او را در از غیب الغیب و اگر دو باید دانست که چنانچه سابقا آن شخص مرآت جمیع اشیا بود و هر چه
میکرد برای خود میکرد و هر چه از وی صدور می یافت ناچار راجع به آن میگشت خواهی میگردید یا غفل
چون مرآت خود را از آئینه داری باز گردانیده و از قید بطل باز مانده و مثل نادانی گشته که هر چه
در وی افتد نماند و بیرون داند از پس ناچار هر چه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه بر آس
حق خواهد گردید و نیت کند یا نیت در محمل است نه در محققین این زمان حسب این عارف بحسب اوتعالی
کشد و بعضی بعضی او سجا و هم چنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و امانت و
سور ادب و می بخیر امانت و سور ادب او تقالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور
را بآن سرور علیه وعلیم الصلوات و التحیات علی تفاوت در جاتم که حسب و بعضی ایشان شمر
بحسب و بعضی آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فرموده علیه السلام من احبهم
فحببی اجمع و من ابغضهم فبغضی اجمع و تیر همین نسبت است اهل بیت آن سرور را بآن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما طور این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمه الزهرا و حسین رضی الله

و خود را بر مذهب و غیران یابد یکدیگر از پیشانیان از برتری خود افعال بکشد و خود را از حیا و زوایه گیرد و چون
وجود سالک در مرتبه و هم و تحیل مخلوق گشته است قنای تحیل نیز او را کافی است چه استیلا می این تحیل او را
بتعین قلبی میرساند و ذوقی و وجدانی میگرداند و آنچه مقصود از فنا نیستی است بوجدی که در هیچ مقصود از فنا زوال
گرفتاری نخل است و حصول گرفتاری بصل و چون جوع نخل اصل نفسی گشت و وجدانی و ذوقی اند ما چار
گرفتاری بصل زائل گشت و گرفتاری اصل بجای آن نشست و اگر این تحیل ب حصول نبی پیوست و بخت
گرفتاری زوال نخل پیشین گشت بلکه مدار سلوک این راه بر تو هم و تحیل است احوال و مواجید که معانی
خزینة این راه است بوسم درک میگرد و تحلیات و تلونیات سالکان در مراتب خیالی شهودی میشود
خلو لا الوهم نقص لغفم و لولا الخيال لستر الحال درین راه هیچ چیز مانع تر از تو هم و خیال یافته نشد و اکثر
در ادراک و اختلاف شان مطابق واقع بر آمد و هم است که پنجاه هزار ساله را در که در میان عهد و پیمان
بکرم خداوندی در اندک مدت قطع مینماید و بدرجات وصول میرساند و خیال است که وقایع و اسرار
غیبی اورا در آن آشکار میگرد و سالک استعداد مطلع میگردد از شرف و هم که حضرت حق سبحانه
و تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و آنرا محل ظهور کمالات خود ساخته و از برتری خیال
که حضرت واجب الوجود آنرا نموده عالم مثال گردانیده است که اوسع جمیع عوالم است حتی که در مرتبه و پدید
را جلالت نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل سجده مثل نیست اما مثال است لکن لکن
الا علی صور احکام و جوهریه است که عارف آنرا در مراتب خیال خود احساس مینماید و بدوق دریافت آنها
ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا نیستی باعتبار تحیل است اگر چه یقین قلبی برساند
و وجدانی و ذوقی سازد احکام صادق و بر وی مستتر شود و بهتبار تحقق و خود تو بعضی رسائل نوشته
که این فنا باعتبار وجود است زوال صحن و اثر است حقیقت این عالمه صیبت جواب چون جوع و نخل
بصل یقین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ما چار حکم زوال و جوهریه کرده آید و ارتفاع صحن و اثر گفته شد
سوال این حکم بفنای وجودی با وجود ثبوت و استقرار قانی صادق است یا کاذب مکتوب صد و دهم
بحضرت محدوده از آن محدوده معصوم علیه الله تعالی در بیان آنکه عالم عارف بجائی میرسد که صورت هیچ معلومی در حقیقت
حصول نمیکند آنرا مان هر ذره از ذرات او را شامهراسی است بطلوب بیان آنکه حیا این عارف بخراب است
سجانه بعضی او بعضی او تعالی و همچنین ایم و امانت او ال و صاحب آن سرور را با آن سرور نیز همین نسبت است

من القوس الثانی هناك اثر ولا حکم فلا قوسین سہنا حقیقہ و نہ ہ المعارف من اسرار اللہ
 سجانہ نظیرا علی انحصار الخواص من عبادہ والسلام علی من اتبع الهدی والزم متابعتہ المصطفیٰ
 علیہ و علی الرسل الصلوٰۃ والبرکات علی کلکتاب صد و دوازدهم بشریت پناہی فی سلم
 در بیان آنکہ صفات حقیقہ او تعالیٰ نہ عین ذاتند و نہ غیر ذات سجانہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ
 الذین اصطفیٰ علمائے اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سعیم و صفات ثانیہ حقیقیہ واجب الوجود
 تعالیٰ چہ بلاریبا گفته اند کہ لاموجود و لا غیرہ این معرفت و رای طور عقل است کہ بنور فراست و
 سیرت متابعت انبیاء علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات دریافتہ اند عقلا ازین عبارت افعال یقینین می فہمند
 ندانستہ اند کہ در حصول تناقض اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون در آنحضرت جل سلطانہ
 مکان و زمان گنجایش ندارد تناقض چگونہ مقصور گردد و انجہ علماء در دفع تناقض و لفظ غیر تصرف
 کردہ اند و از غیر معنی خاص خواستہ بیج در کار نیست بلکہ نظر کشفی منع این تخصیص می نماید و نفی غیر سیرت
 بہر معنی کہ باشد اثبات میکند میبایم کہ صفات واجبہ جلشانہ چنانچہ عین ذات اقدس او تعالیٰ ننہند
 کہ زائد اند غیر ذات او سجانہ ہم نیستند اگر چہ زائد اند تعالیٰ و تقدس نسبت ثنویت پیدا کردہ
 اینجا آن قضیہ مقررہ ارباب معقول کہ الاثنان متغايران تخلف کردہ است و نقص اصول شان نمودہ
 و آنکہ گفته شد کہ در اہل طور عقل است بان معنیست کہ عقل بان متہنیکردہ و از ادراک آن قاصر است
 و آنکہ عقل برخلاف آن حکم میکند چگونہ برخلاف آن حکم نماید کہ آنرا تصور ہم نکردہ است بلکہ محیطہ
 ادراک او بیرون است حکم باثبات و نفی آن چہ صورت بند در بنا آئنا من لدنک رحمۃ و مہربانی لنا
 من امر تارشہ آن مکتوب صد و سیر و بیستم بہ لاسلطان سرسندی در بیان آنکہ صفات او تعالیٰ
 بحیات و علم و سایر کمالات متصف اند و در تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطانہ صفات
 واجب الوجود و جل سلطانہ کہ قیامی بذات او دارندہ تعالیٰ و تقدس مثل الحیوۃ و القدرة و العلم و غیرہ از
 کمال تقدس و تنزہ و بی نسبتی بصفات ممکن ندانند کہ صفات ممکن اراض اند کہ قیامی بجاہر دارندہ صفات
 واجبہ جل سلطانہ مقوم جوہر اند کہ قیام جوہر با نہاست و ایضا صفات ممکن حکم سیرت دارندہ و جاحض اند
 از حیوۃ و علم غیرہ فی نصیب اینقدر بہرست کہ ممکن تبسوط شان ہی و عالم وقادیر میگردد تا آنها باقیہما ہی
 و عالم نیستند بخلاف صفات مقدسہ واجب الوجود و تعالیٰ و تقدس کہ در نظر کشفی این حقیر

تعالی عنهم اتم است و در قبیه آنکه اثنتی عشر نرسد است آن شود دیگر دور و دور آنها این نسبت محسوس نمی شود
و السلام مکتوب صد و یازدهم به شیخ نور محمد تهرانی بمصنی از اسرار غیبیه مقام تاج حسین دادنی
و سر آنکه عارف کامل شمال خود را در معنی یا به این معارف نیز منقول بمعنی است در معامله تاج حسین و ظاهر
از یکی از مظهر بود است که ذاب عین و اثر از سالک بمحصل نبویست بخلاف معامله او ادنی که آنجا هیچ حکمی
و اثری از مظهر نماند پس درین مرتبه ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از مرتبه و جوب آن خلعتی است مظهر
عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبه اصل عنایت فرموده اند و تفسیر از آن با فاضله صورت نیز توان
کرد این سرست پس غامض شایق فیصل آن در موضع دیگر افتاد الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر درین
معامله امری بود که بوی از عدم آنجا راه نباشد و شائبه امکان را آنجا باری نماند پس اگر انفعالی
در آن مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بودنه از غیر که نشانی از غیر نمانده و لوجه من وجه قمر +
و بعینه من عینه کل هر چند انفعالی که در مرتبه تاج حسین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهور که در آن
مرتبه بود ظهور اصل ابالی شائبه ظلیت نیست و شایان آن مرتبه علیاً نه انفعالی که شایان آن
مرتبه مقدسه باشد است که بوی از ظلیت بدو راه نیافته باشد و غیر می راستی وجه در میان خلعتی
نبود زیرا که غیر از لوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون نه آید اگر انفعالات مراتب
ظلال چنان بود گنجایش دارد باید دانست که درین معامله او ادنی که شمه ذکر یافت عارف
کامل شمال خود را نمی یابد سرش است که شمال او حکم بین گرفته زیرا که شمال از مقتضیات عدم بود
فما زالت احکام عدم فالقی الا الوجود الصریح و پس شمه شمال بل مکتباید به سجا نه بین فاضله
و لا تقع فی الزندقه و چون سر را غامضه و معارف غریب را در یافته نشود قال الله
سجانه خم دنی قدنی بدانکه تحقیق این و نوبه از تحقیق با سر را را دنی است که بالا ذکر یافته است
زیر که تا حکمی و اثری از عارف باقی است و از لوث عدم مبرا نگشته او را لیاقت این و یونیت
بعد از تحقیق این نموده است که رو به نزول دارد چون تدلیس محقق گردد و عارف با خلق
آزاد این زمان صورت قوسین ظاهر گردد و هر چند از قوس اول اثری و کمی نماند هست لیکن
چون دیر ابتدا می مشرف می سازد صورت قوسین در بوقت تنویم میگرد و پس از مدتی فکان قابله اعتبار
فسر مود که این وقت صورت قوسین ثابت است در حقیقت آن او ادنی بل ادنی از باقی

و اغفر لنا تک علی کل شیء تدر مکتوب صد و چهارم در تحقیق صفات واجبی تعالی که فیض تعلیم
او تعالی به کمالات خویش و در میان آنکه معنی را از قیام بعین چاره نبود اما اثبات محل و راه پیچ
در کار نیست و بیان بعین وجودی و مبادی تعیناً انبیا و متبوعین انبیا تا بعین ملائکه ام علی البینا علیهم الصلوٰۃ
و السلام و مبادی تعینات اولیا و عوام مؤمنین و کفار و موجودات نشأت اخروی صفات حقیقه که در مرتبه
حضرت ذات او تعالی اثبات ینا می پیچ تعینی ازین اثبات در آن حضرت جل سلطان تشریف پیدا
نمیگردد و مرتبه دیگر و راس مرتبه اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجه انفکاک شان صورت
نی بند و تا مرتبه ثانی محقق نشود و انفکاک بوجهی از وجه حاصل نگردد و تعین تنزل صورت
نه بند حضرت ذات تعالی و صفات حقیقه او سبحانه گویا در یک مرتبه کائنات با وجود زیادهائی گویا
عین ذات اند تعالی و تقدس و هر چند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرج حضرت ذات
سبحانه اما حکم شان از حکم سایر اجمال تفصیل علل است چه اجمال در مرتبه است که تفصیل در مرتبه
مرتبه کائنات نیست بلکه مرتبه تفصیل در مرتبه اجمال است و در آن حضرت جل سلطان
این معنی مفقودست و تفصیل در عین مرتبه اجمال است و این معرفت و رای طوع عقل است
که نظر کشفی آن ممتد گشته است و علم واجبی جل سلطان در آن مرتبه که باین صفات متعلق گشته است
در رنگ علم بذات خود و علم به کمالات مندرج ذاتیه خود علم حضوری است و اینها با وجود زیادهائی گویا
عین عالم اند و حضور شان در رنگ حضور نفس عالم است از کمال تجاوز شان بحضرت ذات تعالی که هم غفیر
از صوفیه صفات اصین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادهائی صفات نموده اند و منع لامر کرده اثبات
لاغیره فرموده و کمال است که با وجود تصدیق لامر اثبات لاغیره نموده آید با وجود زیادهائی سلب
غیریت کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیا است علیم الصلوٰۃ التسلیات و مطابق راس
صاحب فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت شکر الله سعیم باید دانست که ایشان ذاتی در آن مرتبه که بحضرت
ذات تعالی و صفات مقدسه او سبحانه تعلق دارد از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز
حکم حضرت ذات تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است
و یراکه علم حضوری عبارت از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها
علم حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها متذرع نمیکرد و حضور نفس شان کائنات است از

اینها نیز در رنگ موصوف خود شجانه حی و عالم اند و تفصیل کمالات مندرجه خود و ادا و شغوف لیکن علمشان
 از قبیل علم حضور می مفهوم میگردد و از عالم علم حصولی و همچنین هر صفتی و شانی که در مرتبه و حسب تعالی
 و تقدس اثبات نموده می آید همه بشیوه حیات و علم مکشوف میگردد و نور صفت بنظری در آید گویا آن
 نور یکی حیوة است و یکی علم و انکشاف و این دو صفت کمال در آنجا بین و هویت بتجلیات صفا دیگر
 از هر دو ارادت غیر چنانکه باین وضوح آنجا مکشوف نمیکردند بل ایچ در کار است در آن موطن انکشاف کمالات
 است که بسبب علم تعلق دارد و چون علم تابع حیوة است از صفت حیوة همه چاره نبود و قدرت و
 ارادت بمقدور را در بوط است و از سمع و بصر بعلم اکتفا توان نمود و مقصود از کلام افاده است و تکوین
 از برای مکتوبات است مع ذلک هر صفت چون جامع است ناچار این کمال و رومی کائنات
 انکار و لم تظلم گفته نشود که ازین بیان لازم آمد قیام معنی یعنی چه صفات هر گاه حی و عالم باشند از قیام حیات و علم با آنها
 چاره نبود گویم که هر دو قائم بذات واجب اند تعالی یکی به حالت دیگر می تعبیرت چنانچه علای و بقای عرض
 گفته اند که عرض و بقا عرض هر دو قائم بحل من اند و تحقیق این بحسب آنست که صفات اجبی جل سلطان
 بذات اقدس و تعالی نه در رنگ قیام عرض است بجز هر کلام بلکه شبیه قیام مصنوع است بصانع صانع قیوم
 مصنوع است هر چند آنجا انصاف است اینجا انصاف نه بلکه آن قیام در رنگ قیام شئی است بذات خود
 انقد رفیق است که آنجا زیادتی ثابت است و اینجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی بعد غیرت نرسانده
 است و لا غیر فرموده اند پس در هر دو جا تغایر اعتباری ثابت شده و قیام تحقق گشت و حصول تمکین
 اینجا انصاف انسانیت بیان است انصاف جوهریت جوهریت بلکه گویم در آن موطن که ذات اقدس صفات
 حقیقیه مقدسه اند که بحضرت ذات قدیم اندر هیچ ملاحظه صفت انصاف آنجا کائنات نیست و حضرت ذات کلام
 موصوفیت است و نه در صفات مقدسه موصوفات می است هر گاه وجود و حسب وجود را در آنحضرت گنجایش نمود
 صفت انصاف را چه مجال باشد که فرع وجودند در آن موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش نیست و آن هم
 بی چون اگر حیوة است نور است و اگر علم است نور علی هذا القیاس این نور اقدس بچون اگر ظهوری در مرتبه شانی
 بی غیر انتقال اثبات نموده آید هر چه مقابل ظهور است از غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود و لهذا این نزد خفیه تعیین وجود
 اند که است سائر تعینات تابع اند در این معین اول امر چند اطلاق لفظ تعین اینجا بمعنی علوم این فقیر گنجایش
 ندارد لکن چون در قوم این لفظ متعارف گشته است ما هم در اطلاق آن مسا له نایم ربنا انکم لنا نورنا

وجود معنی و خارجی را که اقسام او بیله آنجا چه مجال بود و ظرفیت علم و خارج آنجا وجود را که چنانچنین باشد
 پس این صور علمیه ثابت باشند و قائم بصفات علم بودند و بیست و شش ثبوت علمی و خارجی در اینها متحقق نشود بلکه وجود
 علمی و خارجی عارشان بود که از صفات امکانی است حدوث است فان کل ممکن حادث عند تم و در مرتبه
 و بوجه وجودی و ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم مرآن وجود را پیدا نشده که ظرفیت و ظرفیت
 را آنجا مجال نیست نمیک استماع می نمائی صورت معلوم عبارت از نفس علم است حصول آن و حلولی او
 در علم بچه معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صورت علیه که عبارت از اعیان ثابته اند و حقایق
 ممکنات اند ثبوت شان در خانه علم است و پس در خارج علم بودند از وجود باینها نرسیده است
 لیکن ملکوس آن صور علمیه چون در مراتب ظاهر وجود که جز نور خارج موجودی نیست افتاده است
 متوهم میگردد که آن صور در خارج وجود دارند در رنگ صورتی که چون در مراتب متکسر می گردد متوهم
 میشود که آن صورت در مراتب است فیالیت شعری ما مراد مولای الکبریا و ما معنی حصول الصور
 فی العلم و ما الصور فی الاشياء الا نفس العلم و فی الغایت علمه تعالی ازلی قدیم بسیط و جدانی
 تعلق بمعلومات متکثره حاصلت من تعلقه صور متعدده متمیزه لتلك المعلومات من غیر انقضا
 حصولها و حلولها فی ذلک العلم الازلی لیت محل الصور المتعدده و متمیزه و یتمیز من بعض و الاقسام
 الملحق و فرض شیئی غیر شیئی و هو یوجب التركيب المنافی للقدم و الازلیة عجب معامله است ارباب
 معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات کرده اند و حلول آنرا در ذهن دانسته اند و در علم
 چه آن صورت نزدشان عین علم است نه حال و علم و متبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول
 آن صورت است در علم که آنرا باطن وجود گویند و موسمانه اعظم باید دانست که این صور علمیه که
 از تعلق صفت به کمالات مندرجه ذواتیه او تعالی ثابت گشته اند بنظر کشف لایح می گردد که ایشانرا
 حیات و علم ثابت است و اینها فیکه مناسب علم حصوری بود ایشانرا نسبت به کمالات که در آنها
 مندرج است کائن چنانچه تحقیق این بحث در مکتوبی تفصیل بیان نموده است اگر از غریب انیمعرفت
 خفائی بماند و احتیاجی اقتدا آنجا حرم باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که ذات اقدس
 او تعالی و صفات مقدسه او بجهان در یک مرتبه کائن اند و از ثبوت یاداتی صفات معنی و تنزلی
 در آنحضرت جل سلطان پیدا شده است بدانکه این مرتبه مقدسه که حضرت ذات مع الصفات است

قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولی است آنکه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصله است از معلوم در علم و نزد این فقیر تحقیق و کشف گشته است که صورت هیچ معلومی در علم و احیای جلش از منتقش نیست و علم اول تعالی محل بیع صورت معلومه نه حکایت حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلیق است به معلوم و انکشاف نیست آنی آنکه صورت از معلوم در علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش و صور علمیه عالی و مصفاست مع ذلک لا یغرب عن علمه مثقال ذره فی الارض و لانی استنا و انقده رکشوف میگردد که چون علم اول تعالی به معلومی تعلق میگیرد و ازین تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بان علم پیدا می کند بی آنکه حلولی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بعلم بلکه بعالم پیدا می کند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق بکالات مندرج ذلک است اول تعالی پیدا می کند اما چار از ان کالات باین تعلق صورت های علمیه منتزع خواهد شد و قیامی بعلم پیدا خواهد کرد و اگر چه حلولی و حصولی از آنها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه اقیامی بصفت علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صور که ام است معنی را چنانچه از قیام بعین چاره نیست از محلیت عین نیز او را چاره نبود جو آب بے معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام است بان نه از برای بر قیام هر گاه در جوهر مجرده ممکن که کالات اند مراکز صور علمیه او آن صور مبادی تعینات این جوهر اند گفته باشند که نهی را هیچ محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر اصول این جوهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش تعجب است این صور علمیه در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام بعید از مدور قیاس اعراض در اثبات محل شان نمائی که این صور علمیه اصول بلکه مبادی تعینات جوهر اند که قیام اعراض بآنهاست به اعراض چه رسد بلکه در اعراض هم گویم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل نه آنکه محل استقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبه وجود کائنات اند که محل و مکان آنجا گنجایش نیست و غیر قیام آنجا مستور در صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که حضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ محلیت و محلیت آنجا کائنات نیست و ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تعین یافته است زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش است و نه علم را هر گاه وجود را در آن حضرت حلی سلطان بار نباشد

واقع تا درین تعین مبداء تعین پیدا نشود وصول بحضرت ذات تعالی بالا صالت گنجایش ندارد و ملائکه
علیین را که مقربان حضرت اند علی بنینا و علیم الصلوات و التسلیات نیز مبادی تعینات و همین تعین
وجودی است که وصول بحضرت ذات تعالی مربوط با نیست باید دانست که این صفت اعلم که در مرتبه
تفصیل تعین وجودی پیدا گشته است هر چند حصص آن تعین وجودی اما چون حیات
دارد و گویند رنگ نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین است از اجماع است و هم تفصیل اجمال حکم
مرکز دایره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال است کما نطل مرکز آن تعین اول
وجودی است و باین علاقه جمعی تعین کرده اند که مبداء تعین حضرت خاتم المرسل علی بنینا و علیم الصلوة
و التسلیات اجمال حضرت علم است لایکله این اجمال ظل مبداء تعین است علیه علی آله الصلوة و السلام
که مرکز تعین اول وجودیست کما در وزیر این اجمال علم را تعین اول گفته اند و مرتبه فوق را تعین ثانی
و این حضرت وجود افکاشه نبی عین وجود است اما تعین شوب است چنانکه گذشت پوشیده
نماند که تعین اول هر چند حصص مندرجه آن مبادی تعینات انبیاء کرام و ملائکه علیین عظام
علیم الصلوة و التسلیات اما درین مرتبه چون اجمال کائنات است مبادی هر کدام علی و تفصیل حاکم
نبی گردد و سببی باشد که در ده نمیشود و چون تفصیل یافت مبادی هر کدام متمیز گشت و نام علویه
یافت مثلاً یک حصه آن تعین اول وجودی اسم الحیوة است و حصه دیگر اسم العلم است
علی نه القیاس و مشهود میگردد که اسم الحیوة باعتبار جامعیتی که دارد مبداء تعین ملائکه
علیین عظام است علی بنینا و علیم الصلوة و التسلیات و نیز حضرت روح الله را که مناسب بلاء
اعلی دارد این مقام نصیب است علی بنینا و علیم الصلوات و التسلیات و حضرت مهدی علیه الرضوان
مناسبت خاص بحضرت روح الله دارد ازین مقام امیه و اوست علی بنینا و علیم الصلوة
و السلام باید دانست که هر کدام از صفات شانیه که در مرتبه تعین ثانی تفصیل یافته است مبداء
مرکز یک پیغمبر بزرگ مقتدر از حیث آنچه علم مثلاً مبداء تعین خاتم المرسل است علیه علیم الصلوة و التسلیات
و قدرت مبداء تعین حضرت عیسی است علی بنینا و علیم الصلوة و التسلیات و مکنون مبداء تعین
حضرت آدم علی بنینا و علیم الصلوة و السلام و جزئیات این اسما کلیه قدسه مبادی تعینات
انبیاء است علیم الصلوة و التسلیات هر گاه و همی این بزرگواران که مناسب اسمی خاص دارند و پی خاص مقتدا

تعالی در مرتبه فائیه ظهور است اول بشایسته تغییر و تبدل و آن نزو این تهر از روی کشف و نمود هر آینه حضرت
وجود است که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیره و در این
دولت مشیر نشده است لهذا اگر علی آن مرتبه مقدسه تعلق شود و استراخ کمالات او نماید حسب آنکه
گذشت هر آینه اول چیزیکه از آن حضرت جلشانه متفرع گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر تابع
او خواهند بود از اینجا است که جم غفیر از صوفیه و غیرهم وجود را عین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین وجود
لا تعین نگاشته و ثبوت این تعین اسبق ما و رای علم و خارج است چنانچه تحقیق این معنی در مواضع
کثیره بیان یافته است این حضرت موجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتی است حالا
و این مرتبه جامع بجا لیه التفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزی که در مرتبه تفصیل
ثبوتی پیدا کرد و صفت الحیوة است که ام جمیع صفات این صفت حیوة گویند یا خل آن صفت
حیات است که در این مرتبه حضرت ذات تعالی هر آینه لا غیره در حق او ثابت نبود و او به این
غیرت متمم باشد و بعد از صفت الحیوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه صفت الحیوة گذشت
کائن است و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدره و الارادة و غیره با وجود
استقلال گویند اجزای او نیز زیرا که این صفت را بجز ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد
و غیر او را نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و
مقدور متحد نگشته است و در ارادت و تخصیص احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست
علی نه القیاس و نزد این حقیر سبب التعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بالا صالته
تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که اشرف اجزاء است بالا صالته نبینا
حضرت خاتم الرسل است علیه وعلیه الصلوة و التسلیمات چنانچه در مکتوبی تحقیق این بحث تفصیل
ذکر یافته است و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ولایت اسرافیل است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هر آینه سبب التعین حضرت اسرافیل نیز همین تعین وجودی باشد
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و سبب التعین هر غیر می و رسولی بالا صالته حصه است از حصص
این تعین اول بودی و از استان نیز اگر کسی را برکت متابعت انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات در تعین
وجودی نصیبی باشد حصه یا لفظ از حصص و لفظ آن تعین سبب التعین آنکس بود مجوز است بلکه

بی هیچ تعدیه می و نهایتی در ثبوت اصل خود پدید آورده و هیچ نسبتی و چسبی حاصل نکرده و وجود عالم در یک
وجود آن صورتست که در مرتبه دهم کائنات است که هیچ فراست باصل ندارد که در خارج از مرتبه دهم است و این
ثبوت و نهی صورت هیچ تعدیه می و خلایقی و حتی در آن ثبوت خارجی که اصل صورت است پیدانند
و لیه المثل الآ علی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهومی گشت که گفته اند عالم در مرتبه دهم تا بست یعنی
عالم در مرتبه نفلت یافته است که آن مرتبه شبیه مرتبه دهم است که در صورت منعکسه مرتبه دهم تا بست نسبت
باصل خود که در خارج موجود است بلکه از آن نفلت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبه مقدسه از قبیل تشبیه
و نظیر بود که خارج را آنجا گنجانیده نیست هر گاه وجود از آن مرتبه اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که فرع
وجود است و تم است تا آنجا که در مرتبه دهم میاید و یا تعیناتی که مذکور شد از حق و وجودی جلی بود
یا تفصیل نسبت به وجودات که در این نشاء دنیویست و وجود و شخص موجودات این نشاء مربوط
با آن مبادی حالیهست اما وجودات ممکنه این نشاء دنیویست و وجود و شخص موجودات
این نشاء مربوط با آن مبادی عالیست اما وجودات اخروی و شهودی که در مرتبه دهم مبادی
نزکوره نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگر است و آن امور نزد این فقیر کمال است و اتم است
که گردی از غلیظت بدان پاک شان نرسیده و انوار راجع در آن مرتبه اقدس دارند بلکه در آن مرتبه
مقدس مفصل و تمیز از تفصیل و تیزر میانی آن کمال است و غرض از این مقدسه هر که اتم است و احق
موجود است از موجودات آن نشاء اخروی و وجودات ازل و ابد است گوئیم اساس نیست آن تعینات
وجودی جلی و تفصیل که به نشاء دنیوی تعلق دارد و موجودات آن نشاء کاذب و راجع از آن مرتبه
مقدس را بر عکس موجودات این نشاء که از مواهب تحلیل و تعین از موجودات آن نشاء و انوار
حی بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه نیم نصیبها و خطها دارند و بنیاد را با نیم نصیبها
و من بعد از این صفات و اکتفا حقیقی دریه و اجل رینا لا تو اخذ ان شینا و اخطانا
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و یان نزدیم بفرمان پناه از احسان الدین
در جواب استفسار با الحمد لله و سلام علی جماعه ائمه و اهل کلمه احوال و اوضاع
فقرا و انجیل و مستوجب حدیث السکون من الله سبحانه و ملائمتکم و عافیتکم صحیفه
شریفه که از روی شفقت و مهربانی نام زد این فقیر ساخته بود و بدینا لعنه آن مشرف گشت

ایشان را نسبت به چیزیات آن اسم مبادی تعینات شان است اولیائی که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
 مقتدا گان از علیم الصلوات و التسلیمات مبادی تعینات شان چیزیات اند چیزیات آن اسم را که
 مبدا تعین آن پیغمبر است علیه الصلوات و التسلیمات تعینات سایر مومنان چیزیات اند چیزیات
 آن اسم را که مبدا تعین پیغمبری است که اینها بر قدم او یند علیه الصلوات و التسلیمات و مبادی تعینات
 کفار با هم مفصل خلق دارند و ازین مبادی مذکور عالمی برده اند و چون مبادی تعینات ممکنات معلوم
 گشت بدانکه تمامی دایره و جوب بر متهمای این تعینات است از گشت آن شروع در دایره ممکنات
 است حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که اینکمال کرم و احسان خود را در حق و انعامات خود را
 بدیگران عطا فرماید و آنچه بختی نماید خلق را آخری و از کمالات خود و توان وجود خود بایشان بخشد
 بی آنکه از اینجا پیغمبری جدا شود و اینجا خلق کرده که آن از کمالات نقص است تعالی الله عن ذلك
 علو اکبریه مقتضی از خلق انعام و احسان است بایشان تکمیل و تنجیم کمالات اسمائی و
 صفاتی بواسطه شان حاشا و کلاهما و صفات فی حد ذاتها کامل اند و هیچ احتیاجی بطور و مظنه اند در
 حضرت جلشانه همه کمال بالفعل حاصل است بالله و نیست که حصول آن مراد بامری بود اگر شود
 و مشابه است که در آن حضرت قبل شان از خود بخود است و اگر علم معلوم است همه خود عالم و خود معلوم
 همچنین در خود متکلم است و خود سامع جمیع کمالات اینجا مفصل و تکمیل و لیکن بعنوان پیغمبر که
 چون را به چون راه نیست خلق چه باشد که کمالات او بجا نگیرد در کدام آئینه در آید و
 و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جلشانه در عین اجمال تفصیل است و در عین ضیق
 وسعت و چون تفصیل و وسعت اینجا پیغمبری است متوهم میگردد و کمالات اجمال را تفصیل در کمال است که
 بخلق عالم مربوط است و تکمیل آن اجمال باین تفصیل است و حق آنست که انجام اجمال است و تفصیل
 کلامه الله و اشیع علیه السلام باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شدیم که از هیچ فراتر است و
 دانسته بآن مرتبه مقدسه نیست وجود احدی موجودین هر چند مقتضی تقدیر وجود آخرت اما آن
 قاعده اینجا مفقود است که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهائی بآن وجود اقدس پیدا نکرده است
 و هیچ نسبتی و حجتی اثبات نموده صوریکه در مراتب متوهم میگردد و ثبوت او در مرتبه کائنات است
 و این ثبوت هیچ فراتر است و در اقصای ثبوت دیده که اصل آن صورت است و ثبوت این صورت

تذیل واجب نفهم لان الله اذ اجلس ليلى فمضج له وفتح قال الشيخ وبنه الله قاله
الواسطه صحيح في حق اقوام وبنه الآيه حكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم
ارباب التمكن يجمع لهم من المشايخ و النفهم لا ينبغي ان ما قاله الواسطه اولاً
يدل على الذكر لاهل التمكن خصوصاً لانهم الذين احياهم الله سبحانه
بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء و اهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلاحية لهم
موتهم ثانياً لانهم في وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتهاء و قوله
الثاني ان ذكر التمكن خصوصاً لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد الموت
اى ابقاهم بعد الفناء اهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلاحية لهم موتهم ثانياً لانهم
في وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتهاء الى مهنا و قوله الثاني ان ذكر في بيان
الآيه يدل على ان الذكر لاهل التلوين في حال الاجتباب والاستتار لا في وقت
المشايخ و المكاشفة لانه اوان الذبول فتباستنبط القول قوله الاول ان
ذكر المعصية في قوسه حاله في موضع آخر لا في بيان هذه الآيه
فلا منافاة ولا اعتراض للشيخ قدس سره بان ما قاله الواسطه صحيح في حق اقوام
اى لاهل التلوين وبنه الآيه حكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب
التمكن لان الواسطه في معنى الآيه ان الذكر خصوصاً برباب التمكن
لانهم هم الاحياء بعد الموت لاهل التلوين غاية ما في الباب ذكر ثانياً معرفته
براسها في بيان احوال اهل التلوين لا لعلق لها بيان الآيه فلا اعتراض
عليه بانها تحالف حكم الآيه لان الآيه وردت في حق قوم و هذه المعصية
بيان احوال قوم آخر و لو ان الواسطه لم يخص الذكر باهل التمكن
اولاً و اثبت الذكر لاهل التلوين ايضا في حال اجتبابهم بقوله الثاني
لما حصل المناقاة بين قوليه و ما ورد اعتداهن الشيخ عليه و الظاهر
عنده ان الكرمية بيان حال الفريقين فمن كان له قلب ارباب
القلوب الذين تلونت احوالهم و هم اصحاب التلوين و قوله و اتقى السمع و هو مريد

اظهار اشتیاق فرموده بودند که در کمی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن نه فون گرد و مخد و ماکر
 رهن متعلقان نظر نمی در آید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریه در نظر متحمل می آید
 و امید است که بسلاست برسد و الامر الی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت آب نوشته بودند
 که اطبا بنظر آن حاکم اندمخ و مشفقت آثار او نظر فقر هر چند بالا معان نموده آمد هیچ ضرر
 در آن باره نمی نماید غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضررست تا و جوش چه
 باشد بالجملة ضرر اطبا مفقود است و ظلمتی که هست از راه دیگر است و الامر الی الله سبحانه و دیگر فرزند
 محمد سعید ضعیف بسیار کشیدند سبحانه الحمد و المنتسبه که رو بصحت دارد و بعافیت آمده دعا
 مسکول است قره العین خواجه جمال الدین حسین باخوان و اخوات از گلیات آخر الزمان
 محفوظ باشند حضرت خدو فرادای کرام جمیعیت صوری و مسنوی منجلی باشند
 مکتوب صد و شانزدهم خواجه ابوالکلام در ترغیب بهد متکاری خلق الله حضرت
 حق سبحانه و تعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت است که است خدایچه دوستی است که
 حضرت و اسب اعطیات علی سلطان بنده را مخصوص به بعضی از فضائل و فرائد گردانیده کلیه حوائج
 جمعی از بندگان خود را بید تصرف و حواله فرماید و او را ملازم و ملجا آن جماعت گرداند چنانچه هست
 که جمعی از خلایق را که از کمال کرم ایشان اعیال خود فرموده است باو قریط سازد و تربیت ایشان را
 باو تفویض نماید سعادت مند بود که بحد این دولت قیام نماید و خوشمندی باشد که بشکر این
 مقام ام به نماید و خد متکاری مال صاحب خود را سعادت خود داد و تربیت عبد و امان
 مولای خود را شرف خود انکار و حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه که خیر ایشان طرب اللسان اند
 و حدیث کرم ایشان را بر زبان دارند مکتوب صد و بیست و یکم بهد الانا شیخ غلام محمد در بیان
 آیه کریمه ان فی ذلک لآیة و در بیان دیگر اعتراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 سلام علی عباده الذین مطلقه قال الشيخ الاجل قدس سره فی کتابه العوارف فی الباب
 الثاني منه فی بیان معنی الکریمه ان فی ذلک لآیة لکریم لمن کان قلبه و القی السمع و هو شیط
 قال ابواسطی لکریم لقوم مخصوصین لا سائر الناس هم الذین قال الله
 تعالی فیهم اومن کان متقیاً فاحییناه قال ابواسطی فیضا الشامسة

الی الصواب عندی بل هو الصواب لان ما تخیل انه سبحانه یرى فانما یرى روية
خیال ای کشف صورة فی الخیال للا یقین الذی حصل للقلب وللموقن به ایضاً
صورة کوشفت للقلب فانهم جردوا المثال للحق سبحانه وان لم یکن له تعالی مثل فلیتأمل
الاعلی وانما اترسم فی الخیال صورة الا یقین وصورة الموقن به وان لم یکن له تعالی
صورة فی الواقع لان المعانی الحاصلة للقلب لسائر اللطائف بل کما وجد
و یوجد بها صورة فی الخیال الذی یومثل الذی هو وسیع العوالم کما قلین ههنا
الا یقین للقلب وصورة ایقان وصورة موقن به مثل فی الخیال بصورة
روية مرئی ولا روية فی الحقیقة للقلب له تعالی فضلاً عن ان یرى للبصر وانما یرى
روية مثالیة للقلب تمثل ایقانه بصورت الروية تمثل موقن بصورة المرئی
فظم منه انه راہ حقیقة واما یرى الارویة فیما لیت بل نقول ان صورة الموقن
به لیت بصورة مثالیة للحق سبحانه بل صورة کشف تعلق الا یقین به
ظهرت فی الخیال وحاشا لک ان یرى له تعالی صورة ولو فی الخیال وانما یرى صورة
لبعض کشفات قلب السالک من الوجوه والا اعتبارات الیها تعلق بالذات
تتم ولهذا اذا وصل العارف الی الذات تعالی لم یخیل له مثل هذا الخیال فلیس لذاته
تعالی صورة ولو فی المثال والخیال ویرى له تعالی مثال عندی کما لا یشکل له
سجانه اذ الصورة یلزم ما بعد والنهاية ولو فی مرتبة من المراتب ویرى سبحانه
منزه من التحدید والتقیید و جمیع المراتب مخلوقة له تعالی فانهم الحمد لله الذی
اعطانا سلطان الخیال وجعلها مآلة لحصول صور معانی الکمال ولولا الخیال
لما ادرکنا درجات الاتصال عن درکات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال
فان لكل سخری وحال صورة فیة ان کوشفت یدرک بها ذلک المعنی والخیال نشان
اللطائف السبع السیر والسلوک والانتقال من حال الی حال وشان الخیال ارادة
درجات السیر والسلوک الحاصلة للسالک بصور بالمرتبة وارادته تزیید الرغبة الی
الفوق وایضا بآیة یحصل السیر علی بصیرة ویمسر السلوک علی معرفة و یسلطان ینخرج السالک

بیان حال اہل التلکین فانتہم القوا سمعہم للفہم فی حال عین الشہود والا ان الذکر
 للقوم الاول فی بعض الاوقات وللشانی فی جمیع الاحوال کما ترے وکذا قال
 الشیخ قدس سرہ وندۃ الآئیہ حکم بخلاف ہذا الامر للقوم آخسبین ایہو کان
 انب وکلمتہ او لمنع انخلو فلا ینا فی الجمع بین القسریقتین فی الذکر ثم
 قال الشیخ بعد ذلک فوضع الفہم محل الحادثۃ والمکالمۃ وهو سمع القلب موضع
 المشاہدۃ ببصر القلب فمن ہو فی سکر الحال یغیب سمعہ فی بصرہ ومن ہو فی
 حال الصحو والتکلم لا یغیب سمعہ فی بصرہ لتکلمہ ناصیۃ الحال ونفیسہم بالوعار
 الوجودی المستعد للہم المقال لان الفہم یوردا الالہام والسمع والالہام یتدعیان
 وعاء الوجودیا وهذا الوجود یكون موجودا متشاورا فاشانیا للکلمۃ فی مقام
 الصحو وهو غیر الوجود الذی یمیلا فی عند المعان نور المشاہدۃ لمن جاوز
 علی ممر الفناء الی ممر البقاء انتہی فوضع الفہم محل الحادثۃ والمکالمۃ
 ای مع اللہ عزوجل لغیب سمعہ فی بصرہ ای لا نفہم وقت المشاہدۃ وهو
 حال اہل التلوی فی ہل عند المشاہدۃ کما قالہ الواسط لا یغیب سمعہ
 فی بصرہ ای نفہم فی عین المشاہدۃ وهو حال التکلم بجمیع بین المشاہدۃ
 والفہم کما مر لمن جاوز متعلق بقولہ ہو ہا ای ہو ہا لمن جاوز عن الفناء
 ووصل الی البقاء لا یخفی انہ ما مضی المشاہدۃ فی اہل التلوی والمشاہدۃ
 انما یكون فی الذات کما قالوا ہو غیر واصل بعد الی الذات فالاولی فی حقہ
 المکاشفۃ باصفات المتخیلۃ المتلذذۃ وما ہو فی الذات لا تلوی لہ ولا تغیر
 فی تلک الحضرة المقدسۃ تارۃ الذہول واخری الشعور بل شعور فی عین
 الذہول ونفسہم فی نفس الشہود والظاہر من کلام الشیخ قدس سرہ جواز وقوع
 المشاہدۃ فی الدنیا ببصر القلب وصاحب التعرف قدس سرہ وهو الملم بالطائفۃ منع روتہ تعالی
 فی الدنیا بالبصر وبالقلب معا وادعی الاجماع علیہ وقال اجمعوا علی انہ تعالی
 لا یرى فی الدنیا بالبصار وبالقلب الا من جہۃ الایقان ما قالہ صاحب التعرف قدس سرہ وارب

ناصیۃ التوحید والقی سمعہ عند سماع الوعد والوعید وقلبه بالتخلص عما سوس
 اللہ تعالیٰ صار میں یہی اللہ حاضر شہید ایرے لسان و لسان غیرہ فی التلاوة
 کثرتہ موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام حیث اسمعہ اللہ تعالیٰ منها خطابه
 یاہ بابی انا اللہ فاذا کان سماعہ من اللہ واستماعہ الی اللہ صامعہ بصیرہ
 وبصرہ سمعہ وعلیہ علمہ وعلیہ علمہ وعاد آخرہ اولہ واولہ آخرہ الی ان قال
 فاذا تحقق الصوفی بهذا الوصف صار وقفہ سرمد او شہودہ مؤید او سامعہ
 انہ الیا متجدد اقوالہ فالصوفی لما احتلہ ناصیۃ التوحید بیان لقول الامام
 رضی و شہد ح سماعہ من المتکلم بان الصوفی لما غلب علیہ حال التوحید و زال
 عن نظره شہود الغیر صار میں یہی اللہ حاضر شہید ابجد کلمہ سمع کلاما
 من نفسه او من غیرہ انہ سمعہ من اللہ سبحانہ ویرے لسان و لسان غیرہ
 کثرتہ موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام فالامام کلاما کثر الایۃ سمعہا
 من نفسه ومن لسانہ الی ان لاح لہ فی اثبات التکثر ارجال التوحید فسمعہا من المتکلم بہا
 وان کان صدر منہ ومن لسانہ فاند وجد لسانہ کالشجرۃ الموسویۃ فکلام الظاہر
 من اللسان ککلام الظاہر من تلک الشجرۃ فی انہ کلام اللہ سبحانہ اقوال
 وباللہ سبحانہ العصمتہ والتوفیق ان المسموع من الشجرۃ الموسویۃ کان کلام اللہ سبحانہ
 لا محالہ حتی لو انکرہ احد کان کافرا والمسموع من الایۃ لیس فی الحقیقۃ کلاما وان
 تخیل الصور فی غلبۃ التوحید انہ کلام اللہ حتی لو انکرہ احد لم یکن کافرا بل یكون
 محقا صادقا لانہ حصل من حرکتہ اللسان واعتمادہ الخارج ولا کذلک فی الشجرۃ فاین احد
 الکلامین من الآخر فان الاول تحقیقہ والآخر تخیلہ والعجب من الشیخ الاجل قدس سرہ
 انہ بالغ ہمتا فی التوحید حتی جعل التخیل تحقیقات وجعل الکلام الصادق العبد فی غلبۃ
 الحال صادرا من الحق سبحانہ وقد انکر فی موضع آخر من کتابہ الاقوال الصادرة فی التوحید
 عن اربابہا فی غلبۃ الحال وجعلہا علی حکایتہ من اللہ سبحانہ فرار عن شائبۃ توحید
 المحلول والاتحاد وافرہا عن شوب المحلول بل حکم بالاتحاد العینیۃ والحق فی

عن اجهل ویکون من اهل العلم قلته سجان و ره و السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب صد و ستر و سیم بولانا عبدا قادربا بے قال الشیخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ
فی الباب الثانی من کتابہ العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
سلم من نزول من القرآن آیتہ الاولیٰ و لہا ظہر و بطن و کل حرف و کل حد مطلع و
یحتاج سرمی ان یکون المطلع لیس بالوقوف بصفا و الفہم علی دقیق المعنی و فاض
السر فی الآتیه و لکن المطلع ان یطلع عند کل آیتہ علی شہود المتکلم بہا لانہا مستودع
وصف من اوصاف لغت من لغوتہ فیہ دلالت علی تبتلا و تہ الایات و
سماعہا و قصیرہ مرایا بنیۃ عن عظیم الجلال الے استخرات قال فی تاسد ہذا
التوجیہ و شرح و یحیط بالی بکرم اللہ تعالیٰ ان الظہر نظم القرآن الباقی الے
حد الاعجاز و البطن تفسیرہ و تاویلہ علی اختلاف صفاء الفہم علی دقیق المعانی
و فاض السرد الحد و نہایت مراتب الکلام و ہو شہود المتکلم بہا و ہو التجلی النقی المبنی
عن عظیم الجلال و المطلع بالموفق ذلک التجلی النقی و ہو التجلی الذاتی المعرے
عن النب والاخبارات اقبلت لحد الکلام و نہایتہ جمیع مطلع فیکون المطلع و راہ الکلام
و و راہ نہایتہ الکلام صفتہ تعالیٰ و شہود المتکلم فی مراتب تلك الصفۃ تجلی تلك الصفۃ
و نہایتہ لمراتب کما ہا و الاطلاع علی و راہ تلك التجلی کیون بالترقی منہ الی تجلی ذاتی لامحالات
فالوصول الی الذات مہنا کیون توسط صفۃ الکلام و تبوسل نلادۃ النظم القرآن فی
الہال علی تلك الصفۃ فلا بد من الخطوتین خطوۃ من النظر الہال الی المدلول الہی
ہو الصفۃ و الخطوۃ الثانیۃ من الصفۃ الے الموصوف قال
العسارت قدس سرہ خطوتان وقد وصلت و ما ذکر الشیخ قدس سرہ الا
الخطوۃ الاولی و اتم بہا ہذا السیر و قید فاکدۃ التسلوۃ بہا لا غیر سجانک لا علم لنا
الا علمتنا انک انت العظیم الحکیم و قال الشیخ بعد ذلک انہ قد فتل عن
جعفر صادق رض و عن آباء الکرام ایضا انہ خیر مغشیا علیہ و ہو فی الصلوۃ
فکل عن ذلک فقال ما زلت اردو الآتیه حتی سمعنا من المتکلم بہا فانصونی لما احتل

ان كان بحاسته السمع ظاهرا ان يكون المسموع حرفا او صوتا والاذنان السماع
بكل جزء من اجزاء السماع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حروف وصوت
من المسموع فانما تسمع بكلماته بكل جزء من اجزائها كما باليس من جنس الحروف
والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية تعلم ان الكلام
الماخوذ المسموع اى كلمة كان اولاً محمداً عن الحروف والاصوات فلبس ثانياً في الخيال
بالحرف والاصوات الخيالية ليقرّب الى الفهم والافهام على انا نقول ما هو اعجب منه
ان الله تعالى يسمع كلامنا المكتبة من الحروف والكلمات المترتبة المتقدمة المتأخرة
لكن سماعه تعالى انما يكون بلا توسط حرف وكلمة بلا ترتيب وتقدم وتأخر لان الكلام
المركب المترتب المتقدم المتأخر تقتضيه زمانا ولا يجري عليه سمان زمان وهو تعالى خلق الزمان
فلما جاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا توسط حرف وكلمة فاولى ان يكون
سماع الكلام الذي ليس من جنس الحروف والاصوات فافهم ولا تكن من القاصرين لا تعقلوا
الجاهلين والله سبحانه يعلم للصواب والذي اهتم به ثانياً بعد تسويد هذه السطور في تحقيق هذا
الكلام ان نعم العبد المستعد خطابه تعالى واخذه منه سبحانه انما يكون
ولا يتلقى روحاني بلا توسط صوت وهذا ثم تمثل هذا المعنى المتلقى في سلطان
الخيال الذي فيه ارسم صور الاشياء كلها بصورة حروف وصوت لان الافادة
والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون الا بتوسط الالفافا والحروف ويحجز ان
يطلق على هذا التلقى سماع بلا كيف اي لا بد ان يكون اسماعه ايضاً بلا كيف
اذ لا سبيل لكيف الى الا كيف فيه فصح انه يحجز ان يسمع كلامه المجرد من الحروف
والاصوات بلا كيف ثم بعد ذلك تمثل الكلام في الخيال بصورة حروف وكلمة يحصل
الافادة والاستفادة في عالم الاجسام ايضاً ومن لم ينل على هذه الحقيقة زعم بعض منهم
وسم احسن عالا انهم يسمعون كلامه تعالى انهم يتصور حروف وكلمات ماثلة من الله تعالى
ومبنيهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يقرقوا من اليقين بشانه اعم ولا يليق
وسم الجهال الباطل لم يعرفوا ما يحجز على الله تعالى عما لا يحجزه الحق حقت فبفسل الله سبحانه

في المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في ثبوتها الحال تخيلي لا تحقيقي سواء كان
الاتحاد في الذات او في الصفات او في الافعال فبيان من لا يتغير بذاته ولا الصفات
ولا في اسمائه بحدوث الاكوان لا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته بغير
ولا افعال احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو هو والممكن ممكن حادث في الذات
والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تلويحات العشق
وغلبات المحبة والسكران فلا يؤاخذ عليهم ثبوتية الحلول ومظنة الاتحاد
المستلزقة للكفر والاتحاد فانه غير مرادة لهم ان الله سبحانه ان يكون مرادهم
ما هو غير لا فحق بجانب قدسه تعالى فانهم اوليا الله واحبائه سبحانه المحفوظون من
تجويزه لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال وبدون صدق وتكلموا
بكل اسم ونسبوا انهم غير مراد انهم فوقوا في الاتحاد والزندقة حتى شقوا الحلول
والاتحاد مع الله سبحانه وحكموا بضرورة الممكن واجبا فتم الزنادقة الخارجة من محبت قائمهم الله
اني يؤفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رضي الله عنه صدق
في حق قوم من اهل التلويح استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكنني بحسن طبعي بشأن
الامام لا اجد صدقه في حقه رضي الله تعالى عنه لانه عنده من اكابر ارباب الحكمين والصواب ليس
عنده التخييل بالتحقق ولا سماع من الغير بالسمع من الحق سبحانه فليطلب كلامه
محمل حسن مناسب بحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب
تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور على بنينا وعليه الصلوة والسلام فان
قلت ما سمعته سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حروف وصوت
قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حروف وصوت فجاز ان يكون العبد
اذا صار متخلقا باخلقه تعالى يسمع بلا حروف وصوت والاستحالة ببديهيته الوهم
الناشئة من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في مضيق الزمان
المقتضى للترتب والتقدم والتأخر والغائب لا يجري عليه زمان ولا تقدم ولا تأخر ولا ترتيب
فجاز في الغائب ثبوت اشيائه لا يجوز في الشاهد فليفهم والله سبحانه علم بالصواب والتحقيق ان السماع

و کذا لک شهود الشاهدۃ لایکون لا للوصول الی الذات تعالی کما قالوا و ما
 حصل فی مرتبة الصفات یسمی بالکاشفة و الشهود و اسمہ ہو لصیب ارباب العکین
 الواصلین الی الذات لا اهل التلوین المقیدین بالصفات فانهم ارباب لقلوب و صحاب
 القلب سجا تک لا نعم لنا الا ما علمنا انک انت اعلمیم حکیم مکتوب صدور و نوز و ہم بولانا
 شیخ مودود محمد قال الشیخ قدس سرہ فی الباب السابع من کتابہ العوارف فی ذکر من
 اتتمی الی الصوفیۃ من جملة اولئک قوم یقولون بالحلول خذ اسم اللہ سبحانہ
 و یرغمون انہ سبحانہ یحل فیہم و یحل فی اجسام یعطفا و یسبق الی فہم معنی من
 قول النصارى فی اللاہوت و الناسوت و منهم من یتبع النظر الی المسحات اشارۃ
 الی ذرا الوہم و یتجالحہ ان من قال کلمات فی بعض غلباتہ کان مضمناً الشیء ما
 زعموہ مثل قول الحلّاج انا الحق و ما یحکی عن ابی یزید قولہ سبحانی حاشا للہ سبحانہ ان
 نفقہ فی ابی یزید انہ یقول ذلک الاعلیٰ عنی الحکایۃ عن اللہ تعالیٰ و کذا شیء ان نفقہ
 فی الحلّاج قولہ ذلک و لو علمنا ان ذلک القول مضمناً شیء من الحلول رد دناہم کما ردہم اتھنی فی الیت
 شعری ما معنی الحکایۃ عن اللہ تعالیٰ و ما وخصیص ارباب السكر بمثل ذلک القول علی
 معنی الحکایۃ اللہم الا ان یقال انہ قدس سرہ اراد ان القائل بمثل ذلک القول انکا
 ہو العبد کما ہو الظاہر عند اکثر فلا بد ان یكون حکایۃ من الرّب تعالیٰ فان
 العبد لا یصیر بالقائل بہ فی الحقیقۃ ہو الرّب سبحانہ و لان العبد
 مثل الشجر الموسویۃ فلا اعتراض علی الحلّاج و لا تعرض علی ابی یزید قدس اللہ تعالیٰ
 اسرارہا و الظاہر من عبارتہ الشیخ انہ لو لم یحل علی معنی الحکایۃ فیہم من الحلول
 و لیس کذلک اذ یجزان یقول ذلک عند غلبات التوحید و استتار ما سوس
 الواحد المشہود عند لسان نور الشہود با ثابۃ حلول و اتحاد فمعنی قولہ انا الحق عند
 اختلافہ عن نظرہ است انما بشیء و انا الموجود الحق لا انی متحد مع الحق احوال فی الحق
 فانہ کفر و منافق للتوحید الشہودی فان المشہود فیہ لیس الا الواحد الاحد و علی تقدیر
 الحلول و الاتحاد المشہود متعدد و لو علی صفۃ الاتحاد و الحالیۃ قولہ و منهم من یتبع النظر الی المسحات

واحسانہ تعالیٰ قولہ صار سمعہ بصرہ وسمعہ الی ان قال وعاذ آخرہ
اولہ واولہ آخرہ ای اخذ سمعہ حکم بصرہ وسمعہ حکم سمعہ ای سمع بکلیتیہ و بصر بکلیتیہ و علم
بکلیتیہ لانه ان سمع بعضہ و بصر بعضہ الآخر فلا یح لایکون السمع عین البصر ثم
بین قولہ وعاذ آخرہ اولہ واولہ آخرہ بخفائہ و حاصله ان اللہ سبحانه خاطب الذر
بقولہ الست برکم شمعت الذی بلا واسطۃ علی غایتہ الصغار ثم لم تر ل الذر ان قلب
فی الاصلاب ومنتقل فی الارحام حتی برزت الی اجسادہا فالتجبت بالحکمة
عن القدرة و تراکم ظلمتها فی القلب فی الاطوار فاذا اراد اللہ تعالیٰ بالعبد حسن
الاستماع بان یصیرہ صوفیا صافیا لا یرقیہ فی رتبہ التزکیۃ والتجلیۃ حتی یتخلص
الی قضاء القدرة ویزال عن بصیرتہ القاذرة حجاب الحکمة فیصیر سماعہ بالست
برکم کشفًا وعیانا و توحیدہ و عرفانہ بتیانہ و برہانہ حیث اخذ لسانہ و لسان غیبہ
فی حقہ حکم شجرۃ موسیٰ یتبع منه کلامہ تعالیٰ کما سمع موسیٰ من تلمک الشجرۃ فصح
انہ عا و آخرہ اولہ واولہ آخرہ حیث سمع کلامہ تعالیٰ آخر کما سمع اولہ و علیہ عمل
قول البعض انہ قال انا ذکر خطاب الست برکم ای کان ذلک الخطاب الذی سمع
الآن منہ تعالیٰ علی الاستئذان و لا یخفی علیک ان الخطاب الاول منہ تعالیٰ کان تحقیقا
وسماع الذر منہ تعالیٰ کان علی سبیل الحقیقۃ و هذا الخطاب الماخوذ المسموع من
الاستئذان لایکون خطاب الذر علی سبیل التخیل والتوسم کما مر فاین احدہما عین الآخر
فالعجب کل العجب ان شیخ قدس سرہ مع جلالتہ قدرہ جعل احدہما عین الآخر ولم یفرق
بین المتحقق والتخیل و ما ہو الا عین السکرۃ و صرف التوحید شلہ شل قولہ انا الحق
وسجانی و لیس فی بیتی موی اللہ و العجب من ہذا ما قال بعد ذلک فاذا
تحقق الصوفی فی ہذا الوصف صار وقتہ سریدا و شہودہ مؤیدا و سماعہ
متوالیا متجددا لا یدب علیک ان الصوفی فی ہذا المقام ما تحقیقہ الا بالاجل
المعنوی الصفاتی کما مر و ہو مقام التلوین لا غیر فمن این صار وقتہ سریدا و
شہودہ مؤیدا بالوام والسر للوقت الا فی الوصول الی الذات تعالیٰ و تجلیہ لذاتی

اشاره الى هذا الوهم اى الحلول والحجب عن الشيخ الاجل انه فيقسم من امثال
 هذه العبارات الاتحاد والحلول والحال ان المقياد من هذه الاقوال الظهور و
 هو وراى الحلول لان الحلول كنيوتة نفس شئ في شئ مثل كنيوتة نفس زيد في
 البيت والظهور كنيوتة نفس شئ في شئ مثل كنيوتة نفس زيد في المرات والاول محال
 في مرتبة الوجود ونقص تلك المرتبة المقدسة والثاني منع لثبوت ولا نقص
 عند حصوله فان الاول يستلزم التغير المنا في اللقمة والثاني لا يستلزم كما لا يخفى
 فلو ظهرت الكمالات الوجودية في مزايا الاعداد والامكانية لم يلزم منه حلول تلك
 الكمالات في تلك المزايا ولا تغييرها ولا انتفاها المنا في اللقمة وانما هو ظهور وراية
 كما في مرات تجويز شهود كما لا اله تعالى في مزايا الامكانية ليس تجويز حلول تلك الكمالات
 فيها بل هو تجويز ظهور الكمالات في المرات ولا نقص فيه وان كان يجوز لثبوت هذا الشهود صاحب
 نقص وغير مستقيم على الجادة لكن المقصود رفع تهمة الحلول عنه لاثبات كماله وكونه
 على سبيل الله سبحانه اعلم بحقائق الاسرار كلها مكتوب صدق يستقيم من ضرور در بيان اقتضائه
 كردن غزلت الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اصحابك شرفيه اخوي اعزى تبعا بكم كبري
 خوشوقت ساخته حمد الله سبحانه كه با وجود اسباب بني مناسبتها ومحبت وارتباط فقرائه داشتند
 تلويحي راه نيافته است و منافي و سبب فتور گشته بلكه در ان ارتباط قوت بخشيد حضرت
 حق سبحانه در محبت اين طائفه استقامت كرامت فرمايد كه سرمايه سعادت
 شفقت شعارا درين فرصت شوق انزو و غالب آمده گوشه اختيا كرد بهت بغير زخم
 نميرود و جاست پنج و قته در همان زاويه منفعة مي شود و راه ملاقات مردم مسدود گشته
 اوقات بسي بعبيت بسير مي رود متمناي تمام عمر گويي حالا تيسر شده حمد الله سبحانه عن ذلك
 باقي احوال صومعي هم بعافيت مقرون است و فرزندان متعلقان هم بعبيت مي گذرانند
 جناب خواجه عبد الله پيش از ما مبارك رمضان بهائي تشرليف برده حمد الله سبحانه كه خواجه دين
 آمدن فوائد بيار حاصل كردند و ورق را تمام گردانيد و از غلبات توحيد بدريامي تزيه غوطه خورده و
 متوجه عمق اند و از ظاهر باطن بلكه باطن بطون ميروند تفصيل احوال چون ماقطه بارالدين انجا آمده

علی آله الصلوٰۃ والسلام متجلی نگشته اند خراب و اتراند و غیر از صورت جذب نصیب ندارند سوال حاصل
 جذب نحوی از محبوبیت میطلب پس کفار را که اعداء الله اند نصیب از جذب چگونه تجویز نموده آید
 جواب تواند بود که بعضی از کفار نحوی از معنی محبوبیت داشته بودند که باعث حصول جذب
 شان شده باشد و چون آنرا متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام متجلی فرماقتند
 خاسر و مخدول مانند آن جذب غیر از محبت برایشان دست نگزیده که اعلام استعدادشان نموده
 که بجهل و عناد آنرا از قوت فعل نه آورد و انظلم الله و لکن کائنات انقسم نظیون در طریق جذب اگر
 توسط متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام که عبارت از سلوک است
 وصولی بطلب میسر شود بیواسطه و بی حیل و ملت امری خواهد بود گفته اند لودو لیتیمه لودو لیتیمه علی الله
 یعنی اگر کشیده شوید بحضرت حق سبحانه و رسانیده شوید به لطن بطون هر گاه در میان شما
 و در میان حق جل و علا حیل و ملت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که نماطر شریف شما هم مانده باشد
 که حضرت خواجگاه س سره میفرمودند که وصول از راه محبت که حق را جل سلطان باینده
 است اگر میسر شود ناچار بی واسطه امری خواهد بود که مناسب محبت است و اگر واسطه است
 در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و راه محبت یکی از طرق جذب است حدیث
 المار مع من احب علی صاحب الصلوٰۃ والسلام نیز تایید این معنی میفرماید زیرا که در باب محبوب خود
 چون محبت بی ثبوت پیوسته واسطه مرفوع گشت استماع فرمایند هر ظل را با حاصل خود
 شاه راه است و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر بعینایت خداوندی جلشانه ظله را
 باصل خود سیلی پیدا شود و کشته با و هوید اگر دبدولت متابعت صاحب شریعت علیه علی
 آله الصلوٰۃ والسلام آن ظل را بان اصل وصولی و الحاقی حاصل آید هر گاه بی حیل و ملت امری
 خواهد بود و چون کمال اسمی است از اسمای الهی جلشانه ناچار در میان اسم و اسمای او حائل
 خواهد بود و وصول ظل ازین راه باصل الاصل که اسمی آن اسم است بی واسطه امری خواهد بود و بعینایت
 و اصل حضرت ذات است تعالی بود وصول بیچونی توسط حیل و ملت امری در حق با و مفقود است هر گاه در
 صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیل و ملت و حجابیت صفات اجبی جل سلطان مرفوع گردد و حیل و ملت
 و حجابیت غیر صفات چه گنجایش دارد سوال صفات اجبی را جلشانه هر گاه انفاکی از حضرت ذات و تعالی

در مقامات عروج این حقیقت، آن حقیقت اتحادی حاصل شد توسط برخواست چه توسط جلودت در
 مغایرت در اتحاد متوسط و متوسط و حاجب محبوب نبود آنجا که اتحاد دست معامله بترکت است اما
 چون سالک تابع و الحاقی طفیلی است از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را
 با حقیقت آن سرور علیه علی آله الصلوٰه والسلام انطباقی اتحادی پیدا میشود باینش نیست که حقیقت
 محمدی علیه علی آله الصلوٰه والسلام جامع جمیع حقائق است از حقیقت الحقائق گویند و حقائق دیگران در
 رنگ اجزایند و از اجزایات زیرا که اگر نه می‌شربت حقیقت سالک در رنگ جزئی است
 مر آن کلی را محمول است بروی و حقیقت غیر محمدی اشرب در رنگ جزو است مر آن کلی را و غیر
 محمول است بروی و این حقیقت غیر محمدی اشرب اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت
 پیغمبری خواهد بود که این بر قدم او است محمول بران حقیقت خواهد شد و شرکتی در کمالات
 مناسب است او را پیدا خواهد کرد لیکن از هم شرکت خادم بود با مخدوم چنانچه گذشت و چون این
 جزو را بعلاقه کمال متابعت بلکه محض فصل محبت خاص یکی خود پیدا میشود و شوق
 وصول آن دامنگیر او میگردد و آن قید یکم کلی را به جزئی آورده بود و فضل خداوندی جل شانّه
 رو بزدال می‌آید و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بآن کلی انطباقی و الحاقی حاصل میشود
 آنکه گفتیم محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه محض فصل این فقیر پیدا شده بود و در غلبات
 آن محبت می‌گفت که محبت من بحضرت حق سجاد از آن جهت است که او تعالی رب محمد است
 صلی الله تعالی علیه آله و سلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله تعجب میکردند انکار می‌کردند که از
 خاطر شایسته زفته باشد و تا این تتم محبت پیدا نشود و الحاق و اتحاد چگونه متصور بود و ذلک
 فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و حقیقت توسط عدم توسط را بیان مینماید نیک
 استماع فرایطی جذب را چونکه کشش از جانب مطلوبت معنایت الهی جل شانّه متکفل حال
 طالب است ناچار قبول و ساطت نمیکند و در طریق سلوک چونکه انابت طالب است از وجود
 و ساطت چاره نبود و نفس جذب هر چند و ساطت در کار نیست اما تاهی جذب منوط لسلوک است
 که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و زهد و غیره با جذب منضم نگردد جذب به نام تمام و
 ابر است بسیاری از هنود و ملاحد را دیده ایم که جذب از دنیاچه که متباعت صاحب شریعت علیه و

علیم الصلوات والتجارات و به و نه از خطا القتل باید داشت که جنبه بهر چند از سلوک چاره نیست تقدم باشد جذب بر سلوک یا موخر اما افضل مرتقدم جذب به راست که سلوک خادم اوست و در تاخیر جذب به سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک را جذب میسر شده است و در تقدم جذب به این چنین است که او بالذات مطلوب دعوت الهی این مراد آمد آن مرید و راس مرادان و رئیس محسوبان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که مقصود ذاتی و مدعو اولی این دعوت اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و دیگر از اطفال او طلبیده اند مرادان باشند یا مریدان لولاه لما خلق الله الخلق و لما اظهر البر بوبیتهم کما در چون دیگر از ائمه طفیل او باشند و مقصود اوست از این دعوت بود علیه و علی آله الصلوة والسلام تا چاره همه محتاج او باشند و توسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام و باین معنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه و علی آله الصلوة والسلام که همه پس روا ویند و متوسط او کمال اخذ نمی نمایند چه هرگاه وجودشان متوسط وجود او صورت نمید و کمالات دیگر خود که تابع وجود اند متوسط او چه صورت دارند علیه و علی آله الصلوة والسلام بلی محبوب رب العالمین چنین باید استماع فرمایند گفتگو گشته است که محبوبیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بآن محبت و عجبی جلشانه کائنات است که بذات محبت او تعالی بی ملاحظه بشیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی بآن محبت محبوب گشته بخلات محبوبیت دیگران که بآن محبت کائنات است که تعلق بشیون اعتبارات دارد و تلبس با صفات است یا انظلال اسما و صفات طی تفاوت الدرجات است

فان فضل رسول الله ليس له مدفعير عنه ناطق بفهمه عليه على جميع انواره من الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين الصلوات والتسليمات والتجارات البركات تحقيق اين مقام است که توسط آن سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة والسلام به معنی تواند بود که او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم حائل و حاجب بود در میان سالک و در میان مطلوب و معنی دوم آنست که سالک طفیل او توسط تبعیت و متابعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام مطلوب واصل گردد و در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائنات است بلکه می انکارم که درین طریق از شیون هر که در میان آمده است متوسط و حاجب میشود سالک است ای اگر او را از جذب به تدارک آن نماید

درست است که در این
موضع
مستحق است از

باید

جائز بنا شد ارتقاء حیولت صفات از میان و اصل و موصول التبیح معنی بود جواب سالک را چون وصول تحقیق باصل خود که اسی است از اسرار الہی بطل شدن و آن سالک ظل و سبب حاصل گردد ہر آئینہ در میان حضرت تعالیٰ بیچ توسطی و حیلولتی نخواہد بود چنانچہ در میان اسم و سمای او حیولت امری کاثر نیست پس ارتقاء لازم آمد و ذانفکاکے مثل این تحقیق بالا گذشتہ است و در میان اتحاد حقیقت سالک و حقیقت محمدی علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام و نیز شمشہ ازین بیان در بیان وصول ظل اہل ہم گذشتہ بتنبیہ سادہ لوحی ازین عدم توسط کہ در طریق جذبہ و غیرہما گفتہ شدہ است استغنائی از تجسیت خیر البشر علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام گمان نبرد کہ ان کفر و الحاد و زندقہ است و از کارست از شرعیت حقہ او علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ والسلام و بالا گذشتہ است کہ جند بہ بی توسط سلوک کہ عبارت از اتیان شرعیت است علی صاحبہا الصلوٰۃ و التیمم ابر و ناتمام است و نفقت است کہ بصورت نعمت برآمد و محبت را بر صاحب جذبہ ناتمام تمام کردہ با مجملہ بکشف صحیح و الہام صریح نیز یقین پیوستہ است و بیچ و قیقہ از دقایق این راہ و وسیع سر رفتہ از معارف این قوم بیواسطہ او و بی توسط متابعت او علیہ علیہ آکہ الصلوٰۃ و السلام میریت و متہی را در رنگ بتدی و متوسط فیوض و برکات این راہ بی بیعت و بی طفیل اوحاصل نہ ۵ محالست سعدی کہ سادہ مقلدہ توان رفت جز بر پی مصطفیٰ و افلاطون از بخردی صفای کہ و نفس خود از ریاضات معابدات یافت خود را از تبعیت انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات استغنی دانست و گفت نحن قوم ہم مہدیون لا حاجتہ بنا الی من یہدینا ندانست کہ این صفاکہ بر ریاضات بی توسط متابعت انبیا حاصل شدہ است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات حکم آن ارد کہ من سیاہ را برآورد و سازند از ہر را بشکر خلاف کنند متابعت انبیا است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کہ حقیقت من را متقلب گردانیدہ زرخا لصل سازد و نفس از امارگی پلینان آرد حکیم مطلق جل و علا + بعثت انبیاء و وضع شرائع این ہمارا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات از بڑی تعجب و تہنیت ہمارہ مقرر ساختہ است و خرامی اورا بلکہ اصلاح اورا بر غیر متابعت این بزرگواران نہ داشتہ علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات اگر ہزاران ریاضات و معابدات بی متابعت این بزرگواران علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کردہ شود ہزار امارگی او کم نگردد بلکہ از یاد کسری او تلایع ہر چہ گویو علی طاعت شودہ از آلہ خضراتی و متوسط فیاض انبیا

روحانیا زاد تربیت اود خلعتی باشد حضرت خواجہ اصرار را قدس سرہ با وجود سیرظام هرچونکہ امدادی
از روحانیت حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ یافته بودند اویسی میگفتند هم چنین حضرت خواجہ نقشبند
با وجود سیرظام هرچونکہ اود از روحانیت حضرت خواجہ عبدالحق قدس سرہ یافته بودند اویسی
بودند علی الخصوص شخصی کہ با وجود اویسیت اقرار به سیرظام دارد نیز در انکار بر بر سیرا و سبق
عجب انصاف است مآدماد از ترکیب لفظ عبدالباقی معنی اضافی است بمعنی علی هر چند با یخ
وجود اشعاری بمعنی علی هم دارد یعنی پیر من هر چند بنده یاقی است اما تکفل تربیت من الله تعالی
اینجا کہ ام تحریف وجه سوء ادب الله تعالی اضافی بدیدم و مقصود یک معنی سبحانی کہ از
سطامی قدس سرہ در غلبات سُکر صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید از ان کہ آن تصور در قائل
آن متقرو ستمرا باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسیار است کہ در وقتی بمقتضای حال آن وقت
صادر شده است و در وقت دیگر بغایت خداوندی جلشاده چونکہ تصور آن معرفت را در یافته است
از ان در گذشته و بمقام فوق رسیده در مکتوب شریف اندراج یافته بود کہ ارباب سُکر اگر این قسم
سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صحو اظهاری این سخنان بسیار مستبعد است مآدم
کہ این سخنان نوشته است نشان آن سُکر است فی مزج سُکر و بیناب دست بقلم نبرده غایت مافی الباب
در سُکر مراتب کثیره است هر چند سُکر بشیر شطح غالب تر سُکر سبطامی باید کہ بی تجاشی قول لوا اظهار
من لوا و محذوران بوجو د آید پس هر کہ محو دار و گمان نکند کہ سُکر همراه اونیست کہ آن عین قصورت
صحو خالص نصیب عام است هر کہ صحو را ترجیح داده است مرادش غلبه صحو است نہ صحو صرف و
بچنین هر کہ سُکر را ترجیح میدہد مرادش غلبه سُکر است و سُکر خالص کہ آن آفت است جنید قدس سرہ
کہ رئیس ارباب صحو است و صحو را بسُکر ترجیح میدہد چندان عبارت سُکر آمیز دارد کہ چه نقد اود آن
نمایہ فرموده ہوا العار و المعروف و گفته و گون الما و گون اناس و فرموده المحدث ادا قرن
بالقدیم لم یبق کہ کثرو و صاحب عوارف کہ از اکمل ارباب صحو است نہ کتاب و چندان معارف
سُکر است کہ چه شرح آن دہد و این فقیر در رتے بمعنی معارف سُکر یہ اورا قدس سرہ صرح کرده است از
بقایای سُکر است کہ تجویز افتاء اسرار نموده می آید و از سُکر است کہ مباحات و افتخار کرده شود و از سُکر است
کہ مزیت خود بر دیگری اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افتشای اسرار آنجا کفر بود و نحو دما

و معالیه از پرده و بی پردگی نکشذ زیرا که در طریق جذب و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط معنی
ثانی است که طفیل و تبعیت است نه حیلولت و حجاب که پرده شود و مشاوه و مانند آنها بود
گفته نشود که این عدم توسط اگر چه بیک معنی بود قصور می بخواب حضرت خاتمیه علیه علی آله
الصلوة والسلام و التبیحه لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انجناست علی
صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم قصور در وجود توسط است زیرا که کمال متبوع است که تابع
او طفیل و تبعیت او بجمع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم توسط
کائن است نه در وجود توسط که آنجا خود بی پرده است که اقصای درجات کمال است و اینجا
در پرده پس کمال در عدم توسط بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت مخدوم است که خادم او در
پیش مقامی از وی تخلف نکند و تبعیت او شریک دولت مملکتان او گردد و از آنجاست که آن سرور
فرموده است علیه علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیا بنی اسرائیل علیه علیهم الصلوة و التسلیات
روایت اخروی متبوع و بی حیلولت امری خواهم بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحبها الصلوة والسلام
بنده که چون بنامزد نعل میشود و حجابیکه در میان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا الصلوة مراجع بین
آمده و خطا و افزاز ان نصیب منتهی حاصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بوصول منتهی است پس ارتفاع توسط
و حیلولت ثابت گشت این معرفت از خواص معارف است نه این فقرت که بحض فضل و کرم آنرا
عطا فرموده اند و بحقیقت آن بتحقیق ساخته شده من آن خاکم که ابر تو بهاری به کند از طلع برین
قطره باری به خوش گفت اگر باد شه بر در پیردن به بیاید تو ایخواجه سبب بکن به شایع خط
خدا سرار هم در توسط و عدم توسط آنسور اختلاف نهادند علیه علیهم الصلوات و التسلیات جمعی
رفته اند و گروهی بعدم توسط و هیچ که ام شان تحقیق توسط و عدم توسط نه نموده است و از کمال قصور
شان سخن نگفته ارباب خواهر نزدیک است که عدم توسط را که کمال ایمان است کفر دانند و قائل آنرا
نادیده تفصیل کنند و توسط را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمال تابان شدن و حال آنکه عدم
توسط مبنی از کمال متابعت است توسط شعرا از قصور متابعت کما مرکز ملک منعم لعدم الکریم حقیقه محال
قال الله تعالی بل کذبوا بالکمیطوا بعلمه و لما یا هشتم تا ویله کذ لک کذب الذین من
قبلهم مخدوما و اویسی گفتن انکار می از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که

اشتباهی و اغراقی در ملازمان شایسته طاری شده بود مانا که انعکاسی باشد بستی که نقان اشتباه را
 ایشان خود حل میکردند و برین فقرتی انداختند و تسکین قننه می فرمودند از ایران و دیگر چه گله نماید که بعضی
 از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت و رزیدند
 اما ایران چشم یاری دایم در بنا آتیا من لدنک رحمة و مہی لنا من امرنا رشداً والسلام اولاً
 و آخراً مکتوب صد و سبست و دوم بمولانا حسن دہلوی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ
 سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ حقیقت محمدی علیہ من الصلوات و فضلہا و من التسلیمات اکملہا
 کہ ظہور اول است حقیقہ لحقائق است بآن معنی کہ حقائق دیگر چه حقائق انبیاء اکرام و چه حقائق ملائکہ
 عظام علیہم السلام و الصلوٰۃ و السلام کا نظال اندر او او اہل حقائق است قال علیہ الصلوٰۃ
 و السلام اول ما خلق اللہ نور و قال علیہ الصلوٰۃ و السلام خلقت من
 نور اللہ و المؤمنون من نور پس ناچار آن حقیقت واسطہ بود در میان
 سایر حقائق و در میان حق جل و علا و وصول بمطلوب احدی را بتوسط او علی آله
 الصلوٰۃ و السلام محال باشد قہو نبی الانبیاء و المرسلین و ارسا کہ رحمۃ للعالمین علیہ و علی
 آلہ الصلوٰۃ و السلام از نیاج است کہ انبیاء او الغم با وجود اصالت تبعیت می خوانند و
 باز و داخل امتان او میگردد و کما ورد علیہ علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و التیمات سوال کردم
 کمال است کہ مربوط بامت شدن اوست علیہ علی آله الصلوٰۃ و السلام و انبیاء با وجود ولایت نبوۃ
 میرنشہ علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات جواب آن کمال وصول اتحاد است بآن حقیقہ لحقائق کہ منوط
 بتبعیت و وراثت است بلکہ موقوف بر کمال فضل اوست تعالیٰ کہ نصیب آن شخص امتان است
 علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام و تا ائت نشود باین ولایت نرسد و رفع حجاب توسط نکرد و کہ بوسیلہ
 اتحاد میرست مگر از نیجا فرمودہ است جل شانہ کہ خیر امتہ فهو علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
 کما ہو افضل من کل فرد من الانبیاء اکرام و الملائکہ العظام افضل من کل من حیث
 کل علیہ علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات زیرا کہ اصل را بر ظل خود فضل است اگر چه آن
 ظل متضمن الوفا ظلال بود چه وصول فیوض از آن حضرت جل شانہ مطلقاً و بتوسط طفیل اوست در
 رسائل خود تحقیق کردہ است کہ نقطہ فوق را بر جمیع نقطہای تحت کہ کا نظال اوید فضل است و مطلع گردین

از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه سُکر در صحرای رنگ است که نمک صلح طعام است اگر نمک
 نباشد طعام محط و بیکار بود **س** اگر عیش بودی و غم عشق نبودی و چندین سخن نغز که گفتی بشنودی
 صاحب عوارث قدس سره که قول قدیمی نه ملی رقبه کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره
 صادر شده است بر سیئات سُکر محمول داشته است مرادش تصویب این قول نیست مگر آنکه تو هم که آن
 عین عمده اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از مباهات و
 افتخار است بی بقیه سُکر کارکن نیست که در صحرای لعل به انشال این سخنان کلام نمودن دشوار است این فقیر
 که این همه دفا تر در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر اینجا طاهرین بنا قرار یافته
 است که از روی صحرای لعل نوشته است بیخ سُکر حاشا که آن حرام و منسک است و گزاف و سخن
 باقی است سخن با فان که معصوم خالص متصف اند بسیار اند جز این قسم سخنان نیاخذ و دلها می مردم را
 از جانب زد **س** فریاد حافظ اینهمه آخر بیزه نیست و هم قصه عجیب و حدیث غریب هست و خدا و
 انقسم است سخنان که منی از آفتابی اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتی از شاخ طریقت قدس الله
 تعالی اسرار هم بظهور آمده است و عادت ستمه این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیه
 آنرا اتب کرده باشد و اختراع نموده پس نه با اول قار و رة کسرت فی الاسلام پس این همه شور و
 منو غاچیت اگر لفظ صادر شده است که ظاهرش مطابق علم شرعی ندارد آنرا باندک توجه از
 ظاهر مصروف نموده مطابق با سائنات و مسلمانان را متهم نباید کرد اشاعت فاحشه و تقضیع فاسق هرگاه
 در شریعت حرام و منکر باشد تقضیع مسلمانان مجرب اشتباه چه مناسب بود و شهر شهر آن منادی کردن
 که ام بدین باشد طریق مسلمان و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعی است اگر مار
 شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندق بود روان باید کرد و در اصلاح آن
 نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته باشد در اصلاح
 سخن او باید کوشید و محل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل آن باید طلبید و اگر
 در حل آن عاجز آید بضعیفین باید کرد و امر معروف و منکر بر وفق اولی است که با جابت نزدیک
 و اگر مقصود اجابت نباشد تقضیع مطلوب بود امر دیگر است الله تعالی توفیق دهد
 عجب تر آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد از امتناع کتابت فقیر از آن عزیز

و تعالیٰ بذات خود موجود است نہ بوجہ و بچین صفات ثانیہ او تعالیٰ بذات و جب الوجودانہ جل شانه
 نہ بوجہ و کہ وجود بلکہ وجوب اینز در آخرتہ گنجایش نیست کہ وجوب مبدی و سر و از اعتبار است اول
 اعتباریکہ پیدا شد از برای ایجاد عالم حب است بعد از ان اعتبار و وجہ کہ مقدمہ ایجاد است حضرت
 ذات را جل شانه بی اعتبار این حب بی اعتبار این موجود از عالم و ایجاد عالم استغناست ان الله
 لغنی عن العالمین قاطع است و یقین علی حلی را نخل آن دو یقین گفتن با اعتبار است کہ آن دو یقین
 با اعتبار حضرت ذات است تعالیٰ بی ملاحظہ صفات و درین یقین ملحوظ صفت است کہ کا نظر است
 مر ذات را عن شانه باید دانست در یقین اول کہ یقین حبی است چون بدقت نظر کردہ میشود بفضل
 الله سبحانہ معلوم میگردد کہ مرکز آن یقین حب است کہ حقیقت محمدی است علیہ علی آلہ الصلوٰۃ
 والسلام و محیط آن کہ کالہ اثرہ است و صورت مثال و آن محیط کا نظر است مرکز را خلعت است
 کہ حقیقت ابراہیمی است علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام پس حب اصل آمد و خلعت کا نظر شد
 مرا و او این مجموع مرکز و محیط کہ یک دائرہ است یقین اول است و سومی است با شرف و سابق اجزای
 او کہ مرکز است کہ عبارت از حب است و نظر کشفی نیز باعتبار اصالت غلبہ آن جزو یقین حبی ظاہر
 میگردد و چون محیط دائرہ کا نظر است مرکز آن ناشی است از ان آن مرکز اصل و منشأ است
 آن محیط را اگر یقین ثانی گوئید ہم گنجایش دارد و اما در نظر کشفی و یقین نیست بلکہ یقین است کہ شملہ
 حب خلعت است کہ مرکز و محیط یک دائرہ است و یقین ثانی در نظر کشفی یقین مبدی است کہ کا نظر است
 مر یقین اول را چنانچہ گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را از توسط مرکز در وصول
 مطلوب پارہ نباشد چہ وصول مطلوب از راه مرکز است کہ اصل احوال اثرہ است ازین بیان بنا
 و اتجا حضرت حبیب الله را حضرت خلیل الله باید دریافت علیما و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
 الصلوات و التسلیات و چون اصل واسطہ است و وصول ظل مطلوب لاجرم حضرت
 خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواستہ است و از روی آن فرمودہ کہ در
 امت او داخل شود کما اور علیما و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و التسلیات و الامت و الملکما
 سوال چون معاملہ چنین باشد حضرت حبیب الله را امت تابع است حضرت خلیل الله بمعنی بود
 علیما الصلوات و التسلیات و آن حضرت در بیان صلوٰۃ و سلام بر خود و ما صلیت کما صلیت علی ابراہیم

آن نقطه فوق را که اصل است زیاده است از آنکه هیچ نقطه تحت آنکه کمال لال اوین قطع نماید سوال
ازین بیان لازم می آید فضل خواص این است ابرار نبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوٰات و التسلیمات
جواب هیچ لازم نمی آید این قدر ثابت شد که خواص این است بانیان در آن دولت شرکت دارند و بزرگ
کمالات دیگر بسیار است که انبیا را آن فریت اختصاص است علی نبینا وعلیهم الصلوٰات و التسلیمات
اخص خواص این است اگر بسیار ترقی نماید سر او یا یا پیغمبری که او و پیغمبران است نزد مساوات
و فرید چه گنجایش دارد قال الله تعالی و لقد سبقنا کلینا لعبادنا المرسلین علیهم الصلوٰات و التسلیمات
و اگر فردی از امتان طفل و تبعیت پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت و تبعیت
خواهد بود و معلوم است که خادم را با همگان محروم غیر از خادمیت و تبعیت چه نسبت خواهد بود که
خادم طفیلی در همه وقت طفیلی است و حقیقت محمدی علیه السلام که حقیقت الحقائق است
انچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است یقین و ظهور جی است که بعد از
ظهورات و منشاء خلق مخلوقات در حدیث قدسی که مشهور است آمده است کنت کنتراً مخفیاً
فاصببت ان اعرف خلقت الخلق اول چیز که از ان گنجینه مخفی بر منصفه ظهور آمد حب بوده است
که سبب خلق خلایق گشته اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر
می بود سر حدیث قدسی لولا که لما خلقت الاظلاک را که در خاتم المرسل واقع است علیه
علیهم الصلوٰات و التسلیمات اینجا باید جست و حقیقت لولا که لما اظهرت الکرهوتیه و ادرین مقام
باید طلبید سوال صاحب فتوحات مکیه یقین اول که حقیقت محمدی است حضرت اجمال علم را
کثرت گفته است و تو در رسائل خود یقین اول یقین وجودی گفته و مرکز آن که شرف و این خیرای
اوست حقیقت محمدی قرار داده و یقین حضرت اجمال اطل این یقین وجودی الکا شته و اینجا
می نویسی که یقین اول یقین حب است و آن حقیقت محمدی وجه توفیق در میان این اقوال است
جواب طلشی بس است که خود را باصل شی و انما به و سالک را بخود گرفتار سازد پس آن
و یقین ظلال یقین اول اند که در وقت عروج بر طواف باصل یقین که اول یقین جی است ظاهر گشته
سوال یقین وجودی را اطل یقین جی گفتن چگونه راست آید و حال آنکه وجود را بر حب سبقت
است چه حب فرع وجود است جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق بیجا

مظاهر و بیه خود را بحقیقت خود و انموده است و بزرگ اصل برآمده و این اشتباه درین راه بسیارست
و عقبه عظیمست در مسالک اگر بحسن فضل این عقبه غلصی میسر شود و شک نیست که ترقی ازین ظل
حقیقت ناما جائزست بلکه واقع و اگر وصولی بمفسح حقیقت خود واقع شد ترقی از ان بے طفیل
و تبعیت دیگری جائز نیست که آن حقیقت نهایت مراتب استعداداتی اوست اما اگر بطیفلی او را
بحقیقت دیگری که فوق حقیقت است رساند جائزست بلکه واقع این سیر گویا سیر قسری است
که و رای سیر طبعی و استعدادی است چنانچه شمه ازین در ماسبق در میان وصول بحقیقت محمدی گذشت
است علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است و حقیقه از
حقائق ممکنات فوق آن نیست جائزست یا نه و در رسائل خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی
واقع شد حقیقت این معامله بعیت جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبه لا یتعین است که وصول
و الحاق یتعین بآن محال است وصول و الحاق بی تکلیف گفتن مجرد تفهیمت که پیش از رسیدن
بحقیقت معامله بآن تسلی نموده می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و الحاق
لازم است که ریب را در آنجا نشاء بے نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد و از
از ان حقیقت ظل آن حقیقت بود و است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و مبرر بوجدت
کرده در آنوقت اشتباه ظل بود باصل چون بحض فضل خداوندی جل سلطان از ان ظل و ابرار ظلال مخلص
میسر شد معلوم شد که ترقی از ان حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه جائزند که قدم از آنجا برداشتن و پیش
نهادن قدم در وجوب ماندن است و از امکان بر آمدن که محال عقلی است و شرعی سوال ازین تحقیق
لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات نیز از ان حقیقت ترقی واقع
نشود جواب آنحضرت علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام نیز باطلو شان و با آن جا و جلال همیشه
مکون است و میرگز از امکان نخواهد بر آمد و بوجوب خواهد پیوست که مستلزم تحقیق است با لوهیبت
تعالی الله ان کیون لند و شریک دع ما اذعته النصاری فی مبیم لم سوال از تحقیق ماتی و منع کش که
و دیگر از اینر بطیفلی وراثت او علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات وصولی بحقیقه الحقائق و الحاقی و اتحادی
بآن ثابت است و شریکتی در کمال خاص امکان پس برین تمیز فرق در میان بتوع و در میان اصلا
و طفیلی درین کمال که مستنمن رافع حجاب از ارفع و اسطه است فوق جمیع کمالات مستحسره بود و کدام

چرا فرماید علیه الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شیء هر چند بلند تر بود و پست تر بود اقرب باشد
مظهر آن حقیقت در عالم عناصر انب تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول این
مظهر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام عطا شده است شام راه است بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمد واقع
شده است چنانچه گذشت و حضرت ابراهیم همین راه با بخار سپیده است بنا بر آن امر شده که
که متابعت آن ملت نموده بحقیقه الحقائق وصول فرماید و آن سرور کما صلیت فرموده علیه علی آله
الصلوة والسلام که صلوة و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول دولت وصول حقیقت است
با آنکه گویم گاه هست که فاضل را متابعت مفصول امر کنند و ازین امر متابعت، بیخ قصوری
در فاضلیت لازم نیاید قال الله تعالی لنبیته علیه علی آله الصلوة والسلام و شاوریم فی الامر امر
بمشورت باصحاب خالی از تضمن امر متابعت شان نیست و الا شورت سلحه فائده باشد که حقیقت
حضرت صدیق یعنی رب او از اسرار الهی جل سلطان که مبدء التعمین اوست بتوسط امری ظل حقیقت
محمدی است برنجی که هر چه در آن حقیقت کائن است بطریق تبعیت و وراثت در آن ظل شامع
از نیچاست که اور صنی الله تعالی عنه اکمل و افضل و از ثانی این است اند قال علیه الصلوة والسلام
اصب الله شیناً فی صدری الا اودعه صبه فی صدری بکر و نیز لایح گشت که حقیقت اسرافیلی
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تیر بآن حقیقت محمدی است علیه و علی جمیع اخوانه الصاوة
والسلام بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه
ظلی است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیت در میان
حائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئی است چه آن سرور کل است علیه علی آله الصلوة
والسلام لهذا آن حقیقت سبی باسم اوست علیه علی آله الصلوة والسلام و حقائق ملائکه کرام علی
نبینا وعلیم الصلوات والتسلیمات ناشی از آن حقیقت اسرافیلی است علی نبینا وعلیه علی جمیع اخوانه
الکرام الصلوة والسلام سوال مارن از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است بگشاید که رب است
ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب حصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که
عبارت از تمامی سیرالی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که حصول آنجا ظالی از ظلال آن است و

بهر حال گوئیم که آن معین ممکن است امکانی است مخلوق حادث است قال علیه: علی آله الصلوٰة والسلام
 اول ما خلق الله نوری ودر احادیث و دیگر تعین وقت خلقت آن نور هم آمده است چنانچه فرموده قبل
 خلق السموات بالفی عام و امثالہ و هر چه مخلوق است و سبق بعد م است ممکن است و حادث چون
 حقیقه الحقائق که سبق حقائق است مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواهند بود
 و امکان و حدوث خواهند داشت عجب است که شیخ قدس سره حقیقت محمدی را بلکه حقائق
 جمیع ممکنات را که اعیان ثابتہ گفته است از کجا حکم بوجوب شان می کند و قدیم میداند و التزام
 خلاف قول پیغمبر می نماید علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ممکن به اجزای خود ممکن است و
 بصورت و حقیقت خود ممکن تعین و جو به حقیقت ممکن برای چه بود حقیقت ممکن البته
 باید که ممکن باشد که ممکن را با واجب تعالی اشتراکی دانست بے نیست غیر از آنکه ممکن مخلوق
 اوست و او تعالی خالق او و شیخ چون در میان واجب و ممکن تمیز نمی کند و خود می فرماید
 بعدم التمییز بینہما اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب بگوید اگر
 معذورش فرمایند کمال کرم و عفوست ربنا لا تؤاخذنا ان سئنا او اخطانا
 سوال تو در رسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن نسبت اصالت و طلیت اثبات
 کرده و ممکن را ظل واجب تعالی گفته و نیز واجب را تعالی باعتبار اصالت حقیقت
 ممکن که کما لظل اوست نوشته و معارف کثیره بران متفرع ساخته و اگر باین اعتبار
 شیخ قدس سره نیز واجب را تعالی حقیقت ممکن گوید چه محذور لازم می آید و حیرا ملام بود
 جواب این قسم علوم که اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع
 به ثبوت آنها وارد نشده است همه از معارف سکریه است و از نارسائی است
 بحقیقت معالیه مع ممکن چه بود که ظل واجب باشد و واجب تعالی چرا ظل بود که
 ظل موسم تولید به مثل است و مبنی از شائبہ ہم کمال لطافت اصل هر گاه محمد رسول الله را از
 لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت
 ذات تعالی و صفات ثانیہ حقیقت او تعالی و تقدس و مساوی آن هر چه باشد بایجاد
 او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ خلوتی ظل خالق خود نیست

قریب باشد در متبوع و تأمیل که در تابع طفلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران با حقیقت
 از قبیل الحاق خادم است بخدمت و وصول طفلیست به تأمیل اگر وصل از خص خاص است که اقل طفل از
 خود خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات هم طفلیست و خادم که اولش بخدمت
 او را چه شرکت بخدمت و که ام عزت و آبروست و جنب او و طفلی هر چند حلیم و
 هم نعمت است تا طفلی طفلی است و آن که با کفایت بخدمت میسرند و از او طعمه مخصوص
 اولش بخورند و عزت و احترام می یابند از بزرگی خدمت و از علو متابعت اوست گویا خادم را
 با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از دیوار تفاع شان او می یازد
 استماع نما که در حدیث بنوی آمده است علی صاحبیه الصلوة والسلام من سن سنه من حبه اجر با و اجر
 من عمل بها پس متبوع را در سنت حسنه او هر چند تا بجان بشیر باشد او را مثل اجر شان زیاده تر بود
 و موجب از دیار منزلت او باشد پس تا بجان را با متبوع چه شرکت باشد و که ام سادات متقوم گردد
 بشنود بشنود است که جسمی در یک مقام باشد و شریک یک دولت بودند اما با هر که ام شان معامله
 باشد و هیچ کس را از دیگری اطلاع نبود از واج مطهرات در بهشت آن سرور در یک مقام باشند و
 در یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه علی المبیته الصلوة والسلام لیکن معامله که آن سرور باشد با آنها
 نباشد و التذوی و سروری که او را باشد اینها را نبود علیه علی آله الصلوة والسلام و اگر آنها را در جمیع
 امور آنجا شرکت با او بود فضیلت آنها نیز در رنگ فضیلت او بر همه لازم آید علیه علی المبیته الصلوة
 والسلام که فضیلت اینجا بمعنی کثرت ثواب عند الله است سوال این تعیین چی که تعیین اول است
 و حقیقت محمدی است علیه علی آله الصلوة والسلام ممکن است یا واجب حادث است یا قدیم
 صاحب فصوص یقین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از آن بوحث کرده و چنین تعیین
 ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که آنرا حقائق ملکات گوید و آن مرتبه اثبات نموده
 مرد یقین را یقین و جوی میگوید و قدیم میدانند و تنزل دیگر را که روحی و مثالی و جسمی
 بود یقین اسکانی و معتقد و درین سلسله چیست جواب نزد این فقیر هیچ تعین معینی نیست
 که ام یقین بود که لا یقین است تعین ساز و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محمدی الدین قزلباشی
 دوست قدس الله تعالی اسرار هم در عبارت فقیر اینهم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشکلمه باید دانست

مسلم و محسن است و چون نظر بعبدیت و مجز و بشریت او صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نموده آید و
 ملاحظه عزت و جلال عظمت و کبریائی و استغنائی ذاتی او تعالی کرده سفود حصول حزن و
 فقدان کمالات بی نهایت او تعالی در حق آن سرور نیز علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
 هیچ مستبعد نبوده بلکه شایان حال بندگی باشد کرمیکه و لایحطیون به علما و کرمیکه
 لایمکه که الالبصار سر دور برین معنی گواه عدل اند و اثبات فقدان در حق
 عمل نماید بل ممکن بر چند درجات علیارسد از حقیقت واجب چه در یابد و حادث
 از قدیم چه فراگیر و متناهی چگونگی احاطه غیر متناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال که در نوع
 بشر ممکن است در حضرت خاتمیت بالفعل حاصلست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بی
 فضل کلمه بر کل مخصوص بان سرورست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آنکمالی باشد
 که راجع بفضل خبری بود و راست که مخصوص به بعضی از انبیای کرام و ملائکه عظام باشد
 علی نبینا وعلیم الصلوات و التسلیات و ریح قصوری و فضل کلمه او نمکد علیه و علی
 آله الصلوٰۃ والسلام در احادیث صحیح آمده است که بعضی از کمالات در افراد امتنان
 که انبیاء علیهم السلام و انبیا علیهم السلام و تسلیات و حال آنکه فضل کلمه انبیا است
 بر جمیع افسر امتان و نیز در حدیث آمده است که شهیدای فی سبیل الله بچند
 چیز بر انبیا فریت دارند شهید را احتیاج بغسل نیست و انبیا را غسل باید داد و بر شهید
 نماز جنازه نیامده است چنانچه مذکور است امام شافعیست و بر انبیا نماز جنازه باید کرد
 و در قرآن فرموده که شهید را شاموتی نه پنداریه که احیا اند انبیا را موتی فرموده
 اینهمه فضائل جزئیة از قصوری و فضل کلمه انبیا دارند پس تواند بود که بسبب فقدان
 بعضی از این فضائل جزئیة حزن و اندوه نسبت بان سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام
 طاری گردد که سبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلاً بانوۀ در خجته شاد
 جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در آن حضرت
 بالفعل حاصلست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام گوئیم که چون همت علیا
 آن سرور بلند اقتاده است علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بان کمالات

و غیر از مخلوقیت بیج آسمانی بخاطر نقالی ماورای آن نسبت که شرع بآن وارد دست ندارد
 این عالم بظلمت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشان کشان باصل می برد و چون بچال
 عنایت منازل ظلال را طی کرده باصل برسد بعض فضل او تعالی می یابد که این اصل ختم حکم
 ظل داشته است و شایان مطلوبیت بوده که باغ امکان ششم است و مطلوب ماورای
 حیطه ادراک و اتصال است ربنا اثامن لدنک رحمة و میانی لفسا من امرنا رشد
 فصل فضائل آباء و کمالات الکتاب بولانا حسن کشمیری دلموی حسن الله سبحانه احواله
 و حصل انما له رساله بفقیر فرستاده بود و در آنجا اصول چند اندراج نموده طلب حل آن کرده و
 چون حال آنها متضمن اظهار بعضی بوده است با بعضی بوالعینه و دیگر فقیر در جواب آن جبرأت نیکو
 و قلیل میگذرانید چون مشارالیه ابر فقیر حق عظیم بوده است که بحسن دلالت ایشان
 به دولت حضور ولایت پناه حادی طریق اندراج النهایت فی البلیه شریف شده است
 و سبق الف و بای این طریق را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات بے اندازه را
 در خدمت ایشان استقله نموده تا چار حل بعضی اصول را که مناسب علوم این سال
 بوده است در ذیل این رساله درج کرده و الله سبحانه المادی الی سبیل الرشاد
 پرسیده بودند که کمالات صوری و معنوی و ظاهری و باطنی علمی و دینی و اخروی
 هر چه در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام اے
 یوم الحشر بالفعل حاصل و ممکن است چنانچه از حدیث نفیس اتا سید و له آدم و لا
 فخر و آدم و من دونه تحت لوا الی یوم القیمه فعلت علم الاولین و الاخرین و مثال
 آنها فهم میشود و آنچه شروء یا بخیری یا موقوف بروقتی خواهم بود بهم با حسن و جود جلوه
 خواهم نمود پس برین تقدیر خزن کن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که بدوم و کثرت
 موصوف و معروف است چراست و آنرا سبب چیست چه خزن اندوه را سبب البت
 فقدان چیزی است که آنرا سیوا هم نموده است بعد از خزن و فقده این کمالی از ان حضرت
 خاتمیه علیه و علی آله الصلوٰۃ و التحیت نظر بجاه و جلال محمدی و نظر بعنایت خداوندی
 جل سلطان که شامل حال خیر مال اوست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام

ز ازل گشت و بابه الاقنای که در امکان و وجوب بود و رفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان است و قدر مشترک است در میان وجوب و امکان در اینجا نمانده است لازم آمد که امکان از حقیقت خود منقطع گشته بود و وجوب که وجود صرف است ملحق شد و قلب حقیقت لازم آمد و معنی بیت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب در چیزی نماند بر حقیقت معمول گشت جواب این وجود که در طرف ممکن کائنات نعل آن وجود است که در وجود ثابت است و معین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده است وجوب بالغیر است که قسمی از ممکن است و وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم نه آید چه ارتفاع این عدم از اذهادات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال لازم آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائی وجود حضرت واجب الوجود و قهرمان حضرت وجوب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و متبادر از وجوب که در مصرع سابق واقع شده است وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود در قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظی است نه معنوی اگر چه آنرا کلی شلک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت بیچ شریک نمیست تا کلیت و جزئیت متصور شود سوال فناء بقا که صوفیه علیه گفتند و ولایت عبارت از ان ساخته بچه معنی است هرگاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد فناء چه گنجایش دارد و جواب آن فناء که در ولایت مقبرست باعتبار شعور و شعور نیست که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه ارتفاع ماسوای فانیانی الباب صاحب گفت در غلبات فکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انگارد و آن را ارتفاع ماسوای می فهمد و آن تسلی می یابد و اگر بحسن فضل او را ترقی داده بدولت صوم شرف سازند و صاحب تمیز کنند می دانند که آن فانیان اشیا بوده است نه اعدام اشیا و این نسیان اگر ز ازل گشته است گرفتار نمی باشد که ممکن داشته و بدین بود نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست و از نفی و اعدام او متعین الا تعنا و مع سیاهی از پیشی که رود که خود رنگست و چون بفضل این دید

التفاتی نماید و دل من مزید گویان شوق فوق میفاید و چون کمالات فوق از امکان حصول
 بشری خارج اند ناچار دوام حزن و افراط اندوه نقد و قست است تحقیق این بحث است
 و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت در قربت و معرفت بر فناست
 و بر زوال بشریت و احکام امکان ۵، هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست و بارگاه کبریا
 هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجاب راه همان قدرت و ارتفاع صفات بشریت
 بالکل در کل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار فرماید ۵ نمی بینی که
 شای چون پیمبر بنیاد فقر کل تو رنج کم برد انقدر کل زوال صفات بشریت و
 امکان بالکل خواسته که حصول آن متصور نیست که مستلزم قلب حقانیت
 چه ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود منخلع گردد هر آینه واجب شود و آن محال
 عقلی است و شرعی و آنچه بزرگی گفته است ۵ چون ممکن گردد امکان بر نشاندن بجز
 واجب در چیزی نماند محمول تبشیل و تشبیه است نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر
 واقع است غریزی فرماید ۵ سیه رویی زمین در دو عالم جدا سرگشته و الله اعلم
 سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام قاب قوسین ظاهر است که قوس امکان قوس
 و جوب آنجا برپاست اما در مقام او ادنی که بالا صالت مخصوص آن سرور است علیه و علی
 که الصلوة و السلام بقای احکام امکان بچه معنی است جویاب ماهه الایثار در وجوب
 و امکان عدم است که طریقی از امکان است چه طرف دیگر از امکان که وجود است قدر
 مشترک است در میان وجوب و امکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم و بر زوال می آرد
 و رفع ایثار قوسین نیلاید آنکه امکان بالکل مرتفع می گردد و انقلاب بوجوب می نماید
 که آن محال است کما این قدر است که در مقام قاب قوسین از حجت غلظت آن نبر آمده است
 که از آثار عدم است و در مقام او ادنی اگر حجت است نورانی است و از راه
 طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حل کرد معنی بیت آن بزرگ را
 که بالا گذشت است و از نشان دادن گرد امکان زوال احکام عدم آنکه سر اسر
 که ورت است مراد توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از امکان

معقول است چنانچه که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت نه تلخ و شیرینی آن را در رنگ شیرینی نبات نخواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست این کمال کمال او نیست بلکه کمالیست که محبول و مخترب آن چنانست که فی الحقیقت راجع باوست نه بآن پس هر چه از مطلوب از قبل خود بی اعلام او گوید از خود گفته باشد و هر چه از دستایده خود را ستوده باشد اینجا عارفی فرماید تواند بود که در کرمیه و آن من شیء الا یسبح بحمد و صمیر حمد راجع بشیء باشد یعنی سبوح چنانچه تسبیح و تقدیس ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال البسطامی سبحانی لا فائدة التیسح الیه خوش گفت ای شده هم در حال خوشی تن می پرستی هم خیال خوشی تن به قسم خلاقان را بحال و زان کمال به هست اگر بر هم نمی باشد خیال اگر در معشوق خیالی در سرست نه نیست معشوق آن خیال دیگرست به صاحب قصص فرماید و التجلی من الذات لا یكون الا بصورة المتجلی له ما در اے سوے صورتی فی مرآة الحق و ما رای الحق و لا یکن ان یراه عدم مکان رویت از روی متابعت گفته است نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائزست و در آخرت واقع و چون فتناسی کلیتہ سالک متمنع شود وصول و اتصال بمطلوب بے آن ممنوع گشت و معرفت بے وصول صورت نه نسبت ناچا بجز از معرفت لازم آمد و بجز از معرفت مین معرفت گشت گفته نشود که بجز از معرفت چگونه معرفت باشد که نقیض اوست زیرا که بجز از معرفت عبارت از معرفت است بانه لا یعرف قال الصديق الاکبر رضی اللہ تعالی عنہ العجز عن درک الادراک اور اک سبحان من لم یحفل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفت بزرگی فرماید سبحان خالق که صفاتش ز کبریا به برخاک عجز می فکند عقل انبیاء و بر کاه انبیاء علیم الصلوات و التسلیات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند اما نگه کرام علی نبینا و علیم الصلوات و التسلیات سبحانک ما عرفک حق معرفت صدیقی که رئیس و راس این ائمت خیر الامم است اعتراف بجز نبینا و دیگر می چه بود که هم از معرفت مذکور که جبل مرکب خود را معرفت انکار و غیر حق را حق شناسد و این بجز از معرفت نهایت نهایت مراتب عروج است و منتهای غایات مدارج قرب تا بنقطه آخر رسیده طی مرتب تعلیقات

و این تیز عطا شد آن مستی زائل گشت و بجای آن حزن و اندوه بے آرامی نشست
و دانست که بود او مرضی مست که بسبب و اتهام او نابود نشود و یافت که در رنگ
و واپس طاووس که همیشه جانکاه دوست نقص امکان و تصور حدوث همواره
جانکاه او خواهد بود عجب معامله است عارف هر چند بالاتر می رود و ترقیات
و عروجات بیشتر می نماید این دید نقص در و بے زیاده تر می گردد و تصور بیشتر
در نظر او می در آید و بے قرار و بے آرام می سازد و همان قصه شاکر درین ثابت که لازمی
تجرب باستان و خود گفت که هر چند کار بیشتر می کنم دور تری اقسام مگر از نیاست که
آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که او را بلیت رب محمداً خلیف محمد افینز
فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ما اودی بنی نسل ما اودیت مانا که مراد ازین این
همین دید نقص و تصور است که موجب کمال حزن و اندوه است چه از ای دیگر و انبیای
و دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبیا و علیم الصلوٰۃ و التسلیات حضرت نوح علی نبیا
و علیه الصلوٰۃ و السلام نه و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و انبیا الهی
گوناگون کشیده منقول است که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بروی
می زدند که از بیاری سنگ باری بیوش شده می غلطید و می افتاد و در دستگها
مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت می کرد و قوم با و همان قسم
معامله پیش میکردند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و
تصور نه از دور است بلکه از قرب و حضور است چه که دور است اندک در
محل صفا و نورانی بسیار نظری در آید و که دور است بسیار در محل مکرر و ظلماتی اندک و آنکه
در اسبق گفته شد که مدار کار قرب و معرفت بر فناست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود
و باصل از صفات بشریت و امکان خود نه بر آید مطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب از قبیل
جمع و تقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در وجوب سلب عدم ضروری
و تا به مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه در باب و کمال او را غیر ماثل کمال خود چه
در کسند لایرک الشی الا با یضاده و یغایره قضیه مقرر در باب

چهر بود و اگر معامله او از قیاس و تخمین مجزایه و به وجدان و حال یا به که آنرا نمیتوان شناخت
و دانند که نصیب از آن غیر از ایمان نبوت این صفت کمال، هیچ نیست این زمان هم
معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق
معرفت است که و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق
معرفت با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت
انفس معرفت بود باید که عوام را انفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را
صورتی است و حقیقت آن معرفتی که عین حق معرفت است حقیقت معرفت است که
مربوط است بجز از معرفت و صورتش آنکه بجز این مجزایه و از شایبه مقاصد صفات امکان
مربوط چنانچه گذشت از کمال فضل است که صورت معرفت انیز در انفس ایمان اعتبار کرد و دانند
و درجات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و
در نول جنت را بر آن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافی است و
در حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره بود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را
تیر و فرد است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیاء است که انحصار خواص اند
علیم الصلوات و التسلیات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر باید که تماثلت
دارند و در حقیقت ایمان چون مجزایه از معرفت ما خود است و معرفت بانه لا یعرف موجود
به آئینه زیادت و نقصان آنجا مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت
درجات نیست ثبوت است که آنجا تفاوت درجات است پس در حقیقت ایمان زیادت و
و نقصان بود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال سوال ازین تقریر لازم آید که عوام و معارف
کشفیه صوفیه طایفه از خیر اعتبار ساقط باشند و معرفت حق جل و علا با آنها هیچ مربوط نبوده که
حق معرفت معلوم شریعیه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه آنرا بتلاش اکتساب نمایند
پس صوفیه را از ملایه معرفت حق جل شایسته هیچ مزیت ثابت نه گشت جواب
علوم و معارف کشفیه صوفیه معذات الله مر آن مجزایه که نهایت انما پنهانیه

و ظهورات نماید و وصل و اتصال را که مدت با آن خورشید بود و صلیح انفصال نیاید
 بدولت این عجز مشرف نشود از خدا شناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق نداند سوال پس
 وجوب معرفت خدا بطل شانه بچه معنی بود و جواب وجوب معرفت بآن معنی است که هر چه
 شرع بآن وارد شده است در معرفت ذات و صفات اجبی جلشانه شناختن آن واجب است
 و بر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد میگردد و نزد فقیر آنرا معرفت خدا گفتنی جبراً است
 و ظن و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا تقو لون علی الله ما لا تعلمون مگر از خبا
 گفتن باشد سراج امت و امام امیر اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه
 سجااتک ما عبادک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک اگر چه این قول بر
 اکثری گرانست اما قابل توجیه و جیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانه را
 بجمع آنچه شریعت بآن ناطق گشته است از کمالات و منزلیات و تقدیسات او
 مقالی شناخته شود و چه باورای آن از معرفت چیزی نمانده است که مانع حق
 معرفت گردد سوال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکه مساوات و
 لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیاء باشد عظیم صلوات
 و التسلیمات که همه را حق معرفت حاصلست این مسئله در رنگ آن مسئله است
 که امام اعظم فرموده است الایمان لایزید و لا ینقص و در آنجا گفته اند
 که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیاء بود
 عظیم الصلوات و التسلیمات جواب حل این شبهه قویه منبری بر دقیقه است که این فقیر را
 بعض فضل و کرم بآن مهتد ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که بآن
 معارف شریعیه مارت را بجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت وارد گشته است
 به ثبوت صفت علم مر و اوجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب قعالی بیچون و
 چگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده باشد
 نشناخته باشد بلکه آجا شناخت مجعول و مختراع خودست نه معرفت مسلم حق که
 صفت کمال اوست سجاانه پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

معرفت در دلول لازم آید و معرفتی غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مرتبه
سه گانه یقین را جمع بآیات کرده شود و به دلول راجع باشد عجز از این معرفت
صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود مکتوب صد و سبت و سوم
بنور محمد تماری در بیان آنکه راه های که موصل الیه جناب قدس دو اند بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفیٰ راه ها که جناب قدس موصل اند و او اند را همی است
که بقرب ثبوت تعلق دارد طے اربابها الصلوٰۃ والسلام و موصل اصل الاصل
است و اصلان این راه با الاصل است انبیاء اند علیهم الصلوات والتسلیمات و صحابہ
ایشان و از سایر اشیاء تا که با مبدء و ملت بنوازند اگر چه تطیل بودند بلکه اقل و درین راه
توسط و حیل و ملت نیست مگر که ازین و اصلان فیض می گیرند پس توسط احدی از اصل
انخد می نماید و هیچ کس دیگری را حائل نیست و راستی است که قسرب
ولایت تعلق دارد اقطاب و اوتاد و بدلا و پنجبا و و طائفه اولیاء الله بهمین راه و اصل اند
راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه چند به متعارف نیز داخل به همین است و توسط
و حیل و ملت درین راه کائن است و پیشوای و اصلان این راه و سرگروه اینها و منبع
فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی است کرم الله تعالی وجهه الکریم و این منصب
عظیم الشان بایشان تعلق دارد درین مقام گویا هر دو قدم مبارک آن سرور
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر فرق مبارک اوست کرم الله تعالی و چون
حضرت فاطمه و حضرات حسنین رضی الله تعالی عنهم درین مقام
باشان شریک اند انکارم که حضرت امیر قبل از نشاء و عصری نیز ملاذ این مقام بوده
چنانچه بعد از نشاء و عصری و هر که فیض و هدایت ازین راه میرسد توسط ایشان
میرسد چه ایشان نزد نقطه منتهای این راه و مرکز این مقام باشند تعلق دارد
و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر و حضرات حسنین ترتیباً فیض و
سلم گشت و بعد از ایشان بهر کی از ائمه اثنا عشر علی الترتیب و التفصیل قرار
گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از ارتحال ایشان هر که فیض و هدایت

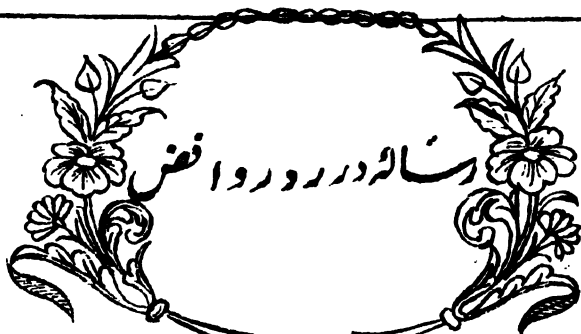
ایشان را میسر میگردد و این بزرگواران برتر سببهای این معارف کشفیه
 بدولت آن عجز مشغول میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله
 حصول حق معرفت است و ذریعہ وصول بآن حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت
 شده کمال منحصر و عجز آید پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند یکم معنی بود و از
 علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله
 با قوم شاخه است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات
 حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در آن حضرت جل سلطان
 اثبات نموده و در تخیل که آورده اند علم آتش پاک است لال اودخان حاصل شود
 علم الیقین نسبت آتش گفته اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و تحقق
 شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیات که دال اند بر حضرت
 ذات واجب جل سلطان خود آورده است و علم و عین و حق در دال گفته اند و در لول
 که آن از علم و عین و حق برتر است و در تخیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته
 و نسبت به آتش است چه اگر علم و خان باشد لال حاصل گشته است علم الیقین است
 نسبت بدخان که مستلزم آتش است و اگر دخان را دیده است و از آنجا استدلال
 بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا
 استدلال یافت آتش کرده حق الیقین است نسبت بدخان و این استدلال اتم است از
 استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از انفس که بدخان
 متحقق گشته است و ایضا و عین الیقین و خان واسطه است و در حق الیقین واسطه نیست
 بلکه همان نیست که دخان را با آتش کائن است و تاثیر همان نسبت حاصل میگردد
 و باطلای مدارج قرب میرسد که ما برای علم و عین و حق است گفته نشود که چون واسطه
 مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین است زیرا که گویم ارتفاع واسطه متحقق
 رویت کفایت میکند چیزهای دیگر باید که وجود آن مفقود است و چون مراتب
 یقین همه را باین آیات گشت و معرفتی نماند که راجع به لول باشد ناچار عجز از

و هیچ حاکمی و متوسطی در میان ندارد و بی توسط احدی اخذ فیوض و برکات می نماید توسط
و حیل و لغت و در راه اخیرست فقط و معالک آن موطن طلحه است چنانچه گذشت حضرت
عینی علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام و حضرت مهدی علیه الرضوان براه اول
و اصل اند چنانچه حضرات شیخین رضی اللہ تعالی عنہما براه اول و اصل گشته در ضمن
آن سرور اند علی آله الصلوٰۃ و السلام و آنجا شان خاص دارند علی تفاوت
در جات متنبیه باید دانست رواست که شخصی از راه قسری ولایت بقرب
نبوة برسد و در هر دو معالک شریک باشد و طفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
اورا آنجا هم جا دهند و کارخانه با و مربوط سازند و اینجا هم معالک با و منوط گردانند
ع خاص کنند به مصلحت عام را به ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء و اللہ ذو الفضل
العظیم سبحان ربک رب العزیز عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تمکله و افاده بندی از حال ابایرکات
سرچشمه فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سررندی ملقب بمجدد الف ثانی
احرار می نقشند می پیشوای مجددیان قدس سره مرقوم می شود
الحمد لله و سلام علی عباده الدین الصلواتی اما بعد این تمکله است در بعضی از احوال تقیم هر اوقات
جلال و اقیق است ارجال حضرت شیخ احمد سررندی الفاروقی النقشبندی که مقتدای ارباب
عرفان و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است به کس حقائق شریعت و طریقت
در صنفات خود چنان مضبوط و مربوط نگزیده است که وی در مکتوبات خود بظاهر ظاهر
و باطن انور محمد منظر در مقامات احمدیه می گوید که ولادت حضرت مولانا
در سن ۸۷۹ و مفتاد و یک بوده است و پریشانی نورانی از ایام طفولیت
انوار رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاهری شده اند تا آنکه بهر آن
مدت بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال لطیفه لایقه قادریه در آمد

میرید توسط این بزرگواران بوده و بخیولت ایشان هر چند اقطاب و
 نجای وقت بوده باشد و ملاذ و لمجا همه ایشان بوده اند چه اقطاب را
 غیر از حقوق برکنز چاره نیست تا آنکه فوت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید
 قدس سره و چون فوت این بزرگوار شد منصب مذکور باوقندس سره
 مفوض گشت و ما بین آنکه مذکورین و حضرت شیخ بیچکس برین مرکز مشهود غنی گردد
 و وصول فیوض و برکات درین راه بهر که باشد از اقطاب و نجایا توسط شریف او
 مفهوم می شود چه این مرکز غیر از این استر نشده ازینجا است که فرموده شعر
 اقلت شمس الاولین و شمسا ابد علی افق اعلی لا تغرب هم و از شمس آفتاب
 فیضان هدایت و ارشاد است و از اقوال آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود
 حضرت شیخ معامله که با ولین متعلق داشت باقرار گرفت و او واسطه وصول
 رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند و نیز تا معامله توسط فیضان
 بریاست توسط اوست تا چارزاست آمد که اقلت شمس الاولین و شمسا الخ
 سوال این حکم منقض است بجدد الف ثانی زیرا که در بیان معنی مجدد الف
 ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هر چه از قسم فیض در آن مدت
 باستان برسد توسط او باشد هر چند اقطاب و او تا دباشند و بدلا و نجایا وقت بودند
 گویم که ملاذ بجد و الف درین مقام نائب مناسب حضرت شیخ است و
 به نیابت حضرت شیخ این معامله باور بواسطه چنانکه گفته اند نور القمر
 استفاد من نور الشمس ظاهر و در سوال معنی مجدد الف که بالا مذکور شد شکل است
 زیرا که در مدت حکومت حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوٰة والسلام خواهر نزول فرمود
 و حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواهند ظهور نمود و معامله این بزرگواران بر ترازین
 است که توسط احدی از فیوض نمایند چو اب گویم که معامله توسط
 مرابط بر اه دو می است از دوراه مذکور که عبارت از قرب و ولایت است و در راه
 اول که عبارت از قرب بنوّه است معامله توسط مفقود است هر که بآن اول گفته است



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً في مبارک ما عليه كما يحب ربنا ويرضى والصلاة والسلام على سيدنا محمد اکرم البشر المبعوث الى الاسود والاحمر كما نيا سبأ علو شأنه ويحري وعلى الخلفاء الراشدين المهديين وذريته والهيبة الطيبين الطاهرين وسائر الصالحين المرشدين كما يليق بمراتبهم العظيمة ودرجاتهم العليا أما بعد فيكون بعددكم محتاج است برحمت خداوند واحد صمد خدام علماء اهل سنت وجماعت محمد بن عبد الواحد العمري الفاروقی ثباته چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد بعلماء اورا از انهر فوخته بودند در جواب رساله آنها در باب تکفیر شیعه و ایاحه قتل و اموال آنها مرسلان را بود باین حقیر قلیل البضاعه رسید که حاصلش بعد طے مقدمات البه فریب تکفیر خلفای ثلاثه است و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا و بعضی از طلبہ شیعه که متردد بخند و بودند باین مقدمات افتخار و میاها می نمودند در مجالس امر و سلاطین آن مخالفات را شهرت میدادند و این حقیر هر چند در مجالس و معارک مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد و بر غلطهای صریحه ایشان را اطلاع میداد اما از روی محبت اسلام و بلو حیب حدیث نبوی علی مصدره الصلوٰۃ والسلام که فرموده از انظر بها الفتن او البدع و سبت اصحابی فليظلم العالم علمه من لم يفعل ذلك فعليه لفة الله والملائكة وان من محبين لا يقبل الله له حسداً و عدل باین قدر رد و الزام کفایت نمیکرد و شورش سینه بی کینه تشفی نیافت و بجای طر فائز قرار یافت که اظهار مقاصد ایشان تا در زمانیکه در قید کتابت نه در آید در حقیقت تحریر فائده عام و نفع عام نه بخشه فشرعت مستقینا بالله الصمد او دود و هو لعیین عالمین لسا هو المولى

و مورد الطاف بزرگوار شد و حفظ کلام الله نموده و از پدر خود شیخ عبدالاحد علوم متعارفه و معارف توحید تحصیل فرموده در سلسله شصتیه اجازت ارشاد یافته تا کم مقام ایشان گردید و در عمر هفتاد سالگی که آغاز شباب است و حکم حدیث نبوی که شباب شعبه ایت از جنون در جمیع علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقران خود کوی سبقت بود چنانچه سعدی شیرازی فرموده
 قطعه شب تاریک دوستان خدای بی تبا به چو روز رخساره این سعادت بزور باز نیست
 تا به بخش خدای بخشنده به آخر در دلی بخدمت صاحب الشریعت و الحقیقت و الطریقت حضرت
 خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابران کلون اندویش و اسطه بختاب بهار الملة
 والدین خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میرسند رسیده اند طریقه انیقه ایشان
 نموده در دو ماه کم و بیش دید آنچه دید و رسید با نچه رسید گویند که خواجه در آن روز با یکی از
 مخلصان نوشته بود که شیخ اخنام مردی است از سرمنه کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر
 مسند نشست و برخواست کرده بود بسی عجائب روزگار از او مشاهده میشود و بان می ماند
 که آفتابی شودند عالم از آن رویشان گردد و فات شیخ در بست
 و مفتسم صفر سن یک هزار و بیست و چهار است و او را در سرمنه هزار

تمام شد جلد ثالث
 مکتوبات امام ربانی

کہ ما بیغض او محکومیم چو ایلی بکرو و عمر و یحییٰ بن فرات رضی عنہما از ان جماعت کہ مارا بحجت آہنہا امر فرمودہ اند و مہمات آن طائفہ کہ مارا بیغض آہنہا حکم کردہ و طائفہ خطابیہ اصحاب ابی خطاب اسدی کہ در خدمت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودہ است و امام چون غلو و اوراد حق خود معلوم کرد از او نیز ارگشت و از محبت خود برآورد و ہو بعد کک ادعی الامامۃ لنفسہ میگویند کہ ہمہ انبیاء و اولاد حناتہ انبیا و امام جعفر صادق اکہ است اما ابو الخطاب از و از علی اہل بیت و ہو کہ اسما تحملون شہادۃ الازد و لموا فقم علی مخالفتم و نیز میگویند کہ حجت نعیم دنیا است و تار آلام آنست و دنیا ہرگز فانی نخواہد شد و محبات و ترک و رافض را مباح میدانند و طائفہ غزالیہ از ایشان میگویند محمد بہ علی مشابہ قریب و از مشابہت غراب بغراب و گس بگس و حضرت حق سبحانہ تعالیٰ وحی بجا نبی علی رضی اللہ عنہ فرستادہ بود جبریل از کمال مشابہت غلط کردہ وحی را بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ و بارک وسلم رسانید و شاعر ایشان میگویند س غلط الامین فجاز با عن حیدر ربہ و ایشان حضرت جبریل علیہ السلام را لعن می کنند و طائفہ ذمیہ کہ ذم محمد صلی اللہ علیہ وسلم می کنند و میگویند علی اکہ است محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم را مبعوث ساختہ است کہ مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیہ السلام بسوی خود دعوت کرد و بعضی از ذمیہ ہر کہ امام علی و محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکہ میدانند جمعی از ایشان محمد صلی اللہ علیہ وسلم را در احکام الوہیت مقدم میدانند جمعی دیگر علی رضی اللہ عنہ را و گرہبہ از ایشان قائل اند کہ اصحاب عبا یا شند محمد علیہ السلام و سقہ و قائلہ حسن و حسین رضی اللہ عنہم میگویند کہ این ہر پنج شی و احدانہ و روح در ایتہا علی السویہ حلول کردہ است و پنج یکے را بہ دیگرے مزیت و فضیلت نیست و ایشان قائلہ بتبارتانیف میگویند تخاشعنا عن و صمتہ التانیث و طائفہ یونس بن یونس بن عبد الرحمن قہمی میگویند خدا بر عرش است و ہر چند ملائکہ او را بہرہ را سستہ اند اما او از ملائکہ قوی است در گنگ کہ بزور و پا سیکرد و از ہر دو پای خود کلان و بقوت تراست و طائفہ مقومندہ از ایشان میگویند کہ خدای تعالیٰ دنیا را خلق کرد و محمد علیہ السلام تفویض نمود و مباح ساخت او را ہر چیزیکہ در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند کہ دنیا را بعلی تفویض نمودہ و طائفہ اسماعیلیہ باطن قرآن قائلند نہ بظاہر میگویند نسبت باطن بظاہر بموجب نسبت لب است بقشر و یکے کہ مسک بظاہر آن میکند بعذاب و شفقت کہ آن مثال

والمعین و به التوفیق ومن عنده التحقيق اعلوا حسن انداز شادکم که شیخه امام حق بعد حضرت پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حضرت علی را میدانند که ماست از و از اولاد او میردن نسب رود
و ان خربت قانا یظلم لیون من غیرهم و تبقیه مندا من اولاده و ایشان یا کثره طرق و قد د
اصناف سبت در و فرزند و بعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند و اظهار قباح و شناع آهنگ
می نمایند و کفی الله المومنین القتال بقنا لم و امایش از شروع در مقصود چند گروه ایشان را بیان کنیم
و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از باطل
متناظر گردد پس گوئیم که رئیس و اقدم ایشان عبد الله بن با حضرت امیر او را بجانب مبد این اخراج
کرده بود و هم او گفته که ابن طیم علی را کشته بیکه شیطان را که بصورت او تمثیل شده بود کشته است
و علی در سیاب است و بعد از او دست و برق تازیانه اوست و تابان عبد الله در سماع آواز زده
میگویند که علیک السلام یا امیر المومنین و طائفه کاملی از ایشان که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم میکنند ترک بیت علی و تکفیر علی می کنند بترک طلب حق خود و بتناسخ
قائلند و طائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سماعند میگویند که خدا بصورت انسان است و او بتام
هلاک میشود و گویش و روح خدا در علی حلول کرد بعد از ان در پیر او محمد بن حنفیه بعد از ان در پیر او
هاشم بعد از ان در بیان طائفه غیره که اصحاب بغیره بن سعید عجمی اند میگویند که خدا بصورت مرد
نورانی است که بر سر او حاجی است از نور و دل او منبع حکمت است و طائفه جاحیه اصحاب عبد الله بن عباس
بن عبد الله بن جعفر و ابی جحاین بن جراح و روح قائل گشتند و می گویند که روح خدا اول در آدم
حلول کرد بعد از ان در شعیث و همچنین در امیاء و آنکه تا آنکه علی و اولاد او منتهی شد بعد از ان در
عبد الله حلول کرد و این گروه منکر قیامت اند و محرمات را حلال میدانند کالحرم و المیتة
و الزنا و غیره و طائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجمی که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بوده فلما تبرمته الامام
و طرده ادعی الایمانه بنفسه میگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او
سج کرد و فرمود یابی اذهب فبلغ منی بعد از ان بر زمین فرود آمد و هو الکسف المسد کور
فی قوله تعالی و ان یرد کسف من السماء ساقط یقولوا اصحاب مکروم و هم ایشان میگویند که رساله
منقطع نمیشود و حجت عبارتست از امام که ما به محبت آن ما موریم و تا رکنا چه است از ان شخصی

سجائے بکر در چند مسئلہ و طائفہ امامیہ از ایشان نبض جلیہ بر خلافت علی قائلند و کفیر اصحاب میکنند
و امامت را تا امام جعفر بن باقر میرسانند و بعد از ان در امام منصوم اختلاف دارند و آنچه
مشهورست و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است کہ بعد امام جعفر بن پسر او امام موسی کاظم است
و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد از محمد بن علی الشق و بعد از علی بن محمد النقی و بعد از حسن بن علی المکی و
بعد از محمد بن حسن بن علی بن موسی الرضا و اول ایشان از تادم ایام بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب
مشتبه ہذا آخر بیان فرقم الصلۃ المصلیۃ و چند گروہ دیگر ایشان را از ان ذکر کردہ کہ در اصول
و عقائد بطول البت مذکورہ موافقت کردند در چند مسئلہ کہ اختلاف نیستند دارند پوشیدہ نمایند
ہر شخصہ کہ او درایت و تمیز دارد و در حقیقتہ مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکہ رجوع بدلائل نماید
خسکہ فساد آہن کند چندان مقاصد مہوومہ بنیۃ الفساد و بدایتہ البطلان اند و ایشان از کمال جہالتہ
نحوہ را بابل بیت بغیر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دائم اثنا عشر نسبت میکنند و مبتابعتہ و موالات
آنها دعا نمایند حاشا و کلام حاشا و کلام ایشان از محبت مفرط برارند و مبتابعتہ قبول نمیدارند
و محبت ابن بدیشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ
الصلوۃ و السلام کہ از فرط صلالۃ او را الجذائی می پرستیدند و او از ان محبت سیرا ر بود
و یومیدۃ ما نقل عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال قال لے النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
وسلم فیک شل من علیہ البغضۃ الیہود حتی یبتوا اسمہ و اجلۃ التصاری حتی انزلوہ بالمنزلۃ الی
لبست لہ ثم قال ہک فی رجلان محب مفرط یفرطنی بالیس فی و بغض علی ارہائی علی ان منی
و قولہ سبحانہ اذ تبر الذین اتبعوا الشان حال ایشان است یعنی وقتہ کہ منبوعان از تابوعان
بیزار شوند و متابعتہ قبول ندارند رب لا تمنع قلوبنا بعد اذ ہدینا و ہب لسان لدنک
رحمتہ انک انت الوہاب قال ان تشرع فی جواب اعتراضاتہم الواہیۃ مقتضاً بحمل ما عند الملک
الاکبر انہ علی ما اشار قدیر و بالا جاہ جدیدہ قال علماء ما در الدنہر شکر اللہ تعالیٰ بحسب حضرت بنغیبہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمال تعظیم و توقیر خلفا ثلاثہ میداشتہ و در مع ہر یک احادیث
کثیرہ وارد گشتہ و جمع اقوال و افعال آن حضرت کریمہ و ما یطعن عن الہوی ان ہوا لا وحی
یوحی بموجب وحی است و شیعیہ کہ مذمتہ ایشان میکنند مخالفہ وحی میکنند و مخالفہ وحی کفر است

او امر و احتساب از خواهی است گرفتار اوست باطن آن ترک عمل ظاهر آن میرساند و درین مطلب
بایسته که بیشک میکنند قال عز وجل فغضب بنیم سور له یاب باطنه فیہ الرحمة و طامسه من
قیله العذاب و ایشان محرمات را مصلح میدانند و میگویند بخیبر انیکم بشرائع ناطق اند هفت اند
آدم و نوح و ابراهیم موسی و عیسی و محمد علیه وعلیهم افضل الصلوة و محمد و معمری را از دسل میگویند
و اصل دعوات ایشان با بطلان شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند حاصل
را چه از زه قضا گفتند هاز و وجوب غسل از منی چرا شده از بول و در بعضی از نمازها چهار رکعت
چهار فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چرا فرض گشت و شرائع را تا دیلات
میکند و ضو را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول و باین آیت مشک میکنند
و ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بیوس تا اهل میدانند
و غسل تجدید و عداست و زکوة تزکیه نفس بمعرفت دین خیال کرده اند و کعبه نبی است و باب
علی و صفای محمد علیه السلام و مرده علی او طواف هفتگانه عبادت از موالات ائمه سبعة میدانند و جنبت
راحت ابدان است از تکالیف و نارسخت ابدان است بطولت تکالیف و از امثال این قم
خدا قات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا نه موجود است نه معدوم نه عالم نه جاهل نه قادر نه عاجز
چون حسن بن محمد مصباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد به نیابت خود از امام که بنوعی ایشان هیچ و مانه
از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خواص در علوم و خواص را از نظر در کتب عقده
بر فضل و قبلی ایشان مطلع نگردند و جنگ در دهنهای فلسفه ده اند و بشرائع استهزا میکنند
و طائفه زیدی که منسوب بنزین علی زین العابدین اند سه گروه اند یکی از آنها مسیحی
بحار دریه اند که نهضت حقیر امامت علی قائلند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی
بعده پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و دوم سلیمانیه اند گویند امامت ثوری است در میان خلائق
و ابو بکر و عمر را امام میدانند اگر چه از مردم خطا واقع شده که با وجود علی بن ابی طالب بیعت نمودند
اما این خطا را بحد فسق نه میرسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را تکفیری کنند
و سوم بتریه اند که بسیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمان بن و اکثر زیدی درین زمانه مقلد اند
در اصول معتزله را حجاج اند و در فروع بدهب امام اعظم بو حنیفه رحمه الله

و ما یصدر لفظہ بالقرآن عن الہوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
و سلم بموجب وحی میبود بر بعض اقوال و افعال آنسور علیہ الصلوٰۃ والسلام اعتراض وارد
نمی شد و عتاب بنی آدم کافی قولہ تعالیٰ یا ایہا البنی لم تحرم ما حل اللہ لک متغنی مرعات از دواجک
و قولہ عزوجل عفا اللہ عنک لم اذنت لهم و قولہ سبحانہ ما کان لبنی ان یکون لہ امری حتی یتجن فی
الارض تریدون عرض الدنیا و قولہ تعالیٰ لا تصل علی احد منہم مات ابد کہ بر ولایتی در و دین بعد از
ادای نماز آنسور است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم برای منافق و بدوایت پیش از ادای
نماز بر آن و مجد از عزم پر ادای آن و بہر تقدیر بنی از فعل متحقق است سوا کان محل الجوارح قول
القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرہ پس تواند بود کہ بعض افعال و اقوال آنسور علیہ الصلوٰۃ
و السلام از روی رای و اجتہاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قولہ عزوجل ما کان لبنی الی آخر الآیۃ
دلیل علی ان الانبیاء یکتہدون و اذہ قد یکون خطأ و لکن لا یقرون علیہ اصحاب کرام در امور
عقلیہ و احکام اجتہادیہ مجال اختلاف و مسامح خلاف داشتند و در بعضی از اوقات وحی
موافق رای اصحاب نازل شدہ چنانکہ در اسارای بدر مطابق رای امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ
توحید آن سرور با موافقیہ کثر بود قال القاضی البیضاوی روی انہ علیہ الصلوٰۃ و السلام اتی
ہیوم یوم یبعثین امیر انہم العباس و عقیل بن ابی طالب فشا و رقیم قال ابو بکر بن قحطک و ابی بکر
استقبہم لعل اللہ تعالیٰ یتوب علیہم و خذ منہم فدیۃ لقیوی بہا اصحابک و قال عمر بن الخطاب عتابہم
فانہم ائمتہ الکفر و ان اللہ اغتاک عن الفداء کفی من فلان و کمن علیاً و حمزہ من اخوانہا فتنضرب عتابہم
قال ہرودک رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قال ان اللہ لیلین قلوب رجال
حتی یکون الین من اللین و ان اللہ لیشد قلوب رجال حتی یکون اشد من الحجارة
و ان شکک یا ابابکر یشل ابراہیم علی انبینا و علیہ وآلہ فضل الصلوٰۃ و التسلیات قال
فمن ابغض فاندنی و من عصانی فانک غفور رحیم و شکک یا عمر مثل نوح علی نبینا و علیہ وآلہ
الصلوٰۃ قال لا تد ز علی الارض من الکافرین دیا را فخر اصحابہ و اخذ الفدیۃ فنزلت آیۃ ما کان
لبنی الخ فدخل عمر بن علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاذا ہو و ابو بکر بنی بکبان فقال
یا رسول اللہ اخبرنی فان احد بکار بکیت و لا تا کیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذہم الفداء

شعیه در جواب آنها اول بطریق معارضة گفتند که از دلیل قبح خلفای ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح موافقت از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحله حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در مرض موت فرمود که ای یونانی بقرطاس کتب لکم شیئا لا تفضلوا بعدی و عمر رضی الله تعالی عنه باین امر را منی نشده گفت آن الرجل علیه الوجود و عندنا کتاب الله حسنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ازین بنی آزرده شد فرمود که برخیزید پیش من خزع سزاوار نیست و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه مزبور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بفری زو و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بعد من پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسیده آن حضرت مکرر مبالغه فرمودند که جزو اجماع اسامه بن زید لعن الله من تخلف عنه و مع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت نمودند پس گویم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای کرمیه مذکوره وحی است و منعی که عمر بن زید کرده منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتیم به و علی ما اول علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و نیز تخلف از جمیع اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلث اند با اتفاق و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فصل حضرت وحی است و الواقع ایضا کذا لک پس گویم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرور وحی است و آوردن عثمان او را و تفویض امور با و و تعظیم او کفر است بدو وجه اول دلیلی که حضرت فرمودند وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر لولا دون من عاد الله و رسولہ اولو کافرا آباءهم اهلنا یا هم اواجوا انهم او غیرهم قول و بالله العصمة و التوفیق لاسلم که جمیع اقوال و افعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بموجب وحی است و استشهدا و ایشان بکرمیه غیر تمام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی معنی قوله مجاز و انطلق عن الهوی

جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی است مراد اذان و اقامت بجان
 اعلم سوائے امور اجتهاد یہ کہ اذان پیر و علیہ الصلوٰۃ والسلام صادر شدہ سوائے ارکان باوحی
 البجلی ابو بکری و عین قدر از تعلیم در مدعا ایشان کافی است چه امدادی کہ در مدایح خلفائی نشر
 وار دگشتہ اند از قبیل اجبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لا غیر و لا مدخل للراسی
 و الاجتهاد فیہ قال عز وجل و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمہا الا هو و قال سبحانہ عالم الغیب
 فلا ینظر علی غیبہ احداً الا لمن اراد فی من رسول انما یرین تقدیر لازم است کہ از کریمہ و مایطق عن الہوای
 عاصم از قرآن و وحی خفی مراد دارند کہ لا یخفی شک نیست کہ از انکار و مخفی نشدن افعال
 و اقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است و الا احادیث الوار دہ
 فی مدحہم الدلت علی انہما من اعلام اللہ سبحانہ کثیرہ بحیث وصلت لکثرۃ الطرق و تعدد الروایۃ
 الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی فلقد کثر عدۃ متہا ناردی الترمذی عن النبی صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم انہ قال لا بی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الخوض و منها مروی الترمذی
 لا یخرج عنہ علی الصلوٰۃ و السلام انہ قال اتانی جبریل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل
 امر من اتی فقال ابو بکر یا رسول اللہ و دوت انی کنت معک حتی انظر اللہ فقال رسول اللہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم اما انتک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة و منها ما روى البخاری
 و سلم عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال دخلت الجنة الی ان قال و رايت قعراً
 یفنائہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فقلت ان ادخلہ فانظر ایہا فذکرت غیر تک
 فقال عمر بانی و امی یا رسول اللہ علیک اغار و منها ما رواہ ابن ماجہ عن النبی صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع اتی و رجبہ فی الجنة قال ابو سعید و اللہ
 ما کننا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی سبیلہ و منها ما اخرج ابو علی عن جابر بن
 یاسر انہ قال صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ما قدست ابا بکر و عمر و لکن اللہ قد ہما و منها
 ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتانی جبریل فقلت یا جبریل
 حدثنی ببضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدتک ما لبث لوح فی قومہ ما نفدت فضائلہ و ان
 عمر حسنتہ من جنات ابی بکر و منها ما رواہ الترمذی و ابن ماجہ عن علی بن ابی طالب عن انس

ولقد عرض علی عبد اسمی اولی من هذه الشجرة شجرة قرية قال القاضي البضا و می ایضاً روی انه
 علیه الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر بن سعد بن معاذ وذلك لانه اخبر
 باسحان الیضریس گویم تو اند بود امر آن حضرت بایمان قرطاس و تجبیز حبش اسامه و مجین اخراج آن
 حضرت مروان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفت آنها لازم که کفر است
 زیرا که ازین قسم مخالفت اصحاب کرام آمده است چنانکه بالگذشت و با وجود تحقیق زمان نزول وحی
 انکار بران مخالفت دار نشده و عتاب نیامده حال آنکه اندک چیز از سواد ب نسبت بان سرور
 علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه و تعالی فی الحال از افعال نمی میکرد
 و بر مبایض آن وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا تنقضوا اوصواکم
 فرق صوت النبی و لا تجسدوا له بالقول کبیر بعضکم بعض ان تجبط اعماکم و انتم لا تشعرون
 قال شایخ المواقف نقلت عن الامدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی الله تعالی
 علیه وآله و سلم علی عقیده واحدة الا من کان ینطق النفاق و ینظر الرقاق ثم تشار الخلاف
 فقامینهم اولانی امور اجتهادیه لایوجب ایماناً و لا کفراً و کان عزهم منها اقامه مراسم الدین
 و اداء مناسج الشرع القویم و ذلک کا اختلافهم عند قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرض موته
 ایوتی بقرطاس الخ و کا اختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن حبش اسامه و الخ و قال قوم بوجوب و تباع
 لقوله علیه الصلوة والسلام حیز و حبش اسامه رضاً عن من تخلف عنه و قال قوم بالتخلف
 انتظار الما یکون من رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فی مرضه انحر کسے گوید
 و اثبات مقدمه منوعه تأیید کثیروت و اجتهاد آنسور و صلی الله علیه و آله و سلم از وی بوده
 پس صادق آمد که جمیع افعال و اقوال آنسور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است
 حدا حکام اجتهادیه مبرین تقدیر بموجب وحی شده گویم که طرد از جمیع افعال و اقوال هر قول فویل
 دوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خاصه علی سبیل التفصیل کما لا یخفی علی نطن المتامل و الا
 یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین و افعالهم بموجب الوحی لان اجتهاد هم ثبت بالوحی و النهر
 فاجتبر و ایا اولی الالبصار علی اننا نقول اثبات تلك المقدمه لا یجیدی نقضاً لاننا نقض المقدمه
 افعالاً بان مخالفتها کفر و سند ما مر فافهم و انچه در بدایه عبارت علماء ماوراء النهر واقع شده

داخل قرآن ساخته و نیز سابقاً گذشت کلمات ایشان شهادت در و از برای نفع و صلاح گروه خود
تجویز کرده اند پس بواسطه این مفاسد مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان را سایه طرف خد
و کتب مدوئه ایشان از درجه اعتبار ساقط شدند و حکم توریت و انجیل محو گشتند و در کتب
اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیره عاجز از مدائح و تعظیم
خلفای ثلثه نیست و آنچه ایشان از فساد طبقه و انحراف مزاج خود ذم خیال کرده اند تصور باطل
و خیال فاسد است و از قبیل وجدان صفر است که مشکر را تلخ دانند تحقیق آن بالا گذشت
و اما الذین فی قلوبهم زنج غشیمون مانند ایشان است و آثار الفتنه و آنکه گفته اند که بعضی اهل سنت وضع حدیث
برای مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر نیست که اهل سنت کلام
آن بعضی رد نکنند و در مقام انکار راوتیاشند و اظهار کنند آن نمایند و الواقع لیس که نکند بلکه
ایشان در کتب خود کذب و افتراء را تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده
فلا یعو و الیم شئ و لا یلتبس الحق الواضح بالباطل الظاهر البین بطلان و اتیان شیع در جواب
بطریق منع گفتند که مخالفت خبر واحد لازم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده
پوشیده مانند که احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلثه دارد گشته اند اگر چه از روی
الفاظ احاطه ما از کثره رواة و تعدد طرق آنها بحد تو اتر معنوی رسیده اند که امر و خشک نیست
که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است و بلکه امام
ابو حنیفه رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد
و مخالفت آنها تجویز نمیکند و ایضا شیعیه بعد تسلیم ورود و قبح خلفای ثلثه در جواب گفتند و منع
مقدمه صحیح نمودند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نسبت بخلفای ثلثه
قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و لایزاله بر حسن و سلامته عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل صدور
عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست لهذا حضرت امیر از عمل این طلم خبر داده
عقوبت نفرموده پوشیده مانند احادیثی که در مدائح ایشان وارد گشته اند دلالت بر حسن
و سلامته عاقبت می کنند و از امن خانه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکور هم این دلالت مفهوم
میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانچه عقوبت

رضی الله تعالی عنهما انه علیه السلام قال ابو یکر و عمر سید کحول اهل الجنة من الاولین و الاخرین
 النبیین و المرسلین منها اودی البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری انه قال كنت مع النبی صلی الله
 علیه و سلم فی حایط من حیطان المدينة و جاور رجل فاستفتح فقال البنی صلی الله علیه و اله و سلم افتح
 و بشره بالجنة فتحت له فاذا ابو یکر فبشرته بما قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و اله و سلم نعم الله
 ثم استفتح رجل فقال لی افتح و بشره بالجنة علی یومی یصیبه فاذا عثمان بن عفان خیرته بما قال البنی
 صلی الله تعالی علیه و اله و سلم نعم الله سبحانه قال و الله المستعان هذا و ایضا لو سلم که اخراج مردان
 بطریق وحی بوده فلانم که اخراج و قتی دائمی مراد آنسرور بوده باشد چه چنان تواند بود که اخراج موقت
 و تغریب مؤجل خواسته باشد چنانکه آنسرور علیه الصلوة و السلام در حد زنا فرموده البکر بالبکر
 جلد مائة و تغریب عام و چون امیر المومنین عثمان رضی الله عنه توفیت اخراج اطلاع داشت بعد
 منقضی مدت عقوبت و تغریب او را بمیدان آورد و لا یخدر و فیه و آیه لا تجد قوماً لنی منع از مودت
 کفار میکنند و کفر مردان ثابت نشده که مودت او منوع باشد فافهم و انصف و لا تعسف فتعبط
 بخط الشوا و تیز شیهه ثانیاً بطریق منع و مناقضه گفتند که در ویدج خلفای ثلاثه از حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و اله و سلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از ان نیست و آنچه دلالت
 بر ذم کند مثل دو اثبتن مذکورترین و غیرهما در کتب فریقین مسطور است و نیز در بعضی از اهل سنت
 بخبر نزوح حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقوال فی رفع الکمال
 بطریق اثبات المقدمة المتنوعة و الله سبحانه اعلم چون شیعه از کمال تعصب و عناد طعن سلف
 و سب خلفای ثلاثه بلکه تکفیر ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کرده در احادیث صحیح کلامی
 و مناقب ایشان بی سند و دلیل حجاجی کنند و تحریفات و تصرفات در آنها نمایند حتی در کلام
 که مدار اسلام بران است و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ شبهه با و راه نیافته
 و قبول زیادت و نقصان ننکند آیات منترعه و کلمات منخرقه درمی آورند و در آیات قرآنی
 تصویفات ینمایند چنانکه در کرمیه ان علینا جمع و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه باین طریق تصحیف
 و تحریف میکنند ان علینا جمع و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه از کمال ضلالت میگویند که بعضی
 آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که در مدائح اهل بیت بوده اند و آنها را

و دانسته باشند سر امر و بوالطن ایشانرا و سکنت و طماننت بر آستانازل فرموده باشد کما دل
 علیه قوله سبحانه بعدہ تعلم ما فی قلوبہم فانزل السکینۃ علیہم و کانسرو علیہ الصلوٰۃ و السلام ایشانرا
 بجنّت بمثل ساخته باشد از خوف سوار خاتم و نقص عمد و معیت معصون و مامون باشند
 علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از ان فعل خاص که معیت است کما
 زعموا گوئیم هر گاه که حق سبحانه از معیت ایشان راضی شد و این قول را استحسن ساخت جماعه که
 بآن موصوف اند مرضی و محمود العاقبة اند و آن آو ان افعال را کفار راضی نیست و همچنین از
 افعال جماعه که مذموم العاقبة و آن آو ان افعال را مستحسن ساخت اگر چه فی نفسها حسن و
 صالح باشند و در باب اعمال صالحه ایشان میفرماید و الذین کفروا اعمالهم کسراب یقیعہ
 بحسبہ الظلمان مارجی از اجاوه نم یجده بشیاء و در جاست دیگر میفرماید من یرتد عنکم عن دینہ
 فیمت و ہو کافر فاولئک حبطت اعمالہم فی الدنیا و الآخرۃ پس فعلیکه در آخرت کار نیابد و تاخیر
 شود در رضای حق سبحانه و تعالی از ان فعل بسیج معنی نداده و رضای نهایت مرتبه قبول است
 و رد و قبول خداوندی عز و جل باعتبار مال است انا العیرۃ للخواصیم ندآورده و نفس از حضرت نفیر
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای خلافت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالی عنہ ثابت نشده است
 بلکه دلیل از ائتناع و رد و آن که اگر در دو می یافت بتواتر منقول میشد لانه مای تو فاله و اعی علی فکله
 مقتضی الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر این نص احتجج میکرد ابو بکر رضی را از خلافت
 منع می ساخت چنانکه ابو بکر از انصار را از امامت منع میکرد و نجیر الائمة من قریش و انصار قبول کردند
 و ترک امامت نمودند قال شایخ التجرید و کیف یرغم من له انی مسکت ان اصحاب
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مع انهم متخوذا خزیم و قتلوا اقا ربیم و عشار ربیم فی نصرۃ
 رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم و اقامتہ شریعتہ و القیاد امره و اتباع طریقہ انهم
 مخالفه قبل ان یدقوه مع وجودہ النصوص القطعیۃ الظاہرۃ الدلالۃ النصوص علی المراد
 بل ہنا امارت و روایات ربانیفید باجماعها القطع بعدم مثل النصوص و بل انہا لم تثبت
 لمن یوثق بہ من المحدثین مع شدۃ محبتہم لامیر المومنین و تعلیم الاحادیث الکثیرہ فی مناقبہ
 و کمالہ فی امر الدنیا و لم یقل فی خطبہ و رسالہ و مقارناتہ و محاسناتہ و عند تاخرہ عن البیعتہ جعل

قبل صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست بمجین روح کسی که معلوم الذم و مستوجب عقوبت هم است مگر از نیست نور و الموحید ل حل حسمت حال و مالک لهند حضرت امیر
 ابن محمد را هر چند عقوبت نفرموده و طرح و توصیف او به هیچ وجه نکرده اعتبار تقسیم و تو قیر او
 هم داشته تحقیق این بحث در کرمیه لقد رضى الله عن المؤمنين مذکور نخواهد شد
 قال علامه داور الله رحمة الله سبحانه خلفائے ثلاثه بمقتضای کرمیه لقد رضى الله
 عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة برضوان حق ملک متان مشرف شده اند پس
 سب ایشان کفر باشد شیعیه در جواب بطریق مناقضه گفتند استلزام برضوان
 ایشان را منع نموده و گفتند که مدلول آیت عند التدقیق رضای حضرت الله تعالى است
 از فعل خاص که بیعت باشد کسی شکر این نیست که بعضی افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع است
 سخن درین است که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجو د آمده که مخالف آن عهد و بیعت است
 چنانکه در امر خلافت مخالفت نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمودند غضب خلافت
 کردند حضرت فاطمه را از زرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوٰۃ در مناقب
 آن حضرت علیها الرضوان منقول است که من اذا باقدا ذاتی ومن اذا ذاتی فدا ذاتی الله کلام
 صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره ناطق است
 حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تخلف
 از حبش اسامه مورد طعن و مذمت شدند چه سلام است عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن
 بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدمه المتنوعه و بیان الاستلزام مدلول
 آیه کریمه تحقیقاً و تدقیقاً رضای حق است سبحانه انه المؤمنان در وقت بیعت ایشان بآن
 سرور علیه الصلوٰۃ و السلام غایه مافی الباب ان التدقیق یفنی الی علیه یتیم لریضاء سبحانه عنهم
 نعم کون البیعه مرضیه انما یعنهم من انما لکن کانت علیه المرفضاة یکون هو لا ریبیها مشرین
 یکون هی مرضیه بالبطریق الاول و اما ان البیعه هی المرضی علیها اماله مع عدم کون الموصوفین
 بها مرضیین كما زعموا انما لا یفهم احد کمالا یخفى علی من له ادنی درایتی اسالیب الکلام و لما
 التبس علیهم الحق سمو اخطا بهم تدقیقاً پس گویم جامع که حق سبحانه و تعالی از آنها راضی شده باشد

متغیر قون خیر ام امتہ الواحد القہار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیہ السلام کہ پیغمبر است
 دو کس را صاحب خود خواند کہ بیت پرست بودند پس ظاہر شد کہ مجروح صاحب پیغمبر بودن دلیل
 خوبی نیست ہر کار روی یہ سبب دنداشت اقول مثلاً للمقدمۃ المنوعہ کہ صاحبیت بشرط
 مناسبت البیت مکتوثر است و انکار تاثیر آن مصادم ہدایت و معارض عرف و عادت است
 بزرگے میفرماید ہرگز از آثارنا صحبت منکر است جہل اویر مقرر میشود و چون در میان مسلم
 و کافر مناسبت متحقق خود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم با آنکہ منقول است لکن دوجہت
 از برکت صحبت حضرت یوسف علیہ السلام مسلمان شدن و از کیش مشرکان بزرگداشتند
 پس حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ با وجود مناسبت تام از سعادت صحبت آنحضرت
 علیہ الصلوٰۃ والسلام محروم شد لغو دور از کمال و معارت او چون محروم ماند و حال
 آنکہ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام می فرماید ماسب امتہ شیعانی صدی الاوقد صبیۃ
 فی صدر ابی بکرؓ ہر چند مناسبت بیشتر فوائد صحبت افزون تر لہذا حضرت صدیقؓ
 از جمیع اصحاب افضل گشت و بیچ یکے از ہم ہا بمرتبہ او نرسید چہ مناسبت بآن سرور
 از ہمہ بیشتر داشت قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ابو بکرؓ بکثرۃ الصلوٰۃ ولا بکثرۃ
 الصیام و لکن شیء و قرعۃ قلبہ علما گفته اند کہ آن شیء صاحب پیغمبر است صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم و الفارقہ پس
 انصاف باید کرد کہ چنین مصاحب پیغمبر چون قابل ذم و ثن باشد بکثرت کلمہ تخریج من افواہم ان یقولون الا کذباً قال
 علما و ما و اللہ کہ حضرت امیر با وجود کمال طاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلاثہ بودند و منع نفرمودند و خود نیز
 متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و گرنہ قلیح آنحضرت لازم آمد خدیجہ
 در جواب بطریق تقنین گفتند و بالزام مشترک روان کردند و یکمن توجیہہ بطریق المنع ایضا کمالا
 یخفی علی من لہ ادنی درایتہ فی المناظرۃ و نمودند کہ قبل از آنکہ حضرت امیر از تخریم و
 تکفین قاریغ شدند خلفای ثلاثہ در تقیفہ بنی ساعدہ اکثر اصحاب را جمع کردہ بر اسے
 ابی بکرؓ بیعت گرفتند و آن حضرت بعد از اطلاع بر اسے قلت اتباع و ہم ہا کہ
 اہل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نہ شد و این دلالت بر حقیقت بیعت میکند
 چہ حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر و سار مصحابہ

امرا خلافت شوری بین ستمه نفرو دخل علی بنی الشوری وقال عباس علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 رویدک حتی یقول الناس ہذا عم رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم تابع ابن عمہ فلا یختلف
 متک اثنان وقال ابو بکرؓ ودوت انی سالت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 عن ہذا الامر فمن ہو وکنانا نازعہ وعلیؓ معاویہؓ بیعۃ الناس لہ لانہن من النبی صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وثنی ظاہر از آزار حضرت فاطمہ علیہا الرضوان کہ در حدیث دار گشتہ است
 مطلق بہر وجہ کہ امر است نحو اہد بود زیرا کہ آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہا در بعض اوقات از
 حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آزار داشتہ چنانکہ در اخبار و آثار آمدہ و نیز حضرت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم بعض اوقات خود را فرمودہ لا تودی فی عائتہ فان لوجی لایاتی وانا فی ثوب امرأۃ لعائتہ از آزار
 عائشہ را آزار خود فرمودہ و شک نیست کہ حضرت صدیقہ علیہا الرحمۃ از حضرت امیر
 آزار داشتہ پس گوئیم تواند بود ایذائی کہ در احادیث نبی از ان وارد گشتہ است مخصوص با
 باید اسے کہ از ہوا سے نفسانی و ارادہ شیطانی بودہ باشد و آزار سے کہ از مظهر
 کلمہ حق کہ مطابق حدیث دفع است حاصل شود منوع و منہی عنہ نباشد و معلوم است
 کہ باعث آزار آنحضرت زہرا علیہا الرضوان از صدیق اکبرؓ بواسطہ منع ارث از فدک
 بودہ و صدیق رضی اللہ عنہ در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام بودہ کہ نحن عائشہ الانبیاء
 لا نورث ما ترکہ صدقہ تابع ہوا و ان فی داخل و عید نباشد اگر کہ گوید کہ چون
 صدیق علیہ الرضوان متمسک بحدیث بودہ و حکمی کہ از ان حضرت سرور علیہ الصلوٰۃ
 والسلام شنیدہ بود نقل کردہ و حضرت زہرا علیہا الرضوان چہ در غضب شدہ
 و آزار کشیدہ کہ آن آزار فی الحقیقت آزار آن سرور بودہ و ہو منہی عنہ در جواب گوئیم کہ
 این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبودہ بلکہ مقتضای طبع بشری و جبلت عصری بودہ کہ
 داخل تحت قدرت و اختیار نیست و منہی منع بان تعلق ندارد و قائم قال علماء ماوراء النہر
 حضرت اللہ تعالیٰ ابو بکرؓ را صاحب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواندہ و صاحب پیغمبر
 قابل ذم و لعن نیست شیعہ در جواب بطریق منع گفتند کہ آیہ قال لصاحبہ و ہو یجادرہ
 الکفر ظل است بلانکہ مصاحبت سلم و کافرو قع است یا صاحبی السمن ارباب

فرمودہ ہو و یا قاتلہ حدود و حدود و تہمت و تحسین و تحسین از برای جہاد و حفظ اسلام و مسالمت
 او احب الی الناس من کان مقدوراً فهو واجب کہ صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 گفت ایہا الناس من کان یحب محمد افان محمد اقد مات ومن کان یحب اللہ فان اللہ ح
 لایموت لہذا الا من یقوم بہ فالنظر و ہا تو آرا کہم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمرؓ
 بعد یں معیت کرد رستی اللہ تعالیٰ عنہا بعد از ان جمیع اصحاب از مہاجرین و انصار رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم معیت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر منبر پر آمد
 و بجانب قوم ملاحظہ نمود زبیر رضی اللہ عنہ نیافت فرمود کہ حاضر ہا از ند چون حاضر
 گشت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ گفت لا تشریب یا خلیفہ رسول اللہ پس بصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیعت کرد
 باز حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در قوم ملاحظہ فرمود حضرت امیرؓ را نیافت
 فرمود کہ طلبند چون حاضر شد صدیق گفت کہ میخواہی با جماع مسلمانان شکست آری گفت
 لا تشریب یا خلیفہ رسول اللہ فایضاً حضرت امیرؓ در زبیر از برای تاخیر بیعت
 خود عذر گفتند کہ ما عصبنا الا لتاخیرنا عن المشورۃ و ان انزی ابابکر احق الناس
 بہا انہ لصاحب الفار و اتا لغرف شرف و خیرہ و لقدامۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم بالصلوۃ بین الناس و ہوے قال الشافعی رحمۃ اللہ علیہ با یح الناس علی خلافتہ
 ابی بکر و ذلک انہ اضطر الناس بعد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلم یجدوا تحت
 ادیم و اما خیرا من ابی بکرؓ تو وہ رقابہم و ایضاً اجماع اللہ بر حقیقت خلافت یکے ار
 ابی بکر و علی و عباس واقع شدہ بود و علیؓ و عباسؓ با بکر منازعت نکردند
 بلکہ بیعت کردند پس اجماع بر ابامت ابی بکرؓ تمام شد چہ اگر ابو بکر بحق نبی بود علیؓ و عباسؓ
 با و منازعت میکردند چنانچہ علیؓ و عباسؓ متازعت کردند با وجود شکست از معاویہ
 طلب حق کردند تا آنکہ خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر
 لکون عہد ہم بالبنی اقرب و ہم ہم فی تنفیذ احکامہ ارغب و اتعز ہا س از امیر طلب بیعت کردہ
 و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکہ زبیر اکمال شجاعت با وجود نوبت و

یا کفار قریش جنگ نکرده از که معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در جده میسر
صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر دو یکدیگر برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر
و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها می گنجد مع شش و ده چهل هزار است
که حقیقت کفار قریش اصلاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض دریا لایز جاری است
چه فرعون در دعوائی چهار صد سال پسند سلطنت بوده و هر یک از خدّاد
و نمز و وغیره ها نیز سالها درین دعوائی باطل بودند و حضرت امین تعالی بکمال
قدرت ایشان را هلاک نکرده هرگاه در اده حق سبحانه تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده
تنها بطریق اولی می گنجد و انچه فرمود که حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و وقوع آن
بلا کراهه و تقیه ممنوع است اقول فی حل الاشکال و اذنه سبحانه اعلم بحقیقه الحال که
علمای ماوراءالنهر مجبوع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او
بعصداً بنحوال بر حقیقت خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست
که آن منقض منین و دست تاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معجده و سلم
و بارک با کفار قریش و تاخیر اهلک الله تعالی فرعون شداد و نمز و در اچرفق ثانی از دلیل
در اینجا اصلاً متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم و بارک حضرت الله تعالی غیر از مذمت و تشنّج ایشان فرموده و جز نبیدی
یا ذکرده اند فاین هدامن ذلک و چون شیعہ در بیعت امیر بعصداً بنحوال رضی الله تعالی عنهما
مجال انکار نداشته اند که این خیر مجد تو اتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهه عقل بود و بصورت
با کراهه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه بهتر از این
مجال سخن نیافتند و مخلصه از برای خود ازین توانستند پیدا کرد و اقول فی بیان حقیقه
خلافت الصدیق رضی الله تعالی عنه در رفع احتمال الاکراه و التقیه که اصحاب کرام
رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بارک
پیش از دفن بنصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقضای زمان نبوت
واجب دیدند و بدل جلوه اہم الواجبات زیرا که آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام امر

بپرسیدند و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را اهل قبله را کافر
 نمیدانند پس آنچه این حضرت در تکفیر شیعه گفته نه موافق سبیل مومنان است و نه مطابق
 حدیث و قرآن آقول مثبتا للمقدمة المنوعة که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح بر آن
 و ال است منها ما خرج المحامی و البطرانی و الحاکم عن عوف بن ساعدة انه صلى الله عليه وآله
 وسلم و بارک قال ان الله تعالى اختارني و اختار لي اصحابا يجعل منهم وزراء و افضلا و اهدانا
 فمن سبهم فلعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا
 و كما اخبرني الدارقطني عن علي رضي الله تعالى عنه عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم و بارک قال سباني من بعدی قوم يقال لهم الرقعة فان ادركتم فاقطعوا عنقهم فانهم
 مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يفرطونك باليس قبك و يطغون على السلف
 و اخرج عنه من طرق اخرى نحوه و زاد عنه و آية ذلك انهم ليسون ابا بكر و عمر من سب
 اصحابي فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و امثال این حدیث بسیار آمده است که این
 رساله گنجائش ذکر آنها ندارد و الايض سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان
 کفر است بجز من البعض فقد ابغضته و من اذاهم فقد اذاني و من اذاني فقد اذی الله
 و الايض اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حب ابی بکر و عمر و
 ایمان و بغضها کفر و آنچه عبد الله بن احمد عن انس مرفوعا انی لا رجوع لای فی حبهم مانی قول الله
 الا الله و بغض ایشان را بر حب ایشان مقایسه باید کرد لانهما علی طرفی تقيض و غیر حکم مومن
 موجب کفرست چنانچه در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلا بالکفر و قال عدو الله و کس
 کند لک احسان که قال و لا رجعت علیه و ما یقین میدانیم که ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان خدا
 نیستند و بیشتر محبت اندیش کفر ایشان را حج بقا کان باشد بمقتضای آنچه در حدیث بحکم بقرم و
 آنچه در حدیث اگر چه خبر واحد است اما تکفیر از او معلوم میشود و اگر چه جاحل و کاذب شود و قال امام
 عصره ابو زرعة الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رايت الرجل یقصر احد من اصحاب
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاعلم انه زنديق و ذلك لان القرآن حق و الرسول
 حق و ما جاء به حق و ما رى علینا ذلك کله الا من اصحابه منی الله تعالى عنهم فمن جرهم اثم ارا

جمعی کثیر را و متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت اهل بکیرنه اگر چه نص بر خلافت او
 وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره مدلول اجماع قطعی است
 و مدلول آن نصوص مطلق یا آنکه گوئیم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت
 کما ذکره المحققون من المحدثین و المفسرین یعنی قول الجمهور من علماء اهل السنة علی ما ذکره
 بعض المحققین انه علیه الصلوة و السلام لم یمن علیها لانه اجدانه لم یامر بها لاحد و با ذکر ناظر
 حقیقه خلافت العبدی و بل احتمال الاکراه و انقیاد تقیه آن زمان احتمال داشت که اهل
 آن عصر تابع حق نمی بودند و سباحت غیر القرون قرنی متعده نمیگشتند قال ابن الصلاح
 و المنذری الصحابة کلهم عدول و قال ابن المحرم الصحابة کلهم من اهل البعثة قطعا قال سبأ
 و تعالی لا یتوی من کل من الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین اتفقوا
 من بعد و قاتلوا و کلا وعد اللہ احسنی لانهم مخاطبون فثبت لهم المحسنی و هی البعثة و لا یتوهم
 ان التقیید بالاتفاق و القتال فیها یخرج من لا یتصف بذلک منهم لان تلک التقیید و
 خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من التصف بذلک و لو بالقوة و العزم
 و انقیاد اکراه و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه و وجوبه زیرا که در اکراه
 ترک عزیمت است و در تقیه گمان حق که منعی عنه است هرگاه ثو من عامی هما امكن ترک اولی
 راضی نشود و مرکب منعی عنه نگردد و کیف اسد الله و زینت رسول الله صلی الله علیه و آله
 تعالی علیه و آله و سلم که در شجاعت و صفدری بی نظیره و مرکب چندین امور ناشایسته
 گردد و اینها از کمال جهالت و فساد خلالت قدح آنحضرت راجع گمان کرده اند و نقصان او را
 کمال دانسته لکن این اسود علمه فرآه حسنا و قول علماء ما در التهم چون شیعه سب و لعن
 حضرت شیخین و ذی النورین و بعضی از ازدواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر امام بنابر امر تلک علام قتل و قمع آنها
 اعلا الله بین الحق داخل لازم است و تحزیب اینها و اخذ اموال و اضعاف ایشان حائز
 شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شایع عقاید انفسی در بیکه شیخین کفر باشند
 اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب موقت

این
 جمله
 در
 رد
 و
 افش

پنج

کہ امر بلا زمت بیوت وحی از خروج آہن مطلق کہ شامل جمیع احوال و ازمنہ باشد مراد نیست و
خروج بعضی از دلج آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام با او در بعضی اسفار بر آن ولایت
میکند پس امر بلا زمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در ترک
عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روی مدلول ظنی است مجتہد را
جائز است کہ افراد دیگر ہم بعلت مشترکہ ازان اخراج نماید و شک نیست کہ حضرت
صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا عالمہ و مجتہدہ بودہ و ترمذی از ابی موسی روایت میکند
کہ او گفتہ کہما اشکل علینا اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حدیث قط فسالنا
عائشۃ الا وحیدنا عند ہامنہ علاء یحییٰ ترمذی از موسی ابن طلحہ روایت میکند کہ او گفتہ ہا لیت
احدا اقص من عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا پس تو اندو کہ حضرت صدیقہ زخروج خود را
در بعض اوقات یا بعضی احوال از برای بعضی منافع و مصالح ازان مخصوص کردہ باشد
ولا محدود فیہ ولا لمن علی انما نقول الظاہر من آلائیہ منی الخ خروج بلا سر و حجاب کما
علیہ قولہ سبحانہ بعدہ ولا تبوحن تبرج الباطنیۃ الاولی و اما خروج مع الستہ و الحجاب فخرج
عن النبی و خروج حضرت صدیقہ از برای اصلاح بودنہ برای حرب کما قال
بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکہ مشہور است فلا یاس بہ البطلان عن اجتناد
لا عن ہوی چنانکہ شایع مواقع از آدمی نقل میکند کہ واقعات جل و صفین از روی اجتناد بود
و المجتہد و الحاکم مخطی لا ینواخذہ علیہ قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالیٰ لولا کتاب
من اللہ لو لا حکم من اللہ سبق اثبات فی اللوح و ہوان لا یعاقب المخطی فی اجتہادہ
یا لک کہ گوئیم خطاے مجتہد ہم نزد خدا سے عذر و جل ہدایت است کما نقل رزین عن
عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
وسلم و بارک یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی اللہ الی یا محمد ان
اصحابک عندی بمنزلۃ النجوم فی السماء بعضہا اقرب من بعض و اکل نور من اخذ لشیء ماہم
علیہ فمؤخذ سے علی ہدی تم قال اصحابی کالنجوم یا یم اقم یتیم ابتد یتیم و حدیث حکی
عربے تو اندو کہ نزد حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بہ قیوت رسیدہ باشد

مقدمه

ابطال الکتاب و انصفیون اخرج بهم الفسق و حکم علیه بالزندة و الضلالة و الکذب و الغش
 و لا انصار یؤاخذون قول الحق و قال سهل بن عبد الله التستری وناهیک به علما و زهدا و معرفة و جلالة
 ثم یوحى برسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم من سب الصحابة و سئل عبد الله بن المبارک و
 کفاک به جلالة و علما ایها افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل الف
 فرس معاویة رن مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و علی آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مر
 اشار بک الی ان فضیلة صحبة و رویت صلی الله تعالی علیه و سلم آله و سلم لا یعد لها
 شی و هذا فی غیر اکابر الصحابة رضوان الله علیهم ممن لم یضم الایحود رویت صلی الله تعالی علیه و سلم
 علیه و آله و سلم قبا بالک فی من ضم الیه یا قائل معه صلی الله علیه و آله و سلم اونی زمه بامر
 او قل شی من الشریعة الی من بعده او لهن شی من المذمومة فیذا ما لا یکن ادراک
 فضله و شک نیست که فحشین از اکابر صحابه اند بلکه افضل ایشان پس تکفیر بلکه تنقیص ایشان
 موجب کفر و نفاق و ضلالة باشد کما لا یخفى فی المسود لمحمد بن عبد الله تعالی لا یجوز الصلوة خلف الوافقة
 لانهم انکروا خلافة الصدیق و قد جمعت الصحابة علی خلافة و فی الخلاصة من المکر خلافة
 الصدیق فانه کافر و یکره الصلوة خلف صاحب هوی او بدعة و لا یجوز خلف الرافضیة
 ثم قال ان کان هوی یکفر بها لا یجوز و لا یجوز و یدیه و کذا من انکر خلافة عمر بن النبی الاصح
 هرگاه انکار خلافت ایشان کفر باشد فکیف حال من سبهم و لعنهم پس ظاهر شد که تکفیر شیعه
 مطابق احادیث صحیح و موافق طریق سلف است و آنکه از بعضی از اهل سنت عدم
 تکفیر شیعه نقل کو ماند بر تقدیر صحیح و دلالة آن بر عدم تکفیر اینها محمول بر توجیه و تاویل است
 بطابق الاحادیث و مذمب جمهور العلماء و ائمة شیعه از سب و لعن حضرت عائشة صدیق
 روجه آنحضرت علیها الرضوان بسبب مخالفة لفرع طعن و التفتیح کافر شدند و گفتند که
 آنچه از خبیث و فحش در باره عائشة بشیعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشة
 مخالفت امر و قرآن فی بویکن ننوده بنصره در آمده و به حرب آنحضرت اقدام ننوده
 و حکم حدیثی حرب حضرت پیغمبر حضرت پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و عارب پیغمبر یقینا مقبول نیست بنابراین مورد طعن شده پوشیده ماند

ربنا ولا تحمل علينا اوزارکم کما حملتہ علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقت لنا بہ واعف عنا و اغفر لنا
 وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ہذا ما تیسری فی ردہم و اظہار شراعتہم بمعون اللہ
 سبحانہ و حسن توفیقہ و نسأل اللہ سبحانہ ان یثبت قلوبنا علی دینہ و یوفقنا للتابعۃ حبیبہ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم و یختم الرسل بالانتماء لکنتہ و ذکر مناقب اہل البیت و مدائحہم و قضاہم رضی اللہ تعالیٰ
 عنہم جمعین قال اللہ سبحانہ اتا ید اللہ لیزہب عکم الرجز اہل البیت و یطہرکم تطہیر اکثر المفسرین علی
 انہما نزلت فی علی وفاطمہ و الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہم لکنہ کثر تفسیر علیکم وابعده و قبل نزولت فی نسائہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لقولہ سبحانہ و اذکر ان ما یتلی فی یوکل و نسب الی ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 و قبل المراد البیت و حدہ و اخرج احمد عن ابی سعید الخدری انہما نزلت فی خمس النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 و علی وفاطمہ و الحسن و الحسین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم جمعین و ذہب الثعلبی عن ابن المرداس الہل فی الآت
 جمیع نبی انہم و المراد من الرجز الاثم و الشک فیما یجب الايمان بہ و ثبت فی بعض الطرق و تحریر علی النارجون صحیح الی
 وقاص فی اللہ تعالیٰ عنہ قال لما نزلت ہذہ الآتہ نزع انبا تاد و انبا رکم و عارسل اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 و بارک علیا وفاطمہ و حسن و حسین فقال اللہم ہو لار اہل بیتی و عن السورین الخزمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم قال فاطمہ بضعة منی فمن اغضبہا اغضبنی و فی لہ ایتہ یرد بیتی ما ازابہا و یؤذنی ما ازابہ و عن
 ابی ہریرۃ قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی طائفۃ من النہار حتی اتی محبار
 قاطمۃ فقال اقم کعب یعنی حسنا فلم یلبث ان جاءہم حتی اقبلت کلوا حدیثا صاحبہ فقال اللہم انی احبہ
 فاجبہ فاجب من یحبہ عن انس قال لم یکن احدا غلبہ بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الحسن بن علی و
 و قال فی الحسنین ایضا کان اشبہہم برسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و عن زید بن ارقم رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انی اراکم فی شکلہم کما ان تفسلوا بعدی احبنا اعظم من الاثر کما بان اللہ
 جل مجدہ و من السماء الی الارض و عترتی و اہل بیتی و من یتفرقا حتی یرید علی الخوض فانظر و کیف
 تحلفونی فیما وعدتہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال علی وفاطمہ و الحسن و الحسین
 انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سلمکم و عن جمیع بن عیسر قال دخلت مع عمی علی عاکفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 فالت ای الناس کان احب الی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قالت فاطمہ فقیل من الرجال قالت
 نوحا و عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بارک قال ان الحسن و الحسین ہاربانہما

یا مخصوص باشد بحجب مخصوص چه تواند بود که اضافت بر اسم عهده باشد و آنقدر
از برای ستودن و بیج کتب باطله خود و تشریف کتب اهل سنه آورده اند که در کتب شیعه
چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اسم در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تعالی علیه و آله و سلم که از اهل آن حضرت عبور کرد حضرت پیغمبر از بیخه اعتراض فرمودند
که تو کورستی و اهل سنه در کتب خود آوردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را
بحققت مبارک خود در داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچ ساز میخواستند و بعد از آن
فرموده یا حمیراء اهل شعبت این عمل را بار ذل ناس نسبت نتوان کرد چه کشیده نمائند
تواند بود که این واقعه پیش از نزول آیت حجاب تحقق شده باشد و منع از حضور ابن ام مکتوم
بعد از نزول آن و همچنین تواند بود که آن رسول مشروع یا شده ممنوع چنانکه در اخبار
صحیح وارد است و تقریب مذکور خواهد شد که در سبب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است در حق آنکه هر دو آن غرض او جدا اند
و تیر اندازی مشروع است فلذا اما همو مثله و نیز وقوع آن بود در سبب دلالت بر شریعت میکند که لا یخفی
و لو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوئیم که حضرت صدیق در آن وقت صغیر بوده
نه مکلفه که ایفای ماری و تجارتی و مسلم عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت و الله لقد
رايت النبي صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک لیقوم علی باب حجری و الجیشت علیون بالحراب فی المسجد
و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم لیستنی یرد اعدا نظری لعلهم ین اوتنه و عاتقه ثم یقوم من احلی حتی
اکنون انما اتی انصرت فاقدر و اقدر الحارثیه الحارثیه علی السراجه علی الله و انما در محراب کلام در آید
و در میان ایشان حکمائون از کمال بی ادبی و فطری سعادت است و طرق اسلام است که نماز عات و خرافات
در میان ایشان واقع شده علم حق سجاد مغضوب سازند و هم ایشان را جزو علی یاد کنند و حبیب ایشان را حبیب علی علیه الصلوٰه
و السلام و اندر من بهم فحبه اجتمعت حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزيز تلک دایره
عنہا ایضا فلیطه عنہا استننا اما چون شیعه اصحاب را بیدی یاد میکنند و بسبب و لعن ایشان جرات
نمائند علماء اسلام را واجب و لازم است که رد آنها نمایند و مفاسد ایشان را ظاهر سازند و ازین قبل است
بعضی سخنان که ازین حقیر در نیاب بجزیر آمد چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤخذنا ان شیئا اذ اخطانا

رساله مصطلحات صوفیه کرام

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از ستایش گری و گفت گویی باید دانست که چون در هر سده مجله کتبوات امام ربانی دریاها
مباحث و مذاکرات افادت و استقلاوت از اسوله و اجوبه اکثری از ان مقامات که ممکن بدست
حضرات صوفیه صافیه قدس سرار هم تعلیق میدارند پس بر فیم و سلیم صاحب ذهن سقیم استعلام آنها بفرمود
و عا مکیه از آنها بپرسیدند بعد تکمیل طبع هر سده مجله کتبوات مع رساله رد و افغن بقیقنا علوم هستی
و به نشر تبر و ج و اشاعت علوم در راه رزین صاحب فتوت و تمکین جناب فغشی کو کشود
صاحب سی آئی اسی مالک مطبوع چنان تحسن و پسندیده آمد که نبذی از مصطلحات و بر نه
از مسلمات حضرت صوفیه برای الحاق با مجموعه مکاتیب مدون و موقوف شود که خالی از فائده
سخن اهد بود چنانچه بقیقنا الامرفوق الادب اصطلاحات و دیورات چند از کتب مصطلح حضرت
صوفیه کرام هر یک کسبید و هو الله المستعان و علیہ التکلیل

شرح مصطلحات و مسلمات حضرت صوفیه کرام بترتیب حروف تهجی

الف

ایمان حقیقی - از فنا ببقا رفتن و عین وحدت شدن
اخلاص - آنکه از غیر حق مبرا باشد و در سخن
قطع نظر از خلق کند -
ایمان - مرتبه عالم بقا را گویند -
ایرو - حجاب ربوبیت و عبودیت و هم اشارت
بقاب تو سین -
اعیان - صور علییه را گویند -

ب

بقا - آنکه بعد از فنا باقی ماند و پنهانی کند وجود

یا فتن مرذات خور بذات خود
یوسه - تلذذ روح است باجم و دوام هر قبه
را نیز گویند -

پ

پیر خرابات - مرشد کامل که اقبال و صفات
سایه را محو افعال و صفات آدمی گرداند
پیاله - کنایت از ادراک و عرفان و
کنایت از هر ذره از ذرات

ت

تکونین - نود و نه مرتبه دارد و معدوم مرتبه یکمین

من الدنيا وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من العبد راني المراس والمشي
 بالبنى صلى الله عليه وآله وسلم كان اسفل من ذلك وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال كان رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم جالس بن علي بن ابي طالب فقال رجل من المالكين يا غلام فقال النبي صلى الله عليه وآله
 عليه وآله وسلم نعم المالك بنوعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يخرجون يهدوا يا هم يومها
 ويقتنون بذلك مخرجة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال عليه وآله وسلم وبارك وقالت ان نسا رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم فقال عليه وآله وسلم وبارك كن حزم من فخر في عائشة وحفصة وصفيّة وسودة والحرب لآخره سلمه
 سائر نسا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكل من حزن م سلمه فقلن لها كل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 بارك كل من اناس فيقول من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فليهد به اليه حيث كان فكلت
 فقال لها لا تؤذي في عائشة فان الوحي لم ياتي فانا في ثواب امرأة الا عائشة قالت اتوب الى الله
 من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكلت
 فقال يا بنية الانحسين احب قالت بلى قال فاجبي فهد وعن عائشة رضي الله تعالى عنها
 قالت ما حضرت علي بن ابي طالب رضي الله عنه في مكة فاجرت علي خديجة وما رايتها
 ولكن كان يكسر ذكرا وربما فوج الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يعيها في صديق خديجة فباقلت لكا
 المكن في الدنيا امرأة الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان في منها ولد وعن ابن عباس رضي الله
 عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك العباس مني وانا منه وعنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اجوا الله ما يغذو لكم من نعمة واجبوني بحب الله واجبوا اهل بيتي بحبي
 وعن ابي ذر انه قال وهو اخذ بياض الكعبه سمعا النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول الا ان مسئل
 اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك فليكن هذا آخر الرسالة التي بحق نبي فاطمة
 كه برقول ايمان نعم خاتمة اگر دعوتی در قبول من دست و دامن آل رسول و احمد و
 و سلام على عباده الذين صطفى اللهم اغفر لي ولوالدي بحق النبي العربي واهل بيته واهل بيته واهل بيته
 بجزمة جمع اجاب المحقق المصنف صلى الله عليه وآله وسلم وبارك بعد خلقه ورضي نفسه و
 عرشه وداو كماله محمد بن سمان على الاختتام والصلوة والسلام على جميع النبي الامي سيد الانام الى يوم القيام

تمام شد رساله ردودوافض

ص	ذو روح - لذت عشق و ہستی او عاشق را -
صوفی - آنکہ از خود رزقہ محققا یا با خلاق باشد گردیدہ باشد و از فیض خود را نگاہ دار و گوشت صوفی آن باشد کہ باشد یعنی مجبوروی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردیدہ باشد -	ایا - از حق خوب شدن - روح مکرم - جبریل علیہ السلام - و نند - آنکہ شراب خشی میفروشد و نقد ہستی سالک سے ستاند -
ع	رومی - یعنی کشف انوار ایمان و عرفان -
عاشق - ذات حق را گویند در اصطلاح متاخرین صوفیہ آنرا عالم احدیت و عالم لاهوت ہم خوانند - عاشق - اسرار نامند و مرتبہ واحدیت و عالم ماسوی و عالم معانی و غیرہ گویند -	رسم و عادت - ہر عبادتی کہ بے اندازہ بود -
عقل کل - گاہی مراد بجبریل و گاہی عرش و وقتی آم الکتاب و گاہی ہنرمند -	زلف - اشارت از تجلی جلای و مشکلات طریقت -
عالم مثال - بالاتر از عالم شہادت و قریبتر از عالم ارواح و عالم شہادت سا پر عالم مثال است - عدم - عبارت از صور علیہ عشوہ - تجلی جائے -	ساقی - پر کامل - سالک - آنکہ در سلوک از قید بر اطلاق رود یعنی از مکن بواجب بردارد - سکون - مقام جبروت و دشت در شاہد حق -
عشرت - لذتیکہ سالک با حق تعالی امریہ بدرجہ عارف - مشاہدہ کنندہ صفات و ہای آنکی را گویند یعنی از خود رستہ محو مخلوق یا خلاق اند گردیدہ باشند -	ش -
عالم - مطلع ذات و صفات ہای آنکی را گویند -	شاہد - حق را گویند باعتبار ظہور - شیخ - آنکہ کامل در شریعت و طالب وفائی در طلب ہوا باشند مانند بہشت -
ع	شراب - عشق و محبت مفرط -
غیب - غائب شدن از غرض و ظہور حضور -	شمع - بر تو انوار آئی -

تعالی آسوده شود۔	مراد از تکلیف نبره ال شریعت است که از فقر و فاقه گویند۔
ح	توحید تخلیص دل و تجرید آواز آگاهی بغیر حق تعالی
چشم۔ اشارت بشهود حق مراعیان را۔	تفرقه۔ یعنی دیدن خلق بدون حق ای برگندگی دل
ح	سبب تعلق با موجوده۔ ده۔
حق۔ وجود مطلق غیر مقید بهیچ قید۔	تجلی شهودی۔ ظهور موجودات و آن ظهور حق است
حال۔ آنکه از حالتی بجای دیگر و ضد مقام	ترتیباً۔ در شد کامل که توجیه موجودات با دست
یعنی در مواهب و اب گاهی ترقی کند و گاهی	خود بطبع خواه باراده۔
تنزل و مانند راسخ قاطع گفته اند زیرا که	ترسایجه۔ کاملی باشد که در ارادت معنوی بکامل دیگر
رفته باز نیاید و فردا مانده را اعتماد نشاید پس	که تصفیه نفسیت ترسائی و تجرید لقطاع بوده باشد
وقت را شاد باید بود که در نیاید	میرسد و آن کامل بکامل دیگر بطناً بعد بلن که طریقه اولیات
حجاب بصفت ذمیه۔	ناسله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
ح	پیوند و علم ولایت جویان طریق میسر نمی آید۔
خال۔ مراد از لفظ باشد که مبدأ و منتهی	ح
کثرت است۔	جمع۔ شهود حق بخلق۔
خرایات۔ عبارت از آنکه سالک بسبب	جمع الجمع۔ شهود خلق قائم بحق
تجلی قهاری خود فانی گردد و گاهی مراد از	جلال۔ حجاب حق است از نظار و نیز صفت قهاری
استانه پیر باشد	مراد دارند۔
خارج مقام گوین باشد	جمال۔ تجلی حق است بوجه حق برای حق۔
خط۔ اشارت بحقیقت محمدی و گاهی مراد	جمعیت۔ آنکه از همه مشاهده واحد بر از همه حتی کلا وجود
از عالم اموال نیز۔	غافل شوی بدانکه وجود تو تفرقه نفس است و نفس
د	تدبیرت یکی ماره که طبیعت باطل بشیوه سفلی باید
وہان۔ سہ جنی۔	دوم بود یعنی از غفلت پرستیز کرده بوسه خلعت گراید
ذ	سوم مطہر شد که از خلاق ردی پاک گردد و در بلاد

خاتمه الطبع از جانب کارکنان مطبع

پس از تحمید خلاق دو عالم در پیشرفت رسول فخر آدم در ممانه غور شید نظران صافی درون که
 پرورش رانی خویش چه مراد بناسی با هیات شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت را برای العین درماریای
 دلها مشاهده میکنند بیان مهر نیر و جلوه آرا و هویدا با و کبایه علم تصوف فی حد و آه چندان رفیع است
 که طالب صادق تابه سرایه استعداد و بر حله علوم تفسیر و حدیث و فقه و علم ادب نداشته باشد باندک راکه
 حسن و قائل و خواص مضی در خواهد بود بلکه در نفس الامری و ادراک علم شریعت تصوف موقوف بر عمل و دریافت
 باطنی و روحی است که بدون ثبوت گری و اعتماد توجیه شد کامل وادی مطلق لطافتش حاصل نشود پس هر کس که
 توانا در حقیقت از لوح اجدادش بخواند لاجرم اشاعت چنین علم شگرف و نادر متعمد و واجب است که وسیله
 مبارک در تیرا کتاب علم شریعت بوده و به یگانگان ظاهر است که از آغاز اجزای این مطبع گرامی نیست
 حق طوبی مالک مطبع نامی منهل قوت جناب فاضل کرام صاحب سی آئی ای مرحوم پیوسته بترویج
 علوم و اشاعت فنون مائل و توجیه بود چنانچه تا حال کتابهای هزاران هزار از اقسام و انواع علوم
 زیر طبع آمدند و توجیه خاص بطبع کتاب جدید که پیشه طبع نشده باشد بسیار و فراوانست و بلیع و صرف
 از هر آنچه باید کتاب قدیم از فنون نادره فراهم نموده بطبع رسانیدند اندرین حال یک مجموعه شگرف
 و نادر درج لای آید اعرافان که شاهان اهل معنی بقدر شناسی همچو جواهر زواهر آنرا ذرة السیاح میبازند
 یعنی مجموعه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رساله کرد در و اقص و رساله
 مصطلحات حضرت صوفیه کرام بهر رسید و حقیقت هر سه جلد مکتوبات
 مذکور بر همین بنق است که این مجموعهات خاص انخاص ارشادات و هدایات غوث العالمین
 قطب الاقطاب عالیجناب مظهر خوارق کرامات جامع درجات و ولایت و ارفع یدعت و خلافت
 عامل سنت و جماعت و ارث کمالات نبویه مزیّن اطوار احکامه عالیج معالج نقشبندیه امام طریقت
 مصداق حقیقت محمد و امام مشیو اهل اسلام حضرت فیض احمد فاروقی سرمندی
 ملقب به مجدد الف ثانی قدس سره السامی است که انفعالی را بخین بودند و خوارق
 و کرامات حضرت ایقان و فقیه عالمیست که تسویه شش گنجایش مقام ندارد و آمانند از

غمزه - عبارت از خوف و رحا باشد -

ف

فیض قدس - آن فیض حق تعالی است بواسطه کبریا
فیض مقدس یعنی تجلیات الهام که موجب ظهور جزای
که تقاضا کرده است تعداد آنرا در خارج وجود -

فنا عبارتست از زایل شدن فقر و تیر میان قدم و دژ
که از پس محبت در فاعل حقیقی سالک در میان ماند -

فراق - غیبت را گویند از مقام وحدت
فقر - عبارت از فانی اند -

فقیه - آنست که او را هیچ چیز احتیاج نماند مگر خدای عزوجل

ق

قرب - وفاسه عمدت میان حق و بندگی تعین
شریعت و طریقت و حقیقت را نگاه دارد -

قرباقل - آنست که سالک فاعل مدبرک باشد حق تعالی
قرب النفس - آنست که مقتضای فاعل باشد سالک در

قبر - عبارت از محبتی که باصل خود بود -

قلندر - آنکه تفرید و تفرید به کمال دارد و در تحریر
عادت عبادت کوشد -

قد عبارتست از استداد آبی که بر رخ و جویا مکانست

ک

کفر کنایت از عقد خدمت و طاعت محبوب حقیقی

ل

لیطه انسانی دل را گویند
لب - بالغ عاشقان را در قبض و بط نوازش فرمودن

لب - باضم عطف بود منور نور قدس -

لطف - موافقت معشوق عاشق را -
معشوق - صفات حق باشد آن عالم بود و صفات تعالی آن عالم نیست

موجود - آنکه از دوری رسته باشد -

مبتدا - اسمای کلی کوئی نیست -

معاود - اسمای کلی آبی که آمدن سالک از اسمای کلی
کوئی بود که مبدء است و جمیع اوزار را آبی باشد که معادست

مسجد - منظر تجلی را گویند و استانه پیر را نیز -
مکاشفه - گاهی سر را نشود و جبروت و ملکوت و لاهوت

مزه - حجاب لکست و تقصیر در تجال سر او هر چه بکلم آبی -

میل - رجوع یا میل خود باشد و گاهی منشا است رجوع طبعی
مستی - عبارت از چیزی است که در مشاهده جمال معشوق بود

میخانه - خانقاه پیر و مرشد -

مطرب - نیز به کمال -

ملاستی - آنکه در کتم عبادت کوشد -

مجنوب - آنکه در تفرقه باشد چون تمام جمیع انجمن نیست و تمام انجمن

ن

نقش کل - لوح محفوظ و عرش را نیز گویند -

ناز - توت دادن عاشق معشوق را -

ناقوس - عبارت از انبیا که سوی توبه دانایت آورد

نقوش سماویه - افلاک و کواکب -

نگه ناموس - آوازه یکنامی خواستن -

و

وجل - و مدح حقیقی را گویند که اسطه است میان ظهور و بطن

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
لغوات الانس مع حواشی مفید از ملا عبدالرحمن جامی۔	۱۲	زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ باقی باشد شیخ احمد المعروف بمجدد الف ثانی مہ اور ان کے خلفاء وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم۔	۱۲
انوار الرحمن۔ در ملفوظات از مولانا شاہ عبدالرحمن جدید الطبع۔	۱۲	رسالہ رموز الحقیقہ۔ اس دو پیمانی کتاب میں ایک ایک نکتہ ہزار ہزار پر سے بڑھ کر قیمتی ہو۔	۱۲
لمعۃ الانوار۔ معروف بہ ہدایۃ المحامد مؤلفہ حضرت شاہ محمد ہمدی۔	۱۲	شنوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار۔	۱۲
نغمۃ عشاق۔ قرآن وحدیث سے ثابت کیا گیا جو از مولوی نور اللہ مرحوم۔	۱۲	بیسرنامہ۔ مصنفہ فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۹۹۵ء۔	۱۲
مصلح الہدایۃ۔ ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی۔	۱۲	شنوی راجہ۔	۱۲
قوائد سعیدہ۔ از قاضی ارغنی علیخان دیوان حضرت شمس تبریزی۔	۱۲	معدن تہذیب۔ از مرزا حبیب الدین بیاید دید۔ قابل شنید از ملا محمد حسین۔	۱۲
ہندنامہ عطار۔ از حضرت شیخ فرید الدین مشطوق الطیر۔ از شیخ فرید الدین عطار۔	۱۲	شنوی شاہ بوعلی قلندر۔ معروف شنوی شیخ بہلول۔ حکایات عارفانہ۔	۱۲
رسالہ سر رقب اردو۔	۱۲	شنوی مولانا روم۔ قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ محشی ہر شش دفتر تکمیل دفتر ہفتم کاغذ سفید وحنائی و مصری	۱۲
خوائد الفوائد۔ مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اخلاق رحنی۔	۱۲	شنوی مولانا روم۔ از ملا سراج العلوم مقبول عام سہ جلد کامل۔	۱۲
بیاید تنقید۔ رموز شریعت قابل دید از شاہ رفعت علی۔	۱۲	شنوی مولانا روم۔ از شاہ عبداللطیف معروف بہ لطائف معنوی۔	۱۲
مرغوب القلوب۔ مصنفہ مولانا شمس الدین واضح قلم۔	۱۲		
ایضاً۔ خلی قلم۔	۱۲		

تخصیصات احوال شریف قدم پذیر سیکرد که نسب شریف آنحضرت بابت و شش واسطه بحضرت عمر فاروق رضی الله عنه خلیفہ ثانی حضرت رسالت پناہ صلی الله علیه و آله وسلم میرسد و در کتاب کتب و اباحی که از ان حضرت مظهر کرامات مشهور و معروفست میفرمایند که روزی در مراقبه بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تشریف آورده فرمودند که آدم نزد تو ایلی تو اجازت نامه نویسم که تا حال ببری هیچکس نتواند اسم تحریر فرمود و در ابشارت دادند که بر هر چنده که نماز گذارم آن بیت را بخشنده در شش بر بند و صاحب نماز که آدم نوری می نویسد که حضرت موصوف را در طریق عالی نقشبندی نسبت ارادت با حضرت شیخ عبدالباقی دهلوی بود و به قادریه بحضرت شاه سکندر کتلی و بسلسله حشمتیه بحضرت مخدوم حضرت شیخ عبدالاحد فیض سلسله تهروری نیز از حضرت شیخ عبدالاحد قدس سر را هم بدرس از حالات یابری کات حضرت موصوف هر آنچه گفته شود مزید بر آنست آن حاصل نگاشته میگردد اول مکتوبات را حسب ارشاد فیض میاد حضرت ایشان شاه یار محمد المجیدی البخشی الطالقانی جمع نمود حضرت قدوة عارفان فرمودند که این جلد را هر چه کیفت و دیزده مکتوب ختم کن که مطابق عدد پیغمبران و ملائک صلوات الله علیهم معین و نیز موافق عدد اہل بدویہ تلقین و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب ہدایت آنحضرت شاه عبدالحق چاکر صادی متعدد گشتند و به تدوین و تالیف جلد ثالث بہمان نسق شاه محمد نعمان بن محمدی الشہیر بہ میر بندرگ بدخشان خلیفہ آنحضرت تکفل شدند۔ خلاصہ مرام اینکه ہر سہ جلد مکتوبات امام ربانی مع رسالہ روز و افق منیر کش و بالحاق رسالہ معطلات فتویہ الامام متجانب مطبع نامی کی اگر دیدہ بعنوان شایستہ و صحت مطابقت یا اصل خوش قطع بخشن خط در مطبع فیض نجف قشتی نوکش صاحب سی آل ای مرحوم بہر برستی عالیجواب راے ہاد قشتی پرگ نرائن صاحب بجا گردام اقبال مالک مطبع ابتمام بابو منوہر لال صاحب بھار گوہر چہرہ نطنٹ مطبع بار ششم بھار مخدومی سلاطین عیسوی بجلایہ لطباع آراستہ گردید آمد سید از در گاہ قادر فتح آنست کہ ہر دو مجاہد بہار مقبول طابع جوہر یان رستہ بازار معانی اگر داتا داس سرع از منہ نوکش مطبع بایں ختم مسند و النبی و آلہ الامجاد و اصحابہ لا و تا د

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۲	قطب الدین بختیار کاکی - شعوی سے رنگ - از حضرت خواجہ	۵ روپے	التاویل المحکم - فی مشابہ فصول حکم مصنفہ مولوی محمد حسن امروہوی -
۱۶	خواجگان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ شعوی اسرار حقائق مصنفہ نشی	۹ روپے	شرح شعوی مولانا روم - از ملا محمد رضا معروف بہ - کاشفات اضوی -
۱۳	گوپال کرشن مجموعہ نکات فقر - چار رسالہ نظم		جواہر علیہ - از حضرت مظفر علی شاہ
۳۳	از مولوی مظفر علی العلانی -		اکبر آبادی بحث وحدت وجود و توحید
۱۱	لوح جامی - از مولانا عبد الرحمن جامی	۵ روپے	صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و
۴	شعوی الکلام معروف بہ جواہر بے نظیر		سلسلہ طریقت کا غذائے مطہرہ
۱۴	تجلیۃ عرفان - مجموعہ شش شمویات		شرح شعوی مولانا روم - کامل درود
۱۱	شعوی اسرار العوارف	۵ روپے	جلد حامل المتن ہر شش فقرات مولوی
	شعوی ذوق بحرین - معروف بہ آکا القرون		ولی محمد اکبر آبادی حامل المتن -
۱۶	مولفہ مولوی سید اکبر علی خان صاحب		جواہر الاسرار شرح شعوی مولانا روم
	شیرازی عارف -	۵ روپے	و فقر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت
	کتب اخلاق و تصوف اردو		مولانا حسین بن حسن سہروردی -
۵ روپے	خباہج الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی	۵ روپے	تذکرۃ للہی - احوال شاہ مظفر علی قدس
۱۲	اوقات عزیز می -		سرہ از مولانا البرکات صاحب فرید آبادی
۹ روپے	محبوب الاخلاق - اردو ترجمہ اخلاق مخفی		فتوح الغیب - مع شرح از حضرت
۱۲	نجم الحقیقت - اصلاح نفس میں -		غوث الاحکم جلالی مع شرح فارسی از
	کیمیائے حکمت - حصہ اول بیان مثلاً	۱۲ روپے	شاہ عبد الحق محدث دہلوی ارشادات
۲	علم و ادب -		فقر و تصوف بین -
۱۱	تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق		دلیل العارفین - ملفوظات حضرت
			سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت

